متن و ترجمه

توحید صدوق

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

مصحح: خلیل الله مسائلی



مشخصات کتاب

سرشناسه:محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

عنوان و نام پدیدآور:متن و ترجمه توحید صدوق/ محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.

مصحح: خلیل الله مسائلی

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، 1394.

زبان: عربی و فارسی

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب

موضوع:کلام

ص: 1

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّٰه الواحد الاحد الذی لا شریک له الفرد الصمد الذی لا شبیه له الاول القدیم الذی لا غایه له الآخر الباقی الذی لا نهایه له الموجود الثابت الذی لا عدم له الملک الدائم الذی لا زوال له القادر الذی لا یعجزه شی ء العلیم الذی لا یخفی علیه شی ء الحی لا بحیاه الکائن لا فی مکان السمیع البصیر الذی لا آله له و لا أداه الذی امر بالعدل و اخذ بالفضل و حکم بالفصل لا معقب لحکمه و لا راد لقضائه و لا غالب لإرادته و لا قاهر لمشیته و انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شی ء و الیه المرجع و المصیر و اشهد ان لا اله الا اللّٰه رب العالمین و اشهد ان محمدا عبده و رسوله سید النبین و خیر خلقه اجمعین و اشهد ان علی بن ابی طالب سید الوصیین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و ان الائمه من ولده بعده حجج اللّٰه الی یوم الدین صلوات اللّٰه و سلامه علیهم اجمعین.

اما بعد چنین گوید مستمند فیوض ازلی ابن محمد حسن الاردکانی محمد علی غفر اللّٰه تعالی جمیع ذنوبهما.

که امر اشرف شاهزاده محمد ولی میرزا عز صدور یافت که این ذره بیمقدار و خادم اخبار ائمه اخیار صلوات علیهم ما طلعت شمس النهار. وَ اهله الشهور و اورقت الاشجار کتاب مستطاب توحید ابن بابویه رحمه اللّٰه و رضوانه علیه را بحلیه ترجمه در آورد تا هر کسی تواند که از آن بهره برد و نفعش اعم، و فائده اش اتم، باشد این فقیر بی بضاعت. با وجود عدم لیاقت امتثالا لامره المطاع. بترجمه نمودن آن پرداخت و اللّٰه هو الموفق و المعین.

پیش از شروع در مقصود بعرض میرساند که کتاب توحید از جمله مؤلفات امین الاسلام و المسلمین رئیس العلماء و المحدثین شیخ الفقهاء الکاملین.

آیه اللّٰه فی العالمین. ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی رحمه اللّٰه علیه است و او را تألیف و تصنیف بسیار است و در جلالت و وثافت

یگانه دورانست و در میانه طائفه شیعه مشهور است بصدوق یعنی بسیار راستگو وِ او را امین الاسلام نیز میگویند چنان که محمد بن یعقوب کلینی رضوان اللّٰه علیه را ثقه الاسلام میگویند و علامه حلی نور اللّٰه المرقده در

کتاب خلاصه الرجال میگوید که محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی ابو جعفر که در ری فرود آمد شیخ ما و فقیه ما و وجه طایفه امامیه بود در خراسان و در سال سیصد و پنجاه و پنج وارد بغداد شد و شیوخ طائفه امامیه از او شنیدند و او تازه سن و نوجوان بود و جلیل و حافظ احادیث و براویان حدیث بینا بود و اخبار را نقد کرده بود و در میان قمیان مثل او دیده نشد در حفظ و بسیاری علمش و او را قریب به سیصد تصنیف است که بیشتر آنها را در کتاب کبیر خود ذکر کرده و در سال قریب سیصد و هشتاد و یکم در ری وفات کرد رضی اللّٰه عنه و چنان که مشهور است و علماء نیز در کتب ذکر کرده اند او و برادرش حسین رحمه اللّٰه بدعای حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه و سلامه علیه متولد شده اند و حضرت بشارت بوجود و فقاهت ایشان داده و همین شرافت ایشان را بس است و مؤلف رحمه اللّٰه بعد از حمد خدا و صلوات بر پیغمبر و آل سعادت انتماء که ما در اول ترجمه بهمان عبارت ذکر کردیم گفته که ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه که در شهر ری فرود آمده مصنف این کتاب خدا او را بر طاعت و فرمان برداری خویش یاری کند و او را از برای خوشنودی و پسندیدنش توفیق دهد.

ص: 2

میگوید که «آنچه مرا بسوی تألیف این کتابم خواند و داعی بسوی تصنیف آن شد اینست که من گروهی از مخالفان خویش را یافتم که گروه ما را که فرقه ناجیه شیعه اثناعشریه اند بسوی قول به تشبیه و جبر نسبت میدادند بجهت آنچه در کتابهای ایشان یافتند از اخباری که تفسیر و شرح آنها را ندانستند و معانی آنها را نشناختند و آنها را در غیر موضعهای خود گذاشتند و الفاظ آنها را با الفاظ قرآن برابر نکردند و باین واسطه صورت مذهب ما را در نزد جهال و نادانان زشت گردانیدند و طریقه و روش ما را بر ایشان پوشیده و آشفته کردند و مردم را از دین خدا باز داشتند و ایشان را بر انکار حجتهای خدا که مراد از ایشان ائمه ابرارند داشتند پس بسوی خدای تعالی ذکره تقرب و نزدیکی جستم به تصنیف این کتاب در باب توحید و نفی تشبیه و جبر در حالی که یاری جوینده ام بآن جناب و توکل کننده ام بر او و او مرا بس است و نیکو وکیلی است که کار خود را باو میگذارم» و مخفی نماند که مؤلف در این کتاب شصت و هفت عنوان را ذکر کرده و شصت و پنج عنوان بلفظ باب است و دو عنوان بلفظ حدیث یکی حدیث ذعلب و دیگری حدیث سبخت یهودی و شماره ابواب را در عنوانات ذکر نکرده و ما بجهت سهولت ذکر میکنیم و میگوئیم.

1- باب ثواب الموحدين و العارفين

«باب اول» در بیان ثواب موحدان و عارفان

اشاره

و موحد بضم میم و فتح واو و کسر حاء مشدد اسم فاعل است از توحید و توحید در اصل لغت یکی گفتن و یکی کردن است و مراد از آن در امثال این مقام خدا را بیگانگی پرستیدن باشد و آن شامل است هر چه را که بر خدا روا باشد یا نباشد پس موحد کسی است که خدا را بیگانگی بپرستد و عارف شناسنده است عموما و خداشناس را خصوصا نیز میگویند و آن مراد است در اینجا.

حدیث 1

1- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُوسَی بْنِ بَابَوَیْهِ الْقُمِّیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عِمْرَانَ الْعِجْلِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَلَاءِ الْخَفَّافُ قَالَ حَدَّثَنَا عَطِیَّهُ الْعَوْفِیُّ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) مَا قُلْتُ وَ لَا قَالَ الْقَائِلُونَ قَبْلِی مِثْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

ترجمه:

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی که در شهر ری فرود آمده مصنف این کتاب خدا او را یاری کند بر طاعت و فرمان برداری خویش گفت که حدیث کرد ما را پدرم رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی گفت که حدیث کرد مرا یا ما را ابو عمران عجلی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن سنان گفت که حدیث کرد ما را ابو العلاء خفاف گفت که حدیث کرد ما را عطیه عوفی از ابو سعید خدری که گفت رسول خدا (صلی اللهِ علیه و آله) فرمود «که من و گویندگان پیش از من سخنی مثل لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ نگفته ایم و ترجمه این کلمه طیبه اینست که هیچ خدائی نیست مگر خدا که مستجمع جمیع صفات کمال است».

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُسْلِمٍ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) خَیْرُ الْعِبَادَهِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

ص: 4

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی از اسماعیل بن مسلم سکونی از حضرت ابو عبد اللَّه جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش علیهم السلام که فرمود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود که «بهترین عبادتها گفتن لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ است.»

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ مَا مِنْ شَیْ ءٍ أَعْظَمَ ثَوَاباً مِنْ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یَعْدِلُهُ شَیْ ءٌ وَ لَا یَشْرَکُهُ فِی الْأَمْرِ أَحَدٌ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن هلال از حسن بن علی بن فضال از ابو حمزه از امام محمد باقر (علیه السلام) که گفت شنیدم از آن حضرت که می فرمود «چیزی نیست که ثوابش بزرگتر باشد از گواهی دادن باینکه لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ زیرا که خدای عز و جل چیزی با او برابری نمیکند و کسی در امر با او شراکت ندارد».

1- قد تبین فی محله أن شرف کل معرفه بحسب شرف المعروف لان مطلوب العارف بالذات هو لا هی و ان ضلت أقوام اذ أخذوا ما بالعرض مکان ما بالذات، فلان اللّه تعالی لا یعدله شی ء فمعرفته لا یعدلها شی ء ممّا یحصل للإنسان من المعارف و الاعمال، فهی أعظم ثوابا من کل ما یثاب به الإنسان، بل لا ثواب لغیرها من دونها لان أول الدیانه معرفته.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ضَمِنَ لِلْمُؤْمِنِ ضَمَاناً قَالَ قُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ ضَمِنَ لَهُ إِنْ هُوَ أَقَرَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) بِالنُّبُوَّةِ وَ لِعَلِيٍّ (علیه السلام) بِالْإِمَامَةِ وَ أَدَّى مَا افْتُرِضَ عَلَيْهِ أَنْ يُسْكِنَهُ فِي جِوَارِهِ قَالَ قُلْتُ فَهَذِهِ وَ اللَّهِ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا يُشْبِهُهَا كَرَامَةُ الْآدَمِيِّينَ(1) قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) اعْمَلُوا قَلِيلًا تَتَنَعَّمُوا كَثِيراً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر اسدی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از محمد بن سنان از مفضل بن عمر که گفت امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود که «خدای تبارک و تعالی از برای مؤمن چیزی را ضامن شده مفضل گفت عرض کردم که آن چیست فرمود از برایش ضامن شده که اگر او اقرار کند از برایش به پروردگاری و از برای محمد (صلی الله علیه و آله) به پیغمبری و از برای علی (علیه السلام) بامامت و پیشوائی و آنچه را که بر او واجب گردانیده بجا آورد آنکه او را در همسایگی خود ساکن گرداند». مفضل گفت که عرض کردم بخدا سوگند که این نوازشی است که نوازش آدمیان بآن شباهت ندارد مفضل گفت که بعد از آن حضرت صادق (علیه السلام) فرمود که «اندکی عمل کنید تا بسیار تنعم نمائید و به نعمت و ناز گذرانید».

1- هذا الحديث مقيد لسائر الأحاديث المطلقه فی هذا الباب و شارح لها، و من هذا و غيره بل من بعض الآيات القرآنيه يظهر أن السيئات ما لم تصل الى حدّ ينافى احدى هذه الاربع لا تمنع من دخول الجنه، الا أن السيئه كائنه ما كانت لا بد أن تمحى بأمر من الأمور فی الدنيا أوفی البرزخ أو فی القيامه، ثمّ يدخل صاحبها الجنه.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ زِيَادٍ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (علیه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) مَنْ مَاتَ وَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئاً أَحْسَنَ أَوْ أَسَاءَ دَخَلَ الْجَنَّةَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از ابراهیم بن زیاد کرخی از امام جعفر صادق (علیه السلام) از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود که هر که «بمیرد و چیزی را با خدا شریک نسازد خواه خوبی نموده باشد و خواه بدی کرده باشد داخل بهشت می شود».

مترجم گوید: که این حدیث موافق است با آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ یعنی «بدرستی که خدای تعالی نمی آمرزد آن را که شرک آورده شود باو باینکه کسی چیزی را با او شریک گرداند و می آمرزد آنچه را که غیر آن باشد از برای هر که خواهد» مگر آنان که این جزء در حدیث ذکر نشده و ممکن است که مقصود این باشد که چنین کسی توفیق توبه می یابد تا آنکه داخل بهشت شود چنان که بیاید و اگر مراد از شرک، شرک طاعت باشد کم کسی است که مشرک نباشد زیرا که جناب اقدس الهی میفرماید که:

وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ یعنی و ایمان نمی آورند بیشتر ایشان بخدا مگر و حال آنکه ایشان مشرکانند و حدیث نظر باطلاقی که دارد شامل شرک عبادت و شرک طاعت هر دو باشد و اگر تنزل کنیم لا اقل آن را مجمل دانیم با وجود آیات و احادیثی که در ظاهر با این حدیث مخالفت دارد پس کسی بدیدن این حدیث شاد نشود بطوری که خود را در معاصی الهی رخصت دهد و از هیچ پروا نکند که چیزی چاره هتک حرمت شریعت نمیکند.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَنَا أَهْلٌ أَنْ أُتَّقَی وَ لَا یُشْرِکَ بِی عَبْدِی شَیْئاً وَ أَنَا أَهْلٌ إِنْ لَمْ یُشْرِکْ بِی عَبْدِی شَیْئاً أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّهَ وَ قَالَ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ وَ جَلَالِهِ أَنْ لَا یُعَذِّبَ أَهْلَ تَوْحِیدِهِ بِالنَّارِ أَبَداً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن صفار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن ابی- الخطاب از علی بن اسباط از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که در قول خدای عز و جل هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ فرمود که «خدای تبارک و تعالی فرموده که من سزاوار آنم که از من پرهیز شود و بندگان از من بترسند و بنده من چیزی را با من شریک نگرداند و من سزاوار آنم اگر بنده من چیزی را با من شریک نکند که او را داخل بهشت گردانم» و آن حضرت (علیه السلام) فرمود که «خدای تبارک و تعالی بعزت و جلال خود قسم یاد کرده که هرگز اهل توحیدش را بآتش دوزخ عذاب نکند و ترجمه آیه این است که اوست سزاوار آنکه او را بپرستند و خوف او را نصب العین خود سازند یعنی از محارم او پرهیز نمایند و اوست سزاوار آمرزیدن گناهان بندگان».

ص: 8

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّیْبَانِیُّ(1) رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِیُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی حَرَّمَ أَجْسَادَ الْمُوَحِّدِینَ عَلَی النَّارِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن احمد شیبانی رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را یا مرا محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از ابو بصیر که گفت امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود که «خدای تبارک و تعالی تنهای صاحبان توحید را بر آتش دوزخ حرام گردانیده».

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ عَنْ أَخِیهِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَجَّاجُ بْنُ أَرْطَاهَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الزُّبَیْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه و آله) أَنَّهُ قَالَ: الْمُوجِبَتَانِ(2)

ص: 9

1- هذا الرجل یلقب بالسنانی أیضا کما فی بعض أحادیث الکتاب. و لعلّ الشیبانی مصحف السنانی و هو أبو عیسی محمّد بن أحمد بن محمّد بن سنان الزاهری نزیل الری المترجم فی رجال الشیخ فی باب من لم یرو عنهم. و السنانی نسبه الی جده الأعلی.

2- الموجبتان مبتدأ و ما بعده خبره، و هی علی صیغه الفاعل عباره اخری عن القضیه الشرطیه التی توجب حقیقه مقدمها حقیقه تالیها، أی الموت علی التوحید یوجب دخول الجنه و هو علی الاشراک یوجب دخول النار، و روی الصدوق فی معانی الأخبار ص 183 و الکلینی فی الکافی ج 3 ص 343 عن زراره عن أبی جعفر علیه السّلام أنّه قال: «لا تنسوا الموجبتین أو قال علیکم بالموجبتین فی دبر کل صلاه، قلت: و ما الموجبتان؟ قال: تسأل اللّه الجنه و تتعوذ به من النار».

مَنْ مَاتَ یَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ [وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ] (1) دَخَلَ الْجَنَّهَ وَ مَنْ مَاتَ یُشْرِکُ بِاللَّهِ دَخَلَ النَّارَ

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سیف از برادرش علی از پدرش سیف بن عمیره گفت که حدیث کرد مرا حجاج بن ارطاه گفت که حدیث کرد مرا ابو الزبیر از جابر بن عبد اللَّه که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود «دو چیز است که موجب دخول بهشت و دوزخ می شود یعنی یکی از آن دو آدمی را ببهشت میرساند و دیگری او را بدوزخ میکشاند و حضرت در بیان این میفرماید که هر که بمیرد در حالی که گواهی دهد باینکه غیر از خدا خدائی نیست داخل بهشت شود و هر که بمیرد در حالی که بخدا شرک داشته باشد داخل دوزخ شود».

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ عَنْ أَخِیهِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الصَّبَّاحِ قَالَ حَدَّثَنِی أَنَسٌ عَنِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه و آله) قَالَ: کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ مَنْ أَبَی أَنْ یَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سیف از برادرش علی از پدرش سیف بن عمیره از حسین بن صباح که گفت حدیث کرد مرا انس از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود «هر ستمکار گردنکش ستیزنده کسی است که سرباز زند از آنکه لا اله الا اللَّه بگوید».

1- ما بین القوسین زیاده فی نسخه(ج) و(و).

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ الْکُوفِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی جَدِّیَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْکُوفِیُّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ عَنْ أَخِیهِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: جَاءَ جَبْرَئِیلُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ طُوبَی لِمَنْ قَالَ مِنْ أُمَّتِکَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عبد اللَّه بن مغیره کوفی رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد مرا جدم حسن بن علی کوفی از حسین بن سیف از برادرش علی از پدرش سیف بن عمیره از عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر (علیه السلام) که فرمود «جبرئیل بخدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد که یا محمد خوشا بحال کسی یا درخت طوبی از برای کسی است که بگوید از امت دست تو که لا اله الا اللَّه وحده وحده وحده».

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) أَتَانِی جَبْرَئِیلُ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ طُوبَی لِمَنْ قَالَ مِنْ أُمَّتِکَ- لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ مُخْلِصاً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفا از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از ابو جمیله از جابر از امام محمد بن باقر (علیه السلام) که فرمود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود که «جبرئیل بنزد من آمد در میان صفا و مروه و گفت که یا محمد (صلی الله علیه و آله) خوشحال کسی یا درخت طوبی از برای کسی است که بگوید از امت تو که لا اله الا اللَّه وحده از روی اخلاص» و معنی اخلاص در همین باب مذکور خواهد شد.

حدیث 12

12- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ الْکُوفِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ عَنْ أَخِیهِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی الطُّفَیْلِ عَنْ عَلِیٍّ (علیه السلام) قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ یَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَّا صَعِدَتْ تَخْرِقُ کُلَّ سَقْفٍ لَا تَمُرُّ بِشَیْ ءٍ مِنْ سَیِّئَاتِهِ إِلَّا طَلَسَتْهَا حَتَّی تَنْتَهِیَ إِلَی مِثْلِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ فَتَقِفَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن کوفی از پدرش از حسین بن سیف از برادرش علی از پدرش سیف بن عمیره از عمرو بن شمر از جابر از ابو الطفیل از علی (علیه السلام) که فرمود «هیچ بنده مسلمان نیست که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید مگر آنکه این کلمه بالا رود در حالی که هر سقفی را بشکافد و بچیزی از گناهانش نگذرد مگر آنکه آن را محو و نابود سازد تا آنکه بمثل خود از حسنات منتهی شود و بایستد».

حدیث 13

13- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ عَنْ أَخِیهِ عَلِیٍّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثَمَنُ الْجَنَّهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از حسین بن سیف از برادرش علی از مفضل بن صالح از عبید بن زراره که گفت امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود که «گفتن لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بهای بهشت است».

ص: 12

حدیث 14

14- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ عَمْرٍو قَالَ حَدَّثَنِی عِمْرَانُ بْنُ أَبِی عَطَاءٍ قَالَ حَدَّثَنِی عَطَاءٌ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه و آله) قَالَ: مَا مِنَ الْکَلَامِ کَلِمَهٌ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا مِنْ عَبْدٍ یَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یَمُدُّ بِهَا صَوْتَهُ فَیَفْرُغُ إِلَّا تَنَاثَرَتْ ذُنُوبُهُ تَحْتَ قَدَمَیْهِ کَمَا یَتَنَاثَرُ وَرَقُ الشَّجَرِ تَحْتَهَا(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم (رضی) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سیف از سلیمان بن عمرو که گفت حدیث کرد مرا عمران بن ابی عطاء گفت که حدیث کرد مرا عطاء از ابن عباس از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود «از سخنان سخنی نیست که دوستتر باشد در نزد خدای عز و جل از گفتن لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و هیچ بنده ای نیست که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید در حالی که آواز خود را بآن بکشد و فارغ شود مگر آنکه گناهانش در زیر پاهایش فرو ریزد چنان که برگ درخت در زیر آن فرو- می ریزد».

حدیث 15

15- حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ تَمِیمٍ السَّرَخْسِیُّ الْفَقِیهُ بِسَرَخْسَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو لَبِیدٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِیسَ الشَّامِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجَمَّالُ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ قَالَ حَدَّثَنِی قُدَامَهُ بْنُ مُحْرِزٍ الْأَشْجَعِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی مَخْرَمَهُ بْنُ بُکَیْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْأَشَجِّ(2)

ص: 13

1- فی نسخه(ج): «کما یتناثر ورق الشجره تحتها».
2- عنونه ابن حجر فی التقریب و قال: مخرمه بن بکیر بن عبد اللّه بن الاشج أبو- المسور المدنیّ صدوق.

عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِی حَرْبِ بْنِ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِیِّ قَالَ أَشْهَدُ عَلَی أَبِی زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ لَسَمِعْتُهُ يَقُولُ أَرْسَلَنِی رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فَقَالَ لِی بَشِّرِ النَّاسَ أَنَّهُ مَنْ قَالَ- لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ فَلَهُ الْجَنَّةُ.

ترجمه:

حديث کرد ما را ابو نصر محمد بن احمد بن تميم سرخسی فقيه در سرخس گفت که حديث کرد ما را ابو لبيد محمد بن ادريس شامی گفت که حديث کرد ما را هرون بن جمال از ابو ايوب که گفت حديث کرد مرا قدامه بن محرز اشجعی گفت که حديث کرد مرا مخرمه بن بکير از عبد اللَّه بن اشجع از پدرش از ابو حرب بن زيد بن خالد جهنی که گفت شهادت ميدهم بر پدرم زيد بن خالد که شنيدم از او که ميگفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا فرستاد که مردم را مژده دهم (و بنا بر بعضی از نسخ توحيد) و بمن فرمود که مردم را مژده ده باينکه «هر کس لا اله الا الله وحده لا شريک له

بگويد بهشت از برای او خواهد بود».

حديث 16

16- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبَانٍ وَ غَيْرِهِ عَنِ الصَّادِقِ (علیه السلام) قَالَ مَنْ خَتَمَ صِيَامَهُ بِقَوْلٍ صَالِحٍ أَوْ عَمَلٍ صَالِحٍ (1)

1- الترديد بحسب أفراد المكلفين فان من لم يقدر على اخراج الفطره فليختم صيامه بشهاده أن لا إله إلّا اللّه، و هذا الحديث ذكره الصدوق فی معانی الأخبار بالواو فی هذا الموضع مكان أو.

تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ صِيَامَهُ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْقَوْلُ الصَّالِحُ قَالَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ إِخْرَاجُ الْفِطْرَةِ.

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن موسى بن متوكل رضى اللّٰه عنه گفت كه حديث كرد ما را على بن حسين سعدآبادى گفت كه حديث كرد ما را احمد بن ابى عبد اللّٰه برقى از پدرش از محمد بن زياد از ابان و غير او از حضرت صادق جعفر بن محمد (عليه السلام) كه فرمود «هر كه روزه خود را بگفتار شايسته يا كردار شايسته ختم كند خدا روزه اش را از او قبول فرمايد» پس بآن حضرت عرض شد كه يا ابن رسول اللّٰه گفتار شايسته چيست فرمود شهادت دادن باينكه لا إِلهَ إِلَّا اللّٰهُ و كار شايسته بيرون كردن فطره است.

حديث 17

17- حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بَكْرٍ الْخُورِيُّ بِنَيْسَابُورَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ الْخُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْفَقِيهُ الْخُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُوَيْبَارِيُّ وَ يُقَالُ لَهُ الْهَرَوِيُّ وَ النَّهْرَوَانِيُّ وَ الشَّيْبَانِيُّ عَنِ الرِّضَا (عليه السلام) عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مَا جَزَاءُ مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ إِلَّا الْجَنَّةُ.

ترجمه:

حديث كرد ما را ابو منصور احمد بن ابراهيم بن بكير خوزى نيشابورى گفت كه حديث كرد ما را ابو اسحق ابراهيم بن محمد بن هرون خوزى گفت كه حديث كرد ما را جعفر بن محمد بن زياد فقيه خوزى گفت كه حديث كرد ما را احمد بن عبد اللّٰه جز بياد وى (و او را هروى و نهراوى يا نهروانى و شيبانى ميگفتند) از حضرت على بن موسى الرضا (عليه السلام) از پدرش از پدرانش از على (عليه السلام) كه فرمود رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرمود كه «جزاى كسى كه خداى عز و جل بر او انعام فرموده بتوحيد چيزى نيست مگر بهشت

ص: 15

حدیث 18

18- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) إِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةٌ عَظِيمَةٌ كَرِيمَةٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ قَالَهَا مُخْلِصاً اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ قَالَهَا كَاذِباً عُصِمَتْ مَالُهُ وَ دَمُهُ وَ كَانَ مَصِيرُهُ إِلَى النَّارِ.

ترجمه:

و بهمین اسناد فرمود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود که اشهد ان لا اله الا اللّه را سخن بزرگی دیدم که بر خدای عز و جل گرامی است هر که آن را از روی اخلاص بگوید مستحق بهشت گردد و هر که آن را از روی دروغ بگوید باینکه بمضمون آن اعتقاد نداشته باشد مال و خونش محفوظ نشود و بازگشتش بسوی آتش دوزخ خواهد بود».

حدیث 19

19- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِی سَاعَةٍ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ طَلَسَتْ(1) مَا فِی صَحِيفَتِهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ.

ترجمه:

و بهمین اسناد فرمود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود که هر که «در ساعتی از شب یا روز لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید آنچه در نامه عملش باشد از بدیها محو و نابود شود»

حدیث 20

20- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَمُوداً مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ(2)

ص: 16

1- أی محیت.

2- ذكر العمود فی الأحادیث كثیر، و هذا الكلام تمثیل لوضع عمود الامر النازل من عرش اللّه تعالی علی كاهل صاحب الامر علیه السلام الذی عبر عنه بالحوت كما عبر عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلم بالنون، و اطلاق

العمود على الامر القائم عليه أمر آخر من الأمور المجرده غير قليل فى لسان الشرع و غيره كما ورد فى الحديث «الصلاه عمود الدين» و المراد من العمود هنا كما يستفاد من اخبارنا هو علم الامام الذى عليه يقوم أمر الخلائق من التكوين و التشريع، و كونه من ياقوته حمراء تعبير عن تلك الحقيقه بأنفس جوهر من الجواهر الجسمانيه كما هو الشأن فى السنه أصحاب الوحى إذا حاولوا بيان حقائق العوالم التى فوق عالمنا هذا، فانهم يعبرون عن تلك الحقائق بنفائس جواهر هذا العالم اذ ليست عندنا ألفاظ و مفاهيم تحكى عن تلك الحقائق، و الأرض السابعه هى هذه الأرض التى هى قرار الإنسان و غيره ممّا يحتاج إليه لحياته الدنيويه و هى سابعه الاراضى السبع التى ستّ منها فى السماوات على ما فصل فى حديث مذكور عن الإمام الرضا عليه السلام.

رَأْسُهُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ أَسْفَلُهُ عَلَى ظَهْرِ الْحُوتِ فِی الْأَرْضِ السَّابِعَهِ السُّفْلَی فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اهْتَزَّ الْعَرْشُ [(1)] وَ تَحَرَّکَ الْعَمُودُ وَ تَحَرَّکَ الْحُوتُ فَیَقُولُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اسْکُنْ یَا عَرْشِی فَیَقُولُ کَیْفَ أَسْکُنُ وَ أَنْتَ لَمْ تَغْفِرْ لِقَائِلِهَا [(2)] فَیَقُولُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اشْهَدُوا سُکَّانَ سَمَاوَاتِی أَنِّی قَدْ غَفَرْتُ لِقَائِلِهَا.

ترجمه:

بهمین اسناد فرمود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود که خدای عز و جل را عمودی است از یاقوت سرخ که سرش در زیر عرش است و پائین و زیرش بر پشت ماهی در زمین هفتم که از همه طبقات زمین زیرتر است پس چون بنده لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید عرش بلرزه در آید و آن عمود بجنبد و ماهی حرکت کند پس خدای تبارک و تعالی میفرماید که ای عرش من آرام بگیر عرش عرض میکند که آرام نمیگیرم و بنا بر بعضی از نسخ توحید آیا آرام میگیرم و تو گوینده آن را نمیامرزیدی پس خدای تبارک و تعالی میفرماید که ای ساکنان آسمانهای من گواه باشید که من گوینده آن را آمرزیدم

حدیث 21

21- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَیْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الشَّاهِ الْفَقِیهُ بِمَرْوَرُوذٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَکْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّیْسَابُورِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبَّاسٍ الطَّائِیُّ بِالْبَصْرَهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی فِی سَنَهِ سِتِّینَ وَ مِائَتَیْنِ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا ع سَنَهَ أَرْبَعٍ وَ تِسْعِینَ وَ مِائَهٍ[(3)]

1- الاهتزاز البهجه و السرور، و هذا تمثیل لتأثیر حقیقه التوحید فی جمیع الکائنات.

2- هذا تمثیل لاستدعاء العرش لان یشمل رحمه الحق تعالی و غفرانه الداخل فی حیطه التوحید، و العرش یطلق علی معان: منها جمیع الخلق باعتبار ملک الحق علیه و نفاذ سلطانه فیه، و الانسب فی هذا الحدیث هذا المعنی، و الذی ذکرت فی تفسیر الحدیث یستفاد من أحادیثنا و المتتبع غیر جاهل به.

3- فى النسخ سنه أربع و ستين و مائه و هو تصحيف، صححناه من كتاب العيون ص 194.

قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ (علیه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) یَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ مِنْ عَذَابِی.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن علی بن شاه فقیه در مرو رود گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن عبد اللّه نیشابوری گفت حدیث کرد ما را ابو القاسم عبد اللّه بن احمد بن عباس طائی در بصره گفت که حدیث کرد مرا پدرم در سال دویست و شصتم گفت که حدیث فرمود مرا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در سال صد و شصت و چهارم و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر (علیه السلام) و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم جعفر بن محمد فرمود که حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی، فرمود که حدیث کرد مرا پدرم علی بن الحسین و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم حسین بن علی و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم علی بن ابی طالب و فرمود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود که «خدای جل جلاله میفرماید که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ حصار من است پس هر که در آن داخل شود از عذاب من ایمن باشد».

حدیث 22

22- حَدَّثَنَا أَبُو سَعِیدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُذَکِّرُ النَّیْسَابُورِیُّ بِنَیْسَابُورَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَلِیٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْخَزْرَجِیُّ الْأَنْصَارِیُّ السَّعْدِیُّ(1)

1- فی نسخه(ب) و(ه) «الحسن بن علیّ الخزرجی الأنصاریّ السعیدی». و فی العیون کما فی المتن.

قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (علیه السلام) حِينَ رَحَلَ مِنْ نَيْسَابُورَ وَ هُوَ رَاكِبٌ بَغْلَةً شَهْبَاءَ فَإِذَا مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ حَرْبٍ وَ يَحْيَى بْنُ يَحْيَى وَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهَوَيْهِ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ قَدْ تَعَلَّقُوا بِلِجَامِ بَغْلَتِهِ فِی الْمَرْبَعَهِ (1) فَقَالُوا بِحَقِّ آبَائِکَ الْمُطَهَّرِينَ حَدِّثْنَا بِحَدِيثٍ قَدْ سَمِعْتَهُ مِنْ أَبِيکَ فَأَخْرَجَ رَأْسَهُ مِنَ الْعَمَّارِيَّهِ وَ عَلَيْهِ مِطْرَفُ خَزٍّ ذُو وَجْهَيْنِ وَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی الْعَبْدُ الصَّالِحُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بَاقِرُ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ الْحُسَيْنُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ (علیه السلام) قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِنِّی أَنَا اللَّهُ لَا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِی مَنْ جَاءَ مِنْكُمْ بِشَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْإِخْلَاصِ دَخَلَ فِی حِصْنِی وَ مَنْ دَخَلَ فِی حِصْنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو سعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحق مذکی نیشابوری در نیشابور گفت که حدیث کرد مرا ابو علی حسن بن علی خزرجی انصاری سعدی گفت که حدیث کرد مرا عبد السلام بن صالح ابو الصلت هروی گفت که با حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بودم در هنگامی که از نیشابور کوچ فرمود و آن حضرت بر استر شهباء خود سوار بود ناگاه دیدم که محمد بن رافع و احمد بن حرب و یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و چند نفر از اهل علم در منزلگاه بلجام استرش آویخته اند و عرض کردند که بحق پدرانت که پاکان و پاکیزگانند که ما را حدیث فرما بحدیثی که آن را از پدرت شنیده ای پس حضرت سرش را از هودج بیرون کرد و ردائی از خز پوشیده بود که دو رو داشت و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم عبد صالح یعنی بنده شایسته خدا حضرت موسی بن جعفر و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم حضرت صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم ابو جعفر حضرت محمد بن علی شکافنده علم پیغمبران و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم علی بن الحسین سید عبادت کنندگان و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم سید جوانان اهل بهشت حضرت امام حسین و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) و فرمود که «شنیدم از پیغمبر که میفرمود خدای جل جلاله فرموده که منم خدا و هیچ خدائی نیست مگر من پس مرا بپرستید که هر که از شما بیاید با شهادت باینکه هیچ خدائی غیر از او خدا نیست با

اخلاص داخل حصار من شود و هر كه داخل حصار من شود از عذاب من ايمن باشد».

1- المربعه بفتح الأول يحتمل أن يكون اسما للمكان الذى فيه اليربوع أى الفار البرى، و ذكر العلّامه المجلسىّ- رحمه اللّه- فى البحار فى الصفحه السادسه من الجزء السادس من الطبعه الحديثه بعد ذكر هذا الحديث وجوها لها.

حدیث 23

23- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصُّوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ عَقِيلٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهَوَيْهِ قَالَ: لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا (علیه السلام) بِنَيْسَابُورَ وَ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَرْحَلُ عَنَّا وَ لَا تُحَدِّثُنَا(1) بِحَدِيثٍ فَنَسْتَفِيدَهُ مِنْکَ وَ كَانَ قَدْ قَعَدَ فِی الْعَمَّارِيَّهِ فَأَطْلَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِی مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِی جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِی مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِی عَلِیَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِی الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِی أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) يَقُولُ سَمِعْتُ جَبْرَئِيلَ يَقُولُ سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی قَالَ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَهُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ مِنْ شُرُوطِهَا الْإِقْرَارُ لِلرِّضَا (علیه السلام) بِأَنَّهُ إِمَامٌ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْعِبَادِ مُفْتَرَضُ الطَّاعَهِ عَلَيْهِمْ

ترجمه:

حدیث كرد ما را محمد بن موسى بن متوكل رضى اللّه عنه گفت كه حديث كرد ما را ابو الحسين محمد بن جعفر اسدى گفت كه حديث كرد ما را محمد بن حسين صوفى گفت كه حديث كرد ما را يوسف بن عقيل از اسحق بن راهويه كه گفت چون ابو الحسن حضرت امام رضا (علیه السلام) به نيشابور آمد و خواست كه از آن بيرون رود بسوى مأمون، اصحاب حديث بر او جمع شدند و بآن حضرت عرض كردند كه يا ابن رسول اللّه از ما كوچ ميكنى و از شهر ما بيرون ميروى و ما را حديث نمى فرمائى بحديث كه آن را از تو استفاده نمائيم و بهره گيريم و حضرت در هودج نشسته بود پس سر خود را بيرون آورد و فرمود شنيدم از پدرم موسى بن جعفر كه ميفرمود شنيدم از پدرم جعفر بن محمد كه ميفرمود شنيدم از پدرم محمد بن على كه ميفرمود شنيدم از پدرم على بن الحسين كه ميفرمود شنيدم از پدرم حسين بن على بن ابى طالب عليهم السلام كه ميفرمود شنيدم از پدرم امير المؤمنين على بن ابى طالب كه ميفرمود شنيدم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) كه ميفرمود شنيدم از جبرئيل كه ميفرمود شنيدم از خداى جل جلاله كه ميفرمود لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ حصار منست پس هر كه در حصار من داخل شود از عذاب من ايمن باشد»

اسحق گفت که چون حیوان سواری آن حضرت گذشت ما را آواز داد که «با شروط آن و من از جمله شروط آنم».

1- فی نسخه(ط) و(ن) «و لم تحدّثنا».

مترجم گوید: كه مؤلف بعد از ذكر اين حديث ميگويد كه مصنف اين كتاب گفته است كه از جمله شروط آن اقرار و اعتراف است از براى امام رضا (عليه السلام) باينكه آن حضرت امام و پيشوائى است از جانب خداى عز و جل بر بندگان كه فرمان برداريش بر ايشان واجب است.

حديث 24

24- حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ تَمِيمٍ السَّرَخْسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو لَبِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ الشَّامِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِسْرَائِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا حَرِيزٌ(1) عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِى ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: خَرَجْتُ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِى فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يَمْشِى وَحْدَهُ لَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكْرَهُ أَنْ يَمْشِىَ مَعَهُ أَحَدٌ قَالَ فَجَعَلْتُ أَمْشِى فِى ظِلِّ الْقَمَرِ فَالْتَفَتَ فَرَآنِى فَقَالَ مَنْ هَذَا قُلْتُ أَبُو ذَرٍّ جَعَلَنِىَ اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ تَعَالَ فَمَشَيْتُ مَعَهُ سَاعَةً فَقَالَ إِنَّ الْمُكْثِرِينَ هُمُ الْأَقَلُّونَ(2) يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِلَّا مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْراً فَنَفَحَ مِنْهُ بِيَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ(3)

1- أخرجه البخارى فى صحيحه ج 8 ص 116 عن حريز عن زيد عن أبى ذر رضى اللّه عنه.
2- الاقلون جمع الاقل و هو صفه مشبهه على نحو أحمر و أحمق بمعنى المقل الذى لا شى ء عنده. و فى صحيح البخاريّ «هم المقلون».
3- النفح بالحاء المهمله: الضرب و الرمى كما فى النهايه الأثيريه و فى الصحيح «فنفح فيه يمينه و شماله، أى ضرب يديه فيه بالعطاء. و على ما فى المتن «من» للتبعيض و الضمير المجرور بها يرجع الى المال المدلول عليه فى الكلام لا الى «خيرا» لان المراد منه التوفيق و حبّ الانفاق الناشى من الايمان باللّه و اليوم الآخر، و الباء للظرفيه، و معنى الكلام: الا من اعطاه اللّه التوفيق و حبّ الانفاق فأخرج بعضا من ماله فيمن حوله من الفقراء و الجيران، و فى نسخه(ط) و(ن) و(ج) و(ه) «فنفخ» بالخاء المعجمه.

وَ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ وَرَاءَهُ وَ عَمِلَ فِیهِ خَیْراً قَالَ فَمَشَیْتُ مَعَهُ سَاعَهً فَقَالَ اجْلِسْ هَاهُنَا وَ أَجْلَسَنِی فِی قَاعٍ حَوْلَهُ حِجَارَهٌ فَقَالَ لِی اجْلِسْ حَتَّی أَرْجِعَ إِلَیْکَ قَالَ وَ انْطَلَقَ فِی الْحَرَّهِ حَتَّی لَمْ أَرَهُ وَ تَوَارَی عَنِّی فَأَطَالَ اللَّبْثَ ثُمَّ إِنِّی سَمِعْتُهُ ص وَ هُوَ مُقْبِلٌ وَ هُوَ یَقُولُ وَ إِنْ زَنَی وَ إِنْ سَرَقَ قَالَ فَلَمَّا جَاءَ لَمْ أَصْبِرْ حَتَّی قُلْتُ یَا نَبِیَّ اللَّهِ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ مَنْ تُکَلِّمُهُ فِی جَانِبِ الْحَرَّهِ فَإِنِّی مَا سَمِعْتُ أَحَداً یَرُدُّ عَلَیْکَ مِنَ الْجَوَابِ شَیْئاً قَالَ ذَاکَ جَبْرَئِیلُ عَرَضَ لِی فِی جَانِبِ الْحَرَّهِ فَقَالَ بَشِّرْ أُمَّتَکَ أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لَا یُشْرِکُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَیْئاً دَخَلَ الْجَنَّهَ قَالَ قُلْتُ یَا جَبْرَئِیلُ وَ إِنْ زَنَی وَ إِنْ سَرَقَ قَالَ نَعَمْ وَ إِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ (1). قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْکِتَابِ یَعْنِی بِذَلِکَ أَنَّهُ یُوَفَّقُ لِلتَّوْبَهِ حَتَّی یَدْخُلَ الْجَنَّهَ

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم سرخسی گفت که حدیث کرد ما را ابو لبید محمد بن ادریس شامی گفت که حدیث کرد مرا اسحق بن اسرائیل گفت که حدیث کرد ما را جریر بن عبد العزیز از زید بن وهب از ابو ذر رحمه اللّه که گفت در شبی از شبها بیرون آمدم ناگاه دیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تنها میرود و هیچ آدمیزاده همراه آن حضرت نیست من چنان گمان کردم که آن حضرت ناخوش دارد که کسی با او برود ابو ذر گفت پس شروع کردم که در ماهتاب میرفتم پس آن حضرت ملتفت شد و مرا دید و فرمود کیست اینکه می آید عرض کردم که ابو ذر خدا مرا فدای تو گرداند، فرمود که ای ابو ذر بیا، من ساعتی با آن حضرت رفتم فرمود «بدرستی که آنها که مال بسیار دارند در روز قیامت کمترانند یعنی مرتبه ایشان در آن پست تر و منزله ایشان سبکتر است مگر کسی که خدا خیر و خوبی را باو عطاء فرماید باینکه در دار دنیا او را مالی روزی کند پس بدست راست و چپ و در پیش رو و پس سرش از آن بخشش کند و در آن خیر و خوبی را بعمل آورد که آن را در وجوه بر صرف نماید» ابو ذر گفت که ساعتی با آن حضرت رفتم پس فرمود که در اینجا بنشین تا من بسوی تو باز گردم ابو ذر گفت که حضرت در آن سنگستان روان شد و رفت تا آنکه او را ندیدم و از من پنهان شد و درنگ را طولی داد بعد از آن از آن حضرت شنیدم و حال آنکه رو آورده می آمد و میفرمود «و اگر چه زنا کند و هر چند که دزدی کند» ابو ذر گفت که چون آمد صبر نکردم تا آنکه عرض نمودم که ای پیغمبر خدا خدا مرا فدای تو گرداند در کنار این سنگستان کی بود که با او سخن میگفتی پس بدرستی که من نشنیده ام که کسی چیزی را بر تو رد کند و تو را جواب گوید فرمود که اینک جبرئیل

بود که در کنار این سنگستان بر سر راه من آمد و گفت «امت خود را بشارت ده باینکه هر کس بمیرد در حالی که چیزی را با خدای عز و جل شریک نسازد داخل بهشت شود پیغمبر فرمود که گفتم ای جبرئیل و اگر چه زنا کند و دزدی کند گفت آری و هر چند که شراب بیاشامد»

1- هذا الحدیث بعینه سندا و متنا مذکور فی الباب الثالث و الستین. و لیس بمذکور هاهنا فی نسخه(ب) و(د).

مترجم گوید: که وجه این حدیث مذکور شد و مؤلف در اینجا میگوید که مصنف این کتاب گفته است که از این قصد می شود که چنین کسی موفق می شود از برای توبه تا آنکه داخل بهشت شود

حدیث 25

25- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ غَالِبٍ الْأَنْمَاطِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَمْرٍو أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ غَزْوَانَ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ عَمْرٍو قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ زَیْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ عَطَاءِ بْنِ یَسَارٍ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) بَیْنَا رَجُلٌ مُسْتَلْقٍ عَلَی ظَهْرِهِ یَنْظُرُ إِلَی السَّمَاءِ وَ إِلَی النُّجُومِ وَ یَقُولُ وَ اللَّهِ إِنَّ لَکَ لَرَبّاً هُوَ خَالِقُکَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی قَالَ فَنَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ فَغَفَرَ لَهُ.

قال مصنف هذا الکتاب و قد قال الله عز و جل- أَ وَ لَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْ ءٍ(1) یعنی بذلک أ و لم یتفکروا فی ملکوت السماوات و الأرض و فی عجائب صنعها أ و لم ینظروا فی ذلک نظر مستدل معتبر فیعرفوا بما یرون ما أقامه الله عز و جل من السماوات و الأرض مع عظم أجسامها و ثقلها علی غیر عمد و تسکینه إیاها بغیر آله فیستدلوا بذلک علی خالقها و مالکها و مقیمها أنه لا یشبه الأجسام و لا ما یتخذ الکافرون إلها من دون الله عز و جل إذ کانت الأجسام لا تقدر علی إقامه الصغیر من الأجسام فی الهواء بغیر عمد و بغیر آله فیعرفوا بذلک خالق السماوات و الأرض و سائر الأجسام و یعرفوا أنه لا یشبهها و لا تشبهه فی قدره الله و ملکه(2)

1- الأعراف: 185.
2- لم أعلم لهذا القید وجها لأنّه تعالی لا یشبهه شی ء فی شی ء، الا أن یتعلق الظرف بقوله: «یعرفوا» علی وجه بعید.

و أما ملكوت السماوات و الأرض فهو ملك الله لها و اقتداره عليها و أراد بذلک أ و لم ينظروا و يتفكروا فى السماوات و الأرض فى خلق الله عز و جل إياهما على ما يشاهدونهما عليه فيعلموا أن الله عز و جل هو مالكها و المقتدر عليها لأنها مملوكه مخلوقه و هى فى قدرته و سلطانه و ملكه فجعل نظرهم فى السماوات و الأرض و فى خلق الله لها نظرا فى ملكوتها و فى ملک الله لها لأن الله عز و جل لا يخلق إلا ما يملكه و يقدر عليه و عنى بقوله وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْ ءٍ يعنى من أصناف خلقه فيستدلون به على أن الله خالقها و أنه أولى بالإلهيه من الأجسام المحدثه المخلوقه

ترجمه:

خبر داد ما را ابو الحسن احمد بن محمد بن احمد بن غالب انماطى گفت كه خبر داد ما را ابو عمرو احمد بن حسين بن غزوان گفت كه حديث كرد ما را ابراهيم بن احمد گفت كه حديث كرد ما را داود بن عمرو گفت كه حديث كرد ما را عبد اللَّه بن جعفر از زيد بن اسلم از عطاء بن يسار از ابو هريره كه گفت رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرمود كه «در بين آنكه مردى بر پشت خوابيده بود بسوى آسمان و بسوى ستارگان مينگريست و ميگفت بخدا سوگند كه تو را پروردگارى هست كه آفريننده تو است خداوندا مرا بيامرزد حضرت فرمود پس خداى عز و جل بسوى او نظر فرمود يعنى نظر رحمت و او را آمرزيد».

مترجم گويد: كه مؤلف بعد از ذكر اين حديث ميگويد كه مصنف اين كتاب اعانه اللَّه على طاعته گفته است كه خداى عز و جل فرموده است كه أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِى مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْ ءٍ يعنى «و آيا نظر نكردند در ملک اعظم آسمانها و در ملكوت زمين از ستارگان و آفتاب و ماه و دريا و كوه و درختان و غير آن و نگاه نكردند در آنچه خدا آفريده از هر چيزى كه هست از ممكنات تا بآن نظر كمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ايشان ظاهر گردد و بجهت اين بدانند كه آنچه محمد (صلى الله عليه و آله) ميگويد صدق است و آنچه بر ايشان ميخواند حق است» و مؤلف گفته است كه مقصود از آن اينست كه آيا تفكر نكرده اند در ملكوت آسمانها و زمين و در عجائب صنع آنها آيا نظر نكرده اند در آن چون نظر كسى كه استدلال كند و پند گيرد تا معرفت بهم رسانيده بشناسند بآنچه مى بينند آنچه را كه خداى عز و جل آن را بر پا داشته از آسمانها و زمينها با بزرگى اجسام آنها و گرانى آنها بى ستون و آرام دادنش آنها را بدون آلت و ادات تا بواسطه آن استدلال كنند بر خالق و مالک و

مقیم آنها که آن جناب باجسام شباهت ندارد و نه بآنچه کافران آن را خدا فرا گرفته اند غیر از خدای عز و جل زیرا که اجسام چنانند که توانائی ندارند برپاداشتن جسم خوردی در اجسام در هواء بی ستون و بی آلت تا بآن خالق آسمانها و زمین و باقی اجسام را بشناسند که او بآنها شباهت ندارد و آنها باو شباهت ندارند در باب قدرت و ملک خدا.

ص: 24

و اما ملکوت آسمانها و زمین مالک بودن خدا است آنها را و کمال توانائیش بر آنها و باین اراده فرموده است که آیا نظر نکردند و تفکر ننمودند در ملکوت آسمانها و زمین یعنی در آفریدن خدای عز و جل آنها را بر آنچه آنها را بر آن مشاهده مینمایند تا بدانند که خدای عز و جل مالک آنهاست و بر آنها کمال قدرت دارد زیرا که آنها مملوک و مخلوقند و همه آنها در تحت قدرت و سلطنت و مملکت اویند پس نظر ایشان را در آسمانها و زمین و در آفریدن خدا آنها را نظر در ملکوت آنها و در مالک بودن خدا آنها را قرار داده زیرا که خدای عز و جل نمی آفریند مگر آنچه را که مالک آن باشد و بر آن توانائی داشته باشد و مقصود آن جناب از قولش وَ ما خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْ ءٍ یعنی از انواع خلقش آنست که در آن نظر نکردند تا بآن استدلال کنند بر اینکه خدا خالق آنها است و آنکه او اولویت دارد بخدائی از اجسامی که از سر نو پدید آورده شده اند و دیگری ایشان را آفریده.

حدیث 26

26- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصاً دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ إِخْلَاصُهُ أَنْ تَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم (رضی الله عنه) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از یعقوب بن یزید از محمد بن عمیر از محمد بن حمران از امام جعفر صادق (علیه السلام) که فرمود «هر که لا إِلهَ إِلَّا اللّٰهُ بگوید از روی اخلاص داخل بهشت شود و اخلاصش آنست که لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ او را مانع شود از آنچه خدای عز و جل حرام گردانیده».

حدیث 27

27- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ وَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ کُلِّهِمْ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ عَمْرٍو عَنِ الْمُهَاجِرِ بْنِ الْحُسَیْنِ(1) عَنْ زَیْدِ بْنِ أَرْقَمَ عَنِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه و آله) قَالَ: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصاً دَخَلَ الْجَنَّهَ وَ إِخْلَاصُهُ أَنْ تَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم (رضی الله عنه) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی و حسین بن علی کوفی و ابراهیم بن هاشم همه ایشان از حسین بن سیف از سلیمان بن عمرو از مهاجر بن حسین از زید بن ارقم از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود «هر که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید از روی اخلاص داخل بهشت شود و اخلاصش آنست که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ او را باز دارد از آنچه خدای عز و جل حرام گردانیده».

حدیث 28

28- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَمْرٍو الْعَطَّارُ بِبَلْخٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْمُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا حُمْرَانُ عَنْ مَالِکِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ طَهْمَانَ عَنْ أَبِی حُصَیْنٍ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ هِلَالٍ(2) عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ: کُنْتُ رَدِیفَ النَّبِیِّ (صلی الله علیه و آله) فَقَالَ یَا مُعَاذُ هَلْ تَدْرِی مَا حَقُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْعِبَادِ یَقُولُهَا ثَلَاثاً قَالَ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ حَقُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْعِبَادِ أَنْ لَا یُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً ثُمَّ قَالَ ص هَلْ تَدْرِی مَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا فَعَلُوا ذَلِکَ قَالَ (علیه السلام) قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ أَنْ لَا یُعَذِّبَهُمْ أَوْ قَالَ أَنْ لَا یُدْخِلَهُمُ النَّارَ.

1- فی نسخه(د) و(ب) و(و) «المهاجر بن الحسن».
2- الأسود بن هلال هو المحاربی أبو سلام الکوفیّ مخضرم ثقه جلیل مات سنه أربع و ثمانین کما فی التقریب لابن حجر و الخبر رواه مسلم عن أبی حصین، عن الأسود عن معاذ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو علی حسن بن علی بن محمد بن علی بن عمرو طائی رحمه اللّٰه در بلخ گفت که حدیث کرد ما را محمد بن محمود گفت که حدیث کرد ما را عمران از مالک بن ابراهیم بن طهمان از حصین از اسود بن هلال از معاذ بن جبل که گفت با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همراه یا ردیف آن حضرت بودم پس فرمود که «ای معاذ آیا میدانی که حق خدای عز و جل بر بندگان چیست و این سخن را سه مرتبه فرمود عرض کردم که خدا و رسولش داناترند و ایشان بهتر میدانند رسول خدا فرمود که حق خدای عز و جل بر بندگان آنست که چیزی را با او شریک نسازند بعد از آن حضرت (علیه السلام) فرمود آیا میدانی حق بندگان بر خدای عز و جل چیست چون این را بجا آورند معاذ گفت که گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند فرمود آنست که ایشان را عذاب نکند یا فرمود آنست که ایشان را داخل آتش دوزخ نگرداند».

حدیث 29

29- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حُمْرَانَ الْقُشَيْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْجَرِيشِ أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى الْكِلَابِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ (علیه السلام) سَنَةَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ (علیه السلام) فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ قَالَ عَلِيٌّ ع سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ مَا جَزَاءُ مَنْ أَنْعَمْتُ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ إِلَّا الْجَنَّةُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو احمد حسن بن عبد اللّٰه بن سعید عسکری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حمران قشیری گفت که حدیث کرد ما را ابو الجریش احمد بن عیسی کلابی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) در سال دویست و پنجاهم گفت که حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام در شرح قول خدای عز و جل هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ که علی (علیه السلام) فرمود «شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که میفرمود خدای عز و جل فرموده است که جزای کسی که بر او انعام کردم بتوحید چیزی نیست مگر بهشت» و ترجمه آیه اینست که جزای نیکی چیزی نیست مگر نیکی، یعنی البته غیر از آن نباشد.

حدیث 30

30- حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ بْنُ مَحْبُوبٍ الْمُزَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عِيسَى الْبِسْطَامِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَبْدِ الْوَارِثِ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِی بِشْرٍ الْعَنْبَرِيِّ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) مَنْ مَاتَ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ حَقٌّ دَخَلَ الْجَنَّةَ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را حاکم عبد الحمید بن عبد الرحمن بن حسین گفت که حدیث کرد ما را ابو یزید بن محبوب مزنی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن عیسی بسطامی گفت که حدیث کرد ما را عبد الصمد بن عبد الوارث گفت که حدیث کرد ما را شعبه از خالد حذاء از ابو بشیر عنبری از حمران از عثمان بن عفان گفت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود که «هر که بمیرد در حالی که بداند خدا حق است داخل بهشت شود.»

1- أخرجه مسلم فی صحیحه ج 1 ص 41 بإسناده عن خالد الحذاء- الخ».

حدیث 31

31- حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع قَالَ أَخْبَرَنِی عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِی إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِیُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِیِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَحْيَی بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ طَلْحَةَ عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ نَصْرٍ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ بَشِيراً لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ بِالنَّارِ مُوَحِّداً أَبَداً وَ إِنَّ أَهْلَ التَّوْحِيدِ لَيَشْفَعُونَ فَيُشَفَّعُونَ ثُمَّ قَالَ (علیه السلام) إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بِقَوْمٍ سَاءَتْ أَعْمَالُهُمْ فِی دَارِ الدُّنْيَا إِلَی النَّارِ فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا كَيْفَ تُدْخِلُنَا النَّارَ وَ قَدْ كُنَّا نُوَحِّدُکَ فِی دَارِ الدُّنْيَا وَ كَيْفَ تُحْرِقُ بِالنَّارِ أَلْسِنَتَنَا وَ قَدْ نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِکَ فِی دَارِ الدُّنْيَا وَ كَيْفَ تُحْرِقُ قُلُوبَنَا وَ قَدْ عَقَدَتْ عَلَی أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَمْ كَيْفَ تُحْرِقُ وُجُوهَنَا وَ قَدْ عَفَّرْنَاهَا لَکَ فِی التُّرَابِ أَمْ كَيْفَ تُحْرِقُ أَيْدِيَنَا وَ قَدْ رَفَعْنَاهَا بِالدُّعَاءِ إِلَيْکَ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ عِبَادِی سَاءَتْ أَعْمَالُكُمْ فِی دَارِ الدُّنْيَا فَجَزَاؤُكُمْ نَارُ جَهَنَّمَ فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا عَفْوُکَ أَعْظَمُ أَمْ خَطِيئَتُنَا فَيَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ بَلْ عَفْوِی فَيَقُولُونَ رَحْمَتُکَ أَوْسَعُ أَمْ ذُنُوبُنَا فَيَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ بَلْ رَحْمَتِی فَيَقُولُونَ إِقْرَارُنَا بِتَوْحِيدِکَ أَعْظَمُ أَمْ ذُنُوبُنَا فَيَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ بَلْ إِقْرَارُكُمْ بِتَوْحِيدِی أَعْظَمُ فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا فَلْيَسَعْنَا عَفْوُکَ وَ رَحْمَتُکَ الَّتِی وَسِعَتْ كُلَّ شَیْ‏ءٍ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مَلَائِكَتِی وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی مَا خَلَقْتُ خَلْقاً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْمُقِرِّينَ لِی بِتَوْحِيدِی وَ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرِی وَ حَقٌّ عَلَيَّ أَنْ لَا أَصْلِيَ بِالنَّارِ أَهْلَ تَوْحِيدِی أَدْخِلُوا عِبَادِیَ الْجَنَّةَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام گفت که خبر داد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم گفت که حدیث کرد مرا ابراهیم بن اسحق نهاوندی از عبد اللّٰه بن حماد انصاری از حسین بن یحیی- بن حسین از عمرو بن طلحه از اسباط بن ابی نصر. از عکرمه از ابن عباس که گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود «قسم بآن کسی که مرا بحق پیغمبری فرستاده که خدا هرگز هیچ صاحب توحیدی را بآتش دوزخ عذاب نمیفرماید و بدرستی که اهل توحید شفاعت میکنند و شفاعت ایشان قبول می شود» بعد از آن حضرت (علیه السلام) فرمود «که چون روز قیامت شود خدای تبارک و تعالی بفرماید که گروهی را که در دار دنیا کردارهای ایشان بد بوده بسوی آتش دوزخ برند پس ایشان عرض میکنند که ای پروردگار ما چگونه ما را داخل آتش میکنی با آنکه ما در دار دنیا اقرار بیگانگی تو میکردیم و چگونه زبانهای ما را بآتش میسوزانی با آنکه در دار دنیا بیگانگی تو اقرار کرده و چگونه دلهای ما را میسوزانی با آنکه بر لا اله الا انت بسته شده و بآن اعتقاد کرده یا چگونه رویهای ما را میسوزانی با آنکه آنها را از برای تو در خاک مالیده ایم یا چگونه دستهای ما را میسوزانی با آنکه آنها را بدعاء بسوی تو برداشته ایم پس خدای عز و جل میفرماید که ای بندگان من عملهای شما در دار دنیا بد بود و باین سبب جزای شما آتش جهنم است عرض میکنند که ای پروردگار ما عفو و گذشت تو بزرگتر است یا گناه ما خدای عز و جل میفرماید بلکه عفو من عرض میکنند رحمت تو وسیعتر است یا گناهان ما خدای عز و جل میفرماید بلکه رحمت من عرض میکنند که اقرار ما بتوحید تو بزرگتر است یا گناهان ما خدای عز و جل می فرماید بلکه اقرار شما بتوحید من بزرگتر است عرض میکنند که ای پروردگار ما پس باید که عفو و رحمتت که هر چیزی را فرا گرفته ما را فرا گیرد خدای عز و جل می فرماید که ای فرشتگان من بعزت و جلال خودم سوگند که هیچ آفریده را نیافریدم که در نزد من دوستتر باشد از کسانی که از برای من بتوحید من اقرار دارند باینکه خدائی غیر از من نیست و سزاوار است بر من که اهل توحیدم را بآتش نسوزانم بندگان مرا داخل بهشت کنید».

ص: 30

حدیث 32

32- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ السُّکَّرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَکَرِیَّا الْجَوْهَرِیُّ الْبَصْرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) مَنْ مَاتَ لَا یُشْرِکُ بِاللَّهِ شَیْئاً أَحْسَنَ أَوْ أَسَاءَ دَخَلَ الْجَنَّهَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی سکری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن زکریا جوهری بصری گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از حضرت جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود «هر که بمیرد در حالی که چیزی را با خدا شریک نسازد خواه خوبی نموده باشد و خواه بدی کرده باشد داخل بهشت شود.»

حدیث 33

33- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ أَبِی أَیُّوبَ قَالا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِائَهَ مَرَّهٍ کَانَ أَفْضَلَ النَّاسِ ذَلِکَ الْیَوْمَ عَمَلًا إِلَّا مَنْ زَادَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم (رضی) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد اللَّه برقی از پدرش محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم و ابو ایوب که گفتند امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود «که هر که صد مرتبه لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید بهترین مردم باشد در آن روز از روی عمل مگر کسی که زیاد کند و بر صد بیفزاید».

حدیث 34

34- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عِیسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ وُلْدِ عُمَرَ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ عَنِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه و آله) قَالَ: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِمُوسَی یَا مُوسَی لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ عَامِرِیهِنَّ وَ الْأَرَضِینَ السَّبْعَ فِی کِفَّهٍ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِی کِفَّهٍ مَالَتْ بِهِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم (رضی) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد مرا احمد بن هلال از احمد بن صالح از عیسی بن عبد اللّه که از فرزندان عمر بن علی است از پدرانش از ابو سعید خدری از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود «خدای جل جلاله به موسی بن عمران فرمود که ای موسی اگر آنکه آسمانها و عمارت کنندگان آنها و زمینهای هفتگانه در پله ترازوئی باشد و لا اله الا اللّه در پله دیگر لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ آنها را میل دهد و بر آنها راجح آید».

حدیث 35

35- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْعَبْدِیِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ مَنْ قَالَ فِی یَوْمٍ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ إِلَهاً وَاحِداً أَحَداً صَمَداً لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَهً وَ لا وَلَداً کَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ خَمْسَهً وَ أَرْبَعِینَ أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَهٍ وَ مَحَا عَنْهُ خَمْسَهً وَ أَرْبَعِینَ أَلْفَ أَلْفِ سَیِّئَهٍ وَ رَفَعَ لَهُ فِی الْجَنَّهِ خَمْسَهً وَ أَرْبَعِینَ أَلْفَ أَلْفِ دَرَجَهٍ وَ کَانَ کَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ اثْنَتَیْ عَشْرَهَ مَرَّهً وَ بَنَی اللَّهُ لَهُ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ.

1- لانّ الموجودات قائمه بحقیقه التوحید الذی أجراه اللّه تعالی علیها کما فی الحدیث السابع من الباب العاشر و القائم یقصر عن الذی قام به.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم (رضی) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابی نجران از عبد العزیز بن عبدی از عمر بن یزید از امام جعفر صادق (علیه السلام) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود «هر که در روزی بگوید که

اشهد ان لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبه و لا ولدا

خدای عز و جل چهل و پنج هزار هزار حسنه از برایش بنویسد و چهل و پنج هزار هزار گناه را از او محو کند و چهل و پنج هزار هزار درجه از برایش بلند گرداند و چون کسی باشد که دوازده مرتبه قرآن را خوانده باشد و خدا در بهشت خانه از برایش بسازد»

2- باب التوحيد و نفی التشبیه

باب دویم در بیان توحید و نفی تشبیه و مراد از نفی تشبیه متصف نبودن آن جناب است بصفات ممکنات و عدم اشتراک با ایشان در حقیقت صفات

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ وَ غَیْرِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِیعِیِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ قَالَ: خَطَبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع یَوْماً خُطْبَةً بَعْدَ الْعَصْرِ فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْ حُسْنِ صِفَتِهِ وَ مَا ذَکَرَ مِنْ تَعْظِیمِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ فَقُلْتُ لِلْحَارِثِ أَ وَ مَا حَفِظْتَهَا قَالَ قَدْ کَتَبْتُهَا فَأَمْلَاهَا عَلَیْنَا مِنْ کِتَابِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا یَمُوتُ وَ لَا تَنْقَضِی عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ کُلَّ یَوْمٍ فِی شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِیعٍ لَمْ یَکُنْ(1)

ص: 33

1- أی هو تعالی فی کل وقت یوجد فیه بدیعا من خلقه یکون فی شأن ایجاد ذلک البدیع فالیوم یوم ذلک الموجود البدیع و وقته.

الَّذِی لَمْ یُولَدْ فَیَکُونَ فِی الْعِزِّ مُشَارَکاً وَ لَمْ یَلِدْ فَیَکُونَ مَوْرُوثاً هَالِکاً وَ لَمْ یَقَعْ عَلَیْهِ الْأَوْهَامُ فَتُقَدِّرَهُ شَبَحاً مَاثِلًا(1) وَ لَمْ تُدْرِکْهُ الْأَبْصَارُ فَیَکُونَ بَعْدَ انْتِقَالِهَا حَائِلًا (2) الَّذِی لَیْسَتْ لَهُ فِی أَوَّلِیَّتِهِ نِهَایَهٌ وَ لَا فِی آخِرِیَّتِهِ حَدٌّ وَ لَا غَایَهٌ الَّذِی لَمْ یَسْبِقْهُ وَقْتٌ وَ لَمْ یَتَقَدَّمْهُ زَمَانٌ وَ لَمْ یَتَعَاوَرْهُ (3) زِیَادَهٌ وَ لَا نُقْصَانٌ وَ لَمْ یُوصَفْ بِأَیْنٍ وَ لَا بِمَکَانٍ (4) الَّذِی بَطَنَ مِنْ خَفِیَّاتِ الْأُمُورِ وَ ظَهَرَ فِی الْعُقُولِ بِمَا یُرَی فِی خَلْقِهِ مِنْ عَلَامَاتِ التَّدْبِیرِ الَّذِی سُئِلَتِ الْأَنْبِیَاءُ عَنْهُ فَلَمْ تَصِفْهُ بِحَدٍّ وَ لَا بِنَقْصٍ(5)

1- فی نسخه(ج) «مماثلا».
2- أی فیکون تعالی بعد انتقال الابصار متحولا متغیرا عن الحاله التی کان علیها من المقابله و الوضع الخاص و المحاذاه للابصار، و بعض الأفاضل قرأ بضم الأول علی أن یکون مصدرا لبعد یبعد و فسر الحائل بالحاجز أی فیکون بعد انتقال الابصار حاجزا من رؤیته تعالی، و بعضهم قرأ خائلا بالخاء المعجمه أی متمثلا فی القوّه المتخیله.
3- تعاور القوم الشی ء: تعاطوه و تداولوه. و التعاور: الورود علی التناوب.
4- فی الکافی فی باب جوامع التوحید و فی البحار فی الصفحه 265 من الجزء الرابع من الطبعه الحدیثه و فی نسخه(ط) و(ن) «و لم یوصف بأین و لا بما و لا بمکان» أی لیست له ماهیه وراء حقیقه الوجود حتّی یسأل بما هو و یجاب بما هو، و المراد بها الماهیه بالمعنی الأخص المقابل للوجود، و أمّا الماهیه بالمعنی الأعمّ فلا شی ء بدونها کما أثبتها له الإمام الصّادق علیه السّلام فی جواب السائل بقوله: «لا یثبت الشی ء إلا بإنیه و مائیه» فی الحدیث الأول من الباب السادس و الثلاثین.
5- الظاهر أن المراد بالحد و النقص ما هو اصطلح علیه أهل المیزان فی باب الحد و الرسم، و یحتمل أن یکون المراد بالحد التحدد بالحدود الجسمانیه و غیرها و بالنقص الأوصاف الموجبه للنقص، و فی نسخه(ج) «و لا ببعض» أی الترکب و التبعض، و کل ذلک منفی عنه تعالی لا یوصف به.

بَلْ وَصَفَتْهُ بِأَفْعَالِهِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ بِآيَاتِهِ(1) وَ لَا تَسْتَطِيعُ عُقُولُ الْمُتَفَكِّرِينَ جَحْدَهُ لِأَنَّ مَنْ كَانَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ فِطْرَتَهُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ هُوَ الصَّانِعُ لَهُنَّ فَلَا مَدْفَعَ لِقُدْرَتِهِ (2) الَّذِی بَانَ مِنَ الْخَلْقِ فَلَا شَیْءَ كَمِثْلِهِ الَّذِی خَلَقَ الْخَلْقَ لِعِبَادَتِهِ (3)

1- كما قال الخليل: «ربى الذى يحيى و يميت». و قال الكليم فى جواب فرعون حيث قال: «و ما ربّ العالمين: رب السماوات و الأرض و ما بينهما ان كنتم موقنين» و قال المسيح: «ان اللّه ربى و ربكم فاعبدوه هذا صراط مستقيم» و كما قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بلسان الوحى فى القرآن من آيات كثيره فى ذلک، و أبلغ ما أجيب فى هذا المقام ما قاله الامام الصادق عليه السّلام فى جواب الزنديق الذى سأله عنه: «هو شى ء بخلاف الأشياء ارجع بقولى شى ء الى اثبات معنى و أنّه شى ء بحقيقه الشيئيه» و يأتى هذا فى الحديث الأول من الباب السادس و الثلاثين.
2- المراد به الاعتقادى الذى يرجع الى معنى الجحد و الإنكار، أى فلا منكر لقدرته مع ظهور آثارها فى السماوات و الأرض، أو الدفع الفعلى، أى لا يمانعه و لا يدافعه أحد فى قدرته لان كل ما سواه مفطور مخلوق له، و الأول أنسب بما قبله، و فى نسخه(ط) و(ن) «فلا مدافع لقدرته».
3- ليست العباده الغايه النهائيه بل هى غايه قريبه، و النهائيه هى ما تترتب على العباده و هى القرار فى جوار رحمته تعالى على ما نطق به التنزيل حيث قال تعالى: «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ» على ما فسرت الآيه فى الحديث العاشر من الباب الثانى و الستين.

وَ أَقْدَرَهُمْ عَلَى طَاعَتِهِ بِمَا جَعَلَ فِيهِمْ وَ قَطَعَ عُذْرَهُمْ بِالْحُجَجِ فَعَنْ بَيِّنَةٍ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَ عَنْ بَيِّنَةٍ نَجَا مَنْ نَجَا وَ لِلَّهِ الْفَضْلُ مُبْدِئاً وَ مُعِيداً ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ افْتَتَحَ الْكِتَابَ بِالْحَمْدِ لِنَفْسِهِ وَ خَتَمَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَ مَجِی ءَ الْآخِرَهِ بِالْحَمْدِ لِنَفْسِهِ- فَقَالَ وَ قُضِیَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ- .. وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ(1) الْحَمْدُ لِلَّهِ اللَّابِسِ الْكِبْرِيَاءَ بِلَا تَجَسُّدٍ وَ الْمُرْتَدِی بِالْجَلَالِ بِلَا تَمَثُّلٍ وَ الْمُسْتَوِی عَلَى الْعَرْشِ بِلَا زَوَالٍ وَ الْمُتَعَالِی عَنِ الْخَلْقِ بِلَا تَبَاعُدٍ مِنْهُمْ الْقَرِيبُ مِنْهُمْ بِلَا مُلَامَسَهٍ مِنْهُ لَهُمْ لَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِی إِلَى حَدِّهِ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ فَيُعْرَفَ بِمِثْلِهِ ذَلَّ مَنْ تَجَبَّرَ غَيْرُهُ وَ صَغُرَ مَنْ تَكَبَّرَ دُونَهُ وَ تَوَاضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لِعَظَمَتِهِ وَ انْقَادَتْ لِسُلْطَانِهِ وَ عِزَّتِهِ وَ كَلَّتْ عَنْ إِدْرَاكِهِ طُرُوفُ الْعُيُونِ وَ قَصُرَتْ دُونَ بُلُوغِ صِفَتِهِ أَوْهَامُ الْخَلَائِقِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ شَیْ ءٍ وَ الْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ شَیْ ءٍ وَ لَا يَعْدِلُهُ شَیْ ءٌ الظَّاهِرِ عَلَى كُلِّ شَیْ ءٍ بِالْقَهْرِ لَهُ وَ الْمُشَاهِدِ لِجَمِيعِ الْأَمَاكِنِ بِلَا انْتِقَالٍ إِلَيْهَا وَ لَا تَلْمِسُهُ لَامِسَهٌ وَ لَا تَحُسُّهُ حَاسَّهٌ- وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ أَتْقَنَ مَا أَرَادَ خَلْقَهُ مِنَ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا بِلَا مِثَالٍ سَبَقَ إِلَيْهِ وَ لَا لُغُوبٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِی خَلْقِ مَا خَلَقَ لَدَيْهِ ابْتَدَأَ مَا أَرَادَ ابْتِدَاءَهُ وَ أَنْشَأَ مَا أَرَادَ إِنْشَاءَهُ عَلَى مَا أَرَادَهُ مِنَ الثَّقَلَيْنِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لِتُعْرَفَ بِذَلِكَ رُبُوبِيَّتُهُ وَ تَمَكَّنَ فِيهِمْ طَوَاعِيَتُهُ نَحْمَدُهُ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نَعْمَائِهِ كُلِّهَا وَ نَسْتَهْدِيهِ لِمَرَاشِدِ أُمُورِنَا وَ نَعُوذُ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا وَ نَسْتَغْفِرُهُ لِلذُّنُوبِ الَّتِی سَلَفَتْ مِنَّا وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ بَعَثَهُ بِالْحَقِّ دَالًّا عَلَيْهِ وَ هَادِياً إِلَيْهِ فَهَدَانَا بِهِ مِنَ الضَّلَالَهِ وَ اسْتَنْقَذَنَا بِهِ مِنَ الْجَهَالَهِ- مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً وَ نَالَ ثَوَاباً كَرِيماً- وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِيناً وَ اسْتَحَقَّ عَذَاباً أَلِيماً فَأَنْجِعُوا(2)

1- الزمر: 75.

2- الانجاع: الافلاح، أو هو ثلاثی من النجعه بمعنی طلب الکلاء من موضعه، أی فاطلبوا بذلک ما ینفعکم لتعیش الآخره کما ینفع الکلاء لتعیش الدنیا.

بِمَا يَحِقُّ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمْعِ وَ الطَّاعَهِ وَ إِخْلَاصِ النَّصِيحَهِ وَ حُسْنِ الْمُؤَازَرَهِ وَ أَعِينُوا أَنْفُسَكُمْ بِلُزُومِ الطَّرِيقَهِ الْمُسْتَقِيمَهِ وَ هَجْرِ الْأُمُورِ الْمَكْرُوهَهِ وَ تَعَاطَوُا الْحَقَّ بَيْنَكُمْ وَ تَعَاوَنُوا عَلَيْهِ وَ خُذُوا عَلَى يَدَيِ الظَّالِمِ السَّفِيهِ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اعْرِفُوا لِذَوِی الْفَضْلِ فَضْلَهُمْ عَصَمَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ بِالْهُدَى وَ ثَبَّتَنَا وَ إِيَّاكُمْ عَلَى التَّقْوَى وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِی وَ لَكُمْ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم (رضی) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد اللّه از پدرش محمد خالد برقی از احمد بن نضر و غیر او از عمر و بن ثابت از مردی که او را نام برده از ابو اسحق سبیعی از حارث اعور که گفت روزی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات اله علیه بعد از نماز عصر خطبه اداء فرمود و مردم از حسن وصف کردن آن حضرت و آنچه را که ذکر فرمود از تعظیم خدای جل جلاله تعجب کردند ابو اسحق گفت که بحارث گفتم آیا تو آن خطبه را حفظ نکردی گفت که آن را نوشته ام پس آن را از روی نوشته خویش بر ما خواند و ما نوشتیم و آن خطبه اینست «که حمد از برای خدائیست که نمیمیرد و عجائب و غرائبش تمام نمیشود و بآخر نمیرسد زیرا که آن جناب هر روز و هر زمان در کاریست از بدید آوردن تازه ای که پیش از آن نبوده آنکه زاده نشد تا در عزت با کسی شرکت کند و نزاد تا از او میراث برده شود و هلاک و نابود گردد خیالها بر او واقع نمیشوند تا اینکه او را شبحی ایستاده فرض کنند و شبح کالبد و تن را گویند و نیز سیاهی که از دور زند و دیدها او را در نیابد تا آنکه بعد از انتقال آنها از وی متغیر گردد و منقلب شود از حالتی که در نزد دیدن داشت و آن محاذاه و مقابله است و بعضی از علماء حائل را که بمتغیر تفسیر شد خائل بخاء ثخذ ضبط کرده و بصاحب خیال و صورت متمثل از مدرک تفسیر نموده اند تتمه حدیث آنکه در اولیتش نهایتی نیست چه عدم وجود ازلی را پیشی نگرفته و زمانی بر او تقدم نجسته و آخریتش را اندازه و غایتی نه چه نیستی بهستی ازلی راه ندارد آنکه وقتی بر او سبقت نگرفته و زمانی بر او تقدم نجسته و زیاده و نقصان بر سبیل تناول و تبادل او را فرا نگرفته اند که گاهی این بر او وارد شود و گاهی آن و او را وصف نمیتوان کرد که در کجا است و نه بمکانی که جای معینی از برایش قرار دهند آنکه باطن امور پوشیده را ادراک نموده و علمش در آن نفوذ فرموده تا بامور ظاهره چه رسد و بعضی گفته اند که احتمال دارد که مراد از آنها مجردات باشد باین معنی که آن جناب از مجردات پوشیده و پنهانست تا بمادیات چه رسد و در عقول کمال ظهور

دارد بواسطه آنچه در خلقش دیده می شود از علامات تدبیر آنکه پیغمبران را از او سؤال کردند پس او را بحد و حرکت یا بعض یا نقصان وصف نکردند بلکه او را بکردار نیکی که دارد وصف فرمودند و بآیات و علامات آن جناب بر او دلالت نمودند عقلهای صاحبان اندیشه نمیتوانند که او را انکار نمایند زیرا که هر که در آسمانها و زمین و آنچه در اینها و آنچه در میانه اینها است همه آفرینش او است و او است صانع اینها که همه اینها را آفریده پس چیزی نیست که قدرتش را دفع نماید آنکه از خلق بوساطت عدم مشابهت دور شده پس چیزی مانند او نیست و آنکه خلق را برای عبادت و بندگی خویش آفریده و ایشان را بر طاعتش توانائی داده بسبب آنچه در ایشان قرار داده از شرائط تکلیف مانند عقل و علم و غیر آن چون قدرت و استطاعت و به حجت ها عذر و بهانه ایشان را. قطع فرموده پس از روی حجتی ظاهر هلاک شد هر که هلاک شد و از روی گواه نجات یافت هر که نجات یافت و از برای خدای تعالی است فضل و احسان در حال ایجاد و اعاده ایشان بعد از فناء در دنیا و آخرت و بعد از اینها بدرستی که خدا و اوراست حمد کتاب خود را بحمد خود گشوده یا بآن مطلع آغاز نموده و امر دنیا و آمدن آخرت را بحمد ذات مقدس خود ختم فرموده و در کافی بجای آمدن آخرت آبله آخرت است که مراد از آن شدت و مصیبت است.

و فرموده که وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِیلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ یعنی و حکم کرده شود که خدای تعالی حکم کند میان بندگان خود براستی و هر کس را به مقام و منزلی که در خور حال او باشد از بهشت و دوزخ فرود آورد و گفته شود یعنی مؤمنان میگویند که سپاس از برای خداست که پروردگار عالمیانست بر حکم کردن او میان ما بحق و فرود آوردن هر یک از ما بمنزلی که فراخور حال و در خور اعمال اوست بنا بر بعضی از تفاسیر بعد از آن حضرت فرمود که حمد از برای خدا است که بزرگواری و پادشاهی را در پوشیده بی آنکه صاحب تن باشد و جلال و بزرگی را ردای خود ساخته بدون آنکه مانند چیزی از جسمانیات باشد و بر عرش مملکت خویش مستولی است بدون زوالی که باو رو اورد و بر خلائق برتری دارد اما بی آنکه ایشان از آن جناب دور باشند یا آن جناب ایشان را سوده و لمس نموده باشد و آن جناب را حدی نیست که بآن حد و اندازه منتهی شود و به پایان رسد و او را مانند و نظیری نه تا بماند خویش شناخته شود هر که از خدایا غیر از خدا تجبر کرد و جبروت را بخود بست خوار و بیمقدار گردید و هر که غیر از آن جناب اظهار بزرگی نمود کوچک شد همه چیز بجهت عظمتش فروتنی نمودند و از برای سلطنت و عزتش طریقه انقیاد را پیمودند چشمهائی که بکرانه مینگرند از دریافتش کلال بهم رسانیده اند و خیالات خلائق بصفتش نرسیده ایستاده اند آنکه اول و پیش از هر چیزی است و آخر است و بعد از هر چیز و چیزی با او برابری نمیکند و بر همه چیز غالب است بواسطه غلبه و قهری که بر وجود و فنای آنها دارد و همه مکانها را مشاهده میکند یا در آنها مشاهده می نماید و در آنها حضور دارد بی آنکه بسوی آنها منتقل شود هیچ صاحب لمسی او را لمس نکند و هیچ حاسه او را در نیابد وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْعَلِیمُ و اوست آنکه در آسمان خدا است و در زمین خدا است و اوست راستکار و درست کردار در تدبیر امر خلائق و دانا به مصالح ایشان محکم ساخته آنچه را که آفریدنش را خواسته و از همه چیزها و لیکن نه بواسطه مثالی که پیشی گرفته باشد بسوی آن و بعضی گفته اند که مراد از مثال صورت علمیه است یعنی خلق فرموده آنچه را که اراده نموده اند بصورت علمیه زائده که بسوی مراد پیشی گرفته باشد چه علم آن جناب انفعالی نیست و ماندگی و ملالی بر او داخل نشده در آفریدن آنچه آفریده در نزد خویش و مراد از آن مانند عرش و کرسی است تا بغیر اینها چه رسد و احتمال دارد که مراد جمیع آفریدگان باشد و آخر کلام بجهت سجع زیاد شده باشد ابتداء فرمود بآنچه ابتدای بآن را اراده نموده و موجود ساخت آنچه ایجاد آن را خواست بر وفق اراده کامله و حکمت بالغه از دو گروه سنگین و عظیم القدر که جن و انس اند تا اینکه بسبب این آفرینش

پروردگاری او را بشناسند و فرمانبرداری او در ایشان جای گیرد ستایش میکنم آن جناب را بهمه ستایشها که یکی از آن بیرون نباشد و بر تمام نعمتهای او بوضعی که فردی از آن از یاد نرود و از آن جناب خواهش مینمائیم که ما را براههای راست که بامور مطلوبه ما که مراد از آن معارف و احکام و اخلاق است میرساند هدایت فرماید و از بدیهای اعمال خود باو پناه میبریم و بجهت گناهانی که از ما پیش از این سر زده از وی طلب آمرزش میکنیم و توبه مینمائیم و گواهی میدهیم که خدائی نیست مگر خدای تعالی و آنکه محمد بنده و رسول او است که او را بحق و راستی به پیغمبری فرستاده تا بر او دلالت نماید و همه را بسوی او هدایت فرماید پس بوساطت آن حضرت ما را از ضلالت هدایت فرموده از گمراهی براه رسانیده و بسبب او ما را از جهالت و نادانی خلاصی داد و رهانید هر که خدا و رسول او را فرمان برداری کند بحقیقت که رستگاری یافته رستگاری بزرگ و بثواب عظیمی رسیده و هر که خدا و رسول او را نافرمانی نماید زیان کرده و زیانی هویدا و سزاوار عذابی دردناک یا درد آورنده شده پس مبالغه نمائید در جا آوردن آنچه بر شما واجب و لازم است از شنیدن و قبول کردن و فرمان بردن و خیرخواهی را پاک و پاکیزه نمودن بوضعی که شائبه غش و خیانت در آن نباشد وبار سنگین را از دوش یک دیگر برداشتن و بدوش خود گرفتن بطور خوشی که هیچ دلتنگی و منت در آن نباشد و خویش را بر نفس های خودیاری دهید بملازمت راه راست که از آن دست بر ندارید و بدوری کردن از امور ناخوش که پیرامون نگردید و حق را در میان خویش جاری سازید و فرا گیرید و بر آن یک دیگر را یاری کنید و دستهای ظالم بی عقل را بگیرید و آن را از سر مظلوم کوتاه کنید و امر بمعروف و نهی از منکر را بعمل آورید و فضل صاحبان فضل را بشناسید خدا ما و شما را بسبب هدایت از بدیها نگاه دارد و ما و شما را بر پرهیزکاری ثابت بدارد و از خدا طلب امرزش میکنم از برای خود و شما»

حديث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو الْكَاتِبُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْقُلْزُمِيِّ(1) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی زِيَادٍ الْجُدِّیِّ صَاحِبِ الصَّلَاهِ بِجُدَّهَ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَی بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع يَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلَامِ عِنْدَ الْمَأْمُونِ فِی التَّوْحِيدِ قَالَ ابْنُ أَبِی زِيَادٍ وَ رَوَاهُ لِی أَيْضاً أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِیُّ مَوْلًی لَهُمْ وَ خَالًا لِبَعْضِهِمْ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ أَيُّوبَ الْعَلَوِیِّ- أَنَّ الْمَأْمُونَ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَسْتَعْمِلَ الرِّضَا ع عَلَی هَذَا الْأَمْرِ جَمَعَ بَنِی هَاشِمٍ فَقَالَ إِنِّی أُرِيدُ أَنْ أَسْتَعْمِلَ الرِّضَا عَلَی هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِی فَحَسَدَهُ بَنُو هَاشِمٍ وَ قَالُوا أَ تُوَلِّی رَجُلًا جَاهِلًا لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ(2) بِتَدْبِيرِ الْخِلَافَهِ فَابْعَثْ إِلَيْهِ رَجُلًا يَأْتِنَا فَتَرَی مِنْ جَهْلِهِ مَا يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَيْهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ بَنُو هَاشِمٍ يَا أَبَا الْحَسَنِ اصْعَدِ الْمِنْبَرَ وَ انْصِبْ لَنَا عَلَماً (3) نَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهِ فَصَعِدَ ع الْمِنْبَرَ فَقَعَدَ مَلِيّاً لَا يَتَكَلَّمُ مُطْرِقاً ثُمَّ انْتَفَضَ انْتِفَاضَهً (4) وَ اسْتَوَی قَائِماً وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَيْهِ وَ صَلَّی عَلَی نَبِيِّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ثُمَّ قَالَ أَوَّلُ عِبَادَهِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ وَ أَصْلُ مَعْرِفَهِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ وَ نِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْیُ الصِّفَاتِ عَنْهُ(5)

1- فی نسخه(ب) و(و) و حاشيه(ط) «محمّد بن زياد القلمزی» بتقديم الميم علی الزای، و فی(د) «العلوی»، و فی(ج) «العامری» و فی عيون أخبار الرضا عليه السّلام «القلونی» و فی نسخه منه «العرزمی» و لم أجده.(*) كذا.
2- و هكذا فی العيون و فی نسخه(ب) و(و) و(د) «ليس له بصيره».
3- بالفتحتين، و يحتمل كسر الأول و سكون الثانی.
4- نقض الثوب: حركه لينتفض، و نفض المكان نظر جميع ما فيه حتّی يتعرفه. و نفض الطريق تتبعها.
5- هذا الكلام كثير الدور فی كلمات ائمتنا سلام اللّه عليهم، و المراد به انه تعالی ليس له صفه مغايره لذاته بالحقيقه بل ذاته المتعاليه نفس كل صفه ذاتيه كما يأتی التصريح به فی بعض الأخبار فی باب العلم و باب صفات الذات خلافا للاشاعره حيث قالوا: «ان كل مفهوم من مفاهيم الصفات الذاتيه كالعلم و القدره له حقيقه مغايره لحقيقه الذات»، و فی بعض كلماتهم عليهم السلام يمكن تفسير نفی الصفات بنفی الوصف كما نزّه نفسه تعالی فی الكتاب عن وصف الواصفين.

لِشَهَادَهِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَهٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ(1) وَ شَهَادَهِ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقاً لَيْسَ بِصِفَهٍ وَ لَا مَوْصُوفٍ وَ شَهَادَهِ كُلِّ صِفَهٍ وَ مَوْصُوفٍ بِالاقْتِرَانِ وَ شَهَادَهِ الِاقْتِرَانِ بِالْحَدَثِ وَ شَهَادَهِ الْحَدَثِ بِالامْتِنَاعِ مِنَ الْأَزَلِ الْمُمْتَنِعِ مِنَ الْحَدَثِ فَلَيْسَ اللَّهَ عَرَفَ مَنْ عَرَفَ بِالتَّشْبِيهِ ذَاتَهُ وَ لَا إِيَّاهُ وَحَّدَ مَنِ اكْتَنَهَهُ (2) وَ لَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ وَ لَا بِهِ صَدَّقَ مَنْ نَهَّاهُ (3) وَ لَا صَمَدَ صَمْدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ (4) وَ لَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَ لَا لَهُ تَذَلَّلَ مَنْ بَعَّضَهُ وَ لَا إِيَّاهُ أَرَادَ مَنْ تَوَهَّمَهُ كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ (5) وَ كُلُّ قَائِمٍ فِی سِوَاهُ مَعْلُولٌ- بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ وَ بِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ وَ بِالْفِطْرَهِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ (6)

1- أی کل مرکب من الصفه و الموصوف.

2- الاکتناه طلب الکنه، فان من طلب کنهه تعالی لم یوحده بل جعله مثلا للممکنات التی یمکن اکتناهها.

3- التنهیه جعل الشی ء ذا نهایه بحسب الاعتقاد او الخارج.

4- أی لا قصد نحوه و لم یتوجه إلیه بل توجّه الی موجود آخر لانه أینما تولوا فثمّ وجه اللّه، فلیس له جهه خاصّه حتّی یشار إلیه فی تلک الجهه.

5- أی کل ما عرف بذاته و تصور ماهیته فهو مصنوع، و هذا لا ینافی قول أمیر المؤمنین علیه السّلام: «یا من دلّ علی ذاته بذاته» و لا قول الصادق علیه السّلام: «اعرفوا اللّه باللّه» لان معنی ذلک انه لیس فی الوجود سبب لمعرفه اللّه تعالی الا اللّه لان الکل ینتهی إلیه، فالباء هنا للإلصاق و المصاحبه ای کل معروف بلصوق ذاته و مائیته و مصاحبتها لذات العارف بحیث احاط به ادراکا فهو مصنوع، و هنالک للسببیه.

6- أی لو لا الفطره التی فطر الناس علیها لم تنفع دلاله الأدله و حجیّه الحجج.

خَلْقُ اللَّهِ الْخَلْقَ حِجَابٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ(1) وَ مُبَايَنَتُهُ إِيَّاهُمْ مُفَارَقَتُهُ إِنِّيَّتَهُمْ وَ ابْتِدَاؤُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنْ لَا ابْتِدَاءَ لَهُ لِعَجْزِ كُلِّ مُبْتَدَأٍ عَنِ ابْتِدَاءِ غَيْرِهِ وَ أَدْوُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا أَدَاةَ فِيهِ لِشَهَادَهِ الْأَدَوَاتِ بِفَاقَهِ الْمُتَأَدِّينَ(2) وَ أَسْمَاؤُهُ تَعْبِيرٌ وَ أَفْعَالُهُ تَفْهِيمٌ وَ ذَاتُهُ حَقِيقَهٌ وَ كُنْهُهُ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ غُبُورُهُ تَحْدِيدٌ لِمَا سِوَاهُ (3)

1- «خلق اللّه» على صيغه المصدر مبتدأ مضاف الى فاعله و الخلق مفعوله، و حجاب خبر له. و فى نسخه(ب) و(و) و(د) «خلقه اللّه- الخ»، و الكلام فى الحجاب بينه و بين خلقه طويل عريض عميق لا يسعه التعليق و فى كثير من أحاديث هذا الكتاب مذكور ببيانات مختلفه فليراجع.

2- ادوه على وزان فلس مصدر جعلى من الاداه مضاف إليه تعالى، اى جعله اياهم ذوى ادوات و آلات فى ادراكاتهم و افعالهم، و كذا ادوته بزياده التاء فى نسخه(و) و(د) و(ب) و(ج). و المتأدين أيضا من هذه الماده جمع لاسم الفاعل من باب التفعل اى من يستعمل الادوات فى أموره، و أمّا ادواؤه على صيغه المصدر من باب الافعال كما فى نسخه(ط) و(ن) و كذا «المادين» على صيغه اسم الفاعل من مد يمد كما فى نسخه(ج) و(ط) و(ن) فخطأ من النساخ لعدم توافق الماده فى الموضعين و عدم تناسب المعنى. و فى العيون «و ادواؤه اياهم دليلهم على أن لا أداه فيه لشهاده الادوات بفاقه المؤدين» و هكذا فى تحف العقول فى خطبه لأمير المؤمنين عليه السّلام الا أن فيه «و ايداؤه اياهم شاهد على أن لا أداه فيه».

3- بالباء الموحده مصدر بمعنى البقاء اى بقاؤه الملازم لعدم محدوديته محدد لما سواه، و فى نسخه(ج) و(ط) و(و) بالياء المثناه و على هذا فهو مصدر بمعنى المغايره لا جمع الغير، و فى نسخه(د) و(ب) «و غبوره تجديد لما سواه» بالجيم اى قدمه يوجب حدوث ما سواه.

فَقَدْ جَهِلَ اللَّهَ مَنِ اسْتَوْصَفَهُ وَ قَدْ تَعَدَّاهُ مَنِ اشْتَمَلَهُ (1) وَ قَدْ أَخْطَأَهُ مَنِ اكْتَنَهَهُ وَ مَنْ قَالَ كَيْفَ فَقَدْ شَبَّهَهُ وَ مَنْ قَالَ لِمَ فَقَدْ عَلَّلَهُ وَ مَنْ قَالَ مَتَى فَقَدْ وَقَّتَهُ- وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ إِلَامَ فَقَدْ نَهَّاهُ وَ مَنْ قَالَ حَتَّامَ فَقَدْ غَيَّاهُ وَ مَنْ غَيَّاهُ (2) فَقَدْ غَايَاهُ وَ مَنْ غَايَاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ وَصَفَهُ وَ مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ أَلْحَدَ فِيهِ لَا يَتَغَيَّرُ اللَّهُ بِانْغِيَارِ الْمَخْلُوقِ كَمَا لَا يَتَحَدَّدُ بِتَحْدِيدِ الْمَحْدُودِ أَحَدٌ لَا بِتَأْوِيلِ عَدَدٍ ظَاهِرٌ لَا بِتَأْوِيلِ الْمُبَاشَرَهِ مُتَجَلٍّ لَا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْيَهٍ بَاطِنٌ لَا بِمُزَايَلَهٍ مُبَايِنٌ لَا بِمَسَافَهٍ قَرِيبٌ لَا بِمُدَانَاهٍ لَطِيفٌ لَا بِتَجَسُّمٍ مَوْجُودٌ لَا بَعْدَ عَدَمٍ فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ مُقَدِّرٌ لَا بِحَوْلِ فِكْرَهٍ(3) مُدَبِّرٌ لَا بِحَرَكَهٍ مُرِيدٌ لَا بِهَمَامَهٍ شَاءٍ لَا بِهِمَّهٍ مُدْرِکٌ لَا بِمِجَسَّهٍ(4) سَمِيعٌ لَا بِآلَهٍ بَصِيرٌ لَا بِأَدَاهٍ لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ وَ لَا تَضَمَّنُهُ الْأَمَاكِنُ وَ لَا تَأْخُذُهُ السِّنَاتُ (5)

ص: 42

1- الاشتمال هو الإحاطه، ای من أحاط بشی ء تصور أو توهّم انه اللّه تعالی فقد تجاوز عن مطلوبه، و فی نسخه(ب) و(د) «أشمله» من باب الافعال.

2- أی من توهّم انه تعالی ذو نهایات و سأل عن حدوده و نهایاته فقد جعل له غایات ینتهی إلیها، و من جعل له غایات فقد جعل المغایاه بینه و بین غیره بجعل الحدّ المشترک بینهما، و من جعله کذلک فقد جعله ذا اجزاء، و من توهّمه کذلک فقد وصفه بصفه المخلوق و من وصفه بها فقد ألحد فیه، و الالحاد هو الطعن فی امر من أمور الدین بالقول المخالف للحق المستلزم للکفر.

3- أی بقوه الفکره، و فی نسخه(د) و(ن) بالجیم.

4- المجسّمه: آله الجس.

5- جمع السنه و هی النعاس، و فی حاشیه نسخه(ب) و(د) «السبات» بالباء الموحده علی وزان الغراب و هو النوم، أو أوله او الراحه من الحرکات فیه.

وَ لَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ وَ لَا تُقَيِّدُهُ الْأَدَوَاتُ (1) سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ وَ الْعَدَمَ وُجُودُهُ وَ الِابْتِدَاءَ أَزَلُهُ بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ (2) وَ بِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ وَ الْجَلَايَةَ بِالْبُهَمِ وَ الْجَسْوَ بِالْبَلَلِ (3) وَ الصَّرْدَ بِالْحَرُورِ مُؤَلِّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا مُفَرِّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا دَالَّةً بِتَفْرِيقِهَا عَلَى مُفَرِّقِهَا وَ بِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلِّفِهَا ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ- لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ(4) فَفَرَّقَ بِهَا بَيْنَ قَبْلٍ وَ بَعْدٍ- لِيُعْلَمَ أَنْ لَا قَبْلَ لَهُ وَ لَا بَعْدَ شَاهِدَةً بِغَرَائِزِهَا أَنْ لَا غَرِيزَةَ لِمُغَرِّزِهَا دَالَّةً بِتَفَاوُتِهَا أَنْ لَا تَفَاوُتَ لِمُفَاوِتِهَا(5) مُخْبِرَةً بِتَوْقِيتِهَا أَنْ لَا وَقْتَ لِمُوَقِّتِهَا حَجَبَ بَعْضَهَا عَنْ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا غَيْرُهَا (6)

1- فی نسخه(ط) «و لا تفیده الادوات» من الافاده.

2- لعلو الصانع عن مرتبه ذات المصنوع و كذا فیما یشابه هذه من الفقرات الآتیه.

3- جسا یجسو جسوا: یبس و صلب.

4- الذاریات: 49، و الآیه اما استشهاد للمضادّه فالمعنی: و من كل شی ء خلقنا ضدین كالامثله المذكوره بخلافه تعالی فانه لا ضدّ له، أو استشهاد للمقارنه فالمعنی: و من كل شی ء خلقنا قرینین فان كل شی ء له قرین من سنخه أو ممّا یناسبه بخلاف الحق تعالی، و الأول أظهر بحسب الكلام هنا، و الثانی أولی بحسب الآیات المذكور فیها لفظ الزوجین.

5- اثبات التفاوت هنا لا ینافی قوله تعالی: «ما تَری فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ» لان ما فی الآیه بمعنی عدم التناسب.

6- فی نسخه(ط) و(ن) و فی البحار: «من غیرها».

لَهُ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّهِ إِذْ لاَ مَرْبُوبَ (1) وَ حَقِيقَهُ الْإِلَهِيَّهِ إِذْ لاَ مَأْلُوهَ (2) وَ مَعْنَى الْعَالِمِ وَ لاَ مَعْلُومَ وَ مَعْنَى الْخَالِقِ وَ لاَ مَخْلُوقَ وَ تَأْوِيلُ السَّمْعِ وَ لاَ مَسْمُوعَ (3) لَيْسَ مُنْذُ خَلَقَ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَالِقِ وَ لاَ بِإِحْدَاثِهِ الْبَرَايَا اسْتَفَادَ مَعْنَى الْبَارِئِيَّهِ (4) كَيْفَ (5)

ص: 44

1- کل کلام نظیر هذا علی کثرتها فی أحادیث أئمتنا سلام اللّه علیهم یرجع معناه الی أن کل صفه کمالیه فی الوجود ثابته له تعالی بذاته، لا أنّها حاصله له من غیره، و هذا مفاد قاعده «أن الواجب الوجود لذاته واجب لذاته من جمیع الوجوه».

2- الإلهیّه ان أخذت بمعنی العباده فاللّه مألوه و العبد آله متألّه، و أمّا بمعنی ملک التأثیر و التصرف خلقا و أمرا کما هنا و فی کثیر من الأحادیث فهو تعالی اله و العبد مألوه، و علی هذا فسر الامام علیه السّلام «اللّه» فی الحدیث الرابع من الباب الحادی و الثلاثین.

3- انما غیر أسلوب الکلام و قال: «و تأویل السمع» اذ لیس له السمع الذی لنا بل سمعه یؤول الی علمه بالمسموعات، و فی نسخه(ب) و(ج) کلمه اذ فی الفقرات الثلاثه الأخیره مکان الواو أیضا.

4- فی أکثر النسخ «البرائیه» و فی نسخه(ن) و البحار «البارئیه» کما فی المتن.

5- أی کیف لا یستحق معنی الخالق و البارئ قبل الخلق و الحال أنّه لا تغیبه مذ التی هی لابتداء الزمان عن فعله أی لا یکون فعله و خلقه متوقفا علی زمان حتّی یکون غائبا عن فعله بسبب عدم الوصول بذلک الزمان منتظرا لحضور ابتدائه، و لا تقربه قد التی هی لتقریب زمان الفعل فلا یقال: قد قرب وقت فعله لانه لا ینتظر وقتا لیفعل فیه بل کل الأوقات سواء النسبه الیه، و لا تحجبه عن مراده لعلّ التی هی للترجی أی لا یترجی شیئا لشی ء مراد له بل «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ» و لا توقته فی مبادی أفعاله «متی» أی لا یقال: متی علم، متی قدر، متی ملک لان له صفات کماله و مبادی افعاله لذاته من ذاته أزلا کأزلیه وجوده، و لا تشمله و لا تحدده ذاتا و صفه و فعلا «حین» لانه فاعل الزمان، و لا تقارنه بشی ء «مع» أی لیس معه شی ء و لا فی مرتبته شی ء فی شی ء، و من کان کذلک فهو خالق بارئ قبل الخلق لعدم تقیّد خلقه و ایجاده بشی ء غیره، فصحّ أن یقال: له معنی الخالق اذ لا مخلوق، و فی نسخه(ج) یغیبه و ما بعدها من الافعال بصیغه التذکیر.

وَ لَا تُغَيِّبُهُ مُذْ وَ لَا تُدْنِيهِ قَدْ وَ لَا تَحْجُبُهُ لَعَلَّ وَ لَا تُوَقِّتُهُ مَتَى وَ لَا تَشْمَلُهُ حِينٌ وَ لَا تُقَارِنُهُ مَعَ إِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا وَ تُشِيرُ الْآلَةُ إِلَى نَظَائِرِهَا(1) وَ فِي الْأَشْيَاءِ يُوجَدُ فِعَالُهَا(2) مَنَعَتْهَا مُنْذُ الْقِدْمَةَ وَ حَمَتْهَا قَدِ الْأَزَلِيَّةَ وَ جَنَّبَتْهَا لَوْ لَا التَّكْمِلَةَ (3) افْتَرَقَتْ فَدَلَّتْ عَلَى مُفَرِّقِهَا وَ تَبَايَنَتْ فَأَعْرَبَتْ عَنْ مُبَايِنِهَا لَمَّا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ- (4) وَ بِهَا احْتَجَبَ عَنِ الرُّؤْيَهِ وَ إِلَيْهَا تَحَاكَمَ الْأَوْهَامُ وَ فِيهَا أُثْبِتَ غَيْرُهُ(5)

1- أى انما يتقيّد في الفعل و التأثير بالادوات أمثالها فى المحدوديه و الجسمانيه، و لا يبعد أن يكون «تحد» على صيغه المجهول فلا يفسر أنفسها بأمثالها، و إشاره الآله كنايه عن التناسب اى تناسب الآله نظائرها و امثالها فى الماديه و الجسمانيه و المحدوديه.
2- أى فى الأشياء الممكنه توجد تأثيرات الآلات و الادوات، و أمّا الحق تعالى فمنزّه عن ذلک كله.
3- منذ و قد و لو لا فواعل للافعال الثلاثه و الضمائر مفاعيل أولى لها و القدمه و الازليه و التكمله مفاعيل ثوانى، و المعنى أن اتّصاف الأشياء بمعانى منذ و قد و لو لا و تقيّدها بها يمنعها عن الاتّصاف بالقدم و الازليه و الكمال فى ذاتها فان القديم الكامل فى ذاته لا يتقيّد بها، و الأظهر أن الضمائر المؤنثه من قوله: منعتها الى قوله: عرفها الإقرار ترجع الى الأشياء.
4- لما تجلى متعلّق بدلّت و أعربت، و «ما» مصدريه، و فى البحار و فى هامش نسخه(و) «بها تجلى صانعها للعقول» فجمله مستقله.
5- غيره بفتح الأول و سكون الثانى مصدر بمعنى التغير أى فى الأشياء أثبت التغير و الاختلاف من عنده تعالى بحسب حدودها الامكانيه و باعتبارها، و أمّا لو لا اعتبار الحدود ففيضه الفائض على الأشياء و رحمته الواسعه كل شى ء و توحيده السارى على هياكل الممكنات واحد، و يمكن أن يقرأ بكسر الأول و فتح الثانى بمعنى الاحداث المغيره لاحوال الشى ء أى فى الأشياء أثبت ذلک، و فى نسخه(ج) «عزه» بالعين و الزاى المشدده.

وَ مِنْهَا أُنِيطَ الدَّلِيلُ(1) وَ بِهَا عَرَّفَهَا الْإِقْرَارُ وَ بِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ التَّصْدِيقُ بِاللَّهِ وَ بِالْإِقْرَارِ يَكْمُلُ الْإِيمَانُ بِهِ وَ لَا دِيَانَةَ إِلَّا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ لَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِالْإِخْلَاصِ وَ لَا إِخْلَاصَ مَعَ التَّشْبِيهِ وَ لَا نَفْيَ مَعَ إِثْبَاتِ الصِّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ (2) فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ وَ كُلُّ مَا يُمْكِنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ مِنْ صَانِعِهِ لَا تَجْرِي عَلَيْهِ الْحَرَكَةُ وَ السُّكُونُ وَ كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ أَوْ يَعُودُ إِلَيْهِ مَا هُوَ ابْتَدَأَهُ (3) إِذاً لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ وَ لَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ وَ لَامْتَنَعَ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ وَ لَمَا كَانَ لِلْبَارِئِ مَعْنًى غَيْرُ الْمَبْرُوءِ وَ لَوْ حُدَّ لَهُ وَرَاءٌ إِذاً حُدَّ لَهُ أَمَامٌ وَ لَوِ الْتُمِسَ لَهُ التَّمَامُ إِذاً لَزِمَهُ النُّقْصَانُ كَيْفَ يَسْتَحِقُّ الْأَزَلَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَدَثِ وَ كَيْفَ يُنْشِئُ الْأَشْيَاءَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْإِنْشَاءِ إِذاً لَقَامَتْ فِيهِ آيَةُ الْمَصْنُوعِ وَ لَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ مَا كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ لَيْسَ فِي مُحَالِ الْقَوْلِ حُجَّةٌ (4) وَ لَا فِي الْمَسْأَلَةِ عَنْهُ جَوَابٌ وَ لَا فِي مَعْنَاهُ لَهُ تَعْظِيمٌ وَ لَا فِي إِبَانَتِهِ عَنِ الْخَلْقِ ضَيْمٌ إِلَّا بِامْتِنَاعِ الْأَزَلِيِّ أَنْ يُثَنَّى وَ مَا لَا بَدْأَ لَهُ أَنْ يُبْدَأَ (5)

1- أنيط بالنون و الياء المثناه مجهول أناط بمعنى علق و وصل أى من الأشياء يوصل بالدليل عليه، و فى نسخه(ب) و(د) و(ط) بالنون و الباء الموحده أى من الأشياء انبط و أخرج الدليل عليه و على صفاته.
2- أى لا نفى لتشبيهه تعالى بالمخلوق مع اثبات الصفات الزائده له.
3- فى نسخه(ط) و فى البحار «أو يعود فيه- الخ».
4- من إضافه الصفه الى الموصوف، و القول المحال هو القول المخالف للحق الواقع.
5- أى ليس فى القول بأنّه تعالى بائن عن خلقه فى ذاته و صفاته و أفعاله ظلم و افتراء الا أن القديم الازلى يمتنع عن التركب و الاثنينيه و أن الذى لا أول له يمتنع أن يكون مبدوءا مخلوقا، و هذا من قبيل تأكيد المدح بما يشبه الذم كما فى قول النابغه الذبيانى: و لا عيب فيهم غير أنّ سيوفهم بهنّ فلول من قراع الكتائب و فى نسخه(د) و(ب) «و لا بامتناع الازلى أن يثنى» و هو عطف على ما قبله، أى و ليس فى امتناع الازلى من الاثنينيه و امتناع ما لا بدء له من الابتداء ضيم، و فى نسخه(ن) و(و) و(ج) «و لا بامتناع الازلى أن ينشأ».

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلالًا بَعِيداً وَ خَسِرُوا خُسْراناً مُبِيناً وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی) گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عمرو کاتب از محمد بن زیاد علوی از محمد بن ابی زیاد جدی صاحب نماز در جده که گفت حدیث کرد مرا محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب (علیه لسلام) گفت که شنیدم از ابو الحسن حضرت امام رضا (علیه لسلام) که در نزد مأمون در باب توحید باین کلام تکلم میفرمود و ابن ابی زیاد گفت که نیز این را از برای من روایت کرد و گفت و من نوشتم احمد بن عبد الله علوی که مولای ایشان و خالوی بعضی از ایشان بود از قاسم بن ایوب علوی که مأمون چون خواست که حضرت امام رضا (علیه لسلام) را بر این امر بکار دارد و خلیفه گرداند بنی هاشم را جمع کرد و گفت که من اراده دارم که رضا را بر این امر بکار دارم که بعد از من خلیفه باشد بنی هاشم بر آن حضرت حسد بردند و گفتند آیا مرد نادانی را والی میگردانی که او را هیچ بینائی بتدبیر خلافت نیست و نمیداند که در آن چه باید کرد پس کسی را بسوی او بفرست تا بنزد ما آید و از نادانی او به بینی آنچه را که بواسطه آن بر این مطلب استدلال کنی مأمون بسوی آن حضرت فرستاد و حضرت بنزد وی آمد پس بنی هاشم بآن حضرت گفتند که یا ابا الحسن بر منبر بالا رو و از برای ما نشانه را بر پا کن که خدا را بر آن عبادت و پرستش کنیم حضرت (علیه لسلام) بر منبر بالا رفت و زمانی طولانی نشست که هیچ سخن نمی فرمود در حالی که چشم در پیش افکنده و خاموش بود بعد از آن اندکی حرکت نمود و وضع نشستن را بر هم زد و راست ایستاد و خدا را ستود و بر او ثناء گفت و بر پیغمبر خدا و خاندانش صلوات فرستاد بعد از آن فرمود «که اول عبادت و بندگی خدای تعالی معرفت و شناخت او است و بنیاد معرفت خدا توحید و اقرار بیگانگی او است و رشته توحیدش نیستی صفات زائده بر اصل ذات از او است بگواهی دادن عقلها که هر صفت و موصوفی آفریده شده اند و گواهی دادن هر آفریده شده که او را آفریننده هست که هیچ یک از صفت و موصوف نیست و شهادت هر صفت و موصوفی باقتران و وابستگی بچیزی دیگر و شهادت اقتران بحدوث که از سر نو پیدا شده و شهادت حدوث به امتناع و باز ایستادن از ازل و همیشگی که از حدوث اباء و امتناع دارد پس نه خدا را شناخته آنکه بواسطه تشبیه ذاتش را شناخته که آن جناب را چون آفریدگان و مانند ایشان دانسته و نه او را توحید کرده و او را

به یگانگی پرستش نموده کسی که به کنه و پایان او رسیده و نه حقیقتش را یافته کسی که او را تمثیل کرده و تمثیل صورت کردن و صورت چیزی را نمودن باشد و نه باو تصدیق کرده کسی که نهایتی را از برایش قرار داده و نه جانب او را قصد کرده کسی که بسوی او اشاره نموده و نه او را آهنگ کرده کسی که او را مانند خلق دانسته و نه از برایش خواری نموده کسی که او را مبعض و پاره پاره قرار داده و نه او را خواسته کسی که او را توهم کرده هر شناخته شده ای بخودی خود مصنوع و ساخته شده و هر ایستاده و برپائی در غیر خود معلول است که علتی دارد بصنعت خدا بر او استدلال می شود و بعقلها معرفتش اعتقاد می شود و بفطرت و آفرینش معرفت توحید حجتش ثابت می شود و آفریدن خدا خلق را پرده میان او و ایشان است که مانع دیدنست چه آن جناب از آنچه در ذات ایشان ممکن است امتناع فرموده و ایشان از آنچه ذات واجب از اتصاف بآن اباء دارد سرباز نمیزنند زیرا که ممکن است در ذات ایشان صفاتی چند از رنگ و روشنی و چند و چون که در واجب نیست و نیز بجهت آنکه صانع و مصنوع و حاد و محدود و رب و مربوب از یک دیگر جدا شوند چنان که در خطبه امیر المؤمنین (علیه لسلام) مذکور است تنمه این خطبه و جدائی او با ایشان مفارقت او است با اینیت یا انیت که تحقق یا مکانی بودن ایشان است و آغاز کردنش ایشان را دلیل است بر اینکه او را آغازی نیست زیرا که هر آغازشده ای از آغاز کردن غیر خود عاجز و درمانده است و شاعر چه خوش گفته است که:

ذات تو یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

و قرار دادنش ایشان را صاحب اداه یعنی آلت و اسباب دلیل است بر اینکه در او اداتی نیست بگواهی دادن ادوات باحتیاج صاحبان ماده و اداه پس نامهایش تعبیر و بیان کردن است و کارهایش فهمانیدن و ذاتش حقیقت است و کنه و پایانش جدائی افکندن در میان او و آفریدگانش و متغایرتش حد و اندازه نمودن است از برای آنچه غیر از او باشد «پس بحقیقت که خدا را ندانسته کسی که او را در معرض صفات زائده و صفات ممکنات در آورده و از او در گذشته هر که او را فرو گرفته و باو احاطه نموده و او را خطا کرده کسی که بکنه او رسیده و هر که بگوید که چگونه است و چه کیفیت دارد او را بخلایق تشبیه کرده و هر که بگوید چرا او را معلل ساخته و هر که بگوید کی او را موقت نموده که وقتی از برایش قرار داده و هر که بگوید که در چه چیز است او را در ضمن چیزی قرار داده که او را بر گرفته مانند ظروف و مظروف و هر که بگوید که تا چه زمان میباشد نهایتی از برایش توهم کرده و هر که بگوید که تا چه مکان می- باشد غایتی از برایش ثابت نموده و هر که غایتی از برایش ثابت نموده او را در غایت با دیگری شریک گردانیده و هر که او را با دیگری در غایت شریک گرداند او را مجزی و لخت لخت نموده و هر که او را لخت لخت نموده او را بصفات زائده وصف نموده و هر که او را وصف نماید در او الحاد کرده و از حق میل کرده و خدا بتغیر و گردیدن مخلوق از حال خود متغیر نمیشود و نمیگردد چنان که بتحدید و اندازه نمودن محدود محدود نمیشود آنکه یکیست بی تأویل عدد و شماره باینکه بگوئی که خدا واحد است یا احد یعنی یکمین است چه این دلالت دارد بر اینکه دویمی هست که او یکمین آنست یا بگوئی که یکی از جنسی است چنان که میگویند که زید یکی از افراد انسان است بلکه معنی وحدت آن جناب اینست که یگانه است در کمالات که عدیل و نظیر ندارد چنان که می گویند که فلانی یگانه دوران است یا واحد المعنی است که انقسام پذیر نیست نه در ذهن و نه در خارج و نه در عقل و نه در وهم و ظاهر و هویدا است نه بتأویل مباشرت که با کسی رو برو شود و آشکار است نه بآشکاری رؤیت که کسی او را به بیند و پنهان است نه بمزایلت و دوری و جداست نه به مسافت مکانی و نزدیکست نه بمدانات که بواسطه کمی مسافت بچیزی نزدیک شده باشد بلکه قرب و بعد آن جناب از مکونات باعتبار صفات و ذات است و لطیف است نه باعتبار تجسم که جسمی داشته باشد کوچک و لاغر و نازک بلکه لطافتش باعتبار آفریدن اینها است و موجود است نه بعد از عدم که در زمانی نبوده و بهمرسیده باشد بلکه همیشه بوده و کارها

میکند نه باضطرار و ناچاری بلکه آنچه میکند از روی اختیار است که اگر نخواهد نمیکند و تقدیر میکند و هر چیزی را اندازه میدهد نه بقوت و جولان فکر و اندیشه و تدبیر میکند و نه بوساطت حرکت چنان که مدبران بحرکت ذهن و بدن محتاج اند و اراده دارند بآهنگ و خواهنده است نه بهمت و قصد و دریابنده است نه بآلت حس و حاسه و شنوا است نه بتوسط آلت که گوش داشته باشد و بینا است نه باعتبار اداه که چشم داشته باشد زمانها او را در بر نمیتوانند کشید و مکانها او را فرا نمیتوانند گرفت و نیکیها او را فرانگیرند و صفتها او را محدود نسازند و ادوات و اسباب باو فائده نرسانند هستیش بر زمانهای پیشی گرفته و وجودش بر نیستی سبقت یافته و همیشگیش از ابتداء و اول گوی سبقت ربوده و بواسطه قرار دادش مشاعر و حواس را از برای خلائق معلوم شد که او را مشعر و حاسه نیست و بایجادش ماهیات جواهر را شناخته شد که او را جوهری نیست و بواسطه آنکه در میانه چیزها ضدیت و مخالفت افکنده مردم دانستند که ضدی ندارد و باعتبار مقارنت و مصاحبت و وابستگی که در میانه چیزها قرار داده فهمیدند که قرین و یاری ندارد روشنی را با تاریکی دشمنی داده و همچنین درشتی را با نرمی و خشگی را باتری و سردی را با گرمی و در میانه چیزی چند که با هم دشمنی دارند چون عناصر اربعه تألیف داده که بهم ضم شده اند و در میانه چیزی چند که بهم نزدیکند تفریق و جدائی افکنده چون تفریق اجزای عناصر و کلیات آنها بجهت ترکیب در حالتی که دلالت دارند بسبب تفریق و جدائی که دارند بر آنکه اینها را از هم جدا ساخته و بعلت تألیف و انضمامی که دارند بر کسی که اینها را بهم ضم نموده و اینست معنی فرموده خدای تعالی وَ مِنْ كُلِّ شَیْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ یعنی و از هر چیزی از اصناف موجودات آفریدیم دو فرد را که هر یکی جفت دیگری است از حیثیت شکل مانند مرد و زن و نر و ماده هر چیز یا بجهت تعارف چون شب و روز و ماه و آفتاب و پائیز و بهار و زمستان و تابستان و یا بجهت مخالفت ذاتی چون روشنی و تاریکی و تر و خشک و زمین نرم و دشت و کوه و بر این قیاس آسمان و زمین و بیابان و دریا و جن و انسان و غیر آن و یا بطریق مخالفت صفاتی چون پرخاش و بردباری و تن درستی و بیماری و بی نیازی و درویشی و خنده و گریه و شادی و اندوه و زندگی و مردگی حاصل معنی آنکه آنچه را آفریدیم جفت آفریدیم تا باشد که شما پند پذیر شوید و بدانید که تعدد از خواص ممکنات است و واجب بالذات قابل تعدد و کثرت و انقسام نیست و بجهت آن بخالق راه برید و او را پرستش کنید حضرت فرمود که پس در میانه پیش و بعد جدائی افکند تا معلوم شود که او را پیش و بعدی نیست و همه اینها بطبائع خویش و سرشتها و مزاجی که دارند گواهی میدهند که آنکه این طبیعتها را بایشان عطا فرموده خود طبیعت و مزاجی ندارد و بتفاوتی که

دارند دلالت دارند بر اینکه کسی که ایشان را تفاوت داده خود تفاوتی ندارد و بواسطه وقتی که دارند خبر می دهند که آنکه وقت را از برای ایشان پیدا کرده خود وقتی ندارد و پاره ای از اینها را از پاره پوشیده و مستور ساخته تا معلوم شود که در میانه او و آنها حجاب و پرده غیر از آنها نیست چه ندیدنش بواسطه نقص امکان است که عین ایشانست او را معنی پروردگاری بود در هنگامی که هیچ معبودی نبود که قابل تربیت باشد و حقیقت خدا بودن و خدائی داشت در زمانی که هیچ معبودی نبود و معنی عالم و دانائی و هیچ معلومی نبود که علم بآن تعلق گیرد و معنی خالق و آفریننده و هیچ مخلوق و آفریده نبود و تأویل سمع و شنوائی و هیچ مسموعی نبود که قابلیت شنیدن داشته باشد و آن جناب چنان نیست که از آن زمان باز که آفریده معنی خالق را سزاوار شده باشد و نه باحداث و بدید آوردن خلائق معنی آفرینندگی را استفاده فرموده باشد و چگونه چنین باشد و حال آنکه مذ بضم میم و سکون ذال که از برای ابتدای زمان است در ماضی است او را نزدیک نسازد را صاحب غایت نگرداند و قد که از برای تقریب زمان ماضی است او را نزدیک نسازد و لعل که از برای امیدواری است بمعنی شاید او را منع نکند و متی که از برای استفهام از زمانست بمعنی کی او را موقت ننماید و حین که بمعنی هنگام است او را فرو نگیرد و مع که بمعنی با است باو نزدیک نشود و نپیوندد جز این نیست که ادوات خود اندازه میکنند و آلتها بسوی نظائر خویش اشاره می نمایند و در چیزها کردارهای آنها یافت می شود منذ که چون مذ دلالت دارد بر قدم آنها را منع نموده و قد که دلالت بر ازلیت دارد آنها را از همیشگی باز داشته و دور ساخته اگر نه این بود که سخن از یک دیگر جدا شده و باین سبب بر جداکننده اش دلالت نموده و از هم دور گردیده و باین جهت دوری دهنده اش را آشکار کرده هر آینه کردگارش از برای عقلها ظاهر و آشکار نمیشد و بواسطه آن از دیدن در پرده رفته و خیالها بسوی آنها محاکمه میکنند و غیر او در آنها ثابت گردانیده شده و از آنها دلیل بیرون آورده شده چنان که آب از چاه بیرون می آورند و بآنها اقرار و اعتراف شناخته شده و بعقلها تصدیق بخدا اعتقاد می شود و باقرار ایمان باو کامل میگردد و هیچ دیندارئی نیست مگر بعد از معرفت و معرفتی نیست مگر باخلاص و اخلاص بکسر همزه خالص و پاک کردنست و با کسی دوستی بی ریا داشتن و عبادت بی ریا کردن و دین بی ریا داشتن حاصل آنکه اخلاص آنست که از غیر خدا مبرا باشد و روی دل با جناب حق تعالی داشته باشد و هر کار که کند و هر گفتار که بگوید قطع نظر از خلق خدا کند و بمدح و ذم ایشان التفات ننماید و با تشبیه اخلاصی نیست و با اثبات صفات زائده نفی غیر نیست بجهت دوئیت پس هر چه در آفریده است در آفریننده آن یافت نمیشود و هر چه در آن ممکن باشد در کردگارش ممتنع باشد حرکت و

سکون بر او جاری و روان نشود و چگونگی بر او جاری شود آنچه آن جناب آن را جاری ساخته یا بسویش برگردد آنچه او آن را آغاز فرموده در آن هنگام ذاتش متفاوت شود و کنه و پایانش صاحب اجزاء گردد و معنیش از ازل امتناع ورزد و آفریننده را معنی غیر از آفریده شده نباشد و اگر پسی از برایش اندازه شود آن هنگام پیشی از برایش اندازه شود و اگر تمامی از برایش طلب شود آن هنگام او را نقصانی لازم آید چگونه همیشگی را سزاوار باشد کسی که از حدوث امتناع ندارد و چگونه چیزها را ایجاد میکند کسی که از ایجاد و موجود شدن امتناع ندارد چه آن هنگام علامت و نشانه مصنوع که دیگری او را ساخته در او برپا شود بعد از آنکه مدلول علیه بوده که غیر بر او دلیل بوده دلیل گردد که بر غیر دلالت کند در محل گردیدن و جولان گفتار حجتی نیست و نه در سؤال کردن از او جوابی و نه در معنی آن از برای خدا تعظیمی و نه در جدائیش از آفریدگان ستمی مگر بامتناع آنکه ازلی که است که همیشه بوده از اینکه دو تا شود و آنچه آغازی ندارد از آنکه آغازش شود نیست خدائی مگر خدائی که برتر است از حد و هم و بزرگتر است از اندیشه فهم دروغ گفتند آنها که چیزی را با خدا برابر کردند و گمراه شدند گمراهی دو رو زیان کردند زیانی هویدا و خدا صلوات فرستد بر محمد که پیغمبر او است و آل آن حضرت که پاکانند.

ص: 48

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا الْقَطَّانُ عَنْ بَکْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ عَنْ تَمِیمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی مُعَاوِیَهَ عَنِ الْحُصَیْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ ع أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِی حَرْبِ مُعَاوِیَهَ فِی الْمَرَّهِ الثَّانِیَهِ فَلَمَّا حَشَدَ النَّاسَ قَامَ خَطِیباً فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمُتَفَرِّدِ الَّذِی لَا مِنْ شَیْ ءٍ کَانَ وَ لَا مِنْ شَیْ ءٍ خَلَقَ مَا کَانَ قُدْرَتُهُ(1) بَانَ بِهَا مِنَ الْأَشْیَاءِ وَ بَانَتِ الْأَشْیَاءُ مِنْهُ فَلَیْسَتْ لَهُ صِفَهٌ تُنَالُ وَ لَا حَدٌّ یُضْرَبُ لَهُ الْأَمْثَالُ کَلَّ دُونَ صِفَاتِهِ تَعْبِیرُ اللُّغَاتِ(2)

1- فی الکافی: «قدره» بلا إضافه الی ضمیره أی له قدره أو هو بذاته قدره، و قرأ المولی صدرا الشیرازی فی شرحه للکافی بالفاء الموحده المکسوره و جعلها اسما لکان و جعل ما الداخله علیها نافیه، و القدره فی اللغه بمعنی القطعه من الشی ء، و معنی الکلام علی هذا: ما کان له تعالی قدره و جزء بها امتاز عن الأشیاء و امتازت الأشیاء منه کما هو الشأن فی الأشیاء المشترکه فی تمام الحقیقه أو فی بعض الحقیقه اذ لیس له ما به الاشتراک فی الحقیقه مع غیره لانه وجود بحت و نور صرف و غیره ماهیات عرضها الوجود فلیست له صفه تنال و لاحد یضرب له الامثال، و هذا أقرب من جهه التفریع و من جهه ان القدره لیست لها خصوصیه بها یحصل الامتیاز و البینونه له تعالی عن غیره دون سائر الصفات، بل هو تعالی ممتاز من غیره بذاته التی کل من صفاتها عینها.

2- فی نسخه(ج) و(و) «تحبیر اللغات».

وَ ضَلَّ هُنَالِکَ تَصَارِیفُ الصِّفَاتِ وَ حَارَ فِی مَلَکُوتِهِ عَمِیقَاتُ مَذَاهِبِ التَّفْکِیرِ وَ انْقَطَعَ دُونَ الرُّسُوخِ فِی عِلْمِهِ جَوَامِعُ التَّفْسِیرِ وَ حَالَ دُونَ غَیْبِهِ الْمَکْنُونِ حُجُبٌ مِنَ الْغُیُوبِ وَ تَاهَتْ فِی أَدْنَی أَدَانِیهَا طَامِحَاتُ الْعُقُولِ فِی لَطِیفَاتِ الْأُمُورِ(1) فَتَبَارَکَ اللَّهُ الَّذِی لَا یَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَ لَا یَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ وَ تَعَالَی اللَّهُ الَّذِی لَیْسَ لَهُ وَقْتٌ مَعْدُودٌ وَ لَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ وَ لَا نَعْتٌ مَحْدُودٌ وَ سُبْحَانَ الَّذِی لَیْسَ لَهُ أَوَّلٌ مُبْتَدَأٌ وَ لَا غَایَةٌ مُنْتَهًی وَ لَا آخِرٌ یَفْنَی- سُبْحَانَهُ هُوَ کَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ وَ الْوَاصِفُونَ لَا یَبْلُغُونَ نَعْتَهُ حَدَّ الْأَشْیَاءَ کُلَّهَا عِنْدَ خَلْقِهِ إِیَّاهَا إِبَانَةً لَهَا مِنْ شِبْهِهِ وَ إِبَانَةً لَهُ مِنْ شِبْهِهَا فَلَمْ یَحْلُلْ فِیهَا فَیُقَالَ هُوَ فِیهَا کَائِنٌ (2) وَ لَمْ یَنْأَ عَنْهَا فَیُقَالَ هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ وَ لَمْ یَخْلُ مِنْهَا فَیُقَالَ لَهُ أَیْنَ لَکِنَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَاطَ بِهَا عِلْمُهُ وَ أَتْقَنَهَا صُنْعُهُ وَ أَحْصَاهَا حِفْظُهُ لَمْ یَعْزُبْ عَنْهُ خَفِیَّاتُ غُیُوبِ الْهَوَی (3) وَ لَا غَوَامِضُ مَکْنُونِ ظُلَمِ الدُّجَی وَ لَا مَا فِی السَّمَاوَاتِ الْعُلَی وَ الْأَرَضِینَ السُّفْلَی لِکُلِّ شَیْ ءٍ مِنْهَا حَافِظٌ وَ رَقِیبٌ وَ کُلُّ شَیْ ءٍ مِنْهَا بِشَیْ ءٍ مُحِیطٌ (4)

1- أی تحیرت فی أدنی أدانی الحجب العقول الطامحه المرتفعه فی الأمور اللطیفه و العلوم الدقیقه.

2- فلم یحلل فیها بالحلول المکیف کحلول بعض الأشیاء فی بعض، فلا ینافی قوله صلوات اللّه علیه: «داخل فی الأشیاء لا بالکیفیه»، و فی موضع آخر: «داخل فی الأشیاء لا کدخول شی ء فی شی ء»، و فی موضع آخر: «داخل فی الأشیاء لا بالممازجه».

3- أی لم یعزب عنه خفیات الاهواء الغائبه عن الإدراک فی صدور العالمین فانه علیم بذات الصدور، و فی الکافی «غیوب الهواء» بالمد و هو الجو المحیط و الذی فیه مما یستنشقه الحیوان.

4- احاطه التأثیر و العلیه لا الجسمیه کما هو مقتضی وحده السیاق لان احاطه الحق تعالی بالمحیط بالکل لیست جسمیه، و ضمیر منها محتمل الرجوع الی الأشیاء و الی السماوات و الأرضین.

وَ الْمُحِيطُ بِمَا أَحَاطَ مِنْهَا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ تُغَيِّرْهُ صُرُوفُ الْأَزْمَانِ وَ لَمْ يَتَكَأَّدْهُ صُنْعُ شَيْ ءٍ كَانَ إِنَّمَا قَالَ لِمَا شَاءَ أَنْ يَكُونَ كُنْ فَكَانَ ابْتَدَعَ مَا خَلَقَ بِلَا مِثَالٍ سَبَقَ وَ لَا تَعَبٍ وَ لَا نَصَبٍ وَ كُلُّ صَانِعِ شَيْ ءٍ فَمِنْ شَيْ ءٍ صَنَعَ وَ اللَّهُ لَا مِنْ شَيْ ءٍ صَنَعَ مَا خَلَقَ وَ كُلُّ عَالِمٍ فَمِنْ بَعْدِ جَهْلٍ تَعَلَّمَ وَ اللَّهُ لَمْ يَجْهَلْ وَ لَمْ يَتَعَلَّمْ أَحَاطَ بِالْأَشْيَاءِ عِلْماً قَبْلَ كَوْنِهَا فَلَمْ يَزْدَدْ بِكَوْنِهَا عِلْماً عِلْمُهُ بِهَا قَبْلَ أَنْ يُكَوِّنَهَا كَعِلْمِهِ بَعْدَ تَكْوِينِهَا لَمْ يُكَوِّنْهَا لِشِدَّةِ سُلْطَانٍ وَ لَا خَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَ لَا نُقْصَانٍ وَ لَا اسْتِعَانَةٍ عَلَى ضِدٍّ مُثَاوِرٍ(1)- وَ لَا نِدٍّ مُكَاثِرٍ وَ لَا شَرِيكٍ مُكَايِدٍ(2) لَكِنْ خَلَائِقُ مَرْبُوبُونَ وَ عِبَادٌ دَاخِرُونَ فَسُبْحَانَ الَّذِي لَا يَئُودُهُ خَلْقُ مَا ابْتَدَأَ وَ لَا تَدْبِيرُ مَا بَرَأَ وَ لَا مِنْ عَجْزٍ وَ لَا مِنْ فَتْرَةٍ بِمَا خَلَقَ اكْتَفَى عَلِمَ مَا خَلَقَ وَ خَلَقَ مَا عَلِمَ لَا بِالتَّفَكُّرِ وَ لَا بِعِلْمٍ حَادِثٍ أَصَابَ مَا خَلَقَ وَ لَا شُبْهَةٍ دَخَلَتْ عَلَيْهِ فِيمَا لَمْ يَخْلُقْ لَكِنْ قَضَاءٌ مُبْرَمٌ وَ عِلْمٌ مُحْكَمٌ وَ أَمْرٌ مُتْقَنٌ تَوَحَّدَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ خَصَّ نَفْسَهُ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ اسْتَخْلَصَ الْمَجْدَ وَ الثَّنَاءَ فَتَمَجَّدَ بِالتَّمْجِيدِ وَ تَحَمَّدَ بِالتَّحْمِيدِ وَ عَلَا عَنِ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ وَ تَطَهَّرَ وَ تَقَدَّسَ عَنْ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ (3)

1- المثاوره من الثوره، و فی البحار بالسین و هو بمعناه، و فی نسخه(د) «مشارد» و المشارده بمعنی المطارده، و فی نسخه(ط) و(ن) «مشاور» بالشین المعجمه و هو من خطأ النسّاخ، و فی الکافی «ضد مناو» أی معاد.
2- فی نسخه(ب) و(ن) «شریک مکابد» بالباء الموحده و الدال، و فی الکافی «مکابر» بالباء الموحده و الراء.
3- فی نسخه(ب) و(د) «عن ملابسه النساء» و هو مأخوذ من الآیه الکنائیه.

وَ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ مُجَاوَرَهِ الشُّرَكَاءِ فَلَيْسَ لَهُ فِيمَا خَلَقَ ضِدٌّ وَ لَا فِيمَا مَلَكَ نِدٌّ وَ لَمْ يَشْرَكْ فِی مُلْکِهِ أَحَدٌ (1) الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ وَ الْمُبِيدُ لِلْأَبَدِ وَ الْوَارِثُ لِلْأَمَدِ (2) الَّذِی لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ وَحْدَانِيّاً أَزَلِيّاً قَبْلَ بَدْءِ الدُّهُورِ وَ بَعْدَ صَرْفِ الْأُمُورِ الَّذِی لَا يَبِيدُ وَ لَا يُفْقَدُ(3) بِذَلِکَ أَصِفُ رَبِّی فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ عَظِيمٍ مَا أَعْظَمَهُ وَ جَلِيلٍ مَا أَجَلَّهُ وَ عَزِيزٍ مَا أَعَزَّهُ وَ تَعَالَی عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوّاً کَبِيراً- وَ حَدَّثَنَا بِهَذِهِ الْخُطْبَهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّقْرِ الصَّائِغُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ بَسَّامٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو زَيْدٍ سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِیُّ قَالَ حَدَّثَتْنِی عُمْرَهُ بِنْتُ أَوْسٍ(4) قَالَتْ حَدَّثَنِی جَدِّیَ الْحُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع خَطَبَ بِهَذِهِ الْخُطْبَهِ لَمَّا اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِی حَرْبِ مُعَاوِيَهَ فِی الْمَرَّهِ الثَّانِيَهِ.

ترجمه:

حديث كرد ما را على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق (رضى) گفت كه حديث كردند ما را محمد بن ابى عبد الله كوفى و احمد بن يحيى بن زكريا قطان از بكر بن عبد اللّه بن حبيب از تميم بن بهلول از پدرش از جدش عليهم السلام كه امير المؤمنين (ع) مردم را امر فرمود كه مهياى جنگ معاويه شويد در نوبت دويم و ايشان را در اين باب ترغيب و تحريص نمود پس چون مردم فراهم آمدند برخاست و خطبه اداء فرمود و فرمود كه سپاس و ستايش خدائى را سزد كه يكيست و يگانه و پناه نيازمندان و متفرد و تنها است كه نه از چيزى بوده و نه از چيزى آفريده و بعرصه وجود آورده آنچه را كه موجود و ثابت فرموده بقدرت كامله كه بواسطه آن از همه چيز جدا شده و همه چيز از او جدا شده اند كه در ميانه آن جناب و ايشان بهيچ وجه مناسبتى نيست پس او را صفتى نيست كه بآن توان رسيد و اندازه ندارد كه داستانها از برايش در باب آن بيان توان نمود سخنان ساخته پرداخته از هر لغت كه در باب صفاتش گفته شود بآن نرسيده كلان بهمرسانيده اند و همه گردانيدن صفات به تغير و تبدل يا با نواعى كه تصور ميشوند در آنجا گمراه و سرگردان شده اند و در ملكوت مصنوعاتش راههاى افكار و انديشه هاى عميقه و خيالهاى دقيقه سرگشته اند و جوامع تفسير و بيان كه مجمع و جامع آنند بدون آنكه در علم او كه عين ذات است رسوخ بهمرسانند و در آن فرو روند منقطع گرديده اند و پرده هاى غيب نورانى در نزد غيبى كه اسرار ربوبيت است و از همه پوشيده حائل و مانع شده اند و عقلهاى بلند كه بلنديها را مى نگرند و در امور لطيفه و چيزهاى دقيقه تسلط دارند در كمتر از كمترين و پست تر از پسترين آن

حجابها حیرانند پس بزرگوار است آنکه همتهای دور که بهر چیز دوری رسیده اند باو نمیرسند و فطانتهای فرو رونده در دریای مشکلات او را نمی یابند و برتر است آنکه او را هنگامی نیست که بشماره درآید و مدتی ندارد که بسر آید و او را لغت و صفتی نباشد که باندازه معین شود پاک و منزه است آنکه اولی ندارد که بآن ابتداء شود و پایانی ندارد که

ص: 52

1- فی نسخه(ب) «و لم یشرک فی حکمه أحد».
2- أی المهلک المفنی للابد و الدهر فان الدهر و الزمان لیس فی جنب أزلیته و سرمدیته إلا کآن، و هو الوارث الباقی بعد فناء الغایات و وصول النهایات، و فی نسخه(ج) «المؤبد للابد» و فی نسخه(ط) و(ن) لیس الابد و الامد مصدرین بلام التقویه، و قوله: «الذی- الی قوله:- صرف الأمور» تفسیر لهذا الذی قبله.
3- فی الکافی «الذی لا یبید و لا ینفد».
4- فی نسخه(ط) و(ن) «بنت أویس».

بپایان رسد و اخری ندارد که فانی گردد او را پاک و منزه میشمارم از آنچه لایق باو نباشد و آن جناب چنان است که خود را وصف نموده و وصف کنندگان بصفت او نمیرسند همه چیز را در آن هنگام که آفرید جدا جدا آفرید تا بر ایشان ظاهر سازد که باو شباهتی ندارند و آن جناب بایشان شباهتی ندارد پس در آنها حلول نکرده تا توان گفت که آن جناب در آنهاست و از آنها دور نشده تا توان گفت که از آنها جدا است و از آنها خالی نیست تا توان گفت که در کجا است لیکن خدای سبحانه علمش بهمه اینها احاطه نموده و ساختنش آنها را استوار فرموده و منتظم ساخته بر وجهی که سزد و شاید بر وفق مصلحت و حکمت و محافظتش آنها را شمرده و ضبظ نموده و غیبها که در هواء پوشیده و پنهانست و آنچه غایت و پوشیدگی دارد و در تاریکیهای بسیار تاریک میباشد از او دور و پوشیده نیست و همچنین بر او پوشیده نیست آنچه در آسمانهای برتر است تا زمینهای پست تر و از برای هر چیزی نگاه دارند و نگهبانی را قرار داده و هر چیزی از اینها بچیزی دیگر احاطه دارد و آن کس که احاطه دارد بآنچه احاطه نموده از اینها خدائیست که یکی و یگانه و پناه محتاج آنست که گردش روزگار او را متغیر نسازد و ساختن چیزی که از کتم عدم بعرصه وجود آمده و می آید او را بدشواری و زحمت نیفکند جز این نیست که بآنچه خواسته فرموده که باش پس بوده و موجود شده و آنچه را آفریده اختراع فرموده بدون مثال و صورتی که پیشی گرفته باشد و بی رنج و مشقتی که باو رسیده باشد و هر سازنده چیزی آن را از چیزی ساخته و خدا آنچه را آفریده از چیزی نساخته و هر عالمی بعد از جهل عالم شده و تعلیم گرفته و خدا هرگز جاهل نبوده و از کسی تعلیم نگرفته و بهمه چیز احاطه فرموده از روی علم و دانش پیش از وجود آنها پس بواسطه آنها بر علمش نیفزوده حاصل مراد آنکه علم آن جناب بهمه چیز پیش از آنکه آنها را در وجود آورد چون علم او است بعد از آنکه آنها را موجود ساخته بدون زیاده و نقصان و این خلائق را که موجود کرده نه بجهت آنست که پادشاهی و سلطنت خود را سخت و محکم سازد و یا ترسیده باشد که سلطنتش تمام شود یا نقصان پذیرد یا خواسته که بسبب ایشان بر دشمنی که جنگجو باشد یا همتائی که در باب غلبه معارضه کند یا شریکی که در بزرگی نزاع داشته باشد یاری جوید و لیکن اینها آفریدگانیند پرورش داده شدگان و بندگانیند ذلیل و خوارشدگان پس پاک و منزه است آنکه بر او گران نیاید آفریدن آنچه آغاز کرده و نه تدبیر آنچه آفریده و بآنچه آفریده اکتفا فرموده نه از روی عجز و رهگذر سستی چه قادر است که در هر دقیقه بلکه کمتر صد هزار هزار برابر آنچه آفریده بلکه بیشتر بیافریند و لیکن مصلحت اقتضاء نمود که بهمین قدر از خلائق اکتفاء نماید چنان که میتواند که از

برای هر کسی سه چشم یا بیشتر خلق کند و لیکن مصلحت مقتضی آنست که بحسب عادت هر کسی را دو چشم بیشتر نباشد و آن حضرت (ع) بسوی این اشاره فرمود که فرموده دانست آنچه را آفرید و آفرید آنچه را دانست نه باندیشه در علم حادث درست دانست آنچه را آفرید یا نه بواسطه آن باینها رسید و نه شبهه بر او داخل شد در آنچه نیافرید و لیکن حکمی است درهم بافته و علمی است محکم و استوار و کاریست در نهایت متانت متوحد است به پروردگاری که در آن شریک ندارد و خویش را به یگانگی مخصوص ساخته که در آن نظیر ندارد و بزرگی و ستایش را از برای خود خالص گردانیده که در آن رفیق ندارد و منفرد است بیگانگی و بزرگواری و ثناء و مدح و متوحد است بحمد خلائق و اظهار بزرگی نموده بآنچه خلائق او را به بزرگواری یاد کنند و برتر است از فرا گرفتن پسران و پاک و پاکیزه است از ملامست و مجامعت با زنان و عزیزتر و بزرگوارتر است از همسایگی شریکان پس او را در آنچه آفریده ضد و دشمنی نیست که با او مخالفت کند و نه در آنچه مالک آن گردیده همتائی هست که با او برابری کند و هیچ کس در پادشاهی که دارد شریک آن جناب نیست یکیست و یگانه و پناه نیازمندان که همیشه را نیست و نابود میسازد و هلاک میکند و آخر را میراث میبرد آنکه همیشه بوده و خواهد بود در حالتی که یگانه است و شائبه کثرت و ترکیب در او نیست و ازلی است که آغاز و انجام ندارد پیش از اول همه روزگار و بعد از گردشهای هر کار چنین بوده و میباشد آنکه هلاک نمیشود و بنهایت نمیرسد باین طریق پروردگار خود را وصف میکنم پس خدائی نیست مگر خدا که بزرگیست در غایت بزرگی و بزرگواری است در نهایت بزرگواری و عزیزیست در منتهای عزت و برتر است از آنچه ستمکاران میگویند برتری بزرگ مترجم گوید: که کلینی رضوان اللّه علیه این خطبه را در کتاب مستطاب کافی ذکر کرده و بعد از ذکر مدح و ثنائی که در خور قابلیت این خطبه است بعضی از فقرات آن را شرح نموده که ترجمه آن را در کتاب تحفه الاولیاء بیان کرده ام هر که خواهد بآن کتاب رجوع کند.

حدیث کرد ما را باین خطبه احمد بن محمد بن صقر صائغ گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عباس بن مسلم یا بسام گفت که حدیث کرد مرا ابو زید سعید بن محمد بصری گفت که حدیث کرد مرا عمره دختر اوس گفت که حدیث کرد مرا جدم حصین بن عبد الرحمن از پدرش از ابو عبد اللّٰه حضرت جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام که امیر المؤمنین (ع) در هنگامی که مردم را امر فرمود که مهیای جنک معویه شوند در نوبت دویم این خطبه را خواند.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ كُلِّهِمْ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي بَعْضِ خُطَبِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ فِي أَوَّلِيَّتِهِ وَحْدَانِيّاً وَ فِي أَزَلِيَّتِهِ مُتَعَظِّماً بِالْإِلَهِيَّةِ مُتَكَبِّراً بِكِبْرِيَائِهِ وَ جَبَرُوتِهِ (1) ابْتَدَأَ مَا ابْتَدَعَ وَ أَنْشَأَ مَا خَلَقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ بِشَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ رَبُّنَا الْقَدِيمُ بِلُطْفِ رُبُوبِيَّتِهِ وَ بِعِلْمِ خُبْرِهِ فَتَقَ (2)

1- أی و كان فی ازليته متعظما بالالهيه، متكبرا بكبريائه و جبروته، و لا يبعد عطف فی أزليته على فی أوليته و كون متعظما خبرا بعد خبر و كذا متكبرا.
2- فی نسخه(ب) و(و) «و بعلم جبره فتق» بالجيم أی بعلمه الجبروتی الفعلی المتقدم على فتق الأمور و تقديرها.

وَ بِإِحْكَامِ قُدْرَتِهِ خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ وَ بِنُورِ الْإِصْبَاحِ فَلَقَ فَلَا مُبَدِّلَ لِخَلْقِهِ وَ لَا مُغَيِّرَ لِصُنْعِهِ وَ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ لَا رَادَّ لِأَمْرِهِ وَ لَا مُسْتَرَاحَ عَنْ دَعْوَتِهِ (1) وَ لَا زَوَالَ لِمُلْكِهِ وَ لَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ وَ هُوَ الْكَيْنُونُ أَوَّلًا(2) وَ الدَّيْمُومُ أَبَداً الْمُحْتَجِبُ بِنُورِهِ دُونَ خَلْقِهِ فِی الْأُفُقِ الطَّامِحِ وَ الْعِزِّ الشَّامِخِ وَ الْمُلْكِ الْبَاذِخِ فَوْقَ كُلِّ شَیْ ءٍ عَلَا وَ مِنْ كُلِّ شَیْ ءٍ دَنَا فَتَجَلَّى لِخَلْقِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يُرَى وَ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى فَأَحَبَّ الِاخْتِصَاصَ بِالتَّوْحِيدِ إِذِ احْتَجَبَ بِنُورِهِ وَ سَمَا فِی عُلُوِّهِ وَ اسْتَتَرَ عَنْ خَلْقِهِ وَ بَعَثَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ لِتَكُونَ لَهُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى خَلْقِهِ وَ يَكُونَ رُسُلُهُ إِلَيْهِمْ شُهَدَاءَ عَلَيْهِمْ وَ ابْتَعَثَ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ- لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَیَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ لِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوهُ فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوا وَ يُوَحِّدُوهُ بِالْإِلَهِيَّةِ بَعْدَ مَا عَضَدُوا(3).

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن وليد (رضى) گفت كه حديث كردند ما را محمد بن حسن صفار و سعد بن عبد اللّه هر دو از احمد بن محمد بن عيسى و هيثم بن ابى مسروق نهدى و محمد بن حسين بن ابى الخطاب همه ايشان از حسن بن محبوب از عمرو بن ابى المقدام از اسحق بن غالب از حضرت امام جعفر صادق از پدرش عليهما السلم كه فرمود رسول خدا (ص) در بعضى از خطبه هاى خويش فرمود كه سپاس و ستايش خدائى را سزا است كه در اولويت خود تنها بوده و در ازليتش بالهيت و خدائى بزرگى را بر خود بسته و بكبرياء و جبروتش تكبر و بزرگوارى مينمود ابتدا كرد آنچه را اختراع فرمود و ايجاد كرد آنچه را آفريد باينكه آنها را از سر نو بديد آورد بدون مثال و مانندى مانند آنكه چنان باشد كه پيشى گرفته شده باشد بچيزى از آنچه آفريد پروردگار ما كه قديم است بلطف ربوبيت و پروردگارى خويش و بعلم آگاهى و اطلاع خود شكافت و گشود و باستوارى قدرت و توانائى كه دارد آفريد همه آنچه را آفريد و تاريكى شب را بنور عمود صبح شكاف يعنى تاريكى شب را برد و روشنائى روز را آورد پس هيچ تبديل و تغيير دهنده نيست كه خلق او را تغيير دهد يعنى دينى كه حق تعالى از براى بندگانش آفريده و اين نهى است در صورت نفى يعنى تبديل مدهيد دين خود را كه از براى شما مخلوق گردانيد يا سزاوار نيست كه آن را تبديل دهيد و يا هيچ كس نيست كه آن را تبديل دهد و محو و نابود گرداند و همچنين فقرات بعد از اين كه ميفرمايد و تغيير دهنده نيست كه صنع او را تغيير دهد و پس اندازه نيست كه حكم او را بعقب اندازد و ردكننده نيست كه ام رو فرمان او را رد كند و

جای راحت و آسایشی از دعوت او نیست و ملک او را زوال و نیستی نباشد و مدتش را انقطاعی نه و او است که خود هستی است در اول و دائمی است که همیشه خواهد بود آنکه بنور خویش در پرده رفته در نزد آفریدگانش در افق مرتفع و عزت بلند و پادشاهی سر بلند و در بالای هر چیزی برآمد و از هر چیزی نزدیک شدن و باین سبب از برای خلقش ظاهر و آشکار شد بی آنکه چنان باشد که دیده شود و آن جناب در نظرگاه بلندتر است پس اختصاص بتوحید را دوست داشت چون بنور خویش در پرده رفت و در بلندی که دارد بلند شد و از خلقش پنهان شد و رسولان را بسوی ایشان فرستاد تا آنکه او را حجت رسا باشد بر خلقش و رسولانش بسوی ایشان گواهانی باشند بر ایشان و در میان ایشان پیغمبران را بر انگیخت در حالتی که مژده دهندگان و ترسانندگان بودند لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ یعنی تا هلاک و نابود شود هر که هلاک شد از روی حجتی ظاهر و زنده شود هر که زنده شد از روی بینه و گواه آشکار و از برای آنکه بندگان بدانند از پروردگار خویش و تعقل نمایند آنچه را که جاهل بودند و آن را ندانسته بودند پس او را به پروردگاری که دارد بشناسند و بعد از آنکه انکار کرده بودند و او را بخدائی یگانه گردانند بعد از آنکه ستیزه کرده و از راه بیرون رفته بودند.

1- مصدر میمی أو اسم مکان و زمان، و فی نسخه(ب) و(ج) «و لا مستزاح من دعوته» بالزای المعجمه و الاستزاحه استفعال من الرواح بمعنی الذهاب.

2- فی نسخه(ن) «و هو الکینون أزلا».

3- هو ثلاثی من العضد بمعنی القطع، أو مزید من التعضید بمعنی الذهاب یمینا و شمالا، و فی البحار فی باب جوامع التوحید و فی نسخه(ج) و(ن) و حاشیه نسخه(و) و(ب) «بعد ما عندوا».

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ع فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صِفْ لِی رَبَّکَ حَتَّى كَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَيْهِ فَأَطْرَقَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ع مَلِيّاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ يَكُنْ لَهُ أَوَّلٌ مَعْلُومٌ (1) وَ لَا آخِرٌ مُتَنَاهٍ وَ لَا قَبْلٌ مُدْرَکٌ وَ لَا بَعْدٌ مَحْدُودٌ وَ لَا أَمَدٌ بِحَتَّى (2) وَ لَا شَخْصٌ فَيَتَجَزَّأَ وَ لَا اخْتِلَافُ صِفَةٍ فَيَتَنَاهَى (3) فَلَا تُدْرِکُ الْعُقُولُ وَ أَوْهَامُهَا وَ لَا الْفِكَرُ وَ خَطَرَاتُهَا وَ لَا الْأَلْبَابُ وَ أَذْهَانُهَا صِفَتَهُ فَتَقُولَ مَتَى(4) وَ لَا بُدِئَ مِمَّا وَ لَا ظَاهِرٌ عَلَى مَا وَ لَا بَاطِنٌ فِيمَا وَ لَا تَارِکٌ فَهَلَّا(5)

ص: 56

1- هذه الصفه و الثلاثه التی بعدها توضیحیه.

2- أی لیس له نهایه بحتی فالتقیید توضیح، و فی نسخه(و) «فیحتی» بالفاء و الفعل المجهول من التحتیه المجعوله المأخوذه من حتّی أی لیس له نهایه فیقال له: انه ینتهی الی تلک النهایه.

3- المراد بالاختلاف اما اختلاف حقائق الصفات کما یقول به الاشعریّه أو توارد الصفات المتضاده، و کل منهما مستلزم للامکان المستلزم للتناهی.

4- أی فنقول أنت أو فنقول العقول: متی وجد، و الفقرات الثلاث بعدها عطف علیها و التقدیر و لا تدرک العقول إلخ صفته فتقول ممّا بدئ و علی ما ظهر و فیما بطن، و یحتمل أن تکون جملات مستقله بتقدیر المبتدأ و «ما» بمعنی الشی ء لا الاستفهامیه أی و لا هو بدئ من شی ء و لا ظاهر علی شی ء و لا باطن فی شی ء.

5- أی و لا هو تارک ما ینبغی خلقه فیقال: هلا ترکه.

خَلَقَ الْخَلْقَ فَكَانَ بَدِيئاً بَدِيعاً ابْتَدَأَ مَا ابْتَدَعَ وَ ابْتَدَعَ مَا ابْتَدَأَ وَ فَعَلَ مَا أَرَادَ وَ أَرَادَ مَا اسْتَزَادَ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی) گفت که حدیث کردند ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن یحیی از بعضی از اصحاب ما یا اصحاب خویش که آن را مرفوع ساخته گفت که مردی بخدمت حضرت حسن بن علی علیهم السلام آمد و بآن حضرت عرض کرد که یا بن رسول اللّه پروردگار خود را از برایم وصف کن تا آنکه گویا من بسوی او می نگرم و او را می بینم پس حضرت حسن بن علی علیهم السلام زمانی طولانی چشم در پیش افکند و خاموش بود بعد از آن سر خود را برداشت و فرمود که سپاس و ستایش، خدائی را سزا است که او را اولی نبود که دانسته شود و نه آخری که بپایان رسد و نه پیشی که دریافته شود و نه بعدی که باندازه در آید و نه غایت مدت و نهایتی که در باب آن تا گفته شود که کسی بگوید که تا کی و چه زمان میباشد و نه شخصی تا آنکه پاره پاره شود و نه اختلاف صفتی که نهایت و پایانی بهمرساند پس نه عقلها و خیالهای آنها صفتش را در یابند و نه فکرها و خطرات و اندیشه های آنها که در دل درآید و نه عقلهای خالص و ذهنهای آنها تا آنکه بگویند که کی و در چه زمان بوده و نه از چه چیز ابتدا و آغاز شده و نه بر چه ظهور و غلبه دارد و نه در چه پنهان است و نه تاریکست تا بگویند که چرا نکرد خلق را آفرید پس آغازکننده بود از سر نو پدید آورنده آغاز کرد آنچه را اختراع فرمود و اختراع فرمود آنچه را آغاز کرد و کرد آنچه خواست و خواست آنچه افزود اینکه خدا است که پروردگار من و پروردگار عالمیانست

ص: 57

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ هُوَ الَّذِی أَنْتُمْ عَلَيْهِ (1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی) گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از عباد بن سلیمان از سعد بن سعد که گفت حضرت أبو الحسن امام رضا (ع) را از توحید سؤال کردم فرمود که آن همانست که شما بر آیند

حدیث 7

7- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً (2) قَالَ هُوَ تَوْحِيدُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

ترجمه:

پدرم (رضی) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از ابراهیم بن هاشم و یعقوب بن یزید هر دو از ابن فضال از ابن بکیر از زراره از امام جعفر صادق (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت و در باب قول خدای عز و جل وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً سخن میگفت که فرمود آن توحید ایشانست خدای عز و جل را و ترجمه آیه اینست که و از برای خدا گردن نهاد هر که در آسمانها و زمین است از روی طوع و رغبت و کراهت و نفرت.

1- لان ولايه أهل البيت عليهم السلام من شروط التوحيد كما مرّ فی حديث الرضا عليه السلام فی الباب الأوّل فإذا انتفى الشرط انتفى المشروط.

2- آل عمران: 83.

حدیث 8

8- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: أَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع حُقّاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ وَرَقَةً فَإِذَا فِیهَا سُبْحَانَ الْوَاحِدِ الَّذِی لَا إِلَهَ غَیْرُهُ الْقَدِیمِ الْمُبْدِئِ الَّذِی لَا بَدْءَ لَهُ (1) الدَّائِمِ الَّذِی لَا نَفَادَ لَهُ الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ الْخَالِقِ مَا یُرَی وَ مَا لَا یُرَی الْعَالِمِ کُلَّ شَیْ ءٍ بِغَیْرِ تَعْلِیمٍ ذَلِکَ اللَّهُ الَّذِی لَا شَرِیکَ لَهُ.

ترجمه:

پدرم گفت «رضی» که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین از محمد بن سنان از اسحق بن حرث از ابو بصیر که گفت حضرت امام جعفر صادق (ع) حقه را بیرون آورد و از آن حقه پارچه کاغذی را بیرون آورد پس دیدیم که در آن نوشته بود که پاک و منزه میشمارم خدائی را که یگانه است آنکه غیر از او خدائی نیست قدیم و دیرینه که چیزها را آغاز کرده و آنکه او را آغازی نیست و دائم و همیشه که او را نیستی نباشد و زنده که نمیمیرد و آفریننده آنچه دیده می شود و آنچه دیده نمیشود و هر چیزی را بدون آموختن میداند اینست خدائی که او را شریکی نیست.

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا یُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَیَّارٍ عَنْ أَبَوَیْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ: قَامَ رَجُلٌ إِلَی الرِّضَا ع فَقَالَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صِفْ لَنَا رَبَّکَ فَإِنَّ مَنْ قِبَلَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا عَلَیْنَا فَقَالَ الرِّضَا ع إِنَّهُ مَنْ یَصِفُ رَبَّهُ بِالْقِیَاسِ لَا یَزَالُ الدَّهْرَ فِی الِالْتِبَاسِ مَائِلًا عَنِ الْمِنْهَاجِ(2)

1- علی وزان المصدر أو علی بناء الصفه المشبهه.
2- فی حاشیه نسخه(ب) «نائما عن المنهاج».

ظَاعِناً فِی الِاعْوِجَاجِ ضَالًّا عَنِ السَّبِیلِ قَائِلًا غَیْرَ الْجَمِیلِ أُعَرِّفُهُ بِمَا عَرَّفَ بِهِ نَفْسَهُ مِنْ غَیْرِ رُؤْیَةٍ وَ أَصِفُهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ مِنْ غَیْرِ صُورَةٍ لَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا یُقَاسُ بِالنَّاسِ مَعْرُوفٌ بِغَیْرِ تَشْبِیهٍ وَ مُتَدَانٍ فِی بُعْدِهِ لَا بِنَظِیرٍ لَا یُمَثَّلُ بِخَلِیقَتِهِ وَ لَا یَجُورُ فِی قَضِیَّتِهِ الْخَلْقُ إِلَی مَا عَلِمَ مُنْقَادُونَ وَ عَلَی مَا سَطَرَ فِی الْمَکْنُونِ مِنْ کِتَابِهِ مَاضُونَ وَ لَا یَعْمَلُونَ خِلَافَ مَا عَلِمَ مِنْهُمْ وَ لَا غَیْرَهُ یُرِیدُونَ فَهُوَ قَرِیبٌ غَیْرُ مُلْتَزِقٍ وَ بَعِیدٌ غَیْرُ مُتَقَصٍّ یُحَقَّقُ وَ لَا یُمَثَّلُ وَ یُوَحَّدُ وَ لَا یُبَعَّضُ یُعْرَفُ بِالْآیَاتِ وَ یُثْبَتُ بِالْعَلَامَاتِ فَلَا إِلَهَ غَیْرُهُ الْکَبِیرُ الْمُتَعَالِ

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن قاسم مفسر «رضی» گفت که حدیث کردند ما را یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدران خویش از حضرت حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود مردی بسوی امام رضا (ع) برخاست و بآن حضرت عرض کرد که یا ابن رسول اللّه پروردگار خود را از برای ما وصف کن زیرا که کسانی که پیش از ما بوده اند یا آنان که در نزد ما هستند بر ما اختلاف کرده اند حضرت امام رضا (ع) فرمود که هر که پروردگارش را بقیاس و اندازه وصف کند در همه روزگار پیوسته در آشفتگی باشد و از راه راست مائل و در کجی کوچ کننده و رونده و از راه حق گمراه و دور افتاده باشد و آنچه بگوید خوب و زیبا نباشد او را می شناسم بآنچه خودش را بان شناسانیده بدون دیدن و وصف میکنم او را بآنچه خودش را با آن وصف فرموده بدون صورت بحاسها دریافته نمیشود و او را بمردم قیاس نمیتوان کرد شناخته شده است نه بتشبیه و نزدیک است با وجود دوریش بدون مانند و بآفریده خود مانند نمیشود و در قضیه و حکمش ستم نمیکند خلق بسوی آنچه دانسته منقاد و فروتنی نمایندگانند و بر آنچه در مکنون و پوشیده از کتابش نوشته شده درگذرندگان نه خلاف آنچه از ایشان دانسته میکنند و نه غیر آن را میخواهند پس او نزدیکیست که نچسبیده و دوریست که دوری ندارد تحقیق و اثبات می شود و او را مانند نمیتوان کرد و به یگانگی پرستش می شود و او را پاره پاره فرض نمیتوان نمود شناخته می شود بآیات و ثابت گردانیده می شود بعلامات پس خدائی نیست غیر از او که بزرگوار و بلند و مرتبه و برتر است

حدیث 10

10- ثُمَّ قَالَ ع بَعْدَ کَلَامٍ آخَرَ تَکَلَّمَ بِهِ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِیهِ ع عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ مَا عَرَفَ اللَّهَ مَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ وَ لَا وَصَفَهُ بِالْعَدْلِ مَنْ نَسَبَ إِلَیْهِ ذُنُوبَ عِبَادِهِ(1)..

و الحدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجه و قد أخرجته بتمامه فی تفسیر القرآن

ترجمه:

پس آن حضرت (ع) بعد از کلامی دیگر که بآن تکلم نمود فرمود که حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش از پدرش علیهم السلام از رسول خدا (ص) که آن حضرت فرمود که خدا را نشناخته هر که او را بآفریدگانش تشبیه کرده و او را بعدالت وصف ننموده هر که گناهان بندگانش را باو نسبت داده و مؤلف میگوید که این حدیث طولانی است که ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم و این را بتمامه در تفسیر قرآن اخراج کرده ام.

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ قَالَ: کَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِلَی رَجُلٍ بِخَطِّهِ وَ قَرَأْتُهُ فِی دُعَاءٍ کَتَبَ بِهِ أَنْ یَقُولَ یَا ذَا الَّذِی کَانَ قَبْلَ کُلِّ شَیْ ءٍ ثُمَّ خَلَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ ثُمَّ یَبْقَی وَ یَفْنَی کُلُّ شَیْ ءٍ وَ یَا ذَا الَّذِی لَیْسَ فِی السَّمَاوَاتِ الْعُلَی وَ لَا فِی الْأَرَضِینَ السُّفْلَی وَ لَا فَوْقَهُنَّ وَ لَا بَیْنَهُنَّ وَ لَا تَحْتَهُنَّ إِلَهٌ یُعْبَدُ غَیْرُهُ(2).

1- أتی بهذا الحدیث دفعا لما یتوهم من معنی الجبر فی کلامه علیه السّلام، و هذا توهم باطل اذ قد تبین فی محله أن کل ما یقع فی الوجود یقع طبقا لعلمه السابق و لا یلزم من ذلک الجبر فی شی ء.
2- لان ما یعبد غیره لیس بإله، فان المراد بالاله هاهنا لیس المعبود بل الذی له الخلق و الامر المستحق بذلک للعباده، و لهذا الدعاء تمام: «لک الحمد حمدا لا یقوی علی احصائه الا أنت فصل علی محمّد و آل محمّد صلاه لا

يقوى على احصائها الا أنت» و الدعاء بتمامه مذكور فى أعمال أيّام شهر رمضان.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از عبد الله بن محمد از علی بن مهزیار که گفت امام محمد تقی (ع) بخط خویش بسوی مردی نوشته بود و من آن را خواندم در دعائی که آن را نوشته بود که بخواند

یا ذا الذی کان قبل کل شی ء ثم خلق کل شی ء ثم یبقی و یفنی کل شی ء و یا ذا الذی لیس فی السموات العلی و لا فی الارضین السفلی و لا فوقهن و لا بینهن و لا تحتهن اله یعبد غیره

یعنی ای کسی که پیش از هر چیز بوده بعد از آن هر چیزی را آفریده بعد از آن می ماند و هر چیزی نیست و نابود می شود و ای آنکه نیست در آسمانهای زبرتر و نه در زمینهای زیرتر و نه در زیر آنها و نه در میان آنها و نه در زیر آنها خدائی که پرستیده شود غیر از او.

حدیث 12

12- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی الْیَقْطِینِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ فَیُورَثَ وَ لَمْ یُولَدْ فَیُشَارَکَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از محمد بن عیسی یقطینی از سلیمان بن راشد از پدرش از مفضل بن عمر که گفت شنیدم از امام جعفر صادق (ع) که میفرمود حمد از برای خدائیست که نزاد تا ارث دهد یا از او ارث برده شود و زاده نشد تا شرکت کند.

حديث 13

13- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِیُّ(1) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَكِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنِی إِسْمَاعِیلُ بْنُ مِهْرَانَ الْكُوفِیُّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ إِسْحَاقَ الْجُهَنِیِّ عَنْ فَرَجِ بْنِ فَرْوَةَ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ بَیْنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع یَخْطُبُ عَلَی الْمِنْبَرِ بِالْكُوفَهِ إِذْ قَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صِفْ لَنَا رَبَّکَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لِنَزْدَادَ لَهُ حُبّاً وَ بِهِ مَعْرِفَةً فَغَضِبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع وَ نَادَی الصَّلَاةَ جَامِعَةً (2) فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَتَّی غَصَّ الْمَسْجِدُ بِأَهْلِهِ ثُمَّ قَامَ مُتَغَیِّرَ اللَّوْنِ فَقَالَ- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا یَفِرُهُ [لَا یُغَیِّرُهُ] الْمَنْعُ وَ لَا یُكْدِیهِ الْإِعْطَاءُ(3) إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ الْمَلِی ءِ بِفَوَائِدِ النِّعَمِ وَ عَوَائِدِ الْمَزِیدِ وَ بِجُودِهِ ضَمِنَ عِیَالَهَ الْخَلْقِ فَأَنْهَجَ سَبِیلَ الطَّلَبِ لِلرَّاغِبِینَ إِلَیْهِ فَلَیْسَ بِمَا سُئِلَ أَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ یُسْأَلْ وَ مَا اخْتَلَفَ عَلَیْهِ دَهْرٌ فَیَخْتَلِفَ مِنْهُ الْحَالُ وَ لَوْ وَهَبَ مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ وَ ضَحِكَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبِحَارِ مِنْ فِلَذِ اللُّجَیْنِ(4)

ص: 63

1- محمّد بن أبی عبد اللّه الكوفیّ هو محمّد بن جعفر بن محمّد بن عون الأسدی الكوفیّ كما یشهد به اسناد الكلینی- رحمه اللّه- كالحدیث الثالث من باب حدوث العالم و غیره فی الكافی.
2- الصلاه منصوب بفعل مقدر أی احضروها، و جامعه منصوب علی الحال من الصلاه، و هذه الكلمه كانت تستعمل لدعوه الناس الی التجمع و ان لم یكن لاقامه الصلاه، و هذه الخطبه مسماه فی نهج البلاغه بخطبه الاشباح مذكوره فیه مع اختلافات و زیادات.
3- وفر یفر كوعد یعد من الوفور بمعنی الكثره أی لا یوجب المنع كثره فی خزائنه، و فی نسخه(ب) و(و) و(د) و(ج) «لا یفیره المنع». و الاكداء بمعنی الافقار و التقلیل أی لا یوجب الاعطاء فقرا و قله فیها.
4- الفلذ بكسر الفاء و سكون اللام آخره الذال كبد البعیر جمعه الافلاذ، و أفلاذ الأرض كنوزها، أو بكسر الأول و فتح الثانی جمع الفلذه بمعنی الذهب و الفضه، و فی نسخه(د) و(ب) و فی البحار بالزای المشدّده فی آخر الكلمه و هو اسم جامع لجواهر الأرض كلها، و اللجین مصغرا بمعنی الفضه.

وَ سَبَائِکِ الْعِقْیَانِ وَ نَضَائِدِ الْمَرْجَانِ لِبَعْضِ عَبِیدِهِ لَمَا أَثَّرَ ذَلِکَ فِی وُجُودِهِ وَ لَا أَنْفَدَ سَعَهَ مَا عِنْدَهُ وَ لَکَانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَائِرِ الْإِفْضَالِ مَا لَا یَنْفَدُهُ مَطَالِبُ السُّؤَّالِ (1) وَ لَا یَخْطُرُ لِکَثْرَتِهِ عَلَی بَالٍ لِأَنَّهُ الْجَوَادُ الَّذِی لَا تَنْقُصُهُ الْمَوَاهِبُ وَ لَا یُنْحِلُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّینَ (2) وَ إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ- (3) الَّذِی عَجَزَتِ الْمَلَائِکَهُ عَلَی قُرْبِهِمْ مِنْ کُرْسِیِّ کَرَامَتِهِ وَ طُولِ وَلَهِهِمْ إِلَیْهِ وَ تَعْظِیمِ جَلَالِ عِزِّهِ وَ قُرْبِهِمْ مِنْ غَیْبِ مَلَکُوتِهِ أَنْ یَعْلَمُوا مِنْ أَمْرِهِ إِلَّا مَا أَعْلَمَهُمْ وَ هُمْ مِنْ مَلَکُوتِ الْقُدْسِ بِحَیْثُ هُمْ مِنْ مَعْرِفَتِهِ عَلَی مَا فَطَرَهُمْ عَلَیْهِ أَنْ قَالُوا- سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلَّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ(4)

1- السؤال کالتجار جمع السائل.

2- ینحله من الانحال أو التنحیل بمعنی الاعطاء أی لا یعطیه الحاح الملحین شیئا یؤثر فیه، بل یعطی مسأله السائلین أو یمنعها حسب المصلحه، و هذا نظیر ما فی آخر دعاء الجوشن الکبیر: «یا من لا یبرمه الحاح الملحین» و ان کان الالحاح فی السؤال للّه تعالی ممدوح کما ورد فی الحدیث، و فی البحار باب جوامع التوحید و فی نسخه(ب) و(ج) بالباء الموحده و الخاء المعجمه من البخل علی بناء التفعیل أی لا یصیره بخیلا أو علی بناء الافعال أی لا یجده بخیلا.

3- فی حدیث رواه فی آخر الباب التاسع «ان موسی علی نبیّنا و آله و علیه السلام سأل ربّه فقال: یا ربّ أرنی خزائنک، فقال تعالی: یا موسی انما خزائنی إذا أردت شیئا أن أقول له کن فیکون».

4- قوله: «ان قالوا» بتقدیر المضاف خبر لضمیر الجمع بعد حیث، و تقدیر الکلام: و هم من ملکوت القدس بحیث أنهم من جهه معرفتهم به علی ما فطرهم علیه من الروحانیه المحضه فی منزله أن قالوا- الخ، و هی منزله اظهار العجز و الجهل بحضره الربوبیه.

فَمَا ظَنُّکَ أَیُّهَا السَّائِلُ بِمَنْ هُوَ هَکَذَا سُبْحَانَهُ وَ بِحَمْدِهِ لَمْ یُحْدَثْ فَیُمْکِنَ فِیهِ التَّغَیُّرُ وَ الِانْتِقَالُ وَ لَمْ یَتَصَرَّفْ فِی ذَاتِهِ بِکُرُورِ الْأَحْوَالِ(1) وَ لَمْ یَخْتَلِفْ عَلَیْهِ حُقْبُ اللَّیَالِی وَ الْأَیَّامِ (2) الَّذِی ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَی غَیْرِ مِثَالٍ امْتَثَلَهُ وَ لَا مِقْدَارٍ احْتَذَی عَلَیْهِ مِنْ مَعْبُودٍ کَانَ قَبْلَهُ (3) وَ لَمْ تُحِطْ بِهِ الصِّفَاتُ فَیَکُونَ بِإِدْرَاکِهَا إِیَّاهُ بِالْحُدُودِ مُتَنَاهِیاً وَ مَا زَالَ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ عَنْ صِفَهِ الْمَخْلُوقِینَ مُتَعَالِیاً (4) وَ انْحَسَرَتِ الْأَبْصَارُ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ فَیَکُونَ بِالْعِیَانِ مَوْصُوفاً (5) وَ بِالذَّاتِ الَّتِی لَا یَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ عِنْدَ خَلْقِهِ مَعْرُوفاً وَ فَاتَ لِعُلُوِّهِ عَلَی أَعْلَی الْأَشْیَاءِ مَوَاقِعُ رَجْمِ الْمُتَوَهِّمِینَ (6) وَ ارْتَفَعَ عَنْ أَنْ تَحْوِیَ کُنْهَ عَظَمَتِهِ فَهَاهَهُ (7) رَوِیَّاتِ الْمُتَفَکِّرِینَ فَلَیْسَ لَهُ مِثْلٌ فَیَکُونَ مَا یَخْلُقُ مُشْبِهاً بِهِ(8) وَ مَا زَالَ عِنْدَ أَهْلِ الْمَعْرِفَهِ بِهِ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَ الْأَضْدَادِ مُنَزَّهاً کَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ إِذْ شَبَّهُوهُ بِمِثْلِ أَصْنَافِهِمْ(9)

ص: 65

1- أی لم یقع التغیر و التحول فی ذاته تعالی بسبب تکرر الأحوال المختلفه الحادثه فی الأشیاء.

2- أی و لم یتردد علیه الزمان الذی یتجزأ باللیالی و الایام، و الحقب کالقفل بمعنی الدهر و الزمان و یأتی بمعان أخر، و مر نظیر هذا الکلام فی صدر الخطبه.

3- أی لم یمتثل فی صنعه علی مثال و لم یحتذ علی مقدار مأخوذین مستفادین من معبود کان قبله تعالی.

4- لیس کمثله شی ء معترضه بین زال و خبره.

5- فی نسخه(ط) و(ن) «و انحصرت الابصار- الخ».

6- لا یبعدان یکون «فات تصحیف فاق» و فی نسخه(ب) و(د) «مواقع و هم المتوهمین».

7- الفهاهه: العی.

8- لان ما عداه کائنا ما کان مخلوق له و یمتنع أن یکون المخلوق مشبها بالخالق.

9- فی نسخه(ج) «بمثل أصنامهم».

وَ حَلَّوْهُ حِلْيَةَ الْمَخْلُوقِينَ بِأَوْهَامِهِمْ وَ جَزُّوهُ بِتَقْدِيرِ مُنْتَجِ خَوَاطِرِهِمْ (1) وَ قَدَّرُوهُ عَلَى الْخَلْقِ الْمُخْتَلِفَهِ الْقُوَى بِقَرَائِحِ عُقُولِهِمْ (2) وَ كَيْفَ يَكُونُ مَنْ لَا يُقَدَّرُ قَدْرُهُ مُقَدَّراً فِي رَوِيَّاتِ الْأَوْهَامِ وَ قَدْ ضَلَّتْ فِي إِدْرَاكِ كُنْهِهِ هَوَاجِسُ الْأَحْلَامِ لِأَنَّهُ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَحُدَّهُ أَلْبَابُ الْبَشَرِ بِالتَّفْكِيرِ أَوْ يُحِيطَ بِهِ الْمَلَائِكَهُ عَلَى قُرْبِهِمْ مِنْ مَلَكُوتِ عِزَّتِهِ بِتَقْدِيرٍ تَعَالَى عَنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ كُفْوٌ فَيُشَبَّهَ بِهِ لِأَنَّهُ اللَّطِيفُ الَّذِي إِذَا أَرَادَتِ الْأَوْهَامُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مُلْكِهِ وَ حَاوَلَتِ الْفِكَرُ الْمُبَرَّأَهُ مِنْ خَطَرِ الْوَسْوَاسِ إِدْرَاكَ عِلْمِ ذَاتِهِ (3) وَ تَوَلَّهَتِ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَحْوِيَ مِنْهُ مُكَيَّفاً فِي صِفَاتِهِ (4) وَ غَمَضَتْ مَدَاخِلُ الْعُقُولِ مِنْ حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَنَالَ عِلْمَ إِلَهِيَّتِهِ (5)

ص: 66

1- جزوه من الجز بمعنى القطع، و منتج على بناء المفعول من باب الافعال بمعنى النتيجه، و فى البحار و فى نسخه(و) و(ب) «و جزوه بتقدير منتج من خواطر هممهم» و فى نسخه(د) «و حدوه بتقدير منتج من خواطر هممهم».

2- الخلق بكسر الأول و فتح الثانى جمع الخلقه، و لا يبعد أن يكون بفتح الأول و سكون الثانى و المختلفه فارغ الضمير، و القوى بالرفع فاعله و اللام فى القوى بدلا عن الضمير الراجع الى الخلق، و فى النهج «على الخلقه المختلفه القوى».

3- الفكر جمع الفكره، و فى النهج «و حاول الفكر المبرأ» و فى نسخه(ج) «و حاولت الفكره المبرأه». و الخطر بالفتح فالسكون مصدر بمعنى الخطور.

4- مكيفا مصدر ميمى بمعنى التكييف و الكيفيه، مفعول لتحوى، أو على بناء المفعول صفه لمحذوف أى لتحوى منه تعالى شيئا مكيفا فى صفاته، أو حال من الضمير، و فى النهج «و تولهت القلوب إليه لتجرى فى كيفيه صفاته».

5- أى لطفت و دقت طرق تفكير العقول بحيث يمتنع وصفه أى وصف لطف الطرق و غموضها، أو الضمير المنصوب يرجع إليه تعالى فالحيثيه تعليل، و فى النهج و فى نسخه(ج) «فى حيث- الخ» و فى نسخه(ب) و(د) «لتناول علم الهيته» و فى النهج «لتناول علم ذاته».

رُدِعَتْ خَاسِئَةً وَ هِیَ تَجُوبُ مَهَاوِیَ سُدَفِ الْغُیُوبِ مُتَخَلِّصَةً إِلَیْهِ سُبْحَانَهُ رَجَعَتْ إِذْ جُبِهَتْ مُعْتَرِفَةً بِأَنَّهُ لَا یُنَالُ بِجَوْبِ الِاعْتِسَافِ کُنْهُ مَعْرِفَتِهِ(1) وَ لَا یَخْطُرُ بِبَالِ أُولِی الرَّوِیَّاتِ خَاطِرَهٌ مِنْ تَقْدِیرِ جَلَالِ عِزَّتِهِ لِبُعْدِهِ مِنْ أَنْ یَکُونَ فِی قُوَی الْمَحْدُودِینَ لِأَنَّهُ خِلَافُ خَلْقِهِ فَلَا شِبْهَ لَهُ مِنَ الْمَخْلُوقِینَ(2) وَ إِنَّمَا یُشَبَّهُ الشَّیْ ءُ بِعَدِیلِهِ فَأَمَّا مَا لَا عَدِیلَ لَهُ فَکَیْفَ یُشَبَّهُ بِغَیْرِ مِثَالِهِ- وَ هُوَ الْبَدِی ءُ الَّذِی لَمْ یَکُنْ شَیْ ءٌ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ الَّذِی لَیْسَ شَیْ ءٌ بَعْدَهُ لَا تَنَالُهُ الْأَبْصَارُ مِنْ مَجْدِ جَبَرُوتِهِ إِذْ حَجَبَهَا بِحُجُبٍ لَا تَنْفُذُ فِی ثِخَنِ کَثَافَتِهِ (3) وَ لَا تَخْرِقُ إِلَی ذِی الْعَرْشِ مَتَانَهَ خَصَائِصِ سُتُرَاتِهِ (4) الَّذِی صَدَرَتِ الْأُمُورُ عَنْ مَشِیَّتِهِ وَ تَصَاغَرَتْ عِزَّهُ الْمُتَجَبِّرِینَ دُونَ جَلَالِ عَظَمَتِهِ وَ خَضَعَتْ لَهُ الرِّقَابُ وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ مِنْ مَخَافَتِهِ (5) وَ ظَهَرَتْ فِی بَدَائِعِ الَّذِی أَحْدَثَهَا آثَارُ حِکْمَتِهِ (6)

1- ردعت جواب إذا، و رجعت عطف بیان له او بدل، و فی النهج و نسخه(و) معطوف علیه بالفاء، و الجوب قطع البلاد و السیر فیها، و سدف جمع سدفه بضم الأول بمعنی الباب أو بفتحه بمعنی الظلمه، و فی نسخه(ط) و(ج) و(ب) «محاوی سدف الغیوب» بالحاء أی مجامعها، و فی نسخه(ن) «بجور الاعتساف».
2- فی نسخه(و) و(ج) و(ب) و(د) «فی المخلوقین».
3- أی لا تنفذ الابصار فی ثخن کثافه الحجب، هکذا فی النسخ، و مقتضی القاعده کثافتها، و فی حاشیه نسخه(ب) «اذ حجبها بحجاب- الخ».
4- أی و لا تخرق الابصار متوجهه إلی اللّه ذی العرش ستراته المتینه الخصیصه به حتی تراه.
5- فی البحار و فی نسخه(د) و حاشیه نسخه(ب) «و عنت له الوجوه من مخافته».
6- أی فی بدائع اللّه الذی أحدث الأمور، و الضمیر المنصوب باحدث لا یرجع الی بدائع لان الصله لا تعمل فی ما اضیف الی الموصول لان المضاف حینئذ یصیر تعریفه بالموصول دوریا. و فی حاشیه نسخه(ب) «و ظهرت فی البدائع التی أحدثها آثار حکمته» فیستقیم الکلام و یرجع الضمیر الی البدائع، و فی النهج «و ظهرت فی البدائع التی أحدثها آثار صنعته و أعلام حکمته».

وَ صَارَ كُلُّ شَئْ ءٍ خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ مُنْتَسِباً إِلَيْهِ(1) فَإِنْ كَانَ خَلْقاً صَامِتاً فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةٌ فِيهِ فَقَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ وَ وَضَعَ كُلَّ شَئْ ءٍ بِلُطْفِ تَدْبِيرِهِ مَوْضِعَهُ وَ وَجَّهَهُ بِجِهَةٍ(2) فَلَمْ يَبْلُغْ مِنْهُ شَئْ ءٌ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ (3) وَ لَمْ يَقْصُرْ دُونَ الِانْتِهَاءِ إِلَى مَشِيَّتِهِ وَ لَمْ يَسْتَصْعِبْ إِذْ أَمَرَهُ بِالْمُضِيِّ إِلَى إِرَادَتِهِ بِلَا مُعَانَاةٍ لِلُغُوبٍ مَسَّهُ (4) وَ لَا مُكَاءَدَةٍ لِمُخَالِفٍ لَهُ عَلَى أَمْرِهِ (5) فَتَمَّ خَلْقُهُ وَ أَذْعَنَ لِطَاعَتِهِ وَ وَافَى الْوَقْتَ الَّذِى أَخْرَجَهُ إِلَيْهِ إِجَابَةً لَمْ يَعْتَرِضْ دُونَهَا رَيْثُ الْمُبْطِئِ وَ لَا أَنَاةُ الْمُتَلَكِّئِ (6)

1- فى نسخه(ب) و(و) و(د) فصار كل شى ء- الخ».
2- فى النهج «و وجهه لوجهته».
3- أى فلم يبلغ ممّا خلق شى ء حدود منزله الحق تعالى، و فى البحار و فى نسخه(ب) و(و) و(ج) «فلم يبلغ منه شى ء محدود منزلته» و فى النهج «فلم يتعد حدود منزلته» أى فلم يتعد شى ء حدود منزلته التى وضعها اللّه تعالى له، و ما فى النهج أنسب بالفقرات السابقه.
4- قوله. «بلا معاناه» متعلق بقوله: «فقدر ما خلق- الخ».
5- فى نسخه(ب) «و لا مكابده» بالباء الموحده و الدال. و فى نسخه(ط) و لا مكابره بالباء الموحده و الراء.
6- أى و وافى كل شى ء الوقت الذى أخرج ذلک الشى ء إليه اجابه لامره التكوينى كإجابه السماء و الأرض فى قوله تعالى: «ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَ هِىَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ» و قوله: «لم يعترض- الخ» صفه لاجابه، و اعترض دون الشى ء أى حال دونه، و المعنى اجابه لم يعترض دونها بطوء المبطئ و لا تأنى المتوقف المتعلل، و فى نسخه(و) و(د) و فى حاشيه نسخه(ب) «و لا أناه المتكلئ» و هو بمعنى المتأخر، و هذا الكلام كنايه عن عدم تأخر مراده تعالى عن ارادته فانه إذا أراد شيئا فانما يقول له كن فيكون.

فَأَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوَدَهَا(1) وَ نَهَّى مَعَالِمَ حُدُودِهَا وَ لَأَمَ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضَادَّاتِهَا(2) وَ وَصَلَ أَسْبَابَ قَرَائِنِهَا (3) وَ خَالَفَ بَيْنَ أَلْوَانِهَا وَ فَرَّقَهَا أَجْنَاساً مُخْتَلِفَاتٍ فِى الْأَقْدَارِ وَ الْغَرَائِزِ وَ الْهَيْئَاتِ بَدَايَا خَلَائِقَ أَحْكَمَ صُنْعَهَا وَ فَطَرَهَا عَلَى مَا أَرَادَ إِذِ ابْتَدَعَهَا انْتَظَمَ عِلْمُهُ صُنُوفَ ذَرْئِهَا وَ أَدْرَكَ تَدْبِيرُهُ حُسْنَ تَقْدِيرِهَا أَيُّهَا السَّائِلُ اعْلَمْ مَنْ شَبَّهَ رَبَّنَا الْجَلِيلَ بِتَبَايُنِ أَعْضَاءِ خَلْقِهِ وَ بِتَلَاحُمِ أَحْقَاقِ مَفَاصِلِهِمُ الْمُحْتَجِبَهِ بِتَدْبِيرِ حِكْمَتِهِ أَنَّهُ لَمْ يَعْقِدْ غَيْبَ ضَمِيرِهِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ (4) وَ لَمْ يُشَاهِدْ قَلْبُهُ الْيَقِينَ بِأَنَّهُ لَا نِدَّ لَهُ وَ كَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ بِتَبَرِّى التَّابِعِينَ مِنَ الْمَتْبُوعِينَ وَ هُمْ يَقُولُونَ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِى ضَلالٍ مُبِينٍ. إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ (4) فَمَنْ سَاوَى رَبَّنَا بِشَىْ ءٍ فَقَدْ عَدَلَ بِهِ وَ الْعَادِلُ بِهِ كَافِرٌ بِمَا تَنَزَلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِهِ وَ نَطَقَتْ بِهِ شَوَاهِدُ حُجَجِ بَيِّنَاتِهِ لِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذِى لَمْ يَتَنَاهَ فِى الْعُقُولِ فَيَكُونَ فِى مَهَبِّ فِكْرِهَا مُكَيَّفاً وَ فِى حَوَاصِلِ رَوِيَّاتِ هِمَمِ النُّفُوسِ مَحْدُوداً مُصَرَّفاً (5)

ص: 69

1- فى نسخه(ط) و(ن) و(ب) «و أقام- الخ».
2- فى النهج و البحار و فى نسخه(ب) و(و) «و لاءم بقدرته- الخ» من باب المفاعله.
3- فى نسخه(و) «و وصل أسباب قرابتها».(4). التلاحم: الالتصاق و الالتيام بين الاجسام، و أحقاق جمع حقّ بالضم و هو رأس الورک الذى فيه عظم الفخذ و رأس العضد الذى فيه الوابله، أى ان من شبه ربّنا الجليل بالخلق ذى الأعضاء المتباينه و الاحقاق المتلاحمه المحتجبه بالجلد و اللحم كائنا ذلک بتدبير حكمته أنّه لم يعرفه بقلبه، و أن هذه خبر لان الأولى. و «من» الموصوله بعدها اسمها.
4- الشعراء: 98.
5- حواصل جمع حوصله و هى فى الطيور بمنزله المعده، و اضافتها الى الرويات من قبيل إضافه الظرف الى المظروف و فيها لطف.

الْمُنْشِئُ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِلَا رَوِيَّةٍ احْتَاجَ إِلَيْهَا وَ لَا قَرِيحَهِ غَرِيزَهٍ أَضْمَرَ عَلَيْهَا وَ لَا تَجْرِبَهٍ أَفَادَهَا مِنْ مَرِّ حَوَادِثِ الدُّهُورِ(1) وَ لَا شَرِيكٍ أَعَانَهُ عَلَى ابْتِدَاعِ عَجَائِبِ الْأُمُورِ الَّذِی لَمَّا شَبَّهَهُ الْعَادِلُونَ بِالْخَلْقِ الْمُبَعَّضِ الْمَحْدُودِ فِی صِفَاتِهِ ذِی الْأَقْطَارِ وَ النَّوَاحِی الْمُخْتَلِفَهِ فِی طَبَقَاتِهِ وَ كَانَ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَوْجُودَ بِنَفْسِهِ لَا بِأَدَاتِهِ انْتَفَی أَنْ يَكُونَ قَدَرُوهُ حَقَّ قَدْرِهِ(2) فَقَالَ تَنْزِيهاً لِنَفْسِهِ عَنْ مُشَارَكَهِ الْأَنْدَادِ وَ ارْتِفَاعاً عَنْ قِيَاسِ الْمُقَدِّرِينَ لَهُ بِالْحُدُودِ مِنْ كَفَرَهِ الْعِبَادِ- وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (3) مَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَاتَّبِعْهُ لِيُوصِلَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ (4) وَ أْتَمَّ بِهِ (5) وَ اسْتَضِئْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ فَإِنَّهَا نِعْمَهٌ وَ حِكْمَهٌ أُوتِيتَهُمَا فَخُذْ مَا أُوتِيتَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ مَا دَلَّكَ الشَّيْطَانُ عَلَيْهِ مِمَّا لَيْسَ فِی الْقُرْآنِ عَلَيْكَ فَرْضُهُ وَ لَا فِی سُنَّهِ الرَّسُولِ وَ أَئِمَّهِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكِلْ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِی الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ عَنِ الِاقْتِحَامِ فِی السُّدَدِ الْمَضْرُوبَهِ دُونَ الْغُيُوبِ فَلَزِمُوا الْإِقْرَارَ بِجُمْلَهِ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ- فَقَالُوا آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا(6)

1- أقادها أی اقتناها و اكتسبها، و فی نسخه(ج) و(و) و(ب) أفادها من موجودات الدهور، و فی حاشيه نسخه(د) و(ب) «استفادها من موجودات الدهور» و فی النهج «أفادها من حوادث الدهور».
2- قوله: «و كان عزّ و جلّ الموجود- الخ» عطف على مدخول «لما» أی الموجود بذاته الواحده وحده حقيقيه لا بأجزاء هی أداته و آلاته للإدراک و الفعل كالانسان، و فی نسخه(و) و(د) «لا بآياته» التی هی مخلوقاته فيكون موجودا بالغير، فان الوجود ينقسم الى ما بالذات و ما بالغير، و قوله: «انتفى» جواب لما، أی امتنع عن أن يكون فی تقدير مقدر و تحديد محدد.
3- الزمر: 67.
4- فی نسخه(و) و(ج) «لتوسل بينک- الخ».
5- فی نسخه(ط) و(ن) «فأتم به».
6- الغيب المحجوب هنا و الغيب المكنون الذی ذكر فی الحديث الثالث هو مقام ذات الواجب الذی لا يناله أحد حتّى الراسخين فی العلم. و الآيه فی آل عمران: 7.

فَمَدَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْماً وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِي مَا لَمْ يُكَلِّفْهُمُ الْبَحْثَ عَنْهُ مِنْهُمْ رُسُوخاً فَاقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ.

ترجمه:

حديث كرد ما را على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضى» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن ابى عبد اللّه كوفى گفت كه حديث كرد ما را محمد بن اسماعيل برمكى گفت كه حديث كرد مرا على بن عباس گفت كه حديث كرد مرا اسماعيل بن مهران كوفى از اسماعيل بن اسحق جهنى از فرج بن فروه از مسعده بن صدقه كه گفت شنيدم از امام جعفر صادق (ع) كه ميفرمود در بين آنكه امير المؤمنين (ع) در مسجد كوفه بر منبر خطبه ميخواند ناگاه مردى بسوى آن حضرت برخاست و عرض كرد كه يا امير المؤمنين پروردگار خود را «تبارك و تعالى» از براى ما وصف كن تا آنكه دوستى را از برايش بيفزائيم و معرفت او را زياد كنيم پس امير المؤمنين (ع) بخشم آمد و نداء در داد كه بنماز جماعت حاضر شويد بعد از آن مردم جمع شدند تا آنكه مسجد باهلش پر شد پس آن حضرت برخاست و رنگش متغير بود و فرمود كه حمد از براى خدائى است كه منع و بخيلى نمودن مالش را بسيار نكند و عطا و بخشش كردن او را مانده و كاهل نگرداند كه دير بخشش كند چون زمينى كه گياهش دير بر آيد زيرا كه هر بخشنده كم كند يا نقصان پذيرد غير از او آنكه مالدار و پر نعمت و استوار است بفوائد نعمتها و زيادتى بخششها و قسمتها و بجود خويش مؤنث خلق را ضامن شده و ايشان را عيال خود ساخته متكفل احوال ايشان مى شود و ايشان را كفايت ميكند پس راه طلب از براى رغبت كنندگان بسوى او روشن و هويدا شد و آن جناب بآنچه از او سؤال شده بخشنده تر نيست از خودش بآنچه سؤال نشده و روزگارى بر او مختلف نشده كه حال از او مختلف شود و اگر آنچه را كه معدنهاى كوهها از آن شكافته شده و از آنها بيرون آمده و صدفهاى درياها از آن خنديده از پارهاى نقره و شمشهاى طلا و دستهاى مرجان و مرواريد خورد ببعضى از بندگانش ببخشد هر آينه اين امر در جودش اثر نكند و وسعت آنچه را كه در نزد او است تمام نگرداند و از ذخيره هاى نيكوئى آنقدر در نزد او باشد كه مطالب سؤال يا سئوال كنندگان آن را نيست و نابود ننمايد و بجهت بسياريش بر دلى خطور نكند زيرا كه او صاحب جوديست كه بخششها او را كم نكند و اصرار و مبالغه و ايستادگى صاحبان اصرار او را بخيل نسازد و جز اين نيست كه شان و كارش چون چيزى را خواهد آنست كه بآن ميگويد كه باش پس ميباشد و

مراد آنست که چون حق «سبحانه و تعالی» اراده فرماید که چیزی را بعرصه وجود آورد بمنزله که آنست بآن بگوید که باش پس فی الحال میباشد و موجود می شود بی آنکه ماده و مدتی داشته باشد آنکه همه فرشتگان با نزدیکی ایشان از کرسی کرامتش و طول شیفتگی حیرانی ایشان بسویش و بزرگ داشتن جلال عزتش و قرب ایشان از غیب ملکوتش عاجز شدند که از کارش بدانند مگر آنچه را که ایشان را اعلام فرموده و ایشان نسبت بملکوت قدس در جایی هستند که ایشانند یعنی کسی مثل ایشان نیست و از معرفت آن جناب بر آنچه ایشان را بر آن آفریده آن است که گفتند سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلَّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ یعنی تسبیح میکنیم و دور میداریم تو را از آنکه غیر تو عالم باشد و بامور غیبی کسی را نرسد که در اقوال و افعال تو زبان اعتراض گشاید هیچ دانشی نیست ما را مگر آنچه تعلیم داده ما را بدرستی که توئی بسیار دانای محکم کار صواب کردار که چیزی بر تو پنهان نیست و هر چه کنی و گوئی بر وجه علم و حکمت باشد پس گمان تو چیست ای سائل بکسی که او همچنین است او را تسبیح میکنم و بحمد او مشغولم حادث نگشته و از سر نو پیدا نشده که تغییر و انتقال در او مکن باد و بباز گشتن حالات با سالها در ذاتش تصرفی نشده و زمان دراز شبها و روزها بر او مختلف نگردیده و آمد و شدی ننموده آنکه آفریدگان را اختراع کرده و از سر نو پدید آورده بدون مثالی که آن را تصور نموده و پیروی آن کرده باشد و نه اندازه که بر روی آن رفته باشد و در باب آن اقتداء و برابری کرده باشد از معبودی که پیش از او بوده باشد و صفات باو احاطه نکرده و گرداگرد او را حرف نگرفته که بدریا رفتن آنها آن جناب را باندازها متناهی باشد و پیوسته چیزی مانند او نبوده در حالتی که از صفت آفریدگان برتر بوده و دیدها کند شده و ملال بهمرسانیده از آنکه او را بیابد تا به عیان و دیدن بچشم و روبرو دیدن موصوف باشد و بذاتی که کسی غیر از او آن را نمیداند و نمی شناسد در نزد خلقش معروف باشد و بجهت بلندی که دارد بر بلندترین چیزها از مواقع پندار صاحب توهم و خیال در گذشته و از جابر آمده و بلند شده از آنکه درماندگی اندیشهای صاحبان اندیشه گرداگرد کنه عظمتش را فرو گیرد پس او را مانندی نیست تا آنکه آنچه آفریده باو شباهت داشته باشد و همیشه در نزد اهل معرفت که باو عارفند از امثال و اضداد منزه و دور بوده دروغ گفتند آنها که چیزی را با خدا برابر کردند و عدیل و شریکی را از برایش قرار دادند زیرا که او را بمثل اصناف خود تشبیه کردند و بخیالهای خود بنشان آفریدگان او را وصف نمودند و باندازه کردند و چگونه کسی که قدرش باندازه در نمیآید در اندیشهای خیالات مقدر باشد و حال آنکه اندیشهای عقول گران که در دل در آید در باب دریافتن کنه و پایانش گمراه شده اند زیرا که آن جناب از آن بزرگوارتر است که عقول خالصه

آدمیان باندازه کردنی باو احاطه نمایند و گرداگردش را فور گیرند از آن برتر است که او را همتائی باشد تا بآن تشبیه شود زیرا که او لطافتتی دارد که هر گاه خیالها خواسته باشند که در گودیهای غیبهای ملک و پادشاهیش بر او فرود آیند و اندیشها دور از خطور وسواس قصد کنند که دانش ذاتش را دریابند و دلها بسویش شیفته و حیران شوند از برای آنکه از او چیزی را فراهم آورند که در صفاتش مکیف باشد و کیفیتی داشته باشد و در آمد نگاههای عقول هامون گردد و دشت و زمین خوار و هموار یا سخت پنهان و دور از فهم شود در جایی که صفات بآن نمیرسند تا آنکه علم خدائیش را بیابند و بآن برسند باز زده شوند در حالتی که دور و حیران و خیره باشند و اینها درهای تاریکیهای غیبها را قطع کنند و در آنها بگردند و جولان زنند در حالتی که دسته و رهیده و بسوی آن جناب رسیده باشند پس بجهت آنکه بر پیشانی آنها خورده و بناخوشی و درشتی از آن باز داشته شده اند بر میگردند با اعتراف و اقرار باینکه بمیل کردن از راه راست و از راه گردیدن و در بیراهه رفتن بکنه معرفتش نمیتوان رسید و اندیشه از اندازه جلال عزتش در دل صاحبان اندیشها خطور نکند بجهت دوریش از آنکه در قوه های اندازه شدگان باشد زیرا که آن جناب خلاف آفریدگان خویش است پس او را در میان آفریدگان مانندی نیست و جز این نیست که هر چیزی بعدیل و نظیر خود تشبیه می شود و اما آنچه از برایش عدیل و نظیری نیست چگونه بغیر مثال خود تشبیه می شود و او است نخستینی که چیزی پیش از او نبوده و پسینی که بعد از او چیزی نیست دیدها از مجد و بزرگواری و غلبه جبروتش باو نرسند زیرا که آنها را منع کرده بحجابها که در گندگی بستری و درهم رفته اش روان نمیتوان شد و در آن در نمیتوان رفت و متانت؟ رخنه های پرده هایش پاره نمیشود که بخداوند عرش برسد آنکه کارها از مشیت و خواستش صادر گردیده و پیشانی صاحبان تجبر و گردنکشان در نزد جلال عظمتش خواری نموده و گردنها از برایش خضوع و فروتنی کرده اند و رویها از ترسش خوار و ذلیل شده اند و در تازهائی که آنها را بدید آورده آثار حکمتش ظاهر و هویدا شده و هر چیزی که آفریده از برایش حجتی گردیده و بسویش نسبت بهمرسانیده پس اگر آفریده خاموشی باشد حجتش بتدبیر در آن گویا است پس اندازه فرموده آنچه را آفرید و اندازه آن را استوار گردانید و هر چیزی را بلطف تدبیر و باریک بینی آن بجای خود گذاشت و آن را در جهتی روان ساخت پس چیز اندازه شده بمنزلت و مرتبه او نرسید و در نزد منتهی شدن بسوی مشیتش کوتاهی نکرد و در هنگامی که آن را امر فرمود برفتن بسوی اراده اش دشوار نشد بدون رنج کشیدن چیزی بجهت ماندگی و رنجوری که باو رسیده باشد و نه زحمت یا مکری برای مخالفی از برای او بر امرش پس آفریده اش تمام و کامل گردید و طاعتش را گردن نهاد و آمد آن هنگامی

را که خدا او را بسوی او بیرون آورده بود از روی اجابتی که نه درنگ کاهل در نزد آن حائل شد و نه سستی تنبل و از همه چیز میل و کجی آنها را راست کرد و نشانهای اندازه های آنها را بنهایت و غایت رسانیده و تقدیرش در میان چیزی چند که با هم ضدیت داشتند از آنها ملامت داد و آنها را فراهم آورد و اسباب قرینهای آنها را پیوند کرد و در میانه رنگهای آنها مخالفت انداخت و آنها را جدا و پراکنده نمود در حالتی که اجناس و انواعی چندند که در اندازها اختلاف دارند و همچنین در طبائع و هیئتها اولین خلائقی که صنعت آنها را استوار گردانید و آنها را بر آنچه خواست آفرید در هنگامی که آنها را اختراع کرد و از سر نو پدید آورد علمش اصناف افشاندن آنها را درست ترتیب داد و در رشته کشید و تدبیرش حسن تقدیر آنها را دریافت ای سائل بدان که هر کس که پروردگار بزرگوار ما را تشبیه کرده بتباین و از هم جدا شدن اعضای آفریدگانش و بهم پیوستن سرهای استخوانها که در مفصلهای ایشانست چون سر سرین که استخوان ران در آنست و سرباز و که استخوان طرف شانه در آنست و همچنین مفصل زانو و غیر اینها که بتدبیر حکمتش در پرده رفته اند نهانی آنچه در دل گرفته بر معرفتش نبسته و گروه بر نزده و بآن اعتقاد نکرده و دلش مشاهده یقین بآن ننموده که او را همتائی نیست و گویا که او بیزاری جستن پیروان را از پیروی شدگان نشنیده و ایشان میگویند که تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ إِذْ نُسَوِّیكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِینَ یعنی بخدا سوگند بدرستی که ما بودیم هر آینه در گمراهی هویدا و پیدا در وقتی که برابر میکردیم شما را با پروردگار عالمیان و این آیه در شأن کافران و گمراهان و پیروان شیطانست که در دوزخ در مقام اختصام میگویند پس هر که پروردگار ما را با چیزی برابر کند بحقیقت که نظیر و شریکی را از برایش قرار داده و آنکه عدیل و نظیر از برایش قرار دهد کافر است بآنچه محکمات آیاتش بآن فرود آمده و شواهد حجتهای بیناتش بآن گویا شده زیرا که او خدائیست که در عقلها نهایت و پایانی ندارد که در وزیدنگاه باد فکر آنها مکیف باشد که کیفیتی از برایش گفته باشند و در چینه دانهای اندیشهای همتهای نفسها محدود و مصرف باشد که گردانیدن و تغییری از برایش اثبات کرده باشند آنکه اقسام چیزها را ایجاد میفرماید بدون اندیشه که بآن محتاج باشد و نه قریحه طبیعی که دل بر آن بسته باشد و خاطری که در آن نهان داشته باشد و نه تجربه و آزمایشی که آن را از مرور حوادث دهور گرفته و کسب نموده باشد و نه شریکی که او را بر اختراع عجائب امور یاری داده باشد آنکه چون عدول کنندگان از حق او را تشبیه کردند بآفریده که در صفاتش متبعض و محدود است و در طبقاتش صاحب اطراف و نواحی مختلفه و آن جناب عز و جل و بخودی خود موجود بودند بآیات یا اداتی که قرار داد فرمود نیست و نابود شد که چنان باشد که او را اندازه کرده باشند حق اندازه او باینکه او را

تعظیم نموده باشند چنان که سزای تعظیم او است و او را شناخته باشند چنان که حق شناخت او است پس آن جناب بجهت تنزیه و دور داشتن خویش از مشارکت همتایان و بلند شدن از قیاس و اندازه کردن کسانی که او را باندازها اندازه کردند از کافران از بندگان فرمود که وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ که ترجمه اش در باب خود خواهد آمد پس آنچه قرآن ترا بر آن دلالت کند از صفتش همان را پیروی کن تا آنکه در میان تو و میان معرفتش پیوند دهد و بآن اقتدا نما و بنور هدایتش روشنی بجو زیرا که آن نعمت و حکمتی است که آنها را بتو داده اند پس آنچه را که بتو داده اند بگیر و از جمله شکرکنندگان باش و آنچه شیطان ترا بر آن دلالت کند از آنچه نه در قرآن وجوب آن بر تو است و نه در سنت پیغمبر یا ائمه هدی اثر و نشان آنست پس علم آن را بسوی خدای عز و جل واگذار زیرا که این منتهای حق خدا است بر تو و بدان که راسخان در علم آنانند که خدا ایشان را از در رفتن بزور در درها و پیشگاهها که در نزد غیبها زده شد بی نیاز گردانیده پس ملازم اقرار و اعتراف بجمله آنچه تفسیر و بیانش را ندانستند از غیب و نهانی که محجوب است گردیدند و گفتند که آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا یعنی گرویدیم بمتشابه همه محکمات و متشابهات از نزد پروردگار ما است پس خدای عز و جل اعتراف ایشان را بعجز و درماندگی از فرا گرفتن آنچه بآن احاطه نکرده اند از روی دانش مدح و ثنا کرده و ترک ایشان تعمق را در آنچه بحث و کاوش از آن را تکلیف نکرده از ایشان رسوخ نامیده و رسوخ بمعنی استوار و ثابت و پا بر جای بودنست پس بر این اقتصار کن و عظمت خدا را بر اندازه عقلت اندازه مکن که از جمله هلاک شوندگان خواهی بود.

حدیث 14

14- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ فَتْحِ بْنِ یَزِیدَ الْجُرْجَانِیِّ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع أَسْأَلُهُ عَنْ شَیْ ءٍ مِنَ التَّوْحِیدِ فَکَتَبَ إِلَیَّ بِخَطِّهِ قَالَ جَعْفَرٌ وَ إِنَّ فَتْحاً أَخْرَجَ إِلَیَّ الْکِتَابَ فَقَرَأْتُهُ بِخَطِّ أَبِی الْحَسَنِ ع بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُلْهِمِ عِبَادَهُ الْحَمْدَ وَ فَاطِرِهِمْ عَلَی مَعْرِفَهِ رُبُوبِیَّتِهِ الدَّالِّ عَلَی وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَی أَزَلِهِ وَ بِأَشْبَاهِهِمْ عَلَی أَنْ لَا شِبْهَ لَهُ الْمُسْتَشْهِدِ آیَاتِهِ عَلَی قُدْرَتِهِ الْمُمْتَنِعِ مِنَ الصِّفَاتِ ذَاتُهُ(1) وَ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْیَتُهُ وَ مِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحَاطَهُ بِهِ لَا أَمَدَ لِکَوْنِهِ وَ لَا غَایَهَ لِبَقَائِهِ لَا یَشْمَلُهُ الْمَشَاعِرُ وَ لَا یَحْجُبُهُ الْحِجَابُ فَالْحِجَابُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ لِامْتِنَاعِهِ مِمَّا یُمْکِنُ فِی ذَوَاتِهِمْ وَ لِإِمْکَانِ ذَوَاتِهِمْ مِمَّا یَمْتَنِعُ مِنْهُ ذَاتُهُ وَ لِافْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَ الْمَصْنُوعِ وَ الرَّبِّ وَ الْمَرْبُوبِ وَ الْحَادِّ وَ الْمَحْدُودِ أَحَدٍ لَا بِتَأْوِیلِ عَدَدٍ الْخَالِقِ لَا بِمَعْنَی حَرَکَهٍ (2) السَّمِیعِ لَا بِأَدَاهٍ الْبَصِیرِ لَا بِتَفْرِیقِ آلَهٍ الشَّاهِدِ لَا بِمُمَاسَّهٍ الْبَائِنِ لَا بِبَرَاحِ مَسَافَهٍ (3)

1- أی من الوصف اذ لا یدرک ذاته حتّی توصف، أو المعنی لیس مقام أحدیه ذاته مقام الصفات و الأسماء اذ لیس فی ذلک المقام الشامخ اسم و لا صفه و لا إشاره و لا معرفه.

2- أی لیس ایجاده بالحرکه کایجادنا.

3- البراح بمعنی الزوال أی بائن عن خلقه لا ببعده عنهم بالمسافه، و فی الکافی فی باب جوامع التوحید فی حدیث عن أبی عبد اللّه علیه السّلام عن أمیر المؤمنین علیه السّلام و فی نهج البلاغه «لا بتراخی مسافه».

الْبَاطِنِ لَا بِاجْتِنَانٍ الظَّاهِرِ لَا بِمُحَاذٍ الَّذِی قَدْ حَسَرَتْ دُونَ کُنْهِهِ نَوَاقِدُ الْأَبْصَارِ(1) وَ امْتَنَعَ وُجُودُهُ جَوَائِلَ الْأَوْهَامِ(2) أَوَّلُ الدِّیَانَهِ مَعْرِفَتُهُ وَ کَمَالُ الْمَعْرِفَهِ تَوْحِیدُهُ وَ کَمَالُ التَّوْحِیدِ نَفْیُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَهِ کُلِّ صِفَهٍ أَنَّهَا غَیْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَهِ الْمَوْصُوفِ أَنَّهُ غَیْرُ الصِّفَهِ وَ شَهَادَتِهِمَا جَمِیعاً عَلَی أَنْفُسِهِمَا بِالْبَیْنَهِ الْمُمْتَنِعِ مِنْهَا الْأَزَلُ (3) فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَزَلَهُ وَ مَنْ قَالَ کَیْفَ فَقَدِ اسْتَوْصَفَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ حَمَلَهُ وَ مَنْ قَالَ أَیْنَ فَقَدْ أَخْلَی مِنْهُ وَ مَنْ قَالَ إِلَامَ فَقَدْ وَقَّتَهُ عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومَ وَ خَالِقٌ إِذْ لَا مَخْلُوقَ وَ رَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبَ وَ إِلَهٌ إِذْ لَا مَأْلُوهَ وَ کَذَلِکَ یُوصَفُ رَبُّنَا وَ هُوَ فَوْقَ مَا یَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد مرا علی بن عباس گفت که حدیث کرد مرا جعفر بن محمد اشعری از فتح بن یزید جرجانی که گفت بخدمت ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) نوشتم و او را سؤال کردم از چیزی از توحید خدا پس بخط مبارک خود بمن نوشت و جعفر گفت که فتح آن نامه را بسوی من بیرون آورد و من آن را خواندم خط امام رضا (ع) که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ سپاس و ستایش از برای خدا است که ستایش را ببندگانش الهام فرموده و در دل ایشان انداخته تا بفهمند و ایشان را بر فطرت معرفت و شناخت ربوبیت و پروردگاری خویش آفریده که اگر کسی ایشان را گمراه نکند و بر آنچه آفریده شده اند واگذار او را بشناسند و التزام معرفتش نمایند آنکه بآفریدن خلائق یا بآفریدگان خویش بر وجود و هستیش رهنمائی نموده بحدوث خلقش بر ازلیت و همیشگی خویش دلالت فرموده و بواسطه شباهت ایشان بیکدیگر بر آنکه او را مانند و نظیری نیست رهبری کرده و بآیات و علاماتی که قرار داده ایشان را بر قدرت و توانائی خود گواه گرفته آنکه ذات مقدسش از صفات زائده بر آن امتناع دارد و دیدنش از دیدها اباء و امتناء دارد و احاطه باو از خیالها سر باز میزند چه چشمها او را نمیتواند دید و خیال ها باو نمیتواند رسید هستی او را مدتی نیست که تمام شود و بقای او را غایتی نه که بانجام رسد مشاعر و حواس او را فرو نگیرد و پرده های جسمانی او را نپوشاند و پرده میان او و آفریدگانش که مانع دیدنست آنست که ایشان را آفریده زیرا که آن جناب از آنچه در ذاتهای ایشان ممکن است امتناع فرموده و از برای آنکه ذاتهای ایشان از آنچه ذاتش از اتصاف بآن اباء دارد امکان دارند و

سرباز نمی زنند و نیز بجهت آنکه صانع و مصنوع و رب و مربوب و حاد و محدود از یک دیگر جدا شوند آنکه یکیست بی تأویل عدد بآن معنی که گذشت و آفریننده است نه بمعنی حرکت چنان که خلائق در صنعت اشیاء میکنند شنوا است لیکن نه بادات که گوش باشد و بیناست اما نه بتفریق آلت که چشم باشد و در کافی تفریق آلت در گوش است و مراد از تفریق آن تفریق هوای متکیف است در سوراخ گوش و دخول آن در مسامات خلل و فرجی که دارد یا مراد تقسیم قوه سامعه است بر مسموعات که یک مرتبه آن را متوجه شنیدن این و یک بار مهیای شنیدن آن گرداند چنان که مراد از تفریق آلت چشم در اینجا تقسیم قوه باصره است بر مبصرات که یک مرتبه آن را متوجه دیدن این و یک بار مهیای دیدن آن گرداند و در همه جا حاضر است نه بطوری که باخلائق یک دیگر را مس کنند که عضوی را بعضوی رسانند و از هر چیزی جدا است اما نه بوضع دوری و زوال مسافتی که در میانه فاصله باشد و از هر چیزی پنهانست و در نهان آن اما نه بطریق پنهان شدن و دفن کردن چیزها و ظاهر و هویدائیست که دیدها و بینائیها که در هر چیزی فرو میروند و در آن جاری و روان میشوند بکنهش نرسیده خسته شده اند و وجودش خیالاتی را که جولان میزنند از ریشه بر آورده اول دینداری و انقیاد و فرمان برداری خدا معرفت او است و کمال معرفتش توحید و اقرار بیگانگی او است و کمال توحیدش نفی و دوری صفات زائده بر اصل ذات است از او بجهت آنکه هر صفتی گواهی میدهد که غیر موصوف است و موصوف که آن را بصفتی وصف نمودی شهادت میدهد که غیر صفت است و هر دو بر خود شهادت میدهند بدوئیت و دو تا بودن که ازلیت بجهت آن ممتنع و محالست چه هر گاه تعدد و کثرت در او باشد اجزاء بر او سبقت دارند و این مستلزم نفی قدم و اثبات حدوث او خواهد بود پس هر که خدا را وصف کند بما به الاشتراک و ما به الامتیاز حد و اندازه را از برایش قرار داده و هر که حدی را از برایش قرار دهد او را بعدد و شماره در آورده چه حد تعدد و کثرت را لازم دارد زیرا که آن مرکب است از جنس و فصل و هر که او را بشماره در آورد ازلیت او را باطل کرده چه جز و داشتن با آمدن منافات دارد و هر که بگوید که چگونه است و چه کیفیت دارد او را در معرض صفات زائده و صفات ممکنات در آورده و هر که بگوید که بر روی چیست او را محمول قرار داده که چیزی حامل او است و او را برداشته و هر که بگوید که در کجا است بعضی از مکانها را از او خالی فرض نموده و این مستلزم اختصاص بمکانی است که غایت را لازم دارد چه هر چه در مکانی باشد آن را غایات و اطراف و نهایات لازم است و هر که بگوید که تا چه زمان میباشد او را موقت گردانیده که وقتی را از برایش قرار داده عالم و دانا بود در هنگامی که هیچ معلومی نبود که علم بآن تعلق گیرد و خالق و آفریدگار بود در وقتی که هیچ مخلوق و

آفریده نبود و پروردگاری داشت در زمانی که هیچ پروریده نبود که قابل تربیت باشد و معبودیت داشت در اوانی که هیچ عبادت کننده نبود که عبادت کند و پروردگار ما را چنین وصف باید نمود و آن جناب بالاتر است از آنچه وصف کنندگان او را وصف میکنند.

ص: 73

1- فی نسخه(د) و(ب) «الظاهر الذی قد حسرت دون کنهه نوافذ الابصار» و فی الکافی «قد حسر کنهه نوافذ الابصار».
2- فی البحار و فی نسخه(ب) «و اقمع وجوده- الخ»، و فی الکافی «و قمع وجوده- الخ» و فی نسخه(د) و حاشیه نسخه(ب) «و اقمع وجوده جوائد الاوهام».
3- البینه کالجلسه مصدر بمعنی البینونه، و فی الکافی «بالتثنیه الممتنعه من الازل» و فی نسخه(ط) «بالبینه الممتنع فیها الازل» و فی حاشیه نسخه(ن) «بالبینه الممتنع بها الازل».

حدیث 15

15- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو النَّصِیبِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع عَنِ التَّوْحِیدِ فَقَالَ وَاحِدٌ صَمَدٌ أَزَلِیٌّ صَمَدِیٌّ- (1) لَا ظِلَّ لَهُ یُمْسِکُهُ وَ هُوَ یُمْسِکُ الْأَشْیَاءَ بِأَظِلَّتِهَا(2) عَارِفٌ بِالْمَجْهُولِ مَعْرُوفٌ عِنْدَ کُلِّ جَاهِلٍ(3) فَرْدَانِیٌّ لَا خَلْقُهُ فِیهِ وَ لَا هُوَ فِی خَلْقِهِ غَیْرُ مَحْسُوسٍ وَ لَا مَجْسُوسٍ وَ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ عَلَا فَقَرُبَ وَ دَنَا فَبَعُدَ وَ عُصِیَ فَغَفَرَ وَ أُطِیعَ فَشَکَرَ لَا تَحْوِیهِ أَرْضُهُ وَ لَا تُقِلُّهُ سَمَاوَاتُهُ وَ إِنَّهُ حَامِلُ الْأَشْیَاءِ بِقُدْرَتِهِ دَیْمُومِیٌّ أَزَلِیٌّ لَا یَنْسَی وَ لَا یَلْهُو (4)

ص: 74

1- النسبه للمبالغه کالاحدی، و کذا فردانی و دیمومی، و لعله علیه السّلام أراد به معنی و بما قبله معنی آخر فان للصمد معانی تصحّ علی اللّه تعالی یأتی ذکرها فی الباب الرابع.
2- للظل معان، و الکلام من العلماء و المفسرین فی تفسیر الظل فی الکتاب و الأحادیث کثیر مختلف، و الانسب الأقرب هنا أن یقال: الظل من کل شی ء کنهه و وقاؤه الذی یصان به عن الفساد و البطلان، و کل موجود انما یصان عن الفساد و العدم بعلته و مبدئه فالمعنی أنّه تعالی لا مبدأ له یمسکه و یصونه عن العدم. بل هو موجود بنفسه ممتنع علیه العدم و هو تعالی مبدئ الأشیاء یمسکها و یقیمها و یصونها عن التلاشی و العدم مع أظلتها أی مع مبادیها الوسطیه التی هی أیضا من جمله الأشیاء الممکنه.
3- أی عارف بما یجهله غیره، و یعرفه کل أحد بفطرته و ان کان من الجهال.
4- و فی نسخه(ب) «و لا یلهم» علی بناء المجهول من الالهام.

وَ لَا یَغْلَطُ وَ لَا یَلْعَبُ وَ لَا لِإِرَادَتِهِ فَصْلٌ (1) وَ فَصْلُهُ جَزَاءٌ وَ أَمْرُهُ وَاقِعٌ- لَمْ یَلِدْ فَیُورَثَ وَ لَمْ یُولَدْ فَیُشَارَکَ- وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی اللّٰه عنه» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عباس گفت که حدیث کرد ما را حسن بن محبوب از حماد بن عمرو نصیبی که گفت حضرت جعفر بن محمد (ع) را از توحید خدا سؤال کردم فرمود یکیست که پناه نیازمندان است و ازلی که همیشه بوده و صمدی و بی نیازی که او را سایه و روحی نیست که او را نگاه دارد و آن جناب چیزها را بسایها و روحهای آنها نگاه میدارد عارف است بمجهول و معروف است در نزد هر جاهل و منسوب است بسوی انفراد و تنهائی نه خلق او در اویند و نه او در خلق خود است و بحس در نیاید و جسته نشود و دیدها او را در نیابد بلند شد و نزدیک گردید و نزدیک شد و دور گردید و نافرمانی شد و آمرزید و فرمان برداری شد و شکرگزاری کرد بعطای جزای آن و زمینش گرداگرد او را فرا نگیرد و آسمانهایش او را بر ندارد و بدرستی که او بردارنده چیزها است بتوانائی خویش منسوب است بسوی دوام و همیشگی نه فراموشی دارد و نه لهو و بیهوده کاری و نه غلط میکند و نه بازی و نه اراده او را فصل و جدائیست بلکه مرادش بلافاصله موجود می شود و فصل و حکومتش جزاء و امر و فرمانش واقع است کسی را نزاد تا ارث دهد یا میراث برده شود و کسی او را نزاد تا شرکت کند یا شریک بهمرساند و هیچ کس از برای او همتا نبوده و نخواهد بود.

1- أی لا فصل بین ارادته، و مراده، أو لا مانع لارادته بل هی نافذه فی الأشیاء کلها.

حدیث 16

16- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا یَزِیدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ الْخَزَّازِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اللَّهُ غَایَهُ مَنْ غَیَّاهُ وَ الْمُغَیَّا غَیْرُ الْغَایَهِ تَوَحَّدَ بِالرُّبُوبِیَّهِ وَ وَصَفَ نَفْسَهُ بِغَیْرِ مَحْدُودِیَّهٍ فَالذَّاکِرُ اللَّهَ غَیْرُ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَیْرُ أَسْمَائِهِ (1) وَ کُلُّ شَیْ ءٍ وَقَعَ عَلَیْهِ اسْمُ شَیْ ءٍ سِوَاهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ(2)

ص: 76

1- التغییه جعل الشی ء غایه للسلوک و الحرکه، و الغایه لا بدّ أن تقع فی الذهن ابتداء السلوک حتّی تکون باعثه له، فمعنی الکلام أن اللّه تعالی یصحّ أن یجعله الإنسان غایه لسلوکه الانسانی و لکن المغیّی أی الذی یقع فی الذهن قبل السلوک غیر اللّه الذی هو غایه موصول بها بعد السلوک لان ما هو واقع فی الذهن محدود. و اللّه تعالی وصف نفسه بغیر محدودیه فالذاکر اللّه الذی هو مفهوم واقع فی ذکرک و ذهنک و یوجب توجهک و سلوکک إلی اللّه تعالی غیر اللّه الذی هو مصداق تامّ حقیقی لهذا المفهوم و موصل و موصول لک فی سلوکک إلیه، فاذا کان هذا المفهوم غیر اللّه فاسمائه التی تحکی عن هذه المفاهیم غیر اللّه بطریق أولی، بل هی مضافه إلیه إضافه ما، فما ذهب إلیه قوم من اتّحاد الاسم و المعنی باطل.

2- قد استعمل الاسم فی لسان الشرع الاقدس فی اللفظ الدال و فی مفهوم اللفظ، و بمعنی العلامه و فی صفه الشی ء، و المناسب هنا الأول و الثانی، فمعنی الکلام أن کل شی ء وقع علیه لفظ الشی ء أو مفهوم الشی ء سوی اللّه تعالی فهو مخلوق و ان کان ذلک الشی ء اسما من أسمائه تعالی أو مفهوما ینطبق علیه، و استدلّ علیه السّلام للثانی باضافه العزه و العظمه إلی اللّه تعالی فان الإضافه تدلّ علی المغایره لان الشی ء لا یضاف الی نفسه، و استدلّ للاول بالآیتین فان المدعو غیر المدعو به.

أَ لَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ الْعِزَّةَ لِلَّهِ* الْعَظَمَةُ لِلَّهِ وَ قَالَ وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها(1) وَ قَالَ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى (2) فَالْأَسْمَاءُ مُضَافَةٌ إِلَيْهِ وَ هُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ (3).

ترجمه:

و بهمين إسناد از على بن عباس مرويست كه گفت حديث كرد ما را يزيد بن عبد اللّٰه از حسن بن سعيد خزاز از بعضى از رجال خويش از امام جعفر صادق (ع) كه فرمود لفظ الله كه فارسى آن خدا است و نامى از نامهاى او غايت و پايان كسى است كه آن را مغيى و صاحب غايت گردانيده و آنكه غايت قرار دهنده است يعنى ذات مقدس غير غايت است و مراد آنست كه اسم غير مسمى است و احتمال دارد كه لفظ حديث معنى باشد باين معنى كه معنى غايت نيست بهمان معنى كه مذكور شد و در اكثر نسخ كافى نيز معنى است و اولش چنين است كه اللّٰه غايتى از غايات است و ليكن آنچه در كتاب است اظهر مينمايد تتمه حديث بربوبيت و پروردگارى يگانگى نمود.

و خود را بغير محدوديت و اندازه ندارى وصف فرمود پس آنكه خدا را ياد ميكند غير خدا است و خدا غير نامهاى خود است و هر چيزى كه نام چيز بر آن واقع شود غير از خدا مخلوق و آفريده است آيا بسوى گفتارش نمى نگرى كه

1- الأعراف: 180.
2- الإسراء: 110.
3- أى تنزيهه تعالى عن أن يكون متحدا مع الاسم، أو أن يكون هو تعالى ما يقع فى الذهن، هو التوحيد الخالص فان كل ما صورتموه بأوهامكم فى أدق المعانى فهو مخلوق لكم مردود اليكم فهو تعالى ذات ليست بنفس هذه الأسماء و لا هذه المفاهيم و لا بمصداقها على حدّ ما نتصوره من المصاديق الممكنه، بل هو شى ء لا كالاشياء، و عالم لا كالعلماء، وحى لا كالاحياء، و قادر لا كالقادرين، و هكذا.

العزه لله

یعنی غلبه و ارجمندی مخصوص خدا است

و العظمه لله

یعنی بزرگی همین از برای خدا است و فرمود که وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها یعنی از برای خدا است نامهای نیکو یا نیکوتر پس بخوانید او را بآنها و فرمود که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَیًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یعنی بگو بخوانید خدا را اللّه یا بخوانید او را رحمان یعنی میخواهید ذات مقدس را اللّه بنامید و میخواهید رحمان نام کنید چه بهر یک از این دو نام که او را بخوانید و او را بآن مسمی گردانید روا باشد زیر که او را نامهای نیکو یا نیکوتر است و معنی همه یک چیز است و آن ذات مقدس است تتمه حدیث و نامها مضاف و منسوبند بسوی او و آن توحید خالص است که شائبه کثرت در آن نیست.

حدیث 17

17- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ أَبُو الْحُسَیْنِ (1) قَالَ حَدَّثَنِی مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ الْحَکَمِ بْنِ ظُهَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَرِیرٍ الْعَبْدِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا یُحَسُّ وَ لَا یُجَسُّ وَ لَا یُمَسُّ- لَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ وَ لَا یَقَعُ عَلَیْهِ الْوَهْمُ وَ لَا تَصِفُهُ الْأَلْسُنُ فَکُلُّ شَیْ ءٍ حَسَّتْهُ الْحَوَاسُّ أَوْ جَسَّتْهُ الْجَوَاسُّ أَوْ لَمَسَتْهُ الْأَیْدِی فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ هُوَ الْعَلِیُّ حَیْثُ مَا یُبْتَغَی یُوجَدُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی کَانَ قَبْلَ أَنْ یَکُونَ کَانَ (2)

1- هو محمّد بن جعفر بن محمّد بن عون الأسدی الکوفیّ، ثقه.
2- هذه و الجمله الأخیره فی الحدیث و التی قبلها بمثابه واحده، أی کان قبل أن یکون شی ء، یقال فیه: کان کذا و کذا، و کان اذ لا شی ء، یقال فیه: کان کذا و کذا، کما یقال: صرت الی کان و کنت أی صرت الی أن یقال فیک: کان فلان کذا و کذا و کنت أنا فیما کنت من قبل، و حاصل الکلام کله نفی أن یکون معه تعالی فی أزلیته شی ء.

لَمْ يُوجَدْ لِوَصْفِهِ كَانَ(1) بَلْ كَانَ أَوَّلًا كَائِناً (2) لَمْ يُكَوِّنْهُ مُكَوِّنٌ جَلَّ ثَنَاؤُهُ بَلْ كَوَّنَ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ كَوْنِهَا (3) فَكَانَتْ كَمَا كَوَّنَهَا عَلِمَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ كَانَ إِذْ لَمْ يَكُنْ شَيْ ءٌ وَ لَمْ يَنْطِقْ فِيهِ نَاطِقٌ (4) فَكَانَ إِذْ لَا كَانَ.

ترجمه:

حديث كرده ما را على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضى» گفت كه حديث كرد ما را أبو الحسن محمد بن ابى عبد اللَّه كوفى گفت كه حديث كرد مرا موسى بن عمران از حسين بن يزيد از ابراهيم بن حكيم بن ظهير از عبد الله بن جرير عبدى از حضرت جعفر بن محمد (ع) كه ميفرمود حمد از براى خدائيست كه بحس در نميآيد و جسته نميشود و او را مس نميتوان نمود و بحواس پنجگانه او را در نتوان يافت و خيال بر او واقع نشود و زبانها او را وصف نتوانند كرد پس هر چيزى كه حاسها آن را بيابند يا حواس و جويندگان آن را بجويند يا دستها آن را لمس نمايند مخلوق و آفريده است و خدا است كه بلند و برتر است از حد وهم و در هر جا و هر زمان كه جسته شود يافت شود و حمد از براى خدائيست كه بود پيش از آنكه بودى كه دلالت بر تجدد و حدوث ميكند باشد و براى وصفش بودى كه متصف بكيفيتى باشد يافت نميشود بلكه اولى بود باشنده كه صاحب هستى بود و هيچ هستى دهنده آن جناب جل ثناوه را هستى نداده بود بلكه چيزها را هستى داد پيش از بودن آنها پس بودند و موجود شدند چنان كه آنها را هستى داد و آنچه بوده و آنچه خواهد بود همه را دانست و بود در هنگامى كه چيزى نبود و گويائى بآن نطق نمينمود پس بود در هنگامى كه بودى نبود.

1- أى لم يوجد لوصفه تغير فيقال: كان كذا ثمّ صار كذا، و فى نسخه(و) و(ب) و(د) «لا يوجد- الخ».
2- فى البحار فى الجزء الثالث من الطبعه الحديثه ص 298: بل كان أزلا كان كائنا- الخ». و فى نسخه(ط) «بل كان أزلا كائنا- الخ».
3- قبليه التأثير على الاثر التى يقال لها التقدّم بالعليه، لا قبليه بالزمان فان تكوين الشى ء يمتنع أن يكون قبل كونه زمانا.
4- أى فى اللّه تعالى، و يحتمل رجوع الضمير الى شى ء أى كان اذ لم يكن شى ء و لم يكن ناطق فينطق فى ذلک الشى ء.

حدیث 18

18- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُرْدَهَ (1) قَالَ حَدَّثَنِی الْعَبَّاسُ بْنُ عَمْرٍو الْفُقَیْمِیُّ عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیِّ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ یَزِیدَ الْجُرْجَانِیِّ قَالَ: لَقِیتُهُ ع(2) عَلَی الطَّرِیقِ عِنْدَ مُنْصَرَفِی مِنْ مَکَّهَ إِلَی خُرَاسَانَ وَ هُوَ سَائِرٌ إِلَی الْعِرَاقِ فَسَمِعْتُهُ یَقُولُ مَنِ اتَّقَی اللَّهَ یُتَّقَی وَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ یُطَاعُ فَتَلَطَّفْتُ فِی الْوُصُولِ إِلَیْهِ فَوَصَلْتُ فَسَلَّمْتُ فَرَدَّ عَلَیَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ یَا فَتْحُ مَنْ أَرْضَی الْخَالِقَ لَمْ یُبَالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِ وَ مَنْ أَسْخَطَ الْخَالِقَ فَقَمِنٌ أَنْ یُسَلِّطَ عَلَیْهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِ وَ إِنَّ الْخَالِقَ لَا یُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَنَّی یُوصَفُ الَّذِی+ تَعْجِزُ الْحَوَاسُّ أَنْ تُدْرِکَهُ وَ الْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ وَ الْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَهِ بِهِ جَلَّ عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِفُونَ وَ تَعَالَی عَمَّا یَنْعَتُهُ النَّاعِتُونَ نَأَی فِی قُرْبِهِ وَ قَرُبَ فِی نَأْیِهِ فَهُوَ فِی بُعْدِهِ قَرِیبٌ وَ فِی قُرْبِهِ بَعِیدٌ کَیَّفَ الْکَیْفَ فَلَا یُقَالُ لَهُ کَیْفَ وَ أَیَّنَ الْأَیْنَ فَلَا یُقَالُ لَهُ أَیْنَ إِذْ هُوَ مُبْدِعُ الْکَیْفُوفِیَّهِ وَ الْأَیْنُونِیَّهِ(3)

ص: 80

1- فی نسخه(ب) و(د) «الحسین بن برده» و فی الکافی باب حدوث العالم روی حدیثا عن الرضا علیه السّلام مع رجل من الزنادقه سنده هکذا: حدّثنی محمّد بن جعفر الأسدی عن محمّد بن إسماعیل البرمکی الرازیّ، عن الحسین بن الحسن بن برد(بدون التاء فی آخر الکلمه) الدینوری- الخ، و ما فی الکافی مذکور فی الکتاب فی الباب السادس و الثلاثین و لیس فی سنده هذا الرجل، و لم أجد له ذکرا فیما عندی من کتب الرجال.
2- یعنی أبا الحسن الرضا علیه السّلام بشهاده الحدیث الرابع عشر.
3- فی نسخه(ب) «مبدأ الکیفوفیه- الخ».

يَا فَتْحُ كُلُّ جِسْمٍ مُغَذًّى بِغِذَاءٍ إِلَّا الْخَالِقَ الرَّزَّاقَ فَإِنَّهُ جَسَّمَ الْأَجْسَامَ وَ هُوَ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا صُورَةٍ لَمْ يَتَجَزَّأْ وَ لَمْ يَتَنَاهَ وَ لَمْ يَتَزَايَدْ وَ لَمْ يَتَنَاقَصْ مُبَرَّأٌ مِنْ ذَاتِ مَا رَكَّبَ فِي ذَاتِ مَنْ جَسَّمَهُ (1)- وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ مُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ (2) وَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ- لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ الْمُشَبِّهَةُ لَمْ يُعْرَفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَ لَا الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِ وَ لَا الْمُنْشِئُ مِنَ الْمُنْشَإِ لَكِنَّهُ الْمُنْشِئُ فَرَّقَ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ شَيَّأَهُ وَ بَيْنَهُ(3) إِذْ كَانَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْ ءٌ قُلْتُ فَاللَّهُ وَاحِدٌ وَ الْإِنْسَانُ وَاحِدٌ فَلَيْسَ قَدْ تَشَابَهَتِ الْوَحْدَانِيَّةُ فَقَالَ أَحَلْتَ ثَبَّتَكَ اللَّهُ(4) إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي الْمَعَانِي فَأَمَّا فِي الْأَسْمَاءِ فَهِيَ وَاحِدَةٌ (5)

1- أی هو تعالی منزه من ذوات الأشياء و الاجزاء التی رکبها و جعلها فی ذات من أوجده جسما.
2- فی حاشيه نسخه(ب) «مشيئ الأشياء».
3- قوله: «فرق» علی صيغه المصدر مبتدأ خبره «بين من جسّمه- الخ» و قوله: «بينه» معادله بين الأولی، و يحتمل أن يكون ماضيا من باب التفعيل أی جعل بينه تعالی و بين من جسمه- الخ تفرقه و مباينه، و يحتمل بعيدا أن يكون قوله: «بينه» فعلا من التبيين اذ لا يناسب قوله: «اذ لا يشبهه شی ء»، و قوله: «شيئه» من باب التفعيل أی جعله شيئا بالجعل البسيط أو المركب، و فی الكافی باب معانی الأسماء «و أنشأه» مكان «شيئه».
4- أی أتيت بشی ء محال.
5- أی انما التشبيه الذی ننفيه عنه تعالی فی الحقائق فأما فی الأسماء أی الألفاظ أو المفاهيم(و الثانی أقرب) فالتشبيه واقع لأنّها فيه تعالی و فی غيره واحده متشابهه و لا يضر ذلک بوحده ذاته تعالی، و يمكن أن يقرأ بالنصب أی انما ننفی عنه التشبيه فی المعانی و فی البحار و فی نسخه(ج) «و أمّا فی الأسماء».

وَ هِیَ دَلَالَهٌ عَلَی الْمُسَمَّی (1) وَ ذَلِکَ أَنَّ الْإِنْسَانَ وَ إِنْ قِیلَ وَاحِدٌ فَإِنَّهُ یُخْبَرُ أَنَّهُ جُثَّهٌ وَاحِدَهٌ وَ لَیْسَ بِاثْنَیْنِ وَ الْإِنْسَانُ نَفْسُهُ لَیْسَ بِوَاحِدٍ لِأَنَّ أَعْضَاءَهُ مُخْتَلِفَهٌ وَ أَلْوَانَهُ مُخْتَلِفَهٌ غَیْرُ وَاحِدَهٍ وَ هُوَ أَجْزَاءٌ مُجَزَّأَهٌ لَیْسَ سَوَاءً (2) دَمُهُ غَیْرُ لَحْمِهِ وَ لَحْمُهُ غَیْرُ دَمِهِ وَ عَصَبُهُ غَیْرُ عُرُوقِهِ وَ شَعْرُهُ غَیْرُ بَشَرِهِ وَ سَوَادُهُ غَیْرُ بَیَاضِهِ وَ کَذَلِکَ سَائِرُ جَمِیعِ الْخَلْقِ فَالْإِنْسَانُ وَاحِدٌ فِی الِاسْمِ لَا وَاحِدٌ فِی الْمَعْنَی (3) وَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَاحِدٌ لَا وَاحِدَ غَیْرُهُ وَ لَا اخْتِلَافَ فِیهِ وَ لَا تَفَاوُتَ وَ لَا زِیَادَهَ وَ لَا نُقْصَانَ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ الْمَخْلُوقُ الْمَصْنُوعُ الْمُؤَلَّفُ- فَمِنْ أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَهٍ وَ جَوَاهِرَ شَتَّی غَیْرَ أَنَّهُ بِالاجْتِمَاعِ شَیْ ءٌ وَاحِدٌ قُلْتُ فَقَوْلُکَ اللَّطِیفُ فَسِّرْهُ لِی فَإِنِّی أَعْلَمُ أَنَّ لُطْفَهُ خِلَافُ لُطْفِ غَیْرِهِ لِلْفَصْلِ غَیْرَ أَنِّی أُحِبُّ أَنْ تَشْرَحَ لِی فَقَالَ یَا فَتْحُ إِنَّمَا قُلْتُ اللَّطِیفُ لِلْخَلْقِ اللَّطِیفِ وَ لِعِلْمِهِ بِالشَّیْ ءِ اللَّطِیفِ أَ لَا تَرَی إِلَی أَثَرِ صُنْعِهِ فِی النَّبَاتِ اللَّطِیفِ وَ غَیْرِ اللَّطِیفِ وَ فِی الْخَلْقِ اللَّطِیفِ مِنْ أَجْسَامِ الْحَیَوَانِ مِنَ الْجِرْجِسِ وَ الْبَعُوضِ وَ مَا هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُمَا مِمَّا لَا یَکَادُ تَسْتَبِینُهُ الْعُیُونُ بَلْ لَا یَکَادُ یُسْتَبَانُ لِصِغَرِهِ الذَّکَرُ مِنَ الْأُنْثَی وَ الْمَوْلُودُ مِنَ الْقَدِیمِ فَلَمَّا رَأَیْنَا صِغَرَ ذَلِکَ فِی لُطْفِهِ وَ اهْتِدَاءَهُ لِلسِّفَادِ وَ الْهَرَبِ مِنَ الْمَوْتِ وَ الْجَمْعَ لِمَا یُصْلِحُهُ بِمَا فِی لُجَجِ الْبِحَارِ(4)

1- أی و الألفاظ دلاله علی المفهوم أو و المفاهیم دلاله علی المصداق و الحقیقه، و شباهه الدال بشی ء لا تستلزم شباهه المدلول للمغایره بینهما ذاتا.

2- قوله: «لیس سواء» خبر لهو بعد خبر، و فی الکافی و فی حاشیه نسخه(ط) و(ن) «لیست بسواء» قصفه لاجزاء بعد صفه.

3- فی نسخه(ط) و(ن) فالانسان واحد بالاسم لا واحد بالمعنی.

4- فی البحار «سما فی لجج البحار» و فی الکافی «و ما فی لجج البحار».

وَ مَا فِی لِحَاءِ الْأَشْجَارِ وَ الْمَفَاوِزِ وَ الْقِفَارِ وَ إِفْهَامَ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ مَنْطِقَهَا(1) وَ مَا تَفْهَمُ بِهِ أَوْلَادُهَا عَنْهَا وَ نَقْلَهَا الْغِذَاءَ إِلَيْهَا ثُمَّ تَأْلِیفَ أَلْوَانِهَا حُمْرَهٍ مَعَ صُفْرَهٍ وَ بَیَاضٍ مَعَ حُمْرَهٍ عَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَ هَذَا الْخَلْقِ لَطِیفٌ وَ أَنَّ کُلَّ صَانِعِ شَیْ ءٍ فَمِنْ شَیْ ءٍ صَنَعَ (2) وَ اللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِیفُ الْجَلِیلُ خَلَقَ وَ صَنَعَ لَا مِنْ شَیْ ءٍ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَ غَیْرُ الْخَالِقِ الْجَلِیلِ خَالِقٌ- قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَقُولُ- فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ (3) فَقَدْ أَخْبَرَ أَنَّ فِی عِبَادِهِ خَالِقِینَ (4) مِنْهُمْ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ خَلَقَ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ بِإِذْنِ اللَّهِ فَنَفَخَ فِیهِ فَصَارَ طَائِراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ السَّامِرِیُّ خَلَقَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَداً لَهُ خُوارٌ قُلْتُ إِنَّ عِیسَی خَلَقَ مِنَ الطِّینِ طَیْراً- دَلِیلًا عَلَی نُبُوَّتِهِ وَ السَّامِرِیَّ خَلَقَ عِجْلًا جَسَداً لِنَقْضِ نُبُوَّهِ مُوسَی ع وَ شَاءَ اللَّهُ أَنْ یَکُونَ ذَلِکَ کَذَلِکَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعَجَبُ فَقَالَ وَیْحَکَ یَا فَتْحُ إِنَّ لِلَّهِ إِرَادَتَیْنِ وَ مَشِیَّتَیْنِ إِرَادَهَ حَتْمٍ وَ إِرَادَهَ عَزْمٍ(5)

1- استعمل الافهام هاهنا بمعنی التفاهم اذ تعدی بعن.

2- قوله: «و ان کل صانع شی ء- الخ» جمله مستأنفه، و یحتمل بعیدا عطفه علی مدخول علمنا.

3- المؤمنون: 14.

4- هذا لا ینافی قوله تعالی: «اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ»* اذ هو تعالی خالق کل شی ء بواسطه أو بلا واسطه، فاسناد خلق بعض الأشیاء الی الوسائط لا یخرجه عن کونه مخلوقا له تعالی.

5- ان للّه تعالی إراده عزم سمّاها المتکلمون بالاراده التشریعیه هی أمره و نهیه بل نفس تشریعه، و التشریع هو تعلیم اللّه تعالی عباده کیفیه سلوکهم فی طریقه العبودیه و هذه لا تأثیر لها فی شی ء من أفعال العباد الا أن لها شأنیه بعثهم للافعال و التروک. و إراده حتم سموها بالتکوینیه و لها تعلق بأفعالهم بمعنی أنّه تعالی یرید أفعالهم من طریق اختیارهم و ارادتهم، و بعباره اخری أن فعل العبد لا یقع فی ملکه تعالی الا بارادته تعالی جمیع مقدماته التی منها اختیار العبد الموهوب من عند اللّه تعالی، فان اللّه تعالی یرید فعل العبد هکذا و إذا لم یرده یبطل بعض المقدمات فیبقی عاجزا، فالعبد دائما مقهور فی فعله تحت إراده اللّه لان بیده الاختیار فقط الذی هو موهوب من اللّه تعالی و باقی المقدمات خارج من یده، فان تمت و اختار العبد وقع الفعل و الا فلا، و المدح و الذم دائما یتوجهان الی العبد فی فعله و ترکه لانه عند نقصان المقدمات لا یذم و لا یمدح لعجزه عن اتیان الفعل و

ترکه بل تارک قهرا و عند تمامها یختار أو لا یختار فیمدح أو یذم، و باقی الکلام فی الأبواب الآتیه المناسبه له.

يَنْهَى وَ هُوَ يَشَاءُ وَ يَأْمُرُ وَ هُوَ لَا يَشَاءُ أَ وَ مَا رَأَيْتَ أَنَّهُ نَهَى آدَمَ وَ زَوْجَتَهُ عَنْ أَنْ يَأْكُلَا مِنَ الشَّجَرَهِ وَ هُوَ شَاءَ ذَلِکَ وَ لَوْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَأْكُلَا وَ لَوْ أَكَلَا لَغَلَبَتْ مَشِيَّتُهُمَا مَشِيَّهَ اللَّهِ(1) وَ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ بِذَبْحِ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ ع وَ شَاءَ أَنْ لَا يَذْبَحَهُ وَ لَوْ لَمْ يَشَأْ أَنْ لَا يَذْبَحَهُ لَغَلَبَتْ مَشِيَّهُ إِبْرَاهِيمَ مَشِيَّهَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (2)- قُلْتُ فَرَّجْتَ عَنِّی فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ غَيْرَ أَنَّکَ قُلْتَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ سَمِيعٌ بِالْأُذُنِ وَ بَصِيرٌ بِالْعَيْنِ فَقَالَ إِنَّهُ يَسْمَعُ بِمَا يُبْصِرُ وَ يَرَى بِمَا يَسْمَعُ بَصِيرٌ لَا بِعَيْنٍ مِثْلِ عَيْنِ الْمَخْلُوقِينَ وَ سَمِيعٌ لَا بِمِثْلِ سَمْعِ السَّامِعِينَ لَكِنْ لَمَّا لَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ خَافِيَهٌ مِنْ أَثَرِ الذَّرَّهِ السَّوْدَاءِ عَلَى الصَّخْرَهِ الصَّمَّاءِ فِی اللَّيْلَهِ الظَّلْمَاءِ تَحْتَ الثَّرَى وَ الْبِحَارِ قُلْنَا بَصِيرٌ لَا بِمِثْلِ عَيْنِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَمَّا لَمْ يَشْتَبِهْ عَلَيْهِ ضُرُوبُ اللُّغَاتِ وَ لَمْ يَشْغَلْهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ قُلْنَا سَمِيعٌ لَا مِثْلُ سَمْعِ السَّامِعِينَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَدْ بَقِيَتْ مَسْأَلَهٌ قَالَ هَاتِ لِلَّهِ أَبُوکَ قُلْتُ يَعْلَمُ الْقَدِيمُ الشَّیْ ءَ الَّذِی لَمْ يَكُنْ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ(3)

1- أی و لو أکلا مع عدم مشيه اللّه تعالی للاکل بابطال بعض المقدمات لغلبت إلخ.

2- أی شاء عدم الذبح بتحقيق علته و هی عدم عله الذبح التامه فان عله عدم الشی ء عدم علته، و عدم عله الذبح تحقّق بابطال تأثير السكين، و أمّا إبراهيم عليه السّلام فشاء أن يذبحه فوقع ما شاء اللّه و لم يقع ما شاء إبراهيم و ان كان مأمورا بايقاعه، و لو لم يشأ اللّه أن لا يذبحه و شاء إبراهيم أن لا يذبحه فی هذه الصوره التی لم يقع الذبح لغلبت مشيئه إبراهيم مشيه اللّه، و فی الکافی باب المشيئه و الإراده: «و أمر إبراهيم أن يذبح إسحاق و لم يشأ أن يذبحه و لو شاء لما غلبت مشيئه إبراهيم مشيئه اللّه تعالی» أی و لو شاء لذبحه و ما غلبت مشيئه إبراهيم مشيئه اللّه تعالی لتوافق المشيئتين، ثمّ ان المأمور بالذبح فی روايه الکافی إسحاق، و فی نسخه(و) و(ب) و(ج) و(د) لم يذكر الاسم بل فيها هكذا: «و أمر إبراهيم بذبح ابنه عليهما السلام- الخ» لكن الاخبار الكثيره صريحه فی أن المأمور بالذبح هو إسماعيل عليه السّلام.

3- «أن» بالفتح مع ما بعده مأول بالمصدر و يدلّ اشتمال للشی ء الذی هو مفعول يعلم.

قَالَ وَيْحَکَ إِنَّ مَسَائِلَکَ لَصَعْبَهٌ أَ مَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ- لَوْ کانَ فِيهِما آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا(1) وَ قَوْلَهُ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ (2) وَ قَالَ يَحْکِی قَوْلَ أَهْلِ النَّارِ- أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَيْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ (3) وَ قَالَ وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ (4) فَقَدْ عَلِمَ الشَّیْ ءَ الَّذِی لَمْ يَکُنْ أَنْ لَوْ کَانَ کَيْفَ کَانَ يَکُونُ فَقُمْتُ لِأُقَبِّلَ يَدَهُ وَ رِجْلَهُ فَأَدْنَی رَأْسَهُ فَقَبَّلْتُ وَجْهَهُ وَ رَأْسَهُ وَ خَرَجْتُ وَ بِی مِنَ السُّرُورِ وَ الْفَرَحِ مَا أَعْجِزُ عَنْ وَصْفِهِ لِمَا تَبَيَّنْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ الْحَظِّ.

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه إن الله تبارک و تعالی نهی آدم و زوجته عن أن يأكلا من الشجره و قد علم أنهما يأكلان منها لكنه عز و جل شاء أن لا يحول بينهما و بين الأكل منها بالجبر و القدره (5) كما منعهما من الأكل منها بالنهی و الزجر فهذا معنی مشيته فيهما و لو شاء عز و جل منعهما من الأكل بالجبر ثم أكلا منها لكانت مشيتهما قد غلبت مشيته كما قال العالم ع تعالی الله عن العجز علوا كبيرا

ترجمه:

حديث كرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن ابی عبد الله كوفی گفت كه حديث كرد ما را محمد بن اسماعيل برمكی گفت كه حديث كرد ما را حسين بن حسن بن برده گفت كه حديث كرد مرا عباس بن عمرو فقيمی از ابو القاسم ابراهيم بن محمد علوی از فتح بن يزيد جرجانی كه گفت در راه آن حضرت (ع) را ملاقات كردم و مراد حضرت امام موسی (ع) است چنان كه مؤلف در آخر حديث تصريح بلقب آن حضرت كه عالم است كرده و بعضی غير از اين نيز گفته اند حاصل آنكه فتح ميگويد كه در عرض راه با حضرت بهم رسيديم در هنگامی كه از مكه معظمه برميگشتيم و بجانب خراسان ميرفتيم و آن حضرت بسوی عراق روانه بود پس شنيدم از او كه ميفرمود هر كه از خدا بترسد همه چيز از او می ترسند و هر كس خدا را اطاعت كند هم مخلوقات او را اطاعت كنند پس دقت نمودم و سعی كردم تا راه ادب و آداب پيمودم كه باو برسم و بخدمتش مشرف شوم بعد از آنكه بخدمتش رسيديم بر آن حضرت سلام كردم و جواب سلام مرا باز داد پس فرمود كه ای فتح هر كه خالق را خشنود ساخت از ناخشنودی مخلوقين پروا نميكند و باک ندارد و هر كه خالق را بخشم آورد سزاوار آنست كه غضب مخلوق بر او مسلط شود و بدرستی كه خالق را وصف نميتوان نمود مگر به آن چه خود خويش را بآن وصف فرمود و كجا ميسر شود كه بوصف درآيد آنكه حواس از دريافتش عاجز و درمانده اند و خيالها نميتوانند كه باو برسند و

اندیشها که از دل سر میزنند قدرت ندارند که حدی را از برایش قرار دهند و چشمها کنددند که باو احاطه نمایند بزرگوارتر است از آنچه وصف کنندگان او را بآن وصف نمودند و برتر است از آنچه لغت گویندگان در لغت او میگویند با نزدیکی که دارد دور شده و با دوری که دارد نزدیک شده پس آن جناب با دوری خویش نزدیکست و با نزدیکیش دور است حقیقت کیفیت و چگونگی را بوجود آورده و کیفیت کرده پس نمیتوان گفت که او را کیف و چگونگی است و اینیت و کو و کجا بودن را ثبوت داده و اینیت نموده پس نمیتوان گفت که او را مکانی هست و در کجا میباشد زیرا که آن جناب مخترع و بدید آورنده کیفوفیت و اینونیت است که از کیف و این ناشی شده ای فتح هر جسمی غذاء داده شده است بغذائی که خوراک آنست مگر آفریننده روزی دهنده پس بدرستی که او جسمها را جسم گردانیده و خود نه جسم است و نه صورت و پاره پاره نشده که اجزاء داشته باشد و پایانی نداشته که بنهایت رسد و نیفزوده و کم نشده و پاک و منزه است از ذات آنچه ترکیب داده شده در ذات آنچه آن را مجسم گردانیده و او است صاحب لطف آگاه شنوای بینای یکتای یگانه که پناه نیازمندان است کسی را نزاد و کسی او را نزاد و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود بدید آورنده چیزها است و جسم کننده جسمها و نگارنده صورتها اگر امر چنان باشد که فرقه مشبهه میگویند آفریدگار از آفریده شده و روزی دهنده از روزی داده شده و بدید آورنده از بدید آورده شده شناخته نمیشد و لیکن او است بدید آورنده که معروف است و در میان آنها که مجسم و مصور گردانیده و آنها را چیز کرده و آشکار فرموده فرق قرار داده باینکه در میانه چیزها و آنچه باعث امتیاز آنها باشد در ایجاد ما به الامتیازی را قرار داده که بعضی را جسم و بعضی را صورت گردانیده و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده زیرا که چنان بود که چیزی باو شباهت نداشت عرض کردم پس خدا یکیست و انسان یکیست پس آیا یگانگی بهم شباهت ندارد حضرت فرمود که ای فتح قول مجالی گفتی یا معنی آنست که آیا از اعتقاد خود دست برداشتی خدا تو را ثابت بدارد که از اعتقاد حق دست بر نداری جز این نیست که آن تشبیه که جائز نیست در معانی است و اما در نامها پس آنها یکیست و خاصیت آنها دلالت بر مسمی است و بیان این آنست که آدمی و هر چند گفته شود که یکیست گوینده خبر میدهد که او یک جثه و یک تنست و دو تا نیست و لیکن خود- آدمی یکی نیست زیرا که هر یک از اعضاء و رنگهای او با هم اختلاف دارد و آنکه رنگها و عضوهای او مختلف باشند یکی نمیباشد و آن اجزائی است پاره پاره که بهم وصل شده اند و با هم برابر نیستند خونش غیر گوشت او است و گوشتش غیر خون او و پیش غیر رگهای او مویش غیر پوست او و سیاهیش غیر سفیدی او و همچنین باقی مانده اعضاء و رنگهای او و سایر خلائق پس آدمی در اسم یکیست و

لیکن در معنی یکی نیست و خدای جل جلاله یکی و یگانه ایست که غیر او یکی و یگانه نیست و در آن جناب اختلال و خلل و اعوجاج و عدم تناسب و زیاده و نقصانی نیست اما آدمی که مخلوق و مصنوع و ساخته و مرکب است از اجزای مختلفه و جوهرهای پراکنده است که سر بهم آورده و بواسطه اجتماع با هم یک چیز شده عرض کردم پس قول تو که فرمودی لطیف آن را برایم تفسیر و بیان فرما زیرا که من اجمالا میدانم که لطفش خلاف لطف غیر او است بجهت فرق ظاهری که در میانه او و ایشانست مگر آنکه دوست میدارم که از برایم شرح و بیان فرمائی حضرت فرمود که ای فتح جز این و خدای آفریدگار و صاحب لطف بزرگوار آفریده و ساخته نه از چیزی یعنی اصول چیزها را که آفریده و ساخته از ماده نیافریده و نساخته بلکه بقلم صنع و پروردگار قدرت بر لوح عدم چنین نسخه ها نوشته و این نقشها و صورتها را نگاشته و بآب زندگی گلستان وجود را باین گلهای صنعت آراسته عرض کردم که فدای تو گردم و کسی غیر از آفریننده بزرگوار آفریننده است.

1- الأنبیاء: 22.
2- المؤمنون: 91.
3- فاطر: 37.
4- الأنعام: 28.
5- هذا لازم مشیته تعالی لفعل العبد علی النحو الذی بیناه.

فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی میفرماید که فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ یعنی پر خیر و منفعت است خدائی که نیکوتر از همه آفرینندگان است پس بحقیقت که خبر داده است که در میان بندگانش آفرینندگان و غیر آفرینندگانی هستند از جمله ایشان عیسی است صلی الله علیه که بفرمان خدا از گل چون هیئات مرغ را آفرید و در آن دمید و بفرمان خدا پرنده گردید که میپرید و سامری از برای ایشان گوساله ای را آفرید که تنی بود که آن را فریادی بود که آواز میداد عرض کردم که عیسی از گل مرغی را آفرید که دلیل بر پیغمبریش باشد و سامری گوساله ای را آفرید که تنی باشد از برای نقض و شکست پیغمبری موسی صلی الله علیه و خدا خواست که آن همچنین باشد بدرستی که این عجیب است که امری از این عجیب تر نباشد حضرت فرمود که وای بر تو یا رحمت بر تو باد ای فتح بدرستی که خدا را دو اراده و دو مشیت است یکی اراده حتمی که بمعنی محتوم است یعنی محکم ساخته و واجب گردانیده و بآن حکم فرموده و دیگری اراده عزمی و مراد از آن این است که اراده فرمود که مکلف افعال خویش را باختیار خود بجا آورد نه بجبر و باین اراده گاهی نهی و منع از چیزی میفرماید و حال آنکه میخواهد که بعمل آید و بچیزی امر میفرماید و نمیخواهد که بعمل آید آیا ندیدی و ندانستی که آن جناب آدم و زن او را نهی فرمود که از آن درخت معهود بخورند و خدا آن را خواسته بود و اگر نمیخواست نمیخوردند و اگر میخوردند مشیت و خواست ایشان بر خواست خدای تعالی غالب شده بود و ابراهیم را بسر بریدن فرزندش اسماعیل علیهما السلام امر فرمود و میخواست که او را سر نبرد و اگر نمیخواست که او را سر نبرد خواست ابراهیم بر خواست خدای عز و جل غالب گردیده بود عرض کردم که اندوه مرا بردی خدا اندوه تو را ببرد آنچه فرمودی درست است و فهمیدم غیر از آنکه فرمودی شنوای بینا آیا شنوا است بگوش و بینا است بچشم فرمود که آن جناب میشنود بآنچه میبیند و میبینید بآنچه میشنود بینا است نه بچشمی که مثل چشم آفریدگان باشد و شنواست نه بمثل گوش شنوندگان لیکن چون هیچ پوشیده و پنهانی بر او پوشیده و پنهان نباشد از نشان پای مورچه سیاه بر بالای سنگ خارای سخت در شب تار در زیر خاک و دریاها گفتیم که بینا است نه بمثل چشم آفریدگان و چون اقسام لغتها بر او مشتبه و پریشان نمیشود و شنیدن چیزی او را از شنیدن چیز دیگر مشغول نمیسازد گفتیم که شنوا است نه بمثل گوش شنوندگان و شرح این کلام در باب بیان فرق میان معانی نامهای خدا و معانی نامهای آفریدگان می آید تتمه حدیث عرض کردم که فدای تو گردم یک مسأله باقی ماند فرمود بیاور و آن را بگو از برای خدا است نیکی پدرت و این کلامی است که در مقام مدح و اظهار لطف و

مرحمت بکسی میگویند عرض کردم که خداوند قدیم آنچه را که نبوده و وجود بهم نرسانیده میداند که اگر میبود چگونه میبود و حضرت فرمود وای بر تو یا رحمت بر تو باد بدرستی که مسائل تو دشوار است آیا نشنیده ای که خدا میفرماید که لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا یعنی اگر در آسمان و زمین خدایانی چند میبودند غیر از خدای بحق که مستحق عبادت است هر آئینه هر دو تباه میشدند و نظام کارهای آنها در هم میشکست و قول آن جناب را نشنیده ای که میفرماید وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یعنی و نیست با خدا هیچ خدائی که در الوهیت شریک او بوده باشد چه اگر او را شریکی میبود او را نیز مخلوقی چند میبود زیرا که خدا باید که آفریدگار باشد و در آن هنگام که امر چنین میبود هر آینه هر خدائی میبرد آنچه را که آفریده بود و در آن استقلال بهم میرسانید و ملک آن از ملک این ممتاز میشد و هر آینه بعضی از ایشان بر بعضی برتری میجست و غلبه میخواست و فرموده در حالی که گفتار اهل دوزخ را حکایت میفرماید که أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ و در قرآن بجای ارجعنا اخرجنا واقع است یعنی ای پروردگار ما بیرون آور ما را از دوزخ و بدنیا فرست تا بکنیم کار شایسته و پسندیده را غیر آنچه بودیم که در دنیا میکردیم و فرمود که وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ یعنی و اگر بحسب فرض باز گردانیده شوند بدنیا هر آینه برگردند بسوی آنچه نهی شده بودند از آن یعنی باز مرتکب شرک و تکذیب و عصیان شوند و فرمان برداری نکنند پس آنچه را که نبوده دانسته که اگر میبود چگونه میبود من برخاستم که دست و پای او را ببوسم حضرت سر خود را نزدیک آورد و من رو و سرش را بوسیدم و بیرون آمدم و با من آنقدر از خوشحالی و شادی بود که از وصفش عاجزم بجهت آنچه دانستم از خوبی و نصیب.

ص: 86

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث میگوید که مصنف این کتاب گفته است که خدای تبارک و تعالی آدم و زن او را نهی فرمود از آنکه از آن درخت بخورند و دانسته بود که ایشان از آن میخورند لیکن آن جناب عز و جل خواست که در میان ایشان و خوردن از آن بجبر و قدرت حائل و مانع نشود چنان که ایشان را بنهی و زجر از خوردن از آن منع فرموده بود پس این معنی خواست او است در باب ایشان و اگر آن جناب عز و جل منع ایشان را از خوردن آن بجبر خواسته بود و از آن خورده بودند هر آینه خواست ایشان بر خواست او غالب شده بود چنان که عالم (ع) فرمود و خدا از عجز و درماندگی برتری دارد برتری بزرگ و مراد از عالم در کتب احادیث غالبا حضرت امام موسی کاظم (ع) است چون أبو الحسن اول و أبو الحسن بدون قید اول یا با قید ماضی و عبد صالح و فقیه و غیر آن چون رجل و شیخ.

حدیث 19

19- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِیُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ: إِلَهِی تَاهَتْ أَوْهَامُ الْمُتَوَهِّمِینَ وَ قَصُرَ طَرْفُ الطَّارِفِینَ وَ تَلَاشَتْ أَوْصَافُ الْوَاصِفِینَ وَ اضْمَحَلَّتْ أَقَاوِیلُ الْمُبْطِلِینَ عَنِ الدَّرْکِ لِعَجِیبِ شَأْنِکَ أَوِ الْوُقُوعِ بِالْبُلُوغِ إِلَی عُلُوِّکَ(1) فَأَنْتَ فِی الْمَکَانِ الَّذِی لَا یَتَنَاهَی(2)

1- أی الوقوع علیک بسبب البلوغ الی علوک، و الوقوع بمعنی الوقوف و الاطلاع.
2- فی نسخه(د) و(و) و(ب) «فأنت الذی لا یتناهی».

وَ لَمْ تَقَعْ عَلَیْکَ عُیُونٌ بِإِشَارَهٍ وَ لَا عِبَارَهٍ (1) هَیْهَاتَ ثُمَّ هَیْهَاتَ یَا أَوَّلِیُّ یَا وَحْدَانِیُّ یَا فَرْدَانِیُّ (2) شَمَخْتَ فِی الْعُلُوِّ بِعِزِّ الْکِبْرِ وَ ارْتَفَعْتَ مِنْ وَرَاءِ کُلِّ غَوْرَهٍ وَ نِهَایَهٍ بِجَبَرُوتِ الْفَخْرِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد مرا محمد بن جعفر بغدادی از سهل بن زیاد از حضرت أبو الحسن علی بن محمد علیهما السلام که فرمود ای خدای من خیالهای خیال کنندگان حیران و سرگردان شده و نگریستن و نظر نگرندگان کوتاه گردیده وصفهای وصف نمایندگان از هم پاشیده و گفتارهای پوچ بیهوده گویان نابود گشته از آنکه شأن عجیب تو را دریابند یا برسیدن بسوی بلندیت واقع شوند و فرود آیند پس تو در جایی هستی که بپایان نمیرسی و چشمها بر تو واقع نشود باشاره و عبارت که عبارت از تفسیر و بیانست هیهات بعد از آن هیهات و این امر بسی دور است ای آنکه منسوبی بسوی اول و ای آنکه منسوبی بسوی وحدت و یگانگی و ای آنکه منسوبی بسوی فرد و تنهائی بلند شدی در بلندی بعزت بزرگی و بزرگواری و بر آمدی از پس هر نشیب و پایانی بجبروت و عظمت فخری که داری.

حدیث 20

20- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو سُمَیْنَهَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ زَیْدِ بْنِ جُبَیْرٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الشَّامِ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ ع فَقَالَ جِئْتُ أَسْأَلُکَ عَنْ مَسْأَلَهٍ لَمْ أَجِدْ أَحَداً یُفَسِّرُهَا لِی وَ قَدْ سَأَلْتُ ثَلَاثَهَ أَصْنَافٍ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ کُلُّ صِنْفٍ غَیْرَ مَا قَالَ الْآخَرُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ مَا ذَلِکَ فَقَالَ أَسْأَلُکَ مَا أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ خَلْقِهِ (3)

1- «و لا عباره» متعلق بمحذوف اذ لا یستقیم قولنا: و لم تقع علیک عیون بعباره أو المراد بالعیون مطلق الادراکات.

2- یاءات النسبه للمبالغه، و فی نسخه(ب) و(د) «یا أزلیّ».

3- فى نسخه(ج) فقال: «أسألک عن أول- الخ».

فَإِنَّ بَعْضَ مَنْ سَأَلْتُهُ قَالَ الْقُدْرَةُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الْعِلْمُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الرُّوحُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع مَا قَالُوا شَيْئاً أُخْبِرُکَ أَنَّ اللَّهَ عَلَا ذِکْرُهُ کَانَ وَ لَا شَیْ ءَ غَيْرُهُ وَ کَانَ عَزِيزاً وَ لَا عِزَّ لِأَنَّهُ کَانَ قَبْلَ عِزِّهِ(1) وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ- سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ(2) وَ کَانَ خَالِقاً وَ لَا مَخْلُوقَ (3) فَأَوَّلُ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ مِنْ خَلْقِهِ الشَّیْ ءُ الَّذِی جَمِيعُ الْأَشْيَاءِ مِنْهُ وَ هُوَ الْمَاءُ (4) فَقَالَ السَّائِلُ فَالشَّیْ ءُ خَلَقَهُ مِنْ شَیْ ءٍ أَوْ مِنْ لَا شَیْ ءٍ فَقَالَ خَلَقَ الشَّیْ ءَ لَا مِنْ شَیْ ءٍ کَانَ قَبْلَهُ وَ لَوْ خَلَقَ الشَّیْ ءَ مِنْ شَیْ ءٍ إِذاً لَمْ يَکُنْ لَهُ انْقِطَاعٌ أَبَداً وَ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ إِذاً وَ مَعَهُ شَیْ ءٌ (5)

1- أی کان عزيزا بذاته و لم يظهر عزه علی خلقه لانه کان قبل ظهور عزه علی خلقه اذ کان و لا شی ء غيره.

2- الصافّات: 180.

3- أی کان تاما بذاته فی جهات الخلق و الايجاد من دون توقف فی خلقه علی شی ء و لا انتظار لشی ء و لا مخلوق.

4- ان کان المراد به الماء الجسمانی فهو أول شی ء من الجسمانيات، و ان استعاره لأول شی ء صدر منه تعالی فهو أول الأشياء مطلقا الذی عبر عنه فی أخبار بالعقل و النور، و الثانی أظهر لشهاده ذيل الحديث.

5- أجاب عليه السّلام عن أول شقیّ الترديد فی السؤال بلزوم التسلسل أو أن يکون للّه تعالی ثان فی الازليه، و لم يجب عن الشق الثانی لظهور أن لا شی ء لا يکون مبدءا للشی ء، فتعين الشقّ الثالث و هو خلق الشی ء لا من شی ء بان يکون هو تعالی بذاته مبدءا له، و لصاحب الکافی بيانا فی باب جوامع التوحيد لنظير هذا الکلام فی حديث لأمير المؤمنين عليه السلام فليراجع.

وَ لَکِنْ کَانَ اللَّهُ وَ لَا شَیْ ءَ مَعَهُ فَخَلَقَ الشَّیْ ءَ الَّذِی جَمِیعُ الْأَشْیَاءِ مِنْهُ وَ هُوَ الْمَاءُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد مرا محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن که گفت حدیث کرد مرا ابو سمینه از اسماعیل بن ایان از زید بن جبیر از جابر جعفی که گفت مردی از علماء اهل شام بنزد امام محمد باقر (ع) آمد و گفت آمده ام که تو را سؤال کنم از مسأله ای که که کسی را نیافتم که آن را از برایم تفسیر و بیان کند و حقیقت که سه قسم از مردمان را از آن سؤال کردم و هر قسمی غیر از آنچه قسم دیگر گفته بود جواب گفت پس حضرت باقر (ع) فرمود که آن مسأله چیست گفت تو را سؤال میکنم که اول چیزی که خدای عز و جل آفریده از آفریدگان خود چه چیز است پس بدرستی که بعضی از آن بی عقلان که از او سؤال کردم گفت قدرت و بعضی از ایشان گفت علم و بعضی از ایشان گفت روح حضرت باقر (ع) فرمود که چیزی نگفته اند و آنچه گفته اند پوچ است و هیچ نیست تو را خبر میدهم که خدای علا ذکره بود و غیر از او چیزی نبود و عزیز بود و هیچ عزتی نبود زیرا که آن جناب پیش از عزتش بود و این است معنی گفتارش که فرموده سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ یعنی منزه و پاکیزه میشمارم پروردگار تو را که پروردگار عزت و خداوند غلبه و قوت است از آنچه وصف میکنند و آن جناب خالق بود و هیچ مخلوقی نبود پس اول چیزی که آن را خلق فرمود از خلق خود چیزی است که همه چیزها از آنند و آن آبست سائل گفت پس آن چیز که خدا آن را خلق فرمود از چیزی خلق فرمود یا از هیچ یعنی نه از چیزی حضرت فرمود که آن چیز را خلق فرمود نه از چیزی که پیش از آن بود و اگر آن چیز را از چیزی خلق فرموده بود در آن هنگام هرگز انقطاع و بریدگی نبود و علماء این را تسلسل میگویند که باتفاق عقلاء باطل و محال است و در این هنگام لازم می آید که خدا همیشه بوده و با او چیزی بوده و لیکن خدا بود و چیزی با او نبود پس آن چیزی را که همه چیزها از آنند خلق فرمود و آن آبست است.

ص: 90

مترجم گويد كه بعضى گفته اند كه اين سخن بآن مى ماند كه مقصود از آب در همه احاديث اين باب جوهر عقلى باشد كه معدن علم و منبع حيوه است و آن همانست كه از آن تعبير مى شود بقلم و حديث

اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله العقل

بر اين وجه وارد شده و در تنزيل كريم و قرآن عظيم در چند موضع از علم بآب تعبير شده از جمله آنها قول خدا است عز قائلا وَ تَرَى الْأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ كه ترجمه ظاهرش اينست كه و مى بينى تو اى محمد يا اى بيننده زمين را خشك و پژمرده و بى رونق و افسرده پس چون فرو فرستيم بر آن زمين آب باران را به جنبش آيد و برآيد چنان كه خمير مايه برميآيد

حديث 21

21 - أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ فِی سُجُودِهِ يَا مَنْ عَلَا فَلَا شَیْ ءَ فَوْقَهُ يَا مَنْ دَنَا فَلَا شَیْ ءَ دُونَهُ اغْفِرْ لِی وَ لِأَصْحَابِی.

ترجمه:

پدرم «رضى» گفت كه حديث كرد ما را سعد بن عبد الله گفت كه حديث كرد ما را محمد بن حسين بن ابى الخطاب از محمد بن اسماعيل بن بزيع از ابراهيم بن عبد الحميد كه گفت شنيدم از امام موسى كاظم (ع) كه در سجودش ميفرمود

يا من علا فلا شى ء فوقه و يا من دنا فلا شى ء دونه اغفر لى و لاصحابى

یعنی ای آنکه برتری جست پس چیزی ز بر او نیست و ای کسی که نزدیک شد پس چیزی پست تر از او نیست مرا و یاوران مرا بیامرز.

حدیث 22

22- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ بِشْرٍ(1) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ فِی الرُّبُوبِیَّهِ الْعُظْمَی وَ الْإِلَهِیَّهِ الْکُبْرَی لَا یُکَوِّنُ الشَّیْ ءَ لَا مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا یَنْقُلُ الشَّیْ ءَ مِنْ جَوْهَرِیَّتِهِ إِلَی جَوْهَرٍ آخَرَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا یَنْقُلُ الشَّیْ ءَ مِنَ الْوُجُودِ إِلَی الْعَدَمِ إِلَّا اللَّهُ(2).

ترجمه:

پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد از سهل بن زیاد از احمد بن بشر از محمد بن جمهور عمی از محمد بن فضل بن یسار از عبد اللّٰه بن سنان از امام جعفر صادق (ع) که گفت آن حضرت در باب ربوبیت عظمی و الهیت کبری فرمود که کسی غیر از خدا چیزی را نه از چیزی هستی نمیدهد و غیر از خدا کسی چیزی را از جوهر هستی که دارد بسوی جوهر دیگر نقل نمیکند و کسی نمیتواند که چیزی را از هستی بسوی نیستی نقل کند مگر خدا.

1- فی نسخه(ج) «أحمد بن بشیر».
2- مضمون هذا الحدیث معنی قولهم: «لا مؤثّر فی الوجود الا اللّه، فکلّ ما یقع فی الوجود من دون أن یکون من شی ء فهو من تکوینه و ابداعه، فکلّ مصنوع لکلّ أحد الا اللّه فیه شی ء کان قبله و شی ء حادث افاضه اللّه تعالی.

حدیث 23

23- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي وَ مَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَّهَنِي بِخَلْقِي وَ مَا عَلَى دِينِي مَنِ اسْتَعْمَلَ الْقِيَاسَ فِي دِينِي.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم گفت که حدیث کرد ما را پدرم از ریان بن صلت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدرش از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که خدای جل جلاله فرموده که بمن نگرویده هر که کلام مرا برای خود تفسیر و بیان کرده و مرا نشناخته هر که مرا بآفریدگانم تشبیه نموده و بر دین من نیست هر که قیاس را در دین من استعمال کرده و بکار داشته.

مترجم گوید که قیاس اثبات حکمی است از احکام شرع در فرعی بواسطه ثبوت آن در اصل بعلتی که در ظاهر بنظر می آید که آن علت باشد و فرقه امامیه در استعمال آن و اثبات حکمی از احکام شرعیه بآن بر منع اتفاق دارند مگر ابن جنید که بنا بر آنچه از او منقولست قیاس را تجویز مینموده و احکام را بآن اثبات میفرموده و لهذا کتبش در میان ایشان متداول نشده و متروک شده با آنکه چنان که مشهور است خوش تصنیف و خوش عبارت بوده و جماعتی قیاس منصوص العله را که شارع تصریح بعلت حکم فرموده باشد و همچنین قیاس بطریق اولی را حجت میدانند و بآن عمل میکنند بجهت دلیلی که دارند و این موضع مقام تحقیق آن و رد و قبول آن نیست و اما سنیان مطلق قیاس را حجت میدانند و بآن عمل مینمایند و جامع را بعقلی که ندارند میفهمند با آنکه امور محسوسه و منقوله را نمیفهمند و غیر از طائفه معتزله کسی دیگر از ایشان باین قائل نیست که خوبی و زشتی چیزها عقلی است و این ترکیب بسی شباهت بترکیب شتر گاو پلنگ دارد مرا رسوا چنین میبین و فکر خویشتن میکن.

حدیث 24

24- حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأُشْنَانِيُّ الرَّازِيُّ الْعَدْلُ بِبَلْخٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْفَرَّاءِ (1) عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص التَّوْحِيدُ نِصْفُ الدِّينِ وَ اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَهِ (2).

ترجمه:

حديث كرد ما را ابو عبد اللَّه حسين بن محمد اشنانى رازى عدل در بلخ گفت كه حديث كرد ما را على بن مهرويه قزوينى از داود بن سليمان قرا از حضرت على بن موسى- الرضا از پدرش از پدرانش از على عليهم السلام كه فرمود رسول خدا (ص) فرمود كه توحيد و اقرار بيگانگى خدا نصف دين است چه هر گاه كسى هزار سال لا اله الا اله بگويد تا اقرار پيغمبرى محمد بن عبد الله (ع) نكند دين درست ندارد و نامش در جريده مسلمانى ثبت نشود تتمه حديث و روزى را بصدقه فرود آوريد چه در حديث ديگر وارد است كه چون فقير و درويش گرديد با خدا بصدقه تجارت كنيد.

حدیث 25

25- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا ع يَقُولُ مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ مَنْ وَصَفَهُ بِالْمَكَانِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نَهَى عَنْهُ فَهُوَ كَاذِبٌ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ- إِنَّما يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْكاذِبُونَ(3)

ص: 94

1- كذا راجع ص 377.
2- التوحيد بشروطه من سائر الاعتقادات الحقه نصف الدين، و النصف الآخر العمل بما اقتضاه التوحيد، و قوله: «و استنزلوا- الخ» تنبيه على أن هم الرزق لا يشغلهم عن الدين و تحصيل معارفه فانه مقسوم بينكم مضمون لكم يصل اليكم من رازقكم، فان قدر عليكم فى بعض الاحيان

فاستنزلوه و اطلبوا السعه بالصدقه و الانفاق كما قال تعالى: «وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ»

3- النحل: 105.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد الله برقی از داود بن قاسم که گفت شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که میفرمود هر که خدا را بآفریده اش تشبیه کند مشرک است و هر که او را بجا و مکان وصف کند کافر است و هر که بسوی او نسبت دهد آنچه را که از آن نهی فرموده دروغگو است بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که إِنَّما يَفْتَرِی الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْكاذِبُونَ یعنی جز این نیست که بر میبافند دروغ را آنان که نمیگروند بآیاتها و نشانه های خدا و آن گروه مفتریان ایشانند دروغگویان.

حدیث 26

26- حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَدَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرُّمَّانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْ ءٍ كَانَ وَ لَا مِنْ شَيْ ءٍ كَوَّنَ مَا قَدْ كَانَ مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَزَلِيَّتِهِ(1) وَ بِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ وَ بِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ لَمْ يَخْلُ مِنْهُ مَكَانٌ فَيُدْرَكَ بِأَيْنِيَّةٍ وَ لَا لَهُ شِبْهُ مِثَالٍ فَيُوصَفَ بِكَيْفِيَّةٍ (2)

ص: 95

1- فی البحار «المستشهد- الخ».
2- فی البحار باب جوامع التوحید و فی نسخه(و) و(ب) و(د) «و لا له شبح مثال- الخ».

وَ لَمْ يَغِبْ عَنْ عِلْمِهِ شَيْ ءٌ فَيُعْلَمَ بِحَيْثِيَّهٍ (1) مُبَايِنٌ لِجَمِيعِ مَا أَحْدَثَ فِی الصِّفَاتِ وَ مُمْتَنِعٌ عَنِ الْإِدْرَاکِ بِمَا ابْتَدَعَ مِنْ تَصْرِیفِ الذَّوَاتِ(2) وَ خَارِجٌ بِالْکِبْرِیَاءِ وَ الْعَظَمَهِ مِنْ جَمِیعِ تَصَرُّفِ الْحَالاتِ مُحَرَّمٌ عَلَی بَوَارِعِ ثَاقِبَاتِ الْفِطَنِ تَحْدِیدُهُ(3) وَ عَلَی عَوَامِقِ نَاقِبَاتِ الْفِکْرِ تَکْیِیفُهُ وَ عَلَی غَوَائِصِ سَابِحَاتِ الْفِطَرِ تَصْوِیرُهُ (4) لَا تَحْوِیهِ الْأَمَاکِنُ لِعَظَمَتِهِ وَ لَا تَذْرَعُهُ الْمَقَادِیرُ لِجَلَالِهِ وَ لَا تَقْطَعُهُ الْمَقَایِیسُ لِکِبْرِیَائِهِ- مُمْتَنِعٌ عَنِ الْأَوْهَامِ أَنْ تَکْتَنِهَهُ وَ عَنِ الْأَفْهَامِ أَنْ تَسْتَغْرِقَهُ (5)

ص: 96

1- «فیعلم» علی صیغه المعلوم و المستتر فیه یرجع إلی اللّه تعالی و مفعوله محذوف، أی لم یغب عن علمه شی ء فیعلمه بحیثیه دون حیثیه بل أحاط بکل شی ء علما احاطه تامّه، أو المعنی لم یخرج عن علمه شی ء حتّی یعلم ذلک الشی ء بصورته التی هی حیثیه من حیثیاته، و فی البحار «و لم یغب عن شی ء فیعلم بحیثیه» و یحتمل أن یکون علی صیغه المجهول کالفعلین قبله، و فی نسخه(ط) و(ج) و(د). «بحیثیته» بالإضافه الی الضمیر و کذا «بکیفیته» و فی نسخه(ن) و(ب) کذلک فی «باینیته أیضا».

2- «بما» متعلق بالادراک أی یمتنع أن یدرک ذاته بما ابتدع من الذوات الممکنه المتغیره المتصرفه لان ذاته مباینه لهذه الذوات و الشی ء لا یعرف بمبائنه.

3- هذا من إضافه الصفه الی الموصوف أی الفطن الثاقبه البارعه، و کذا فیما بعده.

4- فی البحار «النظر» مکان «الفطر»، و هو أنسب لان الغوص من شئون النظر الذی یغوص فی بحار المبادی و یأخذ ما یناسب مطلوبه التصوری أو التصدیقی و أمّا الفطره فساکنه مطمئنه تنظر دائما بعینها الی جناب قدس الرّب تعالی و عینها عمیاء عما سواه، و هذا هو الدین القیم الحنیف الذی أمر بإقامه الوجه له فی الکتاب.

5- فی نسخه(ج) و حاشیه نسخه(ط) «ان تستعرفه».

وَ عَنِ الْأَذْهَانِ أَنْ تُمَثِّلَهُ قَدْ يَئِسَتْ مِنِ اسْتِنْبَاطِ الْإِحَاطَةِ بِهِ طَوَامِحُ الْعُقُولِ وَ نَضَبَتْ عَنِ الْإِشَارَةِ إِلَيْهِ بِالاكْتِنَاهِ بِحَارُ الْعُلُومِ وَ رَجَعَتْ بِالصُّغْرِ عَنِ السُّمُوِّ إِلَى وَصْفِ قُدْرَتِهِ لَطَائِفُ الْخُصُومِ (1) وَاحِدٌ لَا مِنْ عَدَدٍ وَ دَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ وَ قَائِمٌ لَا بِعَمَدٍ لَيْسَ بِجِنْسٍ فَتُعَادِلَهُ الْأَجْنَاسُ وَ لَا بِشَبَحٍ فَتُضَارِعَهُ الْأَشْبَاحُ وَ لَا كَالْأَشْيَاءِ فَتَقَعَ عَلَيْهِ الصِّفَاتُ قَدْ ضَلَّتِ الْعُقُولُ فِي أَمْوَاجِ تَيَّارِ إِدْرَاكِهِ وَ تَحَيَّرَتِ الْأَوْهَامُ عَنْ إِحَاطَةِ ذِكْرِ أَزَلِيَّتِهِ(2) وَ حَصِرَتِ الْأَفْهَامُ عَنِ اسْتِشْعَارِ وَصْفِ قُدْرَتِهِ وَ غَرِقَتِ الْأَذْهَانُ فِي لُجَجِ أَفْلَاكِ مَلَكُوتِهِ(3) مُقْتَدِرٌ بِالْآلَاءِ (4) وَ مُمْتَنِعٌ بِالْكِبْرِيَاءِ وَ مُتَمَلِّكٌ عَلَى الْأَشْيَاءِ (5) فَلَا دَهْرٌ يُخْلِقُهُ (6) وَ لَا وَصْفٌ يُحِيطُ بِهِ قَدْ خَضَعَتْ لَهُ ثَوَابِتُ الصِّعَابِ فِي مَحَلِّ تُخُومِ قَرَارِهَا وَ أَذْعَنَتْ لَهُ رَوَاصِنُ الْأَسْبَابِ فِي مُنْتَهَى شَوَاهِقِ أَقْطَارِهَا (7)

ص: 97

1- الباء بمعنى مع و الى متعلق بالسمو، أى رجعت الخصوم اللطيفه الدقيقه مع الذل و الحقاره عن التصعد الى وصف قدرته، و المراد بالخصوم الاوهام و انما اطلق الخصم على الوهم لانه يخاصم و ينازع العقل فيما هو خارج عن ادراكه فيشبهه فى الاحكام بما هو فى ادراكه، و يحتمل أن يكون المراد بها الأفكار القويه التى تنازع جنود الجهل و تفتح قلاع المجملات و المجهولات لسلطان النفس و هى مع ذلک ترجع من تلک المعرکه مهانه ذليله مقهوره.

2- فى نسخه(و) و(د) و(ب) «و تخبطت الاوهام- الخ».

3- الفلک من کل شی ء مستداره و معظمه.

4- أى مقتدر على الآلاء، أو مقتدر على الخلق بالآلاء بأن يعطيهم اياها و يمنعهم اياها.

5- فى نسخه(د) و(و) و حاشيه نسخه(ب) «و مستملک بالاشياء».

6- من الأخلاق أى لا يبليه دهر.

7- الظاهر أن المراد بثوابت الصعاب ما فى الأرض من أصول الکائنات و برواصن الأسباب ما فى السماوات من علل الحادثات، و فى البحار و فى نسخه(ب) و(و) و(د) «رواتب الصعاب».

مُسْتَشْهِدٌ بِكُلِّيَّهِ الْأَجْنَاسِ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ (1) وَ بِعَجْزِهَا عَلَى قُدْرَتِهِ وَ بِفُطُورِهَا عَلَى قِدْمَتِهِ وَ بِزَوَالِهَا عَلَى بَقَائِهِ فَلَا لَهَا مَحِيصٌ عَنْ إِدْرَاكِهِ إِيَّاهَا وَ لَا خُرُوجٌ مِنْ إِحَاطَتِهِ بِهَا وَ لَا احْتِجَابٌ عَنْ إِحْصَائِهِ لَهَا (2) وَ لَا امْتِنَاعٌ مِنْ قُدْرَتِهِ عَلَيْهَا- كَفَى بِإِتْقَانِ الصُّنْعِ لَهَا آيَةً وَ بِمَرْكَبِ الطَّبْعِ عَلَيْهَا دَلَالَةً (3) وَ بِحُدُوثِ الْفِطَرِ عَلَيْهَا قِدْمَةً (4) وَ بِإِحْكَامِ الصَّنْعَهِ لَهَا عِبْرَةً فَلَا إِلَيْهِ حَدٌّ مَنْسُوبٌ وَ لَا لَهُ مَثَلٌ مَضْرُوبٌ وَ لَا شَيْ ءٌ عَنْهُ مَحْجُوبٌ تَعَالَى عَنْ ضَرْبِ الْأَمْثَالِ وَ الصِّفَاتِ الْمَخْلُوقَهِ عُلُوّاً كَبِيراً وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيمَاناً بِرُبُوبِيَّتِهِ وَ خِلَافاً عَلَى مَنْ أَنْكَرَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الْمُقَرُّ فِى خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ الْمُتَنَاسَخُ مِنْ أَكَارِمِ الْأَصْلَابِ وَ مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ(5) الْمُخْرَجُ مِنْ أَكْرَمِ الْمَعَادِنِ مَحْتِداً وَ أَفْضَلِ الْمَنَابِتِ مَنْبِتاً مِنْ أَمْنَعِ ذِرْوَهٍ وَ أَعَزِّ أَرُومَهٍ مِنَ الشَّجَرَهِ الَّتِى صَاغَ اللَّهُ مِنْهَا أَنْبِيَاءَهُ(6) وَ انْتَجَبَ مِنْهَا أُمَنَاءَهُ الطَّيِّبَهَ الْعُودِ الْمُعْتَدِلَهَ الْعَمُودِ الْبَاسِقَهَ الْفُرُوعِ النَّاضِرَهَ الْغُصُونِ الْيَانِعَهَ الثِّمَارِ الْكَرِيمَهَ الْحَشَا فِى كَرْمٍ غُرِسَتْ وَ فِى حَرَمٍ أُنْبِتَتْ وَ فِيهِ تَشَعَّبَتْ وَ أَثْمَرَتْ وَ عَزَّتْ وَ امْتَنَعَتْ فَسَمَتْ بِهِ (7)

1- أى بكل ضرب من ضروب الأشياء و كل قسم من أقسام الموجودات.

2- فى نسخه(د) و حاشيه نسخه(ب) «و لا احتجار عن احصائه لها» من الحجر بمعنى المنع.

3- أى بالطبع المركب على الاجناس، أو مصدر ميمى بمعنى تركيب الطبع عليها.

4- أى كفى بحدوث الايجاد على الاجناس أو حدوث التفطر و الانعدام عليها دلاله على قدمته.

5- المقرّ بصيغه المفعول من باب الافعال، و المتناسخ بمعنى المنتقل.

6- ؟؟؟ بنى إبراهيم عليه السلام، و فى الحديث «ما من نبى بعده الا من صلبه» كما قال تعالى: «؟؟؟ فِى ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّهَ وَ الْكِتابَ»

7- الضمير المجرور اما يرجع الى حرم فالباء للظرفيه، و يحتمل التعديه، أو الى محمّد صلّى اللّه عليه و آله، فللسببيه، و الضمائر المؤنثه كلها راجعه الى الشجره.

وَ شَمَخَتْ حَتَّی أَکْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالرُّوحِ الْأَمِینِ وَ النُّورِ الْمُبِینِ وَ الْکِتَابِ الْمُسْتَبِینِ وَ سَخَّرَ لَهُ الْبُرَاقَ وَ صَافَحَتْهُ الْمَلَائِکَهُ وَ أَرْعَبَ بِهِ الْأَبَالِیسَ وَ هَدَمَ بِهِ الْأَصْنَامَ وَ الْآلِهَهَ الْمَعْبُودَهَ دُونَهُ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَ سِیرَتُهُ الْعَدْلُ وَ حُکْمُهُ الْحَقُّ صَدَعَ بِمَا أَمَرَهُ رَبُّهُ وَ بَلَّغَ مَا حَمَّلَهُ حَتَّی أَفْصَحَ بِالتَّوْحِیدِ دَعْوَتَهُ وَ أَظْهَرَ فِی الْخَلْقِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ حَتَّی خَلَصَتْ لَهُ الْوَحْدَانِیَّهُ وَ صَفَتْ لَهُ الرُّبُوبِیَّهُ وَ أَظْهَرَ اللَّهُ بِالتَّوْحِیدِ حُجَّتَهُ وَ أَعْلَی بِالْإِسْلَامِ دَرَجَتَهُ وَ اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِیِّهِ مَا عِنْدَهُ مِنَ الرَّوْحِ وَ الدَّرَجَهِ وَ الْوَسِیلَهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ عَدَدَ مَا صَلَّی عَلَی أَنْبِیَائِهِ الْمُرْسَلِینَ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید حسن بن علی عدوی گفت که حدیث کرد ما را هیثم بن عبد اللّٰه رمانی گفت که حدیث کرد ما را حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش حضرت موسی بن جعفر از پدرش حضرت جعفر بن محمد از پدرش حضرت محمد بن علی از پدرش حضرت علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام که فرمود امیر المؤمنین (ع) در مسجد کوفه از برای مردم خطبه خواند و فرمود که حمد از برای خدائی است که نه از چیزی برده و نه از چیزی هستی داده آنچه را که بوده بواسطه حدوث چیزها بر ازلیت خود گواه آورده و بآنچه آنها را بآن نشان کرده از عجز و درماندگی بر قدرتش شاهد گرفته و با آنچه آنها را بسوی آن ناچار ساخته از فناء و نیستی بر دوامش حجت خواسته جایی از او خالی نبوده که باینیت و کو و کجا بودن دریافته شود و نه او را جثه مثالی است که بکیفیت و چون و چگونه وصف شود و از چیزی پنهان نشده که بزمانی بودن دانسته شود و با همه آنچه احداث فرموده در صفات مباینت و جدائی دارد و بآنچه اختراع فرموده از سخت گردانیدن ذاتها از ادراک سر باز زده و امتناع دارد و بکبریاء و عظمت از همه تصرف حالتها بیرون است تحدید و اندازه گفتنش بر زیرکیهای سوراخ کننده که در فضل و هنر تمام و در آن بر امثال و اقران خود برتری دارند یا چون شتران آب کشند حرام است و مکیف کردنش بر اندیشهای شکافنده که آزاداند یا بقعر چیزها فرو میروند ممنوع و تصویرش بر آفرینشهای شناور که باب فرو میروند و حقیقت چیزها را میدانند محرم است مکانها بجهت عظمتی که دارد او را فرو نگیرند و مقدارها که بآنها چیزها را اندازه کنند بجهت جلالش او را نپیمایند و اندازه ها بجهت کبریاء و بزرگواریش او را قطع ننمایند از خیالها امتناع دارد که بکنهش رسند و پایانی از برایش قرار دهند و از فهمها اباء دارد که

او را فرا گیرند و از ذهنها سر باز زده که او را ممثل گردانند عقل ها که بلندی نگرانند از استنباط احاطه باو نومیدند و دریاهای علوم از اشاره بسویش به پایان رسیدن خشگیده و آبش بزمین فرو رفته و آن را بخود چیده اند و نیکوئیها و نیکوکاری های دشمنان از بلند شدن بسوی وصف قدرتش بخواری برگشته اند یکی است نه از روی عدد و بشماره و دوام و همیشگی دارد نه بمدت و زمان و ایستاده و بر پا است نه بستون و چیزی که بر آن تکیه داشته باشد جنس نیست که جنسها با او برابری کنند و جنس بکسر جیم و سکون نون یک گونه از هر چیزی که در آن گونها باشد هم از آن و بعضی گفته اند که نوعی از چیزی و جثه نیست که جثه ها باو شباهت داشته باشند و نه چون چیزها است که صفات بر او واقع شوند بحقیقت که عقلها در امواج گرداب دریافتش گمراه و باطل و ضایع شده اند و خیالها از احاطه ذکر ازلیتش متحیر و سرگردان گردیده اند و فهمها از دانستن وصف قدرتش درمانده اند و ذهنها در گردابهای چرخهای ملکوتش غرق شده و در آب فرو رفته اند بسیار توانا است بنعمتها و قدرت دارد بکبریاء و بزرگواری و بر چیزها ملک و پادشاهی دارد پس روزگاری نیست که از پس او آید که بعد از او باشد و او نباشد و نه وصفی که باو احاطه کند و او را فرو گیرد بحقیقت که دشواریهای بسته و شوریده در جای اندازه و منتهای آرامگاه آنها از برایش فروتنی کرده اند و سببهای استوار در پایان بلندهای اطرافشان از برایش گردن نهاده اند به کلیت جنس ها بر پروردگاریش استشهاد فرموده و بعجز و درماندگی آنها بر قدرتش حجت آورده و بشکاف و حدوث آنها بر قدم و دیرینگیش شاهد گرفته و بزوال و نیستی آنها بر باقی ماندنش دلالت کرده پس آنها را پناهگاهی نیست از آنکه آن جناب آنها را دریابد و نه بیرون رفتن از آنکه بآنها احاطه فرماید و نه در پرده رفتنی از آنکه آنها را احصاء کند و در حیطه ضبط و شماره در آورد و نه امتناع و سرباز زدنی از قدرتش بر آنها و استواری صنعت آنها که آنها را محکم ساخته کافی است که آیه و نشان باشد و طبعی که در آنها نشانیده شده یا بر آنها چون مرکب سوار شده بسند است که دلالت باشد و حدوث خلقت و آفرینش بر آنها در باب قدیم بودنش کفایت میکند و همچنین محکم گردانیدن صنعت آنها در باب عبرت و پند پس نه بسوی او حدی است که منسوب باشد و نه او را مثلی که مضروب باشد یعنی داستانی که کسی بیان آن را تواند کرد و نه چیزی از او محجوب و پوشیده است برتری دارد از بیان داستانها و صفات آفریده ها برتری بزرگ و گواهی میدهم باینکه خدائی نیست مگر خدا از روی گرویدن بپروردگاریش و بجهت مخالفت کردن با کسی که او انکار کرده و شهادت میدهم که محمد بنده و رسول او است که در بهترین قرار گاهی قرار داده شده و از صلبهای بزرگوارتر و رحمهای پاک و پاکیزه منتقل گردیده آنکه بیرون آورده شد از

بهترین معدنها از روی اصل و فاضلترین منبتها از روی رستنگاه که آن ذروه و بلندی منیعتر و اصلی عزیزتر است از درختی که خدا پیغمبرانش را از آن آفریده و امینانش را از آن برگزیده درختی که چوبش پاکیزه و خوشبو است و ستون و تنه اش معتدل و راست و برابر ایستاده و مهرهایش دراز و شاخه هایش شاداب و تازه و میوه هایش رسیده و نواحی و آلاتش خوب و نیکو است که در کرم و خوبی کشته و در حرم رویاینده شده و بلند شد تا آنکه خدای تعالی او را نواخت و گرامی داشت و در آن پراکنده گردیده و بهر سو دویده و میوه داده و عزت بهمرسانیده و امتناع نموده پس آن درخت بآن حضرت برتری یافت و بروح الامین یعنی جبرئیل و نور هویدا و کتابی که در غایت روشنی یا روشنی بخش است که عبارت است از قرآن مجید و فرقان حمید و براق را از برایش مسخر و رام گردانید و فرشتگان با او مصافحه کردند و شیاطین را بواسطه او ترسانید و بتان و خدایانی را که پرستش میشدند غیر از آن جناب بآن حضرت در هم شکست سنت و روشش راه راست است و سیرتش عدل و راستی و حکمش حق و آنچه پروردگارش او را بآن امر فرموده آشکار نموده و امر را چنان آشکار فرمود که محو نشود چنان که شکاف آبگینه سر بهم نیاورد و نپیوندد و آنچه را که بر او بار فرموده بود بهر کسی رسانید تا آنکه دعوتش را بتوحید روشن گردانید و در آفریدگان ظاهر ساخت که نیست خدائی مگر خدای تنها که او را شریکی نیست تا آنکه وحدانیت و یگانگی از برایش خالص و پاکیزه شد و ربوبیت از برایش صافی و بی کدورت گردید و خدا بتوحید حجتش را اظهار نمود و با سلام درجه اش را بلند فرمود و خدای عز و جل از برای پیغمبرش برگزید آنچه را که در نزد او است از آسایش و پله و پایه و وسیله که درجه او است و در احادیث شرح و بیان آن شده و اهل لغت گفته اند که وسیله دست آویز است و نزدیکی و هر چه بسبب آن بچیزی نزدیکی جویند و خدا صلوات فرستد بر محمد و آل آن حضرت که پاکانند.

ص: 99

حديث 27

27- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْكُلَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَعْنٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَاتِكَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ النَّضْرِ الْفِهْرِيِّ عَنْ عَمْرٍو الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِی خُطْبَةٍ خَطَبَهَا بَعْدَ مَوْتِ النَّبِيِّ ص بِسَبْعَةِ أَيَّامٍ وَ ذَلِکَ حِينَ فَرَغَ مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا وُجُودَهُ(1) وَ حَجَبَ الْعُقُولَ عَنْ أَنْ تَتَخَيَّلَ ذَاتَهُ فِی امْتِنَاعِهَا مِنَ الشَّبَهِ وَ الشَّكْلِ بَلْ هُوَ الَّذِی لَمْ يَتَفَاوَتْ فِی ذَاتِهِ وَ لَمْ يَتَبَعَّضْ بِتَجْزِئَةِ الْعَدَدِ فِی كَمَالِهِ فَارَقَ الْأَشْيَاءَ لَا عَلَى اخْتِلَافِ الْأَمَاكِنِ وَ تَمَكَّنَ مِنْهَا لَا عَلَى الْمُمَازَجَةِ وَ عَلِمَهَا لَا بِأَدَاةٍ لَا يَكُونُ الْعِلْمُ إِلَّا بِهَا(2) وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَعْلُومِهِ عِلْمٌ غَيْرُهُ إِنْ قِيلَ كَانَ فَعَلَى تَأْوِيلِ أَزَلِيَّةِ الْوُجُودِ وَ إِنْ قِيلَ لَمْ يَزَلْ فَعَلَى تَأْوِيلِ نَفْيِ الْعَدَمِ (3) فَسُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَنْ قَوْلِ مَنْ عَبَدَ سِوَاهُ وَ اتَّخَذَ إِلَهاً غَيْرَهُ عُلُوّاً كَبِيراً نَحْمَدُهُ بِالْحَمْدِ الَّذِی ارْتَضَاهُ لِخَلْقِهِ وَ أَوْجَبَ قَبُولَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ شَهَادَتَانِ تَرْفَعَانِ الْقَوْلَ وَ تُضَاعِفَانِ الْعَمَلَ خَفَّ مِيزَانٌ تُرْفَعَانِ مِنْهُ وَ ثَقُلَ مِيزَانٌ تُوضَعَانِ فِيهِ وَ بِهِمَا الْفَوْزُ بِالْجَنَّةِ وَ النَّجَاةُ مِنَ النَّارِ وَ الْجَوَازُ عَلَى الصِّرَاطِ وَ بِالشَّهَادَتَيْنِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ بِالصَّلَاةِ يَنَالُونَ الرَّحْمَةَ- فَأَكْثِرُوا مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى نَبِيِّكُمْ وَ آلِهِ- إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَا كَرَمَ أَعَزُّ مِنَ التُّقَى وَ لَا مَعْقِلَ أَحْرَزُ مِنَ الْوَرَعِ وَ لَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ وَ لَا كَنْزَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ وَ لَا عِزَّ أَرْفَعُ مِنَ الْحِلْمِ وَ لَا حَسَبَ أَبْلَغُ مِنَ الْأَدَبِ وَ لَا نَسَبَ أَوْضَعُ مِنَ الْغَضَبِ وَ لَا جَمَالَ أَزْيَنُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا سُوءَ أَسْوَأُ مِنَ الْكَذِبِ وَ لَا حَافِظَ أَحْفَظُ مِنَ الصَّمْتِ وَ لَا لِبَاسَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ وَ لَا غَائِبَ أَقْرَبُ مِنَ الْمَوْتِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ مَشَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّهُ يَصِيرُ إِلَى بَطْنِهَا وَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ مُسْرِعَانِ فِی هَدْمِ الْأَعْمَارِ وَ لِكُلِّ ذِی رَمَقٍ قُوتٌ وَ لِكُلِّ حَبَّةٍ آكِلٌ وَ أَنْتُمْ قُوتُ الْمَوْتِ وَ إِنَّ مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الِاسْتِعْدَادِ لَنْ يَنْجُوَ مِنَ الْمَوْتِ غَنِيٌّ بِمَالِهِ وَ لَا فَقِيرٌ لِإِقْلَالِهِ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ خَافَ رَبَّهُ كَفَّ ظُلْمَهُ وَ مَنْ لَمْ يَرْعَ فِی كَلَامِهِ أَظْهَرَ هُجْرَهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْبُهْمِ مَا أَصْغَرَ الْمُصِيبَةَ مَعَ عِظَمِ الْفَاقَةِ غَداً هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ وَ مَا تَنَاكَرْتُمْ إِلَّا لِمَا فِيكُمْ مِنَ الْمَعَاصِی وَ الذُّنُوبِ فَمَا أَقْرَبَ الرَّاحَةَ مِنَ التَّعَبِ وَ الْبُؤْسَ مِنَ النَّعِيمِ وَ مَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ وَ مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ وَ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ وَ كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ.

1- أی لا یدرک منه الّا أنّه تعالی موجود و أمّا ذاته فلا، و فی البحار باب جوامع التوحید عن تحف العقول: «أعدم الاوهام أن تنال الی وجوده» أی الی ذاته.

2- هذه الجمله صفه لاداه و الضمیر المجرور بالباء یرجع إلیها، أی علم الأشیاء لا باداه لا یکون علم المخلوق الا بها.

3- أی لیس کونه و بقاؤه مقرونین بالزمان علی ما یفهم من کلمه کان و لم یزل.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن معن گفت که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن عاتکه از حسین بن نظر فهری از عمرو اوزاعی از عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی از حضرت ابو جعفر محمد بن علی باقر از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود امیر المؤمنین (ع) هفت روز بعد از وفات پیغمبر (ص) در خطبه که آن را خواند و آن در هنگامی بود که از جمع قرآن فارغ شده بود فرمود که حمد از برای خدائی که خیالها را عاجز گردانیده از آنکه بیابند مگر هستی و وجود او را و عقلها را منع کرده از آنکه ذاتش را تخیل کنند بجهت امتناع آن از شباهت و شکل بلکه او همانست که در ذاتش تفاوت نکرده و در کمالش بمجزی شدن عدد متبعض نشده از چیزها مفارقت نموده نه بطور اختلاف مکانها و در آنها تمکن بهم رسانیده و جا گرفته نه بوضع ممازجت و آمیزش و آنها را دانسته نه بواسطه ادات و آلت که دانش نمیباشد مگر بآن و میان او و میان معلومش علمی غیر از آن جناب نیست اگر گفته شود که بود بنا بر ازلیت و تأویل همیشگی هستی است و اگر گفته شود که زائل و برطرف نشد بنا بر تأویل نبودن نیستی است و پاک و منزه است آن جناب و برتر از گفتار کسی که جز او را پرستیده و خدائی را غیر از او فرا گرفته برتری بزرگ ستایش میکنم او را بستایشی که آن را از برای آفریدگانش پسندیده و قبول آن را بر خود واجب گردانیده و شهادت میدهم که نیست خدائی مگر خدا در حالی که تنها است و او را شریکی نیست و شهادت میدهم که محمد بنده و رسول او است دو شهادتی که عمل را بالا میبرند و آن را دو چندان میکنند و ترازوئی که آنها از آن برداشته شوند سبک باشد و ترازوئی که آنها در آن گذاشته شوند گران باشد و رستگاری ببهشت و رهائی از آتش دوزخ و گذشتن بر صراط بآنها است و بشهادتین داخل بهشت میشوید و بواسطه صلوات بر پیغمبر برحمت میرسید پس بر پیغمبر خود و آل آن حضرت بسیار صلوات فرستید.

ص: 101

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً يعنى بدرستى كه خدا و فرشتگانش صلوات ميفرستند بر پيغمبر اى كسانى كه ايمان آورده ايد و بخدا و رسول او گرويده ايد صلوات فرستيد بر او و سلام گوئيد سلام گفتنى يا خود را تسليم نمائى و انقياد او را مرعى داريد اى مردمان بدرستى كه هيچ شرف و بزرگوارى از اسلام بلندتر نيست و نه كرامتى از پرهيزكارى عزيزتر و نه پناهگاهى از پارسائى استوارتر و نه شفيعى از توبه آسان تر و فيروزى يابنده تر و نه گنجى از علم نافعتر و نه ارجمندى از بردبارى برتر و نه حسبى از ادب بليغتر و نه سببى از خشم پست تر و نه جمالى از عقل زيباتر و نه بدى از دروغ بدتر و نه حافظى از خاموشى نگاه دارنده تر و نه لباسى از عافيت جميلتر و نه پنهانى از مرگ نزديكتر اى مردمان بدرستى كه هر كه بر روى زمين ميرود بشكم آن منتقل مى شود و شب و روز شتابانند در فناى اين عمرها و هر صاحب رمقى را قوت و روزيست و هر دانه را خورنده هست و شما روزى مرگيد و بدرستى هر كه روزها را شناخته از ساخته و آماده شدن غافل نشده و هرگز هيچ بى نيازى بمالش از مرگ نجات نيابد و نه هيچ فقيرى بجهت درويشى كه دارد اى مردمان هر كه از پروردگار خود ترسد ظلمش را باز دارد و هر كه در كلامش نترسد يا رعايت نكند هرزگيش را ظاهر كند و هر كه خوب را از بد نشناسد بمنزله چهارپايان است كه چه كوچك است مصيبت با بزرگى درويشى و حاجتمندى در فرداى قيامت هيهات هيهات هيهات بغايت دور است آنچه گمان كرده ايد و شما خود را نادان نساختيد مگر بجهت آنچه در شما است از معاصى و گناهان پس چه نزديك است راحت بتعب و سختى بناز و نعمت و بدى كه بعد از آن بهشت است بدى نيست و خوبى كه بعد از آن آتش دوزخ است خوبى نيست و هر نعمتى غير از بهشت كوچك شمرده شده و هر زحمتى غير از آتش دوزخ عافيت و سلامتى است.

ص: 102

حديث 28

28- حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَ عِنْدَهُ عَلِیُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا ع فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ لَيْسَ مِنْ قَوْلِکَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ قَالَ بَلَی قَالَ فَسَأَلَهُ عَنْ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ فَأَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی إِبْرَاهِيمَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هذا رَبِّی فَقَالَ الرِّضَا ع إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ع وَقَعَ إِلَی ثَلَاثَهِ أَصْنَافٍ صِنْفٍ يَعْبُدُ الزُّهَرَهَ وَ صِنْفٍ يَعْبُدُ الْقَمَرَ وَ صِنْفٍ يَعْبُدُ الشَّمْسَ وَ ذَلِکَ حِينَ خَرَجَ مِنَ السَّرَبِ الَّذِی أُخْفِیَ فِيهِ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَ رَأَی الزُّهَرَهُ قالَ هذا رَبِّی عَلَی الْإِنْكَارِ وَ الِاسْتِخْبَارِ فَلَمَّا أَفَلَ الْكَوْكَبُ قالَ- لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ لِأَنَّ الْأُفُولَ مِنْ صِفَاتِ الْمُحْدَثِ لَا مِنْ صِفَاتِ الْقَدِيمِ- فَلَمَّا رَأَی الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّی عَلَی الْإِنْكَارِ وَ الِاسْتِخْبَارِ فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِی رَبِّی لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا أَصْبَحَ وَ رَأَی الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّی هذا أَكْبَرُ مِنَ الزُّهَرَهِ وَ الْقَمَرِ عَلَی الْإِنْكَارِ وَ الِاسْتِخْبَارِ لَا عَلَی الْإِخْبَارِ وَ الْإِقْرَارِ- فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ لِلْأَصْنَافِ الثَّلَاثَهِ مِنْ عَبَدَهِ الزُّهَرَهِ وَ الْقَمَرِ وَ الشَّمْسِ- يا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ. إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ إِبْرَاهِيمُ بِمَا قَالَ أَنْ يُبَيِّنَ لَهُمْ بُطْلَانَ دِينِهِمْ وَ يُثْبِتَ عِنْدَهُمْ أَنَّ الْعِبَادَهَ لَا تَحِقُّ لِمَا كَانَ بِصِفَهِ الزُّهَرَهِ وَ الْقَمَرِ وَ الشَّمْسِ وَ إِنَّمَا تَحِقُّ الْعِبَادَهُ لِخَالِقِهَا وَ خَالِقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ مَا احْتَجَّ بِهِ عَلَی قَوْمِهِ مِمَّا أَلْهَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ آتَاهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ تِلْكَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهِيمَ عَلی قَوْمِهِ(1)

ص: 103

1- الأنعام: 83. و الآيات قبل هذه الآيه.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دَرُّکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

و الحدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجه و قد أخرجته بتمامه فی کتاب عیون أخبار الرضا ع

ترجمه:

حدیث کرد ما را تمیم بن عبد الله بن تمیم قریشی «رضی» گفت که حدیث کرد مرا پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم که گفت در مجلس مأمون حاضر شدم و علی بن موسی الرضا (ع) در نزد او بود پس مأمون بآن حضرت گفت که یا ابن رسول الله آیا از گفتار تو این نیست که پیغمبران خدا معصوم اند فرمود بلی راوی میگوید که پس آن حضرت را از چند آیه از قرآن سؤال نمود و در میان آنچه او را سؤال کرد این بود که بحضرت گفت مرا خبر ده از شرح قول خدای عز و جل در باب ابراهیم فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هذا رَبِّی یعنی پس چون درآمد بر او شب و تاریکی همه زمین را پوشید ستاره درخشانی را دید گفت که این پروردگار من است حضرت امام رضا (ع) فرمود که ابراهیم (ع) بسوی سه قسم از مردم واقع شد یک قسم ناهید را می پرستیدند و قسمی ماه را می پرستیدند و قسمی دیگر آفتاب را پرستش مینمودند و این در هنگامی بود که از غاری که در آن پنهان شده بود بیرون آمده بود پس چون شب بر او در آمد و تاریکی او را پوشید و ستاره ناهید را دید گفت که این پروردگار من است بروجه انکار و استخبار یعنی طلب و خبر و آگاهی که او را به حقیقت آن خبر دهند نه بر وجه اقرار و اخبار پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت و غروب نمود گفت که من فروروندگان را دوست نمیدارم زیرا که فرو رفتن از صفات چیزی است که حادث شده و دیگری او را پدید آورده نه از صفات قدیم که همیشه بوده بی آنکه کسی او را بوجود آورده باشد پس آن هنگام که ماه را دید بر آینده و در حالی که در طلوع آغاز نموده بود گفت که این پروردگار من است بر وجه انکار و استخبار پس آن هنگام که فرو رفت و روی بغروب نهاد که از دائره نصف النهار بجانب مغرب میل کرد گفت هر آینه اگر پروردگارم مرا هدایت نکند و بر وجه لطف و توفیق راه راست بمن ننماید البته از گروه گمراهان خواهم بود پس آن هنگام که صبح کرد و آفتاب را دید برآینده گفت که اینک پروردگار من است این بزرگتر است از ناهید و ماه و این سخن را بر وجه انکار و استخبار گفت نه بطور اخبار و اقرار بطریقی که گذشت پس آن هنگام که آفتاب فرو رفت ابراهیم (ع) بآن سه قسم از پرستندگان ناهید و

ماه و آفتاب گفت که یا قَوْمِ إِنِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ یعنی ای گروه من بدرستی که من بیزارم از آنچه شما بانباز میگیرید با خدا یا از شریک ساختن شما چیزها محدثه محتاجه را که بمحدث و موجد احتیاج دارند بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را یعنی دین خود را خالص گردانیدم یا روی خود را متوجه گردانیدم مر آن کسی را که آفرید آسمانها و زمین را در حالی که میل کننده ام از همه ادیان باطله و رو آورنده ام بدین توحید و از جمله شرک آورندگان نیستم تتمه حدیث و جز این نیست که ابراهیم بآنچه گفت خواست که بطلان دین ایشان را از برای ایشان ظاهر و بیان کند و در نزد ایشان ثابت و پا بر جای شود که پرستش درست نباشد از برای آنچه بصفت ناهید و ماه و آفتاب باشد و جز این نیست که پرستش درست باشد از برای آفریننده آنها و آفریننده آسمانها و زمین و آنچه ابراهیم بواسطه آن بر قومش حجت آورد و استدلال کرد از جمله آنها است که خدای عز و جل آن را باو الهام فرموده آن را باو عطا نموده بود چنان که خدای عز و جل فرموده که:

وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ عَلی قَوْمِهِ یعنی و این حجت مذکوره حجت و برهان ما است که عطاء نمودیم و دادیم آن را به ابراهیم تا بآن بر گروه خویش حجت آورد پس مأمون گفت که از برای خدا است نیکی و بسیاری خیر و نفع تو یا ابن رسول اللّٰه و مؤلف میگوید که این حدیث طولانی است و ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم و این را بتمامه در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) اخراج کرده ام.

حدیث 29

29- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ الْحَکَمِ بْنِ ظُهَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَرِیرٍ الْعَبْدِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا یُحَسُّ وَ لَا یُجَسُّ وَ لَا یُمَسُّ وَ لَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ وَ لَا یَقَعُ عَلَیْهِ الْوَهْمُ وَ لَا تَصِفُهُ الْأَلْسُنُ وَ کُلُّ شَیْ ءٍ حَسَّتْهُ الْحَوَاسُّ أَوْ لَمَسَتْهُ الْأَیْدِی فَهُوَ مَخْلُوقٌ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی کَانَ إِذْ لَمْ یَکُنْ شَیْ ءٌ غَیْرُهُ وَ کَوَّنَ الْأَشْیَاءَ فَکَانَتْ کَمَا کَوَّنَهَا وَ عَلِمَ مَا کَانَ وَ مَا هُوَ کَائِنٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه از ابراهیم بن حکم بن ظهیر از عبد اللّٰه بن جوین یا جون عبدی از امام جعفر صادق (ع) که میفرمود حمد از برای خدائی است که بحس در نمیآید و جسته نمیشود و او را مس نمیتوان نمود و بحواس پنج گانه او را در نتوان یافت و خیال بر او واقع نشود و زبانها او را وصف نتوانند کرد و هر چیزی که حاسها آن را بیابند یا دستها آن را لمس نمایند مخلوق است.

حمد از برای خدائی است که بود در هنگامی که چیزی غیر از او نبود و چیزها را هستی داد پس موجود شدند. چنان که آنها را هستی داد و آنچه بوده و آنچه خواهد بود همه را دانست.

حدیث 30

30- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ع وَ هُوَ يُكَلِّمُ رَاهِباً مِنَ النَّصَارَى فَقَالَ لَهُ فِي بَعْضِ مَا نَاظَرَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُحَدَّ بِيَدٍ أَوْ رِجْلٍ أَوْ حَرَكَةٍ أَوْ سُكُونٍ أَوْ يُوصَفَ بِطُولٍ أَوْ قِصَرٍ أَوْ تَبْلُغَهُ الْأَوْهَامُ أَوْ تُحِيطَ بِهِ صِفَةُ الْعُقُولِ(1) أَنْزَلَ مَوَاعِظَهُ وَ وَعْدَهُ وَ وَعِيدَهُ أَمَرَ بِلَا شَفَةٍ وَ لَا لِسَانٍ وَ لَكِنْ كَمَا شَاءَ أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَكَانَ خَبَراً كَمَا أَرَادَ فِي اللَّوْحِ(2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از یعقوب بن جعفر که گفت شنیدم از ابو ابراهیم حضرت موسی بن جعفر و آن حضرت بادیرانی از ترسایان سخن میگفت پس باو فرمود در بعضی از آنچه با او مناظره و گفتگو مینمود که خدای تبارک و تعالی از آن جلیل تر و عظیم تر است که بدست یا پا یا حرکت یا سکون محدود و اندازه شود یا بدرازی یا کوتاهی بوصف درآید یا خیالها باو برسند یا عقلها بصفتش احاطه کنند پندها و وعده و وعید خود را فرو فرستاد و بدون لب و زبان فرمان داد و لیکن چنان که خواست آنست که میگوید باش پس بجبر یا خیر بوده چنان که در لوح محفوظ اراده فرموده.

1- فی البحار و فی نسخه(ب) و(د) و(ج) و(و) «أو تحیط بصفته العقول».
2- قوله: «خبرا» بضم الخاء المعجمه و سکون الباء بمعنی العلم و هو بمعنی الفاعل حال من فاعل «شاء»، و فی نسخه(و) و(د) و(ب) بالجیم و الباء الموحده، أی شاء من دون خیره للمخلوق فیما کان بمشیئه، و فی البحار باب نفی الجسم و الصوره و فی نسخه(ج) بالخاء المعجمه و الیاء

المثناه من تحت، و قوله: «كما أراد- الخ» أى ما حدث فى الوجود بقوله كن كان كما أراد و أثبت فى لوح التقدير أو لوح من الالواح السابقه عليه الى أن ينتهى الى علمه.

حدیث 31

31- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ جَامِعٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِکٌ وَ مَنْ أَنْکَرَ قُدْرَتَهُ فَهُوَ کَافِرٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن هرون فامی رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد اللّٰه بن جعفر بن جامع حمیری از پدرش از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از چند نفر از امام جعفر صادق (ع) که فرمود هر که خدا را بآفریده اش تشبیه کند مشرک است و هر که قدرتش را انکار کند کافر است

حدیث 32

32- حَدَّثَنَا أَبِی وَ عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ الْعَطَّارُ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَیْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی سَیِّدِی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ع فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِّمْنِی التَّوْحِیدَ فَقَالَ یَا أَبَا أَحْمَدَ لَا تَتَجَاوَزْ فِی التَّوْحِیدِ مَا ذَکَرَهُ اللَّهُ تَعَالَی ذِکْرُهُ فِی کِتَابِهِ فَتَهْلِکَ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ- لَمْ یَلِدْ فَیُورَثَ وَ لَمْ یُولَدْ فَیُشَارَکَ وَ لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً وَ لَا شَرِیکاً وَ أَنَّهُ الْحَیُّ الَّذِی لا یَمُوتُ وَ الْقَادِرُ الَّذِی لَا یَعْجِزُ وَ الْقَاهِرُ الَّذِی لَا یُغْلَبُ وَ الْحَلِیمُ الَّذِی لَا یَعْجَلُ وَ الدَّائِمُ الَّذِی لَا یَبِیدُ وَ الْبَاقِی الَّذِی لَا یَفْنَی وَ الثَّابِتُ الَّذِی لَا یَزُولُ وَ الْغَنِیُّ الَّذِی لَا یَفْتَقِرُ وَ الْعَزِیزُ الَّذِی لَا یَذِلُّ وَ الْعَالِمُ- الَّذِی لَا یَجْهَلُ وَ الْعَدْلُ الَّذِی لَا یَجُورُ وَ الْجَوَادُ الَّذِی لَا یَبْخَلُ وَ أَنَّهُ لَا تُقَدِّرُهُ الْعُقُولُ وَ لَا تَقَعُ عَلَیْهِ الْأَوْهَامُ وَ لَا تُحِیطُ بِهِ الْأَقْطَارُ وَ لَا یَحْوِیهِ مَکَانٌ وَ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ وَ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ- ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا وَ هُوَ الْأَوَّلُ الَّذِی لَا شَیْ ءَ قَبْلَهُ- وَ الْآخِرُ الَّذِی لَا شَیْ ءَ بَعْدَهُ وَ هُوَ الْقَدِیمُ وَ مَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ مُحْدَثٌ تَعَالَی عَنْ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِینَ عُلُوّاً کَبِیراً.

ترجمه:

حدیث کردند ما را پدرم و عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه از فضل ابن شاذان از محمد بن ابی عمیر که گفت برسید خود حضرت موسی بن جعفر (ع) داخل شد و بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّه توحید را بمن تعلیم فرما فرمود که ای ابو احمد در باب

توحید در مگذر از آنچه خدای تعالی آن را در کتاب خود ذکر فرموده که هلاک میشوی و بدان که خدای تبارک و تعالی یکتائی است یگانه که پناه نیازمندان است کسی را نزاد تا ارث دهد و کسی او را نزاد تا با او مشارکت کند و زن و فرزند و شریکی را فرا نگرفته و نیز بدان که او زنده ای است که نمیمیرد و توانائی که در نمیماند و غالبی که مغلوب نمیشود و بردباری که شتاب نمیکند و دائمی که هلاک و نابود نمیگردد و باقی که فانی نمیشود و ثابتی که زوال ندارد و بی نیازی که محتاج نمی- شود و عزیزی که خوار و ذلیل نمیشود و دانائی که نادانی ندارد و عادلی که ستم نمیکند و بخشنده که بخل نمیکند و نیز بدان که عقلها او را اندازه نمیکند و خیالها بر او واقع نمیشوند و اندازه ها بر او احاطه نمینمایند و جایی او را فرو نمیگیرد لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی دیدها و خیالها او را در نیابند و او خیالها را دریابد و اوست رسنده بدقائق چیزها که بهمه اسرار خلائق آگاه است و دانا است بتدابیر و مصالح ایشان و همه افعال و اقوال ایشان را میداند لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ یعنی همچو او چیزی نیست و مانند صفت او صفتی نه و او است شنوای بینا که آنچه شنیدنی باشد بشنود و آنچه دیدنی باشد ببیند ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا یعنی نمیباشد و واقع نمیشود از راز گفتن سه کس مگر آنکه خدا چهارم ایشان است و نه راز گفتن پنج کس مگر آنکه او ششم ایشان است و نه پست تر و کمتر از این که دو باشد یا چهار و نه بیشتر از این که از شش است تا آنچه نهایت ندارد مگر آنکه او با ایشان است در هر جا که باشند از اقطار آسمانها و نواحی زمین یعنی علم آن جناب رفیق آنها است و محیط و مطلع بر ایشان نه باعتبار ذات مقدس و او است اول که پیش از او چیزی نیست و آنکه بعد از او چیزی نه و اوست که قدیم است و آنچه غیر او است محدث و موجود است که خدا آن را پدید آورده و مخلوقی که آفریده شده و او برتر است از صفات آفریدگان برتری بزرگ

حدیث 33

33- حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُذَكِّرُ الْمَعْرُوفُ بِأَبِی سَعِيدٍ الْمُعَلِّمُ بِنَيْسَابُورَ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُفْيَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ سَلَمَةَ اللِّيفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ بْنِ هُجَيْمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سِنَانٍ الشَّيْبَانِیُّ سَعِيدُ بْنُ سِنَانٍ عَنِ الضَّحَّاكِ عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَةَ(1) قَالَ: جَاءَ يَهُودِیٌّ إِلَى عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّنَا قَالَ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ ع إِنَّمَا يُقَالُ مَتَى كَانَ لِشَیْ ءٍ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ وَ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هُوَ كَائِنٌ بِلَا كَيْنُونَةٍ(2) كَائِنٍ كَانَ بِلَا كَيْفٍ يَكُونُ كَائِنٌ لَمْ يَزَلْ بِلَا لَمْ يَزَلْ وَ بِلَا كَيْفٍ يَكُونُ كَانَ لَمْ يَزَلْ لَيْسَ لَهُ قَبْلٌ هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَ بِلَا غَايَةٍ وَ لَا مُنْتَهًى غَايَةٌ وَ لَا غَايَةَ إِلَيْهَا (3) غَايَةٌ انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عَنْهُ فَهُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو سعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحق مذکر که معروف بود با بو سعید معلم در نیشابور گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن محمد بن سفیان گفت که حدیث کرد ما را علی بن سلمه لیقی گفت که حدیث کرد ما را اسماعیل بن یحیی بن عبد اللّٰه بن طلحه بن هجیم گفت که حدیث کرد ما را ابو سنان شیبانی سعید بن سنان از ضحاک از نزال بن سبره که گفت یکی از یهود بخدمت علی بن ابی طالب (ع) آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین پروردگار ما در چه زمان بوده راوی میگوید که علی (ع) به آن یهودی فرمود جز این نیست که گفته می شود که در چه زمان بوده از برای چیزی که نبوده و بعد از آن بوده یعنی این سخن را در باب کسی میگویند که حادث باشد نه قدیم و پروردگار ما است که بوده و میباشد و خواهد بود بی بودنی که حادث باشد و بی چگونگی بوده که تحقیق یابد و از نو پیدا شود و همیشه بوده بی همیشگی و بدون چونی که باشد و آن جناب کثیر الخیر و از اینها برتر است او را پیشی نیست و او پیش از پیش است بی پیشی و بی آخر و بی پایان آخر و بی آخری که تا آن آخر باشد و مراد این است که بی آنکه آخری داشته باشد از طرف ازل و بی آخری که بآخر رسد از طرف ابد همه آخرها از او بریده شده پس او آخر هر آخری است.

1- النسخ فى ضبط أسماء رجال هذا الحديث و ألقابهم و كناهم مختلفه كثيرا، تركنا ذكر الاختلاف لقله الجدوى فانهم أو أكثرهم من العامّه، و الحديث مذكور بسند آخر فى الباب الثامن و العشرين فى موضعين.

2- أى ربّنا تبارک و تعالى كائن بحقيقه الكينونه بلا أن يكون له كينونه زائده على ذاته.

3- أى هو غايه كل شى ء و لا غايه له ينتهى إليها، و حاصل كلامه عليه السّلام أنّه تعالى لا يتصف بمتى و لا بلوازمه من كونه ذا مبدإ و منتهى لان ذلک ينافى الربوبيه الكبرى بل الأشياء كلها حتى الزمان تبتدأ منه و تنتهى إليه، هو الأول و الآخر.

حدیث 34

34- أَخْبَرَنِی أَبُو الْعَبَّاسِ الْفَضْلُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ الْکِنْدِیُّ فِیمَا أَجَازَهُ لِی بِهَمَدَانَ سَنَهَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِینَ وَ ثَلَاثِمِائَهٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَهْلٍ یَعْنِی الْعَطَّارَ الْبَغْدَادِیَّ لَفْظاً مِنْ کِتَابِهِ سَنَهَ خَمْسٍ وَ ثَلَاثِمِائَهٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی عُمَارَهُ بْنُ زَیْدٍ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَلَاءِ (1) قَالَ حَدَّثَنِی صَالِحُ بْنُ سُبَیْعٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَعْصَعَهَ بْنِ صُوحَانَ(2) قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِی الْمُعْتَمِرِ مُسْلِمِ بْنِ أَوْسٍ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ عَلِیٍّ ع فِی جَامِعِ الْکُوفَهِ فَقَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ مُصْفَرُّ اللَّوْنِ کَأَنَّهُ مِنْ مُتَهَوِّدَهِ الْیَمَنِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صِفْ لَنَا خَالِقَکَ وَ انْعَتْهُ لَنَا کَأَنَّا نَرَاهُ وَ نَنْظُرُ إِلَیْهِ فَسَبَّحَ عَلِیٌّ ع رَبَّهُ وَ عَظَّمَهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هُوَ أَوَّلٌ بِلَا بَدِیءٍ مِمَّا(3)

1- فی البحار باب جوامع التوحید و فی نسخه(ب) و(و) و(ج) «عبید اللّه بن العلاء».

2- فی نسخه(د) و(ب) «عن عمر بن محمّد- الخ»، و فی نسخه(و) و حاشیه نسخه(ط) «حدّثنی صالح بن سبیع بن عمرو بن محمّد- الخ» و رجال هذا السند کلهم مجاهیل الا البلوی و هو رجل ضعیف مطعون علیه، لکن لا ضیر فیه لان الاعتبار فی أمثال هذه الأحادیث بالمتن، و لو کان سندها معتبرا و لم تکن متونها موافقه لما تواتر من مذهب أهل البیت(ع) أو مضمونها مخالف لما دل علیه العقل لم تکن حجه الا عند الحشویه من أهل الحدیث.

3- أی بلا بدی ء من شی ء، و هو فعیل بمعنى المفعول أو الفاعل، و على الأول فهو مضمون ما فی خطبه الأخرى: «لا من شی ء کان» و على الثانی فهو مضمون قوله: «لا من شی ء کوّن ما قد کان» و الأول أظهر بل الظاهر.

وَ لَا بَاطِنٍ فِيمَا وَ لَا يَزَالُ مَهْمَا (1) وَ لَا مُمَازِجٍ مَعَ مَا وَ لَا خَيَالٍ وَهْماً (2) لَيْسَ بِشَبَحٍ فَيُرَى وَ لَا بِجِسْمٍ فَيَتَجَزَّأَ وَ لَا بِذِي غَايَةٍ فَيَتَنَاهَى وَ لَا بِمُحْدَثٍ فَيُبْصَرَ وَ لَا بِمُسْتَتِرٍ فَيُكْشَفَ وَ لَا بِذِي حُجُبٍ فَيُحْوَى (3) كَانَ وَ لَا أَمَاكِنَ تَحْمِلُهُ أَكْنَافُهَا وَ لَا حَمَلَةَ تَرْفَعُهُ بِقُوَّتِهَا وَ لَا كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ بَلْ حَارَتِ الْأَوْهَامُ أَنْ تُكَيِّفَ الْمُكَيِّفَ لِلْأَشْيَاءِ وَ مَنْ لَمْ يَزَلْ بِلَا مَكَانٍ وَ لَا يَزُولُ بِاخْتِلَافِ الْأَزْمَانِ وَ لَا يَنْقَلِبُ شَأْناً بَعْدَ شَأْنٍ (4) الْبَعِيدُ مِنْ حَدْسِ الْقُلُوبِ(5) الْمُتَعَالِي عَنِ الْأَشْيَاءِ وَ الضُّرُوبِ الْوَتْرُ عَلَّامُ الْغُيُوبِ فَمَعَانِي الْخَلْقِ عَنْهُ مَنْفِيَّةٌ وَ سَرَائِرُهُمْ عَلَيْهِ غَيْرُ خَفِيَّةٍ الْمَعْرُوفُ بِغَيْرِ كَيْفِيَّةٍ لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ وَ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَفْكَارُ وَ لَا تُقَدِّرُهُ الْعُقُولُ وَ لَا تَقَعُ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ فَكُلُّ مَا قَدَّرَهُ عَقْلٌ أَوْ عُرِفَ لَهُ مِثْلٌ فَهُوَ مَحْدُودٌ وَ كَيْفَ يُوصَفُ بِالْأَشْبَاحِ وَ يُنْعَتُ بِالْأَلْسُنِ الْفِصَاحِ مَنْ لَمْ يَحْلُلْ فِي الْأَشْيَاءِ فَيُقَالَ هُوَ فِيهَا كَائِنٌ وَ لَمْ يَنْأَ عَنْهَا فَيُقَالَ هُوَ عَنْهَا بَائِنٌ وَ لَمْ يَخْلُ مِنْهَا فَيُقَالَ أَيْنَ وَ لَمْ يَقْرُبْ مِنْهَا بِالالْتِزَاقِ وَ لَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِالافْتِرَاقِ بَلْ هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ بِلَا كَيْفِيَّةٍ وَ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْنَا مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ وَ أَبْعَدُ مِنَ الشَّبَهِ مِنْ كُلِّ بَعِيدٍ(6)

1- أی و لا یزول أبدا فان یزال یأتی بمعنی یزول قلیلا، و مهما لعموم الازمان.

2- الخیال بفتح الأول ما یتمثل فی النوم و الیقظه من صوره الشی ء، أی و لا هو کالخیال یتصور و یتمثل فی قوه الوهم.

3- أی لا یستره حجب فیکون محویا فی مکان وراء الحجب.

4- لا ینافی هذا ما فی الآیه الشریفه من أنّه کل یوم هو فی شأن لان هنا بمعنی الحال فی نفسه و هناک بمعنی الامر فی خلقه، کما قال علیه السّلام فی صدر الحدیث الأول: «انه کل یوم فی شأن من احداث بدیع لم یکن».

5- فی نسخه(ب) و(ج) «البعید من حدث القلوب».

6- فی البحار و فی نسخه(ج) و(و) و(ب) «و ابعد من الشبهه- الخ».

لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيَاءَ مِنْ أُصُولٍ أَزَلِيَّهٍ وَ لَا مِنْ أَوَائِلَ كَانَتْ قَبْلَهُ بَدِيَّهٍ (1) بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ وَ أَتْقَنَ خَلْقَهُ وَ صَوَّرَ مَا صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ فَسُبْحَانَ مَنْ تَوَحَّدَ فِی عُلُوِّهِ فَلَیْسَ لِشَیْ ءٍ مِنْهُ امْتِنَاعٌ وَ لَا لَهُ بِطَاعَهِ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ انْتِفَاعٌ إِجَابَتُهُ لِلدَّاعِینَ سَرِیعَهٌ وَ الْمَلَائِکَهُ لَهُ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مُطِیعَهٌ کَلَّمَ مُوسی تَکْلِیماً بِلَا جَوَارِحَ وَ أَدَوَاتٍ وَ لَا شَفَهٍ وَ لَا لَهَوَاتٍ (2) سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی عَنِ الصِّفَاتِ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ إِلَهَ الْخَلْقِ مَحْدُودٌ فَقَدْ جَهِلَ الْخَالِقَ الْمَعْبُودَ.

و الخطبه طویله أخذنا منها موضع الحاجه

ترجمه:

خبر داد مرا ابو العباس فضل بن عباس کندی آنچه آن را بمن اجازه داد در همدان در سال سیصد و پنجاه و چهارم گفت که حدیث کرد ما را محمد بن سهل یعنی عطار بغدادی از روی لفظ و سخن از دهان بیرون انداختن از کتاب و نوشته خویش در سال سیصد و پنجم گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن محمد با وی گفت که حدیث کرد مرا عماره بن زید گفت که حدیث کرد مرا عبید اللَّه بن علاء گفت که حدیث کرد مرا صالح بن سبیع از عمرو بن محمد بن صعصعه بن صوحان که گفت حدیث کرد مرا پدرم از أبو المعتمر مسلم بن اوس که گفت در جامع کوفه در مجلس علی (ع) حاضر بودم که مردی زرد رنگ بسوی حضرت برخاست و گویا که آن مرد از توبه کنندگان و نیکوکاران یا از جمله یهودیان اهل یمن بود پس عرض نمود که یا امیر المؤمنین آفریدگار خود را از برای ما وصف کن و او را از برای ما چنان نعت فرما که گویا ما او را میبینیم و بسویش مینگریم علی (ع) پروردگارش را تسبیح نمود و آن جناب عز و جل را تعظیم فرمود و فرمود که حمد از برای خدائی است که او است اول نه از چیزی آغاز شده که نخستین از آن باشد و نه در چیزی پنهان است که در آن باشد و در هیچ زمانی برطرف نخواهد شد و نه با چیزی آمیزش دارد و نه خیالی است از روی وهم و گمان و در بعضی از لغات معتبره مذکور است که خیال بفتح خاء شخص است و خیال آدمی تمثال و صورت او است در خواب و خیال مرد تمثال او است در آینه و خیال هر چیزی است که آن را میبینی چون سایه و در بعضی دیگر مذکور است که خیال پندار است و شخص و صورت که بخواب بینند و یا در آینه و چوبی که در میان غله زار است کنند و جامه سیاه بر آن اندازند تا وحوش برمند و خیال عالم مثال را گویند و آن برزخ است میان عالم ارواح و اجسام نمیرسد بخیال تو آب دیده من که دیده سخت ضعیف است راه باریکست تتمه حدیث شبح نیست که دیده شود و

شیخ تن و کالبد و سیاهی باشد که از دور نماید و جسم نیست که تجزی پذیرد و پاره پاره شود و نه صاحب غایت و پایان که بنهایت رسد و نه از نو پدید آورده شده که دیده شود و نه پنهان که ظاهر شود و نه صاحب پرده ها که گرداگردش فرو گرفته شود بود و مکانها نبود که جوانب آنها او را بردارند و نه بردارندگانی که بتوانائی خویش او را بردارند و نه آنکه بوده باشد بعد از آنکه نبوده باشد بلکه خیالها سرگردان شده اند که مکیف گردانند کسی را که چیزها را مکیف گردانیده باینکه کیفیت و چگونگی او را بیان کنند و کسی که همیشه بی مکان بوده و بآمد و شد زمانها برطرف نمیشود و از حالی بعد از حالی نمیگردد آنکه دور است از حدس و دانش دلها و برتر است از امثال و قسمها و راهها یعنی یکتائی که به غایت دانای غیبها و نهانیها است پس معانی آفریدگان از او دور داشته شده و نهانیهای ایشان بر او پوشیده و پنهان نیست آنکه معروف است بغیر کیفیت که او را شناخته اند نه بچگونگی و بحاسها دریافته نمیشود و او را بمردمان اندازه نمیتوان نمود و دیدها او را در نیابند و فکرها باو احاطه بنمایند و عقلها او را اندازه نکنند و خیالها بر او واقع نشوند پس هر چه عقل ها آن را باندازه در آورند یا مانندی از برایش شناخته شود محدود است که حد و اندازه دارد و چگونه موصوف می شود بشبحها و منعوت می گردد بزبانهای فصیح و نیز کسی که در چیزها حلول نکرده تا گفته شود که او در آنها قرار و استقرار دارد و از آنها دور نشده تا گفته شود که او از آنها جدا است و از آنها نهی نشده تا گفته شود که در کجاست و بآنها نزدیک نشده بچسبیدن و از آنها دور نشده بجدا شدن بلکه او در چیزها است بدون کیفیت و او بما از رگ گردن نزدیک تر است و از هر دوری از پوشیدگی دورتر چیزها را از اصلهای همیشه خلق نفرموده و نه از نخستینهائی که پیش از او آشکار و هویدا بوده بلکه آفرید آنچه را که آفرید و آفرینش را محکم گردانید و نگاشت آنچه را که نگاشت پس صورت و نگارشی آن را نیکو ساخت پس پاک و منزه میشمارم کسی را که یگانه شده در بلندی خویش و باین سبب چیزی را از او امتناعی نیست و نه او را بطاعت یکی از آفریدگانش انتقامی اجابتش از برای خوانندگان شتابانست و فرشتگان در آسمانها و زمین از برایش فرمان بردار با موسی سخن ننمود سخن کردنی بی جوارح و اعضاء و ادوات و بدون لب و ملاذه و آنچه نزدیک به آنست از طرف دهان و گلو و ملاذه گوشت پاره ایست در درون دهان نزدیک حلق در بالای سقف، پاک و منزه میشمارم او را و برتر است از صفات آفریدگان پس هر که گمان کند که خدای خلق محدود است بحقیقت که خالق معبود را نشناخته و مؤلف گفته که این خطبه طولی دارد و ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم.

1- بدیه أی مبتدئه، و المعنی لم یخلق الأشیاء علی مثال أشیاء مبتدئه قبل خلق هذه الأشیاء، بل فعله إبداع و اختراع، و الجملتان نظیر قول الرضا علیه السّلام فی الحدیث الخامس من الباب السادس: الحمد للّه فاطر الأشیاء- الخ، و فی نسخه(ط) و(ن) «ابدیه» مکان بدیه.

2- جمع لهاه و هی اللحمه الصغیره المشرفه علی الحلق فی أقصی الفم تسمی باللسان الصغیر عندها مخرج الکاف و القاف.

حدیث 35

35- حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ الْبَصْرِيُّ بِالْبَصْرَهِ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ الْغَلَابِيُّ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَّارٍ الضَّبِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ الْهُذَلِيُّ عَنْ عِكْرِمَهَ قَالَ: بَيْنَمَا ابْنُ عَبَّاسٍ يُحَدِّثُ النَّاسَ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ فَقَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تُفْتِي فِي النَّمْلَهِ وَ الْقَمْلَهِ صِفْ لَنَا إِلَهَکَ الَّذِی تَعْبُدُهُ فَأَطْرَقَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِعْظَاماً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ کَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع جَالِساً نَاحِيَهً فَقَالَ إِلَيَّ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ فَقَالَ لَسْتُ إِيَّاکَ أَسْأَلُ فَقَالَ ابْنُ الْعَبَّاسِ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النُّبُوَّهِ وَ هُمْ وَرَثَهُ الْعِلْمِ فَأَقْبَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ نَحْوَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ يَا نَافِعُ إِنَّ مَنْ وَضَعَ دِينَهُ عَلَى الْقِيَاسِ لَمْ يَزَلِ الدَّهْرَ فِی الِارْتِمَاسِ مَائِلًا عَنِ الْمِنْهَاجِ ظَاعِناً فِی الِاعْوِجَاجِ ضَالًّا عَنِ السَّبِيلِ قَائِلًا غَيْرَ الْجَمِيلِ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ أَصِفُ إِلَهِی بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أُعَرِّفُهُ بِمَا عَرَّفَ بِهِ نَفْسَهُ لَا يُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ فَهُوَ قَرِيبٌ غَيْرُ مُلْتَصِقٍ وَ بَعِيدٌ غَيْرُ مُتَقَصٍّ يُوَحَّدُ وَ لَا يُبَعَّضُ مَعْرُوفٌ بِالْآيَاتِ مَوْصُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعالِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را أبو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد عبد العزیز بن یحیی جلودی بصری در بصره گفت که خبر داد ما را محمد بن زکریاء جوهری غلابی بصری گفت که حدیث کرد ما را عباس بن بکار ضبی گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر هذلی از عکرمه که گفت در بین آنکه ابن عباس مردم را حدیث میکرد ناگاه نافع بن ارزق بسوی او برخاست و گفت که ای پسر عباس در باب مورچه و شپش فتوی میدهی خدای خود را که تو او را می پرستی از برایم وصف کن پس ابن عباس بجهت تعظیم خدای عز و جل چشم در پیش افکنده و خاموش بود و حضرت حسین بن علی علیهما السلام در گوشه نشسته بود پس فرمود که ای پسر ارزق بنزد من آی نافع گفت که تو را سؤال نمیکنم ابن عباس گفت که ای پسر ارزق بدرستی که او از خاندان پیغمبریست و ایشان وارثان علم و دانشمند پس نافع ابن ارزق رو بجانب امام حسین (ع) آورد حضرت امام حسین (ع) باو فرمود که ای نافع بدرستی که هر که بنای دین خود را بر قیاس نهاد در همه روزگار پیوسته در غوطه- خوردن باشد و از راه راست مائل و در کجی کوچ کننده و رونده و از راه گمراه و دور افتاده باشد و آنچه بگوید خوب و زیبا نباشد ای پسر

ارزق خدای خود را وصف میکنم بآنچه خودش را بآن وصف کرده و او را میشناسم یا می شناسانم بآنچه خودش را بآن شناسانیده بحاسها دریافته نمیشود و او را بمردم قیاس نمیتوان کرد پس او نزدیکی است که نچسبیده و دوری است که دوری ندارد بیگانگی پرستش می شود و او را پاره پاره فرض نمیتوان کرد بآیات معروف است و بعلامات موصوف نیست خدائی مگر او که بزرگوار و برتر و بلند مرتبه است.

ص: 113

حدیث 36

36- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِکٌ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یُشْبِهُ شَیْئاً وَ لَا یُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ وَ کُلُّ مَا وَقَعَ فِی الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ(1).

قال مصنف هذا الکتاب رحمه الله الدلیل علی أن الله سبحانه لا یشبه شیئا من خلقه من جهه من الجهات أنه لا جهه لشی ء من أفعاله إلا محدثه و لا جهه محدثه إلا و هی تدل علی حدوث من هی له فلو کان الله جل ثناؤه یشبه شیئا منها لدلت علی حدوثه من حیث دلت علی حدوث من هی له(2) إذ المتماثلان فی العقول یقتضیان حکما واحدا من حیث تماثلا منها(3) و قد قام الدلیل علی أن الله عز و جل قدیم و محال أن یکون قدیما من جهه و حادثا من أخری و من الدلیل علی أن الله تبارک و تعالی قدیم أنه لو کان حادثا لوجب أن یکون له محدث لأن الفعل لا یکون إلا بفاعل و لکان القول فی محدثه کالقول فیه و فی هذا وجود حادث قبل حادث لا إلی أول و هذا محال فصح أنه لا بد من صانع قدیم و إذا کان ذلک کذلک فالذی یوجب قدم ذلک الصانع و یدل علیه یوجب قدم صانعنا و یدل علیه(4)

1- فی نسخه(ب) «فهو یخالفه».
2- أی لو کان یشبه شیئا من أفعاله لکان له جهه محدثه و لدلت تلک الجهه علی حدوثه کما دلت علی حدوث من هی له.
3- أی من جهه من الجهات.
4- أی یوجب أن یکون صانعنا القدیم الذی کلامنا فیه ذلک الصانع القدیم الذی اضطر العقل الی اثباته.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن هرون فامی رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد اللَّه بن جعفر حمیری از پدرش از احمد بن محمد بن عیسی از محمد خالد برقی از محمد بن ابی عمیر از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق (ع) که فرمود هر که خدا را را بآفریده اش تشبیه کند مشرک است.

بدرستی که خدای تبارک و تعالی بچیزی شباهت ندارد و چیزی باو نمیماند و هر چه در وهم و خیال واقع شود آن جناب بخلاف آنست.

مترجم گوید که مؤلف بعد از این حدیث گفته که مصنف این کتاب رحمه اللَّه گفته است که دلیل بر اینکه خدای سبحانه بچیزی از آفریده اش شباهت ندارد از راهی از راهها و بجهتی از جهات آنست که از برای چیزی از افعالش جهتی نیست مگر آنکه محدث و موجود است که دیگری آن را پدید آورده و هیچ جهت محدثه نیست مگر آنکه دلالت میکند بر حدوث کسی که این جهت از برای اوست پس اگر خدای جل- ثناؤه بچیزی از آنها میمانست هر آینه آن جهت بر حدوثش دلالت میکرد از آنجا که بر حدوث کسی که این جهت از برای او است دلالت میکرد زیرا که دو چیز که مانند یک دیگر باشند در عقول یک حکم را اقتضاء میکنند از آنجا که بجهت آن بیکدیگر شباهت بهمرسانیده اند و دلیل بر این مطلب قائم و برپا شده که خدای عز و جل قدیم است و محال و ممتنع است که از جهتی قدیم باشد و از جهتی دیگر حادث و از جمله دلیل بر اینکه خدای تبارک و تعالی قدیم است آنست که آن جناب اگر حادث باشد هر آینه واجب است که او را موجد و محدثی باشد که پدید آورنده اش باشد زیرا که فعل موجود نمیباشد مگر بفاعل و هر آینه گفتار در موجد و محدثش چون گفتار در او باشد و در اینکه مذکور شد وجود حادثی است پیش از حادثی دیگر که اول ندارد و بآن نمیرسد چه از این تسلسل لازم می آید و این محال است پس درست شد که چاره نیست از صانعی که قدیم باشد و هر گاه این چنین باشد پس آنچه موجب قدیم بودن آن صانع است و بر او دلالت دارد قدیم بودن صانع ما را موجب و بر او دلالت میکنند.

ص: 115

حدیث 37

37- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تُرَابٍ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَی الرُّویَانِیُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی سَیِّدِی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع فَلَمَّا بَصُرَ بِی قَالَ لِی مَرْحَباً بِکَ یَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلِیُّنَا حَقّاً قَالَ فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَیْکَ دِینِی فَإِنْ کَانَ مَرْضِیّاً أَثْبُتُ عَلَیْهِ حَتَّی أَلْقَی اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ هَاتِ یَا أَبَا الْقَاسِمِ فَقُلْتُ إِنِّی أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَاحِدٌ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ خَارِجٌ عَنِ الْحَدَّیْنِ حَدِّ الْإِبْطَالِ وَ حَدِّ التَّشْبِیهِ وَ إِنَّهُ لَیْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا صُورَهٍ وَ لَا عَرَضٍ وَ لَا جَوْهَرٍ بَلْ هُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ وَ رَبُّ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ مَالِکُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُحْدِثُهُ وَ إِنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِیِّینَ فَلَا نَبِیَّ بَعْدَهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ وَ الْخَلِیفَهَ وَ وَلِیَّ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ- أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ أَنْتَ یَا مَوْلَایَ فَقَالَ ع وَ مِنْ بَعْدِی الْحَسَنُ ابْنِی فَکَیْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَقُلْتُ وَ کَیْفَ ذَاکَ یَا مَوْلَایَ قَالَ لِأَنَّهُ لَا یُرَی شَخْصُهُ وَ لَا یَحِلُّ ذِکْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّی یَخْرُجَ فَیَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً قَالَ فَقُلْتُ أَقْرَرْتُ وَ أَقُولُ إِنَّ وَلِیَّهُمْ وَلِیُّ اللَّهِ وَ عَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ وَ طَاعَتَهُمْ طَاعَهُ اللَّهِ وَ مَعْصِیَتَهُمْ مَعْصِیَهُ اللَّهِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَ الْمُسَاءَلَهَ فِی الْقَبْرِ حَقٌّ وَ إِنَّ الْجَنَّهَ حَقٌّ وَ إِنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِیزَانَ حَقٌّ- وَ أَنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیها وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَهَ بَعْدَ الْوَلَایَهِ الصَّلَاهُ وَ الزَّکَاهُ وَ الصَّوْمُ وَ الْحَجُّ وَ الْجِهَادُ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ع یَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَ اللَّهِ دِینُ اللَّهِ الَّذِی ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَاثْبُتْ عَلَیْهِ ثَبَّتَکَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ.

ترجمه:

حدیث کردند ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه اللَّه و علی بن عبد اللَّه وراق گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن هرون صوفی گفت که حدیث کرد ما را ابو تراب عبید اللَّه بن موسی رؤیانی از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی که گفت بر سید و آقای خود حضرت علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام داخل شدم و چون مرا دید بمن فرمود که مرحبا بتو و خوش آمدی ای أبو القاسم تو دوست مائی از روی راستی و درستی عبد العظیم میگوید که بآن حضرت عرض کردم یا ابن رسول الله بدرستی که من اراده دارم که دین خود را بر تو عرضه دارم پس اگر پسندیده باشد بر آن ثابت بمانم تا آن هنگام که خدای عز و جل را ملاقات کنم حضرت (ع) فرمود که ای ابو القاسم آنها را بیاور یعنی اعتقادات خود را بیان کن عرض کردم که من میگویم و باین قائلم و اعتقاد دارم که خدای تبارک و تعالی یکیست که چیزی مثل و مانند او نیست بیرونست از دو حد که یکی حد ابطال است و دیگری حد تشبیه و مراد از حد ابطال آنست که آن جناب را بیرون برند از وجود و هستی ذاتی و از صفات کمالیه ذاتیه و فعلیه و اضافیه و مراد از حد تشبیه اتصاف آن- جناب است بصفات ممکنات و اشتراک با ایشان در حقیقت صفا .. و میگویم که آن- جناب نه جسم است و نه صورت و نه عرض و نه جوهر بلکه او است که جسمها را جسم ساخته و صورتها را تصویر نموده و نگاشته و آفریننده عرضها و جوهرها است و پروردگار هر چیزی و مالک و خالق و مخترع و پدید آورنده آنست و میگویم که محمد بنده و رسول او است و خاتم پیغمبران است که بعد از او هیچ پیغمبری نیست تا روز قیامت و میگویم که شریعت آن حضرت خاتمه شریعتها است که بعد از آن تا روز قیامت شریعت دیگری نخواهد بود و میگویم که امام و خلیفه و ولی امر امامت و امت بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است بعد از آن امام حسن بعد از آن امام حسین بعد از آن علی بن الحسین بعد از آن محمد بن علی بعد از آن جعفر بن محمد بعد از آن موسی بن جعفر بعد از آن علی بن موسی بعد از آن محمد بن علی بعد از آن تو ای آقای من حضرت (ع) فرمود که بعد از من پسرم حسن پس از برای مردم چه حال خواهد بود با خلف بعد از بعد از او عبد العظیم میگوید که عرض کردم ای آقای من این چگونه است و چرا این را باین طریق فرمودی فرمود زیرا که شخص او دیده نمیشود و یادش بنامش حلال نباشد تا وقتی که بیرون آید و زمین را از عدل و داد پر کند چنان که از جور و ستم پر شده باشد عبد العظیم میگوید عرض کردم که

اقرار نمودم و میگویم که دوست ایشان دوست خدا است و دشمن ایشان دشمن خدا و فرمانبرداری ایشان فرمانبرداری خدا و نافرمانی ایشان نافرمانی خدا است و میگویم که معراج یعنی بالا رفتن پیغمبر (ص) بآسمان در حال بیداری ببدن شریف و عنصر لطیف در شب معراج حق است سؤال منکر و نکیر در قبر حق است و میگویم که بهشت حق است و دوزخ حق است و صراط حق است و ترازوی اعمال حق است و میگویم که قیامت آمدنی است و در آن هیچ شکی نیست و میگویم که خدا بر خواهد انگیخت آنها را که در قبرهایند و میگویم که فریضه های واجب بعد از ولایت نماز است و زکاه و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر بس حضرت علی بن محمد (ع) فرمود که ای ابو القاسم بخدا سوگند که این دین دین خدا است که آن را از برای بندگانش پسندیده پس بر آن ثابت باش خدا ترا ثابت بدارد بقول ثابت در زندگی دنیا و در آخرت.

ص: 117

مترجم گويد كه ظاهر اينست كه مؤلف در اين كتاب فقره را كه در باب شريعتاست بوضعى كه ترجمه شد از حديث انداخته باشد چه اين حديث را در كتاب امالى و اكمال ذكر كرده و اين فقره در هر دو كتاب مذكور است و در امالى بجاى احمد بن محمد بن عمران دقاق احمد بن موسى دقاق است و در اكمال احمد بن محمد بن موسى دقاق است و ما اين فقره را نيز در ترجمه آورديم تا حديث ناتمام نباشد.

با آنكه احتمال دارد كه اين فقره از دو نسخه كه در نزد ما موجود است افتاده باشد و مراد از عبد العظيم كه در اين روايت است سيد لازم التكريم و امامزاده واجب- التعظيم شاهزاده عبد العظيم است كه در رى مدفونست و جلالتش از آن بيشتر است كه كسى شرح آن بايد كرد و آنچه در اين حديث شريف است كه نام بردن حضرت صاحب الزمان صلوات اللّٰه و سلامه عليه در زمان غيبت حلال نيست محمول است بر كراهت نه حرمت يا مخصوص است بزمانى كه تقيه باشد و باعث ضرر آن حضرت يا يكى از امت باشد و تحقيق اين مطلب را در رساله عليحده كرده ام و ليكن مؤلف رحمه اللّٰه نظر به مضمون اين حديث و امثال آن نام بردن آن حضرت را در زمان غيبت مطلقا حرام مى داند.

3- باب معنى الواحد و التوحيد و الموحد

«باب سيم» در بيان معنى واحد و توحيد و موحد

حديث 1

1- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَی الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ الثَّانِیَ ع مَا مَعْنَی الْوَاحِدِ فَقَالَ الْمُجْتَمَعُ عَلَيْهِ بِجَمِيعِ الْأَلْسُنِ بِالْوَحْدَانِيَّهِ(1).

ص: 118

1- هذا الحديث رواه الكلينی رحمه اللّه فی باب معانی الأسماء من الكافی، و رواه المجلسیّ رحمه اللّه فی البحار فی باب التوحيد و نفی الشريک عن المحاسن و الاحتجاج و فيه بلفظ «الاحد» كلهم عن أبی هاشم الجعفری، و السؤال ليس عن المفهوم لان السائل عارف به و لا عن الحقيقه الشرعيه اذ ليس له حقيقه شرعيه وراء ما عند العرف، بل عن معنى الواحد فی حقّ اللّه تعالى انه بأی معنى يطلق عليه تعالى؛ فأجاب عليه السّلام أنّه يطلق عليه بالمعنى الذی اجتمع الناس كلهم بلسان فطرتهم عليه، و ذلک المعنى أنّه تعالى لا شبيه له و لا شريک له فی الالوهيه و صنع الأشياء كما أشار إليه بالاستشهاد بقوله تعالى «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ*- الآيه» كما فی الخبر الآتی، و صرّح به بعد ذكر الآيه بقوله: «بعد ذلک له شريک و صاحبه»؟!! استفهاما انكاريا كما فی البحار عن الاحتجاج، و لا يخفى أن الحديث هنا و ما فی الكافی و المحاسن و الاحتجاج واحد الا أن الرواه غيّروه بالتقطيع و النقل بالمعنى، أو أبو هاشم نفسه فعل ذلک عند نقله للرواه المتعدّدين، فلذلک ترى لفظ الحديث فيها مختلفا.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از ابو هاشم جعفری که گفت از حضرت ابو جعفر ثانی محمد بن علی علیهما السلام سؤال کردم که معنی واحد چیست فرمود آنکه بهمه زبانها بر او اجتماع شده بیگانگی.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْكُلَيْنِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ جَمِيعاً عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِيَ ع مَا مَعْنَى الْوَاحِدِ قَالَ الَّذِي اجْتِمَاعُ الْأَلْسُنِ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ(1).

ترجمه:

حدیث کردند ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد و محمد بن حسن هر دو از سهل بن زیاد از ابو هاشم جعفری که گفت از امام محمد تقی (ع) سؤال کردم که معنی واحد چیست فرمود کسی که باجتماع زبانها بر او بیگانگی است چنان که خدای عز و جل فرموده که وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ و در بعضی از نسخ بجای من خلقهم من خلق السموات و الارض است یعنی و هر آینه اگر سؤال کنی ایشان را یعنی از کافران بپرسی که کی ایشان را یا آسمانها و زمین را آفریده البته خواهند گفت خدا.

1- العنكبوت: 61، و لقمان: 25، و الزمر: 38، و الزخرف: 9.

حديث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ يَحْيَى الْبُزُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْهَيْثَمِ الْبَلَدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنِ الْمُعَافَى بْنِ عِمْرَانَ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنِ الْمِقْدَامِ بْنِ شُرَيْحِ بْنِ هَانِئٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيّاً قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ تَقُولُ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالَ فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَعْرَابِيُّ أَ مَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقَسُّمِ الْقَلْبِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع دَعُوهُ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي نُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ ثُمَّ قَالَ يَا أَعْرَابِيُّ إِنَّ الْقَوْلَ فِي أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ فَوَجْهَانِ مِنْهَا لَا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَجْهَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ يَقْصِدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّ مَا لَا ثَانِيَ لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ أَ مَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مَنْ قَالَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَ قَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ النَّوْعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ تَشْبِيهٌ وَ جَلَّ رَبُّنَا عَنْ ذَلِكَ وَ تَعَالَى(1).

1- الجنس فى اللغه يأتى بمعنى التشابه و التماثل، و قوله عليه السلام: «يريد به النوع من الجنس» أى يريد القائل بالواحد هكذا الوحده النوعيّه التى تنتزع من الافراد المتجانسه المتماثله كافراد الإنسان مثلا، و الفرق بين القسمين اللذين لا يجوز ان عليه تعالى أن الأول يثبت له وقوعا أو امكانا فردا آخر مثله فى الالوهيه أو صفه غيرها و ان لم يكن مجانسا له فى حقيقته و الثانى يثبت له فردا آخر من حقيقته، فالمعنى أولا الوحده العدديه و ثانيا النوعيه.

وَ أَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِی الْأَشْيَاءِ شِبْهٌ كَذَلِكَ رَبُّنَا وَ قَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَدِیُّ الْمَعْنَى يَعْنِی بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِی وُجُودٍ وَ لَا عَقْلٍ وَ لَا وَهْمٍ(1). كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ.

قال مصنف هذا الكتاب سمعت من أثق بدينه و معرفته باللغه و الكلام يقول إن قول القائل واحدا و اثنين و ثلاثه إلى آخره إنما وضع فی أصل اللغه للإبانه عن كميه ما يقال عليه لا لأن له مسمى يتسمى به بعينه أو لأن له معنى سوى ما يتعلمه الإنسان بمعرفه الحساب و يدور عليه عقد الأصابع عند ضبط الآحاد و العشرات و المئات و الألوف و كذلك متى أراد مريد أن يخبر غيره عن كميه شی ء بعينه سماه باسمه الأخص ثم قرن لفظ الواحد به و علقه عليه يدل به على كميته لا على ما عدا ذلک من أوصافه و من أجله يقول القائل درهم واحد و إنما يعنی به أنه درهم فقط و قد يكون الدرهم درهما بالوزن و درهما بالضرب فإذا أراد المخبر أن يخبر عن وزنه قال درهم واحد بالوزن و إذا أراد أن يخبر عن عدده و ضربه قال درهم واحد بالعدد و درهم واحد بالضرب و على هذا الأصل يقول القائل هو رجل واحد و قد يكون الرجل واحدا بمعنى أنه إنسان و ليس بإنسانين و رجل و ليس برجلين و شخص و ليس بشخصين و يكون واحدا فی الفضل واحدا فی العلم واحدا فی السخاء واحدا فی الشجاعه فإذا أراد القائل أن يخبر عن كميته قال هو رجل واحد فدل ذلک من قوله على أنه رجل و ليس هو برجلين و إذا أراد أن يخبر عن فضله قال هذا واحد عصره فدل ذلک على أنه لا ثانی له فی الفضل و إذا أراد أن يدل على علمه قال إنه واحد فی علمه فلو دل قوله واحد بمجرده على الفضل و العلم كما دل بمجرده على الكميه لكان كل من أطلق عليه لفظ واحد أراد فاضلا لا ثانی له فی فضله و عالما لا ثانی له فی علمه و جوادا لا ثانی له فی جوده فلما لم يكن كذلک صح أنه بمجرده لا يدل إلا على كميه الشی ء دون غيره و إلا لم يكن لما أضيف إليه من قول القائل واحد عصره و دهره معنى و لا كان لتقييده بالعلم و الشجاعه معنى لأنه كان يدل بغير تلک الزياده و بغير ذلک التقييد على غايه الفضل و غايه العلم و الشجاعه فلما احتيج معه إلى زياده لفظ و احتيج إلى التقييد بشی ء صح ما قلناه فقد تقرر أن لفظه القائل واحد إذا قيل على الشی ء دل بمجرده على كميته فی اسمه الأخص و يدل بما يقترن به على فضل المقول عليه و على كماله و على توحده بفضله و علمه و جوده و تبين أن الدرهم الواحد قد يكون درهما واحدا بالوزن و درهما واحدا بالعدد و درهما واحدا بالضرب و قد يكون بالوزن درهمين و بالضرب درهما واحدا و قد يكون بالدوانيق سته دوانيق و بالفلوس ستين فلسا و يكون بالأجزاء كثيرا و كذلک يكون العبد عبدا واحدا و لا يكون عبدين

بوجه و يكون شخصا واحدا و لا يكون شخصين بوجه و يكون أجزاء كثيره و أبعاضا كثيره و كل بعض من أبعاضه يكون جواهر كثيره- 20- 5 متحده اتحد بعضها ببعض و تركب بعضها مع بعض و لا يكون العبد واحدا و إن كان كل واحد منا فى نفسه إنما هو عبد واحد و إنما لم يكن العبد واحدا لأنه ما من عبد إلا و له مثل فى الوجود أو في المقدور و إنما صح أن يكون للعبد مثل لأنه لم يتوحد بأوصافه التى من أجلها صار عبدا مملوكا و وجب لذلک أن يكون الله عز و جل متوحدا بأوصافه العلى و أسمائه الحسنى ليكون إلها واحدا و لا يكون له مثل و يكون واحدا لا شريک له و لا إله غيره فالله تبارک و تعالى واحد لا إله إلا هو و قديم واحد لا قديم إلا هو و موجود واحد ليس بحال و لا محل و لا موجود كذلک إلا هو و شى ء واحد لا يجانسه شى ء و لا يشاكله شى ء و لا يشبهه شى ء و لا شى ء كذلک إلا هو فهو كذلک موجود غير منقسم فى الوجود و لا فى الوهم- و شى ء لا يشبهه شى ء بوجه و إله لا إله غيره بوجه و صار قولنا يا واحد يا أحد فى الشريعه اسما خاصا له دون غيره لا يسمى به إلا هو عز و جل كما أن قولنا الله اسم لا يسمى به غيره و فصل آخر فى ذلک و هو أن الشى ء قد يعد مع ما جانسه و شاكله و ماثله يقال هذا رجل و هذان رجلان و ثلاثه رجال و هذا عبد و هذا سواد و هذان عبدان و هذان سوادان و لا يجوز على هذا الأصل أن يقال هذان إلهان إذ لا إله إلا إله واحد فالله لا يعد على هذا الوجه و لا يدخل فى العدد من هذا الوجه بوجه و قد يعد الشى ء مع ما لا يجانسه و لا يشاكله يقال هذا بياض و هذان بياض و سواد و هذا محدث و هذان محدثان و هذان ليسا بمحدثين و لا بمخلوقين بل أحدهما قديم و الآخر محدث و أحدهما رب و الآخر مربوب- فعلى هذا الوجه يصح دخوله في العدد و على هذا النحو قال الله تبارک و تعالى- ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِکَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا الآيه(2)

1- أى لا فى الخارج كانقسام الإنسان الى بدن و روح، و لا فى عقل كانقسام الماهيه الى أجزائها الحديه، و لا فى وهم كانقسام قطعه خشب الى النصفين فى التصور.
2- المجادله: 7.

و كما أن قولنا إنما هو رجل واحد لا يدل على فضله بمجرده فكذلك قولنا فلان ثانى فلان لا يدل بمجرده إلا على كونه و إنما يدل على فضله متى قيل إنه ثانيه فى الفضل أو فى الكمال أو العلم فأما توحيد الله تعالى ذكره فهو توحيده بصفاته العلى و أسمائه الحسنى كان كذلك إلها واحدا لا شريک له و لا شبيه و الموحد هو من أقر به على ما هو عليه عز و جل من أوصافه العلى و أسمائه الحسنى على بصيره منه و معرفه و إيقان و إخلاص و إذا كان ذلک كذلک فمن لم يعرف الله عز و جل متوحدا بأوصافه العلى و أسمائه الحسنى و لم يقر بتوحيده بأوصافه العلى فهو غير موحد و ربما قال جاهل من الناس إن من وحد الله و أقر أنه واحد فهو موحد و إن لم يصفه بصفاته التى توحد بها لأن من وحد الشى ء فهو موحد فى أصل اللغه فيقال له أنكرنا ذلک لأن من زعم أن ربه إله واحد و شى ء واحد ثم أثبت معه موصوفا آخر بصفاته التى توحد بها- فهو عند جميع الأمه و سائر أهل الملل ثنوى غير موحد و مشرک مشبه غير مسلم و إن زعم أن ربه إله واحد و شى ء واحد و موجود واحد و إذا كان كذلک وجب أن يكون الله تبارک و تعالى متوحدا بصفاته التى تفرد بالإلهيه من أجلها و توحد بالوحدانيه لتوحده بها ليستحيل أن يكون إله آخر و يكون الله واحدا و الإله واحدا لا شريک له و لا شبيه لأنه إن لم يتوحد بها كان له شريک و شبيه كما أن العبد لما لم يتوحد بأوصافه التى من أجلها كان عبدا كان له شبيه و لم يكن العبد واحدا و إن كان كل واحد منا عبدا واحدا و إذا كان كذلک فمن عرفه متوحدا بصفاته و أقر بما عرفه و اعتقد ذلک كان موحدا و بتوحيد ربه عارفا و الأوصاف التى توحد الله عز و جل بها و توحد بربوبيته لتفرده بها هى الأوصاف التى يقتضى كل واحد منها أن لا يكون الموصوف به إلا واحدا لا يشاركه فيه غيره و لا يوصف به إلا هو و تلک الأوصاف هى كوصفنا له بأنه موجود واحد لا يصح أن يكون حالا فى شى ء و لا يجوز أن يحله شى ء و لا يجوز عليه العدم و الفناء و الزوال مستحق للوصف بذلک بأنه أول الأولين و آخر الآخرين قادر يفعل ما يشاء و لا يجوز عليه ضعف و لا عجز مستحق للوصف بذلک بأنه أقدر القادرين و أقهر القاهرين عالم لا يخفى عليه شى ء و لا يعزب عنه شى ء و لا يجوز عليه جهل و لا سهو و لا شک و لا نسيان مستحق للوصف بذلک بأنه أعلم العالمين حى لا يجوز عليه موت و لا نوم و لا ترجع إليه منفعه و لا تناله مضره مستحق للوصف بذلک بأنه أبقى الباقين و أكمل الكاملين فاعل لا يشغله شى ء عن شى ء و لا يعجزه شى ء و لا يفوته شى ء مستحق للوصف بذلک بأنه إله الأولين و الآخرين و أَحْسَنُ الْخالِقِينَ و أَسْرَعُ الْحاسِبِينَ غنى لا يكون له قله مستغن لا يكون له حاجه عدل لا يلحقه مذمه و لا يرجع إليه منقصه حكيم لا تقع منه سفاهه رحيم لا يكون له رق ه فيكون فى رحمته سعه حليم لا يلحقه موجِده و لا يقع منه

عجله- 31- 5 مستحق للوصف بذلک بأنه أعدل العادلين و أحْكَمُ الْحاكِمِينَ و أَسْرَعُ الْحاسِبِينَ و ذلک لأن أول الأولين لا يكون إلا واحدا و كذلک أقدر القادرين و أعلم العالمين و أَحْكَمُ الْحاكِمِينَ و أَحْسَنُ الْخالِقِينَ و كلما جاء على هذا الوزن فصح بذلک ما قلناه و بالله التوفيق و منه العصمه و التسديد

ص: 122

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن ابراهيم بن اسحق طالقانى «رضى» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن سعيد بن يحيى يزورى گفت كه حديث كرد ما را ابراهيم بن هيثم بلدى گفت كه حديث كرد ما را پدرم از معافى بن عمران از اسرائيل از مقدام بن شريح بن هانى از پدرش كه گفت در روز جنگ جمل يكى از باديه نشينان بسوى امير المؤمنين (ع) برخاست و عرض كرد كه يا امير المؤمنين آيا ميگوئى كه خدا يكيست پس مردم بر او حمله كردند و اعتراض نمودند و گفتند كه اى اعرابى آيا نمى بينى آنچه را كه امير المؤمنين در آنست از پريشانى دل و پراكندگى حواس امير المؤمنين (ع) فرمود كه او را واگذاريد و باو كار مداريد پس بدرستى كه آنچه اعرابى ميخواهد همانست كه ما آن را از اين گروه ميخواهيم و اين جنگ و جدال بر سر اين مقال است.

پس فرمود كه اى اعرابى بدرستى كه قول در اينكه خدا يكيست بر چهار قسم است دو وجه از آنها بر خداى عز و جل روا نباشد و دو وجه در او ثابت است اما آن دو وجه كه بر او روا نيست گفتار گوينده است كه ميگويد يكى و از اين باب اعداد را صد ميكند يعنى يكمين چه آن دلالت بر اين دارد كه دويمى هست كه او يكمين آنست اينك چيزى است كه روا نيست زيرا كه آنچه در ديمى از برايش نيست در باب اعداد داخل مى شود آيا نمى بينى كه كافر شده آنكه گفته كه آن جناب يكى از سه خدا است يعنى فرقه از نصارى كه خدا و عيسى و مريم را هر سه خدا ميدانند چنان كه قرآن مجيد بآن ناطق است كه لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ و معنى ديگر قول قائل است كه او يكى از مردمانست و بآن نوعى از جنس را ميخواهد چنان كه ميگويند كه زيد يكى از افراد انسان است پس اينك چيزى است كه بر آن جناب روا نيست زيرا كه اين تشبيه است چه اثبات شريك است از براى خدا در ماهيت و نوع و پروردگار ما از اين جليل تر و برتر است و اما آن دو وجه كه در او ثابت است يكى قول قائل است كه آن جناب يكيست كه او را در ميان چيزها شبيه و مانندى نيست و پروردگار ما همچنين است يعنى در كمالات يگانه است و عديل و نظيرى ندارد چنان كه ميگويند فلانى يگانه دهر است و وجه ديگر قول قائل است كه آن جناب عز و جل احدى المعنى است و از اين قصد ميكند كه خدا منقسم نميشود نه در وجود ذهنى و خارجى و نه در عقل و نه در وهم و خيال و پروردگار عز و جل ما چنين است.

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث میگوید که مصنف این کتاب رحمه اللّه گفته است که شنیدم از کسی که بدین و معرفتش بلغت و کلام وثوق و اعتماد دارم که میگفت قول قائل یک و دو و سه تا آخر در اصل وضع لغت وضع نشده است مگر از برای اظهار از کمیت و مقدار آنچه بر آن منقول و محمول می شود نه از برای آنکه آن را مسمائی است بعینه که بآن نامیده شود یا از برای آنکه آن را معنی دیگر باشد غیر از آنچه آدمی آن را می آموزد از برای شناختن حساب و عقد انگشتان بر آن دور میزنند نزد ضبط اعداد و عشرات و مئات و الوف که جمع معانی ده و صد و هزار است و از برای همین در هر زمان که صاحب اراده اراده کند که غیر خود را از کمیت چیزی خبر دهد بعینه آن را بنام اخصی که دارد نام برد بعد از آن لفظ یکی را به آن بپیوندد و آن را بر آن بیاویزد که بواسطه آن او را بر کمیت دلالت کند نه بر آنچه غیر از اینست از اوصافش و از این جهت قائل میگوید که یک درهم و از آن قصد نمیکند مگر آنکه درهم است و بس و گاهست که درهم بوزن یکدرهم میباشد و بضرب سکه نیز یکدرهم میباشد پس هر گاه خبر دهنده خواهد که از وزن آن خبر دهد می گوید که یک درهم بحسب وزن و چون خواهد که از ضرب آن خبر دهد میگوید که یکدرهم بحسب شماره و یکدرهم بحسب ضرب و بنا بر این اصل قائل میگوید که او یک مرد است و گاهست که مرد یکی میباشد باین معنی که او یک آدمی است و دو آدمی نیست و یک مرد است و دو مرد نیست و یک شخص است و دو شخص نیست و گاهیست که بحسب فضل یکی میباشد و در علم نیز یکی و در سخاء یکی و در شجاعت یکی و چون قائل خواهد که از کمیتش خبر دهد میگوید که او یک مرد است پس این از گفتارش دلالت دارد بر اینکه او یک مرد است و دو مرد نیست و چون خواهد که از فضلش خبر دهد می گوید که اینک یکتا و یگانه عصر خود است و این دلالت دارد بر آنکه او را در فضل دویمی نیست و چون خواهد که بر علمش دلالت کند می گوید که او در علمش یکتا و یگانه است پس اگر قول او که میگوید یکی بمجرد همین و بخودی خود بر فضل و علم دلالت داشته باشد چنان که بخودی خود بر کمیت دلالت دارد هر آینه چنان باشد که هر که لفظ یکی را بر او اطلاق کند اراده داشته باشد فاضلی را که از برایش دویمی نیست در فضلی که دارد و عالمی را که از برایش دویمی نیست در علمی که دارد و جوادی را که از برایش دویمی نیست در جودی که دارد و چون چنین نیست درست شد که آن بخودی خود دلالت ندارد مگر بر کمیت چیزی نه غیر آن و از برای آنچه یکی بسوی آن اضافه شده از قول قائل که یکتا و یگانه عصر و روزگار خود است هیچ معنی نباشد و نه از برای تقییدش بعلم و شجاعت زیرا که آن بدون این زیادتی و بی این تقیید بر نهایت فضل و

غایت علم و شجاعت دلالت می کرد و چون با وجود آن بزیادتی لفظی محتاج شد بتقییدش بچیزی دیگر آنچه ما گفتیم درست شد پس متقرر و ثابت گردید که لفظ قائل که میگوید یکی چون بر چیزی مقول و محمول شود بمجرد همین بر کمیتش دلالت می کند در نام اخصی که دارد و بواسطه آنچه بآن وابسته می شود بر فضل و افزونی چیزی که بر او مقول و محمول می شود و بر کمال او و بر یگانه شدنش بفضل و علم وجودش دلالت می کند و آشکار شد که درهمی که یکیست گاهست که بوزن یکدرهم و بشماره یکدرهم و بضرب یکدرهم میباشد و گاهست که بوزن دو درهم میباشد و بضرب یکدرهم و گاهست که بحساب دانکها شش دانگ و بحساب فلوس شصت فلس و باجزاء بسیار میباشد و همچنین بنده یک بنده میباشد و بهیچ وجه دو بنده نمیباشد و یک شخص میباشد و بهیچ وجه دو شخص نمیباشد و اجزای بسیار و ابعاض بسیار میباشد و هر پاره از پاره های آن جوهرهای بسیار میباشد که اتحاد دارند و پاره از آنها با پاره متحد شده و بعضی از آنها با بعضی ترکیب یافته و بهم بر نشسته و بنده یکی نمیباشد و هر چند که هر یک از ما فی نفسه و در حال خودی خودش یک بنده است و جز این نیست که بنده یکی نمیباشد زیرا که هیچ بنده نیست مگر آنکه او را مانندی است در وجود که هستی دارد یا در مقدور که اندازه شده و صحیح باشد که بنده را مانندی باشد زیرا که او یگانه نشده بوصفهایش که از جهت آن بنده مملوک گردیده و از برای همین واجب شد که خدای عز و جل متوحد و یگانه باشد باوصاف برتر خویش و نامهای نیکوتری که دارد تا آنکه خدائی باشد یگانه پس او را مانندی نباشد و یکی باشد که او را شریکی نه و خدائی غیر از او نیست پس خدای تبارک و تعالی یکتائیست که خدائی نیست مگر او و قدیم و دیرینه یکتائیست که قدیمی نیست مگر او و موجود یکتائیست که نه در چیزی حلول کرده و نه محل و جای حلول چیزی است بهیچ موجودی چنین نیست مگر او و چیز یکتائی است که چیزی با او مجانست نمیکند و چیزی باو نمیماند و هیچ چیز باو شباهت ندارد و چیزی چنین نیست مگر او پس او همچنین موجودیست که در وجود قسمت بردار نیست و نه در وهم و خیال و چیزیست که چیزی بهیچ وجه باو شباهت ندارد و خدائیست که بهیچ وجه خدائی غیر از او نیست و قول ما که ای واحد واحد که بمعنی یکی و یگانه است در شریعت نام مخصوصی شده از برای او نه غیر او و کسی غیر از آن جناب عز و جل بآن نامیده نمیشود چنان که قول ما اللّٰه یعنی خدا نامی است که غیر از او بآن نامیده نمی شود و فصل دیگر در این باب و آن اینست که چیز معین گاهست که شمرده می شود به آنچه مجانس و مشاکل و مماثل آن باشد گفته می شود که اینک مردی است و اینکها دو مرد و سه مردند و اینک بنده ای است و اینک سیاهی است و اینکها دو بنده و اینکها دو سپاهند و بنا

بر این اصل روا نباشد که گفته شود که اینکها دو خدایند زیرا که خدائی نیست مگر خدای یکی پس خدا بنا بر این وجه شمرده نمیشود و از این وجه بوجهی در شماره در نیاید و گاهست که چیزی با آنچه با آن مجانست و مشاکلت ندارد شمرده می شود گفته می شود که اینک سفیدی است و اینها سفید و سیاهند و اینکه حادث است و اینکها دو حادث و اینکها دو حادث نیستند و نه دو مخلوق بلکه یکی از اینها قدیم و دیگری حادث است و یکی از اینها پرورنده است و آن دیگر پروریده پس بنا بر این وجه دخولش در عدد صحیح باشد و بر این نحو خدای تبارک و تعالی فرموده که ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا تا آخر آیه که ترجمه اش چنان که گذشت اینست که نمی باشد و واقع نمیشود از راز گفتن سه کس مگر اینکه خدا چهارم- ایشان است و نه راز گفتن پنج کس مگر آنکه او ششم ایشان است و نه پست تر و کمتر از این که دو باشد یا چهار و نه بیشتر از این که از شش است تا آنچه نهایت ندارد مگر آنکه او با ایشان است در هر جا که باشند از اقطار آسمانها و نواحی زمین بعد از آن آگاهی میدهد ایشان را بآنچه کرده اند در روز قیامت بدرستی که خدا بهر چیزی دانا است و چنان که قول ما که فلانی یک مرد است بمجرد همین بر فضیلتش دلالت نمیکند همچنین قول ما که فلانی دویمی فلانی است بمجرد همین دلالت نمیکند مگر بر بودنش و جز این نیست که بر فضیلتش دلالت میکند در هر زبان که گفته شود که او دویم او است در فضل یا در کمال یا در علم و اما توحید خدای تعالی ذکره متوحد بودن او است بصفتهای برترش و نامهای نیکو یا نیکوتری که دارد و از برای همین خدای واحد باشد که او را شریکی نیست و مانندی از برایش نه و موحد کسی است که باو اقرار کرده باشد بر آنچه آن جناب عز و جل بر آنست از اوصاف برتری که دارد و نامهای نیکو یا نیکوترش با بینائی از او معرفت و یقین و اخلاص و هر گاه این امر همچنین باشد پس هر که خدای عز و جل را نشناسد در حالتی که یگانه است باوصاف برتر و نامهای نیکوترش و بیگانه بودنش باوصاف برتری که دارد اقرار نکند چنین کسی موحد نیست و بسا است که جاهلی از مردمان گفته است که هر که خدا را توحید نماید و اقرار کند که او یکیست چنین کسی موحد است و هر چند که او را وصف نکند بصفاتی که بآنها یگانه شده زیرا که هر که چیزی را یکی داند در اصل لغت موحد است پس باو گفته می شود که ما این را انکار کردیم بجهت آنکه کسی که گمان کند که پروردگارش یک خدا و یک چیز است بعد از آن موصوف دیگری را با او ثابت گرداند با صفاتش که بآنها یگانه شده در نزد همه امت و سایر اهل ملتها ثنوی است که بدو خدا قائل باشد و موحد نیست و مشرکی است که خدا را مانند چیزی میداند و مسلمان نیست و اگر چه گمان کند که

پروردگارش خدای واحد و یک چیز و یک موجود است و چون چنین باشد واجب است که خدای تبارک و تعالی متوحد باشد بصفاتش که از جهت آنها که بالهیت متفرد و بجهت توحدش بآنها بوحدانیت متوحد شده تا آنکه محال باشد که خدای دیگری باشد و خدا یکی باشد و اله یکی باشد که او را شریکی نیست و نه شبیهی زیرا که آن جناب اگر بآنها متوحد نباشد او را شریک و شبیهی خواهد بود چنان که بنده چون به اوصافش که از جهت آنها بنده شده متوحد نشده او را شبیهی باشد و بنده یکی نباشد و هر چند که هر یک از ما یک بنده باشد و هر گاه چنین باشد پس هر که او را متوحد بصفاتش شناخت و بآنچه آن را شناخته اقرار نمود و این را اعتقاد کرد موحد و بتوحید پروردگارش عارف باشد و اوصافی که خدای عز و جل بآنها یگانه و بجهت تفردش بآنها به پروردگاریش متوجه شده همان اوصافی است که هر یک از آنها اقتضاء میکند که کسی که موصوف بآنها باشد نباشد مگر یکی که غیرش با او در آن شرکت نکند و غیر از او کسی بآن وصف نشود و این اوصاف مثل آنکه ما او را وصف کنیم باینکه یک موجود است که درست نیست که در چیزی حلول کرده باشد و روا نباشد که چیزی در او حلول کند و نیستی و فناء و زوال بر او روا نیست و وصف به این را استحقاق دارد زیرا که او اول اولها و آخر آخرها است و توانائی است که آنچه خواهد میکند و ناتوانی و درماندگی بر او جایز نیست و وصف باین را استحقاق دارد زیرا که او از همه توانایان تواناتر است و از همه غالبان غالبتر و دانائیست که چیزی بر او پنهان نیست و چیزی از او دور نمیشود و نادانی و سهو و شک و فراموشی بر او جائز نباشد و وصف باین را استحقاق دارد بواسطه آنکه از همه دانایان داناتر است و زنده ای است که مردن و خواب بر او روا نباشد و نعفی بسوی او بر نگردد و ضرری باو نرسد و وصف باین را استحقاق دارد باینکه از همه باقی ماندگان باقی تر و از تمام کاملان کاملتر است و کننده ایست که چیزی او را از چیزی مشغول نمیکند و چیزی او را درمانده نمیگرداند و هیچ چیز از او فوت نمیشود و وصف باین را استحقاق دارد باینکه خدای اولین و آخرین است و نیکوتر آفرینندگان و شتابنده ترین حساب کنندگان و بی نیازیست که او را پریشانی نباشد و صاحب استغنائی است که او را حاجتی نباشد و عدلی است که مذمتی باو ملحق نشود و منقصتی بسوی او برنگردد و حکیم یعنی محکم کاریست که سفاهتی از او واقع نشود و مهربانی است که او را دلنرمی نباشد و در مهربانیش وسعتی باشد و بردباریست که او را خشمی ملحق نشود و تعجیل و شتابی از او واقع نشود و وصف باین را استحقاق دارد باینکه از همه عادل ها عادل تر و از همه حاکم ها حاکمتر و از همه حساب کنندگان شتابانتر است و این بجهت آنست که اول اولها نمیباشد مگر یکی و همچنین تواناترین توانایان و داناترین دانایان و

حاکمترین حاکمان و نیکوترین آفرینندگان و هر چه بر این وزن آمده باشد
پس باید آنچه ما گفتیم درست شد و باللّه التوفیق و منه العصمه و التسدید

ص: 124

4- باب تفسیر قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ إلی آخرها

«باب چهارم» در تفسیر سوره توحید یعنی سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و آن را سوره اخلاص و سوره الصمد و نسبه الرب نیز میگویند

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ الْفَقِیهُ الْقُمِّیُّ ثُمَّ الْإِیلَاقِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو سَعِیدٍ عَبْدَانُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ یُوسُفَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ بِمَدِینَهِ خُجَنْدَهَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو بَکْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شُجَاعٍ الْفَرْغَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادٍ الْعَنْبَرِیُّ بِمِصْرَ قَالَ حَدَّثَنِی إِسْمَاعِیلُ بْنُ عَبْدِ الْجَلِیلِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِی الْبَخْتَرِیِّ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ الْقُرَشِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ قَالَ قُلْ أَیْ أَظْهِرْ مَا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ وَ نَبَّأْنَاکَ بِهِ بِتَأْلِیفِ الْحُرُوفِ الَّتِی قَرَأْنَاهَا لَکَ لِیَهْتَدِیَ بِهَا مَنْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ وَ هُوَ اسْمٌ مَکْنِیٌّ مُشَارٌ إِلَی غَائِبٍ فَالْهَاءُ تَنْبِیهٌ عَلَی مَعْنًی ثَابِتٍ وَ الْوَاوُ إِشَارَهٌ إِلَی الْغَائِبِ عَنِ الْحَوَاسِّ کَمَا أَنَّ قَوْلَکَ هَذَا إِشَارَهٌ إِلَی الشَّاهِدِ عِنْدَ الْحَوَاسِّ[1] وَ ذَلِکَ أَنَّ الْکُفَّارَ نَبَّهُوا عَنْ آلِهَتِهِمْ بِحَرْفِ إِشَارَهِ الشَّاهِدِ الْمُدْرَکِ[2]

1- فی نسخه(ج) «المشاهد» بصیغه المفعول من باب المفاعله، و هو الأصحّ، و کذا فیما یأتی علی الاحتمال الأول فیه.

2- یحتمل أن یکون إشاره مضافا الی الشاهد المدرک و یکون مفعول نبهوا محذوفا و یحتمل أن یقرأ بالتنوین و یکون الشاهد المدرک مفعول نبهوا فالمدرک علی الاحتمال الأول بصیغه المفعول و علی الثانی بصیغه الفاعل.

فَقَالُوا هَذِهِ آلِهَتُنَا الْمَحْسُوسَةُ الْمُدْرَكَةُ بِالْأَبْصَارِ فَأَشِرْ أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ إِلَى إِلَهِکَ الَّذِی تَدْعُو إِلَيْهِ حَتَّی نَرَاهُ وَ نُدْرِكَهُ وَ لَا نَأْلَهَ فِيهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَالْهَاءُ تَثْبِيتٌ لِلثَّابِتِ (1) وَ الْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ وَ لَمْسِ الْحَوَاسِّ وَ أَنَّهُ تَعَالَی عَنْ ذَلِکَ بَلْ هُوَ مُدْرِکُ الْأَبْصَارِ وَ مُبْدِعُ الْحَوَاسِّ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه قمی و بعد از آن یلاقی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید عبدان بن فضل گفت که حدیث کرد مرا أبو الحسن محمد بن یعقوب بن محمد بن یوسف بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد اللّٰه بن جعفر بن ابی طالب در شهر خجنده گفت که حدیث کرد مرا ابو بکر محمد بن احمد بن شجاع فرغانی گفت که حدیث کرد مرا ابو محمد حسن بن حماد عنبری در مصر گفت که حدیث کرد مرا اسماعیل بن عبد الجلیل برقی از ابو البختری وهب بن وهب قرشی از حضرت ابو عبد اللّٰه صادق جعفر بن محمد از پدرش حضرت محمد بن علی باقر علیهم السلام که در قول خدای عز و جل قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فرمود قل یعنی اظهار کن آنچه را که وحی کردیم بسوی تو و تو را بآن خبر دادیم بتألیف و ترکیب حروفی که آنها را از برایت خواندیم تا آنکه بآنها راه راست یابد کسی که گوش را بیندازد و او حاضر باشد و هو یعنی او اسمی است مکنی و سرپوشیده و اشاره شده است بسوی پنهان و هاء تنبیه است از معنی ثابت و او اشاره است بسوی غایب از حواس چنان که قول تو هذا بمعنی این اشاره است بسوی حاضر در نزد حواس و بیان این آنست که کفار تنبیه کردند از خدایان خود بحرف اشاره حاضری که دریافته می شود و گفتند که هذه آلهتنا یعنی اینکها خدایان مایند که محسوس و مدرکند بدیدها پس تو یا محمد اشاره نما بسوی خدای خود که بسوی او میخوانی تا ببینیم او را و او را دریابیم و در او حیران و سرگردان نباشیم پس خدای تبارک و تعالی این را فرو فرستاد که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ پس هاء تنبیه یا ثابت کردن است از برای ثابت و او اشاره است بسوی غائب از دریافت دیدها و سودن حاسها و خدا از این برتر است بلکه او دریابنده دیدها و پدید آورنده حاسها است.

1- نظیر هذا یوجد فی أحادیثهم علیهم السلام کتفسیر الحروف المقطعه فی أوائل السور و هذا منهم لا أنّه وضع لغوی.

حديث 2

2- حَدَّثَنِی أَبِی(1) عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع قَالَ: رَأَیْتُ الْخَضِرَ ع فِی الْمَنَامِ قَبْلَ بَدْرٍ بِلَیْلَهٍ فَقُلْتُ لَهُ عَلِّمْنِی شَیْئاً أُنْصَرْ بِهِ عَلَی الْأَعْدَاءِ فَقَالَ قُلْ یَا هُوَ یَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَصَصْتُهَا عَلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لِی یَا عَلِیُّ عُلِّمْتَ الِاسْمَ الْأَعْظَمَ فَکَانَ عَلَی لِسَانِی یَوْمَ بَدْرٍ وَ إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ یَا هُوَ یَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ اغْفِرْ لِی وَ انْصُرْنِی عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ وَ کَانَ عَلِیٌّ ع یَقُولُ ذَلِکَ یَوْمَ صِفِّینَ وَ هُوَ یُطَارِدُ فَقَالَ لَهُ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا هَذِهِ الْکِنَایَاتُ قَالَ اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ وَ عِمَادُ التَّوْحِیدِ لِلَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ(2) ثُمَّ قَرَأَ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ (3) وَ آخِرَ الْحَشْرِ ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّی أَرْبَعَ رَکَعَاتٍ قَبْلَ الزَّوَالِ قَالَ وَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِی یَأْلَهُ فِیهِ الْخَلْقُ وَ یُؤْلَهُ إِلَیْهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ دَرْکِ الْأَبْصَارِ الْمَحْجُوبُ عَنِ الْأَوْهَامِ وَ الْخَطَرَاتِ.

- قَالَ الْبَاقِرُ ع اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِی أَلِهَ الْخَلْقُ عَنْ دَرْکِ مَاهِیَّتِهِ وَ الْإِحَاطَهِ بِکَیْفِیَّتِهِ (4).

و یقول العرب أله الرجل إذا تحیر فی الشی ء فلم یحط به علما و وله إذا فزع إلی شی ء مما یحذره و یخافه فالإله هو المستور عن حواس الخلق -(5)

ص: 127

1- من تتمه کلام الباقر علیه السّلام.
2- عمادیته باعتبار اشتماله علی هو الذی هو إشاره الی الثابت الموجود الذی لا یستطیع أحد أن ینکره و لا أن یثبت له ثانیا.
3- آل عمران: 18.
4- أی تحیر الخلق بتضمین معنی عجز و الا فهو یتعدی بفی لا بعن.
5- تفریع علی المعنی الأول، و ذکر العلّامه المجلسیّ رحمه اللّه تعالی فی البحار باب التوحید و نفی الشریک فی ذیل هذا الخبر اشتقاق لفظ الجلاله أو عدمه و من أی شی ء اشتق و اختلاف الأقوال فیه و أنّه عربی أم لا، و للصدوق رحمه اللّه تعالی کلام فی اشتقاقه ذیل الحدیث التاسع من الباب التاسع و العشرین، و فی هذا الباب فی الحدیث الثالث عشر صرح الامام علیه السّلام باشتقاقه.

- قَالَ الْبَاقِرُ ع الْأَحَدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ.

و الأحد و الواحد بمعنى واحد و هو المتفرد الذى لا نظير له و التوحيد الإقرار بالوحده و هو الانفراد و الواحد المتباين الذى لا ينبعث من شى ء و لا يتحد بشى ء و من ثم قالوا إن بناء العدد من الواحد و ليس الواحد من العدد لأن العدد لا يقع على الواحد بل يقع على الاثنين فمعنى قوله اللَّهُ أَحَدٌ المعبود الذى يأله الخلق عن إدراكه و الإحاطه بكيفيته فرد بإلهيته متعال عن صفات خلقه

ترجمه:

حديث كرد مرا پدرم از پدرش از امير المؤمنين (ع) كه فرمود يک شب پيش از جنگ بدر خضر (ع) را در خواب ديدم و باو گفتم كه مرا چيزى تعليم كن كه بآن بر دشمنان نصرت يابم گفت كه بگو

يا هو يا من لا هو الا هو

يعنى اى او اى كسى كه اوئى نيست مگر او و چون صبح كردم اين خواب را بر رسول خدا (ص) قصه كردم بمن فرمود كه يا على اسم اعظم بتو تعليم شده و در روز بدر اين بر زبانم جارى بود و بدرستى كه امير المؤمنين (ع) سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را خواند و چون فارغ شد فرمود كه:

يا هو يا من لا هو الا هو اغفر لى و انصرنى على القوم الكافرين

و ترجمه تتمه كلام بيامرز مرا و يارى كن مرا بر گروه كافران و على (ع) در روز جنگ صفين اين را ميفرمود و حمله ميبرد عمار بن ياسر بآن حضرت (ع) عرض كرد كه يا امير المؤمنين اين كتابها چيست و كنايه پوشيده و ناصريح سخن گفتن است حضرت فرمود كه اسم اعظم خدا و عماد توحيد از براى خدا است كه خدائى نيست مگر از بعد از آن شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ و آخر سوره حشر را كه از لو أنزلنا باشد تا آخر سوره خواند پس فرمود آمد و پيش از زوال چهار ركعت نماز بجا آورده و فرمود كه امير المؤمنين (ع) فرمود كه اللّه كه بمعنى خدا است معنيش معبود و پرستيده ايست كه خلق در او متحيرند و باو پناه ميبرند يا بسوى او باز ميگردند و خدا همانست كه از دريافتن ديدها مستور و از خيالها و انديشها محجوب است و حضرت باقر (ع) فرمود كه اللّه، معنيش معبوديست كه خلق از دريافتن ماهيت او و احاطه نمودن بكيفيتش حيران و سرگردان شده اند و عرب

میگوید که اله الرجل بالام مکسور چون آن مرد متحیر شود در چیزی و از روی علم و دانش بآن احاطه نکند و میگوید که وله بر وزن اله چون بسوی چیزی پناه برد از آنچه آن را حذر میکند و از آن میترسد بس اله یعنی خدا همانست که از حواس خلق مستور است و حضرت باقر (ع) فرمود که احد بمعنی فرد و متفرد است یعنی تنها واحد و واحد بیک معنی است و آن جناب متفردیست که او را نظیری نیست و توحید اقرار است بوحدت و آن انفراد است و واحد متباینی است که از چیزی برانگیخته نمیشود و با چیزی یکی نمیگردد و از این جهت گفته اند که بنای عدد از یکیست و یکی از جمله عدد نیست زیرا که عدد و شماره بر یکی واقع نمیشود بلکه بر دو واقع می شود پس معنی قول آن جناب که فرموده که اللّٰه احد یعنی معبودی که خلق از دریافتنش و احاطه کردن بکیفیتش حیرانند و بالهیت تنها و از صفات خلقش برتر است

حدیث 3

3- قَالَ الْبَاقِرُ ع حَدَّثَنِی أَبِی زَیْنُ الْعَابِدِینَ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: الصَّمَدُ الَّذِی لَا جَوْفَ لَهُ(1) وَ الصَّمَدُ الَّذِی قَدِ انْتَهَی سُؤْدَدُهُ وَ الصَّمَدُ الَّذِی لَا یَأْکُلُ وَ لَا یَشْرَبُ وَ الصَّمَدُ الَّذِی لَا یَنَامُ وَ الصَّمَدُ الدَّائِمُ الَّذِی لَمْ یَزَلْ وَ لَا یَزَالُ.

5-- قَالَ الْبَاقِرُ ع کَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِیَّهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ یَقُولُ- الصَّمَدُ الْقَائِمُ بِنَفْسِهِ الْغَنِیُّ عَنْ غَیْرِهِ وَ قَالَ غَیْرُهُ الصَّمَدُ الْمُتَعَالِی عَنِ الْکَوْنِ وَ الْفَسَادِ وَ الصَّمَدُ الَّذِی لَا یُوصَفُ بِالتَّغَایُرِ.

- قَالَ الْبَاقِرُ ع الصَّمَدُ السَّیِّدُ الْمُطَاعُ الَّذِی لَیْسَ فَوْقَهُ آمِرٌ وَ نَاهٍ.

- قَالَ: وَ سُئِلَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ زَیْنُ الْعَابِدِینَ ع عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ الصَّمَدُ الَّذِی لَا شَرِیکَ لَهُ وَ لَا یَئُودُهُ حِفْظُ شَیْ ءٍ وَ لَا یَعْزُبُ عَنْهُ شَیْ ءٌ.

ترجمه:

حضرت باقر (ع) فرمود که حدیث کرد مرا پدرم حضرت زین العابدین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام که فرمود صمد آنست که او را اندرونی نیست و صمد آنست که بزرگواریش بنهایت رسیده و صمد آنست که نمیخورد و نمی آشامد و صمد آنست که نمیخوابد و صمد دائمی است که همیشه بوده و همیشه میباشد و حضرت باقر (ع) فرمود که محمد بن حنیفه «رضی» میگفت که صمد آنست که بخودی خود بر پا و از غیرش بی پایان است و غیر او گفته است که صمد آنست که از کون و فساد برتری دارد و صمد آنست که بتغایر وصف نمیشود و حضرت باقر (ع) فرمود که صمد سید مطاعی است که زبرا و امرکننده و نهی نماینده نیست و فرمود که از زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از معنی صمد سؤال شد فرمود که صمد آنست که او را شریکی نیست و نگاه داشتن چیزی او را گران نکند و چیزی از او دور نشود

1- هذا المعنی یرجع فیه تعالی الی أنّه کامل لیس فیه جهه إمکان و نقصان.

حدیث 4

4- قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِیُّ قَالَ زَیْدُ بْنُ عَلِیٍّ زَیْنِ الْعَابِدِینَ ع الصَّمَدُ هُوَ الَّذِی إِذا أَرادَ شَیْئاً قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ وَ الصَّمَدُ الَّذِی أَبْدَعَ الْأَشْیَاءَ فَخَلَقَهَا أَضْدَاداً وَ أَشْکَالًا وَ أَزْوَاجاً وَ تَفَرَّدَ بِالْوَحْدَهِ بِلَا ضِدٍّ وَ لَا شَکْلٍ وَ لَا مِثْلٍ وَ لَا نِدٍّ.

ترجمه:

وهب بن وهب قرشی گفت که زید بن علی (ع) گفت که صمد آنست که چون چیزی را خواهد بآن گوید که باشد پس میباشد و صمد آنست چیزها را پدید آورده و آنها را اضداد و اشکال و ازواج آفریده که بعضی را ضد بعضی و برخی را مثل برخی و پاره را جفت پاره را گردانیده و بوحدت متفرد و تنها شده بدون ضد و بی شکل و مثل و همتا

5- قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِیُّ وَ حَدَّثَنِی الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِیهِ ع أَنَّ أَهْلَ الْبَصْرَهِ کَتَبُوا إِلَی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ع یَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ فَکَتَبَ إِلَیْهِمْ- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* أَمَّا بَعْدُ فَلَا تَخُوضُوا فِی الْقُرْآنِ وَ لَا تُجَادِلُوا فِیهِ وَ لَا تَتَکَلَّمُوا فِیهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ مَنْ قَالَ فِی الْقُرْآنِ بِغَیْرِ عِلْمٍ فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ فَقَالَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ. وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ لَمْ یَلِدْ لَمْ یَخْرُجْ مِنْهُ شَیْ ءٌ کَثِیفٌ کَالْوَلَدِ وَ سَائِرِ الْأَشْیَاءِ الْکَثِیفَهِ الَّتِی تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقِینَ وَ لَا شَیْ ءٌ لَطِیفٌ کَالنَّفْسِ وَ لَا یَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْبَدَوَاتُ کَالسِّنَهِ وَ النَّوْمِ وَ الْخَطْرَهِ وَ الْهَمِّ وَ الْحَزَنِ وَ الْبَهْجَهِ وَ الضَّحِکِ وَ الْبُکَاءِ وَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ وَ الرَّغْبَهِ وَ السَّأْمَهِ وَ الْجُوعِ وَ الشِّبَعِ تَعَالَی أَنْ یَخْرُجَ مِنْهُ شَیْ ءٌ وَ أَنْ یَتَوَلَّدَ مِنْهُ شَیْ ءٌ کَثِیفٌ أَوْ لَطِیفٌ- وَ لَمْ یُولَدْ لَمْ یَتَوَلَّدْ مِنْ شَیْ ءٍ وَ لَمْ یَخْرُجْ مِنْ شَیْ ءٍ کَمَا یَخْرُجُ الْأَشْیَاءُ الْکَثِیفَهُ مِنْ عَنَاصِرِهَا کَالشَّیْ ءِ مِنَ الشَّیْ ءِ وَ الدَّابَّهِ مِنَ الدَّابَّهِ وَ النَّبَاتِ مِنَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ مِنَ الْیَنَابِیعِ وَ الثِّمَارِ مِنَ الْأَشْجَارِ وَ لَا کَمَا یَخْرُجُ الْأَشْیَاءُ اللَّطِیفَهُ مِنْ مَرَاکِزِهَا کَالْبَصَرِ مِنَ الْعَیْنِ وَ السَّمْعِ مِنَ الْأُذُنِ وَ الشَّمِّ مِنَ الْأَنْفِ وَ الذَّوْقِ مِنَ الْفَمِ(1)

1- هذه الثلاثه من قبیل خروج القوّه و ظهورها فی محلها لا خروجها الی خارج المحل کخروج قوه البصر الی خارج العین علی القول بالشعاع، و

يمكن أن تكون كذلک و لما يدركها الإنسان.

وَ الْكَلَامِ مِنَ اللِّسَانِ وَ الْمَعْرِفَهِ وَ التَّمَيُّزِ مِنَ الْقَلْبِ(1) وَ كَالنَّارِ مِنَ الْحَجَرِ لَا بَلْ هُوَ اَللَّهُ الصَّمَدُ اَلَّذِی لَا مِنْ شَیْ ءٍ وَ لَا فِی شَیْ ءٍ وَ لَا عَلَی شَیْ ءٍ مُبْدِعُ الْأَشْیَاءِ وَ خَالِقُهَا وَ مُنْشِئُ الْأَشْیَاءِ بِقُدْرَتِهِ یَتَلَاشَی مَا خَلَقَ لِلْفَنَاءِ بِمَشِیَّتِهِ وَ یَبْقَی مَا خَلَقَ لِلْبَقَاءِ بِعِلْمِهِ (2) فَذَلِکُمُ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ- عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ الْکَبِیرُ الْمُتَعالِ- وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ.

ترجمه:

وهب بن وهب قرشی گفت که حدیث کرد مرا حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرش حضرت باقر از پدرش علیهم السلام که اهل بصره عریضه بحضرت حسین بن علی علیهما السلام نوشتند و او را از معنی صمد سؤال میکردند پس حضرت بسوی ایشان نوشت که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اما بعد پس در قرآن فرو مروید و در آن مجادله و گفتگو نکنید و بدون علم در آن سخن مگوئید چرا که از جدم رسول خدا شنیدم که میفرمود هر که در قرآن بدون علم چیزی بگوید جای خود را مهیا گرداند در آتش دوزخ و از آن جای بگیرد و منزل گزیند و بداند که از اهل جهنم است و بدرستی که خدای سبحانه صمد را تفسیر فرموده و فرموده که اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ بعد از آن آن را تفسیر فرموده و فرموده که لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ یعنی نزاد و زاده نشد و نبود او را هیچ کس مانند و همتا و حضرت فرمود لم یلد یعنی چیز کثیفی از او بیرون نیامده چون فرزند و سائر چیزهای کثیفی که از آفریدگان بیرون می آید و نه چیز لطیفی چون نفس و عوارضات که پدید می آید از او منشعب و پراکنده نمیشوند چون پینکی و خواب و اندیشه که در دل در آید و غم و اندوه و خوشحالی و خنده و گریه و ترس و امید و رغبت و دلتنگی و گرسنگی و سیری و خدا از آن برتر است که چیزی از او بیرون آید و آنکه چیز کثیف یا لطیفی از او متولد شود و لم یولد یعنی از چیزی متولد نشده و از چیزی بیرون نیامده چنان که چیزهای کثیف از اصلهای خود بیرون می آیند چون چیزی از چیزی و حیوان از حیوان و گیاه از زمین و آب از چشمها و میوه ها از درختها و نه چنان که چیزهای لطیف از مرکزهای خرد بیرون می آیند چون دیدن از چشم و شنیدن از گوش و بوئیدن از بینی و چشیدن از دهان و سخن از زبان و شناختن و تمیز دادن از دل و چون آتش از سنگ نه بلکه او خدای صمدیست که نه از چیزی است و نه در چیزی و مخترع چیزها است و آفریننده آنها و پدید آورنده چیزها است بقدرت خویش که آنچه از برای فناء و نیستی آفریده بخواستش از هم میپاشند و آنچه از برای بقاء و ماندن خلق کرده بعلمش باقی میماند پس این خدای صمدیست که نزاده و زاده

نشده و دانای نهان و آشکار و بزرگیست صاحب برتری و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود.

1- کخروج النور من النّیر.
2- علق علیه السّلام تلاشی الفانی بالمشیئه و بقاء الباقی بالعلم لمناسبه المشیئه المحدثه لما یفنی و العلم القدیم لما یبقی لأنّها فی مذهب أهل البیت علیهم السلام محدثه، و الا فلا شی ء خارج عن تعلق العلم و المشیئه.

6- قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ سَمِعْتُ الصَّادِقَ ع يَقُولُ قَدِمَ وَفْدٌ مِنْ أَهْلِ فِلَسْطِينَ عَلَى الْبَاقِرِ ع فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُمْ ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ تَفْسِيرُهُ فِيهِ الصَّمَدُ خَمْسَةُ أَحْرُفٍ فَالْأَلِفُ دَلِيلٌ عَلَى إِنِّيَّتِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ(1) وَ ذَلِكَ تَنْبِيهٌ وَ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْحَوَاسِّ وَ اللَّامُ دَلِيلٌ عَلَى إِلَهِيَّتِهِ بِأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ وَ الْأَلِفُ وَ اللَّامُ مُدْغَمَانِ لَا يَظْهَرَانِ عَلَى اللِّسَانِ(2) وَ لَا يَقَعَانِ فِي السَّمْعِ وَ يَظْهَرَانِ فِي الْكِتَابَهِ دَلِيلَانِ عَلَى أَنَّ إِلَهِيَّتَهُ بِلُطْفِهِ خَافِيَةٌ لَا تُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا تَقَعُ فِي لِسَانِ وَاصِفٍ وَ لَا أُذُنِ سَامِعٍ لِأَنَّ تَفْسِيرَ الْإِلَهِ هُوَ الَّذِي أَلِهَ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَاهِيَّتِهِ وَ كَيْفِيَّتِهِ بِحِسٍّ أَوْ بِوَهْمٍ لَا بَلْ هُوَ مُبْدِعُ الْأَوْهَامِ وَ خَالِقُ الْحَوَاسِّ وَ إِنَّمَا يَظْهَرُ ذَلِكَ عِنْدَ الْكِتَابَهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَظْهَرَ رُبُوبِيَّتَهُ فِي إِبْدَاعِ الْخَلْقِ وَ تَرْكِيبِ أَرْوَاحِهِمُ اللَّطِيفَهِ فِي أَجْسَادِهِمُ الْكَثِيفَهِ فَإِذَا نَظَرَ عَبْدٌ إِلَى نَفْسِهِ لَمْ يَرَ رُوحَهُ كَمَا أَنَّ لَامَ الصَّمَدِ لَا تَتَبَيَّنُ وَ لَا تَدْخُلُ فِي حَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ الْخَمْسِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الْكِتَابَهِ ظَهَرَ لَهُ مَا خَفِيَ وَ لَطُفَ فَمَتَى تَفَكَّرَ الْعَبْدُ فِي مَاهِيَّهِ الْبَارِئِ وَ كَيْفِيَّتِهِ أَلِهَ فِيهِ وَ تَحَيَّرَ وَ لَمْ تُحِطْ فِكْرَتُهُ بِشَيْءٍ يَتَصَوَّرُ لَهُ لِأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُ الصُّوَرِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى خَلْقِهِ ثَبَتَ لَهُ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُمْ وَ مُرَكِّبُ أَرْوَاحِهِمْ فِي أَجْسَادِهِمْ وَ أَمَّا الصَّادُ فَدَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَادِقٌ وَ قَوْلَهُ صِدْقٌ وَ كَلَامَهُ صِدْقٌ وَ دَعَا عِبَادَهُ إِلَى اتِّبَاعِ الصِّدْقِ بِالصِّدْقِ وَ وَعَدَ بِالصِّدْقِ دَارَ الصِّدْقِ وَ أَمَّا الْمِيمُ فَدَلِيلٌ عَلَى مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ وَ لَا يَزُولُ مُلْكُهُ وَ أَمَّا الدَّالُ فَدَلِيلٌ عَلَى دَوَامِ مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دَائِمٌ تَعَالَى عَنِ الْكَوْنِ وَ الزَّوَالِ بَلْ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ يُكَوِّنُ الْكَائِنَاتِ الَّذِي كَانَ بِتَكْوِينِهِ كُلُّ كَائِنٍ ثُمَّ قَالَ ع لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِيَ الَّذِي آتَانِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَ لَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع حَمَلَةً لِعِلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَتَنَفَّسُ الصُّعَدَاءَ وَ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي- فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْماً جَمّاً هَاهْ هَاهْ أَلَا لَا أَجِدُ مَنْ يَحْمِلُهُ أَلَا وَ إِنِّي عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَهُ فَ لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَهِ كَما يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ ثُمَّ قَالَ الْبَاقِرُ ع الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا وَ وَفَّقَنَا لِعِبَادَتِهِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ(3)

1- آل عمران: 18.
2- فی حال الوصل، و هذا معنی الادغام اللغوی.

3- فی نسخه(ب) و(ج) و(ط) و(ن) «و وفقنا لعباده الاحد الصمد»- الخ».

الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ. وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ وَ جَنَّبَنَا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ حَمْداً سَرْمَداً وَ شُکْراً وَاصِباً وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ یَقُولُ لَمْ یَلِدْ عَزَّ وَ جَلَّ فَیَکُونَ لَهُ وَلَدٌ یَرِثُهُ(1) وَ لَمْ یُولَدْ فَیَکُونَ لَهُ وَالِدٌ یَشْرَکُهُ فِی رُبُوبِیَّتِهِ وَ مُلْکِهِ- وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ فَیُعَاوِنَهُ فِی سُلْطَانِهِ (2).

ترجمه:

و وهب بن وهب قرشی گفت که از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود گروهی از اهل فلسطین بر حضرت باقر (ع) وارد شدند و او را از مسائلی چند سؤال کردند و ایشان را جواب داد بعد از آن او را سؤال کردند از معنی صمد حضرت فرمود که تفسیرش در خود آنست و الصمد پنج حرف است پس الف دلیل است بر انیت و تحقق آن جناب و آن قول آن جناب عز و جل است که شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ یعنی گواهی داد خدا باینکه نیست خدائی مگر او و آن تنبیه و اشاره است بسوی غائب از دریافتن حواس و لام دلیل بر الهیت و خدائی او است باینکه آن جناب خدا است و الف و لام مدغم اند که در یک دیگر داخل شده اند و بر زبان ظاهر نمیشوند و در گوش واقع نمیشوند و در نوشتن ظهور دارند و دلیل اند بر اینکه خدائیش بلطفی که دارد نهان است که نه بحواس دریافته می شود و نه در زبان وصف کننده واقع می شود و نه در گوش شنونده زیرا که تفسیر اللَّه همان کسی است که خلق از دریافتن ماهیت و کیفیتش حیران شده اند بحس یا بخیال نه بلکه او مخترع خیالها و آفریننده حاسها است و جز این نیست که آن در نزد نوشتن ظاهر می شود و این دلیل است بر اینکه خدای سبحانه پروردگاری خود را در اختراع خلق و ترکیب ارواح لطیفه ایشان در جسدهای کثیفه ایشان آشکار فرموده پس چون بنده بسوی نفس خود نظر کند روحش را نبیند چنان که لام الصمد ظاهر نمیشود و در یک حاسه از حواس پنجگانه در نمیآید و چون بسوی نوشته نظر کند آنچه پنهان و لطیف بوده از برایش ظاهر گردد پس در هر زمان که بنده در ماهیت آفریدگار و کیفیت او اندیشه کند در او متحیر و سرگردان شود و اندیشه اش بچیزی که از برایش متصور می شود احاطه نکند زیرا که آن جناب عز و جل آفریننده صورتها است و چون بسوی آفرینش خود نظر کند از برایش ثابت شود و آن جناب عز و جل آفریننده ایشان و ترکیب دهنده ارواح و اجساد ایشانست و اما صاد دلیل است بر اینکه آن جناب عز و جل صادق و راستگو است و گفتارش صدق و سخنش صدق است و بندگانش را بسوی پیروی کردن صدق خوانده و بصدق خانه صدق را وعده فرموده و اما میم دلیل است بر ملک و پادشاهی او و آنکه او پادشاه حقی است که همیشه

بوده و همیشه خواهد بود و پادشاهیش برطرف نخواهد شد و اما دال دلیل است بر دوام و همیشگی پادشاهیش و آنکه آن جناب عز و جل دائم و همیشه است و برتر است از بودن و زوال بلکه آن جناب عز و جل هستی دهنده صاحبان هستی است که بهستی دادنش هر هستی دارنده هستی بهمرسانیده بعد از آن حضرت (ع) فرمود که اگر حاملانی چند را از برای علم خویش که خدای عز و جل بمن عطاء فرموده می یافتم هر آینه نشر توحید و اسلام و ایمان و دین و شریعتها از لفظ الصمد میکردم و چگونه این امر مرا میسر شود و جدم امیر المؤمنین حاملانی را از برای علم خویش نیافت حتی آنکه چنان بود که آه سرد از سینه پر درد بر میکشید و بر سر منبر میفرمود که از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید پس بدرستی که در میان دنده های من علم بسیاریست آه آه آگاه باشید که کسی را نمی یابم که آن را بردارد و آگاه باشید که من بر شما از جانب خدا حجت رسایم پس دوست مدارید گروهی را که خدا بر ایشان خشم کرده بحقیقت که از آخرت نومید شده اند چنان که کافران از صاحبان قبرها که مردگانند نومید شده اند بعد از آن حضرت باقر (ع) فرمود که حمد از برای خدائیست که بر ما منت نهاده و ما را از برای پرستش خود توفیق داده یگانه صمدی که نزاده و زاده نشده و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود و ما را از پرستش بتان دور گردانیده حمد همیشه و شکری واجب و قول آن جناب عز و جل لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ میفرماید که خدای عز و جل نزاده تا او را فرزندی باشد که پادشاهیش را از او ارث برد و زاده نشده که او را پدری باشد که با او در پروردگاری و پادشاهیش شرکت کند و کسی او را همتا نبوده تا او را در سلطنتش یاری دهد.

1- فی نسخه(ب) و(ج) و(د) و(و) «یرثه فی ملکه».

2- فی نسخه(ج) «فیعارضه فی سلطانه» و فی البحار «فیعازه فی سلطانه».

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِی سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الرَّبِیعِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع وَ سُئِلَ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ الصَّمَدُ الَّذِی لَا جَوْفَ لَهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد مرا سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از ربیع بن مسلم که گفت شنیدم از حضرت أبو الحسن (ع) و از صمد سؤال شده بود که فرمود صمد آنست که اندرون ندارد.

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی أَیُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْیَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالُوا انْسِبْ لَنَا رَبَّکَ فَلَبِثَ ثَلَاثاً لَا یُجِیبُهُمْ ثُمَّ نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَهُ إِلَی آخِرِهَا فَقُلْتُ لَهُ مَا الصَّمَدُ فَقَالَ الَّذِی لَیْسَ بِمُجَوَّفٍ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از علی بن اسماعیل از صفوان بن یحیی از ابو ایوب از محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) که فرمود یهود از رسول خدا (ص) سؤال کردند و گفتند که پروردگارت را از برای مانست ده و نژاد او را بیان کن پس سه روز درنگ نمود که ایشان را جواب نمیفرمود بعد از آن این سوره تا آخرش نازل شد من بآن حضرت عرض کردم که صمد چیست فرمود که آنکه مجوف و میان تهی نیست.

حدیث 9

9- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِی السَّرِیِّ (1) عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ شَیْ ءٍ مِنَ التَّوْحِیدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَتْ أَسْمَاؤُهُ الَّتِی یُدْعَی بِهَا وَ تَعَالَی فِی عُلُوِّ کُنْهِهِ وَاحِدٌ تَوَحَّدَ بِالتَّوْحِیدِ فِی عُلُوِّ تَوْحِیدِهِ ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلَی خَلْقِهِ(2) فَهُوَ وَاحِدٌ صَمَدٌ قُدُّوسٌ یَعْبُدُهُ کُلُّ شَیْ ءٍ وَ یَصْمِدُ إِلَیْهِ کُلُّ شَیْ ءٍ وَ وَسِعَ کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْماً.

ترجمه:

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد مرا محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از حسین بن ابی السری از جابر بن یزید گفت که حضرت باقر (ع) را از چیزی از توحید سؤال کردم فرمود بدرستی که خدا که نامهایش که بآنها خوانده می شود مبارک و در علو کنهش برتری دارد یکیست که در توحید خویش بتوحید یگانه شده پس آن را بر خلقش جاری ساخته پس او است یگانه و پناه نیازمندان که بغایت پاکست از هر عیب و وصفی که باو لایق نباشد و هر چیزی او را می پرستد و هر چیزی بسوی او قصد میکند و هر چیزی را فرا گرفته از روی دانش.

1- فی نسخه(و) و(د) و(ب) «الحسین بن أبی السری» و کلاهما تصحیف و الصحیح الحسن بن السری کما فی الکافی باب تأویل الصمد و فی البحار فی الحدیث السادس عشر من الباب السادس فی الجزء الثالث من الطبعه الحدیثه، و فی جامع الرواه.
2- اجراء التوحید علی الخلق هو فطرهم بفطره التوحید کما ذکر فی الکتاب و فسر به فی الآثار، و إلیه یصمد کل شی ء بالفطره و ان غشیتها فی البعض کدورات العلائق المادیه فغفلوا عنها.

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ وَ لَقَبُهُ شَبَابٌ الصَّیْرَفِیُّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ ع جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا الصَّمَدُ قَالَ السَّیِّدُ الْمَصْمُودُ إِلَیْهِ فِی الْقَلِیلِ وَ الْکَثِیرِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب از علی بن محمد از سهل بن زیاد از محمد بن ولید و لقبش شباب صیرفی است از داود بن قاسم جعفری که گفت بحضرت جواد (ع) عرض کردم که فدای تو گردم معنی صمد چیست فرمود سید و بزرگی که تمام خلق بسوی او قصد کنند در اندک و بسیار.

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَیْنِ الْمَرْوَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَیْمَانَ بِفَارِسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّوَّاسِیُّ(1) قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَیْمَانَ عَنْ یَزِیدَ الرِّشْکِ (2) عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَیْنٍ أَنَّ النَّبِیَّ ص بَعَثَ سَرِیَّةً وَ اسْتَعْمَلَ عَلَیْهَا عَلِیّاً ع فَلَمَّا رَجَعُوا سَأَلَهُمْ فَقَالُوا کُلٌّ خَیْرٌ غَیْرَ أَنَّهُ قَرَأَ بِنَا فِی کُلِّ صَلَاةٍ بِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَقَالَ یَا عَلِیُّ لِمَ فَعَلْتَ هَذَا فَقَالَ لِحُبِّی لِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَقَالَ النَّبِیُّ ص مَا أَحْبَبْتَهَا حَتَّی أَحَبَّکَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

1- فی نسخه(ب) و(د) «محمّد بن عبد اللّه الرقاشی».
2- هو یزید بن أبی یزید الضبعی أبو الازهر البصری، یعرف بالرشک- بکسر الراء المهمله و سکون الشین المعجمه- قال ابن حجر: ثقه عابد و قال الذهبی وثّقه أبو حاتم و أبو زرعه، روی عن مطرف بن عبد اللّه بن الشخیر، و روی عنه جعفر بن سلیمان الضبعی الامامی.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن حسین مروانی گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد محمد بن سلیمان در فارس گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد اللّٰه رقاشی گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن سلیمان از یزید رشک از مطرف بن عبد اللّٰه از عمران بن حصین که پیغمبر (ص) لشکری را بجائی فرستاد و علی (ع) را بر ایشان سردار کرد و چون برگشتند از ایشان احوال پرسید عرض کردند که همه خوبی را بجا آورد غیر از آنکه در هر نمازی با ما سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ را خواند پیغمبر (ص) فرمود که یا علی چرا چنین کردی عرض کرد که بجهت آنکه سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ را دوست میدارم پیغمبر (ص) فرمود که آن را دوست نداشته تا آنکه خدای عز و جل ترا دوست داشته.

حدیث 12

12- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مِائَةَ مَرَّةٍ حِينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از احمد بن هلال از عیسی بن عبد اللّٰه از پدرش از جدش که گفت رسول خدا (ص) فرمود که هر که سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ را بخواند در هنگامی که خوابگاه خود را فرا میگیرد خدای عز و جل گناه پنجاه ساله را از برایش بیامرزد.

ص: 137

حدیث 13

13- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ ع أَنَّ النَّبِیَّ ص صَلَّی عَلَی سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فَقَالَ لَقَدْ وَافَی مِنَ الْمَلَائِکَهِ لِلصَّلَاهِ عَلَیْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَکٍ وَ فِیهِمْ جَبْرَئِیلُ یُصَلُّونَ عَلَیْهِ فَقُلْتُ یَا جَبْرَئِیلُ بِمَ اسْتَحَقَّ صَلَاتَکُمْ عَلَیْهِ قَالَ بِقِرَاءَهِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ قَائِماً وَ قَاعِداً وَ رَاکِباً وَ مَاشِیاً وَ ذَاهِباً وَ جَائِیاً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی از اسماعیل بن ابی زیاد سکونی از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که پیغمبر (ص) بر سعد بن معاذ نماز کرد و فرمود که از فرشتگان بقدر هفتاد هزار فرشته بجهت نماز بر او آمدند و جبرئیل (ع) در میان ایشان بود که بر او نماز میکردند من گفتم که ای جبرئیل بچه چیز استحقاق نماز شما را بر او بهمرسانید گفت بخواندن سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در حالی که ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و رونده و آینده بود.

حدیث 14

14- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی الرِّضَا ع فَقَالَ لِی قُلْ لِلْعَبَّاسِیِّ یَکُفَّ عَنِ الْکَلَامِ فِی التَّوْحِیدِ وَ غَیْرِهِ وَ یُکَلِّمِ النَّاسَ بِمَا یَعْرِفُونَ وَ یَکُفَّ عَمَّا یُنْکِرُونَ وَ إِذَا سَأَلُوکَ عَنِ التَّوْحِیدِ فَقُلْ کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ. وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ وَ إِذَا سَأَلُوکَ عَنِ الْکَیْفِیَّهِ فَقُلْ کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ إِذَا سَأَلُوکَ عَنِ السَّمْعِ فَقُلْ کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ فَکَلِّمِ النَّاسَ بِمَا یَعْرِفُونَ.

ص: 138

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن سیف بن عمیره از محمد بن عبید که گفت بر امام رضا (ع) داخل شدم حضرت بمن فرمود که بعباسی بگو تا از سخن گفتن در توحید و غیر آن باز ایستد و با مردم بآنچه می شناسند سخن گوید و از آنچه انکار می نمایند و نمی دانند باز ایستد و چون ترا از توحید سؤال کنند بگو چنان که خدای عز و جل فرموده که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ و چون ترا از کیفیت و چگونگی سؤال کنند بگو چنان که خدای عز و جل فرموده که لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ یعنی چیزی در ذات و صفات مانند او نیست و چون ترا از شنیدن خدا سؤال کنند چنان که خدای عز و جل فرموده که هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی او است شنوای دانا و سخن کن با مردمان بآنچه می شناسند

حدیث 15

15- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكَتِّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَرَّةً وَاحِدَةً فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَ ثُلُثَ التَّوْرَاةِ وَ ثُلُثَ الْإِنْجِيلِ وَ ثُلُثَ الزَّبُورِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب دار «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که فرمود هر که یک مرتبه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند گویا که ثلث قرآن و ثلث تورات و ثلث انجیل و ثلث زبور را خوانده.

5- باب معنى التوحيد و العدل

باب پنجم در بيان معنى توحيد و عدل

حديث 1

1- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَزِيزٍ السَّمَرْقَنْدِيُّ الْفَقِيهُ بِأَرْضِ بَلْخٍ(1) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الزَّاهِدُ السَّمَرْقَنْدِيُّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى الصَّادِقِ ع أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ إِنَّ أَسَاسَ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَ الْعَدْلُ وَ عِلْمُهُ كَثِيرٌ وَ لَا بُدَّ لِعَاقِلٍ مِنْهُ فَاذْكُرْ مَا يَسْهُلُ الْوُقُوفُ عَلَيْهِ وَ يَتَهَيَّأُ حِفْظُهُ فَقَالَ ع أَمَّا التَّوْحِيدُ فَأَنْ لَا تُجَوِّزَ عَلَى رَبِّكَ مَا جَازَ عَلَيْكَ وَ أَمَّا الْعَدْلُ فَأَنْ لَا تَنْسُبَ إِلَى خَالِقِكَ مَا لَامَكَ عَلَيْهِ.

ترجمه:

حديث كرد ما را أبو الحسن محمد بن سعيد بن عزيز سمرقندى فقيه در زمين بلخ گفت كه حديث كرد ما را ابو احمد محمد بن محمد زاهد سمرقندى باسناد خويش و آن را مرفوع ساخته بسوى حضرت صادق (ع) كه مردى از او سؤال كرد و باو عرض نمود كه اساس و بنياد دين توحيد و عدل است و علمش بسيار يا بزرگ و عاقل را از آن چاره نيست پس ذكر كن آنچه را كه وقوف و اطلاع بر آن آسان و حفظش آماده و مهيا باشد حضرت (ع) فرمود اما توحيد آنست كه روا ندارى بر پروردگارت آنچه را بر تو روا باشد و اما عدل آنست كه نسبت ندهى بسوى آفريدگارت آنچه ترا بر آن ملامت و سرزنش فرموده.

حديث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ الْمُكَتِّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْآدَمِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ع قَالَ: خَرَجَ أَبُو حَنِيفَةَ ذَاتَ يَوْمٍ مِنْ عِنْدِ الصَّادِقِ ع فَاسْتَقْبَلَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع فَقَالَ لَهُ يَا غُلَامُ مِمَّنِ الْمَعْصِيَةُ قَالَ لَا تَخْلُو مِنْ ثَلَاثٍ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَيْسَتْ مِنْهُ فَلَا يَنْبَغِي لِلْكَرِيمِ أَنْ يُعَذِّبَ عَبْدَهُ بِمَا لَا يَكْتَسِبُهُ وَ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنَ الْعَبْدِ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ فَلَا يَنْبَغِي لِلشَّرِيكِ الْقَوِيِّ أَنْ يَظْلِمَ الشَّرِيكَ الضَّعِيفَ وَ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ وَ هِيَ مِنْهُ فَإِنْ عَاقَبَهُ اللَّهُ فَبِذَنْبِهِ وَ إِنْ عَفَا عَنْهُ فَبِكَرَمِهِ وَ جُودِهِ.

1- فی نسخه(ب) و حاشیه نسخه(د) «محمّد بن سعید بن عزیر» بالراء المهمله فی آخره.

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن احمد سنائى مكتب دار «رضى» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن ابى عبد اللّه كوفى گفت كه حديث كرد ما را سهل بن زياد آدمى از عبد العظيم بن عبد اللّه حسنى از امام على بن محمد از پدرش محمد بن على از پدرش امام على بن موسى الرضا (ع) كه فرمود ابو حنيفه روزى از نزد حضرت صادق (ع) بيرون آمد و موسى بن جعفر (ع) رو باو آمد ابو حنيفه بآن حضرت گفت كه اى پسر گناه از كيست فرمود كه از سه قسم خالى نيست يا آنست كه از خداى عز و جل ميباشد و از او نيست پس كريم را نسزد كه بنده خود را عذاب كند بآنچه آن را نميكند و يا آنست كه از خداى عز و جل و از بنده ميباشد و چنين نيست پس شريك قوى را نسزد كه بر شريك ضعيف ظلم كند و يا آنست كه از بنده ميباشد و حال آنكه گناه از اوست پس اگر خدا او را باز خواست كند بگناه او است و اگر از او عفو كند بكرم وجود او است.

حديث 3

3- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَرَابَخْتٍ الْجِيرُفْتِيُّ النَّسَّابَةُ(1) قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَلْمَانَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ قَالَ حَدَّثَنَا خَالِدٌ الْعُرَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سُفْيَانَ مَوْلَى مُزَيْنَةَ عَمَّنْ حَدَّثَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّى لَا أَقْوَى عَلَى الصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ فَقَالَ لَا تَعْصِ اللَّهَ بِالنَّهَارِ وَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّى قَدْ حُرِمْتُ الصَّلَاةَ بِاللَّيْلِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ.

1- فى نسخه(د) «خدا بخت» و أظن أنّه الصحيح، و الكلمه عجميه مركبه من خدا بمعنى مالك و بخت بمعنى الحظ، و حرا بخت بمعنى خوشبخت، و جيرفت قريه قرب كرمان، و فى بعض الأسماء المذكوره فى السند اختلاف فى النسخ لم نذكره لقله الجدوى.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن احمد بن حرابخت جیرفتی نسابه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن سلیمان بن حسن گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد صائغ گفت که حدیث کرد ما را خالد عرنی گفت که حدیث کرد ما را هیثم گفت که حدیث کرد ما را ابو سفیان مولای مزینه از کسی که حدیث کرد از سلمان فارسی رحمه اللّٰه، که مردی بنزد وی آمد و گفت که یا ابا عبد اللّٰه، من در شب قوت بر نماز ندارم فرمود که در روز خدا را نافرمانی مکن و مردی بخدمت امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین (ع) من در شب از نماز محروم شده ام امیر المؤمنین (ع) باو فرمود که تو مردی هستی که گناهانت تو را مقید ساخته.

6- باب أنه عز و جل لیس بجسم و لا صوره

باب ششم در بیان آنکه خدای عز و جل جسم و صورت هیچ یک نیست.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ قَالَ: وَصَفْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ ع قَوْلَ هِشَامٍ الْجَوَالِیقِیِّ وَ مَا یَقُولُ فِی الشَّابِّ الْمُوفِقِ(1) وَ وَصَفْتُ لَهُ قَوْلَ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حمزه بن محمد علوی رحمه اللّٰه گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم بنی هاشم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از محمد بن حکیم که گفت قول هشام جوالیقی را از برای حضرت کاظم (ع) وصف کردم و آنچه میگوید در جوان مستوی الخلقه چنان که مذکور خواهد شد و قول هشام بن حکم را نیز از برایش وصف کردم فرمود که خدای عز و جل چیزی باو شباهت ندارد.

1- الموفق علی بناء الفاعل من باب الافعال: الذی حسنت خلقته و جملت صورته لتوافق أعضائه و تناسب هندسه أشکاله.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ الرُّخَّجِیِّ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ ع أَسْأَلُهُ عَمَّا قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ فِی الْجِسْمِ وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ فِی الصُّورَهِ فَکَتَبَ ع دَعْ عَنْکَ حَیْرَهَ الْحَیْرَانِ وَ اسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطَانِ لَیْسَ الْقَوْلُ مَا قَالَ الْهِشَامَانِ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد و آن را مرفوع ساخته از محمد بن فرج رخجی که گفت عریضه بامام موسی کاظم (ع) نوشتم و او را سؤال کردم از آنچه هشام بن حکم در باب جسم و هشام بن سالم در باب صورت گفتند حضرت (ع) در جواب نوشت که سرگشتگی سر گردان را واگذار و آن را از خود دور کن و از شر شیطان بخدا پناه بجو که آنچه دو هشام گفته اند گفتار حق و درست نیست و میتواند که معنی کلام این باشد که هشامها این قول را نگفته اند و این بهتانی است که بر ایشان بسته اند چه هشامها از عدول و رؤساء اصحاب آن حضرت اند.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ حَمْزَهَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ ع أَسْأَلُهُ عَنِ الْجِسْمِ وَ الصُّورَهِ فَکَتَبَ ع سُبْحَانَ مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَهٌ.

1- لا ریب فی جلاله قدر الهشامین عند الاصحاب، و فی کتب الرجال و الاخبار توجیهات لما یزریهما. راجع هامش شرح أصول الکافی للمولی صالح المازندرانی ج 3 ص 288.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفا و از سهل بن زیاد از حمزه بن محمد که گفت عریضه بامام موسی کاظم (ع) نوشتم و او را از جسم و صورت که مشبهه میگویند سؤال نمودم حضرت (ع) در جواب نوشت که پاک و منزه است آنکه چیزی مانند او نیست نه جسم است و نه صورت.

حدیث 4

4- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ الْحَکَمِ یَرْوِی عَنْکُمْ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ جِسْمٌ صَمَدِیٌّ نُورِیٌّ مَعْرِفَتُهُ ضَرُورَهٌ یَمُنُّ بِهَا عَلَی مَنْ یَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ(1) فَقَالَ ع سُبْحَانَ مَنْ لَا یَعْلَمُ أَحَدٌ کَیْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ- لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ لَا یُحَدُّ وَ لَا یُحَسُّ وَ لَا یُجَسُّ وَ لَا یُمَسُّ وَ لَا تُدْرِکُهُ الْحَوَاسُّ وَ لَا یُحِیطُ بِهِ شَیْ ءٌ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَهٌ وَ لَا تَخْطِیطٌ وَ لَا تَحْدِیدٌ.

ترجمه:

پدرم رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی از علی بن ابی حمزه که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که شنیدم از هشام بن حکم که از شما روایت میکرد که خدا جسمی است تو پر که میان ندارد و نورانیست و معرفتش بدیهی است که احتیاج بنظر و استدلال ندارد و بآن منت میگذارد بر هر که خواهد از خلق خود حضرت (ع) فرمود که پاک و منزه است آنکه هیچ کس نمیداند که او چگونه است مگر خودش و چیزی ماند او نیست و او است شنوای بینا که باندازه در نمیآید و محسوس نمیشود و بباریک بینی او را نمیتوان شناخت و سوده نمیشود و حواس او را در نمییابند و چیزی باو احاطه نمیکند نه جسم است و نه صورت و نه خط یا سطحی که خطها بر آن فرض شود یا جوان نو خط نمیباشد و او را محدود نمیتوان ساخت باینکه جسم تو پر یا غیر آنست.

1- أى ليست معرفته من صنع العباد بل ضروريه بالفطره كما يأتى الاخبار بذلک فی الباب الثالث و الستين.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: جِئْتُ إِلَى الرِّضَا ع أَسْأَلُهُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَأَمْلَى عَلَيَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ الْأَشْيَاءِ إِنْشَاءً وَ مُبْتَدِعِهَا ابْتِدَاءً بِقُدْرَتِهِ وَ حِكْمَتِهِ لَا مِنْ شَيْ ءٍ فَيَبْطُلَ الِاخْتِرَاعُ وَ لَا لِعِلَّةٍ فَلَا يَصِحَّ الِابْتِدَاعُ(1) خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَحِّداً بِذَلِكَ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَ حَقِيقَةِ رُبُوبِيَّتِهِ لَا تَضْبِطُهُ الْعُقُولُ وَ لَا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ وَ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ لَا يُحِيطُ بِهِ مِقْدَارٌ عَجَزَتْ دُونَهُ الْعِبَارَةُ وَ كَلَّتْ دُونَهُ الْأَبْصَارُ وَ ضَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ عُرِفَ بِغَيْرِ رُؤْيَةٍ وَ وُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ وَ نُعِتَ بِغَيْرِ جِسْمٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از سهل بن زیاد از محمد بن اسماعیل بن بزیع از محمد بن زید که گفت بخدمت امام رضا (ع) آمدم که او را از توحید خدا سؤال کنم پس آن حضرت بر من املاء نمود که از بر فرمود و من نوشتم که هر ستایش و سپاسی که بود و هست و خواهد بود ثابت است از برای خدا که چیزها را شکافته و پدید آورده از کتم عدم بعرصه وجود پدید آوردنی بدون ماده و مثال و نمونه و آنها را اختراع فرموده و از سر نو پیدا نموده اختراعی بدون علت و صورت بقدرت و حکمت خویش نه آنها را از چیزی آفریده که اختراع باطل شود و نه بجهت علتی خلق فرموده که ابتداع صحیح نباشد چه اختراع از نو چیزی پیدا کردن و ابتداع چیز نو آوردنست آنچه را که خواسته آفریده بآن کیفیتی که خواسته در حالتی که متوحد و تنها است باین آفرینش بجهت اظهار استواری کاری و درست کرداری و حقیقت پروردگاری خویش و عقلها او را ضبط نتوانند نمود و خیالها باو نمیرسند و دیدها او را در نیابند و اندازه باو احاطه نکند عبادت و سخن در نزد بیان وصف او باو نرسیده درمانده و دیدها و در نزد او کند و وامانده و گردشهای صفات در او گمراه شد و راهی نجسته و در پرده رفته بی پرده که از نظرها دور باشد و پنهان شده بی پوششی که مستور باشد چه در عین خفاء کمال ظهور دارد شناخته شده بغیر دیدن و وصف شده بغیر صورت و منعوت است بغیر جسم که نه جسم است و نه صورت

نیست خدائی مگر او که بزرگواریست عظیم الشأن و برتر از همه یا بلند مرتبه است.

1- العله المنفیه لیست الفاعلیه لأنّه تعالی فاعل الأشیاء، و لا الماده اذ نفاها قبل هذا، و لا الصوره اذ هی فی الحقیقه نفس الشی ء المعلول، و لا الغایه اذ لا یناسب التفریع، بل المراد بها مثال سابق خلق الأشیاء علی ذلک المثال کما وقع کثیرا فی کلامه و کلام آبائه علیهم السلام فی هذا الکتاب و غیره، و یستفاد ذلک من التفریع لان الابتداع هو إنشاء الشی ء من دون أن یکون له مثال سبقه.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ قَالَ: وَصَفْتُ لِأَبِی إِبْرَاهِیمَ ع قَوْلَ هِشَامٍ الْجَوَالِیقِیِّ وَ حَکَیْتُ لَهُ قَوْلَ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ إِنَّهُ جِسْمٌ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا یُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ أَیُّ فُحْشٍ أَوْ خَنًی أَعْظَمُ مِنْ قَوْلِ مَنْ یَصِفُ خَالِقَ الْأَشْیَاءِ بِجِسْمٍ أَوْ صُورَهٍ أَوْ بِخِلْقَهٍ أَوْ بِتَحْدِیدٍ أَوْ أَعْضَاءٍ تَعَالَی اللَّهُ عَنْ ذَلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عبد اللّه بن احمد بن ابی عبد اللّه برقی «رضی» از پدرش از جدش احمد بن ابی عبد اللّه از احمد بن محمد بن ابی نصر از محمد بن حکیم که گفت قول هشام جوالیقی را از برای حضرت کاظم (ع) وصف کردم و قول هشام بن حکم را که خدا جسم است از برایش حکایت نمودم حضرت (ع) فرمود که چیزی بخدای تعالی نمیماند کدام سخن زشت و ناسزا یا بیهوده بزرگتر است از گفتار کسی که وصف میکند آفریننده همه چیز را بجسم یا صورت یا بیکی از آفریدگانش یا بتحدید و اندازه نمودن یا باعضاء که از برای او عضوها را قرار دهد برتر است خدا از این عیب که ایشان میگویند برتری بزرگ.

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیُّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ(1)

1- هذا الحدیث بعین السند و المتن مذکور فی الکافی باب النهی عن الجسم و الصوره و لیس هناک فی السند: «و الحسین بن علی، عن صالح بن أبی حماد».

عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ ظَبْيَانَ يَقُولُ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ يَقُولُ قَوْلًا عَظِيماً إِلَّا أَنِّي أَخْتَصِرُ لَكَ مِنْهُ أَحْرُفاً يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ جِسْمٌ لِأَنَّ الْأَشْيَاءَ شَيْئَانِ جِسْمٌ وَ فِعْلُ الْجِسْمِ فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الصَّانِعُ بِمَعْنَى الْفِعْلِ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ بِمَعْنَى الْفَاعِلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَيْلَهُ أَ مَا عَلِمَ أَنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ مُتَنَاهٍ وَ الصُّورَةَ مَحْدُودَةٌ مُتَنَاهِيَةٌ فَإِذَا احْتَمَلَ الْحَدَّ احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَ النُّقْصَانَ وَ إِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَ النُّقْصَانَ كَانَ مَخْلُوقاً قَالَ قُلْتُ فَمَا أَقُولُ قَالَ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَةٌ وَ هُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ لَمْ يَتَجَزَّأْ وَ لَمْ يَتَنَاهَ وَ لَمْ يَتَزَايَدْ وَ لَمْ يَتَنَاقَصْ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْخَالِقِ وَ الْمَخْلُوقِ فَرْقٌ وَ لَا بَيْنَ الْمُنْشِئِ وَ الْمُنْشَإِ لَكِنْ هُوَ الْمُنْشِئُ فَرْقٌ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ أَنْشَأَهُ إِذْ كَانَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْ ءٌ وَ لَا يُشْبِهُ هُوَ شَيْئاً(1).

ترجمه:

حديث كرد ما را على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه اللّه گفت كه حديث كرد ما را محمد بن ابى عبد اللّه كوفى گفت كه حديث كرد ما را محمد بن اسماعيل برمكى از حسين بن حسن و حسين بن على از صالح بن ابى حماد از بكر بن صالح از حسين بن سعيد از عبد اللّه بن مغيره از محمد بن زياد كه گفت شنيدم از يونس بن ظبيان كه ميگفت بر امام جعفر صادق (ع) داخل شدم و عرض كردم كه هشام بن حكم قول بزرگى ميگويد مگر آنكه من چند كلمه از آن را از براى تو مختصر ميكنم گمان كرده كه خدا جسم است زيرا كه همه چيزها بر دو قسم اند يكى جسم و ديگرى فعل جسم و جائز نيست كه صانع عالم بمعنى فعل باشد و جائز است كه بمعنى فاعل فعل باشد و فاعل جسم است نظر بانحصارى كه مذكور شد حضرت صادق (ع) فرمود كه واى بر او آيا ندانسته است كه جسم و صورت محدود و متناهى اند كه باندازه در مى آيند و بپايان ميرسند و هر گاه اندازه احتمال داشته باشد زياده و نقصان احتمال دارد و هر گاه احتمال زياده و نقصان متحقق شود آفريده خواهد بود نه آفريدگار يونس گفت كه عرض كردم پس من چه بگويم و چه اعتقاد داشته باشم حضرت فرمود بگونه جسم است و نه صورت و او است كه جسمها را جسم گردانيده و صورتها را تصوير كرده و نگاشته پاره پاره نميشود و بپايان نميرسد و نميافزايد و كم نميشود و اگر امر چنان باشد كه او ميگويد در ميانه خالق و مخلوق فرقى نخواهد بود و در ميان سازنده چيزها و آنكه صانع او را ساخته چيزى كه موجب جدائى باشد بهم نرسد و ليكن او است پديد آورنده

که در میان آنها که ایشان را مجسم و مصور گردانیده تمیز داده یعنی در میانه چیزها و آنچه باعث امتیاز آنها باشد در ایجاد فرق قرار داده باینکه بعضی را جسم و بعضی را صورت گردانیده و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده زیرا که بود یا در هنگامی که بود و چیزی نبود که باو شباهت داشته باشد و آن جناب بچیزی شباهت نداشت در ذات یا صفات.

1- فرق على صيغه المصدر، و معادل كلمه بين محذوف أى و بينه، و مر نظير هذا فى الحديث السابع عشر من الباب الثانى بذكر المعادل، و كون فرق بصيغه الفعل الماضى حتّى لا يحتاج الى المعادل بعيد المناسبه لما قبله، و قوله: «اذ كان- الخ» بيان و تعميم للفرق أى من جميع الجهات.

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحِمَّانِیِّ(1) قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ع إِنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَکَمِ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ جِسْمٌ- لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ عَالِمٌ سَمِیعٌ بَصِیرٌ قَادِرٌ مُتَکَلِّمٌ نَاطِقٌ وَ الْکَلَامُ وَ الْقُدْرَهُ وَ الْعِلْمُ تَجْرِی مَجْرًی وَاحِداً لَیْسَ شَیْ ءٌ مِنْهَا مَخْلُوقاً فَقَالَ قَاتَلَهُ اللَّهُ أَ مَا عَلِمَ أَنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ وَ الْکَلَامَ غَیْرُ الْمُتَکَلِّمِ(2) مَعَاذَ اللَّهِ وَ أَبْرَأُ إِلَی اللَّهِ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَهٌ وَ لَا تَحْدِیدٌ وَ کُلُّ شَیْ ءٍ سِوَاهُ مَخْلُوقٌ وَ إِنَّمَا تُکَوَّنُ الْأَشْیَاءُ بِإِرَادَتِهِ وَ مَشِیَّتِهِ مِنْ غَیْرِ کَلَامٍ وَ لَا تَرَدُّدٍ فِی نَفْسٍ وَ لَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از علی بن عباس از حسن بن عبد الرحمن حمانی که گفت بحضرت ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) عرض کردم که هشام بن حکم گمان کرده است که خدا جسمی است که چیزی مانند او نیست و دانا و شنوا و بینا و توانا و سخنگو و ناطق است و سخنگوئی و توانائی و دانش او بیک روش جاری می شود و چیزی از اینها آفریده نیست حضرت (ع) فرمود که خدا او را بکشد آیا ندانست که جسم باندازه در می آید و سخن غیر از سخنگو است پناه میبرم بخدا و بیزاری میجویم بسوی خدا از این قول ناصواب خدا نه جسم است و نه صورت و نه او را اندازه میتوان نمود و هر چه غیر از او است آفریده شده و جز این نیست که همه چیزها باراده و خواست او موجود میشوند بی آنکه سخن گوید و بدون تردد و تفکر در نفس یا تکرار نفس و نه حرف زدن بزبان.

ص: 148

1- المظنون أن الحسن بن الحسین بن عبد اللّه مکان هذا الرجل کما فی نسخه(ط) و(ن) اشتباه من النسّاخ لشهاده سائر النسخ و الحدیث السابع باب النهی عن الجسم و الصوره من الکافی و الحدیث التاسع عشر باب نفی الجسم و الصوره من البحار.

2- تعرض علیه السّلام لابطال شیئین فی کلام هشام لیسا بالحق: کونه تعالی جسما و کلامه تعالی کالعلم و القدره من صفات الذات، و سکت عن الباقی لکونه حقا.

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِیِّ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی الرَّجُلِ یَعْنِی أَبَا الْحَسَنِ ع أَنَّ مَنْ قِبَلَنَا مِنْ مَوَالِیکَ قَدِ اخْتَلَفُوا فِی التَّوْحِیدِ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ جِسْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ صُورَهٌ فَکَتَبَ ع بِخَطِّهِ سُبْحَانَ مَنْ لَا یُحَدُّ وَ لَا یُوصَفُ- لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ أَوْ قَالَ الْبَصِیرُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد از سهل بن زیاد از ابراهیم بن محمد همدانی که گفت بسوی آن مرد یعنی أبو الحسن حضرت امام علی نقی (ع) نوشتم که کسانی که نزد ما هستند از موالیان شما در باب توحید اختلاف کرده اند چه بعضی از ایشان میگوید که خدا جسم است و بعضی از ایشان کسی است که میگوید صورت است حضرت (ع) بخط مبارک خود در جواب نوشت که پاک و منزه است آنکه باندازه در نیاید و او را وصف نتوان نمود و چیزی مانند او نیست و او است شنوای دانا یا بجای دانا بینا فرمود.

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی عَنْ هِشَامِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ قَالَ قَالَ الْعَبَّاسِیُّ قُلْتُ لَهُ یَعْنِی أَبَا الْحَسَنِ ع جُعِلْتُ فِدَاکَ أَمَرَنِی بَعْضُ مَوَالِیکَ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْ مَسْأَلَهٍ قَالَ وَ مَنْ هُوَ قُلْتُ الْحَسَنُ بْنُ سَهْلٍ(1)

1- فی نسخه(ب) و(د) «الحسین بن سهل».

قَالَ فِی أَیِّ شَیْ ءٍ الْمَسْأَلَهُ قَالَ قُلْتُ فِی التَّوْحِیدِ قَالَ وَ أَیُّ شَیْ ءٍ مِنَ التَّوْحِیدِ قَالَ یَسْأَلُکَ عَنِ اللَّهِ جِسْمٌ أَوْ لَا جِسْمٌ قَالَ فَقَالَ لِی إِنَّ لِلنَّاسِ فِی التَّوْحِیدِ ثَلَاثَهَ مَذَاهِبَ مَذْهَبُ إِثْبَاتٍ بِتَشْبِیهٍ وَ مَذْهَبُ النَّفْیِ وَ مَذْهَبُ إِثْبَاتٍ بِلَا تَشْبِیهٍ فَمَذْهَبُ الْإِثْبَاتِ بِتَشْبِیهٍ لَا یَجُوزُ وَ مَذْهَبُ النَّفْیِ لَا یَجُوزُ وَ الطَّرِیقُ فِی الْمَذْهَبِ الثَّالِثِ إِثْبَاتٌ بِلَا تَشْبِیهٍ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی از هشام بن ابراهیم که گفت عباسی یعنی ابراهیم بن هاشم گفت که بآن حضرت یعنی ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) عرض کردم که فدای تو کردم بعضی از موالیانت مرا امر کرده که ترا از مسأله سؤال کنم فرمود که آن بعض کیست عرض کردم حسن بن سهل فرمود که آن مسأله در چه چیز است عباسی میگوید که عرض کردم در توحید فرمود که چه چیز از توحید عرض کردم ترا سؤال میکند از خدا که جسم است یا جسم نیست عباسی میگوید که حضرت بمن فرمود که مردم را در توحید سه مذهب است یکی مذهب اثبات با تشبیه و دیگری مذهب نفی و سیم مذهب اثبات بدون تشبیه پس مذهب اثبات با تشبیه روا نباشد و مذهب نفی نیز جائز نیست و طریق درست در مذهب سیم باشد که اثبات است بدون تشبیه.

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ حَرِیشٍ الرَّازِیِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الطَّیِّبِ یَعْنِی عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْجَوَادِ ع أَنَّهُمَا قَالا مَنْ قَالَ بِالْجِسْمِ فَلَا تُعْطُوهُ مِنَ الزَّکَاهِ وَ لَا تُصَلُّوا وَرَاءَهُ.

ص: 150

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد از عمران بن موسی از حسن بن عباس بن حریش رازی از بعضی از اصحاب ما از طیب یعنی حضرت علی بن محمد و از ابو جعفر علیهما السلام که هر دو فرمودند که هر که بجسم قائل باشد و چنان اعتقاد کند که خدا جسم است چیزی از زکاه را باو مدهید و در پشت سرش نماز مکنید.

حدیث 12

12- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقَاسَانِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ ع أَنَّ مَنْ قِبَلَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِی التَّوْحِيدِ قَالَ فَكَتَبَ ع سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَ لَا يُوصَفُ- لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از محمد بن علی قاسانی که گفت بسوی آن حضرت (ع) نوشتم که کسانی که نزد ما هستند در باب توحید اختلاف کرده اند چه بعضی از ایشان کسی است که میگوید خدا جسم است و بعضی از ایشان کسی است که میگوید صورت است حضرت (ع) نوشت که پاک و منزه است آنکه محدود و موصوف نمیشود و چیزی باو شباهت ندارد و چیزی مانند او نیست و او است شنوای بینا.

حدیث 13

13- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِی سَعِيدٍ الْآدَمِیِّ عَنْ بِشْرِ بْنِ بَشَّارٍ النَّيْسَابُورِیِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِی الْحَسَنِ ع بِأَنَّ مَنْ قِبَلَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِی التَّوْحِيدِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ جِسْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ صُورَةٌ فَكَتَبَ ع سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَ لَا يُوصَفُ وَ لَا يُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رحمه اللّٰه از پدرش از ابو سعید آدمی از بشر بن بشار نیشابوری که گفت بحضرت امام علی نقی (ع) نوشتم که کسانی که در نزد ما هستند در توحید اختلاف کرده اند بعضی از ایشان کسی است که میگوید خدا جسم است و بعضی از ایشان کسی است که میگوید صورت است حضرت (ع) نوشت که پاک و منزه است آنکه او را اندازه نمیتوان کرد و وصف نتوان نمود و چیزی باو شباهت ندارد و چیزی مانند او نیست و او است شنوای بینا.

حدیث 14

14- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی أَبِی مُحَمَّدٍ ع سَنَهَ خَمْسٍ وَ خَمْسِینَ وَ مِائَتَیْنِ قَدِ اخْتَلَفَ یَا سَیِّدِی أَصْحَابُنَا فِی التَّوْحِیدِ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ هُوَ جِسْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ هُوَ صُورَهٌ فَإِنْ رَأَیْتَ یَا سَیِّدِی أَنْ تُعَلِّمَنِی مِنْ ذَلِکَ مَا أَقِفُ عَلَیْهِ وَ لَا أَجُوزُهُ فَعَلْتَ مُتَطَوِّلًا عَلَی عَبْدِکَ فَوَقَّعَ ع بِخَطِّهِ سَأَلْتَ عَنِ التَّوْحِیدِ وَ هَذَا عَنْکُمْ مَعْزُولٌ(1) اللَّهُ تَعَالَی وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ. وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ خَالِقٌ وَ لَیْسَ بِمَخْلُوقٍ یَخْلُقُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَا یَشَاءُ مِنَ الْأَجْسَامِ وَ غَیْرِ ذَلِکَ وَ یُصَوِّرُ مَا یَشَاءُ وَ لَیْسَ بِمُصَوَّرٍ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَعَالَی عَنْ أَنْ یَکُونَ لَهُ شَبِیهٌ هُوَ لَا غَیْرُهُ(2)

1- أی البحث عن ذاته تعالی و أنّها ما هی لانه خارج عن طوق المخلوق فیقع فی الباطل کما وقع کثیر، بل صفوه بصفاته و دلوا علیه بآیاته.
2- اما عطف علی هو أی هو لیس کمثله شی ء لا غیره لان غیره من المخلوق له الامثال، أو خبر له أی هو لا یکون غیره بل مباین له بالذات و الصفات.

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «رضی» از پدرش از سهل بن زیاد که گفت در سال دویست و پنجاه و پنج از هجرت بامام حسن عسگری (ع) نوشتم که ای آقای من اصحاب ما در توحید اختلاف کرده اند بعضی از ایشان کسی است که میگوید آن جناب جسم است و بعضی از ایشان کسی است که میگوید صورت است پس اگر ای آقای من صلاح بدانی که بمن تعلیم کنی از این باب آنچه را که بر آن واقف شوم و از آن در نگذرم بفعل خواهی آورد که بر بنده خود تفضل و انعام فرموده حضرت (ع) فرمان همایونی بخط خود نوشت که از توحید سؤال کردی و این امر از شما معزول و باز داشته شده خدا یکی و یگانه و پناه نیازمندان است نزاده و زاده نشده و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود آفریننده است و آفریده شده نیست که کسی او را آفریده باشد و آن جناب بتارک و تعالی می آفریند آنچه را که خواسته باشد از اجسام و غیر آن و خود جسم نیست و تصویر میکند و می نگارد هر چه را که میخواهد و خود صورت نیست ثنایش از آن بزرگوارتر و نامهایش از آن پاکتر است که او را همتائی باشد او است نه غیر او لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و ترجمه آن گذشت.

حدیث 15

15- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: كَتَبْتُ عَلَى يَدَیْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع بِمَسَائِلَ فِيهَا أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يُوصَفُ بِالصُّورَةِ وَ بِالتَّخْطِيطِ فَإِنْ رَأَيْتَ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاكَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَیَّ بِالْمَذْهَبِ الصَّحِيحِ مِنَ التَّوْحِيدِ فَكَتَبَ ع بِيَدَیْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مَنْ قِبَلَكَ فَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمُشَبِّهُونَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِخَلْقِهِ الْمُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ وَ اعْلَمْ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِی التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَانْفِ عَنِ اللَّهِ الْبُطْلَانَ وَ التَّشْبِيهَ فَلَا نَفْیَ وَ لَا تَشْبِيهَ هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا یَ صِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَ لَا تَعْدُ الْقُرْآنَ فَتَضِلَّ بَعْدَ الْبَيَانِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را عباس بن معروف گفت که حدیث کرد ما را ابن ابی نجران از حماد بن عثمان از عبد الرحیم قصیر که گفت عریضه بخدمت امام جعفر صادق (ع) نوشتم و بدست عبد الملک بن اعین دادم که بآن حضرت برساند در باب مسائلی چند از جمله آنها مرا خبر ده از خدای عز و جل که آیا وصف می شود و بصورت و شکل و بجوان نو خطی که خطش تازه دمیده باشد پس اگر صلاح دانی خدا مرا فدای تو گرداند که مذهب درست از توحید را بمن بنویسی که بسیار بجا است پس حضرت (ع) بمن نوشت و بدست عبد الملک بن اعین داد که بمن برساند باین عبارت که خدا تو را رحمت کند سؤال کردی از توحید و آنچه کسانی که نزد تواند بسوی آن رفته اند برتر است آن کسی که مانند او چیزی نیست و او است شنوای بینا و خدا برتر است از آنچه وصف کنندگانی که خدای تبارک و تعالی را بخلقش تشبیه میکنند آن را وصف مینمایند و بر خدا افترا میبندند و بدان خدا تو را رحمت کند که مذهب صحیح در توحید آن چیزیست که قرآن بآن نازل شده از صفات خدا پس از خدا بطلان و تشبیه را دور کن که نفی و تشبیه روانیست او است خدای ثابت موجود و خدا برتر است از آنچه وصف کنندگان آن را وصف میکنند و از قرآن در مگذر که بعد از بیان گمراه میشوی.

ص: 154

حدیث 16

16- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ ع أَسْأَلُهُ عَنِ الْجِسْمِ وَ الصُّورَهِ فَکَتَبَ سُبْحَانَ مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَهٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش از سهل بن زیاد از بعضی اصحابش که گفت بامام موسی کاظم (ع) نوشتم و او را از جسم و صورت سؤال کردم در جواب نوشت که پاک و منزه است آنکه چیزی مثل او نیست نه جسم است و نه صورت.

حدیث 17

17- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ الْآدَمِیِّ عَنْ حَمْزَهَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ ع أَسْأَلُهُ عَنِ الْجِسْمِ وَ الصُّورَهِ فَکَتَبَ سُبْحَانَ مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رحمه الله از پدرش از سهل بن زیاد آدمی از حمزه بن محمد که گفت بحضرت ابو الحسن (ع) نوشتم و او را از جسم و صورت سؤال کردم در جواب نوشت که پاک و منزه است آنکه چیزی مثل او نیست.

حدیث 18

18- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَمَّا یَرْوُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَی صُورَتِهِ(1)

1- فی هذا الکلام وجوه محتمله: فان الضمیر اما یرجع إلی اللّه تعالی فالمعنی ما ذکره الامام علیه السّلام هنا علی أن یکون الإضافه تشریفیه

كما فى نظائرها أو المعنى أنّه تعالى خلق آدم على صفته فى مرتبه الإمكان و جعله قابلا للتخلق باخلاقه و مكرما بالخلافه الإلهيّه، و اما يرجع الى آدم عليه السّلام فالمعنى أنّه تعالى خلق جوهر ذات آدم على صورته من دون دخل الملک المصور للاجنه فى الارحام كما لا دخل لغيره فى تجهيز ذاته و ذات غيره أو المعنى أنه تعالى خلق آدم على صورته هذه من ابتداء أمره و لم يكن لجوهر جسمه انتقال من صوره الى صوره كالصوره المنويه الى العلقه الى غيرهما، أو المعنى أنّه تعالى خلق آدم على صورته التى قبض عليها و لم يتغير وجهه و جسمه من بدئه إلى آخر عمره، و اما يرجع الى رجل يسبه رجل آخر كما فسر به فى الحديث العاشر و الحادى عشر من الباب الثانى عشر فراجع.

فَقَالَ هِیَ صُورَهٌ مُحْدَثَهٌ مَخْلُوقَهٌ اصْطَفَاهَا اللَّهُ وَ اخْتَارَهَا عَلَی سَائِرِ الصُّوَرِ الْمُخْتَلِفَهِ فَأَضَافَهَا إِلَی نَفْسِهِ کَمَا أَضَافَ الْکَعْبَهَ إِلَی نَفْسِهِ وَ الرُّوحَ إِلَی نَفْسِهِ فَقَالَ بَیْتِیَ(1) وَ قَالَ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی (2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عبد اللَّه بن احمد بن ابی عبد اللَّه برقی «رضی» از پدرش از جدش احمد بن ابی عبد اللَّه از پدرش از عبد اللَّه بن بحر از ابو ایوب خزاز از محمد بن مسلم که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال کردم از آنچه روایت میکنند که خدای عز و جل آدم را بر صورت خویش آفرید فرمود که آن صورت صورتی بود که خدا آن را احداث و خلق فرمود و خدا آن را برگزید و بر سائر صورتهای مختلفه که خلق نموده اختیار فرمود پس آن صورت را بخود نسبت داد چنان که خانه کعبه را بخود و روح را بخود نسبت داد و فرمود که خانه من و فرمود وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی یعنی و بدمم در آن از روح خویش.

حدیث 19

19- حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ یَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا یَزْعُمُ أَنَّ لِلَّهِ صُورَهً مِثْلَ صُورَهِ الْإِنْسَانِ وَ قَالَ آخَرُ إِنَّهُ فِی صُورَهِ أَمْرَدَ جَعْدٍ قَطَطٍ فَخَرَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ سَاجِداً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ لا یُحِیطُ بِهِ عِلْمٌ- لَمْ یَلِدْ لِأَنَّ الْوَلَدَ یُشْبِهُ أَبَاهُ- وَ لَمْ یُولَدْ فَیُشْبِهَ مَنْ کَانَ قَبْلَهُ- وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنْ خَلْقِهِ کُفُواً أَحَدٌ تَعَالَی عَنْ صِفَهِ مَنْ سِوَاهُ عُلُوّاً کَبِیراً.

1- البقره: 125.
2- الحجر: 29.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از یعقوب سراج که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که بعضی از اصحاب ما گمان دارد و چنان میداند که خدا را صورتی است مثل انسان و دیگری گفته که آن جناب در صورت پسر ساده روی پیچیده موئی است که مویش بغایت پیچیده و چین و شکن دارد حضرت صادق (ع) بر رو در افتاد و بسجده رفت بعد از آن سرش را برداشت و فرمود پاک و منزه است خدائی که چیزی مثل او نیست و دیدها او را در نیابد و دانشی باو احاطه نکند نزاده زیرا که فرزند بپدرش میماند و زاده نشده که شباهت داشته باشد بکسی که پیش از او بوده و هیچ کس او را همتا نبوده از خلقش و نخواهد بود و برتر است از صفت کسی که غیر از او است برتری بزرگ.

حدیث 20

20- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّقْرِ بْنِ أَبِی دُلَفَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع عَنِ التَّوْحِيدِ وَ قُلْتُ لَهُ إِنِّی أَقُولُ بِقَوْلِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فَغَضِبَ ع ثُمَّ قَالَ مَا لَكُمْ وَ لِقَوْلِ هِشَامٍ إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جِسْمٌ(1) وَ نَحْنُ مِنْهُ بُرَآءُ فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ يَا ابْنَ أَبِی دُلَفَ إِنَّ الْجِسْمَ مُحْدَثٌ وَ اللَّهُ مُحْدِثُهُ وَ مُجَسِّمُهُ.

ص: 157

1- قوله: «من زعم- الخ» اسم لیس و «منا» خبره قدم علی اسمه.

و أنا أذكر الدليل على حدوث الأجسام فى باب الدليل على حدوث العالم من هذا الكتاب إن شاء الله

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن موسى بن متوكل «رضى» گفت كه حديث كرد ما را على بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از صقر بن دلف كه گفت أبو الحسن حضرت على بن محمد بن على بن موسى الرضا (ع) را از توحيد سؤال نمودم و باو عرض كردم كه من بقول هشام بن حكم قائلم حضرت (ع) غضب فرمود و فرمود كه شما را بقول هشام بن حكم چه كار بدرستى كه از ما نيست كسى كه گمان كند كه خداى عز و جل جسم است و ما در دنيا و آخرت از او بيزاريم اى پسر دلف بدرستى كه جسم محدث است كه كسى آن را احداث كرده و پديد آورده و خدا پديد آورنده و جسم گرداننده آنست.

مترجم گويد كه مؤلف رحمه اللَّه بعد از ذكر اين حديث ميگويد كه من دليل بر حدوث اجسام را در باب دليل بر حدوث عالم از اين كتاب ذكر ميكنم ان شاء اللّٰه تعالى

7- باب أنه تبارک و تعالی شی ء

«باب هفتم» در بیان اینکه خدای تبارک و تعالی چیزیست

حدیث 1

1- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَمَّنْ ذَکَرَهُ قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ ع أَ یَجُوزُ أَنْ یُقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ شَیْ ءٌ قَالَ نَعَمْ یُخْرِجُهُ عَنِ الْحَدَّیْنِ حَدِّ التَّعْطِیلِ وَ حَدِّ التَّشْبِیهِ.(1)..

1- أما خروجه عن حدّ التعطیل أی الابطال و النفی فواضح، و أمّا عن حدّ التشبیه فبانضمام قوله تعالی. «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ».

ترجمه:

پدرم رحمه اللَّه گفت که حديث كرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حديث کرد ما را احمد بن محمد بن خالد از محمد بن عيسى از کسی که او را ذکر کرده که گفت از حضرت باقر (ع) سؤال شد که آیا جائز است که گفته شود که خدای عز و جل چيزيست فرمود آری بیرون میبرد او را از دو حد یکی حد تعطیل و دیگری حد تشبیه و تعطيل در لغت بمعنی بیکار کردن و فرو گذاشتن و بی زیور نمودن و چیزی را تعهد و پایندانی نکردن و خرابه ساختن زمین است و مراد از آن در این مکان اینست که آن جناب را بیرون برند از وجود و هستی ذاتی و از صفات کمالیه ذاتیه و فعليه و اضافیه و مراد از حد تشبیه اتصاف آن جناب است بصفات ممکنات و اشتراک با ایشان در حقیقت صفات

حديث 2

2- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ لِلزِّنْدِيقِ حِينَ سَأَلَهُ مَا هُوَ قَالَ هُوَ شَیْ ءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ ارْجِعْ بِقَوْلِی شَیْ ءٌ إِلَی إِثْبَاتِ مَعْنًی وَ أَنَّهُ شَیْ ءٌ بِحَقِيقَهِ الشَّيْئِيَّهِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَهٌ (1).

ص: 159

1- فی المجمع عن القاموس: الزنديق معرب زندين أی دين المرأه، أقول: و يكون بمعنى من كان على دين المرأه كما يقال: زن صفت أی من كان على صفه المرأه، و المعنى الثانى هو المناسب هنا، و يحتمل أن يكون معرب زند دين و زند كتاب للمجوس زعموا أنه الذی جاء به زرادشت الذی ادّعوا أنّه نبی و على هذا فالزنديق هو الذی يكون على دين المجوس، و قال فی مجمع البحرين: و فی الحديث: الزنادقه هم الدهريه الذين يقولون:لا ربّ و لا جنه و لا نار و ما يهلكنا الا الدهر- انتهى، و أتى به هنا معرّفا لسبق ذكره فی الحديث الذی ذكره الصدوق رحمه اللّه بتمامه فی الباب السادس و الثلاثين، و قوله: «و انه شی ء- الخ» اما بكسر الهمزه مستأنفا أو عطفا على أول الكلام، و اما بفتحها عطفا على معنى أی اثبات معنى و اثبات أنّه شی ء- الخ، و فی البحار باب النهی عن التفكر فی ذات اللّه عن الاحتجاج: «ارجع بقولی شی ء الى أنّه شی ء- الخ» و فی البحار أيضا باب اثبات الصانع: «ارجع بقولی شی ء الى اثباته و أنّه شی ء- الخ» و

فى نسخه(ط) و(ن) «ارجع بقولى شى ء الى اثبات معنى أنّه شى ء- الخ» و فى الكافى باب حدوث العالم و باب اطلاق القول بأنّه شى ء: «ارجع بقولى الى اثبات معنى و أنّه شى ء- الخ».

ترجمه:

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از عباس بن عمرو از هشام بن حکم از حضرت صادق (ع) که در هنگامی که زندیق از آن حضرت سؤال کرد که خدا چیست فرمود که آن جناب چیزیست بخلاف چیزها و باز میگردم بگفتار خویش بسوی ثابت نمودن مقصود از لفظ و آنکه او چیزیست که موصوف است بحقیقت چیز بودن مگر آنکه آن جناب نه جسم است و نه صورت.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خِلْوٌ مِنْهُ(1)

ص: 160

1- إشاره اما الی المباینه بالذات و الإنیه بینه و بین خلقه و اما الی عدم الحلول.

وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اِسْمُ شَىْ ءٍ مَا خَلَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَىْ ءٍ* تَبَارَكَ الَّذِى لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ ءٌ

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از نضر بن سوید از یحیی حلبی از ابن مسکان از زراره که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود خدای تبارک و تعالی از خلق خود خالی است و خلقش از او خالی اند و هر چه نام چیز بر آن واقع شود و آن را چه توان گفت غیر از خدای عز و جل مخلوق است و خدا خالق هر چیزیست در ابتداء و بزرگوار و کثیر الخیر و برتر است آن خدائی که چیزی مانند او نیست و مانند صفت او صفتی نه.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ خَيْثَمَةَ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خِلْوٌ مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَىْ ءٍ مَا خَلَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ تَعَالَى خالِقُ كُلِّ شَىْ ءٍ

ترجمه:

حدیث کرد ما را حمزه بن محمد علوی رحمه اللَّه گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از علی بن عطیه از خیثمه از حضرت باقر (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی از خلق خود خالی و خلقش از او خالی اند و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود غیر از خدای عز و جل مخلوق است و خدای تعالی خالق هر چیزیست.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ(1) رَفَعَهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خِلْوٌ مِنْهُ وَ کُلُّ مَا وَقَعَ عَلَیْهِ اسْمُ شَیْ ءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از ابو المغراء و آن را مرفوع ساخته از حضرت باقر (ع) گفت که آن حضرت فرمود که خدای تبارک و تعالی از خلق خود خالی و خلقش از او خالی اند و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود مخلوق است غیر از خدای عز و جل.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِیَ ع عَنِ التَّوْحِیدِ فَقُلْتُ أَتَوَهَّمُ شَیْئاً(2) فَقَالَ نَعَمْ غَیْرَ مَعْقُولٍ وَ لَا مَحْدُودٍ فَمَا وَقَعَ وَهْمُکَ عَلَیْهِ مِنْ شَیْ ءٍ فَهُوَ خِلَافُهُ لَا یُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ وَ لَا تُدْرِکُهُ الْأَوْهَامُ کَیْفَ تُدْرِکُهُ الْأَوْهَامُ وَ هُوَ خِلَافُ مَا یُعْقَلُ وَ خِلَافُ مَا یُتَصَوَّرُ فِی الْأَوْهَامِ إِنَّمَا یُتَوَهَّمُ شَیْ ءٌ غَیْرُ مَعْقُولٍ وَ لَا مَحْدُودٍ (3)..

1- أبو المغراء بالغین المعجمه و الراء المهمله مقصورا و قد یمدّ. و هو حمید بن المثنى العجلیّ الکوفیّ، ثقه.

2- الهمزه للاستفهام و الفعل مجهول من باب التفعّل یرجع ضمیره إلی اللّه و «شیئا» منصوب علی التمیز، أو الکلام اخبار و الفعل بصیغه المتکلم و «شیئا» مفعوله.

3- کلمه «ان» من الحروف السته و «ما» موصوله مبتدأ صلته «یتوهم» علی بناء المجهول و خبره «شی ء» أی ان الذی یتوهم شی ء غیر محدود و غیر معقول، و أمّا کون «شی ء» نائب الفاعل لیتوهم و «انما» للحصر

فمحتمل على اشكال و ان كان كتبه فى النسخ متصلا، و لب المراد فى هذا الباب أن ذاته تعالى حقيقه محض الحقيقه و الوجود فلا يكون هالكا منفيا و لا مخلوقا و لا شبيها به و لا جسما و لا صوره و لا حالا فى شى ء و حالا فيه شى ء و لا محدودا و لا مدركا بالحواس و الاوهام و العقول، بل الذى يقع فى أوهامنا و أذهاننا منه تعالى هو عنوان الشى ء و الموجود بما هو هو من دون تقيد بهذه الخصوصيات و غيرها التى تخرج الشى ء عن الصرافه، و هكذا جميع صفاته الذاتيه، ثمّ انا لو لم نتصوره أيضا بعنوان الشى ء و الموجود و العالم و القادر و غيرها مجردا عن الخصوصيات الامكانيه مع عدم إمكان تصور ذاته و صفاته الذاتيه بحقيقتها لكان التوحيد و المعرفه عنا مرتفعا كما قال الإمام عليه السّلام فى الحديث الأول من الباب السادس و الثلاثين.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن صفار از محمد بن عیسی بن عبید از عبد الرحمن بن ابی نجران که گفت از حضرت جواد (ع) سؤال کردم از توحید و عرض کردم که چیزی را توهم میکنم و تصور مینمایم حضرت فرمود آری او را چیزی توهم و تصور میکنی در حالتی که درک کنه ذاتش بادرک کلی بعقل نیست و بحدود عقلی یا حسی محدود و معین نمیشود چه هر چه وهم تو بر آن واقع شود و آن را بقوه وهمیه ادراک نمائی بادراک کلی از هر چه باشد خدای تعالی خلاف آنست و چیزی باو شباهت ندارد و وهمها او را در نیابند و چگونه وهمها او را دریابند و حال آنکه آن جناب خلاف آن چیزیست که تعقل می شود و غیر آن چیزیست که در وهمها متصور میگردد جز این نیست که چیزی توهم می شود که معقول و محدود نیست.

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ الثَّانِي ع يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلَّهِ إِنَّهُ شَيْ ءٌ فَقَالَ نَعَمْ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدَّيْنِ حَدِّ التَّعْطِيلِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن صالح از حسین بن سعید که گفت از حضرت جواد (ع) سؤال شد که جائز است که از برای خدا گفته شود که آن جناب چیزیست فرمود آری بیرون میبرد او و او را از دو حد یکی حد تعطیل و دیگری حد تشبیه.

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّةَ قَالَ حَدَّثَنِی عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ ع مَا تَقُولُ إِذَا قِیلَ لَکَ أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَیْ ءٌ هُوَ أَمْ لَا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ أَثْبَتَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَفْسَهُ شَیْئاً حَیْثُ یَقُولُ قُلْ أَیُّ شَیْ ءٍ أَکْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِیدٌ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ(1) فَأَقُولُ إِنَّهُ شَیْ ءٌ لَا کَالْأَشْیَاءِ إِذْ فِی نَفْیِ الشَّیْئِیَّهِ عَنْهُ إِبْطَالُهُ وَ نَفْیُهُ قَالَ لِی صَدَقْتَ وَ أَصَبْتَ ثُمَّ قَالَ لِیَ الرِّضَا ع لِلنَّاسِ فِی التَّوْحِیدِ ثَلَاثَهُ مَذَاهِبَ نَفْیٌ وَ تَشْبِیهٌ وَ إِثْبَاتٌ بِغَیْرِ تَشْبِیهٍ فَمَذْهَبُ النَّفْیِ لَا یَجُوزُ وَ مَذْهَبُ التَّشْبِیهِ لَا یَجُوزُ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ وَ السَّبِیلُ فِی الطَّرِیقَهِ الثَّالِثَهِ إِثْبَاتٌ بِلَا تَشْبِیهٍ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را محمد جعفر بن بطه گفت که حدیث کردند مرا چند نفر از اصحاب ما از محمد بن عیسی بن عبید که گفت امام رضا (ع) بمن فرمود که چه میگوئی چون بتو گفته شود که مرا خبر ده از خدای عز و جل که آیا آن جناب چیزیست یا هیچ چیز نیست محمد میگوید که بآن حضرت عرض کردم که خدای عز و جل خودش را چیزی ثابت نموده در آنجا میفرماید قُلْ أَیُّ شَیْ ءٍ أَکْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِیدٌ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ یعنی بگو که چه چیز بزرگتر است از روی شهادت و گواهی بگو که خدا گواهست در میان من و میان شما و میگویم که آن جناب چیزیست نه چون چیزها زیرا که در نفی چیز بودن از او ابطال و نفی او است حضرت بمن فرمود که راست گفتی و درست یافتی بعد از آن امام رضا (ع) فرمود که مردم را در توحید سه مذهب است یکی نفی و دیگری تشبیه و سیم اثبات بدون تشبیه پس مذهب نفی جائز نیست و مذهب تشبیه روا نباشد زیرا که خدای تبارک و تعالی چیزی باو شباهت ندارد و راه درست در طریقه سیم باشد که اثبات است بدون تشبیه.

1- الأنعام: 19.

8- باب ما جاء فی الرؤیه

«باب هشتم» در ذکر آنچه در باب دیدن خداوند وارد شده

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: مَرَّ النَّبِیُّ ص عَلَی رَجُلٍ وَ هُوَ رَافِعٌ بَصَرَهُ إِلَی السَّمَاءِ یَدْعُو فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص غُضَّ بَصَرَکَ فَإِنَّکَ لَنْ تَرَاهُ وَ قَالَ وَ مَرَّ النَّبِیُّ ص عَلَی رَجُلٍ رَافِعٍ یَدَیْهِ إِلَی السَّمَاءِ وَ هُوَ یَدْعُو فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اقْصُرْ مِنْ یَدَیْکَ فَإِنَّکَ لَنْ تَنَالَهُ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از نوفلی از سکونی از حضرت صادق از پدرانش علیهم السلام که فرمود پیغمبر (ص) بر مردی گذشت و او دیده اش را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد رسول خدا (ص) باو فرمود که دیده ات را بر هم گذار که تو هرگز او را نخواهی دید و فرمود که پیغمبر (ص) بر مردی گذشت که دستهایش بسوی آسمان بلند کرده بود و او دعا میکرد رسول خدا (ص) فرمود که دستهایت را کوتاه کن که تو هرگز او را نخواهی یافت.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی أَبِی مُحَمَّدٍ ع أَسْأَلُهُ کَیْفَ یَعْبُدُ الْعَبْدُ رَبَّهُ وَ هُوَ لَا یَرَاهُ فَوَقَّعَ ع یَا أَبَا یُوسُفَ جَلَّ سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ وَ الْمُنْعِمُ عَلَیَّ وَ عَلَی آبَائِی أَنْ یُرَی قَالَ وَ سَأَلْتُهُ هَلْ رَأَی رَسُولُ اللَّهِ ص رَبَّهُ فَوَقَّعَ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَرَی رَسُولَهُ بِقَلْبِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ.

1- انه صلّی اللّٰه علیه و آله علم انهما یتوقعان رؤیته تعالی هناک فزجرهما و إلا فرفع الید و البصر و تقلّب الوجه الی السماء ممّا أمر به کما ذکر فی

الحديث الأول من الباب السادس و الثلاثين.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی از علی بن ابی القاسم از یعقوب بن اسحق که گفت بحضرت امام حسن عسگری (ع) نوشتم و از او سؤال کردم که چگونه بنده پروردگار خود را عبادت میکند و حال آنکه او خدا را نمی بیند حضرت (ع) فرمان همایونی نوشت که ای ابو یوسف سید و آقای من و آنکه بر من و بر پدرانم انعام فرموده از آن بزرگوار تراست که دیده شود و گفت که از آن حضرت سؤال کردم که آیا رسول خدا (ص) پروردگار خود را دید حضرت (ع) در جواب نوشت که خدای تبارک و تعالی برسول خود نمود بدلش از نور عظمت خویش آنچه را که دوست میداشت و میخواست که باو بنماید یعنی آن را در دل او افکند که بدل خود آن را دید.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ قَالَ: ذَاکَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فِیمَا یَرْوُونَ مِنَ الرُّؤْیَهِ فَقَالَ الشَّمْسُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِینَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْکُرْسِیِّ وَ الْکُرْسِیُّ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِینَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْعَرْشِ وَ الْعَرْشُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِینَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْحِجَابِ وَ الْحِجَابُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِینَ جُزْءاً مِنْ نُورِ السِّتْرِ فَإِنْ کَانُوا صَادِقِینَ فَلْیَمْلَئُوا أَعْیُنَهُمْ مِنَ الشَّمْسِ لَیْسَ دُونَهَا سَحَابٌ(1)..

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رحمه اللّٰه از پدرش از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی از عاصم بن حمید که گفت با حضرت صادق (ع) مذاکره نمودیم در باب آنچه از دیدن خدا روایت میکنند و آن را یاد کردیم حضرت فرمود که نور آفتاب یک جزو از هفتاد جزو از نور کرسی است که روشنی کرسی هفتاد برابر آفتاب است و نور کرسی یک جزو از هفتاد جزو از نور عرش است و نور عرش یک جزو از هفتاد جزو از نور حجاب است و نور حجاب جزویست از هفتاد جزو از نور سر پس اگر راستگو باشند در باب دیدن آن جناب گو چشمهای خود را از نور آفتاب پر کنند در حالی که ابری نزد آن نباشد که حائل باشد.

1- فی نسخه(د) و(ج) و حاشیه نسخه(ب) «لیس دونها حجاب».

مترجم گوید که حجاب و سر هر دو بمعنی پرده است و مراد از آنها معنی حقیقی آنها که معروف است نیست بلکه مقصود دو مقام از مقامات تجلیات نور عظمت پروردگار است.

حدیث 4

4- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِی نَصْرٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمَّا أُسْرِیَ بِی إِلَی السَّمَاءِ بَلَغَ بِی جَبْرَئِیلُ مَکَاناً لَمْ یَطَأْهُ جَبْرَئِیلُ قَطُّ فَکُشِفَ لِی فَأَرَانِیَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ.

ترجمه:

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی که گفت حدیث کرد ما را ابن ابی نصر از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که چون مرا بآسمان بردند جبرئیل (ع) مرا بجائی رسانید که هرگز پا در آنجا نگذاشته بود و بآن مکان نرسیده بود بعد از آن پرده از برایم برداشته شد و خدای عز و جل از نور عظمت خود آنقدر که دوست داشت و خواست بمن نمود.

حدیث 5

5- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع فَدَخَلَ عَلَیْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ یَا أَبَا جَعْفَرٍ أَیَّ شَیْ ءٍ تَعْبُدُ قَالَ اللَّهَ قَالَ رَأَیْتَهُ قَالَ لَمْ تَرَهُ الْعُیُونُ بِمُشَاهَدَهِ الْعِیَانِ وَ لَکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ لَا یُعْرَفُ بِالْقِیَاسِ وَ لَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا یُشَبَّهُ بِالنَّاسِ مَوْصُوفٌ بِالْآیَاتِ مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ لَا یَجُورُ فِی حُکْمِهِ ذَلِکَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ قَالَ فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَ هُوَ یَقُولُ- اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ.

ترجمه:

پدرم رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از عبد اللّٰه بن سنان از پدرش که گفت در نزد حضرت باقر (ع) حضور داشتم که مردی از خوارج بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که یا ابا جعفر چه چیز را می پرستی فرمود که خدا را می پرستم عرض کرد که او را دیده فرمود که چشمها او را ندیده بوضعی که دیدها او را مشاهده نماید یا مشاهده که دیدن باشد و لیکن دلها او را بحقائق و ارکان ایمان دیده و خدا بقیاس شناخته نمیشود و بحواس او را در نمیتوان یافت و بمردم شباهت ندارد بلکه او را بآیات وصف میکنند و بعلامات او را می شناسند و در حکم خویش ستم نمیکند اینست خدا که خدائی نیست مگر او سنان گفت که آن مرد خارجی بیرون رفت و میگفت که اللّٰهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ یعنی خدا داناتر است بموضعی که پیغام یا پیغام های خود را در آن قرار میدهد یعنی آن جناب از همه کس داناتر است و بهتر میداند که کی قابلیت و صلاحیت دارد که محل رسالت و شاهد نبوت باشد پس او را برمیگزیند و بآن مخصوص میسازد

حدیث 6

6- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْمَوْصِلِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَ حِبْرٌ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَلْ رَأَیْتَ رَبَّکَ حِینَ عَبَدْتَهُ فَقَالَ وَیْلَکَ مَا کُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ قَالَ وَ کَیْفَ رَأَیْتَهُ قَالَ وَیْلَکَ لَا تُدْرِکُهُ الْعُیُونُ فِی مُشَاهَدَهِ الْأَبْصَارِ وَ لَکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ.

ترجمه:

پدرم رحمه اللّٰه گفت که حديث كرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حديث كرد ما را احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابى نصر از ابو الحسن موصلى از حضرت صادق (ع) که فرمود يكى از علماى يهود بخدمت امير المؤمنين (ع) آمد و عرض كرد كه يا امير المؤمنين آيا پروردگارت را ديده در هنگامى كه او را پرستيده حضرت فرمود كه واى بر تو عادت من اين نبوده كه پروردگارى را بپرستم كه او را نديده باشم سائل عرض كرد كه او را چون ديدى و بچه كيفيت بود حضرت فرمود كه واى بر تو چشمها او را نميتواند ديد در مشاهده ديدن يا ديدها و ليكن دلها او را بحقائق ايمان ديده اند.

حديث 7

7- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِى الْحَسَنِ الثَّالِثِ ع أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَهِ وَ مَا فِيهِ النَّاسُ فَكَتَبَ ع لَا يَجُوزُ الرُّؤْيَهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الرَّائِى وَ الْمَرْئِىِّ هَوَاءٌ يَنْفُذُهُ الْبَصَرُ فَإِذَا انْقَطَعَ الْهَوَاءُ وَ عُدِمَ الضِّيَاءُ بَيْنَ الرَّائِى وَ الْمَرْئِىِّ لَمْ تَصِحَّ الرُّؤْيَهُ وَ كَانَ فِى ذَلِكَ الِاشْتِبَاهُ(1) لِأَنَّ الرَّائِىَ مَتَى سَاوَى الْمَرْئِىَّ فِى السَّبَبِ الْمُوجِبِ بَيْنَهُمَا فِى الرُّؤْيَهِ وَجَبَ الِاشْتِبَاهُ وَ كَانَ فِى ذَلِكَ التَّشْبِيهُ لِأَنَّ الْأَسْبَابَ لَا بُدَّ مِنِ اتِّصَالِهَا بِالْمُسَبَّبَاتِ(2).

1- «عدم» فعل ماض على بناء المجهول، و فى البحار «عن الرائى و المرئى»، و فى نسخه(ج) و(د) و(و) «فاذا انقطع الهواء عن الرائى و المرئى- الخ».

2- حاصل كلامه عليه السّلام قياس استثنائى لاثبات امتناع رؤيته تعالى و هو أنّه تعالى لو كان مرئيا لكان بينه و بين الرائى هواء و ضياء لأنّهما من شرائط الرؤيه فلا تصح بدونهما كسائر شرائطهما، و التالى باطل لان فى ذلك له الاشتباه أى التشابه مع الرائى فى كون كل منهما مرئيا لأنّهما متساويان متشاركان فى السبب الموجب للرؤيه الذى هو كون كل منهما فى جهه و حيّز، بينهما هواء و ضياء، و كان فى ذلك تشبيهه تعالى بالرائى فى الجسميه و الاحتياج الى الحيز سبحانه و تعالى عن ذلك، و لا يمكن أن

يقال: هو تعالى مرئى من دون هذا السبب لان السبب لا بدّ من اتصاله بالمسبب اذ يمتنع وجود المسبب بدونه.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس از پدرش از احمد بن اسحق که گفت بحضرت امام علی نقی (ع) نوشتم و او را سؤال کردم از دیدن خدا و آنچه مردم در آن میباشند حضرت در جواب نوشت که دیدن جائز و ممکن نباشد مادامی که میانه بیننده و دیده شده هوائی نباشد که بینائی در آن نفوذ تواند کرد باینکه شفاف باشد پس هر گاه هواء از بیننده و آنکه دیده میتواند شد بریده شود دیدن میسر نشود و در این توسط هواء و روشنی میانه این دو تشابه هر یک از اینها بدیگری باشد که باید مانند یک دیگر باشند در احتیاج بمتوسط و بودن در سمت و جهت زیرا که بیننده در هر زمان که با آنچه دیده می شود مساوی باشند در سببی کی موجب دیدن می شود در میانه ایشان لازم آید که مانند یک دیگر باشند و اعتبار مشابهت مماثلت و مستلزم تشبیه است زیرا که چاره نیست از اینکه اسباب بمسببات خود متصل باشند و تخلف آنها از یک دیگر ممکن نیست.

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَ مَا تَرْوِيهِ الْعَامَّةُ وَ الْخَاصَّةُ وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَشْرَحَ لِي ذَلِكَ فَكَتَبَ ع بِخَطِّهِ اتَّفَقَ الْجَمِيعُ لَا تَمَانُعَ بَيْنَهُمْ أَنَّ الْمَعْرِفَةَ مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ ضَرُورَةٌ فَإِذَا جَازَ أَنْ يُرَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْعَيْنِ وَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ ضَرُورَةً ثُمَّ لَمْ تَخْلُ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ مِنْ أَنْ تَكُونَ إِيمَاناً أَوْ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ فَإِنْ كَانَتْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ إِيمَاناً فَالْمَعْرِفَةُ الَّتِي فِي دَارِ الدُّنْيَا مِنْ جِهَةِ الِاكْتِسَابِ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ لِأَنَّهَا ضِدُّهُ فَلَا يَكُونُ فِي الدُّنْيَا أَحَدٌ مُؤْمِناً لِأَنَّهُمْ لَمْ يَرَوُا اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ إِيمَاناً لَمْ تَخْلُ هَذِهِ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي هِيَ مِنْ جِهَةِ الِاكْتِسَابِ أَنْ تَزُولَ أَوْ لَا تَزُولَ فِي الْمَعَادِ فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ لَا يُرَى بِالْعَيْنِ إِذِ الْعَيْنُ تُؤَدِّي إِلَى مَا وَصَفْنَا(1).

1- ان کلامه علیه السّلام ردّ علی الذین یدعون جواز رؤیته تعالی فی الآخره فقط لا مطلقا، فان القائلین علی فرقتین فیرد قول المجوّزین مطلقا

بطریق أولی، و توضیحه أن الرؤیه تستلزم المعرفه ضروره و قطعا، و المعرفه التی حصلت من جهه الرؤیه هی العلم بکونه تعالی فی جهه و حیز، متکمما بکمیّات، متکیّفا بکیفیّات، حاضرا فی مکان، غائبا عن آخر، واقعا فی شی ء، محمولا علی شی ء، مرکبا، مبعّضا، محدودا، فلو جاز أن یری اللّه تعالی بالعین لکانت معرفتنا به هکذا، و لکن التالی باطل فالمقدم مثله، و الملازمه ظاهره، و أما بیان بطلان التالی فان المعرفه هکذا اما ایمان أو لیست بایمان، فان کانت ایمانا فالمعرفه التی حصلت من جهه الاکتساب بالبرهان فی الدنیا لیست بایمان لأنّها العلم بکونه تعالی علی نقائض هذه الأوصاف فلزم أن لا یکون أحد فی الدنیا ممن قبل الأنبیاء علیهم السلام ایمانهم مؤمنا، لأن معرفه الناس انما هی بالاکتساب لا بالرؤیه، و هذا لا ینکره عاقل، و ان لم تکن تلک المعرفه التی من جهه الرؤیه فی الآخره ایمانا فاما أن تزول فی الآخره المعرفه الاکتسابیه بالبرهان التی هی نقیضها فلزم عدم الایمان باللّه تعالی فی الآخره أصلا، و هذا أمر باطل منکر بالعقل و النقل، و اما أن لا تزول فلزم اجتماع النقیضین أی الایمان و اللاإیمان لان المفروض ان المعرفه من جهه الرؤیه لا ایمان و المعرفه الاکتسابیه ایمان.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن سیف از محمد بن عبیده که گفت به ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) نوشتم و او را سؤال کردم از دیدن خدا یعنی در آخرت و آنچه سنی و شیعه آن را روایت میکنند از جواز و عدم آن و از او درخواستم که این مطلب را برایم شرح و بیان فرماید حضرت (ع) بخط شریف خود در جواب نوشت که همه امت اتفاق کرده اند بوضعی که در میان ایشان تمانعی نیست که یکی از ایشان دیگری را منع کند که معرفتی که از راه دیدن باشد بدیهی است پس هر گاه جائز باشد که خدا بچشم دیده شود بالبدیهه معرفت واقع می شود بعد از آن این معرفت خالی از این نیست که یا ایمان خواهد بود یا ایمان نیست پس اگر این معرفت که از روی دیدنست ایمان باشد آن معرفتی که در دار دنیا از روی اکتساب و استدلال بهمرسیده ایمان نخواهد بود زیرا که این معرفت ضد آنست پس در دار دنیا مؤمنی نباشد زیرا که ایشان خدای تعالی ذکره را ندیده اند و اگر این معرفت که از راه دیدن بهمرسیده ایمان نباشد معرفتی که از راه استدلال بمرسیده ناچار باید که برطرف شود چه محال است که معرفت بدیهی و معرفتی که حصولش بفکر و استدلال باشد با هم جمع شوند و حال آنکه معرفتی که باستدلال حاصل شده در معاد زائل نمیگردد چه حشر مؤمن بدون ایمان باتفاق کسانی که بمعاد قائل اند باطل است پس آنچه مذکور شد دلیل بر آنکه خدای عز ذکره بچشم دیده نمیشود زیرا که چشم و دیدن بآن میکشاند بسوی آنچه ما آن را وصف کردیم.

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی قَالَ: سَأَلَنِی أَبُو قُرَّهَ الْمُحَدِّثُ أَنْ أُدْخِلَهُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع فَاسْتَأْذَنْتُهُ فِی ذَلِکَ فَأَذِنَ لِی فَدَخَلَ عَلَیْهِ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَحْکَامِ حَتَّی بَلَغَ سُؤَالُهُ التَّوْحِیدَ فَقَالَ أَبُو قُرَّهَ إِنَّا رُوِّینَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَسَمَ الرُّؤْیَهَ وَ الْکَلَامَ بَیْنَ اثْنَیْنِ فَقَسَمَ لِمُوسَی ع الْکَلَامَ وَ لِمُحَمَّدٍ ص الرُّؤْیَهَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع فَمَنِ الْمُبَلِّغُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی الثَّقَلَیْنِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ- لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ(1) وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً(2) وَ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ (3) أَ لَیْسَ مُحَمَّداً ص قَالَ بَلَی قَالَ فَکَیْفَ یَجِی ءُ رَجُلٌ إِلَی الْخَلْقِ جَمِیعاً فَیُخْبِرُهُمْ أَنَّهُ جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ أَنَّهُ یَدْعُوهُمْ إِلَی اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ یَقُولُ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ- وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ ثُمَّ یَقُولُ أَنَا رَأَیْتُهُ بِعَیْنِی وَ أَحَطْتُ بِهِ عِلْماً وَ هُوَ عَلَی صُورَهِ الْبَشَرِ أَ مَا تَسْتَحْیُونَ مَا قَدَرَتِ الزَّنَادِقَهُ أَنْ تَرْمِیَهُ بِهَذَا أَنْ یَکُونَ یَأْتِی عَنِ اللَّهِ بِشَیْ ءٍ ثُمَّ یَأْتِی بِخِلَافِهِ مِنْ وَجْهٍ آخَرَ (4) قَالَ أَبُو قُرَّهَ فَإِنَّهُ یَقُولُ- وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْری (5) فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِنَّ بَعْدَ هَذِهِ الْآیَهِ مَا یَدُلُّ عَلَی مَا رَأَی حَیْثُ قَالَ ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی یَقُولُ مَا کَذَبَ فُؤَادُ مُحَمَّدٍ ص مَا رَأَتْ عَیْنَاهُ ثُمَّ أَخْبَرَ بِمَا رَأَی فَقَالَ- لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری فَآیَاتُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ غَیْرُ اللَّهِ وَ قَدْ قَالَ وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً فَإِذَا رَأَتْهُ الْأَبْصَارُ فَقَدْ أَحَاطَتْ بِهِ الْعِلْمَ (6)

ص: 172

1- الأنعام: 103.
2- طه: 110.
3- الشوری: 11.
4- قوله: «ما قدرت الزنادقه- الخ» استفهام تقریر، أی أ لم تقدر الزنادقه أن ترمیه بهذا القبیح، و قوله: «أن یکون یأتی- الخ» عطف بیان لهذا.
5- النجم: 13.
6- أی فقد أحاطت به الابصار علما فان التمیز قد یأتی معرفه، و النسخ متفقه فی هذه العباره حتّی الکافی و البحار.

وَ وَقَعَتِ الْمَعْرِفَهُ فَقَالَ أَبُو قُرَّهَ فَتُكَذِّبُ بِالرِّوَايَاتِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِذَا كَانَتِ الرِّوَايَاتُ مُخَالِفَهً لِلْقُرْآنِ كَذَّبْتُ بِهَا(1) وَ مَا أَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَا يُحَاطُ بِهِ عِلْمٌ(2) وَ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی از احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی که گفت ابو قره محدث از من خواهش کرد که او را بخدمت حضرت امام رضا (ع) برسانم و بر آن حضرت داخل گردانم من در این باب از حضرت اذن خواستم و مرا اذن داد بعد از آن ابو قره بخدمت آن حضرت رسید و او را از حلال و حرام و احکام خدا سؤال نمود تا آنکه سؤال او بتوحید و خداشناسی رسید ابو قره عرض کرد که روایت بما رسیده که خدا دیدن و سخن گفتن را در میانه دو پیغمبر قسمت فرموده پس قسمت موسی را سخن گفتن و قسمت محمد را دیدن قرار داده حضرت فرمود که پس کیست آنکه تبلیغ رسالت نموده از جانب خدا بسوی ثقلین از جن و انس که لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً و لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ آیا رساننده محمد نیست ابو قره عرض کرد که بلی حضرت فرمود که چگونه مردی می آید بسوی همه خلائق و ایشان را خبر میدهد که از جانب خدا آمده است باینکه ایشان را بسوی خدا دعوت میکند بفرموده خدا میگوید که لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً و لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ بعد از آن میگوید که من او را بچشم خود دیده ام و بذات او از روی دانش احاطه کرده ام و او بر صورت آدمی است آیا شرم نمیکنند که این نوع نسبتها بپیغمبر و خدا میدهند زنادقه نتوانستند که آن حضرت را متهم کنند باینکه چنین باشد که از نزد خدا چیزی را بیاورد بعد از آن خلاف آن را بیاورد از راه دیگر چه از احوال آن حضرت بر هر که او را شناخته معلوم است که ساحت معرفتش بغبار این نوع اتهام آلوده نمیگردد و میتواند که کلام خبر نباشد بلکه استفهام باشد و معنی آن این باشد که آیا زندیقان نتوانستند که آن حضرت را متهم کنند تا آخر یعنی وجوه اتهام بسیار است چرا این وجه را که بطلانش ظاهر و هویدا است برگزیدند ابو قره عرض کرد که آن جناب می فرماید که و لقد راه نزله اخری یعنی و هر آیینه بحقیقت که دید پیغمبر او را یک بار دیگر حضرت امام رضا (ع) فرمود که بعد از این آیه چیزی هست که دلالت میکند بر آنکه چه دیده در آنجا که فرموده ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى یعنی دروغ نگفت دل آنچه را که دید حضرت فرمود که خدا می فرماید که دروغ دل محمد آن

چیزی را که چشمهای آن حضرت دید و این آیه در قرآن مجید پیش از آیه اولیست نه بعکس چنان که در این حدیث است و وجه آن اینست که یا راوی اشتباه کرده یا کاتب غلط نوشته یا در قرآن اهل بیت علیهم السلام چنین است و حضرت فرمود که خدا بعد از آن بآنچه پیغمبر دیده خبر داده و فرموده که لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری یعنی هر آینه بحقیقت که دید محمد (ص) از نشانهای پروردگار خویش نشانه بزرگتر یا از نشانهای بزرگترین او را از حیثیت دلالت بر کمال قدرت حضرت عزت مانند دیدن جبرئیل بصورت اصلی و غیر آن که در تفاسیر مذکور است و حضرت فرمود که پس آیات و نشانهای خدا غیر خدا است چه مضاف و مضاف الیه غیر یک دیگراند و حال آنکه خدا فرموده که وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً یعنی و احاطه نمیتوانند نمود بذات خدا از روی علم و دانش پس هر گاه چشمها او را ببیند و احاطه نموده از روی علم و معرفت خدا واقع شود ابو قره عرض کرد که پس روایتها را تکذیب میکنی و آنها را بدروغ نسبت میدهی حضرت فرمود که هر گاه روایات با قرآن مخالفت داشته باشد آنها را تکذیب میکنم با آنچه مسلمانان بر آن اجماع کرده اند که احاطه نمیشود باو از روی علم و چشمها او را در نیابند و هیچ چیز مانند او نیست.

ص: 173

1- أی کذبت بها بالمعنی الذی تزعمونه، و إلا فأحادیث الرؤیه و اللقاء و النظر کالآیات کثیره متواتره کما أشار الی کثرتها المصنّف فی هذا الباب، فتؤول الی المعنی الصحیح اللائق بجناب قدسه تعالی.
2- هکذا فی النسخ و الظاهر أنّه اشتباه من النسّاخ، و الصواب «لا یحاط بعلم».

حدیث 10

10- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ قَالَ إِحَاطَةُ الْوَهْمِ أَ لَا تَرَی إِلَی قَوْلِهِ- قَدْ جاءَکُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ (1) لَیْسَ یَعْنِی بَصَرَ الْعُیُونِ- فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ لَیْسَ یَعْنِی مِنَ الْبَصَرِ بِعَیْنِهِ- وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْها لَمْ یَعْنِ عَمَی الْعُیُونِ إِنَّمَا عَنَی إِحَاطَةَ الْوَهْمِ کَمَا یُقَالُ فُلَانٌ بَصِیرٌ بِالشِّعْرِ وَ فُلَانٌ بَصِیرٌ بِالْفِقْهِ وَ فُلَانٌ بَصِیرٌ بِالدَّرَاهِمِ وَ فُلَانٌ بَصِیرٌ بِالثِّیَابِ اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ یُرَی بِالْعَیْنِ (2).

ترجمه:

پدرم رحمه اللَّه، گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از ابن ابی نجران از عبد اللَّه، بن سنان از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ فرمود که وهم و خیال او را احاطه نمیکند آیا نظر نمیکنی بسوی فرموده آن جناب قَدْ جاءَکُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ یعنی بحقیقت که آمد شما را بینائیها و آنچه موجب بینائی و دانش شما است از نشانهای روشن و دلائل ظاهره از جانب پروردگار که مقصود خدا دیدن بچشمها نیست چه بصیرت و بینائی از برای نفس ناطقه چون بصر و چشم است از برای بدن پس آنکه گفته که وضوح دلائل بر وجهی است که گویا قوه باصره آن را میتواند دید درست ندیده فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ یعنی پس هر که بینا شود پس از برای خود او است یعنی منفعت بینائی بخودش عائد گردد و حضرت فرمود که مقصود خدا دیدن بچشم خویش نیست وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْها یعنی و هر که نابینا شود پس بر نفس اوست یعنی ضرر و وبال نابینائی بر آنست و نیز حضرت فرمود که مقصود خدا کوری چشمها نیست بلکه نابینائی در مقابل بینائی است که از برای نفس است و فرمود جز این نیست که مقصود خدا از آیه اینست که وهم و خیال باو احاطه نمیکند چنان که میگویند که فلانی بینا است بشعر و فلانی بینا است بفقه و فلانی بینا است بدرمها و فلانی بینا است بجامها چه معلوم است که مراد این نیست که ایشان شعر و فقه و درم و جامه را می بینند بلکه مقصود اینست که در اینها مهارت دارند و احوال اینها را خوب میدانند و در آن صاحبان سر رشته اند و خدا از آن بزرگتر است که بچشم سر دیده شود و مقصود حضرت اینست که مرئی نشدن خدا امری است بدیهی که احتیاج ببیان ندارد و رد آن کس که خلاف آن را گمان کرده ضروری

نیست و اما ادراک آن جناب بوهم و خیال گاهست که از برای عوام محل شبهه شود و احتمال دارد که مراد این باشد که هر گاه ادراک آن جناب بعقل میسر نشود بچشم سر بطریق اولی میسر نخواهد شد.

1- الأنعام: 104 و الآیه بعد آیه «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ»

2- أی اللّه أعظم من أن یری بالعین بالبدیهه فلا حاجه الی نفی ادراک العیون عنه، بل المنفی ادراک الاوهام التی تدرک المعانی.

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يُوصَفُ فَقَالَ أَ مَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَ مَا تَقْرَأُ قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ- لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَتَعْرِفُونَ الْأَبْصَارَ قُلْتُ بَلَى قَالَ وَ مَا هِيَ قُلْتُ أَبْصَارُ الْعُيُونِ- فَقَالَ إِنَّ أَوْهَامَ الْقُلُوبِ أَكْثَرُ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ(1) فَهُوَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَوْهَامَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد از ابو هاشم جعفری از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از خدای عز و جل که آیا وصف می شود یعنی روا باشد که او را وصف کنند و نشان دهند فرمود که آیا نمیتوانی که قرآن را بخوانی یا آن را نمیخوانی عرض کردم بلی میتوانم یا میخوانم فرمود آیا فرموده خدای عز و جل را که لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ نمیخوانی عرض کردم بلی میخوانم فرمود که ابصار را می شناسید و میدانید که معنی آن چیست عرض کردم بلی می شناسم فرمود که ابصار چیست عرض کردم که ابصار عبارت از چشمها است فرمود که وهمها و خیالها که در دلها سر میزنند از دیدن چشمها بزرگتر و بیشتر است و آن جناب چنانست که خیالها او را در نیابند و او خیالها را دریابد و همه را بداند.

1- فی نسخه(ب) و(و) و(د) «اکبر من ابصار العیون».

حدیث 12

12- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرِ بْنِ الرِّضَا ع- لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ فَقَالَ یَا أَبَا هَاشِمٍ أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدَقُّ مِنْ أَبْصَارِ الْعُیُونِ أَنْتَ قَدْ تُدْرِکُ بِوَهْمِکَ السِّنْدَ وَ الْهِنْدَ وَ الْبُلْدَانَ الَّتِی لَمْ تَدْخُلْهَا وَ لَا تُدْرِکُهَا بِبَصَرِکَ فَأَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تُدْرِکُهُ فَکَیْفَ أَبْصَارُ الْعُیُونِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از آنکه او را ذکر کرده از محمد بن عیسی از داود بن قاسم یعنی ابو هاشم جعفری که گفت به ابو جعفر پسر حضرت امام رضا یعنی امام محمد تقی علیهما السلام عرض کردم که لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ فرمود که ای ابو هاشم خیالها که در دل سر میزند از دیدن چشمها باریکتر و وسیعتر است و گاه باشد که تو بخیال خود سند و هند و شهرهائی را که در آنها داخل نشده درک میکنی و نمیتوانی که بچشمت آنها را دریابی و خیالات که در دل سر میزند نمیتواند که خدا را دریابد پس حال چشمها چگونه باشد.

حدیث 13

13- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ(1).

1- الحسن و الحسین ابنا سعید بن حماد الأهوازی کانا من أصحاب الرضا و الجواد علیهما السلام، موثقان عند الاصحاب، و کثیرا ما یذکر أحدهما مکان الآخر فی اسناد الأحادیث و لا بأس به لما قال الشیخ رحمه اللّه فی الفهرست: الحسن بن سعید بن حماد بن سعید بن مهران الأهوازی من موالی علیّ بن الحسین علیهما السلام أخو الحسین بن سعید ثقه، روی جمیع ما صنفه اخوه عن جمیع شیوخه، و زاد علیه بروایته عن زرعه عن سماعه فانه یختص به الحسن، و الحسین انما یرویه عن اخیه عن زرعه، و

الباقی هما متساویان فیه و سنذکر کتب اخیه إذا ذکرناه، و الطریق الی روایتهما واحد- انتهی.

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَزَّازِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالا دَخَلْنَا عَلَى أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع فَحَکَیْنَا لَهُ مَا رُوِیَ أَنَّ مُحَمَّداً ص رَأَی رَبَّهُ فِی هَیْئَهِ الشَّابِّ الْمُوفِقِ فِی سِنِّ أَبْنَاءِ ثَلَاثِینَ سَنَهً رِجْلَاهُ فِی خُضْرَهٍ (1) وَ قُلْتُ إِنَّ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَ صَاحِبَ الطَّاقِ وَ الْمِیثَمِیَّ یَقُولُونَ- إِنَّهُ أَجْوَفُ إِلَی السُّرَّهِ وَ الْبَاقِی صَمَدٌ فَخَرَّ سَاجِداً ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَکَ مَا عَرَفُوکَ وَ لَا وَحَّدُوکَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِکَ وَصَفُوکَ سُبْحَانَکَ لَوْ عَرَفُوکَ لَوَصَفُوکَ بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَکَ سُبْحَانَکَ کَیْفَ طَاوَعَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ شَبَّهُوکَ بِغَیْرِکَ إِلَهِی لَا أَصِفُکَ إِلَّا بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَکَ وَ لَا أُشَبِّهُکَ بِخَلْقِکَ أَنْتَ أَهْلٌ لِکُلِّ خَیْرٍ فَلَا تَجْعَلْنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیْنَا فَقَالَ مَا تَوَهَّمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَتَوَهَّمُوا اللَّهَ غَیْرَهُ ثُمَّ قَالَ نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ (2) الَّذِی لَا یُدْرِکُنَا الْغَالِی وَ لَا یَسْبِقُنَا التَّالِی یَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص حِینَ نَظَرَ إِلَی عَظَمَهِ رَبِّهِ کَانَ فِی هَیْئَهِ الشَّابِّ الْمُوفِقِ وَ سِنِّ أَبْنَاءِ ثَلَاثِینَ سَنَهً یَا مُحَمَّدُ عَظُمَ رَبِّی وَ جَلَّ أَنْ یَکُونَ فِی صِفَهِ الْمَخْلُوقِینَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَنْ کَانَتْ رِجْلَاهُ فِی خُضْرَهٍ قَالَ ذَاکَ مُحَمَّدٌ ص کَانَ إِذَا نَظَرَ إِلَی رَبِّهِ بِقَلْبِهِ جَعَلَهُ فِی نُورٍ مِثْلِ نُورِ الْحُجُبِ حَتَّی یَسْتَبِینَ لَهُ مَا فِی الْحُجُبِ إِنَّ نُورَ اللَّهِ مِنْهُ اخْضَرَّ مَا اخْضَرَّ وَ مِنْهُ احْمَرَّ مَا احْمَرَّ وَ مِنْهُ ابْیَضَّ مَا ابْیَضَّ وَ مِنْهُ غَیْرُ ذَلِکَ (3)

1- قد مر تفسیر الموفق فی الحدیث الأول من الباب السادس.

2- فی أکثر النسخ النمط الوسطی بمعنی الطریقه صحّ تأنیثه باعتبارها، و یأتی بمعان أخر.

3- النور تجلّی الشی ء و ظهوره فکل موجود إذا تجلّی لموجود کان هذا فی نور الموجود المتجلّی و عارفا به بقدر نورانیه نفسه و ذاک مستبینا له، و کلما کان النورانیه أشدّ کان التجلی أکثر، فالعرفان أتم، فالنبی صلّی اللّه علیه و آله تجلّی له کل شی ء بکماله لانه أشدّ نورا من کل شی ء الا اللّه تعالی فانه تعالی تجلّی له علی قدره لا علی قدره لانه لا یتناهی فقال صلّی اللّه علیه و آله: «ما عرفناک حقّ معرفتک» و قال: «لا أثنی ثناء علیک أنت کما أثنیت علی نفسک» و وصف النور بهذه الالوان إشاره الی مراتب أنوار الأشیاء التی کلها من نور اللّه تعالی. و النور التّام فوق التمام هو نور اللّه و أضعف الأنوار نور عالمنا الجسمانی الذی یکاد أن یکون ظلمه، و المتتبع الناظر فی مواضع ذکر النور فی الکتاب و السنه یظهر له احکامه، و فی الکافی باب النهی عن الصفه: «ان نور اللّه منه أخضر و منه أحمر و منه

أبیض و منه غیر ذلک» و فی حدیث العرش فی الباب الخمسین من هذا الکتاب: «فمن ذلک النور نور أخضر اخضرّت منه الخضره الخ-».

يَا مُحَمَّدُ مَا شَهِدَ بِهِ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ فَنَحْنُ الْقَائِلُونَ بِهِ.

ترجمه:

حديث كرد ما را على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضى» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن ابى عبد اللّٰه كوفى از محمد بن اسماعيل برمكى از حسين بن حسن از بكر بن صالح از حسين بن سعيد از ابراهيم بن محمد خزاز و محمد بن حسين كه گفتند بر ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) داخل شديم و حكايت نموديم از برايش آنچه را كه روايت شده و مشبهه ميگويند كه محمد (ص) پروردگار خود را ديد در هيئات و صورت جوان مستوى الخلقه خوش اندام يا كم سال كه بحد كمال رسيده باشد يا لائق بهر چيز در سن پسران سى ساله كه پايهايش در سبزى بود و عرض كرديم كه هشام بن سالم و صاحب طاق و ميثمى ميگويند كه آن جناب از پائين تا ناف ميان تهى است و باقى مانده بدنش تو پر است كه ميان ندارد حضرت بر رود در افتاد و سجده نمود و گفت كه پاک و منزه ميشمارم ترا از نقص عيب تشبيه ترا نشناختند و ترا بيگانگى پرستش نكردند پس از اين جهت تو را وصف نمودند و ترا پاک و منزه ميشمارم اگر تو را مى شناختند هر آينه تو را وصف ميكردند بآنچه تو خود را بآن وصف فرموده پاک و منزه ميشمارم تو را چگونه نفسهاى ايشان ايشان را فرمان بردارى نمود كه تو را بغير تو تشبيه كردند خداى من تو را وصف نميكنم مگر بآنچه تو خود را بآن وصف فرموده و تو را بآفريدگانت تشبيه نميكنم و توئى سزاوار هر خوبى پس مرا از گروه ستمكاران مگردان بعد از آن بجانب ما التفات نمود و فرمود كه آنچه را توهم كنيد از هر چه باشد و بخيال شما در آيد خدا را غير از آن توهم كنيد پس فرمود كه ما آل محمد گروهى هستيم بيک روش و ميانه رو كه آن كس كه از حق در گذشته يا دست بالا را گرفته ما را در نيابند و آنكه در پهلو در آمده ما را سبقت نگيرد يا بسوى ما نشتابد حاصل معنى آنكه آنها كه از حد درگذشته اند بسوى ما باز نميگردند و آنان كه تقصير كرده اند بما ملحق نميشوند بعد از آن فرمود كه اى محمد بدرستى كه رسول خدا (ص) در آن هنگام كه بسوى عظمت پروردگارش نظر نمود در هيئات جوان مذكور و در سن پسران سى ساله بوداى محمد پروردگارم از آن عظيم تر و جلالتش از اين بيشتر است كه در صفت آفريدگان باشد محمد ميگويد كه بآن حضرت عرض كردم كه فداى تو گردم كه بود آنكه پايهايش در سبزى بود فرمود كه آن محمد است (ص) كه عادتش اين بود كه چون بدلش بسوى پروردگارش مى نگريست او را در نورى چون نور حجابها قرار ميداد تا آنكه آنچه در آن حجابها است از برايش ظاهر شود

بدرستی که نور خدا پاره از آن سبز است و پاره از آن سرخ و پاره از آن سفید و پاره غیر از اینها است ای محمد آنچه کتاب خدا و سنت رسول (ص) از برای آن شهادت دهد ما بآن قائلم و تفسیر این حدیث را فی الجمله در کتاب مرات الرائی ذکر کرده ام هر که خواهد بآن رجوع نماید.

حدیث 14

14- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْكُلَيْنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ رَفِيعٌ لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ وَ لَا يَبْلُغُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ- لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ لَا يُوصَفُ بِكَيْفٍ وَ لَا أَيْنٍ وَ لَا حَيْثٍ(1) فَكَيْفَ أَصِفُهُ بِكَيْفٍ وَ هُوَ الَّذِي كَيَّفَ الْكَيْفَ حَتَّى صَارَ كَيْفاً فَعَرَفْتُ الْكَيْفَ بِمَا كَيَّفَ لَنَا مِنَ الْكَيْفِ أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِأَيْنٍ وَ هُوَ الَّذِي أَيَّنَ الْأَيْنَ حَتَّى صَارَ أَيْناً فَعَرَفْتُ الْأَيْنَ بِمَا أَيَّنَ لَنَا مِنَ الْأَيْنِ أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِحَيْثٍ وَ هُوَ الَّذِي حَيَّثَ الْحَيْثَ حَتَّى صَارَ حَيْثاً فَعَرَفْتُ الْحَيْثَ بِمَا حَيَّثَ لَنَا مِنَ الْحَيْثِ فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى دَاخِلٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَ خَارِجٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ- لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ- وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد از سهل بن زیاد و غیر او از محمد بن سلیمان از علی بن ابراهیم جعفری از عبد اللّه بن سنان از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت فرمود که خدا بزرگ و بلند مرتبه ایست که بندگان قدرت بر این ندارند که او را وصف کنند و بکنه عظمتش نمیرسند لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ و بچون و کجا و اینجا و آنجا یا کی او را وصف نتوان کرد که کسی بگوید که آن جناب چونست یا در کجا میباشد یا در مکان مخصوصی است یا در چه زمان بوده و چگونه او را بچون وصف کنم و حال آنکه او همانست که حقیقت چون را موجود فرموده تا آنکه چون چون شده پس چون را بآن چون که از برای ما چون نموده شناختم یا چگونه او را بکجا وصف نمایم و حال آنکه او همانست که حقیقت کجا را وجود داده تا آنکه کجا کجا شده پس کجا بآن کجا که از برای ما کجا نموده شناختم یا چگونه او را بحیثیت وصف کنم و حال آنکه او همانست که حقیقت حیثیت را بوجود آورده تا آنکه حیثیت حیثیت شده پس حیثیت را بآن حیثیت که برای ما حیثیت نموده شناختم پس خدای تبارک و تعالی در هر مکانی داخل و از هر چیزی بیرونست لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ نیست خدائی مگر او که برتر است از حد وهم یا متعالی است از امثال و اشباه و او است رسنده بدقائق اشیاء که باسرار

همه خلائق آگاهست و دانا است بتدبیر و مصلحت ایشان و همه کردار و گفتار ایشان را میدانند.

1- المراد به الزمان علی ما قیل: إنّه یأتی له قلیلا، أو المراد به اختلاف الجهات و الحیثیات فی ذات الشی ء الموجب للتکثر.

حديث 15

15- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ وَ الْفَضْلِ ابْنَیْ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيَّيْنِ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاکَ الْغَشْيَةُ الَّتِی كَانَتْ تُصِيبُ رَسُولَ اللَّهِ ص إِذَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْیُ فَقَالَ ذَاکَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ ذَاکَ إِذَا تَجَلَّی اللَّهُ لَهُ قَالَ ثُمَّ قَالَ تِلْکَ النُّبُوَّةُ يَا زُرَارَةُ وَ أَقْبَلَ بِتَخَشُّعٍ(1).

ترجمه:

حديث كرد ما را پدرم رحمه اللَّه، گفت كه حديث كرد ما را سعد بن عبد اللَّه، از ابراهيم بن هاشم از ابن ابی نجران از محمد بن سنان از ابراهيم و فضل پسران محمد اشعری از عبيد بن زراره از پدرش كه گفت بحضرت صادق (ع) عرض كردم كه فدای تو گردم غشيه و بيهوشی كه برسول خدا (ص) ميرسيد چون وحی بر او نازل ميشد چه بود راوی ميگويد كه حضرت فرمود كه آن در وقتی بود كه در ميان او و خدا كسی نبود و آن در وقتی بود كه خدای از برايش متجلی و ظاهر ميشد راوی ميگويد كه بعد از آن فرمود كه آن پيغمبريست ای زراره و شروع فرمود كه فروتنی مينمود.

ص: 180

1- يحتمل أن يكون «أقبل» فعل ماض من الاقبال و ضميره يرجع الی الامام عليه السّلام أی و أقبل عليه السّلام إلی اللّه تعالی حين التكلم بهذا الكلام بحاله التخشع و الخضوع، و فی نسخه(د) و(ب) و(و) «يتخشع» علی صيغه المضارع، و يحتمل أن يكون فعل أمر من القبول خطابا لزراره أی و اقبل ما قلت لک بقلبک بتخشع و خضوع، الا أنّه لا يناسب نسخه «يتخشع»، و فی نسخه(ج) و حاشيه نسخه(و) «و قال يتخشع» أی و قال زراره: يتخشع الامام عليه السّلام حين التكلم بهذا الكلام.

حدیث 16

16- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ رَأَی رَسُولُ اللَّهِ ص رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَعْنِی بِقَلْبِهِ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از مرازم از حضرت صادق (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود رسول خدا (ص) پروردگار خودش عز و جل را بدل خویش دید

حدیث 17

17- وَ تَصْدِیقُ ذَلِکَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع هَلْ رَأَی رَسُولُ اللَّهِ ص رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ نَعَمْ بِقَلْبِهِ رَآهُ أَ مَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ- ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی أَیْ لَمْ یَرَهُ بِالْبَصَرِ وَ لَکِنْ رَآهُ بِالْفُؤَادِ.

ترجمه:

و تصدیق این آن چیزی است که حدیث کرد ما را بآن محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفا را از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن فضیل که گفت بحضرت کاظم (ع) عرض کردم که آیات رسول خدا (ص) پروردگار خودش عز و جل را دید فرمود آری او را بدلش دید آیا نشنیده ای که خدای عز و جل میفرماید که ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی بآن معنی که گذشت و حضرت فرمود که او را بدیده ندید و لیکن او را بدل دید.

ص: 181

1- کلام المؤلّف رحمه اللّه.

حدیث 18

18- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ أَوْ غَیْرِهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری(1) قَالَ رَأَی جَبْرَئِیلَ عَلَی سَاقِهِ الدُّرُّ مِثْلُ الْقَطْرِ عَلَی الْبَقْلِ لَهُ سِتُّمِائَهِ جَنَاحٍ قَدْ مَلَأَ مَا بَیْنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از حفض بن غیاث یا غیر او که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری که ترجمه آن در باب هشتم از این کتاب گذشت و در باب سی و ششم نیز مذکور می شود و حضرت فرمود که جبرئیل (ع) را و بر ساق پایش مروارید بود مانند قطره های باران که بر تره باشد و او را ششصد بال بود که ما بین آسمان تا زمین را پر کرده بود

حدیث 19

19- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَی الرُّویَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِیمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَیْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی مَحْمُودٍ قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌ إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ (2) یَعْنِی مُشْرِقَهٌ تَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا.

ص: 182

1- النجم: 18.
2- القیامه: 23.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن هرون صوفی گفت که حدیث کرد ما را عبید اللّٰه بن موسی رؤیانی گفت که حدیث کرد ما را عبد العظیم بن عبد اللّٰه بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام از ابراهیم بن ابی محمود که گفت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در شرح قول خدای عز و جل وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ که ترجمه اش اینست که روئی چند در آن روز تازه است بسوی پروردگار خود نگرانست فرمود که یعنی آن رویها تابان و درخشانست و ثواب پروردگار خود را می نگرد یا انتظار آن دارد.

حدیث 20

20- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِیُّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ یَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ قَالَ نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَهِ فَقُلْتُ مَتَی قَالَ حِینَ قَالَ لَهُمْ- أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی ثُمَّ سَکَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِینَ لَیَرَوْنَهُ فِی الدُّنْیَا قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَهِ أَ لَسْتَ تَرَاهُ فِی وَقْتِکَ هَذَا قَالَ أَبُو بَصِیرٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَأُحَدِّثُ بِهَذَا عَنْکَ فَقَالَ لَا فَإِنَّکَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْکَرَهُ مُنْکِرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَی مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِکَ تَشْبِیهٌ کَفَرَ (1) وَ لَیْسَتِ الرُّؤْیَهُ بِالْقَلْبِ کَالرُّؤْیَهِ بِالْعَیْنِ تَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ وَ الْمُلْحِدُونَ.

1- «کفر» فعل ماض جواب إذا.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران از حسین بن یزید نوفلی از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که گفت بآن حضرت عرض کردم که مرا خبر ده از خدای عز و جل که آیا مؤمنان در روز قیامت او را می بینند فرمود آری و پیش از روز قیامت او را دیده اند عرض کردم در چه زمان فرمود در هنگامی که بایشان فرمود که أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى یعنی آیا نیستم پروردگار شما گفتند که آری تو پروردگار مائی پس حضرت ساعتی ساکت شداند بعد از آن فرمود که و مؤمنان در دنیا پیش از روز قیامت او را می بینند آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را ببینی ابو بصیر میگوید که بآن حضرت عرض کردم که فدای تو گردم پس من باین از تو حدیث کنم فرمود نه زیرا که تو هر گاه باین حدیث کنی پس منکری که جاهل باشد بمعنی آنچه ما میگوئیم آن را انکار کند و بعد از آن تقدیر کند که این تشبیه و کفر است باعث این ناخوشی تو خواهی بود و دیدن بدل چون دیدن بچشم نیست خدا برتر است از آنچه فرقه مشبهه و ملحدان او را وصف می کنند.

حدیث 21

21- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرْوِيهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّهِ فَقَالَ ع يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّداً ص عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمَلَائِكَهِ وَ جَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ وَ مُتَابَعَتَهُ مُتَابَعَتَهُ وَ زِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ زِيَارَتَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ وَ قَالَ إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَ قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ دَرَجَهُ النَّبِيِّ ص فِي الْجَنَّهِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ فَمَنْ زَارَهُ إِلَى دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّهِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْخَبَرِ الَّذِي رَوَوْهُ أَنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ فَقَالَ ع يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهٍ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ وَ لَكِنْ وَجْهُ اللَّهِ أَنْبِيَاؤُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حُجَجُهُ ص هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ

يُتَوَجَّهُ إِلَی اللّٰهِ وَ إِلَی دِینِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلّ كُلّ مَنْ عَلَيْها فانٍ. وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ(1).

1- الرحمن: 27.

وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ(1) فَالنَّظَرُ إِلَی أَنْبِیَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ ع فِی دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِیمٌ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ قَدْ قَالَ النَّبِیُّ ص مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَیْتِی وَ عِتْرَتِی لَمْ یَرَنِی وَ لَمْ أَرَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ قَالَ ع إِنَّ فِیکُمْ مَنْ لَا یَرَانِی بَعْدَ أَنْ یُفَارِقَنِی یَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یُوصَفُ بِمَکَانٍ وَ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ الْأَوْهَامُ فَقَالَ قُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبِرْنِی عَنِ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ أَ هُمَا الْیَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ فَقَالَ نَعَمْ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ دَخَلَ الْجَنَّهَ وَ رَأَی النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَی السَّمَاءِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ قَوْماً یَقُولُونَ إِنَّهُمَا الْیَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَیْرُ مَخْلُوقَتَیْنِ فَقَالَ ع مَا أُولَئِکَ مِنَّا وَ لَا نَحْنُ مِنْهُمْ مَنْ أَنْکَرَ خَلْقَ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ فَقَدْ کَذَّبَ النَّبِیَّ ص وَ کَذَّبَنَا وَ لَا مِنْ وَلَایَتِنَا عَلَی شَیْ ءٍ وَ یُخَلَّدُ فِی نَارِ جَهَنَّمَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی یُکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ. یَطُوفُونَ بَیْنَها وَ بَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ (2) وَ قَالَ النَّبِیُّ ص لَمَّا عُرِجَ بِی إِلَی السَّمَاءِ أَخَذَ بِیَدِی جَبْرَئِیلُ فَأَدْخَلَنِی الْجَنَّهَ فَنَاوَلَنِی مِنْ رُطَبِهَا فَأَکَلْتُهُ فَتَحَوَّلَ ذَلِکَ نُطْفَهً فِی صُلْبِی فَلَمَّا أَهْبِطْتُ إِلَی الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِیجَهَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَهَ ع فَفَاطِمَهُ حَوْرَاءُ إِنْسِیَّهٌ وَ کُلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَی رَائِحَهِ الْجَنَّهِ شَمِمْتُ رَائِحَهَ ابْنَتِی فَاطِمَهَ ع.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم از عبد السلام بن صالح هروی که گفت بحضرت علی بن موسی الرضا (ع) عرض کردم که یا ابن رسول اللّٰه چه میفرمائی در حدیثی که اهل حدیث آن را روایت میکنند که مؤمنان در بهشت در منزلهای خود پروردگار خود را زیارت میکنند حضرت (ع) فرمود که ای ابو الصلت بدرستی که خدای تبارک و تعالی پیغمبرش محمد (ص) را زیادتی داد بر همه آفریدگانش از پیغمبران و فرشتگان و طاعت او را اطاعت خود و متابعت او را متابعت خود و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خود قرار داد پس آن جناب عز و جل فرمود که مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ یعنی هر که رسول و فرستاده خدا را که محمد است فرمان برد پس بحقیقت که خدا را فرمان برده و فرموده که إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ یعنی بدرستی که آنان که با تو بیعت میکنند جز این نیست که با خدا بیعت میکنند دست خدا در بالای دستهای ایشان است و پیغمبر (ص) فرمود که هر که مرا زیارت کند در حیوه من یا بعد از وفات من بحقیقت که خدای تعالی را زیارت کرده و درجه پیغمبر (ص) در بهشت از همه درجها بلندتر است پس هر که او را زیارت کند در بهشت و از منزل خود بسوی درجه آن حضرت رود بحقیقت

که خدا تبارک و تعالی را زیارت کرده ابو الصلت میگوید که بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّه معنی خبری که روایت کرده اند که ثواب لا اله الا اللّه نظر کردن بوجه خدا است چیست حضرت (ع) فرمود که ای ابو الصلت هر که خدا را وصف کند بوجه و روئی چون رویها بحقیقت که کافر شده و لیکن وجه خدا پیغمبران و رسولان و حجتهای اویند صلوات اللّه علیهم و ایشان آنانند که بایشان بسوی خدا و بسوی دین و معرفتش توجه می شود و خدای عز و جل فرموده است که کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ یعنی هر که بر روی زمین است نیست خواهد شد و باقی میماند وجه پروردگار تو و آن جناب عز و جل فرموده است که کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ که ترجمه آن و وجوهی که در آن متصور است در باب خود مذکور خواهد شد و ظاهر این حدیث چون ظاهر آیه آنست که ضمیر وجهه بخدا برگردد و حضرت (ع) فرمود. پس نظر کردن بسوی پیغمبران و رسولان و حجتهای خدا در درجهای ایشان در روز قیامت ثواب عظیمی است از برای مؤمنان و بتحقیق که پیغمبر (ص) فرمود که هر که خاندان من و عترت مرا دشمن دارد در روز قیامت مرا نبیند و من او را نبینم و آن حضرت (ع) فرمود که در میان شما کسی هست که بعد از آنکه از من مفارقت کند مرا نبیند ای ابو الصلت بدرستی که خدای تبارک و تعالی وصف نمیشود بمکانی و بدیدها و خیالها دریافته نمیشود ابو الصلت میگوید که بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّه مرا خبر ده از بهشت و دوزخ که آیا آنها امروز آفریده شده اند فرمود آری و بدرستی که رسول خدا (ص) داخل بهشت شد و دوزخ را دید در هنگامی که او را بسوی آسمان بالا بردند أبو الصلت میگوید که عرض کردم که گروهی میگویند که آنها امروز مقدرند و غیر مخلوقند که هنوز آفریده نشده اند حضرت (ع) فرمود که آن گروه از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که آفریدن بهشت و دوزخ را انکار کند بحقیقت که پیغمبر (ص) را بدروغ نسبت داده و ما را تکذیب کرده و از ولایت ما بر هیچ نیست و در آتش دوزخ مخلد و جاوید باشد خدای عز و جل فرموده که هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی یُکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ یَطُوفُونَ بَیْنَها وَ بَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ یعنی اینک آن دوزخی است که تکذیب میکردند بآن گناهکاران و آن راً باور نمیداشتند میگردند میان دوزخ و میان آب گروهی که گرمی آن بغایت رسیده و پیغمبر (ص) فرموده که چون مرا بسوی آسمان بالا بردند جبرئیل دستم را گرفت و مرا داخل بهشت گردانید و قدری و از خرمای تر آن را بمن داد و من آن را خوردم پس آن نطفه شد در صلب من و چون بسوی زمین فرود آمدم با خدیجه مجامعت کردم و بفاطمه حامله شد پس فاطمه حور سرشتی است آدمی زاد و در هر زمان که ببوی بهشت مشتاق شوم بوی دخترم فاطمه را ببویم.

1- القصص: 88.
2- الرحمن: 44.

حدیث 22

22- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ عَنْ أَبِی الصَّالِحِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ (1) قَالَ یَقُولُ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ مِنْ أَنْ أَسْأَلَکَ الرُّؤْیَهَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّکَ لَا تُرَی. قال محمد بن علی بن الحسین مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه إن موسی ع علم أن الله عز و جل لا یجوز علیه الرؤیه و إنما سأل الله عز و جل أن یریه ینظر إلیه عن قومه حین ألحوا علیه فی ذلک فسأل موسی ربه ذلک من غیر أن یستأذنه فقال رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانِی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فی حال تزلزله فَسَوْفَ تَرانِی و معناه أنک لا ترانی أبدا لأن الجبل لا یکون ساکنا متحرکا فی حال أبدا و هذا مثل قوله عز و جل- وَ لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیاطِ(2) و معناه أنهم لا یدخلون الجنه أبدا کما لا یلج الجمل فی سم الخیاط أبدا- فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ أی ظهر للجبل بآیه من آیاته و تلک الآیه نور من الأنوار التی خلقها ألقی منها علی ذلک الجبل- جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً من هول تزلزل ذلک الجبل علی عظمه و کبره-(3)

1- الأعراف: 143.

2- الأعراف: 40.

3- فی نسخه(و) و(ج) «تدکدکه و تدکدک ذلک الجبل» مکان «تزلزله و تزلزل ذلک الجبل» فی الموضعین.

فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ أی رجعت إلی معرفتی بک عادلا عما حملنی علیه قومی من سؤالک الرؤیه و لم تکن هذه التوبه من ذنب لأن الأنبیاء لا یذنبون ذنبا صغیرا و لا کبیرا و لم یکن الاستئذان قبل السؤال بواجب علیه لکنه کان أدبا یستعمله و یأخذ به نفسه متی أراد أن یسأله علی أنه قد روی قوم أنه قد استأذن فی ذلک فأذن له لیعلم قومه بذلک أن الرؤیه لا تجوز علی الله عز و جل و قوله وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ یقول و أنا أول المؤمنین من القوم الذین کانوا معه و سألوه أن یسأل ربه أن یریه ینظر إلیه بأنک لا تری.

و الأخبار التی رویت فی هذا المعنی و أخرجها مشایخنا رضی الله عنهم فی مصنفاتهم عندی صحیحه و إنما ترکت إیرادها فی هذا الباب خشیه أن یقرأها جاهل بمعانیها فیکذب بها فیکفر بالله عز و جل و هو لا یعلم.

و الأخبار التی ذکرها أحمد بن محمد بن عیسی فی نوادره و التی أوردها محمد بن أحمد بن یحیی فی جامعه فی معنی الرؤیه صحیحه لا یردها إلا مکذب بالحق أو جاهل به و ألفاظها ألفاظ القرآن و لکل خبر منها معنی ینفی التشبیه و التعطیل و یثبت التوحید و قد أمرنا الأئمه ص أن لا نکلم الناس إلا علی قدر عقولهم.

و معنی الرؤیه الوارده فی الأخبار العلم و ذلک أن الدنیا دار شکوک و ارتیاب و خطرات فإذا کان یوم القیامه کشف للعباد من آیات الله و أموره فی ثوابه و عقابه ما یزول به الشکوک و یعلم حقیقه قدره الله عز و جل و تصدیق ذلک فی کتاب الله عز و جل- لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ(1).

1- ق: 22.

فمعنی ما روی فی الحدیث أنه عز و جل یری أی یعلم علما یقینا کقوله عز و جل- أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ(1) و قوله أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّهِ (2) و قوله أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ (3) و قوله أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ (4) و أشباه ذلک من رؤیه القلب و لیست من رؤیه العین و أما قول الله عز و جل فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ فمعناه لما ظهر عز و جل للجبل بآیه من آیات الآخره التی یکون بها الجبال سرابا و التی ینسف بها الجبال نسفا تدکدک الجبل فصار ترابا لأنه لم یطق حمل تلک الآیه و قد قیل أنه بدا له من نور العرش

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی از پدرش محمد بن خالد از احمد بن نضر از محمد بن مروان از محمد بن سائب از ابو صالح از عبد اللّٰه بن عباس که در تفسیر قول خدای عز و جل فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ که ترجمه اش اینست که پس چون موسی بهوش باز آمد گفت که پاک و منزه میشمارم تو را توبه کردم و بازگشتم بسوی تو و من اول مؤمنانم گفت که میگوید پاک و منزه میشمارم تو را توبه کردم بسوی تو از آنکه دیدن را از تو سؤال کنم و من اول مؤمنانم باینکه تو دیده نمیشوی.

ص: 188

1- الفرقان: 45.
2- البقره: 258.
3- البقره: 243.
4- الفیل: 1.

مترجم گوید که مؤلف گفته که محمد بن على بن الحسين مصنف اين كتاب میگوید که موسى (ع) دانسته بود كه خداى عز و جل ديدم بر او روا نباشد و جز اين نيست كه از جانب قومش از خدا سؤال نمود كه خود را باو بنماید تا بسويش نظر كند در هنگامى كه در اين باب بر او الحاح و اصرار كردند پس موسى اين را از پروردگارش سؤال نمود بى آنكه از آن جناب رخصت طلبد پس گفت كه رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانِی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكانَهُ يعنى در حال خورد و مرد شدن و كوبيده شدن آن كوه فسوف ترانى و معنيش آنست كه تو هرگز مرا نبينى زيرا كه كوه هرگز در يک حال هم ساكن نميباشد و هم متحرک و اين مثل قول آن جناب است كه لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِياطِ يعنى و اين مستكبران و گردن كشان در بهشت در نيايند تا وقتى كه در آيد شتر در سوفار سوزن و معنيش آنست كه ايشان هرگز داخل بهشت نشوند چنان كه شتر در چشمه سوزن هرگز داخل نميشود و مراد اينست كه چنان كه اين صورت هرگز وجود نگيرد ايشان نيز ببهشت نروند و از اينجا است كه شاعر گفته كه آنچه بر من ميرود گر بر شتر رفتى ز غم- بر زندى كافران در جنت المأوى علم فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ يعنى آن جناب ظاهر و آشكار شد از براى آن كوه بنشانه از نشانهاى او و آن نشانه نورى بود از نورهائى كه خدا آنها را آفريده كه قدرى از آنها را بر آن كوه انداخت فجعله و در قرآن جعله بدون فاء است دَكًّا وَ خَرَّ مُوسى صَعِقاً يعنى از هول و ترس پاره پاره شدن آن كوه با وجود عظمت و بزرگى آن فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ يعنى بازگشتم بسوى معرفت و شناختم بتو در حالى كه عدول كننده ام از آنچه قوم من مرا بر آن داشتند از سؤال كردن از تو ديدن را و اين توبه از گناه نبود زيرا كه پيغمبران گناه نميكنند نه گناه كوچک و نه بزرگ و رخصت خواستن پيش از سؤال بر او واجب نبود ليكن آن ادبى بود كه آن را استعمال مينمود و خود را بآن ميگرفت در هر زمان كه ميخواست كه از او سؤال كند با آنكه گروهى روايت كرده اند كه موسى در اين باب رخصت طلبيد و خدا او را رخصت داد تا آنكه قومش باين دانا شوند كه ديدن بر خدا روانيست و قول او كه وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ميگويد و منم اول مؤمنانى از آن گروه كه با او بودند و از او خواسته بودند كه از پروردگارش سؤال كند كه خود را باو بنمايد تا بسويش نظر كند باينكه تو ديده نميشوى و ترجمه آيه در حديث بعد از اين مى آيد و اخبارى كه در اين معنى روايت شده و مشايخ ما رضى اللَّه عنهم آنها را در مصنفات خويش اخراج نموده اند در نزد من صحيح است و جز اين نيست كه من ايراد آنها را در اين باب ترک نمودم بجهت ترس آنكه كسى كه جاهل بمعانى آنها است كه معانى و مقصود از آنها را نميداند آنها را بخواند و بآنها تكذيب كند و باور ندارد و

بخدا کافر شود او نمیداند و اخباری که احمد بن محمد بن عیسی آنها را در نوادر خویش ذکر کرده و آنها که محمد بن احمد بن یحیی در جامع خود ایراد نموده در معنی دیدن خدا صحیح است که آنها را رد نمیکند مگر کسی که مکذب بحق یا جاهل بآن باشد و الفاظ آنها الفاظ قرآنست و هر خبری از آنها را معنیی است که تشبیه و تعطیل را نفی میکند و توحید را ثابت میگرداند و ائمه علیهم السلام ما را امر فرموده اند که با مردم سخن نکنیم مگر بر اندازه عقلهای ایشان و معنی دیدنی که در اخبار وارد شده علم است و بیانش آنست که دنیا خانه شکها و در شک افتادن و اندیشها است که در خاطر گذرد و چون روز قیامت شود از آیات خدا و امورش در ثواب و عقابش آنقدر از برای بندگان کشف و ظاهر شود که شکها بآن بر طرف شود و حقیقت قدرت خدای عز و جل معلوم گردد و تصدیق این در کتاب خدا لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ است یعنی هر آینه بتحقیق که بودی در دنیا در بیخبری از این روز پس برداشتیم از پیش دیده تو پوشش غفلت تو را پس دیده ات امروز بسبب کشف غطاء و رفع حجاب تیز است در دیدن آنچه نمیدیدی پس معنی آنچه در حدیث روایت شده که خدای عز و جل دیده می شود آنست که دانسته شود دانستن یقینی بجهت قول خدای عز و جل أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ یعنی آیا ندیدی و ننگریستی بسوی پروردگار خود یعنی دیدی و دانستی که چگونه کشیده و گسترانیده سایه را و قول آن جناب أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّهِ یعنی آیا ندیدی بسوی آن کسی که با ابراهیم محاجه کرد و حجت آورد در باب پروردگارش و قول آن جناب أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ یعنی آیا ندیدی و نظر نکردی بحال آن کسانی که بیرون رفتند از خانها و منزلهای خویش و حال آنکه ایشان چندین هزار کس بودند و قول آن جناب أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ یعنی آیا نظر نکردی که چگونه کرد پروردگار تو با خداوندان پیل که ابرهه و لشکر اویند و امثال این آیات از دیدن دل و از دیدن چشم نیست و اما قول خدای عز و جل اذا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ معنیش آنست که چون خدای عز و جل از برای آن کوه ظاهر شد نشانی از نشانهای آخرت که کوهها بآن سراب می شود و سراب بفتح سین روشنی است که چون آب مینماید و آب نیست و نشانهائی که کوهها را پراکنده میسازد پراکنده ساختنی یعنی آنها را چون ریگ روان میگرداند و پراکنده میسازد پس آن کوه ریزه ریزه شد و خاک گردید زیرا که آن طاقت برداشتن این نشان را نداشت و بعضی گفته اند که نور عرش از برایش ظاهر شد

حدیث 23

23- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ النَّخَعِیِّ الْقَاضِی قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا قَالَ سَاخَ الْجَبَلُ فِی الْبَحْرِ فَهُوَ یَهْوِی حَتَّی السَّاعَهِ (1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث نخعی قاضی که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا فرمود که آن کوه در دریا فرورفت پس آن فرو میرود تا این ساعت یا تا روز قیامت

حدیث 24

24- وَ تَصْدِیقُ مَا ذَکَرْتُهُ مَا حَدَّثَنَا بِهِ تَمِیمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِیمٍ الْقُرَشِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَیْمَانَ النَّیْسَابُورِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَ عِنْدَهُ الرِّضَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی ع فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ لَیْسَ مِنْ قَوْلِکَ أَنَّ الْأَنْبِیَاءَ مَعْصُومُونَ قَالَ بَلَی فَسَأَلَهُ عَنْ آیَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَکَانَ فِیمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ فَمَا مَعْنَی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لَمَّا جاءَ مُوسی لِمِیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانِی الْآیَهَ کَیْفَ یَجُوزُ أَنْ یَکُونَ کَلِیمُ اللَّهِ مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ ع لَا یَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی ذِکْرُهُ لَا یَجُوزُ عَلَیْهِ الرُّؤْیَهُ حَتَّی یَسْأَلَهُ هَذَا السُّؤَالَ- فَقَالَ الرِّضَا ع إِنَّ کَلِیمَ اللَّهِ مُوسَی بْنَ عِمْرَانَ ع عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی عَنْ أَنْ یُرَی بِالْأَبْصَارِ وَ لَکِنَّهُ لَمَّا کَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَرَّبَهُ نَجِیّاً رَجَعَ إِلَی قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ کَلَّمَهُ وَ قَرَّبَهُ وَ نَاجَاهُ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَسْمَعَ کَلَامَهُ کَمَا سَمِعْتَ وَ کَانَ الْقَوْمُ سَبْعَمِائَهِ أَلْفِ رَجُلٍ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِینَ أَلْفاً ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَهَ آلَافٍ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَمِائَهٍ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِینَ رَجُلًا لِمِیقَاتِ رَبِّهِ فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَی طُورِ سَیْنَاءَ فَأَقَامَهُمْ فِی سَفْحِ الْجَبَلِ وَ صَعِدَ مُوسَی ع إِلَی الطُّورِ وَ سَأَلَ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَنْ یُکَلِّمَهُ وَ یُسْمِعَهُمْ کَلَامَهُ فَکَلَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَی ذِکْرُهُ وَ سَمِعُوا کَلَامَهُ مِنْ فَوْقُ وَ أَسْفَلُ وَ یَمِینُ وَ شِمَالُ وَ وَرَاءُ وَ أَمَامُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحْدَثَهُ فِی الشَّجَرَهِ ثُمَّ جَعَلَهُ مُنْبَعِثاً مِنْهَا حَتَّی سَمِعُوهُ مِنْ جَمِیعِ الْوُجُوهِ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ بِأَنَّ هَذَا الَّذِی سَمِعْنَاهُ کَلَامُ اللَّهِ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَهً فَلَمَّا قَالُوا هَذَا الْقَوْلَ

الْعَظِيمَ وَ اسْتَكْبَرُوا وَ عَتَوْا بَعَثَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلّ عَلَيْهِمْ صَاعِقَةً فَأَخَذَتْهُمْ بِظُلْمِهِمْ فَمَاتُوا فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ مَا أَقُولُ لِبَنِى إِسْرَائِيلَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ وَ قَالُوا إِنَّكَ ذَهَبْتَ بِهِمْ فَقَتَلْتَهُمْ لِأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ صَادِقاً فِيمَا ادَّعَيْتَ مِنْ مُنَاجَاهِ اللَّهِ إِيَّاكَ فَأَحْيَاهُمُ اللَّهُ وَ بَعَثَهُمْ مَعَهُ- فَقَالُوا إِنَّكَ لَوْ سَأَلْتَ اللَّهَ أَنْ يُرِيَكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ لَأَجَابَكَ وَ كُنْتَ تُخْبِرُنَا كَيْفَ هُوَ فَنَعْرِفُهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ فَقَالَ مُوسَى ع يَا قَوْمِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُرَى بِالْأَبْصَارِ وَ لَا كَيْفِيَّهَ لَهُ وَ إِنَّمَا يُعْرَفُ بِآيَاتِهِ وَ يُعْلَمُ بِأَعْلَامِهِ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَسْأَلَهُ فَقَالَ مُوسَى ع يَا رَبِّ إِنَّكَ قَدْ سَمِعْتَ مَقَالَهَ بَنِى إِسْرَائِيلَ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِصَلَاحِهِمْ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ يَا مُوسَى اسْأَلْنِى مَا سَأَلُوكَ فَلَنْ أُؤَاخِذَكَ بِجَهْلِهِمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ مُوسَى ع رَبِّ أَرِنِى أَنْظُرْ إِلَيْكَ قالَ لَنْ تَرانِى وَ لكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكانَهُ وَ هُوَ يَهْوِى فَسَوْفَ تَرانِى فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ بِآيَهٍ مِنْ آيَاتِهِ- جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسى صَعِقاً فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ يَقُولُ رَجَعْتُ إِلَى مَعْرِفَتِى بِكَ عَنْ جَهْلِ قَوْمِى- وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ بِأَنَّكَ لَا تُرَى فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دَرُّكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ.

1- لا بعد فى ذلک فان الأرض كرويه يهوى فيها دورا، و لو كان هويه بالاستقامه لكان فى غايه البطوء، و لا ظاهر من العباره أنّه يهوى فى البحر خاصّه دون أعماق الأرض بعد الوصول الى قعر البحر، و حكمه الهوى خافيه علينا، و حفص بن غياث عامىّ المذهب، كان قاضيا من قبل هارون، و هذا الحديث معترض بين ما ذكره و بين تصديق ما ذكره.

و الحدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجه و قد أخرجته بتمامه فی کتاب عیون أخبار الرضا ع.

و لو أوردت الأخبار التی رویت فی معنی الرؤیه لطال الکتاب بذکرها و شرحها و إثبات صحتها و من وفقه الله تعالی ذکره للرشاد آمن بجمیع ما یرد عن الأئمه ع بالأسانید الصحیحه و سلم لهم و رد الأمر فیما اشتبه علیه إلیهم إذ کان قولهم قول الله و أمرهم أمره و هم أقرب الخلق إلی الله عز و جل و أعلمهم به صلوات الله علیهم أجمعین

ترجمه:

و تصدیق آنچه من آن را ذکر کردم آن چیزیست که حدیث کرد ما را بآن تمیم بن عبد الله، بن تمیم قرشی «رضی» گفت که حدیث کرد مرا پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم که گفت در مجلس مأمون حاضر شدم و حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در نزد آن ملعون بود مأمون بآن حضرت گفت که یا بن رسول اللّٰه آیا از قول تو این نیست که پیغمبران معصومند که از همه گناهان نگاه داشته شده اند فرمود بلی پس آن حضرت را از چند آیه از قرآن سؤال نمود و در آنچه او را سؤال نمود این بود که بآن حضرت گفت که پس معنی قول خدای عز و جل چیست وَ لَمّٰا جٰاءَ مُوسیٰ لِمِیقٰاتِنٰا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قٰالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قٰالَ لَنْ تَرٰانِی تا آخر آیه که ترجمه اش اینست که و آن هنگام که آمد موسی از برای میقات ما یعنی وقتی که ما مقرر فرموده بودیم و سخن گفت با او پروردگارش که کلام خود را باو شنوانید گفت پروردگارا بنما بمن طلعت خود را تا بنگرم بسوی تو خدا فرمود که هرگز نمی بینی مرا و لیکن بنگر بسوی این کوه یعنی کوه زبیر که بلندترین کوههاست پس اگر قرار گیرد و ثابت بماند در جای خود با وجود تجلی نور بر آن پس زود باشد که ببینی مرا پس آن هنگام که تجلی کرد پروردگارش از برای آن کوه گردانید آن را ریزه ریزه و پاره پاره و بر رو در افتاد موسی در حالی که بیهوش بود از ترس آنچه مشاهده نموده بود تا آخر آنچه در حدیث پیش از شرح گذشت تتمه سخن مأمون آنکه چگونه روا باشد که کلیم و همسخن خدا موسی بن عمران چنان باشد که این را نداند که خدای تعالی ذکره دیدن بر او روا نباشد تا آنکه او را سؤال کند باین سؤال حضرت امام رضا (ع) فرمود که کلیم خدا موسی بن عمران دانسته بود که خدای تعالی از آن عزیزتر است که بدیدها دیده شود و لیکن چون خدای عز و جل با او سخن گفت و او را مقرب و نزدیک گردانید در حالی که همراز بود بسوی قوم

خود برگشت و ایشان را خبر داد که خدای عز و جل با او سخن گفته و او را مقرب ساخته و با او مناجات نموده و راز فرموده گفتند که هرگز بتو ایمان نیاوردیم و تو را تصدیق نکنیم تا آنکه سخن او را بشنویم چنان که تو شنیده آن قوم هفتصد هزار مرد بودند و موسی از جمله ایشان هفتاد هزار نفر را برگزید بعد از آن از هفتاد هزار نفر هفت هزار نفر را برگزید و از آن هفت هزار نفر هفتصد نفر را برگزید و از آن هفتصد نفر هفتاد نفر را برگزید از برای وقتی که پروردگارش مقرر و معین فرموده بود و با ایشان بسوی طور سیناء که کوه پر درخت است بیرون رفت و ایشان را در پائین آن کوه بازداشت و موسی (ع) بسوی طور بالا رفت و از خدای تبارک و تعالی سؤال کرد که با او سخن گوید و سخنش را به ایشان بشنواند پس خدای عز ذکره با او سخن گفت و ایشان سخن خدا را از بالا و زیر و راست و چپ و پشت سرو پیش رو شنیدند زیرا که خدای عز و جل آن را در درخت احداث فرموده و پدید آورده بود بعد از آن آن را از آن درخت منبعث و برانگیخته گردانید تا آنکه آن را از همه وجوه و اطراف و جوانب شنیدند و گفتند که لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ یعنی هرگز تو را تصدیق نکنیم و ایمان نیاوریم از برای تو باینکه اینک که ما آن را شنیده ایم سخن خدا است حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً یعنی تا آنکه خدا را آشکارا ببینیم و در آن هنگام که این قول عظیم و گفتار بزرگ را گفتند و استکبار و بزرگی نمودند و سرکشی کردند خدا صاعقه را بر ایشان فرستاد و صاعقه آتشی است که از آسمان افتد پس آن صاعقه ایشان را گرفت بستم ایشان که عبارت است از سؤال رؤیت و همه مردند پس موسی عرض کرد که ای پروردگار من ببنی اسرائیل چه بگویم در وقتی که بسوی ایشان برگردم و بگویند که تو ایشان را بردی و کشتی ایشان را زیرا که تو صادق و راستگو نبودی در آنچه ادعا کردی از مناجات و همرازی خدا با تو پس خدا ایشان را زنده گردانید و با او برانگیزانید بعد از آن گفتند که اگر خدا را سؤال میکردی که خود را بتو بنماید که بسوی او نظر کنی هر آینه تو را اجابت میفرمود و تو ما را خبر میدادی که آن جناب چگونه است پس ما او را می شناختیم چنان که حق معرفت و شناخت او است موسی (ع) فرمود که ای قوم من بدرستی که خدا بدیدها دیده نمیشود و او را کیفیت و چگونگی نیست و جز این نیست که بآیاتش شناخته می شود و او را بعلاماتش میدانند گفتند که هرگز تو را تصدیق نخواهیم کرد تا آنکه از او سؤال کنی موسی (ع) عرض کرد که ای پروردگار من بدرستی که تو گفتار بنی اسرائیل را شنیدی و تو داناتری بصلاح ایشان خدای عز و جل بسوی او وحی فرمود که ای موسی آنچه را که از تو سؤال کرده اند از من سؤال کن که من هرگز تو را بجهل و نادانی ایشان مؤاخذه و بازخواست نخواهم کرد پس موسی در نزد این نوید بعرض رسانید که پروردگارا طلعت خود را بمن بنما تا بسویت نظر کنم

فرمود که هرگز مرا نخواهی دید و لیکن نظر بسوی این کوه کن پس اگر قرار گیرد و در جای خود ثابت بماند و حال آنکه آن فرو میرود پس بزودی مرا خواهی دید و چون پروردگارش از برای آن کوه تجلی نمود بنشانه از نشانهایش آن را ریزه ریزه گردانید و موسی بیهوش بر رو در افتاد و آن هنگام که بهوش باز آمد گفت پاک و منزه می شمارم تو را تبت الیک میگوید که بازگشتم بسوی معرفتم بتو از جهل قومم و من اول مؤمنان از ایشانم باینکه تو دیده نمیشوی. مأمون گفت که از برای خدا است خوبی تو یا ابا الحسن که مؤلف میگوید که این حدیث طوی دارد و ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم و این را بتمامه در کتاب عیون اخبار الرضا اخراج کرده ام و اگر همه اخباری را که در معنی دیدن خدا روایت شده ایراد مینمودیم کتاب بذکر و شرح آنها و اثبات صحت آنها طول میکشید و کسی که خدای تعالی ذکره او را از برای راه راست توفیق داده بهمه آنچه از ائمه علیهم السلام باسانید صحیحه وارد می شود ایمان آورد و از برای ایشان تسلیم کند و در آنچه بر او مشتبه شود امر را بسوی ایشان برگرداند زیرا که قول ایشان قول خدا و امر ایشان امر خدا است و ایشان نزدیکترین خلق اند بسوی خدای عز و جل و داناترین ایشان باو صلوات الله علیهم اجمعین.

ص: 191

9- باب القدره

«باب نهم» در بیان قدرت خدا و قدرت بمعنی توانائی است

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی إِسْحَاقَ الْخَفَّافُ قَالَ حَدَّثَنِی عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ الدَّیَصَانِیَّ أَتَی هِشَامَ بْنَ الْحَکَمِ فَقَالَ لَهُ أَ لَکَ رَبٌّ فَقَالَ بَلَی قَالَ قَادِرٌ قَالَ نَعَمْ قَادِرٌ قَاهِرٌ قَالَ یَقْدِرُ أَنْ یُدْخِلَ الدُّنْیَا کُلَّهَا فِی الْبَیْضَهِ لَا یُکَبِّرُ الْبَیْضَهَ وَ لَا یُصَغِّرُ الدُّنْیَا فَقَالَ هِشَامٌ النَّظِرَهَ فَقَالَ لَهُ قَدْ أَنْظَرْتُکَ حَوْلًا ثُمَ خَرَجَ عَنْهُ فَرَکِبَ هِشَامٌ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَاسْتَأْذَنَ عَلَیْهِ فَأَذِنَ لَهُ فَقَالَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَانِی عَبْدُ اللَّهِ الدَّیَصَانِیُّ بِمَسْأَلَهٍ لَیْسَ الْمُعَوَّلُ فِیهَا إِلَّا عَلَی اللَّهِ وَ عَلَیْکَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَمَّا ذَا سَأَلَکَ فَقَالَ قَالَ لِی کَیْتَ وَ کَیْتَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع یَا هِشَامُ کَمْ حَوَاسُّکَ قَالَ خَمْسٌ فَقَالَ أَیُّهَا أَصْغَرُ فَقَالَ النَّاظِرُ فَقَالَ وَ کَمْ قَدْرُ النَّاظِرِ قَالَ مِثْلُ الْعَدَسَهِ أَوْ أَقَلُّ مِنْهَا فَقَالَ یَا هِشَامُ فَانْظُرْ أَمَامَکَ وَ فَوْقَکَ وَ أَخْبِرْنِی بِمَا تَرَی فَقَالَ أَرَی سَمَاءً وَ أَرْضاً وَ دُوراً وَ قُصُوراً وَ تُرَاباً وَ جِبَالًا وَ أَنْهَاراً فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ الَّذِی قَدَرَ أَنْ یُدْخِلَ الَّذِی تَرَاهُ الْعَدَسَهَ أَوْ أَقَلَّ مِنْهَا قَادِرٌ أَنْ یُدْخِلَ الدُّنْیَا کُلَّهَا الْبَیْضَهَ لَا یُصَغِّرُ الدُّنْیَا وَ لَا یُکَبِّرُ الْبَیْضَهَ(1)

1- علی نحو ما أدخل فی حدقه العین، و لم یرجع السائل بالاعتراض و قنع بالجواب و قنع هشام أیضا لانه یدلّ علی ما أنکره السائل من قدره اللّه، و نظیر ذلک الجواب الذی فی الحدیث الخامس و العاشر، و الجواب الحکمی هو ما فی الحدیث التاسع من أن ذلک محال لا یتعلق به القدره، و لا یلزم من ذلک قصور فیها بل هو قاصر غیر قابل لها کسائر الممتنعات.

فَانْکَبَّ هِشَامٌ عَلَيْهِ وَ قَبَّلَ يَدَيْهِ وَ رَأْسَهُ وَ رِجْلَيْهِ وَ قَالَ حَسْبِی يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَانْصَرَفَ إِلَی مَنْزِلِهِ وَ غَدَا إِلَيْهِ الدَّيَصَانِیُّ(1) فَقَالَ يَا هِشَامُ إِنِّی جِئْتُکَ مُسَلِّماً وَ لَمْ أَجِئْکَ مُتَقَاضِياً لِلْجَوَابِ فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ إِنْ کُنْتَ جِئْتَ مُتَقَاضِياً فَهَاکَ الْجَوَابَ فَخَرَجَ عَنْهُ الدَّيَصَانِیُّ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَاماً دَخَلَ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَعَلَّمَهُ الْجَوَابَ فَمَضَی عَبْدُ اللَّهِ الدَّيَصَانِیُّ حَتَّی أَتَی بَابَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا قَعَدَ قَالَ لَهُ يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ دُلَّنِی عَلَی مَعْبُودِی فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا اسْمُکَ فَخَرَجَ عَنْهُ وَ لَمْ يُخْبِرْهُ بِاسْمِهِ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ کَيْفَ لَمْ تُخْبِرْهُ بِاسْمِکَ قَالَ لَوْ کُنْتُ قُلْتُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ کَانَ يَقُولُ مَنْ هَذَا الَّذِی أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ فَقَالُوا لَهُ عُدْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ يَدُلُّکَ عَلَی مَعْبُودِکَ وَ لَا يَسْأَلُکَ عَنِ اسْمِکَ فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا جَعْفَرُ دُلَّنِی عَلَی مَعْبُودِی وَ لَا تَسْأَلْنِی عَنِ اسْمِی فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اجْلِسْ وَ إِذَا غُلَامٌ لَهُ صَغِيرٌ فِی کَفِّهِ بَيْضَةٌ يَلْعَبُ بِهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع نَاوِلْنِی يَا غُلَامُ الْبَيْضَةَ فَنَاوَلَهُ إِيَّاهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا دَيَصَانِیُّ هَذَا حِصْنٌ مَکْنُونٌ(2) لَهُ جِلْدٌ غَلِيظٌ وَ تَحْتَ الْجِلْدِ الْغَلِيظِ جِلْدٌ رَقِيقٌ وَ تَحْتَ الْجِلْدِ الرَّقِيقِ ذَهَبَةٌ مَائِعَةٌ وَ فِضَّةٌ ذَائِبَةٌ فَلَا الذَّهَبَةُ الْمَائِعَةُ تَخْتَلِطُ بِالْفِضَّهِ الذَّائِبَهِ وَ لَا الْفِضَّةُ الذَّائِبَةُ تَخْتَلِطُ بِالذَّهَبَهِ الْمَائِعَهِ هِیَ عَلَی حَالِهَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا مُصْلِحٌ فَيُخْبِرَ عَنْ إِصْلَاحِهَا وَ لَا دَخَلَ فِيهَا مُفْسِدٌ فَيُخْبِرَ عَنْ فَسَادِهَا لَا يُدْرَی لِلذَّکَرِ خُلِقَتْ أَمْ لِلْأُنْثَی تَنْفَلِقُ عَنْ مِثْلِ أَلْوَانِ الطَّوَاوِيسِ أَ تَرَی لَهَا مُدَبِّراً(3)

1- فی البحار باب القدره و الإراده و فی نسخه(د) و(و) و حاشیه نسخه(ب) «و غدا علیه الدیصانی»، و علی ما قال بعض الاساتید دیصان اسم رجل صاحب مذهب قریب من مذهب مانی و کانا یقولان باصلین النور و الظلمه، و بینهما فرق فی بعض الفروع.

2- فی نسخه(ب) «هذا حص مکنون» و الحص بالحاء المهمله المضمومه و الصاد المشدده بمعنی اللؤلؤه، و هو أنسب بالاستعارات المذکوره.

3- حاصل الکلام أنّه لا یکون تحت تدبیر أحد منا و لا لنا علم بحاله و ماله و یمتنع أن لا یکون له مدبر حکیم عالم ببدئه و خاتمه فله مدبر غیرنا و هو اللّه تعالی.

قَالَ فَأَطْرَقَ مَلِيّاً ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّکَ إِمَامٌ وَ حُجَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَنَا تَائِبٌ مِمَّا كُنْتُ فِيهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسى بن متوكل «رضى» گفت که حدیث کرد ما را على بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابى اسحق خفاف که گفت حدیث کردند مرا چند نفر از اصحاب ما که عبد اللّٰه دیصانى بنزد هشام بن حکم آمد و باو گفت که آیا تو را پروردگارى هست که تو را پرورش دهد گفت بلى دیصانى گفت که آیا آن پروردگار قادر است گفت بلى قادر است و بر همه کس و همه چیز قهر و غلبه دارد دیصانى گفت میتواند که همه دنیا را در یک تخم مرغ داخل کند که تخم بزرگ نشود و دنیا کوچک نگردد هشام گفت که مرا مهلت ده تا تو را در این باب جواب گویم گفت که یک سال تو را مهلت دادم پس از نزد هشام بیرون آمد و هشام سوار شد و بخدمت حضرت صادق (ع) روانه گردید و چون بر در خانه امام (ع) رسید و اذن طلبید او را اذن دادند و داخل خانه گردید و بحضرت (ع) عرض کرد که یا ابن رسول الله عبد اللّٰه دیصانى از من مسأله پرسیده که بسیار مشکل است و در جواب آن اعتماد بر کسى ندارم مگر بر خدا و بر تو حضرت صادق (ع) فرمود که تو را از چه چیز سؤال نمود عرض کرد که چنین و چنین بمن گفت و قصه را نزد حضرت شرح کرد حضرت صادق (ع) فرمود که اى هشام چند حواس دارى عرض کرد که پنج حواس فرمود که کدام یک از آنها کوچکتر است عرض کرد که ناظر و آن مردمک دیده است فرمود که قدر ناظر چه قدر است عرض کرد مانند دانه عدس یا از آن کوچکتر است فرمود که اى هشام در پیش رو و بالاى سرت نظر کن و مرا بآنچه مى بینى خبر ده عرض کرد که آسمان و زمین و خانها و قصرها و خاک و کوهها و نهرها را مى بینم حضرت صادق (ع) فرمود که آن کسى که قدرت دارد که آنچه تو آن را مى بینى در چیزى که بقدر دانه عدس یا کوچکتر از آن باشد داخل کند قادر است که همه دنیا را در تخم مرغى داخل کند و دنیا کوچک نشود و آن تخم بزرگ نگردد هشام بر او نگون گردید و دستها و سر و پایهاى آن حضرت را بوسید و عرض کرد که یا ابن رسول اللّٰه آنچه فرمودى مرا بس است و بمنزل خود برگشت و بامداد که شد دیصانى نزد وى آمد و گفت که اى هشام نزد تو آمده ام که بر تو سلام کنم و نیامده ام که جواب را خواسته باشم هشام گفت که اگر آمده که جواب را بستانى این جواب را بگیر عبد اللّٰه دیصانى از پیش هشام بیرون رفت و کسى او را

خبر داد که هشام بر حضرت صادق (ع) داخل شده و حضرت این جواب را باو تعلیم فرموده پس دیصانی رفت تا بر در خانه حضرت صادق (ع) آمد و اذن خواست که بر آن حضرت داخل شود او را اذن دادند و چون داخل شد و نشست بحضرت عرض کرد که یا جعفر بن محمد مرا بر معبودم رهنمائی کن حضرت صادق (ع) باو فرمود که اسم تو چیست دیصانی از نزد حضرت بیرون آمد و او را باسمش خبر نداد یارانش باو گفتند که چگونه حضرت را باسم خود خبر ندادی و چرا آن را باو نگفتی گفت که اگر باو گفته بودم که اسمم عبد اللّٰه است لا محاله میگفت که کیست آن کسی که تو او را بنده باو گفتند که بسویش برگردد و باو بگو که تو را بر معبودیت دلالت کند و تو او را از نامت نپرسد دیصانی بسوی حضرت برگشت و بخدمتش عرض کرد که یا جعفر بن محمد مرا بر معبودم دلالت کن و مرا از نامم مپرس حضرت صادق (ع) باو فرمود که بنشین ناگاه پسر کوچکی از خود را دید که تخمی در دستش بود و بآن بازی میکرد حضرت صادق (ع) فرمود که ای پسر این تخم را بمن ده پسر آن تخم را بحضرت داد حضرت صادق (ع) فرمود که ای دیصانی این حصاریست محکم و سرپوشیده که از برایش پوست ستبریست و در زیر این پوست ستبر پوستی است نازک و در زیر آن پوست نازک زرده ایست چون پارچه از طلای گداخته و سفیده ایست مانند پارچه از نقره گداخته نه آن زرده که چون طلای روانست با سفیده که مانند نقره گداخته است میامیزد و نه آن سفیده که مانند نقره گداخته است با زرده که چون طلای روان است مخلوط میگردد و این تخم بر حال خود است و هیچ صاحب اصلاحی از آن بیرون نیامده که از صلاحش خبر دهد و هیچ مفسدی در آن داخل نشده که از فسادش خبر آورد و معلوم نمیشود که از برای تو خلق شده یا از برای ماده که می شکافد و از آن رنگها بیرون می آید چون رنگهای طاوسان آیا از برای این تخم مدبری را می بینی که تدبیر و صلاح اندیشی آن نموده باشد راوی میگوید که دیصانی مدتی طولانی سر خویش را بزیر انداخت بعد از آن گفت شهادت میدهم که نیست خدائی مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است در حالتی که یگانه است و او را شریکی نه و آنکه محمد (ص) بنده و رسول او است و تو امام و پیشوا و حجتی از جانب خدا بر خلقش و من توبه کارم از آنچه در آن بودم.

ص: 194

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: مَرَّ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ع بِقَبْرٍ مِنْ قُبُورِ أَهْلِ بَیْتِهِ فَوَضَعَ یَدَهُ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ إِلَهِی بَدَتْ قُدْرَتُکَ وَ لَمْ تَبْدُ هَیْئَهٌ فَجَهِلُوکَ (1) وَ قَدَّرُوکَ وَ التَّقْدِیرُ عَلَی غَیْرِ مَا بِهِ وَصَفُوکَ(2) وَ إِنِّی بَرِی ءٌ یَا إِلَهِی مِنَ الَّذِینَ بِالتَّشْبِیهِ طَلَبُوکَ لَیْسَ کَمِثْلِکَ شَیْ ءٌ إِلَهِی وَ لَنْ یُدْرِکُوکَ وَ ظَاهِرُ مَا بِهِمْ مِنْ نِعْمَتِکَ دَلِیلُهُمْ عَلَیْکَ لَوْ عَرَفُوکَ وَ فِی خَلْقِکَ یَا إِلَهِی مَنْدُوحَهٌ أَنْ یَتَنَاوَلُوکَ(3)

ص: 195

1- «هیئه» منصوب علی التمیز و فاعل «لم تبد» ضمیر یرجع الی القدره، و فی البحار عن الأمالی باب نفی الجسم و الصوره و فی نسخه(ن) «و لم تبد هیئته» مضافا الی ضمیر یرجع الی القدره و لا بأس بعدم تطابق الضمیر و المرجع، و الهیئه بمعنی الکیفیه، و معنی الکلام الهی بدت قدرتک فی الأشیاء و ما بدت کیفیتها، و یحتمل أن یکون لم تبد مخاطبا و الهیئه حینئذ بمعنی الصوره، و المعنی أنک لم تظهر بالصوره لأنّها علیک ممتنعه فجهلوک، و هذا أنسب بالتفریع و لکنه لا یلائم نسخه الأمالی لکون الضمیر المجرور غائبا، و فی نسخه(ب) و(د) و حاشیه نسخه(ط) «و لم تبد واهیه» أی قدرتک و هذا أقرب.
2- أی و تقدیرهم ایاک باقدار الخلق من التجسم و التمکن و التزمن و الرؤیه و غیرها یکون علی غیر ما و صفوک به من صفه الرّبوبیه أی ینافی ذلک و یناقضه.
3- المندوحه: السعه أی و فی خلقک سعه لهم ان أرادوا معرفتک بان یتفکروا فیه فیعرفوک بافعالک و آیاتک من أن یتناولوا ذاتک و یتفکروا فی حقیقتک و کنهک، بل بسبب تفکرهم فی ذاتک سووک بخلقک- الخ.

بَلْ سَوَّوْکَ بِخَلْقِکَ فَمِنْ ثَمَّ لَمْ یَعْرِفُوکَ وَ اتَّخَذُوا بَعْضَ آیَاتِکَ رَبّاً فَبِذَلِکَ وَصَفُوکَ تَعَالَیْتَ رَبِّی عَمَّا بِهِ الْمُشَبِّهُونَ نَعَتُوکَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن خالد از بعضی از اصحاب ما که گفت ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) بقبری از قبرهای خاندانش گذشت و دستش را بر آن قبر گذاشت و فرمود خدای من قدرت ظاهر شد و هیبتش ظاهر نشد پس تو را نشناختند و تو را باندازه در آوردند و اندازه کردن بر غیر آن چیزیست که تو را با آن وصف کردند و من ای خدای من بیزارم از آنان که تو را بتشبیه طلب کردند هیچ چیز مانند تو نیست خدای من و تو را در نیافتند و ظاهر آنچه با ایشان است از نعمتهای تو دلیل ایشان است بر تو اگر تو را شناخته بودند و در آفریدگانت ای خدای من وسعت و گشاده گیست از آنکه تو را فرا گیرند و در تو افتند بلکه تو را با آفریدگانت برابر ساختند و از این جهت تو را نشناختند و بعضی از آیات و نشانهای تو را پروردگار گردانیدند و بآن تو را وصف نمودند ای پروردگار من تو برتری داری از آنچه قائلان بتشبیه تو را بآن وصف کردند.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ قَالَ: جَاءَ قَوْمٌ مِنْ وَرَاءِ النَّهْرِ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ ع فَقَالُوا لَهُ جِئْنَاکَ نَسْأَلُکَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ فَإِنْ أَجَبْتَنَا فِیهَا عَلِمْنَا أَنَّکَ عَالِمٌ فَقَالَ سَلُوا فَقَالُوا أَخْبِرْنَا عَنِ اللَّهِ أَیْنَ کَانَ وَ کَیْفَ کَانَ وَ عَلَی أَیِّ شَیْ ءٍ کَانَ اعْتِمَادُهُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ کَیَّفَ الْکَیْفَ فَهُوَ بِلَا کَیْفٍ وَ أَیَّنَ الْأَیْنَ فَهُوَ بِلَا أَیْنٍ وَ کَانَ اعْتِمَادُهُ عَلَی قُدْرَتِهِ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّکَ عَالِمٌ.

قال مصنف هذا الکتاب یعنی بقوله و کان اعتماده علی قدرته أی علی ذاته لأن القدره من صفات ذات الله عز و جل

ترجمه:

پدرم رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت گروهی از پس نهر بلخ که آن را جیحون گویند بخدمت امام رضا (ع) آمدند و به آن حضرت عرض کردند که بنزد تو آمده ایم که تو را از سه مسأله سؤال کنیم پس اگر در آنها ما را جواب دادی میدانیم که تو عالمی حضرت فرمود که سؤال کنید عرض کردند که ما را خبر ده از خدا که در کجا بود و چگونه بود و اعتمادش یعنی در آفریدن آنچه آفریده بر چه چیز بود حضرت فرمود که خدای عز و جل حقیقت حال را که چگونه و چون سؤال از آنست به عرصه وجود آورده بی آنکه چگونگی و چونی باشد و حقیقت مکان را که کو و کجا سؤال از آنست موجود فرموده بی آنکه کو و کجائی باشد و اعتمادش بر قدرتش بود گفتند که شهادت میدهیم که تو عالمی.

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته است که مصنف این کتاب میگوید که مقصود آن حضرت بفرموده اش که اعتمادش بر قدرتش بود یعنی بر ذاتش بود زیرا که قدرت از صفات ذات خدای تعالی یعنی عین آنست

حدیث 4

4- (1)- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَسِّنٍ الْمِیثَمِیِّ قَالَ کُنْتُ عِنْدَ أَبِی مَنْصُورٍ الْمُتَطَبِّبِ فَقَالَ أَخْبَرَنِی رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِی قَالَ: کُنْتُ أَنَا وَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُقَفَّعِ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ تَرَوْنَ هَذَا الْخَلْقَ وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی مَوْضِعِ الطَّوَافِ مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ أُوجِبُ لَهُ اسْمَ الْإِنْسَانِیَّهِ إِلَّا ذَلِکَ الشَّیْخَ الْجَالِسَ یَعْنِی جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع فَأَمَّا الْبَاقُونَ فَرَعَاعٌ وَ بَهَائِمُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ وَ کَیْفَ أَوْجَبْتَ هَذَا الِاسْمَ لِهَذَا الشَّیْخِ دُونَ هَؤُلَاءِ قَالَ لِأَنِّی رَأَیْتُ عِنْدَهُ مَا لَمْ أَرَ عِنْدَهُمْ فَقَالَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ مَا بُدٌّ مِنِ اخْتِبَارِ مَا قُلْتَ فِیهِ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُقَفَّعِ لَا تَفْعَلْ فَإِنِّی أَخَافُ أَنْ یُفْسِدَ عَلَیْکَ مَا فِی یَدِکَ فَقَالَ لَیْسَ ذَا رَأْیَکَ وَ لَکِنَّکَ تَخَافُ أَنْ یَضْعُفَ رَأْیُکَ عِنْدِی

فِی إِخْلَالِکَ إِیَّاهُ الْمَحَلَّ الَّذِی وَصَفْتَ فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ أمَّا إِذَا تَوَهَّمْتَ عَلَیَّ هَذَا فَقُمْ إِلَیْهِ وَ تَحَفَّظْ مَا اسْتَطَعْتَ مِنَ الزَّلَلِ وَ لَا تَثْنِ عِنَانَکَ إِلَی اسْتِرْسَالٍ یُسْلِمْکَ إِلَی عِقَالٍ وَ سِمْهُ مَا لَکَ أَوْ عَلَیْکَ(2)

1- کأن المصنّف رحمه اللّه فهم أن اعتماده فی ذاته علی أی شی ء؟ و ظاهر الکلام اعتماده فی فعله.

2- «لا تثن» فعل نهی من الثنی بمعنی العطف، و الاسترسال بمعنی التنازل و الانقیاد للخصم، و یسلمک مجزوما من باب التفعیل جواب النهی، أی لا تعطف و لا ترخ عنانک الی قبول ما یلقی إلیک فانّک ان فعلت ذلک یعقلک فی مقام الجدال بما قبلت منه. و سمه عطف علی لا تثن، و هو فعل أمر من وسم یسم سمه بمعنی جعل العلامه، و الضمیر راجع الی الکلام و هو غیر مذکور لفظا، و قوله: «ما لک أو علیک» بدل عن الضمیر، أی أعلم کلامک علامه و میّز ما فیه نفعک أو ضررک فی مقام المجادله و المحاجه حقّ التمییز حتّی تتکلم بما فیه نفعک و تسکت عما فیه ضررک.

قَالَ فَقَامَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ وَ بَقِیتُ أَنَا وَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ فَرَجَعَ إِلَیْنَا فَقَالَ یَا ابْنَ الْمُقَفَّعِ مَا هَذَا بِبَشَرٍ وَ إِنْ کَانَ فِی الدُّنْیَا رُوحَانِیٌّ یَتَجَسَّدُ إِذَا شَاءَ ظَاهِراً وَ یَتَرَوَّحُ إِذَا شَاءَ بَاطِناً فَهُوَ هَذَا فَقَالَ لَهُ وَ کَیْفَ ذَاکَ فَقَالَ جَلَسْتُ إِلَیْهِ فَلَمَّا لَمْ یَبْقَ عِنْدَهُ غَیْرِی ابْتَدَأَنِی فَقَالَ إِنْ یَکُنِ الْأَمْرُ عَلَی مَا یَقُولُ هَؤُلَاءِ وَ هُوَ عَلَی مَا یَقُولُونَ یَعْنِی أَهْلَ الطَّوَافِ فَقَدْ سَلِمُوا وَ عَطِبْتُمْ- وَ إِنْ یَکُنِ الْأَمْرُ عَلَی مَا تَقُولُونَ وَ لَیْسَ کَمَا تَقُولُونَ فَقَدِ اسْتَوَیْتُمْ أَنْتُمْ وَ هُمْ فَقُلْتُ لَهُ یَرْحَمُکَ اللَّهُ وَ أَیَّ شَیْ ءٍ نَقُولُ وَ أَیَّ شَیْ ءٍ یَقُولُونَ مَا قَوْلِی وَ قَوْلُهُمْ إِلَّا وَاحِداً قَالَ فَکَیْفَ یَکُونُ قَوْلُکَ وَ قَوْلُهُمْ وَاحِداً وَ هُمْ یَقُولُونَ إِنَّ لَهُمْ مَعَاداً وَ ثَوَاباً وَ عِقَاباً وَ یَدِینُونَ بِأَنَّ لِلسَّمَاءِ إِلَهاً وَ أَنَّهَا عُمْرَانٌ وَ أَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ السَّمَاءَ خَرَابٌ لَیْسَ فِیهَا أَحَدٌ قَالَ فَاغْتَنَمْتُهَا مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَنَعَهُ إِنْ کَانَ الْأَمْرُ کَمَا تَقُولُ أَنْ یَظْهَرَ لِخَلْقِهِ وَ یَدْعُوَهُمْ إِلَی عِبَادَتِهِ حَتَّی لَا یَخْتَلِفَ مِنْهُمُ اثْنَانِ وَ لِمَ احْتَجَبَ عَنْهُمْ وَ أَرْسَلَ إِلَیْهِمُ الرُّسُلَ وَ لَوْ بَاشَرَهُمْ بِنَفْسِهِ کَانَ أَقْرَبَ إِلَی الْإِیمَانِ بِهِ فَقَالَ لِی وَیْلَکَ وَ کَیْفَ احْتَجَبَ عَنْکَ مَنْ أَرَاکَ قُدْرَتَهُ فِی نَفْسِکَ نُشُوءَکَ وَ لَمْ تَکُنْ(1) وَ کِبَرَکَ بَعْدَ صِغَرِکَ وَ قُوَّتَکَ بَعْدَ ضَعْفِکَ وَ ضَعْفَکَ بَعْدَ قُوَّتِکَ وَ سُقْمَکَ بَعْدَ صِحَّتِکَ وَ صِحَّتَکَ بَعْدَ سُقْمِکَ وَ رِضَاکَ بَعْدَ غَضَبِکَ وَ غَضَبَکَ بَعْدَ رِضَاکَ وَ حُزْنَکَ بَعْدَ فَرَحِکَ وَ فَرَحَکَ بَعْدَ حُزْنِکَ وَ حُبَّکَ بَعْدَ بُغْضِکَ وَ بُغْضَکَ بَعْدَ حُبِّکَ وَ عَزْمَکَ بَعْدَ إِبَائِکَ وَ إِبَاءَکَ بَعْدَ عَزْمِکَ وَ شَهْوَتَکَ بَعْدَ کَرَاهَتِکَ وَ کَرَاهَتَکَ بَعْدَ شَهْوَتِکَ وَ رَغْبَتَکَ بَعْدَ رَهْبَتِکَ وَ رَهْبَتَکَ بَعْدَ رَغْبَتِکَ وَ رَجَاءَکَ بَعْدَ یَأْسِکَ وَ یَأْسَکَ بَعْدَ رَجَائِکَ وَ خَاطِرَکَ بِمَا لَمْ یَکُنْ فِی وَهْمِکَ وَ عُزُوبَ مَا أَنْتَ مُعْتَقِدُهُ عَنْ ذِهْنِکَ وَ مَا زَالَ یَعُدُّ عَلَیَّ قُدْرَتَهُ الَّتِی هِیَ فِی نَفْسِیَ الَّتِی لَا أَدْفَعُهَا حَتَّی ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَیَظْهَرُ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَهُ.

ص: 198

1- نشوءک و المعطوفات علیه إلی آخر الکلام بدل اشتمال من قدرته.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه اللّٰه از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن محمد بن خالد از محمد بن علی کوفی از عبد الرحمن بن محمد بن ابی هاشم از احمد بن محمد میثمی که گفت در نزد ابو منصور طبیب بودم که گفت مردی از اصحاب من مرا خبر داد و گفت که من و ابن ابی العوجاء و عبد اللّٰه بن مقفّع در مسجد الحرام بودیم پس ابن مقفّع گفت که این خلق را می بینید و بدستش بسوی موضوع طواف اشاره نمود از ایشان یک نفر نیست که من نام انسانیت را از برای او ثابت گردانم مگر آن شیخ که نشسته است یعنی جعفر بن محمد اما باقی ماندگان فرومایگان اراذل و چهار پایانند بن ابی العوجاء گفت که چگونه این نام را از برای آن شیخ ثابت میگردانی و از برای این گروه ثابت نمیدانی گفت زیرا که من در نزد او چیزی چند دیده ام که آن را در نزد ایشان ندیده ام ابن ابی العوجاء گفت که ناچار باید که آنچه در شان او گفتی از او امتحان کنیم تا معلوم شود راوی میگوید که ابن مقفّع گفت که این را بفعل میاور زیرا که من میترسم که آنچه را که در دست داری بو تو فاسد گرداند و طریقی که داری بدلیل و برهان باطل سازد ابن ابی العوجاء گفت که اعتقاد تو این نیست و لیکن میترسی که اعتقاد تو در خصوص مدح آن حضرت و فرمود آوردنت او را در محلی که وصف کردی در نزد من سست و ضعیف گردد ابن مقفّع گفت که چون در ماده من این توهم نمودی و در باب من این دروغ را گمان کردی برخیز و بخدمتش برو و آنچه میتوانی خود را از لغزش محافظت کن و دقیقه غافل مشو و عنان خویش را بسوی مدارائی و سهل انگاری میل مده بلکه آن را محکم نگاه دار که بمحض اندک سهل انگاری تو را ببندی مبتلی میکند که از آن خلاصی نداشته باشی و با او در آنچه بتو نفع می بخشد و تو را ضرر میرساند از بحث و جواب نهایت جد و جهد بعمل آور و هر چه میتوانی بحث و گفتگو بکن چنان که در خرید و فروخت مبصری میکنند و قیمت مبیع را کم و زیاد مینمایند راوی میگوید که ابن ابی العوجاء برخاست و من و ابن مقفّع ماندیم و در آنجا با هم نشستیم چون ابن ابی العوجاء بسوی ما برگشت گفت که ای پسر مقفّع اینکه آدمیزاده نیست چه آنچه در او موجود است معهود آدمی نباشد و این کمال نه در خور بشر است و اگر در دنیا روحانیی باشد که چون خواهد در ظاهر صاحب جسم و جسد شود و چون خواهد در باطن روح صرف گردد که از علائق جسمانی فارغ باشد منحصر است در همین شخص ابن مقفّع بوی گفت که چه وضع اتفاق افتاد که چنین میگوئی گفت در نزد او نشستم و چون در نزد او کسی غیر از من نماند مرا ابتداء فرمود

که اگر امر بوضعی باشد که این گروه یعنی اهل طواف که مسلمانانند میگویند و حال آنکه امر چنانست که ایشان میگویند ایشان سالم اند و شما هلاک شده اید و اگر امر بوضعی باشد که شما میگوئید و حال آنکه چنان نیست که شما میگوئید شما و ایشان با هم برابرید من بآن حضرت گفتم که خدا تو را رحمت کند ما چه میگوئیم و ایشان چه میگویند قول من و قول ایشان نیست مگر یکی و فرقی ندارد فرمود که چگونه قول تو قول ایشان یکی باشد و حال آنکه ایشان میگویند که ایشان را معاد و ثواب و عقابی هست و باین اعتقاد دارند که آسمان را خدائی است که او را در آن عبادت میکنند و آنکه آسمان آبادانست و شما گمان میکنید که که آسمان ویرانست که هیچ کس در آن نیست ابن ابی العوجاء گفت که من این را از او غنیمت شمردم و باو گفتم که اگر امر چنان باشد که تو میگوئی چه چیز خدا را منع کرده است از آنکه از برای خلق خود ظاهر شود و ایشان را بسوی عبادتش بخواند تا از ایشان دو نفر با هم اختلاف نکنند و چرا از ایشان متعجب شده و در پرده رفته که کسی که او را نمی بیند و چرا پیغمبران را بسوی ایشان فرستاده و اگر بخودی خود متوجه ایشان میشد بسوی ایمان باو نزدیکتر بود حضرت بمن فرمود که وای بر تو و چگونه از تو متعجب شده آنکه قدرتش را در نفس تو بتو نموده تو را موجود ساخته و هیچ نبودی و وجود نداشتی و بزرگت کرده بعد از آنکه خورد بودی و توانائیت داده بعد از آنکه ناتوانی داشتی و ناتوانیت داده بعد از آنکه توانائی داشتی و بیمارت کرده و بعد از آنکه تندرست بودی و تندرستت کرده بعد از آنکه بیمار بودی و خشنودیت نموده بعد از آنکه خشم داشتی و خشمت داده بعد از آنکه خوشنود بودی و اندوهت داده بعد از آنکه دشمنی داشتی و شادیت داده بعد از آنکه اندوه داشتی و دوستیت داده بعد از آنکه شادی داشتی دشمنیت داده بعد از آنکه دوستی داشتی و عزم و آهنگ داده بعد از آنکه سستی داشتی و سستیت داده بعد از آنکه عزم داشتی و دل بر آن گذاشته بودی و خواهشت داده بعد از آنکه ناخوش داشتی و کراهتت داده بعد از آنکه خواهش داشتی و رغبتت داده بعد از آنکه ترس داشتی و ترس داده بعد از آنکه رغبت داشتی امیدواریت داده بعد از آنکه نومید بودی و نومیدیت داده بعد از آنکه امیدواری داشتی و آنچه در خیالت نبوده بخاطرت آورده که در دلت خطور کند و آنچه تو معتقد آن بوده و در دلت قرار و استقرار یافته و محکم گردیده از ذهنت دور ساخته و بیرون برده و پیوسته قدرت خدا را که در نفس من بود بر من میشمرد و همه آن چیزی بود که من آن را دفع نمیتوانستم نمود تا آنکه گمان کردم که زود باشد که بر من غالب شود در آنچه در میان من و او بود.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِی سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ إِبْلِیسَ قَالَ لِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ع أَ یَقْدِرُ رَبُّکَ عَلَی أَنْ یُدْخِلَ الْأَرْضَ بَیْضَةً لَا یُصَغِّرُ الْأَرْضَ وَ لَا یُکَبِّرُ الْبَیْضَةَ فَقَالَ عِیسَی ع وَیْلَکَ إِنَّ اللَّهَ لَا یُوصَفُ بِعَجْزٍ وَ مَنْ أَقْدَرُ مِمَّنْ یُلَطِّفُ الْأَرْضَ وَ یُعَظِّمُ الْبَیْضَةَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «ره» گفت که حدیث کرد مرا سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن ابی عبد اللّٰه از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از آنکه او را ذکر کرده از حضرت صادق (ع) که فرمود شیطان بعیسی بن مریم (ع) گفت که آیا پروردگارت بر این قدرت دارد که زمین را در تخم مرغی داخل گرداند که زمین کوچک نشود و تخم مرغ بزرگ نشود عیسی (ع) باو فرمود که وای بر تو بدرستی که خدا بناتوانی و درماندگی وصف نمیشود و کی تواناتر است از کسی که زمین را لطیف و نرم و نازک و تخم را بزرگ گرداند.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یُوصَفُ قَالَ- وَ قَالَ زُرَارَةُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یُوصَفُ(1).

1- فی البحار باب القدره و الإراده: «لا یوصف بعجز» و الظاهر أنّه الصحیح.

وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَدْ قَالَ فِی كِتَابِهِ- وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ[(1)] فَلَا يُوصَفُ بِقُدْرَةٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ.

ترجمه:

پدرم رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از ربعی بن عبد اللّٰه از فضیل بن یسار که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود خدای عز و جل را وصف نمیتوان نمود و گفت که زراره گفت که حضرت باقر (ع) فرمود که خدای عز و علا را وصف نمیتوان نمود و چگونه او را وصف توان نمود و حال آنکه در کتاب خویش فرموده که وَ ما قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ یعنی و اندازه نکردند خدا را حق اندازه او که او را تعظیم نکردند چنان که سزای تعظیم او است و او را نشناختند چنان که حق شناخت او باشد حضرت فرمود پس وصف نمیشود باندازه اش مگر آنکه از آن بزرگتر باشد

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ قَالَ أَبِی ع إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ كَانَ رَجُلًا رَابِطَ الْجَأْشِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ وَ كَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ فَاسْتَقْبَلَهُ الْحَجَّاجُ فَقَالَ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَضْرِبَ الَّذِی فِيهِ عَيْنَاكَ قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ كَلَّا إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ فِی خَلْقِهِ كُلَّ يَوْمٍ ثَلَاثَمِائَةِ لَحْظَةٍ أَوْ لَمْحَةٍ فَلَعَلَّ إِحْدَاهُنَّ تَكُفُّكَ عَنِّی[(2)].

1- الأنعام: 91، و الحجّ: 74، و الزمر: 67.
2- ابن الحنفيه بالنصب وصف لمحمّد لا لعلی عليه السّلام، و الجأش بمعنى القلب أی مطمئن القلب ساكنه عند الواردات لشجاعته فكأنّه ربط قلبه بركن شديد، و قوله: «أشار بيده» جمله معترضه، و ضمير أشار يرجع الى أبی أی و قال أبو عبد اللّٰه عليه السّلام و أشار أبی بيده الى موضع الطواف حين نقل هذه الحكايه لأنّها وقعت هناك، هذا إذا حكى عليه السّلام هذه الواقعه فی المسجد الحرام، أو أشار بيده الى قلبه فان الإنسان إذا أراد أن يصف عضوا من غيره يشير الى ذلك العضو من نفسه.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حسین بن ابی حمزه که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود پدرم (ع) فرمود که محمد بن حنفیه مرد شجاع دلیری بود که از چیزی نمیترسید و بدستش اشاره فرمود و در خانه خدا طواف مینمود حجاج او را استقبال کرد و رو بسوی او آورد و گفت که قصد کرده ام که آنچه را که چشمهایت در آنست بزنم یعنی گردنت را بزنم و سرت را بردارم محمد بآن ملعون گفت که نچنانست بدرستی که خدای تبارک و تعالی اسمه را در هر روز در خلقش سیصد لحظه یا لمحه است و شاید که یکی از آنها تو را از من باز دارد و لحظه بفتح لام یک بار نگه کردنست بگوشه چشم و لمحه بر وزن لحظه درخشیدن برق است و یک بار اندک دیدن چیزی را و هر دو کنایه است از التفات.

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى لَا تُقَدَّرُ قُدْرَتُهُ وَ لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ وَ لَا يَبْلُغُونَ كُنْهَ عِلْمِهِ وَ لَا مَبْلَغَ عَظَمَتِهِ وَ لَيْسَ شَيْ ءٌ غَيْرَهُ هُوَ نُورٌ لَيْسَ فِيهِ ظُلْمَةٌ وَ صِدْقٌ لَيْسَ فِيهِ كَذِبٌ وَ عَدْلٌ لَيْسَ فِيهِ جَوْرٌ وَ حَقٌّ لَيْسَ فِيهِ بَاطِلٌ كَذَلِکَ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ أَبَدَ الْآبِدِينَ وَ كَذَلِکَ كَانَ إِذْ لَمْ يَكُنْ أَرْضٌ وَ لَا سَمَاءٌ وَ لَا لَيْلٌ وَ لَا نَهَارٌ وَ لَا شَمْسٌ وَ لَا قَمَرٌ وَ لَا نُجُومٌ وَ لَا سَحَابٌ وَ لَا مَطَرٌ وَ لَا رِيَاحٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقاً يُعَظِّمُونَ عَظَمَتَهُ وَ يُكَبِّرُونَ كِبْرِيَاءَهُ وَ يُجِلُّونَ جَلَالَهُ فَقَالَ كُونَا ظِلَّيْنِ فَكَانَا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى(1).

ص: 202

1- قد مر تفسير الظل فی ذيل الحديث الخامس عشر من الباب الثانی و المراد بهما هاهنا بشهاده اخبار أخر حقيقه محمّد و على صلوات اللّه عليهما و على آلهما لان خلقها قبل خلق الكل، و تفسير المصنّف- قدّس سرّه- لا شاهد له، بل الشاهد على خلافه، على ان الامر فی «كونا ظلين» تكوينى لا تشريعى كما زعمه.

قال مصنف هذا الکتاب معنی قوله هو نور أی هو منیر و هاد[(1)] و معنی قوله کونا ظلین الروح المقدس و الملک المقرب و المراد به أن الله کان و لا شی ء معه فأراد أن یخلق أنبیاءه و حججه و شهداءه فخلق قبلهم الروح المقدس و هو الذی یؤید الله عز و جل به أنبیاءه و حججه و شهداءه ص و هو الذی یحرسهم به من کید الشیطان و وسواسه و یسددهم و یوفقهم و یمدهم بالخواطر الصادقه ثم خلق الروح الأمین الذی نزل علی أنبیائه بالوحی منه عز و جل و قال لهما کونا ظلین ظلیلین لأنبیائی و رسلی و حججی و شهدائی فکانا کما قال الله عز و جل ظلین ظلیلین لأنبیائه و رسله و حججه و شهدائه یعینهم بهما و ینصرهم علی أیدیهما و یحرسهم بهما و علی هذا المعنی قیل للسلطان العادل إنه ظل الله فی أرضه لعباده یأوی إلیه المظلوم و یأمن به الخائف الوجل و یأمن به السبل و ینتصف به الضعیف من القوی و هذا هو سلطان الله و حجته التی لا تخلو الأرض منه إلی أن تقوم الساعه

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه اللَّه از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی صیرفی از علی بن حماد از مفضل بن عمر جعفی از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی قدرتش اندازه نمیشود و بندگان بر وصف کردنش قدرت ندارند و بکنه علم و مبلغ عظمتش نمیرسند و چیزی غیر از او نیست و او نوریست که ظلمتی در آن نیست و راستی که دروغی در آن نیست و عدلی که ستمی در آن نیست و حقی که باطلی در آن نیست پیوسته همچنین بوده و همواره همچنین خواهد بود در ابد الآباد و روزگاران و همچنین بوده در وقتی که نه زمینی بود و نه آسمانی و نه شبی و نه روزی و نه آفتابی و نه ماهی و نه ستارگانی و نه ابری و نه بارانی و نه بادهائی بعد از آن خدای تبارک و تعالی دوست داشت که خلقی را بیافریند که عظمتش را تعظیم نمایند و بزرگیش را بزرگ دانند و بزرگواریش را بزرگ قدر گردانند بعد از آن فرمود که دو ظل و دو سایه باشید پس بودند چنان که خدای تبارک و تعالی فرمود.

1- تفسیر النور بالهادی قد ورد فی اخبارنا فی تفسیر آیه النور، لکنه لا یناسب هاهنا لانه لا یقبل الذوق العلمی أن یقال: هو هاد لیس فیه ظلمه،

بل المراد نور الحقيقه الوجوديه الذی لیس فیه شائبه العدم و الإمکان الذی به تنور و تحقّق کل موجود، و الشاهد علیه اخبار مضت و أخبار تأتی فی هذا الکتاب لا سیما فی الباب الحادی عشر.

مترجم گويد كه مؤلف بعد از ذكر اين حديث گفته كه مصنف اين كتاب ميگويد كه معنى قول آن حضرت كه آن جناب نور است يعنى نور بخش و رهنما است و معنى قول آن حضرت كه دو سايه باشيد روح مقدس و بنا بر بعضى از نسخ توحيد روح القدس و فرشته مقرب است و مراد از آن اينست كه خدا بود و هيچ چيز با او نبود پس خواست كه پيغمبران و حجتهاى خويش صلوات اللّٰه عليهم و شاهدهاى خود را بيافريند و پيش از ايشان روح مقدس را آفريد و روح مقدس همانست كه خداى عز و جل بواسطه او پيغمبران و شاهدان و حجتهاى خود را صلوات اللّٰه عليهم تأييد و تقويت ميكند و او همانست كه ايشان را از مكر شيطان و وسوسه هاى او حراست و پاسبانى ميكند و ايشان را راست و درست مى- سازد و توفيق ميدهد و بانديشه هاى راست كه در دل سر زند امداد و كمك مينمايد بعد از آن روح الامين را آفريد كه بر پيغمبران خدا با وحى از آن جناب عز و جل فرود آمد و خدا بايشان فرمود كه دو سايه باشيد سايه دار از براى پيغمبران و رسولان و حجتها و شاهدان من پس دو سايه بودند سايه دار از براى پيغمبران و رسولان و حجتها و شاهدان آن جناب چنان كه خداى عز و جل فرموده بود و ايشان را باين دو سايه اعانت مينمود و بر دستهاى اين دو فرشته ايشان را نصرت ميداد و باين دو خلق ايشان را حراست ميفرمود و بنا بر اين معنى پادشاه عادل را ظل اللّٰه گفته اند كه سايه خداست در زمينش از براى بندگانش كه مظلوم بسوى او جا ميگيرد و ترسان لرزان باو ايمن ميگردد و راه باو امنيت بهم ميرساند و ضعيف بيارى او از قوى داد خود را مى ستاند و اين پادشاه عادل كه ظل اللّٰه باشد همان پادشاه و سلطان خدا و حجت او است كه زمين از او خالى نباشد تا آنكه قيامت برپا شود.

ص: 204

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْمَدَنِیِّ(1) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قِیلَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع هَلْ یَقْدِرُ رَبُّکَ أَنْ یُدْخِلَ الدُّنْیَا فِی بَیْضَهٍ مِنْ غَیْرِ أَنْ یُصَغِّرَ الدُّنْیَا أَوْ یُکَبِّرَ الْبَیْضَهَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یُنْسَبُ إِلَی الْعَجْزِ وَ الَّذِی سَأَلْتَنِی لَا یَکُونُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه اللّه از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد اللّه از ابو ایوب مدائنی از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از حضرت صادق (ع) که فرمود بامیر المؤمنین (ع) عرض شد که آیا پروردگارت بر این قدرت دارد که دنیا را در تخم مرغی داخل کند بی آنکه دنیا کوچک شود یا تخم بزرگ شود فرمود که خدای تبارک و تعالی بسوی عجز منسوب نمیشود و آنچه تو مرا سؤال کردی نمیتواند که باشد.

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع فَقَالَ أَ یَقْدِرُ اللَّهُ أَنْ یُدْخِلَ الْأَرْضَ فِی بَیْضَهٍ وَ لَا یُصَغِّرُ الْأَرْضَ وَ لَا یُکَبِّرُ الْبَیْضَهَ فَقَالَ وَیْلَکَ إِنَّ اللَّهَ لَا یُوصَفُ بِالْعَجْزِ وَ مَنْ أَقْدَرُ مِمَّنْ یُلَطِّفُ الْأَرْضَ وَ یُعَظِّمُ الْبَیْضَهَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبد اللّه بن از ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان از حضرت صادق (ع) که فرمود مردی بخدمت امیر المؤمنین (ع) عرض کرد که آیا خدا میتواند که زمین را در تخم مرغی داخل کند که زمین کوچک نشود و تخم بزرگ نشود حضرت بآن مرد فرمود که وای بر تو بدرستی که خدا بعجز موصوف نمیشود و کی تواناتر است از کسی که زمین را لطیف و نازک و تخم را بزرگ گرداند.

1- النسخ هاهنا مختلفه و الصحيح ما أثبتناه.

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی الرِّضَا ع فَقَالَ هَلْ یَقْدِرُ رَبُّکَ أَنْ یَجْعَلَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا فِی بَیْضَهٍ قَالَ نَعَمْ وَ فِی أَصْغَرَ مِنَ الْبَیْضَهِ قَدْ جَعَلَهَا فِی عَیْنِکَ وَ هِیَ أَقَلُّ مِنَ الْبَیْضَهِ لِأَنَّکَ إِذَا فَتَحْتَهَا عَایَنْتَ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ لَوْ شَاءَ لَأَعْمَاکَ عَنْهَا.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن ابی عبد اللَّه برقی رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را پدرم از جدش احمد بن ابی عبد اللَّه از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت مردی بخدمت امام رضا (ع) آمد و عرض کرد که آیا پروردگارت میتواند که آسمانها و زمین و آنچه را که در میانه اینها است در تخم مرغی قرار دهد فرمود آری و در کوچکتر از تخم مرغ نیز و آنها را در چشم تو قرار داده و آن کمتر از تخم مرغی است زیرا که تو هر گاه آن را بگشائی آسمان و زمین و آنچه را که در میانه آنها است ببینی و اگر میخواست تو را از آنها کور میگردانید که آنها را نبینی.

حدیث 12

12- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَفَهَ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ع خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْیَاءَ بِالْقُدْرَهِ أَمْ بِغَیْرِ الْقُدْرَهِ فَقَالَ لَا یَجُوزُ أَنْ یَکُونَ خَلَقَ الْأَشْیَاءَ بِالْقُدْرَهِ لِأَنَّکَ إِذَا قُلْتَ خَلَقَ الْأَشْیَاءَ بِالْقُدْرَهِ فَکَأَنَّکَ قَدْ جَعَلْتَ الْقُدْرَهَ شَیْئاً غَیْرَهُ وَ جَعَلْتَهَا آلَهً لَهُ بِهَا خَلَقَ الْأَشْیَاءَ وَ هَذَا شِرْکٌ وَ إِذَا قُلْتَ خَلَقَ الْأَشْیَاءَ بِقُدْرَهٍ فَإِنَّمَا تَصِفُهُ أَنَّهُ جَعَلَهَا بِاقْتِدَارٍ عَلَیْهَا وَ قُدْرَهٍ وَ لَکِنْ لَیْسَ هُوَ بِضَعِیفٍ وَ لَا عَاجِزٍ وَ لَا مُحْتَاجٍ إِلَی غَیْرِهِ(1)..

ص: 206

1- فی البحار باب القدره و الإراده عن عیون الأخبار بعد قوله: «و لا محتاج الی غیره» هذه الزیاده: «بل هو سبحانه قادر بذاته لا بالقدره» و حاصل مراده علیه السّلام أنّه تعالی قادر بقدره هی ذاته لا بقدره زائده علیها، و

بين ذلک بالفرق بين قول القائل: خلق الأشياء بالقدره و بين قوله: خلق الأشياء بقدره فان الالف و اللام تشير الى حقيقه مدخولها فى الخارج منحازه ممتازه عن سائر الحقائق مستقله فى قبالها، و ألفاظ القدره فى النسخ من حيث كونها مع الالف و اللام أو بدونهما مختلفه و صححناها على البحار لان ما فيه موافق للمراد.

قال محمد بن علی مؤلف هذا الکتاب إذا قلنا إن الله لم یزل قادرا فإنما نرید بذلک نفی العجز عنه و لا نرید إثبات شی ء معه لأنه عز و جل لم یزل واحدا لا شی ء معه و سأبین الفرق بین صفات الذات و صفات الأفعال فی بابه إن شاء الله

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم علوی از محمد بن اسماعیل برمکی که گفت حدیث کرد ما را حسین بن حسن گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی از محمد بن عروه که گفت بخدمت امام رضا (ع) عرض کردم که خدا چیزها را بقدرت آفریده یا بغیر قدرت فرمود جائز نیست که چنان باشد که چیزها را بقدرت آفریده باشد زیرا که تو چون بگوئی که چیزها را بقدرت آفریده گویا که تو قدرت را چیزی از غیر او قرار داده و آن را آلت از برایش گردانیده که بآن چیزها را آفریده و این شرک است و چون بگوئی که چیزها را بقدرتی

آفریده جز این نیست که او را وصف میکنی باینکه آن جناب باقتدارش بر آنها و قدرت آنها را قرار داده و آفریده و لیکن او ضعیف نیست و عجز ندارد و بغیر خود محتاج نیست.

«مترجم گوید» که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که محمد بن علی مؤلف این کتاب میگوید که ما چون بگوئیم که خدا پیوسته قادر و توانا بوده بآن نفی عجز را از او اراده داریم و اثبات چیزی را با او اراده نداریم زیرا که آن جناب عز و جل پیوسته یکی بوده که هیچ چیز با او نبوده و بزودی فرق میانه صفات ذات و صفات افعال را در بابش بیان خواهم کرد ان شاء اللّه تعالی.

حدیث 13

13- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا(1) فَقَالَ هُوَ وَاحِدٌ أَحَدِیُّ الذَّاتِ بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ بِذَاکَ وَصَفَ نَفْسَهُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ مُحِیطٌ بِالْإِشْرَافِ وَ الْإِحَاطَهِ وَ الْقُدْرَهِ- لا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّهٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْبَرُ بِالْإِحَاطَهِ وَ الْعِلْمِ لَا بِالذَّاتِ (2) لِأَنَّ الْأَمَاکِنَ مَحْدُودَهٌ تَحْوِیهَا حُدُودٌ أَرْبَعَهٌ (3) فَإِذَا کَانَ بِالذَّاتِ لَزِمَهُ الْحَوَایَهُ..

ترجمه:

حدیث کرد ما را حمزه بن علوی رحمه اللَّه گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا بآن معنی که گذشت فرمود که آن جناب یگانه واحدی الذات است که شائبه ترکیب و تعدد در آن نیست و از خلقش جدا است و خود را باین وصف فرموده و او بهر چیزی احاطه دارد باشراف و احاطه و قدرت لا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّهٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ وَ لا أَصْغَرُ مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْبَرُ یعنی دور نمیشود از او همسنگ ذره از ذرات آفتاب یا مورچه سرخ در آسمانها و نه در زمین و نه کوچکتر از این و نه بزرگتر و حضرت فرمود یعنی باحاطه و علم نه بذات زیرا که مکانها محدود است که حدود چهارگانه آنها را فراهم آورده و گرداگرد آنها را فرو گرفته پس هر گاه بذات باشد گرداگرد فرو گرفتن بر او لازم آید.

1- المجادله: 7.

2- أی لا یکون معیته للأشیاء بذاته فی أماکن الأشیاء، و هذا لا ینافی الآیات و الأخبار التی تدلّ علی أنّه تعالی بذاته مع کل شی ء و فی کل شی ء بلا کیفیه و ممازجه لان المنفی هنا کونه مع الأشیاء محاطا بالمکان، فلا یتوهّم

أنّه تعالى منعزل بذاته عن الأشياء محيط بها علما و قدره، و كذا الكلام فى الحديث الخامس عشر.

3- الفوق و النحت حدان، و الامام و الوراء و اليمين و اليسار لكونها اعتباريه أيضا حدان. أو جعل الحدود أربعه على ما فى أذهان العامّه من حدود مساكنهم فانهم لا يعدون الفوق و التحت من الحدود.

حدیث 14

14- حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَ عِنْدَهُ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَی ع فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ لَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ قَالَ بَلَی فَسَأَلَهُ عَنْ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ فَأَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ رَبِّ أَرِنِی كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِی(1) قَالَ الرِّضَا ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی كَانَ أَوْحَی إِلَی إِبْرَاهِيمَ ع أَنِّی مُتَّخِذٌ مِنْ عِبَادِی خَلِيلًا إِنْ سَأَلَنِی إِحْيَاءَ الْمَوْتَی أَجَبْتُهُ فَوَقَعَ فِی نَفْسِ إِبْرَاهِيمَ ع أَنَّهُ ذَلِكَ الْخَلِيلُ فَقَالَ رَبِّ أَرِنِی كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِی عَلَی الْخُلَّةِ(2) قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ فَأَخَذَ إِبْرَاهِيمُ ع نَسْراً وَ بَطّاً وَ طَاوُساً وَ دِيكاً فَقَطَّعَهُنَّ قِطَعاً صِغَاراً ثُمَّ جَعَلَ عَلَی كُلِّ جَبَلٍ مِنَ الْجِبَالِ الَّتِی كَانَتْ حَوْلَهُ وَ كَانَتْ عَشَرَةً مِنْهُنَّ جُزْءاً وَ جَعَلَ مَنَاقِيرَهُنَّ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ثُمَّ دَعَاهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ وَ وَضَعَ عِنْدَهُ حَبّاً وَ مَاءً فَتَطَايَرَتْ تِلْكَ الْأَجْزَاءُ بَعْضُهَا إِلَی بَعْضٍ حَتَّی اسْتَوَتِ الْأَبْدَانُ وَ جَاءَ كُلُّ بَدَنٍ حَتَّی انْضَمَّ إِلَی رَقَبَتِهِ وَ رَأْسِهِ فَخَلَّی إِبْرَاهِيمُ عَنْ مَنَاقِيرِهِنَّ فَطِرْنَ ثُمَّ وَقَفْنَ فَشَرِبْنَ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ وَ الْتَقَطْنَ مِنْ ذَلِكَ الْحَبِّ وَ قُلْنَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَحْيَيْتَنَا أَحْيَاكَ اللَّهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ ع بَلِ اللَّهُ يُحْيِی وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَی كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِيرٌ قَالَ الْمَأْمُونُ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ.

1- البقره: 260.
2- أی علی أن ذلک الخلیل الذی ترید أن تتخذه أنا.

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجه

ترجمه:

حدیث کرد ما را تمیم بن عبد اللَّه، بن تمیم قرشی گفت که حدیث کرد مرا پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم که گفت که در مجلس مأمون حاضر شدم و حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در نزد او بود مأمون بآن حضرت عرض کرد که یا ابن رسول اللَّه آیا از قول تو این نیست که پیغمبران معصوم اند حضرت فرمود بلی از قول من است پس او را از چند آیه از قرآن سؤال نمود و در آنچه او را سؤال نمود این بود که بآن حضرت عرض کرد که پس مرا خبر ده از قول إِبْراهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی پروردگار را بنما بمن که چگونه زنده میگردانی مردگان را خدا فرمود که آیا ایمان نیاورده و تصدیق نکرده ای باینکه من مرده را زنده میتوانم کرد ابراهیم گفت بلی ایمان آورده ام و تصدیق نموده ام و لیکن این سؤال و استدعاء که کردم از برای آنست که دلم بیارامد و ساکن گردد چه یقینی که در عین الیقین است قوی تر باشد از یقینی که در علم الیقین است حضرت امام رضا (ع) فرمود که خدای تبارک و تعالی بسوی ابراهیم (ع) وحی فرموده بود که من از بندگان خود آشنائی را فرا خواهم گرفت که اگر زنده گردانیدن مردگان را از من سؤال کند او را اجابت کنم پس در دل ابراهیم (ع) افتاد که او همان آشنا است و گفت که رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی و حضرت فرمود یعنی بر آشنائی قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ یعنی گفت خدا که اگر مشاهده این حال را میخواهی پس فراگیر چهار عدد از مرغان را پس میل ده آنها را بسوی خود یا پاره پاره کن آنها را در حالتی که میل دهنده و ضم کننده باشی بسوی خود بعد از آن قرار ده بر هر کوهی از آن مرغان پاره پاره شده و در هم کوفته و ممزوج ساخته پاره را بعد از آن بخوان این مرغان را بنامهای ایشان و بگو بیائید تا بیایند تو را در حالی که شتابان باشند یعنی در پریدن یا دویدن و بدان که خدای تعالی غالبی است صاحب حکمت که عاجز و درمانده نباشد از آنچه خواهد و هر چه سازد درست و استوار سازد پس ابراهیم (ع) کرکس و بط و طاوس و خروسی را گرفت و آنها را پاره پاره کرد بپاره های کوچک و آنها را بهم آمیخت بعد از آن بر هر کوهی از آن کوهها که در حوالی او بود و آنها ده کوه بود پاره از آنها را قرار داد و منقارهای آنها را در میان انگشتان خویش قرار داد و

آنها را به نام های آنها خواند و دانه و آبی را در نزد خود گذاشت پس آن پارها بپرواز آمدند و بعضی از آن پاره ها بسوی بعضی پریدند تا آنکه تنها درست شد و هر تنی آمد تا آنکه بگردن و سرش چسبیدن و ابراهیم (ع) منقارهای آنها را رها کرد و آنها پرواز کردند بعد از آن فرود آمدند و از آن آب آشامیدند و از آن دانه برچیدند و گفتند که ای پیغمبر خدا ما را زنده کردی خدا تو را زنده دارد ابراهیم (ع) فرمود بلکه خدا زنده میگرداند و میمیراند و او بر هر چیزی توانا است مأمون گفت که یا ابا الحسن خدا در تو برکت دهد و مؤلف میگوید که این حدیث طولانی است و ما موضع حاجت را از آن فرا گرفتیم.

ص: 210

حدیث 15

15- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْخَزَّازِ عَنْ مُثَنًّی الْحَنَّاطِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ أَظُنُّهُ مُحَمَّدَ بْنَ نُعْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ(1) قَالَ کَذَلِکَ هُوَ فِی کُلِّ مَکَانٍ قُلْتُ بِذَاتِهِ قَالَ وَیْحَکَ إِنَّ الْأَمَاکِنَ أَقْدَارٌ فَإِذَا قُلْتَ فِی مَکَانٍ بِذَاتِهِ لَزِمَکَ أَنْ تَقُولَ فِی أَقْدَارٍ وَ غَیْرِ ذَلِکَ(2) وَ لَکِنْ هُوَ بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ مُحِیطٌ بِمَا خَلَقَ عِلْماً وَ قُدْرَةً وَ إِحَاطَةً وَ سُلْطَاناً وَ مُلْکاً وَ لَیْسَ عِلْمُهُ بِمَا فِی الْأَرْضِ بِأَقَلَّ مِمَّا فِی السَّمَاءِ لَا یَبْعُدُ مِنْهُ شَیْ ءٌ وَ الْأَشْیَاءُ لَهُ سَوَاءٌ عِلْماً وَ قُدْرَةً وَ سُلْطَاناً وَ مُلْکاً وَ إِحَاطَةً.

ترجمه:حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از یعقوب بن یزید از حسن بن علی خزاز از مثنی حناط از ابو جعفر که او را محمد بن نعمان گمان دارم که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ یعنی و او است خدا در آسمانها و در زمین حضرت فرمود که او همچنین است در هر جایی عرض کردم بذات خویش یعنی در هر جا که بودنش بذات است فرمود وای بر تو بدرستی که مکانها اندازها است و چون بگوئی که بذاته در مکانی است تو را لازم آید که بگوئی در اندازها است و غیر آن و لیکن آن جناب از قدرتش از خلقش جدا است و از روی علم و قدرت و احاطه و سلطنت احاطه دارد بآنچه آفریده و علمش بآنچه در زمین است کمتر نیست بآنچه در آسمانست و چیزی از او دور نمیشود و چیزها از برایش برابر است از روی علم و قدرت و سلطنت و ملک و احاطه.

1- الأنعام: 3.

2- من صفات المحدود بالحدود المقدر بالاقدار.

حدیث 16

16- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ قَالَ: قَالَ أَبُو شَاکِرٍ الدَّیَصَانِیُّ إِنَّ فِی الْقُرْآنِ آیَةً هِیَ قُوَّةٌ لَنَا قُلْتُ وَ مَا هِیَ فَقَالَ وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ (1) فَلَمْ أَدْرِ بِمَا أُجِیبُهُ فَحَجَجْتُ فَخَبَّرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ هَذَا کَلَامُ زِنْدِیقٍ خَبِیثٍ إِذَا رَجَعْتَ إِلَیْهِ فَقُلْ لَهُ مَا اسْمُکَ بِالْکُوفَهِ فَإِنَّهُ یَقُولُ فُلَانٌ فَقُلْ مَا اسْمُکَ بِالْبَصْرَهِ فَإِنَّهُ یَقُولُ فُلَانٌ فَقُلْ کَذَلِکَ اللَّهُ رَبُّنَا فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ وَ فِی الْبِحَارِ إِلَهٌ وَ فِی کُلِّ مَکَانٍ إِلَهٌ قَالَ فَقَدِمْتُ فَأَتَیْتُ أَبَا شَاکِرٍ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ هَذِهِ نُقِلَتْ مِنَ الْحِجَازِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از یعقوب بن یزید از حسن بن علی خزاز از مثنی حناط از ابو جعفر که او را محمد بن نعمان گمان دارم که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ یعنی و او است خدا در آسمانها و در زمین حضرت فرمود که او همچنین است در هر جایی عرض کردم بذات خویش یعنی در هر جا که بودنش بذات است فرمود وای بر تو بدرستی که مکانها اندازها است و چون بگوئی که بذاته در مکانی است تو را لازم آید که بگوئی در اندازها است و غیر آن و لیکن آن جناب از قدرتش از خلقش جدا است و از روی علم و قدرت و احاطه و سلطنت احاطه دارد بآنچه آفریده و علمش بآنچه در زمین است کمتر نیست بآنچه در آسمانست و چیزی از او دور نمیشود و چیزها از برایش برابر است از روی علم و قدرت و سلطنت و ملک و احاطه.

1- الزخرف: 84.

پدرم رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم که گفت ابو شاکر دیصانی گفت در قرآن آیه هست که موافق اعتقاد ما است که خدا را دو تا میدانیم گفتم آن آیه کدام است گفت که وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلٰهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلٰهٌ یعنی و او آن خدائی است که در آسمان خدا و معبود فرشتگان و در زمین خدا و معبود جن و انس است و مراد که در آنست که آن جناب مستحق آنست که جمیع خلائق او را عبادت کنند و روی ارادت بسوی او آورند هشام میگوید که من ندانستم که او را چه جواب گویم بعد از آن بحج رفتم و حضرت صادق (ع) را باین خبر دادم. فرمود که این سخن سخن زندیق خبیث پلید است چون بسوی او برگردی باو بگو که نام تو در کوفه چیست چه او خواهد گفت فلانی بعد از آن باو بگو که نام تو در بصره چیست خواهد گفت که فلانی و چون همان نام را بگوید بگو که همچنین است خدا که پروردگار ما است در آسمان خدا و در زمین خدا و در دریاها خدا و در هر جا خدا است هشام میگوید که پس از سفر بازگشتم و در نزد ابو شاکر آمدم و او را خبر دادم گفت که این حجاز نقل شده و از آنجا باینجا آمده.

17- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ ع لَمَّا صَعِدَ مُوسَى ع إِلَى الطُّورِ فَنَادَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (1)

1- فی البحار و فی نسخه(و) «فناجی ربّه عزّ و جلّ». و فی نسخه(د) «یناجی ربه عزّ و جلّ».

قَالَ يَا رَبِّ أَرِنِي خَزَائِنَکَ فَقَالَ يَا مُوسَى إِنَّمَا خَزَائِنِی إِذَا أَرَدْتُ شَيْئاً أَنْ أَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. قال مصنف هذا الكتاب من الدليل على أن الله عز و جل قادر أن العالم لما ثبت أنه صنع الصانع و لم نجد أن يصنع الشی ء من ليس بقادر عليه بدلاله أن المقعد لا يقع منه المشی و العاجز لا يتأتی له الفعل صح أن الذی صنعه قادر و لو جاز غير ذلک لجاز منا الطيران مع فقد ما يكون به من الآله و لصح لنا الإدراک و إن عدمنا الحاسه فلما كان إجازه هذا خروجا عن المعقول كان الأول مثله

ترجمه:

حديث كرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور رحمه اللَّه گفت كه حديث كرد ما را حسين بن محمد بن عامر از عمويش عبد الله بن عامر از حسن بن محبوب از مقاتل بن سليمان كه گفت حضرت ابو عبد الله صادق (ع) فرمود كه چون موسى (ع) بسوى كوه طور بالا رفت و با پروردگار خود مناجات نمود عرض كرد كه ای پروردگار من خزينهای خود را بمن بنما فرمود كه ای موسى جز اين نيست كه خزينهای من چون چيزی را اراده كنم آنست كه بآن ميگويم كه باش پس ميباشد.

مترجم گويد كه مؤلف بعد از ذكر اين حديث گفته كه مصنف اين كتاب ميگويد كه از جمله دليل بر اينكه خدای تعالى قادر است آنست كه چون ثابت شده كه جهان صنعت از برای صانعی است و كارگری آن را ساخته و ما نيافتيم يا روا نباشد كه كسی چيزی را بسازد كه بر آن قادر نيست بدلالت آنكه شخص زمين گير رفتن از او واقع نميشود و عاجز فعل و كاری از برايش ميسر نباشد درست شد كه آنكه آن را ساخته قادر است و اگر غير اين جائز باشد هر آينه پرواز كردن از ما جائز باشد با فقدان آنچه پرواز بآن ميباشد از آلت و هر آينه دريافتن از برای ما صحيح باشد و اگر چه حاسه نداشته باشيم و آن را نيابيم و چون تجويز كردن اين خروج و بيرون رفتن از معقول بود اول كه ناتوانی خدا باشد در نامعقولی مثل آن خواهد بود.

ص: 214

10- باب العلم

«باب دهم» در بيان علم خدا و علم در لغت بمعنى دانستن است

حديث 1

1- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سُفْيَانَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَلِیٍّ الْقَصَّابُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ مُنْتَهَى عِلْمِهِ فَقَالَ لَا تَقُلْ ذَلِكَ فَإِنَّهُ لَيْسَ لِعِلْمِهِ مُنْتَهًى.

ترجمه:

و آن نقيض جهل است يعنى نادانى و حد آن بنا بر مختار احاطه كردن بچيزيست بر آنچه آن چيز بر آنست.

حديث كرد ما را على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضى» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن ابى عبد الله كوفى گفت كه حديث كرد مرا موسى بن عمران از عمويش حسين بن يزيد نوفلى از سليمان بن سفيان كه گفت حديث كرد مرا ابو على قصاب گفت كه در نزد حضرت صادق (ع) بودم و گفتم كه حمد از براى خدا است باندازه منتهى و پايان علم او حضرت فرمود اين را مگو كه علم او را پايانى نيست.

حديث 2

2- أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْكَاهِلِیِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِی الْحَسَنِ ع فِی دُعَاءٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ مُنْتَهَى عِلْمِهِ فَكَتَبَ إِلَیَّ لَا تَقُولَنَّ مُنْتَهَى عِلْمِهِ وَ لَكِنْ قُلْ مُنْتَهَى رِضَاهُ.

ترجمه:

وليد رحمهما اللّه گفتند كه حديث كردند ما را محمد بن يحيى عطار و احمد بن ادريس هر دو از محمد بن احمد از على بن اسماعيل از صفوان بن يحيى از كاهلى كه گفت بامام موسى كاظم نوشتم در دعائى كه حمد از براى خدا است باندازه منتهاى علمش حضرت بمن نوشت كه البته مگو

منتهای علمش چه آن را منتهائی نیست و لیکن بگو که منتهای رضا و خوشنودی او چه منتهای رضایش از بندگان آنست که آنچه را که بآن امر فرموده بجا آورند و آنچه را که از آن نهی نموده ترک نمایند و این چیزیست که نهایت دارد.

ص: 215

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيُّ قَالَ حَدَّثَنِی مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْعِلْمُ هُوَ مِنْ کَمَالِهِ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر اسدی گفت که حدیث کرد مرا موسی بن عمران از حسین بن یزید از محمد بن ابی عمیر از هشام بن حکم از حضرت صادق (ع) که فرمود علم از کمال خدا است

حدیث 4

4- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ بَکَّارٍ الْوَاسِطِیِّ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْیَنَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع فِی الْعِلْمِ قَالَ هُوَ کَیَدِکَ مِنْکَ(2).

ص: 216

1- زاد فی نسخه(ط) و(ن) «کیدک منک» و هی زائده قطعا، بل الکلام فیما فی الخبر الرابع.

2- قال العلّامه المجلسیّ رحمه اللّه فی البحار باب العلم: قال بعض المشایخ: هذا غلط من الراوی و الصحیح الخبر الأوّل و الامام أجل من أن یبعض اللّه سبحانه بعلمه منه ککون ید الإنسان منه: انتهی، و هذا الکلام مذکور فی حواشی بعض النسخ، و أقول: یحتمل أن یکون المراد بالعلم علم المخلوق، بل ظاهر فیه لقرینه تشبیهه بید المخاطب و المصنّف حسب ذلک فأدرجه فی هذا الباب، و علی هذا فکون العلم کالید لاستعانه الإنسان به فی أفعال الجوانح کما یستعین بالید فی أفعال الجوارح، و علی أن یکون المراد به علم اللّه تعالی فالتوجیه ما ذکره المصنّف، و یمکن أن یکون المراد به المراد به العلم الفعلی الذی هو المشیئه المخلوق بها الأشیاء کما نطق به الخبر التاسع عشر من الباب الحادی عشر، فلا بأس بتشبیهها بالید فان بها فعله کما أن الإنسان بیده فعله مع رعایه تنزیهه تعالی، کما اسند

اليه تعالى اليد فى الكتاب حيث قال: «يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أيْدِيهِمْ» بهذا الاعتبار الا أنّها فسرت بالقدره.

قال محمد بن علی مؤلف هذا الکتاب یعنی أن العلم لیس هو غیره و أنه من صفات ذاته لأن الله عز و جل ذات علامه سمیعه بصیره و إنما نرید بوصفنا إیاه بالعلم نفی الجهل عنه و لا نقول إن العلم غیره لأنا متی قلنا ذلک ثم قلنا إن الله لم یزل عالما أثبتنا معه شیئا قدیما لم یزل تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر اسدی گفت که حدیث کرد مرا موسی بن عمران از حسین بن یزید از محمد بن ابی عمیر از هشام بن حکم از حضرت صادق (ع) که فرمود علم از کمال خدا است

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از ابو الحسن صیرفی از بکار واسطی از ابو حمزه ثمالی از حمران بن اعین از حضرت باقر (ع) که در باب علم خدا فرمود که آن چون دست تو است نسبت بتو مترجم گوید که بعد از این حدیث در کتاب مسطور است که در آن الحاقی است و در میانه دو سطر بخط بعضی از مشایخ رحمه اللَّه میگوید که این غلطی است از راوی و صحیح خبر اول است و امام از آن بزرگوارتر است که خدای سبحانه را تبعیض کند بعلمش نسبت از او چون بودن دست انسان نسبت باو و احمد بن محمد موصل این را در آن الحاق کرده و گفته است که امام (ع) مردم را خطاب میکند و با ایشان گفتگو مینماید بر اندازه فهما و کنه عقلهای ایشان و در این روایت چیزی نیست که با روایتی که پیش از آنست منافات داشته باشد زیرا که قول آن حضرت در علم که آن چون دست تو است نسبت بتو این را اراده فرموده است که چنان که دست انسان از کمال او است همچنین خدای سبحانه عالم بودنش از کمال او است و اگر عالم بودنش نمیبود کامل نبود چنان که انسان اگر از برایش دستی نباشد کامل نباشد و بنا بر این در میانه این دو خبر منافاتی نیست و محمد بن علی مؤلف این کتاب گفته که مقصود آنست که علم غیر او نیست و آنکه آن از صفات ذات او است زیرا که خدای عز و جل ذاتی است بغایت دانای شنوای بینا و جز این نیست که ما باینکه او را بعلم وصف میکنیم نفی جهل و نادانی را از او اراده داریم و نمیگوئیم که علم غیر او است زیرا که ما در هر زمان که این را بگوئیم و بعد از آن بگوئیم که خدا پیوسته عالم بوده چیز قدیمی را با او اثبات کرده ایم که همیشه بوده و خدا از این برتری دارد برتری بزرگ.

حدیث 5

5- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَ رَأَیْتَ مَا کَانَ وَ مَا هُوَ کَائِنٌ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ أَ لَیْسَ کَانَ فِی عِلْمِ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ بَلَی قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ.

ترجمه:

پدرم رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از منصور بن حازم از حضرت صادق (ع) که گفت بآن حضرت عرض کردم که مرا خبر ده که آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت آیا چنان نیست که در علم خدا بوده باشد راوی میگوید که حضرت فرمود بلی پیش از آنکه آسمانها و زمین را بیافریند.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ وَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِیعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ یَعْنِی أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع هَلْ یَکُونُ الْیَوْمَ شَیْ ءٌ لَمْ یَکُنْ فِی عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لَا بَلْ کَانَ فِی عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ یُنْشِئَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ.

ترجمه:

دیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رحمه اللّه از پدرش از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از علی بن اسماعیل و ابراهیم بن هاشم هر دو از صفوان بن یحیی از منصور بن حازم که گفت از او یعنی حضرت صادق (ع) سؤال کردم که آیا امروز چیزی میباشد که در علم خدای عز و جل نبوده باشد فرمود نه بلکه در علم آن جناب بوده پیش از آنکه آسمانها و زمین را ایجاد کند.

ص: 218

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ عَنْ یُونُسَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ(1) عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَعَالَی فِی عُلُوِّ کُنْهِهِ أَحَدٌ تَوَحَّدَ بِالتَّوْحِیدِ فِی تَوْحِیدِهِ ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلَی خَلْقِهِ فَهُوَ أَحَدٌ صَمَدٌ مَلِکٌ قُدُّوسٌ یَعْبُدُهُ کُلُّ شَیْ ءٍ وَ یَصْمِدُ إِلَیْهِ وَ فَوْقَ الَّذِی عَسَیْنَا أَنْ نَبْلُغَ رَبَّنَا- وَسِعَ رَبُّنَا کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْماً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس «رضی» گفت که حدیث کرد مرا پدرم گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از محمد بن اسماعیل بن بزیع از یونس از ابو الحسن از جابر که گفت حضرت باقر (ع) فرمود که خدای عز و جل نامهایش مبارک بوده و در علو کنه خویش برتری داشته یگانه ایست که در توحیدش بیگانگی متوحد شده بعد از آن آن را بر خلقش جاری گردانیده پس او یگانه ایست پناه نیازمندان و پادشاهی بغایت پاکیزه که هر چیزی او را می پرستد و بسوی او قصد میکند و بالاتر است از آنچه ما شاید بآن برسیم و پروردگار ما هر چیزی را فرو گرفته از روی علم.

1- هکذا فی النسخ التی عندی، و أظن أن الصحیح: الحسن بن السری کما بیّنا فی الحدیث التاسع من الباب الرابع، و قوله علیه السّلام: «توحّد بالتوحید فی توحیده» الباء للسببیه و فی للظرفیه کما یقال: فلان واحد بالشجاعه فی شجاعته، أو الباء للظرفیه و فی للسببیه علی العکس، و الثانی أقرب من حیث المعنی فاستبصر.

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ الْمُغِيرَهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَصْفَهَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ بَشَّارٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ أَ يَعْلَمُ اللَّهُ الشَّیْ ءَ الَّذِی لَمْ يَكُنْ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ(1) أَوْ لَا يَعْلَمُ إِلَّا مَا يَكُونُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی هُوَ الْعَالِمُ بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ كَوْنِ الْأَشْيَاءِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (2) وَ قَالَ لِأَهْلِ النَّارِ- وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (3) فَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ لَوْ رَدَّهُمْ لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ قَالَ لِلْمَلَائِكَهِ لَمَّا قَالُوا- أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها وَ يَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ(4) فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمُهُ سَابِقاً لِلْأَشْيَاءِ قَدِيماً قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهَا فَتَبَارَکَ رَبُّنَا تَعَالَی عُلُوّاً كَبِيراً خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَ عِلْمُهُ بِهَا سَابِقٌ لَهَا كَمَا شَاءَ كَذَلِکَ لَمْ يَزَلْ رَبُّنَا عَلِيماً سَمِيعاً بَصِيراً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را عبد اللّٰه بن محمد بن عبد الوهاب گفت که حدیث کرد ما را احمد بن فضل بن مغیره گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر منصور بن عبد اللّٰه بن ابراهیم اصفهانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را حسین بن بشار از أبو الحسن حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام که گفت او را سؤال کردم که آیا خدا میداند آن چیزی را که موجود نشده آنکه اگر میبود چگونه می بود یا نمیداند مگر آنچه را که میباشد و خواهد بود فرمود که خدای تعالی عالم است بچیزها پیش از بودن چیزها خدای عز و جل فرمود که إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی بدرستی که ما چنان بودیم که حافظان اعمال را امر بنوشتن میکردیم یعنی ایشان را میفرمودیم تا می نوشتند آنچه را که بودید که میکردید چه مراد از کتاب ناطق بحق که پیش از این مذکور است کتاب مکنونست که قلم بامر خدا آنچه را که بوده و آنچه را که خواهد بود تا روز قیامت در آن نوشته چنان که از حضرت رسول (ص) و حضرت صادق (ع) مرویست و حضرت صادق (ع) فرمود که آن کتاب مکنونی است که همه نسخها از آنست و فرمود که آیا شما عرب نیستید پس چگونه معنی کلام را نمی شناسید و یکی از شما بصاحب خویش میگوید که این کتاب را استنساخ کن آیا چنان نیست که آنچه می نویسید از کتاب دیگر از اصل باشد و این قول خدا است که إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و از اهل

دوزخ خبر داده و در باب ایشان فرمود وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ و معنی آن چنان که گذشت و اگر بحسب فرض باز گردانیده شوند بدنیا هر آینه باز گردند بسوی آنچه نهی کرده شده اند از آن یعنی باز مرتکب شرک و عصیان و تکذیب شوند و بدرستی که ایشان دروغگویانند در وعده ایمان پس خدای عز و جل دانسته که اگر ایشان را برگرداند هر آینه برگردند بسوی آنچه نهی شده اند از آن و فرشتگان را جواب و رد فرمود چون گفتند که أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ یعنی آیا قرار میدهی در زمین کسی را که تباهی کند در آن و بریزد خونها را و حال آنکه ما تسبیح میکنیم بحمد تو و بپاکیزگی میخوانیم تو را فرمود که إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ یعنی بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه آنچه را که شما نمیدانید پس خدای عز و جل پیوسته علمش چیزها را پیشی گیرنده و قدیم بوده پیش از آنکه آنها را بیافریند پس پروردگار ما بزرگوار و کثیر البرکات و از عیوب و نقائص مبری است و برتر است از آنها برتری بزرگ چیزهای را آفریده و علمش آنها را پیشی گیرنده بوده چنان که خواسته همچنین پروردگار ما همیشه دانای شنوای بینا بوده.

ص: 220

1- مرّ نظیر هذا الکلام فی الحدیث الثامن عشر من الباب الثانی، و فی نسخه(ط) و(ن) «أ یعلم اللّه الشی ء الذی لم یکن قبل أن لو کان کیف- الخ» فکلمه «قبل» متعلق بیعلم و «کیف» مع مدخولها بدل اشتمال من الشی ء.
2- الجاثیه: 29.
3- الأنعام: 28.
4- البقره: 30.

حديث 9

9- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَ كَانَ يَعْلَمُ الْمَكَانَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْمَكَانَ أَمْ عَلِمَهُ عِنْدَ مَا خَلَقَهُ وَ بَعْدَ مَا خَلَقَهُ فَقَالَ تَعَالَى اللَّهُ بَلْ لَمْ يَزَلْ عَالِماً بِالْمَكَانِ قَبْلَ تَكْوِينِهِ كَعِلْمِهِ بِهِ بَعْدَ مَا كَوَّنَهُ وَ كَذَلِكَ عِلْمُهُ بِجَمِيعِ الْأَشْيَاءِ كَعِلْمِهِ بِالْمَكَانِ.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه من الدليل على أن الله تبارك و تعالى عالم أن الأفعال المختلفه التقدير المتضاده التدبير المتفاوته الصنعه لا تقع على ما ينبغى أن يكون عليه من الحكمه ممن لا يعلمها و لا يستمر على منهاج منتظم ممن يجهلها أ لا ترى أنه لا يصوغ قرطا يحكم صنعته و يضع كلا من دقيقه و جليله موضعه من لا يعرف الصياغه و لا أن ينتظم كتابه يتبع كل حرف منها ما قبله من لا يعلم الكتابه و العالم ألطف صنعه و أبدع تقريرا مما وصفناه فوقوعه من غير عالم بكيفيته قبل وجوده أبعد و أشد استحاله

- وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى ع يَقُولُ فِی دُعَائِهِ سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ أَتْقَنَ مَا خَلَقَ بِحِكْمَتِهِ وَ وَضَعَ كُلَّ شَیْ ءٍ مِنْهُ مَوْضِعَهُ بِعِلْمِهِ سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

ترجمه:

و بهمين اسناد از على بن عبد اللَّه مرويست كه گفت حديث كرد ما را صفوان بن يحيى از عبد اللَّه بن مسكان كه گفت حضرت صادق (ع) را سؤال كردم از خداى تبارک و تعالى كه آيا مكان را ميدانست پيش از آنكه مكان را بيافريند يا علمش در نزد چيزيست كه آن را آفريده و بعد از آن چيزيست كه آن را آفريده فرمود كه خدا از اين برتر است بلكه پيوسته عالم بمكان بوده پيش از هستى و داده دادنش چون علمش بآن بعد از آنكه آن را هستى داده و همچنين علمش بهمه چيزها چون علم او است بمكان.

(مترجم گوید) که مؤلف بعد از آنکه این حدیث را ذکر کرده گفته است که مصنف این کتاب میگوید که از جمله دلیل بر آنکه خدای تعالی عالم است آنست که افعالی که تقدیرش مختلف و تدبیرش متضاد و صنعتش تفاوت دارد واقع نمیشود بر آن وجهی که سزد که بر آن باشد از حکمت از کسی که آن را نمیداند و بر راه راست صاحب انتظامی استمرار ندارد از آن کسی که آن را نمیداند و بآن جهالت دارد آیا نمی بینی که کسی که زرگری را نمیداند گوشواره را نمیسازد که ساختنش را محکم و استوار گرداند و هر یک از اجزای کوچک و بزرگ آن را در جای خود گذارد و نه آنکه کسی که نوشتن را نمیدانند نوشته را نظم و ترتیب دهد که هر حرفی از آن پیروی کند آنچه را که پیش از آنست و عالم یعنی جهان صنعتش لطیف تر و تقدیرش بدیع تر است از آنچه ما آن را وصف کردیم پس وقوعش از غیر عالم و نادان بکیفیت آن پیش از وجودش دورتر و استحاله و امتناعش سخت تر است و تصدیق این آن چیزیست که حدیث کرد ما را بآن عبد الواحدین بن محمد بن عبدوس عطار رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان که گفت شنیدم از حضرت امام رضا (ع) که در دعاء خویش میفرمود که پاک و منزه است آنکه خلق را بقدرت خویش آفریده و آنچه را که ساخته بحکمت خویش محکم فرموده و هر چیزی از آن را بعلم خویش در جای خود گذاشته پاک و منزه است آنکه میداند خیانت چشمها را که عبارت است از دزدیده بچیزی نگاه کردن که نگاه کردن بآن حلال نباشد و میداند آنچه را که سینها پنهان میدارند یعنی علمش بضمائر و سرائر مخلوقات محیط است و هیچ چیز مانند او نیست و او است شنوای بینا.

حدیث 11

11- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مَنْصُورٍ الصَّیْقَلِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِیهِ حَیَاهٌ لَا مَوْتَ فِیهِ نُورٌ لَا ظُلْمَهَ فِیهِ.

ترجمه:

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم از منصور صیقل از حضرت صادق (ع) که فرمود خدا علمی است که جهلی در آن نیست و زندگی و حیاتی که مرگی در آن نیست و نوری که ظلمتی در آن نیست.

حدیث 12

12- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَى بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع رُوِّینَا أَنَّ اللَّهَ عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِیهِ حَیَاهٌ لَا مَوْتَ فِیهِ نُورٌ لَا ظُلْمَهَ فِیهِ قَالَ کَذَلِکَ هُوَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسى بن عبید از یونس بن عبد الرحمن که گفت به ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) عرض کردم که روایت بما رسیده که خدا علمی است که جهلی در آن نیست و حیاتی است که مرگی در آن نیست و نوریست که ظلمتی در آن نیست فرمود که آن جناب همچنین است.

حدیث 13

13- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَى عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ عِیسَى بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ نُورٌ لَا ظُلْمَهَ فِیهِ وَ عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِیهِ وَ حَیَاهٌ لَا مَوْتَ فِیهِ.

ص: 223

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن احمد بن ولید رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم از عیسی بن ابی منصور از جابر جعفی از حضرت باقر (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود خدا نوریست که ظلمتی در آن نیست و علمی است که جهلی در آن نیست و حیاتی است که مرگی در آن نیست.

حدیث 14

14- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى عِلْماً خَاصّاً وَ عِلْماً عَامّاً فَأَمَّا الْعِلْمُ الْخَاصُّ فَالْعِلْمُ الَّذِی لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ وَ أَمَّا عِلْمُهُ الْعَامُّ فَإِنَّهُ عِلْمُهُ الَّذِی أَطْلَعَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ وَ قَدْ وَقَعَ إِلَيْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از ابن سنان از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که فرمود خدا را علم خاص و علم عامی است اما علم خاص علمی است که فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسلش بر آن اطلاع بهم نرسانیده اند یا خدا ایشان را بر آن مطلع نساخته و اما علم عامش همان علمی است که فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسلش را بر آن اطلاع داده یا ایشان بر آن مطلع شده اند و آن از جانب رسول خدا (ص) بسوی ما واقع شده و بما رسیده.

حدیث 15

15- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِیُّ عَنْ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ زَیْدِ بْنِ الْمُعَدِّلِ النُّمَیْرِیِّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ لَعِلْماً لَا یَعْلَمُهُ غَیْرُهُ وَ عِلْماً یَعْلَمُهُ مَلَائِکَتُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَنْبِیَاؤُهُ الْمُرْسَلُونَ وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر اسدی از موسی بن عمران از حسین بن یزید از یزید بن معدل نمیری و عبد اللّه بن سنان از جابر از حضرت باقر (ع) که فرمود خدا را علمی است که کسی غیر از او آن را نمیداند و علمی است که فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسلش آن را میدانند و ما آن را میدانیم.

حدیث 16

16- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی یَحْیَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: عِلْمُ اللَّهِ لَا یُوصَفُ مِنْهُ بِأَیْنٍ وَ لَا یُوصَفُ الْعِلْمُ مِنَ اللَّهِ بِکَیْفٍ وَ لَا یُفْرَدُ الْعِلْمُ مِنَ اللَّهِ وَ لَا یُبَانُ اللَّهُ مِنْهُ وَ لَیْسَ بَیْنَ اللَّهِ وَ بَیْنَ عِلْمِهِ حَدٌّ(1).

ترجمه:

و بهمین اسناد مرویست از حسین بن یزید از یحیی بن ابی یحیی از عبد اللّه بن صلت از عبد الاعلی از عبد صالح یعنی حضرت موسی بن جعفر (ع) که فرمود علم خدا خدا از آن باین و کو وصف نمیشود و علم از خدا بکیف و چون وصف نمیشود و علم از خدا تنها نمیشود و خدا از آن جدا نمیشود و در میان خدا و علمش حد و اندازه نیست.

1- هذا کله بیان لکون علمه تعالی عین ذاته.

11- باب صفات الذات و صفات الأفعال

«باب یازدهم» در بیان صفات ذات و صفات افعال

اشاره

مجمل قول در صفات ذات و صفات فعل آنست که هر دو چیز که خدا را بآنها وصف کنی که هر یک از نفی و اثبات را استعمال نمائی و هر دو در وجود تحقق داشته باشند آن صفت آن صفت صفت فعل است چون اراده رضا و کراهت و غضب و هر صفتی که بآن ضد آن را از خدا دور کنی چون علم و حیوه و سمع و بصر آن صفت صفت ذات مقدس است چنان که در آخر این باب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّیَالِسِیِّ الْخَزَّازِ الْکُوفِیِّ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ لَمْ یَزَلِ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ رَبَّنَا وَ الْعِلْمُ ذَاتُهُ وَ لَا مَعْلُومَ وَ السَّمْعُ ذَاتُهُ وَ لَا مَسْمُوعَ وَ الْبَصَرُ ذَاتُهُ وَ لَا مُبْصَرَ وَ الْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَ لَا مَقْدُورَ فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْیَاءَ وَ کَانَ الْمَعْلُومُ وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَی الْمَعْلُومِ(1)

1- أی فلما وجد الذی کان معلوما له تعالی فی الازل انطبق علمه علی معلومه فی ظرف الوجود الخارجی لکون علمه حقا لا جهل فیه، و لیس معنی الوقوع التعلق لانه قبل وجوده فکان قبل وجوده فی الخارج معلوما، و یعبر عن هذا الانطباق بالعلم الفعلی فی قبال الذاتی، و من هذا یظهر أن العلم المنفی قبل وجود المعلوم فی الحدیث الثانی هو الفعلی أی أنی یقع علمه علی المعلوم و لا معلوم فی الخارج، و کذا غیر العلم، و بعباره اخری لا یصحّ .أن یقال: اللّه یعلم بالشی ء فی الازل، بل یصحّ أن یقال: إنّه عالم بالشی ء فی الازل لان صیغه المضارع تدلّ علی النسبه التلبسیه و هذه النسبه تقتضی وجود الطرفین فی ظرف واحد.

وَ السَّمْعُ عَلَی الْمَسْمُوعِ وَ الْبَصَرُ عَلَی الْمُبْصَرِ وَ الْقُدْرَهُ عَلَی الْمَقْدُورِ قَالَ قُلْتُ فَلَمْ یَزَلِ اللَّهُ مُتَکَلِّماً قَالَ إِنَّ الْکَلَامَ صِفَهٌ مُحْدَثَهٌ لَیْسَتْ بِأَزَلِیَّهٍ کَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا مُتَکَلِّمَ کذا.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن خالد طیالسی خراز کوفی از صفوان بن یحیی از ابن مسکان از ابو بصیر که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود خدای عز و جل که پروردگار ماست همیشه بود و علم ذات او بود و هیچ معلومی نبود که در حیطه علم و دانش در آید و شنوائی ذات او بود و هیچ مسموعی نبود که در حیطه شنیدن در آید و بینائی ذات او بود و هیچ دیده شده نبود که در حیطه دیدن در آید و قدرت ذات او بود و هیچ مقدوری نبود که در تحت قدرت و توانائی در آید بعد از آن چون چیزها را اهداف فرمود و آنها را از سر نو پدید آورد و معلوم مجود شد علم از آن جناب بر معلوم و شنیدن بر شنیده شده و دیدن بر آنچه دیده شود و قدرت بر آنچه مقدور باشد واقع شد ابو بصیر میگوید که عرض کردم پس خدا همیشه سخنگو بوده فرمود که سخن گفتن صفتی است که حادث می شود و ازلی و همیشه نیست و خدای عز و جل بود و هیچ سخنگوئی نبود.

مترجم گوید که مؤلف پیش از این فقره یک فقره را از میان انداخته چه همین حدیث بهمین سند از علی بن ابراهیم تا آخر در کافی ایراد شده و پیش از این فقره چنین است که ابو بصیر گفت که عرض کردم پس خدا همیشه متحرک بوده حضرت فرمود که خدا از آن برتر است که حرکت کند و بجنبد زیرا که حرکت صفتی است که بفعل حادث می شود.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ سَهْلٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ لَمْ یَزَلِ اللَّهُ یَعْلَمُ قَالَ أَنَّی یَکُونُ یَعْلَمُ وَ لَا مَعْلُومَ قَالَ قُلْتُ فَلَمْ یَزَلِ اللَّهُ یَسْمَعُ قَالَ أَنَّی یَکُونُ ذَلِکَ وَ لَا مَسْمُوعَ قَالَ قُلْتُ فَلَمْ یَزَلْ یُبْصِرُ قَالَ أَنَّی یَکُونُ ذَلِکَ وَ لَا مُبْصَرَ قَالَ ثُمَّ قَالَ لَمْ یَزَلِ اللَّهُ عَلِیماً سَمِیعاً بَصِیراً ذَاتٌ عَلَّامَهٌ سَمِیعَهٌ بَصِیرَهٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم رحمه اللّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی از اسماعیل بن سهل از حماد بن عیسی که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال نمودم و عرض کردم که خدا همیشه میدانست فرمود چگونه چنین باشد که بداند و هیچ معلومی نبود راوی میگوید که عرض کردم که پس پیوسته می شنید فرمود چگونه چنین باشد و هیچ مسموعی نبود راوی میگوید که عرض کردم که پس پیوسته میدید فرمود چگونه این میسر می شود و هیچ مبصر و دیده شده نبود بعد از آن فرمود پیوسته خدا دانای شنوای بینا بوده ذاتی است بغایت دانای شنوای بینا

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سُلَیْمَانَ الْکُوفِیُّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عَلِیَّ بْنَ مُوسَی ع یَقُولُ لَمْ یَزَلِ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَلِیماً قَادِراً حَیّاً قَدِیماً سَمِیعاً بَصِیراً فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ قَوْماً یَقُولُونَ إِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَزَلْ عَالِماً بِعِلْمٍ وَ قَادِراً بِقُدْرَهٍ وَ حَیّاً بِحَیَاهٍ وَ قَدِیماً بِقِدَمٍ وَ سَمِیعاً بِسَمْعٍ وَ بَصِیراً بِبَصَرٍ(1)

ص: 228

1- هذه مقاله الأشاعره فی صفاته، تعالی عن ذلک علوا کبیرا.

فَقَالَ ع مَنْ قَالَ ذَلِکَ وَ دَانَ بِهِ فَقَدِ اتَّخَذَ مَعَ اللَّهِ آلِهَهً أُخْری وَ لَیْسَ مِنْ وَلَایَتِنَا عَلَی شَیْ ءٍ ثُمَّ قَالَ ع لَمْ یَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِیماً قَادِراً حَیّاً قَدِیماً سَمِیعاً بَصِیراً لِذَاتِهِ تَعَالَی عَمَّا یَقُولُ الْمُشْرِکُونَ وَ الْمُشَبِّهُونَ عُلُوّاً کَبِیراً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی که گفت حدیث کرد ما را فضل بن سلیمان کوفی از حسین بن خالد که گفت شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که میفرمود پیوسته خدای تبارک و تعالی دانای توانای زنده دیرینه شنوای بینا بوده بآن حضرت عرض کردم که یا بن رسول اللّه بدرستی که گروهی میگویند که خدای عز و جل دانا بوده بعلم و توانا بوده بقدرت و زنده بوده بحیاه و دیرینه بوده بقدم و شنوا بوده بگوش و بینا بوده بدیده حضرت (ع) فرمود که هر که این را بگوید و باین اعتقاد و دینداری کند بحقیقت که با خدا خدایان دیگر را فرا گرفته و از ولایت و دوستی ما بر هیچ نیست پس آن حضرت (ع) فرمود که پیوسته خدای عز و جل دانای توانای زنده دیرینه شنوای بینا بوده بخودی خود و برتر است از آنچه مشرکان و مشبهان میگویند برتری بزرگ.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ التَّوْحِیدِ فَقَالَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ مُثْبَتٌ مَوْجُودٌ لَا مُبْطَلٌ وَ لَا مَعْدُودٌ وَ لَا فِی شَیْ ءٍ مِنْ صِفَهِ الْمَخْلُوقِینَ وَ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُعُوتٌ وَ صِفَاتٌ فَالصِّفَاتُ لَهُ وَ أَسْمَاؤُهَا جَارِیَهٌ عَلَی الْمَخْلُوقِینَ(1)

1- أی فحقیقه صفاته ثابته له تعالی من دون اشتراک لاحد فیها، و أسماؤها أی مفاهیم تلک الصفات جاریه علی المخلوقین یشترکون فیها معه تعالی کما صرّح به فی الحدیث الرابع عشر من هذا الباب، أو المراد اجراء حقیقتها علی الخلق علی سبیل الظلّیه کإجراء التوحید علیه علی ما ذکر فی الحدیث السابع من الباب العاشر و الحدیث التاسع من الباب الرابع.

مِثْلُ السَّمِيعِ وَ الْبَصِيرِ وَ الرَّءُوفِ وَ الرَّحِيمِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِکَ وَ النُّعُوتُ نُعُوتُ الذَّاتِ لَا تَلِيقُ إِلَّا بِاللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى وَ اللَّهُ نُورٌ لَا ظَلَامَ فِيهِ وَ حَيٌّ لَا مَوْتَ لَهُ وَ عَالِمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ وَ صَمَدٌ لَا مَدْخَلَ فِيهِ رَبُّنَا نُورِيُّ الذَّاتِ حَيُّ الذَّاتِ عَالِمُ الذَّاتِ صَمَدِيُّ الذَّاتِ.

ترجمه:

حديث كرد ما را احمد بن زياد بن جعفر همدانى «رضى» گفت كه حديث كرد ما را على بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابى عمير از هرون بن عبد الملک كه گفت حضرت صادق (ع) از توحيد سؤال شد فرمود كه آن جناب عز و جل مثبت و موجود است نه مبطل و نه معدود و نه در چيزى از صفت آفريدگان و آن حضرت را عز و جل نعوت و صفاتى چند است پس صفات از براى او است و نامهاى آنها بر آفريدگان جاريست مانند شنوا و بينا و مهربان و بخشاينده و امثال اينها و نعوت نعت هاى ذات است و لياقت ندارد مگر بخداى تبارک و تعالى و خدا نوريست كه ظلمتى در آن نيست و زنده ايست كه مرگى در آن نيست و عالمى كه جهلى در آن نيست و صمدى كه مدخلى در آن نيست و زنده ايست پروردگار ما نورى الذات وحى الذات و عالم الذات و صمدى الذات است كه ذاتش نور و هادى و زنده و دانا و پناه نيازمندانست

حديث 5

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِى عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِى الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ الْخَزَّازِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى كَانَ وَ لَا شَيْ ءَ غَيْرُهُ نُوراً لَا ظَلَامَ فِيهِ(1)

1- قوله: «نورا» خبر كان، و قوله: «و لا شى ء غيره» جمله معترضه بينهما، كذا قيل و ليس بصحيح لان الواو لغو حينئذ، بل الصحيح أن كان تامّه، و الجمله معطوفه عليها و «نورا» مع ما بعده من المنصوبات أحوال لفاعل كان، و على هذا فمعنى قوله: «و كذلک هو اليوم» أنه اليوم كان و لا شى ء غيره، أى بحقيقه الشيئيه التى هى كونه نورا لا ظلام فيه- الخ.

وَ صَادِقاً لَا کَذِبَ فِیهِ(1) وَ عَالِماً لَا جَهْلَ فِیهِ وَ حَیّاً لَا مَوْتَ فِیهِ وَ کَذَلِکَ هُوَ الْیَوْمَ وَ کَذَلِکَ لَا یَزَالُ أَبَداً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» گفت که حدیث کرد مرا عمویم محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی از پدرش از احمد بن نضر خزاز از عمر و بن شمر از جابر از حضرت باقر (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی بود و چیزی غیر از او نبود و نوری بود که ظلمتی در آن نبود و راستگوئی که دروغی در آن نبود و عالمی که جهلی در آن نبود و زنده که مرگی در آن نبود و آن جناب امروز همچنین است و همیشه همچنین خواهد بود.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ یَحْیَی (2) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ کَانَ حَیّاً بِلَا کَیْفٍ وَ لَا أَیْنٍ وَ لَا کَانَ فِی شَیْ ءٍ وَ لَا کَانَ عَلَی شَیْ ءٍ وَ لَا ابْتَدَعَ لِمَکَانِهِ مَکَاناً (3)

1- الصادق بحسب الذات لا الصادق الذی هو صفه الکلام فانه من صفات الافعال لیس بعین الذات.
2- أظن أن هذا الرجل هو المذکور فی الحدیث الثانی و العشرین من الباب الأوّل و أظن أیضا أنّه یحیی بن أبی یحیی المذکور فی سند الحدیث السادس عشر من الباب العاشر و ان کانت النسخ متفقه علی زیاده لفظ «أبی» هناک.
3- أی و لا ابتدع لمکانته و عظمته مکانا اذ لا یحیط به الاماکن، و فی نسخه(د) و(و) «و لا ابتدع لکانه مکانا» أی لا ابتدع لانه کان قادرا عالما حیا- الخ- مکانا اذ الصفات عین الذات، و نظیر هذا الحدیث الثانی من الباب الثامن و العشرین.

وَ لَا قَوِيَ بَعْدَ مَا كَوَّنَ الْأَشْيَاءَ وَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْ ءٌ يَكُونُ وَ لَا كَانَ خِلْواً مِنَ الْقُدْرَهِ عَلَى الْمُلكِ قَبْلَ إِنْشَائِهِ وَ لَا يَكُونُ خِلْواً مِنَ الْقُدْرَهِ بَعْدَ ذَهَابِهِ كَانَ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَهاً حَيّاً بِلَا حَيَاهٍ حَادِثَهٍ مَلِكاً قَبْلَ أَنْ يُنْشِئَ شَيْئاً وَ مَالِكاً بَعْدَ إِنْشَائِهِ وَ لَيْسَ لِلَّهِ حَدٌّ وَ لَا يُعْرَفُ بِشَيْ ءٍ يُشْبِهُهُ وَ لَا يَهْرَمُ لِلْبَقَاءِ وَ لَا يَصْعَقُ لِدَعْوَهِ شَيْ ءٍ(1) وَ لِخَوْفِهِ تَصْعَقُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا وَ كَانَ اللَّهُ حَيّاً بِلَا حَيَاهٍ حَادِثَهٍ(2) وَ لَا كَوْنٍ مَوْصُوفٍ وَ لَا كَيْفٍ مَحْدُودٍ (3) وَ لَا أَيْنٍ مَوْقُوفٍ (4) وَ لَا مَكَانٍ سَاكِنٍ (5) بَلْ حَيٌّ لِنَفْسِهِ وَ مَالِكٌ لَمْ يَزَلْ لَهُ الْقُدْرَهُ أَنْشَأَ مَا شَاءَ حِينَ شَاءَ بِمَشِيَّتِهِ وَ قُدْرَتِهِ كَانَ أَوَّلًا بِلَا كَيْفٍ وَ يَكُونُ آخِراً بِلَا أَيْنٍ وَ كُلُّ شَيْ ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ- لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ.

1- الصعق بمعنى الصوت الشديد المفزع و يأتى بمعنى الفزع و الغشيه من أمر مخوف صوت أو غيره، أى ليس دعوته بصعق و صوت بل بما يناسب المدعو، و فى البحار باب جوامع التوحيد: «و لا يصعق لذعره شى ء» و الذعره بمعنى الخوف، أى لا يفزع لخوف شى ء و هذا أنسب بالجمله التاليه.

2- فى نسخه(ب) «و كان عزّ و جلّ الها حيا- الخ».

3- الوصف أيضا حىّ أتى به للتنبيه على أنّه يوجب محدوديه المكيف، و يمكن أن يكون للاحتراز أى ليس له الكيفيات الامكانيه بل له كيفيه هى نفس ذاته الواجبه كما ورد فى بعض الأخبار: «لا تدرک كيفيه».

4- الاين هو النسبه الى المكان، أى ليس له أين موقوف على مكان خاصّ، بل نسبته الى جميع الاماكن على السواء.(5). قال العلّامه المجلسىّ رحمه اللّه: و تقييد المكان بالساكن مبنى على المتعارف الغالب من كون المكان المستقر عليه ساكنا.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه که گفت حدیث کرد ما را یحیی بن ابی یحیی از عبد الله بن صلت از عبد الأعلی از عبد صالح یعنی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود بدرستی که خدا که خدائی غیر از او نیست زنده بود بدون چون و چگونگی و کو و کجا و در چیزی نبود و بر چیزی نبود و از برای بودن یا جای بودنش مکانی را اختراع نفرمود و بعد از آنکه چیزها را بعرصه وجود آورد قوی نشد و چیزی که موجود می شود باو شباهت ندارد و از قدرت بر ملک پیش از ایجاد آن خالی نبود و بعد از بردن آن از قدرت خالی نخواهد بود و آن جناب عز و جل خدای زنده بود بی زندگی حادثی که زائد بر ذات مقدسش باشد و پادشاه بوده پیش از آنکه چیزی را ایجاد کند و مالک بوده بعد از آنکه آن را ایجاد فرموده و خدا را حد و تعریفی نیست و بچیزی شناخته نمیشود که باو شباهت داشته باشد چه او را شبیهی نیست و بجهت طول بقاء و ماندن پیر نمیشود و از برای دعوت چیزی بیهوش نمیگردد و همه چیزها بجهت ترس او از هوش میروند پس خدا زنده بود بی زندگی که حادث باشد و بی بودنی که بوصف در آید و بی چگونگی که محدود و معلوم باشد و بی کو و کجائی که موقوف باشد و بی مکانی که ساکن باشد بلکه زنده ایست بخودی خود و پادشاهی که همیشه او را قدرت بوده آنچه را که خواسته بخواست و قدرت خویش در آن هنگام که خواسته ایجاد فرموده اولی بود بی چگونگی و آخری خواهد بود بی کجا کجا یعنی بی مکانی که از آن سؤال شود و هر چیزی فانی و نیست شونده است مگر ذات او و او راست آفریدن همه مخلوقات و مکونات و امر نافذ که مقرون بمصلحت است بزرگست خدا که پروردگار عالمیانست

ص: 233

حديث 7

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اسْمُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ وَ كُلُّ شَيْ ءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْ ءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ فَأَمَّا مَا عَبَّرَتِ الْأَلْسُنُ عَنْهُ أَوْ عَمِلَتِ الْأَيْدِی فِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ (1) وَ اللَّهُ غَايَةُ مَنْ غَايَاهُ وَ الْمُغَيَّا غَيْرُ الْغَايَهِ وَ الْغَايَهُ مَوْصُوفَهٌ وَ كُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَ صَانِعُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدٍّ مُسَمًّی لَمْ يَتَكَوَّنْ فَتُعْرَفَ كَيْنُونَتُهُ بِصُنْعِ غَيْرِهِ وَ لَمْ يَتَنَاهَ إِلَی غَايَهٍ إِلَّا كَانَتْ غَيْرَهُ لَا يَذِلُّ مَنْ فَهِمَ هَذَا الْحُكْمَ أَبَداً(2) وَ هُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ فَاعْتَقِدُوهُ وَ صَدِّقُوهُ وَ تَفَهَّمُوهُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَهٍ أَوْ بِمِثَالٍ فَهُوَ مُشْرِكٌ(3) لِأَنَّ الْحِجَابَ وَ الْمِثَالَ وَ الصُّورَهَ غَيْرُهُ (4) وَ إِنَّمَا هُوَ وَاحِدٌ مُوَحَّدٌ فَكَيْفَ يُوَحِّدُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَيْرِهِ إِنَّمَا عَرَفَ اللَّهَ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ (5) فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفُهُ إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ وَ اللَّهُ خَالِقُ الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَيْ ءٍ يُسَمًّی بِأَسْمَائِهِ فَهُوَ غَيْرُ أَسْمَائِهِ وَ الْأَسْمَاءُ غَيْرُهُ وَ الْمَوْصُوفُ غَيْرُ الْوَاصِفِ (6)

ص: 234

1- ما عبرت الألسن هو اللفظ و العباره، و ما عملت الأيدی هو الكتابه، و قد مضی بعض البيان لهذا الحديث ذيل الحديث السادس عشر من الباب الثانی.

2- لانّ العزّ كل العز فی حقيقه التوحيد.

3- أی زعم أنّه يعرف اللّه بما بينه و بين اللّه من الأشياء أو بما يتصوره فی الذهن، أو بما حسبه مثالا و شبيها له.

4- و المغاير لا يكون معرفا للمغاير.

5- يأتی لهذا الكلام بيانات فی الباب الواحد و الأربعين.

6- هذا عباره اخری عن قوله فی الحديث السادس عشر من الباب الثانی: فالذاكر اللّه غير اللّه.

فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُؤْمِنُ بِمَا لَا يَعْرِفُ فَهُوَ ضَالٌّ عَنِ الْمَعْرِفَهِ لَا يُدْرِکُ مَخْلُوقٌ شَيْئاً إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تُدْرَکُ مَعْرِفَهُ اللَّهِ إِلَّا بِاللَّهِ وَ اللَّهُ خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقُهُ خِلْوٌ مِنْهُ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئاً كَانَ كَمَا أَرَادَ بِأَمْرِهِ مِنْ غَيْرِ نُطْقٍ لَا مَلْجَأَ لِعِبَادِهِ مِمَّا قَضَى وَ لَا حُجَّهَ لَهُمْ فِيمَا ارْتَضَى لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى عَمَلٍ وَ لَا مُعَالَجَهٍ مِمَّا أَحْدَثَ فِي أَبْدَانِهِمُ الْمَخْلُوقَهِ إِلَّا بِرَبِّهِمْ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْوَى عَلَى عَمَلٍ لَمْ يُرِدْهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ زَعَمَ أَنَّ إِرَادَتَهُ تَغْلِبُ إِرَادَهَ اللَّهِ (1)- تَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ.

قال مصنف هذا الكتاب معنى ذلک أن من زعم أنه يقوى على عمل لم يرده الله أن يقويه عليه فقد زعم أن إرادته تغلب إراده الله- تَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن موسى بن متوكل «ره» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن يحيى عطار از حسين بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه از على بن حسين بن محمد از خالد بن يزيد از عبد الأعلى از حضرت صادق (ع) كه فرمود نام خدا غير خدا است و هر چيزى كه نام چيز بر آن واقع شود مخلوق است مگر خدا و اما آنچه زبانها از آن تعبير كند يا دستها در آن كار كند مخلوق است و لفظ اللّه كه فارسى آن خدا است غايت و نام كسى است كه آن را غايت و نام قرار داده كه نظر خلائق بآن ميرسد و غايت نظر ايشان واقع مى شود و مغيى بر وطن ثريا يعنى ذات مقدس كه غايت از براى آن قرار داده اند غير غايت است كه نظر خلق بآن منتهى مى شود و غايت مصوف است بوصف معلوم و هر موصوفى مصنوع است كه كسى آن را ساخته و صانع چيزها موصوف نيست باندازه معينى و كسى او را بوجود نياورده كه هستى او را بصنعت غير او بشناسد و تا غايتى متناهى نشده مگر آنكه آن غايت غير او بوده و هر كه اين حكم را كه بيان كرديم بفهمد هرگز خوار نگردد و اين توحيديست خالص پس آن را اعتقاد كنيد و بآن تصديق نمائيد و بفهميد باذن خداى عز و جل و هر كه گمان كند كه خدا را مى شناسد بحجاب و واسطه ميان او و خلائق يا بصورت عقلى يا تمثال خيالى مشركست زيرا كه حجاب و صورت و مثالى كه قرار داده غير او است و جز اين نيست كه آن جناب يگانه ايست كه او را بيگانگى پرستيده اند پس چگونه او را بيگانگى ياد نموده آنكه گمان ميكند كه او را بغير او شناخته و هر كه خدا شناخته خدا را بخدا شناخته پس هر كه او را بخودش نشناخته، چنان نيست كه او را بشناسد بلكه غير او را مى شناسد و خدا

آفریننده چیزها است نه از چیزی پس بنامهای خود نامیده شده و آن جناب غیر نامهای خود است و نامها غیر او است و موصوف غیر وصف است پس هر که گمان کند که ایمان دارد بآنچه نمی شناسد گمراه از معرفت است و هیچ آفریده چیزی را در نیابد مگر بخدا و شناخت خدا دریافته نمیشود مگر بخدا و خدا از خلقش خالی و خلقش از او خالی اند و چون چیزی را خواهد باشد چنان که خواسته بامر خود بدون نطق و سخن گفتن و بندگان را پناهی نیست از آنچه حکم فرموده و ایشان را حجت و برهانی نیست در آنچه پسندیده و بر هیچ کار و درمانی از آنچه در تنهای آفریده شده ایشان پدید آورده قدرت ندارد مگر به پروردگار خویش پس هر که گمان کند که قوت دارد بر کاری که خدای عز و جل آن را نخواسته بحقیقت که گمان کرده که اراده اش بر اراده خدا که پروردگار عالمیانست غالب می شود.

1- لان لارادته تعالی فی فعل العبد دخلا کما یأتی بیانه فی محله ان شاء اللّه تعالی.

(مترجم گوید) که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که معنی این آنست که هر که گمان کند که قوت دارد بر کاری که خدا نخواسته است که او را بر آن قوت دهد بحقیقت که گمان کرده که اراده اش بر اراده خدا غالب می شود و بزرگوار و برتر است پروردگار عالمیان.

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَمِّی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ يَزَلْ سَمِيعاً بَصِيراً عَلِيماً قَادِراً قَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ رَجُلًا يَنْتَحِلُ مُوَالاتَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ يَزَلْ سَمِيعاً بِسَمْعٍ وَ بَصِيراً بِبَصَرٍ وَ عَلِيماً بِعِلْمٍ وَ قَادِراً بِقُدْرَةٍ فَغَضِبَ ع ثُمَّ قَالَ مَنْ قَالَ ذَلِکَ وَ دَانَ بِهِ فَهُوَ مُشْرِکٌ وَ لَيْسَ مِنْ وَلَايَتِنَا عَلَی شَیْ ءٍ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی ذَاتٌ عَلَّامَةٌ سَمِيعَةٌ بَصِيرَةٌ قَادِرَةٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «ره» گفت که حدیث کرد مرا عمویم محمد بن ابی القاسم گفت که حدیث کرد مرا محمد بن علی صیرفی کوفی گفت که حدیث کرد مرا محمد بن سنان از ابان بن عثمان احمر که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که مرا خبر ده از خدای تبارک و تعالی که پیوسته شنوای بینای دانای توانا بوده فرمود آری بآن حضرت عرض کردم که مردی که دوستی شما اهل بیت را بخود نسبت میدهد و آن را بر خود می بندد میگوید که خدای تبارک و تعالی پیوسته شنوا بوده بگوش و بینا بوده بچشم و دانا بوده بعلم و توانا بوده بقدرت حضرت (ع) غضب فرمود بعد از آن فرمود که این را بگوید و باین دینداری کند مشرک است و از ولایت و دوستی ما بر هیچ نیست بدرستی که خدای تبارک و تعالی ذاتی است که دانای شنوای بینای توانا یعنی این صفات عین ذات خدا باشد و زائد بر ذات نیست چنان که در مخلوقین صفات زائد بر ذات ایشانست و از اینجا است که فرموده اند که کمال توحید نفی صفات است از آن جناب.

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِیزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ: مِنْ صِفَهِ الْقَدِیمِ أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ أَحَدِیُّ الْمَعْنَی وَ لَیْسَ بِمَعَانٍ کَثِیرَهٍ مُخْتَلِفَهٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ یَزْعُمُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَنَّهُ یَسْمَعُ بِغَیْرِ الَّذِی یُبْصِرُ وَ یُبْصِرُ بِغَیْرِ الَّذِی یَسْمَعُ قَالَ فَقَالَ کَذَبُوا وَ أَلْحَدُوا وَ شَبَّهُوا تَعَالَی اللَّهُ عَنْ ذَلِکَ إِنَّهُ سَمِیعٌ بَصِیرٌ یَسْمَعُ بِمَا یُبْصِرُ وَ یُبْصِرُ بِمَا یَسْمَعُ قَالَ قُلْتُ یَزْعُمُونَ أَنَّهُ بَصِیرٌ عَلَی مَا یَعْقِلُونَهُ قَالَ فَقَالَ تَعَالَی اللَّهُ إِنَّمَا یَعْقِلُ مَا کَانَ بِصِفَهِ الْمَخْلُوقِینَ وَ لَیْسَ اللَّهُ کَذَلِکَ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را حمزه بن محمد علوی «ره» گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید از حماد از حریز از محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) که فرمود از صفت قدیم آنست یا در صفت قدیم فرمود که آن جناب یگانه و پناه محتاجانست و احدی المعنی است که معانی کثیره مختلفه نیست که سر بهم آورده باشد از جهت تعدد در ذات و صفات نه در خارج و نه در ذهن راوی میگوید که عرض کردم فدای تو گردم گروهی از مردم عراق گمان میکنند که خدا می شنود بغیر آنچه می بیند و می بیند بغیر آنچه می شنود فرمود که دروغ گفتند و ملحد شدند که از حق میل کردند و خدا را بخلق تشبیه نمودند و خدا از این برتر است بدرستی که آن جناب شنوائی است بینا که می شنود بآنچه می بیند و می بیند بآنچه می شنود راوی میگوید که عرض کردم که گمان میکنند که بینا است بر وضعی که آن را تعقل مینمایند و میفهمند راوی میگوید که حضرت فرمود که خدا از این برتر است جز این نیست که آنچه بصفت مخلوق باشد معقول می شود و عقل آن را تعقل میکند و خدا چنین نیست.

1- أی بصیر بالآله التی یعقلونها فی أنفسهم، فرد علیه السّلام ذلک بقیاس من الشکل الثانی ان المعقول لنا ما کان بصفه المخلوقین و لا شی ء من اللّه بصفه المخلوق فلا شی ء من اللّه بمعقول لنا.

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ قَالَ فِی حَدِیثِ الزِّنْدِیقِ الَّذِی سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ لَهُ أَ تَقُولُ إِنَّهُ سَمِیعٌ بَصِیرٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هُوَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ سَمِیعٌ بِغَیْرِ جَارِحَهٍ وَ بَصِیرٌ بِغَیْرِ آلَهٍ بَلْ یَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَ یُبْصِرُ بِنَفْسِهِ وَ لَیْسَ قَوْلِی إِنَّهُ یَسْمَعُ بِنَفْسِهِ أَنَّهُ شَیْ ءٌ وَ النَّفْسُ شَیْ ءٌ آخَرُ وَ لَکِنِّی أَرَدْتُ عِبَارَهً عَنْ نَفْسِی إِذْ کُنْتُ مَسْئُولًا وَ إِفْهَاماً لَکَ إِذْ کُنْتَ سَائِلًا فَأَقُولُ یَسْمَعُ بِکُلِّهِ لَا أَنَّ کُلَّهُ لَهُ بَعْضٌ وَ لَکِنِّی أَرَدْتُ إِفْهَامَکَ وَ التَّعْبِیرُ عَنْ نَفْسِی وَ لَیْسَ مَرْجِعِی فِی ذَلِکَ إِلَّا إِلَی أَنَّهُ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ الْعَالِمُ الْخَبِیرُ بِلَا اخْتِلَافِ الذَّاتِ وَ لَا اخْتِلَافِ الْمَعْنَی.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از عباس بن عمر و از هشام بن حکم که در حدیث زندیقی که از حضرت صادق (ع) سؤال نمود گفت که زندیق بآن حضرت عرض کرد که آیا گمان داری که خدا شنوای بینا است حضرت صادق (ع) فرمود که آن جناب شنوای بینا است شنوا است بی جارحه و عضو و بینا است بی آلت و اداه بلکه بنفس خود می شنود و بنفس خویش می بیند و قول من که بنفس خود می شنود این نیست که خدا چیزیست و نفس چیز دیگر و لیکن خواستم که از جانب خود عبارتی بگویم زیرا که مسئول بودم و از من سؤال شده بود و خواستم که تو را بفهمانم زیرا که سائل بودی و چیزی پرسیده ای و جواب میخواهی پس میگویم که خدا بهمه خود می شنود نه باین معنی که همه او آن را بعضی هست و لیکن خواستم که تو را بفهمانم و از جانب خود از این مطلب تعبیر کنم و باز گشت من در این قول نیست مگر بسوی آنکه خدا شنوای بینای دانای آگاهست بی آنکه ذات مقدس اختلافی بهم رساند و نه آنکه معنی مختلف شود حاصل معنی آنکه همه اینها بذات است و عضو و آلتی ندارد.

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِیرٍ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ سُکَّرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ ع جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنْ رَأَیْتَ أَنْ تُعَلِّمَنِی هَلْ کَانَ اللَّهُ جَلَّ ذِکْرُهُ یَعْلَمُ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ الْخَلْقَ أَنَّهُ وَحْدَهُ(1) فَقَدِ اخْتَلَفَ مَوَالِیکَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ قَدْ کَانَ یَعْلَمُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَنَّهُ وَحْدَهُ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ شَیْئاً مِنْ خَلْقِهِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّمَا مَعْنَی یَعْلَمُ یَفْعَلُ فَهُوَ الْیَوْمَ یَعْلَمُ أَنَّهُ لَا غَیْرُهُ قَبْلَ فِعْلِ الْأَشْیَاءِ وَ قَالُوا إِنْ أَثْبَتْنَا أَنَّهُ لَمْ یَزَلْ عَالِماً بِأَنَّهُ لَا غَیْرُهُ فَقَدْ أَثْبَتْنَا مَعَهُ غَیْرَهُ فِی أَزَلِیَّتِهِ فَإِنْ رَأَیْتَ یَا سَیِّدِی أَنْ تُعَلِّمَنِی مَا لَا أَعْدُوهُ إِلَی غَیْرِهِ فَکَتَبَ ع(2) مَا زَالَ اللَّهُ تَعَالَی عَالِماً تَبَارَکَ وَ تَعَالَی ذِکْرُهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش از احمد بن محمد از حسین بن سعید از قاسم بن محمد از عبد الصمد بن بشیر از فضیل بن سکره که گفت بحضرت باقر (ع) عرض کردم که فدای تو گردم اگر صلاح دانی که مرا تعلیم فرمائی تعلیم فرما که آیا خدای جل ذکره پیش از آنکه خلق را بیافریند میدانست که اوی تنها است و شریکی در وجود ذاتی ندارد یا آنکه موجود است بی آنکه دیگری وجود داشته باشد چرا که موالیانت اختلاف کرده اند پس بعضی از ایشان گفته اند که آن جناب تبارک و تعالی پیش از آنکه چیزی از خلقش را بیافریند میدانست که اوی تنها است و بعضی از ایشان گفته اند که معنی میدانست آنست که میکرد و دانش را بوجود میاورد بنا بر اینکه علم ادراک باشد و آن فعل است و گویا که این قائل تو هم کرده که علم چون خالق و رازق و امثال اینها از صفات فعلیه است پس آن جناب امروز که چیزها را آفریده میداند که پیش از کردن چیزها او بوده نه غیر او و گفته اند که اگر ثابت کنیم که خدا همیشه باین عالم بوده که او است که وجود دارد نه غیر او را با او در ازلیت و دوامی که دارد ثابت نموده ایم پس اگر صلاح دانی ای آقای من که بمن تعلیم فرمائی آنچه را که از آن بسوی غیرش در نگذرم تعلیم فرما حضرت (ع) در جواب نوشت که خدای تبارک و تعالی ذکره همیشه عالم بوده.

ص: 239

1- توضيح كلام السائل أنّه تعالى هل كان عالما فى الازل بغيره فيعلم أن غيره معدوم فيعلم أنّه وحده لا شى ء غيره لان العلم بانه وحده لا شى ء غيره يستلزم العلم بان غيره معدوم، و العلم بأن غيره معدوم يستلزم العلم بالغير، أم علم الغير حين خلقه فعلم بعدمه قبل خلقه فعلم أنه وحده لا شى ء كان معه فى الازل الذى لم يكن فيه خلق.
2- كذا.

حديث 12

12- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ کَانَ اللَّهُ وَ لَا شَیْ ءَ غَیْرُهُ وَ لَمْ یَزَلْ عَالِماً بِمَا کَوَّنَ فَعِلْمُهُ بِهِ قَبْلَ کَوْنِهِ کَعِلْمِهِ بِهِ بَعْدَ مَا کَوَّنَهُ.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حديث كرد ما را محمد بن يحيى عطار از محمد بن حسين بن ابى الخطاب از ابن ابى عمير از هشام بن سالم از محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) كه گفت شنيدم از آن حضرت كه ميفرمود خدا بود و هيچ چيز غير او نبود و هميشه عالم بود بآنچه هستى داده و موجود فرموده پس علمش بآن پيش از بودنش چون علم او است بآن بعد از آنكه آن را هستى داده و بوجود آورده.

حديث 13

13- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ أَنَّهُ کَتَبَ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ ع یَسْأَلُهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَ کَانَ یَعْلَمُ الْأَشْیَاءَ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ الْأَشْیَاءَ وَ کَوَّنَهَا أَوْ لَمْ یَعْلَمْ ذَلِکَ حَتَّی خَلَقَهَا وَ أَرَادَ خَلْقَهَا وَ تَکْوِینَهَا فَعَلِمَ مَا خَلَقَ عِنْدَ مَا خَلَقَ وَ مَا کَوَّنَ عِنْدَ مَا کَوَّنَ فَوَقَّعَ ع بِخَطِّهِ لَمْ یَزَلِ اللَّهُ عَالِماً بِالْأَشْیَاءِ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ الْأَشْیَاءَ کَعِلْمِهِ بِالْأَشْیَاءِ بَعْدَ مَا خَلَقَ الْأَشْیَاءَ.

ترجمه:

حديث كرد ما را احمد بن محمد بن يحيى عطار «ره» گفت كه حديث كرد ما را سعد بن عبد اللّه از ايوب بن نوح كه بخدمت حضرت امام على نقى (ع) نوشت و او را از خداى عز و جل سؤال نمود كه آيا آن جناب چيزها را ميدانست پيش از آنكه چيزها را بيافريند و آنها را هستى دهد يا اين را ندانست تا آنكه آنها را آفريد و اراده آفريدن و در وجود آوردن آنها نمود بعد از آن دانست آنچه آنها را كه آفريد و در نزد آفريدن آن و آنچه را كه در وجود آورد در نزد وجود آوردن آن حضرت (ع) فرمان همايون بخط خويش نوشت كه خدا هميشه عالم بود بچيزها پيش از آنكه چيزها را بيافريند چون علمش بچيزها بعد از آنكه چيزها را آفريد.

حدیث 14

14- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِیعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِیهِ وَ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لِی أَ تَنْعَتُ اللَّهَ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ هَاتِ فَقُلْتُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ قَالَ هَذِهِ صِفَهٌ یَشْتَرِکُ فِیهَا الْمَخْلُوقُونَ(1) قُلْتُ فَکَیْفَ تَنْعَتُهُ فَقَالَ هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَهَ فِیهِ وَ حَیَاهٌ لَا مَوْتَ فِیهِ وَ عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِیهِ وَ حَقٌّ لَا بَاطِلَ فِیهِ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالتَّوْحِیدِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کردند ما را محمد بن حسن صفار و سعد بن عبد اللّٰه هر دو از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش و حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی از ابن عمیر از هشام بن سالم که گفت بر حضرت صادق (ع) داخل شدم پس بمن فرمود که آیا خدا را نعت میکنی عرض کردم آری فرمود که بیار یعنی بگو آنچه خدا را بآن نعت میکنی عرض کردم که او است شنوای بینا فرمود که این صفتی است که آفریدگان در آن شرکت دارند عرض کردم پس چگونه او را نعت میفرمائید فرمود که آن جناب نوریست که ظلمتی در آن نیست و حیاتی است که مگر در آن نیست و علمی که جهلی در آن نیست و حقی که باطل در آن نیست پس من از نزد او بیرون آمدم و من داناترین مردم بودم بتوحید خدا.

1- أی من حیث المفهوم. و أمّا من حیث الحقیقه فذاته ذات الصفه بعینها بخلاف الممکنات.

(مترجم گوید) که صفت بکسر صاد بمعنی چگونگی و نشانه باشد و بیشتری از اهل لغت نعت را بصفت تفسیر کرده اند و بعضی از ایشان گفته اند که مشهور صفت حضرت رسالت را نعت میگویند و از این حدیث ظاهر می شود که غیر یک دیگرند و نعت از وصف بالاتر است و اختصاصی بحضرت رسالت ندارد و در شرح عده لغت مذکور است که است که نعت مبالغه در وصف است و آن نظر باین حدیث بصواب اقرب است.

حدیث 15

15- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُرِيداً فَقَالَ إِنَّ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِمُرَادٍ مَعَهُ بَلْ لَمْ يَزَلْ عَالِماً قَادِراً ثُمَّ أَرَادَ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از عاصم بن حمید از حضرت صادق (ع) که گفت بآن حضرت عرض کردم که خدا همیشه مرید و صاحب اراده بوده فرمود که مرید نمیباشد مگر آنکه مراد با او است بلکه همیشه عالم و قادر بوده بعد از آن اراده فرموده.

ص: 242

1- انّ مذهب أهل البيت عليهم السلام على ما يظهر من أخبار كثيره فی هذا الكتاب و غيره ان الإراده من صفات الافعال و أنّها غير العلم و أنّه سابق لها و انها نفس الفعل و الايجاد و قد أوردنا البحث فيها مستوفى فی التعليقه على التجريد.

حدیث 16

16- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ بُکَیْرِ بْنِ أَعْیَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع عِلْمُ اللَّهِ وَ مَشِیَّتُهُ هُمَا مُخْتَلِفَانِ أَمْ مُتَّفِقَانِ فَقَالَ الْعِلْمُ لَیْسَ هُوَ الْمَشِیَّهَ أَ لَا تَرَی أَنَّکَ تَقُولُ سَأَفْعَلُ کَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ لَا تَقُولُ سَأَفْعَلُ کَذَا إِنْ عَلِمَ اللَّهُ فَقَوْلُکَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ دَلِیلٌ عَلَی أَنَّهُ لَمْ یَشَأْ فَإِذَا شَاءَ کَانَ الَّذِی شَاءَ کَمَا شَاءَ وَ عِلْمُ اللَّهِ سَابِقٌ لِلْمَشِیَّهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن صالح از علی بن اسباط از حسن بن جهم از بکر بن اعین که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که علم خدا و مشیت که خواست اوست مختلف اند یا با هم اتفاق دارند فرمود که علم مشیت نیست آیا نمی بینی که تو میگوئی که زود باشد که چنین کنم اگر خدا خواهد و نمیگویی که زود باشد که چنین کنم اگر خدا داند پس قول تو اگر خدا خواهد دلیل است بر آنکه آن جناب نخواسته چه احتمال دارد که نخواسته باشد پس هر گاه خواهد آنچه را که خواسته چنان که خواسته خواهد بود و علم خدا مشیت را پیشی گرفته.

حدیث 17

17- حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ ع أَخْبِرْنِی عَنِ الْإِرَادَهِ مِنَ اللَّهِ وَ مِنَ الْمَخْلُوقِ قَالَ فَقَالَ الْإِرَادَهُ مِنَ الْمَخْلُوقِ الضَّمِیرُ وَ مَا یَبْدُو لَهُ بَعْدَ ذَلِکَ مِنَ الْفِعْلِ وَ أَمَّا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِرَادَتُهُ إِحْدَاثُهُ لَا غَیْرُ ذَلِکَ(1)

1- ان الفعل لا یصدر منا الا أن یتقدمه امور: تصوره جزئیا، و اعتقاد النفع فی ذلک الفعل، و شوق یعقب ذلک الاعتقاد، و الاقبال نحو الفعل لیرتکبه سمی بالشوق الاکید و الإجماع. و القول الأصحّ أن الإراده هی هذا الأخیر، و

المراد بالضمير المذكور فى الروايه هو ما يحدث فى خلد الإنسان بين تصوره للفعل و وقوع الفعل فى الخارج، و أمّا اللّه تعالى فليس بين علمه و فعله هذه الأمور فارادته هى علمه أو فعله، فقوم على الأول، و اخرى على الثانى، و الآيه: «انما أمره إذا أراد شيئا أن يقول له كن فيكون» ظاهره فى الثانى و طالب التفصيل يراجع مظانه، و الظاهر أن الواو بعد قوله: «الضمير» عاطفه عطفت كلمه «ما» عليه، و على هذا فمجموع الضمير و ما يبدو له بعد ذلک من الفعل هو إراده المخلوق فكل منهما جزء الإراده، و يمكن أن يقال: ان الضمير شرط الإراده فاراده المخلوق فعله مشروطا بما يحدث فى نفسه و إراده الخالق فعله من غير شرط، و يحتمل أن يكون الواو للاستيناف، و «ما» موصوله مبتدأ، و «يبدو له» صلته و «بعد ذلک» متعلقا به، و «من الفعل» خبر المبتدأ، و على هذا فالضمير فقط هو الإراده و ما يبدو له بعد ذلک من الحركه فى العضلات هو من الفعل.

لِأَنَّهُ لَا يُرَوِّی وَ لَا یَهُمُّ وَ لَا یَتَفَکَّرُ وَ هَذِهِ الصِّفَاتُ مَنْفِیَّهٌ عَنْهُ وَ هِیَ مِنْ صِفَاتِ الْخَلْقِ فَإِرَادَهُ اللَّهِ هِیَ الْفِعْلُ لَا غَیْرُ ذَلِکَ- یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ بِلَا لَفْظٍ وَ لَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ وَ لَا هِمَّهٍ وَ لَا تَفَکُّرٍ وَ لَا کَیْفَ لِذَلِکَ کَمَا أَنَّهُ بِلَا کَیْفٍ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس «ره» از پدرش از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی که گفت بحضرت کاظم (ع) یا امام رضا (ع) عرض کردم که مرا خبر ده از اراده که از خدا و از خلق است فرمود اراده نسبت بخلق اندیشه خاطر است که در دل میگیرند و امری را تصور میکنند و ذهن بسوی آن متوجه می شود و آنچه از برای ایشان ظاهر می شود از فعل و اما نسبت بخدای عز و جل اراده اش احداث و ایجاد آنست نه غیر از آن زیرا که آن جناب اندیشه نمیکند و قصد و تفکر نمینماید که خوبی و بدی چیزی را بداند و این صفتها از او دور است و اینها صفات خلق است چه اینها از لوازم جهل و نقصان است پس اراده خدا همان فعل است نه غیر آن که بآنچه اراده آن دارد میفرماید که باش پس میباشد بدون صوت و سخنی که بزبان گفته شود و بی قصد و اندیشه که در او بهمرسد و چون و چگونگی از برای آن نیست چنان که خود بیچون و چگونگی است.

حدیث 18

18- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْمَشِیَّهُ مُحْدَثَهٌ.

1- أی لا کیف لایجاده کما لا کیف لنفسه لان کیفیه الفعل من قبل کیفیه الفاعل.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد مرا سعد بن عبد الله از احمد بن محمد خالد از پدرش از ابن ابی عمیر از ابن اذنیه از محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) که فرمود مشیت خدا احداث شده یعنی تازه بهم رسیده.

حدیث 19

19- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِیَّهَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْیَاءَ بِالْمَشِیَّهِ(1).

قال محمد بن علی مؤلف هذا الکتاب رضی الله عنه إذا وصفنا الله تبارک و تعالی بصفات الذات فإنما ننفی عنه بکل صفه منها ضدها فمتی قلنا إنه حی نفینا عنه ضد الحیاه و هو الموت و متی قلنا إنه علیم نفینا عنه ضد العلم و هو الجهل و متی قلنا إنه سمیع نفینا عنه ضد السمع و هو الصمم و متی قلنا بصیر نفینا عنه ضد البصر و هو العمی و متی قلنا عزیز نفینا عنه ضد العزه و هو الذله و متی قلنا حکیم نفینا عنه ضد الحکمه و هو الخطأ و متی قلنا غنی نفینا عنه ضد الغنی و هو الفقر و متی قلنا عدل نفینا عنه الجور و الظلم و متی قلنا حلیم نفینا عنه العجله و متی قلنا قادر نفینا عنه العجز و لو لم نفعل ذلک أثبتنا معه أشیاء لم تزل معه و متی قلنا لم یزل حیا علیما سمیعا بصیرا عزیزا حکیما غنیا ملکا حلیما عدلا کریما فلما جعلنا معنی کل صفه من هذه الصفات التی هی صفات ذاته نفی ضدها أثبتنا أن الله لم یزل واحدا لا شی ء معه(2)

1- روی هذا الحدیث فی الباب الرابع و الخمسین بسند آخر بعباره اخری، و أظهر التفاسیر أن المشیئه هو أول ما تجلّی منه تعالی الذی کان واسطه بینه و بین الأشیاء، و قد سمی ذلک فی لسان الاخبار باسماء منها النور المحمدی صلّی اللّه علیه و آله و منها العقل و منها الظل و منها الماء و منها غیر ذلک، و اطلاق کل منها علیها باعتبار، و علی هذا فالمشیئه من اللّه تعالی غیر ارادته کما صرّح به فی أخبار و بأنها قبل الإراده، و ان استعملتا کثیرا فی الکتاب و السنه بالترادف کالعرف العام و الخاص.

2- قوله: «فلما جعلنا» عطف على قوله: «و متى قلنا»، و قوله: «نفى ضدها» على صيغه المصدر مفعول ثان لجعلنا، و قوله: «أثبتنا أن اللّه- الخ» جواب «لمتى قلنا».

و لیست الإراده و المشیه و الرضا و الغضب و ما یشبه ذلک من صفات الأفعال بمثابه صفات الذات لأنه لا یجوز أن یقال لم یزل الله مریدا شائیا کما یجوز أن یقال لم یزل الله قادرا عالما

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از حضرت صادق (ع) که فرمود خدا مشیت یعنی خواست خود را بخود آن آفرید یعنی بی آنکه چیزی در خلقت آن واسطه باشد بعد از آن چیزها را بمشیت آفرید.

مترجم گوید که بامیر محمد باقر داماد حسینی رحمه الله نسبت داده اند که او گمان کرده که مراد از مشیت مشیت بندگان و از چیزها کردار ایشانست و این معنی دور است چنان که بر ناقد خبیر مستور نیست اگر چه خالی از حسنی نیست و مؤلف بعد از ذکر حدیث گفته که محمد بن علی مؤلف این کتاب میگوید که ما هر گاه خدای تبارک و تعالی را بصفات ذات وصف کنیم جز این نیست که بهر صفتی از آنها ضد آن را از او دور میگردانیم پس در هر زمان که میگوئیم که او حی و زنده است ضد زندگی را و آن مرگست از او نفی می کنیم و در هر زمان که میگوئیم علیم و دانا است ضد علم را و آن جهل است از او نفی میکنیم و در هر زمان که می گوئیم سمیع و شنوا است ضد شنوائی را و آن گریست از او نفی میکنیم و در هر زمان که می گوئیم بصیر و بینا است ضد بینائی را و آن کوریست از او نفی میکنیم و در هر زمان که میگوئیم عزیز و ارجمند است ضد عزت را و آن ذلت و خواری است از او نفی میکنیم و در هر زمان که میگوئیم حکیم است یعنی راست گفتار و درست کردار است ضد حکمت را و آن خطاء و غلط است از او نفی می کنیم و در هر زمان که میگوئیم غنی و بی نیاز است ضد بی نیازی را و آن فقر و پریشانی و احتیاج است از او نفی میکنیم و در هر زمان که می گوئیم عدل و بغایت عادل است ضد عدل را و آن جور و ظلم و ستم است از او نفی می کنیم و در هر زمان که میگوئیم حلیم و بردبار است ضد بردباری را و آن عجله و شتاب است از او نفی میکنیم و در هر زمان که میگوئیم قادر و توانا است عجز و درماندگی را از او نفی میکنیم و اگر چنین نکنیم چیزی چند را با او ثابت کرده ایم که همیشه با او بوده و در هر زمان که میگوئیم همیشه زنده دانای شنوای بینای عزیز بردباری بی نیاز پادشاه بوده پس چون با هر صفتی از این صفات که صفات ذات او است نفی ضد آن را قرار داده ایم ثابت کرده ایم

که خدا همیشه یکی بوده که چیزی با او نبوده و اراده و مشیت و رضا و غضب و آنچه باینها شباهت دارد از صفات افعال بمثابه صفات ذات و مانند آنها نیست زیرا که جائز نباشد که گفته شود که خدا همیشه مرید و خواهان بوده چنان که جائز است که گفته شود که خدا همیشه قادر و عالم بوده.

ص: 246

12- باب تفسیر قول الله عز و جل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ

«باب دوازدهم» در تفسیر قول خدای عز و جل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ

اشاره

یعنی هر چیزی فانی و نابودشونده است مگر ذات او سبحانه و آیه را بچهار وجه دیگر تفسیر کرده اند اول آنکه هر چیزی باعتبار امکان ذاتی فی حد ذاته هالک و معدوم است دویم آنکه هر عملی باطل است مگر آن عمل که بجهت رضای خدا و قربه الی اللّه باشد سیم آنکه هر صاحب عملی باطل و ضائع است مگر آن کس که غرضش در عمل وجه اللّه باشد و گفته اند که تعبیر کردن از ذات بوجه که عبارت است از رو در کلام عرب بسیار است و نیز تفسیر شده باینکه هر چیزی نابود می شود مگر اصل و حقیقت آن چیز که عبارت از هویت آنست بنا بر اینکه ضمیر در وجهه بسوی شیئی که چیز است برگردد نه آنکه بسوی خدا راجع باشد چنان که اکثر علماء چنین فهمیده اند و ظاهر آیه نیز آنست.

حدیث 1

1- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ عَنْ جَلِیسٍ لِأَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ ع قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ(1) قَالَ فَیَهْلِکُ کُلُّ شَیْ ءٍ وَ یَبْقَی الْوَجْهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ یُوصَفَ بِالْوَجْهِ وَ لَکِنْ مَعْنَاهُ کُلُّ شَیْ ءٍ هَالِکٌ إِلَّا دِینَهُ وَ الْوَجْهُ الَّذِی یُؤْتَی مِنْهُ(2).

1- القصص: 88.
2- فی نسخه(ب) «و الوجه الذی یؤتی اللّه منه».

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل بن بزیع از منصور بن یونس از همنشین ابو حمزه از ابو حمزه که گفت بحضرت باقر (ع) عرض کردم که قول خدای عز و جل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ چه تفسیر دارد و چون فرقه مشبهه وجه را برو تفسیر کرده اند چنان که در در کافی در روایت حارث بن مغیره نصری وقوع یافته است که حضرت صادق (ع) از تفسیر این آیه سؤال شد حارث بن مغیره روی میگوید که حضرت فرمود که ایشان در آنچه میگویند عرض کردم که میگویند هر چیزی هلاک می شود مگر روی خدا فرمود سبحان اللّٰه هر آینه قول بزرگی را گفته اند لهذا حضرت باقر (ع) در رد آن بسائل فرموده آنچه را که از او بقول خود نقل نموده که فرموده پس هر چیزی هلاک می شود و رو باقی میماند بدرستی که خدای عز و جل از آن بزرگتر است که برو وصف شود و لیکن معنی آن اینست که هر چیزی نابود می شود مگر دینش و وجه آنست که از آن آمده می شود و مردم از آن رو بخدا میروند و وجه در لغت بمعنی رواست و طور و طریقه و برابر و اول روز و آنچه مدد معاش از سلاطین و ملوک متعین می شود و مراد حضرت از وجه مذکور حضرات معصومین علیهم السلام اند که ابواب ایمانند و مردم را بخدا مرسانند و از جمله لطائف آنکه عدد وجه بحساب جمل چهارده است چون عدد معصومین صلوات اللّٰه و سلامه علیهم اجمعین.

ص: 248

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْمُکَارِی عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ النَّصْرِیِّ (1) قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ قَالَ کُلُّ شَیْ ءٍ هَالِکٌ إِلَّا مَنْ أَخَذَ طَرِیقَ الْحَقِّ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از ابو سعید مکاری از ابو بصیر از حارث بن مغیره نصری که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ فرمود که هر چیزی نابود می شود مگر کسی که راه حق را بگیرد

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ قَالَ مَنْ أَتَی اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَهِ مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ ص فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِی لَا یَهْلِکُ ثُمَّ قَرَأَ مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ (2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «ره» از محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر از صفوان جمال از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ فرمود که هر که بیاید خدا را با آنچه بآن امر شده از فرمان برداری محمد و امامان بعد از آن حضرت علیهم السلام آن وجهی است که هلاک نمیشود پس این را خواند که مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ یعنی هر که فرمان برد رسول خدا را که محمد است پس بحقیقت که خدا را فرمان برده.

1- من بنی نصر بن معاویه. ثقه ثقه.
2- النساء: 80.

حدیث 4

4- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِی لَا یَهْلِکُ(1).

ترجمه:

و بهمین اسناد گفت که حضرت صادق (ع) فرمود که مائیم وجه خدا که هلاک نمیشود

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ رَبِیعٍ الْوَرَّاقِ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ قَالَ نَحْنُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی از پدرش از ربیع وراق از صالح بن سهل از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ فرمود که وجه او مائیم.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی سَلَّامٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: نَحْنُ الْمَثَانِی الَّتِی أَعْطَاهَا اللَّهُ نَبِیَّنَا ص(2)

1- الوجه من کل شی ء هو أول ما یظهر منه و یتوجّه إلیه منه، و جمیع الاخبار الوارده فی هذا الباب فی هذا الکتاب و غیره عن أئمتنا صلوات اللّٰه علیهم فسر الوجه فیه بهم و بما یتعلق بهم من الأمور الإلهیّه.

2- إشاره الی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی وَ الْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» و «من» فی الآیه بیانیه، و المثانی جمع المثنی، و قد فسّر فی أخبار بهم کما هنا، و من المحتمل فی ذلک أنهم علیهم السلام سبع بحسب

أسمائهم و ان كرر بعضها: على، فاطمه، حسن، حسين، محمّد، جعفر، موسى، عليهم السلام، و ما ذكره المصنّف حقّ لكنه بعيد من ظاهر اللفظ، و قد قيل فى تفسيرها وجوه أخر.

وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ نَتَقَلَّبُ فِی الْأَرْضِ بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ عَرَفَنَا مَنْ عَرَفَنَا وَ مَنْ جَهِلَنَا فَأَمَامَهُ الْیَقِینُ (1).

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه معنی قوله نحن المثانی أی نحن الذین قرننا النبی ص إلی القرآن و أوصی بالتمسک بالقرآن و بنا فأخبر أمته بأن لا نفترق حتی نرد علیه حوضه

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «ره» از پدرش از سهل بن زیاد از یعقوب بن یزید از محمد بن سنان از ابو سلام از بعضی از اصحاب ما از حضرت باقر (ع) که فرمود مائیم مثانی یعنی دوتا دوتاهائی که خدای تعالی آنها را بپیغمبر خود عطاء فرمود فرمود و مائیم روی خدا و راه او چه خلائق بوساطت ما بخدا میرسند و متوجه معارف الهی میشوند و با این حال در میان شما میگردیم هر که ما را شناخت ما را شناخت یعنی هر که پیش از این در عالم زر ما را شناخت امروز ما را می شناسد و میتواند که مراد این باشد که این وصف از برای ما ثابت است خواه مردم ما را باین وصف بشناسند و خواه نشناسید و احتمال دارد که معنی این باشد که می شناسیم هر که ما را شناسد و لیکن فقره بعد از این مؤید اول است و آن این است که و هر که ما را نشناسد یقین در پیش روی او است.

1- أی یتیقن بعد الموت الذی أمامه أنا وجه اللّه الذی لا بدّ لعباده أن یتوجهوا إلیه به، و فی السفینه عن سابع البحار: «عرفنا من عرفنا و جهلنا من جهلنا، من عرفنا فامامه الیقین و من جهلنا فأمامه السعیر» أی یتیقن عین الیقین بما وعده اللّه علی ولایتنا و معرفتنا، و فی باب النوادر من توحید الکافی: «عرفنا من عرفنا و جهلنا من جهلنا و امامه المتقین» و هی بالنصب عطف علی ضمیر المتکلم فی جهلنا الثانی أی جهلنا و جهل بجهله إیّانا امامه المتقین فلم یکن منهم.

مترجم گوید که مراد از یقین مرگست و مراد اینست که بعد از مرگ ما را خواهد شناخت و آنچه باید و شاید بعین الیقین خواهد دید در وقتی که آن شناخت بکارش نیاید و مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که معنی قول آن حضرت که مائیم مثانی یعنی مائیم کسانی که پیغمبر (ص) ما را بقرآن پیوسته و بچنگ زدن بقرآن و بما وصیت فرموده و امتش را باین خبر داده که ما از هم جدا نمیشویم تا بر سر حوضش که حوض کوثر است بر او وارد شویم و من میگویم که اظهر اینست که مراد آن حضرت تفسیر این آیه است که وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی وَ الْقُرْآنَ الْعَظِیمَ یعنی و هر آینه بحقیقت که دادیم تو را هفت از دوتا دوتاها که مکرر شده اند و قرآن بزرگ و بزرگوار را و اکثر مفسرین این هفت را بهفت آیه تفسیر کرده اند و گفته اند که مراد از آن سوره حمد است چه آن هفت آیه است و لهذا این سوره را سبع المثانی نیز میگویند و در وجه دوئیت آن گفته اند که از آن راهست که در نماز لا اقل دو مرتبه خوانده می شود و خروج نماز وتر بر فرضی که از شفع جدا باشد ضرری ندارد یا بجهت آنست که اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده یا بجهت تکرار نزول آنست که یک بار در مکه نازل شد و یک بار در مدینه و بنا بر آنچه آن حضرت فرموده میتواند که وجه هفت بودن ایشان این باشد که نامهای ایشان هفت است علی و فاطمه و حسن و حسین و محمد و جعفر و موسی سلام اللّٰه علیهم و تتمه مکرر است و وجه تکرار و دوئیت از اینجا معلوم می شود و احتمال دارد که مثانی از ثناء باشد زیرا که ایشان ثنای خدا را بجا آورند چنان که حق ثنای او است بحسب طاقت بشری و احتمال دوئیت ایشان باعتبار انضمام ایشان بالقرآن چنان که مؤلف ذکر کرده نیز جواز دارد.

ص: 252

حدیث 7

7-(1)- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَیْفٍ عَنْ أَخِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ(2) عَنْ أَبِیهِ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ النَّخَعِیِّ عَنْ خَیْثَمَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ قَالَ دِینَهُ وَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع دِینَ اللَّهِ وَ وَجْهَهُ وَ عَیْنَهُ فِی عِبَادِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِی یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ عَلَی خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِی یُؤْتَی مِنْهُ لَنْ نَزَالَ فِی عِبَادِهِ مَا دَامَتْ لِلَّهِ فِیهِمْ رَوِیَّهٌ قُلْتُ وَ مَا الرَّوِیَّهُ قَالَ الْحَاجَهُ فَإِذَا لَمْ یَکُنْ لِلَّهِ فِیهِمْ حَاجَهٌ رَفَعَنَا إِلَیْهِ وَ صَنَعَ مَا أَحَبَّ (3).

ترجمه:

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن سیف از برادرش حسین بن سیف از پدرش سیف بن عمیره نخعی از خیثمه که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ فرمود یعنی دین او و رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) دین خدا و وجه او بودند و چشم او در بندگانش که بواسطه ایشان بسوی بندگان می نگریست نه چنان که کند چشمان بوساطت عینک بخطوط می نگرند و زبانش که بآن سخن میکرد و دستش که بر آفریدگانش برحمت گشوده و مائیم وجه خدا که از آن آمده می شود که ما پیوسته در میان بندگانش باشیم مادام که خدا را در ایشان رویه باشد عرض کردم که رویه چیست فرمود که حاجت و چون خدا را در ایشان حاجتی نباشد ما را بسوی خود بردارد و بلند کند پس آنچه دوست دارد و خواهد خواهد کرد.

1- «حوضه» منصوب علی الظرفیه، و فی نسخه(ب) و(ط) «حتی نرد علی حوضه».
2- هکذا فی النسخ، و الظاهر علی العکس بروایه الحسین عن أخیه علی کما فی الحدیث الثامن و التاسع و العاشر و الثانی عشر و الثالث عشر من الباب الأوّل و غیرها.
3- المراد بها ما یتعلق به ارادته تعالی کحاجه الإنسان التی یتعلق بها ارادته من دون احتیاج له تعالی.

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرٌ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ صَبَّاحٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُوَرَنَا (1) وَ جَعَلَنَا عَيْنَهُ فِی عِبَادِهِ وَ لِسَانَهُ النَّاطِقَ فِی خَلْقِهِ وَ يَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلَی عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ وَجْهَهُ الَّذِی يُؤْتَی مِنْهُ وَ بَابَهُ الَّذِی يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ خَزَائِنَهُ فِی سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ (2) بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْنَعَتِ الثِّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ وَ بِنَا نَزَلَ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ نَبَتَ عُشْبُ الْأَرْضِ بِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللَّهُ لَوْ لَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ.

ترجمه:

حدیث كرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت كه حدیث كرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه كوفی گفت كه حدیث كرد ما را محمد بن اسماعیل برمكی گفت كه حدیث كرد ما را حسین بن حسن گفت كه حدیث كرد ما را بكر از حسین بن سعید از هیثم بن عبد اللّٰه از مروان بن صباح كه گفت حضرت صادق (ع) فرمود كه خدای عز و جل ما را آفرید و آفرینش ما را نیكو گردانید و ما را انگاشت و صورتهای ما را نیكو ساخت و ما را در میان بندگانش چشم خود گردانید و زبان گویای خود در میان آفریدگانش چه ایشان چون زبان او امر و نواهی او را بمردم میرسانند و دستش كه بر بندگانش برأفت و رحمت گشوده و وجه خود كه از آن رو باو میروند و بجنابش میرسند و درهای معرفت خویش كه بر او دلالت میكنند و خزینه دارانش در آسمان و زمینش و بواسطه ما درختان میوه می آورند و میوه ها میرسند و جویها روان میشوند و بما باران از آسمان فرود می آید و گیاه از زمین میروید و بعبادت ما خدا معبود شد و اگر ما نمی بودیم خدا پرستیده نمیشد چه اساس بندگی و پرستش را ایشان بمردم تعلیم دادند.

1- فی نسخه(ب) و(د) و(و) «فأحسن صورتنا».
2- فی نسخه(ب) و(ج) و(و) «و خزانه فی سمائه و أرضه».

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ أَحَدٌ مُتَوَحِّدٌ بِالْوَحْدَانِیَّهِ مُتَفَرِّدٌ بِأَمْرِهِ خَلَقَ خَلْقاً فَفَوَّضَ إِلَیْهِمْ أَمْرَ دِینِهِ فَنَحْنُ هُمْ یَا ابْنَ أَبِی یَعْفُورٍ نَحْنُ حُجَّهُ اللَّهِ(1) فِی عِبَادِهِ وَ شُهَدَاؤُهُ عَلَی خَلْقِهِ وَ أُمَنَاؤُهُ عَلَی وَحْیِهِ وَ خُزَّانُهُ عَلَی عِلْمِهِ وَ وَجْهُهُ الَّذِی یُؤْتَی مِنْهُ وَ عَیْنُهُ فِی بَرِیَّتِهِ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ وَ قَلْبُهُ الْوَاعِی وَ بَابُهُ الَّذِی یَدُلُّ عَلَیْهِ وَ نَحْنُ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِهِ وَ الدَّاعُونَ إِلَی سَبِیلِهِ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ نَحْنُ الْأَدِلَّاءُ عَلَی اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ(2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از عبد العزیز از ابن ابی یعفور که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که خدا یکیست و یگانه و بامر خویش متفرد و تنها است خلقی را آفرید و امر دین خود را بایشان تفویض فرمود و آن خلق مائیم ای پسر ابی یعفور مائیم حجت خدا در میان بندگانش و گواهان او بر خلقش و امینان او بر وحیش و خزینه داران او بر علمش و وجه او که از آن آمده می شود و چشم او در خاکیانش و زبان گویای او درگاه او که بر او دلالت میکند و مائیم کارکنان بامر او و خوانندگان بسوی راه او بما خدا شناخته شد و بما خدا پرستیده شد و مائیم رهنمایان بر خدا و اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمیشد.

1- کذا.

2- جعلهم اللّه تعالی منه منزله الأعضاء من الإنسان لان أمره تعالی جار فی خلقه بهم و من طریقهم کما یدلّ علیه الآیات و الاخبار، فلا یلزم من ذلک أن یکون للّه تعالی أعضاء و لا أن یکونوا هم اللّه الواحد الاحد المتوحد بالوحدانیه المتفرد بالامر، تعالی عما یقول الجاهلون، و فی نسخه(و) نحن القائمون بأمره، و فی نسخه(ب) و(ج) و(د) «نحن القائلون بأمره».

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السُّكَّرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ أَسْلَمَ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ (1) عَنِ الْجَرِيرِيِّ عَنْ أَبِی الْوَرْدِ بْنِ ثُمَامَةَ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: سَمِعَ النَّبِيُّ ص رَجُلًا يَقُولُ لِرَجُلٍ قَبَّحَ اللَّهُ وَجْهَکَ وَ وَجْهَ مَنْ يُشْبِهُکَ فَقَالَ ص مَهْ لَا تَقُلْ هَذَا فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَی صُورَتِهِ.

قال مصنف هذا الکتاب رحمه الله ترکت المشبهه من هذا الحدیث أوله و قالوا إن الله خلق آدم علی صورته فضلوا فی معناه و أضلوا

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید حسن بن علی بن حسین سکری که گفت حدیث کرد ما را حکم بن اسلم گفت که حدیث کرد ما را ابن علیه از جریری از ابی ورد بن ثمامه از علی (ع) که میفرمود که پیغمبر (ص) از مردی شنید که بمردی میگفت که خدا زشت گرداند روی تو و روی کسی را که بتو شباهت دارد حضرت (ع) فرمود که چنین مکن و این سخن را مگوی که خدا آدم را بر صورت او و آدم بیکدیگر میماند.

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که فرقه مشبهه از این حدیث اولش را ترک کرده اند و گفته اند که

ان اللّٰه خلق آدم علی صورته

یعنی بدرستی که خدا آدم را بر صورت خود آفرید و در معنی آن گمراه شده اند و دیگران را گمراه کرده اند.

ص: 256

1- هو إسماعیل بن إبراهیم المعروف بابن علیه. و الجریری هو أبو مسعود سعید بن ایاس.

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ع یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ یَرْوُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَی صُورَتِهِ فَقَالَ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ لَقَدْ حَذَفُوا أَوَّلَ الْحَدِیثِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مَرَّ بِرَجُلَیْنِ یَتَسَابَّانِ فَسَمِعَ أَحَدَهُمَا یَقُولُ لِصَاحِبِهِ قَبَّحَ اللَّهُ وَجْهَکَ وَ وَجْهَ مَنْ یُشْبِهُکَ فَقَالَ ص یَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَقُلْ هَذَا لِأَخِیکَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَی صُورَتِهِ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت بحضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام عرض کردم که یا ابن رسول اللَّه مردم روایت میکنند که رسول خدا (ص) فرمود که خدا آدم را بر صورت خود آفرید فرمود که خدا ایشان را بکشد اول حدیث را حذف کرده اند و آن را انداخته اند بدرستی که رسول خدا (ص) بدو مرد گذشت که یک دیگر را دشنام میدادند و از یکی از ایشان شنید که برفیقش میگفت که که خدا زشت کند روی تو و روی کسی را که بتو شباهت دارد حضرت (ص) فرمود که ای بنده خدا این را ببرادرت مگو زیرا که خدای عز و جل آدم را بر صورت او آفریده.

13- باب تفسیر قول الله عز و جل یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَ

«باب سیزدهم» در تفسیر قول خدای عز و جل یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ:

اشاره

ص: 257

1- قد مر ذکر وجوه لهذه الروایه فی ذیل الحدیث الثامن عشر من الباب السادس.

یعنی خدا فرمود که ای شیطان چه بازداشت ترا از آنکه سجده کنی از برای آنچه آفریدم بهر دو دست خود یعنی بخودی خود بیواسطه پدر و مادر و اعانت غیر و مرا دید قدرت است یعنی او را بقدرت کامله خود خلق کردم.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا بَکْرٌ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع فَقُلْتُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ(1) فَقَالَ الْیَدُ فِی کَلَامِ الْعَرَبِ الْقُوَّهُ وَ النِّعْمَهُ قَالَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ (2) وَ قَالَ وَ السَّماءَ بَنَیْناها بِأَیْدٍ (3) أَیْ بِقُوَّهٍ وَ قَالَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (4) أَیْ قَوَّاهُمْ وَ یُقَالُ لِفُلَانٍ عِنْدِی أَیَادٍ کَثِیرَهٌ أَیْ فَوَاضِلُ وَ إِحْسَانٌ وَ لَهُ عِنْدِی یَدٌ بَیْضَاءُ أَیْ نِعْمَهٌ (5).

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن گفت که حدیث کرد ما را بکر از ابو عبد اللّٰه برقی از عبد اللّٰه بن بحر از ابو ایوب خزاز از محمد بن مسلم که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال نمودم و عرض کردم که قول خدای عز و جل یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ آن تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ چه معنی دارد فرمود که ید بمعنی دست باشد در کلام عرب قوت و نعمت است خدا فرموده که وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ یعنی و یاد کن بنده ما را داود که خداوند قوت بود در دین و در تحمل مشقت و زحمت از امت یا در عبادت و فرموده که وَ السَّماءَ بَنَیْناها بِأَیْدٍ یعنی و آسمان را بنا گذاشتیم و بلند افراشتیم آن را باید یعنی بقوت و توانائی و فرموده که وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ یعنی تقویت و نیرومندی داد ایشان را بچیزی که در دل ایشان بآن زنده شود از رحمت و نصرت یا نور هدایت که برهان و حجت است از نزد خود و گفته می شود که فلانی را نزد من ایادی بسیاری هست یعنی فضیلتها و احسان و او را نزد من ید بیضاء بمعنی دست سفید است یعنی نعمت.

ص: 258

1- ص: 75.
2- ص: 17.
3- الذاريات: 47.
4- المجادله: 22.
5- المشهور أن لفظ اليد ناقص يائى حذفت ياؤه، و من هذا الحديث يظهر أنه مهموز الفاء حذفت فاؤه.

مترجم گوید که آنچه حضرت باقر (ع) بآن استشهاد فرموده از آیات سه گانه مبنی بر اشتقاق اکبر است نه صغیر و کبیر زیرا که آن عبارت است از مناسبت حروف در نوعیت یا مخرج و صغیر عبارت است از اتحاد حروف اصول با موافقت در ترتیب و کبیر عبارت است از موافقت حروف بدون ترتیب چون جبذ و جذب که هر دو بمعنی کشیدن است و حروف اصول ید یا و دال و یاء یا واو است بنا بر اختلاف قوانین در لام الفعل آن که محذوف است و حروف آنچه در آیات مذکوره است همزه و دال است و یا و اید بر وزن قید مصدر است بمعنی سخت شدن و قوی شدن و بمعنی قوت نیز آمده و ممکن است که در آیه اول و دویم جمع ید باشد و یا آن افتاد باشد در اول بر سبیل جواز و در دویم بر وجه وجوب اگر چه از مفسرین کسی را ندیدم که باین قائل باشد و بعضی صغیر را اصغر و کبیر را صغیر میگویند و تفصیل این مطلب در علم صرف مذکور است.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْكُلَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ

سَيْفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِإِبْلِيسَ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ قَالَ يَعْنِی بِقُدْرَتِی وَ قُوَّتِی.

قال مصنف هذا الکتاب سمعت بعض مشایخ الشیعه بنیسابور یذکر فی هذه الآیه أن الأئمه ع کانوا یقفون علی قوله- ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ ثم یبتدءون بقوله عز و جل- بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ و قال هذا مثل قول القائل بسیفی تقاتلنی و برمحی تطاعننی کأنه یقول عز و جل بنعمتی قویت علی الاستکبار و العصیان

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن سیف از محمد بن عبیده که گفت حضرت امام رضا (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل بشیطان که ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ فرمود یعنی بقدرت و قوت من.

مترجم گوید که مؤلف بعد از این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که شنیدم از بعضی از مشایخ شیعه در نیشابور که در این آیه ذکر میکرد که ائمه علیهم السلام بر قول آن جناب ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ ایست و وقف میکردند بعد از آن ابتداء مینمودند بقول آن جناب عز و جل بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالِینَ و گفت که این مثل قول قائلست که میگوید بسیفی تقاتلین و برمحی تطاعننی یعنی به شمشیر من با من کار زار میکنی و بنیزه من با من مطاعنه مینمائی و نیزه میزنی گویا که آن جناب عز و جل میفرماید که بنعمت من بر تکبر و گردنکشی و نافرمانی توانا شدی و بنا بر این ترجمه آیه این می شود که آیا بنعمتهای من تکبر کردی بدون استحقاق و خود را فوق اندازه است بلند ساختی یا بودی از جمله بلندمرتبگان که استحقاق تفوق دارند و بنا بر این وجه ممکن است که همزه استکبرت همزه قطع باشد چون در غیر این وجه و وصل آن نیز محتمل است و اما بنا بر معمول که در قرآن مجید مکتوب است قطع همزه آنست و وصل آن غلط است.

14- باب تفسیر قول الله عز و جل یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ

«باب چهاردهم» در تفسیر قول خدای عز و جل یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ

اشاره

یعنی باید که بیارند شرکاء او را در روزی که برداشته شود جامه از ساق پای یا ساق ظاهر گردانیده شود یا یاد کنید روزی را که چنین است و این کنایه است از خفایای امور و جنایای صدور و کشف ساق مثل است از برای بیان شدت امر و صعوبت آن روز و خوانده شوند بسوی سجده کردن پس نتوانند که سجده کنند.

14 باب تفسیر قول الله عز و جل یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ(1)

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ بَکْرٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ ع فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ قَالَ حِجَابٌ مِنْ نُورٍ یُکْشَفُ فَیَقَعُ الْمُؤْمِنُونَ سُجَّداً وَ تُدْمَجُ أَصْلَابُ الْمُنَافِقِینَ فَلا یَسْتَطِیعُونَ السُّجُودَ(2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن از بکر از حسین بن سعید از حضرت امام رضا (ع) که در قول خدای عز و جل یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ فرمود که حجابی از نور کشف می شود و مؤمنان می افتند در حالی که سجده کنندگانند یعنی بسجده میروند و پشتهای منافقان در هم میرود و یک لخت می شود و چون چوب خشک می شود و نمیتوانند که سجده کنند.

1- القلم: 42.

2- تدمج على صيغه المجهول، و الدمج دخول شى ء فى شى ء مستحكما، كانه يدخل فى أصلابهم شى ء يمنعهم عن الانحناء فلا يستطيعون السجود.

حدیث 2

2- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ قَالَ تَبَارَکَ الْجَبَّارُ ثُمَّ أَشَارَ إِلَی سَاقِهِ فَکَشَفَ عَنْهَا الْإِزَارَ قَالَ وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلا یَسْتَطِیعُونَ قَالَ أُفْحِمَ الْقَوْمُ (1)

وَ دَخَلَتْهُمُ الْهَیْبَهُ وَ شَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ- خاشِعَهً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّهٌ وَ قَدْ کانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ.

قال محمد بن علی مؤلف هذا الکتاب قوله ع تبارک الجبار و أشار إلی ساقه فکشف عنها الإزار یعنی به تبارک الجبار أن یوصف بالساق الذی هذا صفته

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از ابراهیم بن هاشم از ابن فضال از ابو جمیله از محمد بن علی حلبی از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ فرمود که خداوند جبار برتری دارد بعد از آن بسوی ساق پایش اشاره نمود وزیر جامه را از آن دور فرمود و این را خواند که وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلا یَسْتَطِیعُونَ و فرمود که قوم درمانده شوند و هیبت و ترس بر ایشان داخل شود و دیدها باز ماند که هیچ برهم نخورد و دلها بگلو رسد خاشِعَهً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّهٌ وَ قَدْ کانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ یعنی در حالتی که بالا رونده است چشمهای ایشان برسد ایشان را و فروگیرد خواری و بتحقیق که بودند در دنیا که خوانده میشدند بسوی سجده کردن و حال آنکه ایشان تندرست بودند و قادر بر آن و در قرآن بجای شاخصه خاشعه واقع شده یعنی در حالتی که چشمهای ایشان فرو افتاده باشد و بجهت شدت هول و ترس نتوانند که چشم بگشایند و سر بالا کنند و شاید که مراد حضرت (ع) بیان حال ایشان باشد بطریق اقتباس از قرآن نه نقل عبارت آن با آنکه محتمل است که این اشتباه از راوی یا مؤلف یا کاتب باشد.

1- الافحام الاسكات بالحجه، و فى نسخه(ط) و(ن) و(د) بالقاف و هو الادخال فى مكان بالعنف.

«مترجم گوید» که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که محمد بن علی مؤلف این کتاب میگوید که قول آن حضرت که خداوند جبار برتر است و بسوی ساق پایش اشاره نمود و زیر جامه را از آن دور فرمود بآن قصد میفرماید که خداوند جبار از آن برتر است که وصف شود بساقی که صفتش اینست.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُوسَی عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ قَالَ کَشَفَ إِزَارَهُ عَنْ سَاقِهِ وَ یَدُهُ الْأُخْرَی عَلَی رَأْسِهِ فَقَالَ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَی.

قال مؤلف هذا الکتاب معنی قوله سبحان ربی الأعلی تنزیه لله عز و جل أن یکون له ساق

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین صفار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر از حسین بن موسی از عبید بن زراره از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ و گفت که حضرت زیر جامه اش را از ساق پایش دور کرد و دست دیگرش بر سرش بود و فرمود که

سبحان ربی الاعلی و بحمده

یعنی پاک و منزه میشمارم پروردگار خویش را که بلند مرتبه تر است و حال آنکه بحمد و ستایش او مشغولم.

ص: 263

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مؤلف این کتاب میگوید که معنی قول آن حضرت

سبحان ربی الاعلی

تنزیه و دور گردانیدن خدای عز و جل است از آنکه او را ساقی باشد.

15- باب تفسیر قول الله عز و جل اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إلی آخر الآیه

«باب پانزدهم» در معنی قول خدای تبارک و تعالی اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ

اشاره

تا آخر آیه که ترجمه اش اینست که خدا نور و روشنی بخش آسمانها و زمین است داستان و نور او و قصه عجیبه و صفت غریبه آن چون روزنه یا قندیلی است که در آن چراغی است افروخته و بغایت روشن آن چراغ در قندیلی است از آبگینه که چراغ در آن نورانی تر و صافی تر است و باد مانع آن نمیشود آن آبگینه از غایت لطافت و صفا گویا ستاره ای است درخشنده که دفع تاریکی از خود میکند یا منسوب است بسوی در صفا و تلألؤ و آبداری افروخته می شود آن زجاجه و قندیل و چراغی که در آنست از درخت پر نفع و با برکت زیتونی که نه در جانب شرقی معموره است چون دریای چین و خطا و نه در طرف غربی معموره است چون طرطوس و قیروان بلکه در وسط معموره است که آن اراضی و جبال ولایت شام است که زیتون آن اجود زیتونست و یا آنکه معنی آنست که نه در شرق است و نه در غرب که آفتاب در بعضی از اوقات روز در آن باشد که آن وقت شروق و غروب است بلکه در همه طول نهار آفتاب بر آن می تابد مانند زیتونی که در سر کوه یا صحرای گشاده و هامونست و باین جهت میوه آن پخته تر است و روغنش صافی تر و یا نه دائم در آفتابست تا بسوزد و نه همیشه در سایه است تا میوه اش خام بماند بلکه هم از شعاع آفتاب بهره مند و هم از حمایت سایه محفوظ است نزدیک باشد که روغن آن درخت خود روشن شود و روشنی دهد و اگر چه نرسیده باشد بآن آتشی یعنی از غایت صفا و درخشندگی بمرتبه ایست که نزدیکست که بی آتش روشن شود و روشنائی بخشد و این نور و روشنی است افزوده بر روشنی دیگر و بر روی آن راه مینماید خدا بنور خویش هر که را که میخواهد و بیان میکند خدا این مثالها را از برای مردمان و معقولات را در صورت محسوسات در می آورد تا همه مردمان بفهمند و خدا بهر چیزی از دقائق معقولات و محسوسات و حقائق جلیات و خفیات دانا است.

15 باب تفسير قول الله عز و جل اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إلى آخر الآيه(1)

حديث 1

1- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فَقَالَ هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ هَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ- وَ فِی رِوَایَهِ الْبَرْقِیِّ هَدَی مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ هَدَی مَنْ فِی الْأَرْضِ.

قال مصنف هذا الکتاب إن المشبهه تفسر هذه الآیه علی أنه ضیاء السماوات و الأرض و لو کان کذلک لما جاز أن توجد الأرض مظلمه فی وقت من الأوقات لا باللیل و لا بالنهار(2) لأن الله هو نورها و ضیاؤها علی تأویلهم و هو موجود غیر معدوم فوجودنا الأرض مظلمه باللیل(3) و وجودنا داخلها أیضا مظلما بالنهار یدل علی أن تأویل قوله- اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ هو ما قاله الرضا ع دون تأویل المشبهه فإنه عز و جل هاد لأهل السماوات و الأرض المبین لأهل السماوات و الأرض أمور دینهم و مصالحهم فلما کان بالله و بهداه یهتدی أهل السماوات و الأرض إلی صلاحهم و أمور دینهم کما یهتدون بالنور الذی خلق الله لهم فی السماوات و الأرض إلی صلاح دنیاهم قال إنه نور السماوات و الأرض علی هذا المعنی و أجری علی نفسه هذا الاسم توسعا و مجازا لأن العقول داله علی أن الله عز و جل لا یجوز أن یکون نورا و لا ضیاء و لا من جنس الأنوار و الضیاء لأنه خالق الأنوار و خالق جمیع أجناس الأشیاء و قد دل علی ذلک أیضا قوله- مَثَلُ نُورِهِ و إنما أراد به صفه نوره و هذا النور هو غیره لأنه شبهه بالمصباح و ضوئه الذی ذکره و وصفه فی هذه الآیه و لا یجوز أن یشبه نفسه بالمصباح لأن الله لا شبه له و لا نظیر فصح أن نوره الذی شبهه بالمصباح إنما هو دلالته أهل السماوات و الأرض علی مصالح دینهم و علی توحید ربهم و حکمته و عدله ثم بین وضوح دلالته هذه و سماها نورا من حیث یهتدی بها عباده إلی دینهم و صلاحهم فقال مثله کمثل کوه و هی المشکاه فیها المصباح و المصباح هو السراج- فِی زُجاجَهٍ صافیه شبیهه بالکوکب الدری فی صفائه و الکوکب الدری هو الکوکب المشبه بالدر فی لونه و هذا المصباح الذی فی هذه الزجاجه الصافیه یتوقد من زیت زیتونه مبارکه و أراد به زیتون الشام لأنه یقال إنه بورک فیه لأهله و عنی عز و جل بقوله لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ أن هذه الزیتونه لیست بشرقیه فلا تسقط الشمس علیها فی وقت الغروب و لا غربیه فلا تسقط الشمس علیها فی وقت الطلوع بل هی فی أعلی شجرها

و الشمس تسقط عليها فى طول نهارها فهو أجود لها و أضوأ لزيتها ثم أكد وصفه لصفاء زيتها فقال- يَكادُ زَيْتُها يُضِی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ لما فيها من الصفاء فبين أن دلالات الله التى بها دل عباده فى السماوات و الأرض على مصالحهم و على أمور دينهم هى فى الوضوح و البيان بمنزله هذا المصباح الذى فى هذه الزجاجه الصافيه و يتوقد بها الزيت الصافى الذى وصفه فيجتمع فيه ضوء النار مع ضوء الزجاجه و ضوء الزيت و هو معنى قوله نُورٌ عَلى نُورٍ و عنى بقوله عز و جل يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ يعنى من عباده و هم المكلفون ليعرفوا بذلک و يهتدوا به و يستدلوا به على توحيد ربهم و سائر أمور دينهم و قد دل الله عز و جل بهذه الآيه و بما ذكره من وضوح دلالاته و آياته التى دل بها عباده على دينهم أن أحدا منهم لم يؤت فيما صار إليه من الجهل و من تضييع الدين لشبهه و لبس دخلا عليه فى ذلک من قبل الله عز و جل إذ كان الله عز و جل قد بين لهم دلالاته و آياته على سبيل ما وصف و إنهم إنما أتوا فى ذلک من قبل أنفسهم بتركهم النظر فى دلالات الله و استدلال بها على الله عز و جل و على صلاحهم فى دينهم و بين أنه بكل شی ء من مصالح عباده و من غير ذلک عليم

ص: 265

1- النور: 35.
2- فى نسخه(ط) و(ن) «لما جاز أن توجد فى الأرض ظلمه- الخ».
3- فى البحار نقلا عن التوحيد «فوجود الأرض مظلمه بالليل».

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از یعقوب بن یزید از عباس بن هلال که گفت حضرت امام رضا (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فرمود که هادی و رهنمای اهل آسمانها و رهنمای اهل زمین است و در روایت برقی چنین است که هدایت و رهنمودن کسانی است که در آسمانهایند و هدایت کسانی که در زمینند چه آن جناب بطریقی همه را براه راست رهبری فرموده که گویا نفس هدایت و حقیقت راه راست نمودنست و از اینجا است که نور را بمنور و ذو النور و روشنی را بروشن سازنده و خداوند روشنی تغییر و تقدیر میکنند «مترجم گوید» که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که فرقه مشبهه این آیه را بر این وضع تفسیر میکنند که خدا روشنی آسمانها و زمین است و اگر چنین بود هر آینه روا نبود که زمین در وقتی از اوقات تار یافت شود و کسی آن را تاریک بیابد نه در شب و نه در روز زیرا که خدای عز و جل بنا بر تأویل ایشان نور و روشنی آنست و آن جناب موجودی است که معدوم نیست پس یافتن ما زمین را تار در شب و یافتن ما درون آن را نیز تار در روز بر این دلالت میکند که تأویل قول خدای تعالی اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ همان چیزیست که حضرت امام رضا (ع) فرموده نه تأویل مشبهه و دلالت میکند بر اینکه خدای عز و جل رهنمای اهل آسمانها و زمین است و از برای اهل آسمانها و زمین امور دین و مصالح ایشان را بیان و آشکار فرماینده و چون اهل آسمانها و زمین چنانند که بسوی صلاح و امور دین خویش بخدا و بهدایتش هدایت میيابند چنان که بنوری که خدا آن را از برای ایشان در آسمانها و زمین آفریده بسوی صلاح دنیای خود هدایت میيابند فرموده که او نور آسمانها و زمین است بنا بر این معنی و این نام را بر خودش جاری فرموده از روی توسع و مجاز زیرا که عقول بر این دلالت دارند که روا نباشد که خدای عز و جل نور و روشنی باشد و نه از جنس نورها و روشنی زیرا که آن جناب آفریننده نورها و خالق همه اجناس چیزها است و نیز قول او که فرموده مثل نوره بر این دلالت میکند و جز این نیست که صفت نوره را اراده فرموده یعنی صفت نور خدا و داستان عجیب آن و این نور غیر خدا است زیرا که خدا آن را تشبیه فرموده بچراغ و بروشنیش که او را در این آیه ذکر نموده و وصف فرموده و جائز نیست که خودش را بچراغ تشبیه کند زیرا که خدا مانند و نظیری ندارد پس درست شد که نورش که آن را بچراغ تشبیه فرموده همان دلالت او است که اهل آسمانها و زمین را بر مصالح دین ایشان و بر توحید پروردگار

ایشان و حکمت و عدلش رهبری نموده بعد از آن وضوح این دلالتش را بیان کرده و آن را نور نامیده از آنجا که بندگانش بواسطه آن بسوی دین و صلاح خویش راه مییابند و فرموده که داستان آن داستان روزنه ایست در دیوار که نهایت آن ببیرون راه نداشته باشد مانند طاقچه بن بسته و آن مشکاتی است که در آن مصباح باشد و مصباح همان چراغی است که در آبگینه صافی بدون گرد و غبار که آن را تشبیه کرده بکوکب دری در صفای آن و کوکب دری همان ستاره ایست که بمروارید بزرگ تشبیه شده در رنگش و این چراغی که در این آبگینه صافی است افروخته می شود از روغن درخت زیتون پرنفع و با برکت و از آن زیتون شام را خواسته زیرا که گفته می شود که برکت داده شده در آن از برای اهلش و مقصود خدای عز و جل از اقولش که شرقی و غربی هیچ یک نیست آنست که این زیتون نه در جانب شرق است که در وقت غروب آفتاب آفتاب بر آن نیفتد و نه در جانب غرب است که در وقت طلوع آفتاب آفتاب بر آن نیفتد بلکه آن در بلندتر موضع درخت خود است و در طول نهار و تمام روز آفتاب بر آن می افتد و همین آن را نیکوتر و روغنش را روشن تر میسازد بعد از آن وصفش را تأکید و استوار فرموده بجهت صفای روغن آن درخت زیتون و فرموده که نزدیک باشد که روغن آن خود بخود روشن شود و اگر چه آتشی بآن نرسیده باشد بجهت آنچه در آنست از صفا پس بیان فرموده که دلالتهای خدا که بندگانش را در آسمانها و زمین بر مصالح ایشان و بر امور دین ایشان بآنها دلالت فرموده در وضوح و بیان بمنزله این چراغ است در این آبگینه صافی و زیت صافی که آن را وصف کرده بآن افروخته می شود پس روشنی آتش با روشنی آبگینه و روشنی زیت در آن جمع می شود و این معنی قول خدا است که روشنی است افزوده بروشنی دیگر و در بالای آن و مقصود آن جناب عز و جل از قولش که خدا راه مینماید بنور خویش هر که را که میخواهد آنست که مؤلف بقول خویش بیان نموده و گفته است که یعنی از بندگانش و ایشان مکلفانند تا آنکه بآن شناخت بهمرسانند و بآن راه راست یابند و بر توحید پروردگار و سائر امور دین خویش بآن استدلال کنند و خدای عز و جل باین آیه و بآنچه ذکر فرموده از وضوح دلالت و آیاتش که بآنها بندگان خود را بر دین ایشان دلالت فرموده بر این رهنمائی نموده که هیچ یک از ایشان در باب آنچه بسوی آن گردیده از جهل و از تضییع دین بشبهه و آشفتگی که در آن بر او داخل شده اند از جانب خدای عز و جل آورده نشده زیرا که خدای عز و جل دلالتها و آیتهای خود را از برای ایشان بیان فرموده بر سبیل آنچه وصف نموده و آنکه ایشان جز این نیست که در این باب از جانب نفسهای خود آورده شده اند بترک کردن ایشان نظر و فکر را در دلالتهای خدا و استدلال بآنها بر خدای عز و جل و

بر صلاح و دین خویش و بیان فرموده که او بهر چیزی از مصالح بندگانش و از غیر آن دانا است.

ص: 266

حدیث 2

2- وَ قَدْ رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ فَقَالَ هُوَ مَثَلٌ ضَرَبَهُ اللَّهُ لَنَا- فَالنَّبِیُّ ص وَ الْأَئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ مِنْ دَلَالاتِ اللَّهِ وَ آیَاتِهِ الَّتِی یُهْتَدَی بِهَا إِلَی التَّوْحِیدِ وَ مَصَالِحِ الدِّینِ وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ.

ترجمه:

و از حضرت صادق (ع) روایت شده است که از قول خدای عز و جل اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ سؤال شد فرمود که این مثل و داستانی است که خدا آن را از برای ما زده و بیان فرموده پس پیغمبر و امامان صلوات اللّه علیهم اجمعین از دلالتهای خدا و آیتهای اویند که بآنها راه برده می شود بسوی توحید و مصالح دین و شرایع اسلام و سنتها و فریضها

لا قوه الا باللّه العلی العظیم

یعنی و هیچ توانائی نیست مگر بخدای بلند و مرتبه بزرگوار

حدیث 3

3- وَ تَصْدِیقُ ذَلِکَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ إِبْرَاهِیمُ بْنُ هَارُونَ الْهِیتِیُّ بِمَدِینَةِ السَّلَامِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی الثَّلْجِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَیُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَیُّوبَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ الذُّهَلِیِّ عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قَالَ کَذَلِکَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ قُلْتُ مَثَلُ نُورِهِ قَالَ مُحَمَّدٌ ص قُلْتُ کَمِشْکاةٍ قَالَ صَدْرُ مُحَمَّدٍ ص قَالَ قُلْتُ فِیها مِصْباحٌ قَالَ فِیهِ نُورُ الْعِلْمِ یَعْنِی النُّبُوَّةَ قُلْتُ الْمِصْباحُ فِی زُجاجَةٍ قَالَ عِلْمُ رَسُولِ اللَّهِ ص صَدَرَ إِلَی قَلْبِ عَلِیٍّ ع قُلْتُ کَأَنَّها قَالَ لِأَیِّ شَیْ ءٍ تَقْرَأُ کَأَنَّها فَقُلْتُ فَکَیْفَ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ کَأَنَّهُ کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ(1)

ص: 267

1- تذکیر الضمیر باعتبار تأویل الزجاجه بقلب أمیر المؤمنین علیه السّلام.

قُلْتُ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَكَهٍ زَيْتُونَهٍ لا شَرْقِيَّهٍ وَ لا غَرْبِيَّهٍ قَالَ ذَلِکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع لَا یَهُودِیٌّ وَ لَا نَصْرَانِیٌّ قُلْتُ یَکادُ زَیْتُها یُضِی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ قَالَ یَکَادُ الْعِلْمُ یَخْرُجُ مِنْ فَمِ الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَنْطِقَ بِهِ(1) قُلْتُ نُورٌ عَلی نُورٍ قَالَ الْإِمَامُ فِی إِثْرِ الْإِمَامِ ع.

ترجمه:

و تصدیق این آن خبریست که حدیث کرد ما را بآن ابراهیم بن هرون هیثمی در شهر بغداد گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن ابی الثلج گفت که حدیث کرد ما را حسین بن ایوب از محمد بن غالب از علی بن حسین از حسن بن ایوب از حسین بن سلیمان از محمد بن مروان ذهلی از فضیل بن یسار که گفت بحضرت ابو عبد اللّه صادق (ع) عرض کردم که اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فرمود که خدای عز و جل چنین است راوی میگوید که عرض کردم مثلَ نوره حضرت بمن فرمود که آن محمد است (ص) عرض کردم کمشکاه فرمود سینه محمد است عرض کردم فیها مصباح فرمود در آن مصباح نور علم است یعنی پیغمبری عرض کردم که الْمِصْباحُ فِی زُجاجَهٍ فرمود که علم رسول خدا (ص) است که بسوی دل علی (ع) صادر شد عرض کردم که کانها فرمود از برای چه چیز «کانها» میخوانی عرض کردم فدای تو گردم پس چگونه است و بچه وضع باید خواند فرمود کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ عرض کردم که یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ فرمود که این امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است که نه یهودی است و نه نصرانی عرض کردم که یَکادُ زَیْتُها یُضِی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ فرمود نزدیک باشد که علم از دهان عالم از آل محمد بیرون آید پیش از آنکه بآن نطق کند عرض کردم که نُورٌ عَلی نُورٍ فرمود که امام است در اثر امام یعنی امامی که بعد از امام دیگر باشد.

1- أی من قبل أن یسأل عنه، کما فی الحدیث التالی.

«مترجم گوید» که آنچه در این حدیث واقع شده از رد کانها با ضمیر مؤنث و و اثبات کانه بضمیر مذکر خفاء و اشکالی دارد زیرا که این ضمیر راجع است بلفظ «الزجاجه» و آن مؤنث است پس باید که ضمیر بسوی آن مؤنث باشد و هر چند که تذکیر ضمیرش باعتبار تذکیر خبر که کوکب است یا بتأویل زجاجه بقندیل جائز باشد و موجب صحت تذکر ضمیر شود مگر آنکه صحت تأنیث آن را دفع نمیکند مگر آنکه باین طریق نازل شده باشد که غیر آن درست نیست و هر چند که بحسب عربیت درست بلکه اظهر باشد و ممکن است که لفظ الزجاجه در آیه نباشد چنان که در این حدیث نیست و بناء بر این ضمیر در کانه راجع بمصباح است.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ هَارُونَ الْهِیتِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی الثَّلْجِ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ الزُّهْرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَبِیحٍ قَالَ حَدَّثَنَا طَرِیفُ بْنُ نَاصِحٍ عَنْ عِیسَی بْنِ رَاشِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ع فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ کَمِشْکاهٍ فِیها مِصْباحٌ قَالَ الْمِشْکَاهُ نُورُ الْعِلْمِ فِی صَدْرِ النَّبِیِّ ص- الْمِصْباحُ فِی زُجاجَهٍ الزُّجَاجَهُ صَدْرُ عَلِیٍّ ع صَارَ عِلْمُ النَّبِیِّ ص إِلَی صَدْرِ عَلِیٍّ ع الزُّجاجَهُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ قَالَ نُورٌ- لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ قَالَ لَا یَهُودِیَّهٍ وَ لَا نَصْرَانِیَّهٍ- یَکادُ زَیْتُها یُضِی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ قَالَ یَکَادُ الْعَالِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ع یَتَکَلَّمُ بِالْعِلْمِ قَبْلَ أَنْ یَسْأَلَ- نُورٌ عَلی نُورٍ یَعْنِی إِمَاماً مُؤَیَّداً بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْحِکْمَهِ فِی إِثْرِ إِمَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ع وَ ذَلِکَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَی أَنْ تَقُومَ السَّاعَهُ.

ص: 269

فهؤلاء الأوصیاء الذین جعلهم الله عز و جل خلفاءه فی أرضه و حججه علی خلقه لا تخلو الأرض فی کل عصر من واحد منهم ع یدل علی صحه ذلک قول أبی طالب فی رسول الله ص

أنت الأمین محمد قرم أغر مسود لمسودین أطایب کرموا و طاب المولد

أنت السعید من السعود تکنفتک الأسعد من لدن آدم لم یزل فینا وصی مرشد

فلقد عرفتک صادقا بالقول لا تتفند ما زلت تنطق بالصواب و أنت طفل أمرد.

یقول ما زلت تتکلم بالعلم قبل أن یوحی إلیک و أنت طفل کما قال إبراهیم ع و هو صغیر لقومه- إِنِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ(1) و کما تکلم عیسی ع فی المهد فقال- إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا. وَ جَعَلَنِی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ الآیه.(2) و لأبی طالب فی رسول الله ص مثل ذلک فی قصیدته اللامیه حین یقول-

و ما مثله فی الناس سید معشر إذا قایسوه عند وقت التحاصل

فأیده رب العباد بنوره و أظهر دینا حقه غیر زائل

و یقول فیها-

و أبیض یستسقی الغمام بوجهه ربیع الیتامی عصمه للأرامل

تطیف به الهلاک من آل هاشم فهم عنده فی نعمه و فواضل

و میزان صدق لا یخیس شعیره و میزان عدل وزنه غیر عائل

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابراهیم بن هرون هیثمی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن ابی الثلج گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن حسین زهری گفت که حدیث کرد ما را احمد بن صبیح گفت که حدیث کرد ما را ظریف بن ناصح از عیسی بن راشد از حضرت محمد بن علی بن حسین (ع) که در قول خدای عز و جل کَمِشْکاهٍ فِیها مِصْباحٌ فرمود که مشکاه نور

علم است در سینه پیغمبر (ص) الْمِصْباحُ فِی زُجاجَةٍ زجاجه سینه علی (ع) است و علم پیغمبر (ص) بسوی سینه علی (ع) منتقل گردیده که پیغمبر (ص) بعلی (ع) آموزانید الزجاجه کانه یا کانها بنا بر اختلاف نسخ توحید کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ فرمود یعنی نور علم لا شَرْقِیَّةٍ وَ لا غَرْبِیَّةٍ فرمود نه منسوب بیهود است و نه منسوب به نصاری یَکادُ زَیْتُها یُضِی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ فرمود نزدیک باشد که عالم از آل محمد بعلم تکلم کند پیش از آنکه از او سؤال شود نُورٌ عَلی نُورٍ یعنی امامی که بنور علم و حکمت مؤید باشد و در آثر امامی دیگر از آل محمد و این امر از نزد و پیش آدم بوده تا آنکه قیامت بر پا شود پس این گروه اوصیاءاند که خدای عز و جل ایشان را خلیفه های خود گردانیده در زمین خود و حجتهای خود بر خلق خود که زمین در هر عصر و زمانی از یکی از ایشان خالی نباشد و بر صحت این مطالب دلالت میکند قول ابو طالب در شأن رسول خدا (ص) انت الامین محمد قرم اعز مسود لمسودین اطائب کرموا و طاب المولد انت السعید من السعود. تکنفتک الا سعد من لدن آدم لم یزل فینا وصی مرشد. فلقد عرفتک صادق. بالقول لا تتفند. ما زلت تنطق بالصواب و انت طفل امرد. یعنی توئی استوار و کسی که بر او اعتماد باشد ای محمد یا توئی محمد و ستوده و مهتر بزرگوار یا عزیز و عزیز تری که مهتر گردانیده شده یعنی خدا تو را بر همه کس مهتر ساخته از برای مهتر گردانیده شدگان خوبترانی که با مروت و بزرگوار و گرانمایه و بخشنده بودند و مولد ایشان خوش بوده که حلال زاده بوده اند توئی نیک بخت خجسته از سعدها که گرد تو را گرفته اند و خجسته تر و از نزد آدم پیوسته در میان ما وصی راه راست نماینده بوده که مردم را ارشاد مینموده و آن وصی مرشد برطرف نشده پس هر آینه بحقیقت که شناخته ام تو را راست گوئی که در گفتار بدروغ نسبت نمیشوی و کسی تو را بعجز و کمی عقل و مثل اینها نسبت نمیتواند داد و ملامت نمیتواند نمود و پیوسته گویا بوده بصواب یعنی بحق و راستی و تو بچه بودی که ریش بر نیاورده بودی و مؤلف بعد از ذکر این اشعار گفته که میگوید که پیوسته بعلم تکلم میکردی و سخن میگفتی پیش از آنکه بسوی تو وحی شود و تو طفل بودی چنان که ابراهیم (ع) بقوم خود فرمود و آن حضرت کوچک بود که إِنِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ یعنی بدرستی که من بیزارم از آنچه شما شرک می آورید و شریک خدا می سازید و چنان که عیسی (ع) در گهواره سخن گفت و گفت که إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا وَ جَعَلَنِی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ تا آخر آیه که ترجمه اش اینست که بدرستی که من بنده خدایم داده است مرا کتاب یعنی حکم فرموده که انجیل بمن دهد و بعضی گفته اند که در شکم مادر تورات را بمن تعلیم داده و گردانید مرا پیغمبر و ساخت مرا با برکت و نفع در هر جا که باشم و بهر موضع که توجه نمایم و وصیت کرد مرا یعنی امر فرمود

بنماز و زکاه مادام که زنده باشم و ابو طالب را در قصیده لامیه اش که روی و حروف آخر آن لام است مثل این در شان رسول خدا (ص) مذکور است در وقتی که میگوید: و ما مثله فی الناس سید معشر. اذا قایسوه عند وقت التحاصل فایده رب العباد بنوره و اظهر دنیا حقه غیر زائل یعنی و در میانه مردمان بهتر هیچ گروهی مانند او نیست چون او را بدیگران قیاس کنند در نزد وقت آشکار شدن و آماده گشتن پس قوت داد او را پروردگار بندگان بنور خویش و آشکار فرمود دینی را که حق آن نه زائل است یعنی کیشی که راستی و درستی آن نیست و تلف نخواهد شد و در این قصیده میگوید که.

1- الأنعام: 78.
2- مریم: 31.

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه***ربیع الیتامی عصمه للارامل

بطیف به الهلاک من آل هاشم***فهم عنده فی نعمه و فواصل

و میزان صدق لا یخیس شعیره ***و میزان عدل و زنه غیر عائل

یعنی و نیز دانستند که پسر ما سفید و سفید روئیست که بآبروی او از ابر آب خواسته می شود و او است بهار یتیمان و کسی است که بیچارگان از مردان و زنان را نگاهداری مینماید و از چیز ناپسند باز میدارد و ممکن است که مراد این باشد که حضرت پناه بیوه زنانست طواف میکنند باو و بگردش در می آیند هلاک شوندگان از آل هاشم که جان بقربانش میکنند پس ایشان در نزد او در نعمت و افزونیهایند و ترازوی راستی است که بقدر دانه جوی عذر و بی وفائی نمیکند و میزان عدالتی که سنجیدنش میل ندارد و اکثر علمای عامه و خاصه بجای ربیع ثمال بر وزن کتاب روایت کرده اند یعنی فریادرس.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ الْجَبَلِیِّ عَنِ الْخَطَّابِ بْنِ عُمَرَ (1) وَ مُصْعَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیِّینَ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاهٍ فَالْمِشْکَاهُ صَدْرُ نَبِیِّ اللَّهِ ص فِیهِ الْمِصْبَاحُ وَ الْمِصْبَاحُ هُوَ الْعِلْمُ فِی الزُّجَاجَهِ وَ الزُّجَاجَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع وَ عِلْمُ النَّبِیِّ ص عِنْدَهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن عبد اللّٰه وراق گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن اسلم جبلی از خطاب بن عمر و مصعب بن عبد اللّٰه کوفیان از جابر بن یزید از حضرت باقر (ع) که در قول خدای عز و جل اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاهٍ فرمود پس مشکاه سینه پیغمبر است (ص) که در آن مصباح است و مصباح همان علم است در زجاجه و زجاجه امیر المؤمنین است و علم پیغمبر خدا در نزد او است

1- فی نسخه(و) و(ب) و(د) «عن الخطاب أبی عمر» و لم أجده.

16- باب تفسیر قول الله عز و جل نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ

«باب شانزدهم» در تفسیر قول خدای عز و جل نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ

اشاره

یعنی فراموش کردند خدا را او مراد اینست که یاد او و فرمان برداری او را ترک کردند و احکام او را واگذاشتند و پیروی آنها نکردند مانند کسی که ناشی باشد و اصلا آن را بخاطر نیاورد پس خدا فراموش کرد ایشان را یعنی ایشان را واگذاشت در آتش و بیاد نیاورد مانند چیزی که فراموش کنند و هرگز بیاد نیاورند و فضل و لطف خود را از ایشان باز داشت.

16 باب تفسیر قول الله عز و جل نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ (1)

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْکُلَیْنِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفُ بِعَلَّانٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ مُوسَی بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَّامِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِیهِ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلِیَّ بْنَ مُوسَی ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یَنْسَی وَ لَا یَسْهُو وَ إِنَّمَا یَنْسَی وَ یَسْهُو الْمَخْلُوقُ الْمُحْدَثُ أَ لَا تَسْمَعُهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا(2) وَ إِنَّمَا یُجَازِی مَنْ نَسِیَهُ وَ نَسِیَ لِقَاءَ یَوْمِهِ بِأَنْ یُنْسِیَهُمْ أَنْفُسَهُمْ کَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ(3) وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا (4)

1- التوبه: 67.
2- مریم: 64.
3- الحشر: 19.
4- الأعراف: 51.

أَیْ نَتْرُکُهُمْ کَمَا تَرَکُوا الِاسْتِعْدَادَ لِلِقَاءِ یَوْمِهِمْ هَذَا..

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه قوله نترکهم أی لا نجعل لهم ثواب من کان یرجو لقاء یومه لأن الترک لا یجوز علی الله عز و جل و أما قول الله عز و جل- وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ (1) أی لم یعاجلهم بالعقوبه و أمهلهم لیتوبوا (2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد معروف بعلان گفت که حدیث کرد ما را ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از حسن قاسم بن رقام از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزیز بن مسلم که گفت حضرت امام رضا (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ فرمود که خدای تبارک و تعالی فراموشی ندارد و سهو نمیکند و جز این نیست که آفریده که حادث شده فراموش و سهو میکند آیا از آن جناب عز و جل نمی شنوی که میفرماید وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا یعنی نبود و نیست و نخواهد بود پروردگار تو را فراموش کار و مراد این است که بر حال تو آگاهست و هر گاه مصلحت تو تقاضا کند ما را بسوی تو میفرستد پس فرو نیامدن ما فرقه فرشتگان بر تو بجهت عدم امر و مشیت او است نه بجهت نسیان او و جز این نیست که سزا میدهد کسی را که او را فراموش کرده و دیدن روز خود را فراموش نموده باینکه نفسهای ایشان را از یاد ایشان میبرد چنان که خدای عز و جل فرموده وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ یعنی و مباشید مانند آنان که فراموش کردند خدا را پس نفسهای خدا ایشان را از یاد ایشان برد این گروه ایشانند بیرون روندگان از دائره فرمان یعنی کاملان در فسق و عصیان و متوغلان در کفر و طغیان که در آن فرو رفته اند و قول آن جناب عز و جل فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا یعنی پس امروز فراموش میکنیم ایشان را چنان که فراموش کردند ایشان دیدن این روز خود را او حضرت فرمود یعنی ترک میکنیم ایشان را چنان که ایشان ترک کردند استعداد و آماده شدن را از برای دیدن این روز خویش.

ص: 273

1- البقره: 17.

2- حاصل كلام الامام عليه السّلام أن اللّه تعالى لا ينسى و لا يسهو بل ينسى غيره مجازاه، و أما نسيانه فهو بمعنى الترک، و مراد الصدوق رحمه اللّه أن تركه تعالى ليس ترک اهمال و سدى بل على وجوه اخرى كترک الاخذ بالعجله.

مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که قول آن حضرت که ترک میکنیم ایشان را یعنی ثواب کسی را که دیدن روز خود را امید میداشت از برای ایشان قرار نمیدهیم زیرا که ترک کردن بر خدای عز و جل روا نباشد و اما قول خدای عز و جل که وَ تَرَكَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ یعنی شتاب نکرد ایشان را بعقوبت و ایشان را مهلت داد تا توبه کنند و بسوی خدا باز گردند و ترجمه آیه اینست که واگذاشت خدا ایشان را در تاریکی های بسیار در حالتی که نمی بینند.

17- باب تفسير قوله عز و جل وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ

«باب هفدهم» در تفسير قول خداى تعالى وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ

اشاره

17 باب تفسير قوله عز و جل وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ (1)

يعنى و زمين همه آن يک قبضه و يک کف او است در روز قيامت و آسمانها پيچيده شده اند بيمين او و يمين دست راست است و مراد از آن قدرت و قوت است چنان که بيايد.

حديث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْكُلَيْنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفُ بِعَلَّانٍ الْكُلَيْنِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيَّ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ فَقَالَ ذَلِكَ تَعْيِيرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ أَ لَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ مَعْنَاهُ إِذْ قَالُوا إِنَّ- الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ كَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلى بَشَرٍ مِنْ شَيْ ءٍ (2)

ص: 274

1- الزمر: 67.
2- الأنعام: 91.

ثُمَّ نَزَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَفْسَهُ عَنِ الْقَبْضَهِ وَ الْيَمِينِ فَقَالَ- سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت که حدیث که کرد ما را علی بن محمد معروف بعلان کلینی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی بن عبید گفت که حضرت ابو الحسن علی بن محمد عسگری علیهما السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ فرمود که این سرزنش کردن خدای تبارک و تعالی است کسی را که او را بآفریدگانش تشبیه کرده آیا نمی بینی که فرموده وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ و معنی آن اینست که در وقتی که گفتند یا زیرا که گفتند که زمین همه آن یک قبضه او است در روز قیامت و آسمانها پیچیده شده اند بدست راست او و چنان که خدای عز و جل فرموده که وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلى بَشَرٍ مِنْ شَيْ ءٍ یعنی و تعظیم نکردند جهودان خدا را حق تعظیم کردن او و چنان که سزای تعظیم او باشد و او را نشناختند چنان که حق شناخت او است چون گفتند که فرو نفرستاده است خدا بر آدمیزاده هیچ چیز را از وحی و احکام شرع انزال کتب و ارسال رسل نکرده پس خودش را از قبضه و یمین تنزیه و دور فرموده و فرموده که سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پاک و منزه میشمارم او را از آنچه لائق بجنابش نباشد از قبضه و یمین و برتر است از آنچه شرک می آورند و شریک او میسازند.

1- مراده علیه السّلام أن قوله تعالی: «وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً- الخ» حکایه قول من شبّه اللّه بخلقه بتقدیر اذ قالوا کما فی الآیه الأخری، فیکون قوله تعالی: «وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»* تعبیرا من اللّه علیهم لقولهم ذلک، فلذا نزه نفسه فی آخر الآیه عن ذلک لأنّه تشبیه له بخلقه کما انه تعالی عیّرهم فی الآیه الأخری لقولهم: ما أنزل اللّه، ثمّ انّ «اذ» فی الموضعین للتعلیل قال العلّامه المجلسیّ فی البحار فی الصفحه الثانیه من الجزء الرابع من الطبعه الحدیثه: هذا وجه حسن لم یتعرض له المفسرون، و یؤیده أن العامّه رووا «أن یهودیا أتی النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و ذکر نحوا من ذلک فیضحک صلّی اللّه علیه و آله، و هذا التفسیر لا ینافی ما فی الحدیث التالی و غیره

لان المتشابهات تحمل على بعض الوجوه الحقه المحكمه أو على جميعها بدلاله من الراسخين فى العلم.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ فَقَالَ يَعْنِي مِلْكَهُ لَا يَمْلِكُهَا مَعَهُ أَحَدٌ وَ الْقَبْضُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي مَوْضِعٍ آخَرَ الْمَنْعُ وَ الْبَسْطُ مِنْهُ الْإِعْطَاءُ وَ التَّوْسِيعُ كَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (1) يَعْنِي يُعْطِي وَ يُوَسِّعُ وَ يَمْنَعُ وَ يُضَيِّقُ وَ الْقَبْضُ مِنْهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي وَجْهٍ آخَرَ الْأَخْذُ(2) وَ الْأَخْذُ فِي وَجْهٍ الْقَبُولُ مِنْهُ كَمَا قَالَ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقاتِ(3) أَيْ يَقْبَلُهَا مِنْ أَهْلِهَا وَ يُثِيبُ عَلَيْهَا قُلْتُ فَقَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ قَالَ الْيَمِينُ الْيَدُ وَ الْيَدُ الْقُدْرَهُ وَ الْقُوَّهُ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِقُدْرَتِهِ وَ قُوَّتِهِ- سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن هیثم عجلى «ره» گفت كه حديث كرد ما را احمد بن يحيى بن ذكريا قطان گفت كه حديث كرد ما را بكر بن عبد اللَّه بن حبيب گفت كه حديث كرد ما را تميم بن بهلول از پدرش از ابو الحسن عبدى از سليمان بن مهران كه گفت حضرت صادق (ع) را سؤال كردم از قول خداى عز و جل وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ فرموده كه قصد ميفرمايد پادشاهيى را كه هيچ كس با او آن را مالك نميشود و قبض از خداى تعالى در جاى ديگر منع است و بسط از او اعطاء و وسعت دادن چنان كه خداى عز و جل فرموده كه وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ يعنى و خدا ميگيرد و مى گشايد و بسوى او باز گردانيده ميشويد باين معنى كه عطاء ميكند و وسعت ميدهد و منع ميفرمايد و تنگ ميگيرد و قبض از آن جناب عز و جل در وجه ديگر گرفتن است و گرفتن در وجهى قبول و پذيرفتن است از او چنان كه فرموده وَ يَأْخُذُ الصَّدَقاتِ كه ترجمه اش اينست كه و ميگيرد خدا صدقه ها را يعنى آنها را از اهل و صاحبان آنها قبول ميفرمايد و بر آنها ثواب ميدهد عرض كردم پس قول آن جناب عز و جل وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ يعنى چه فرمود كه يمين دست است و دست قدرت و قوت و توانائى است خداى عز و جل ميفرمايد كه وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بقدرته و قوته يعنى بقدرت و توانائى او سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

1- البقره: 245.
2- فی نسخه(ج) و حاشیه نسخه(ب) «فی موضع آخر الاخذ».
3- التوبه: 104.

18- باب تفسير قول الله عز و جل كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ

«باب هجدهم» در تفسير قول خداى عز و جل كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ

اشاره

18 باب تفسير قول الله عز و جل كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (1)

يعنى نه چنين است بايد كه باز ايستند كفره و فجره از كفر و فجورى كه بر دلهاى ايشان غالب شده و بسبب آن زنگ غفلت بر آن نشسته بدرستى كه ايشان از مثوبت و رحمت پروردگار خود در آن روز در پرده شدگان باشند يعنى از آن محجوب و ممنوع شوند و امير المؤمنين (ع) فرمود كه يعنى از ثواب و كرامت او محرومند.

حديث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ الْمُعَاذِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ يَحُلُّ فِيهِ فَيُحْجَبَ عَنْهُ فِيهِ عِبَادُهُ وَ لَكِنَّهُ يَعْنِى إِنَّهُمْ عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ لَمَحْجُوبُونَ.

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن ابراهيم بن احمد بن يونس معاذى گفت كه حديث كرد ما را احمد بن محمد بن سعيد كوفى همدانى گفت كه حديث كرد ما را على بن حسن بن على بن فضال از پدرش كه گفت حضرت على بن موسى الرضا (ع) را سؤال كردم از قول خداى عز و جل كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ فرمود كه خداى تبارك و تعالى بمكانى وصف نميشود كه در آن حلول كند پس بندگانش در آن از او محجوب شوند و ليكن آن جناب قصد ميكند كه ايشان از ثواب پروردگار خويش محجوبند.

1- المطففين: 15.

19- باب تفسیر قوله عز و جل وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا

«باب نوزدهم» در تفسیر قول خدای عز و جل وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا

اشاره

19 باب تفسیر قوله عز و جل وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا (1)

یعنی و آمد پروردگار تو یعنی آثار هیبت و قدرت و سطوت پروردگار تو ظاهر گردد و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صف بصف یعنی صفی بعد از صف دیگر بحسب منازل و مراتب.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یُونُسَ الْمُعَاذِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ الْکُوفِیُّ الْهَمْدَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلِیَّ بْنَ مُوسَی ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یُوصَفُ بِالْمَجِی ءِ وَ الذَّهَابِ تَعَالَی عَنِ الِانْتِقَالِ إِنَّمَا یَعْنِی بِذَلِکَ وَ جَاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَ الْمَلَکُ صَفّاً صَفّاً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس معاذی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا فرمود که خدای عز و جل بآمدن و رفتن وصف نمیشود و خدا از انتقال و از جایی رفتن برتر است جز این نیست که باین قصد میکند که و جاء امر ربک یعنی آمد امر و فرمان پروردگار تو و فرشتگان صف صف.

1- الفجر: 22.

20- باب تفسير قوله عز و جل هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَةُ

باب «بیستم» در تفسير قول خدای عز و جل هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَةُ

اشاره

20 باب تفسير قوله عز و جل هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَةُ(1)

يعنی آيا چشم می دارند و مراد نفی است يعنی چشم نميدارند مگر آنکه بيايد ايشان را خدای يعنی عذاب او در سايه بانهای از ابر سفيد تنگ که مظنه رحمت است و همه را هلاک کند و بيايند فرشتگان که بر عذاب گماشته اند.

حديث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ الْمُعَاذِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَةُ قَالَ يَقُولُ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ هَكَذَا نَزَلَتْ.

ترجمه:

يعنی آيا چشم می دارند و مراد نفی است يعنی چشم نميدارند مگر آنکه بيايد ايشان را خدای يعنی عذاب او در سايه بانهای از ابر سفيد تنگ که مظنه رحمت است و همه را هلاک کند و بيايند فرشتگان که بر عذاب گماشته اند.

21- باب تفسير قوله عز و جل سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ و قوله عز و جل اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و قوله عز و جل وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ و قوله عز و جل يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ

«باب بیست و یکم» در تفسیر قول خدای عز و جل سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ

اشاره

ص: 279

1- البقره: 210.

21 باب تفسیر قوله عز و جل سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ (1) و قوله عز و جل اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ (2) و قوله عز و جل وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَیْرُ الْماکِرِینَ (3) و قوله عز و جل یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ (4)

یعنی ریشخند کرد خدا بایشان و از کردار ایشان و مراد این است که ایشان را جزاء و سزا داد در صورت ریشخند ایشان و اسناد ریشخند بخدا در امثال این مقامات بر سبیل مزاوجت لفظی و تقدیری است و گویند که معنی آنست که خدا وبال ریشخند را بایشان راجع میسازد پس مثل کسی است که ریشخند کند بغیر خود و همچنین قول آن جناب اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ یعنی خدا ریشخند میکند بایشان و قول آن جناب وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَیْرُ الْماکِرِینَ یعنی و ایشان مکر کردند و خدا مکر کرد و خدا بهترین مکرکنندگانست و قول آن جناب یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ یعنی فریب میدهند خدا را یعنی باعتقاد خود در اظهار اسلام و اخفای کفر و خدا در فریب دادن بر ایشان غالب است.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یُونُسَ الْمُعَاذِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ الْکُوفِیُّ الْهَمْدَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الرِّضَا عَلِیِّ بْنِ مُوسَی ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ عَنْ قَوْلِهِ وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللَّهُ وَ عَنْ قَوْلِهِ یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یَسْخَرُ وَ لَا یَسْتَهْزِئُ وَ لَا یَمْکُرُ وَ لَا یُخَادِعُ وَ لَکِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یُجَازِیهِمْ جَزَاءَ السُّخْرِیَّهِ وَ جَزَاءَ الِاسْتِهْزَاءِ وَ جَزَاءَ الْمَکْرِ وَ الْخَدِیعَهِ تَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوّاً کَبِیراً (5)..

1- التوبه: 79.
2- البقره: 15.
3- آل عمران: 54.
4- النساء: 142.
5- ان اللّه تبارک و تعالی ذاته الاحدیه منزهه عن کل حدوث و ترکیب و تغیر و زوال و إمکان و نقصان بالبراهین العقلیّه و النقلیه، و انما هو اللّه عزّ و جلّ و خلقه لا ثالث بینهما و لا ثالث غیرهما فکل ما اسند إلیه تعالی فی

الکتاب و السنه باعتبار ممّا تنزّه تعالی عنه بالبراهین فهو راجع الی خلقه الممکن فیه ذلک، أو یؤول الی ما یلیق بقدسه، و هذان الوجهان مذکوران فی کثیر من أحادیث هذا الکتاب فاستبصر.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس معاذی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام که گفت او را سؤال کردم از قول خدای عز و جل سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ و از قول آن جناب اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و از قول او وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللَّهُ و از قولش یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ فرمود که خدای تبارک و تعالی استهزاء و ریشخند و مکر نمیکند و فریب نمیدهند و لیکن آن جناب عز و جل ایشان را جزاء میدهد بجزاء سخریه و جزاء استهزاء و جزاء مکر و فریب و خدا برتر است از آنچه ستمکاران میگویند برتری بزرگ.

22- باب معنى جَنْبِ اللَّهِ عز و جل

«باب بیست دوم» در معنی جنب خدای عز و جل و جنب در لغت بمعنی پهلو و امیر است و مراد از آن در آخر این باب می آید.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْکُوفِیُّ(1) قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِیُّ الْکُوفِیُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ کَثِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع قَالَ: أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِی وَ لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ عَیْنُ اللَّهِ وَ جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا یَدُ اللَّهِ

1- هو أبو الحسین محمّد بن جعفر بن عون الأسدی الکوفیّ المذکور فی کثیر من أسانید الکتاب بعنوان محمّد بن أبی عبد اللّه.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه معنی قوله ع و أنا قلب الله الواعی أی أنا القلب الذی جعله الله وعاء لعلمه و قلبه إلی طاعته و هو قلب مخلوق لله عز و جل کما هو عبد لله عز و جل و یقال قلب الله کما یقال عبد الله و بیت الله و جنه الله و نار الله و أما قوله عین الله فإنه یعنی به الحافظ لدین الله و قد قال الله عز و جل تَجْرِی بِأَعْیُنِنا(1) أی بحفظنا و کذلک قوله عز و جل- لِتُصْنَعَ عَلی عَیْنِی (2) معناه علی حفظی

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی کوفی از عمویش حسین بن یزید از علی بن حسین از آنکه او را حدیث کرده از عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق (ع) که فرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود منم علم خدا و منم قلب واعی خدا یعنی دل خدا که حافظ و نگاهدارنده است و زبان گویای خدا و چشم خدا و جنب و پهلوی خدا و منم دست خدا.

«مترجم گوید» که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که معنی قول آن حضرت که منم دل خدا که نگاهدارنده است یعنی منم آن دلی که خدا آن را وعاء و ظرف از برای علم خود قرار داده و آن را بسوی طاعتش قلب کرده و گردانیده و آن دلی است که مخلوق از برای خدای عز و جل است چنان که آن حضرت بنده خدا است و گفته می شود که دل خدا چنان که گفته می شود بنده خدا و خانه خدا و بهشت خدا و آتش خدا و اما قول آن حضرت که منم چشم خدا بآن قصد میفرماید که منم حافظ دین خدا و خدای عز و جل فرمود که تَجْرِی بِأَعْیُنِنا که ترجمه اش اینست که آن کشتی روان میشد بچشمهای ما یعنی بحفظ و نگاهداری ما و همچنین قول آن جناب عز و جل وَ لِتُصْنَعَ عَلی عَیْنِی معنی ان بر حفظ منست یعنی و از برای آنکه پرویده شوی بر چشم من و منظور نظر تربیت و محافظت من باشی چنین کردم.

1- القمر: 14.
2- طه: 39.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع فِی خُطْبَتِهِ أَنَا الْهَادِی وَ أَنَا الْمُهْتَدِی وَ أَنَا أَبُو الْیَتَامَی وَ الْمَسَاکِینِ وَ زَوْجُ الْأَرَامِلِ وَ أَنَا مَلْجَأُ کُلِّ ضَعِیفٍ وَ مَأْمَنُ کُلِّ خَائِفٍ وَ أَنَا قَائِدُ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی الْجَنَّهِ وَ أَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِینُ وَ أَنَا عُرْوَهُ اللَّهِ الْوُثْقَی وَ کَلِمَهُ التَّقْوَی وَ أَنَا عَیْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُهُ الصَّادِقُ وَ یَدُهُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِی یَقُولُ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ(1) وَ أَنَا یَدُ اللَّهِ الْمَبْسُوطَهُ عَلَی عِبَادِهِ بِالرَّحْمَهِ وَ الْمَغْفِرَهِ وَ أَنَا بَابُ حِطَّهٍ مَنْ عَرَفَنِی وَ عَرَفَ حَقِّی فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ لِأَنِّی وَصِیُّ نَبِیِّهِ فِی أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَی خَلْقِهِ لَا یُنْکِرُ هَذَا إِلَّا رَادٌّ عَلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه الجنب الطاعه فی لغه العرب یقال هذا صغیر فی جنب الله أی فی طاعه الله عز و جل فمعنی قول أمیر المؤمنین ع أنا جنب الله أی أنا الذی ولایتی طاعه الله قال الله عز و جل أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ أی فی طاعه الله عز و جل(2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از ابن سنان از ابو بصیر از از حضرت صادق (ع) که فرمود امیر المؤمنین (ع) در خطبه خویش فرمود که منم راه نما و منم راه یافته و منم پدر یتیمان و بیچارگان و شوهر بیوه زنان و منم پناه هر ناتوان و محل ایمنی هر ترسان و منم جلودار مؤمنان بسوی بهشت و منم ریسمان استوار خدا و منم دسته محکم تر خدا و کلمه تقوی و سخن پرهیزگاری خدا و منم چشم خدا و زبان راستگوی او و دست او و منم جنب و پهلوی خدا که خدا میفرماید أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ یعنی بجهت کراهت و نخواستن آنکه در نزد دیدن عذاب خدا نفسی بگوید که ای افسوس و پشیمانی بر کوتاهی کردن من در باب جنب خدا یعنی در جانب و حق او یا در امر یا در طلب قرب جوار او یا طریقه که موصل برضای او باشد و منم دست گشوده خدا بر بندگانش بمهربانی و آمرزش و منم درگاه حطه و آن کلمه استغفار بنی اسرائیل بود یعنی گناهان مرا از من بیفکن و مرا بیامرز و شرح باب حطه در تفاسیر مذکور است هر که مرا شناخت و حق مرا

شناخت بحقیقت اویم پروردگار خود را شناخته زیرا که من وصی پیغمبر اویم در زمین او و حجت اویم بر خلق او و این را انکار نمیکند مگر ردکننده بر خدا و رسولش.

1- الزمر: 56.

2- قد مر الکلام جمله فی أمثال هذه الأحادیث المرویه عنهم علیهم السلام فی ذیل الحدیث التاسع من الباب الثانی عشر، و الشاهد لما قلنا ما فی الباب الرابع و العشرین.

مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که جنب در لغت بمعنی طاعت و فرمان برداریست گفته می شود که این در جنب خدا یعنی در طاعت خدای عز و جل صغیر و خورد است معنی قول امیر المؤمنین (ع) که منم جنب خدا یعنی منم آن کسی که دوستی من طاعت خدا است خدای عز و جل فرموده که أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ یعنی در طاعت خدا و من میگویم که جنب در لغت بمعنی امیر نیز آمده چه ایشان از جانب ملک الملوک امراء بر مملوکین اویند.

23- باب معنى الحجزه

«باب بیست و سیم» در معنی حجزه

اشاره

بضم حاء حطی و سکون جیم ابجد بر وزن غرفه و آن از حجز بمعنی منع است و بندگاه شلوار و زیر جامه را حجزه میگویند زیرا که حاجز و مانعی است از برای دو سمت آن و مراد از آن در احادیث باب نوزدهمین و امر خدا است چنان که مذکور خواهد شد.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بِشْرٍ الْهَمْدَانِیِّ (1) قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِیَّهِ یَقُولُ حَدَّثَنِی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص یَوْمَ الْقِیَامَهِ آخِذٌ بِحُجْزَهِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَهِ نَبِیِّنَا وَ شِیعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا قُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَا الْحُجْزَهُ قَالَ اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ یُوصَفُ بِالْحُجْزَهِ أَوْ غَیْرِ ذَلِکَ وَ لَکِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص آخِذٌ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ آخِذُونَ بِأَمْرِ نَبِیِّنَا وَ شِیعَتُنَا آخِذُونَ بِأَمْرِنَا.

ص: 284

1- فی نسخه(و) و حاشیه نسخه(ب) محمّد بن بشیر الهمدانیّ،.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «ره» از عمویش محمد بن ابو القاسم از احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی از پدرش از محمد بن سنان از ابو الجارود از محمد بن بشیر همدانی که گفت شنیدم از محمد بن حنیفه که میگفت حدیث کرد مرا امیر المؤمنین (ع) که رسول خدا (ص) در روز قیامت حجزه خدا را میگیرد و ما حجزه پیغمبر خود را میگیریم و شیعیان ما حجزه ما را میگیرند عرض کردم که یا امیر المؤمنین حجزه چیست و مراد از آن چه باشد فرمود که خدا از آن بزرگتر است که بحجزه و غیر آن وصف شود و لیکن رسول خدا (ص) امر خدا را میگیرد و ما آل محمد امر پیغمبر خود را میگیریم و شیعیان ما امر ما را میگیرند.

حدیث 2

2- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص یَوْمَ الْقِیَامَهِ آخِذٌ بِحُجْزَهِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَهِ نَبِیِّنَا وَ شِیعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا ثُمَّ قَالَ وَ الْحُجْزَهُ النُّورُ.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی خزاز از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که فرمود رسول خدا (ص) در روز قیامت حجزه خدا را میگیرد و ما حجزه پیغمبر خود را میگیریم و شیعیان ما حجزه ما را میگیرند بعد از آن فرمود که حجزه نور است.

حدیث 3

ص: 285

3- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَكِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ یُوسُفَ(1) عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ عَنْ عَمَّارِ بْنِ أَبِی الْیَقْظَانِ(2) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: یَجِی ءُ رَسُولُ اللَّهِ ص یَوْمَ الْقِیَامَهِ آخِذاً بِحُجْزَهِ رَبِّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَهِ نَبِیِّنَا وَ شِیعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا فَنَحْنُ وَ شِیعَتُنَا حِزْبُ اللَّهِ وَ حِزْبُ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ وَ اللَّهِ مَا نَزْعُمُ أَنَّهَا حُجْزَهُ الْإِزَارِ وَ لَكِنَّهَا أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ یَجِی ءُ رَسُولُ اللَّهِ ص آخِذاً بِدِینِ اللَّهِ وَ نَجِی ءُ نَحْنُ آخِذِینَ بِدِینِ نَبِیِّنَا وَ تَجِی ءُ شِیعَتُنَا آخِذِینَ بِدِینِنَا.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عباس گفت که حدیث کرد ما را حسن بن یوسف از عبد السلام از ابو الیقظان عمار از حضرت صادق (ع) که فرمود رسول خدا (ص) در روز قیامت می آید و حجزه پروردگارش را گرفته و ما حجزه پیغمبر خود را میگیریم و شیعیان ما حجزه ما را میگیرند پس ما و شیعیان ما گروه خدائیم و گروه خدا ایشانند که غالبند بخدا سوگند که ما نمیگوئیم که آن حجزه و بندگاه زیر جامه است و لیکن آن از این بزرگتر است رسول خدا (ص) می آید و دین خدا را گرفته و ما میائیم و دین پیغمبر خدا را گرفتهایم و شیعیان ما می آیند و دین ما را گرفته اند

ص: 286

1- فی نسخه(و) «الحسین بن یوسف».
2- فی البحار باب معنی حجزه اللّه فی الجزء الرابع من الطبعه الحدیثه و فی نسخه(و) عن عمّار عن أبی الیقظان، و فی نسخه(ب) و(د) عن عمّار أبی الیقظان، و الصحیح هو الأخیر.

حدیث 4

4- وَ قَدْ رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ: الصَّلَاهُ حُجْزَهُ اللَّهِ وَ ذَلِکَ أَنَّهَا تَحْجُزُ الْمُصَلِّیَ عَنِ الْمَعَاصِي مَا دَامَ فِی صَلَاتِهِ (1) قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ (2).

ترجمه:

و از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود نماز حجزه خدا است و بیانش آنست که نماز نمازگزارنده را از معصیتها حجز و منع میکند مادامی که در نماز باشد خدای عز و جل فرموده که إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ یعنی بدرستی که نماز باز میدارد از کاری که نزد عقلاء قبیح است و از عملی که شرعا از آن نهی شده باشد.

24- باب معنى العين و الأذن و اللسان

«باب بيست و چهارم» در بيان معنى چشم و گوش و زبان خدا

حديث 1

1- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً مِنْ رَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ مِنْ نُورِهِ وَ رَحْمَتِهِ مِنْ رَحْمَتِهِ لِرَحِمْتِهِ(3)

1- الحجزه فى اللغه موضع شد الازار و الحزام و التكه و قيل لها الحجزه أيضا للمجاوره، ثمّ استعيرت فى الكلام للسبب القائم بمن يلتجأ إليه به و يعتصم به عن الهلاک، فان دين اللّه و نوره و أمره و صلاته كما فى هذه الأحاديث كذلک، و الحجزه فى الحديث كالعروه الوثقى فى الآيه.

2- العنكبوت: 45.

3- فى نسخه(ج) و(د) «ان للّه عزّ و جلّ خلقا خلقهم من نوره- الخ» و فى نسخه(ب) و(و) «ان للّه عزّ و جلّ خلقا خلقهم من نوره و رحمه من رحمته لرحمته» و رحمه بالتنوين عطف على خلقا.

فَهُمْ عَیْنُ اللَّهِ النَّاظِرَهُ وَ أُذُنُهُ السَّامِعَهُ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ فِی خَلْقِهِ بِإِذْنِهِ وَ أُمَنَاؤُهُ عَلَی مَا أَنْزَلَ مِنْ عُذْرٍ أَوْ نُذْرٍ أَوْ حُجَّهٍ فَبِهِمْ یَمْحُو السَّیِّئَاتِ وَ بِهِمْ یَدْفَعُ الضَّیْمَ وَ بِهِمْ یُنْزِلُ الرَّحْمَهَ وَ بِهِمْ یُحْیِی مَیِّتاً وَ بِهِمْ یُمِیتُ حَیّاً وَ بِهِمْ یَبْتَلِی خَلْقَهُ وَ بِهِمْ یَقْضِی فِی خَلْقِهِ قَضِیَّتَهُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ الْأَوْصِیَاءُ.

ترجمه:

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از فضاله بن ایوب از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود بدرستی که خدای عز و جل را خلقی است که ایشان را از نور و رحمت خود آفریده از رحمتش بجهت رحمتش پس ایشان چشم نگران خدایند و گوش شنوای او و زبان گویایش در آفریدگانش باذن خویش و امینان او بر آنچه فرو فرستاده از محو کردن بدی یا ترسانید یا حجت و برهان پس گناهان را بایشان محو و نابود میکند و ظلم را بایشان باز میدارد و رحمت را بایشان فرود میارد و بایشان مرده را زنده میگرداند و بایشان زنده را میمیراند و خلق خود را بایشان امتحان میفرماید و بایشان در میان خلقش بحکم خویش حکم میکند من عرض کردم که فدای تو گردم این گروه کیانند فرمود که اوصیاء علیهم السلام اند.

25- باب معنى قوله عز و جل وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ

«باب بيست و پنجم» در معنى قول خداى عز و جل وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ

اشاره

ص: 288

یعنی و گفتند یهود که دست خدا بسته شده یعنی از عطاء و مراد آنکه آن جناب بخیل است و چیزی بما نمیدهد و روزی را بر ما تنگ میسازد بسته باد دستهای ایشان یعنی از خیر یا همیشه خوار و حقیر و عاجز و فقیر باشند و لعنت بر ایشان باد بآنچه گفتند بلکه هر دو دستش گشاده است و این کنایه باشد از بسط رحمت و نعمت خدا یعنی جود او وافر کرمش وافی است چنان که کسی بی اندیشه و خوف فنای مال، بهر دو دست عطاء میکند.

حدیث 1

1- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ نُعْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَمَّنْ سَمِعَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَهٌ لَمْ یَعْنُوا أَنَّهُ هَکَذَا وَ لَکِنَّهُمْ قَالُوا قَدْ فَرَغَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَا یَزِیدُ وَ لَا یَنْقُصُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ تَکْذِیباً لِقَوْلِهِمْ- غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ(1) أَ لَمْ تَسْمَعِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ- یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ(2).

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی از پدرش از علی بن نعمان از اسحق بن عمار از آنکه اسحق از او شنیده بود از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَهٌ فرمود که ایشان قصد نکردند که آن جناب چنین است و لیکن ایشان گفتند که از کار فارغ شده پس نمیافزاید و کم نمیکند خدای جل جلاله بجهت تکذیب از برای قول ایشان فرمود که غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ یعنی روزی میدهد چنان که میخواهد چه بر وفق حکمت و مصلحت گاهی توسیع نعمت میکند و وقتی تضییق آن می نماید و بنا بر آنچه در حدیث تفسیر شده معنی آیه این می شود که بهر وضع که خواهد کار میکند و تغییر و تبدیل می دهد آیا از خدای عز و جل نمی شنوی که میفرماید یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ و معنی آن در باب شصت و چهارم می آید.

1- المائده: 64.
2- الرعد: 39.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْمَشْرِقِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ (1) عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ فَقُلْتُ لَهُ يَدَانِ هَكَذَا وَ أَشَرْتُ بِيَدِی إِلَى يَدِهِ فَقَالَ لَا لَوْ كَانَ هَكَذَا لَكَانَ مَخْلُوقاً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی از مشرقی بفاء سعفص نه قاف قرشت یعنی عبد اللّه بن قیس از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ بآن حضرت عرض کردم که او را دو دست است همچنین و بدست خود اشاره بدستهای آن حضرت نمودم فرمود نه اگر چنین میبود مخلوق و آفریده بود.

26- باب معنى رضاه عز و جل و سخطه

«باب بيست و ششم» در بيان معنى خوشنودى خداى عز و جل و خشم او

حديث 1

1- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی الْيَقْطِينِیِّ عَنِ الْمَشْرِقِیِّ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الرَّبِيعِ (2)

ص: 290

1- فی نسخه(ب) و(د) و(و) «عن المشرقی عبد اللّه بن قيس» و فی معانی الأخبار ص 18 هذا الخبر بإسناده «عن محمّد بن عيسى عن المشرقی عن أبی الحسن الرضا عليه السّلام» و فی الكافی ج 1 ص 110 باب الإراده فی حديث «عن محمّد بن عيسى عن المشرقی حمزه بن المرتفع». و فی المعانی باب رضى اللّه «عن محمّد بن عيسى اليقطينی عن المشرقی حمزه بن الربيع».
2- كذا و تقدم الكلام فيه.

عَمَّنْ ذَکَرَهُ قَالَ: کُنْتُ فِی مَجْلِسِ أَبِی جَعْفَرٍ ع إِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ عَمْرُو بْنُ عُبَیْدٍ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی- وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوی (1) مَا ذَلِکَ الْغَضَبُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع هُوَ الْعِقَابُ یَا عَمْرُو إِنَّهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ زَالَ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَی شَیْ ءٍ فَقَدْ وَصَفَهُ صِفَةَ مَخْلُوقٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یَسْتَفِزُّهُ شَیْ ءٌ وَ لَا یُغَیِّرُهُ.

ترجمه:

پدرم رحمه اللّه گفت که حدیث کرد مرا احمد بن ادریس از احمد بن ابی عبد اللّه از محمد بن عیسی یقطینی از مشرفی از حمزه بن ربیع و در کافی بجای ربیع مرتفع است و بعضی آن را تحریف ناسخین شمرده اند از آنکه حمزه او را ذکر کرده که گفت در مجلس حضرت باقر (ع) بودم در هنگامی که عمرو بن عبید بر آن حضرت داخل شد و بوی عرض کردم که فدای تو گردم قول خدای تبارک و تعالی وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوی که ترجمه اش اینست که و هر که بر او فرود آید خشم من پس بحقیقت که هلاک شده و از اوج سعادت بحضیض شقاوت یا در هاویه و دوزخ افتاده مراد از این خشم چیست حضرت باقر (ع) فرمود که مراد از آن عقاب است ای عمر و بدرستی که هر که گمان کند که خدای عز و جل از چیزی زائل می شود و بسوی چیز دیگر می رود که از صفتی بصفتی میگردد و متغیر و متبدل می شود او را بصفت مخلوق وصف کرده و خدای عز و جل چیزی او را از جا بدر نمی آورد و او را تغییر نمیدهد که از حالی بحالی یا از وصفی بوصفی بگردد .

1- طه: 81.

حدیث 2

2- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ (1) قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یَأْسَفُ کَأَسَفِنَا وَ لَکِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِیَاءَ لِنَفْسِهِ یَأْسَفُونَ وَ یَرْضَوْنَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مُدَبَّرُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ لِنَفْسِهِ رِضًی وَ سَخَطَهُمْ لِنَفْسِهِ سَخَطاً وَ ذَلِکَ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَیْهِ وَ الْأَدِلَّاءَ عَلَیْهِ فَلِذَلِکَ صَارُوا کَذَلِکَ وَ لَیْسَ أَنَّ ذَلِکَ یَصِلُ إِلَی اللَّهِ کَمَا یَصِلُ إِلَی خَلْقِهِ وَ لَکِنْ هَذَا مَعْنَی مَا قَالَ مِنْ ذَلِکَ وَ قَدْ قَالَ أَیْضاً مَنْ أَهَانَ لِی وَلِیّاً فَقَدْ بَارَزَنِی بِالْمُحَارَبَةِ وَ دَعَانِی إِلَیْهَا وَ قَالَ أَیْضاً مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ (2) وَ قَالَ أَیْضاً إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ (3) وَ کُلُّ هَذَا وَ شِبْهُهُ عَلَی مَا ذَکَرْتُ لَکَ وَ هَکَذَا الرِّضَا وَ الْغَضَبُ وَ غَیْرُهُمَا مِنَ الْأَشْیَاءِ مِمَّا یُشَاکِلُ ذَلِکَ وَ لَوْ کَانَ یَصِلُ إِلَی الْمُکَوِّنِ الْأَسَفُ وَ الضَّجَرُ وَ هُوَ الَّذِی أَحْدَثَهُمَا وَ أَنْشَأَهُمَا لَجَازَ لِقَائِلٍ أَنْ یَقُولَ إِنَّ الْمُکَوِّنَ یَبِیدُ یَوْماً مَا لِأَنَّهُ إِذَا دَخَلَهُ الضَّجَرُ وَ الْغَضَبُ دَخَلَهُ التَّغْیِیرُ وَ إِذَا دَخَلَهُ التَّغْیِیرُ لَمْ یُؤْمَنْ عَلَیْهِ الْإِبَادَةُ وَ لَوْ کَانَ ذَلِکَ کَذَلِکَ لَمْ یُعْرَفِ الْمُکَوِّنُ مِنَ الْمُکَوَّنِ وَ لَا الْقَادِرُ مِنَ الْمَقْدُورِ وَ لَا الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ تَعَالَی اللَّهُ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ عُلُوّاً کَبِیراً هُوَ الْخَالِقُ لِلْأَشْیَاءِ لَا لِحَاجَةٍ فَإِذَا کَانَ لَا لِحَاجَةٍ اسْتَحَالَ الْحَدُّ وَ الْکَیْفُ فِیهِ فَافْهَمْ ذَلِکَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (4).

1- الزخرف: 55.
2- النساء: 80.
3- الفتح: 10.
4- اذا کان لا لحاجه کان واجب الوجود، و واجب الوجود یستحیل أن یحد أو یکیف.

ترجمه:

و بهمین اسناد از احمد بن ابی عبد اللَّه از پدرش مرویست که آن را مرفوع ساخته بسوی حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ یعنی پس آن هنگام که ما را سخت خشمناک و اندوهگین ساختند کینه کشیدیم از ایشان فرمود که خدای تبارک و تعالی اندوهگین نمیشود و خشم نمیگیرد چون اندوه و خشم مالکین آن جناب دوستانی چند را از برای خود آفریده که اندوه میخورند و خشم میگیرند و خوشنود می شوند و ایشان آفریدگانی چندند که خدا ایشان را تدبیر فرموده پس خوشنودی ایشان را خوشنودی خود و خشم ایشان را خشم خویش قرار داده و این بجهت آنست که ایشان را خوانندگان مردم بسوی خود و دلیلان بر خود گردانیده و از برای همین چنین بلند مرتبه شده اند که بمرتبه اتحاد و یگانگی رسیده اند و مقصود خدا این نیست که این اندوه و خشم بخدا میرسد چنان که بآفریدگانش میرسد و لیکن همین که مذکور شد معنی آن چیزیست که فرموده و نیز در حدیث قدسی فرموده که هر که دوستی از دوستان مرا اهانت رساند و خوار گرداند بحقیقت که با من مبارزه نموده بجنگ و مرا بجنگ خود طلبیده و بسوی آن خوانده و نیز فرموده که مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ و نیز فرموده که إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ بدرستی که آنان که با تو بیعت میکنند جز این نیست که با خدا بیعت میکنند پس هر یک از این و مانند این بر وجهی است که برای تو ذکر کردم و همچنین است خوشنودی و خشم خدا و غیر اینها از چیزها از هر چه باین شباهت داشته باشد در اینکه بر خدا روا نباشد و اگر چنین باشد که خشم و اندوه و دلتنگی بخدا رسد با آنکه آن جناب همانست که اینها را پدید آورده و ایجاد فرموده هر آینه گوینده را روا باشد که این را بگوید که خدای هستی دهنده در روزی هلاک میگردد و نیست و نابود می شود زیرا که هر گاه دلتنگی و خشم بر او داخل شود تغیر مزاجی بر او داخل شود و در او راه یابد و چون تغیر بر او داخل شود بر او از هلاکت ایمن نتوان بود و اگر این امر همچنین باشد هستی دهنده از هستی داده شده و توانا از آنکه بر او توانائی میتوان داشت و آفریننده از آفریده شده شناخته نشود و کسی نتواند که او و ایشان را از یک دیگر تمیز دهد و خدا برتر است از این قول و اعتقاد برتری بزرگ و او است که چیزها را آفریده بی آنکه حاجتی بآنها داشته باشد پس هر گاه آفرینش برای احتیاج نباشد باید که اندازه و چون و چگونگی را در باب آن جناب ممتنع و محال شمرد پس این را بفهم اگر خدا خواسته باشد.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ رِضًى وَ سَخَطٌ فَقَالَ نَعَمْ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الرِّضَا وَ الْغَضَبَ دِخَالٌ يَدْخُلُ عَلَيْهِ فَيَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ مُعْتَمَلٌ مُرَكَّبٌ لِلْأَشْيَاءِ فِيهِ مَدْخَلٌ (1) وَ خَالِقُنَا لَا مَدْخَلَ لِلْأَشْيَاءِ فِيهِ وَاحِدٌ أَحَدِيُّ الذَّاتِ وَ أَحَدِيُّ الْمَعْنَى فَرِضَاهُ ثَوَابُهُ وَ سَخَطُهُ عِقَابُهُ مِنْ غَيْرِ شَيْ ءٍ يَتَدَاخَلُهُ فَيُهَيِّجُهُ وَ يَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ فَإِنَّ ذَلِكَ صِفَةُ الْمَخْلُوقِينَ الْعَاجِزِينَ الْمُحْتَاجِينَ وَ هُوَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ الَّذِي لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَى شَيْ ءٍ مِمَّا خَلَقَ وَ خَلْقُهُ جَمِيعاً مُحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ وَ لَا سَبَبٍ اخْتِرَاعاً وَ ابْتِدَاعاً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عباس بن عمر و فقیهی از هشام بن حکم که مردی حضرت صادق (ع) را سؤال نمود از خدای تبارک و تعالی که آیا او را خوشنودی و خشمی هست فرمود آری و لیکن آن بروشی که از آفریدگان یافت می شود نیست و بیان آن اینست که خوشنودی و خشم حالتی است که بر شخص داخل می شود و او را از حالتی بحالت دیگر نقل میکند که عمل را می پذیرد و مرکب است از اجزای متنافیه یا از ذات و صفت و چیزها را در او مدخلیتی هست چه آنها که در صورت و کیفیت مغایرت دارند و هر یک از آنها را خواهش تغیر دیگر و شکستن سورت آنست که مدخلیتی در تحقق حقیقت او دارند که با حقیقت تغیر منافات ندارد و میتواند که معنی این باشد که ادراک و کیفیات نفسی چون خوشنودی و خشم در او داخل می شود و او را از حالی بحالی میگرداند و آفریدگار ما چیزها را در او مدخلیتی نیست یکتا و یگانه ایست که ترکیبی در او نیست نه در خارج و نه در ذهن واحدی الذات است که وجودش بر ذات مقدسش زائد نباشد و احدی المعنی که او را صفات متکثره متغایره نباشد پس خوشنودیش ثواب او است و خشمش عقاب و باز خواستش بی آنکه در چیزی در او داخل شود که او را بهیجان آورده و از حالتی بحالت دیگر نقل کند زیرا که این صفت آفریدگان است که عاجز و محتاجند و آن جناب تبارک و تعالی توانائی است عزیز که او را هیچ حاجتی نیست بسوی

چیزی از آنچه آفریده و همه آفریدگانش بسوی او احتیاج دارند جز این نیست که چیزها را بدون حاجت و سببی آفریده از روی اختراع و ابتداع که از سر نو چیزی را پدید آوردن باشد.

1- قوله: معتمل على صيغه المفعول أى منفعل يتأثر من الأشياء، و تقدير الكلام: لان المخلوق معتمل- الخ، كما فى الكافى.

«مترجم گوید» كه اين حديث در كافى نيز مذكور است و با آنچه مؤلف ذكر كرده مخالفت دارد بزياده و نقصان اما زياده بر آنچه مؤلف ذكر كرده آنست كه پيش از معتمل بر وزن مشتعل كه ترجمه شد باينكه عمل را مى پذيرد چنين است كه زيرا كه مخلوق ميان تهى است و احتمال دارد كه اعتمال بمعنى اضطراب در عمل باشد و اما نقصان از آن جناب تبارک و تعالى است تا آخر حديث.

حديث 4

4- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِى عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ لَهُ رِضًى وَ سَخَطٌ فَقَالَ نَعَمْ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَكِنَّ غَضَبَ اللَّهِ عِقَابُهُ وَ رِضَاهُ ثَوَابُهُ.

ترجمه:

حديث كرد ما را احمد بن حسن قطان گفت كه حديث كرد مرا حسن بن على سكرى گفت كه حديث كرد ما را محمد بن زكريا جوهرى از جعفر بن محمد عماره از پدرش كه گفت حضرت جعفر بن محمد صادق (ع) را سؤال كردم و بآن حضرت عرض كردم كه يا ابن رسول اللّٰه مرا خبر ده از خداى عز و جل كه آيا او را خوشنودى و خشمى هست فرمود آرى و آن بر آنچه از آفريدگان يافت مى شود نيست و ليكن خشم خدا عقابش و خوشنوديش ثواب او است.

27- باب معنی قوله عز و جل وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی

«باب بیست و هفتم» در معنی قول خدای عز و جل وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی

اشاره

ص: 295

27 باب معنی قوله عز و جل وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی(1)

که ترجمه اش اینست که پس چون درست کنم او را یعنی خلقت قامت او را تمام گردانم و خلقت صورت زیبا در بر او کنم بر وجهی که مستعد دمیدن روح باشد و بدمم در او از روح خود و او را زنده سازم پس بر رو در افتید در حالتی که از برای او سجده کنندگان باشید.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی قَالَ رُوحٌ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ اصْطَفَاهُ وَ خَلَقَهُ وَ أَضَافَهُ إِلَی نَفْسِهِ وَ فَضَّلَهُ عَلَی جَمِیعِ الْأَرْوَاحِ فَأَمَرَ فَنُفِخَ مِنْهُ فِی آدَمَ(2).

ص: 296

1- الحجر: 29، و ص: 72.
2- نفخ الروح ذکر فی القرآن فی مواضع: بدن آدم، رحم مریم أی بدن عیسی الذی سواه اللّه فی رحمها، الطین کهیئه الطیر التی خلقها عیسی، و النافخ فی الموضع الأول و الثانی ملک باذن اللّه لما فی الحدیث السادس و لقوله تعالی: «فَأَرْسَلْنا إِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا» و فی الموضع الثالث عیسی علیه السلام باذن اللّه لقوله تعالی: «أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللَّهِ» ثم یحتمل أن تکون لفظه «من» فی قوله تعالی: «وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی»* نشویه ابتدائیه أی نفخت فیه من طریق ملک و بواسطته و سمی ذلک الملک روحا فأضافه الی نفسه کما فی قوله تعالی فی قصه عیسی: «فَأَرْسَلْنا إِلَیْها رُوحَنا- الآیه» فمعنی الحدیث کان روح اختاره اللّه و اصطفاه- الخ، فأمر اللّه فنفخ اللّه فی آدم من طریقه و بواسطته و یقرب هذا الاحتمال قوله تعالی: «إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ- الآیه» فان النفخ فی بدن عیسی فی رحم مریم بواسطه الملک قطعا.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حمزه بن محمد علوی «ره» گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از محمد بن مسلم که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فرمود که روحی است که خدا آن را اختیار کرده و برگزیده و آفریده و آن را بسوی خود نسبت داده و بر همه روحها تفضیل داده و امر فرموده و از آن در آدم دمیده شده.

حدیث 2

2- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ وَ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَحَدٌ صَمَدٌ لَیْسَ لَهُ جَوْفٌ وَ إِنَّمَا الرُّوحُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِهِ نَصْرٌ وَ تَأْیِیدٌ وَ قُوَّةٌ یَجْعَلُهُ اللَّهُ فِی قُلُوبِ الرُّسُلِ وَ الْمُؤْمِنِینَ(1).

ترجمه:

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از ابن فضال از حلبی و زراره از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی یگانه ایست تو پر که او را اندرونی نیست و جز این نیست که روح آفریده ایست از آفریدگان او و یاری و تأیید و قوتی است که خدا آن را در دلهای پیغمبران و مؤمنان قرار میدهد.

1- الظاهر أن المراد به غیر ما نحن فیه، بل هو ما فی قوله تعالی فی وصف المؤمنین «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ».

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا بَکْرُ بْنُ صَالِحٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِیدِ الطَّائِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی کَیْفَ هَذَا النَّفْخُ فَقَالَ إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّکٌ کَالرِّیحِ وَ إِنَّمَا سُمِّیَ رُوحاً لِأَنَّهُ اشْتُقَّ اسْمُهُ مِنَ الرِّیحِ وَ إِنَّمَا أَخْرَجَهُ عَلَی لَفْظِ الرُّوحِ لِأَنَّ الرُّوحَ مُجَانِسٌ لِلرِّیحِ وَ إِنَّمَا أَضَافَهُ إِلَی نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَی سَائِرِ الْأَرْوَاحِ کَمَا اصْطَفَی بَیْتاً مِنَ الْبُیُوتِ فَقَالَ بَیْتِیَ* وَ قَالَ لِرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ خَلِیلِی وَ أَشْبَاهِ ذَلِکَ وَ کُلُّ ذَلِکَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مُحْدَثٌ مَرْبُوبٌ مُدَبَّرٌ(1)..

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن گفت که حدیث کرد ما را بکر بن صالح از قاسم بن عروه از عبد الحمید طائی از محمد بن مسلم که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی که این دمیدن چگونه بود فرمود که روح متحرکست چون باد و آن را روح نامیده اند زیرا که نام آن از ریح که بمعنی باد است مشتق شده و از این ماده بیرون آمده چه وسط ریح نیز و او بوده و بجهت اعلای صرفی بیاء مبدل شده و آن را از لفظ ریح بیرون آورده زیرا که روح با ریح مجانست دارد و هر دو از یک جنس اند چه روح در سرعت حرکت در همه اجزای بدن و جریان آثار آن در اندرون جمیع اعضاء و اصلاح آن چون جریان باد است در اجزای عالم و خدا روح آدم را بخود نسبت داده زیرا که آن را بر سائر روحها برگزیده چنان که خانه از خانها را که خانه کعبه است برگزیده و فرموده که خانه من و در باب رسولی از رسولان خود که ابراهیم (ع) است فرموده که خلیل من و خلیل کسی است که او را بدوستی مخصوص ساخته باشی و امثال اینها از آنچه خدا بخود نسبت داده از مخلوقات و همه اینها مخلوق اند که خدا ایشان را آفریده و ساخته و از سر نو پدید آورده و ایشان را تربیت فرموده و میفرماید و تدبیر ایشان و امور ایشان را چنان که باید و شاید بعمل آورده و می آورد.

1- الريح هو الهواء المتحرک و أصله الواو کالروح قلبت یاء لکسره ما قبلها، و الروح ما یقوم به الحیاه فی الشی ء، و الحیاه منشأ الإدراک و الفعل، و أمّا تحرکه کالریح ففی الروح البخاری المعروف عند الاطباء الذی هو البخار اللطیف المنبعث من القلب الساری فی جمیع البدن، و أمّا الروح التی هی النفس الناطقه التی هی محل العلوم و الکمالات الانسانیه و مدبره للبدن فمتحرکه حرکه تناسب حقیقتها نظیر حرکه الفکر المذکوره فی المنطق.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْأَصَمِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنِ الرُّوحِ الَّتِی فِی آدَمَ ع وَ الَّتِی فِی عِیسَی ع مَا هُمَا قَالَ رُوحَانِ مَخْلُوقَانِ اخْتَارَهُمَا وَ اصْطَفَاهُمَا رُوحُ آدَمَ ع وَ رُوحُ عِیسَی ع.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از ابو جعفر اصم که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال کردم از آن روح که در آدم و روحی که در عیسی بود که آنها چه بودند فرمود که دو روح آفریده شده اند که خدا آنها را اختیار فرموده و آنها را برگزیده یکی روح آدم و دیگری روح عیسی علیهما السلام.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَسْبَاطٍ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی قَالَ مِنْ قُدْرَتِی.(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از محمد بن اسماعیل گفت که حدیث کرد ما را علی بن عباس گفت که حدیث کرد ما را علی بن اسباط از سیف بن عمیره از ابو بصیر از حضرت باقر (ع) که در شرح قول خدای عز و جل وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فرمود یعنی از قدرت من

1- هذا تأويل للمتشابه الى محكم لازم له، و يحتمل أن يكون تفسيرا للروح بالقدره.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِیُّ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكَتِّبُ وَ عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَكِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَیْسُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِیمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقاً وَ خَلَقَ رُوحاً ثُمَّ أَمَرَ مَلَكاً فَنَفَخَ فِیهِ(1) فَلَیْسَتْ بِالَّتِی نَقَصَتْ مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ شَیْئاً هِیَ مِنْ قُدْرَتِهِ (2).

ترجمه:

حدیث کردند ما را محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب دار و علی بن احمد بن محمد بن عمران گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عباس گفت که حدیث کرد ما را عیسی بن هشام از عبد الکریم بن عمرو از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فرمود که خدای عز و جل خلقی را آفرید و روحی را خلق کرد بعد از آن فرشته را امر فرمود و در آن دمید و آن روح روحی نبود که از قدرت خدا چیزی را کم کرده باشد یا بر هم زده باشد و آن از قدرت او است.

1- خلق خلقا هو بدن آدم، و خلق روحا هو روح آدم، ثمّ أمر ملكا فنفخ ذلک الملک ذلک الروح فی بدن آدم، و لا بأس باسناد النفخ إلیه تعالی و الی الملک أیضا كإسناد التوفی إلیه تعالی و الی ملک الموت و عمّاله، و یمكن ارجاع ضمیر نفخ إلیه تعالی كما فی الحدیث الأول.

2- دفع لتوهم أن الروح التی نفخها الملک لیست مقدوره للّه حتّی نفخها الملک، لا بل هی مقدوره له تعالی نفخها الملک باذنه و أمره و قدرته و اقداره إیّاه علی ذلک، بل نفخه نفخه تعالی فی الواقع كما هو الشأن فی التوفی الذی یقابل هذا النفخ، و فی نسخه(ط) و(ن) و لیست بالتی- الخ.

28- باب نفی المکان و الزمان و السکون و الحرکه و النزول و الصعود و الانتقال عن الله عز و جل

«باب بیست و هشتم» در بیان نفی مکان و زمان و سکون و حرکت و فرود آمدن و بالا رفتن و منتقل شدن از خدا

حدیث 1

1- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ قَالَ: سَأَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ أَبَا جَعْفَرٍ ع فَقَالَ أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّهِ مَتَی کَانَ فَقَالَ لَهُ وَیْلَکَ أَخْبِرْنِی أَنْتَ مَتَی لَمْ یَکُنْ حَتَّی أُخْبِرَکَ مَتَی کَانَ سُبْحَانَ مَنْ لَمْ یَزَلْ وَ لَا یَزَالُ فَرْداً صَمَداً لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَهً وَ لا وَلَداً.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی که گفت نافع بن ارزق از حضرت باقر (ع) سؤال نمود و عرض کرد که مرا از خدا خبر ده که در چه زمان بود فرمود وای بر تو مرا خبر ده که در چه زمان نبود تا من تو را خبر دهم که در چه زمان بود پاک و منزه میشمارم کسی را که همیشه بوده و خواهد بود در حالتی که تنها و پناه نیازمندانست یا همیشه تنها و پناه نیازمندان بوده و زن و فرزندی را فرا نگرفته.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ ع فَقَالَ لَهُ یَا أَبَا جَعْفَرٍ أَخْبِرْنِی عَنْ رَبِّکَ مَتَی کَانَ فَقَالَ وَیْلَکَ إِنَّمَا یُقَالُ لِشَیْ ءٍ لَمْ یَکُنْ فَکَانَ مَتَی کَانَ إِنَّ رَبِّی تَبَارَکَ وَ تَعَالَی کَانَ لَمْ یَزَلْ حَیّاً بِلَا کَیْفٍ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کَانَ(1).

1- أی لا یقال له: کان کذا و کذا کونا زمانیا.

وَ لَا كَانَ لِكَوْنِهِ كَيْفٌ وَ لَا كَانَ لَهُ أَيْنٌ وَ لَا كَانَ فِی شَیْ ءٍ وَ لَا كَانَ عَلَی شَیْ ءٍ وَ لَا ابْتَدَعَ لِكَوْنِهِ مَكَاناً(1) وَ لَا قَوِیَ بَعْدَ مَا كَوَّنَ شَیْئاً وَ لَا كَانَ ضَعِیفاً قَبْلَ أَنْ یُكَوِّنَ شَیْئاً وَ لَا كَانَ مُسْتَوْحِشاً قَبْلَ أَنْ یَبْتَدِعَ شَیْئاً وَ لَا یُشْبِهُ شَیْئاً مُكَوَّناً وَ لَا كَانَ خِلْواً مِنَ الْقُدْرَهِ عَلَی الْمُلْكِ قَبْلَ إِنْشَائِهِ وَ لَا یَكُونُ مِنْهُ خِلْواً بَعْدَ ذَهَابِهِ لَمْ یَزَلْ حَیّاً بِلَا حَیَاهٍ وَ مَلِكاً قَادِراً قَبْلَ أَنْ یُنْشِئَ شَیْئاً وَ مَلِكاً جَبَّاراً بَعْدَ إِنْشَائِهِ لِلْكَوْنِ فَلَیْسَ لِكَوْنِهِ كَیْفٌوَ لَا لَهُ أَیْنٌ وَ لَا لَهُ حَدٌّ وَ لَا یُعْرَفُ بِشَیْ ءٍ یُشْبِهُهُ وَ لَا یَهْرَمُ لِطُولِ الْبَقَاءِ وَ لَا یَصْعَقُ لِشَیْ ءٍ وَ لَا یُخَوِّفُهُ شَیْ ءٌ تَصْعَقُ الْأَشْیَاءُ كُلُّهَا مِنْ خِیفَتِهِ كَانَ حَیّاً بِلَا حَیَاهٍ عَارِیَه(2) وَ لَا كَوْنٍ مَوْصُوفٍ وَ لَا كَیْفٍ مَحْدُودٍ وَ لَا أَثَرٍ مَقْفُوٍّ(3) وَ لَا مَكَانٍ جَاوَرَ شَیْئاً بَلْ حَیٌّ یُعْرَفُ وَ مَلِكٌ لَمْ یَزَلْ لَهُ الْقُدْرَهُ وَ الْمُلْكُ أَنْشَأَ مَا شَاءَ كَیْفَ شَاءَ بِمَشِیَّتِهِ لَا یُحَدُّ وَ لَا یُبَعَّضُ وَ لَا یَفْنَی كَانَ أَوَّلًا بِلَا كَیْفٍ وَ یَكُونُ آخِراً بِلَا أَیْنٍ وَ كُلُّ شَیْ ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ- لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ وَیْلَكَ أَیُّهَا السَّائِلُ إِنَّ رَبِّی لَا تَغْشَاهُ الْأَوْهَامُ وَ لَا تَنْزِلُ بِهِ الشُّبُهَاتُ وَ لَا یُجَارُ مِنْ شَیْ ءٍ (4)

1- فی نسخه(ب) و(د) و(و) و لا ابتدع لكانه مكانا، و فی نسخه(ج) و لا ابتدع لمكانه مكانا. كما فی الحدیث الذی فی الباب الحادی عشر.
2- فی نسخه(ب) و(ج) و(د) و(و) بلا حیاه جاریه، و فی البحار باب جوامع التوحید و فی حاشیه نسخه(ن) بلا حیاه حادثه.
3- هذا كنایه عن عدم ادراک أحد ذاته، و فی نسخه(د) و لا أثر مفقود. أی آثاره ظاهره و اعلامه لائحه.
4- فی نسخه(ط) و(ن) و لا یحاذر من شی ء.

وَ لَا يُجَاوِرُهُ شَيْ ءٌ وَ لَا تَنْزِلُ بِهِ الْأَحْدَاثُ وَ لَا يُسْأَلُ عَنْ شَيْ ءٍ يَفْعَلُهُ وَ لَا يَقَعُ عَلَى شَيْ ءٍ وَ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ- لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّرى.

ترجمه:

حديث كرد ما را احمد بن محمد بن يحيى عطار «رضى» از پدرش از احمد بن محمد بن عيسى از حسين بن سعيد از قاسم بن محمد از على بن ابى حمزه از ابو بصير كه گفت مردى بخدمت حضرت باقر (ع) آمد و بآن حضرت عرض كرد كه يا ابا جعفر مرا خبر ده از پروردگار من تبارک و تعالى و بد و هميشه زنده بود بيچون و چگونگى و او را بودى در باب چيزى كه نبوده و بعد از آن موجود شده گفته مى شود كه كى بوده بدرستى كه پروردگار من تبارک و تعالى بود و هميشه زنده بود بيچون و چگونگى و او را بودى كه دلالت بر تجدد و حدوث ميكند نبود يا آنكه ثابت بود و چيزى نبود و از براى بودن يا جاى بودنش مكانى را اختراع نفرموده و بعد از آنكه چيزى را بعرصه وجود آورد قوى نشد و پيش از آنكه چيزى را هستى دهد ضعيف نبود و پيش از آنكه چيزى را اختراع فرمايد وحشتناک نبود و شباهت ندارد بچيزى كه هستى داده شده كه ديگرى او را بوجود آورده و از قدرت بر ملک پيش از ايجاد آن خالى نبود و بعد از رفتن آن از آنخالى نخواهد بود و هميشه زنده بود بى زندگى كه زائد بر ذات مقدس باشد و پادشاه صاحب قدرتى بوده پيش از آنكه چيزى را ايجاد كند و پادشاه بزرگوار عظيم الشأنى بوده بعد از آنكه بودن را ايجاد فرموده پس بودنش را چون و چگونگى نيست و از برايش كو و كجائى نه و نه او را حد و اندازه باشد و او را بچيزى كه باو شباهت داشته باشد نميتوان شناخت چه او را شبيهى نيست و بجهت طول بقاء و ماندن پير نميشود و از براى چيزى بيهوش نميگردد و چيزى او را فرا نميگيرد بلكه همه چيزها از ترس او بيهوش ميشوند زنده بود بى زندگى كه جارى و روان باشد و بى بودنى كه بوصف در آيد و نه چگونگى كه محدود و معلوم باشد و نه اثرى كه پيروى شده باشد و نه مكانى كه با چيزى مجاورت داشته باشد يا از چيزى در گذشته باشد بلكه زنده ايست كه همه چيز را مى شناسد يا صاحبان عقول او را مى شناسند و پادشاهى كه هميشه قدرت و پادشاهى داشته و آنچه را كه خواسته بهر وضع كه خواسته بخواست خويش ايجاد فرموده و او را اندازه نميتوان كرد و پاره پاره نميشود و نيست و نابود نخواهد شد اولى بود بى چگونگى و آخرى باشد بى آنكه مكانى داشته باشد كه از آن سؤال شود كه در كجا است و هر چيزى نابودشونده است مگر ذات او و او را است

آفریدن همه مخلوقات و مکونات و امر نافذ که مقرون بمصلحت است و بزرگست خدا که پروردگار عالمیانست وای بر تو ای سائل بدرستی که پروردگار من خیالها او را احاطه نمیکند و شبهها بر او فرود نمیآید و از چیزی حیران نمیشود و چیزی با او مجاورت نمیکند و تازه ها بر او فرود نمیآید و پرسیده نمیشود از چیزی که آن را میکند و بر چیزی فرود نمیآید یا چیزی بر او فرود نمیآید بنا بر اختلاف نسخ و پینکی و خواب او را فرا نمیگیرد او را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه در میان هر دو و آنچه در زیر طبقات خاکست.

ص: 303

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَ حِبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّکَ فَقَالَ لَهُ ثَكِلَتْکَ أُمُّکَ وَ مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى يُقَالَ مَتَى كَانَ كَانَ رَبِّی قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَ يَكُونُ بَعْدَ الْبَعْدِ بِلَا بَعْدٍ وَ لَا غَايَهٍ وَ لَا مُنْتَهَى لِغَايَتِهِ انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عَنْهُ فَهُوَ مُنْتَهَى كُلِّ غَايَهٍ (1) فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَنَبِيٌّ أَنْتَ فَقَالَ وَيْلَکَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ ص.

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه يعنی بذلک عبد طاعته لا غير ذلک.(2).

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن موسى بن متوكل «رضى» گفت كه حديث كرد ما را على بن حسين سعدآبادى از احمد بن ابى عبد اللَّه برقى از احمد بن محمد بن ابى نصر از أبو الحسن موصلى از حضرت صادق (ع) كه فرمود عالمى از علماء يهود بخدمت امير المؤمنين (ع) آمد و عرض كرد كه يا امير المؤمنين پروردگار تو در چه زمان بود حضرت بآن مرد فرمود كه مادرت بمرگت نشيند و در چه زمان نبود تا آنكه گفته شود كه در چه زمان بود پروردگار من پيش از پيش بوده بى آنكه پيش باشد و بعد از بعد خواهد بود بى آنكه بعدى باشد و آخر و پايانى از براى آخرش نيست و آخرها از او بريده شده پس آن جناب پايان هر آخرى است عرض كرد كه يا امير المؤمنين آيا تو پيغمبرى فرمود واى بر تو جز اين نيست كه من بنده از بندگان محمد (ص).

1- قد مضى نظير هذا الحديث و الحديث السادس فی أواخر الباب الثانی، و كان الكل واحد.

2- ان العبوديه: الإطاعه و الخضوع و التعظيم لاحد، و هذا غير منكر، اذا كان هو أهلا لها و المنكر أن يعتقد فيه الالوهيه و لم يكن الها كالنصارى فی عيسى و الغالين فی بعض الأئمّه عليهم السّلام، أو يطاع و يعظم و يخضع له

و لم يكن أهلا لها كاكثر الأمه لخلفاء الجور أوهما معا كالمشركين لاصنامهم، و فى نسخه(و) و(د) عبد طاعه- الخ.

«مترجم گويد» كه مؤلف گفته كه مصنف اين كتاب ميگويد كه مقصود حضرت از اينكه بنده محمد است بنده فرمان است نه غير آن.

حديث 4

4- وَ رُوِيَ أَنَّهُ سُئِلَ ع أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً وَ أَرْضاً فَقَالَ ع أَيْنَ سُؤَالٌ عَنْ مَكَانٍ وَ كَانَ اللَّهُ وَ لَا مَكَانَ.

ترجمه:

و روايت شده است كه از آن حضرت (ع) سؤال شد كه پروردگار ما پيش از آنكه آسمان و زمين را بيافريند در كجا بود حضرت (ع) فرمود كه كو و كجا سؤال از مكان و جاى بودنست و خدا بود و هيچ مكانى نبود.

حديث 5

5- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الصَّلْتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ عَمِّهِ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع لِأَيِّ عِلَّةٍ عَرَجَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ ص إِلَى السَّمَاءِ وَ مِنْهَا إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَ مِنْهَا إِلَى حُجُبِ النُّورِ وَ خَاطَبَهُ وَ نَاجَاهُ هُنَاكَ وَ اللَّهُ لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ فَقَالَ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ زَمَانٌ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرَادَ أَنْ يُشَرِّفَ بِهِ مَلَائِكَتَهُ وَ سُكَّانَ سَمَاوَاتِهِ وَ يُكْرِمَهُمْ بِمُشَاهَدَتِهِ وَ يُرِيَهُ مِنْ عَجَائِبِ عَظَمَتِهِ مَا يُخْبِرُ بِهِ بَعْدَ هُبُوطِهِ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يَقُولُ الْمُشَبِّهُونَ- سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

ترجمه:

حديث كرد ما را على بن حسين بن صلت «ره» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن احمد بن على بن صلت از عمويش ابو طالب عبد اللّه بن صلت از يونس بن عبد الرحمن كه گفت بحضرت ابو الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام عرض كردم كه بچه علت خدا پيغمبرش (ص) را بسوى آسمان بالا برد و از آن بسوى سدره المنتهى و از آن بسوى حجاب هاى نور و با او خطاب و گفتگو نمود و در آنجا با او راز گفت و خدا بمكان وصف نميشود حضرت (ع) فرمود كه خداى تبارك و تعالى بمكان وصف نميشود و زمان بر او جارى نمى گردد و ليكن آن جناب جل و عز خواست كه فرشتگان و ساكنان آسمانهاى خود را باو تشريف دهد و ايشان را بمشاهده

کردن آن حضرت بنوازد و از عجائب عظمت خویش باو بنماید آنچه را که بعد از فرود آمدنش بآن خبر دهد و این امر بر آن وضع نیست که فرقه مشبهه میگویند و پاک و منزه است خدا و برتری دارد از آنچه شرک می آورند.

ص: 305

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لِلْيَهُودِ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِيّاً مِنْ أَجْدَلِ النَّاسِ وَ أَعْلَمِهِمْ اذْهَبُوا بِنَا إِلَيْهِ لَعَلِّی أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ أُخَطِّئُهُ فِيهَا فَأَتَاهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّی أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ سَلْ عَمَّا شِئْتَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّنَا قَالَ يَا يَهُودِیُّ إِنَّمَا يُقَالُ مَتَى كَانَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ هُوَ كَائِنٌ بِلَا كَيْنُونَةٍ كَائِنٍ كَانَ بِلَا كَيْفٍ يَا يَهُودِیُّ كَيْفَ يَكُونُ لَهُ قَبْلٌ وَ هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا غَايَةٍ وَ لَا مُنْتَهًى غَايَةٌ وَ لَا غَايَةَ إِلَيْهَا غَايَةٌ انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عَنْهُ فَهُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّ دِينَکَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا خَالَفَهُ بَاطِلٌ.

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن موسى بن متوكل «ره» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن يحيى عطار از سهل بن زياد از عمرو بن عثمان از محمد بن يحيى خزاز از محمد بن سماعه از حضرت صادق (ع) كه فرمود رأس الجالوت بجهودان گفت كه مسلمانان گمان ميكنند كه على (ع) جدال و علمش از همه مردمان بيشتر است بيائيد تا با هم بنزد او رويم شايد كه من او را از مسأله سؤال كنم و او را در آن بخطاء منسوب سازم بعد از آن رأس الجالوت بخدمت آن حضرت آمد و عرض كرد كه يا امير المؤمنين ميخواهم كه تو را از مسأله سؤال كنم فرمود كه از هر چه خواهى بپرس عرض كرد كه يا امير المؤمنين پروردگار ما در چه زمان بود فرمود كه اى يهودى جز اين نيست كه اين سخن يعنى در چه زمان بود گفته مى شود در باب كسى كه نبوده و بعد از آن بوده آن جناب بوده بى بودنى كه حادث باشد و مى باشد بى چگونگى كه تحقق يابد اى يهودى چگونه او را پيشى باشد با آنكه آن جناب پيش از پيش است بى آنكه آخرى داشته باشد از طرف ازل و بى پايان آخر و بى آخرى كه بآخر رسد از طرف ابد همه آخرها از او بريده شده و او است آخر هر آخرى رأس الجالوت گفت كه شهادت ميدهم باينكه دين تو حق است و آنچه با آن مخالفت داشته باشد باطل است.

ص: 306

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَی أَبُو تُرَابٍ الرُّویَانِیُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی مَحْمُودٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ع یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِی الْحَدِیثِ الَّذِی یَرْوِیهِ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَنْزِلُ کُلَّ لَیْلَهٍ إِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیَا فَقَالَ ع لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَرِّفِینَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ اللَّهِ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص کَذَلِکَ إِنَّمَا قَالَ ص إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یُنْزِلُ مَلَکاً إِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیَا کُلَّ لَیْلَهٍ فِی الثُّلُثِ الْأَخِیرِ وَ لَیْلَهَ الْجُمُعَهِ فِی أَوَّلِ اللَّیْلِ فَیَأْمُرُهُ فَیُنَادِی هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِیَهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَیْهِ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ یَا طَالِبَ الْخَیْرِ أَقْبِلْ یَا طَالِبَ الشَّرِّ أَقْصِرْ فَلَا یَزَالُ یُنَادِی بِهَذَا حَتَّی یَطْلُعَ الْفَجْرُ فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ إِلَی مَحَلِّهِ مِنْ مَلَکُوتِ السَّمَاءِ حَدَّثَنِی بِذَلِکَ أَبِی عَنْ جَدِّی عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن هرون صوفی گفت که حدیث کرد ما را عبید اللّه بن موسی ابو تراب رؤیانی از عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی از ابراهیم بن ابی محمود که گفت بحضرت امام رضا (ع) عرض کردم که یا ابن رسول اللّه چه میفرمائی در باب حدیثی که مردم آن را از رسول خدا (ص) روایت میکنند که آن حضرت فرموده که خدای تبارک و تعالی در هر شب بسوی آسمان دنیا فرود می آید حضرت (ع) فرمود که خدا لعنت کند آنها را که سخن را از موضعهای آن تحریف میکنند و از جای خود تغییر میدهند بخدا سوگند که رسول خدا (ص) همچنین نفرمود جز این نیست که آن حضرت (ص) فرمود که خدای تبارک و تعالی در هر شب در ثلث آخر و در شب جمعه در اول شب فرشته را بسوی آسمان دنیا فرو می فرستد و او را میفرماید که نداء میکند که آیا هیچ سائلی هست که باو عطاء کنم آیا هیچ توبه کننده هست که توبه او را قبول کنم آیا هیچ آمرزش خواهنده هست که او را بیامرزم ای جوینده خوبی رو بیاور ای جوینده بدی باز ایست و کوتاه کن پس پیوسته باین طریق نداء می کند تا صبح طالع شود و چون صبح طالع شد بجای خود از ملکوت آسمانبرگردد.حدیث کرد مرا به آن حدیث پدرم از جدش از پدرانش از رسول خدا (ص)

حديث 8

8- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ(1) عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: سَأَلْتُ أَبِی سَيِّدَ الْعَابِدِينَ ع فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَتِ أَخْبِرْنِی عَنْ جَدِّنَا رَسُولِ اللَّهِ ص لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَی السَّمَاءِ وَ أَمَرَهُ رَبُّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِخَمْسِينَ صَلَاةً كَيْفَ لَمْ يَسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ عَنْ أُمَّتِهِ حَتَّی قَالَ لَهُ مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ ع ارْجِعْ إِلَی رَبِّکَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ فَإِنَّ أُمَّتَکَ لَا تُطِيقُ ذَلِکَ فَقَالَ ع يَا بُنَیَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ لَا يَقْتَرِحُ عَلَی رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا يُرَاجِعُهُ فِی شَیْ ءٍ يَأْمُرُهُ بِهِ فَلَمَّا سَأَلَهُ مُوسَی ع ذَلِکَ وَ صَارَ شَفِيعاً لِأُمَّتِهِ إِلَيْهِ لَمْ يَجُزْ لَهُ رَدُّ شَفَاعَهِ أَخِيهِ مُوسَی ع فَرَجَعَ إِلَی رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَسَأَلَهُ التَّخْفِيفَ إِلَی أَنْ رَدَّهَا إِلَی خَمْسِ صَلَوَاتٍ قَالَ فَقُلْتُ يَا أَبَتِ فَلِمَ لَمْ يَرْجِعْ إِلَی رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ يَسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ بَعْدَ خَمْسِ صَلَوَاتٍ(2) فَقَالَ يَا بُنَیَّ أَرَادَ ص أَنْ يُحَصِّلَ لِأُمَّتِهِ التَّخْفِيفَ مَعَ أَجْرِ خَمْسِينَ صَلَاةً لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها(3) أَ لَا تَرَی أَنَّهُ ص لَمَّا هَبَطَ إِلَی الْأَرْضِ نَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّکَ يُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ إِنَّهَا خَمْسٌ بِخَمْسِينَ- ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (4)

ص: 308

1- فی نسخه(ج) و(ط) و(ن) «عمر بن خالد» و هو تصحيف.
2- فی البحار باب نفی الزمان و المكان بعد قوله: «خمس صلوات» هذه العباره: «و قد سأله موسی عليه السّلام أن يرجع الی ربّه و يسأله التخفيف».
3- الأنعام: 160.
4- ق: 29.

قَالَ فَقُلْتُ لَهُ یَا أَبَتِ أَ لَیْسَ اللَّهُ تَعَالَی ذِکْرُهُ لَا یُوصَفُ بِمَکَانٍ فَقَالَ بَلَی تَعَالَی اللَّهُ عَنْ ذَلِکَ فَقُلْتُ فَمَا مَعْنَی قَوْلِ مُوسَی ع لِرَسُولِ اللَّهِ ص ارْجِعْ إِلَی رَبِّکَ فَقَالَ مَعْنَاهُ مَعْنَی قَوْلِ إِبْرَاهِیمَ ع إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ (1) وَ مَعْنَی قَوْلِ مُوسَی ع وَ عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضی (2) وَ مَعْنَی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ (3) یَعْنِی حُجُّوا إِلَی بَیْتِ اللَّهِ یَا بُنَیَّ إِنَّ الْکَعْبَةَ بَیْتُ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ بَیْتَ اللَّهِ فَقَدْ قَصَدَ إِلَی اللَّهِ وَ الْمَسَاجِدُ بُیُوتُ اللَّهِ فَمَنْ سَعَی إِلَیْهَا فَقَدْ سَعَی إِلَی اللَّهِ وَ قَصَدَ إِلَیْهِ وَ الْمُصَلِّی مَا دَامَ فِی صَلَاتِهِ فَهُوَ وَاقِفٌ بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ أَهْلُ مَوْقِفِ عَرَفَاتٍ وُقُوفٌ بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بِقَاعاً فِی سَمَاوَاتِهِ فَمَنْ عُرِجَ بِهِ إِلَیْهَا فَقَدْ عُرِجَ بِهِ إِلَیْهِ (4) أَ لَا تَسْمَعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ- تَعْرُجُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ (5) وَ یَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ- إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ (6)..

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن عصام «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن سلیمان از اسماعیل بن ابراهیم از جعفر بن محمد تمیمی از حسین بن علوان از عمرو بن خالد از زید بن علی که گفت از پدرم سید العابدین (ع) سؤال نمودم و بآن حضرت عرض کردم که ای پدر بزرگوار مرا خبر دهد از جد ما رسول خدا (ص) که چون او را بسوی آسمان بالا بردند و بمعراج رفت و پروردگار عز و جلش او را بپنجاه نماز امر کرد چگونه از آن جناب سؤال ننموده که از امتش تخفیف دهد تا آنکه موسی بن عمران (ع) بآن حضرت عرض کرد که بسوی پروردگارت برگرد و تخفیف را از او بخواه زیرا که امت تو این را طاقت ندارند حضرت امام زین العابدین (ع) فرمود که ای فرزند عزیز من بدرستی که رسول خدا (ص) بر پروردگار در باب خواستن تحکیم نمی نمود و در چیزی که او را بآن امر میفرمود آن جناب را مراجعت و بازگشت نمیکرد و چون موسی (ع) این را از او سؤال کرد و در نزد او از برای امتش شفیع شد او را روا نبود که شفاعت برادرش موسی (ع) را رد کند پس باین جهت بسوی پروردگارش برگشت و تخفیف را از او سؤال کرد تا آنکه آنها را بسوی پنج نماز برگردانید زید گفت که بآن حضرت عرض کردم که ای پدر بزرگوار پس چرا بسوی پروردگار عز و جلش برنگشت و بعد از پنج نماز تخفیف را از او سؤال نکرد فرمود که ای فرزند دلبند من خواست که تخفیف از برای امتش حاصل شود با اجر پنجاه نماز بجهت فرموده خدای عز و جل مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها یعنی هر که بیاورد یک خوبی را پس او راست ده مثل و مانند آن آیا نمی بینی که آن

حضرت (ع) چون بسوی زمین فرود آمد جبرئیل (ع) بر او نازل شد و عرض کرد که یا محمد پروردگارت تو را سلام میرساند و میفرماید که پنج نماز شد عرض کرد که یا محمد پروردگارت تو را اسلام میرساند و میفرماید که پنج نماز پنجاه نماز حساب می شود و بازای آنست ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ یعنی تغییر داده نمیشود گفتار در نزد من و من بر بندگان خود ستمکار نیستم زید گفت که بآن حضرت عرض کردم که ای پدر بزرگوار آیا خدای تعالی ذکره چنان نیست که بمکانی وصف نشود فرمود بلی چنین است خدا از این برتر است عرض کردم پس معنی قول موسی (ع) برسول خدا (ص) که بسوی پروردگارت برگرد چیست فرمود که معنی آن معنی قول ابراهیم (ع) است که إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَيَهْدِينِ یعنی بدرستی که من رونده ام بسوی پروردگارم بزودی مرا هدایت خواهد کرد و بمطلوب خواهد رسانید و معنی قول موسی (ع) است که وَ عَجِلْتُ إِلَيْکَ رَبِّ لِتَرْضی یعنی و شتابیدم بسوی تو پروردگارا از برای آنکه تو خوشنود شوی و معنی قول خدای عز و جل که فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ یعنی پس بگریزد بسوی خدا و حضرت فرمود یعنی حج کنید بسوی خانه خدا ای فرزند دلبند من بدرستی که خانه کعبه خانه خدا است پس هر که خانه خدا را حج کند بحقیقت که بسوی خدا قصد نموده و مسجدها خانهای خدا است پس هر که بسوی آنها سعی کند بحقیقت که بسوی خدا سعی کرده و بسوی او قصد نموده و نمازگزارنده مادام که در نماز است در پیش رو یعنی در حضور خدای عز و جل ایستاده و اهل موقف عرفات در حضور خدای عز و جل ایستاده اند و بدرستی که خدای تبارک و تعالی را در آسمانهایش بقعه چند است پس هر که را بسوی بقعه از آنها بالا برد بحقیقت که او را بسوی خود بالا ببرده آیا نمیشنوی که خدا میفرماید که تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ یعنی بالا میروند فرشتگان و روح بسوی آن جناب و خدا عز و جل در قصه عیسی (ع) میفرماید که بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ یعنی بلکه بلند کرد خدا او را بسوی خود و آن جناب عز و جل میفرماید که إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ یعنی بسوی او بالا میرود سخن پاکیزه و خوش و کار شایسته خدا آن را بر میدارد و بلند میسازد

1- الصافّات: 99.
2- طه: 84.
3- الذاریات: 51.
4- فی البحار «فمن عرج الی بقعه منها فقد عرج به إلیه».

5- المعارج: 4، و فى البحار بعد هذا هكذا: و يقول فى قصه عيسى عليه السلام بل رفعه اللّه إليه.
6- فاطر: 10.

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَسَدٍ(1) عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فِي شَيْ ءٍ أَوْ مِنْ شَيْ ءٍ أَوْ عَلَى شَيْ ءٍ فَقَدْ أَشْرَكَ لَوْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى شَيْ ءٍ لَكَانَ مَحْمُولاً وَ لَوْ كَانَ فِي شَيْ ءٍ لَكَانَ مَحْصُوراً وَ لَوْ كَانَ مِنْ شَيْ ءٍ لَكَانَ مُحْدَثاً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه از ابان محبوب از صالح بن حمزه از ابان از اسد از مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) که فرمود هر که گمان کند که خدا در چیزیست یا از چیزی بحقیقت که شرک آورده اگر خدای عز و جل بر چیزی باشد هر آینه محمول باشد که چیزی او را برداشته باشد و اگر در چیزی باشد محصور باشد که چیزی دور او را گرفته باشد و اگر از چیزی باشد محدث باشد که دیگری او را پدید آورده باشد.

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي شَيْ ءٍ أَوْ مِنْ شَيْ ءٍ أَوْ عَلَى شَيْ ءٍ.

1- فی نسخه(ج) «عن أبان بن أسد».

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه الدلیل علی أن الله عز و جل لا فی مکان أن الأماکن کلها حادثه و قد قام الدلیل علی أن الله عز و جل قدیم سابق للأماکن و لیس یجوز أن یحتاج الغنی القدیم إلی ما کان غنیا عنه و لا أن یتغیر عما لم یزل موجودا علیه فصح الیوم أنه لا فی مکان کما أنه لم یزل کذلک

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از حماد بن عمرو از حضرت صادق (ع) که فرمود دروغ گفته هر که گمان کرده که خدای عز و جل در چیزی یا از چیزیست.

مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که دلیل بر آنکه خدای تعالی نه در مکانی است آنست که همه مکانها حادث است و دلیل بر این قائم و برپا شده که خدای عز و جل قدیم است و مکانها را پیش گرفته و جائز نیست که غنی قدیم محتاج باشد بمکان که از آن غنی و بی نیاز بوده و نه آنکه متغیر شود از آنچه پیوسته بر آن موجود بوده پس درست شد که امروز آن جناب در مکانی نیست چنان که پیوسته همچنین بوده

حدیث 11

11- وَ تَصْدِیقُ ذَلِکَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا الْقَطَّانُ عَنْ بَکْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِیمُ بْنُ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْمَرْوَزِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع هَلْ یَجُوزُ أَنْ نَقُولَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِی مَکَانٍ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَی عَنْ ذَلِکَ إِنَّهُ لَوْ کَانَ فِی مَکَانٍ لَکَانَ مُحْدَثاً لِأَنَّ الْکَائِنَ فِی مَکَانٍ مُحْتَاجٌ إِلَی الْمَکَانِ وَ الِاحْتِیَاجُ مِنْ صِفَاتِ الْمُحْدَثِ لَا مِنْ صِفَاتِ الْقَدِیمِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از حماد بن عمرو از حضرت صادق (ع) که فرمود دروغ گفته هر که گمان کرده که خدای عز و جل در چیزی یا از چیزیست.

مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که دلیل بر آنکه خدای تعالی نه در مکانی است آنست که همه مکانها حادث است و دلیل بر این قائم و برپا شده که خدای عز و جل قدیم است و مکانها را پیش گرفته و جائز نیست که غنی قدیم محتاج باشد بمکان که از آن غنی و بی نیاز بوده و نه آنکه متغیر شود از آنچه پیوسته بر آن موجود بوده پس درست شد که امروز آن جناب در مکانی نیست چنان که پیوسته همچنین بوده

حدیث 12

12- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَكِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی كَانَ لَمْ یَزَلْ بِلَا زَمَانٍ وَ لَا مَكَانٍ وَ هُوَ الْآنَ كَمَا كَانَ لَا یَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ(1) وَ لَا یَشْغَلُ بِهِ مَكَانٌ وَ لَا یَحُلُّ فِی مَكَانٍ- ما یَكُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما كانُوا(2)

1- لا بالحوایه، بل باحاطته تعالی به.
2- المجادله: 7.

لَیْسَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَیْرُ خَلْقِهِ احْتَجَبَ بِغَیْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بِغَیْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْکَبِیرُ الْمُتَعَالِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی از علی بن عباس از حسین بن راشد از یعقوب بن جعفر جعفری از ابو ابراهیم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود خدای تبارک و تعالی پیوسته بود بدون زمان و مکانی و آن جناب اکنون چنان است که بوده و هیچ مکانی از او خالی نباشد و هیچ جا باو اشتغال بهم نرسانید که آن جناب شاغل حیزی نشود و در مکانی حلول نکند.

ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا و در میانه او و خلقش حجابی نیست غیر از خلقش که آن را آفریده و در پرده رفته بدون حجابی که محجوب باشد و پنهان شده بی پرده که مستور باشد و نیست خدائی مگر او که بزرگیست بلند مرتبه و برتر.

حدیث 13

13- حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیُّ السَّمَرْقَنْدِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَیَّاشِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ إِشْکِیبَ قَالَ أَخْبَرَنِی هَارُونُ بْنُ عُقْبَهَ الْخُزَاعِیُّ عَنْ أَسَدِ بْنِ سَعِیدٍ النَّخَعِیِّ قَالَ أَخْبَرَنِی عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْبَاقِرُ ع یَا جَابِرُ مَا أَعْظَمَ فِرْیَهَ أَهْلِ الشَّامِ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی حَیْثُ صَعِدَ إِلَی السَّمَاءِ وَضَعَ قَدَمَهُ عَلَی صَخْرَهِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ (1)

1- المقدم و التالی کلاهما مزعومهم الباطل.

وَ لَقَدْ وَضَعَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ قَدَمَهُ عَلَى حَجَرِهِ (1) فَأَمَرَنَا اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى أَنْ نَتَّخِذَهُ مُصَلًّى يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى لَا نَظِيرَ لَهُ وَ لَا شَبِيهَ تَعَالَى عَنْ صِفَهِ الْوَاصِفِينَ وَ جَلَّ عَنْ أَوْهَامِ الْمُتَوَهِّمِينَ وَ احْتَجَبَ عَنْ أَعْيُنِ النَّاظِرِينَ لَا يَزُولُ مَعَ الزَّائِلِينَ وَ لَا يَأْفِلُ مَعَ الْآفِلِينَ- لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

ترجمه:

حديث كرد ما را ابو طالب مظفر بن جعفر بن مظفر علوى سمرقندى «رضى» گفت كه حديث كرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش محمد بن مسعود عياشى گفت كه حديث كرد ما را حسين بن اشكيب گفت كه خبر داد مرا هرون بن عقبه خزانى از اسد بن سعيد نخعى كه گفت خبر داد مرا عمرو بن شمر از جابر بن يزيد جعفى كه گفت حضرت محمد بن على باقر عليهما السلام فرمود كه ايجاد بر چه بزرگست دروغ مردم شام بر خداى عز و جل چه گمان ميكنند كه خداى تبارک و تعالى در زمانى كه بسوى آسمان بالا رفت پايش را بر بالاى سنگى كه در بيت المقدس است گذاشت و هر آينه بنده از بندگان خدا پاى خود را بر بالاى سنگى گذاشت و خداى تبارک و تعالى ما را امر فرمود كه آن را مصلى و نمازگاه فرا گيريم اى جابر بدرستى كه خداى تبارک و تعالى نه نظير دارد و نه مانند و برتر است از وصف وصف كنندگان و بزرگوارى دارد از خيالات صاحبان توهم و خيال و از چشمهاى نظركنندگان محتجب شده و با نيست شوندگان زائل و نيست نميشود و با غروب كنندگان فرو نميرود و هيچ چيز مانند او نيست و او است شنواى دانا.

1- هو إبراهيم النبىّ على نبيّنا و آله و عليه السلام وضع قدمه على حجره فى مكّه حين تفقد عن ابنه إسماعيل لتغسلها زوجته فبقى فيها نقش منها، و هى الآن فى المحل المعروف بمقام إبراهيم عليه السّلام قرب الكعبه، و قصته طويله تطلب من مظانها.

حدیث 14

14- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ قَالَ: رَأَى سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ع وَ هُوَ غُلَامٌ يُصَلِّی وَ النَّاسُ يَمُرُّونَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ النَّاسَ يَمُرُّونَ بِکَ وَ هُمْ فِی الطَّوَافِ فَقَالَ ع الَّذِی أُصَلِّی لَهُ أَقْرَبُ إِلَیَّ مِنْ هَؤُلَاءِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر که گفت سفیان توری حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) را دید که نماز میکرد و آن حضرت پسری بود نوجوان و مردم در پیش رویش میگذشتند بآن حضرت گفت که مردم بتو میگذرند و ایشان در طوافند حضرت (ع) فرمود که آنکه من از برایش نماز میکنم از این گروه بمن نزدیکتر است.

حدیث 15

15- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْأَسْوَدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص صَدِيقَانِ يَهُودِيَّانِ قَدْ آمَنَا بِمُوسَى رَسُولِ اللَّهِ وَ أَتَيَا مُحَمَّداً رَسُولَ اللَّهِ ص وَ سَمِعَا مِنْهُ وَ قَدْ كَانَا قَرَءَا التَّوْرَاةَ وَ صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى ع وَ عَلِمَا عِلْمَ الْكُتُبِ الْأُولَى فَلَمَّا قَبَضَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى رَسُولَهُ ص أَقْبَلَا يَسْأَلَانِ عَنْ صَاحِبِ الْأَمْرِ بَعْدَهُ وَ قَالا إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا وَ لَهُ خَلِيفَةٌ يَقُومُ بِالْأَمْرِ فِی أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ قَرِيبُ الْقَرَابَةِ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَظِيمُ الْخَطَرِ جَلِيلُ الشَّأْنِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ هَلْ تَعْرِفُ صَاحِبَ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ هَذَا النَّبِيِّ قَالَ الْآخَرُ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا بِالصِّفَةِ الَّتِی أَجِدُهَا فِی التَّوْرَاةِ وَ هُوَ الْأَصْلَعُ الْمُصَفَّرُ فَإِنَّهُ كَانَ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمَّا دَخَلَا الْمَدِينَةَ وَ سَأَلَا عَنِ الْخَلِيفَةِ أُرْشِدَا إِلَى أَبِی بَكْرٍ فَلَمَّا نَظَرَا إِلَيْهِ قَالا لَيْسَ هَذَا صَاحِبَنَا ثُمَّ قَالا لَهُ مَا قَرَابَتُکَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ إِنِّی رَجُلٌ مِنْ عَشِيرَتِهِ وَ هُوَ زَوْجُ ابْنَتِی عَائِشَةَ قَالا هَلْ غَيْرُ هَذَا قَالَ لَا قَالا لَيْسَتْ هَذِهِ بِقَرَابَةٍ قَالا فَأَخْبِرْنَا أَيْنَ رَبُّکَ قَالَ فَوْقَ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ قَالا هَلْ غَيْرُ هَذَا قَالَ لَا قَالا دُلَّنَا عَلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْکَ فَإِنَّکَ أَنْتَ لَسْتَ بِالرَّجُلِ الَّذِی نَجِدُ صِفَتَهُ فِی التَّوْرَاةِ أَنَّهُ وَصِيُّ هَذَا

النَّبِیِّ وَ خَلِیفَتُهُ قَالَ فَتَغَیَّظَ مِنْ قَوْلِهِمَا وَ هَمَّ بِهِمَا ثُمَّ أرْشَدَهُمَا إِلَی عُمَرَ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ عَرَفَ مِنْ عُمَرَ أَنَّهُمَا إِنِ اسْتَقْبَلَاهُ بِشَیْ ءٍ بَطَشَ بِهِمَا فَلَمَّا أَتَیَاهُ قَالا مَا قَرَابَتُکَ مِنْ هَذَا النَّبِیِّ قَالَ أَنَا مِنْ عَشِیرَتِهِ وَ هُوَ زَوْجُ ابْنَتِی حَفْصَهَ قَالا هَلْ غَیْرُ هَذَا قَالَ لَا قَالا لَیْسَتْ هَذِهِ بِقَرَابَهٍ وَ لَیْسَتْ هَذِهِ الصِّفَهَ الَّتِی نَجِدُهَا فِی التَّوْرَاهِ- ثُمَّ قَالا لَهُ فَأَیْنَ رَبُّکَ قَالَ فَوْقَ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ قَالا هَلْ غَیْرُ هَذَا قَالَ لَا قَالا دُلَّنَا عَلَی مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْکَ فَأَرْشَدَهُمَا إِلَی عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَلَمَّا جَاءَاهُ فَنَظَرَا إِلَیْهِ قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ إِنَّهُ الرَّجُلُ الَّذِی نَجِدُ صِفَتَهُ فِی التَّوْرَاهِ أَنَّهُ وَصِیُّ هَذَا النَّبِیِّ وَ خَلِیفَتُهُ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ وَ أَبُو السِّبْطَیْنِ وَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ قَالا لِعَلِیٍّ ع أَیُّهَا الرَّجُلُ مَا قَرَابَتُکَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ هُوَ أَخِی وَ أَنَا وَارِثُهُ وَ وَصِیُّهُ وَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ أَنَا زَوْجُ ابْنَتِهِ فَاطِمَهَ قَالا لَهُ هَذِهِ الْقَرَابَهُ الْفَاخِرَهُ وَ الْمَنْزِلَهُ الْقَرِیبَهُ وَ هَذِهِ الصِّفَهُ الَّتِی نَجِدُهَا فِی التَّوْرَاهِ ثُمَّ قَالا لَهُ فَأَیْنَ رَبُّکَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لَهُمَا عَلِیٌّ ع إِنْ شِئْتُمَا أَنْبَأْتُکُمَا بِالَّذِی کَانَ عَلَی عَهْدِ نَبِیِّکُمَا مُوسَی ع وَ إِنْ شِئْتُمَا أَنْبَأْتُکُمَا بِالَّذِی کَانَ عَلَی عَهْدِ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ ص قَالا أَنْبِئْنَا بِالَّذِی کَانَ عَلَی عَهْدِ نَبِیِّنَا مُوسَی ع قَالَ عَلِیٌّ ع أَقْبَلَ أَرْبَعَهُ أَمْلَاکٍ مَلَکٌ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ مَلَکٌ مِنَ الْمَغْرِبِ وَ مَلَکٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَلَکٌ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ صَاحِبُ الْمَشْرِقِ لِصَاحِبِ الْمَغْرِبِ مِنْ أَیْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّی وَ قَالَ صَاحِبُ الْمَغْرِبِ لِصَاحِبِ الْمَشْرِقِ مِنْ أَیْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّی وَ قَالَ النَّازِلُ مِنَ السَّمَاءِ لِلْخَارِجِ مِنَ الْأَرْضِ مِنْ أَیْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّی وَ قَالَ الْخَارِجُ مِنَ الْأَرْضِ لِلنَّازِلِ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ أَیْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ أَقْبَلْتُ مِنْ عِنْدِ رَبِّی فَهَذَا مَا کَانَ عَلَی عَهْدِ نَبِیِّکُمَا مُوسَی ع وَ أَمَّا مَا کَانَ عَلَی عَهْدِ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ ص فَذَلِکَ قَوْلُهُ فِی مُحْکَمِ کِتَابِهِ- ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا الْآیَهَ(1)

1- المجادله: 7.

قَالَ الْيَهُودِيَّانِ فَمَا مَنَعَ صَاحِبَيْکَ أَنْ يَکُونَا جَعَلَاکَ فِی مَوْضِعِکَ الَّذِی أَنْتَ أَهْلُهُ فَوَ الَّذِی أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ عَلَی مُوسَی إِنَّکَ لَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ حَقّاً نَجِدُ صِفَتَکَ فِی کُتُبِنَا وَ نَقْرَؤُهُ فِی کَنَائِسِنَا وَ إِنَّکَ لَأَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ وَ أَوْلَی بِهِ مِمَّنْ قَدْ غَلَبَکَ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلِیٌّ ع قَدَّمَا وَ أَخَّرَا(1) وَ حِسَابُهُمَا عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُوقَفَانِ وَ يُسْأَلَانِ.

ترجمه:

حديث كردند ما را احمد بن حسين قطان و على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفتند كه حديث كرد ما را احمد بن يحيى گفت كه حديث كرد ما را بكر بن عبد اللَّه بن حبيب گفت كه حديث كرد مرا محمد بن عبيد اللَّه گفت كه حديث كرد ما را على بن حكم گفت كه حديث كرد ما را عبد الرحمن بن اسود از حضرت جعفر بن محمد از پدرش عليهما السلام كه فرمود رسول خدا (ص) را دو آشناى يهود بود كه بموسى (ع) ايمان آورده بودند و بخدمت محمد (ص) آمده و از او شنيده بودند و توريه و صحف ابراهيم و موسى عليهما السلام را خوانده بودند و علم كتابهاى نخستين را دانسته بودند و چون خداى تبارک و تعالى روح مطهر رسول خود را قبض كرد آن دو يهود شروع كردند كه از صاحب امر خلافت بعد از آن حضرت سؤال ميكردند و گفتند كه هرگز هيچ پيغمبرى نمرده مگر آن كه او را خليفه و جانشينى بوده كه در ميان امتش بعد از او بامر خلافت قيام مينموده و خويشيش باو نزديک و از خاندان او بوده و قدرش بزرگ و شانش عظيم بوده پس يكى از آنها بيار خود گفت كه آيا صاحب اين امر را بعد از اين پيغمبر مى شناسى آن ديگر گفت كه او را نمى شناسم مگر بصفتى كه آن را در توريه مييابم او است آنكه پيش سرش مو ندارد و رنگش زرد است پس بدرستى كه او نسبت برسول (ص) از همه قوم نزديكتر است و چون داخل مدينه شدند و از خليفه رسول سؤال كردند ايشان را بسوى ابو بكر رهنمائى نمودند و چون بسويش نظر كردند گفتند كه اينک صاحب ما نيست بعد از آن به ابو بكر گفتند كه خويشيت نسبت برسول خدا (ص) چيست گفت كه من مردى از خويشان اويم و او شوهر دخترم عايشه است گفتند آيا غير از اين امر خويشى ديگرى دارى ابو بكر گفت نه گفتند كه اين خويشى خويشى نيست پس ما را خبر ده كه پروردگارت در كجا است گفت كه در بالاى هفت آسمان گفتند كه آيا غير از اين ميدانى گفت نه گفتند ما را دلالت كن بر كسى كه از تو داناتر است زيرا كه تو آن مردى نيستى كه ما صفتش را در توريه مى يابيم كه او وصى اين پيغمبر و خليفه او است حضرت فرمود كه ابو بكر از گفتار ايشان

بخشم آمد و قصد کرد که ایشان را بکشد بعد از آن ایشان را بسوی عمر ارشاد کرد و این بجهت آن بود که ابو بکر از عمر این را شناخته بود که اگر بچیزی او را استقبال کنند و در درویش سخنی بگویند ایشان را سخت میگیرد و چون بنزد عمر آمدند گفتند که خویشیت نسبت باین پیغمبر چیست گفت که من از قبیله و خویشان اویم و او شوهر دختر من حفصه است گفتند آیا غیر از این امر خویشی دیگری داری گفت نه گفتند که این خویشی خویشی نیست و این صفت صفتی نیست که ما آن را در توریه می یابیم بعد از آن بعمر گفتند که پروردگارت در کجا است گفت که در بالای هفت آسمان گفتند آیا غیر از این میدانی گفت نه گفتند که ما را دلالت کن بر کسی که از تو داناتر است پس عمر ایشان را بسوی علی (ع) ارشاد کرد و چون بنزد آن حضرت آمدند و بسویش نظر کردند یکی از آنها برفیق خود گفت که او همان مردیست که ما در توریه صفتش را می شناسیم که او وصی این پیغمبر و خلیفه او است و شوهر دخترش و پدر دو نبیره اش و قائم بحق بعد از او پس بعلی (ع) گفتند که ای مرد خویشیت نسبت برسول خدا چیست فرمود که آن حضرت برادر منست و منم وارث و وصی او و اول کسی که باو ایمان آورده و منم شوهر دخترش فاطمه بآن حضرت گفتند که اینک همان خویشی فاخر و نازنده و منزله نزدیکست و این صفت همان صفتی است که ما آن را در توریه می یابیم پس بگو که پروردگار عز و جل تو در کجا است علی (ع) بایشان فرمود که اگر خواهید شما را خبر دهم بآنچه در زمان پیغمبر شما موسی (ع) بوده و اگر خواهید شما را خبر دهم بآنچه در عهد پیغمبر ما محمد (ص) بوده گفتند که ما را خبر ده بآنچه در عهد پیغمبر ما موسی (ع) بوده علی (ع) فرمود که چهار فرشته رو آوردند و آمدند یک فرشته از مشرق و فرشته از مغرب و فرشته از آسمان و فرشته از زمین پس صاحب مشرق بصاحب مغرب گفت که از کجا آمده گفت که از نزد پروردگار خود آمده ام و آنکه از آسمان فرود آمده بود بآن که از زمین بیرون آمده بود گفت که از کجا آمده گفت که از نزد پروردگارم آمده ام و آنکه از زمین بیرون آمده بود بآن که از آسمان فرود آمده بود گفت که از کجا آمده گفت که از نزد پروردگارم آمده ام پس اینک آن چیزیست که در عهد پیغمبر شما موسی (ع) بوده و اما آنچه در زمان پیغمبر ما محمد (ص) بود همان قول خدا است در کتاب محکمش که ما یَكُونُ مِنْ نَجْوى‏ ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى‏ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا تا آخر آیه که ترجمه آن گذشت یهودیها گفتند که پس چه چیز دو صاحبت را منع کرد که چنان باشند که تو را قرار دهند در جایت که تو اهل و سزاوار آنی پس قسم بآن کسی که توریه را بر موسی فرو فرستاده که توئی خلیفه از روی راستی و درستی و ما صفت تو را در کتابهای خود می یابیم و آن را در

کنشتهای خود میخوانیم و بدرستی که تو باین امر احق و بآن اولی و سزاوارتری از کسی که تو را بر آن غالب شده علی (ع) فرمود که مقدم داشتند و بتأخیر انداختند و حساب ایشان بر خدای عز و جل است و در موقف حساب باز داشته میشوند و از ایشان سؤال خواهد شد.

ص: 316

1- الظاهر أنهما على صيغه المعلوم، أى قدّما أنفسهما فى هذا الامر و لم يكن من شأنهما و أخّرانى عنه و هو من شأنى، و يحتمل كونهما على صيغه المجهول، اى قدما فى هذا الامر الذى ليس من شأنهما و اخرا عن فوائد الإسلام و الإيمان فى الآخره و حرما عنها.

حدیث 16

16- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ أَبُو الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّسَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصُّغْدِيُّ بِمَرْوَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ الْحَكَمِ الْعَسْكَرِيُّ وَ أَخُوهُ مُعَاذُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ الْحَنْظَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَاصِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ قَيْسٍ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الرُّمَّانِيُّ عَنْ زَاذَانَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِی حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَذْكُرُ فِيهِ قُدُومَ الْجَاثَلِيقِ الْمَدِينَةَ- مَعَ مِائَةٍ مِنَ النَّصَارَى بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ ص وَ سُؤَالَهُ أَبَا بَكْرٍ عَنْ مَسَائِلَ لَمْ يُجِبْهُ عَنْهَا ثُمَّ أُرْشِدَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع فَسَأَلَهُ عَنْهَا فَأَجَابَهُ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِی عَنْ وَجْهِ الرَّبِّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى فَدَعَا عَلِيٌّ ع بِنَارٍ وَ حَطَبٍ فَأَضْرَمَهُ فَلَمَّا اشْتَعَلَتْ قَالَ عَلِيٌّ ع أَيْنَ وَجْهُ هَذِهِ النَّارِ قَالَ النَّصْرَانِيُّ هِیَ وَجْهٌ مِنْ جَمِيعِ حُدُودِهَا قَالَ عَلِيٌّ ع هَذِهِ النَّارُ مُدَبَّرَةٌ مَصْنُوعَةٌ لَا يُعْرَفُ وَجْهُهَا وَ خَالِقُهَا لَا يُشْبِهُهَا- وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ لَا يَخْفَى عَلَى رَبِّنَا خَافِيَةٌ.

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجه

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید احمد بن محمد نسوی گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن محمد بن عبد اللَّه صغدری یا صوری در مرو گفت که حدیث کردند ما را محمد بن یعقوب بن حکم عسکری و برادرش معاذ بن یعقوب گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن سنان حنظلی گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن عاصم گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن قیس از ابو هاشم رمانی از زادان از سلمان فارسی در حدیث طویلی که در آن ورود جاثلیق در مدینه با صد کس از نصاری را ذکر میکند بعد از وفات پیغمبر (ص) و سؤال کردند جاثلیق ابو بکر را از مسائلی چند که او را از آنها جواب نداد و بعد از آن بسوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) ارشاد شد و حضرت را از آنها سؤال کرد و او را جواب فرمود و در آنچه او را سؤال نمود این بود که بآن حضرت عرض کرد که مرا خبر ده از وجه و روی پروردگار تبارک و تعالی علی (ع) آتشی و هیزمی را طلبید و آن را افروخت و چون افروخته شد علی (ع) فرمود که روی این آتش در کجا است نصرانی گفت که این آتش از همه اطراف و جوانبش رواست علی (ع) فرمود که این آتش تدبیر شده ایست مصنوع و رویش شناخته

نمیشود و آفریننداش بآن نمی ماند وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ یعنی خدا را است مشرق و مغرب پس در هر جا که رو آورید پس در آنجا وجه خدا است و هیچ پوشیده و پنهانی بر پروردگار ما پنهان نباشد و این حدیث طول دارد و ما موضع حاجت را از آن فرا گرفتیم.

ص: 317

حدیث 17

17- حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأُشْنَانِيِّ الرَّازِيُّ الْعَدْلُ بِبَلْخٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْفَرَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ لَمَّا نَاجَى رَبَّهُ قَالَ يَا رَبِّ أَ بَعِيدٌ أَنْتَ مِنِّی فَأُنَادِيَکَ أَمْ قَرِيبٌ فَأُنَاجِيَکَ (1) فَأَوْحَی اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِی فَقَالَ مُوسَی يَا رَبِّ إِنِّی أَكُونُ فِی حَالٍ أُجِلُّکَ أَنْ أَذْكُرَکَ فِيهَا فَقَالَ يَا مُوسَی اذْكُرْنِی عَلَی كُلِّ حَالٍ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو عبد اللَّه حسین بن محمد اشنانی رازی عدل در بلخ گفت که حدیث کرد ما را علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان مغرا از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که موسی بن عمران چون با پروردگارش مناجات کرد گفت که ای پروردگار من آیا تو از من دوری تا من تو را نداء کنم یا در نزدیکی که با تو راز گویم خدای جل جلاله وحی فرمود که من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند موسی عرض کرد که ای پروردگار من من در حالی باشم که تو را از این بزرگتر میشمارم که در آن حال تو را یاد کنم فرمود که ای موسی مرا بر هر حالی یاد کن.

حدیث 18

18- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِی إِبْرَاهِيمَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَهُ قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی يَنْزِلُ إِلَی السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا يَنْزِلُ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَی أَنْ يَنْزِلَ إِنَّمَا مَنْظَرُهُ فِی الْقُرْبِ وَ الْبُعْدِ سَوَاءٌ لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ قَرِيبٌ وَ لَمْ يَقْرُبْ مِنْهُ بَعِيدٌ (2)

1- هذا بعيد عن النبيّ المرسل الا أن يؤوّل.

2- لم يبعد و لم يقرب على صيغه المجهول من باب التفعيل، أو التقدير لم يبعد منه قريب من غيره و لم يقرب منه بعيد من غيره.

وَ لَمْ یَحْتَجْ بَلْ یُحْتَاجُ إِلَیْهِ وَ هُوَ ذُو الطَّوْلِ- لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ أَمَّا قَوْلُ الْوَاصِفِینَ إِنَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَنْزِلُ فَإِنَّمَا یَقُولُ ذَلِکَ مَنْ یَنْسُبُهُ إِلَی نَقْصٍ أَوْ زِیَادَهٍ وَ کُلُّ مُتَحَرِّکٍ مُحْتَاجٌ إِلَی مَنْ یُحَرِّکُهُ أَوْ یَتَحَرَّکُ بِهِ(1) فَظَنَّ بِاللَّهِ الظُّنُونَ فَهَلَکَ فَاحْذَرُوا فِی صِفَاتِهِ مِنْ أَنْ تَقِفُوا لَهُ عَلَی حَدٍّ تَحُدُّوهُ بِنَقْصٍ أَوْ زِیَادَهٍ أَوْ تَحَرُّکٍ أَوْ زَوَالٍ أَوْ نُهُوضٍ أَوْ قُعُودٍ فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ عَنْ صِفَهِ الْوَاصِفِینَ وَ نَعْتِ النَّاعِتِینَ وَ تَوَهُّمِ الْمُتَوَهِّمِینَ- وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ. الَّذِی یَراکَ حِینَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی از علی بن عباس از حسن بن راشد از یعقوب بن جعفر جعفری از ابو ابراهیم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که گفت در نزد او گروهی مذکور شدند که گمان میکردند یا مذکور شد که گروهی گمان میکنند که خدای تبارک و تعالی بسوی آسمان دنیا فرود می آید فرمود که خدای تبارک و تعالی فرود نمیآید و احتیاج باین ندارد که فرود آید جز این نیست که منظر و نظرگاهش از نزدیک و دور برابر است نزدیکی از او دور نباشد و هیچ دوری باو نزدیک نباشد و احتیاج ندارد بلکه باو احتیاج باشد و او است خداوند افزونی و نیست خدائی مگر او که عزیزیست حکیم که آنچه گوید و کند درست باشد اما قول وصف کنندگان که خدای تبارک و تعالی فرود می آید جز این نیست که این را کسی میگوید که او را بسوی نقصان یا زیاده نسبت میدهد و هر متحرکی محتاج است بکسی که او را حرکت دهد یا بآن حرکت کند پس گمانهای بد را بخدا گمان کرده و هلاک شده پس در صفاتش حذر کنید از آنکه بر حدی بایستید که او را بنقصان یا زیاده یا حرکت یا زوال یا برخاستن یا نشستن اندازه کنید چه خدا جلیل و بزرگتر است از وصف آنها که او را وصف میکنند و از نعت آنها که او را نعت گویند و از توهم آنها که درباب او توهم مینمایند وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ الَّذِی یَراکَ حِینَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ یعنی و توکل نما بر خداوند غالب مهربانی که تو را می بیند در هنگامی که برمیخیزی و می بیند گردیدن تو را در میان نمازگزارندگان یا در صلب خدا پرستان.

1- من يحركه بالقسر أو ما يتحرک به من النفس أو الطبع.

حدیث 19

19- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ ع أَنَّهُ قَالَ: لَا أَقُولُ إِنَّهُ قَائِمٌ فَأُزِیلَهُ عَنْ مَکَانِهِ وَ لَا أَحُدُّهُ بِمَکَانٍ یَکُونُ فِیهِ وَ لَا أَحُدُّهُ أَنْ یَتَحَرَّکَ فِی شَیْ ءٍ مِنَ الْأَرْکَانِ وَ الْجَوَارِحِ وَ لَا أَحُدُّهُ بِلَفْظِ شَقِّ فَمٍ وَ لَکِنْ کَمَا قَالَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی- کُنْ فَیَکُونُ بِمَشِیَّتِهِ مِنْ غَیْرِ تَرَدُّدٍ فِی نَفْسٍ فَرْدٌ صَمَدٌ لَمْ یَحْتَجْ إِلَی شَرِیکٍ یَکُونُ لَهُ فِی مُلْکِهِ وَ لَا یَفْتَحُ لَهُ أَبْوَابَ عِلْمِهِ (1).

ترجمه:

و بهمین اسناد از حسن بن راشد از یعقوب بن جعفر از حضرت کاظم (ع) مرویست که فرمود نمیگویم که خدا ایستاده است که او را از مکانش زائل کنم و او را بمکانی حد و اندازه نمیکنم که در آن باشد و او را باین حد و اندازه نمیکنم که در چیزی از ارکان و جوارح حرکت میکند و او را حد نمیکنم بلفظی که از شکاف دهان باشد و لیکن چنانست که خدای تبارک و تعالی فرموده که باش پس میباشد بخواست او بدون ترددی در نفس تنهائیست صمد که بشریکی احتیاج که در ملکش از برایش باشد و درهای علمش از برایش نمیگشاید.

حدیث 20

20- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْأَسَدِیُّ الْکُوفِیُّ عَنْ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِیِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یُوصَفُ بِزَمَانٍ وَ لَا مَکَانٍ وَ لَا حَرَکَهٍ وَ لَا انْتِقَالٍ وَ لَا سُکُونٍ بَلْ هُوَ خَالِقُ الزَّمَانِ وَ الْمَکَانِ وَ الْحَرَکَهِ وَ السُّکُونِ تَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یَقُولُونَ عُلُوّاً کَبِیراً.

1- عطف علی «یکون» أی و لم یحتج الی شریک یفتح له أبواب علمه.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن احمد سنانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه اسدی کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین یزید نوفلی از علی بن سالم از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که فرمود که خدای تبارک و تعالی نه بزمان وصف می شود و نه بمکان و نه بحرکت و نه بانتقال و نه بسکون بلکه او آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است و برتر است از آنچه ستمکاران می گویند برتری بزرگ.

حدیث 21

21- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْعَزَائِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رُمَيْحٍ النَّسَوِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ خَلَفٍ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُرَادِیُّ عَنْ عَبْدِ الْقُدُّوسِ وَ هُوَ ابْنُ حَبِيبٍ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِيعِیِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع أَنَّهُ دَخَلَ السُّوقَ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مُوَلِّيهِ ظَهْرَهُ يَقُولُ لَا وَ الَّذِی احْتَجَبَ بِالسَّبْعِ فَضَرَبَ عَلِیٌّ ع ظَهْرَهُ ثُمَّ قَالَ مَنِ الَّذِی احْتَجَبَ بِالسَّبْعِ قَالَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَخْطَأْتَ ثَكِلَتْکَ أُمُّکَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ لِأَنَّهُ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا قَالَ مَا كَفَّارَةُ مَا قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَکَ حَيْثُ كُنْتَ قَالَ أُطْعِمُ الْمَسَاكِينَ قَالَ لَا إِنَّمَا حَلَفْتَ بِغَيْرِ رَبِّکَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق عزائمی گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید احمد بن محمد بن رمیح نسوی گفت که خبر داد ما را عبد العزیز بن اسحق گفت که حدیث کرد مرا جعفر بن محمد حسنی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن خلف عطار گفت که حدیث کرد ما را بشر بن حسن مرادی از عبد القدوس و او پسر حبیب است از ابو اسحق سبیعی از حرث اعور از علی بن ابی طالب (ع) که داخل بازار شد و دید که مردی پشت خود را باو گردانیده میگوید که بحق آن کسی که بآسمان هفتگانه در پرده رفته علی (ع) بر پشتش زد و فرمود کیست آنکه هفت آسمان را حجاب قرار داده گفت خدایا امیر المؤمنین حضرت فرمود که خطاء کردی مادرت بمرگت نشنید بدرستی که خدای عز و جل در میانه او و خلقش حجابی نیست زیرا که او با ایشانست در هر جا که باشند عرض

کرد که یا امیر المؤمنین کفاره آنچه گفتم چه چیز است فرمود آنست که بدانی که خدا با تو است در هر جا که باشی عرض کرد که بیچارگان را طعام دهم فرمود نه جز این نیست که بغیر پروردگارت قسم خوردی.

ص: 321

حدیث 22

22- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَیْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو سَعِیدٍ الرُّمَیْحِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْعَزِیزِ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی بْنِ هَارُونَ الْوَاسِطِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَکَرِیَّا الْمَکِّیُّ قَالَ أَخْبَرَنِی مُنِیفٌ(1) مَوْلَی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی سَیِّدِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ: کَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع یُصَلِّی فَمَرَّ بَیْنَ یَدَیْهِ رَجُلٌ فَنَهَاهُ بَعْضُ جُلَسَائِهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْ صَلَاتِهِ قَالَ لَهُ لِمَ نَهَیْتَ الرَّجُلَ قَالَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَظَرَ فِیمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الْمِحْرَابِ فَقَالَ وَیْحَکَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَقْرَبُ إِلَیَّ مِنْ أَنْ یَحْظُرَ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَهُ أَحَدٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی گفت که حدیث کرد مرا ابو سعید رمیحی گفت که خبر داد ما را عبد العزیز بن اسحق گفت که حدیث کرد مرا محمد بن عیسی بن هرون واسطی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن زکریاء مکی گفت که خبر داد مرا سیف مولای حضرت جعفر بن محمد گفت که حدیث کرد مرا آقای من جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود حضرت حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام نماز میکرد که مردی در پیش رویش گذشت بعضی از همنشینان آن حضرت او را نهی کردند چون حضرت از نماز فارغ شد بآن نهی کننده فرمود که چرا آن مرد را نهی کردی عرض کرد یا ابن رسول اللّٰه در میان تو و محراب مانع شد حضرت فرمود وای بر تو بدرستی که خدای عز و جل بمن از آن نزدیکتر است که کسی در میانه من و او مانع شود.

ص: 322

1- کذا، و لم أجده و فی نسخه(ط) و(ن) «سیف».

29- باب أسماء الله تعالى و الفرق بين معانيها و بين معانى أسماء المخلوقين

«باب بیست و نهم» در بيان نامهای خدای تبارک و تعالی و فرق میانه معانی آنها و معانی نامهای آفریدگان

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِی لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ مُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ وَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ لَمْ يُعْرَفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَ لَا الْمُنْشِئُ مِنَ الْمُنْشَإِ لَكِنَّهُ الْمُنْشِئُ فَرْقٌ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ أَنْشَأَهُ وَ بَيْنَهُ إِذْ كَانَ لَا يُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ وَ لَا يُشْبِهُ هُوَ شَيْئاً قُلْتُ أَجَلْ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاکَ لَكِنَّکَ قُلْتَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ وَ قُلْتَ لَا يُشْبِهُ هُوَ شَيْئاً وَ اللَّهُ وَاحِدٌ وَ الْإِنْسَانُ وَاحِدٌ لَيْسَ قَدْ تَشَابَهَتِ الْوَحْدَانِيَّةُ قَالَ يَا فَتْحُ أَحَلْتَ ثَبَّتَکَ اللَّهُ إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِی الْمَعَانِی فَأَمَّا فِی الْأَسْمَاءِ فَهِیَ وَاحِدَةٌ وَ هِیَ دَلَالَةٌ عَلَى الْمُسَمَّى وَ ذَلِکَ أَنَّ الْإِنْسَانَ وَ إِنْ قِيلَ وَاحِدٌ فَإِنَّمَا يُخْبَرُ أَنَّهُ جُثَّةٌ وَاحِدَةٌ وَ لَيْسَ بِاثْنَيْنِ فَالْإِنْسَانُ نَفْسُهُ لَيْسَ بِوَاحِدٍ لِأَنَّ أَعْضَاءَهُ مُخْتَلِفَةٌ وَ أَلْوَانَهُ مُخْتَلِفَةٌ غَيْرُ وَاحِدَةٍ وَ هُوَ أَجْزَاءٌ مُجَزَّأَةٌ لَيْسَتْ بِسَوَاءٍ دَمُهُ غَيْرُ لَحْمِهِ وَ لَحْمُهُ غَيْرُ دَمِهِ وَ عَصَبُهُ غَيْرُ عُرُوقِهِ وَ شَعْرُهُ غَيْرُ بَشَرِهِ وَ سَوَادُهُ غَيْرُ بَيَاضِهِ وَ كَذَلِکَ سَائِرُ الْخَلْقِ فَالْإِنْسَانُ وَاحِدٌ فِی الِاسْمِ لَا وَاحِدٌ فِی الْمَعْنَى وَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ هُوَ وَاحِدٌ فِی الْمَعْنَى لَا وَاحِدَ غَيْرُهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ وَ لَا تَفَاوُتَ وَ لَا زِيَادَةَ وَ لَا نُقْصَانَ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ الْمَخْلُوقُ الْمَصْنُوعُ الْمُؤَلَّفُ مِنْ أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ جَوَاهِرَ شَتَّى(1)

1- هنا خبر محذوف بقرينه ما قبله هو «ففيه اختلاف و تفاوت و زياده و نقصان»، و فى الباب الثانى فى الحديث الثامن عشر «فأما الإنسان المخلوق المصنوع المؤلّف فمن أجزاء مختلفه- الخ» و؟؟؟، و كون المؤلّف خبرا و الجار متعلقا به بعيد، اذ لا وجه لتعريف المسند مع عدم فاء الجواب.

غَیْرُ أَنَّهُ بِالاِجْتِمَاعِ شَیْ ءٌ وَاحِدٌ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَرَّجْتَ عَنِّی فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ- فَقَوْلُکَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ فَسِّرْهُ لِی کَمَا فَسَّرْتَ الْوَاحِدَ فَإِنِّی أَعْلَمُ أَنَّ لُطْفَهُ عَلَی خِلَافِ لُطْفِ خَلْقِهِ لِلْفَصْلِ غَیْرَ أَنِّی أُحِبُّ أَنْ تَشْرَحَ ذَلِکَ لِی فَقَالَ یَا فَتْحُ إِنَّمَا قُلْنَا اللَّطِیفُ لِلْخَلْقِ اللَّطِیفِ وَ لِعِلْمِهِ بِالشَّیْ ءِ اللَّطِیفِ أَ وَ لَا تَرَی وَفَّقَکَ اللَّهُ وَ ثَبَّتَکَ إِلَی أَثَرِ صُنْعِهِ فِی النَّبَاتِ اللَّطِیفِ وَ غَیْرِ اللَّطِیفِ وَ فِی الْخَلْقِ اللَّطِیفِ مِنَ الْحَیَوَانِ الصِّغَارِ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الْجِرْجِسِ وَ مَا هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُمَا مِمَّا لَا یَکَادُ تَسْتَبِینُهُ الْعُیُونُ بَلْ لَا یَکَادُ یُسْتَبَانُ لِصِغَرِهِ الذَّکَرُ مِنَ الْأُنْثَی وَ الْحَدَثُ الْمَوْلُودُ مِنَ الْقَدِیمِ فَلَمَّا رَأَیْنَا صِغَرَ ذَلِکَ فِی لُطْفِهِ وَ اهْتِدَاءَهُ لِلسِّفَادِ وَ الْهَرَبِ مِنَ الْمَوْتِ وَ الْجَمْعِ لِمَا یُصْلِحُهُ مِمَّا فِی لُجَجِ الْبِحَارِ وَ مَا فِی لِحَاءِ الْأَشْجَارِ وَ الْمَفَاوِزِ وَ الْقِفَارِ وَ فَهْمَ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ مَنْطِقَهَا وَ مَا یَفْهَمُ بِهِ أَوْلَادُهَا عَنْهَا وَ نَقْلَهَا الْغِذَاءَ إِلَیْهَا ثُمَّ تَأْلِیفَ أَلْوَانِهَا حُمْرَةٍ مَعَ صُفْرَةٍ وَ بَیَاضٍ مَعَ حُمْرَةٍ وَ مَا لَا تَکَادُ عُیُونُنَا تَسْتَبِینُهُ بِتَمَامِ خَلْقِهَا وَ لَا تَرَاهُ عُیُونُنَا وَ لَا تَلْمِسُهُ أَیْدِینَا عَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَ هَذَا الْخَلْقِ لَطِیفٌ لَطُفَ فِی خَلْقِ مَا سَمَّیْنَاهُ بِلَا عِلَاجٍ وَ لَا أَدَاةٍ وَ لَا آلَةٍ وَ أَنَّ صَانِعَ کُلِّ شَیْ ءٍ فَمِنْ شَیْ ءٍ صَنَعَ(1) وَ اللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِیفُ الْجَلِیلُ خَلَقَ وَ صَنَعَ لَا مِنْ شَیْ ءٍ(2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از مختار بن محمد بن مختار همدانی از فتح بن یزید جرجانی از حضرت ابو الحسن یعنی امام موسی کاظم (ع) یا امام رضا یا امام علی نقی علیهما السلام که میفرمود او است لطیف و آگاه و شنوا و بینا و یکتا و یگانه و پناه محتاجان تا قول آن حضرت که خدای آفریدگار و صاحب لطف بزرگوار چیزی را از چیزی نیافریده و نساخته که در باب دویم گذشت با ما قبل و ما بعد آن و چون محض تکرار بود لهذا بحواله اکتفاء کردم.

1- قوله: «و ان صانع- الخ» یقرأ بکسر الهمزه علی الاستیناف، او بفتحها عطفا علی أن خالق- الخ.

2- هذا بعض الحدیث المذکور فی الباب الثانی بسند آخر عن الفتح و هناک تعلیقات.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع أَنَّهُ قَالَ: اعْلَمْ عَلَّمَکَ اللَّهُ الْخَیْرَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَدِیمٌ وَ الْقِدَمُ صِفَهٌ دَلَّتِ الْعَاقِلَ عَلَی أَنَّهُ لَا شَیْ ءَ قَبْلَهُ وَ لَا شَیْ ءَ مَعَهُ فِی دَیْمُومِیَّتِهِ فَقَدْ بَانَ لَنَا بِإِقْرَارِ الْعَامَّهِ مَعَ مُعْجِزَهِ الصِّفَهِ أَنَّهُ لَا شَیْ ءَ قَبْلَ اللَّهِ وَ لَا شَیْ ءَ مَعَ اللَّهِ فِی بَقَائِهِ (1) وَ بَطَلَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ کَانَ قَبْلَهُ أَوْ کَانَ مَعَهُ شَیْ ءٌ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ لَوْ کَانَ مَعَهُ شَیْ ءٌ فِی بَقَائِهِ لَمْ یَجُزْ أَنْ یَکُونَ خَالِقاً لَهُ لِأَنَّهُ لَمْ یَزَلْ مَعَهُ فَکَیْفَ یَکُونُ خَالِقاً لِمَنْ لَمْ یَزَلْ مَعَهُ وَ لَوْ کَانَ قَبْلَهُ شَیْ ءٌ کَانَ الْأَوَّلُ ذَلِکَ الشَّیْ ءَ لَا هَذَا وَ کَانَ الْأَوَّلُ أَوْلَی بِأَنْ یَکُونَ خَالِقاً لِلْأَوَّلِ الثَّانِی(2)

ص: 325

1- أی فقد بان لنا باقرار عامه العقلاء أنّه لا شی ء قبل اللّه و لا شی ء مع اللّه فی بقائه لانه قدیم و القدم یستلزم ذلک، أما انه لا شی ء قبله فظاهر، و أمّا انه لا شی ء معه فی بقائه فلان غیره حادث لادله التوحید کما یأتی الإشاره إلیه فی کلامه علیه السّلام عن قریب، و الحادث متأخر عن القدیم لا معه، و قوله: «مع معجزه الصفه» أی مع أن صفه القدم أعجزت العقلاء عن درک حقیقتها و حقیقه موصوفها، بل هم انما یحکمون بعقولهم علی ما ذکر، و قوله: «أنه لا شی ء إلخ» ینازع فیه «بان» بالفاعلیه، و الإقرار بالمفعولیه، و فی نسخه(و) و(ب) و(د) لیس لفظه «مع» و علی هذا فمعجزه الصفه مفعول للإقرار و انه لا شی ء فاعل لبان بلا تنازع، و الباء فی «باقرار العامّه» علی کلا الحالین للإلصاق.
2- أی هذا الذی ظهر أنّه الأول لا القدیم الذی کلامنا فیه أولی بأن یکون خالقا للاول الذی صار ثانیا متأخرا علی فرض أن یکون قبله شی ء.

ثُمَّ وَصَفَ نَفْسَهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بِأَسْمَاءٍ دَعَا الْخَلْقَ إِذْ خَلَقَهُمْ وَ تَعَبَّدَهُمْ وَ ابْتَلَاهُمْ إِلَی أَنْ یَدْعُوهُ بِهَا فَسَمَّی نَفْسَهُ سَمِیعاً بَصِیراً قَادِراً قَائِماً ظَاهِراً بَاطِناً لَطِیفاً خَبِیراً قَوِیّاً عَزِیزاً حَکِیماً عَلِیماً وَ مَا أَشْبَهَ هَذِهِ الْأَسْمَاءَ فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْغَالُونَ الْمُکَذِّبُونَ وَ قَدْ سَمِعُونَا نُحَدِّثُ عَنِ اللَّهِ أَنَّهُ لَا شَیْ ءَ مِثْلُهُ وَ لَا شَیْ ءَ مِنَ الْخَلْقِ فِی حَالِهِ قَالُوا أَخْبِرُونَا إِذْ زَعَمْتُمْ أَنَّهُ لَا مِثْلَ لِلَّهِ وَ لَا شِبْهَ لَهُ کَیْفَ شَارَکْتُمُوهُ فِی أَسْمَائِهِ الْحُسْنَی فَتَسَمَّیْتُمْ بِجَمِیعِهَا- فَإِنَّ فِی ذَلِکَ دَلِیلًا عَلَی أَنَّکُمْ مِثْلُهُ فِی حَالاتِهِ کُلِّهَا أَوْ فِی بَعْضِهَا دُونَ بَعْضٍ إِذْ جَمَعَتْکُمُ الْأَسْمَاءُ الطَّیِّبَةُ قِیلَ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَلْزَمَ الْعِبَادَ أَسْمَاءً مِنْ أَسْمَائِهِ عَلَی اخْتِلَافِ الْمَعَانِی(1) وَ ذَلِکَ کَمَا یَجْمَعُ الِاسْمُ الْوَاحِدُ مَعْنَیَیْنِ مُخْتَلِفَیْنِ وَ الدَّلِیلُ عَلَی ذَلِکَ قَوْلُ النَّاسِ الْجَائِزُ عِنْدَهُمُ الشَّائِعُ وَ هُوَ الَّذِی خَاطَبَ اللَّهُ بِهِ الْخَلْقَ وَ کَلَّمَهُمْ بِمَا یَعْقِلُونَ لِیَکُونَ عَلَیْهِمْ حُجَّةً فِی تَضْیِیعِ مَا ضَیَّعُوا وَ قَدْ یُقَالُ لِلرَّجُلِ کَلْبٌ وَ حِمَارٌ وَ ثَوْرٌ وَ سُکَّرَةٌ وَ عَلْقَمَةٌ وَ أَسَدٌ وَ کُلُّ ذَلِکَ عَلَی خِلَافِهِ وَ حَالاتِهِ(2) لَمْ تَقَعِ الْأَسَامِی عَلَی مَعَانِیهَا الَّتِی کَانَتْ بُنِیَتْ عَلَیْهَا لِأَنَّ الْإِنْسَانَ لَیْسَ بِأَسَدٍ وَ لَا کَلْبٍ فَافْهَمْ ذَلِکَ رَحِمَکَ اللَّهُ وَ إِنَّمَا نُسَمِّی اللَّهَ بِالْعَالِمِ بِغَیْرِ عِلْمٍ حَادِثٍ عَلِمَ بِهِ الْأَشْیَاءَ وَ اسْتَعَانَ بِهِ عَلَی حِفْظِ مَا یَسْتَقْبِلُ مِنْ أَمْرِهِ وَ الرَّوِیَّهِ فِیمَا یَخْلُقُ مِنْ خَلْقِهِ وَ بِعَیْنِهِ مَا مَضَی مِمَّا أَفْنَی مِنْ خَلْقِهِ مِمَّا لَوْ لَمْ یَحْضُرْهُ ذَلِکَ الْعِلْمُ وَ یُعِنْهُ کَانَ جَاهِلًا ضَعِیفاً(3)

1- أی ألزم عباده أسماء من أسمائه لیدعوه بها علی اختلاف الحقائق التی اطلق تلک الأسماء علیها کما یظهر من الامثله و ان کانت من حیث اللفظ و المفهوم واحده.

2- أی کل مسمی بواحد من هذه الأسماء علی خلاف المسمی الاصلی بحسب الحقیقه و بحسب حالاته و أوصافه، و فی البحار باب معانی الأسماء: «و کل ذلک علی خلافه لانه لم تقع- الخ».

3- قوله: «و الرویه» عطف علی حفظ، و قوله: و بعینه أی کیف یکون تعالی عالما بالعلم الحادث الذی یحدث بحدوث المعلوم و یزول بزواله و الحال انه یکون بعینه أی بحضرته العلمیه ما مضی- الخ و قوله: «مما لو لم یحضره ذلک العلم- الخ» بیان للعلم الحادث بأنّه یحضر و یغیب و عند غیبته یصیر العالم جاهلا تعالی اللّه عن ذلک، و قوله، «و یعنه» بالجزم عطف علی مدخول لم، و النسخ من قوله: «و الرؤیه» إلی هنا مختلفه کثیرا لم نتعرض لها لطول الکلام فیها.

کَمَا أَنَّا رَأَیْنَا عُلَمَاءَ الْخَلْقِ إِنَّمَا سُمُّوا بِالْعِلْمِ لِعِلْمٍ حَادِثٍ إِذْ کَانُوا قَبْلَهُ جَهَلَةً وَ رُبَّمَا فَارَقَهُمُ الْعِلْمُ بِالْأَشْیَاءِ فَصَارُوا إِلَی الْجَهْلِ (1) وَ إِنَّمَا سُمِّیَ اللَّهُ عَالِماً لِأَنَّهُ لَا یَجْهَلُ شَیْئاً فَقَدْ جَمَعَ الْخَالِقَ وَ الْمَخْلُوقَ اسْمُ الْعِلْمِ (2) وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَی عَلَی مَا رَأَیْتَ وَ سُمِّیَ رَبُّنَا سَمِیعاً لَا بِجُزْءٍ فِیهِ یَسْمَعُ بِهِ الصَّوْتَ وَ لَا یُبْصِرُ بِهِ کَمَا أَنَّ جُزْءَنَا الَّذِی نَسْمَعُ بِهِ لَا نَقْوَی عَلَی النَّظَرِ بِهِ وَ لَکِنَّهُ أَخْبَرَ أَنَّهُ لَا یَخْفَی عَلَیْهِ الْأَصْوَاتُ لَیْسَ عَلَی حَدِّ مَا سُمِّینَا نَحْنُ فَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ بِالسَّمِیعِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَی وَ هَکَذَا الْبَصَرُ لَا بِجُزْءٍ بِهِ أَبْصَرَ کَمَا أَنَّا نُبْصِرُ بِجُزْءٍ مِنَّا لَا نَنْتَفِعُ بِهِ فِی غَیْرِهِ وَ لَکِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ لَا یَجْهَلُ شَخْصاً مَنْظُوراً إِلَیْهِ فَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَی وَ هُوَ قَائِمٌ لَیْسَ عَلَی مَعْنَی انْتِصَابٍ وَ قِیَامٍ عَلَی سَاقٍ فِی کَبَدٍ کَمَا قَامَتِ الْأَشْیَاءُ(3) وَ لَکِنْ أَخْبَرَ أَنَّهُ قَائِمٌ یُخْبِرُ أَنَّهُ حَافِظٌ کَقَوْلِکَ الرَّجُلُ الْقَائِمُ بِأَمْرِنَا فُلَانٌ وَ هُوَ قائِمٌ عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ الْقَائِمُ أَیْضاً فِی کَلَامِ النَّاسِ الْبَاقِی وَ الْقَائِمُ أَیْضاً یُخْبِرُ عَنِ الْکِفَایَهِ کَقَوْلِکَ لِلرَّجُلِ قُمْ بِأَمْرِ فُلَانٍ أَیِ اکْفِهِ وَ الْقَائِمُ مِنَّا قَائِمٌ عَلَی سَاقٍ فَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ وَ لَمْ یَجْمَعْنَا الْمَعْنَی- وَ أَمَّا اللَّطِیفُ فَلَیْسَ عَلَی قِلَّهٍ وَ قَضَافَهٍ وَ صِغَرٍ وَ لَکِنْ ذَلِکَ عَلَی النَّفَاذِ فِی الْأَشْیَاءِ(4)

ص: 327

1- فی الکافی باب معانی الأسماء و فی نسخه(و) «فعادوا الی الجهل».

2- فی الکافی و فی نسخه(ب) «اسم العالم».

3- أی فی مشقه فان القیام علی الساق شاق علی الحیوان بالنسبه الی القعود و الاضطجاع، و یأتی الکبد بمعنی الهواء.

4- و هذا المعنی أرید فی الآیه: «أَ لا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ»

وَ الِامْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُدْرَکَ كَقَوْلِکَ لَطُفَ عَنِّی هَذَا الْأَمْرُ وَ لَطُفَ فُلَانٌ فِی مَذْهَبِهِ وَ قَوْلِهِ يُخْبِرُکَ أَنَّهُ غَمَضَ فَبَهَرَ الْعَقْلُ وَ فَاتَ الطَّلَبُ وَ عَادَ مُتَعَمِّقاً مُتَلَطِّفاً لَا يُدْرِكُهُ الْوَهْمُ فَهَكَذَا لَطُفَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَنْ أَنْ يُدْرَکَ بِحَدٍّ أَوْ يُحَدَّ بِوَصْفٍ وَ اللَّطَافَةُ مِنَّا الصِّغَرُ وَ الْقِلَّةُ فَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَی- وَ أَمَّا الْخَبِيرُ فَالَّذِی لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَیْ ءٌ وَ لَا يَفُوتُهُ شَیْ ءٌ لَيْسَ لِلتَّجْرِبَهِ وَ لَا لِلِاعْتِبَارِ بِالْأَشْيَاءِ فَيُفِيدَهُ التَّجْرِبَهُ وَ الِاعْتِبَارُ عِلْماً لَوْ لَا هُمَا مَا عُلِمَ لِأَنَّ مَنْ كَانَ كَذَلِکَ كَانَ جَاهِلًا وَ اللَّهُ لَمْ يَزَلْ خَبِيراً بِمَا يَخْلُقُ وَ الْخَبِيرُ مِنَ النَّاسِ الْمُسْتَخْبِرُ عَنْ جَهْلِ الْمُتَعَلِّمِ وَ قَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَی وَ أَمَّا الظَّاهِرُ فَلَيْسَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ عَلَا الْأَشْيَاءَ بِرُكُوبٍ فَوْقَهَا وَ قُعُودٍ عَلَيْهَا وَ تَسَنُّمٍ لِذُرَاهَا وَ لَكِنْ ذَلِکَ لِقَهْرِهِ وَ لِغَلَبَتِهِ الْأَشْيَاءَ وَ لِقُدْرَتِهِ عَلَيْهَا كَقَوْلِ الرَّجُلِ ظَهَرْتُ عَلَی أَعْدَائِی وَ أَظْهَرَنِیَ اللَّهُ عَلَی خَصْمِی يُخْبِرُ عَنِ الْفَلْجِ وَ الْغَلَبَهِ فَهَكَذَا ظُهُورُ اللَّهِ عَلَی الْأَعْدَاءِ (1) وَ وَجْهٌ آخَرُ أَنَّهُ الظَّاهِرُ لِمَنْ أَرَادَهُ لا يَخْفی عَلَيْهِ شَیْ ءٌ (2) وَ أَنَّهُ مُدَبِّرٌ لِكُلِّ مَا بَرَأَ فَأَیُّ ظَاهِرٍ أَظْهَرُ وَ أَوْضَحُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَی وَ إِنَّکَ لَا تَعْدَمُ صُنْعَهُ حَيْثُمَا تَوَجَّهْتَ وَ فِيکَ مِنْ آثَارِهِ مَا يُغْنِيکَ وَ الظَّاهِرُ مِنَّا الْبَارِزُ بِنَفْسِهِ وَ الْمَعْلُومُ بِحَدِّهِ- فَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ وَ لَمْ يَجْمَعْنَا الْمَعْنَی وَ أَمَّا الْبَاطِنُ فَلَيْسَ عَلَی مَعْنَی الِاسْتِبْطَانِ لِلْأَشْيَاءِ بِأَنْ يَغُورَ فِيهَا وَ لَكِنْ ذَلِکَ مِنْهُ عَلَی اسْتِبْطَانِهِ لِلْأَشْيَاءِ عِلْماً وَ حِفْظاً وَ تَدْبِيراً كَقَوْلِ الْقَائِلِ أَبْطَنْتُهُ يَعْنِی خَبَّرْتُهُ وَ عَلِمْتُ مَكْتُومَ سِرِّهِ وَ الْبَاطِنُ مِنَّا بِمَعْنَی الْغَائِرِ فِی الشَّیْ ءِ الْمُسْتَتِرِ بِهِ فَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَی وَ أَمَّا الْقَاهِرُ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَی مَعْنَی عِلَاجٍ وَ نَصْبٍ وَ احْتِيَالٍ وَ مُدَارَاهٍ وَ مَكْرٍ كَمَا يَقْهَرُ الْعِبَادُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَالْمَقْهُورُ مِنْهُمْ يَعُودُ قَاهِراً وَ الْقَاهِرُ يَعُودُ مَقْهُوراً وَ لَكِنْ ذَلِکَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَلَی أَنَّ جَمِيعَ مَا خَلَقَ مُلْتَبِسٌ بِهِ الذُّلُّ لِفَاعِلِهِ وَ قِلَّهُ الِامْتِنَاعِ لِمَا أَرَادَ بِهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ طَرْفَهَ عَيْنٍ غَيْرَ أَنَّهُ يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَ الْقَاهِرُ مِنَّا عَلَی مَا ذَكَرْتُهُ وَ وَصَفْتُ فَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَی وَ هَكَذَا جَمِيعُ الْأَسْمَاءِ وَ إِنْ كُنَّا لَمْ نُسَمِّهَا كُلَّهَا فَقَدْ يُكْتَفَی لِلِاعْتِبَارِ بِمَا أَلْقَيْنَا إِلَيْکَ وَ اللَّهُ عَوْنُنَا وَ عَوْنُکَ فِی إِرْشَادِنَا وَ تَوْفِيقِنَا.

1- فی الكافی و البحار و فی نسخه(ب) و(د) «فهكذا ظهور اللّه علی الأشياء».

2- أی لا يخفی علی اللّه تعالی شی ء لظهوره علی كل شی ء فهو الظاهر علی الأشياء لمن أراده.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد از محمد بن عیسی از حسین بن خالد از أبو الحسن حضرت امام رضا (ع) که فرمود خدا خیر و خوبی را بتو تعلیم فرماید بدان که خدای تبارک و تعالی قدیم است و قدیم بودن صفت او است که عاقل را دلالت میکند بر اینکه چیزی پیش از او نبوده و در وجود ازلی که دارد هیچ چیز با او نبوده پس ظاهر شد از برای ما باقرار و اعتراف عامه مردمان یا همه آفریدگان بزبان حال یا مقال بواسطه صفتی که ایشان را عاجز نموده که بآن متصف شوند که چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی درماندن دائمی با او نخواهد بود و باطل شد گفته کسی که گمان کرده که پیش از او یا با او همیشه چیزی بوده و بیانش این است که اگر همیشه چیزی در ماندن با او میبود جائز نبود که خدای خالق آن چیز باشد زیرا که همیشه با او بوده پس چگونه می شود که خالق چیزی باشد که همیشه با او بوده و اگر چیزی پیش از او میبود آن چیز اول بود نه این که تو او را خدا میدانی و آن اول اولی و احق بود باینکه خالق باشد از برای دویم که تو او را اول فرض کردی بعد از آن خدای تبارک و تعالی خویش را وصف نمود بنامی چند بجهت دعاء و خواندن آن جناب خلائق را بسوی اینکه او را باین نامها بخوانند زیرا که ایشان را آفرید و بایشان فرمود که در بندگی او مشغول باشند و ایشان را امتحان فرمود و مبتلی گردانید چه اگر نامی نداشت خواندن و بندگی ممکن نبود و خود را نامید بسمیع و بصیر و قادر و قائم و ناطق و ظاهر و باطن و لطف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و آنچه باین نامها شباهت داشته باشد پس چون غالیان که از حد درگذشته اند یا دشمنان و تکذیب کنندگان ما از نامهای خدا این را دیدند و حال آنکه از ما شنیده بودند که از جانب خدا حدیث میکردیم که چیزی مانند او نیست و هیچ خلقی در حال وصفت با او موافقت ندارد بر ما اعتراض کردند و گفتند که چون شما گمان میکنید که خدا را مثل و شبیهی نیست ما را خبر دهید که چگونه با او مشارکت نموده اید در نامهای نیک یا نیکوتر آن جناب و بهمه این نامها نامیده شده اید در این پس دلیل است بر اینکه شما مثل اوئید در همه حالاتش یا در بعضی از آنها نه بعضی دیگر زیرا که نامهای پاکیزه اش شما را جمع کرده و شما باین صفات متصف شده اید و در آن با خدا شریکید بایشان گفتیم که خدای تبارک و تعالی چند نامی از نامهای خود را بر سبیل الزام ببندگانش شناسانیده و تعلیم فرموده با اختلاف معانی این نامها که بر او و ایشان اطلاق می شود و این اختلاف چنانست که یک

نام دو معنی مختلف را جمع میکند و دلیل بر این گفته مردمان است که در نزد ایشان جائز و شائع است و این طریقه همانست که خدا خلق خود را بآن خطاب فرموده و با ایشان با آنچه میفهمند تکلم نموده تا آنکه حجتی باشد بر ایشان در باب ضائع کردن آنچه را که ضائع کردند و گاهست که مردی را کلب و حمار و ثور و سکره و علقمه و اسد میگویند چه این اعلام در میانه عرب شائع بوده و هست و هر یک از اینها بر خلاف معنی آن و خلاف اوصاف آنست چه این نامها واقع نشده اند بر معانی خویش که بر آنها بنا شده اند و واضع لغت عرب این الفاظ را از برای آنها وضع نموده و استعمال فرموده زیرا که کلب در اصل لغت بمعنی سگست و حمار بمعنی خر و ثور بمعنی گاو یا گاو نر و سکره بمعنی پارچه شکر و علقمه بمعنی پارچه چیز تلخ یا درخت حنظل یا درخت تلخ و اسد بمعنی شیر است و آدمی شیر و سگ نیست و همچنین سائر آنچه مذکور گردید پس این را بفهم خدا تو را رحمت کند و جز این نیست که خدا بعلم یعنی عالم نامیده می شود بجهت غیر علمی که حادث باشد و عارض او گردیده باشد که بواسطه آن چیزها را دانسته باشد و بسبب آن بر حفظ و نگاهداری آنچه از امرش که باو رو آورد و بر نظر و تفکر در خلق کردن خلائقی که آفریده و در فاسد کردن آنچه فانی گردیده از خلائقی که درگذشته اند از آنچه اگر آن علم را نزد او حاضر نباشد و از او غائب و پنهان باشد جاهل و ضعیف باشد استعانت و یاری جسته باشد چنان که ما اگر علمای خلق را ببینیم که بعلم یعنی عالم نامیده شده اند میدانیم که بجهت علمی است که حادث شده زیرا که در باب آن جاهل بودند و بعلم حادثی عالم شده اند و بسا است که علم بچیزها از ایشان مفارقت مینماید و باز جاهل میشوند و خدا عالم نامیده شده زیرا که همه چیز را میداند و بچیزی جاهل نیست پس اسم علم یعنی نام عالم خالق و مخلوق را جمع نموده و در آن اشتراک دارند و معنی مختلف است بوضعی که دیدی. پروردگارا ما سمیع نامیده شده نه باعتبار سوراخ گوشی که در او باشد و بواسطه آن آواز را بشنود و بآن نتواند دید چنان که سوراخ گوشی که ما بآن میشنویم نمی توانیم که بآن ببینیم و لیکن خدا با این نام خبر داده است باینکه هیچ آوازی بر او پوشیده و پنهان نیست نه بطوری که ما را سمیع می نامند چه ما در شنیدن محتاج باین عضویم و ما را بدون آن شنیدن میسر نمیشود پس نامی شنوائی ما و خدا را جمع نموده و در آن شرکت لفظی داریم و معنی مختلف است.

همچنین چشم و دیدن بآن که خدا را بصیر و بینا مینامند نه باعتبار سوراخ چشمی است که داشته باشد و بآن دیده باشد چنان که ما بسوراخ چشمی که داریم می بینیم و بآن در غیر دیدن منتفع نمیشویم و لیکن خدا بینا است که شخصی را که باز نگریسته می شود بر نمیدارد پس این اسم ما و خدا را جمع نموده و معنی مختلف است آن جناب قائم است نه باین معنی که راست ایستاده باشد و بر ساق پا بر پا باشد یا سختی و رنج و انواع مشقت چنان که چیزها چنین برپا شده اند و لیکن این لفظ قائم خبر میدهد که خدا حفظکننده و مطلع است بر احوال خلق چنان که مردی میگوید که قائم بامر ما و آنکه متوجه اصلاح امور ما است فلانی است و خدا است که نگهبانست بر هر نفسی از آنچه میکند از نیکی و بدی و قائم در کلام مردم بمعنی باقی نیز باشد چه آن جناب را زوالی نیست و قائم نیز خبر میدهد از کفایت چنان که بمردی میگوئی که بامر پسران فلانی قائم باش یعنی مهمات ایشان را کفایت کن و قائم از ما گروه خلائق بر ساق پا ایستاده باشد پس این اسم ما را جمع نموده و معنی ما را جمع نکرده و در آن با خدا اشتراکی نداریم.

اما لطیف در باب خدا بمعنی کمی و لاغری و کوچکی نیست چنان که در خلائق است و لیکن معنی لطف آن جناب آنست که علم و قدرت و حکم او در همه چیز نفوذ کرده و در کوچک و بزرگ آن جاری و روانست و ممتنع است که او را ادراک نمایند چون قول تو لطف عنی هذا الامر یعنی بامر فلانی پی نبردم و لطف فلان فی مذهبه و قوله یعنی کسی بمذهب و اعتقاد و طریقه فلانی پی نتواند برد و همین قول تو را خبر میدهد که عقل در آن بجهت دوری از فهم چشم فرو خوابانیده و آن را نمی بیند و بآنچه مطلوب است نمیرسد و نهایت عمق و لطافت بهمرسانیده که وهم و خیال درک آن نمیتواند نمود پس همچنین خدای تبارک و تعالی لطافت دارد از آنکه او را بحد و اندازه درک نمایند یا او را بوصفی تعریف کنند و لطافتی که ما داریم کوچکی و کمی است پس این اسم ما را جمع نموده و معنی مختلف است.

ص: 330

اما خبیر در باب خدا بمعنی آنست که چیزی از او پوشیده نباشد و از او فوت نشود نه بجهت تجربه و اعتبار که باندیشه و فکر در پی آن که رفته باشد زیرا که در نزد تجربه و اعتبار دو علم است یکی تجربی که ضروری و بدیهی است و دیگری اعتباری که بفکر احتیاج دارد و اگر چنان که تجربه و اعتبار نمیبودند چیزی را نمیدانست زیرا که هر که چنین باشد جاهل خواهد بود و خدای تبارک و تعالی همیشه بآنچه آفریده خبیر و آگاه بوده و میباشد و خبیر از مردمان آنست که بعد از جهل خبیر و آگاه شده باشد و متعلم است که از تعلیم و تجربه و امتحان چیزی می آموزد و این اسم ما را جمع نموده و معنی مختلف است و اما ظاهر در باب خدا نه از این راهست که بر بالای چیزها بر آمده باشد بآن که در بالای آن سوار شده باشد یا بر آن نشسته باشد یا با علی مرتبه آن بالا رفته باشد و لیکن ظهورش بجهت قهر و غلبه او بر همه چیز است و قدرتی که بر آنها دارد چه همگی مقهور قدرت اویند چنان که مردی میگوید که ظهرت علی اعدائی یعنی بر دشمنانم غالب شدم و اظهرنی الله علی خصمی یعنی خدا مرا بر دشمنم غالب گردانید و لهذا حضرت در بیان معنی این دو عبارت فرموده که این قائل خبر میدهد از فیروزی و غلبه خویش پس همچنین است ظهور خدا بر دشمنان و ظهور خدا را وجهی دیگر است و آن اینست که خدا ظاهر و آشکار است برای آنکه او را اراده نماید و چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست و تدبیر میفرماید هر چه را که آفریده پس کدام ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن تر است زیرا که تو در هر جا که رو آوری غیر از صنعت او چیزی را مشاهده ننمائی و از آثار قدرتش آنقدر در تو هست که تو را بس باشد و احتیاج بغیر آن نداشته باشی و ظاهر از ما آنست که بخود آشکارا باشد و آنکه او را بحدش بشناسند پس این اسم ما را جمع کرده و معنی ما را جمع نکرده اما باطن در باب خدا نه بمعنی زیر چیزی پنهان شدنست بطوری که در آن فرو رفته باشد و لیکن این وصف نسبت بآن جناب باین معنی است که علم و حفظ و تدبیرش در باطن همه چیز سرایت فرموده چنان که قائل میگوید که ابطنته یعنی بآن آگاهی بهم رسانیدم و راز پوشیده او را دانستم و باطن نسبت بما آنست که در چیزی ناپیدا شده و در پرده رفته باشد و این اسم ما را جمع کرده و معنی مختلف است.

اما قاهر در باب خدا نه باین معنی است که بچاره و حیله و زحمت و آمیزش و خلطت و مکر بر کسی غالب شود چنان که بعضی از بندگان بر بعضی باین اسباب و آلت غالب میشوند و مغلوب از ایشان غالب می شود و غالب مغلوب میگردد و لیکن این وصف نسبت بخدای تبارک و تعالی باین معنی است که فاعل و خالق همه چیز است و تمام آنچه آفریده جامه خواری و فروتنی از برای او بر خود پوشیده همه مقهور و مغلوب قدرت اویند و نمیتوانند که امتناع کنند و قبول ننمایند آنچه را که نسبت بایشان اراده فرموده و یک چشم بر همزدن از او بیرون نمیرود آن سلطنتی که دارد بوضعی که بهر چه میگوید که باش میباشد و قاهر نسبت بما بآن معنی است که ذکر کردم و وصف نمودم پس اسم را جمع نمودیم و معنی مختلف است و همه نامهای خدا چنین است و هر چند که ما تمام آنها را جمع نمودیم و نام نبرده باشیم زیرا که گاهست که اعتبار اکتفاء میکند بچیزی که ما بسوی تو افکندیم و تو را تعلیم نمودیم و خدایا یاور تو و یاور ما است در ارشاد و توفیق ما و تو.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ اسْماً بِالْحُرُوفِ وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْحُرُوفِ غَیْرُ مَنْعُوتٍ(1).

1- فی بعض النسخ «خلق أسماء» بصیغه الجمع و هو من خطأ الناسخ لمنافاته مع الذیل حیث قال: «فجعله کلمه تامّه- الخ» و لیس هذه الفقره «و هو عزّ و جلّ بالحروف» فی الکافی و البحار، و موجوده فی نسخ التوحید التی عندی، و قال المجلسیّ رحمه اللّه. انها موجوده فی أکثر النسخ، و الظاهر أنّها من مختلفات بعض الناسخین لتوهمه أن هذه الأوصاف تمتنع علی الاسم الملفوظ، و غفل أن الأوصاف المذکوره بعد قوله: فجعله کلمه تامّه أیضا تمتنع علیه مع أنها للاسم قطعا، فالمراد بهذا الاسم لیس ما هو اللفظ و لا المفهوم، بل هو حقیقه بابداع الحق تعالی منشأ لظهور أسمائه و آثار صفاته فی الأشیاء، و من أراد الشرح لهذا الحدیث فعلیه بالبحار و شروح الکافی و تفسیر المیزان ذیل الآیه المائه و الثمانین فی

سوره الأعراف، و فى الكافى باب حدوث الأسماء و فى نسخه(ج) و حاشيه نسخه(ب) و(د) «بالحروف غير متصوت».

وَ بِاللَّفْظِ غَيْرُ مُنْطَقٍ وَ بِالشَّخْصِ غَيْرُ مُجَسَّدٍ وَ بِالتَّشْبِيهِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ- وَ بِاللَّوْنِ غَيْرُ مَصْبُوغٍ مَنْفِيٌّ عَنْهُ الْأَقْطَارُ مُبَعَّدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ مَحْجُوبٌ عَنْهُ حِسُّ كُلِّ مُتَوَهِّمٍ مُسْتَتِرٌ غَيْرُ مَسْتُورٍ فَجَعَلَهُ كَلِمَةً تَامَّةً عَلَى أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ مَعاً لَيْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الْآخَرِ فَأَظْهَرَ مِنْهَا ثَلَاثَةَ أَسْمَاءٍ لِفَاقَةِ الْخَلْقِ إِلَيْهَا(1) وَ حَجَبَ وَاحِداً مِنْهَا وَ هُوَ الِاسْمُ الْمَكْنُونُ الْمَخْزُونُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ الَّتِى أُظْهِرَتْ فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى وَ سَخَّرَ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ اسْمٍ مِنْ هَذِهِ أَرْبَعَةَ أَرْكَانٍ(2) فَذَلِکَ اثْنَا عَشَرَ رُكْناً ثُمَّ خَلَقَ لِكُلِّ رُكْنٍ مِنْهَا ثَلَاثِينَ اسْماً فِعْلًا مَنْسُوباً إِلَيْهَا (3) فَ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ ... الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ ... الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ ...- الْحَيُّ الْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ- .. الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ... السَّمِيعُ الْبَصِيرُ- .. الْحَكِيمُ ... الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ- .. الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْمُقْتَدِرُ الْقَادِرُ- السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْبَارِئُ (4) الْمُنْشِئُ الْبَدِيعُ الرَّفِيعُ الْجَلِيلُ الْكَرِيمُ الرَّزَّاقُ الْمُحْيِى الْمُمِيتُ الْبَاعِثُ الْوَارِثُ فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ وَ مَا كَانَ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى حَتَّى تُتِمَّ ثَلَاثَمِائَةٍ وَ سِتِّينَ اسْماً فَهِيَ نِسْبَةٌ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ وَ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ الثَّلَاثَةُ أَرْكَانٌ وَ حُجُبٌ لِلِاسْمِ الْوَاحِدِ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى (5).

ص: 333

1- فى نسخه(ب) و(ج) و(د) و(و) «فأظهر منها ثلاثه أشياء- الخ».
2- فى البحار باب المغايره بين الاسم و المعنى و فى نسخه(ب) و(و) «فالظاهر هو اللّٰه، و تبارک، و سبحان، لكل اسم من هذه- الخ».
3- أى فتصاعد ذلک الاسم فى العدد الى ثلاثمائه و ستين اسما منسوبا إليها نسبه الأصل الى الفروع كما هى منسوبه إليه نسبه الفروع الى الأصل على ما ذكر فى آخر الحديث.
4- كذا.
5- الإسراء: 110.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد از صالح بن ابی حماد از حسین بن یزید از حسین بن علی بن ابی حمزه از ابراهیم از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی نامها را بحروف آفرید و آن جناب عز و جل بحرفها منعوت نبود و بدون آنکه بلفظی تلفظ کند یا جسدی داشته باشد کامل در مرتبه جسمیت که سیاهی آن از دور نمایان باشد و موصوف نبود بتشبیه که کسی او را بچیزی تشبیه کند و برنگی رنگ نشده بود و گوشه و کنارها از او برده شده و اندازه ها از او دور شده بود و حس و شعور هر صاحب توهمی از او پوشیده و پنهانی بود که پوشیده نبود چه کنه ذات و حقیقتش از خلق پنهان و آثارش هویدا و ظاهر است یا آنکه در کمال پنهانی نهایت ظهور دارد و میتواند که همه اینها بیان احوال آن نام مخلوق باشد بنا بر آنچه در بعضی از نسخ کافی است از افراد نام نه بنا بر آنچه در بعضی از نسخها است چون تمام نسخ توحید از ذکر نامها بجای نام و مؤید اول است آنچه بعد از این مذکور است که پس آن نام را کلمه تمام و سخن کاملی گردانید که مشتمل بود بر چهار جزء که هر یک از آن اجزاء نامی است با هم که یکی از آنها پیش از دیگری نبود پس سه نام از آن نامها را ظاهر گردانید بجهت احتیاج خلائق بسوی آنها و یک نام از آن نامها را محجوب و مستور ساخت و آن نامی است پوشیده از نظر جمیع خلائق که در خزانه علم خدا است که غیر از او کسی آن را نمیداند و این نامهای سه گانه که ظاهر شدند آنچه در میانه آنها کمال ظهور دارد لفظ الله است تبارک و تعالی و حق سبحانه از برای هر نامی از این نامها چهار رکن را رام و مسخر گردانید پس آنچه مذکور شده دوازده رکن می شود که از ضرب سه در چهار و یا چهار در سه بهم میرسد بعد از آن از برای هر رکنی از این رکنهای دوازده گانه سی نام را آفرید که هر یک از آنها دلالت میکند بر فعلی از افعال او که بآن رکنها منسوبند و مجموع سیصد و شصت نام می شود و آن رحمان است و رحیم و ملک و قدوس و خالق و باری و مصور و حی و قیوم و لا تأخذه سنه و لا نوم و علیم و خبیر و سمیع و بصیر و حکیم و عزیز و جبار و متکبر و علی و عظیم و مقتدر و قادر و سلام و مؤمن و مهیمن و باری و منشی و بدیع و رفیع و جلیل و کریم و رازق و محیی و ممیت و باعث و وارث پس این نامها و آنچه از نامهای نیکو یا نیکوتر آن جناب باشد غیر از اینها تا آنکه سیصد و شصت نام تمام شود همه باین نامهای سه گانه منسوبند و این نامهای سه گانه ارکانند

و آن یک نام مکنون و مخزون بواسطه این نامهای سه گانه و ظهور و کفایت اینها محجوب و مستور شده و این معنی فرموده خدای تعالی است.

ص: 334

که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى که ترجمه آن گذشت.

حدیث 4

4- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُوسَى بْنِ عَمْرٍو وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع هَلْ كَانَ اللَّهُ عَارِفاً بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ (1)- قَالَ نَعَمْ قُلْتُ يَرَاهَا وَ يَسْمَعُهَا قَالَ مَا كَانَ اللَّهُ مُحْتَاجاً إِلَى ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا وَ لَا يَطْلُبُ مِنْهَا هُوَ نَفْسُهُ وَ نَفْسُهُ هُوَ قُدْرَتُهُ نَافِذَةٌ وَ لَيْسَ يَحْتَاجُ أَنْ يُسَمِّيَ نَفْسَهُ وَ لَكِنِ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءً لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يُدْعَ بِاسْمِهِ لَمْ يُعْرَفْ فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا فَمَعْنَاهُ اللَّهُ وَ اسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ لِأَنَّهُ عَلِيٌّ عَلَا كُلَّ شَيْ ءٍ.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از حسین بن عبد اللّه از محمد بن عبد اللّه و موسى بن عمرو حسن بن على بن ابى عثمان از ابن سنان که گفت از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) سؤال کردم که آیا خدا پیش از آنکه خلق را بیافریند بخود عارف بود و خود را مى شناخت فرمود بلى عرض کردم که نفس خود را میدید و بآن سخنى را مى شنوانید یعنى چنان که یکى از ما نفس خود را مى بیند و گاهى با آن صحبت میدارد و او را وعده میدهد که فردا چنین میکنم و آن را فرمان میدهد که چنین کن آن جناب نیز چنین بود حضرت فرمود که باین محتاج نبود زیرا که از نفس خود سؤال نمینمود و از آن طلب نمى فرمود آن جناب نفس خویش و نفسش آن جناب بود و قدرتش نافذ بود و محتاج باین نبود که نفس خود را بنامى بنامد و لیکن از براى خودش نامى چند را از براى غیر خویش برگزید که غیرش او را بآن نامها بخواند زیرا که هر گاه بنامش خوانده نشود شناخته نخواهد شد پس اول چیزى که از براى خودش برگزید على عظیم بود یعنى برتر از حد وهم و بزرگتر از اندیشه فهم زیرا که آن جناب از همه چیز برتر است و بر همه برترى دارد پس معنیش اللّه و ذات مقدس است و نامش على عظیم و آن اول نامهاى او است زیرا که آن جناب بر هر چیزى برترى گرفته.

1- هذا نظیر ما فی الحدیث الحادی عشر من الباب الحادی عشر، ثمّ کأنّ السائل توهم ان للّه تعالی نفسا کما للإنسان، فازال علیه السّلام وهمه بأنّه تعالی لیس کذلک بل هو نفسه و نفسه هو لا تجزئه و لا اختلاف جهات فیه، فلا یراها و لا یسمعها رؤیه و سمعا یوجبان صحه السؤال و الطلب کما هو شأن الرؤیه و السمع بین شیئین.

حدیث 5

5- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الِاسْمِ مَا هُوَ قَالَ صِفَةٌ لِمَوْصُوفٍ.

ترجمه:

بهمین اسناد از محمد بن سنان روایت است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از اسم خدا که آن چیست فرمود صفتی است از برای موصوف یعنی نشانه از برای مسمی.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اسْمُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ وَ كُلُّ شَیْ ءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَیْ ءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ فَأَمَّا مَا عَبَّرَتْهُ الْأَلْسُنُ أَوْ مَا عَمِلَتْهُ الْأَيْدِی فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ غَايَةُ مَنْ غَايَاهُ وَ الْمُغَيَّا غَيْرُ الْغَايَةِ وَ الْغَايَةُ مَوْصُوفَةٌ وَ كُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَ صَانِعُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدٍّ مُسَمًّی لَمْ يَتَكَوَّنْ فَتُعْرَفَ كَيْنُونَتُهُ بِصُنْعِ غَيْرِهِ وَ لَمْ يَتَنَاهَ إِلَی غَايَةٍ إِلَّا كَانَتْ غَيْرَهُ لَا يَذِلُّ(1) مَنْ فَهِمَ هَذَا الْحُكْمَ أَبَداً وَ هُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ فَارْعَوْهُ وَ صَدِّقُوهُ وَ تَفَهَّمُوهُ بِإِذْنِ اللَّهِ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَةٍ أَوْ بِمِثَالٍ فَهُوَ مُشْرِكٌ لِأَنَّ الْحِجَابَ وَ الْمِثَالَ وَ الصُّورَةَ غَيْرُهُ وَ إِنَّمَا هُوَ وَاحِدٌ مُوَحَّدٌ دفَكَيْفَ يُوَحِّدُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَيْرِهِ وَ إِنَّمَا عَرَفَ اللَّهَ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفُهُ إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ لَيْسَ بَيْنَ الْخَالِقِ وَ الْمَخْلُوقِ شَیْ ءٌ فَاللَّهُ خَالِقُ الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَیْ ءٍ كَانَ وَ اللَّهُ يُسَمَّی بِأَسْمَائِهِ وَ هُوَ غَيْرُ أَسْمَائِهِ وَ الْأَسْمَاءُ غَيْرُهُ.(2).

ص: 336

1- فی الکافی «لا یزلّ».
2- مضی هذا الحدیث مع زیاده فی الباب الحادی عشر بتفاوت فی السند.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه از محمد بن اسماعیل از بعضی از اصحابش از بکر بن صالح از علی بن حسین بن محمد از خالد بن یزید از عبد العلی از حضرت صادق (ع) که فرمود اسم خدا غیر خدا است تا قول حضرت و نامهای خدای غیر او است که در باب یازدهم بسند دیگر مذکور شد و چون در اصل معنی تفاوتی نبود لهذا بترجمه آن و حواله در اینجا اکتفاء شد.

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی ع فَسَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ أَخْبِرْنِی عَنِ الرَّبِّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَهُ أَسْمَاءٌ وَ صِفَاتٌ فِی کِتَابِهِ فَأَسْمَاؤُهُ وَ صِفَاتُهُ هِیَ هُوَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِنَّ لِهَذَا الْکَلَامِ وَجْهَیْنِ إِنْ کُنْتَ تَقُولُ هِیَ هُوَ أَیْ إِنَّهُ ذُو عَدَدٍ وَ کَثْرَةٍ فَتَعَالَی اللَّهُ عَنْ ذَلِکَ وَ إِنْ کُنْتَ تَقُولُ لَمْ تَزَلْ هَذِهِ الصِّفَاتُ وَ الْأَسْمَاءُ فَإِنَّ لَمْ تَزَلْ یَحْتَمِلُ مَعْنَیَیْنِ فَإِنْ قُلْتَ لَمْ تَزَلْ عِنْدَهُ فِی عِلْمِهِ وَ هُوَ مُسْتَحِقُّهَا فَنَعَمْ وَ إِنْ کُنْتَ تَقُولُ لَمْ یَزَلْ تَصْوِیرُهَا وَ هِجَاؤُهَا وَ تَقْطِیعُ حُرُوفِهَا فَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ یَکُونَ مَعَهُ شَیْ ءٌ غَیْرُهُ بَلْ کَانَ اللَّهُ وَ لَا خَلْقَ ثُمَّ خَلَقَهَا وَسِیلَةً بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ یَتَضَرَّعُونَ بِهَا إِلَیْهِ وَ یَعْبُدُونَهُ وَ هِیَ ذِکْرُهُ(1) وَ کَانَ اللَّهُ وَ لَا ذِکْرَ وَ الْمَذْکُورُ بِالذِّکْرِ هُوَ اللَّهُ الْقَدِیمُ الَّذِی لَمْ یَزَلْ وَ الْأَسْمَاءُ وَ الصِّفَاتُ مَخْلُوقَاتُ الْمَعَانِی وَ الْمَعْنِیُّ بِهَا هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا یَلِیقُ بِهِ الِاخْتِلَافُ وَ الِائْتِلَافُ(2)

1- أی هی ما به یذکر تعالی.

2- أی مدلولات هذه الأسماء و الصفات و مفاهیمها کأنفسها مخلوقات، و الذی یقصد بها و یتوجه إلیه بها هو اللّه تعالی الذی لا یلیق به- الخ، و فی الکافی باب معانی الأسماء: «و الأسماء و الصفات مخلوقات و المعانی، و المعنی بها- الخ».

وَ إِنَّمَا یَخْتَلِفُ وَ یَأْتَلِفُ الْمُتَجَزِّئُ فَلَا یُقَالُ اللَّهُ مُؤْتَلِفٌ وَ لَا اللَّهُ کَثِیرٌ وَ لَا قَلِیلٌ وَ لَکِنَّهُ الْقَدِیمُ فِی ذَاتِهِ لِأَنَّ مَا سِوَی الْوَاحِدِ مُتَجَزِّئٌ وَ اللَّهُ وَاحِدٌ لَا مُتَجَزِّئٌ وَ لَا مُتَوَهَّمٌ بِالْقِلَّهِ وَ الْکَثْرَهِ وَ کُلُّ مُتَجَزِّئٍ وَ مُتَوَهَّمٍ بِالْقِلَّهِ وَ الْکَثْرَهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ دَالٌّ عَلَی خَالِقٍ لَهُ فَقَوْلُکَ إِنَّ اللَّهَ قَدِیرٌ خَبَّرْتَ أَنَّهُ لَا یُعْجِزُهُ شَیْ ءٌ فَنَفَیْتَ بِالْکَلِمَهِ الْعَجْزَ وَ جَعَلْتَ الْعَجْزَ سِوَاهُ وَ کَذَلِکَ قَوْلُکَ عَالِمٌ إِنَّمَا نَفَیْتَ بِالْکَلِمَهِ الْجَهْلَ وَ جَعَلْتَ الْجَهْلَ سِوَاهُ فَإِذَا أَفْنَی اللَّهُ الْأَشْیَاءَ أَفْنَی الصُّوَرَ وَ الْهِجَاءَ وَ لَا یَنْقَطِعُ (1) وَ لَا یَزَالُ مَنْ لَمْ یَزَلْ عَالِماً- قَالَ الرَّجُلُ کَیْفَ سُمِّیَ رَبُّنَا سَمِیعاً قَالَ لِأَنَّهُ لَا یَخْفَی عَلَیْهِ مَا یُدْرَکُ بِالْأَسْمَاعِ وَ لَمْ نَصِفْهُ بِالسَّمْعِ الْمَعْقُولِ فِی الرَّأْسِ وَ کَذَلِکَ سَمَّیْنَاهُ بَصِیراً لِأَنَّهُ لَا یَخْفَی عَلَیْهِ مَا یُدْرَکُ بِالْأَبْصَارِ مِنْ لَوْنٍ وَ شَخْصٍ وَ غَیْرِ ذَلِکَ وَ لَمْ نَصِفْهُ بِنَظَرِ لَحْظِ الْعَیْنِ وَ کَذَلِکَ سَمَّیْنَاهُ لَطِیفاً لِعِلْمِهِ بِالشَّیْ ءِ اللَّطِیفِ مِثْلِ الْبَعُوضَهِ وَ أَحْقَرَ مِنْ ذَلِکَ وَ مَوْضِعِ الشَّقِّ مِنْهَا وَ الْعَقْلِ (2) وَ الشَّهْوَهِ وَ السِّفَادِ وَ الْحَدَبِ عَلَی نَسْلِهَا وَ إِفْهَامِ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ وَ نَقْلِهَا الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ إِلَی أَوْلَادِهَا فِی الْجِبَالِ وَ الْمَفَاوِزِ وَ الْأَوْدِیَهِ وَ الْقِفَارِ فَعَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَهَا لَطِیفٌ بِلَا کَیْفٍ وَ إِنَّمَا الْکَیْفِیَّهُ لِلْمَخْلُوقِ الْمُکَیَّفِ وَ کَذَلِکَ سُمِّیَ رَبُّنَا قَوِیّاً لَا بِقُوَّهِ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَ لَوْ کَانَ قُوَّتُهُ قُوَّهَ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْخَلْقِ لَوَقَعَ التَّشْبِیهُ وَ لَاحْتَمَلَ الزِّیَادَهَ وَ مَا احْتَمَلَ الزِّیَادَهَ احْتَمَلَ النُّقْصَانَ وَ مَا کَانَ نَاقِصاً کَانَ غَیْرَ قَدِیمٍ وَ مَا کَانَ غَیْرَ قَدِیمٍ کَانَ عَاجِزاً فَرَبُّنَا تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا شِبْهَ لَهُ وَ لَا ضِدَّ وَ لَا نِدَّ وَ لَا کَیْفَ وَ لَا نِهَایَهَ وَ لَا أَقْطَارَ مُحَرَّمٌ عَلَی الْقُلُوبِ أَنْ تُمَثِّلَهُ وَ عَلَی الْأَوْهَامِ أَنْ تَحُدَّهُ وَ عَلَی الضَّمَائِرِ أَنْ تُکَیِّفَهُ جَلَّ عَنْ أَدَاهِ خَلْقِهِ وَ سِمَاتِ بَرِیَّتِهِ وَ تَعَالَی عَنْ ذَلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً.

ص: 338

1- فی الکافی و البحار: «و التقطیع» مکان «لا ینقطع» أی تقطیع الحروف کما فی صدر الروایه.

2- فی الکافی: «موضع النشوء منها». و فی البحار: «موضع المشی منها». و لیس المراد بالعقل ما فی الإنسان بل مطلق الشعور فی امورها للقطع بان الحیوان فاقد له.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد مرا محمد بن بشیر از ابو هاشم جعفری که گفت در نزد حضرت امام محمد تقی (ع) بودم که مردی از آن حضرت سؤال نمود و عرض کرد که مرا خبر ده از پروردگار عالم تبارک و تعالی که او را نامها و صفاتی چند است در کتابش که قرآنست که آیا آن نامها و صفاتش خود آن جناب است حضرت ابو جعفر (ع) فرمود که این سخن دو وجه دارد اگر میگوئی که اینها اویند باین معنی که خدا صاحب عدد و کثرت است خدا از این برتر است و اگر میگوئی که این صفات و نامها همیشه بوده اند این لفظ همیشه دو معنی را احتمال دارد پس اگر بگوئی که همیشه اینها در نزد خدا در علمش بوده اند و آن جناب سزاوار اینها بوده آری و اگر میگوئی که همیشه تصویر و تعداد حروف اینها و تقطیع حروف اینها بوده معاذ اللّٰه پناه میبریم بخدا از آنکه با او چیزی غیر از او باشد بلکه خدای تعالی بود و هیچ آفریده نبود بعد از آن نامها و صفات را آفرید تا دست آویزی باشد در میانه او و آفریدگانش که باینها بسویش تضرع و زاری نمایند و او را عبادت کنند و اینها یا دو یادگار اویند که مردم او را فراموش نکنند و خدا بود و یادی نبود و آنکه بذکر مذکور است خدائی است قدیم که همیشه بوده و نامها و صفات مخلوقات المعانیند که معانی لغوی و مفهومات عرفی آنها که بنفوس و عقول برپایند آفریدگانند و مقصود از اینها خدائی است که اختلاف و ایتلاف لائق بشأن او نیست و جز این نیست که متجزی و صاحب اجزاء که پاره پاره باشد جمع و پراکنده می شود پس نمیتوان گفت که خدا چیزیست بهم آمیخته و نه آنکه خدا بسیار است و نه اندک و لیکن فی حد ذاته قدیم است زیرا که آنچه غیر از یکی باشد صاحب اجزاء است و خدا یکیست و یگانه که جزئی ندارد و او را بکمی و بسیاری تو هم نمیتوان کرد و هر چه جزء داشته باشد یا بکمی و بسیاری تو هم شود مخلوق است که دلالت دارد بر اینکه او را خالقی هست پس قول تو که خدا توانا است خبر داده که چیزی او را عاجز نمیکند پس بهمین کلمه عجز را از او دور نموده و عجز را غیر از او قرار داده و همچنین قول تو که میگوئی که خدا دانا است بهمین کلمه جهل را از او نفی کرده و جهل را غیر او قرار داده چون خدا چیزها را نیست و نابود گرداند صورتهای لفظی و معنوی و حروف هجاء و تقطیع آن را نیست و نابود کند و کسی که همیشه عالم بوده منقطع و زائل نمیشود آن مرد عرض کرد که ما چگونه پروردگار خود را سمیع و شنوا نامیدیم فرمود زیرا که آنچه بگوشها دریافته می شود بر او پنهان نباشد و او را وصف نکردیم

بگوشی که در سر تعقل شود و همچنین او را بصیر و بینا نامیدیم زیرا که آنچه بچشمها دریافته می شود از رنگ و شخص و غیر آن بر او پنهان نباشد و او را وصف نکردیم بنظر و نگریستن ملاحظه چشم و همچنین او را لطیف نامیدیم بجهت علمش بچیز کوچک و ریزه چون پشه بسیار خورد و آنچه از آن خورد تراست و موضع نشو و نما یا شق و شکافتن و عقل و خواهش مجامعت نر با ماده و مهربان شدن بر فرزند خویش و فهمانیدن بعضی از آنها از بعضی و نقل کردن آنها خوردنی و آشامیدنی را بسوی فرزندان خویش در کوهها و بیابانها و رودخانه ها و صحراهای خشک بی آب و علف پس دانستیم که خالق اینها لطیف است که علم باین امور لطیفه دارد و خالق این امور لطیفه است بدون چون و چگونگی و جز این نیست که کیفیت و چگونگی از برای مخلوق است که بچون و چگونه متصف میگردد و همچنین پروردگار ما قوی و توانا نامیده شده نه بقوت نفس که از مخلوق معروف است یعنی زور و سخت گرفتن و حمله بردن و اگر قوتش قوت بطش و سخت گیری بود که از خلق معروف است هر آینه تشبیه او بخلق واقع میشد و احتمال زیادتی داشت و آنچه احتمال زیادتی داشته باشد احتمال نقصان دارد و آنچه ناقص و ناتمام باشد قدیم نباشد و آنچه قدیم نباشد عاجز و درمانده خواهد بود پس پروردگار ما تبارک و تعالی شبیه و ضد و همتا ندارد و او را چون و نهایت و قطرها نیست حرام است بر دلها که او را ممثل و مصور سازند و بر وهمها و خیالها که او را اندازه نمایند و بر اندیشهای خاطر که هویت و ماهیت او را تصور کنند و بزرگوارتر از اینست که هویات و صفات آفریدگان یا آلت دیدن و شنیدن که در ایشانست در او باشد و عزیزتر از این است که علامتها و نشانهای خاکیانی که ایشان را از خاک آفریده داشته باشد و برتری دارد از این برتری بغایت بزرگ.

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَکْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِیمُ بْنُ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْعَبْدِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی تِسْعَةً وَ تِسْعِینَ اسْماً مِائَةً إِلَّا وَاحِداً مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ هِیَ اللَّهُ الْإِلَهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْأَوَّلُ الْآخِرُ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ الْقَدِیرُ الْقَاهِرُ الْعَلِیُّ الْأَعْلَی الْبَاقِی الْبَدِیعُ الْبَارِئُ الْأَکْرَمُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْحَیُّ الْحَکِیمُ الْعَلِیمُ الْحَلِیمُ الْحَفِیظُ الْحَقُّ الْحَسِیبُ الْحَمِیدُ الْحَفِیُّ الرَّبُّ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ الذَّارِئُ الرَّزَّاقُ الرَّقِیبُ الرَّءُوفُ الرَّائِی- السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ السَّیِّدُ السُّبُّوحُ الشَّهِیدُ الصَّادِقُ الصَّانِعُ الطَّاهِرُ الْعَدْلُ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ الْغَنِیُّ الْغِیَاثُ الْفَاطِرُ الْفَرْدُ الْفَتَّاحُ الْفَالِقُ الْقَدِیمُ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ الْقَوِیُّ الْقَرِیبُ الْقَیُّومُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ قَاضِی الْحَاجَاتِ الْمَجِیدُ الْمَوْلَی الْمَنَّانُ الْمُحِیطُ الْمُبِینُ الْمُقِیتُ الْمُصَوِّرُ الْکَرِیمُ الْکَبِیرُ الْکَافِی کَاشِفُ الضُّرِّ الْوَتْرُ النُّورُ الْوَهَّابُ النَّاصِرُ الْوَاسِعُ الْوَدُودُ الْهَادِی الْوَفِیُّ الْوَکِیلُ الْوَارِثُ الْبَرُّ الْبَاعِثُ التَّوَّابُ الْجَلِیلُ الْجَوَادُ الْخَبِیرُ الْخَالِقُ خَیْرُ النَّاصِرِینَ الدَّیَّانُ الشَّکُورُ الْعَظِیمُ اللَّطِیفُ الشَّافِی(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریاء قطان گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد اللّه بن حبیب گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش از أبو الحسن عبدی از سلیمان بن مهران از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که خدای تبارک و تعالی را نود و نه نام باشد که عبارت است از صد نام مگر یکی هر که آنها را احصاء کند داخل بهشت شود و آنها اللّه است و

1- المذکور فی البحار و نسخ التوحید «مائه کامله» و الظاهر أن الرائی زائد کما أتی فی نسخه بدلا عن الرءوف، أو أن لفظ الجلاله خارج عن العدد

أتى بعنوان المسمى الجارى عليه الأسماء.

واحد و احد و صمد و اول و آخر و سمیع و بصیر و قدیر و قاهر و علی و اعلی و باقی و بدیع و باری و اکرم و ظاهر و باطن وحی و حکیم و علیم و حلیم و حفیظ و حق و حسبی و حمید و حفی و رب و رحمان و رحیم و ذاری و رازق و رقیب و رؤف ورائی و سلام و مؤمن و مهمین و عزیز و جبار و متکبر و سید و سبوح و شهید و صادق و صانع و طاهر و عدل و عفو و غفور و فنی و غیاث و فاطر و فرد و فتاح و فالق و قدیم و ملک و قدوس و قوی و قریب و قیوم و قابض و باسط و قاضی الحاجات و مجید و مولی منان و محیط و مبین و مقیت و مصور و کریم و کبیر و کافی و کاشف الضر وتر و نور وهاب و ناصر و واسع و ودود و هادی و وفی و وکیل و وارث و بر و باعث و نواب و جلیل و جواد و خبیر و خالق و خیر الناصرین و دیان و شکور و عظیم و لطیف و شافی.

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ اسْماً مَنْ دَعَا اللَّهَ بِهَا اسْتَجَابَ لَهُ وَ مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

ص: 341

قال محمد بن على بن الحسين مؤلف هذا الكتاب معنى

قول النبى ص إن لله تبارک و تعالى تسعه و تسعين اسما من أحصاها دخل الجنه.

إحصاؤها هو الإحاطه بها و الوقوف على معانيها و ليس معنى الإحصاء عدها و بالله التوفيق.

اللَّهُ الإله الله و الإله هو المستحق للعباده و لا يحق العباده إلا له و تقول لم يزل إلها بمعنى أنه يحق له العباده و لهذا لما ضل المشركون فقدروا أن العباده تجب للأصنام سموها آلهه(1) و أصله الإلاهه و هى العباده و يقال أصله الأله يقال أله الرجل يأله إليه أى فزع إليه من أمر نزل به و ألهه أى أجاره و مثاله من الكلام الإمام فاجتمعت همزتان فى كلمه كثر استعمالهم لها(2) و استثقلوها فحذفوا الأصليه لأنهم وجدوا فيما بقى دلاله عليها فاجتمعت لامان أولاهما ساكنه فأدغموها فى الأخرى فصارت لاما مثقله فى قولک الله.

الْواحِدُ الأحد الأحد معناه أنه واحد فى ذاته ليس بذى أبعاض و لا أجزاء و لا أعضاء و لا يجوز عليه الأعداد و الاختلاف لأن اختلاف الأشياء من آيات وحدانيته مما دل به على نفسه و يقال لم يزل الله واحدا و معنى ثان أنه واحد لا نظير له فلا يشارکه فى معنى الوحدانيه غيره لأن کل من کان له نظراء و أشباه لم يکن واحدا فى الحقيقه و يقال فلان واحد الناس أى لا نظير له فيما يوصف به و الله واحد لا من عدد لأنه عز و جل لا يعد فى الأجناس و لکنه واحد ليس له نظير.

ص: 342

1- فى نسخه(د) و(و) «فقد رأوا أن العباده- الخ».
2- أى فاجتمعت همزتان بعد أن ادخلوا الالف و اللام على لفظ اله.

و قال بعض الحكماء فی الواحد و الأحد إنما قیل الواحد لأنه متوحد و الأول لا ثانی معه ثم ابتدع الخلق کلهم محتاجا بعضهم إلی بعض و الواحد من العدد فی الحساب لیس قبله شی ء بل هو قبل کل عدد و الواحد کیف ما أدرته أو جزأته لم یزد علیه شی ء و لم ینقص منه شی ء تقول واحد فی واحد واحد فلم یزد علیه شی ء و لم یتغیر اللفظ عن الواحد فدل علی أنه لا شی ء قبله و إذا دل علی أنه لا شی ء قبله دل علی أنه محدث الشی ء و إذا کان هو محدث الشی ء دل أنه مفنی الشی ء و إذا کان هو مفنی الشی ء دل أنه لا شی ء بعده فإذا لم یکن قبله شی ء و لا بعده شی ء فهو المتوحد بالأزل فلذلک قیل واحد أحد و فی الأحد خصوصیه لیست فی الواحد تقول لیس فی الدار واحد یجوز أن واحدا من الدواب أو الطیر أو الوحش أو الإنس لا یکون فی الدار و کان الواحد بعض الناس و غیر الناس و إذا قلت لیس فی الدار أحد فهو مخصوص بالآدمیین دون سائرهم و الأحد ممتنع من الدخول فی الضرب و العدد و القسمه و فی شی ء من الحساب و هو متفرد بالأحدیه و الواحد منقاد للعدد و القسمه و غیرهما داخل فی الحساب تقول واحد و اثنان و ثلاثه فهذا العدد و الواحد عله العدد و هو خارج من العدد و لیس بعدد و تقول واحد فی اثنین أو ثلاثه فما فوقها فهذا الضرب و تقول واحد بین اثنین أو ثلاثه لکل واحد من الاثنین نصف و من الثلاثه ثلث فهذه القسمه و الأحد ممتنع فی هذه کلها لا یقال أحد و اثنان و لا أحد فی أحد و لا واحد فی أحد و لا یقال أحد بین اثنین و الأحد و الواحد و غیرهما من هذه الألفاظ کلها مشتقه من الوحده.(1)

1- کانت النسخ هاهنا مختلطه مغلوطه فصححناها علی الصحه.

الصَّمَدُ الصمد معناه السيد و من ذهب إلى هذا المعنى جاز له أن يقول لم يزل صمدا و يقال للسيد المطاع فى قومه الذى لا يقضون أمرا دونه صمد و قد قال الشاعر-

علوته بحسام ثم قلت له خذها حذيف فأنت السيد الصمد

.

و للصمد معنى ثان و هو أنه المصمود إليه فى الحوائج يقال صمدت صمد هذا الأمر أى قصدت قصده و من ذهب إلى هذا المعنى لم يجز له أن يقول لم يزل صمدا لأنه قد وصفه عز و جل بصفه من صفات فعله و هو مصيب أيضا و الصَّمَدُ الذى ليس بجسم و لا جوف له و قد أخرجت فى معنى الصمد فى تفسير قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فى هذا الكتاب معان أخرى لم أحب إعادتها فى هذا الباب.

الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ الأول و الآخر معناهما أنه الأول بغير ابتداء و الآخر بغير انتهاء.

السَّمِيعُ السميع معناه أنه إذا وجد المسموع كان له سامعا و معنى ثان أنه سميع الدعاء أى مجيب الدعاء و أما السامع فإنه يتعدى إلى مسموع و يوجب وجوده و لا يجوز فيه بهذا المعنى لم يزل و البارئ عز اسمه سميع لذاته.

الْبَصِيرُ البصير معناه إذا كانت المبصرات كان لها مبصرا و لذلک جاز أن يقال لم يزل بصيرا و لم يجز أن يقال لم يزل مبصرا لأنه يتعدى إلى مبصر و يوجب وجوده و البصاره فى اللغه مصدر البصير و بصر بصاره و الله عز و جل بصير لذاته و ليس وصفنا له تبارک و تعالى بأنه سميع بصير وصفا بأنه عالم بل معناه ما قدمناه من كونه مدركا(1)

1- كأنّه رحمه اللّه أراد الإشاره الى كونه تعالى عالما بالجزئيات.

و هذه الصفه صفه كل حی لا آفه به.

الْقَدِيرُ الْقاهِرُ القدير و القاهر معناهما أن الأشياء لا تطيق الامتناع منه و مما يريد الإنفاذ فيها و قد قيل إن القادر من يصح منه الفعل إذا لم يكن فی حكم الممنوع(1) و القهر الغلبه و القدره مصدر قولک قدر قدره أی ملک فهو قدير قادر مقتدر و قدرته علی ما لم يوجد و اقتداره علی إيجاده هو قهره و ملكه له و قد قال عز ذكره مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (2) و يوم الدين لم يوجد بعد و يقال إنه عز و جل قاهر لم يزل و معناه أن الأشياء لا تطيق الامتناع منه و مما يريد إنفاذه فيها و لم يزل مقتدرا عليها و لم تكن موجوده كما يقال مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ و يوم الدين لم يوجد بعد.

الْعَلِيُّ الْأَعْلَی العلی معناه القاهر فالله العلی ذو العلی و العلاء و التعالی أی ذو القدره و القهر و الاقتدار يقال علا الملک علوا و يقال لكل شی ء قد علا علا يعلو علوا و علی يعلی علاء و المعلاه مكتسب الشرف و هی من المعالی و علو كل شی ء أعلاه برفع العين و خفضها و فلان من عليه الناس و هو اسم و معنی الارتفاع و الصعود و الهبوط عن الله تبارک و تعالی منفی و معنی ثان أنه علا تعالی عن الأشباه و الأنداد و عما خاضت فيه وساوس الجهال و ترامت إليه فكر الضلال فهو علی متعال عما يقول الظالمون علوا كبيرا و أما الأعلی فمعناه العلی و القاهر و يؤيد ذلک قوله عز و جل لموسی ع لا تَخَفْ إِنَّکَ أَنْتَ الْأَعْلی (3)

ص: 345

1- أی لم يكن الفعل ممتنعا أو لم يكن القادر ممنوعا، و هذا القيد علی كلا التقديرين زائد مستدرک لان منع القادر عن فعله انما هو فی مقام الوقوع لا الصحه و الإمكان و الفعل الممتنع لا يتصف بالصحه و الإمكان.
2- الفاتحه: 4.
3- طه: 68.

أی القاهر و قوله عز و جل فی تحریض المؤمنین علی القتال- وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (1) و قوله عز و جل إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ (2) أی غلبهم و استولی علیهم و قال الشاعر فی هذا المعنی-

فلما علونا و استوینا علیهم ترکناهم صرعی لنسر و کاسر

.

و معنی ثان أنه متعال عن الأشباه و الأنداد أی متنزه کما قال تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ (3) الباقی الباقی معناه الکائن بغیر حدث و لا فناء و البقاء ضد الفناء بقی الشی ء بقاء و یقال ما بقیت منهم باقیه و لا وقتهم من الله واقیه و الدائم فی صفاته هو الباقی أیضا الذی لا یبید و لا یفنی.

البدیع البدیع معناه مبدع البدائع و محدث الأشیاء علی غیر مثال و احتذاء و هو فعیل بمعنی مفعل کقوله عز و جل عَذابٌ أَلِیمٌ (4) و المعنی مؤلم و یقول العرب ضرب وجیع و المعنی موجع و قال الشاعر فی هذا المعنی-

أ من ریحانه الداعی السمیع یؤرقنی و أصحابی هجوع.

فالمعنی الداعی المسمع و البدع الشی ء الذی یکون أولا فی کل أمر و منه قوله عز و جل- قُلْ ما کُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ (5) أی لست بأول مرسل و البدعه اسم ما ابتدع من الدین و غیره و قد قال الشاعر فی هذا المعنی-

و کفاک لم تخلقا للندی و لم یک بخلهما بدعه فکف عن الخیر مقبوضه

1- آل عمران: 139.
2- القصص: 4.
3- یونس: 18، و النحل. 1 و 3، و المؤمنون. 92، و القصص. 68، و الروم: 40، و الزمر: 67.
4- فی سبعین موضعا من الکتاب.
5- الأحقاف: 9.

كما حط عن مائه سبعه و أخرى ثلاثه آلافها و تسع مائيها لها شرعه

(1). و يقال لقد جئت بأمر بديع أى مبتدع عجيب الْبارِئُ البارئ معناه أنه بارئ البرايا أى خالق الخلائق برأهم يبرؤهم أى خلقهم يخلقهم و البريه الخليقه و أكثر العرب على ترك همزها و هى فعيله بمعنى مفعوله و قال بعضهم بل هى مأخوذه من بريت العود و منهم من يزعم أنه من البرى و هو التراب أى خلقهم من التراب و قالوا لذلك لا يهمز.

الْأَكْرَمُ الأكرم معناه الكريم و قد يجى ء أفعل فى معنى الفعيل مثل قوله عز و جل وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ(2) أى هين عليه و مثل قوله عز و جل لا يَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَى و قوله وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى(3) يعنى بالأشقى و الأتقى الشقى و التقى و قد قال الشاعر فى هذا المعنى-

إن الذى سمک السماء بنى لنا بيتا دعائمه أعز و أطول

.

الظَّاهِرُ الظاهر معناه أنه الظاهر بآياته التى أظهرها من شواهد قدرته و آثار حكمته و بينات حجته التى عجز الخلق جميعا عن إبداع أصغرها و إنشاء أيسرها و أحقرها عندهم كما قال الله عز و جل- إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ (4) فليس شى ء من خلقه إلا و هو شاهد له على وحدانيته من جميع جهاته و أعرض تبارک و تعالى عن وصف ذاته (5)

1- هذه الأبيات شرحها المجلسىّ رحمه اللّه فى البحار باب عدد أسماء اللّه تعالى.
2- الروم: 27.
3- الليل: 15 و 17.
4- الحجّ: 73.
5- أى ليس الظاهر وصفا لذاته تعالى، بل هو وصف لفعله، فتأمل فى قوله تعالى: «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ».

فهو ظاهر بآياته و شواهد قدرته محتجب بذاته و معنى ثان أنه ظاهر غالب قادر على ما يشاء و منه قوله عز و جل- فَأَصْبَحُوا ظاهِرِينَ (1) أى غالبين لهم.

الْباطِنُ الباطن معناه أنه قد بطن عن الأوهام فهو باطن بلا إحاطه لا يحيط به محيط لأنه قدم الفكر فخبت عنه(2) و سبق المعلوم فلم يحط به(3) و فات الأوهام فلم تكتنهه و حارت عنه الأبصار فلم تدركه فهو باطن كل باطن و محتجب كل محتجب بطن بالذات و ظهر و علا بالآيات فهو الباطن بلا حجاب و الظاهر بلا اقتراب و معنى ثان أنه باطن كل شى ء أى خبير بصير ب ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ و بكل ما ذرأ و برأ و بطانه الرجل وليجته من القوم الذين يداخلهم و يداخلونه فى دخيله أمره و المعنى أنه عالم بسرائرهم لا أنه عز و جل يبطن فى شى ء يواريه.

الْحَيُّ الحى معناه أنه الفعال المدبر و هو حى لنفسه لا يجوز عليه الموت و الفناء و ليس يحتاج إلى حياه بها يحيا.

الْحَكِيمُ الحكيم معناه أنه عالم و الحكمه فى اللغه العلم و منه قوله عز و جل يُؤْتِى الْحِكْمَهَ مَنْ يَشاءُ (4) و معنى ثان أنه محكم و أفعاله محكمه متقنه من الفساد و قد حكمته و أحكمته لغتان و حكمه اللجام سميت بذلك لأنها تمنعه من الجرى الشديد و هى ما أحاطت بحنكه.

الْعَلِيمُ معناه أنه عليم بنفسه عالم بالسرائر مطلع على الضمائر لا يخفى عليه خافيه و لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّهٍ علم الأشياء قبل حدوثها و بعد ما أحدثها سرها و علانيتها ظاهرها و باطنها و فى علمه عز و جل بالأشياء على خلاف علم الخلق دليل على أنه تبارك و تعالى بخلافهم فى جميع معانيهم و الله عالم لذاته و العالم من يصح منه الفعل المحكم المتقن فلا يقال إنه يعلم الأشياء بعلم كما لا يثبت معه قديم غيره بل يقال إنه ذات عالمه و هكذا يقال فى جميع صفات ذاته.

1- الصف: 14.
2- فى نسخه(ط) «فجنب عنه» و فى نسخه(ج) «فحنث عنه».
3- فى البحار: «و سبق العلوم فلم تحط به»، و فى نسخه(ب) و(د) «و سبق العلوم فلم يحط به».

4- البقره: 269.

الْحَلِيمُ الحليم معناه أنه حليم عمن عصاه لا يعجل عليهم بعقوبته.

الحفيظ الحفيظ الحافظ و هو فعيل بمعنى الفاعل و معناه أنه يحفظ الأشياء و يصرف عنها البلاء و لا يوصف بالحفظ على معنى العلم لأنا نوصف بحفظ القرآن و العلوم على المجاز و المراد بذلک أنا إذا علمناه لم يذهب عنا كما إذا حفظنا الشی ء لم يذهب عنا(1).

الحق الحق معناه المحق و يوصف به توسعا لأنه مصدر(2) و هو كقولهم غياث المستغيثين و معنى ثان يراد به أن عباده الله هی الحق و عباده غيره هی الباطل و يؤيد ذلک قوله عز و جل- ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ (3) أی يبطل و يذهب و لا يملک لأحد ثوابا و لا عقابا.

الحسيب الحسيب معناه أنه المحصی لكل شی ء العالم به لا يخفى عليه شی ء و معنى ثان أنه المحاسب لعباده يحاسبهم بأعمالهم و يجازيهم عليها و هو فعيل على معنى مفاعل مثل جليس و مجالس و معنى ثالث أنه الكافی و الله حسبی و حسبک أی كافينا و أحسبنی هذا الشی ء أی كفانی و أحسبته أی أعطيته حتى قال حسبی و منه قوله عز و جل- جَزاءً مِنْ رَبِّکَ عَطاءً حِساباً (4)

1- تأمل فی كلامه هذا.
2- لا يبعد أن يكون الحق صفه مشبهه أيضا كالصعب، و على كل يستعمل مطلقا بمعنى الثابت و ان كانت خصوصيات موارده مختلفه، و التوسع على وجوه: الاستعمال المجازی، حذف حرف التعديه، حذف الكلمه، الحمل المجازی، تقديم معمول خاصّ فی مورد لا يقدم غيره فيه، و يأتی فی كلام المصنّف بعض هذه فلا تغفل.
3- الحجّ: 62.
4- النبأ: 36.

أی کافیا.

الْحَمِیدُ الحمید معناه المحمود و هو فعیل فی معنی المفعول و الحمد نقیض الذم و یقال حمدت فلانا إذا رضیت فعله و نشرته فی الناس.

الحفی الحفی معناه العالم و منه قوله عز و جل یَسْئَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها(1) أی یسألونک عن الساعه کأنک عالم بوقت مجیئها(2) و معنی ثان أنه اللطیف و الحفایه مصدر الحفی اللطیف المحتفی بک ببرک و بلطفک (3).

الرب الرب معناه المالک و کل من ملک شیئا فهو ربه و منه قوله عز و جل ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ (4) أی إلی سیدک و ملیکک و قال قائل یوم حنین لأن یربنی رجل من قریش أحب إلی من أن یربنی رجل من هوازن یرید یملکنی و یصیر لی ربا و مالکا و لا یقال لمخلوق الرب بالألف و اللام لأن الألف و اللام دالتان علی العموم و إنما یقال للمخلوق رب کذا فیعرف بالإضافه لأنه لا یملک غیره فینسب إلی ما یملکه و الربانیون نسبوا إلی التأله و العباده للرب فی معنی الربوبیه له و الربیون الذین صبروا مع الأنبیاء ع.

الرَّحْمنِ الرحمن معناه الواسع الرحمه علی عباده یعمهم بالرزق و الإنعام علیهم و یقال هو اسم من أسماء الله تبارک و تعالی فی الکتب لا سمی له فیه و یقال للرجل رحیم القلب و لا یقال الرحمن لأن الرحمن یقدر علی کشف البلوی و لا یقدر الرحیم من خلقه علی ذلک و قد جوز قوم أن یقال للرجل رحمان و أرادوا به الغایه فی الرحمه و هذا خطأ و الرحمن هو لجمیع العالم و الرحیم بالمؤمنین خاصه.

1- الأعراف: 187.
2- فی تفسیر علیّ بن إبراهیم: «کأنّک حفی عنها» أی کأنّک جاهل بها، و یؤیده نزول الآیه و تعدیه الحفایه بمن فراجع.
3- فی نسخه(و)(ب) «یبرک و یلطفک»، و فی نسخه(ج) «بتبرک و تلطف».
4- یوسف: 50.

الرَّحِيمِ الرحيم معناه أنه رحيم بالمؤمنين يخصهم برحمته فى عاقبه أمرهم كما قال الله عز و جل وَ كانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً و الرحمن و الرحيم اسمان مشتقان من الرحمه على وزن ندمان و نديم و معنى الرحمه النعمه و الراحم المنعم كما قال الله عز و جل لرسوله ص- وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ(1) يعنى نعمه عليهم و يقال للقرآن هُدىً وَ رَحْمَةً و للغيث رحمه يعنى نعمه و ليس معنى الرحمه الرقه لأن الرقه عن الله عز و جل منفيه و إنما سمى رقيق القلب من الناس رحيما لكثره ما توجد الرحمه منه و يقال ما أقرب رحم فلان إذا كان ذا مرحمه و بر و المرحمه الرحمه و يقال رحمته مرحمه و رحمه.

الذارئ الذارئ معناه الخالق يقال ذرأ الله الخلق و برأهم أى خلقهم و قد قيل إن الذريه منه اشتق اسمها كأنهم ذهبوا إلى أنها خلق الله عز و جل خلقها من الرجل و أكثر العرب على ترک همزها و إنما تركوا الهمزه فى هذا المذهب لكثره ترددها فى أفواههم كما تركوا همزه البريه و همزه برى و أشباه ذلک و منهم من يزعهم أنها من ذروت أو ذريت معا يريد أنه قد كثرهم و بثهم فى الأرض بثا كما قال الله تعالى وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا كَثِيراً وَ نِساءً(2) الرازق الرازق معناه أنه عز و جل يرزق عباده برهم و فاجرهم رزقا بفتح الراء روايه من العرب و لو أرادوا المصدر لقالوا رزقا بكسر الراء و يقال ارتزق الجند رزقه واحده أى أخذوه مره واحده.

الرَّقِيبَ الرقيب معناه الحافظ و هو فعيل بمعنى فاعل و رقيب القوم حارسهم.

1- الأنبياء: 107.
2- النساء: 1.

الرءوف الرءوف معناه الرحيم و الرأفه الرحمه.

الرائی الرائی معناه العالم و الرؤیه العلم و معنی ثان أنه المبصر و معنی الرؤیه الإبصار و یجوز فی معنی العلم لم یزل رائیا و لا یجوز ذلک فی معنی الإبصار.

السَّلامُ السلام معناه المسلم و هو توسع لأن السلام مصدر و المراد به أن السلامه تنال من قبله و السلام و السلامه مثل الرضاع و الرضاعه و اللذاذ و اللذاذه و معنی ثان أنه یوصف بهذه الصفه لسلامته مما یلحق الخلق من العیب و النقص و الزوال و الانتقال و الفناء و الموت و قوله عز و جل لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ(1) فالسلام هو الله عز و جل و داره الجنه و یجوز أن یکون سماها سلاما لأن الصائر إلیها یسلم فیها من کل ما یکون فی الدنیا من مرض و وصب و موت و هرم و أشباه ذلک فهی دار السلامه من الآفات و العاهات و قوله عز و جل فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ(2) یقول فسلامه لک منهم أی یخبرک عنهم سلامه و السلامه فی اللغه الصواب و السداد أیضا و منه قوله عز و جل- وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً (3) أی سدادا و صوابا و یقال سمی الصواب من القول سلاما لأنه یسلم من العیب و الإثم الْمُؤْمِنُ المؤمن معناه المصدق و الإیمان التصدیق فی اللغه یدلک علی ذلک قوله عز و جل حکایه عن إخوه یوسف ع وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ کُنَّا صادِقِینَ (4) فالعبد مؤمن مصدق بتوحید الله و بآیاته و اللّه مؤمن مصدق لما وعده و محققه و معنی ثان أنه محقق حقق وحدانیته بآیاته عند خلقه و عرفهم حقیقته (5)

1- الأنعام: 127.
2- الواقعه: 91.
3- الفرقان: 63.
4- یوسف: 17.
5- أی حقیقه خلقه، و لا یبعد أن یکون فی الأصل حقیته تعالی.

لما أبدى من علاماته و أبان من بيناته و عجائب تدبيره و لطائف تقديره و معنى ثالث أنه آمنهم من الظلم و الجور-

قَالَ الصَّادِقُ ع سُمِّيَ الْبَارِئُ عَزَّ وَ جَلَّ مُؤْمِناً لِأَنَّهُ يُؤْمِنُ مِنْ عَذَابِهِ مَنْ أَطَاعَهُ و سمى العبد مؤمنا لأنه يؤمن على الله عز و جل فيجيز الله أمانه (1).

-

وَ قَالَ ع الْمُؤْمِنُ مَنْ أَمِنَ جَارُهُ بَوَائِقَهُ.

وَ قَالَ ع الْمُؤْمِنُ الَّذِى يَأْتَمِنُهُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ.

الْمُهَيْمِنُ المهيمن معناه الشاهد و هو كقوله عز و جل وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ (2) أى شاهدا عليه و معنى ثان أنه اسم مبنى من الأمين و الأمين اسم من أسماء الله عز و جل ثم بنى كما بنى المبيطر من البيطر و البيطار و كأن الأصل فيه مؤيمن فقلبت الهمزه هاء كما قلبت همزه أرقت و أيهات فقيل هرقت و هيهات و أمين اسم من أسماء الله عز و جل و من طول الألف أراد يا أمين فأخرجه مخرج قولهم أزيد على معنى يا زيد و يقال المهيمن اسم من أسماء الله عز و جل فى الكتب السابقه.

الْعَزِيزُ العزيز معناه أنه لا يعجزه شى ء و لا يمتنع عليه شى ء أراده فهو قاهر للأشياء غالب غير مغلوب و قد يقال فى المثل من عز بز أى من غلب سلب و قوله عز و جل حكايه عن الخصمين- وَ عَزَّنِى فِى الْخِطابِ(3) أى غلبنى فى مجاوبه الكلام(4) و معنى ثان أنه الملك و يقال للملك عزيز كما قال إخوه يوسف ليوسف ع يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ (5)

1- فى نسخه(ط) و(ن) «فيجير اللّه أمانه»، و فى نسخه(د) و(و) «فيخبر اللّه أمانه».
2- المائده: 48.
3- ص: 23.
4- فى نسخه(ط) و(ن) «فى محاوره الكلام».
5- يوسف: 88.

و المراد به يا أيها الملک. (1) الْجَبَّارُ الجبار معناه القاهر الذی لا ينال و له التجبر و الجبروت أی التعظم و العظمه و يقال للنخله التی لا تنال جباره و الجبر أن تجبر إنسانا علی ما يكرهه قهرا تقول جبرته علی أمر كذا و

قَالَ الصَّادِقُ ع لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ.

عنی بذلک أن الله تبارک و تعالی لم يجبر عباده علی المعاصی و لم يفوض إليهم أمر الدين حتی يقولوا فيه بآرائهم و مقايسهم (2) فإنه عز و جل قد حد و وظف و شرع و فرض و سن و أكمل لهم الدين فلا تفويض مع التحديد و التوظيف و الشرع و الفرض و السنه و إكمال الدين.

الْمُتَكَبِّرُ المتكبر مأخوذ من الكبرياء و هو اسم للتكبر و التعظم السيد السيد معناه الملک و يقال لملک القوم و عظيمهم سيدهم و قد سادهم يسودهم و قيل لقيس بن عاصم بم سدت قومک قال ببذل الندی و كف الأذی و نصر المولی و

قَالَ النَّبِيُّ ص عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ فَقَالَتْ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ لَسْتَ سَيِّدَ الْعَرَبِ فَقَالَ أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا السَّيِّدُ قَالَ مَنِ افْتُرِضَتْ طَاعَتُهُ كَمَا افْتُرِضَتْ طَاعَتِی.

و قد أخرجت هذا الحديث مسندا فی كتاب معانی الأخبار فعلی معنی هذا الحديث السيد هو الملک الواجب الطاعه.

«السبوح»(3) هو اسم مبنی علی فعول و ليس فی كلام العرب فعول إلا سبوح و قدوس و معناهما واحد و سبحان الله تنزيها له عن كل ما لا ينبغی أن يوصف به و نصبه لأنه فی موضع فعل علی معنی تسبيحا لله يريد سبحت تسبيحا لله و يجوز أن يكون نصبا علی الظرف و معناه نسبح لله و سبحوا لله(4).

1- قال المصحّح فی كلامه هذا نظر.
2- فی البحار و فی نسخه(ب) و(د) «بآرائهم و مقاييسهم».
3- فی أكثر النسخ: «سبوح» بدون الالف و اللام، و لم أفهم وجها لحذفهما عنه بالخصوص.

4- الواو للمعيه، أى نسبح للّه مع تسبيح الذين سبحوا اللّه، فحذف ما عدا المصدر و اسم الجلاله فصار تسبيح اللّه، ثمّ أبدل عنه سبحان اللّه.

الشهيد الشهيد معناه الشاهد بكل مكان صانعا و مدبرا على أن المكان مكان لصنعه و تدبيره لا على أن المكان مكان له لأنه عز و جل كان و لا مكان.

الصادق الصادق معناه أنه صادق فى وعده و لا يبخس ثواب من يفى بعهده.

الصانع الصانع معناه أنه صانع كل مصنوع أى خالق كل مخلوق و مبدع جميع البدائع و كل ذلك دال على أنه لا يشبهه شى ء من خلقه لأنا لم نجد فيما شاهدنا فعلا يشبه فاعله لأنهم أجسام و أفعالهم غير أجسام و الله تعالى عن أن يشبه أفعاله و أفعاله لحم و عظم و شعر و دم و عصب و عروق و أعضاء و جوارح و أجزاء و نور و ظلمه و أرض و سماء و حجر و شجر و غير ذلك من صنوف الخلق و كل ذلك فعله و صنعه عز و جل و جميع ذلك دليل على وحدانيته شاهد على انفراده و على أنه بخلاف خلقه و أنه لا شريك له.

و قال بعض الحكماء فى هذا المعنى و هو يصف النرجس- عيون فى جفون فى فنون بدت فأجاد صنعتها المليك

بأبصار التغنج طامحات كأن حداقها ذهب سبيك

على غصن الزمرد مخبرات بأن الله ليس له شريك

.

الطاهر الطاهر معناه أنه متنزه عن الأشباه و الأنداد و الأضداد و الأمثال و الحدود و الزوال و الانتقال و معانى الخلق من الطول و العرض و الأقطار و الثقل و الخفه و الرقه و الغلظه و الدخول و الخروج و الملازقه و المباينه و الرائحه و الطعم و اللون و المجسه و الخشونه و اللين و الحراره و البروده و الحركه و السكون و الاجتماع و الافتراق و التمكن فى مكان دون مكان لأن جميع ذلك محدث مخلوق و عاجز ضعيف من جميع الجهات دليل على محدث أحدثه و صانع صنعه قادر قوى طاهر من معانيها لا يشبه شيئا منها(1)

1- كذا.

لأنها دلت من جميع جهاتها على صانع صنعها و محدث أحدثها و أوجبت على جميع ما غاب عنها من أشباهها و أمثالها أن يكون داله على صانع صنعها تعالى الله عن ذلک علوا کبيرا.

العدل العدل معناه الحکم بالعدل و الحق و سمی به توسعا لأنه مصدر و المراد به العادل و العدل من الناس المرضی قوله و فعله و حکمه.

العفو العفو اسم مشتق من العفو على وزن فعول و العفو المحو يقال عفا الشی ء إذا امتحی و ذهب و درس و عفوته أنا إذا محوته و منه قوله عز و جل- عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ(1) أی محا الله عنک إذنک لهم.

الْغَفُورُ* الغفور اسم مشتق من المغفره و هو الغافر الغفار و أصله فی اللغه التغطيه و الستر تقول غفرت الشی ء إذا غطيته و يقال هذا أغفر من هذا أی أستر و غفر الصوف و الخز ما علا فوق الثوب منهما کالزئبر سمی غفرا لأنه ستر الثوب و يقال لجنه الرأس مغفر لأنها تستر الرأس و الغفور الساتر لعبده برحمته.

الْغَنِيُّ الغنی معناه أنه الغنی بنفسه عن غيره و عن الاستعانه بالآلات و الأدوات و غيرها و الأشياء کلها سوى الله عز و جل متشابهه فی الضعف و الحاجه لا يقوم بعضها إلا ببعض و لا يستغنی بعضها عن بعض.

الغياث الغياث معناه المغيث سمی به توسعا لأنه مصدر.

الفاطر الفاطر معناه الخالق فطر الخلق أی خلقهم و ابتدأ صنعه الأشياء و ابتدعها فهو فاطرها أی خالقها و مبدعها.

الفرد الفرد معناه أنه المتفرد بالربوبيه و الأمر دون خلقه و معنى ثان أنه موجود وحده لا موجود معه.

1- التوبه: 43.

الْفَتَّاحُ الفتاح معناه أنه الحاکم و منه قوله عز و جل وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ(1) و قوله عز و جل وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ(2) الفالق الفالق اسم مشتق من الفلق و معناه فی أصل اللغه الشق يقال سمعت هذا من فلق فيه و فلقت الفستقه فانفلقت و خلق الله تبارک و تعالی کل شی ء فانفلق عن جميع ما خلق فلق الأرحام فانفلقت عن الحيوان و فلق الحب و النوی فانفلقا عن النبات و فلق الأرض فانفلقت عن کل ما أخرج منها و هو کقوله عز و جل- وَ الْأَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ (3) صدعها فانصدعت و فلق الظلام فانفلق عن الإصباح و فلق السماء فانفلقت عن القطر و فلق البحر لموسی ع فَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ منه کَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ القديم القديم معناه أنه المتقدم للأشياء کلها و کل متقدم لشی ء يسمی قديما إذا بولغ فی الوصف و لکنه سبحانه قديم لنفسه بلا أول و لا نهايه و سائر الأشياء لها أول و نهايه و لم يکن لها هذا الاسم فی بدئها فهی قديمه من وجه و محدثه من وجه و قد قيل إن القديم معناه أنه الموجود لم يزل و إذا قيل لغيره عز و جل أنه قديم کان علی المجاز لأن غيره محدث ليس بقديم.

الْمَلِکُ الملک هو مالک الملک قد ملک کل شی ء و الملکوت ملک الله عز و جل- زيدت فيه التاء کما زيدت فی رهبوت و رحموت تقول العرب رهبوت خير من رحموت أی لأن ترهب خير من أن ترحم.

الْقُدُّوسُ القدوس معناه الطاهر و التقديس التطهير و التنزيه و قوله عز و جل حکايه عن الملائکه- وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ(4)

1- الأعراف: 89.
2- سبأ: 26.
3- الطارق: 12.
4- البقره: 30.

أی ننسبک إلی الطهاره و نسبحک و نقدس لک بمعنی واحد[(1)] و حظیره القدس موضع الطهاره من الأدناس التی تکون فی الدنیا و الأوصاب و الأوجاع و أشباه ذلک و قد قیل إن القدوس من أسماء الله عز و جل فی الکتب.

الْقَوِیُّ القوی معناه معروف و هو القوی بلا معاناه و لا استعانه.

القریب القریب معناه المجیب و یؤید ذلک قوله عز و جل- فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ الدّاعِ إِذا دَعانِ [(2)] و معنی ثان أنه عالم بوساوس القلوب لا حجاب بینه و بینها و لا مسافه و یؤید هذا المعنی قوله عز و جل- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ [(3)] فهو قریب بغیر مماسه بائن من خلقه بغیر طریق و لا مسافه بل هو علی المفارقه لهم فی المخالطه و المخالفه لهم فی المشابهه و کذلک التقرب إلیه لیس من جهه الطرق و المسایف إنما هو من جهه الطاعه و حسن العباده فالله تبارک و تعالی قریب دان دنوه من غیر سفل لأنه لیس باقتطاع المسایف یدنو و لا باجتیاز الهواء یعلو کیف و قد کان قبل السفل و العلو و قبل أن یوصف بالعلو و الدنو.

الْقَیُّومُ القیوم و القیام هما فیعول و فیعال من قمت بالشی ء إذا ولیته بنفسک و تولیت حفظه و إصلاحه و تقدیره و نظیره قولهم ما فیها من دیور و لا دیار.

القابض القابض اسم مشتق من القبض و للقبض معان منها الملک یقال فلان فی قبضی و هذه الضیعه فی قبضی و منه قوله عز و جل- وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ[(4)]

ص: 358

1- فی نسخه(ب) و(د)، «و نسبّحک و نسبّح لک بمعنی واحد».
2- البقره: 186.
3- ق: 16.
4- الزمر: 67.

و هذا كقول الله عز و جل- وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِی الصُّورِ (1) و قوله عز و جل وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (2) و قوله عز و جل مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (3) و منها إفناء الشیء و من ذلک قولهم للميت قبضه الله إليه و منه قوله عز و جل- ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا. ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَيْنا قَبْضاً يَسِيراً (4) فالشمس لا تقبض بالبراجم و الله تبارک و تعالی قابضها و مطلقها و من هذا قوله عز و جل- وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (5) فهو باسط علی عباده فضله و قابض ما يشاء من عائدته و أياديه و القبض قبض البراجم أيضا و هو عن الله تعالی ذكره منفی و لو كان القبض و البسط الذی ذكره الله عز و جل من قبل البراجم لما جاز أن يكون فی وقت واحد قابضا و باسطا لاستحاله ذلک و الله تعالی ذكره فی كل ساعه يقبض الأنفس و يبسط الرزق و يفعل ما يريد.

الباسط الباسط معناه المنعم المفضل قد بسط علی عباده فضله و إحسانه و أسبغ عليهم نعمه.

قاضی الحاجات القاضی اسم مشتق من القضاء و معنی القضاء من الله عز و جل علی ثلاثه أوجه فوجه منها هو الحكم و الإلزام يقال قضی القاضی علی فلان بكذا أی حكم عليه به و ألزمه إياه و منه قوله عز و جل وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ (6) و وجه منها هو الخبر و منه قوله عز و جل- وَ قَضَيْنا إِلی بَنِی إِسْرائِيلَ فِی الْكِتابِ (7)

1- الأنعام: 73.
2- الانفطار: 19.
3- الفاتحه: 4.
4- الفرقان: 46.
5- البقره: 245.
6- الإسراء: 23.
7- الإسراء: 4.

أی أخبرناهم بذلک علی لسان النبی ص و وجه منها هو الإتمام و منه قوله عز و جل فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ (1) و منه قول الناس قضی فلان حاجتی یرید أنه أتم حاجتی علی ما سألته.

الْمَجِیدُ المجید معناه الکریم العزیز و منه قوله عز و جل- بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِیدٌ(2) أی کریم عزیز و المجد فی اللغه نیل الشرف و مجد الرجل و أمجد لغتان و أمجده کرم فعاله و معنی ثان أنه مجید ممجد مجده خلقه أی عظموه.

الْمَوْلی المولی معناه الناصر ینصر المؤمنین و یتولی نصرهم علی عدوهم و یتولی ثوابهم و کرامتهم و ولی الطفل هو الذی یتولی إصلاح شأنه- وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ و هو مولاهم و ناصرهم و المولی فی وجه آخر هو الأولی-

وَ مِنْهُ قَوْلُ النَّبِیِّ ص مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ.

و ذلک علی إثر کلام قد تقدمه و هو أن

قال أ لست أولی بکم منکم بأنفسکم(3) قالوا بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه أی من کنت أولی به منه بنفسه- فعلی مولاه.

أی أولی به منه بنفسه.

المنان المنان معناه المعطی المنعم و منه قوله عز و جل فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ (4) و قوله عز و جل وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ (5) «المحیط» المحیط معناه أنه محیط بالأشیاء عالم بها کلها و کل من أخذ شیئا کله أو بلغ علمه أقصاه فقد أحاط به و هذا علی التوسع لأن الإحاطه فی الحقیقه إحاطه الجسم الکبیر بالجسم الصغیر من جوانبه کإحاطه البیت بما فیه و إحاطه السور بالمدن و لهذا المعنی سمی الحائط حائطا و معنی ثان یحتمل أن یکون نصبا علی الظرف معناه مستولیا مقتدرا کقوله عز و جل وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِیطَ بِهِمْ (6)

1- فصّلت: 12.
2- البروج: 21.

3- فی نسخه(ج) «أ لست أولی منکم بأنفسکم»، و فی البحار و فی نسخه(ط) و(ن) «أ لست أولی بکم من أنفسکم».
4- ص: 39.
5- المدّثّر: 6.
6- یونس: 22.

فسماه إحاطه لهم لأن القوم إذا أحاطوا بعدوهم لم يقدر العدو على التخلص منهم. الْمُبِینُ المبين معناه الظاهر البين حكمته المظهر لها بما أبان من بيناته و آثار قدرته و يقال بان الشى ء و أبان و استبان بمعنى واحد.

المقيت المقيت معناه الحافظ الرقيب و يقال بل هو القدير.

الْمُصَوِّرُ المصور هو اسم مشتق من التصوير يصور الصور فِی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ فهو مصور كل صوره و خالق كل مصور فى رحم و مدرک ببصر و ممثل فى نفس و ليس الله تبارک و تعالى بالصور و الجوارح يوصف و لا بالحدود و الأبعاض يعرف و لا فى سعه الهواء بالأوهام يطلب و لكن بالآيات يعرف و بالعلامات و الدلالات يحقق و بها يوقن و بالقدره و العظمه و الجلال و الكبرياء يوصف لأنه ليس له فى خلقه شبيه و لا فى بريته عديل.

الكريم الكريم معناه العزيز يقال فلان أكرم على من فلان أى أعز منه و منه قوله عز و جل إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ(1) و كذلک قوله عز و جل- ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ(2) و معنى ثان أنه الجواد المفضل يقال رجل كريم أى جواد و قوم كرام أى أجواد و كريم و كرم مثل أديم و أدم.

الكبير الكبير السيد يقال لسيد القوم كبيرهم و الكبرياء اسم التكبر و التعظم.

الكافى الكافى اسم مشتق من الكفايه و كل من توكل عليه كفاه و لا يلجئه إلى غيره.

كاشف الضر الكاشف معناه المفرج- يُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ و الكشف فى اللغه رفعک شيئا عما يواريه و يغطيه.

الوتر الوتر الفرد و كل شى ء كان فردا قيل وتر.

1- الواقعه: 77.
2- الدخان: 49.

النور النور معناه المنير و منه قوله عز و جل- اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (1) أی منیر لهم و آمرهم و هادیهم فهم یهتدون به فی مصالحهم کما یهتدون فی النور و الضیاء(2) و هذا توسع إذ النور الضیاء و الله عز و جل متعال عن ذلک علوا کبیرا لأن الأنوار محدثه و محدثها قدیم لا یشبهه شی ء و علی سبیل التوسع قیل إن القرآن نور لأن الناس یهتدون به فی دینهم کما یهتدون بالضیاء فی مسالکهم و لهذا المعنی کان النبی ص منیرا.

الْوَهَّابُ الوهاب معروف و هو من الهبه یهب لعباده ما یشاء و یمن علیهم بما یشاء و منه قوله عز و جل- یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ إِناثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ(3) الناصر الناصر و النصیر بمعنی واحد و النصره حسن المعونه.

الواسع الواسع الغنی و السعه الغنی یقال فلان یعطی من سعه أی من غنی و الوسع جده الرجل و قدره ذات یده و یقال أنفق علی قدر وسعک.

الْوَدُودُ الودود فعول بمعنی مفعول کما یقال هیوب بمعنی مهیب یراد به أنه مودود و محبوب و یقال بل فعول بمعنی فاعل کقولک غفور بمعنی غافر أی یود عباده الصالحین و یحبهم و الود و الوداد مصدر الموده و فلان ودک و ودیدک أی حبک و حبیبک.

الهادی الهادی معناه أنه عز و جل یهدیهم للحق و الهدی من الله عز و جل علی ثلاثه أوجه فوجه هو الدلاله قد دلهم جمیعا علی الدین و الثانی هو الإیمان و الإیمان هدی من الله عز و جل کما أنه نعمه من الله عز و جل و الثالث هو النجاه و قد بین الله عز و جل أنه سیهدی المؤمنین بعد وفاتهم فقال وَ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَلَنْ یُضِلَّ أَعْمالَهُمْ سَیَهْدِیهِمْ وَ یُصْلِحُ بالَهُمْ (4)

1- النور: 35.
2- فی نسخه(ج) «کما یهتدون بالنور- الخ».
3- الشوری: 49.
4- محمّد(ص): 5.

و لا یکون الهدی بعد الموت و القتل إلا الثواب و النجاه و کذلک قوله عز و جل- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ (1) و هو ضد الضلال الذی هو عقوبه الکافر و قال الله عز و جل وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ (2) أی یهلکهم و یعاقبهم و هو کقوله عز و جل أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ(3) أی أهلک أعمالهم و أحبطها بکفرهم.

الوفی الوفی معناه أنه یفی بعهدهم و یوفی بعهده یقال رجل وفی و موف و قد وفیت بعهدک و أوفیت لغتان.

الْوَکِیلُ الوکیل معناه المتولی أی القائم بحفظنا و هذا هو معنی الوکیل علی المال منا و معنی ثان أنه المعتمد و الملجأ و التوکل الاعتماد علیه و الالتجاء إلیه.

الوارث الوارث معناه أن کل من ملکه الله شیئا یموت و یبقی ما کان فی ملکه و لا یملکه إلا الله تبارک و تعالی.

الْبَرُّ البر معناه الصادق یقال صدق فلان و بر و یقال برت یمین فلان إذا صدقت و أبرها الله أی أمضاها علی الصدق.

الباعث الباعث معناه أنه یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ و یحییهم و ینشرهم للجزاء و البقاء.

التَّوَّابُ التواب معناه أنه یَقْبَلُ التَّوْبَهَ و یعفو عن الحوبه إذا تاب منها العبد یقال تاب العبد إلی الله عز و جل فهو تائب إلیه(4) و تاب الله علیه أی قبل توبته فهو تواب علیه و التوب التوبه و یقال اتأب فلان من کذا مهموزا إذا استحیا منه و یقال ما طعامک بطعام تؤبه أی لا یحتشم منه و لا یستحیا (5).

1- یونس: 9.
2- إبراهیم علیه السّلام: 27.
3- محمّد(ص): 1.
4- فی البحار و فی نسخه(ب) و(د) فهو «تائب تواب إلیه».
5- التاء فی المواضع الثلاثه مبدله من الواو، فیطلب فی اللغه فی ماده(و أب).

الجليل الجليل معناه السيد يقال لسيد القوم جليلهم و عظيمهم و جل جلال الله فهو الجليل ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ و يقال جل فلان فى عينى أى عظم و أجللته أى عظمته (1).

الجواد الجواد معناه المحسن المنعم الكثير الإنعام و الإحسان يقال جاد السخى من الناس يجود جودا و رجل جواد و قوم أجواد و جود أى أسخياء و لا يقال لله عز و جل سخى لأن أصل السخاوه راجع إلى اللين يقال أرض سخاويه و قرطاس سخاوى إذا كان لينا.

و سمى السخى سخيا للينه عند الحوائج إليه.

الْخَبِيرُ الخبير معناه العالم و الخبر و الخبير فى اللغه واحد و الخبر علمک بالشى ء يقال لى به خبر أى علم.

الْخالِقُ الخالق معناه الخلاق خلق الخلائق خلقا و خليقه و الخليقه الخلق و الجمع الخلائق و الخلق فى اللغه تقديرک الشى ء يقال فى المثل إنى إذا خلقت فريت لا كمن يخلق و لا يفرى و فى قول أئمتنا ع إن أفعال العباد مخلوقه خلق تقدير لا خلق تكوين و خلق عيسى ع مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَهِ الطَّيْرِ هو خلق تقدير أيضا و مكون الطير و خالقه فى الحقيقه هو الله عز و جل.

خَيْرُ النَّاصِرِينَ خير الناصرين و خير الراحمين معناه أن فاعل الخير إذا كثر ذلک منه سمى خيرا توسعا.

الديان الديان هو الذى يدين العباد و يجزيهم بأعمالهم و الدين الجزاء و لا يجمع لأنه مصدر يقال دان يدين دينا و يقال فى المثل كما تدين تدان أى كما تجزى تجزى قال الشاعر-

كما يدين الفتى يوما يدان به من يزرع الثوم لا يقلعه ريحانا

1- فى نسخه(ب) و(و) «اى اعظمته».

.

الشَّكُورُ الشكور و الشاكر معناهما أنه يشكر للعبد عمله و هذا توسع لأن الشكر فی اللغه عرفان الإحسان و هو المحسن إلی عباده المنعم علیهم لکنه سبحانه لما کان مجازیا للمطیعین علی طاعاتهم جعل مجازاته شکرا لهم علی المجاز کما سمیت مکافأه المنعم شکرا.

الْعَظِیمُ العظیم معناه السید و سید القوم عظیمهم و جلیلهم و معنی ثان أنه یوصف بالعظمه لغلبته علی الأشیاء و قدرته علیها و لذلک کان الواصف بذلک معظما و معنی ثالث أنه عظیم لأن ما سواه کله له ذلیل خاضع فهو عظیم السلطان عظیم الشأن و معنی رابع أنه المجید یقال عظم فلان فی المجد عظامه و العظامه مصدر الأمر العظیم و العظمه من التجبر و لیس معنی العظیم ضخم طویل عریض ثقیل لأن هذه المعانی معانی الخلق و آیات الصنع و الحدث و هی عن الله تبارک و تعالی منفیه-

وَ قَدْ رُوِیَ فِی الْخَبَرِ أَنَّهُ سُمِّیَ الْعَظِیمَ لِأَنَّهُ خَالِقُ الْخَلْقِ الْعَظِیمِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ وَ خَالِقُهُ ..

اللَّطِیفُ اللطیف معناه أنه لطیف بعباده فهو لطیف بهم بار بهم منعم علیهم و اللطف البر و التکرمه یقال فلان لطیف بالناس بار بهم یبرهم و یلطفهم إلطافا و معنی ثان أنه لطیف فی تدبیره و فعله یقال فلان لطیف العمل

وَ قَدْ رُوِیَ فِی الْخَبَرِ أَنَّ مَعْنَی اللَّطِیفِ هُوَ أَنَّهُ الْخَالِقُ لِلْخَلْقِ اللَّطِیفِ کَمَا أَنَّهُ سُمِّیَ الْعَظِیمَ لِأَنَّهُ الْخَالِقُ لِلْخَلْقِ الْعَظِیمِ ..

الشافی الشافی معناه معروف و هو من الشفاء کما قال الله عز و جل حکایه عن إبراهیم ع وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ(1) فجمله هذه الأسماء الحسنی تسعه و تسعون اسما.

و أما تَبارَکَ(2)

ص: 365

1- الشعراء: 80.
2- المذکور فی صدر الحدیث.

فهو من البركه و هو عز و جل ذو بركه و هو فاعل البركه و خالقها و جاعلها فى خلقه و تبارک و تعالى عن الولد و الصاحبه و الشريک و عما يقول الظالمون علوا كبيرا و قد قيل إن معنى قول الله عز و جل- تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً (1) إنما عنى به أن الله الذى يدوم بقاؤه و تبقى نعمه و يصير ذكره بركه على عباده و استدامه لنعم الله عندهم هو الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً و الفرقان هو القرآن و إنما سماه فرقانا لأن الله عز و جل فرق به بين الحق و الباطل و عبده الذى أنزل عليه ذلک هو محمد ص و سماه عبدا لئلا يتخذ ربا معبودا و هذا رد على من يغلو فيه و بين عز و جل أنه نزل عليه ذلک لينذر به العالمين و ليخوفهم به من معاصى الله و أليم عقابه و العالمون الناس- الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً كما قالت النصارى إذ أضافوا إليه الولد كذبا عليه و خروجا من توحيده- وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً يعنى أنه خلق الأشياء كلها على مقدار يعرفه و أنه لم يخلق شيئا من ذلک على سبيل سهو و لا غفله و لا على تنحيب(2)

1- الفرقان: 1.
2- نحب فلان فى عمله جد، و نحب العمل فلانا أجهده، و نحب فلان أمرا نذره و أوجبه على نفسه، و فى نسخه(ب) و(د) و(و) «و لا على تنحيت» بالتاء المثناه فى آخره. و هو إنضاء العمل العامل بسبب كثرته أو مشقته، و على هذه النسخه يقرأ الفعل الآتى مجهولا كما يقرأ مجهولا على المعنى الثانى.

و لا على مجازفه بل على المقدار الذى يعلم أنه صواب من تدبيره و أنه استصلاح لعباده فى أمر دينهم و أنه عدل منه على خلقه لأنه لو لم يخلق ذلک على مقدار يعرفه على سبيل ما وصفناه لوجد فى ذلک التفاوت و الظلم و الخروج عن الحكمه و صواب التدبير إلى العبث و الظلم و الفساد كما يوجد مثل ذلک فى فعل خلقه الذين ينحبون فى أفعالهم و يفعلون من ذلک ما لا يعرفون مقداره و لم يعن بذلک أنه خلق لذلک تقديرا يعرف به مقدار ما يفعله ثم فعل أفعاله بعد ذلک لأن ذلک إنما يوجد من فعل من لا يعلم مقدار ما يفعله إلا بهذا التقدير و هذا التدبير و الله سبحانه لم يزل عالما بكل شى ء و إنما عنى بقوله فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً أى فعل ذلک على مقدار يعرفه على ما بيناه و على أن يقدر أفعاله لعباده بأن يعرفهم مقدارها و وقت كونها و مكانها الذى يحدث فيه ليعرفوا ذلک و هذا التقدير من الله عز و جل كتاب و خبر كتبه الله لملائكته و أخبرهم به ليعرفوه فلما كان كلامه لم يوجد إلا على مقدار يعرفه لئلا يخرج عن حد الصدق إلى الكذب و عن حد الصواب إلى الخطأ و عن حد البيان إلى التلبيس كان ذلک دلاله على أن الله قد قدره على ما هو به و أحكمه و أحدثه فلهذا صار محكما لا خلل فيه و لا تفاوت و لا فساد

ترجمه:

حديث كرد ما را احمد بن زياد بن جعفر همدانى «ره» گفت كه حديث كرد ما را على بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از ابو الصلت عبد السلام بن صالح هروى از حضرت على بن موسى الرضا از پدرانش از على عليهم السلام كه فرمود رسول خدا (ص) فرمود كه خداى عز و جل را نود و نه نامست هر كه بآنها دعا كند و خدا را بخواند خدا او را جواب دهد و دعايش را مستجاب كند و هر كه آنها را احصاء كند داخل بهشت شود.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که محمد بن علی بن حسین مؤلف این کتاب میگوید که معنی قول پیغمبر (ص) که خدای تبارک و تعالی را نود و نه نام است هر که آنها را احصاء کند داخل بهشت شود آنست که مذکور می شود یعنی قول مؤلف که احصای او همان احاطه بآنها و اطلاع بر معانی آنها است و معنی احصاء شمردن آنها نیست و باللّٰه التوفیق و هر چند که بمعنی شمردن نیز آمده باشد و در منتخب پنج معنی از برایش ذکر کرده و از جمله آنها شمردن و توانستن و دانستن است و در شرح عده میگوید که احصاء احاطه علم است باستقضای عدد و احصاء نیز توانستن و معرفت است و چون مؤلف این نامها را شرح و بیان نموده انسب آنست که ترجمه آنها را ذکر کنیم تا در خلال عبارتش احتیاج بترجمه نباشد و ترجمه نامها بطریق اجمال اینست که اله یعنی خدا که بر وجوب وجود و جامعیت صفات کمال مستحق پرستش است و واحد واحد هر دو بمعنی یکیست یا اول بمعنی یکی و دویم بمعنی یگانه باشد و صمد پناه نیازمندان نیز نخواهد بود و سمیع شنواست بذات خویش که همه چیز را می شنود و بصیر بینا است و اول نخستین است و آخر پسین که پیش از او چیزی و کسی نبوده و بعد از او نیز نخواهد بود و سمعی شنوا است بذات خویش که همه چیز را می شنود و بصیر بینا است و بذات خویش که هر چیزی را می بیند حتی نشانه پای مورچه بر سنگ خارا در شب تار و آنچه از آن پنهان تر باشد و قدیر چون قادر و مقتدر بمعنی توانا است و در اقتدار شدتی است که در قدرت نیست و قدیر دلالت بر ثبوت دارد که قادر دلالت بر آن ندارد و چیزی از نفوذ قدرت آن جناب در آن سرباز میزند و طاقت امتناع ندارد و قاهر قهرکننده و شکننده گامها است چون قهار مگر آنکه دویم دلالت بر مبالغه دارد که اول ندارد و علی بلند مرتبه و اعلی بمعنی برتر است و باقی بمعنی باز پس ماده از چیزی باشد و همیشه و بدیع بمعنی مبدع است و مبدع از سر نو پدید آورنده باشد که بی ماده و مدت چیزی را پیدا کند و باری با همزه آفریننده است بی مثال سابق و با یاء آفریننده از خاکست چه غیر از آدم خلق بسیاری را نیز از خاک آفریده و می آفریند و اکرم بمعنی بزرگوارتر و بخشنده تر است و ظاهر بمعنی پیدا و باطن نهان و داننده نهان است وحی زنده است بحیاه ابدی که هرگز نمیرد و فناء و نیستی بر او روا نیست و حکیم راست گفتار و درست کردار است که شائبه عیب و نقصی در آنچه می کند و میگوید نباشد و علیم دانای نهان و آشکار است و چیزی نیست که نداند خواه جزئی باشد و خواه کلی و حلیم بردبار است و حفیظ چون حافظ بمعنی نگاه دارنده است و حق درست و راست و سزاوار ملک و پادشاهی است و حسیب بمعنی ضابط و شمارنده است و حمید ستوده و حفی یعنی مهربان و دانا و رب بمعنی

خداوند است و پروردگار آفریننده و بصلاح آورنده و یار و رحمان بسیار بخشاینده است بر خلق دنیا از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار و رحیم نیک بخشاینده بر مؤمنان است که در عاقبت ایشان را برحمت خویش تخصیص میدهد و زاری بمعنی آفریننده است و رزاق روزی دهنده است که همه آفریدگان را روزی میدهد اگر چه آن روزی خورنده در شکم سنگ خارا باشد و آنجا که عیانست چه حاجت ببیانست و رقیب بمعنی نگاه دارنده و پاسبانست و رؤف بغایت مهربانست ورائی یعنی بیننده و سلام یعنی مسلم و مبری از همه ناشایست و نابایست و مؤمن تصدیق کننده انبیاء و رسولان خویش است یا آنکه بندگانش را از ظلم ایمن داشته که بر کسی ستم نمیکند یا تصدیق مؤمنان میکند در توحید یا همه راست گویان در آنچه راست گویند و مهیمن امین است یا شاهد و گواه بر خلائق یا مصدق یا مأمون الجنایه که خلق از ظلمش ایمن باشند یا رقیب و نگهبان یا قاضی و حاکم یا مهربان یا رهنما و از ابن کیسان منقول است که تاویل این نام را غیر از خدا کسی نمیداند و عزیز ارجمند است یا غالب در حکم که هیچ کس بوجهی چاره او نتواند کرد و بمعنی بی همتا نیز آمده و جبار بزرگوار و کامکار و شکننده کامها است و آنکه شکسته را درست کند و بعضی گفته اند که جبر کند بندگانش را اگر خواهد و کسی او را عاجز نمیتواند کرد و بعضی گفته اند که معنی جبار آنست که دستها بآن نرسد و عرب میگوید که نخله جباره یعنی درخت خرمای بلندی که دستها بان نرسد و متکبر بزرگوار است و متعالی از همه قبائح و اصل کبریاء امتناع از انقیاد است و سید بمعنی مهتر و آقا و بزرگست و سبوح یعنی پاک از هر بدی و شهید دانا بهر چه بنده کند و صادق راستگو است و صانع کردگار و طاهر پاک و عدل چون عادل داد دهنده و عفو درگذرنده و پوشنده گناه و غفور آمرزنده و غنی بی نیاز و غیاث فریادرس بندگان و فاطر نو آفریننده و فرد یگانه و فتاح داور است و فالق یعنی شکافنده دانه و صبح و غیر آن و قدیم همیشه و دیرینه و ملک پادشاهست و خداوند ملک و همه ممالک ملکوت او است و همه چیز در تحت تصرف و فرمان اویند و قدوس پاکست از هر عیبی و وصفی که لائق نباشد باو و منزه است از همه قبائح و بعضی گفته اند که قدوس بمعنی مبارکست و بعضی گفته اند که بمعنی ممجد است و اشتقاق آن از قدس است و آن طهارت و پاکی و پاکیزگیست و قوی یعنی توانا و قریب یعنی نزدیک بعلم نه بمکان و قیوم پاینده است بر وجه دوام و یا قائم بحفظ و اصلاح امر مخلوقات و قابض یعنی فراگیرنده و باسط یعنی گستراننده و فراخ کننده روزی چنان که قابض تنگ کننده آنست و قاضی الحاجات یعنی رواکننده حاجتها که حاجتهای خلق را برمیآورد و مجید یعنی بزرگوار و مولی یعنی آزادکننده و سزاوار هر خوبی و دوست و یار و صاحب اختیار و منان بغایت انعام کننده و منت نهنده و محیط یعنی

دورگیرنده و مبین یعنی هویدا یا آشکارکننده و مقیت توانا و گواه و نگهبان و روزی دهنده است و مصور نگاه دارنده صورتها است که بهر وضع که خواسته باشد مینگارد و بعضی گفته اند که معنی آن ممیز میان صورتها است باختلاف تألیف و ترکیب و کریم نیکوکار و بخشنده و بزرگوار و گرانمایه و گناه بخش است و کبیر یعنی بزرگوار و کافی بسنده کار و کاشف الضر بر طرف کننده ناخوشی و برنده بد حالی و زیان و وتر بفتح واو و کسر آن بمعنی طاق است و نور یعنی روشنی و مراد از آن روشنی بخش و رهنما است و وهاب یعنی بسیار دهنده و بخشنده و ناصر یعنی یاری دهند و واسع یعنی فراغ عطاء و احاطه کننده و دریابنده چیزها بدانش و ودود یعنی دوست مطیعان و هادی راه راست نماینده که این کس را بمطلوب میتواند رسانید و وفی یعنی وفاءکننده بآنچه وعده دهد و وکیل یعنی کار ران و کسی که کاری باو گذاشته شده باشد و وارث میراث برنده چه هر چه بهر که داده بعد از مردن بخود آن جناب بر میگردد و اصل وارث بمعنی باقی است و از اینجا است که وارث را وارث میگویند چون که بعد از میت مانده و بر بفتح باء و تشدید راء یعنی نیکوکار و باعث یعنی برانگیزنده مردگان چه همه آنها را که در قبرهایند بیرون می آورد و در قیامت ایشان را محشور مینماید یا مراد فرستنده رسولانست یا هر دو و تواب یعنی بسیار توبه پذیرنده و جلیل بزرگ و بزرگوار و صاحب جلال است و جلال ضد جمال است و صفات حق تعالی بر دو نوع است یکی جمال و دیگری جلال پس آنچه در آن رفق باشد و لطف آن را جمال گویند و آنچه در آن قهر و غلبه باشد آن را جلال گویند و نیز صفات باطن را جلال نامند و صفات ظاهر را جمال و جواد یعنی صاحب جود و بخشش و خبیر آگاهست باسرار بندگان و دانا بتدابیر و مصالح و افعال ایشان و خالق آفریدگار است و در وجود آورنده معدومات مقدر بتقدیر حکمت و خیر الناصرین یعنی بهتر از همه یاری دهندگان و دیان جزاء دهنده و مالک باشد و شکور یعنی سپاسگزار و مراد مزد و ثواب دهنده بر سپاس است و عظیم یعنی بزرگ و لطیف یعنی باریک بین و نیکوکار و یاری کننده و بغایت نازک و بمعنی باریک و خورد نیز میباشد و شافی یعنی صحت دهنده و به کننده.

مؤلف بعد از تعداد نامهای حضرت ذو الجلال بر سبیل اجمال شروع در شرح و بیان آنها نموده و میگوید که اللّٰه اللّٰه و آله همان مستحق عبادت است که بندگی را سزاواری دارد و عبادت درست و حق نباشد مگر از برای او و میگوئی که خدا پیوسته آله بوده باین معنی که عبادت از برایش حق و درست بوده و از برای همین چون مشرکان گمراه شدند و تقدیر کردند یا چنان دیدند که عبادت از برای بتان واجب است آنها را آلهه بر وزن قافله نامیدند که جمع اله است و اصل آن یعنی لفظ اللّٰه الالاهت بوده و آن عبادت است و گفته می شود که اصل آن الاله بوده و بمعنی مألوه که معبود است گفته می شود که اله الرجل یأله الیه یعنی این مرد بسوی او فزع کرد و پناه برد از امری که بر او فرود آمده بود و الهه یعنی آن مرد او را پناه داد و مثال آن از کلام عرب امام است که بمعنی مؤتم به است یعنی مقتدی که باو اقتداء شده باشد پس دو همزه در آن جمع شد در ضمن کلمه که استعمال کردن ایشان آن را بسیار بود و باین جهت آن را گران شمردند و همزه اصلی را انداختند زیرا که ایشان در آنچه باقی مانده بود دلالتی بر آن یافتند بعد از آن دو لام جمع شد که اول آنها ساکن بود پس آن را در لام دیگر ادغام کردند و در قول تو که میگوئی اللّٰه لام مشددی شد.

«مترجم گوید» که بنا بر آنکه اصلش الاله بوده همزه مکسوره که بعد از الف و لام تعریف است افتاده و بنا بر آنکه الإلاهه بوده تاء در آخر که در وقف بهاء می شود نیز افتاده و سخن در این لفظ جلاله بحسب اصل و معنی و اشتقاق و لغت بسیار است که این رساله گنجایش همه آن را ندارد از آن جمله قاضی میبدی در شرح دیوان امیر مؤمنان (ع) گفته که اصل اللّٰه الاله بوده همزه را انداخته اند و حرف تعریف را عوض ساخته اند و در لام اصلی ادغام کرده اند و مشتق است از اله یأله الاهه و الوهیه ای عبد و ابن عباس «رضی» خوانده و یذکرک و الاهتک ای عبادتک و بعضی که گفته اند از اله یأله الها اذا تحیر چه ارباب کشف و اصحاب تفکر در معرفت او غریق بحر تحیرند یا از اله اذا فزع چه آن حضرت پناه اهل فزع و ملجا صاحب جزع است یا از ألهت بالمکان اذا اقمت به قال الشاعره الهتا بدار ما تبین رسومها. چه حق ثابت و دائم و باقی قائم است یا از اله الفصیل اذا ولع بامه چه سائر اهل ملک و عقائد حریصند در تضرع باو در شدائد یا ازوله اذا تحصیر و تخبط عقله چه اهل خبرت در شأن او حیرت دارند و اصل او ولاه بوده چون کسره بر واو ثقیل بود قبل کردند بهمزه چنان که در اشاح و وشاح یا ازوله بمعنی شدت محبت چه آن حضرت مطلوب موافق و منافق و مرغوب صدیق و زندیق است یُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ

وَ الّذِینَ آمَنُوا أشَدَّ حُبًّا لِلّهِ یا از لاه یلیه لیها و لاها اذا احتجب او ارتفع چه محجوب است از اغیار و لا تدرکه الابصار و او را رفعت ذات دائم و علو صفات لازم و بعضی گفته اند سریانی معرب است و در اصل لاها بود الف اخیر افتاد دو حرف تعریف آمد واحد واحد احد معنیش آنست که آن جناب فی حد ذاته واحد است که صاحب ابعاض و اجزاء و اعضاء نیست و اعداد و شمارها و اختلاف بر او روا نباشد زیرا که اختلاف چیزها از آیات و علامات وحدانیت او است از آنچه بواسطه آن بر خویش دلالت کرده و گفته می شود که خدا همیشه واحد بوده و معنی دویم آنکه آن جناب واحدیست که او را نظیر و مانندی نیست و غیرش در معنی وحدانیت با او شرکت نمیکند زیرا که هر کس که او را نظیر و همتایان باشد فی الحقیقه واحد نباشد و گفته می شود که فلانی واحد و یگانه مردم است یعنی او را نظیری نیست در آنچه بآن وصف می شود و خدا است نه از عدد و شماره زیرا دو خدای عز و جل در اجناس شمرده نمیشود و لیکن خدا واحدیست که او را نظیری نیست و بعضی از حکماء در واحد واحد گفته که جز این نیست که گفته شده که واحد زیرا که او متوحد است و اول که دومی با او نیست بعد از آن همه خلائق را اختراع فرموده در حالی که بیکدیگر محتاج اند و واحد از جمله عدد است در حساب که پیش از آن چیزی نیست بلکه آن پیش از هر عددیست و واحد بهر وضع که آن را اراده نمائی یا پاره پاره کنی چیزی در آن زیاد نشود و از آن چیزی کم نگردد میگوئی که یک در یک یکیست پس چیزی بر آن نیفزود و لفظ از واحد متغیر نشد پس دلالت کرد بر اینکه خدا چیزی پیش از او نیست و هر گاه دلالت کند بر اینکه چیزی پیش از او نیست دلالت میکند بر اینکه او محدث و موجد یعنی پدید آورنده هر چیز است و هر گاه او مفنی شیئی باشد که هر چیزی را نابود کند دلالت میکند بر اینکه چیزی بعد از او نیست و چون پیش از او چیزی نباشد و بعد از او چیزی نباشد او است که در ازل یگانه بوده و همیشه متوحد است و از برای همین گفته شد که او واحد واحد و در احد خصوصیتی است که در واحد نیست میگوئی که واحدی در این خانه نیست و روا باشد که واحدی از جنبندگان یا مرغان یا وحشیان یا انسان در این خانه نباشد پس واحد بعضی از مردمان و غیر مردمان باشد و چون بگوئی که احدی در این خانه نیست مخصوص بآدمیانست نه سائر آنها واحد ممنوع است از دخول در ضرب و عدد و تشبیه و در چیزی از حساب و او با حدیث متفرد و تنها است و واحد منقاد است از برای عدد و قسمت و غیر این دو امر و داخل در حساب است میگوئی که واحد و اثنان و ثلثه یعنی یک که و و سه پس اینکه عدد و قسمت است و واحد علت عدد است و آن از عدد بیرون است و عدد نیست و میگوئی که واحدی در اثنین یا ثلثه و ما فوق آن یعنی یک که ضرب شود در دو یا سه و آنچه زبر و بالاتر از آنست و از قسمت میگوئی که

واحدی در میانه دو یا سه هر یک از دو را یکی و نصفی و از سه را ثلثی و این قسمت است واحد در همه اینها ممتنع است گفته نمیشود که احد و اثنان و نه احدی در احد و نه واحدی در احد و گفته نمیشود که احدی در میانه دو واحد و واحد و غیر اینها از این الفاظ همه از وحدت بمعنی تنهائی مشتق اند و از آن بیرون آمده اند.

ص: 369

صمد صمد معنیش سید و مهتر است و هر که بسوی این معنی رفته و مذهبش اینست او را روا باشد که بگوید خدا همیشه صمد بوده و سیدی را که در میان قومش مطاع باشد و چنان باشد که یک امر را بدون او بجا نیاورند صمد میگویند و شاعر گفته است که علوته بحسام ثم قلت له. خذها حذیف فانت السید الصمد یعنی بلند نمودم او را شمشیری جان ستان پس گفتم باو که بگیر این ضربت را ای حذیفه که توئی بزرگی که مطاعی و این شعر از شداد بن معویه است که در باب حذیفه بن بدر گفته و شداد این را از روی استهزاء و ریشخند بحذیفه گفت چنان که فرشتگان بفرموده خدا از روی ریشخند بگناهکار میگویند که ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ بعد از آنکه بقهر و عنف او را گرفته و در میان جهنم کشیده و آب جوش بر سرش ریخته اند که بدنش بآن گداخته شود و ترجمه آیه اینست که بچش و این عذاب را بکش بدرستی که توئی عزیز گرانمایه و بزرگوار و صمد را معنی دویمی باشد و آن اینست که صمد مصمود الیه و مقصود است و در حوائج که تمام خلق در اندک و بسیار بسوی این معنی رفته او را جائز نباشد که بگوید خدا همیشه گفته و صمد کسی است که جسم نیست و اندرون ندارد و مؤلف میگوید که در معنی صمد در تفسیر سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در این کتاب چند معنی دیگر را اخراج کردم که اعاده آنها را در این باب درست ندانستم.

اول و آخر اول و آخر معنی این دو نام آنست که خدای اول است بی آغاز و ابتداء و آخر است بدون پایان و انتهاء سمیع سمیع معنیش آنکه هر گاه مسموعی که قابل شنیدن باشد یافت شود آن را شنونده باشد و معنی دویم آنکه شنونده دعاء و مستجاب کننده آنست و اما سامع که بمعنی شنونده است بسوی مسموعی متعدی می شود و موجب وجود آنست و باین معنی لم یزل که بمعنی همیشگی باشد در او روا نباشد و خدای عز و جل بخودی خود سمیع است.

ص: 370

بصیر بصیر معنیش اینست که هر گاه مبصرات باشند که آنها را توان دید خدا آنها را بیننده باشد و از برای همین جائز است که گفته شود که خدا پیوسته بصیر و بینا بوده و جائز نیست که گفته شود که پیوسته مبصر و بیننده بوده زیرا که آن بسوی مبصری متعدی می شود و موجب وجود آنست و بصارت بفتح و کسر باء در لغت مصدر بصیر است بمعنی بینا شدن و دانا شدن گفته می شود که بصر بصاره یعنی بینا شد بیناشدنی و ضم صاد بصر و کسران هر دو جائز است که بر وزن کرم و فرح باشد و خدای عز و جل بخودی خود بصیر است و وصف ما که آن جناب تبارک و تعالی را باین وصف میکنیم که سمیع و بصیر است وصف کردن ما نیست باینکه آن جناب عالم است یعنی مراد ما از سمیع و بصیر عالم نیست چنان که بعضی گمان کرده اند که این دو صفت بعلم برمیگردد بلکه معنیش آن چیزیست که ما آن را پیش داشتیم از مدرک بودنش و این صفت صفت هر زنده ایست که آفت و ناخوشی با او نباشد قدیر و قاهر قدیر و قاهر معنی این دو نام آنست که چیزها امتناع از او را طاقت ندارند و از جمله آنچه این را تأیید میکند اتفاق در آنها است و ظاهر اینست که این کلام تصحیف و غلط باشد بقرینه آنچه بعد از این می آید و بعضی گفته اند که قادر کسی است که فعل از او صحیح باشد و میتواند که کاری را بکند هر گاه در حکم ممنوع نباشد و قهر غلبه است و قدرت مصدر قول تو است که قدر قدره یعنی مالک شد فهو قدیر و قادر و مقتدر یعنی پس او که فاعل فعل است هر یک از قدیر و قادر و مقتدر بر او اطلاق می شود با تفاوتی که در ترجمه نامها مذکور شد و قدرتش بر آنچه یافت نشده و اقتدارش بر ایجاد آن همان قهر و مالک بودن او است آنها را و خدای عز ذکره فرمود که مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ یعنی خداوند روز جزاء و روز جزاء هنوز موجود نشده و گفته می شود که خدای عز و جل قاهریست که همیشه بوده و معنیش آنست که چیزها امتناع از او و آنچه انفاذ و اجراء آن را در آنها اراده دارد طاقت ندارند و پیوسته بر آنها مقتدر بوده و حال آنکه موجود نبوده اند چنان که گفته می شود که مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ و روز دین که روز قیامت است موجود نشده.

«مترجم گويد» كه اين تفسير بنا بر آنست كه يوم الدين كه مضاف اليه مالک است مفعول به يعنى مالک امور در روز جزاء چنان كه مفسر آن گفته اند و عجب از ايشان كه هيچ يک وجه اول را ذكر نكرده اند با آنكه آن در تفسير امام (ع) در اول مذكور است و لفظ آيه در اين معنى كمال ظهور دارد.

على على معنيش قاهر است پس خداى على خداوند على و علاء و تعالى يعنى صاحب قدرت و مظهر قهر و اقتدار است گفته مى شود كه علا الملک علوا يعنى بزرگوار و غالب شد پادشاه و بر بالاى زير دستان بر آمد و در باب هر چيزى كه بلند شده باشد گفته مى شود كه علا يعلو علوا او علا يعلى علايه و معلاه بفتح ميم جاى كسب شرف است و در كتب لغت آن را بكسب شرف و بزرگوارى تفسير كرده اند و آن از معالى است و علو هر چيزى برفع عين و خفض آن يعنى ضم و كسر و بفتح آن نيز اعلا و برتر آنست و فلانى از عليه مردمانست و آن اسم است و در صحاح جوهرى مذكور است كه گفته مى شود كه فلانى از عليه مردمانست و آن جمع رجل على است يعنى مرد بزرگوار بلند مرتبه مانند صبى و صبيه يعنى كودک و كودكان و عليه بالا خانه است و در قاموس مذكور است كه عليه مردمان و على ايشان بكسر هر دو معظم ايشان است و معنى ارتفاع و بلند شدن و از جابر آمدن و ببالا رفتن و فرود آمدن از خداى تبارک و تعالى منفى و دور شده و معنى دويم آنكه آن جناب برترى دارد يعنى متعالى است از امثال و همتايان و آنچه وسوسه هاى جاهلان در آن فرورفته و فكرهاى گمراهان بسوى آن انداخته شده پس آن جناب على و بزرگواريست متعالى از آنچه ستمكاران ميگويند برترى بزرگ و اما اعلى پس معنيش على و قاهر است و قول خداى عز و جل بموسى (ع) كه لا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلى آن را تأكيد ميكند و ترجمه آيه اينست كه مترس از آنچه تو را در وهم انداخته كه كار و بار ساحران درهم خواهد شكست و امر تو از غايت وضوح بر خاص و عام پوشيده نخواهد گشت بدرستى كه توئى برتر از ايشان يعنى غالب بر ايشان و البته غلبه تو را خواهد بود و همه ايشان مغلوب تو خواهند شد و همچنين قول خداى عز و جل در تحريص و ترغيب مؤمنان بر كار زار كه وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ يعنى و سستى مكنيد و ضعف مورزيد در كارزار و اندوهناک مباشيد از جراحاتى كه بشما رسيده و حال آنكه شما غالب و منصور خواهيد شد بر ايشان و يا شما برترانيد بحسب مرتبه و شما بر حقيد و ايشان بر باطل و كشتگان شما در صدر بهشتند و از ايشان در قعر دوزخ اگر هستيد گرويدگان و ايمان آورده باشيد بوعده حق كه فرموده و وَ

إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ یعنی و بدرستی که لشکر ما که مؤمنانند ایشانند که غالبند و قول خدای عز و جل إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ یعنی بدرستی که فرعون برتری جست و تکبر کرد در زمین مصر یعنی غلبه کرد ایشان را و بر ایشان مستولی شد و شاعر در این معنی گفته که فلما علونا و استونیا علیهم. ترکناهم صرعی لنسر و کاسر. یعنی پس چون غالب شدیم و مستولی گردیدیم بر ایشان گردانیدیم ایشان را افتادگان از برای کرکس و عقاب و معنی دویم آنکه آن جناب از امثال و همتایان متعالی یعنی منزه است و دوری دارد چنان که فرموده که تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ یعنی برتری دارد از آنچه شرک می آورند.

«باقی» باقی معنیش باشنده و موجود بدون حدوث و فناء است و بقاء ضد فناء است و فناء که نیستی باشد بقاء بمعنی هستی است میگوئی بقی الشی ء بقاء یعنی این چیز باقی ماند ماندنی و گفته می شود که

ما بقیت منهم باقیه و لا وقتهم من اللّٰه واقیه

یعنی هیچ نفس باقی مانده از ایشان باقی نماند و هیچ نگاه دارنده ایشان را از خدا نگاه نداشت و دائم در صفات خدا نیز همان باقی است که هلاک نمیشود و فناء ندارد.

«بدیع» بدیع یعنی مبدع بدائع یعنی مخترع تازها و پدید آورنده چیزها است و نه بروجه مثال و پیروی کردن و آن فعیل بمعنی مفعل بر وزن محسن است چون قول خدای عز و جل عذاب الیم و معنی آن مؤلم است یعنی عذابی درد آورنده و بعضی دردناک گفته اند و عرب میگوید که ضرب و جمیع و معنی آن موجع است یعنی زدنی درد آورند و شاعر در این معنی گفته که

أ من ریحانه الداعی السمیع یؤرقنی و أصحابی هجوع

و معنی آن داعی مسمع است یعنی خواننده شنواننده و ترجمه شعرا نیست که آیا کسی که ریحانش خواننده شنواننده است بیخواب و بیدار میکند مرا و حال آنکه اصحاب و یاران من خفتگانند و بدع بکسر باء و سکون دال چیزیست که اول باشد در هر امری یعنی تازه و نو و از آنست قول خدای عز و جل ما کُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ یعنی بگو که نیستم تازه و پیداشده از پیغمبران یعنی من اول کسی نیستم که بپیغمبری مبعوث شده باشم چه پیش از من پیغمبران بوده اند پس من اقتداء بایشان نموده ام و آنچه ایشان امتان خود را بآن دعوت میکرده اند من نیز شما را بآن میخوانم و هر معجزه که بآن مأمور میشوم بشما مینمایم و بر غیر مأمور قدرت ندارم پس چرا منکر پیغمبری منید و بدعت نام آن چیزیست که اختراع شده و از نو پیدا شده باشد خواه از دین و خواه از غیر آن و شاعر در این معنی گفته است که کفاک لم تخلفنا للندی و لم یک تجلهما بدعه. فکف عن الخیر مقبوضه. کما حط من مائه سبعه. و اخری ثلثه آلافها. و تسع مائیها لها شرعه.

یعنی کفهای دست تو آفریده نشده اند از برای بخشش و نیست بجهل آنها چیز تازه پس یک کف از خوبی گرفته شده چنان که فرو ریخت از صد هفت او کف دیگر سه تا هزار آن و نهصد آنست در حالی که روشی است از برای آن و گفته می شود که امر بدیعی را آوردی یعنی کار مخترع عجیبی کردی. باری باری معنیش آنست که خدا باری برایا یعنی خالق خلائق و آفریدگار آفریدگانست گفته می شود که برأهم یبرؤهم یعنی خلقهم یخلفهم و بر به خلیفته و مخلوقات است و بیشتر عرب بر ترک همزه آنند و آن فعلیه بمعنی مفعوله است از برء و همزه آن از باب تخفیف بیاء قلب شده و بعضی گفته اند که بلکه آن مأخوذ است از بیت العود یعنی چوب را تراشیدم و از جمله ایشان کسی است که گمان دارد که آن مشتق از براء بفتح باء باشد و آن خاکست یعنی ایشان را از خاک آفریده و گفته اند که از برای همین همزه داده نمیشود و این سخن مردود است بقرائت نافع و ابن ذکوان که هر دو در سوره لم یکن هر دو لفظ البریه را بهمزه خوانده اند و دیگران بیاء میخوانند و ظاهر اینست که مشتق منه هر دو قرائت یکی باشد اگر چه غیر آن از آنچه مذکور شد نیز احتمال دارد.

اکرم اکرم معنیش کریم تر و گاهی افعل بمعنی فعیل می آید مثل قوی خدای عز و جل وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ یعنی و آن که مراد باز آوردن و زنده گردانیدن باشد در بار دویم اهون بر او است یعنی سهل و آسان است بر او و بعضی گفته اند که بمعنی آسانتر است اما مراد در آنچه واجب است در نزد منکران اعاده و باندازه در می آید و قیاس می شود بر اصول ایشان و معقول ایشان آن را اقتضاء میکند زیرا که هر که از ما صنعت چیزی را اعاده کند و دوباره بسازد بر او اسهل و آسانتر باشد از انشاء و ایجاد آن و از برای کارگر عذر میخواهند هر گاه در بعضی از آنچه آن را انشاء میکند تخطئه شود که اول کار اوست و هرگز نکرده و امثال این و ممکن است که اهون افعل صفتی باشد بمعنی هین و آسان نه افعل تفضیل که در ترک تفضیل بآن استشهاد نشود و مثل قول خدای عز و جل لا یَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَی یعنی در نیاید در آن آتش بطریق دوام و لزوم مگر اشقی و قول آن جناب و سَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی یعنی و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش اتقی و مقصودش از اشقی و اتقی شقی و تقی است یعنی بد بخت و پرهیزکار نه بدبخت تر و پرهیزکارتر زیرا که هر بدبختی در آن داخل می شود و هر پرهیزکاری از آن دور گردانیده می شود و بدبخت ترین بدبختان بدر آمدن در آتش اختصاص ندارد چنان که پرهیزکارترین پرهیزکاران بنجات و رهائی اختصاص ندارد و بعضی گفته اند که مراد و شخص مخصوصند و شاعر در این معنی گفته است که. ان الذی سمک السماء بنی لنا. بیتا دعائمه اعزوا

طول. یعنی بدرستی که آنکه بلند گردانیده آسمان را بنا گذاشته از برای ما خانه را که ستونهایش عزیزتر یا عزیز و درازتر یا دراز است «ظاهر» ظاهر معنیش آنکه خدا ظاهر است بآیات و علامات خویش که آنها را آشکار فرموده از شواهد قدرت و آثار حکمت و بینات حجتش که همه خلق از پدید آوردن خوردتر آنها و ایجاد آسانتر و کوچکتر آنها در نزد ایشان در مانده اند چنان که خدای عز و جل فرموده که إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ یعنی بدرستی که آنان را که میخوانید و می پرستید غیر از خدا هرگز نیافرینند مگسی را با وجود خوردی که دارد و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند از برای آفریدن آن پس چیزی از خلق خدا نیست مگر آنکه آن شاهد از برای او است بر وحدانیتش از همه جهاتی که دارد و خدای تبارک و تعالی از وصف ذاتش اعراض فرموده پس او بآیاتش ظاهر و بذاتش محتجب است و معنی دویم آنکه خدا ظاهر است یعنی غالب و قادر است بر آنچه میخواهد و از اینست قول خدای عز و جل فَأَصْبَحُوا ظاهِرِینَ یعنی پس قوت دادیم آن را که ایمان آورده بودند بعیسی و برسالت و عبودیت او تصدیق کرده بودند بر دشمنان ایشان که بپسر بودن او و از برای خدا و بالوهیتش قائل بودند پس کشتند آن مؤمنان ظاهران یعنی غالبان بر ایشان در مجاهده و محاربه یا بتصدیق محمد (ص) باینکه عیسی کلمه اللّٰه و روح اللّٰه است.

باطن باطن معنیش آنست که خدا از خیالها باطن و پنهان شده پس او باطن است بی احاطه که چیزی دور او را گرفته باشد چه هیچ محیطی باو احاطه نمیکند زیرا که او فکرها و اندیشها را پیش شده پس آنها از او دور شده اند و معلوم را سبقت گرفته پس باو احاطه نکرده و خیالها را در گذشته پس بکنه او نرسیده اند و دیدها از او حیران و خیره شده اند پس او را در نیافته اند پس او باطن هر باطنی است و محتجب هر محتجبی که بالذات باطن و بآیات ظاهر شده پس او باطن است بدون حجاب و ظاهر است بی نزدیکی و اقتراب و معنی دویم آنکه خدا باطن هر چیزیست یعنی آگاهیست بینا بآنچه پنهان میکنند و آنچه آشکار مینماید و بهر چه آفریده و بطانه مرد که اصل آن بمعنی آستر جامه باشد دوست و صاحب سر او است از قومی که ایشان را در دخله کار خویش که بهم آمیخته و پریشان و نهان باشد داخل میکند و ایشان او را در آن داخل میکنند و معنی آن این است که خدا دانا است بنهایتهای ایشان نه آنکه آن جناب عز و جل باطن و نهان می شود در چیزی که او را بپوشاند.

«حی» حی معنیش آنست که خدا فعالی است مدبر که کارها از او سر میزند و تدبیر آنها میفرماید و او زنده است بخودی خود که مردن و نیستی بر او روا نباشد و بحیاتی که بآن زنده باشد احتیاج ندارد «حکیم» حکیم معنیش آنست که خدا عالم است و حکمت در لغت علم است و از اینست قول خدای عز و جل يُؤْتِی الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ یعنی میدهد خدا حکمت را بهر که میخواهد از کسانی که طالب ارشادند و حکمت علمی است که بآن میان القای رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز توان کرد و غیر از این نیز گفته اند و معنی دویم آن که خدا محکم و استوار کار است و افعالش محکم و متقن و استوار است از فساد و تباهی و قد حکمه و احکمته دو لغت است و هر دو باین معنی است که آن را استوار و منع از فساد کردم و حکمه لجام بفتح حاء و کاف و آن چیزیست که احاطه میکند بکام حیوان یعنی حلقه آهنین که در دهنه لجام کنند باین نام نامیده شده زیرا که آن حیوان را از روان شدن سخت منع میکند «علیم» علیم معنیش آنست که خدا بخودی خود دانا است و نهانیها را میداند و بر اندیشها که در خاطر گذرد اطلاع دارد و هیچ نهانی بر او پنهان نباشد و همسنگ ذره از او دور نشود چه چیزها را دانسته پیش از حدوث آنها و بعد از آنکه آنها را احداث فرموده و نهان و آشکار و ظاهر و باطن آنها را دانسته و در علم آن جناب عز و جل بچیزها بر خلاف علم خلق دلیل است بر اینکه او تبارک و تعالی بر خلاف ایشانست در همه معانی ایشان و خدا دانا است بخودی خود و دانا کسی است که کار محکم و متقن یعنی استوار از او درست باشد پس گفته

نمیشود که آن جناب چیزها را بعلم و دانش میداند چنان که قدیمی غیر از او با او ثابت نمیشود بلکه گفته می شود که او ذاتی است دانا و همچنین در همه صفات ذاتش گفته می شود.

ص: 375

«حلیم» حلیم معنیش اینست که خدا بردبار است از کسانی که او را نافرمانی کرده اند و بعقوبت و باز خواست خویش بر ایشان تعجیل و شتاب نمیکند.

«حفیظ» حفیظ حافظ است و آن فعیل بمعنی فاعل است و معنیش آنکه خدا چیزها را حفظ میکند و بلاء و زحمت را از آنها میگرداند و بحفظ وصف نمیشود بنا بر معنی علم زیرا که ما بحافظ وصف میشویم بحفظ قرآن و علوم بر وجه مجاز و مراد از آن اینست که ما هر گاه آن را دانستیم از ما نمیرود و فراموش نمیکنیم چنان که هر گاه چیزی را حفظ کردیم فراموش نمیکنیم.

«حق» حق معنیش محق است یعنی بر حق و خدا بآن وصف می شود از روی توسع زیرا که آن مصدر است و این چون قول ایشان غیاث المستغیثین است که بعد از این می آید و معنی دویم آنکه بآن اراده می شود که عبادت خدا حق است و عبادت غیر او باطل و قول خدای عز و جل ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ این را تأیید میکند و ترجمه آیه آنکه این سعت علم و شمول قدرت و عجائب صنع بسبب آنست که خدا او است حق یعنی ثابت در ذات خود و واجب در جمیع جهات الوهیت خود و بسبب آنکه آنچه شما میخوانید ای مشرکان یا آنچه مشرکان میخوانند و میپرستند غیر از خدا باطل و ناحق است و مؤلف گفته که یعنی باطل و بیهوده و نابود می شود و میرود و از برای کسی ثواب و عقابی را مالک نمیشود.

«حسیب» حسیب معنیش اینست که خدا هر چیزی را احصاءکننده ایست که بآن دانا است و چیزی بر او پنهان نباشد و معنی دویم آنکه خدا محاسب است از برای بندگانش که ایشان را باعمال ایشان محاسبه میکند و ایشان را بر آنها جزاء میدهد و آن فعیل است بر معنی مفاعل بضم میم مثل جلیس و مجالس یعنی همنشین و معنی سیم آنکه او کافی است و اللّٰه حسبی و حسبک یعنی خدا ما را بس و کفایت میکند و احسبنی هذا الشی ء یعنی این چیز مرا بس بود و احسبته یعنی باو دادم تا آنکه گفت مرا بس است و از اینست قول خدای عز و جل جَزاءً مِنْ رَبِّکَ عَطاءً حِساباً یعنی جزاء داده شدند این پرهیزکاران جزاء دادنی از پروردگار تو بخششی حساب یعنی کافی و وافی یا بر حسب اعمال ایشان.

حمید حمید معنیش محمود است و آن فعیل بمعنی مفعول است و حمد نقیض ذم و ضد نکوهش است و گفته می شود که حمدت فلانا یعنی فلانی را حمد کردم هر گاه فعلش را بپسندی و آن را در میان مردم منتشر سازی.

حفی حفی معنیش عالم است و از اینست قول خدای عز و جل یَسْئَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها یعنی سؤال میکنند ترا از ساعت که قیامت است که گویا تو دانائی بوقت آمدن آن و معنی دویم آنکه او لطیف است و حفایت بکسر حاء چون حفاوت بفتح و کسر آن مصدر حفی است یعنی مهربانی کردن و بمبالغه پرسش حال کسی کردن و لطیف کسی است که بغایت مهربانست بنیکی و تلطف کردن با تو و در آن مبالغه دارد و بنا بر بعضی از نسخ توحید معنی آنست که با تو نیکی و لطف میکند.

«رب» رب مالک است و هر که چیزی را مالک شود رب آنست و از اینست قول خدای عز و جل که از یوسف حکایت میکند که بساقی گفت که ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ یعنی برگرد بسوی رب خود یعنی بسوی آقا و مالکت و گوینده که مراد از آن صفوان بن امیه است در روز غزوه حنین که موضعی است در میان مکه و طائف در وقتی که ابو سفیان بن حرب در نزد جولان و کشتنی که از مسلمانان واقع شد گفت بخدا قسم که هوازن غالب شدند به ابو سفیان گفت که خاکت بدهان لان یربینی رجل من قریش احب الی من ان یربینی رجل من هوازن و چنین اراده داشت که هر آینه اگر مردی از قریش مرا مالک شود و رب و مالک من گردد دوست تر است در نزد من از آنکه مردی از هوازن مالک من شود و از برای هیچ آفریده رب با الف و لام نمیگویند زیرا که الف و لام دلالت بر عموم دارند و جز این نیست که از برای آفریده میگویند که رب فلان چیز پس باضافه شناخته می شود زیرا که او غیر آن را مالک نیست پس نسبت داده می شود بسوی چیزی که آن را مالک باشد و ربانیون نسبت داده شده اند بسوی تاله یعنی تعبد و عبادت از برای رب در معنی ربوبیت از برای او و ربیون آنانند که با پیغمبران علیهم السلام صبر کردند.

«مترجم گوید» که در شرح عده لغت مذکور است که ربیون علماءاند و مفردش ربی بر وزن جنبی است و بعضی گفته اند که جماعتهایند و ربانیون فقهاء و اشرافند و مفرد آنها ربانی است و ابن اعرابی گفته است که ربانی آنست که درجه و پایه اش در علم عالی و بلند باشد و قول خدای تعالی کُونُوا رَبَّانِیِّینَ ربانیون ارباب علم اند که میدانند و عمل میکنند بآنچه میدانند و اصل آن از رب است یعنی پروریدن زیرا که ایشان علم را میپرورند و بعضی از اهل علم گفته که ربانیون دانایان بحلال و حرام اند.

رحمان رحمان معنیش خدائی است که رحمتش بر بندگانش واسع است و ایشان را بروزی و انعام بر ایشان نعیم میدهد و گفته می شود که آن نامی است از نامهای خدای تبارک و تعالی که در کتابها ذکر شده و او را در آن همنامی نیست و مرد را دلرحیم میگویند و دلرحمن نمیگویند زیرا که رحمان قدرت بر کشف بلوی و بردن زحمت دارد و رحیم از خلقش بر آن قدرت ندارد و گروهی تجویز کرده اند که مرد را رحمان بگویند و از آن غابت و نهایت در رحمت را اراده نموده اند و این خطاء است و رحمان رحمان است بهمه عالم و رحیم مؤمنان بخصوص است.

«رحیم» رحیم معنیش این که خدا رحیم است بمؤمنان که ایشان را در عاقبت امرشان برحمت خود مخصوص میسازد چنان که خدای عز و جل فرموده که وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً یعنی و بود خدا بمؤمنان مهربان و هست و خواهد بود و رحمان و رحیم دو اسمند که مشتق اند از رحمت و بروزن ندمان و ندیم اند که بمعنی هم صحبت اند و معنی رحمت نعمت است و راحم منعم چنان که خدای تعالی برسولش (ص) فرموده که وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ یعنی و نفرستادیم تو را مگر رحمت و بخشایشی از برای عالمیان یعنی نعمت بر ایشان و معنی رحمت رقت و دلنرمی نیست زیرا که رقت از خدا منفی است و جز این نیست که رقیق القلب از مردمان که دلرحیم باشد برحیم نامیده شده بجهت بسیاری یافت شدن رحمت از او و گفته می شود که چه نزدیکست رحم فلانی هر گاه صاحب مرحمت و نیکی باشد و مرحمت بمعنی رحمت است و گفته می شود که او را رحم کردم بمرحمتی و رحمتی بیک معنی.

«ذاری» ذاری معنیش خالق است گفته می شود که ذر اللّٰه الخلق و برهم یعنی خدا ایشان را آفریده و بعضی گفته اند که ذریه بمعنی فرزندان و فرزندان ایشان نامش مشتق از آنست گویا که ایشان بسوی این رفته اند که اینها خلق خدای عز و جل اند که ایشان را از مرد آفریده و بیشتر عرب بر ترک همزه آنند چه در اصل ذروءه یا ذریئه بر وزن فعوله یا فعلیه بضم فاء بوده و جز این نیست که همزه را در این مذهب ترک کرده اند باینکه آن را بیاء قلب نموده اند بجهت بسیاری تردد آن در دهانهای ایشان چنان که همزه بریه و بری بمعنی بیزار و امثال آن را ترک کرده اند و از جمله ایشان کسی است که گمان میکند که ذریه مشفق از ذروت یا ذریت با هم است و اراده دارد که خدا ایشان را بسیار کرده و در زمین پراکنده نموده پراکنده نمودنی بغایت چنان که خدای عز و جل فرموده که وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا کَثِیراً وَ نِساءً یعنی و پراکنده کرد و ظاهر گردانید از آدم و حواء بطریق توالد و تناسل مردان بسیار و زنان فراوان را.

«مترجم گوید» که ذرو بفتح ذال و سکون راء چون ذرء بهمزه بمعنی افشاندنست و اما ذری بیاء در لغت ندیدم و در آن قول ثالثی است که آن مشتق از ذر بمعنی تفریق است زیرا که خدایشان را در زمین متفرق کرده و بنا بر این معنی می شود که از ذرو بمعنی پرانیدن باشد یا مشتق است از ذر بمعنی مورچه سرخ زیرا که خدا خلق را از صلب آدم بیرون آورد در حالی که مانند مورچگان بودند در هنگامی که ایشان را بر نفسهای خویش گواه گردانید و آن را عالم ذر میگویند و بنا بر این دو وجه وزن آن فعلیه است یا فعوله بضم است اگر اصلش ذروره باشد و راء سیم چون و او بیاء و ضمه راء بکسره قلب شد باشد.

ص: 379

«رازق» رازق معنیش اینست که خدای عز و جل بندگانش را روزی میدهد خواه نیکوکار ایشان باشد و خواه نابکار ایشان رزق و روزی دادنی و مؤلف گفته که رزق بفتح راء روایت عرب است و اگر مصدر را اراده کرده بودند رزق بکسر راء میگفتند و آن خطاء است زیرا که رزق باول مکسور روزی است و هر چه از آن نفعی توان گرفت و و هر چند که بمعنی روزی دادن و بخشیدن نیز می باشد و اما رزق بفتح راء بمعنی روزی دادن و بخشیدنست و بس گفته می شود که ارتزق الجند رزقه واحده یعنی لشکر روزی را یک مرتبه گرفتند و در قاموس میگوید که رزق و بفتح راء مصدر حقیقی است و یک مرتبه رزقه با هاء است.

رقیب رقیب معنیش حافظ است و آن فعیل بمعنی فاعل است و رقیب قوم پاسبان ایشانست.

«رؤف» رؤف معنیش رحیم است و رأفت رحمت است.

رائی رائی معنیش عالم و رؤیت علم است اگر رؤیت بصری و دیدن بچشم نباشد و معنی دویم آنکه آن بمعنی بیننده است و معنی رؤیت دیدن و در معنی عالم روا باشد که بگوئی که خدا همیشه رائی بوده و این در معنی دیدن جائز نیست.

«سلام» سلام معنیش مسلم و سلامتی دهنده است و آن توسع است زیرا که سلام مصدر است و مراد از آن اینست که سلامتی از جانب او یافته می شود و سلام و سلامت بفتح سین در هر دو مثل رضاع و رضاعت و لذاذ و لذات است در وزن و در اینکه هر دو مصدرند بیک معنی و اول بمعنی شیر خوردن و دویم بمعنی خوشمزه یافتن باشد و معنی دویم آنکه خدا باین صفت وصف می شود بسلامتیش از آنچه بخلق ملحق می شود از عیب و نقص و زوال و انتقال و فناء و مرگ پس مصدر بمعنی اسم مفعول است که مسلم باشد و قول خدای عز و جل لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ یعنی از برای پند پذیرانست خانه سلام در نزد پروردگار ایشان یعنی در عهده و ضمان او یا در نزد او ذخیره گذاشته شده و سلام همان خدای عز و جل و خانه اش بهشت است و اضافه آن بسوی خدا بجهت تعظیم آنست چنان که در دنیا خانه کعبه معظمه و سائر مسجدها را خانه خدا میگویند و جائز است که خدا بهشت را سلام نامیده باشد زیرا که رونده بسوی آن و کسی که بجانب آن می شود در آن سالم میماند از هر چه در دنیا باشد از بیماری و رنجوری و مردن و پیری و امثال اینها پس آن خانه سلامتی است از آفات

و عاهات که هیچ ناخوشی و آفتی در آن نیست و من میگویم که و نیز ممکن است که مراد خانه تحیت باشد که آن سلام است چه تحیت خدا و فرشتگان بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یک دیگر سلام است و قول خدای عز و جل فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ یعنی و اما اگر باشد آن مرد از اصحاب دست راست پس سلام از برای تو است از اصحاب دست راست میفرماید که پس سلامتی از برای تو است از ایشان یعنی تو را از جانب ایشان بسلامتی خبر میدهیم و سلام در لغت سداد و صواب نیز میباشد و از این است قول خدای عز و جل وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً یعنی و چون خطاب کنند بندگان خداوند رحمان را جاهلان و نادانان و سخنی بی ادبانه بایشان گویند در جواب گویند سلام یعنی قولی سلامت و سخنی که بدان سالم مانند از ضرر ایشان و یا مراد از سلام ترکست در وداع یعنی ما شما را بشما گذاشتیم و در معرض خطاب شما در نمی آئیم یا مراد سلام علیکم است یعنی چون جاهلان را ببینید بر ایشان سلام کنید تا از شر ایشان ایمن گردید و مؤلف در بیان سلام گفته یعنی سداد و صواب و سداد بکسر سین راست شدن و حق شدن و بفتح آن راستی و صواب ضد خطأ است یعنی حق و راست و درستی و گفته می شود که صواب از گفتار بسلام نامیده شده زیرا که آن از عیب و گناه سالم باشد.

ص: 380

«مؤمن» مؤمن معنيش مصدق است و ایمان در لغت تصدیق است و قول خدای عز و جل حکایت از برادران یوسف (ع) وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ كُنَّا صادِقِينَ تو را بر این دلالت میکند و ترجمه آیه این است که و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را که میگوئیم که گرگ یوسف را خورد تصدیق و باور نمیکنی و اگر چه هستیم راستگویان و بنده مؤمن تصدیق کننده است بتوحید خدا و بآیات و علاماتش و خدا مؤمن و مصدق است آنچه را که وعده داده و تحقیق کننده آنست که آن را ثابت خواهد فرمود و معنی دوم آنکه خدا محقق است که وحدانیت خود را در نزد آفریدگانش تحقیق کرده و حقیقت خود را بایشان شناسانیده بجهت آنچه از علامات و آیاتی چند از بینات و گواهان و عجائب تدبیر و لطائف تقدیرش آشکار فرموده و معنی سیم آنکه خدا ایشان را از ظلم و جوار ایمن ساخته و حضرت صادق (ع) فرمود که جناب باری عز و جل مؤمن نامیده شده زیرا که او کسی را که فرمان برادرش باشد و او را اطاعت کند از عذاب خویش ایمنی دهد و بنده خدا مؤمن نامیده شده زیرا که او بر خدا ایمن باشد و خدا امان و زنهار او را اجازه میکند و ممضی میدارد و آن حضرت (ع) فرمود که مؤمن کسی است که همسایه اش را از بدیهای خود ایمن سازد و نیز آن حضرت (ع) فرمود که مؤمن کسی است که مسلمانان او را بر مالها و جانهای خود ایمن دارند.

«مهیمن» مهیمن معنیش شاهد است و این چون قول خدای عز و جل وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ یعنی و نیز این قرآن که ما بسوی تو فرو فرستادیم نگهبانی است بر کتب که محافظت آنها میکند از تغییر چه هر چه در آنها تغییر میدهند از وی راست می شود و مؤلف گفته یعنی شاهد بر آنست یعنی گواهیست بر آنچه پیش از این بوده از کتاب بصحت و حقیقت آن و معنی دویم آنکه مهیمن از آن نامی است مبنی آن امین و امین نامی است از نامهای خدای عز و جل بعد از آن مهیمن از آن بنا شده بزیادتی میم و یاء چنان که مبیط بروز مسیطر از بی طرف بروزن حیدر و بیطار بناء شده و هر سه کسی است که پزشکی چاروا یعنی طبابت و درمان خدای عز و جل بعد از آن بنا شده بزیادتی میم و یاء چنان که مبیطر بروزن مسیطر آنها کند و اصل در آن مؤیمن بوده و همزه بهاء قلب شده چنان که همزه رقت و ایهات بهاء قلب شده و هر وقت و هیهات گفته شده و اراقه و هراقه هر دو بمعنی ریختن آب و امثال آنست و هیهات و ایهات اسم فعل بمعنی ماضی اند بمعنی بعد یعنی دور شد و امین نامی است از نامهای خدای عز و جل و کسی که الف را طول داده و آمین بر وزن یاسین گفته یا آمین را اراده کرده یعنی ای امین و مراد این است که همزه مفتوح را که حرفی است از

حروف نداء بر سرش بیرون آورده و بعد از اجتماع دو همزه مفتوح دویم را ساکن کرده و بجنس حرکت ما قبلش که فتحه است یعنی الف قلب کرده چه الف از جنس فتحه است پس آمین را مخرج قول ایشان از ید بر معنی یا زید یعنی ای زید اخراج کرده و گفته می شود که مهیمن از نامهای خدای عز و جل است در کتابهای آسمانی.

ص: 381

«عزیز» عزیز معنیش آنست که چیزی خود را عاجز نمیکند و چیزی که خدا را آن را خواسته باشد بر او امتناع ندارد و سرباز نمیتواند زد پس او قهرکننده چیزها است و غالبی که مغلوب نیست و گاهی در مثل گفته می شود که من عزیز یعنی هر که غالب شد ربود و قول خدای عز و جل بطریق حکایت از دو خصم که با هم گفتگو داشتند که وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ یعنی برادرم غلبه کرد بر من و غالب شد در جواب دادن سخن و نگذاشت که سخن بگویم و معنی دویم آنکه عزیز پادشاهست و پادشاه را عزیز میگویند چنان که برادران یوسف بیوسف (ع) گفتند که یا أَيُّهَا الْعَزِیزُ یعنی ای عزیز مراد از آن ای پادشاه باشد.

«جبار» جبار معنیش قاهریست که باو نتوان رسید و او را بجبر و جبروت یعنی تعظیم و عظمت است و درخت خرمائی که بآن نتوان رسید بجهت درازی و بلندی جباره میگویند و جبر آنست که انسانی را جبر کنی بر آنچه آن را ناخوش دارد و نخواهد از رویی قهر و غلبه میگوئی که او را بر فلان کار جبر کردم یعنی آن را نمیخواست و من بزور او را بر آن داشتم و حضرت صادق (ع) فرمود که لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی نه صرف جبر است و نه محض تفویض بلکه امر سیمی است میانه این دو امر که بشکستن سورت هر یک مزاجی یافته غیر از مزاج هر یک نظیر سکنجبین نسبت بسرکه و انگبین نه آنکه قدری از آنست و قدری از این و مؤلف گفته که حضرت باین قول قصد فرموده که خدای تبارک و تعالی بندگانش را بر گناهان جبر نکرده و کار دین را بایشان تفویض نفرموده که بایشان واگذاشته باشد تا آنکه در آن برأیها و قیاسهای خود سخن گویند زیرا که خدای عز و جل حد و وظیفه قرار داده و شریعت و فرض و سنتی گذاشته و دین را از برای ایشان کامل گردانیده پس با وجود تحدید و توظیف و شرع و فرض و سنت و کامل ساختن دین تفویضی نیست.

ص: 382

«متکبر» متکبر مأخوذ از کبریاء است و آن اسم است از برای تکبر و تعظیم.

«سید» سید معنیش پادشاهست و پادشاه قوم و بزرگ ایشان را سید میگویند و در تعریف آن میگویند که سادسهم یسودهم یعنی بزرگ ایشان شد و بر ایشان بزرگی دارد و بقیس بن عاص گفتند که بچه چیز سید قوم خود شدی گفت ببخشیدن عطاء و بازداشتن رنج و آزار و یاری دادن مولی که همسایه و خویش و امثال ایشان را یاری دادم یا خدا مرا با وجود آن دو کار یاری داد و اول اظهر است و پیغمبر (ص) فرمود که من سید عرب است پس عایشه گفت که یا رسول اللّٰه آیا تو سید عرب نیستی فرمود که من سید فرزندان آدمم و علی سید عرب عایشه گفت یا رسول اللّٰه سید چیست و معنی و مراد از آن چه باشد فرمود کسی که اطاعتش واجب باشد چنان که اطاعت من واجب شده و مؤلف میگوید که من این حدیث را بطور مسند در کتاب معانی- الاخبار اخراج کرده ام پس بنا بر معنی این حدیث سید همان پادشاهی است که فرمان برداریش واجب است.

«سبوح» سبوح حرفی است یعنی کلمه و اسمی که مبنی است بر وزن فعول بضم فاء و عین با تشدید آن و در کلام عرب فعولی نیست مگر سبوح و قدوس و معنی این دو یکیست و سبحان اللّٰه یعنی تنزیه کردن و او را دور داشتن از هر چه نسزد که بآن وصف شود و نصب سبحان اللّٰه بجهت این است که در موضع فعل است بر معنی تسبیحا لله در حالی که این را اراده داری که سبحت تسبیحا للّٰه و جائز است که منصوب باشد بر ظرف یعنی حال و معنیش اینست که تسبح للّٰه و سبحو للّٰه یعنی خدا را تسبیح میکنم و خدا را تسبیح کنید.

ص: 383

«شهید» شهید معنیش شاهد و حاضر است در هر مکانی در حالی که صانع و مدبر است بنا بر آنکه مکان مکان تصنع و تدبیر او است نه بر این وجه که مکان مکان از برای او است زیرا که خدای عز و جل بود و هیچ مکانی نبود.

«صادق» صادق معنیش آنست که خدا صادقی است که در وعده اش غدر و بیوفائی نمیکند و ثواب کسی را که بعهد و پیمانش وفاء میکند کم نخواهد کرد.

«صانع» صانع معنیش آنست که خدا صانع هر مصنوع یعنی خالق هر مخلوق و پدید آورنده همه بدائع و تازها است و هر یک از اینها با همه اینها دلالت بر این دارد که خدا بچیزی از خلقش نمیماند زیرا که مادر آنچه مشاهده کرده ایم کاری را نیافتیم که بفاعل و کننده اش شباهت داشته باشد زیرا که ایشان اجسام اند و کارهای ایشان اجسام نیست و خدا از آن برتر است که بکارهای خود شباهت داشته باشد و کارهای او گوشت است و استخوان و مو و خون و پی و رگها و اعضاء و جوارح و اجزاء و روشنی و تاریکی و زمین و آسمان و سنگ و درخت و غیر اینها از اصناف خلق و همه اینها کار و کارگری آن جناب عز و جل است و همه اینها دلیل اند بر وحدانیت او و شاهداند بر انفرادش و بر آنکه او بخلاف خلق خویش است و بر اینکه او را شریکی نه و بعضی از حکماء یعنی ابو نواس در این معنی شعری گفته و او نرگس را وصف میکند که

عیون فی جفون فی فنون بدت فاجاد صنعتها الملیک

ص: 384

بابصار البغنج طامحات كان حداقها ذهب سبیک

علی غض الزمرد مجزات بان اللّٰه لیس له شریک

یعنی چشمهای چندی در پلکها که در شاخها ظاهر و هویدا شده اند و پادشاه عالم صنعت و ساخت آنها را نیکو کرده که بدیدهای تغنج و کرشمه کردن ببالا نگرانند گویا که سیاهیهای چشمهای آنها زریست گذاحته بر شاخ زمرد و خبر دهندگانند باینکه خدا نیست از برایش شریکی.

«طاهر» طاهر معنیش آنست که خدا منزه است از اشتباه و همتایان و اضداد و امثال و اندازها و زوال و انتقال و معنیهای خلق از درازی و پهنا و اطراف و گرانی و سبکی و تنگی و شبری و داخل شدن و برون رفتن و بهم چسبیدن و از یک دیگر جدا شدن و بو و مزه و رنگ و سودن و درشتی و نرمی و گرمی و سردی و حرکت و سکون و اجتماع و افتراق و جا گرفتن در جایی نه جای دیگر زیرا که همه اینها محدث و موجود است که کسی اینها را احداث کرده و مخلوق و عاجز و ضعیف است از همه جهات و دلیل بر موجد و محدثی که آن را احداث کرده و صانعی که آن را ساخته و قادر قوی که پاکست از معنیهای آنها و بچیزی از آنها نمیماند زیرا که آنها از همه جهاتی که دارند دلالت میکنند بر صانعی که آنها را ساخته و محدثی که آنها را احداث کرده و بر همه آنچه از آنها پنهان باشد از اشتباه و امثال آنها واجب گردانیده اند که رهنما باشند بر صانعی که آنها را ساخته و خدا برتر است از این برتری بزرگ.

ص: 385

«عدل» عدل معنیش حکم بعدل و حق است و خدا باین نام نامیده شده از روی توسع و مجاز زیرا که عدل مصدر است و مراد از آن اسم فاعل است یعنی عادل و عدل از مردمان کسی است که گفتار و کردار و حکمش پسندیده است.

«عفو» عفو نامی است مشتق از عفو و بر وزن فعول است و عفو محو و پاک نمودن و ناپیدا کردن نشانه است گفته می شود که عفا الشی ء هر گاه آن چیز ناپیدا شود و برود و کهنه گردد و گفته می شود که عفوته انا هر گاه تو آن را محو و ناپیدا کنی و مراد اینست که عفو لازم و متعدی هر دو آمده و ترجمه فقره اول آنکه آن چیز کهنه شد و ترجمه فقره دویم آنکه من آنها را کهنه کردم و از این است قول خدای عز و جل عَفَا اللّٰهُ عَنْکَ یعنی محو کرد خدا را از تو دستوری دادنت ایشان را.

«غفور» غفور نامی است مشتق از مغفرت و آن جناب غافر و غفار است و اصل آن در لغت تغطیه و پوشیدن است میگوئی که غفرت الشی ء هر گاه آن را بپوشانی و گفته می شود که هذا اغفر من هذا یعنی این پوشنده تر از این است و غفر پشم و خز بفتح عین و سکون و فاء آن چیزیست که در بالای جامه از پشم خز بر بر آمده باشد چون زئبر و زئبر بکسر اول و سیم ریشه و تار جامه است که از جامه بیرون آمده باشد و آن را غفر بفتح غین و سکون فاء مینامند زیرا که آن جامه را پوشیده و سپر یعنی خود را مغفر بکسر میم میگویند زیرا که آن سر را میپوشد و غفور آنست که بنده اش را برحمت خود پوشاننده است «غنی» غنی معنیش آنست که خدا بخودی خود از غیر و از غیر و از استعانت بآلات و ادوات و غیر اینها غنا و بی نیازی دارد و همه چیزها غیر از خدای عز و جل در ضعف و و حاجت بیکدیگر شباهت دارند و بعضی از آنها بر پا نمیشود و مگر ببعضی دیگر و بعضی از آنها از بعضی بی نیازی نمیتواند جست.

ص: 386

«غیاث» غیاث بکسر غین معنیش مغیث است و خدا باین نام نامیده شده از روی توسع زیرا که آن مصدر است و بعضی از اهل لغت گفته که غیاث باول مفتوح فریاد و فریاد رسنده چنان که گویند یا غیاث المستغیثین و این غلط است.

«فاطر» فاطر معنیش خالق است گفته می شود که فطر الخلق یعنی خلقهم باین معنی که ایشان را آفریده و ساختن چیزها را آغاز فرمود و آنها را از نو پدید آورد پس او فاطر آنها یعنی خالق و مبدع آنها است.

«فرد» فرد معنیش آنست که خدا متفرد و تنها است بربوبیت و پروردگاری و امر و فرمان نه آفریدگانش و معنی دویم آنکه او موجودیست تنها که هیچ موجودی با او نیست.

«فتاح» فتاح معنیش آنست که خدا حاکم است و از اینست قول خدای عز و جل وَ أَنْتَ خَیْرُ الْفاتِحِینَ یعنی و تو بهترین حکم کنندگانی و قول خدای عز و جل وَ هُوَ الْفَتّٰاحُ الْعَلِیمُ یعنی و او است حکم کننده در همه امور که دانا است بکیفیت حکم بر وجه حکمت.

«فالق» فالق نامی است مشتق از فلق و معنیش در اصل لغت شق یعنی شکافتن و شکاف است گفته می شود که سمعت هذا من فلق فیه یعنی این را از شکاف دهانش شنیدم و فلقت الفشقه فانفلقت یعنی پسته را شکافتم پس آن قبول شکافتن نمود و خلق اللّٰه تبارک و تعالی کل شی ء فانفلق عن جمیع ما خلق یعنی خدای تبارک و تعالی هر چیزی را آفرید پس آن از همه آنچه آفرید شکافته شد زهد آنها را شکافت پس آنها از حیوان شکافته شدند که حیوان از آنها بیرون آمد و دانه و استخوان خرما را شکافت پس آنها از گیاه شکافته شدند که گیاه از آنها بیرون آمد و زمین را شکافت پس آن شکافته شد از هر چه از آن بیرون آورد و این چون قول خدای عز و جل است که. وَ الْأَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ یعنی و سوگند بزمین که خداوند شکافتن است یعنی شکافته می شود تا از آن نباتات بیرون می آید و چشمها روان می شود و خدا آن را شکافت پس آن شکافته شد و تاریکی را شکافت پس آن از عمود صبح شکافته شد و آسمان را شکافت پس آن از باران شکافته شد و دریا را از برای موسی (ع) شکافت فَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیمِ یعنی پس دریا شکافته شد و دوازده را پدید آمد.

پس بود هر پاره که از هم جدا شده بود چون کوه بزرگ یعنی مانند کوه بلند بر آمده و قرار گرفته.

«قدیم» قدیم معنیش آنست که خدا همه چیزها را پیش گیرنده است و هر صاحب تقدمی که چیزی را پیشی گرفته قدیم نامیده می شود هر گاه در وصف آن مبالغه شود و لیکن خدای سبحانه قدیم است بخودی خود بدون اول و پایانی و باقی چیزها اول و پایانی دارند و در آغاز آنها این نام از برای آنها نبوده و آنها از راهی قدیم و از راهی محدثند که خدا آنها را احداث فرموده و بعضی گفته اند که معنیش آنست که خدا موجودیست که همیشه بوده و هر گاه غیر آن جناب عز و جل را گویند که قدیم است بر وجه مجاز باشد زیرا که غیر او محدث است و قدیم نیست.

«ملک» ملک مالک ملک و خداوند پادشاهیست که هر چیزی را مالک شده و ملکوت بمعنی ملک و پادشاهی خدای عز و جل است و تاء در آن زیاد شده چنان که در رهبوت و رحموت زیاده شده و عرب میگوید که رهبوت خیر من رحموت یعنی هر آینه اگر ترسیده شوی بهتر است از آنکه رحم کرده شوی و این مثل است و زمخشری در مستقصی الامثال این را ذکر کرده و گفته که مرا رحمت و رهبت است و در قاموس این را در ماده رهب و رحم هر دو ذکر کرده و در ماده رحم گفته که و رهبوت خیر لک من رحموت و گفته که استعمال نمیشود مگر بطور ازدواج یعنی اگر ترسیده شوی بهتر است از آنکه رحم کرده شوی و در ماده رهب میگوید و رهبوتی و رهبوت محرکتین خیر من رحموت ای لان ترهب خیر من ان ترحم حاصل آنکه اگر چنان باشی که مردم از تو بترسند بهتر است از آنکه چنان باشی که مردم بر تو رحم کنند و این خلاف طریقه سنت است چه در حدیث وارد شده که عبد اللّٰه مقتول باش و عبد اللّٰه قاتل مباش یعنی بنده خدائی باش که تو را کشته باشند نه آنکه بنده خدائی باشی که دیگری را کشته باشی.

«قدوس» قدوس معنیش طاهر و پاکست و تقدیس تطهیر و تنزیه است و قول خدای عز و جل بر وجه حکایت از فرشتگان وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ یعنی نسبت میدهیم ترا بسوی طهارت و پاکی از چرکهائی که در دنیا میباشد و رنجوریها و دردها و امثال اینها و معنی آیه اینست که فرشتگان از روی تعجب و علم بمصلحت حکمت در آفریدن خدا آدم را نه بر وجه اعراض گفتند که آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد و تباهی کند در آن و خونها را بریزد و حال آنکه ما تسبیح و تنزیه میکنیم ترا تسبیح و تنزیهی مقترن و بحمد و ثنای تو یعنی تو را بپاکی یاد میکنیم و بستایش تو قیام و اقدام مینمائیم و بپاکیزگی تو را میخوانیم و صفتهای نقص و عیب را از تو دور میدانیم و تو را بعظمت و بزرگی یاد مینمائیم و بعضی گفته اند که قدوس از جمله نامهای خدای عز و جل است در کتابها و نسبحک وَ نُقَدِّسُ لَکَ بیک معنی است و حظیره القدس موضع طهارت و جای پاکی و پاکیزگیست یعنی بهشت.

قوی قوی معنیش معروفست و او است که قوت دارد بی رنج چیزی را کشیدن و بدون استعانت و یاری خواستن.

«قریب» معنیش مجیب است و قول خدای عز و جل فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ این را تأیید و تقویت میکند و ترجمه آیه اینست که و چون پرسند تو را بندگان من از صفت من یا از معامله من با ایشان در وقت خواندن پس بدرستی که من نزدیکم که اجابت میکنم خواندن خواننده را هر گاه بخواند مرا و معنی دویم آنکه آن جناب دانا است بوسوسهای دلها که در میانه او و آنها نه حجاب و پرده ایست و نه مسافت و و دوری و قول خدای عز و جل وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ این معنی را تقویت و تأیید میکند و ترجمه آیه اینست که هر آینه بحقیقت که ما آفریدیم آدمی را و میدانیم آنچه را که وسوسه میکند بآن نفس او و مراد از وسوسه حدیث نفس است که آدمی در دل با خود میگوید یعنی میدانیم آنچه را که نزد نفس او حاضر است از مکنونات ضمائر و سرائر قلوب و ما نزدیکتریم بسوی او از رگ گردن پس آن جناب نزدیکست بدون سودن و مماست و جدا است از خلقش بدون راه و مسافت بلکه او با وجود جدائی و مفارقت از ایشان در عین آمیزش و مخالطت است و با وجود محالفت با ایشان در عین مشابهت و همچنین تقرب و نزدیک شدن بآن جناب از جهت راهها و مسافتها نیست جز این نیست که آن از راه طاعت و حسن عبادت است پس خدای تبارک و تعالی قریبی است نزدیک که نزدیکش از جایی بجائی رفتن نیست زیرا که او

چنان نیست که بقطع کردن مسافتها نزدیک شود و نه بگذشتن هواء بلند گردد و برآید و چگونه چنین باشد و حال آنکه پیش از تنقل و علو بوده و پیش از آنکه بعلو و دنو وصف شود.

ص: 389

«قیوم» قیوم و قیام این دو لفظ فیعول و فیعال اند از قمت بالشی ء بلکه از قمت علی الشی ء هر گاه بخودی خود متوجه آن شوی و متوجه حفظ و اصلاح آن باشی یعنی بکار آن چیز قیام کردم و برپا شدم و تقدیر و نظیر آن قول ایشانست که ما فیها من دیور و لا دیار یعنی در این خانه مثلا هیچ گردنده نیست که بگردد.

«قابض» قابض نامی است مشتق از قبض و قبض را چند معنی است از جمله آنها ملک است گفته می شود فلانی در قبض من و این مزرعه در قبض منست و از این است قول خدای عز و جل وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ و این چون قول خدای عز و جل است که وَ لَهُ الْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ یعنی و او را است ملک و پادشاهی بی منازعی و و مدعی روزی که دمیده شود در صور و قول خدا وَ الْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ یعنی و حکم و فرمان در آن روز از برای خدا است و قول خدای عز و جل مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ و از جمله آنها نابود ساختن چیز است و از اینست قول ایشان در باب مرده که قبضه اللّهُ إِلَیْهِ یعنی خدا او را گرفته بسوی خود برد و از اینست قول خدای عز و جل ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلًا ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَیْنا قَبْضاً یَسِیراً یعنی آیا نمی بینی و نظر نمیکنی ای بیننده بسوی پروردگار خود و بصنع او که از محض قدرت چگونه سایه را کشیده و گسترانیده از ظهور صبح تا بر آمدن آفتاب و اگر خدا خواستی هر آینه آن سایه را ثابت و آرام یافته گردانیدی پس گردانیم آفتاب را بر سایه و شناختن آن رهنما چه سایه جز بآفتاب شناخته نشود پس فرا گرفتیم آن را بسوی خود فرا گرفتنی اندک و بتدریج پس آفتاب ببندهای انگشتان گرفته نمیشود و خدا فراگیرنده و رهاکننده آنها است و از اینست قول خدای عز و جل وَ اللَّهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ یعنی خدا فرامی گیرد و میگستراند پس از فضل خود را بر بندگانش گستراننده و آنچه را که میخواهد از صله و نعمتهایش فراگیرنده است و قبض نیز قبض بند انگشتانست و آن از خدای تعالی ذکره منفی و دور شده است و اگر قبض و بسطی که خدای عز و جل ذکر کرده از جانب بند انگشتان میبود هر آینه روا نبود که در یکزمان قابض و باسط هر دو باشد بجهت محال و ممتنع بودن این امر و خدای تعالی ذکره در هر ساعت و زمانی جانها را میگیرد و روزی را می گستراند و آنچه خواهد میکند.

«باسط» باسط معنیش منعمی است مفضل که فضل و احسانش را بر بندگانش گسترده و نعمتهای خود را بر ایشان تمام گردانیده.

«قاضی» قاضی نامی است مشتق از قضاء و قضاء از خدای عز و جل بر سه وجه است پس وجهی از آنها همان حکم و الزام است گفته می شود که قضی القاضی علی فلان هکذا یعنی قاضی و حاکم بر فلانی بآن حکم کرد و او را بآن الزام نمود و از این است قول خدای عز و جل وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ یعنی و حکم فرمود پروردگار تو باینکه نپرستید یعنی واجب کرد که بر تو و امتانت که پرستش ننمائید مگر او را و وجهی از آنها خبر است و از اینست قول خدای عز و جل وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ یعنی اعلام کردیم فرزندان یعقوب را و پیغام فرستادیم بسوی ایشان در توریه یعنی ایشان را باین خبر دادیم بر زبان پیغمبر (ص) و وجهی از آنها اتمام است و از اینست قول خدای عز و جل فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ یعنی پس تمام ساخت خدا آسمانها را در حالتی که هفت آسمان بودند در دو روز و از اینست قول مردم که قضی فلان حاجتی و کسی که این را میگوید اراده دارد که او حاجتم را تمام گردانید بر آنچه از او خواستم.

«مجید» مجید معنیش کریم و عزیز است و از اینست قول خدای عز و جل بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِیدٌ یعنی بلکه آنچه تکذیب آن کردند قرآن مجید است یعنی کریم و عزیز و شریف و بزرگوار و مجد در لغت یافتن شرف و بزرگواریست و مجد الرجل بر وزن نصر و کرم و امجد دو لغت است یکی ثلاثی مجرد و دیگری ثلاثی مزید فیه و معنی هر دو اینست که این مرد بزرگوار شد و امجده چون کردار او را خوب دانست یا او را تعظیم نمود و بر او ثناء گفت و معنی دویم آنکه خدا مجید است فعیل بمعنی مفعول باشد نه فاعل چون وجه اول یعنی ممجد بروزن محمد که خلقش او را تمجید کرده اند یعنی او را بزرگ داشته اند.

«مولی» مولی معنیش ناصر و یاور است که مؤمنان را یاری میدهد و متوجه نصرت ایشان بر دشمن ایشان می شود و ثواب و کرامتها و نوازشهای ایشان را توجه میفرماید و ولی طفل همانست که اصلاح شأن و درست کردن کار او را متوجه باشد و خدا ولی مؤمنان و او مولای ایشان و یاور ایشانست و مولی در وجه دیگر همان اولی و سزاوارتر است و از اینست قول پیغمبر (ص) که

من کنت مولا فعلی مولا

و این بعد از سخنی بود که از او پیشی گرفته بود و آن اینست که فرمود الست اولی بکم بانفسکم یعنی آیا من سزاوارتر نیستم بشما از شما بنفسهای شما گفتند بلی یا رسول اللّٰه تو اولی و احقی فرمود که

فمن کنت مولاه

یعنی کسی که من باو اولی باشم از او بخودش

فعلی مولاه

یعنی علی اولا است باو از او بخودش.

«منان» منان معنیش عطاکننده صاحب انعام است و از اینست قول خدای عز و جل فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ یعنی پس عطاء کن بهر که خواهی یا منع بخشش نما و بازدار آن را از هر که خواهی یعنی تصرف تو در این عطای ما بسته بخواست تو باشد در حالتی که این عطاء از شما بیرونست یا منت و امساک تو در روز حساب بر آن حسابی نیست و مخاطب باین آیه حضرت سلیمان (ع) است و قول خدای عز و جل وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ یعنی و نبخش در حالی که جویای بیشتر از آن باشی.

«محیط» محیط معنیش احاطه کننده بچیزها است که عالم، بهمه آنها است و هر که چیزی را فرا گیرد بتمامه یا علمش باقصای آن برسد بآن احاطه کرده و این بر وجه توسع و مجاز است زیرا که احاطه در حقیقت احاطه کردن جسم بزرگیست بجسم کوچک از اطراف و جوانب آن چون احاطه خانه بآنچه در آنست و احاطه حصار بشهرها و از برای همین معنی دیوار حائط نامیده شده و معنی دویم احتمال دارد که نصب بر ظرف یعنی منصوب بر حال باشد و معنیش مستولیا مقتدرا یعنی صاحب استیلاء و غلبه

و اقتدار و توانائی چون قول خدای عز و جل وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ یعنی و یقین کردند که ایشان احاطه شد بایشان و فرا گرفته شد دور ایشان از همه اطراف که طریق خلاصی و راه نجات نداشته باشند پس خدا این را احاطه از برای ایشان نامیده زیرا که قوم هر گاه بدشمن خویش احاطه کنند و دور ایشان را بگیرند دشمن بر خلاصی از ایشان قدرت ندارند.

ص: 392

«مبین» مبین معنیش ظاهریست که حکمتش آشکار و آن را آشکارکننده است بآنچه از بینات و آثار قدرتش اظهار فرموده و گفته می شود که بان الشی ء و ابان و استبان بیک معنی و معنی همه اینست که این چیز آشکار شد و همه بمعنی آشکار کردن نیز میباشند زیرا که اینها لازم و متعدی هر دو آمده اند.

«مقیت» مقیت معنیش حافظ و رقیب است و گفته می شود که آن بمعنی قدیر است یعنی توانا «مصور» مصور نامی است مشتق از تصویر یعنی نگاشتن چه صورتها را مینگارد در رحمها بهر وضع که میخواهد پس او مصور هر صورت و خالق هر مصوری است که در رحم تصویر شده و بچشم دریافته و در نفس متمثل می شود و خدای تبارک و تعالی چنان نیست که بصورتها و جوارح وصف شود و نه آنکه بحدود و ابعاض شناخته شود و نه آنکه در گشادی هواء بوهمها و خیالها طلب شود و لیکن بآیات شناخته می شود و بعلامات و دلالات تحقیق می شود و بآنها بی گمان دانسته می شود و بقدرت و عظمت و جلال و کبریاء وصف می شود زیرا که او را در خلقش شبیهی نیست و نه در خاکیان و آفریدگانش عدیلی که با او برابری کند.

«کریم» کریم معنیش عزیز است گفته می شود که فلانی کریم تر است از فلانی یعنی از او عزیزتر است و از اینست قول خدای عز و جل إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ یعنی بدرستی که آنچه حضرت رسول (ص) بر شما میخواند هر آینه قرآنی است بزرگوار و همچنین قول خدای عز و جل ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ و معنی دویم آنکه او جوادیست صاحب افضال گفته می شود که مرد کریم یعنی جواد و بخشنده و قوم کرام بکسر کاف یعنی بخشندگان و کریم و کرم بفتح کاف وراء مثل ادیم و أدم است و ادیم پوست خوشبوی باشد که هنگام طلوع سهیل آن را رنگ و بوی حاصل آید و آن دو نوع است ادیم یمنی و ادیم طائفی و بمعنی روی زمین و ظاهر هر چیزی نیز آمده و أدم بفتح اول و دویم جمع آنست و در قاموس مذکور است که رجل کرم محرکه کریم للواحد و الجمع.

«کبیر» کبیر سید است گفته می شود از برای سید قوم کبیر ایشان و کبریاء اسم است از برای تکبیر و تعظم.

«کافی» کافی نامی است مشتق از کفایت و هر که بر او توکل کند آن جناب او را کفایت کند و او را بسوی غیر خود ناچار نکند.

«کاشف» کاشف معنیش مفرج و برنده اند و هست که ناچار را اجابت میکند چون او را بخواند و بدی را کشف میکند و کشف در لغت برداشتن و وابردن تو است چیزی را از آنچه آن را پنهان کند و بپوشاند.

«وتر» وتر فرد و یگانه است و هر چیزی که فرد باشد آن را وتر میگویند.

«نور» نور معنیش منیر و نور بخش است و از این است قول خدای عز و جل اللّٰه نور السموات و الارض یعنی نور بخش از برای ایشان یعنی اهل اینها و فرمان دهنده و راهنمای ایشانست پس ایشان در مصالح خویش باو راه راست مییابند چنان که در نور و روشنی راه راست مییابند پس این توسع و مجاز است و نور روشنی است و خدای عز و جل از این برتر است برتری بزرگ زیرا که نورها حادث شده اند و احداث کننده آنها قدیمی است که چیزی باو نمیماند و بر وجه توسع و مجاز گفته شده که قرآن نور است زیرا که مردم در دین و کیش خویش بآن راه است مییابند چنان که در رفتن گاهها و راههای خویش بروشنی راه راست مییابند و باین معنی پیغمبر (ص) نور بود.

«وهاب» وهاب معروف است و آن از هبه است که آنچه میخواهند ببندگانش میبخشد و بر ایشان منت میگذارد بآنچه میخواهد و از اینست قول خدای عز و جل یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ إِناثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ یعنی میبخشد هر که را میخواهد دختران و میبخشد هر که را میخواهد پسران.

ص: 394

ناصر و نصیر ناصر و نصیر بیک معنی است و نصرت حسن معونت و خوش یاری کردنست.

«واسع» واسع غنی است و سعه غنی است گفته می شود که فلانی عطاء میکند از سعه یعنی از غنی و وسع توانگری مرد است و توانائی آنچه در دست او است و گفته می شود که بر اندازه وسع خویش انفاق و خرج کن.

«ودود» ودود فعول بمعنی مفعول است یعنی دوست داشته شده چنان که هیوب بمعنی مهیب گفته می شود و هیوب و مهیب کسی است که از وی ترسند و بآن اراده می شود که خدا ودودیست محبوب که خلق او را دوست میدارند و گفته می شود که بلکه ودود بمعنی فاعل است چون قول تو غفور بمعنی غافر یعنی بندگان شایسته اش را دوست میدارد و بایشان محبت دارد و ود و وداد بهر سه حرکت در هر دو مصدر مودت است بمعنی دوست داشتن و فلانی ود تو و دید تو است یعنی حب تو و حبیب تو است و ود بهر سه حرکت و ودید چون حب بکسر حاء و حبیب بمعنی محبوبست یعنی کسی که او را دوست میداری.

«هادی» هادی معنیش آنست که خدای عز و جل ایشان را بحق هدایت میکند و هدی از خدای عز و جل بر سه وجه است پس وجهی همان دلالت و رهنمائی است که همه ایشان را بر دین دلالت و رهنمائی کرده و دویم ایمانست و ایمان هدایت است از خدای عز و جل چنان که آن نعمتی است از خدای عز و جل و سیم نجات است و خدای عز و جل بیان فرموده که زود باشد که مؤمنان را بعد از وفات ایشان هدایت کند و فرموده که وَ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَلَنْ یُضِلَّ أَعْمالَهُمْ سَیَهْدِیهِمْ وَ یُصْلِحُ بالَهُمْ یعنی و آنان که کشته شدند در راه خدا پس هرگز ضائع و باطل نگرداند خدا کارهای ایشان را بلکه جزای جهاد را بر وجه اتم و اکمل بایشان خواهد رسانید باین وجه که زود باشد که هدایت کند ایشان را و بصلاح آورد حال ایشان را و هدایت بعد از مردن و کشته شدن نمیباشد مگر ثواب و نجات و این بنا بر قرائت حفص و ابو عمر و است که قتلوا بضم قاف و کسر تاء بدون الف بعد از قاف خوانده اند که فعل مجهول از قتل باشد نه بنا بر قرائت باقی قراء که قاتلوا بفتح قاف و الفی بعد از آن و فتح تاء خوانده اند که فعل معلوم از مقاتله باشد یعنی کارزار کردن و همچنین قول خدای عز و جل إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ یعنی بدرستی که آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند هدایت میکند ایشان را پروردگار ایشان بسبب ایمان ایشان و آن ضد ضلالی است که

عقوبت کافر است و خدای عز و جل فرموده که وَ یُضِلُّ اللّٰهُ الظّالِمِینَ یعنی و ضلالت میدهد خدا ستمکاران را یعنی ایشان را هلاک و نابود میسازد و عقوبت میکند ایشان را و این چون قول خدای عز و جل است که أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ یعنی نابود کرد خدا کارهای ایشان را و آنها را بسبب کفر ایشان باطل گردانید و فرو ریزانید.

ص: 395

«وفی» وفی معنیش آنست که خدا بعهد ایشان وفاء میکند و بعهد خویش ایفاء مینماید و تمام میفرماید گفته می شود که مرد وفی و موفی یعنی کسی که عهد خود را بجا می آورد و قد وفیت بعهدک و اوفیت دو لغت است.

«وکیل» وکیل معنیش متولی است یعنی کسی که قائم بحفظ ما است و بآن قیام دارد و این معنی وکیل بر مال از ما است و معنی دویم آنکه خدا معتمد و پناهست و توکل اعتماد بر او است و پناه آوردن بسوی او.

«وارث» وارث معنیش آنست که هر که خدا او را مالک چیزی گرداند میمیرد و آنچه در ملکش بوده میماند و کسی غیر از خدای تعالی آن را مالک نمیباشد.

«بر» بر معنیش صادق است گفته می شود که صدق فلان و بر یعنی فلانی راست گفت و گفته می شود که برت یمین فلان هر گاه سوگندش راست باشد و ابرها اللّٰه یعنی خدا آن را بر صدق و راستی امضاء فرمود.

«باعث» باعث معنیش آنست که خدا برمیانگیزد هر که را در قبرها است و ایشان را زنده میگرداند و از برای جزاء و بقاء ایشان را محشور میسازد.

«تواب» تواب معنیش آنست که خدا توبه را قبول میکند و از گناه در میگذرد هر گاه بنده از آن توبه و بازگشت کند گفته می شود که تاب العبد الی اللّٰه یعنی بنده بسوی خدا باز گشت نمود فهو تائب و تواب الیه یعنی پس آن بنده باز گردنده است بسوی آن جناب و تائب و تواب هر دو بر او صادق است و تاب اللّٰه علیه یعنی خدا توبه او را قبول فرموده فهو تواب علیه یعنی پس آن جناب تواب بر او است که توبه او را قبول فرموده و او را تائب نمیگویند و توب بمعنی توبه است و گفته می شود که أتاب فلان من کذا در حالی که مهموز باشد هر گاه فلانی از آن شرم کند و گفته می شود که طعام توبه نیست یعنی از آن احتشام و شرم داشته نمیشود.

«جلیل» جلیل معنیش سید است چه سید قوم را جلیل و عظیم ایشان میگویند و جل جلال اللّٰه یعنی بزرگواری خدا بزرگواری دارد فهو الجلیل ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ یعنی پس آن جناب بزرگواری است خداوند جلال و اکرام یعنی جامع جمیع صفاتی که مستلزم کمال او است و مبری است از هر صفتی که موجب تنقص عزت و کبریاء او باشد و نزد اهل تحقیق جلال اشاره است بصفات قهریه و اکرام عبادت از اوصاف لطیفه است پس ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ جامع جمیع صفات حق سبحانه باشد و گفته می شود که جل فلان فی عینی یعنی فلانی در چشم بزرگ آمد و اجللته یعنی او را بزرگ داشتم و بزرگ قدر ساختم.

«جواد» جواد معنیش محسنی است منعم که انعام و احسانش بسیار است گفته می شود که جاد السخی من الناس یجود جود او رجل جواد و قوم اجواد وجود بضم جیم یعنی سخاوت داران گفته نمیشود که خدا سختی است زیرا که اصل سخاوت راجع بسوی نرمی است و گفته می شود که زمین سخاوی و کاغذ سخاوی هر گاه نرم باشد و سخی بسخی نامیده شده بجهت نرمی او در نزد حوائج حاجتمندان بسوی او «مترجم گوید» که در شرح عده سخی را مأخوذ از سخاوی دانسته و آن را بسعه بیابان تفسیر کرده و در قاموس میگوید که سخی جواد است تا آنکه میگوید که سخاویه نرم یا واسع زمین است و بعضی علت منع اطلاق سخی را بر خدا مقید بودن جود مفهوم از آن را بصفت نقض گفته اند چه سخی جوادیست که از شانش بخل باشد.

«خبیر» خبیر معنیش عالم است و خبیر بر وزن قفل و کتف در لغت یکیست و خبر هم وزن قفل علم تو است بچیزی و میگوئی که لی به خبر یعنی مرا بآن علم و دانشی است.

ص: 397

«خالق» خالق معنیش خلاق است چه آن جناب خلق بسیاری را آفریده و می آفریند خلق الخلائق خلقا و خلقه بفتح هر دو و خلیقه بمعنی خلق است و جمع هر دو خلائق است و ابن شمیل گفته که خلق آدمیانند و خلیقه چارپایان و جنبدگان و خلق در لغت اندازه کردن تو است که چیزی را اندازه کنی و در مثل گفته می شود که انی اذا خلقت فریت لا کمن یخلق و لا یفری یعنی بدرستی که چون اندازه کنم میبرم نه چون کسی که اندازه میکند و نمیبرد و مراد اینست که هر چه گفتم میکنم و هر بنائی که گذاشتم بعمل می آورم و در کارها عزم دارم و در قول امامان ما علیهم السلام واقع شده که کارهای بندگان مخلوق است بخلق تقدیر و اندازه کردن نه خلق تکوین و هستی دادن و خلق کردن عیسی (ع) از گل چیزی را چون هیئات و صورت مرغ نیز خلق تقدیر است و هستی دهنده مرغ و خالق آن در حقیقت همان خدای عز و جل است.

خَیْرُ النّٰاصِرِینَ خیر الناصرین و خیر الراحمین معنیش آنست که فاعل خیر که خوبی می کند چون این امر از او بسیار شود از روی توسع و مجاز خیر نامیده می شود.

«دیان» دیان همانست که بندگان را دین و ایشان را جزاء میدهد بکارهای ایشان و دین بمعنی جزاء است و جمع نمیشود زیرا که آن مصدر است یعنی پاداش دادن گفته می شود که دان یدین دینا یعنی جزاء داد جزاء دادنی و در قاموس مصدر را بفتح گفته و گفته که کسره داده می شود و در مثل گفته می شود که کما تدین تدان یعنی کما تجزی تجزی چنان که جزاء میدهی جزاء داده میشوی و مراد اینست که چنان که میکنی جزاء داده می شوی و ذکر کردن کلمه اول بلفظ دویم باعتبار مزاوجت است و شاعر گفته که:

كما يدين الفتى يوم يدان به من يزرع الثوم لا يقلعه ريحانا.

يعنى چنان كه جوان مرد جزاء ميدهد و ميكند روزى جزاء داده مى شود بآن هر كه سير ميكارد نميكند آن را در حالتى كه ريحان باشد و ريحان گياه خوشبو است و چه خوش گفته آنكه گفته كه:

گندم از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو

«شكور» شكور و شاكر معنى اين دو نام آنست كه خدا از براى بنده عملش را شكر ميكند و اين توسع و مجاز است زيرا كه شكر در لغت شناختن احسان و او است كه با بندگانش محسن و نيكوكار و بر ايشان منعم است و ليكن خداى سبحانه و تعالى چون فرمانبرداران را بر فرمان بردارى ايشان جزاء دهنده بود جزاء دادن خود را شكر از براى ايشان قرار داد بر وجه مجاز چنان كه مكافات منعم شكر ناميده شده.

«عظيم» عظيم معنيش سيد است و سيد قوم عظيم و جليل ايشانست و معنى دويم آنكه خدا بعظمت وصف مى شود بجهت غلبه او بر چيزها و قدرتش بر آنها و از براى همين وصف كننده باين تعظيم كننده باشد و معنى سيم آنكه خدا عظيم است زيرا كه همه آنچه غير از او باشد از برايش خوار و فروتنى نماينده است پس او است كه سلطانش بزرگ و شانس عظيم است و معنى و معنى چهارم آنكه خدا مجيد است گفته مى شود كه عظم فلان فى المجد عظامه يعنى فلانى در مجد بزرگ شد بزرگ شدنى و عظامت بفتح عين مصدر امر عظيم و كار بزرگست و عظمت از تجبر است و معنى عظيم ستبر و دراز و پهن و گران نيست زيرا كه اين معنيها معانى خلق و نشانهاى صنع و حدوث است و اينها از خداى تبارك و تعالى منفى است و در خبر روايت شده كه خدا عظيم ناميده شده زيرا كه او خالق خلق عظيم و پروردگار عرش عظيم و خالق آنست.

«لطیف» لطیف معنیش آنست که خدا ببندگانش لطف دارد پس او بایشان لطف دارد و با ایشان نیکوکار و منعم بر ایشانست و لطف نیکی و نواختن است گفته می شود که فلانی لطیف است بمردمان یعنی نیکوکار با ایشانست که با ایشان نیکی میکند و یلطفهم الطافا بمعنی ببرهم برا باشد و لیکن الطف با باء استعمال می شود که بر سر مفعول دویم باشد چون الطفه بکذا و معنی دویم آنکه خدا در تدبیر و کار خود لطیف است و گفته می شود که فلانی لطیف العمل است یعنی کارش پاکیزه و در خبر روایت شده که معنی لطیف همان خالق از برای ما خلق لطیف است چنان که خدا عظیم نامیده شده زیرا که او خالق خلق عظیم است.

«شافی» شافی معنیش معروف است و آن از شفاء است چنان که خدای عز و جل بطور حکایت از ابراهیم (ع) فرمود که وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ یعنی و چون بیمار شوم پس او شفاء می دهد مرا پس همه این نامهای خوب یا خوب تر نود و نه نام است.

و اما تبارک پس آن را از برکت است بمعنی افزون شدن و آن جناب عز و جل صاحب برکت است و اوست که فاعل برکت و خالق آن و قرار دهنده آنست در خلق خویش و متبارک و متعالی است از فرزند و زن و شریک و از آنچه ستمکاران میگویند برتری بزرگ و بعضی گفته اند که معنی قول خدای عز و جل تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً این است که جز این نیست که باین قصد فرموده که خدائی که بقاء و ماندنش دوام دارد و نعمتهایش میماند و ذکرش بر بندگانش برکت و استدامت از برای نعمتهای خدا در نزد ایشان می شود همان کسی است که فرقان را بر بنده خود فرو فرستاده تا آنکه آن بنده از برای عالمها بیم کننده و ترساننده باشد و فرقان همان قرآن است و جز این نیست که آن را فرقان نامیده زیرا که خدای عز و جل بآن در میان حق و باطل جدا کرده و بنده اش که این فرقان بر او فرود آمده همان محمد (ص) است و او را بنده نامیده تا آنکه پروردگار پرستش شده فرا گرفته نشود و این لفظ رد بر کسی است که در باب آن حضرت غلو میکند و از حد در میگذرد و خدای عز و جل بیان فرموده که این فرقان بر او فرود آمده تا آنکه عالمها را بآن بیم کند و از برای آنکه ایشان را بآن از نافرمانیهای خدا و عقاب درد آورنده یا دردناکش بترساند و عالمها آدمیانند الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً یعنی آن خدائی که از برای او است پادشاهی آسمانها و زمین و فرا نگرفته فرزندی را چنان که نصاری گفتند در هنگامی که از روی دروغ گفتن بر او و بیرون رفتن از توحیدش فرزند را بسوی او

اضافه نمودند و نسبت دادند وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی اَلْمُلْکِ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً یعنی و نبوده او را شریکی در پادشاهی و آفریده هر چیزی را پس اندازه کرده آن را اندازه کردنی یعنی آنکه خدا همه چیز را آفریده بر اندازه که آن را می شناسد و میداند و آنکه آن جناب چیزی از این را بر سبیل سهو و غفلت و بر وجه کوشش و سختی و بر وضع گزاف نیافریده بلکه باندازه میداند که آن صواب است از تدبیر خویش و آنکه آن صلاح جوئیست از برای بندگانش در کار دین ایشان و آنکه آن عدلی است از او بر آفریدگانش زیرا که او اگر آن را نیافریده بود و بر اندازه که آن را می شناخت و میدانست بر سبیل آنچه ما وصف کردیم هر آینه همان تفاوت و ظلم و بیرون رفتن از حکمت و صواب تدبیر بسوی عبث و بسوی ظلم و فساد یافت میشد چنان که مثل این یافت می شود در کردار آفریدگانش که در کارهای خویش بخت و و طالع دارند و از آن میکنند آنچه را که اندازه اش را نمیشناسند و باین قصد نفرموده است که از برای آن اندازه را آفریده و بآن اندازه آنچه را که میکند شناخته و کارهای خود را بعد از آن کرده زیرا که این یافت نمیشود مگر از کار کسی که اندازه آنچه میکند نمیداند مگر باین تقدیر و این تدبیر و خدای سبحانه پیوسته بهر چیزی دانا بوده و جز این نیست که بقول خویش فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً این را قصد فرموده که یعنی این را بفعل آورده بر اندازه که آن را می شناسد و میداند بنا بر آنچه ما بیان کردیم و بر اندازه کردن کارهایش از برای بندگانش باینکه اندازه آنها و وقت بودن آنها و جای بودن آنها را که در آن حادث میشوند بایشان بشناساند تا آنکه آن را بشناسند و این اندازه کردن از خدای عز و جل نوشته و خبر نوشتهای او است که فرشتگان خود را خبر داده و ایشان را بآن خبر داد تا آنکه آن را بشناسند و چون سخن خدا چنان بود که یافت نمیشد مگر بر اندازه که آن را می شناخت و میدانست تا آنکه بیرون نرود از حد راستی بسوی دروغ و از حد صواب بسوی خطا و از حد بیان بسوی آشفتگی همین دلالتی بود بر اینکه خدا آن را اندازه فرموده بر آنچه آن با آنست که و آن را استوار فرموده و احداث نموده و از برای همین استواری گردیده که خللی در آن نیست و نه تفاوت و فسادی دارد.

«مترجم گوید» كه شمردن تبارک كه فعل است از جمله نامهای خدا چون شمردن لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ باشد كه جمله فعليه است از آنها يعنى فرا نگيرد خدا را پينكى و نه خواب كه مراد از آن بنا بر قولى غفلت از امور نزديک و دور است و سببش آنست كه مراد از نام در اينجا هر چيزيست كه دلالت بر ذات يا صفات آن جناب كند خواه اسم باشد و خواه فعل و خواه مفرد باشد و خواه جمله.

حديث 10

10- حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ(1) قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ يَحْيَى الْخُزَاعِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَلَى بَعْضِ مَوَالِيهِ يَعُودُهُ فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يُكْثِرُ مِنْ قَوْلِ آهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَخِي اذْكُرْ رَبَّكَ وَ اسْتَغِثْ بِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ آهِ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ(2)

1- فى نسخه(ط) و(ن) «على بن الحسن».
2- آه يقال وجعا أو أسفا أو حسره أو ندامه على عمل أو ترحّما على أحد أو حزنا على حادثه، و قد اشتق منه الفعل و الوصف، منه قوله تعالى: «إِنَّ إِبْراهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» و أما كونه اسما له تعالى فإما هو من غير المشهور من أسمائه كرمضان الذى ورد فى الحديث أنه من أسمائه و كآمين كذلک، و إمّا هو اسم له تعالى بالعبرانيه أو السريانيه نظير «ياه» المذكور فى الزبور الموجود اليوم، و «يهواه» المذكور فيه أيضا، و «آهيا شراحيا» المذكور فى دعاء الحرز للباقر عليه السّلام فى كتاب الدعاء من البحار، و إمّا لا ذاک و لا ذاک، بل المؤمن اذ يقوله متوجها إليه تعالى سائلا منه فهو بمنزله اسم من أسمائه، و قيل: فيه أربع عشره لغه.

فَمَنْ قَالَ آهِ فَقَدِ اسْتَغَاثَ بِاللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی.

ترجمه:

حدیث کردند ما را چندین نفر گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن همام از علی بن حسن که گفت حدیث کرد مرا جعفر بن یحیی خزاعی از پدرش که گفت با حضرت صادق (ع) بر بعضی از موالیانش داخل شدم که او را عیادت کنیم پس آن مرد را دیدم که از قول آه بسیار میکرد و مکرر آه میگفت من باو گفتم که ای برادر من پروردگارت را یاد کن و باو استغاثه نما حضرت صادق (ع) فرموده که آه نامی است از نامهای خدای عز و جل پس کسی که آه بگوید بخدای تبارک و تعالی استغاثه نموده.

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَصْبَهَانِیُّ الْأَسْوَارِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَکِّیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَیْهِ الْبَرْذَعِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِیمُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقُرَشِیُّ بِدِمَشْقَ وَ أَنَا أَسْمَعُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ مُوسَی بْنُ عَامِرٍ الْمُرِّیُّ(1) قَالَ حَدَّثَنَا الْوَلِیدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا زُهَیْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَی بْنِ عُقْبَهَ عَنِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی تِسْعَهً وَ تِسْعِینَ اسْماً مِائَهً إِلَّا وَاحِداً إِنَّهُ وَتْرٌ یُحِبُّ الْوَتْرَ مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّهَ.

فبلغنا أن غیر واحد من أهل العلم قال إن أولها یفتتح ب لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وحده لا شَرِیکَ لَهُ- لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ بیده الخیر- وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ- .. لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ ... لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی- .. اللَّهُ الْواحِدُ ... الصَّمَدُ ... الْأَوَّلُ ... الْآخِرُ ... الظَّاهِرُ ... الْباطِنُ ...- الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ ... الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ ...- الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ- .. اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ ... السَّمِیعُ الْبَصِیرُ- .. الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ الباریء المتعالی الجلیل الجمیل الْحَیُّ الْقَیُّومُ ... الْقادِرُ ... الْقاهِرُ- .. الْحَکِیمُ القریب المجیب الْغَنِیُّ ... الْوَهَّابُ- .. الْوَدُودُ الشکور الماجد الأحد- الْوَلِیُّ الرشید الْغَفُورُ ... الْکَرِیمِ الحلیم- التَّوَّابُ الرب الْمَجِیدُ ... الْحَمِیدُ الوفی الشهید الْمُبِینُ البرهان الرءوف المبدئ المعید الباعث الوارث الْقَوِیُّ الشدید الضار النافع الوافی الحافظ الرافع القابض الباسط المعز المذل الرازق ذُو الْقُوَّهِ الْمَتِینُ القائم الْوَکِیلُ العادل الجامع المعطی المجتبی المحیی الممیت الکافی الهادی الأبد الصادق النور القدیم الحق الفرد الوتر الواسع المحصی المقتدر المقدم المؤخر المنتقم البدیع(2)

1- قال الذهبی فی المیزان: موسی بن عامر المری أبو عامر الدمشقی صاحب الولید بن مسلم صدوق صحیح الکتب. تکلم فیه بغیر حجه و لا ینکر له تفرده عن الولید فانه اکثر عنه- الخ.

2- بعض ما فی هذا الحدیث من الأسماء یغایر بعض ما فی الحدیث التاسع، و قد شرح هذه الأسماء المحدث الفیض فی کتاب علم الیقین و السبزواری فی شرح الأسماء و الکفعمیّ فی المصباح و ابن فهد الحلی فی العده.

ترجمه:

حدیث کرد ما را أبو الحسن علی بن عبد اللَّه بن احمد اصفهانی اسواری گفت که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه بردعی گفت که خبر داد ما را ابو اسحق ابراهیم بن عبد الرحمن قرشی در دمشق و من می شنیدم گفت که حدیث کرد ما را ابو عامر موسی بن عامر مردی گفت که حدیث کرد ما را ولید بن مسلم گفت که حدیث کرد ما را زهیر بن محمد از موسی بن عقبه از اعرج از ابو هریره که رسول خدا (ص) فرمود که خدای تبارک و تعالی را نود و نه نامست صد نام مگر یکی زیرا که او طاق است که طاق را دوست میدارد هر که آنها را احصاء کند داخل بهشت می شود و بما رسیده که یکی از اهل علم نه بلکه چندین نفر گفته اند که اول آنها ابتداء می شود

بلا اله الا اللَّه وحده لا شریک له الملک و له الحمد بیده الخیر و هو علی کل شی ء قدیر لا اله الا اللَّه له الاسماء الحسنی

یعنی نیست خدائی مگر خدا در حالی که تنها است نیست شریکی از برای او واو راست پادشاهی و او راست ستایش بدست اوست خوبی و او بر هر چیزی توانا است نیست خدائی مگر خدا او را است نامهای نیکو یا نیکوتر و تتمه آنها اللَّه است و

واحد و صمد و اول و آخر و ظاهر و باطن و خالق و باری و مصور و ملک و قدوس و سلام و مؤمن و مهیمن و عزیز و جبار و متکبر و رحمان و رحیم و لطیف و خبیر و سمیع و بصیر و علی و عظیم و بار و متعالی و جلیل و جمیل وحی و قیوم و قادر و قاهر و حکیم و قریب و مجیب و غنی و وهاب و ودود و شکور و ماجد واحد و ولی و رشید و غفور و کریم و حلیم و تواب و رب و مجید و حمید و وفی و شهید و مبین و برهان و رؤف و مبدی و معید و باعث و وارث و قوی و شدید و ضار و نافع و وافی و حافظ و رافع و قابض و باسط و معز و مذل و و رازق و ذو القوه المتین و قائم و وکیل و عادل و جامع و معطی و مجتبی و محیی و ممیت و کافی و هادی و ابد و صادق و نور و قدیم و حق و فرد و وتر و واسع و محصی و مقتدر و مؤخر و منتقم و بدیع

«مترجم گوید» كه در اين حديث غير از نام اول سى و سه نام ديگر مذكور است كه در حديث سابق مشروح شد مذكور نبود اما مرادف نه نام از اين سى و سه نام كه عبارت است از

بار و حافظ و عادل و قادر و مقتدر و قائم و ماجد و وافى و ولى

در آن مذكور بود و ترجمه شد يعنى

بر و حفيظ و عدل و قدير و قيوم و مجيد و وفى و مولى

و بعضى از اينها در اين حديث نيز مذكور است و شادى كه وجه تعدد همان دلالت بر حدوث و ثبوت باشد كه مفاد اصل صيغه فاعل و صفت مشبهه است چون مبالغه و عدم آن بر حدوث مفاد مصدر و صيغه مبالغه و غير انس و ترجمه بيست و چهارم نام ديگر كه عبارت است از

ابد و مؤخر و مبدى و برهان و مجتبى و جامع و جميل و مجيب و محصى و محيى مذل و رشيد و رافع و شديد و ضار و معز و معطى و متعالى و معيد و مقدم و ذو القوه المتين و مميت و نافع و منتقم

در اينجا مذكور مى شود پس ميگوئيم كه ابد بفتح همزه و باء يعنى دائم و هميشه و قديم ازلى و مؤخر يعنى واپس اندازه و واپس برنده چه آن جناب آن چه خواهد بتأخير مى اندازد و مى شود كه بمعنى متأخر باشد بمعنى آخر چه بعد از او چيزى نيست و او آخر هر چيزى است و مبدئ بر وزن محسن يعنى آشكاركننده و چه چيزى را او آشكار نموده و مينمايد و از كتم عدم بعرصه وجود آورده و مى آورد و برهان بر وزن قرآن بحجت و تحجب استوار روشن تفسير شده و ظاهر آنست كه بمعنى بيان حجت و روشن ساختن آن باشد و مراد از آن در اينجا مبين حجت و روشن سازنده آنست و مجتبى يعنى برگزيننده يا بسوى خود كشنده چنان كه فرموده كه اللَّهُ يَجْتَبِى إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ يعنى خدا ميكشد بسوى خود و جمع ميكند هر كه را خواهد از آن كسانى كه مطيع و منقاد اويند يا برميگزيند براى خود بجهت رسالت آن را كه اراده ميفرمايد چنان كه فرموده كه اللَّهُ يَصْطَفِى مِنَ الْمَلائِكَهِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ يعنى خدا برميگزيند از فرشتگان فرستادگان را كه واسطه باشند ميان او و پيغمبران برسانيدن وحى چون جبرئيل و غير او و برمى گزيند فرستاده گان را از آدميان كه پيغمبرانند تا خلق را باو دعوت كنند و جامع فراهم آورنده باشد چه آن جناب همه كمالات را فراهم آورده و همه مردمان را در روز قيامت فراهم خواهد آورد و بالفعل در كار فراهم

آوردنست و جمیل یعنی نیکو و صاحب جمال و جمال ضد جلال است که در حدیث سابق مذکور شد و مجیب یعنی اجابت کننده و جواب دهنده چه آن جناب خواندن خواننده را اجابت میفرماید چنان که فرموده که أُجِیبُ دَعْوَهَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ و محصی شمارنده و ضبط کنده است چنان که فرموده که وَ أَحْصی کُلَّ شَیْ ءٍ عَدَداً یعنی و شمرده هر چیزی را و ضبط آن نموده از روی شماره و عدد قطره های باران و ریگهای بیابان و برگهای درختان و امثال آن بر او پوشیده و پنهان نیست و محیی زنده کننده است که همه مردگان را زنده میگرداند و مذل خوار و بی مقدار گرداننده چه هر که را خواهد خوار و بی مقدار گرداندن بجهت کفر و عناد چنان که فرموده وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ و رشید راه راست یافته است و در اینجا بمعنی مرشد است که فعیل بمعنی مفعل باشد چون الیم بمعنی مؤلم یعنی ارشادکننده و راه راست نماینده و رافع بردارنده و بلند گرداننده است چه هر که و هر چه را که خواهد برمیدارد و بلند میگرداند و اگر چه در نهایت پستی باشد و شدید بمعنی سخت است و صاحب شدت و سختی چه عذاب و نکالش در نهایت شدت و غایت سختی است و ضار گزند رساننده است که بهر که خواهد گزند میرساند بجهاتی که خود میداند و معز یعنی عزیز و ارجمند سازنده چه هر که را خواهد عزیز و ارجمند گرداند و بتوفیق ایمان و معرفت چنان که فرموده وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ و معطی بخشنده است و چه بخشش است که از او نسبت ببندگان ناتوان نشده باشد و متعالی بر آمده و بلند است و کیست که زیر دست او نباشد و چیست که زبر او باشد و معید یعنی برگرداننده چه آن جناب در آخرت همه خلائق را بر میگرداند از برای حساب و جزاء و مقدم در پیش اندازه است چه آن جناب آنچه خواهد پیش میاندازد و می شود که بمعنی متقدم باشد بمعنی اول و سابق چه پیش از او چیزی نیست و ذُو الْقُوَّهِ الْمَتِینُ یعنی خداوند توانائی استوار چه کرد درماندگی بر گرد سراپرده توانائیش نگردد پس نه در قوتش فتوری باشد و نه در متانتش قصوری و ممیت میراننده است که تمام زندگان را میمیراند چنان که فرموده وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحْیا و نافع سود دهنده و نفع بخشنده است که به هر که خواهد نفع میرساند بجهاتی که خود میداند و در اینجا سودکننده درست نیست و منتقم کینه کشنده و و عقاب کننده است چه بهر وضع که خواهد از هر که خواهد انتقام می کشد بآنچه کرده باشد.

حدیث 12

12- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ کَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَ لَمْ یَعْبُدِ الْمَعْنَی فَقَدْ کَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَ الْمَعْنَی فَقَدْ أَشْرَکَ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَی بِإِیقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَیْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِی وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ(1) فَعَقَدَ عَلَیْهِ قَلْبَهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِی سَرَائِرِهِ وَ عَلَانِیَتِهِ فَأُولَئِکَ أَصْحَابُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید از حسن بن محبوب از علی بن ریأب از چندین نفر از حضرت صادق (ع) که فرمود هر که خدا را عبادت کند بتوهم و گمان بی آنکه یقین بوجود آن جناب داشته باشد بحقیقت که کافر شده و کسی که اسم خدا را عبادت کند بواسطه حروف یا مفهوم وصفی و معنی آن اسم را عبادت نکند که از آن به این اسم تعبیر می شود کافر شده و آنکه اسم و معنی هر دو را عبادت کند شرک آورده و آنکه معنی را عبادت کند بواقع ساختن اسمها بر او که اسمهای آن- جناب را بر او واقع سازد با آن صفاتی که خدا خویش را بآنها وصف فرموده و دل خود را بر آن محکم گرداند که بآن اعتقاد کند و زبانش بآن گویا شود در نهان کار یا نهانیها و آشکار خویش این گروه اصحاب امیر المؤمنین اند و در حدیث دیگر چنین است که این گروه ایشانند مؤمنان از روی حق و راستی بایمان درست و راست و خالص از شک و ریب و کاملان در ایمانند.

ص: 405

1- فی نسخه(ط) «باتباع الأسماء بصفاته التی- الخ».

حديث 13

13- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْكُلَيْنِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اشْتِقَاقِهَا فَقَالَ اللَّهُ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلَهٍ وَ إِلَهٌ يَقْتَضِي مَأْلُوهاً وَ الِاسْمُ غَيْرُ الْمُسَمَّى فَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً وَ مَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ عَبَدَ الِاثْنَيْنِ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الِاسْمِ فَذَاكَ التَّوْحِيدُ أَ فَهِمْتَ يَا هِشَامُ قَالَ قُلْتُ زِدْنِي قَالَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ اسْماً فَلَوْ كَانَ الِاسْمُ هُوَ الْمُسَمَّى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا هُوَ إِلَهاً وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْنًى يُدَلُّ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ كُلُّهَا غَيْرُهُ يَا هِشَامُ الْخُبْزُ اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ(1) وَ الْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ وَ الثَّوْبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ وَ النَّارُ اسْمٌ لِلْمُحْرِقِ أَ فَهِمْتَ يَا هِشَامُ فَهْماً تَدْفَعُ بِهِ وَ تُنَافِرُ أَعْدَاءَنَا وَ الْمُلْحِدِينَ فِي اللَّهِ وَ الْمُشْرِكِينَ مَعَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ غَيْرَهُ(2) قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ نَفَعَكَ اللَّهُ بِهِ وَ ثَبَّتَكَ يَا هِشَامُ قَالَ هِشَامٌ فَوَ اللَّهِ مَا قَهَرَنِي أَحَدٌ فِي التَّوْحِيدِ حِينَئِذٍ حَتَّى قُمْتُ مَقَامِي هَذَا.

ترجمه:

ص: 406

1- الخبز اسم للمأكول و لا شی ء من أحكام المأكول لاسمه، فهما متغايران ذاتا، و كذلک اللّه تعالی و أسماؤه.

2- فی الكافی باب معانی الأسماء و اشتقاقها تحت رقم 2 هكذا «أ فهمت يا هشام فهما تدفع به و تناضل به أعداءنا و المتخذين مع اللّه عزّ و جلّ غيره- الخ».

حدیث کردند ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی «ره» و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از نضر بن سوید از هشام بن حکم که حضرت صادق (ع) را از اسمهای خدا و اشتقاق آنها سؤال نمود فرمود که اللّٰه مشتق است از اله و اله مألوه و معبودی را اقتضاء و خواهش میکند و اسم غیر مسمی است چه اسم همان مرکب از حروف است چون زید که مرکب است از زای و یاء و دال و مسمی آن شخص معین مشخص است که این اسم بر او دلالت میکند پس هر که اسم خدا را عبادت کند نه معی را کافر شده و چیزی را عبادت نکرده و کسی که اسم و معنی را هر دو عبادت کند شرک آورده و دو چیز را عبادت کرده و هر که معنی را عبادت کند نه اسم این عبادت توحید است ای هشام آیا آنچه گفتم فهمیدی هشام میگوید که عرض کردم که مرا زیاد کن و بیش از این بمن بفرما فرمود که خدای عز و جل را نود و نه اسم است پس اگر اسم همان مسمی باشد هر آینه هر اسمی از آنها خدائی خواهد بود و لیکن خدای عز و جل معینی است که بواسطه این اسمها بر او دلالت می شود و همه این اسمها غیر اویند ای هشام نان اسم است از برای آنچه خورده می شود و آب اسم است از برای آنچه خورده می شود و آب اسم است از برای آنچه پوشیده می شود و آتش اسم است از برای آن سوزاننده معروف ای هشام آیا فهمیدی چنان فهمیدی که بآن دفع کنی و مخاصمه نمائی با دشمنان ما و کسانی که در باب خدا الحاد میکنند و از حق میل می نمایند و آنان که با خدای عز و جل غیر او را شریک میسازند عرض کردم آری فرمود که ای هشام خدا تو را بآن نفع بخشد و تو را ثابت و پا بر جای دارد هشام گفت بخدا قسم که بعد از آنکه از این مقام و مجلس برخاستم کسی در باب توحید خدا بر من غالب نشد.

حديث 14

14- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَسْوَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَيْهِ الْبَرْذَعِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِی جَدِّی قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِی أُوَیْسٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ بْنِ قَیْسٍ الصَّنْعَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَفْلَحُ بْنُ کَثِیرٍ عَنِ ابْنِ جُرَیْجٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ النَّبِیِّ ص أَنَّ جَبْرَئِیلَ نَزَلَ عَلَیْهِ بِهَذَا الدُّعَاءِ مِنَ السَّمَاءِ وَ نَزَلَ عَلَیْهِ ضَاحِکاً مُسْتَبْشِراً فَقَالَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا مُحَمَّدُ قَالَ وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ یَا جَبْرَئِیلُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ إِلَیْکَ بِهَدِیَّهٍ فَقَالَ وَ مَا تِلْکَ الْهَدِیَّهُ یَا جَبْرَئِیلُ فَقَالَ کَلِمَاتٌ مِنْ کُنُوزِ الْعَرْشِ أَکْرَمَکَ اللَّهُ بِهَا قَالَ وَ مَا هُنَّ یَا جَبْرَئِیلُ قَالَ قُلْ یَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَ سَتَرَ الْقَبِیحَ یَا مَنْ لَمْ یُؤَاخِذْ بِالْجَرِیرَهِ وَ لَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ یَا عَظِیمَ الْعَفْوِ یَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَهِ یَا بَاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَهِ- یَا صَاحِبَ کُلِّ نَجْوَی وَ یَا مُنْتَهَی کُلِّ شَکْوَی یَا مُقِیلَ الْعَثَرَاتِ(1) یَا کَرِیمَ الصَّفْحِ یَا عَظِیمَ الْمَنِّ یَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا یَا رَبَّنَا وَ یَا سَیِّدَنَا وَ یَا مَوْلَانَا وَ یَا غَایَهَ رَغْبَتِنَا أَسْأَلُکَ یَا اللَّهُ أَنْ لَا تُشَوِّهَ خَلْقِی بِالنَّارِ- فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص یَا جَبْرَئِیلُ فَمَا ثَوَابُ هَذِهِ الْکَلِمَاتِ قَالَ هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ انْقَطَعَ الْعِلْمُ لَوِ اجْتَمَعَ مَلَائِکَهُ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعِ أَرَضِینَ عَلَی أَنْ یَصِفُوا ثَوَابَ ذَلِکَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ مَا وَصَفُوا مِنْ أَلْفِ جُزْءٍ جُزْءاً وَاحِداً فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ یَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَ سَتَرَ الْقَبِیحَ سَتَرَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ فِی الدُّنْیَا وَ جَمَّلَهُ فِی الْآخِرَهِ وَ سَتَرَ اللَّهُ عَلَیْهِ أَلْفَ سِتْرٍ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ إِذَا قَالَ یَا مَنْ لَمْ یُؤَاخِذْ بِالْجَرِیرَهِ وَ لَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ لَمْ یُحَاسِبْهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ لَمْ یَهْتِکْ سِتْرَهُ یَوْمَ یُهْتَکُ السُّتُورُ وَ إِذَا قَالَ یَا عَظِیمَ الْعَفْوِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ کَانَتْ خَطِیئَتُهُ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ وَ إِذَا قَالَ یَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ حَتَّی السَّرِقَهَ وَ شُرْبَ الْخَمْرِ وَ أَهَاوِیلَ الدُّنْیَا وَ غَیْرَ ذَلِکَ مِنَ الْکَبَائِرِ وَ إِذَا قَالَ یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَهِ فَتَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ سَبْعِینَ بَاباً مِنَ الرَّحْمَهِ فَهُوَ یَخُوضُ فِی رَحْمَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّی یَخْرُجَ مِنَ الدُّنْیَا وَ إِذَا قَالَ یَا بَاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَهِ بَسَطَ اللَّهُ یَدَهُ عَلَیْهِ بِالرَّحْمَهِ وَ إِذَا قَالَ یَا صَاحِبَ کُلِّ نَجْوَی وَ یَا مُنْتَهَی کُلِّ شَکْوَی أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْأَجْرِ ثَوَابَ کُلِّ مُصَابٍ وَ کُلِّ سَالِمٍ وَ کُلِّ مَرِیضٍ وَ کُلِّ ضَرِیرٍ وَ کُلِّ مِسْکِینٍ وَ کُلِّ فَقِیرٍ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ إِذَا قَالَ یَا کَرِیمَ الصَّفْحِ أَکْرَمَهُ اللَّهُ کَرَامَهَ الْأَنْبِیَاءِ وَ إِذَا قَالَ یَا عَظِیمَ الْمَنِّ أَعْطَاهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أُمْنِیَّتَهُ وَ أُمْنِیَّهَ الْخَلَائِقِ وَ إِذَا قَالَ یَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ مِنَ الْأَجْرِ بِعَدَدِ مَنْ شَکَرَ نَعْمَاءَهُ وَ إِذَا قَالَ یَا رَبَّنَا وَ یَا سَیِّدَنَا وَ یَا مَوْلَانَا(2)

1- ليس فى أكثر النسخ «يا مقيل العثرات» و ليس فى نسخه بيان ثوابه.
2- الظاهر زياده «و يا مولانا» هنا لذكره من بعد.

قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اشْهَدُوا مَلَائِکَتِی أَنِّی غَفَرْتُ لَهُ وَ أَعْطَیْتُهُ مِنَ الْأَجْرِ بِعَدَدِ مَنْ خَلَقْتُهُ فِی الْجَنَّهِ وَ النَّارِ وَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ الْأَرَضِینَ السَّبْعِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ وَ قَطْرِ الْأَمْطَارِ وَ أَنْوَاعِ الْخَلْقِ وَ الْجِبَالِ وَ الْحَصَی وَ الثَّرَی وَ غَیْرِ ذَلِکَ وَ الْعَرْشِ وَ الْکُرْسِیِّ وَ إِذَا قَالَ یَا مَوْلَانَا مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهُ مِنَ الْإِیمَانِ وَ إِذَا قَالَ یَا غَایَهَ رَغْبَتِنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ رَغْبَتَهُ وَ مِثْلَ رَغْبَهِ الْخَلَائِقِ وَ إِذَا قَالَ أَسْأَلُکَ یَا اللَّهُ أَنْ لَا تُشَوِّهَ خَلْقِی بِالنَّارِ قَالَ الْجَبَّارُ جَلَّ جَلَالُهُ اسْتَعْتَقَنِی عَبْدِی مِنَ النَّارِ اشْهَدُوا مَلَائِکَتِی أَنِّی قَدْ أَعْتَقْتُهُ مِنَ النَّارِ وَ أَعْتَقْتُ أَبَوَیْهِ وَ إِخْوَتَهُ وَ أَخَوَاتِهِ وَ أَهْلَهُ وَ وُلْدَهُ وَ جِیرَانَهُ وَ شَفَّعْتُهُ فِی أَلْفِ رَجُلٍ مِمَّنْ وَجَبَ لَهُمُ النَّارُ وَ آجَرْتُهُ مِنَ النَّارِ فَعَلِّمْهُنَّ یَا مُحَمَّدُ الْمُتَّقِینَ وَ لَا تُعَلِّمْهُنَّ الْمُنَافِقِینَ فَإِنَّهَا دَعْوَهٌ مُسْتَجَابَهٌ لِقَائِلِیهِنَّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ هُوَ دُعَاءُ أَهْلِ الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ حَوْلَهُ إِذَا کَانُوا یَطُوفُونَ بِهِ.

قال مصنف هذا الکتاب الدلیل علی أن الله تعالی عز و جل عالم حی قادر لنفسه لا بعلم و قدره و حیاه هو غیره أنه لو کان عالما بعلم لم یخل علمه من أحد أمرین إما أن یکون قدیما أو حادثا فإن کان حادثا فهو جل ثناؤه قبل حدوث العلم غیر عالم و هذا من صفات النقص و کل منقوص محدث بما قدمنا و إن کان قدیما وجب أن یکون غیر الله عز و جل قدیما و هذا کفر بالإجماع فکذلک القول فی القادر و قدرته و الحی و حیاته و الدلیل علی أنه تعالی لم یزل قادرا عالما حیا أنه قد ثبت أنه عالم قادر حی لنفسه و صح بالدلیل أنه عز و جل قدیم و إذا کان کذلک کان عالما لم یزل إذ نفسه التی لها علم لم تزل و هذا یدل علی أنه قادر حی لم یزل

(1)

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن عبد اللّٰه بن احمد اسواری گفت که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه برذعی گفت که خبر داد ما را اسماعیل بن محمد بن فضل بن محمد بن مسیب بیهقی گفت که حدیث کرد مرا جدم گفت که حدیث کرد مرا افلح بن کثیر از ابن جریح از عمر و بن شعیب از پدرش از جدش از پیغمبر (ص) که جبرئیل با این دعاء از آسمان بر او فرود آمد و بر او فرود آمد شادان و خندان و عرض کرد که

السلام علیک یا محمد

حضرت فرمود

و علیک السلام یا جبرئیل

جبرئیل عرض کرد که خدای عز و جل هدیه را بسوی تو فرستاده حضرت فرمود که ای جبرئیل آن هدیه چیست جبرئیل عرض کرد که سخنانی چند است از گنجهای عرش که خدا تو را بآنها گرامی داشته و نواخته حضرت فرمود که ای جبرئیل آن سخنان چه چیز است عرض کرد که بگو

یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریره و لم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفره یا باسط الیدین بالرحمه یا صاحب کل نجوی و یا منتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا ربنا و یا سیدنا و یا مولانا و یا غایه رغبتنا أسألک یا الله ان لا تشوه خلقنی بالنار

یعنی ای آنکه نیکو را آشکار کرده و زشت را پوشیده ای آنان که بگناه مؤاخذه و باز خواست نفرموده و پرده را ندریده ای بزرگ عفو ای خوش درگذشتن ای گشاد آمرزش ای گشاده و گسترده دستها به مهربانی ای صاحب هر راز و ای پایان هر گله ای خوب فرو گذاشتن ای بزرگ عطاءای آغازکننده بنعمتها پیش از سزاواری آنها ای پروردگار ما وای بزرگ ما و ای آقای ما و ای پایان خواهش ما سؤال میکنم تو را ای خدا آنکه زشت نکنی خلقت مرا بآتش دوزخ پس رسول خدا (ص) فرمود که ای جبرئیل ثواب این سخنان چیست عرض کرد که هیهات هیهات این مطلب دور است علم

و دانش بریده شده و بآن نرسیده اگر فرشتگان هفت آسمان و هفت زمین بر این اجتماع کنند که ثواب آن را وصف کنند تا روز قیامت از هزار جزء یکجزء را وصف نکنند پس چون بنده بگوید که

1- ذکر هذا الکلام فی الباب الحادی عشر کان أنسب.

یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح

خدا در دنیا او را برحمت خود بپوشاند و در آخرت او را نیکو گرداند و در دنیا و آخرت هزار پرده بر او بپوشاند و چون بگوید که

یا من لم یؤاخذ بالجریره و لم یهتک الستر

خدا او را در روز قیامت حساب نکند و پرده اش را ندرد در روزی که پرده ها دریده می شود و چون بگوید که

یا عظیم العفو

خدا گناهان او را از برایش بیامرزد و اگر چه گناهش چون کف دریا باشد و چون بگوید که

یا حسن التجاوز

خدا از او درگذرد حتی دزدی و شراب خوردن و ترسهای دنیا و غیر این از گناهان کبیره و چون بگوید که

یا واسع المغفره

خدای عز و جل از برایش هفتاد دراز رحمت بگشاید پس او در رحمت خدای عز و جل فرو میرود تا از دنیا بیرون رود و هر گاه که بگوید

یا باسط الیدین بالرحمه

خدا دست خود را برحمت بر او بگشاید و چون بگوید که

یا صاحب کل نجوی و منتهی کل شکوی

خدای عز و جل از اجر ثواب هر مصیبت زده و هر بی آفتی و هر بیماری و هر گزند رسیده و هر بیچاره و هر فقیری و هر صاحب مصیبتی تا روز قیامت باو عطاء فرماید و چون بگوید که

یا کریم الصفح

خدا او را بنوازد بنوازش پیغمبران و چون بگوید که

یا عظیم المن

خدا در روز قیامت آرزوی او و آرزوی خلائق را باو عطاء کند و چون بگوید که

یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها

خدای تعالی از اجر بشماره هر که نعمتهای او را شکر کرده باو عطاء کند و چون بگوید که

ص: 411

یا ربنا و یا سیدنا و یا مولانا

خدای تبارک و تعالی میفرماید که ای فرشتگان من شاهد باشید که من او را آمرزیدم و باو از اجر عطاء کردم بشماره هر که و هر چه آن را آفریده ام از کسانی که در بهشتند و در آتش دوزخ و آسمانهای هفتگانه و زمین هفتگانه و آفتاب و ماه و ستارگان و قطره های بارانها و انواع خلائق و کوهها و سنگریزه و خاک و غیر آن و عرش و کرسی و چون بگوید که یا مولانا خدا دل او را از ایمان پر کند و چون بگوید که یا غایه رغبتنا خدا در روز قیامت خواهش او و مثل خواهش همه خلائق را باو عطاء کند و چون بگوید که

أسألک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار

خداوند جبار جل جلاله بفرماید که بنده من خواهش آزادی از آتش دوزخ را از من نمود ای فرشتگان من شاهد باشید که من او را از آتش دوزخ آزاد کردم و پدر و مادر و برادران و خواهران و کسان و فرزندان و همسایگانش را نیز آزاد کردم و او را شفیع گردانیدم در حق هزار مرد از کسانی که آتش دوزخ از برای ایشان واجب شده بود و او را از آتش پناه دادم پس یا محمد این سخنان را بپرهیزکاران بیاموزان و اینها را بمنافقان میاموزان زیرا که اینها دعائیست که از برای گوینده اینها مستجاب است ان شاء اللّٰه و این دعاء اهل بیت المعمور است در گرداگرد آن هر گاه چنان باشند که بآن طواف کنند و بدور آن بگردند.

«مترجم گوید» که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که دلیل بر اینکه خدای عز و جل عالم و قادر وحی است بخودی خود نه بعلم و قدرت و حیات که هر یک غیر او باشد آنست که اگر عالم باشد بواسطه علمی علمش از یکی از دو امر خالی نباشد یا آنست که این از صفات نقص است و هر منقوصی که نقص باو رسیده محدث است که دیگری او را احداث کرده بآنچه ما آن را مقدم داشتیم و اگر قدیم باشد واجب شود که چیزی غیر از خدای عز و جل قدیم باشد و این بالاجماع کفر است و همچنین است قول در قادر و قدرتش و در حی و حیاتش و دلیل بر اینکه آن جناب عز و جل همیشه عالم و قادر وحی بوده آنست که ثابت شد که خدا عالم و قادر وحی است بخودی خود و بدلیلها بصحت پیوسته که خدای عز و جل قدیم است و هر گاه امر چنین باشد همیشه عالم خواهد

بود زیرا که ذاتش که علم از برای آنست همیشه بوده و خود همین امر دلالت میکند بر اینکه آن جناب همیشه قادر وحی بوده

ص: 412

30- باب القرآن ما هو

«باب سی ام» در بیان اینکه قرآن چه چیز است

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عَلِیِّ بْنِ مُوسَى ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِی عَنِ الْقُرْآنِ أَ خَالِقٌ أَوْ مَخْلُوقٌ فَقَالَ لَيْسَ بِخَالِقٍ وَ لَا مَخْلُوقٍ وَ لَكِنَّهُ كَلَامُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت بحضرت امام رضا (ع) عرض کردم که یا ابن رسول اللّه مرا خبر ده از قرآن که آیا خالق است مخلوق یعنی آفریننده یا آفریده شده است فرمود که نه خالق است و نه مخلوق و لیکن قرآن کلام خدای عز و جل است

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِیُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ع مَا تَقُولُ فِی الْقُرْآنِ فَقَالَ كَلَامُ اللَّهِ لَا تَتَجَاوَزُوهُ وَ لَا تَطْلُبُوا الْهُدَى فِی غَيْرِهِ فَتَضِلُّوا.

ترجمه:

حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد اللّه بن جعفر حمیری از پدرش از ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت که گفت بحضرت امام رضا (ع) عرض کردم که در باب قرآن چه میفرمائی فرمود کلام خدا است از آن در نگذرید و راه راست را در غیر آن مجوئید که گمراه میشوید

ص: 413

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَحْمَدَ الْمُؤَدِّبُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِی الْقُرْآنِ فَقَالَ هُوَ کَلَامُ اللَّهِ وَ قَوْلُ اللَّهِ وَ کِتَابُ اللَّهِ وَ وَحْیُ اللَّهِ وَ تَنْزِیلُهُ وَ هُوَ الْکِتَابُ الْعَزِیزُ الَّذِی لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد مؤدب «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را علی بن سالم از پدرش که گفت حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام را سؤال نمودم و بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّٰه در باب قرآن چه میفرمائی فرمود که آن کلام خدا و قول خدا و کتاب خدا و وحی خدا و تنزیل او است که آن را فرو فرستاده و آنست کتاب عزیزی که باطل آن را نمیآید از پیش رویش و نه از پشت سرش یعنی از هیچ جهت باطلی بسوی آن راه نیابد فرو فرستاده شده ایست از نزد راست گفتار درست کردار ستوده.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ الْیَقْطِینِیُّ قَالَ کَتَبَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا ع إِلَی بَعْضِ شِیعَتِهِ بِبَغْدَادَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* عَصَمَنَا اللَّهُ وَ إِیَّاکَ مِنَ الْفِتْنَهِ فَإِنْ یَفْعَلْ فَقَدْ أَعْظَمَ بِهَا نِعْمَهً(1)

ص: 414

1- الضمیر راجع الی العصمه، و فی نسخه(ط) «فقد تعظم بها نعمه».

وَ إِنْ لَا يَفْعَلْ فَهِیَ الْهَلَکَهُ نَحْنُ نَرَی أَنَّ الْجِدَالَ فِی الْقُرْآنِ بِدْعَهٌ اشْتَرَکَ فِیهَا السَّائِلُ وَ الْمُجِیبُ فَیَتَعَاطَی السَّائِلُ مَا لَیْسَ لَهُ وَ یَتَکَلَّفُ الْمُجِیبُ مَا لَیْسَ عَلَیْهِ وَ لَیْسَ الْخَالِقُ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ وَ الْقُرْآنُ کَلَامُ اللَّهِ لَا تَجْعَلْ لَهُ اسْماً مِنْ عِنْدِکَ فَتَکُونَ مِنَ الضَّالِّینَ جَعَلَنَا اللَّهُ وَ إِیَّاکَ مِنَ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَهِ مُشْفِقُونَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی بن عبید یقطینی گفت که حضرت علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام بسوی بعضی از شیعیانش نوشت در بغداد که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ خدا ما و تو را از فتنه و آزمایش نگاه دارد پس اگر چنین کند و نگاه دارد آن چه نعمت بزرگیست یا نعمتهای خود را بآن بزرگ گردانیده و اگر نکند همان عین هلاکت و نابودیست ما چنان میبینیم و اعتقاد داریم که جدال و بحث در قرآن بدعتی است که سائل و مجیب در آن شرکت دارند پس سائل میگیرد آنچه را که از برای او نیست و مجیب تکلف میکند آنچه را که بر او نیست و کسی و چیزی خالق نیست مگر خدای عز و جل و آنچه غیر او باشد مخلوق است و قرآن کلام خدا است و از برایش از نزد خود نامی قرار مده که از جمله گمراهان باشی بگرداند خدا ما و تو را از آنان که از پروردگار خود می ترسند در نهانی و ایشان از قیامت ترسانند.

ص: 415

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُؤَدِّبُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِی سُلَیْمَانُ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ع یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِی الْقُرْآنِ فَقَدِ اخْتَلَفَ فِیهِ مَنْ قِبَلَنَا فَقَالَ قَوْمٌ إِنَّهُ مَخْلُوقٌ وَ قَالَ قَوْمٌ إِنَّهُ غَیْرُ مَخْلُوقٍ فَقَالَ ع أَمَا إِنِّی لَا أَقُولُ فِی ذَلِکَ مَا یَقُولُونَ وَ لَکِنِّی أَقُولُ إِنَّهُ کَلَامُ اللَّهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن احمد گفت که حدیث کرد مرا سلیمان بن جعفر جعفری گفت که به ابو الحسن حضرت موسی بن جعفر (ع) عرض کردم که یا ابن رسول اللّه در باب قرآن چه میفرمائی چه کسانی که در نزد ما هستند یا پیش از ما بوده اند در آن اختلاف کرده اند پس گروهی گفتند که آن مخلوق است و گروهی دیگر گفتند که آن مخلوق نیست حضرت (ع) فرمود آگاه باش که من در آن آنچه ایشان میگویند نمیگویم و لیکن میگویم که آن کلام خدا است.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَیْمَانَ الْجَعْفَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِیِّ عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: لَمَّا وَقَفَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع عَلَی الْخَوَارِجِ وَ وَعَظَهُمْ وَ ذَکَّرَهُمْ وَ حَذَّرَهُمُ الْقِتَالَ قَالَ لَهُمْ مَا تَنْقِمُونَ مِنِّی أَلَا إِنِّی أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ(1)

ص: 416

1- «الا» حرف تنبیه و ما قبله استفهام توبیخ، أو حرف استثناء.

فَقَالُوا أَنْتَ كَذَلِكَ وَ لَكِنَّكَ حَكَّمْتَ فِی دِينِ اللَّهِ أَبَا مُوسَى الْأَشْعَرِیَّ فَقَالَ ع وَ اللَّهِ مَا حَكَّمْتُ مَخْلُوقاً وَ إِنَّمَا حَكَّمْتُ الْقُرْآنَ وَ لَوْ لَا أَنِّی غُلِبْتُ عَلَى أَمْرِی وَ خُولِفْتُ فِی رَأْيِی لَمَا رَضِيتُ أَنْ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها بَيْنِی وَ بَيْنَ أَهْلِ حَرْبِ اللَّهِ حَتَّى أُعْلِیَ كَلِمَةَ اللَّهِ وَ أَنْصُرَ دِيْنَ اللَّهِ- وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ وَ الْجَاهِلُونَ.

قال مصنف هذا الكتاب قد جاء فی الكتاب أن القرآن كلام الله و وحی الله و قول الله و كتاب الله و لم يجئ فيه أنه مخلوق و إنما امتنعنا من إطلاق المخلوق عليه(1) لأن المخلوق فی اللغه قد يكون مكذوبا و يقال كلام مخلوق أی مكذوب قال الله تبارک و تعالی- إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً (2) أی كذبا و قال تعالی حكايه عن منكری التوحيد- ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّهِ الْآخِرَهِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ (3) أی افتعال و كذب فمن زعم أن القرآن مخلوق بمعنی أنه مكذوب فقد كفر و من قال إنه غير مخلوق بمعنی أنه غير مكذوب فقد صدق و قال الحق و الصواب و من زعم أنه غير مخلوق بمعنی أنه غير محدث و غير منزل و غير محفوظ فقد أخطأ و قال غير الحق و الصواب و قد أجمع أهل الإسلام علی أن القرآن كلام الله عز و جل علی الحقيقه دون المجاز و أن من قال غير ذلک فقد قال مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً و وجدنا القرآن مفصلا و موصلا و بعضه غير بعض و بعضه قبل بعض كالناسخ الذی يتأخر عن المنسوخ فلو لم يكن ما هذه صفته حادثا بطلت الدلاله علی حدوث المحدثات و تعذر إثبات محدثها بتناهيها و تفرقها و اجتماعها.

1- فی نسخه(و) «و انما منعنا- الخ».
2- العنكبوت: 17.
3- ص: 7.

و شی ء آخر و هو أن العقول قد شهدت و الأمه قد اجتمعت علی أن الله عز و جل صادق فی إخباره و قد علم أن الکذب هو أن یخبر بکون ما لم یکن و قد أخبر الله عز و جل عن فرعون و قوله- أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی(1) و عن نوح أنه نادی ابنه و هو فِی مَعْزِلٍ یا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنا وَ لا تَکُنْ مَعَ الْکافِرِینَ(2) فإن کان هذا القول و هذا الخبر قدیما فهو قبل فرعون و قبل قوله ما أخبر عنه و هذا هو الکذب و إن لم یوجد إلا بعد أن قال فرعون ذلک فهو حادث لأنه کان بعد أن لم یکن.

و أمر آخر و هو أن الله عز و جل قال- وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ (3) و قوله ما نَنْسَخْ مِنْ آیَهٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها (4) و ما له مثل أو جاز أن یعدم بعد وجوده فحادث لا محاله

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن سلیمان جعفری گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد اللّٰه بن فضل هاشمی از سعد خفاف از اصبغ بن نباته که گفت چون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بر سر خوارج ایستاد و ایشان را پند داد و متذکر ساخت و ایشان را از جنگ ترسانید بایشان فرمود که شما از من هیچ چیز را ناخوش ندارید و عیب نمی توانید کرد مگر آنکه من اول کسی هستم که بخدا و برسولش ایمان آورده ام گفتند که تو چنینی و لیکن تو ابو موسی اشعری را در دین خدا حکم کردی که حکم کند حضرت (ع) فرمود بخدا سوگند که من مخلوقی را حکم نکردم و جز این نیست که قرآن را حکم کردم و اگر نه این بود که من بر کار خویش مغلوب شدم و در رأی خود مخالفت شدم هر آینه راضی نمیشدم که جنگ اسلحه خود را بگذارد و آتش قتالی که در میان من و اهل جنگ با خدا است فرو نشیند تا سخن خدا را بلند گردانم و دین خدا را یاری دهم و هر چند که کافران و جاهلان ناخوش داشته باشند.

1- النازعات: 24.
2- هود: 42.
3- الإسراء: 86.

4- البقره: 106.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که در باب کتاب خدا وارد شده که قرآن کلام خدا و وحی خدا و قول خدا و کتاب خدا است و در باب آن وارد نشده که آن مخلوق است و جز این نیست که ما از اطلاق نام مخلوق بر آن منع شده ایم زیرا که مخلوق در لغت گاهی مکذوب میباشد یعنی دروغ گفته شده و گفته می شود که کلام مخلوق یعنی مکذوب خدای تبارک و تعالی فرموده که إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً یعنی جز این نیست که می پرستید از غیر خدا بتانی چند را و بر می بافید افک را یعنی دروغ میگوئید دروغ گفتنی و آن جناب از روی حکایت از منکران توحید فرموده که ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّهِ الْآخِرَهِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ یعنی نشنیده ایم اینکه محمد میگوید از وحدانیت خدا و نبودن شریکان او در کیش باز پسین یعنی ملت عیسی که آخرین ملتها است چه ترسایان بسه خدا قائلند نه بتوحید نیست این توحید که او میگوید مگر اختلاق یعنی بربافتن و دروغی از نزد وی پس هر که گمان کند که قرآن مخلوق است باین معنی که آن مکذوب است بحقیقت که کافر شده و کسی که میگوید که آن مخلوق نیست باین معنی که محدث و منزل و محفوظ نیست خطا کرده و غیر حق و صواب گفته و اهل اسلام بر این اجماع کرده اند که قرآن کلام خدای عز و جل است بر وجه حقیقت نه مجاز و بر اینکه هر کس غیر از این بگوید بحقیقت که انکارشده از سخن یعنی گفتار ناشناخته و نادانسته و دروغ و باطل و منحرف از حق گفته و ما قرآن را مفصل و موصل یافتیم که بعضی از آن ببعضی پیوند و بعضی از آن از بعضی جدا است و بعضی از آن غیر از بعضی دیگر و بعضی از آن پیش از بعضی است چون ناسخی که از منسوخ متاخر باشد پس اگر آنچه اینک صفت آنست حادث نباشد دلالت بر حدوث محدثات باطل شود و اثبات محدث و پدید آورنده آنها بتناهی و تفرق و اجتماع آنها متعذر و محال باشد و چیز دیگر و آن اینست که عقول شهادت داده اند و امت اجماع کرده اند که خدای عز و جل در اخبارش صادق است و معلوم است که دروغ آنست که خبر دهد بودن آنچه نبوده باشد و خدای عز و جل از فرعون و قولش خبر داده که أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلی یعنی منم پروردگار شما و متولی.

همه امور شما که بزرگتر و برترم از همه شما و از خدایان دیگر که بهر که میخواهم ضرر میتوانم رسانید و هیچ کس ضرر بمن نتواند رسانید پس هیچ خدای از من برتر نباشد و از نوح خبر داده که آن حضرت پسرش را آواز داد و او بر کرانه از کشتی دور ایستاده بود که یا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنا وَ لا تَکُنْ مَعَ الْکافِرِینَ یعنی ای پسرک من سوار شود در کشتی با ما و مباش از ناگرویدگان تا غرق نشوی پس اگر این قول و این خبر قدیم باشد پیش از فرعون و پیش از گفتنش آنچه را که از او خبر داده خواهد بود و اینکه دروغ است و اگر یافت نشده باشد مگر بعد از آنکه فرعون این را گفته باشد پس آن حادث است زیرا که آن موجود شده بعد از آنکه نبوده و امر دیگر و آن این است که خدای عز و جل فرموده که وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ یعنی و هر آینه اگر خواهیم هر آینه ببریم آن چیزی را که وحی کرده ایم بسوی تو و قول آن جناب ما نَنْسَخْ مِنْ آیَهٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها یعنی هر چه منسوخ میکنیم از آیتی آیات قرآن بر وفق مصلحت خلقان و مقتضای زمان یا فراموش میگردانیم آن را و از دلهای میبریم می آوریم بهتر از آن آیه منسوخ را در نفع بندگان یا مثل و مانند آن و آنچه مثل دارد یا جائز است که بعد از وجودش معدوم شود لا محاله حادث است

حدیث 7

7- وَ تَصْدِیقُ ذَلِکَ مَا أَخْرَجَهُ شَیْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فِی جَامِعِهِ وَ حَدَّثَنَا بِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ (1)

1- «حدّثنا» عطف على أخرجه و الضمير المستتر فيه يرجع الى «شيخنا».

عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِیمِ الْقَصِیرِ قَالَ: کَتَبْتُ عَلَی یَدَیْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ أَعْیَنَ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاکَ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِی أَشْیَاءَ قَدْ کَتَبْتُ بِهَا إِلَیْکَ فَإِنْ رَأَیْتَ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ أَنْ تَشْرَحَ لِی جَمِیعَ مَا کَتَبْتُ بِهِ إِلَیْکَ اخْتَلَفَ النَّاسُ جُعِلْتُ فِدَاکَ بِالْعِرَاقِ فِی الْمَعْرِفَهِ وَ الْجُحُودِ فَأَخْبِرْنِی جُعِلْتُ فِدَاکَ أَ هُمَا مَخْلُوقَانِ وَ اخْتَلَفُوا فِی الْقُرْآنِ فَزَعَمَ قَوْمٌ أَنَّ الْقُرْآنَ کَلَامُ اللَّهِ غَیْرُ مَخْلُوقٍ وَ قَالَ آخَرُونَ کَلَامُ اللَّهِ مَخْلُوقٌ وَ عَنِ الِاسْتِطَاعَهِ أَ قَبْلَ الْفِعْلِ أَوْ مَعَ الْفِعْلِ فَإِنَّ أَصْحَابَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِیهِ وَ رَوَوْا فِیهِ وَ عَنِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی هَلْ یُوصَفُ بِالصُّورَهِ أَوْ بِالتَّخْطِیطِ فَإِنْ رَأَیْتَ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ أَنْ تَکْتُبَ إِلَیَّ بِالْمَذْهَبِ الصَّحِیحِ مِنَ التَّوْحِیدِ وَ عَنِ الْحَرَکَاتِ أَ هِیَ مَخْلُوقَهٌ أَوْ غَیْرُ مَخْلُوقَهٍ وَ عَنِ الْإِیمَانِ مَا هُوَ فَکَتَبَ ع عَلَی یَدَیْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ أَعْیَنَ سَأَلْتَ عَنِ الْمَعْرِفَهِ مَا هِیَ فَاعْلَمْ رَحِمَکَ اللَّهُ أَنَّ الْمَعْرِفَهَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْقَلْبِ مَخْلُوقَهٌ وَ الْجُحُودَ صُنْعُ اللَّهِ فِی الْقَلْبِ مَخْلُوقٌ(1) وَ لَیْسَ لِلْعِبَادِ فِیهِمَا مِنْ صُنْعٍ وَ لَهُمْ فِیهِمَا الِاخْتِیَارُ مِنَ الِاکْتِسَابِ فَبِشَهْوَتِهِمُ الْإِیمَانَ اخْتَارُوا الْمَعْرِفَهَ فَکَانُوا بِذَلِکَ مُؤْمِنِینَ عَارِفِینَ وَ بِشَهْوَتِهِمُ الْکُفْرَ اخْتَارُوا الْجُحُودَ فَکَانُوا بِذَلِکَ کَافِرِینَ جَاحِدِینَ ضُلَّالاً وَ ذَلِکَ بِتَوْفِیقِ اللَّهِ لَهُمْ وَ خِذْلَانِ مَنْ خَذَلَهُ اللَّهُ فَبِالاخْتِیَارِ وَ الِاکْتِسَابِ عَاقَبَهُمُ اللَّهُ وَ أَثَابَهُمْ- وَ سَأَلْتَ رَحِمَکَ اللَّهُ عَنِ الْقُرْآنِ وَ اخْتِلَافِ النَّاسِ قِبَلَکُمْ فَإِنَّ الْقُرْآنَ کَلَامُ اللَّهِ مُحْدَثٌ غَیْرُ مَخْلُوقٍ وَ غَیْرُ أَزَلِیٍّ مَعَ اللَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ وَ تَعَالَی عَنْ ذَلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً کَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا شَیْ ءَ غَیْرَ اللَّهِ مَعْرُوفٌ وَ لَا مَجْهُولٌ کَانَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا مُتَکَلِّمَ وَ لَا مُرِیدَ وَ لَا مُتَحَرِّکَ وَ لَا فَاعِلَ(2)

1- الکلام فی المعرفه و الجحود یأتی فی الباب الثالث و الستین.

2- قوله: «و لا متحرک» أی فاعل الحرکه، أو المعنی و لا ظاهر بفعله، و قوله «و لا فاعل» لا ینافی قول الرضا علیه السّلام فی الحدیث الثانی من الباب الثانی: «و له معنی الخالق و لا مخلوق، اذ المراد هناک کمال الفاعلیه باعتبار ذاته و هنا وجود المفعول باعتبار فعله.

جَلَّ وَ عَزَّ رَبُّنَا فَجَمِيعُ هَذِهِ الصِّفَاتِ مُحْدَثَةٌ عِنْدَ حُدُوثِ الْفِعْلِ مِنْهُ جَلَّ وَ عَزَّ رَبُّنَا وَ الْقُرْآنُ كَلاَمُ اللَّهِ غَيْرُ مَخْلُوقٍ فِيهِ خَبَرُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ خَبَرُ مَا يَكُونُ بَعْدَكُمْ (1) أُنْزِلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص (2) وَ سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الاِسْتِطَاعَةِ لِلْفِعْلِ (3) فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَبْدَ وَ جَعَلَ لَهُ الْآلَةَ وَ الصِّحَّةَ وَ هِيَ الْقُوَّةُ الَّتِي يَكُونُ الْعَبْدُ بِهَا مُتَحَرِّكاً مُسْتَطِيعاً لِلْفِعْلِ وَ لاَ مُتَحَرِّكَ إِلاَّ وَ هُوَ يُرِيدُ الْفِعْلَ وَ هِيَ صِفَةٌ مُضَافَةٌ إِلَى الشَّهْوَةِ الَّتِي هِيَ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُرَكَّبَةٌ فِي الْإِنْسَانِ(4) فَإِذَا تَحَرَّكَتِ الشَّهْوَةُ فِي الْإِنْسَانِ اشْتَهَى الشَّيْءَ فَأَرَادَهُ فَمِنْ ثَمَّ قِيلَ لِلْإِنْسَانِ مُرِيدٌ فَإِذَا أَرَادَ الْفِعْلَ وَ فَعَلَ كَانَ مَعَ الاِسْتِطَاعَةِ وَ الْحَرَكَةِ فَمِنْ ثَمَّ قِيلَ لِلْعَبْدِ مُسْتَطِيعٌ مُتَحَرِّكٌ فَإِذَا كَانَ الْإِنْسَانُ سَاكِناً غَيْرَ مُرِيدٍ لِلْفِعْلِ وَ كَانَ مَعَهُ الْآلَةُ وَ هِيَ الْقُوَّةُ وَ الصِّحَّةُ اللَّتَانِ بِهِمَا تَكُونُ حَرَكَاتُ الْإِنْسَانِ وَ فِعْلُهُ كَانَ سُكُونُهُ لِعِلَّةِ سُكُونِ الشَّهْوَةِ فَقِيلَ سَاكِنٌ فَوُصِفَ بِالسُّكُونِ فَإِذَا اشْتَهَى الْإِنْسَانُ وَ تَحَرَّكَتْ شَهْوَتُهُ الَّتِي رُكِّبَتْ فِيهِ اشْتَهَى الْفِعْلَ وَ تَحَرَّكَتْ بِالْقُوَّةِ الْمُرَكَّبَةِ فِيهِ وَ اسْتَعْمَلَ الْآلَةَ الَّتِي بِهَا يَفْعَلُ الْفِعْلَ فَيَكُونُ الْفِعْلُ مِنْهُ عِنْدَ مَا تَحَرَّكَ وَ اكْتَسَبَهُ فَقِيلَ فَاعِلٌ وَ مُتَحَرِّكٌ وَ مُكْتَسِبٌ وَ مُسْتَطِيعٌ أَ وَ لاَ تَرَى أَنَّ جَمِيعَ ذَلِكَ صِفَاتٌ يُوصَفُ بِهَا الْإِنْسَانُ وَ سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مَنْ قِبَلَكَ فَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمُشَبِّهُونَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِخَلْقِهِ الْمُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاعْلَمْ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَانْفِ عَنِ اللَّهِ الْبُطْلاَنَ وَ التَّشْبِيهَ فَلاَ نَفْيَ وَ لاَ تَشْبِيهَ وَ هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَ لاَ تَعْدُ الْقُرْآنَ فَتَضِلَّ بَعْدَ الْبَيَانِ(5)

1- فی نسخه(ب) «و خبر من یکون بعدکم» و فی نسخه(و) و(د) «و خبر من کان بعدکم».

2- فی نسخه(د) «و نزل من عند واحد نزل من عند اللّه علی محمد- الخ» و فی نسخه(و) «أنزل من عند واحد نزل من عند اللّه علی محمد- الخ»، و فی نسخه(ب) «نزل من عند واحد علی محمد- الخ» و فی حاشیتها «نزل من عند اللّه علی محمد- الخ».

3- الکلام فی الاستطاعه یأتی فی الباب الخامس و الخمسین.

4- مرکبه خبر بعد خبر لهی.

5- فی نسخه(ط) و(ن) «فیضلک بعد البیان».

وَ سَأَلْتَ رَحِمَکَ اللَّهُ عَنِ الْإِیمَانِ فَالْإِیمَانُ هُوَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ (1) وَ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْکَانِ فَالْإِیمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ (2) وَ قَدْ یَکُونُ الْعَبْدُ مُسْلِماً قَبْلَ أَنْ یَکُونَ مُؤْمِناً وَ لَا یَکُونُ مُؤْمِناً حَتَّی یَکُونَ مُسْلِماً فَالْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِیمَانِ وَ هُوَ یُشَارِکُ الْإِیمَانَ فَإِذَا أَتَی الْعَبْدُ بِکَبِیرَهٍ مِنْ کَبَائِرِ الْمَعَاصِی أَوْ صَغِیرَهٍ مِنْ صَغَائِرِ الْمَعَاصِی الَّتِی نَهَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهَا کَانَ خَارِجاً مِنَ الْإِیمَانِ وَ سَاقِطاً عَنْهُ اسْمُ الْإِیمَانِ وَ ثَابِتاً عَلَیْهِ اسْمُ الْإِسْلَامِ(3) فَإِنْ تَابَ وَ اسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَی الْإِیمَانِ وَ لَمْ یُخْرِجْهُ إِلَی الْکُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ الِاسْتِحْلَالِ وَ إِذَا قَالَ لِلْحَلَالِ هذا حَرَامٌ وَ لِلْحَرَامِ هذا حَلالٌ وَ دَانَ بِذَلِکَ فَعِنْدَهَا یَکُونُ خَارِجاً مِنَ الْإِیمَانِ وَ الْإِسْلَامِ إِلَی الْکُفْرِ وَ کَانَ بِمَنْزِلَهِ رَجُلٍ دَخَلَ الْحَرَمَ ثُمَّ دَخَلَ الْکَعْبَهَ فَأَحْدَثَ فِی الْکَعْبَهِ حَدَثاً فَأُخْرِجَ عَنِ الْکَعْبَهِ وَ عَنِ الْحَرَمِ فَضُرِبَتْ عُنُقُهُ وَ صَارَ إِلَی النَّارِ(4)..

1- فی نسخه(د) و(ب) و(ج) «هو الإقرار باللسان».
2- أی فالإقرار و العمل ناشئان من عقد القلب، و الأقوال فی الایمان وحده مختلفه، و فی التجرید عرفه بالعقد و الإقرار، و کذا اختلفوا فی أن الإسلام و الإیمان مختلفان أم متفقان.
3- لا الخروج من الایمان الی الکفر فیحکم علیه باحکامه، بل الخروج فی الحال أو عن کماله مع بقاء أصله کما نبه علیه بقوله: «و لم یخرجه الی الکفر- الخ» و سمی هذا فی الحدیث بکفر الترک فان له أقساما خمسه فی کتاب اللّه، و الظاهر ان قوله: «التی نهی اللّه عزّ و جلّ عنها» قید لصغائر المعاصی فقط فتأمل.
4- فی نسخه(د) «و ضربت عنقه- الخ»، و فی نسخه(ج) «فأحدث فی الکعبه حدثا فاذا خرج عن الکعبه و عن الحرم ضربت عنقه و صار الی النار».

قال مصنف هذا الکتاب کأن المراد من هذا الحدیث ما کان فیه من ذکر القرآن و معنی ما فیه أنه غیر مخلوق أی غیر مکذوب و لا یعنی به أنه غیر محدث لأنه قال محدث غیر مخلوق و غیر أزلی مع الله تعالی ذکره

ترجمه:

و تصدیق این آن چیز است که استاد ما محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» آن را در جامع خویش اخراج نموده

و حدیث کرد ما را بآن محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف که گفت حدیث کرد مرا عبد الرحمن بن ابی نجران از حماد بن عثمان از عبد الرحیم قصیر که گفت عریضه ای بخدمت امام جعفر صادق (ع) نوشتم و بدست عبد الملک بن اعین دادم که بآن حضرت برساند باین مضمون که فدای تو گردم مردم در چیزی چند اختلاف کرده اند و من آنها را بخدمتت نوشته ام از برایم شرح و بیان فرمائی شرح فرما که بسیار محتاجم فدای تو گردم مردم در عراق در باب معرفت و جحود که شناخت و انکار است اختلاف کرده اند پس مرا خبر ده فدای تو گردم که آیا این دو امر مخلوقند که خدا اینها را آفریده یا نه و در قرآن اختلاف کرده اند پس گروهی پنداشته اند که قرآن کلام خدا است که مخلوق نیست و دیگران گفته اند که کلام خدا است که مخلوق است و مرا خبر ده از استطاعت و توانائی که آیا پیش از فعل یا با فعل است چه اصحاب ما در آن اختلاف کرده اند و در آن روایت نموده اند و از خدای تبارک و تعالی که آیا توصف می شود بصورت و شکل و بجوان نو خطی که خطش تازه دمیده باشد پس اگر صلاح بدانی خدا مرا فدای تو گرداند که مذهب درست از توحید را بمن بنویسی، بنویس که بسیار بجا است و از حرکات که آیا آنها مخلوق است یا غیر مخلوق و از ایمان که آن چه چیز است پس حضرت (ع) بمن نوشت و بدست عبد الملک بن اعین داد که بمن برساند باین عبارت که سؤال کردی از معرفت که آن چیست پس بدان خدا تو را رحمت کند که معرفت از صنع و کارگری خدای عز و جل باشد در دل که مخلوق است و جحود نیز صنع خدا است که در دل مخلوق است و بندگان را در این دو امر صنعی نیست و ایشان را در این ها اختیار است از اکتساب پس بشهوت ایشان که ایمان را خواهش داشتند معرفت را اختیار کردند و باین واسطه مؤمن عارف شدند و بشهوت ایشان که کفر را خواهش داشتند جهود را اختیار کردند و باین واسطه کافر جاحد گمراه شدند و این بتوفیق خدا است که ایشان را توفیق داده و خذلان و واگذاشتن کسی است که خدا او را واگذاشته پس

خدا باختیار و اکتساب ایشان را عقاب میفرماید و ثواب میدهد و سؤال کردی خدا تو را رحمت کند از قرآن و اختلاف مردمان پیش از شما پس بدرستی که قرآن کلام خدا است که محدث است و مخلوق نیست و با خدای تعالی ذکره ازلی نبوده که همیشه با خدا بوده باشد و خدا از این برتری دارد برتری بزرگ و خدای عز و جل بود و هیچ چیز غیر از خدا نبود نه معروف و نه مجهول و خدای عز و جل بود و هیچ متکلمی نبود و نه مریدی و نه متحرکی و نه فاعلی و پروردگار ما از این جلیل تر و عزیزتر است پس همه این صفات محدث است غیر از حدوث فعل از او یا در نزد آن و پروردگار ما جلیل تر و عزیزتر است و قرآن کلام خدا است که مخلوق نیست و در آنست خبر کسی که پیش از شما بوده و خبر کسی که بعد از شما خواهد بود و از نزد خدا بر محمد که رسول خدا است فرو فرستاده شده و سؤال کردی خدا تو را رحمت کند از استطاعت و توانائی از برای فعل پس بدرستی که خدای عز و جل بنده را آفرید و آلت صحت را از برایش قرار داده و آن قوه ایست که بنده بآن متحرک و مستطیع از برای فعل میباشد و هیچ متحرکی نیست مگر آنکه او فعل را اراده دارد و آن را میخواهد و آن صفتی است مضاف بسوی شهوتی که آن آفریده خدای عز و جل است که در انسان مرکب است و در او برنشانیده شده پس هر گاه شهوت در انسان بجنبش آید چیز را خواهش کند و بعد از آن اراده نماید و از این جهت انسان را مرید گفته اند پس هر گاه فعل را اراده کند و بجا آورده با استطاعت و حرکت باشد و از این جهت بنده را مستطیع و متحرک گفته اند پس هر گاه انسان ساکن باشد و فعل را اراده نداشته باشد و آلت با او باشد و آن قوت و صحتی است که حرکات انسان و فعلش بآنها میباشد سکونش بجهت علت سکون شهوت باشد و گفته می شود که ساکن و بسکون وصف شود پس هر گاه انسان شهوت بهمرساند و شهوتش که در او مرکب شده بحرکت آید فعل را خواهش و کند بقوه که در او مرکب شده حرکت کند و آلتی که فعل را بآن بجا می آورد بکار دارد و فعل از او بوجود آید در نزد آنچه حرکت کرده و آن را کسب نموده پس گفته می شود که فاعل و متحرک و مکتسب و مستطیع آیا نمی بینی که همه این ها صفاتی است که انسان بآنها وصف می شود. و سؤال کردی خدا تو را رحمت کند از توحید و آنچه کسانی که در نزد تواند یا پیش از تو بوده اند بسوی آن رفته اند پس برتر است خدائی که مانند او چیزی نیست و او است شنوای بینا و خدا برتر است از آنچه وصف کنندگانی که خدای تبارک و تعالی را بخلقش تشبیه میکنند آن را وصف می نمایند و بر خدای عز و جل افتراء می بندند پس بدان خدا تو را رحمت کند که مذهب صحیح در توحید آن چیزی است که قرآن بر آن نازل شده از صفات خدای عز و جل پس بطلان و تشبیه را از خدا دور کن که نفی و تشبیهی نیست او

است خدای ثابت موجود و خدا برتر است از آنچه وصف کنندگان آن را وصف میکنند و از قرآن در مگذر که بعد از بیان تو را گمراه میکند و سؤال کردی خدا تو را رحمت کند از ایمان پس ایمان اقرار بزبان و عقد بدل و عمل به ارکانست و ایمان بعضی از آن از بعضی است و گاهست که بنده مسلمان میباشد پیش از آنکه مؤمن باشد و مؤمن نمیباشد تا آنکه مسلمانان باشد پس اسلام پیش از ایمان است و آن با ایمان شرکت دارد پس هر گاه بنده کبیره را از گناهان کبیره بعمل آورد که خدای عز و جل از آنها نهی فرموده خارج از ایمان باشد و نام ایمان از او ساقط و نام اسلام بر او ثابت باشد پس اگر توبه نمود و آمرزش طلبید بسوی ایمان برگردد و او را بیرون نبرد بسوی کفر و انکار و حلال شمردن و هر گاه از برای حلال بگوید که اینک حرام است و از برای حرام که اینک حلال است و باین دینداری و اعتقاد کند پس در نزد آن بیرون باشد از ایمان و اسلام بسوی کفر و بمنزله مردی باشد که در حرم داخل شود و بعد از آن داخل خانه کعبه شود و در خانه کعبه حدثی را پدید آورد از خانه کعبه و از حرم بیرون شود و گردنش را بزنند و بسوی آتش دوزخ باز گردد «مترجم گوید» که مؤلف این کتاب میگوید که مراد ما از این حدیث آن چیزی بود که در آن موجود است از ذکر قرآن و معنی آنچه در آنست که قرآن غیر مخلوق است یعنی غیر مکذوب است و بآن قصد نمیکند که آن محدث نیست زیرا که آن حضرت فرموده که و محدثی است غیر مخلوق و غیر ازلی با خدای تعالی ذکره.

-31 باب معنى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ-

«باب سی و یکم» در ذکر معنی (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ)

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى ع عَنْ بِسْمِ اللَّهِ قَالَ مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ بِسْمِ اللَّهِ أَيْ أَسِمُ عَلَى نَفْسِي سِمَةً مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هِيَ الْعِبَادَةُ (1) قَالَ فَقُلْتُ لَهُ مَا السِّمَةُ فَقَالَ الْعَلَامَةُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی «رضی» گفت که خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید مولای بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) سؤال کردم از بسم اللّٰه فرمود که معنی قول قائل بسم اللّٰه یعنی نشان میکنم بر نفس خود سمه را از سمات خدای عز و جل و آن عبادت است راوی میگوید که بآن حضرت عرض کردم که که سمه چیست فرمود علامت و نشان.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ-* فَقَالَ الْبَاءُ بَهَاءُ اللَّهِ وَ السِّينُ سَنَاءُ اللَّهِ وَ الْمِيمُ مَجْدُ اللَّهِ وَ رَوَى بَعْضُهُمْ مُلْكُ اللَّهِ وَ اللَّهُ إِلَهُ كُلِّ شَيْ ءٍ الرَّحْمَنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ وَ الرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً.

1- أی سمه اللّه التی یسم بها العبد نفسه فی کل أمر هی العباده حقیقه لا مجرد القول و العقل، و تلک السمه علامه بینه و بین ربّه یعرف بها الحق عن الباطل.

ترجمه:پدرم «ره» گفت كه حديث كرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد از قاسم بن يحيى از جدش حسن بن راشد از عبد اللّٰه بن سنان كه گفت حضرت صادق (ع) را سؤال كردم از معنى بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فرمود كه باء آن بهاء و روشنى است و حسن خدا است و سين سناء و رفعت و شرف خدا و ميم و مجد و كرم و كثرت عطاى خدا و بعضى از ايشان روايت كرده است كه ميم ملك و مالكيت يا پادشاهى خدا است و اللّٰه اله و معبود هر چيزيست و رحمان بخشاينده است بهمه آفريدگان خويش يعنى در دنيا و رحيم و مهربان است بمؤمنان بخصوص يعنى در آخرت.

حديث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- فَقَالَ الْبَاءُ بَهَاءُ اللَّهِ وَ السِّينُ سَنَاءُ اللَّهِ وَ الْمِيمُ مُلْكُ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ اللَّهُ قَالَ الْأَلِفُ آلَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ النَّعِيمِ بِوَلَايَتِنَا وَ اللَّامُ إِلْزَامُ اللَّهِ خَلْقَهُ وَلَايَتَنَا قُلْتُ فَالْهَاءُ قَالَ هَوَانٌ لِمَنْ خَالَفَ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ ص قَالَ قُلْتُ الرَّحْمَنُ قَالَ بِجَمِيعِ الْعَالَمِ قُلْتُ الرَّحِيمُ قَالَ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً.

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن وليد «ره» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از صفوان بن يحيى از آنكه او را حديث كرده از حضرت صادق (ع) كه آن حضرت سؤال شد از معنى بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فرمود كه باء بهاء خدا است و سين سناء خدا و ميم ملك خدا راوى ميگويد كه عرض كردم كه الله يعنى چه فرمود كه الف آلاء و نعمتهاى خدا است بر خلقش از نعيم بولايت ما و لام الزام خدا است خلق خود را كه ولايت ما را بر ايشان لازم گردانيده عرض كردم كه هاء چه معنى دارد فرمود كه هوان و خوارى از براى كسى است كه با محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين مخالفت كرده عرض كردم كه رحمان فرمود كه بخشاينده است بهمه عالم عرض كردم كه رحيم فرمود كه مهربانست بمؤمنان بخصوص

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَلَمَهَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَعْنَی اللَّهِ قَالَ اسْتَوْلَی عَلَی مَا دَقَّ وَ جَلَّ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از سلمه بن خطاب از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از ابو الحسن حضرت موسی بن جعفر (ع) که گفت سؤال کردم او را از معنی الله فرمود یعنی مستولی شده بر آنچه دقیق و جلیل باشد یعنی بر همه چیز غلبه دارد.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجُرْجَانِیُّ الْمُفَسِّرُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَعْقُوبَ یُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَیَّارٍ وَ کَانَا مِنَ الشِّیعَهِ الْإِمَامِیَّهِ عَنْ أَبَوَیْهِمَا(2) عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فَقَالَ اللَّهُ هُوَ الَّذِی یَتَأَلَّهُ إِلَیْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ کُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ کُلِّ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ جَمِیعِ مَا سِوَاهُ یَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ أَیْ أَسْتَعِینُ عَلَی أُمُورِی کُلِّهَا بِاللَّهِ الَّذِی لَا تَحِقُّ الْعِبَادَهُ إِلَّا لَهُ الْمُغِیثِ إِذَا اسْتُغِیثَ وَ الْمُجِیبِ إِذَا دُعِیَ وَ هُوَ مَا قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ ع یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ دُلَّنِی عَلَی اللَّهِ مَا هُوَ فَقَدْ أَکْثَرَ عَلَیَّ الْمُجَادِلُونَ وَ حَیَّرُونِی فَقَالَ لَهُ یَا عَبْدَ اللَّهِ هَلْ رَکِبْتَ سَفِینَهً قَطُّ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ کُسِرَ بِکَ حَیْثُ لَا سَفِینَهَ تُنْجِیکَ وَ لَا سِبَاحَهَ تُغْنِیکَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُکَ هُنَالِکَ أَنَّ شَیْئاً مِنَ الْأَشْیَاءِ قَادِرٌ عَلَی أَنْ یُخَلِّصَکَ مِنْ وَرْطَتِکَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ الصَّادِقُ ع فَذَلِکَ الشَّیْ ءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَی الْإِنْجَاءِ حَیْثُ لَا مُنْجِیَ وَ عَلَی الْإِغَاثَهِ حَیْثُ لَا مُغِیثَ ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ ع وَ لَرُبَّمَا تَرَکَ بَعْضُ شِیعَتِنَا فِی افْتِتَاحِ أَمْرِهِ- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ- فَیَمْتَحِنُهُ اللَّهُ بِمَکْرُوهٍ لِیُنَبِّهَهُ عَلَی شُکْرِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ الثَّنَاءِ عَلَیْهِ وَ یَمْحَقَ عَنْهُ وَصْمَهَ تَقْصِیرِهِ عِنْدَ تَرْکِهِ قَوْلَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ- قَالَ وَ قَامَ رَجُلٌ إِلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ع فَقَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ مَعْنَی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ- فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ع حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَخِیهِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِیهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع أَنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَیْهِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَخْبِرْنِی عَنْ

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- مَا مَعْنَاهُ فَقَالَ إِنَّ قَوْلَکَ اللّهُ أعْظَمُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الِاسْمُ الَّذِی(3)

1- علی هذا التفسیر مشتق من الاله بمعنی من له ملک التأثیر و التصرف و غیره مألوه کما مر بیانه فی الحدیث الثانی من الباب الثانی.
2- ان أبویهما لم یرویا عن الامام علیه السّلام بل هما، و علیه فالظرف متعلق بکانا، أی کانا شیئین عن تربیه أبویهما لا أنهما تشیعا استبصارا فان الابوین أیضا کانا من الشیعه، و هذا دفع لخدشه أوردت علی تفسیر الإمام علیه السّلام، و للتفصیل راجع الذریعه.
3- فی نسخه(ط) و(ن) «فهو الاسم الذی- الخ».

لَا يَنْبَغِی أَنْ یُسَمَّی بِهِ غَیْرُ اللَّهِ وَ لَمْ یَتَسَمَّ بِهِ مَخْلُوقٌ فَقَالَ الرَّجُلُ فَمَا تَفْسِیرُ قَوْلِهِ «اللَّهُ» قَالَ هُوَ الَّذِی یَتَأَلَّهُ إِلَیْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ کُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ جَمِیعِ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ کُلِّ مَنْ سِوَاهُ وَ ذَلِکَ أَنَّ کُلَّ مُتَرَئِّسٍ فِی هَذِهِ الدُّنْیَا وَ مُتَعَظِّمٍ فِیهَا وَ إِنْ عَظُمَ غِنَاؤُهُ وَ طُغْیَانُهُ وَ کَثُرَتْ حَوَائِجُ مَنْ دُونَهُ إِلَیْهِ فَإِنَّهُمْ سَیَحْتَاجُونَ حَوَائِجَ لَا یَقْدِرُ عَلَیْهَا هَذَا الْمُتَعَاظِمُ وَ کَذَلِکَ هَذَا الْمُتَعَاظِمُ یَحْتَاجُ حَوَائِجَ لَا یَقْدِرُ عَلَیْهَا فَیَنْقَطِعُ إِلَی اللَّهِ عِنْدَ ضَرُورَتِهِ وَ فَاقَتِهِ حَتَّی إِذَا کَفَی هَمَّهُ عَادَ إِلَی شِرْکِهِ أَ مَا تَسْمَعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ- قُلْ أَ رَأَیْتَکُمْ إِنْ أَتاکُمْ عَذابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْکُمُ السَّاعَةُ أَ غَیْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ. بَلْ إِیَّاهُ تَدْعُونَ فَیَکْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَیْهِ إِنْ شاءَ وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِکُونَ(1) فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِعِبَادِهِ أَیُّهَا الْفُقَرَاءُ إِلَی رَحْمَتِی إِنِّی قَدْ أَلْزَمْتُکُمُ الْحَاجَةَ إِلَیَّ فِی کُلِّ حَالٍ وَ ذِلَّةَ الْعُبُودِیَّةِ فِی کُلِّ وَقْتٍ فَإِلَیَّ فَافْزَعُوا فِی کُلِّ أَمْرٍ تَأْخُذُونَ فِیهِ وَ تَرْجُونَ تَمَامَهُ وَ بُلُوغَ غَایَتِهِ فَإِنِّی إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أُعْطِیَکُمْ لَمْ یَقْدِرْ غَیْرِی عَلَی مَنْعِکُمْ وَ إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَمْنَعَکُمْ لَمْ یَقْدِرْ غَیْرِی عَلَی إِعْطَائِکُمْ فَأَنَا أَحَقُّ مَنْ سُئِلَ وَ أَوْلَی مَنْ تُضُرِّعَ إِلَیْهِ فَقُولُوا عِنْدَ افْتِتَاحِ کُلِّ أَمْرٍ صَغِیرٍ أَوْ عَظِیمٍ- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ- أَیْ أَسْتَعِینُ عَلَی هَذَا الْأَمْرِ بِاللَّهِ الَّذِی لَا یَحِقُّ الْعِبَادَةُ لِغَیْرِهِ الْمُغِیثِ إِذَا اسْتُغِیثَ الْمُجِیبِ إِذَا دُعِیَ الرَّحْمَنِ الَّذِی یَرْحَمُ بِبَسْطِ الرِّزْقِ عَلَیْنَا الرَّحِیمِ بِنَا فِی أَدْیَانِنَا وَ دُنْیَانَا وَ آخِرَتِنَا خَفَّفَ عَلَیْنَا الدِّینَ وَ جَعَلَهُ سَهْلًا خَفِیفاً وَ هُوَ یَرْحَمُنَا بِتَمَیُّزِنَا مِنْ أَعْدَائِهِ(2)

1- الأنعام: 41.
2- فی نسخه(ب) و(د) «بتمییزنا من أعادیه».

ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ تَعَاطَاهُ فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- وَ هُوَ مُخْلِصٌ لِلَّهِ (1) يُقْبِلُ بِقَلْبِهِ إِلَيْهِ لَمْ يَنْفَکَّ مِنْ إِحْدَی اثْنَتَيْنِ إِمَّا بُلُوغِ حَاجَتِهِ فِی الدُّنْيَا وَ إِمَّا يُعَدُّ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ يُدَّخَرُ لَدَيْهِ- وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقی لِلْمُؤْمِنِينَ.

ترجمه:

حديث کرد ما را محمد بن قاسم جرجانی مفسر «ره» گفت که حديث کردند ما را ابو يعقوب يوسف بن محمد بن زياد و ابو الحسن حضرت علی بن محمد بن سيار و هر دو از شيعه امامی مذهب بودند از پدران خويش از ابو الحسن حضرت علی بن محمد عليهما السلام در قول خدای عز و جل بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فرمود که الله همان کسی است که هر مخلوقی در نزد بريده شدن اميد از هر که غير او است و پاره پاره شدن اسباب از همه آنچه سوای او باشد در نزد حاجتها و سختيها بسوی او پناه ميبرد ميگويد يا ميگوئی بسم الله يعنی ياری ميجويم بر همه کارهای خويش بخدائی که عبادت و پرستش درست نباشد مگر از برای او و آنکه فرياد رسنده است هر گاه فريادرسی از او خواسته شود و جواب دهنده هر گاه خوانده شود و اين آن چيزيست که مردی بحضرت صادق (ع) عرض کرد که يا ابن رسول الله مرا بر خدا دلالت و رهنمائی کن که او چيست چه صاحبان جدال بر من بسيار شده اند و مرا حيران و سرگردان نموده اند حضرت بآن مرد فرمود که ای بنده خدا هرگز بر کشتی سوارشده عرض کرد آری فرمود که آيا کشتی شکسته که تو در آن باشی در جايی که نه کشتی باشد که تو را برهاند و نه شنائی که تو را بی نياز گرداند عرض کرد آری فرمود که آيا در آنجا و در آن زمان دلت باين در آويخته و چنک در زده که چيزی از چيزها قادر است بر اينکه تو را از ورطه و محل هلاکتت برهاند عرض کرد آری حضرت صادق (ع) فرمود که اين همان خدائيست که قادر است بر نجات دادن در جايی که هيچ نجات دهنده نيست و فرياد رسنده در جايی که فرياد رسنده نه بعد از آن حضرت صادق (ع) فرمود و هر آينه بسا است که بعضی از شيعيان ما در ابتدای کار خويش بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ را ترک کرده پس خدای عز و جل او را بمکروه و ناخوشی می آزمايد تا آنکه او را بر شکر خدای تبارک و تعالی و ثنای بر او آگاهی دهد و عيب و تقصيرش را از او بکاهاند و باطل و نابود گرداند در نزد ترکش گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ را و فرمود که مردی بسوی حضرت علی بن الحسين عليهما السلام برخاست و عرض کرد که مرا خبر ده که معنی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ چيست علی بن الحسين عليهما السلام فرمود که

حديث كرد مرا پدرم از برادرش حضرت امام حسن (ع) از پدرش امير المؤمنين عليهم السلام كه مردى بسوى او برخاست و عرض كرد كه يا امير المؤمنين مرا خبر ده از بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ كه معنى آن چيست فرمود كه قول تو اللّٰه بزرگتر نامى است از نامهاى خداى عز و جل و آن نامى است كه نسزد كه غير خدا بآن ناميده شود و هيچ مخلوقى بآن ناميده نشده آن مرد عرض كرد كه پس تفسير و بيان قول آن جناب اللّٰه چيست فرمود كه آنكه هر مخلوقى در نزد بريده شدن اميد از هر كه غير از او است و پاره پاره شدن اسباب از هر كه سواى او باشد در نزد حاجتها و سختيها بسوى او پناه ميبرد و بيانش آنست كه هر سردارى در اين دنيا و بزرگوارى در آن و هر چند كه بى نيازى و طغيانش بزرگ باشد و حاجتهاى كسى كه غير او يا پست تر از او است بسوى او بسيار باشد پس بدرستى كه ايشان بزودى محتاج شوند بحاجاتى چند كه اين بزرگى نما بر آنها قدرت ندارد و همچنين اين بزرگ نما محتاج مى شود بحاجتى چند كه بر آنها قدرت ندارد پس در نزد ضرورت و ناچارى وفاقه و پريشانيش بسوى خدا منقطع مى شود تا وقتى كه مقصودش كفايت شود بسوى شرك برگردد آيا نشنيده اى كه خداى عز و جل ميفرمايد كه قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَ غَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شاءَ وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِكُونَ يعنى بگو اى محمد با كفار بر وجه محاجه و الزام كه چه مى بينيد اگر بيابد شما را عذاب خدا يا بيايد شما را روز قيامت يعنى هول و عذاب آخرت آيا غير خدا را ميخوانيد تا عذاب از شما بردارد و اگر هستيد راستگويان كه بتان خدايانند بلكه نه چنانست كه در آن زمان بتان را بخوانيد بلكه او را ميخوانيد و بس و تضرع جز بدرگاه او نبريد پس ميبرد و دفع ميكند از شما در دنيا آنچه او را بسوى دفع آن ميخوانيد اگر خواهيد و حكمتش مقتضى كشف و دفع آن باشد و فراموش ميكنيد آنچه را كه شريک ساخته ايد باو يعنى خدايان خود را ميگذاريد و در دفع عذاب متوجه او ميشويد پس خداى جل جلاله ببندگانش فرمود كه اى كسانى كه بسوى رحمت من فقير و محتاجيد بدرستى كه من حاجت بسوى خود را الزام كرده ام بر شما در هر حالى و همچنين خوارى بندگى را در هر وقتى پس بسوى من فزع كنيد در هر كارى كه در آن شروع ميكنيد و تمام و بلوغ غايت و پايان آن را اميد داريد پس بدرستى كه من اگر خواهم كه بشما عطاء كنم غير من بر منع شما قدرت ندارد و اگر خواهم كه شما را منع كنم غير من بر عطاء كردن بشما قدرت ندارد پس من سزاوارتر كسى هستم كه از او سؤال شده و اولى كسى كه بسوى او تضرع و زارى شده پس در نزد ابتداى هر كار كوچک يا بزرگى بگوئيد كه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ يعنى يارى ميجويم بر اين كار بخدائى كه عبادت درست نباشد از براى غير او آنكه فرياد رسنده است هر گاه از او

فریادرسی خواسته شود و جواب دهنده هر گاه خوانده شود رحمان و بخشاینده که رحم میکند بگستردن رزق بر ما و رحیم یعنی مهربان در دینهای ما و دنیا و آخرت ما که دین را بر ما سبک گردانیده و آن را آسان و سبک قرار داده و او ما را رحم میکند بجدا شدن ما از دشمنانش بعد از آن فرمود که رسول خدا (ص) فرمود که هر که امری که او را فرا گرفته او را اندوهناک سازد و بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ بگوید و او صاحب اخلاص از برای خدا باشد و بدل خویش بسویش رو آورد از یکی از دو خصلت جدا نباشد یا بلوغ و رسیدن بحاجاتش در دنیا و یا آنکه آماده می شود از برایش در نزد پروردگارش و ذخیره می شود در پیش آن جناب و آنچه نزد خدا است بهتر و باقی تر است از برای مؤمنان

1- فی نسخه(ب) و(د) «و هو یخلص للّه و یقبل- الخ».

32- باب تفسير حروف المعجم

«باب سی و دویم» در تفسیر حروف معجم

اشاره

یعنی اعجام و آن مصدر است چون مدخل بمعنی ادخال یعنی از شانس آنست که اعجام می شود چنان که در قاموس گفته و اعجام حرف را نقطه دادن و سخن را عجمی کردنست و بعضی گفته اند که معجم اسم مفعول است و صفت از برای محذوف یعنی حروف خطی که اعجام بر آن واقع شده و اطلاق حروف معجم بر همه از باب تغلیب است چنان که پدر و مادر را والدین و ابوین میگویند و حال آنکه پدر والد است و مادر والده و یکی اب و دیگری ام است و ملا سعد تفتازانی تجویز کرده که معنی اعجام از اله و برطرف کردن عجمه باشد بنقطه دادن و دمامینی گفته که این سخن تمام نمیشود مگر هر گاه قرار دادن همزه از برای سلب و ربودن مقیس یا در این کلمه مسموع باشد و بهر طریق که باشد مراد از آن حروف بیست و نه گانه است که پانزده و حروف از آن نقطه دار و باقی بی نقطه است.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ النَّقَّاشُ رَحِمَهُ اللَّهُ بِالْكُوفَةِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُعَرِّفَ بِهِ خَلْقَهُ الْكِتَابَةَ حُرُوفُ الْمُعْجَمِ (1)

ص: 430

1- الاعجام إزاله الإبهام عن الحرف بنقطه مخصوصه، و المراد بالمعجم الكتاب باعتبار أنّه مؤلف من الحروف المعجمه، و قد اختص المعجمه بالحروف المنقوطه، و هذا أمر حادث اذ فی أول الامر وضع لكل حرف نقطه فی الكتابه، فالسين مثلا كانت منقوطه بثلاث نقط فی التحت و الشين بها فی الفوق، فرأوا أن عدم النقطه فی بعض الحروف المتشابهه الكتابه يكفی فی الامتياز فحذفوها، فخص المنقوطه باسم المعجمه و غيرها باسم المهمله، و يقال لهذه الحروف حروف التهجی و الهجاء أيضا، كما فی الحديث الثانی.

وَ إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا ضُرِبَ عَلَى رَأْسِهِ بِعَصًا فَزَعَمَ أَنَّهُ لَا يُفْصِحُ بِبَعْضِ الْكَلَامِ فَالْحُكْمُ فِيهِ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ حُرُوفُ الْمُعْجَمِ ثُمَّ يُعْطَى الدِّيَةَ بِقَدْرِ مَا لَمْ يُفْصِحْ مِنْهَا وَ لَقَدْ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِی ا ب ت ث أَنَّهُ قَالَ الْأَلِفُ آلَاءُ اللَّهِ وَ الْبَاءُ بَهْجَةُ اللَّهِ وَ الْبَاقِی وَ بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ التَّاءُ تَمَامُ الْأَمْرِ بِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ ص وَ الثَّاءُ ثَوَابُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَعْمَالِهِمُ الصَّالِحَهِ ج ح خ فَالْجِيمُ جَمَالُ اللَّهِ وَ جَلَالُ اللَّهِ وَ الْحَاءُ حِلْمُ اللَّهِ حَيٌّ حَقٌّ حَلِيمٌ عَنِ الْمُذْنِبِينَ وَ الْخَاءُ خُمُولُ ذِكْرِ أَهْلِ الْمَعَاصِی عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ د ذ فَالدَّالُ دِينُ اللَّهِ الَّذِی ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ وَ الذَّالُ مِنْ ذِی الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ ر ز فَالرَّاءُ مِنَ الرَّءُوفِ الرَّحِيمِ وَ الزَّایُ زَلَازِلُ يَوْمِ الْقِيَامَهِ س ش فَالسِّينُ سَنَاءُ اللَّهِ وَ سَرْمَدِيَّتُهُ وَ الشِّينُ شَاءَ اللَّهُ مَا شَاءَ وَ أَرَادَ مَا أَرَادَ- وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ ص ض فَالصَّادُ مِنْ صَادِقِ الْوَعْدِ فِی حَمْلِ النَّاسِ عَلَى الصِّرَاطِ وَ حَبْسِ الظَّالِمِينَ عِنْدَ الْمِرْصَادِ وَ الضَّادُ ضَلَّ مَنْ خَالَفَ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ ط ظ فَالطَّاءُ طُوبَى لِلْمُؤْمِنِينَ وَ حُسْنُ مَآبٍ وَ الظَّاءُ ظَنُّ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ خَيْراً وَ ظَنُّ الْكَافِرِينَ بِهِ سُوءاً(1) ع غ فَالْعَيْنُ مِنَ الْعَالِمِ وَ الْغَيْنُ مِنَ الْغَنِیِّ الَّذِی لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْحَاجَهُ عَلَى الْإِطْلَاقِ ف ق فَالْفَاءُ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوى وَ فَوْجٌ مِنْ أَفْوَاجِ النَّارِ وَ الْقَافُ قُرْآنٌ عَلَى اللَّهِ جَمْعُهُ وَ قُرْآنُهُ- ک ل فَالْكَافُ مِنَ الْكَافِی وَ اللَّامُ لَغْوُ الْكَافِرِينَ فِی افْتِرَائِهِمْ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ م ن فَالْمِيمُ مُلْكُ اللَّهِ يَوْمَ الدِّينِ يَوْمَ لَا مَالِکَ غَيْرُهُ وَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ثُمَّ تَنْطِقُ أَرْوَاحُ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ فَيَقُولُونَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ فَيَقُولُ جَلَّ جَلَالُهُ- الْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ(2)

1- فی نسخه(ب) و(د) و(ج) «و ظنّ الكافرين به شرا».
2- المؤمن: 17.

وَ النُّونُ نَوَالُ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ نَكَالُهُ لِلْكَافِرِينَ و ه فَالْوَاوُ وَيْلٌ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ عَظِيمٍ وَ الْهَاءُ هَانَ عَلَى اللَّهِ مَنْ عَصَاهُ لا فَلَامُ أَلِفٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ هِيَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَهَا مُخْلِصاً إِلَّا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ ی يَدُ اللَّهِ فَوْقَ خَلْقِهِ بَاسِطَةٌ بِالرِّزْقِ- سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ(1) ثُمَّ قَالَ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ بِهَذِهِ الْحُرُوفِ الَّتِی يَتَدَاوَلُهَا جَمِيعُ الْعَرَبِ ثُمَّ قَالَ- قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن بکران نقاش «ره» در کوفه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) که فرمود بدرستی که اول چیزی که خدای عز و جل آفرید تا بواسطه آن نوشتن را بخلق خود بشناساند یا خلقش بآن نوشتن را بشناسند حروف معجم بود و بدرستی که مرد چون کسی عصائی بر سرش زند پس چنان پندارد که نمیتواند بعضی از کلام و سخن را ظاهر کند حکم در آن آنست که حروف معجم بر او عرض شود بعد از آن بقدر آنچه نمیتواند که ظاهر کند از آنها باو دیه داده شود و هر آینه حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش از امیر المؤمنین علیهم السلام در شرح ا ب ت ث که آن حضرت فرمود الف آلاء و نعمتهای خدا است و باء بهجت و نیکوئی خدا و تاء تمام امر است بقائم آل محمد (ص) و ثاء ثواب مؤمنان است بر اعمال شایسته ایشان ج ح خ پس جیم جمال خدا و جلال خدا است و حاء حلم و بردباری خدا است از گناه کاران و خاء خمول و بی نامی ذکر اهل گناهانست نزد خدای عز و جل د ذ پس دال دین خدا و ذال از ذو الجلال است یعنی خداوند بزرگواری ر ز پس راء از رؤف و رحیم است یعنی مهربان و زای زلزله های قیامت است س ش پس سین سناء و رفعت خدا است و شین یعنی شاء اللّه ما شاء اللّه یعنی خدا خواست آنچه خواست و اراده فرمود آنچه اراده فرمود وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ یعنی و نمیخواهید شما بنا بر قرائت کوفیین و نافع یا نمیخواهند ایشان بنا بر قرائت دیگران مگر آنکه خدا خواسته باشد ص ض پس صاد از صادق الوعد است یعنی آنکه وعده اش راست است در حمل کردن مردم بر صراط و حبس کردن ظالمان نزد کمینگاه و ضاد یعنی ضال و گمراه شد آنکه با محمد و آل محمد (ص) مخالفت کرد ط ظ پس طاء طوبی از برای مؤمنانست یعنی درخت طوبی و آن درختی است که خدای عز و جل آن را نشانیده و از روح خود در آن

دمیده تا آخر آنچه در حدیث آخر باب بعد از این باب می آید یا معنی آنست که خوشا حال مؤمنان و خوشی از برای ایشانست و خوبی باز گشتن کاه و ظاء ظن و گمان مؤمنان بخدا خوبست و ظن کافران بآن جناب بد ع غ پس عین از عالم است یعنی دانا و غین از غنی است یعنی بی نیاز ف ق پس فاء فوج و گروهی است از گروههای آتش یا بوئی از بویهای آن وقاف قرآنست که بر خدا است فراهم آوردن آن و خواندن آن ک ل پس کاف از کافی است یعنی بسند و کفایت کننده و لام لغو و بیهوده و سخن کافران است در بهم بافتن ایشان دروغ را بر خدا م ن پس میم ملک و پادشاهی خدا است در روز قیامت روزی که هیچ مالکی غیر از او نیست و خدای عز و جل میفرماید که لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ یعنی از برای کیست پادشاهی و فرمان برداری در این روز پس ارواح انبیاء و رسولان و حجتهای آن جناب گویا میشوند و میگویند لِلّٰهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ یعنی از برای خدائیست یکتا و بی همتا در کارگزاری و فرمان دهی که شکننده جمیع منازعان و مدعیان و پادشاهانست پس خدای جل جلاله میفرماید که الْیَوْمَ تُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْیَوْمَ إِنَّ اللّٰهَ سَرِیعُ الْحِسابِ یعنی امروز پاداش و سزا داده می شود هر کسی بآنچه کسب کرده هیچ ستمی نیست در این روز بدرستی که خدا.

1- لیس فی أکثر النسخ الباقی و بدیع السماوات و الأرض فی تفسیر الباء، وحی حق حلیم فی تفسیر الحاء، و الذی ارتضاه لعباده فی تفسیر الدال، و سرمدیته فی تفسیر السین، و فالق الحب و النوی فی تفسیر الفاء.
2- الإسراء: 88.

شتابان شما راست یعنی مشغول او بحساب شخصی او را از حساب دیگری باز ندارد بلکه در یکزمان حساب همه کرده هر یک را بآنچه استحقاق دارد برساند و نون نوال و بخشش خدا است از برای مؤمنان و نکال و عقوبت او است با کافران و ه پس واو ویل و عذاب است از برای کسی که خدا را نافرمانی کرده و هاء یعنی هون و خواری بهمرسانیده کسی که او را معصیت نموده لای لام الف یعنی لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و آن کلمه اخلاص است که هیچ بنده نیست که آن را گفته باشد در حالی که با اخلاص باشد مگر آنکه بهشت از از برایش واجب شده و یاء ید یعنی دست خدا که مراد از آن قدرت است در بالای خلائقش بروزی دادن گشوده پاک و منزه است آن جناب و برتر از آنچه شکر می آورند بعد از آن حضرت (ع) فرمود بد درستی که خدای تبارک و تعالی این قرآن را فرو فرستاد باین حروفی که همه عرب آنها را از یک دیگر فرا میگیرند پس فرمود که قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً یعنی بگو که هر آینه اگر اجتماع کنند همه آدمیان و پریان و اتفاق نمایند بر آنکه بیاورند مانند این قرآن را نیاورند مانند آن را و قدرت بر آن نداشته باشند و اگر چه باشد بعضی از ایشان بعضی را هم پشت قوی و یاری کننده.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُقْرِئُ الْحَاکِمُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْمُقْرِئُ الْجُرْجَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَکْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِیُّ بِبَغْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمٍ الطَّرِیفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زَیْدٍ عَیَّاشُ بْنُ یَزِیدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکَحَّالُ مَوْلَی زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ قَالَ أَخْبَرَنِی أَبِی یَزِیدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع قَالَ: جَاءَ یَهُودِیٌّ إِلَی النَّبِیِّ ص وَ عِنْدَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع فَقَالَ لَهُ مَا الْفَائِدَةُ فِی حُرُوفِ الْهِجَاءِ(1).

1- الهجاء تقطیع الکلمه بحروفها، و حروف الهجاء أی حروف تقطع الکلمه بها و تفصل إلیها، و لعلّ الیهودی أراد بها الحروف المقطعه فی مفتتح السور، أو أراد فائده غیر ترکب الکلام منها.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيٍّ ع أَجِبْهُ وَ قَالَ اللَّهُمَّ وَفِّقْهُ وَ سَدِّدْهُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع مَا مِنْ حَرْفٍ إِلَّا وَ هُوَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ قَالَ أَمَّا الْأَلِفُ فَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ(1) وَ أَمَّا الْبَاءُ فَالْبَاقِی بَعْدَ فَنَاءِ خَلْقِهِ وَ أَمَّا التَّاءُ فَالتَّوَّابُ يَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَ أَمَّا الثَّاءُ فَالثَّابِتُ الْكَائِنُ- يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا الْآیَهَ (2) وَ أَمَّا الْجِيمُ فَجَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ أَمَّا الْحَاءُ فَحَقٌّ حَيٌّ حَلِيمٌ وَ أَمَّا الْخَاءُ فَخَبِيرٌ بِمَا يَعْمَلُ الْعِبَادُ وَ أَمَّا الدَّالُ فَدَيَّانٌ يَوْمَ الدِّينِ وَ أَمَّا الذَّالُ فَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ وَ أَمَّا الرَّاءُ فَرَءُوفٌ بِعِبَادِهِ وَ أَمَّا الزَّایُ فَزَيْنُ الْمَعْبُودِينَ وَ أَمَّا السِّينُ فَالسَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ أَمَّا الشِّينُ فَالشَّاكِرُ لِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَّا الصَّادُ فَصَادِقٌ فِی وَعْدِهِ وَ وَعِيدِهِ وَ أَمَّا الضَّادُ فَالضَّارُّ النَّافِعُ وَ أَمَّا الطَّاءُ فَالطَّاهِرُ الْمُطَهِّرُ وَ أَمَّا الظَّاءُ فَالظَّاهِرُ الْمُظْهِرُ لِآيَاتِهِ وَ أَمَّا الْعَيْنُ فَعَالِمٌ بِعِبَادِهِ وَ أَمَّا الْغَيْنُ فَغِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ وَ أَمَّا الْفَاءُ فَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوی وَ أَمَّا الْقَافُ فَقَادِرٌ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ وَ أَمَّا الْكَافُ فَالْكَافِی الَّذِی لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ وَ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ أَمَّا اللَّامُ فَ لَطِيفٌ بِعِبادِهِ وَ أَمَّا الْمِيمُ فَمالِكُ الْمُلْكِ وَ أَمَّا النُّونُ فَنُورُ السَّمَاوَاتِ مِنْ نُورِ عَرْشِهِ وَ أَمَّا الْوَاوُ فَوَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ أَمَّا الْهَاءُ فَهَادٍ لِخَلْقِهِ وَ أَمَّا اللَّامُ أَلِفٌ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَمَّا الْيَاءُ فَيَدُ اللَّهِ بَاسِطَهٌ عَلَى خَلْقِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هَذَا هُوَ الْقَوْلُ الَّذِی رَضِیَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَفْسِهِ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ فَأَسْلَمَ الْيَهُودِیُّ.

1- المراد بها الهمزه اذ تسمی بالالف أيضا، و بينهما فرق من جهات ذكر فی محله، و قد تعدا اثنتين فالحروف تسعه و عشرون، و قد تعدا واحده فهی ثمانيه و عشرون كما فی الباب الخامس و الستين.

2- إبراهيم عليه السّلام: 27.

ترجمه:

حديث كرد ما را احمد بن محمد بن عبد الرحمن مقرى حاكم گفت كه حديث كرد ما را ابو عمرو محمد بن جعفر مقرى جرجانى گفت كه حديث كرد ما را ابو بكر محمد بن حسن موصلى در بغداد گفت كه حديث كرد ما را محمد بن عاصم طريقى گفت كه حديث كرد ما را ابو زيد عياش بن يزيد بن حسن بن على كحال مولاى زيد بن على گفت كه خبر داد مرا پدرم يزيد بن حسن گفت كه حديث كرد مرا حضرت موسى بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن على از پدرش على بن الحسين از پدرش حسين بن على عليهم السلام كه فرمود يكى از يهودان بخدمت پيغمبر (ص) آمد و امير المؤمنين على بن ابى طالب (ع) در نزد آن حضرت بود بآن حضرت عرض كرد كه فائده در حروف هجاء چيست رسول خدا (ص) بعلى فرمود كه او را جواب بازده و فرمود بار خدايا توفيق ده او را و او را تسديد فرما و تسديد راست گردانيدن و توفيق دادنست براى راستى و صواب پس على بن ابى طالب (ع) فرمود كه هيچ حرفى نيست مگر آنكه آن نامى از نامهاى خداى عز و جل است بعد از آن فرمود كه اما الف اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ است يعنى خداى سزاوار پرستش هيچ خدائى نيست در وجود بحقيقت مگر او كه استحقاق عبادت از برايش ثابت است زنده بحيات ابدى كه پاينده است بر وجه دوام و بقاء در ذات يا قائم بحفظ و سر مخلوقات و اما باء باقى است بعد از فناء نيستى خلق خويش و اما تاء تواب است كه توبه را از بندگانش قبول ميفرمايد و اما ثاء ثابتى است كائنى كه باشنده و موجود است يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِى الْحَياةِ الدُّنْيا تا آخر آيه كه ترجمه اش اينست كه ثابت ميدارد خدا آنان را كه ايمان آوردند و استحكام ميدهد بگفتار راست و محكم و بحجت قاطعه كه نزد ايشان ثابت شده و در دلهاى ايشان ثابت گشته در زندگانى دنيا تا در زمان ابتلاء و مصائب شكيبائى ورزند و از جاده مستقيم توحيد نلغزند و يا ثبات دهد مؤمنان را در دنيا يعنى نزديک مردن تاختم حيوه ايشان بر كلمه توحيد باشد و ثابت دارد ايشان را در آن سراى يعنى در قبر كه منزل اول آخرت است تا جواب منكر و نكير بطريق حق و صواب باز دهند يا در موقف حساب و فرو گذارد خدا ستمكاران يعنى كافران و معاندان را و نظر لطف و توفيق از ايشان باز گيرد پس در دنيا بكلمه توحيد راه نيابند و در وقت سؤال در قبر و حساب از جواب فرو مانند و ميكند خدا آنچه را كه ميخواهد از هدايت مؤمن مخلص و تخليه كافر معاند و اما جيم جل ثناؤه و تقدست اسماؤه يعنى ستايش بزرگوار و نامهايش پاک و پاكيزه است و اما حاء حقى است كه حى حليم است يعنى خداى بر حق و زنده بردبار و اما

خاء خبیر و آگاهست بآنچه بندگان میکنند و اما دال دیان و جزاء دهنده روز جزا است و اما ذال ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ است كه معنى آن در اسماء حسنى گذشت و اما راء رؤف و مهربانست ببندگان خويش و اما زاى زينت و آرامش معبودين است و اما سين سميع بصير است يعنى شنواى بينا و اما شين شاكر است كه بندگان مؤمن خود را شكر ميكند يعنى جزاى شكر ميدهد و اما صاد صادق است در وعده و وعيد خويش و اما ضاد ضار نافع است يعنى زيان رساننده نفع بخشنده و اما طاء طاهر مطهر است يعنى پاک پاک گردانيده شده يا پاک كننده و اما ظاء ظاهر و هويدا است كه آيات خود را مظهر و آشكاركننده است و اما عين عالم و دانا است ببندگان خويش و اما غين غياث المستغيثين و فريادرس فرياد خواهانست از همه آفريدگانش و اما فاء فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوى شكافنده دانه و استخوان خرما است و اما قاف قادر و توانا است بر همه آفريدگانش و اما كاف كافى و بسنديست كه كسى او را همتا نبوده و نخواهد بود و نزاد و زاده نشده و اما لام لطيف و صاحب لطف و نرميست ببندگانش و اما ميم مالک الملک و خداوند مملكت و پادشاهى است و اما نون نور و روشنى آسمانها از نور عرش او است و اما واو واحد و يكيست كه يگانه و پناه نيازمندانست نزاد و زاده نشده و اما هاء هادى و رهنما است از براى خلقش و اما لام الف لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وحده لا شريک له است كه ترجمه آن گذشت و اما ياء يد و دست خدا است كه بر خلق خود گشوده پس رسول خدا (ص) فرمود كه اينک همان قولى است كه خداى عز و جل از براى خود پسنديده از همه آفريدگانش بعد از آن يهودى مسلمان شد

ص: 435

33- باب تفسير حروف الجمل

«باب سی و سیم» در تفسیر و بیان حروف

اشاره

جمل و جمل بضم جیم و فتح میم است و تشدید و تخفیف میم آن هر دو جائز باشد و مراد از آن حروف ابجد است

حديث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمَدَانِيُّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ حَدَّثَنَا كَثِيرُ بْنُ عَيَّاشٍ الْقَطَّانُ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع قَالَ: لَمَّا وُلِدَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع كَانَ ابْنَ يَوْمٍ كَأَنَّهُ ابْنُ شَهْرَيْنِ فَلَمَّا كَانَ ابْنَ سَبْعَةِ أَشْهُرٍ أَخَذَتْ وَالِدَتُهُ بِيَدِهِ وَ جَاءَتْ بِهِ إِلَى الْكُتَّابِ(1) وَ أَقْعَدَتْهُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤَدِّبِ فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدِّبُ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ عِيسَى ع بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدِّبُ قُلْ أَبْجَدْ فَرَفَعَ عِيسَى ع رَأْسَهُ فَقَالَ هَلْ تَدْرِي مَا أَبْجَدْ فَعَلَاهُ بِالدِّرَّةِ لِيَضْرِبَهُ فَقَالَ يَا مُؤَدِّبُ لَا تَضْرِبْنِي إِنْ كُنْتَ تَدْرِي وَ إِلَّا فَاسْأَلْنِي حَتَّى أُفَسِّرَ لَكَ قَالَ فَسِّرْهُ لِي فَقَالَ عِيسَى ع الْأَلِفُ آلَاءُ اللَّهِ وَ الْبَاءُ بَهْجَةُ اللَّهِ وَ الْجِيمُ جَمَالُ اللَّهِ وَ الدَّالُ دِينُ اللَّهِ هَوَّزْ الْهَاءُ هَوْلُ جَهَنَّمَ وَ الْوَاوُ وَيْلٌ لِأَهْلِ النَّارِ وَ الزَّايُ زَفِيرُ جَهَنَّمَ حُطِّي حُطَّتِ الْخَطَايَا عَنِ الْمُسْتَغْفِرِينَ كَلَمَنْ كَلَامُ اللَّهِ لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ سَعْفَصْ صَاعٌ بِصَاعٍ وَ الْجَزَاءُ بِالْجَزَاءِ قَرَشَتْ قَرَشَهُمْ فَحَشَرَهُمْ فَقَالَ الْمُؤَدِّبُ أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ خُذِي بِيَدِ ابْنِكِ فَقَدْ عُلِّمَ وَ لَا حَاجَةَ لَهُ فِي الْمُؤَدِّبِ.

1- ليس المراد أنّه نشأ فی كل يوم كنش ء غيره فی شهرين فی كل شی ء حتّى يكون فی سبعه أشهر على صوره رجل ذی خمس و ثلاثين سنه، بل المعنى أنّه كان ابن يوم كانه ابن شهرين فی نموه و رشد بدنه الى مده حتّى كان فی الشهر السابع كالطفل المميز القابل لان يجاء به الى الكتّاب، و الكتّاب بضم الكاف و تشديد التاء مفرد بمعنى المكتب جمعه الكتاتيب.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد همدانی مولای بنی هاشم گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن عبد اللّٰه بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب (ع) گفت که حدیث کرد ما را کثیر بن عیاش قطان از ابو الجارود زیاد بن منذر از ابو جعفر حضرت محمد بن علی باقر (ع) که فرمود چون حضرت عیسی بن مریم (ع) متولد شد پسر یک روزه که بود گویا بچه دو ماهه بود یعنی در روزی بقدر دو ماه ترقی میکرد و بزرگ میشد و چون پسر هفت ماهه شد مادرش دستش را گرفت و او را بجانب مکتب خانه آورد و در پیش روی مکتب دار نشانید مکتب دار بعیسی گفت که بگو.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ عیسی (ع) گفت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مکتب دار بآن حضرت عرض کرد که بگو ابجد عیسی (ع) سر خود را برداشت و بمکتب دار گفت که آیا میدانی که ابجد چیست و چه معنی دارد و مکتب دار دره را بلند کرد که بآن حضرت زند فرمود که ای معلم مرا مزن اگر میدانی فبها و اگر نه از من بپرس تا از برایت شرح و بیان کنم گفت که از برایم بیان کن عیسی (ع) فرمود که الف آلاء و نعمتهای خدا است و باء بجهت خدا و بجهت بفتح باء و سکون هاء خوبی و خرمی و آراستگی و زیبائیست و جیم جمال خدا و دال دین خدا است هوز هاء هول و ترس دوزخ است و واو ویل و عذاب است از برای اهل آتش و زاری زفیر و نعره دوزخ است حطی یعنی حطت الخطایا عن المستغفرین یعنی فرو ریخته شد گناهان از آنان که آمرزش میطلبند کلم کلام خدا است که هیچ بدل کننده از برای کلمات و سخنان او نیست سعفص یعنی صاعی در برابر صاعی و جزاء مقابل جزاء است قرشت یعنی ایشان را قرش و جمع نمود و ایشان را محشور ساخت پس آن مکتب دار گفت که ای زن دست پسرت را بگیر که آنچه باید بداند دانسته و او را حاجتی بمعلم نیست و معلم نمیخواهد.

«مترجم گوید» که شاید مراد این باشد که صاد در سعفص اشاره بسوی صاع است و اعتبار مساوات و قرینه آنست که سعف بتحریک سین و عین جمع سعفه است و آن شاخه درخت خرما است و اکثری که اغلب است در شاخهای درخت خرما تساوی و برابریست و عدم تفاوتی که محسوس باشد و قول آن حضرت (ع) که فرموده جزاء بجزاء است از برای بیانست نه تأسیس و بنای تازه گذاشتن.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ(1) قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع سَأَلَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْ تَفْسِيرِ أَبْجَدْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص تَعَلَّمُوا تَفْسِيرَ أَبْجَدْ فَإِنَّ فِيهِ الْأَعَاجِيبَ كُلَّهَا وَيْلٌ لِعَالِمٍ جَهِلَ تَفْسِيرَهُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَفْسِيرُ أَبْجَدْ فَقَالَ ص أَمَّا الْأَلِفُ فَآلَاءُ اللَّهِ حَرْفٌ مِنْ حُرُوفِ أَسْمَائِهِ(2) وَ أَمَّا الْبَاءُ فَبَهْجَةُ اللَّهِ وَ أَمَّا الْجِيمُ فَجَنَّةُ اللَّهِ وَ جَلَالُ اللَّهِ وَ جَمَالُهُ وَ أَمَّا الدَّالُ فَدِينُ اللَّهِ وَ أَمَّا هَوَّزْ فَالْهَاءُ هَاءُ الْهَاوِيَهِ فَوَيْلٌ لِمَنْ هَوَى فِي النَّارِ وَ أَمَّا الْوَاوُ فَوَيْلٌ لِأَهْلِ النَّارِ وَ أَمَّا الزَّايُ فَزَاوِيَةٌ فِي النَّارِ فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِمَّا فِي الزَّاوِيَهِ يَعْنِي زَوَايَا جَهَنَّمَ وَ أَمَّا حُطِّي فَالْحَاءُ حُطُوطُ الْخَطَايَا عَنِ الْمُسْتَغْفِرِينَ فِي لَيْلَهِ الْقَدْرِ وَ مَا نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ مَعَ الْمَلَائِكَهِ إِلَى مَطْلَعِ الْفَجْرِ وَ أَمَّا الطَّاءُ فَ طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ وَ هِيَ شَجَرَةٌ غَرَسَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ وَ إِنَّ أَغْصَانَهَا لَتُرَى مِنْ وَرَاءِ سُورِ الْجَنَّهِ تَنْبُتُ بِالْحُلِيِّ وَ الْحُلَلِ مُتَدَلِّيَةً عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ أَمَّا الْيَاءُ فَيَدُ اللَّهِ فَوْقَ خَلْقِهِ- سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَ أَمَّا كَلَمَنْ فَالْكَافُ كَلَامُ اللَّهِ لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِ اللَّهِ- وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً وَ أَمَّا اللَّامُ فَإِلْمَامُ أَهْلِ الْجَنَّهِ بَيْنَهُمْ فِي الزِّيَارَهِ وَ التَّحِيَّهِ وَ السَّلَامِ وَ تَلَاوُمُ أَهْلِ النَّارِ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ أَمَّا الْمِيمُ فَمُلْكُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَزُولُ وَ دَوَامُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَفْنَى وَ أَمَّا النُّونُ فَ ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ فَالْقَلَمُ قَلَمٌ مِنْ نُورٍ وَ كِتَابٌ مِنْ نُورٍ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ- يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ- وَ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً وَ أَمَّا سَعْفَصْ فَالصَّادُ صَاعٌ بِصَاعٍ وَ فَصٌّ بِفَصٍّ يَعْنِي الْجَزَاءَ بِالْجَزَاءِ وَ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ وَ أَمَّا قَرَشَتْ يَعْنِي قَرَشَهُمُ اللَّهُ فَحَشَرَهُمْ وَ نَشَرَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ فَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (3).

1- فى نسخه(ط) و(ج) «عن الحسين بن يزيد».
2- فى البحار فى اواخر الجزء الثانى من الطبعه الحديثه و فى نسخه(و) و(ج) و(د) حرف من أسمائه.
3- عدم ذكر ثخذ و ضظغ لما ذكره ابن النديم فى أول الفهرست فراجع، و للمجلسىّ رحمه اللّه حل عن اشكال الابجد فى البحار فى الباب الثالث عشر من الجزء العاشر من الطبعه الحديثه.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کردند ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن حسن بن علی بن فضال از علی بن اسباط از حسن بن زید که گفت حدیث کرد مرا محمد بن سالم از اصبغ بن نباته که گفت امیر المؤمنین (ع) فرمود که عثمان بن عفان رسول خدا (ص) را از تفسیر و بیان ابجد سؤال نمود رسول خدا (ص) فرمود که تفسیر ابجد را بیاموزید که همه اعجوبه ها در آنست و ای بر عالمی که تفسیر آن را نداند پس عرض شد که یا رسول اللّه تفسیر ابجد چیست فرمود اما الف آلاء و نعمتهای خدا است و حرفی از نامهای آن جناب و اما باء بجهت و نیکوئی خدا است و اما جیم جنت و بهشت خدا و جلال خدا و جمال او است و اما دال دین خدا است و اما هوز پس هاء هاویه و دوزخ است پس وای بر کسی که در آتش دوزخ فرو رود و اما واو ویل و وای بر اهل آتش دوزخ و اما زای زاویه و سه کنجی است در آتش دوزخ پس پناه میبریم بخدا از آنچه در آن زاویه است یعنی زاویه های جهنم و اما حطی پس حاء حطوط و فروریختن گناهانست از آنها که استغفار میکنند در شب قدر و آنچه جبرئیل با فرشتگان با آن فرود آمده اند تا طلوع صبح و اما طاء طوبی از برای ایشانست و خوبی بازگشتنگاه و طوبی درختی است که خدای عز و جل آن را نشانیده و از روح خود در آن دمیده و بدرستی که شاخهای آن از پشت دیوار و حصار بهشت دیده می شود و آن درخت زیور و جامها میرویاند در حالی که آویزان و سخت نزدیکست بر در دهانهای ایشان و اما یاء ید و دست خدا است یعنی قدرت آن جناب در بالای آفریدگانش سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پاک و منزه است آن جناب و برتر از آنچه شرک می آورند و شریک او می سازند و اما کلمن پس کاف کلام خدا است و کلمات خدا را هیچ تبدیلی نیست و هرگز غیر از آن جناب تعالی پناهی را نمی یابی که بآن میل کنی و ملتجی شوی و اما لام پس المام و فرود آمدن اهل بهشت است در میان خویش در زیارت و تحیت و سلام و تلاوم یعنی بهم ملامت کردن اهل دوزخ در آنچه در میان ایشانست و اما میم پس ملک و پادشاهی خدا است که زوال ندارد و دوام خدا که فانی نمیشود و اما نون ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ است و نزد بعضی نون اسم سوره است و نزد بعضی دیگر این حرف مفتاح اسم نور و ناصر است و اشاره است بکلمه کن یا مطلق ماهیست یا آن ماهی که زمین بر پشت آنست که آن را یهموت یا برموت یا ملهوت گویند یا لوحی از نور یا طلا یا نهری در بهشت یا نون جزو الرحمن است یا دوات و غیر از این گفته

اند و عالم ربانی مفسر کاشانی در تفسیر خود میگوید که اصح اقوال آنست که نون اسم دوات است و معنی آن است که سوگند بدوات و قلم و آنچه مینویسند یعنی حافظان بقلم زبان و مداد دهان بر بندگان از گفتار و کردار ایشان گویند که مراد همه نویسندگانند از آدمیان و جنیان و فرشتگان و لیکن محمود بن عمر زمخشری در کشاف معنی دوات را چون سائر معانی که ذکر کرده بغایت انکار دارد و میگوید که مراد از نون همین حرف است از حروف معجم تتمه حدیث و قلم قلمی است از نور و نوشته از نور در لوح محفوظ که فرشتگان که مقربان گاه کبریاءاند گواهی میدهند بر آنچه در آنست در روز قیامت و خدا کافی است که شاهد باشد و اما سعفص صاد صاعی در برابر صاعی است و فص و سر سینه در مقابل فص یعنی جزاء در عوض جزاء و بقدر آنست و چنان که میکنی جزاء داده میشوی بدرستی که خدا ستمی را بر بندگان اراده ندارد و اما قرشت یعنی ایشان را قرش و جمع فرماید و فراهم آورد پس ایشان را محشور سازد و بر انگیزد تا روز قیامت بعد از آن در میان ایشان حکم میفرماید و ایشان ستم کرده نخواهند شد.

ص: 439

34- باب تفسير حروف الأذان و الإقامه

«باب سی و چهارم» در تفسیر و بیان حروف اذان و اقامه.

اشاره

و حروف جمع حرف است و مراد از آن در اینجا فصل است یعنی فصول اذان و اقامه و اذان بفتح همزه در لغت بمعنی اعلام و آگاهانیدنست و در اصطلاح بانک نماز گفتن و بکسر همزه بانک نماز است و اقامه در لغت یعنی ایستادنست و بر پا کردن و راست کردن و مداومت نمودن و حق چیزی گذاردن و شرعا اقامه نماز است و اقامه نماز گفتن و در هر دو در اینجا معنی غیر مصدری مراد است و اول اذکار مخصوصه ایست که موضوع است از برای اعلام بدخول اوقات نماز و دویم اذکار معهوده ایست در نزد برخاستن بسوی نماز و بنا بر مشهور معمول اول هجده فصل است و دویم هفده فصل زیرا که اینها در فصول اشتراک دارند و در اول اول چهار تکبیر است و در اول دویم دو تکبیر و در آخر دویم یک تهلیل است و در آخر اول دو تهلیل و دویم دو قد قامت الصلاه دارد که اول ندارد و ذکر نکردن حی علی خیر العمل در این حدیث بجهت تقیه است چنان که مذکور خواهد شد و در عدد فصول هر یک چند قول دیگر هست که این مقام موضع ذکر آنها نیست.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَرْوَزِيُّ الْحَاكِمُ الْمُقْرِئُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْمُقْرِئُ الْجُرْجَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيُّ بِبَغْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمٍ الطَّرِيفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ عَيَّاشُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَحَّالُ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ أَخْبَرَنِی أَبِی يَزِيدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِی مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع قَالَ: كُنَّا جُلُوساً فِی الْمَسْجِدِ إِذَا صَعِدَ الْمُؤَذِّنُ الْمَنَارَةَ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَبَكَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع وَ بَكَيْنَا بِبُكَائِهِ فَلَمَّا فَرَغَ الْمُؤَذِّنُ قَالَ أَ تَدْرُونَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ قُلْنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ وَصِيُّهُ أَعْلَمُ فَقَالَ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا يَقُولُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيراً فَلِقَوْلِهِ اللَّهُ أَكْبَرُ مَعَانٍ كَثِيرَةٌ مِنْهَا أَنَّ قَوْلَ الْمُؤَذِّنِ اللَّهُ أَكْبَرُ يَقَعُ عَلَى قِدَمِهِ وَ أَزَلِيَّتِهِ وَ أَبَدِيَّتِهِ وَ عِلْمِهِ وَ قُوَّتِهِ وَ قُدْرَتِهِ وَ حِلْمِهِ وَ كَرَمِهِ وَ جُودِهِ وَ عَطَائِهِ وَ كِبْرِيَائِهِ فَإِذَا قَالَ الْمُؤَذِّنُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِنَّهُ يَقُولُ اللَّهُ الَّذِی لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ وَ بِمَشِيَّتِهِ كَانَ الْخَلْقُ وَ مِنْهُ كَانَ كُلُّ شَيْ ءٍ لِلْخَلْقِ وَ إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْخَلْقُ وَ هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ

كُلِّ شَیْ ءٍ لَمْ یَزَلْ وَ الْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ شَیْ ءٍ لَا یَزَالُ وَ الظَّاهِرُ فَوْقَ كُلِّ شَیْ ءٍ لَا یُدْرَكُ وَ الْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَیْ ءٍ لَا یُحَدُّ فَهُوَ الْبَاقِی وَ كُلُّ شَیْ ءٍ دُونَهُ فَانٍ وَ الْمَعْنَی الثَّانِی اللَّهُ أَكْبَرُ أَیِ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ عَلِمَ مَا كَانَ وَ مَا یَكُونُ قَبْلَ أَنْ یَكُونَ وَ الثَّالِثُ اللَّهُ أَكْبَرُ أَیِ الْقَادِرُ عَلَی كُلِّ شَیْ ءٍ یَقْدِرُ عَلَی مَا یَشَاءُ الْقَوِیُّ لِقُدْرَتِهِ الْمُقْتَدِرُ عَلَی خَلْقِهِ الْقَوِیُّ لِذَاتِهِ قُدْرَتُهُ قَائِمَهٌ عَلَی الْأَشْیَاءِ كُلِّهَا- إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ كُنْ فَیَكُونُ وَ الرَّابِعُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَی مَعْنَی حِلْمِهِ وَ كَرَمِهِ یَحْلُمُ كَأَنَّهُ لَا یَعْلَمُ وَ یَصْفَحُ كَأَنَّهُ لَا یَرَی وَ یَسْتُرُ كَأَنَّهُ لَا یُعْصَی لَا یُعَجِّلُ بِالْعُقُوبَهِ كَرَماً وَ صَفْحاً وَ حِلْماً وَ الْوَجْهُ الْآخَرُ فِی مَعْنَی اللَّهُ أَكْبَرُ أَیِ الْجَوَادُ جَزِیلُ الْعَطَاءِ كَرِیمُ الْفَعَالِ وَ الْوَجْهُ الْآخَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ فِیهِ نَفْیُ كَیْفِیَّتِهِ كَأَنَّهُ یَقُولُ اللَّهُ أَجَلُّ مِنْ أَنْ یُدْرِكَ الْوَاصِفُونَ قَدْرَ صِفَتِهِ الَّتِی هُوَ مَوْصُوفٌ بِهَا وَ إِنَّمَا یَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ عَلَی قَدْرِهِمْ لَا عَلَی قَدْرِ عَظَمَتِهِ وَ جَلَالِهِ تَعَالَی اللَّهُ عَنْ أَنْ یُدْرِكَ الْوَاصِفُونَ صِفَتَهُ عُلُوّاً كَبِیراً وَ الْوَجْهُ الْآخَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ كَأَنَّهُ یَقُولُ اللَّهُ أَعْلَی وَ أَجَلُّ وَ هُوَ الْغَنِیُّ عَنْ عِبَادِهِ لَا حَاجَهَ بِهِ إِلَی أَعْمَالِ خَلْقِهِ- وَ أَمَّا قَوْلُهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِعْلَامٌ بِأَنَّ الشَّهَادَهَ لَا تَجُوزُ إِلَّا بِمَعْرِفَهٍ مِنَ الْقَلْبِ كَأَنَّهُ یَقُولُ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا مَعْبُودَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنَّ كُلَّ مَعْبُودٍ بَاطِلٌ سِوَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أُقِرُّ بِلِسَانِی بِمَا فِی قَلْبِی مِنَ الْعِلْمِ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَیْهِ وَ لَا مَنْجَی مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِی شَرٍّ وَ فِتْنَهِ كُلِّ ذِی فِتْنَهٍ إِلَّا بِاللَّهِ وَ فِی الْمَرَّهِ الثَّانِیَهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَعْنَاهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا هَادِیَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا دَلِیلَ لِی إِلَّا اللَّهُ وَ أُشْهِدُ اللَّهَ بِأَنِّی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أُشْهِدُ سُكَّانَ السَّمَاوَاتِ وَ سُكَّانَ الْأَرَضِینَ وَ مَا فِیهِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ وَ مَا فِیهِنَّ مِنَ الْجِبَالِ وَ الْأَشْجَارِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْوُحُوشِ وَ كُلِّ رَطْبٍ وَ یَابِسٍ بِأَنِّی أَشْهَدُ أَنْ لَا خَالِقَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا رَازِقَ وَ لَا مَعْبُودَ وَ لَا ضَارَّ وَ لَا نَافِعَ وَ لَا قَابِضَ وَ لَا بَاسِطَ وَ لَا مُعْطِیَ وَ لَا مَانِعَ وَ لَا دَافِعَ وَ لَا نَاصِحَ وَ لَا كَافِیَ وَ لَا شَافِیَ وَ لَا مُقَدِّمَ وَ لَا مُؤَخِّرَ إِلَّا اللَّهُ- لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ وَ بِیَدِهِ الْخَیْرُ كُلُّهُ- تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ- وَ أَمَّا قَوْلُهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ یَقُولُ أُشْهِدُ اللَّهَ أَنِّی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَبِیُّهُ وَ صَفِیُّهُ وَ نَجِیُّهُ أَرْسَلَهُ إِلَی كَافَّهِ النَّاسِ أَجْمَعِینَ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ أُشْهِدُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الْمُرْسَلِینَ وَ الْمَلَائِكَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ أَنِّی أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً ص سَیِّدُ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ وَ فِی الْمَرَّهِ الثَّانِیَهِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ یَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا حَاجَهَ لِأَحَدٍ إِلَی أَحَدٍ إِلَّا إِلَی اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مُفْتَقِرَهً إِلَیْهِ سُبْحَانَهُ(1)

1- قوله: مفتقره بالنصب حال من حاجه باعتبار ذيها، أو بالرفع خبر لمبتدإ محذوف اى كل نفس، و ليس فى النسخ المخطوطه عندى «مفتقره إليه سبحانه و انه».

وَ أَنَّهُ الْغَنِیُّ عَنْ عِبَادِهِ وَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِینَ وَ أَنَّهُ أَرْسَلَ مُحَمَّداً إِلَی النَّاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً- وَ داعِیاً إِلَی اللّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِیراً فَمَنْ أَنْکَرَهُ وَ جَحَدَهُ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِداً مُخَلَّداً لَا یَنْفَکُّ عَنْهَا أَبَداً وَ أَمَّا قَوْلُهُ حَیَّ عَلَی الصَّلَاهِ أَیْ هَلُمُّوا إِلَی خَیْرِ أَعْمَالِکُمْ وَ دَعْوَهِ رَبِّکُمْ- وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ إِطْفَاءِ نَارِکُمُ الَّتِی أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَی ظُهُورِکُمْ وَ فَکَاکِ رِقَابِکُمُ الَّتِی رَهَنْتُمُوهَا بِذُنُوبِکُمْ لِیُکَفِّرَ اللَّهُ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَ یَغْفِرَ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ یُبَدِّلَ سَیِّئَاتِکُمْ حَسَنَاتٍ فَإِنَّهُ مَلِکٌ کَرِیمٌ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ وَ قَدْ أَذِنَ لَنَا مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِینَ بِالدُّخُولِ فِی خِدْمَتِهِ وَ التَّقَدُّمِ إِلَی بَیْنِ یَدَیْهِ وَ فِی الْمَرَّهِ الثَّانِیَهِ حَیَّ عَلَی الصَّلَاهِ أَیْ قُومُوا إِلَی مُنَاجَاهِ رَبِّکُمْ وَ عَرْضِ حَاجَاتِکُمْ عَلَی رَبِّکُمْ وَ تَوَسَّلُوا إِلَیْهِ بِکَلَامِهِ وَ تَشَفَّعُوا بِهِ وَ أَکْثِرُوا الذِّکْرَ وَ الْقُنُوتَ وَ الرُّکُوعَ وَ السُّجُودَ وَ الْخُضُوعَ وَ الْخُشُوعَ وَ ارْفَعُوا إِلَیْهِ حَوَائِجَکُمْ فَقَدْ أَذِنَ لَنَا فِی ذَلِکَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ فَإِنَّهُ یَقُولُ أَقْبِلُوا إِلَی بَقَاءٍ لَا فَنَاءَ مَعَهُ وَ نَجَاهٍ لَا هَلَاکَ مَعَهَا وَ تَعَالَوْا إِلَی حَیَاهٍ لَا مَوْتَ مَعَهَا وَ إِلَی نَعِیمٍ لَا نَفَادَ لَهُ وَ إِلَی مُلْکٍ لَا زَوَالَ عَنْهُ وَ إِلَی سُرُورٍ لَا حُزْنَ مَعَهُ وَ إِلَی أُنْسٍ لَا وَحْشَهَ مَعَهُ وَ إِلَی نُورٍ لَا ظُلْمَهَ مَعَهُ(1) وَ إِلَی سَعَهٍ لَا ضِیقَ مَعَهَا وَ إِلَی بَهْجَهٍ لَا انْقِطَاعَ لَهَا وَ إِلَی غِنًی لَا فَاقَهَ مَعَهُ وَ إِلَی صِحَّهٍ لَا سُقْمَ مَعَهَا وَ إِلَی عِزٍّ لَا ذُلَّ مَعَهُ وَ إِلَی قُوَّهٍ لَا ضَعْفَ مَعَهَا وَ إِلَی کَرَامَهٍ یَا لَهَا مِنْ کَرَامَهٍ وَ عَجِّلُوا إِلَی سُرُورِ الدُّنْیَا وَ الْعُقْبَی وَ نَجَاهِ الْآخِرَهِ وَ الْأُولَی وَ فِی الْمَرَّهِ الثَّانِیَهِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ فَإِنَّهُ یَقُولُ سَابِقُوا إِلَی مَا دَعَوْتُکُمْ إِلَیْهِ وَ إِلَی جَزِیلِ الْکَرَامَهِ وَ عَظِیمِ الْمِنَّهِ وَ سَنِیِّ النِّعْمَهِ وَ الْفَوْزِ الْعَظِیمِ وَ نَعِیمِ الْأَبَدِ فِی جِوَارِ مُحَمَّدٍ ص فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ وَ أَمَّا قَوْلُهُ اللَّهُ أَکْبَرُ فَإِنَّهُ یَقُولُ اللَّهُ أَعْلَی وَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ یَعْلَمَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ مَا عِنْدَهُ مِنَ الْکَرَامَهِ لِعَبْدٍ أَجَابَهُ وَ أَطَاعَهُ وَ أَطَاعَ وُلَاهَ أَمْرِهِ وَ عَرَفَهُ وَ عَبَدَهُ وَ اشْتَغَلَ بِهِ وَ بِذِکْرِهِ وَ أَحَبَّهُ وَ أَنِسَ بِهِ وَ اطْمَأَنَّ إِلَیْهِ وَ وَثِقَ بِهِ وَ خَافَهُ وَ رَجَاهُ وَ اشْتَاقَ إِلَیْهِ وَ وَافَقَهُ فِی حُکْمِهِ وَ قَضَائِهِ وَ رَضِیَ بِهِ وَ فِی الْمَرَّهِ الثَّانِیَهِ اللَّهُ أَکْبَرُ فَإِنَّهُ یَقُولُ اللَّهُ أَکْبَرُ وَ أَعْلَی وَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ یَعْلَمَ أَحَدٌ مَبْلَغَ کَرَامَتِهِ لِأَوْلِیَائِهِ وَ عُقُوبَتِهِ لِأَعْدَائِهِ وَ مَبْلَغَ عَفْوِهِ وَ غُفْرَانِهِ وَ نِعْمَتِهِ لِمَنْ أَجَابَهُ وَ أَجَابَ رَسُولَهُ وَ مَبْلَغَ عَذَابِهِ وَ نَکَالِهِ وَ هَوَانِهِ لِمَنْ أَنْکَرَهُ وَ جَحَدَهُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَعْنَاهُ لِلَّهِ الْحُجَّهُ الْبَالِغَهُ عَلَیْهِمْ بِالرُّسُلِ وَ الرِّسَالَهِ وَ الْبَیَانِ وَ الدَّعْوَهِ وَ هُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ یَکُونَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَلَیْهِ حُجَّهٌ فَمَنْ أَجَابَهُ فَلَهُ النُّورُ وَ الْکَرَامَهُ وَ مَنْ أَنْکَرَهُ فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ- وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحاسِبِینَ وَ مَعْنَی قَدْ قَامَتِ الصَّلَاهُ فِی الْإِقَامَهِ أَیْ حَانَ وَقْتُ الزِّیَارَهِ وَ الْمُنَاجَاهِ وَ قَضَاءِ الْحَوَائِجِ وَ دَرْکِ الْمُنَی وَ الْوُصُولِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَی کَرَامَتِهِ وَ غُفْرَانِهِ وَ عَفْوِهِ وَ رِضْوَانِهِ.

1- فی نسخه(ط) و(ن) «و الی نور لا ظلمه له».

قال مصنف هذا الکتاب إنما ترک الراوی لهذا الحدیث ذکر حی علی خیر العمل للتقیه

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عبد الرحمن مروزی حاکم مقری گفت که حدیث کرد ما را ابو عمر محمد بن جعفر مقری جرجانی گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عاصم طریقی گفت که حدیث کرد ما را ابو زید عیاش بن یزید بن حسن بن علی کحال مولای زید بن علی گفت که خبر داد مرا پدرم یزید بن حسن گفت که حدیث کرد مرا حضرت موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود در مسجد نشسته بودیم در وقتی که مؤذن بر مناره بالا رفت و گفت

اللَّه اکبر اللَّه

اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) گریست و ما بگریه آن حضرت گریستیم چون مؤذن فارغ شد حضرت فرمود آیا میدانید که مؤذن چه میگوید عرض کردیم که خدا و رسول او و وصی رسولش داناتر و بهتر میدانند فرمود اگر بدانید که چه میگوید هر آینه کم بخندید و بسیار بگرید.

پس قول او را که میگوید اللَّه اکبر معنیهای بسیار است از جمله آنها آنکه قول مؤذن اللَّه اکبر بر قدم و ازلیت و ابدیت و علم و قوت و قدرت و حلم و کرم وجود و عطاء و کبریاء آن جناب واقع می شود پس هر گاه مؤذن بگوید که اللَّه اکبر میگوید که خدائی که او را آفرینش و فرمانست و بمشیت و خواست او خلق موجود شده اند و از او هر چیزی از برای خلق بوده و خلق بسوی او برمیگردند و او است اول پیش از هر چیزی که همیشه بوده و او است آخر بعد از هر چیزی که همیشه خواهد بود و ظاهر است در بلایی هر چیزی که دریافته نمیشود و باطن است در نزد هر چیزی که محدود و اندازه نمیشود پس او است و هر چیزی که غیر او باشد فانی است و معنی دویم اللَّه اکبر یعنی دانای آگاه دانسته آنچه را که بوده و آنچه خواهد بود و پیش از آنکه بوجود آید و معنی سیم اللَّه اکبر قادر بر هر چیزی که آنچه را که خواهد میتواند و صاحب قوتی که بجهت قدرتش بر خلقش اقتدار دارد و بخودی خود قوت دارد و قدرتش بر همه چیزها قیام دارد هر گاه امری را حکم کند جز این نیست که بآن میگوید که باش پس

میباشد و معنی چهارم اللّه اکبر بر معنی حلم و کرم او است حلم می ورزد که گویا نمیداند و اعراض میفرماید که گویا نمی بیند و می پوشد که گویا نافرمانی نمیشود و تعجیل و شتاب نمیکند بعقوبت و سزا دادن از روی کرم و اعراض و حلم و وجه دیگر در معنی اللَّه اکبر یعنی جودی که عطایش بزرگ و بسیار و کردارش خوب و خوش است و وجه دیگر اللَّه اکبر در آن نفی کیفیت او است گویا که مؤذن میگوید که خدا از آن بزرگتر است که وصف کنندگان قدر صفتش را که او بآن موصوف است دریابند و جز این نیست که وصف کنندگان او را بر اندازه فهم خویش وصف میکنند نه بر اندازه عظمت و جلالش و خدا برتر است از آنکه وصف کنندگان صفتش را دریابند برتری بزرگ و وجه دیگر اللَّه اکبر گویا که مؤذن میگوید که خدا برتر و بزرگوارتر است و او است که از بندگانش بی نیاز است و با او حاجتی بسوی اعمال خلقش نیست و اما قول مؤذن

اشهد ان لا اله الا اللّٰه

یعنی شهادت میدهم که نیست خدائی مگر خدا اعلام است باینکه شهادت روا نباشد مگر بمعرفت و شناختی از دل گویا که او میگوید که میدانم که هیچ معبودی نیست مگر خدای عز و جل و میدانم که هر معبودی باطل است غیر از خدای عز و جل و بزبانم اقرار و اعتراف میکنم آنچه را در دل منست از علم باینکه هیچ خدائی نیست مگر خدا و شهادت میدهم که پناهی از خدا نیست مگر بسوی او و رهیدنگاهی نیست از بدی هر صاحب بدی و فتنه هر صاحب فتنه مگر بخدا و قول او در مرتبه دویم

اشهد ان لا اله الا اللّٰه

معنیش آنست که شهادت میدهم که هدایت کننده نیست مگر خدا و دلیلی نیست مگر خدا و خدا را شاهد می گیرم باینکه من شهادت میدهم که خدائی نیست مگر خدا و نیز ساکنان آسمانها را شاهد میگیرم با ساکنان زمینها و آنچه در اینها است از فرشتگان و همه مردمان و آنچه در اینها است از کوهها و درختها و جنبنده ها و وحشها و هر تر و خشکی باینکه من شهادت میدهم که هیچ آفریننده نیست مگر خداوند روزی دهنده و نه معبودی و نه ضرر رساننده و نه نفع بخشنده و نه فراگیرنده و نه گستراننده و نه بخشنده و نه منع کننده و نه دفع نماینده و نه خیر خواهی و نه کفایت کننده و نه شفاء دهنده و نه پیش دارنده و نه پس اندازنده مگر خدا که او را است آفریدن و فرمان و بدست او است همه خیر و خوبی و پر خیر و برکت است خدائی که پروردگار عالمیانست.

و اما قول مؤذن که

اشهد ان محمدا رسول الله

که باین معنی است که شهادت میدهم که محمد فرستاده خداست میگوید که شاهد میگردانم خدا را که من شهادت میدهم باین که خدائی نیست مگر آن جناب و اینکه محمد بنده و رسول و پیغمبر و برگزیده و همراز او است که او را بسوی کافه مردمان و همه ایشان فرستاده بهدایت و راه راست و کیش درست تا آنکه او را غالب گرداند بر همه دینها اگر چه مشرکان ناخوش داشته باشند و شاهد میگردانم هر که را که در آسمانها و زمین است از پیغمبران و رسولان و فرشتگان و همه مردمان که من شهادت میدهم باینکه محمد سید و بزرگ اولین و آخرین است و قول او در مرتبه دویم

اشهد ان محمد رسول الله

میگوید که شهادت میدهم که کسی را حاجتی بسوی کسی نیست مگر بسوی خدا یگانه قهار که از بندگانش و همه خلائق بی نیاز است و باینکه آن جناب محمد را بسوی مردم فرستاده که مژده دهنده و ترساننده و خواننده بسوی خدا برخصت او و چراغی روشنی بخش باشد پس هر که او را انکار کند و از روی دانش قبول نکند و باو ایمان نیاورد خدای عز و جل او را داخل آتش دوزخ گرداند در حالی که در آن جاوید و مخلد باشد و هرگز از آن جدا نشود.

و اما قول مؤذن

حی علی الصلاه

بفتح یاء یعنی بیاور و آورد چنان که در قاموس گفته و حضرت فرمود یعنی بیائید بسوی بهترین اعمال خویش و دعوت پروردگار خویش و بشتابید بسوی آمرزشی از پروردگار خویش و فرو نشانیدن آتش خویش که آن را بدستهای خویش افروخته اید و رها کردن گردنهای خویش که آنها را بگناهان خویش گرو کرده اید تا خدا بدیهای شما را از شما بپوشاند و گناهان شما را از برای شما بیامرزد و بدیهای شما را بخوبیها بدل کند زیرا که او پادشاهی است صاحب کرم و خداوند فضل بزرگ و ما گروههای مسلمانان را بدخول در خدمتش و تقدیم بسوی حضورش رخصت داده و

قول او در مرتبه دوم حی علی الصلاه یعنی برخیزید بسوی مناجات پروردگار خویش و عرض کردن حاجات خویش بر پروردگار خویش و بکلامش بسوی او دست آویز و نزدیکی جوئید و بآن در خواست کننده خواهید و ذکر و قنوت و رکوع و سجود و خضوع و خشوع و فروتنی را بسیار کنید و حاجتهای خود را بسوی او بردارید چه ما را در آن رخصت داده و اما قول موذن

حی علی الفلاح

یعنی بیائید بر سر رستگاری و حضرت فرمود میگوید که رو بیاورید بسوی بقائی که فنائی با آن نیست و نجاتی که هلاکی با آن نیست و بیائید بسوی زندگی که مردن و مرگی با آن نیست و بسوی نعیمی که تمام شدن ندارد و بسوی پادشاهی که زوالی از آن نیست و بسوی شادیی که اندوهی با آن نیست و بسوی گشادگی که تنگی با آن نیست و بسوی بهجتی که بریده شدن ندارد و بسوی بی نیازی که پریشانی با آن نیست و بسوی تندرستی که بیماری با آن نیست و بسوی عزتی که ذلتی با آن نیست و بسوی قوتی که ضعفی با آن نیست و بسوی کرامتی که که ایهای از آن از کرامتی که کسی قدر آن را نمیداند و بشتابید بسوی شادی دنیا و عقبی و رهائی آخرت و اولی و قول او در مرتبه دوم که

حی علی الفلاح

میگوید که پیشی گیرید بسوی آنچه شما را بسوی آن خوانده ام و بسوی نوازش بسیار و عطای بزرگ و نعمت بلند و رستگاری عظیم و نعیم همیشه در همسایگی محمد فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ ملک مقتدر یعنی در مجلس حق و مکان پسندیده در نزد پادشاه صاحب اقتدار که توانائی دارد بر همه چیز.

و اما موذن

اللّٰه اکبر

میگوید که خدا از آن برتر و بزرگوارتر است که یکی از آفریدگانش بداند آنچه را که در نزد او است از کرامت و نوازش از برای بنده که او را اجابت و اطاعت کرده و والیان امر او را فرمان برده و او را شناخته و پرستش نموده و بآن جناب و بیادش اشتغال داشته و در آن بوده و او را دوست داشته و باو انس گرفته و بسویش آرمیده و باو وثوق و اعتماد داشته و از او ترسیده و او را امید داشته و باو مشتاق شده و در حکم و قضایش با او موافقت نموده و باو خوشنود شده و قول او در مرتبه دویم

اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر

میگوید که خدا از آن بزرگتر و برتر و بزرگوارتر است که کسی مبلغ و مقدار کرامتش را از برای دوستانش و عقوبتش را از برای دشمنانش و مبلغ عفو و غفران و نعمتش را از برای کسی که او را اجابت کرده و رسولش را اجابت کرده و مبلغ عذاب و نکال و هوانش را از برای کسی که او را انکار نموده و دانسته او را قبول ننموده بداند.

و اما قول موذن

لا اله الا اللّٰه

معنیش آنست که خدا را حجت رسا است و بر ایشان برسول در رسالت و بیان و دعوت و او از آن بزرگوارتر است که یکی از ایشان را بر او حجتی باشد پس هر که او را اجابت نماید از برایش نور و کرامت است و هر که او را انکار کند خدا از همه عالمیان بی نیاز است و او است شتابنده ترین حساب کنندگان و معنی قد قامت الصلاه در قامه نماز یعنی وقت زیارت و مناجات و بر آمدن حاجات و دریافتن آرزوها و رسیدن بخدای عز و جل و بکرامت و غفران و عفو و رضوانش نزدیک شد و هنگام آن رسید «مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که راوی این حدیث ذکر حی علی خیر العمل را که باین معنی است که بیائید بر سر بهترین کارها ترک نکرده مگر بجهت تقیه و نگاهداری جان خود چه سنیان در اقامه و اذان این را نمیگویند و عمر شدد الله علیه العذاب فی سقر بجای این فقره الصلاه خیر من النوم را در اذان صبح زیاد کرده یعنی نماز بهتر است از خواب زیرا که قدر نماز را نمی شناخته

ص: 446

حدیث 2

2- وَ قَدْ رُوِیَ فِی خَبَرٍ آخَرَ أَنَّ الصَّادِقَ ع سُئِلَ عَنْ مَعْنَی حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ فَقَالَ خَیْرُ الْعَمَلِ الْوَلَایَهُ وَ فِی خَبَرٍ آخَرَ خَیْرُ الْعَمَلِ بِرُّ فَاطِمَهَ وَ وُلْدِهَا(1) ع.

ترجمه:

و مؤلف میگوید که در خبر دیگر روایت شده است که حضرت صادق (ع) از معنی حی علی خیر العمل سؤال شد فرمود که بهترین عمل ولایت است و در خبر دیگر چنین است که بهترین عمل نیکی با فاطمه و فرزندان آن حضرت علیهم السلام است

35- باب تفسير الهدى و الضلاله و التوفيق و الخذلان من الله تعالى

«باب سی و پنجم» در تفسیر و بیان هدی و ضلالت توفیق و خذلان از خدای تبارک و تعالی

اشاره

و هدی بضم هاء راه راست است و ضلالت گمراهی و توفیق سزاوار گردانیدن اسباب و خذلان فرو گذاشتن یاری.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُمُ اللَّهُ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِداً (2)

ص: 447

1- أقول: و يحتمل أن أمير المؤمنين عليه السّلام لم يفسرها لانه عليه السّلام فسر ما قال المؤذن و المؤذن من العامّه لم يكن يقولها، و اما الشهاده بالولايه فشاعت بين الشيعه باذن و ترغيب من الصادق عليه السّلام على ما فى حديث مذكور فى محله.

2- الكهف: 17.

فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یُضِلُّ الظَّالِمِینَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَنْ دَارِ کَرَامَتِهِ وَ یَهْدِی أَهْلَ الْإِیمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ إِلَی جَنَّتِهِ کَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظّالِمِینَ وَ یَفْعَلُ اللّهُ ما یَشاءُ (1) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ (2) قَالَ فَقُلْتُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ما تَوْفِیقِی إِلّا بِاللّهِ (3) وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنْ یَنْصُرْکُمُ اللّهُ فَلا غالِبَ لَکُمْ وَ إِنْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصُرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ (4) فَقَالَ إِذَا فَعَلَ الْعَبْدُ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مِنَ الطَّاعَهِ کَانَ فِعْلُهُ وِفْقاً لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُمِّیَ الْعَبْدُ بِهِ مُوَفَّقاً وَ إِذَا أَرَادَ الْعَبْدُ أَنْ یَدْخُلَ فِی شَیْ ءٍ مِنْ مَعَاصِی اللَّهِ فَحَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بَیْنَهُ وَ بَیْنَ تِلْکَ الْمَعْصِیَهِ فَتَرَکَهَا کَانَ تَرْکُهُ لَهَا بِتَوْفِیقِ اللَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ وَ مَتَی خَلَّی بَیْنَهُ وَ بَیْنَ تِلْکَ الْمَعْصِیَهِ فَلَمْ یَحُلْ بَیْنَهُ وَ بَیْنَهَا حَتَّی یَرْتَکِبَهَا فَقَدْ خَذَلَهُ وَ لَمْ یَنْصُرْهُ وَ لَمْ یُوَفِّقْهُ (5).

1- إبراهیم علیه السّلام: 27.
2- یونس: 9.
3- هود: 88.
4- آل عمران: 160.
5- التوفیق هو تهیئه الأسباب نحو الفعل، و الأسباب بعضها بید العبد و بعضها لیس کذلک، و ما بید العبد ینتهی أیضا إلیه تعالی منعا و اعطاء، فلذلک: «ما توفیقی الا باللّه» و التوفیق للطاعه هو اجتماع أسباب الفعل کلها، و التوفیق لترک المعصیه هو فقدان بعض الأسباب، فان کان بید العبد فهو الانقیاد فیهما و الا فهو اللطف من اللّه تعالی، و عدم التوفیق و الخذلان فی الطاعه و ترک المعصیه علی عکس ذلک.

ترجمه:

حدیث کردند ما را علی بن عبد اللَّه وراق و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گفتند که حدیث کرد ما را أبو العباس احمد بن یحیی بن زکریاء قطان گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد اللَّه بن حبیب گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش جعفر بن سلیمان بصری از عبد اللَّه بن فضل هاشمی که گفت ابو عبد اللَّه حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیًّا مُرْشِداً که ترجمه اش اینست که هر که خدا او را راه نماید بتوفیق و لطف پس او راه یافته است بفلاح و ارشاد و هر که خدا او را گمراه گرداند و بجهت فرط عناد او را فرو گذارد و لطف و توفیق را از او بردارد و وی را در وادی خذلان بگذارد پس هرگز نیابی از برایش دوستی را راه راست نماینده که او را بر آن دلالت کند و از ضلالت بهدایت رساند و حضرت (ع) فرمود که خدای تبارک و تعالی در روز قیامت ستمکاران را از خانه کرامت خویش که بهشت است گمراه گرداند و اهل ایمان و عمل صالح را بسوی بهشت خویش هدایت فرماید چنان که آن جناب عز و جل فرموده که وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ وَ یَفْعَلُ اللَّهُ ما یَشاءُ و ترجمه آن گذشت و خدای عز و جل فرموده که إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ و ترجمه صدر این آیه در اسماء حسنی گذشت و ترجمه تتمه اینست که روان می شود از زیر مساکن و قصرهای ایشان جویهای آب در بوستانهای با نعمت و ناز و ایشان بر بالای غرفها بآن نگران باشند راوی میگوید که من عرض کردم که قول خدای عز و جل که از شعیب حکایت میفرماید وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ یعنی و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بسر منزل ثواب و صلاح مگر بخدا یعنی بهدایت و معاونت او چه معنی دارد و همچنین قول آن جناب عز و جل إِنْ یَنْصُرْکُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَکُمْ وَ إِنْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصُرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ که ترجمه اش اینست که اگر یاری دهد خدا شما را چنان که در جنگ بدر واقع شد پس هیچ غلبه نیست شما را که کسی بر شما غالب شود و اگر فرو گذارد شما را چنان که در جنگ احد اتفاق افتاد پس کیست آنکه یاری دهد شما را بعد از فرو گذاشتن او و حضرت فرمود که هر گاه بنده آنچه را که خدای عز و جل او را بآن امر فرموده از طاعت بجا آورد کردارش با امر خدای عز و جل موافق باشد و بنده بآن موفق نامیده شود و چون بنده اراده کند که در چیزی از معصیتهای خدا داخل شود و خدای تبارک و تعالی در میانه او و آن معصیت حائل و مانع شود و بنده آن معصیت را ترک کند ترکش که آن را

واگذاشته و نکرده بتوفیق خدای تعالی ذکره باشد و در هر زمان که در میان او و آن معصیت رها کند و میان او و آن حائل و مانع نشود تا آنکه آن را مرتکب شود بحقیقت که او را واگذاشته و یاری نکرده و توفیق نداده.

ص: 449

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْفَرَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَّ جَبْرَئِيلَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِالتَّوْفِيقِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر از عبد اللّٰه بن قراء از محمد بن مسلم و محمد بن مروان از حضرت صادق (ع) که فرمود رسول خدا (ص) ندانست که جبرئیل از جانب خدای عز و جل است مگر بتوفیق

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَعْنَى لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَقَالَ مَعْنَاهُ لَا حَوْلَ لَنَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ وَ لَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را حسین بن علی سکری گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد اللّٰه محمد بن زکریاء بصری گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از جابر بن یزید جعفر از ابو جعفر حضرت محمد بن علی باقر (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از معنی

لا حول و لا قوه الا بالله

که ترجمه اش اینست که نیست گردیدنی و نه توانائی مگر بخدا فرمود که معنیش آنست که نیست گردیدنی از برای ما از نافرمانی خدا مگر بیاری خدا و نه توانائی از برای ما بر فرمان برداری خدا مگر بتوفیق خدای عز و جل.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ بِنَیْسَابُورَ سَنَهَ اثْنَتَیْنِ وَ خَمْسِینَ وَ ثَلَاثِمِائَهٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَیْبَهَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَیْمَانَ النَّیْسَابُورِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِیَّ بْنَ مُوسَی الرِّضَا ع بِنَیْسَابُورَ(1) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ(2) قَالَ مَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ بِإِیمَانِهِ فِی الدُّنْیَا إِلَی جَنَّتِهِ وَ دَارِ کَرَامَتِهِ فِی الْآخِرَهِ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِیمِ لِلَّهِ وَ الثِّقَهِ بِهِ وَ السُّکُونِ إِلَی مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّی یَطْمَئِنَّ إِلَیْهِ- وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَ دَارِ کَرَامَتِهِ فِی الْآخِرَهِ لِکُفْرِهِ بِهِ وَ عِصْیَانِهِ لَهُ فِی الدُّنْیَا- یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً حَتَّی یَشُکَّ فِی کُفْرِهِ وَ یَضْطَرِبَ مِنِ اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّی یَصِیرَ کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ کَذلِکَ یَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ (3).

ترجمه:

حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار «رضی» در نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دویم گفت که حدیث کرد مرا علی بن محمد بن قتیبه از سلمان نیشابوری که گفت حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ که ترجمه اش اینست که پس هر که خدا خواهد او را راه راست نماید میگشاید سینه او را از برای قبول اسلام و حضرت فرمود که هر که خدا خواهد که او را هدایت نماید بایمانش در دنیا بسوی بهشت و خانه کرامتش در آخرت میگشاید سینه او را از برای تسلیم و انقیاد از برای خدا و وثوق و اعتماد باو و سکون و آرام بسوی آنچه او را وعده فرموده از ثوابش تا بسوی آن آرمیده شود وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یعنی و هر که خدا خواهد که او را گمراه کند و فرو گذارد و حضرت فرمود که گمراه کند او را از بهشت و خانه کرامتش در آخرت بجهت کفرش بآن جناب و نافرمانیش از برای او یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً یعنی میگرداند سینه او را تنک بسیار تنگ یا چون بیشه پر درخت که چیزی در آن نتواند رفت چه

دل کافر و منافق چیزی از خوبی بآن نمیرسد و حضرت فرمود تا آن که در کفرش شک میکند و دلش از اعتقادش مضطرب می شود و میلرزد و چنان میگردد که کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ کَذلِکَ یَجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ یعنی گویا بالا میرود در آسمان یعنی از قبول حق میگریزد و میخواهد که بآسمان بالا رود و قبول آن نکند و این از غایت تباعد در گریختن است هم چنان که دلتنگ میگرداند کافر و منافق را بر وجه تخذیل و تخلیه قرار میدهد خدا و مسلط میگرداند عذاب یا لعنت را بر آنان که نمی گروند و بر وجه عناد و انکار توحید را تصدیق نمی کنند

ص: 451

1- لیس فی البحار و لا فی النسخ الخطیه عندی لفظه بنیسابور.
2- الأنعام: 125.
3- الهدایه علی ست مراحل: هدایه التکوین، هدایه العقل، هدایه الدعوه، هدایه التشریع، هدایه اللطف، هدایه الجزاء، و لکل من هذه آیات فی الکتاب، و تحقّق کل منها مشروط بما قبلها، و للتفصیل محل آخر.

36- باب الرد علی الثنویه و الزنادقه

«باب سی و ششم» در رد بر ثنویه و زنادقه

اشاره

و ثنویه فرقه از مردمانند که بدو خدا قائلند و می شود که مراد از آن حکمای فلاسفه باشند نه ثنویه مشهور چه مذهب ایشان آنست که هر حادثی مسبوق است بماده و مده و وجه نامیدن ایشان بثنویه برای آنست که ایشان بمؤثریت عقول قائلند و آنها را صاحب اثر میدانند و امیر المؤمنین (ع) در خطبه مشهوره خویش در بیان ثنویه میفرماید که و آنها آنانند که گمان کرده اند که خدا چیزی را احداث نمیفرماید مگر از اصل و ماده و تدبیر نمیکند مگر باندازه صورت و برابر کردن با آن و این مذهب حکما است و زنادقه جمع زندیق است و آن بر وزن کبریت معرب زن دیقست و مراد از آن کسی است که بخدا قائل نیست یا آنها که بدو خدا قائلند و نور و ظلمت را هر دو خدا میدانند و بنا بر اخیر عطف آن بر ثنویه عطف تفسیری باشد.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِی إِبْرَاهِیمُ بْنُ هَاشِمٍ الْقُمِّیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَمْرٍو الْفُقَیْمِیُّ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ فِی حَدِیثِ الزِّنْدِیقِ الَّذِی أَتَی أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَکَانَ مِنْ قَوْلِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع لَهُ لَا یَخْلُو قَوْلُکَ إِنَّهُمَا اثْنَانِ مِنْ أَنْ یَکُونَا قَدِیمَیْنِ قَوِیَّیْنِ أَوْ یَکُونَا ضَعِیفَیْنِ أَوْ یَکُونَ أَحَدُهُمَا قَوِیّاً وَ الْآخَرُ ضَعِیفاً فَإِنْ کَانَا قَوِیَّیْنِ فَلِمَ لَا یَدْفَعُ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ یَتَفَرَّدُ بِالتَّدْبِیرِ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّ أَحَدَهُمَا قَوِیٌّ وَ الْآخَرَ ضَعِیفٌ ثَبَتَ أَنَّهُ وَاحِدٌ کَمَا نَقُولُ لِلْعَجْزِ الظَّاهِرِ فِی الثَّانِی وَ إِنْ قُلْتَ إِنَّهُمَا اثْنَانِ لَمْ یَخْلُ مِنْ أَنْ یَکُونَا مُتَّفِقَیْنِ مِنْ کُلِّ جِهَهٍ أَوْ مُفْتَرِقَیْنِ مِنْ کُلِّ جِهَهٍ- فَلَمَّا رَأَیْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِماً وَ الْفَلَکَ جَارِیاً وَ اخْتِلَافَ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ دَلَّ صِحَّهُ الْأَمْرِ وَ التَّدْبِیرِ وَ ائْتِلَافُ الْأَمْرِ عَلَی أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ(1)

ص: 452

1- فی نسخه(ب) و(د) «دل علی صحه الامر و التدبیر و ائتلاف الامر و ان المدبر واحد».

ثُمَّ یَلْزَمُکَ إِنِ ادَّعَیْتَ اثْنَیْنِ فَلَا بُدَّ مِنْ فُرْجَهٍ بَیْنَهُمَا حَتَّی یَکُونَا اثْنَیْنِ فَصَارَتِ الْفُرْجَهُ ثَالِثاً بَیْنَهُمَا قَدِیماً مَعَهُمَا فَیَلْزَمُکَ ثَلَاثَهٌ فَإِنِ ادَّعَیْتَ ثَلَاثَهً لَزِمَکَ مَا قُلْنَا فِی الِاثْنَیْنِ حَتَّی یَکُونَ بَیْنَهُمْ فُرْجَتَانِ فَیَکُونَ خَمْساً ثُمَّ یَتَنَاهَی فِی الْعَدَدِ إِلَی مَا لَا نِهَایَهَ فِی الْکَثْرَهِ.(1)

ص: 453

1- إلی هنا أشار علیه السّلام الی ثلاثه ادله لتوحید الصانع: الأول ان الشقوق فی الصانعین من حیث القوّه التامه ثلاثه: اثنان منها ظاهرا البطلان لم یتعرض الا لأحدهما لشدّه وضوح بطلان الآخر، و الشق الثالث أن یکون لکل منهما قوه تامّه فیلزم أن یقوی کل منهما علی دفع الآخر و الا لم تکن قوته تامّه فحینئذ یکون کل منهما دافعا و مدفوعا و هو محال. الثانی أن الشقوق من حیث الافتراق و الاتفاق أیضا ثلاثه: الأول الاتفاق من کل جهه و هذا یرفع الاثنینیّه لانها لا تتصور من دون الامتیاز و الامتیاز، لا یتصور الا بالافتراق من جهه أو جهات. الثانی الافتراق من کل جهه فلو کان الامر کذلک لزم الفساد فی التدبیر و انتفاء النظام فی الخلق و لکن الخلق منتظم و التدبیر صحیح، و الی بطلان هذا التالی أشار علیه السّلام بقوله: فلما رأینا الخلق منتظما الخ، الثالث الافتراق من بعض الجهات، و لم یذکره علیه السّلام لان حکمه حکم الشق الثانی. الثالث کون الصانع اثنین یستلزم أن یکون لأحدهما لا أقل من شی ء یحصل لهما الامتیاز به اذ عدم الامتیاز یرفع الاثنینیه، و الامتیاز بتمام الذات معقول الا أنّه لا یتصور الا بالاشتراک فی أصل الوجود فیعود فی المفروض، و حکم الثلاثه فی الامتیاز حکم الاثنین فیکون الثلاثه خمسه، و هکذا الی ما لا نهایه له، فکان صانع العالم أشیاء غیر متناهیه.

قَالَ هِشَامٌ فَكَانَ مِنْ سُؤَالِ الزِّنْدِيقِ أَنْ قَالَ فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وُجُودُ الْأَفَاعِيلِ الَّتِی دَلَّتْ عَلَی أَنَّ صَانِعاً صَنَعَهَا أَ لَا تَرَی أَنَّکَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَی بِنَاءٍ مُشَیَّدٍ مَبْنِیٍّ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَانِیاً وَ إِنْ كُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِیَ وَ لَمْ تُشَاهِدْهُ قَالَ فَمَا هُوَ قَالَ هُوَ شَیْ ءٌ بِخِلَافِ الْأَشْیَاءِ ارْجِعْ بِقَوْلِی شَیْ ءٌ إِلَی إِثْبَاتِ مَعْنًی وَ أَنَّهُ شَیْ ءٌ بِحَقِیقَهِ الشَّیْئِیَّهِ(1) غَیْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمَ وَ لَا صُورَهَ وَ لَا یُحَسُّ وَ لَا یُجَسُّ وَ لَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ لَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ وَ لَا یُغَیِّرُهُ الزَّمَانُ قَالَ السَّائِلُ فَتَقُولُ إِنَّهُ سَمِیعٌ بَصِیرٌ قَالَ هُوَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ سَمِیعٌ بِغَیْرِ جَارِحَهٍ وَ بَصِیرٌ بِغَیْرِ آلَهٍ بَلْ یَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَ یُبْصِرُ بِنَفْسِهِ لَیْسَ قَوْلِی إِنَّهُ یَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَ یُبْصِرُ بِنَفْسِهِ أَنَّهُ شَیْ ءٌ وَ النَّفْسُ شَیْ ءٌ آخَرُ وَ لَكِنْ أَرَدْتُ عِبَارَهً عَنْ نَفْسِی إِذْ كُنْتُ مَسْئُولًا وَ إِفْهَاماً لَکَ إِذْ كُنْتَ سَائِلًا وَ أَقُولُ یَسْمَعُ بِكُلِّهِ لَا أَنَّ الْكُلَّ مِنْهُ لَهُ بَعْضٌ وَ لَكِنِّی أَرَدْتُ إِفْهَاماً لَکَ وَ التَّعْبِیرَ عَنْ نَفْسِی وَ لَیْسَ مَرْجِعِی فِی ذَلِکَ إِلَّا إِلَی أَنَّهُ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ الْعَالِمُ الْخَبِیرُ بِلَا اخْتِلَافِ الذَّاتِ وَ لَا اخْتِلَافِ الْمَعْنَی(2) قَالَ السَّائِلُ فَمَا هُوَ- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هُوَ الرَّبُّ وَ هُوَ الْمَعْبُودُ وَ هُوَ اللَّهُ وَ لَیْسَ قَوْلِی اللَّهُ إِثْبَاتَ هَذِهِ الْحُرُوفِ أَلِفٍ لَامٍ هَاءٍ وَ لَكِنِّی أَرْجِعُ إِلَی مَعْنًی (3) هُوَ شَیْ ءٌ خَالِقُ الْأَشْیَاءِ وَ صَانِعُهَا وَقَعَتْ عَلَیْهِ هَذِهِ الْحُرُوفُ وَ هُوَ الْمَعْنَی الَّذِی یُسَمَّی بِهِ اللَّهُ وَ الرَّحْمَنُ وَ الرَّحِیمُ وَ الْعَزِیزُ وَ أَشْبَاهُ ذَلِکَ مِنْ أَسْمَائِهِ (4)

ص: 454

1- مضت هذه الفقره مع ذیل فی الحدیث الثانی من الباب السابع.

2- مضت هذه الفقره فی الحدیث العاشر من الباب الحادی عشر.

3- فی الکافی و فی نسخه(ج) «و لکن ارجع الی معنی- الخ».

4- قوله: «و هو المعنی الذی- الخ» من باب القلب، و الأصل و هو المعنی الذی یسمی باللّه- الخ»، و فی نسخه(ج) «و هو المعنی الذی سمی به اللّه- الخ» و فی نسخه(ب) «و هو المعنی الذی یسمی اللّه و الرحمن- الخ» أی یجعل هذه الأسماء أسماء له، و فی نسخه(و) «و هو المعنی الذی یسمی به، هو اللّه و الرحمن و الرحیم- الخ» و فی الکافی باب اطلاق القول بأنه شی ء: «و هو المعنی سمی به اللّه و الرحمن و الرحیم- الخ» و هذا أیضا من باب القلب.

وَ هُوَ الْمَعْبُودُ جَلَّ وَ عَزَّ قَالَ السَّائِلُ فَإِنَّا لَمْ نَجِدْ مَوْهُوماً إِلَّا مَخْلُوقاً قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَمَا تَقُولُ لَكَانَ التَّوْحِيدُ عَنَّا مُرْتَفِعاً لِأَنَّا لَمْ نُكَلَّفْ أَنْ نَعْتَقِدَ غَيْرَ مَوْهُومٍ- وَ لَكِنَّا نَقُولُ كُلُّ مَوْهُومٍ بِالْحَوَاسِّ مُدْرَكٌ فَمَا تَجِدُهُ الْحَوَاسُّ وَ تُمَثِّلُهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ(1) وَ لَا بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ صَانِعِ الْأَشْيَاءِ خَارِجٍ مِنَ الْجِهَتَيْنِ الْمَذْمُومَتَيْنِ(2) إِحْدَاهُمَا النَّفْيُ إِذْ كَانَ النَّفْيُ هُوَ الْإِبْطَالَ وَ الْعَدَمَ وَ الْجِهَةُ الثَّانِيَةُ التَّشْبِيهُ إِذْ كَانَ التَّشْبِيهُ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِ الظَّاهِرِ التَّرْكِيبِ وَ التَّأْلِيفِ فَلَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ إِثْبَاتِ الصَّانِعِ لِوُجُودِ الْمَصْنُوعِينَ وَ الِاضْطِرَارُ مِنْهُمْ إِلَيْهِ أَثْبَتَ أَنَّهُمْ مَصْنُوعُونَ وَ أَنَّ صَانِعَهُمْ غَيْرُهُمْ وَ لَيْسَ مِثْلَهُمْ إِذْ كَانَ مِثْلُهُمْ شَبِيهاً بِهِمْ فِي ظَاهِرِ التَّرْكِيبِ وَ التَّأْلِيفِ وَ فِيمَا يَجْرِي عَلَيْهِمْ مِنْ حُدُوثِهِمْ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُونُوا وَ تَنَقُّلِهِمْ مِنْ صِغَرٍ إِلَى كِبَرٍ وَ سَوَادٍ إِلَى بَيَاضٍ وَ قُوَّةٍ إِلَى ضَعْفٍ وَ أَحْوَالٍ مَوْجُودَةٍ لَا حَاجَةَ لَنَا إِلَى تَفْسِيرِهَا لِثَبَاتِهَا وَ وُجُودِهَا قَالَ السَّائِلُ فَقَدْ حَدَدْتَهُ إِذْ أَثْبَتَّ وُجُودَهُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَمْ أَحُدَّهُ وَ لَكِنْ أَثْبَتُّهُ إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْإِثْبَاتِ وَ النَّفْيِ مَنْزِلَةٌ قَالَ السَّائِلُ فَلَهُ إِنِّيَّةٌ وَ مَائِيَّةٌ قَالَ نَعَمْ لَا يَثْبُتُ الشَّيْ ءُ إِلَّا بِإِنِّيَّةٍ وَ مَائِيَّةٍ- (3)

1- أى لو لم نتوهمه تعالى بعنوان من العناوين الصادقه على ذاته لما كلفنا بتوحيده و معرفته لأن الذات غير معقوله لنا لان ما يعقل بذاته محدود و مخلوق فبقى تعقلنا له بالعناوين كالشى ء و الموجود و الصانع و الرب و الرحمن و الرحيم و أشباه ذلک كما صرّح به الامام عليه السّلام فى الحديث السادس من الباب السابع فنتوجه إليه بها و هى غيره، و فى البحار باب احتجاج الصادق عليه السّلام و فى نسخه(ج) و(و) و لكنا نقول: «كل موهوم بالحواس مدرک، فما تحده الحواس و تمثله فهو مخلوق» و فى البحار باب اثبات الصانع: «و لكنا نقول: كل موهوم بالحواس مدرک بها تحده الحواس ممثلا، فهو مخلوق» و فى نسخه(ن) «و لكنا نقول: كل موهوم بالحواس مدرک بها تحده الحواس و تمثله، فهو مخلوق» و فى نسخه(ط) «و لكنا نقول: كل موهوم بالحواس مدرک، فما تجده بالحواس و تمثله فهو مخلوق».

2- فى البحار باب احتجاج الصادق عليه السّلام و فى نسخه(ن) «و لا بدّ من اثبات صانع للأشياء خارج- الخ» و فى البحار باب اثبات الصانع: «و لا بدّ من اثبات صانع الأشياء خارجا- الخ».

3- الماهيه بالمعنى الأعمّ، و هى فيه تعالى عين انيته على ما ذكر فى محله.

قَالَ السَّائِلُ فَلَهُ كَيْفِيَّهٌ قَالَ لَا لِأَنَّ الْكَيْفِيَّهَ جِهَهُ الصِّفَهِ وَ الْإِحَاطَهِ(1) وَ لَكِنْ لَا بُدَّ مِنَ الْخُرُوجِ مِنْ جِهَهِ التَّعْطِيلِ وَ التَّشْبِيهِ لِأَنَّ مَنْ نَفَاهُ أَنْكَرَهُ وَ رَفَعَ رُبُوبِيَّتَهُ وَ أَبْطَلَهُ وَ مَنْ شَبَّهَهُ بِغَيْرِهِ فَقَدْ أَثْبَتَهُ بِصِفَهِ الْمَخْلُوقِينَ الْمَصْنُوعِينَ الَّذِينَ لَا يَسْتَحِقُّونَ الرُّبُوبِيَّهَ وَ لَكِنْ لَا بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ ذَاتٍ بِلَا كَيْفِيَّهٍ لَا يَسْتَحِقُّهَا غَيْرُهُ وَ لَا يُشَارِكُ فِيهَا وَ لَا يُحَاطُ بِهَا وَ لَا يَعْلَمُهَا غَيْرُهُ(2) قَالَ السَّائِلُ فَيُعَانِى الْأَشْيَاءَ بِنَفْسِهِ (3)

ص: 456

1- أی جهه توجب إمكان توصيف المكيف و الإحاطه به ادراكا.

2- الضمائر المؤنثه راجعه الى الذات، و فى الكافى باب أنّه شى ء «و لكن لا بدّ من اثبات أن له كيفيه لا يستحقها غيره- الخ» فالضمائر راجعه الى كيفيه، و قد أثبت له تعالى كيفيه فى روايات و نفيت عنه فى أخرى، فالمثبته هى الوجوب الذاتى الذى هو عين وجوده و ذاته و صفاته، و المنفيه ما به إمكان ادراكه و توصيفه كما فى غيره.

3- هو من المعاناه، و الثلاثى منه العنى بمعنى التعب و النصب و اللغوب و تحمل المشقه و هى مباشره العمل بالآلات بحيث يتحمل الفاعل المشقه و التعب من جهه الفعل فكرا أو فعلا و هذا منفى عنه تعالى، بل ارادته نافذه «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» من دون مس لغوب و نصب و من دون مباشره و معالجه بالآلات و حاجه الى شى ء من الأسباب هكذا فى الكافى و البحار باب الاحتجاج، و كثير من النسخ، و فى بعض النسخ الخطيه «يعاين» فى الموضعين، و هو من المعاينه، و هى شهود شى ء لشى ء، و هذا من خطأ الناسخ لانه غير منفى عنه تعالى لانه شاهد كل شى ء بنفسه لا ببصر غيرها بدلائل العقل و النقل كما مرّ فى كلامه عليه السّلام هنا، مع تنافر الجواب و التعليل له جدا، و عجبا من فاضل شرح هذا الحديث فى آخر الجزء الأول من الكافى المطبوع حديثا فأخذ هذه اللفظه من المعاينه و أتى بما لا ارتباط له بكلام الامام عليه السّلام مع أن ما فى الكافى يعانى الأشياء.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يُعَانِیَ الْأَشْیَاءَ بِمُبَاشَرَهٍ وَ مُعَالَجَهٍ لِأَنَّ ذَلِکَ صِفَهُ الْمَخْلُوقِ الَّذِی لَا یَجِی ءُ الْأَشْیَاءُ لَهُ إِلَّا بِالْمُبَاشَرَهِ وَ الْمُعَالَجَهِ وَ هُوَ تَعَالَی نَافِذُ الْإِرَادَهِ وَ الْمَشِیَّهِ فَعَّالٌ لِمَا یَشَاءُ قَالَ السَّائِلُ فَلَهُ رِضًی وَ سَخَطٌ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع نَعَمْ وَ لَیْسَ ذَلِکَ عَلَی مَا یُوجَدُ فِی الْمَخْلُوقِینَ وَ ذَلِکَ أَنَّ الرِّضَا وَ السَّخَطَ دِخَالٌ یَدْخُلُ عَلَیْهِ فَیَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَی حَالٍ وَ ذَلِکَ صِفَهُ الْمَخْلُوقِینَ الْعَاجِزِینَ الْمُحْتَاجِینَ وَ هُوَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ لَا حَاجَهَ بِهِ إِلَی شَیْ ءٍ مِمَّا خَلَقَ وَ خَلْقُهُ جَمِیعاً مُحْتَاجُونَ إِلَیْهِ وَ إِنَّمَا خَلَقَ الْأَشْیَاءَ مِنْ غَیْرِ حَاجَهٍ وَ لَا سَبَبٍ اخْتِرَاعاً وَ ابْتِدَاعاً(1) قَالَ السَّائِلُ فَقَوْلُهُ الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی-(2) قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بِذَلِکَ وَصَفَ نَفْسَهُ وَ کَذَلِکَ هُوَ مُسْتَوْلٍ عَلَی الْعَرْشِ بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَکُونَ الْعَرْشُ حَامِلًا لَهُ وَ لَا أَنْ یَکُونَ الْعَرْشُ حَاوِیاً لَهُ وَ لَا أَنَّ الْعَرْشَ مُحْتَازٌ لَهُ وَ لَکِنَّا نَقُولُ هُوَ حَامِلُ الْعَرْشِ وَ مُمْسِکُ الْعَرْشِ وَ نَقُولُ مِنْ ذَلِکَ مَا قَالَ- وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ (3) فَثَبَّتْنَا مِنَ الْعَرْشِ وَ الْکُرْسِیِّ مَا ثَبَّتَهُ وَ نَفَیْنَا أَنْ یَکُونَ الْعَرْشُ وَ الْکُرْسِیُّ حَاوِیاً لَهُ أَوْ یَکُونَ عَزَّ وَ جَلَّ مُحْتَاجاً إِلَی مَکَانٍ أَوْ إِلَی شَیْ ءٍ مِمَّا خَلَقَ بَلْ خَلْقُهُ مُحْتَاجُونَ إِلَیْهِ قَالَ السَّائِلُ فَمَا الْفَرْقُ بَیْنَ أَنْ تَرْفَعُوا أَیْدِیَکُمْ إِلَی السَّمَاءِ وَ بَیْنَ أَنْ تَخْفِضُوهَا نَحْوَ الْأَرْضِ- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع ذَلِکَ فِی عِلْمِهِ وَ إِحَاطَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ سَوَاءٌ وَ لَکِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ أَوْلِیَاءَهُ وَ عِبَادَهُ بِرَفْعِ أَیْدِیهِمْ إِلَی السَّمَاءِ نَحْوَ الْعَرْشِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُ مَعْدِنَ الرِّزْقِ فَثَبَّتْنَا مَا ثَبَّتَهُ الْقُرْآنُ وَ الْأَخْبَارُ عَنِ الرَّسُولِ ص حِینَ قَالَ ارْفَعُوا أَیْدِیَکُمْ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هَذَا یُجْمِعُ عَلَیْهِ فِرَقُ الْأُمَّهِ کُلِّهَا- (4)

1- مضت هذه الفقره فی الحدیث الثالث من الباب السادس و العشرین مع زیاده.
2- طه: 5.
3- البقره: 255.
4- فی نسخه(ج) و(ط)» و هذا مجمع علیه- الخ» و بعد هذه الفقره زیاده مذکوره فی نسخه(ن) و فی البحار باب احتجاج الصادق علیه السّلام عن بعض النسخ بعد تمام الحدیث، و هی «قال السائل: فنقول: انه ینزل الی السماء الدنیا؟ قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: نقول: ذلک لان الروایات قد صحت به و الاخبار، قال السائل: فاذا نزل أ لیس قد حال عن العرش؟ و حئوله عن العرش صفه حدثت، قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: لیس ذلک منه علی ما یوجد من المخلوق الذی ینتقل باختلاف الحال علیه و الملاله و

السأمه و ناقل ينقله و يحوله من حال الى حال، بل هو تبارک و تعالى لا يحدث عليه الحال و لا يجرى عليه الحدوث فلا يكون نزوله كنزول المخلوق الذى متى تنحى عن مكان الى مكان خلا منه المكان الأول، و لكنه ينزل الى السماء الدنيا بغير معاناه و حركه فيكون كما هو فى السماء السابعه على العرش كذلک هو فى السماء الدنيا، انما يكشف عن عظمته و يرى أولياءه نفسه حيث شاء و يكشف ما شاء من قدرته، و منظره فى القرب و البعد سواء». أقول: حديث نزوله تعالى مروىّ مأول ككثير من آيات الكتاب، و قد مر فى الحديث السابع من الباب الثامن و العشرين أن النازل ملک.

قَالَ السَّائِلُ فَمِنْ أَيْنَ أَثْبَتَّ أَنْبِيَاءَ وَ رُسُلًا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّا لَمَّا أَثْبَتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقاً صَانِعاً مُتَعَالِياً عَنَّا وَ عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيماً لَمْ يَجُزْ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لَا يُلَامِسَهُمْ وَ لَا يُلَامِسُوهُ وَ لَا يُبَاشِرَهُمْ وَ لَا يُبَاشِرُوهُ وَ لَا يُحَاجَّهُمْ وَ لَا يُحَاجُّوهُ(1) فَثَبَتَ أَنَّ لَهُ سُفَرَاءَ فِی خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ(2) يَدُلُّونَهُمْ عَلَی مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِی تَرْكِهِ فَنَاؤُهُمْ فَثَبَتَ الْآمِرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِی خَلْقِهِ وَ ثَبَتَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ لَهُ مُعَبِّرِينَ وَ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ حُكَمَاءَ مُؤَدَّبِينَ بِالْحِكْمَةِ مَبْعُوثِينَ بِهَا غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ فِی أَحْوَالِهِمْ عَلَی مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ وَ الدَّلَائِلِ وَ الْبَرَاهِينِ وَ الشَّوَاهِدِ مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَی وَ إِبْرَاءِ الْأَكْمَهِ وَ الْأَبْرَصِ فَلَا تَخْلُو أَرْضُ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَی صِدْقِ مَقَالِ الرَّسُولِ وَ وُجُوبِ عَدَالَتِهِ(3).

ص: 458

1- قوله: «لم يجز أن يشاهده- الخ» جواب «لما» الا أنّه جواب باعتبار الجمله الأولى، و قوله: «و كان ذلک الصانع حکيما» جمله حاليه، فما يثبت به وجوب ارسال الرسل کونه تعالی متعاليا عن الخلق لا يجوز لهم مشاهدته و مکالمته و مباشرته، و کونه حکيما لا يجوز أن يترکهم سدی، فثبت أن له سفراء- الخ» و فی الکافی باب الاضطرار الی الحجه «انا لما أثبتنا أن لنا خالقا صانعا متعاليا عنا و عن جميع ما خلق و کان ذلک الصانع حکيما متعاليا لم يجز أن يشاهده خلقه و لا يلامسوه فيباشرهم و يباشروه و يحاجهم و يحاجوه ثبت أن له سفراء فی خلقه يعبرون عنه الی خلقه و عباده» و کذا فی البحار باب احتجاج الصادق عليه السّلام فی خبر آخر عن کتاب الاحتجاج.

2- فی نسخه(ط) و حاشيه نسخه(ب) «ان له سفراء فی خلقه و عبادا يدلونهم- الخ».

3- المراد بالحجه وصی الرسول القائم مقامه بعده ليکون بعلمه دالا علی صدق مقال الرسول و أنّه عادل بالدعوه الحقه لا ظالم بالدعوه الباطله، و هذا الحجه بعلمه معجزه باقيه من الرسول کالکتاب، فلذلک قال(ص): «انّی تارک فيکم- الخ»، و يمکن أن يقرأ بفتحتين أی يکون معه علامه هی خصوصيات الامام عليه السّلام من العلم و سائر أوصافه و أفعاله و المواريث، و للمصنف رحمه اللّه بعد تمام الخبر کلام مذکور فی نسخه(ن) و فی البحار باب الاحتجاج نقلا عن بعض النسخ، و هو: «قال مصنف هذا الکتاب: قوله عليه السّلام: انه علی العرش ليس بمعنی التمکن فيه لکنه بمعنی التعالی عليه بالقدره، يقال: فلان علی خير و استقامه و علی عمل

كذا و كذا، و ليس ذلک بمعنى التمكن فيه و الاستواء عليه، و لكن ذلک بمعنى التمكن منه و القدره عليه، و قوله عليه السّلام فى النزول ليس بمعنى الانتقال و قطع المسافات، و لكنه على معنى انزال الامر منه الى السماء الدنيا لان العرش هو المكان الذى ينتهى بأعمال العباد من سدره المنتهى إليه، و قد جعل اللّه عزّ و جلّ السماء الدنيا فى الثلث الأخير من الليل و فى ليالى الجمعه مسافه الاعمال فى ارتفاعها أقرب منها فى سائر الأوقات الى العرش، و قوله عليه السّلام: يرى أولياءه نفسه، فانه يعنى باظهار بدائع فطرته، فقد جرت العاده بأن يقال للسلطان إذا أظهر قوه و قدره و خيلا و رجلا: قد أظهر نفسه، و ذلک على مستعار الكلام و مجاز اللفظ».

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم علوی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن گفت که حدیث کرد مرا ابراهیم بن هاشم قمی گفت که حدیث کرد ما را عباس بن عمر و فقیمی از هشام بن حکم در حدیث زندیقی که بخدمت حضرت صادق (ع) آمد و از جمله قول آن حضرت (ع) که باو فرمود این بود که آنچه تو میگوئی که خدایان دواند خالی از این نباشد که یا هر دو قدیم باشند و قوت داشته باشند بر هر فعلی که اراده آن کنند و خواهند که در آن تنها باشند که هر یک از ایشان دیگری را مدخلیت ندهد یا هر دو ضعیف باشند که هیچ یک از ایشان بتنهائی قدرت بر آن نداشته باشد و اراده آن نداشته باشد و هر یک قوت و قدرت بر بعضی از کارها داشته باشد یا یکی از این دو قوی و دیگری ضعیف باشد پس اگر هر دو قوی باشند چرا هر یک از این دو خدا صاحب خود را که آن دیگر است دفع نمیکند و بتدبیر عالم متفرد و تنها نمیشود چه خواهش غلبه و استعلاء در هر صاحب قوتی مرکوز است و بقدر قوت و قدرت خویش آن را بعمل می آورد و این امر نفی هر دو را لازم دارد زیرا که ممکن است که اراده هر یک بنفی دیگری تعلق گیرد و اگر گمان کنی که یکی از ایشان قوی و دیگری ضعیف است ثابت شود که خدا یکیست چنان که ما میگوئیم بجهت عجز و درماندگی که ظاهر و آشکار است در دویم چه آن محتاجست بقوی زیرا که قوی وجودش از آن اقوی است و ضعیف وجود متصور نمیشود مگر بجواز خالی بودن ماهیست از وجود پس اگر بگوئی که ایشان دو خدایند خالی از این نباشد که یا هر دو از هر جهت و هر وجه با هم اتفاق داشته باشند یعنی در حقیقت که ما به الامتیاز و آنچه موجب جدائی ایشان از یک دیگر می شود در میانه ایشان نباشد و این مستلزم نفی تعدد است چنان که بیاید یا هر دو از هر جهتی با هم افتراق و اختلاف داشته باشند و ما چون خلق را منتظم دیدیم و دیدم که انتظارم و ترتیب نیکی دارند و چرخ را دیدیم که روانست و میگردد و اختلاف شب و روز و آفتاب و ماه را دیدیم صحت امر و تدبیر عالم و ایتلاف و تناسب امر بر این دلالت کرد که مدبر عالم یکیست بعد از آن بر تو لازم آید اگر دو خدا را ادعاء کنی که سه خدا باشند چه چاره نیست از فرجه که در میان ایشان باشد تا آنکه دو تا باشند و فرجه بمعنی رخنه و شکاف است و مراد از آن در اینجا چیزی باشد که موجب امتیاز هر یک از ایشان از دیگری شود و ایشان را از هم جدا کند چه از فاصله میان دو جسم بفرجه و شکاف و رخنه تعبیر می کنند و در این اشعاریست باینکه

مخاطب فهم درستی نداشته و تا چیزی محسوس او نمیشده آن را نمی فهمیده و حضرت فرمود که پس این فرجه در میانه ایشان سیم می شود که قدیم است با این دو خدا و او نیز باید که خدا باشد پس بر تو لازم می آید که بسه خدا قائل شوی با آنکه دو خدا را ادعاء داری و اگر سه خدا را ادعاء کنی آنچه در دو خدا گفتیم بر تو لازم آید و آن صورت نبندد تا آنکه در میانه ایشان دو فرجه باشد و بواسطه دو فرجه سه خدا را که ادعاء میکنی پنج خدا می شود پس کلام متناهی می شود در عدد و شماره.

ص: 459

بسوی آنچه آن را در بسیاری نهایتی نباشد هشام گفت که از جمله سؤال آن زندیق این بود که عرض کرد پس دلیل بر خدا چیست حضرت صادق (ع) فرمود که وجود کارهای غریبه که در غایت استحکام و متانت است دلالت میکند بر اینکه صانعی اینها را ساخته آیا نمی بینی که تو هر گاه نظر کنی بسوی عمارت بلند افراشته یا گچ کاری کرده که آن را ساخته اند میدانی که آن را بناکننده ایست که آن را ساخته و هر چند که تو آن بانی را ندیده باشی و او را مشاهده نکرده باشی که آن را میسازد زندیق عرض کرد که پس او چیست فرمود که آن جناب چیزیست بخلاف چیزها که بهیچ یک از آنها نمیماند و من بگفتار خویش که میگویم چیزیست بسوی ثابت کردن معنی و مقصود از لفظ برمی گردم و برگشت قول من باین است و آنکه خدا چیزیست که موصوف است بحقیقت چیز بودن و باین اعتبار چیز بر او اطلاق می شود و او را چیز میگویند غیر از آنکه نه جسم است و نه صورت و محسوس نمیشود و سوده نمیگردد و جستجوی از او نمیتوان کرد و بحواس پنچگانه که سمع و بفروشم و ذوق و لمس است او را در نتوان یافت و همه او خیالها او را در نیابند و روزگارها او را ناقص نکند و زمان او را تغییر ندهد که پیر و شل و کر و کور و بیمار نشود و همچنین سایر ناخوشیها که بر معمرین وارد می شود در او راه نیابد سائل عرض کرد که پس میگوئی که خدا شنوا و بینا است فرمود که آن جناب شنوا و بینا است و لیکن شنوا است بی جارحه و گوشی که داشته باشد و بینا است بی آنکه آلت و چشمی داشته باشد بلکه بنفس خود می شوند و بنفس خود می بیند و اینکه میگویم که بنفس خود میشوند و بنفس خود می بیند مقصودم این نیست که خدا چیزیست و نفس چیزی دیگر و لیکن خواستم که از خود تعبیر کنم و سخن بگویم زیرا که مسئول بودم و از من سؤال شده بود و بایست که از آن جواب گویم و خواستم که تو را بفهمانهم زیرا که سائلی و جواب میخواهی و میگویم که همه خدا می شنود نه باین معنی که همه از او بعضی دارد و لیکن فهمانیدن تو را اراده کردم و خواستم که از خود تعبیر کنم و بازگشت من در این تعبیر و جواب نیست مگر بسوی آنکه خدای شنوای بینای دانای آگاهست بی آنکه ذات مقدس اختلافی بهمرساند و نه آنکه معنی مختلف شود حاصل معنی آنکه غیر خدا شنوای بگوش است و بینای بچشم و آلت دیدن و شنیدنش غیر یک دیگر است و بآنچه می شنود نمی بیند و به آنچه میبیند نمیشنود و بدون اینها نمی شنود و نمی بیند و خدا را آلت دیدن و شنیدن نیست بلکه ذات مقدس هم شنوا باشد و هم بینا سائل عرض کرد که پس خدا چیست حضرت صادق (ع) فرمود که آن جناب رب و پروردگاریست که می پرورد و او است معبودی که خلائق او را می پرستند و او اللّٰه است که جامع جمیع صفات کمال است و اینکه میگویم که

اللّه مرادم ثابت کردن این حروف که الف و لام و لام و هاء باشد نیست و لیکن باز میگردم بسوی معنیی که آن جناب چیزی که خالق چیزها و صانع آنها است که این حروف بر او واقع شده و او همان معنی است که بلفظ الله و رحمان و رحیم و عزیز و امثال اینها از نامهای آن جناب نامیده می شود و آن معنی همان معبودیست جل و عز که بندگان او را پرستش میکنند سائل عرض کرد که پس بدرستی که ما موهومی را نیافتیم مگر آنکه آن را مخلوق یافتیم حضرت صادق (ع) فرمود که اگر این امر چنان باشد که تو میگویی هر آینه توحید خدا از ما برداشته خواهد بود زیرا که ما مکلف نیستیم باینکه غیر موهوم را اعتقاد کنیم و لیکن میگوئیم که هر موهومی که در وهم و خیال در آید بواسطه حواس بآنها دریافته می شود پس آنچه حواس آن را تحدید و تعیین کند و بحقیقتش احاطه نماید و آن را ممثل و مصور گرداند بصورت و کالبدی که دارد آن مخلوق است و می شود که معنی این باشد که آنچه حواس آن را بیابد و ممثل گرداند آن را چه در بعضی از نسخ توحید چنین است که پس آنچه ما آن را بحواس بیابیم و آن را ممثل و مصور گردانیم مخلوق است و چاره نیست از اثبات صانع چیزها که بیرون است از این دو جهت مذموم یکی از آنها نفی است زیرا که نفی آن در وهم یا رفتنش از آن همان عین ابطال و موجب باطل ساختن و نیستی حقیقت باشد چه هر چه معدوم باشد یا عدم و نیستی آن را عارض شود ممکن است نه واجب و جهت دوم که حصول صورت باشد متضمن تشبیه است و آن بر خدا روا نیست زیرا که تشبیه که مماثلت است در هیئات و صفت صفت مخلوق است که ترکیب و تالیفش هویدا و ظاهر است یا از اجزاء و یا از ذات و صفت و لازم نیست که آنچه بوهم درک شود حقیقتش در وهم در آید پس چاره نبود و یا چون چاره نبود از اثبات صانع بجهت وجود آنها که مصوع اند و ثبوت اضطرار و احتیاج از ایشان بسوی او ثابت شد که ایشان در ظاهر ترکیب و تألیف بایشان شباهت دارد و همچنین در آنچه که بر ایشان جاری می شود از حدوث ایشان بعد از آنکه نبوده اند و منتقل شدن ایشان از کوچکی بسوی بزرگی و از سیاهی بسفیدی و از قوت بسوی ضعف و احوالی چند که موجودند و ما را احتیاجی بتفسیر و بیان آنها نیست و بجهت ثبات و وجود آنها سائل عرض کرد که پس او را تحدید کردی زیرا که وجود و هستی او را اثبات نمودی حضرت صادق (ع) فرمود که او را تحدید نکردم و حدی از برایش نگفتم و لیکن او را اثبات نمودم زیرا که در میانه نفی و اثبات منزله و واسطه نیست که کسی بآن قائل شود و مراد اینست که چون نفی و نیستی بر طرف شد بثبوت ثابت گردید و وجود از صفاتی نیست که تحدیدی با آن باشد سائل عرض کرد که پس او را انیت و مائیت یعنی وجود انتزاعی و حقیقتی است که با وجود از آن انتزاع می شود فرمود بلی چیزی

ثابت و موجود نمیباشد مگر با نیت و مائیت سائل عرض کرد که پس او را کیفیت و چگونگی است فرمود نه زیرا که کیفیت جهت صفت و احاطه است و لکن چاره نیست از بیرون رفتن از جهت تعطیل و تشبیه بآن معنی که مذکور شد زیرا که هر که او را نفی کند بطریقی که ذکر شد او را انکار کرده و ربوبیت و پروردگاریش را برداشته و آن جناب را بیکار قرار داده یا باطل گردانیده و هر که او را بغیرش تشبیه کند او را ثابت کرده بصفت آفریدگان که مصنوعی چندند که ربوبیت را سزاوار نباشند و لیکن چاره نیست از اثبات ذاتی بدون کیفیت که غیر او آن را استحقاق ندارد و در آن با او شرکت نمیشود و احاطه بآن ممکن نباشد و غیر از او کسی آن را نمیداند چه آن کیفیتی است خلاف آنچه ما میدانیم سائل عرض کرد که پس رنج و زحمت چیزها را بخودی خود میکشد حضرت صادق (ع) فرمود که آن جناب از آن بزرگوارتر است که رنج و زحمت آفریدن چیزها را بکشد بمتوجه شدن و چاره و درمان نمودن زیرا که این تعب و مشقت صفت مخلوق است که چیزها بسوی او نمیآید و حصول آنها از برایش میسر نمیشود مگر بمتوجه شدن و چاره کردن و خدای تعالی اراده و مشیتش روانست که آنچه را اراده کند موجود می شود و هر چه را خواسته باشد میکند سائل عرض کرد که پس او را خوشنودی و خشمی هست حضرت صادق (ع) فرمود آری و لیکن آن بروشی نیست که در آفریدگان یافت می شود و بیانش آنست که خوشنودی و خشم حالتی است که بر صاحب این دو صفت داخل می شود و او را از حالتی بحالت دیگر نقل میکند و این صفت آفریدگان درمانده محتاج است و آن جناب تبارک و تعالی که عزیز و رحیم است حاجتی ندارد بچیزی از آنچه آفریده و همه آفریدگانش باو محتاجند سائل عرض کرد که پس قول خدا که میفرماید الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی که ظاهر ترجمه اش اینست که خداوند رحمان بر عرش و تخت استواء دارد چه معنی دارد حضرت صادق (ع) فرمود که باین خود را وصف فرموده و همچنین آن جناب مستولی و غالب بر عرش و از خلق خود جدا است بی آنکه عرش او را حامل و بردارنده باشد و نه آنکه عرش او را در بر داشته باشید یا او را فرا گرفته باشد و نه آنکه عرش گذارنده عرش است و از این آنچه فرموده میگوئیم که آن جناب حامل عرش و نگاه دارنده عرش است و از این آنچه فرموده میگوئیم که وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ یعنی فرا رسیده است کرسی او که مراد از آن علم است همه آسمانها و زمین را پس ثابت نمدیم از عرش و کرسی آنچه را که ثابت نمانده و نفی کردیم که عرش یا کرسی او را در برداشته باشد یا آنکه آن جناب عز و جل بمکان یا چیزی از آنچه آفریده محتاج باشد بلکه آفریدگانش باو محتاج اند سائل عرض کرد که پس چه فرق است در میان آنکه شما دستهای خود را بسوی آسمان بردارید و آنکه آنها را بجانب زمین

پست کنید حضرت صادق (ع) فرمود که این دو امر در علم و احاطه و قدرتش برابر است و لیکن خدای عز و جل دوستان و بندگانش را امر فرموده ببرداشتن دستهای خویش بسوی آسمان بجانب عرش زیرا که آن را معدن روزی گردانیده پس ما آنچه قرآن آن را ثابت نموده ثابت نمودیم و همچنین اخبار و روایات از رسول (ص) در هنگامی که فرموده که دستهای خود را بسوی خدای عز و جل بردارید و بلند کنید و اینک همه فرقهای امت بر آن اجماع دارند سائل عرض کرد که پس از کجا و بچه دلیل پیغمبران و رسولان را اثبات کردی حضرت صادق (ع) فرمود که ما چون ثابت کردیم که ما را آفریننده ایست که ما را ساخته و برتری دارد از ما و از صفات ما و از همه آنچه آفریده و این صانع حکیمی بود که جائز نبود که خلقش او را مشاهده نمایند و نه آنکه او را لمس کنند که دست یا غیر آن از اعضای خود را باو بمالند و نه آنکه با یک دیگر مباشرت کنند که روبرو شوند و با هم مکالمه و محاجه و گفتگو کنند ثابت شد که آن جناب را ایلچیان هستند در میان خلائق و بندگانش که ایشان را دلالت میکنند بر مصالح و منافع ایشان و آنچه بقای ایشان بآن و در ترکش فناء و نیستی ایشانست پس از جانب خداوند علیم حکیم جماعتی ثابت شدند که در میانه خلقش مردم را امر و نهی میفرمایند پس در نزد این ثابت شد که او را معبرانی چند هستند که از جانب او تعبیر میکنند و آنچه میفرماید بمردم میرسانند و ایشان پیغمبران و برگزیدگان اویند از خلقش که حکیمان و تأدیب دهندگان مردمانند بحکمت و بآن مبعوث شده اند و با وجودی که در آفرینش و ترکیب و صورت با عامه مردمان شرکت دارند در چیزی از احوال ایشان از اخلاق و صفات با ایشان مشارکت ندارند و از نزد خداوند علیم حکیم مؤیدند بحکمت که ایشان را بحکمت و دلائل و معجزات و براهین و شواهد که بر حقیقت ایشان شهادت دهد یاری نموده و تقویت فرموده از زنده کردن مردگان و به نمودن کور مادر زاد و پیس پس زمین خدا خالی نباشد از حجتی که با او علمی باشد که بر راستی گفتار رسول و وجوب عدالتش دلالت کند.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع مَا الدَّلِیلُ عَلَی أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالَ اتِّصَالُ التَّدْبِیرِ وَ تَمَامُ الصُّنْعِ کَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ- لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از هشام بن حکم که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که چیست دلیل بر اینکه خدا یکیست فرمود که اتصال تدبیر عالم که پیوند دارد و تمام صنع که نقص و فطوری ندارد و چنان که خدای عز و جل فرمود که لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو سُمَیْنَهَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الصَّیْرَفِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِیِّ خَادِمِ الرِّضَا ع قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزَّنَادِقَهِ عَلَی الرِّضَا ع وَ عِنْدَهُ جَمَاعَهٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ ع أَیُّهَا الرَّجُلُ أَ رَأَیْتَ إِنْ کَانَ الْقَوْلُ قَوْلَکُمْ وَ لَیْسَ هُوَ کَمَا تَقُولُونَ أَ لَسْنَا وَ إِیَّاکُمْ شَرَعاً سَوَاءً(2).

ص: 461

1- الأنبیاء: 22، و بیانه علیه السّلام فی الحدیث إشاره الی بطلان التالی فی الآیه.

2- فی الکافی باب حدوث العالم و فی البحار باب اثبات الصانع و فی نسخه(و) کما هنا بنصب شرعا، و فی سائر النسخ: «ألسنا و إیّاکم شرع سواء» بالرفع و فی کلیهما شی ء بحسب القواعد الا أن کثیرا منها علی الاغلب، و یمکن التوجیه هنا بان تکون الواو للمعیه لا للعطف، و شرع بفتحتین یؤتی للواحد و غیره و للمذکور و غیره بمعنی سواء فذکره بعده تأکید.

وَ لَا یَضُرُّنَا مَا صَلَّیْنَا وَ صُمْنَا وَ زَکَّیْنَا وَ أَقْرَرْنَا فَسَکَتَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع وَ إِنْ یَکُنِ الْقَوْلُ قَوْلَنَا وَ هُوَ کَمَا نَقُولُ أَ لَسْتُمْ قَدْ هَلَکْتُمْ وَ نَجَوْنَا فَقَالَ رَحِمَکَ اللَّهُ فَأَوْجِدْنِی کَیْفَ هُوَ وَ أَیْنَ هُوَ(1) قَالَ وَیْلَکَ إِنَّ الَّذِی ذَهَبْتَ إِلَیْهِ غَلَطٌ هُوَ أَیَّنَ الْأَیْنَ وَ کَانَ وَ لَا أَیْنَ وَ هُوَ کَیَّفَ الْکَیْفَ وَ کَانَ وَ لَا کَیْفَ وَ لَا یُعْرَفُ بِکَیْفُوفِیَّةٍ وَ لَا بِأَیْنُونِیَّةٍ وَ لَا یُدْرَکُ بِحَاسَّةٍ وَ لَا یُقَاسُ بِشَیْ ءٍ قَالَ الرَّجُلُ فَإِذاً إِنَّهُ لَا شَیْ ءَ إِذْ لَمْ یُدْرَکْ بِحَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ- فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع وَیْلَکَ لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّکَ عَنْ إِدْرَاکِهِ أَنْکَرْتَ رُبُوبِیَّتَهُ وَ نَحْنُ إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسُّنَا عَنْ إِدْرَاکِهِ أَیْقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا خِلَافُ الْأَشْیَاءِ (2) قَالَ الرَّجُلُ فَأَخْبِرْنِی مَتَی کَانَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع أَخْبِرْنِی مَتَی لَمْ یَکُنْ فَأُخْبِرَکَ مَتَی کَانَ قَالَ الرَّجُلُ فَمَا الدَّلِیلُ عَلَیْهِ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِنِّی لَمَّا نَظَرْتُ إِلَی جَسَدِی فَلَمْ یُمْکِنِّی فِیهِ زِیَادَةٌ وَ لَا نُقْصَانٌ فِی الْعَرْضِ وَ الطُّولِ وَ دَفْعِ الْمَکَارِهِ عَنْهُ وَ جَرِّ الْمَنْفَعَهِ إِلَیْهِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا الْبُنْیَانِ بَانِیاً فَأَقْرَرْتُ بِهِ مَعَ مَا أَرَی مِنْ دَوَرَانِ الْفَلَکِ بِقُدْرَتِهِ وَ إِنْشَاءِ السَّحَابِ وَ تَصْرِیفِ الرِّیَاحِ وَ مَجْرَی الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ وَ غَیْرِ ذَلِکَ مِنَ الْآیَاتِ الْعَجِیبَاتِ الْمُتْقَنَاتِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا مُقَدِّراً وَ مُنْشِئاً- قَالَ الرَّجُلُ فَلِمَ احْتَجَبَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِنَّ الِاحْتِجَابَ عَنِ الْخَلْقِ لِکَثْرَهِ ذُنُوبِهِمْ.(3)

ص: 462

1- قوله: «أوجدنی» من الایجاد بمعنی الافاده، کما فی خبر أبی الأسود الدئلی أن الحرف ما أوجد معنی فی غیره أی أفاد.
2- فی نسخه(ب) «أیقنا أنّه ربّنا خلاق الأشیاء».
3- فی البحار باب اثبات الصانع و فی نسخه(ب) و(د) «ان الحجاب علی الخلق- الخ» و فی نسخه(و) و(ج) «ان الحجاب عن الخلق- الخ».

فَأَمَّا هُوَ فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَهٌ فِی آنَاءِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ قَالَ فَلِمَ لَا تُدْرِكُهُ حَاسَّهُ الْبَصَرِ قَالَ لِلْفَرْقِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ الَّذِينَ تُدْرِكُهُمْ حَاسَّهُ الْأَبْصَارِ مِنْهُمْ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ ثُمَّ هُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يُدْرِكَهُ بَصَرٌ أَوْ يُحِيطَ بِهِ وَهْمٌ أَوْ يَضْبِطَهُ عَقْلٌ قَالَ فَحُدَّهُ لِی قَالَ لَا حَدَّ لَهُ قَالَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّ كُلَّ مَحْدُودٍ مُتَنَاهٍ إِلَى حَدٍّ وَ إِذَا احْتَمَلَ التَّحْدِيدَ احْتَمَلَ الزِّيَادَهَ وَ إِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَهَ احْتَمَلَ النُّقْصَانَ فَهُوَ غَيْرُ مَحْدُودٍ وَ لَا مُتَزَايِدٍ وَ لَا مُتَنَاقِصٍ وَ لَا مُتَجَزِّئٍ وَ لَا مُتَوَهَّمٍ قَالَ الرَّجُلُ فَأَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِكُمْ إِنَّهُ لَطِيفٌ سَمِيعٌ بَصِيرٌ عَلِيمٌ حَكِيمٌ أَ يَكُونُ السَّمِيعُ إِلَّا بِالْأُذُنِ وَ الْبَصِيرُ إِلَّا بِالْعَيْنِ وَ اللَّطِيفُ إِلَّا بِعَمَلِ الْيَدَيْنِ وَ الْحَكِيمُ إِلَّا بِالصَّنْعَهِ- فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِنَّ اللَّطِيفَ مِنَّا عَلَى حَدِّ اتِّخَاذِ الصَّنْعَهِ أَ وَ مَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ مِنَّا يَتَّخِذُ شَيْئاً يَلْطُفُ فِی اتِّخَاذِهِ فَيُقَالُ مَا أَلْطَفَ فُلَاناً فَكَيْفَ لَا يُقَالُ لِلْخَالِقِ الْجَلِيلِ لَطِيفٌ إِذْ خَلَقَ خَلْقاً لَطِيفاً وَ جَلِيلًا وَ رَكَّبَ فِی الْحَيَوَانِ أَرْوَاحاً وَ خَلَقَ كُلَّ جِنْسٍ مُتَبَايِناً عَنْ جِنْسِهِ فِی الصُّورَهِ لَا يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضاً فَكُلٌّ لَهُ لُطْفٌ مِنَ الْخَالِقِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ فِی تَرْكِيبِ صُورَتِهِ ثُمَّ نَظَرْنَا إِلَى الْأَشْجَارِ وَ حَمْلِهَا أَطَايِبَهَا الْمَأْكُولَهَ مِنْهَا وَ غَيْرَ الْمَأْكُولَهِ فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّ خَالِقَنَا لَطِيفٌ لَا كَلُطْفِ خَلْقِهِ فِی صَنْعَتِهِمْ وَ قُلْنَا إِنَّهُ سَمِيعٌ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَصْوَاتُ خَلْقِهِ مَا بَيْنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى مِنَ الذَّرَّهِ إِلَى أَكْبَرَ مِنْهَا فِی بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ لَا تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ لُغَاتُهَا فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّهُ سَمِيعٌ لَا بِأُذُنٍ وَ قُلْنَا إِنَّهُ بَصِيرٌ لَا بِبَصَرٍ لِأَنَّهُ يَرَى أَثَرَ الذَّرَّهِ السَّحْمَاءِ فِی اللَّيْلَهِ الظَّلْمَاءِ عَلَى الصَّخْرَهِ السَّوْدَاءِ وَ يَرَى دَبِيبَ النَّمْلِ فِی اللَّيْلَهِ الدَّجِيَّهِ وَ يَرَى مَضَارَّهَا وَ مَنَافِعَهَا وَ أَثَرَ سِفَادِهَا وَ فَرَاخِهَا وَ نَسْلِهَا فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّهُ بَصِيرٌ لَا كَبَصَرِ خَلْقِهِ قَالَ فَمَا بَرِحَ حَتَّى أَسْلَمَ.

و فیه کلام غیر هذا

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» از عمویش محمد بن ابی القاسم که گفت حدیث کرد مرا ابو سمینه محمد بن علی صیرفی از محمد بن عبد اللّٰه خراسانی خادم حضرت امام رضا (ع) که گفت مردی از زندیقان بر حضرت امام رضا (ع) داخل شد و در نزد آن حضرت جماعتی بودند امام رضا (ع) بآن مرد فرمود که مرا خبر ده که اگر گفتار درست گفتار شما باشد و آن چنان نیست که شما میگوئید آیا ما و شما چون یک دیگر و با هم برابر نیستیم و آنچه نماز کرده ایم و روزه داشته ایم و زکاه داده ایم و اقرار نموده ایم بما ضرر نرساند آن مرد سکوت کرد و هیچ نگفت پس حضرت امام رضا (ع) فرمود که اگر قول درست قول ما باشد و حال آنکه قول ما است و چنان که ما میگوئیم آیا شما چنان نیستید که هلاک شده باشید و ما نجات یافته باشیم آن مرد گفت خدا تو را رحمت کند مرا بجواب خود بی نیاز ساز که دیگر احتیاج بسؤال نداشته باشم و بفرما که خدا چون و چگونه است و آن جناب در کجا است حضرت فرمود که وای بر تو بدرستی که آنچه تو بسوی آن رفته و آن را مذهب خود ساخته غلط و اشتباه است خدا حقیقت کو و کجا را موجود فرموده و آن جناب بود و کو و کجائی نبود یعنی مکان را که کور و کجا سؤال از آنست بوجود آورده بی آنکه مکانی باشد که بکو و کجا از آن سؤال شود و او حقیقت حال را که چگونه و چون سؤال از آنست بعرصه وجود آن سؤال شود و آنکه چیزی را خلق میکند خود متصف بآن نمیشود زیرا که اتصاف بیرون رفتن است از قابلیت بسوی فعلیت و قابلی که خالی باشد از وصف پیش از اتصاف آن را ندارد و کسی که چیزی را ندارد آن را اعطاء نمیتواند کرد و خدا که خالق است بخود چیزی نمیدهد که بآن کامل گردد و لهذا میفرماید که آن جناب بچگونه بودن و در کجا بودن شناخته نمیشود چه معلوم شد که چون و کجا مخلوق او است و او بر آنها مقدم است و بهیچ حاسه که چیزها را دریابد او را نتوان شناخت و او را بچیزی قیاس نمیتوان نمود آن مرد عرض کرد که پس در این هنگام خدا هیچ نیست هر گاه بهیچ حاسه از حواس درک نشود حضرت امام رضا (ع) فرمود که وای بر تو چون حواست از دریافتنش عاجز شدند پروردگاریش را انکار کردی و ما حواسی که داریم چون از دریافتنش عاجز شدند یقین کردیم که آن جناب پروردگار ما و بخلاف چیزها است آن مرد عرض کرد که پس مرا خبر ده که در چه زمان بوده و کی موجود شده حضرت امام رضا (ع) فرمود که مرا خبر ده که در چه زمان

نبوده تا تو را خبر دهم که کی بوده آن مرد عرض کرد که پس دلیل بر او چیست حضرت امام رضا (ع) فرمود که من چون نظر کردم بسوی بدن خود و مرا زیادتی و نقصانی در پهنا درازی آن و دفع کردن ناخوشیها از آن و کشیدن منفعت بسوی آن ممکن نبود دانستم که این بنا را بناگذارنده هست پس بوی اقرار و اعتراف نمودم با آنچه میبینم از گردش چرخ بقدرت او و پدید آوردن ابرها و گردانیدن بادها و روان شدن آفتاب و ماه و ستارگان و غیر اینها از آیتهای عجیبه محکمات دانستم که هر یک از اینها را تقدیرکننده ایست که این تقدیرات نموده و پدید آورنده ایست که اینها را پدید آورده آن مرد عرض کرد که پس چرا محتجب شده و در پرده رفته که کسی او را نمی بیند حضرت امام رضا (ع) فرمود که حجاب و پرده بر خلق بجهت بسیاری گناهان ایشان است و اما آن جناب هیچ پنهان و پنهان شده در ساعتهای شب و روز بر او پوشیده و پنهان نباشد آن مرد عرض کرد که پس چرا حاسه دیده او را در نمییابد فرمود بجهت فرق میانه او و خلقش که حاسه دیدها از ایشان و از غیر ایشان ایشان را در می یابد بعد از آن خدا از این بزرگوارتر است که دیده او را دریابد یا خیالی باو احاطه نماید یا عقلی او را ضبط کند آن مرد عرض کرد که پس او را از برایم حد و اندازه کن فرمود که او را حدی نیست عرض کرد چرا فرمود زیرا که هر محدودی نهایت پذیر و بپایان رسنده است تا حدی و هر گاه تحدید را احتمالی داشته باشد احتمال زیادتی خواهد داشت و هر گاه احتمال زیادتی داشته باشد احتمال نقصان نیز دارد پس آن جناب محدود نیست و افزون نمیشود و نقصان نمیپذیرد و پاره پاره نمیگردد و بخیال در نمیآید آن مرد عرض کرد که پس مرا خبر ده از قول شما که خدا لطیف و سمیع و بصیر و علیم و حکیم است آیا شنوا میباشد مگر بگوش و بینا مگر بچشم و لطیف مگر بکار دستها و حکیم مگر بصنعت و کارگری یعنی ممکن نیست که این اوصاف بدون این آلات و چیزها دست بهم دهد و موجود شود حضرت امام رضا (ع) فرمود که لطیف از ما آفریدگان بر اندازه فرا گرفتن صنعت و کارگریست آیا مردی از ما را ندیده ای که چیزی را فرا میگیرد که در فرا گرفتنش لطف بکار میبرد پس گفت می شود که فلانی چه لطیف است پس چگونه خالق جلیل را لطیف نمیگویند زیرا که خلق لطیف و جلیلی را خلق کرده و در حیوانات ارواح و جانهای آنها را ترکیب نموده و هر جنسی را متباین و جدا از جنس خویش در صورت آفریده که بعضی از آن با بعضی شباهت ندارد پس هر یک را لطفی است از خالق لطیف خبیر در ترکیب صورتش بعد از آن نظر کردیم بدرختان و بار برداشتن آنها میوه های خوبترین خود را که مأکول است از آنها و آن را میخورند و غیر مأکول که آن را نمیتوان خورد پس در نزد این گفتیم که خالق ما لطیف است نه چون لطف خلائقش در صنعت ایشان و گفتیم که او شنوائی است که آوازهای خلقش در ما بین

عرش تا تحت الثری از ذره تا بزرگتر از آن که در بیابان آن و دریای آنست بر او پوشیده و پنهان نیست و دیدیم که نعمتهای آنها بر او مشتبه و آشفته نمیشود پس در نزد این گفتیم که او شنوا است اما نه بگوش و گفتیم که او بینا است لیکن نه بدیده زیرا که او اثر پای مورچه سیاه را در شب تار بر سنگ سیاه می بیند و جنبیدن مورچه را در شب تاریک می بیند و مضرتها و منفعتها و اثر مجامعت آنها و جوجه ها و نسل آنها را می بیند پس در نزد این گفتیم که او بینا است نه چون بینائی خلقش راوی میگوید که پس آن مرد از جای خود نرفت تا آنکه اسلام آورد و در او کلامی است غیر از این

حديث 4

4- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ حَمْزَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ دَاوُدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی عِیسَی بْنُ یُونُسَ قَالَ: کَانَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ مِنْ تَلَامِذَهِ الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ فَانْحَرَفَ عَنِ التَّوْحِیدِ فَقِیلَ لَهُ تَرَکْتَ مَذْهَبَ صَاحِبِکَ وَ دَخَلْتَ فِیمَا لَا أَصْلَ لَهُ وَ لَا حَقِیقَهَ(1) فَقَالَ إِنَّ صَاحِبِی کَانَ مُخَلِّطاً کَانَ یَقُولُ طَوْراً بِالْقَدَرِ وَ طَوْراً بِالْجَبْرِ وَ مَا أَعْلَمُهُ اعْتَقَدَ مَذْهَباً دَامَ عَلَیْهِ فَقَدِمَ مَکَّهَ تَمَرُّداً وَ إِنْکَاراً عَلَی مَنْ یَحُجُّ وَ کَانَ یَکْرَهُ الْعُلَمَاءُ مُسَاءَلَتَهُ إِیَّاهُمْ وَ مُجَالَسَتَهُ لَهُمْ لِخُبْثِ لِسَانِهِ وَ فَسَادِ ضَمِیرِهِ فَأَتَی أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع لِیَسْأَلَهُ فَجَلَسَ إِلَیْهِ فِی جَمَاعَهٍ مِنْ نُظَرَائِهِ فَقَالَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ الْمَجَالِسَ بِالْأَمَانَاتِ وَ لَا بُدَّ لِمَنْ کَانَ بِهِ سُعَالٌ أَنْ یَسْعُلَ(2) أَ فَتَأْذَنُ لِی فِی الْکَلَامِ فَقَالَ ع تَکَلَّمْ بِمَا شِئْتَ فَقَالَ إِلَی کَمْ تَدُوسُونَ هَذَا الْبَیْدَرَ وَ تَلُوذُونَ بِهَذَا الْحَجَرِ وَ تَعْبُدُونَ هَذَا الْبَیْتَ الْمَرْفُوعَ بِالطُّوبِ وَ الْمَدَرِ وَ تُهَرْوِلُونَ حَوْلَهُ هَرْوَلَهَ الْبَعِیرِ إِذَا نَفَرَ إِنَّ مَنْ فَکَّرَ فِی هَذَا وَ قَدَّرَ عَلِمَ أَنَّ هَذَا فِعْلٌ أَسَّسَهُ غَیْرُ حَکِیمٍ وَ لَا ذِی نَظَرٍ (3) فَقُلْ فَإِنَّکَ رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ أَبُوکَ أُسُّهُ وَ نِظَامُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ مَنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَ أَعْمَی قَلْبَهُ اسْتَوْخَمَ الْحَقَّ فَلَمْ یَسْتَعْذِبْهُ وَ صَارَ الشَّیْطَانُ وَلِیَّهُ یُورِدُهُ مَنَاهِلَ الْهَلَکَهِ ثُمَّ لَا یُصْدِرُهُ وَ هَذَا بَیْتٌ اسْتَعْبَدَ اللَّهُ بِهِ خَلْقَهُ لِیَخْتَبِرَ طَاعَتَهُمْ فِی إِتْیَانِهِ فَحَثَّهُمْ عَلَی تَعْظِیمِهِ وَ زِیَارَتِهِ وَ جَعَلَهُ مَحَلَّ أَنْبِیَائِهِ وَ قِبْلَهً لِلْمُصَلِّینَ لَهُ فَهُوَ شُعْبَهٌ مِنْ رِضْوَانِهِ وَ طَرِیقٌ یُؤَدِّی إِلَی غُفْرَانِهِ مَنْصُوبٌ عَلَی اسْتِوَاءِ الْکَمَالِ وَ مُجْتَمَعِ الْعَظَمَهِ وَ الْجَلَالِ خَلَقَهُ اللَّهُ قَبْلَ دَحْوِ الْأَرْضِ بِأَلْفَیْ عَامٍ وَ أَحَقُّ مَنْ أُطِیعَ فِیمَا أَمَرَ وَ انْتُهِیَ عَمَّا نَهَی عَنْهُ وَ زَجَرَ اللَّهُ الْمُنْشِئُ لِلْأَرْوَاحِ وَ الصُّوَرِ فَقَالَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ ذَکَرْتَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَأَحَلْتَ عَلَی غَائِبٍ- فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَیْلَکَ کَیْفَ یَکُونُ غَائِباً مَنْ هُوَ مَعَ خَلْقِهِ شَاهِدٌ وَ إِلَیْهِمْ أَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ یَسْمَعُ کَلَامَهُمْ وَ یَرَی أَشْخَاصَهُمْ وَ یَعْلَمُ أَسْرارَهُمْ فَقَالَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ فَهُوَ فِی کُلِّ مَکَانٍ أَ لَیْسَ إِذَا کَانَ فِی السَّمَاءِ کَیْفَ یَکُونُ فِی الْأَرْضِ وَ إِذَا کَانَ فِی الْأَرْضِ کَیْفَ یَکُونُ فِی السَّمَاءِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّمَا وَصَفْتَ الْمَخْلُوقَ الَّذِی إِذَا انْتَقَلَ عَنْ مَکَانٍ وَ اشْتَغَلَ بِهِ مَکَانٌ وَ خَلَا مِنْهُ مَکَانٌ فَلَا یَدْرِی فِی الْمَکَانِ الَّذِی صَارَ إِلَیْهِ مَا حَدَثَ فِی الْمَکَانِ الَّذِی کَانَ فِیهِ فَأَمَّا اللَّهُ الْعَظِیمُ الشَّأْنِ الْمَلِکُ الدَّیَّانُ فَلَا یَخْلُو مِنْهُ مَکَانٌ وَ لَا یَشْتَغِلُ بِهِ مَکَانٌ وَ لَا یَکُونُ إِلَی مَکَانٍ أَقْرَبَ مِنْهُ إِلَی مَکَانٍ وَ الَّذِی بَعَثَهُ بِالْآیَاتِ الْمُحْکَمَهِ وَ الْبَرَاهِینِ الْوَاضِحَهِ وَ أَیَّدَهُ بِنَصْرِهِ وَ اخْتَارَهُ لِتَبْلِیغِ رِسَالَتِهِ صَدَّقْنَا قَوْلَهُ بِأَنَّ رَبَّهُ بَعَثَهُ وَ کَلَّمَهُ فَقَامَ عَنْهُ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ وَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ مَنْ أَلْقَانِی فِی بَحْرِ هَذَا وَ فِی رِوَایَهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ

اللّهُ مَنْ أَلْقَانِی فِی بَحْرٍ هَذَا سَأَلْتُکُمْ أنْ تَلْتَمِسُوا لِی خُمْرَهً فَأَلْقَیْتُمُونِی عَلَی جَمْرَهٍ.(4)

ص: 465

1- فی نسخه(ب) و(د) «لم ترکت مذهب صاحبک- الخ».
2- السعال حرکه للهواء تحدث فی قصبه الریه تدفع الاخلاط المؤذیه عنها، و الخبیث تجوّز به عن الضیق الحادث فی الصدر من الشبه الاعتقادیه، و فی نسخه(ط) «و لا بد لمن کان به سؤال أن یسأل».
3- فی نسخه(ب) و(د) «استنه غیر حکیم- الخ».
4- الخمره بالفتح بمعنی الخمر، و بالضم ألمها و صداعها و یأتی بمعان اخری، و مراد اللعین أنی سألتکم أن تأتونی الی من أجاد له و ألعب به و أستهزئ به و أضحک علیه لا الی من یحرقنی ببلاغه بیانه و برهانه.

قَالُوا مَا كُنْتَ فِی مَجْلِسِهِ إِلَّا حَقِیراً قَالَ إِنَّهُ ابْنُ مَنْ حَلَقَ رُءُوسَ مَنْ تَرَوْنَ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم حمزه بن قاسم علوی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل گفت که حدیث کرد ما را ابو سلیمان داود بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد مرا عمرو بن محمد گفت که حدیث کرد مرا عیسی بن یونس گفت که ابن ابی العوجاء از جمله شاگردان حسن بصری بود و از توحید رو گردان شد پس باو گفتند که مذهب صاحب خود را واگذاشتی و در چیزی داخل شدی که اصل و حقیقتی ندارد گفت بدرستی که صاحب من در دین تخلیط و فساد می نمود و کارش آشفته و تباه بود یک بار بقدر و یک مرتبه بجبر قائل بود و نمیدانم او را که مذهبی را اعتقاد داشته باشد که بر آن بماند بعد از آن ابن ابی العوجاء وارد مکه شد بجهت سرکشی و انکار بر کسی که حج میکند و علماء ناخوش میداشتند که ابن ابی العوجاء از ایشان چیزی بپرسید و با ایشان همنشینی کند بجهت خباثت زبان و فساد آنچه در دل داشت پس بنزد حضرت صادق (ع) آمد و در خدمتش نشست با جماعتی از امثال خود و گفت که یا ابا عبد اللّٰه بدرستی که مجلسها با امانتها است که باید آنچه در آنها ذکر می شود کسانی که در آنها حاضرند بکسی نگویند و چاره نیست از برای کسی که با او سرفه باشد از آنکه بسرفد تا در میان سخن گفتن مخل و مانعی بهم نرسد و بعد از اینها مرا رخصت میدهی در سخن گفتن حضرت فرمود که بآنچه خواهی تکلم کن ابن ابی العوجاء گفت که تا چند این خرمن را لگدکوب میکنید و باین سنگ پناه میبرید و این خانه را که بآجر و کلوخ بلند شده می پرستید و در گرداگرد آن چون هروله و لوک لوک رفتن شتر هر گاه برمد هروله مینمائید بدرستی که هر که در این اندیشه نماید یا تقدیر و اندازه کند می داند که این کاریست که کسی آن را بنیاد کرده که نه حکمت داشته و نه فکر و اندیشه پس جواب بگو زیرا که تو سر این کار و کوهان آنی و پدرت اصل و نظام آنست حضرت صادق (ع) فرمود بدرستی که هر که خدا او را گمراه کرده و دلش را کور گردانیده حق را بد عاقبت و گران شمرده و آن را شیرین و خوش حساب نکرده و شیطان اختیار دار و مالک او شده که او را وارد آبشخوارهای هلاکت میسازد و او را باز نمیگرداند و اینک خانه ایست که خدا خلق خود را بآن پرستش خواسته تا آنکه فرمان برداری ایشان را در باب آمدن آن آزمایش و امتحان فرماید پس ایشان را بر

تعظیم و زیارت آن ترغیب و تحریص نموده و آن را جای پیغمبران و قبله از برای نمازگزارندگان از برایش گردانیده پس آن شعبه ایست از خوشنودی او و راهی که بسوی آمرزشش میرساند و این خانه منصوب است بوضعی که کمالش برابر است و بلندی و پستی ندارد و موضع اجتماع عظمت و جلال است خدا آن را دو هزار سال پیش از پهن کردن زمین آفریده و سزاوارتر کسی که فرمان برداری شود در آنچه فرموده و مردم باز ایستند از آنچه نهی و زجر نموده خدا است که موجود جانها و صورتها است ابن ابی العوجاء عرض کرد که یا ابا عبد اللّٰه خدا را یاد نمودی و حواله کردی بر غائب که ناپیدا است حضرت صادق (ع) فرمود که وای بر تو چگونه غائب باشد کسی که با خلق خود در همه جا حاضر است و بایشان نزدیکتر است از رگ گردن و سخن ایشان را می شنود و شخصیتهای ایشان را می بیند و رازهای ایشان را می شنود و جز این که مخلوق آنست که چون از مکانی منتقل شود مکانی دیگر بان اشتغال بهمرساند و مکانی دیگر از آن خالی گردد و در مکانی که بسوی آن منتقل شده اند که در مکانی که پیش از این در آن بوده چه حادث شده و چه روی داده اما خدای عظیم الشأن که پادشاه جزاء دهنده است هیچ مکانی از او خالی نباشد و هیچ مکانی بواسطه او مشتغل نشود و بمکانی نزدیکتر نباشد از خود بمکانی دیگر و کسی که خدا او را با آیات محکم و برهانهای روشن مبعوث گردانیده و بنصرتش او را تقویت داده و از برای رسانیدن پیغامهایش برگزیده گفتار او را باور داشتیم باینکه پروردگارش او را مبعوث گردانیده و با او سخن گفته پس ابن ابی العوجاء از پیش آن حضرت بر خواست و رفت و باصحاب خود گفت که کی مرا در دریای این مرد افکند و در روایت محمد بن حسن بن ولید «ره» چنین است که کی مرا در دریای این مرد افکند من از شما خواستم که آتش پاره را از برایم طلب کنید پس شما مرا بر بالای آتش پاره افکندید گفتند که در مجلسش نبودی مگر حقیر و کوچک گفت بدرستی که او پسر کسی است که سرهای کسانی را که می بیند تراشیده «مترجم گوید» که ظاهر اینست که از این حدیث چیزی افتاده باشد چنان که از کافی مفهوم و معلوم می شود

1- أی امرهم بحلق الرءوس فی الحجّ فأطاعوه خضوعا للّه فانه کان من عاده السلطان اذا أراد تخضیع أحد أن یأمر بحلق رأسه، و الیوم معمول فی بعض البلاد، و هذا الحدیث مذکور فی الاحتجاج و أمالی الصدوق و علل

الشرائع، و ليس فيها قوله: «و الّذى بعثه بالآيات الى آخر الحديث» و كأنّه جواب عن سؤال لم يذكر.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ بَکْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ یَعْقُوبَ بْنِ مَطَرٍ (1) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْأَحْدَبُ الْجُنْدُ بِنَیْسَابُورَ قَالَ وَجَدْتُ فِی کِتَابِ أَبِی بِخَطِّهِ حَدَّثَنَا طَلْحَهُ بْنُ یَزِیدَ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَیْدٍ (2) عَنْ أَبِی مَعْمَرٍ السَّعْدَانِیِّ أَنَّ رَجُلًا أَتَی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ ع فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنِّی قَدْ شَکَکْتُ فِی کِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ قَالَ لَهُ ع ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ وَ کَیْفَ شَکَکْتَ فِی کِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ قَالَ لِأَنِّی وَجَدْتُ الْکِتَابَ یُکَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضاً فَکَیْفَ لَا أَشُکُّ فِیهِ فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع إِنَّ کِتَابَ اللَّهِ لَیُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ لَا یُکَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ لَکِنَّکَ لَمْ تُرْزَقْ عَقْلًا تَنْتَفِعُ بِهِ فَهَاتِ مَا شَکَکْتَ فِیهِ مِنْ کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ إِنِّی وَجَدْتُ اللَّهَ یَقُولُ- فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا (3) وَ قَالَ أَیْضاً نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ (4) وَ قَالَ وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا (5) فَمَرَّةً یُخْبِرُ أَنَّهُ یَنْسَی وَ مَرَّةً یُخْبِرُ أَنَّهُ لَا یَنْسَی فَأَنَّی ذَلِکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ هَاتِ مَا شَکَکْتَ فِیهِ أَیْضاً قَالَ وَ أَجِدُ اللَّهَ یَقُولُ- یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً (6) وَ قَالَ وَ اسْتُنْطِقُوا فَقَالُوا- وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ (7)

ص: 467

1- فی نسخه(ط) و(ج) «أحمد بن یعقوب عن مطر».
2- فی نسخه(و) و(ج) «عن عبد اللّه بن عبید».
3- الأعراف: 51.
4- التوبه: 67.
5- مریم: 64.
6- النبأ: 38.
7- الأنعام: 23، قوله: و استنطقوا ای بقوله تعالی فی الآیه: «ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا- الخ».

وَ قَالَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً (1) وَ قَالَ إِنَّ ذلِکَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النّارِ (2) وَ قَالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْکُمْ بِالْوَعِیدِ (3) وَ قَالَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ(4) فَمَرَّهً یُخْبِرُ أَنَّهُمْ یَتَکَلَّمُونَ وَ مَرَّهً یُخْبِرُ أَنَّهُمْ لا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً وَ مَرَّهً یُخْبِرُ أَنَّ الْخَلْقَ لَا یَنْطِقُونَ وَ یَقُولُ عَنْ مَقَالَتِهِمْ وَ اللّهِ رَبِّنا ما کُنّا مُشْرِکِینَ وَ مَرَّهً یُخْبِرُ أَنَّهُمْ یَخْتَصِمُونَ فَأَنَّی ذَلِکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ کَیْفَ لَا أَشُکُّ فِیمَا تَسْمَعُ قَالَ هَاتِ وَیْحَکَ مَا شَکَکْتَ فِیهِ قَالَ وَ أَجِدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ- وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌ إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ(5) وَ یَقُولُ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ (6) وَ یَقُولُ وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْری. عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی (7) وَ یَقُولُ یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ إِلّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلًا. یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً (8) وَ مَنْ أَدْرَکَهُ الْأَبْصَارُ فَقَدْ أَحَاطَ بِهِ الْعِلْمُ [عِلْماً] فَأَنَّی ذَلِکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ کَیْفَ لَا أَشُکُّ فِیمَا تَسْمَعُ قَالَ هَاتِ أَیْضاً وَیْحَکَ مَا شَکَکْتَ فِیهِ- قَالَ وَ أَجِدُ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَقُولُ- وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللّهُ إِلّا وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ ما یَشاءُ (9) وَ قَالَ وَ کَلَّمَ اللّهُ مُوسی تَکْلِیماً (10)

ص: 468

1- العنکبوت: 25.
2- ص: 64.
3- ق: 28.
4- یس: 65.
5- القیامه: 23.
6- الأنعام: 103.
7- النجم: 14.
8- طه: 110.
9- الشوری: 51.
10- النساء: 164.

وَ قَالَ وَ ناداهُما رَبُّهُما (1) وَ قَالَ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ (2) وَ قَالَ یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ (3) فَأَنَّی ذَلِکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ کَیْفَ لَا أَشُکُّ فِیمَا تَسْمَعُ قَالَ هَاتِ وَیْحَکَ مَا شَکَکْتَ فِیهِ قَالَ وَ أَجِدُ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ یَقُولُ- هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا (4) وَ قَدْ یُسَمَّی الْإِنْسَانُ سَمِیعاً بَصِیراً وَ مَلِکاً وَ رَبّاً فَمَرَّةً یُخْبِرُ بِأَنَّ لَهُ أَسَامِیَ کَثِیرَةً مُشْتَرَکَةً وَ مَرَّةً یَقُولُ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا فَأَنَّی ذَلِکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ کَیْفَ لَا أَشُکُّ فِیمَا تَسْمَعُ قَالَ هَاتِ وَیْحَکَ مَا شَکَکْتَ فِیهِ قَالَ وَجَدْتُ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَقُولُ- وَ ما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ(5) وَ یَقُولُ وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ(6) وَ یَقُولُ کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (7) کَیْفَ یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ مَنْ یُحْجَبُ عَنْهُمْ (8) وَ أَنَّی ذَلِکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ کَیْفَ لَا أَشُکُّ فِیمَا تَسْمَعُ قَالَ هَاتِ أَیْضاً وَیْحَکَ مَا شَکَکْتَ فِیهِ قَالَ وَ أَجِدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ- أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الْأَرْضَ فَإِذا هِیَ تَمُورُ (9) وَ قَالَ الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی (10) وَ قَالَ- وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَ جَهْرَکُمْ (11) وَ قَالَ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ (12)

1- الأعراف: 22.
2- الأحزاب: 59.
3- المائده: 67.
4- . مریم: 65.
5- یونس: 61.
6- آل عمران: 77.
7- المطففین: 15.
8- نظره تعالی الیهم یستفاد التزاما من قوله: «وَ ما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ»
9- الملک: 16.
10- طه: 5.
11- الأنعام: 3.
12- الحدید: 3.

وَ قَالَ وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ (1) وَ قَالَ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (2) فَأَنَّى ذَلِکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لَا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ قَالَ هَاتِ أَيْضاً وَيْحَکَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ قَالَ وَ أَجِدُ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يَقُولُ- وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا (3) وَ قَالَ وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ (4) وَ قَالَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِكَةُ (5) وَ قَالَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ يَأْتِیَ بَعْضُ آياتِ رَبِّکَ يَوْمَ يَأْتِی بَعْضُ آياتِ رَبِّکَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِی إِيمانِها خَيْراً(6) فَمَرَّةً يَقُولُ يَوْمَ يَأْتِیَ رَبُّکَ وَ مَرَّةً يَقُولُ يَوْمَ يَأْتِی بَعْضُ آياتِ رَبِّکَ- فَأَنَّى ذَلِکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لَا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ قَالَ هَاتِ وَيْحَکَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ قَالَ وَ أَجِدُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ- بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ(7) وَ ذَكَرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ- الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ (8) وَ قَالَ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ (9) وَ قَالَ مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ (10) وَ قَالَ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً (11) فَمَرَّةً يُخْبِرُ أَنَّهُمْ يَلْقَوْنَهُ وَ مَرَّةً أَنَّهُ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ مَرَّةً يَقُولُ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً فَأَنَّى ذَلِکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لَا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ قَالَ هَاتِ وَيْحَکَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ قَالَ وَ أَجِدُ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى يَقُولُ- وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها (12)

1- الحديد: 4.
2- ق: 16.
3- . الفجر: 22.
4- . الأنعام: 94.
5- . البقره: 210.
6- الأنعام: 158.
7- السجده: 10.
8- البقره: 46.
9- الأحزاب: 44.
10- العنكبوت: 5.
11- الكهف: 110.
12- الكهف: 53.

وَ قَالَ يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (1) وَ قَالَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (2) فَمَرَّةً يُخْبِرُ أَنَّهُمْ يَظُنُّونَ وَ مَرَّةً يُخْبِرُ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ وَ الظَّنُّ شَكٌّ فَأَنَّى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لَا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ قَالَ هَاتِ مَا شَكَكْتَ فِيهِ قَالَ وَ أَجِدُ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ- وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً (3) وَ قَالَ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَزْناً (4) وَ قَالَ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ (5) وَ قَالَ وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ- فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِما كانُوا بِآياتِنا يَظْلِمُونَ(6) فَأَنَّى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لَا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ قَالَ هَاتِ وَيْحَكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ- قَالَ وَ أَجِدُ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ- قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ(7) وَ قَالَ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها (8) وَ قَالَ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُونَ (9) وَ قَالَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَهُ طَيِّبِينَ (10) وَ قَالَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ (11) فَأَنَّى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لَا أَشُكُّ فِيمَا تَسْمَعُ وَ قَدْ هَلَكْتُ إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِی وَ تَشْرَحْ لِی صَدْرِی فِيمَا عَسَى أَنْ يَجْرِیَ ذَلِكَ عَلَى يَدَيْكَ فَإِنْ كَانَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَقّاً وَ الْكِتَابُ حَقّاً وَ الرُّسُلُ حَقّاً فَقَدْ هَلَكْتُ وَ خَسِرْتُ وَ إِنْ تَكُنِ الرُّسُلُ بَاطِلًا فَمَا عَلَيَّ بَأْسٌ وَ قَدْ نَجَوْتُ فَقَالَ عَلِيٌّ ع قُدُّوسٌ رَبُّنَا قُدُّوسٌ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عُلُوّاً كَبِيراً نَشْهَدُ أَنَّهُ هُوَ الدَّائِمُ الَّذِی لَا يَزُولُ وَ لَا نَشُكُّ فِيهِ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ أَنَّ الْكِتَابَ حَقٌّ وَ الرُّسُلَ حَقٌّ وَ أَنَّ الثَّوَابَ وَ الْعِقَابَ حَقٌّ فَإِنْ رُزِقْتَ زِيَادَهَ إِيمَانٍ أَوْ حُرِمْتَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ بِيَدِ اللَّهِ إِنْ شَاءَ رَزَقَكَ وَ إِنْ شَاءَ حَرَمَكَ ذَلِكَ وَ لَكِنْ سَأُعَلِّمُكَ مَا شَكَكْتَ فِيهِ وَ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنْ أَرَادَ اللَّهُ بِكَ خَيْراً أَعْلَمَكَ بِعِلْمِهِ وَ ثَبَّتَكَ وَ إِنْ يَكُنْ شَرّاً ضَلَلْتَ وَ هَلَكْتَ أَمَّا قَوْلُهُ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّمَا يَعْنِی نَسُوا اللَّهَ فِی دَارِ الدُّنْيَا لَمْ يَعْمَلُوا بِطَاعَتِهِ فَنَسِيَهُمْ فِی الْآخِرَهِ أَیْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِی ثَوَابِهِ شَيْئاً فَصَارُوا مَنْسِيِّينَ مِنَ الْخَيْرِ وَ كَذَلِكَ تَفْسِيرُ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا يَعْنِی بِالنِّسْيَانِ أَنَّهُ لَمْ يُثِبْهُمْ كَمَا يُثِيبُ أَوْلِيَاءَهُ الَّذِينَ كَانُوا فِی دَارِ الدُّنْيَا مُطِيعِينَ ذَاكِرِينَ حِينَ آمَنُوا بِهِ وَ بِرُسُلِهِ وَ خَافُوهُ بِالْغَيْبِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا فَإِنَّ رَبَّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عُلُوّاً كَبِيراً لَيْسَ بِالَّذِی يَنْسَى وَ لَا يَغْفُلُ بَلْ هُوَ الْحَفِيظُ الْعَلِيمُ وَ قَدْ يَقُولُ الْعَرَبُ فِی بَابِ النِّسْيَانِ قَدْ نَسِيَنَا فُلَانٌ فَلَا يَذْكُرُنَا أَیْ إِنَّهُ لَا يَأْمُرُ لَنَا بِخَيْرٍ وَ لَا يَذْكُرُنَا بِهِ فَهَلْ فَهِمْتَ مَا ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ نَعَمْ فَرَّجْتَ عَنِّی فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ وَ حَلَلْتَ عَنِّی عُقْدَهً فَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَكَ فَقَالَ ع وَ أَمَّا قَوْلُهُ- يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَهُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً وَ قَوْلُهُ وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ وَ قَوْلُهُ- يَوْمَ الْقِيامَهِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً وَ قَوْلُهُ إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ وَ قَوْلُهُ لا تَخْتَصِمُوا

لَدَیَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْکُمْ بِالْوَعِیدِ وَ قَوْلَهُ- الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ فَإِنَّ ذَلِکَ فِی مَوَاطِنَ غَیْرِ وَاحِدٍ مِنْ مَوَاطِنِ ذَلِکَ الْیَوْمِ الَّذِی کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ یَجْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَلَائِقَ یَوْمَئِذٍ فِی مَوَاطِنَ یَتَفَرَّقُونَ وَ یُکَلِّمُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ یَسْتَغْفِرُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ أُولَئِکَ الَّذِینَ کَانَ مِنْهُمُ الطَّاعَهُ فِی دَارِ الدُّنْیَا لِلرُّؤَسَاءِ وَ الْأَتْبَاعِ(12)

1- النور: 25.
2- الأحزاب: 10.
3- الأنبیاء: 47.
4- . الکهف: 105.
5- . المؤمن: 40.
6- الأعراف: 9.
7- السجده: 11.
8- الزمر: 42.
9- الأنعام: 61.
10- النحل: 32.
11- النحل: 28.
12- الرؤساء من أهل الحق. و الاتباع مصدر عطف علی الطاعه.

وَ يَلْعَنُ أَهْلُ الْمَعَاصِی الَّذِینَ بَدَتْ مِنْهُمُ الْبَغْضَاءُ وَ تَعَاوَنُوا عَلَی الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ فِی دَارِ الدُّنْیَا الْمُسْتَکْبِرِینَ وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ یَکْفُرُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً(1) وَ الْکُفْرُ فِی هَذِهِ الْآیَهِ الْبَرَاءَهُ یَقُولُ یَبْرَأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ نَظِیرُهَا فِی سُورَهِ إِبْرَاهِیمَ قَوْلُ الشَّیْطَانِ- إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ (2) وَ قَوْلُ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ الرَّحْمَنِ کَفَرْنا بِکُمْ (3) یَعْنِی تَبَرَّأْنَا مِنْکُمْ ثُمَّ یَجْتَمِعُونَ فِی مَوْطِنٍ آخَرَ یَبْکُونَ فِیهِ فَلَوْ أَنَّ تِلْکَ الْأَصْوَاتَ بَدَتْ لِأَهْلِ الدُّنْیَا لَأَذْهَلَتْ جَمِیعَ الْخَلْقِ عَنْ مَعَایِشِهِمْ وَ لَتَصَدَّعَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ فَلَا یَزَالُونَ یَبْکُونَ الدَّمَ ثُمَّ یَجْتَمِعُونَ فِی مَوْطِنٍ آخَرَ فَیُسْتَنْطَقُونَ فِیهِ فَیَقُولُونَ وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ فَیَخْتِمُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَ یَسْتَنْطِقُ الْأَیْدِیَ وَ الْأَرْجُلَ وَ الْجُلُودَ فَتَشْهَدُ بِکُلِّ مَعْصِیَهٍ کَانَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ یَرْفَعُ عَنْ أَلْسِنَتِهِمُ الْخَتْمَ فَیَقُولُونَ لِجُلُودِهِمْ- لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ(4) ثُمَّ یَجْتَمِعُونَ فِی مَوْطِنٍ آخَرَ فَیُسْتَنْطَقُونَ فَیَفِرُّ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ فَذَلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ. وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ(5) فَیُسْتَنْطَقُونَ فَ لا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً فَیَقُومُ الرُّسُلُ ص فَیَشْهَدُونَ فِی هَذَا الْمَوْطِنِ فَذَلِکَ قَوْلُهُ- فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً (6)

1- قوله: «و یلعن أهل المعاصی» عطف علی یجمع، و فاعله ضمیر راجع إلی اللّه عزّ و جلّ، و أهل المعاصی مفعوله، و الموصول صفه لاهل المعاصی، المستکبرین و المستضعفین صفتان بعد صفه، و یکفر و یلعن حالان للمفعول.

2- إبراهیم علیه السّلام: 23.

3- الممتحنه: 4.

4- فصّلت: 21.

5- عبس: 36.

6- النساء: 41.

ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ يَكُونُ فِيهِ مَقَامُ مُحَمَّدٍ ص وَ هُوَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ فَيُثْنِي عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمَا لَمْ يُثْنِ عَلَيْهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ ثُمَّ يُثْنِي عَلَى الْمَلَائِكَةِ كُلِّهِمْ فَلَا يَبْقَى مَلَكٌ إِلَّا أَثْنَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ ص ثُمَّ يُثْنِي عَلَى الرُّسُلِ بِمَا لَمْ يُثْنِ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ قَبْلَهُ ثُمَّ يُثْنِي عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ يَبْدَأُ بِالصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ ثُمَّ بِالصَّالِحِينَ فَيَحْمَدُهُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ- عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً (1) فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ لَهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ حَظٌّ وَ وَيْلٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ حَظٌّ وَ لَا نَصِيبٌ ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ وَ يُدَالُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ (2) وَ هَذَا كُلُّهُ قَبْلَ الْحِسَابِ فَإِذَا أُخِذَ فِي الْحِسَابِ شُغِلَ كُلُّ إِنْسَانٍ بِمَا لَدَيْهِ- نَسْأَلُ اللَّهَ بَرَكَةَ ذَلِكَ الْيَوْمِ قَالَ فَرَّجْتَ عَنِّي فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ حَلَلْتَ عَنِّي عُقْدَةً فَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَكَ فَقَالَ ع وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ وَ قَوْلُهُ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ قَوْلُهُ وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى وَ قَوْلُهُ يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا. يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً فَأَمَّا قَوْلُهُ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ. إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ فَإِنَّ ذَلِكَ فِي مَوْضِعٍ يَنْتَهِي فِيهِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ مَا يَفْرُغُ مِنَ الْحِسَابِ إِلَى نَهَرٍ يُسَمَّى الْحَيَوَانَ فَيَغْتَسِلُونَ فِيهِ وَ يَشْرَبُونَ مِنْهُ فَتَنْضُرُ وُجُوهُهُمْ إِشْرَاقاً(3)

1- الإسراء: 79.
2- من الاداله بمعنى نزع الدوله من أحد و تحويله إلى آخر، يقال: أدال اللّه زيدا من عمرو أى نزع الدوله من عمرو و حولها الى زيد، أو بمعنى ردّ الكره للمغلوب على الغالب، يقال: أدال اللّه بنى فلان من عدوهم أى ردّ الكره لهم على عدوهم، و فى نسخه(ط) «و يدال بعضهم لبعض».
3- فى نسخه(ب) و(د) «و يشربون من آخر فتبيض وجوههم- الخ».

فَيَذْهَبُ عَنْهُمْ كُلُّ قَذًى وَ وَعْثٍ ثُمَّ يُؤْمَرُونَ بِدُخُولِ الْجَنَّهِ فَمِنْ هَذَا الْمَقَامِ يَنْظُرُونَ إِلَى رَبِّهِمْ كَيْفَ يُثِيبُهُمْ وَ مِنْهُ يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ فَذَلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ تَسْلِيمِ الْمَلَائِکَهِ عَلَيْهِمْ- سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ(1) فَعِنْدَ ذَلِکَ أَيْقَنُوا بِدُخُولِ الْجَنَّهِ وَ النَّظَرِ إِلَى مَا وَعَدَهُمْ رَبُّهُمْ- فَذَلِکَ قَوْلُهُ إِلى رَبِّها ناظِرَهٌ وَ إِنَّمَا يَعْنِی بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ النَّظَرَ إِلَى ثَوَابِهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى وَ أَمَّا قَوْلُهُ- لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِکُ الْأَبْصارَ فَهُوَ كَمَا قَالَ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ يَعْنِی لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَوْهَامُ- وَ هُوَ يُدْرِکُ الْأَبْصارَ يَعْنِي يُحِيطُ بِهَا وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ ذَلِکَ مَدْحٌ امْتَدَحَ بِهِ رَبُّنَا نَفْسَهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ عُلُوّاً كَبِيراً وَ قَدْ سَأَلَ مُوسَى ع وَ جَرَى عَلَى لِسَانِهِ مِنْ حَمْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَيْکَ (2) فَكَانَتْ مَسْأَلَتُهُ تِلْکَ أَمْراً عَظِيماً وَ سَأَلَ أَمْراً جَسِيماً فَعُوقِبَ فَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى- لَنْ تَرانِی فِی الدُّنْيَا حَتَّى تَمُوتَ فَتَرَانِی فِی الْآخِرَهِ (3) وَ لَكِنْ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَرَانِی فِی الدُّنْيَا- فَ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكانَهُ فَسَوْفَ تَرانِی فَأَبْدَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَعْضَ آيَاتِهِ وَ تَجَلَّى رَبُّنَا لِلْجَبَلِ فَتَقَطَّعَ الْجَبَلُ فَصَارَ رَمِيماً- وَ خَرَّ مُوسى صَعِقاً يَعْنِی مَيِّتاً فَكَانَ عُقُوبَتُهُ الْمَوْتَ(4)

1- الزمر: 73.
2- الأعراف: 143.
3- برؤيه ثوابه أو رؤيه عظمته و سلطانه أو رؤيه القلب لان الإجماع و الآيات و الاخبار و أدله العقل على أنّه تعالى لا يرى رؤيه العين لا فى الدنيا و لا فى الآخره و لا فى النوم و لا في اليقظه و لا فى غير ذلک.
4- هذا بظاهره يعارض دلائلنا على أن الأنبياء لا يعاقبون لانهم عليهم السلام معصومون فنرفع اليد عنه، الا أن يراد بالعقوبه معناها اللغوى أی ما يقع عقيب شی ء، فقد وقع صعقه موسى بعد تجلّى الرب، كما كان يغشى على نبيّنا صلّى اللّه عليه و آله حين تجلى الرب تعالى له على ما أشير إليه فی الحديث الخامس عشر من الباب الثامن، و ليس فی نسخه(و) و(ج) و(د) «يعنی ميتا فكان عقوبته الموت».

ثُمَّ أَحْيَاهُ اللَّهُ وَ بَعَثَهُ وَ تَابَ عَلَيْهِ فَقَالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَيْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ يَعْنِی أَوَّلُ مُؤْمِنٍ آمَنَ بِکَ مِنْهُمْ أَنَّهُ لَنْ يَرَاکَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى يَعْنِی مُحَمَّداً ص کَانَ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَی حَيْثُ لَا يَتَجَاوَزُهَا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ(1) وَ قَوْلُهُ فِی آخِرِ الْآيَةِ- ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى. لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْکُبْرى رَأَی جَبْرَئِيلَ ع فِی صُورَتِهِ مَرَّتَيْنِ هَذِهِ الْمَرَّةَ وَ مَرَّةً أُخْرَی (2) وَ ذَلِکَ أَنَّ خَلْقَ جَبْرَئِيلَ عَظِيمٌ فَهُوَ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ الَّذِينَ لَا يُدْرِکُ خَلْقَهُمْ وَ صِفَتَهُمْ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (3) وَ أَمَّا قَوْلُهُ يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا. يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً لَا يُحِيطُ الْخَلَائِقُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْماً إِذْ هُوَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی جَعَلَ عَلَی أَبْصَارِ الْقُلُوبِ الْغِطَاءَ فَلَا فَهْمَ يَنَالُهُ بِالْکَيْفِ وَ لَا قَلْبَ يُثْبِتُهُ بِالْحُدُودِ- فَلَا يَصِفُهُ إِلَّا کَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ- لَيْسَ کَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ- الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ- الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنَ الْأَشْيَاءِ شَيْ ءٌ مِثْلَهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی- فَقَالَ فَرَّجْتَ عَنِّی فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ وَ حَلَلْتَ عَنِّی عُقْدَةً فَأَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ ع وَ أَمَّا قَوْلُهُ- وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ وَ قَوْلُهُ وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسى تَکْلِيماً وَ قَوْلُهُ وَ ناداهُما رَبُّهُما وَ قَوْلُهُ يا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ فَأَمَّا قَوْلُهُ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ فَإِنَّهُ مَا يَنْبَغِی لِبَشَرٍ أَنْ يُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً وَ لَيْسَ بِکَائِنٍ إِلَّا مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ کَذَلِکَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عُلُوّاً کَبِيراً قَدْ کَانَ الرَّسُولُ يُوحَی إِلَيْهِ مِنْ رُسُلِ السَّمَاءِ فَيُبَلِّغُ رُسُلُ السَّمَاءِ رُسُلَ الْأَرْضِ وَ قَدْ کَانَ الْکَلَامُ بَيْنَ رُسُلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ بَيْنَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُرْسِلَ بِالْکَلَامِ مَعَ رُسُلِ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا جَبْرَئِيلُ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّکَ(4)

1- فی نسخه(ج) و(ط) و(ن) «يعنی محمّدا صلّی اللّه عليه و آله حيث لا يتجاوزها- الخ» و فی حاشيه نسخه(ب) و(د) «يعنی محمّدا صلّی اللّه عليه و آله حين يری ربّه کان عند سدره المنتهی حيث لا يجاوزها- الخ».
2- فی نسخه(ط) «رأی حين يری ربّه عند سدره المنتهی جبرئيل عليه السّلام فی صورته- الخ».
3- فی نسخه(ب) و(د) «و ذلک أن خلق جبرئيل عظيم من الروحانيين- الخ».

4- ليس سؤالا عن جهل، بل هو مقدّمه لسؤاله عن كيفيه أخذ الوحى نظير قول الحواريين لعيسى: «هل يستطيع ربک- الخ» بل السؤال الثانى أيضا ليس عن جهل.

فَقَالَ جَبْرَئِيلُ إِنَّ رَبِّی لَا یُرَی فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَمِنْ أَیْنَ تَأْخُذُ الْوَحْیَ فَقَالَ آخُذُهُ مِنْ إِسْرَافِیلَ فَقَالَ وَ مِنْ أَیْنَ یَأْخُذُهُ إِسْرَافِیلُ قَالَ یَأْخُذُهُ مِنْ مَلَکٍ فَوْقَهُ مِنَ الرُّوحَانِیِّینَ قَالَ فَمِنْ أَیْنَ یَأْخُذُهُ ذَلِکَ الْمَلَکُ قَالَ یُقْذَفُ فِی قَلْبِهِ قَذْفاً فَهَذَا وَحْیٌ وَ هُوَ کَلَامُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ کَلَامُ اللَّهِ لَیْسَ بِنَحْوٍ وَاحِدٍ مِنْهُ مَا کَلَّمَ اللَّهُ بِهِ الرُّسُلَ وَ مِنْهُ مَا قَذَفَهُ فِی قُلُوبِهِمْ وَ مِنْهُ رُؤْیَا یُرِیهَا الرُّسُلَ وَ مِنْهُ وَحْیٌ وَ تَنْزِیلٌ یُتْلَی وَ یُقْرَأُ فَهُوَ کَلَامُ اللَّهِ فَاکْتَفِ بِمَا وَصَفْتُ لَکَ مِنْ کَلَامِ اللَّهِ فَإِنَّ مَعْنَی کَلَامِ اللَّهِ لَیْسَ بِنَحْوٍ وَاحِدٍ فَإِنَّ مِنْهُ مَا یُبَلِّغُ بِهِ رُسُلُ السَّمَاءِ رُسُلَ الْأَرْضِ- قَالَ فَرَّجْتَ عَنِّی فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ وَ حَلَلْتَ عَنِّی عُقْدَةً فَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ ع وَ أَمَّا قَوْلُهُ- هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا فَإِنَّ تَأْوِیلَهُ هَلْ تَعْلَمُ أَحَداً اسْمُهُ اللَّهُ غَیْرَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَإِیَّاکَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْیِکَ حَتَّی تَفْقَهَهُ عَنِ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُ رُبَّ تَنْزِیلٍ یُشْبِهُ کَلَامَ الْبَشَرِ وَ هُوَ کَلَامُ اللَّهِ وَ تَأْوِیلُهُ لَا یُشْبِهُ کَلَامَ الْبَشَرِ کَمَا لَیْسَ شَیْ ءٌ مِنْ خَلْقِهِ یُشْبِهُهُ کَذَلِکَ لَا یُشْبِهُ فِعْلُهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی شَیْئاً مِنْ أَفْعَالِ الْبَشَرِ وَ لَا یُشْبِهُ شَیْ ءٌ مِنْ کَلَامِهِ کَلَامَ الْبَشَرِ فَکَلَامُ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی صِفَتُهُ[1] وَ کَلَامُ الْبَشَرِ أَفْعَالُهُمْ فَلَا تُشَبِّهْ کَلَامَ اللَّهِ بِکَلَامِ الْبَشَرِ فَتَهْلِکَ وَ تَضِلَّ قَالَ فَرَّجْتَ عَنِّی فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ وَ حَلَلْتَ عَنِّی عُقْدَةً فَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ ع وَ أَمَّا قَوْلُهُ- وَ ما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ کَذَلِکَ رَبُّنَا لَا یَعْزُبُ عَنْهُ شَیْ ءٌ وَ کَیْفَ یَکُونُ مَنْ خَلَقَ الْأَشْیَاءَ لَا یَعْلَمُ مَا خَلَقَ- وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ یُخْبِرُ أَنَّهُ لَا یُصِیبُهُمْ بِخَیْرٍ وَ قَدْ تَقُولُ الْعَرَبُ وَ اللَّهِ مَا یَنْظُرُ إِلَیْنَا فُلَانٌ وَ إِنَّمَا یَعْنُونَ بِذَلِکَ أَنَّهُ لَا یُصِیبُنَا مِنْهُ بِخَیْرٍ فَذَلِکَ النَّظَرُ هَاهُنَا مِنَ اللَّهِ تَعَالَی إِلَی خَلْقِهِ فَنَظَرُهُ إِلَیْهِمْ رَحْمَةٌ مِنْهُ لَهُمْ وَ أَمَّا قَوْلُهُ- کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ فَإِنَّمَا یَعْنِی بِذَلِکَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَنَّهُمْ عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ مَحْجُوبُونَ قَالَ فَرَّجْتَ عَنِّی فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ وَ حَلَلْتَ عَنِّی عُقْدَةً فَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَکَ فَقَالَ ع وَ أَمَّا قَوْلُهُ- أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الْأَرْضَ فَإِذا هِیَ تَمُورُ وَ قَوْلُهُ وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ وَ قَوْلُهُ الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی وَ قَوْلُهُ وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ وَ قَوْلُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ فَکَذَلِکَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی سُبُّوحاً قُدُّوساً تَعَالَی أَنْ یَجْرِیَ مِنْهُ مَا یَجْرِی مِنَ الْمَخْلُوقِینَ- وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ وَ أَجَلُّ وَ أَکْبَرُ أَنْ یَنْزِلَ بِهِ شَیْ ءٌ مِمَّا یَنْزِلُ بِخَلْقِهِ وَ هُوَ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی عِلْمُهُ شَاهِدٌ لِکُلِّ نَجْوَی وَ هُوَ الْوَکِیلُ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ وَ الْمُیَسِّرُ لِکُلِّ شَیْ ءٍ وَ الْمُدَبِّرُ لِلْأَشْیَاءِ کُلِّهَا تَعَالَی اللَّهُ عَنْ أَنْ یَکُونَ عَلَی عَرْشِهِ عُلُوّاً کَبِیراً فَقَالَ ع وَ أَمَّا قَوْلُهُ- وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا وَ قَوْلُهُ وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ قَوْلُهُ- هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَةُ وَ قَوْلُهُ- هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَةُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ فَإِنَّ ذَلِکَ حَقٌّ کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ

وَ جَلّ وَ لَيْسَ لَهُ جَيْئَةٌ كَجَيْئَةِ الْخَلْقِ وَ قَدْ أَعْلَمْتُكَ أَنَّ رُبَّ شَيْ ءٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَأْوِيلُهُ عَلَى غَيْرِ تَنْزِيلِهِ وَ لَا يُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ وَ سَأُنَبِّئُكَ بِطَرَفٍ مِنْهُ فَتَكْتَفِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ ع إِنِّي ذاهِبٌ إِلى رَبِّي سَيَهْدِينِ[2]

1- لم يرد به أنّه من صفات ذاته لان أخبارنا تنفى ذلك كالحديث الأول من الباب الحادى عشر، بل المراد أن كلامه ليس ككلامنا بالحركه و التردد فى النفس و التقطيع بالمخارج.

2- الصافّات: 99.

فَذَهَابُهُ إِلَى رَبِّهِ تَوَجُّهُهُ إِلَيْهِ عِبَادَةً وَ اِجْتِهَاداً وَ قُرْبُهُ إِلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ أَ لَا تَرَى أَنَّ تَأْوِيلَهُ غَيْرُ تَنْزِيلِهِ وَ قَالَ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ(1) يَعْنِي السِّلَاحَ وَ غَيْرَ ذَلِكَ وَ قَوْلُهُ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ يُخْبِرُ مُحَمَّداً ص عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ فَقَالَ هَلْ (2) يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ حَيْثُ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ- أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ يَعْنِي بِذَلِكَ الْعَذَابَ يَأْتِيهِمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا عَذَّبَ الْقُرُونَ الْأُولَى فَهَذَا خَبَرٌ يُخْبِرُ بِهِ النَّبِيَّ ص عَنْهُمْ ثُمَّ قَالَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْراً يَعْنِي مِنْ قَبْلِ أَنْ يَجِيءَ هَذِهِ الْآيَةُ وَ هَذِهِ الْآيَةُ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَ إِنَّمَا يَكْتَفِي أُولُو الْأَلْبَابِ وَ الْحِجَى وَ أُولُو النُّهَى أَنْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ إِذَا انْكَشَفَ الْغِطَاءُ رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ وَ قَالَ فِي آيَةٍ أُخْرَى- فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا (3) يَعْنِي أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ عَذَاباً وَ كَذَلِكَ إِتْيَانُهُ بُنْيَانَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- فَأَتَى اللَّهُ بُنْيانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ (4) فَإِتْيَانُهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ إِرْسَالُ الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ وَ كَذَلِكَ مَا وَصَفَ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَ تَعَالَى عُلُوّاً كَبِيراً أَنَّهُ يَجْرِي أُمُورُهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ كَمَا يَجْرِي أُمُورُهُ فِي الدُّنْيَا لَا يَغِيبُ (5) وَ لَا يَأْفِلُ مَعَ الْآفِلِينَ فَاكْتَفِ بِمَا وَصَفْتُ لَكَ مِنْ ذَلِكَ مِمَّا جَالَ فِي صَدْرِكَ مِمَّا وَصَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ وَ لَا تَجْعَلْ كَلَامَهُ كَكَلَامِ الْبَشَرِ هُوَ أَعْظَمُ وَ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ وَ أَعَزُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ أَنْ يَصِفَهُ الْوَاصِفُونَ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ-(6)

ص: 477

1- الحديد: 25.
2- أی یخبر اللّه بقوله هذا محمّدا صلّی اللّه علیه و آله عن المشرکین- الخ.
3- الحشر: 2.
4- النحل: 26.
5- فی نسخه(و) و(ج) و(د) و(ب) «لا یلعب».
6- الشوری: 11.

قَالَ فَرَّجْتَ عَنِّی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ وَ حَلَلْتَ عَنِّی عُقْدَةً فَقَالَ ع وَ أَمَّا قَوْلُهُ- بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ وَ ذِکْرُ اللَّهِ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ قَوْلُهُ لِغَیْرِهِمْ- إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ(1) وَ قَوْلُهُ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً فَأَمَّا قَوْلُهُ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ یَعْنِی الْبَعْثَ فَسَمَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِقَاءَهُ وَ کَذَلِکَ ذِکْرُ الْمُؤْمِنِینَ- الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ یَعْنِی یُوقِنُونَ أَنَّهُمْ یُبْعَثُونَ وَ یُحْشَرُونَ وَ یُحَاسَبُونَ وَ یُجْزَوْنَ بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ فَالظَّنُّ هَاهُنَا الْیَقِینُ خَاصَّةً وَ کَذَلِکَ قَوْلُهُ- فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ قَوْلُهُ مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ یَعْنِی مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مَبْعُوثٌ فَإِنَّ وَعْدَ اللَّهِ لَآتٍ مِنَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ فَاللِّقَاءُ هَاهُنَا لَیْسَ بِالرُّؤْیَهِ وَ اللِّقَاءُ هُوَ الْبَعْثُ فَافْهَمْ جَمِیعَ مَا فِی کِتَابِ اللَّهِ مِنْ لِقَائِهِ فَإِنَّهُ یَعْنِی بِذَلِکَ الْبَعْثَ وَ کَذَلِکَ قَوْلُهُ- تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلامٌ یَعْنِی أَنَّهُ لَا یَزُولُ الْإِیمَانُ عَنْ قُلُوبِهِمْ یَوْمَ یُبْعَثُونَ قَالَ فَرَّجْتَ عَنِّی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ فَقَدْ حَلَلْتَ عَنِّی عُقْدَةً فَقَالَ ع وَ أَمَّا قَوْلُهُ- وَ رَأَی الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها یَعْنِی أَیْقَنُوا أَنَّهُمْ دَاخِلُوهَا وَ کَذَلِکَ قَوْلُهُ إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ یَقُولُ إِنِّی أَیْقَنْتُ أَنِّی أُبْعَثُ فَأُحَاسَبُ وَ کَذَلِکَ قَوْلُهُ- یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ وَ یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ- وَ أَمَّا قَوْلُهُ لِلْمُنَافِقِینَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا فَهَذَا الظَّنُّ ظَنُّ شَکٍّ وَ لَیْسَ ظَنَّ یَقِینٍ وَ الظَّنُّ ظَنَّانِ ظَنُّ شَکٍّ وَ ظَنُّ یَقِینٍ فَمَا کَانَ مِنْ أَمْرِ مُعَادٍ مِنَ الظَّنِّ فَهُوَ ظَنُّ یَقِینٍ وَ مَا کَانَ مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا فَهُوَ ظَنُّ شَکٍّ فَافْهَمْ مَا فَسَّرْتُ لَکَ قَالَ فَرَّجْتَ عَنِّی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ- فَقَالَ ع وَ أَمَّا قَوْلُهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی- وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً فَهُوَ مِیزَانُ الْعَدْلِ یُؤْخَذُ بِهِ الْخَلَائِقُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ یَدِینُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی الْخَلْقَ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ بِالْمَوَازِینِ وَ فِی غَیْرِ هَذَا الْحَدِیثِ الْمَوَازِینُ هُمُ الْأَنْبِیَاءُ وَ الْأَوْصِیَاءُ ع(2)

1- التوبه: 77.

2- قوله: «و فی غیر هذا الحدیث» إلی هنا من کلام المصنّف.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَزْناً فَإِنَّ ذَلِکَ خَاصَّهٌ وَ أَمَّا قَوْلُهُ فَأُولئِکَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ حَقَّتْ كَرَامَتِى أَوْ قَالَ مَوَدَّتِى لِمَنْ يُرَاقِبُنِى وَ يَتَحَابُّ بِجَلَالِى(1) إِنَّ وُجُوهَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مِنْ نُورٍ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ خُضْرٌ قِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ قَوْمٌ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَ لَا شُهَدَاءَ وَ لَكِنَّهُمْ تَحَابُّوا بِجَلَالِ اللَّهِ وَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ ... بِغَيْرِ حِسابٍ نَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَجْعَلَنَا مِنْهُمْ بِرَحْمَتِهِ- وَ أَمَّا قَوْلُهُ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ وَ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَإِنَّمَا يَعْنِى الْحِسَابَ تُوزَنُ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ وَ الْحَسَنَاتُ ثِقْلُ الْمِيزَانِ وَ السَّيِّئَاتُ خِفَّهُ الْمِيزَانِ فَقَالَ ع وَ أَمَّا قَوْلُهُ- قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ وَ قَوْلُهُ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَ قَوْلُهُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُونَ وَ قَوْلُهُ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَهُ ظالِمِى أَنْفُسِهِمْ وَ قَوْلُهُ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَهُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يُوَكِّلُ مِنْ خَلْقِهِ مَنْ يَشَاءُ بِمَا يَشَاءُ أَمَّا مَلَکُ الْمَوْتِ فَإِنَّ اللَّهَ يُوَكِّلُهُ بِخَاصَّهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ وَ يُوَكِّلُ رُسُلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَهِ خَاصَّهً بِمَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ وَ الْمَلَائِكَهَ الَّذِينَ سَمَّاهُمُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ وَكَّلَهُمْ بِخَاصَّهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ إِنَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيْسَ كُلُّ الْعِلْمِ يَسْتَطِيعُ صَاحِبُ الْعِلْمِ أَنْ يُفَسِّرَهُ لِكُلِّ النَّاسِ لِأَنَّ مِنْهُمُ الْقَوِيَّ وَ الضَّعِيفَ وَ لِأَنَّ مِنْهُ مَا يُطَاقُ حَمْلُهُ وَ مِنْهُ مَا لَا يُطَاقُ حَمْلُهُ إِلَّا مَنْ يُسَهِّلُ اللَّهُ لَهُ حَمْلَهُ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ مِنْ خَاصَّهِ أَوْلِيَائِهِ وَ إِنَّمَا يَكْفِيکَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُحْيِى الْمُمِيتُ وَ أَنَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ عَلَى يَدَىْ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ وَ غَيْرِهِمْ قَالَ فَرَّجْتَ عَنِّى فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ نَفَعَ اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ بِکَ(2)

1- الترديد من الراوى، أو كلمه أو للتخيير لوقوع الكلام من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله مرتين: مره حقت كرامتى و مره حقت مودتى.
2- فى نسخه(ب) و(د) «و أمتع اللّه المسلمين بک».

فَقَالَ عَلِیٌّ ع لِلرَّجُلِ إِنْ کُنْتَ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَکَ بِمَا قَدْ تَبَیَّنْتُ لَکَ فَأَنْتَ وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ حَقّاً فَقَالَ الرَّجُلُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ کَیْفَ لِی أَنْ أَعْلَمَ بِأَنِّی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ حَقّاً قَالَ ع لَا یَعْلَمُ ذَلِکَ إِلَّا مَنْ أَعْلَمَهُ اللَّهُ عَلَی لِسَانِ نَبِیِّهِ ص وَ شَهِدَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص بِالْجَنَّهِ أَوْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِیَعْلَمَ مَا فِی الْکُتُبِ الَّتِی أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی رُسُلِهِ وَ أَنْبِیَائِهِ قَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یُطِیقُ ذَلِکَ قَالَ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ وَ وَفَّقَهُ لَهُ فَعَلَیْکَ بِالْعَمَلِ لِلَّهِ فِی سِرِّ أَمْرِکَ وَ عَلَانِیَتِکَ فَلَا شَیْ ءَ یَعْدِلُ الْعَمَلَ.

قال مصنف هذا الکتاب الدلیل علی أن الصانع واحد لا أکثر من ذلک أنهما لو کانا اثنین لم یخل الأمر فیهما من أن یکون کل واحد منهما قادرا علی منع صاحبه مما یرید أو غیر قادر فإن کان کذلک فقد جاز علیهما المنع و من جاز علیه ذلک فمحدث کما أن المصنوع محدث و إن لم یکونا قادرین لزمهما العجز و النقص و هما من دلالات الحدث فصح أن القدیم واحد.

و دلیل آخر و هو أن کل واحد منهما لا یخلو من أن یکون قادرا علی أن یکتم الآخر شیئا فإن کان کذلک فالذی جاز الکتمان علیه حادث و إن لم یکن قادرا فهو عاجز و العاجز حادث لما بیناه و هذا الکلام یحتج به فی إبطال قدیمین صفه کل واحد منهما صفه القدیم الذی أثبتناه فأما ما ذهب إلیه مانی و ابن دیصان من خرافاتهما فی الامتزاج و دانت به المجوس من حماقاتها فی أهرمن ففاسد بما یفسد به قدم الأجسام و لدخولهما فی تلک الجمله اقتصرت علی هذا الکلام فیهما و لم أفرد کلا منهما بما یسأل عنه منه

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان «ره» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی از بکر بن عبد اللّٰه بن حبیب که گفت حدیث کرد مرا احمد بن یعقوب بن مضر یا مطر گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن عبد العزیز احدب جند نیشابوری گفت که در کتاب پدرم یافتم که بخط خود نوشته بود که حدیث کرد ما را طلحه بن یزید از عبد اللّٰه بن عبید از ابو معمر سعدانی که مردی بخدمت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیه آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین من در کتاب منزل خدا شک کرده ام علی (ع) بآن مرد فرمود که مادرت بمرگت نشیند و چگونه در کتاب منزل خدا شک کرده ای گفت از برای آنکه من کتاب خدا را چنان یافتم که بعضی از آن بعضی را تکذیب میکند پس چگونه در آن شک نکنم علی بن ابی طالب (ع) فرمود که کتاب خدا بعضی از آن بعضی را تصدیق میکند و بعضی از آن بعضی را تکذیب نمیکند و تو را چنان گمان میکنم که عقلی بتو روزی نشده که بآن منتفع شوی پس آنچه را که در آن شک کرده از کتاب خدای عز و جل بیاور و بگو تا ببینم آن مرد بحضرت عرض کرد که من خدا را یافتم که میگوید فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا و نیز گفته که نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِیَهُمْ و گفته است که وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا پس یک بار خبر میدهد که فراموش میکند و بار دیگر خبر میدهد که فراموش نمیکند پس یا امیر المؤمنین این چگونه باشد امیر المؤمنین فرمود آنچه را که در آن شک کرده نیز بیاور عرض کرد که و خدا را مییابم که میگوید یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً یعنی روزی که روح و فرشتگان همه میایستند در حالی که صف زدگانند که هیچ سخن نگویند مگر کسی که خداوند مهربان او را رخصت داده باشد و صواب گوید یا گفته باشد و گفته است که و از ایشان طلب نطق و گفتن شود پس بگوئید که وَ اللّٰهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ یعنی سوگند بخدا که پروردگار ما است که ما مشرک نبودیم یعنی مشرکان بدروغ این سوگند یا میکنند با آنکه میدانند که نفع بایشان ندهد اما از غایت دهشت و حیرت باین گویا شوند و ظاهر کلام در این آیه خلاف قرآن بود لهذا غیر قرآن را بترجمه و قرآن را بلفظ آن اداء نمودیم و گفته است که یَوْمَ الْقِیامَةِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً یعنی در روز قیامت کافر میشوند بعضی از شما که متبوعانند ببعضی دیگر که تابعانند و لعنت میکنند بعضی از شما که پیروان اراذلند بعضی دیگر را که سر کردگانند و گفته است که إِنَّ ذلِکَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ یعنی بدرستی که اینکه مذکور شد از احوال دوزخیان و سخنان ایشان هر آینه راست و درستی است جدال و نزاع اهل دوزخ که

با یک دیگر گفتگو میکنند و گفته است که لا تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْکُمْ بِالْوَعِیدِ یعنی منازعه و گفتگو میکنید پیش من و حال آنکه بتحقیق که پیش داشته ام بسوی شما وعید خود را یعنی پیش از این در دنیا در کتب خود بر زبانهای رسولان خود بشما اعلام کرده بودم آنچه را که موجب اند از شما از این روز بود پس مخاصمه شما در این روز مستلزم الزام حجت بر من نخواهد بود و عذر شما در این باب مسموع نه و گفته است که الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ یعنی امروز مهر میگذاریم بر دهانهای ایشان و سخن میکند با ما دستهای ایشان و گواهی میدهد پایهای ایشان بآنچه بودند که کسب میکردند و مراد اینست که اعضای ایشان را که در دنیا از شأن آنها نطق نبود گویا گردانیم تا گواهی دهند بر ایشان و بر زبانهای ایشان که در دنیا بآن سخن میکردند مهر گذاریم تا دروغ از آنها صادر نشود پس یک مرتبه خبر میدهد که ایشان سخن نمیگویند و یک مرتبه خبر میدهد که إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً و یک بار خبر میدهد که خلق نطق نمیکنند و از گفتار ایشان میگوید که وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ و بار دیگر خبر میدهد که ایشان با هم مخاصمه و گفتگو میکنند پس یا امیر المؤمنین این چگونه می شود و چگونه شک نکنم در آنچه می شنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت که خدای عز و جل را مییابم که میگوید وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ و میگوید که لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ و میگوید که وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی و میگوید که یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلًا یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً یعنی در آن روز در خواست سود ندهد مگر کسی را که خداوند بخشاینده او را دستوری داده باشد و پسندیده باشد و اقوال ایشان پیش از خلق ایشان و بعد از آن و در زمان حیوه یا ممات ایشان تا آخر آنچه گذشت و کسی که دیدها او را دریابد بحقیقت که علم باو احاطه کرده پس یا امیر المؤمنین این چگونه می شود و چگونه در آنچه می شنوی شک نکنم حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت و خدای تبارک و تعالی را می یابم که میگوید که وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولًا فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ ما یَشاءُ یعنی و نیست و نشاید آدمی را که خدا با او سخن گوید مگر بوحی که آن کلامی است خفی که بسرعت دریابند یا از پس پرده که سخن شنیده شود و کسی دیده نشود یا باینکه بفرستد فرستاده را پس وحی کند بدستوری خویش آنچه را که خواهد و گفته است که وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسی تَکْلِیماً یعنی و خدا سخن گفت با موسی سخن گفتنی و گفته است که و ناد بهما ربهما یعنی و نداء و آواز کرد آدم و حواء را پروردگار ایشان و گفته است که یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ

يعنى اى پيغمبر بگو بزنانت و دخترانت و گفته استَ كه يا أَيُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ يعنى اى فرستاده برسان آنچه را كه فرو فرستاده شده بسوى تو از پروردگارت پس يا امير المؤمنين اين چگونه مى شود و چگونه در آنچه مى شنوى شك نكنم حضرت فرمود كه واى بر تو آنچه را كه در آن شك كرده بياور گفت كه خداى جل ثناؤه را مى يابم كه ميگويد هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا يعنى ميدانى از براى خدا هم نامى را و گاهست كه آدمى سميع و بصير و ملك و رب ناميده مى شود يعنى شنوا و بينا و پادشاه و پروردگار پس يك بار خبر ميدهد كه او را نامهاى بسيار است كه اشتراك دارد و يك بار ميگويد هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا پس اين يا امير المؤمنين چگونه مى شود و چگونه شك نكنم و در آنچه مى شنوى حضرت فرمود كه واى بر تو آنچه را كه در آن شك كرده بياور گفت كه و خداى تبارك اسمه را يافتم كه ميگويد وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي اَلْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ و ميگويد كه وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ يعنى و خدا در روز قيامت بسوى ايشان نظر نميكند و ايشان را پاكيزه نميسازد و ميگويد كه كَلاّ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ چگونه نظر ميكند بسوى ايشان كه از او محجوب باشد پس اين يا امير المؤمنين چگونه باشد و چگونه شك نكنم در آنچه مى شنوى حضرت فرمود كه واى بر تو آنچه را كه در آن شك كرده نيز بياور گفت و خداى عز ذكره را مى يابم كه ميگويد أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّماءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذا هِيَ تَمُورُ يعنى آيا ايمن شده ايد از كسى كه در آسمانست كه فرو برد شما را بزمين پس ناگاه آن زمين پيوسته اضطراب داشته باشد تا شما را بزير افكند و گفته است كه الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى و گفته است كه وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ و گفته است وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ و در قرآن هُوَ اَلْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ است و گفته است كه وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ و گفته است كه وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ پس اين يا امير المؤمنين چگونه مى شود و چگونه شك نكنم در آنچه مى شنوى حضرت فرمود كه واى بر تو آنچه را كه در آن شك كرده بياور گفت و خداى جل ثناؤه را مى يابم كه ميگويد وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا و گفته است كه وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ يعنى و هر آينه بحقيقت كه آمديد ما را يعنى بحساب و جزاى ما در حالتى كه منفرديد نه مال با شما است و نه فرزند و نه خدم و نه حشم و نه يار و نه مدد كار چنان كه آفريده ايم شما را در اول بار در رحم مادر سر و پا برهنه منفرد از همه چيز و گفته است كه هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِكَةُ و گفته است كه يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْراً يعنى آيا انتظار ميبرند و مراد اينست كه انتظار نميبرند مگر آنكه بيايند ايشان را فرشتگان

و مقصود این است که ایشان چون کسانی باشند که منتظر ملائکه موت یا ملائکه عذاب باشند یا بیاید پروردگار تو یا بیاید بعضی از نشانهای پروردگار تو روزی که بیاید بعضی از نشانهای پروردگار تو سود ندهد هیچ نفسی را ایمان آن که چنان نبوده باشد که ایمان آورده باشد پیش از این و امروز ایمان آورده باشد یا نبوده باشد که کسب کرده باشد در ایمانش نیکی را که عمل پسندیده است حاصل آنکه ایمان کافر و توبه فاسق در آن روز قبول نباشد پس یک بار میگوید که یأتی ربک و بار دیگر میگوید که يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ پس این یا امیر المؤمنین چگونه می شود و چگونه شک نکنم در آنچه می شنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت و خدای جل جلاله را می یابم که میگوید بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ یعنی بلکه ایشان بلقای پروردگار خویش کافرند و مؤمنان را ذکر کرده و گفته است که الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ یعنی آنان که ظن دارند که ایشان ملاقات کنندگان پروردگار خویش اند و آنکه ایشان بسوی او باز گردندگانند تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ یعنی درود دادن خدا اهل ایمان را روزی که او را ملاقات میکنند سلام است و گفته است که مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ یعنی هر که چنان باشد که لقای خدا را امید داشته باشد پس بدرستی که مدتی که خدا مقرر فرموده هر آینه آینده است و گفته است که فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً یعنی پس هر که چنان باشد که لقای پروردگار خود را امید داشته باشد پس باید که بکند کاری را که شایسته و پسندیده خدا باشد پس یک بار خبر میدهد که ایشان او را ملاقات میکنند و بلقای او میرسند و بار دیگر میگوید که لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ و بار دیگر میگوید که وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً پس این یا امیر المؤمنین چگونه می شود و چگونه شک نکنم در آنچه میشنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت و خدای تبارک و تعالی را میبابم که میگوید که وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها یعنی و گناهکاران آتش دوزخ را ببینند پس ظن بهمرسانند که ایشان افتادگان و در آیندگان در آنند و گفته است که يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ یعنی در آن روز خدا تمام بدهد ایشان را جزای ایشان که سزاوار و در خور ایشان باشد و بدانند که خدا او است ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و ظاهر بقدرت بر عقوبت و مثوبت بر وجهی که هیچ کس در این صفات شریک او نیست و گفته است وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا یعنی و ظن میبردید بخدا ظنهای مختلف و انواع گمانها را پس یک بار خبر میدهد که ظن و گمان دارند و یک بار خبر میدهد که ایشان علم دارند و میدانند و ظن شک است پس این یا امیر المؤمنین چگونه می شود و چگونه شک نکنم در آنچه می شنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک

کرده بیاور گفت و خدای تعالی ذکره را می یابم که میگوید قُلْ يَتَوَفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ یعنی بگو که تمام فرا گیرد یا بمیراند شما را فرشته مرگ یعنی عزرائیل که گماشته شده است بر شما بسوی پروردگار خویش باز گردانیده میشوید و گفته است که اللَّهُ يَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها یعنی خدا قبض میکند و می میراند جانها را در هنگام مردن آنها و گفته است که تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُونَ یعنی می میرانند او را فرستادگان ما و ایشان تفریط و کوتاهی نمیکنند و گفته است که الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ یعنی آنان که میمیرانند ایشان را فرشتگان در حالتی که آن کسان ستمگارانند بر نفسهای خویش پس این یا امیر المؤمنین چگونه می شود و چگونه شک نکنم در آنچه می شنوی و بحقیقت که هلاک شده ام اگر مرا رحم نکنی و سینه ام را از برایم نگشائی در آنچه امیدی هست که آن بر دستهای تو جاری شود پس اگر پروردگار عالم تبارک و تعالی حق باشد و کتاب خدا حق و رسولان حق باشند بحقیقت که من هلاک شده ام و زیان کرده ام و اگر رسولان باطل باشند بر من باکی نیست و نجات یافته ام علی (ع) فرمود که پاک و پاکیزه است پروردگار ما پاک و پاکیزه است و تبارک و متعالی است علوی بزرگ شهادت میدهیم که او است دائمی که بر طرف نمیشود و همیشه خواهد بود و در او شک نمیکنیم و چیزی مثل او نیست و او است شنوای بینا و کتاب خدا حق است و رسولان حق اند و ثواب و عقاب حق است پس اگر زیادتی ایمان بتو روزی شود یا از آن محروم شوی بدرستی که آن بدست خدا است اگر خواهد تو را روزی کند و اگر خواهد تو را از آن محروم کند لیکن بزودی آنچه را که در آن شک کرده بتو اعلام کنم و بیاموزانم و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ پس اگر خدا بتو خیر و خوبی را اراده کند تو را بعلمش اعلام فرماید و ثابت بدارد و اگر آن بد باشد گمراه گردی و هلاک شوی اما قول آن جناب نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ جز این نیست که این را قصد دارد که خدا را در دار دنیافراموش کردند و بطاعتش عمل نکردند پس خدا ایشان را در آخرت فراموش کرد یعنی از برای ایشان در ثوابش چیزی را قرار نداد پس منسی و فراموش کرده شدند و همچنین است تفسیر قول خدای عز و جل فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا و از نسیان و فراموشی این را قصد میکند که ایشان را ثواب ندهد چنان که دوستان خود را که در دار دنیا مطیع و ذاکر بودند در هنگامی که باو و رسولانش ایمان آوردند و در پنهانی از او ترسیدند و اما قول آن جناب وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا بدرستی که پروردگار ما تبارک و تعالی علوا کبیرا کسی نیست که فراموش کند و بی خبر نمیباشد بلکه او است نگاهدارد انا و گاهست که عرب در باب نسیان میگویند که قد نسینا فلان فلا یذکرنا و ترجمه اش اینست که فلانی ما را فراموش کرده و ما را یاد نمیکند یعنی از برای ما بخوبی فرمان نمیدهد و

ایشان را بآن یاد نمیکند پس آیا آنچه را که خدای عز و جل ذکر کرده فهمیدی عرض کرد آری اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی خدا مزد ترا بزرگ گرداند حضرت فرمود و اما قول آن جناب يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً و قول آن جناب وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ و قول آن جناب يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً و قول آن جناب إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ يوم القيمه و قول آن جناب لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ و قول آن جناب الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ بآن وضعی است که مذکور می شود پس بدرستی که این در چند موطن است از موطنهای آن روز که مقدارش پنجاه هزار سال باشد خدای عز و جل در آن روز خلائق را در موطنها جمع کند که متفرق باشند و با یک دیگر سخن گویند و از برای همدیگر استغفار کنند و این گروه آنانند که در دار دنیا طاعت از ایشان بوده یعنی سر کردگان و پیروان و اهل معاصی که دشمنی از ایشان ظاهر شده و یک دیگر را بر ظلم و عدوان در دار دنیا یاری کرده اند خواه گردن کشان و خواه ضعیفان يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً و کفر در این آیه برائت و بیزاری است میفرماید که پس بعضی از ایشان از بعضی بیزاری جوید و نظیر این آیه در سوره ابراهیم گفتار شیطان است که خدا از او حکایت فرموده که إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ یعنی بدرستی که من کافر و بیزار شدم بآنچه شریک ساختید مرا پیش از این و قول ابراهیم خلیل خداوند رحمان کفرنا بکم یعنی بیزاری جستیم از شما بعد از آن در موطن دیگر اجتماع میکنند و در آنجا میگریند که اگر آن آوازها از برای اهل دنیا ظاهر و هویدا شود همه خلائق را از معایش و اسباب زندگی خویش فراموشی دهد و دلهای ایشان شکافته شود مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته خون بگریند و بعد از آن در موطن دیگر اجتماع کنند و در آن از ایشان در خواسته شود که سخن گویند پس بگویند که وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ بعد از آن خدای تبارک و تعالی مهر بر دهنهای ایشان میگذارد و از دستها و پایها و پوستها خواهش سخن گفتن میفرماید و آنها را گویا میگرداند و آنها شهادت میدهند بهر گناهی که از ایشان بوجود آمده بعد از آن مهر را از دهانهای ایشان بردارد و ایشان بپوستهای خویش بگویند که چرا بر ما شهادت دادید قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ یعنی پوستها در جواب گویند که خدائی که هر چیزی را گویا گردانیده ما را گویا گردانید بعد از آن در موطن دیگر اجتماع میکنند و از ایشان طلب نطق می شود پس از یک دیگر میگریزند و این معنی قول خدای عز و جل است که يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ یعنی روزی که مرد از برادر و مادر و پدر و زن و پسران خود میگریزد پس طلب نطق از ایشان

می شود و ایشان سخن نمیگویند إِلّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً پس رسولان خدا صلوات اللّه علیهم بر میخیزند و در این موطن شهادت میدهند و این معنی قول خدا است که فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً یعنی پس چگونه باشد وقتی که بیاوریم از هر گروهی از امتهای گذشته گواهی را و آن پیغمبران ایشان است و بیاوریم تو را بر این گروه گواه تا گواهی دهی بر ایشان بعد از آن اجتماع میکنند در موطن دیگر که در آن مقام محمد (ص) باشد و آن مقام محمود و جای پسندیده است پس بر خدای تبارک و تعالی ثناء گوید بآنچه کسی پیش از او بر آن جناب ثناء نگفته باشد بعد از آن بر همه فرشتگان ثناء گوید پس فرشته نماند مگر آنکه محمد (ص) بر او ثناء گوید بعد از آن بر رسولان ثناء گوید بآنچه هیچ کس مثل آن حضرت بر ایشان ثناء نگفته باشد بعد از آن بر هر مردم مؤمن و زن مؤمنه ثناء گوید و بصدیقان و شهیدان آغاز کند بعد از آن بصالحان پس اهل آسمانها و اهل زمین او را حمد و ستایش کنند و این معنی قول خدای عز و جل است که عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً یعنی شاید که بر انگیزد تو را پروردگار تو در مقام پسندیده و ستوده ستایش کنندگان و آن مقام شفاعت است پس خوشا بحال کسی که او را در این مقام حظی و بهره باشد و وای بر کسی که او را در این مقام حظی و نصیبی نباشد بعد از آن در موطن دیگر اجتماع میکنند و بعضی از ایشان از بعضی یاری داده می شود و انتقام از برایش میکشند و همه اینها پیش از حساب است و چون در حساب شروع کند هر انسانی بآنچه در پیش او است مشغول گردد و ما برکت آن روز را از خدا سؤال میکنیم آن مرد عرض کرد که اندوه را از من بردی یا امیر المؤمنین و گروهی را از من گشودی پس خدا مزد تو را بزرگ گرداند حضرت (ع) فرمود و اما قول خدای عز و جل وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ و قول آن جناب لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ و قول آن جناب و لقد راه نَزْلَةً أُخْری عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی و قول آن جناب یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلًا یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً بآن وجهی است که مذکور می شود اما قول آن جناب وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ پس بدرستی که این امر در موضع است که دوستان خدای عز و جل در آن منتهی میشوند بعد از آنکه از حساب فارغ شده باشند بسوی نهری که حیوان نامیده می شود پس در آن نهر غسل میکنند و از آن می آشامند و روی ایشان تازگی بهم میرساند از روی روشنی و چون آفتاب تابان می شود و هر خاشاک و نقصان شکستگی که مراد از آنها کثافات و عیوبی است که لازم بشریت است از ایشان میرود و برطرف می شود بعد از آن بدخول در بهشت امر میشوند پس از این مقام بسوی پروردگار خود می نگردند که چگونه ایشان را ثواب میدهد و از آن داخل بهشت میشوند و

این تفسیر قول خدای عز و جل است در سلام کردن فرشتگان بر ایشان سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ یعنی خازنان بهشتکه رضوان و پیروان اویند با شان گویند که سلامتی و ایمنی و تحیت و رحمت از جانب خدا بر شما باد پاک و پاکیزه شدید پس در آئید در حالتی که جاوید باشید پس در نزد این یقین بدخول بهشت و نظر بسوی آنچه پروردگار ایشان ایشان را وعده فرموده بهمرسانند و این معنی قول آن جناب است که إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ و جز این نیست که بنظر بسوی خویش نظر بسوی ثواب خود تبارک و تعالی را قصد دارد و اما قول آن جناب لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ پس آن چنانست که فرموده لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ و خیالها باو احاطه نمیکند وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ یعنی او بآنها احاطه میکند وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ این مدح و ستایشی است که پروردگار ما نفس خود را تبارک و تعالی و تقدس عُلُوًّا کَبِیراً بآن ستوده و موسی (ع) سؤال کرد و از حمد خدای عز و جل این بر زبانش جاری شد که رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ و این مسألت او امر عظیمی بود و کار بزرگی را خواهش نمود و باین جهت از او بازخواست شد پس خدای تبارک و تعالی فرمود که لَنْ تَرانِی یعنی مرا در دنیا نبینی تا بمیری پس در آخرت مرا خواهی دید بآن معنی که مذکور شد و لیکن اگر خواهی که در دنیا مرا ببینی بسوی این کوه نظر کن فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانِی پس خدای جل ثناؤه بعضی از آیات خود را آشکار نمود و پروردگار ما از برای آن کوه تجلی فرمود پس آن کوه پاره پاره شد و چون چیز پوسیده ورزیده گردید وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً بعد از آن خدا او را زنده گردانید و بر انگیخت پس موسی گفت که سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ یعنی منم اول مؤمنی که از ایشان بتو ایمان آورده که هرگز تو را نخواهد دید و اما قول آن جناب وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی یعنی محمد (ص) در جایی که آفریده از آفریدگان خدای تعالی از آن در نمی گذرد و قول آن جناب در آخر آیه ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری یعنی جبرئیل (ع) را در صورتی که دارد دو مرتبه دید این مرتبه و یک مرتبه دیگر و بیانش آنست که خلق جبرئیل (ع) بزرگست چه او از جمله روحانیانست که خلق و صفت ایشان را کسی در نیابد مگر خدا که پروردگار عالمیانست و قول آن جناب یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلًا یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً یعنی خلائق از روی علم و دانش بخدای عز و جل احاطه نمیکنند زیرا که آن جناب تبارک و تعالی بر دیدهای دلها پرده و پوشش قرار داده پس هیچ فهمی بکیف و چگونگی او را نیابد و هیچ دلی او را بحدود و اندازها ثابت نگرداند پس او را وصف مکن مگر چنان که او خود را وصف کرده لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ اول است و آخر و ظاهر و باطن و خالق و باری و مصوریست که چیزها را آفریده پس چیزی از چیزها مانند او

تبارک و تعالی نیست آن مرد گفت که اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی پس خدا مزد تو را بزرگ گرداند یا امیر المؤمنین حضرت فرمود و اما قول آن جناب وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولًا فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ ما یَشاءُ و قول آن جناب وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسى تَکْلِیماً و قول آن جناب وَ ناداهُما رَبُّهُما و قول آن جناب یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ بآن تفضیلی است که مذکور می شود و ظاهر آنست که آیه آخر از سؤال آن مرد افتاده باشد چه آن در سؤال مذکور نیست و ترجمه اش اینست که گفتیم ای آدم ساکن شو تو با زنت حواء در بهشت و حضرت میفرماید که اما قول آن جناب وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ یعنی سزاوار نباشد بشری را که خدا با او سخن گوید مگر بوحی و آن باشنده نیست مگر از پس پرده یا فرستاده را بفرستد پس بسوی او وحی کند آنچه را که خواهد و خدای که تبارک و تعالی است بعلوی بزرگ چنین فرموده و رسول چنین بود که از فرستادگان آسمان بسویش وحی میشد پس فرستادگان آسمان بفرستادگان زمین میرسانیدند و گاه بود که کلام در میانه فرستادگان اهل زمین و خدا بود بی آنکه کلام را با فرستادگان اهل آسمان بفرستد و رسول خدا (ص) فرمود که ای جبریل آیا پروردگار خود را دیده جبرئیل عرض کرد که پروردگار من دیده نمیشود رسول خدا (ص) فرمود که وحی را از کجا فرا میگیری عرض کرد که آن را از اسرافیل فرا میگیریم فرمود که اسرافیل آن را از کجا فرا میگیرد عرض کردم که آن را فرا میگیرد از فرشته که زبر او است از روحانیان فرمود که آن فرشته از کجا فرا میگیرد عرض کرد که در دلش افکنده می شود افکنده شدنی پس این وحی است و آن کلام خدای عز و جل است و کلام خدا بیک نحو نیست از جمله آنها چیزیست که خدا بآن با فرستادگان سخن گفته و از آن جمله آن چیزیست که خدا آن را در دلهای ایشان انداخته و از آن جمله خواب دیدنی است که آن را برسولان نموده و از آن جمله وحی و تنزیلی است که تلاوت کرده و خوانده می شود و آن کلام خدا است پس بآنچه از برایت وصف کردم از کلام خدا اکتفاء کن زیرا که معنی کلام خدا بیک نحو نیست چه از آن جمله آن چیزیست که فرستادگان آسمان بفرستادگان زمین میرسانند آن مرد عرض کرد که اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی پس خدا مزد تو را بزرگ گرداند یا امیر المؤمنین و حضرت فرمود اما قول آن جناب که هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا تأویلش اینست که آیا هیچ کس را میدانی که نامش اللّه باشد بجز اللّه تبارک و تعالی چه از جمله آثار سطوت الهی و غیرت احدیت آنست که هیچ یک از اهل شرک نیز معبود خود را اللّه نام نکرده بلکه آله گفته و حضرت (ع) فرمود که پس بپرهیز از آنکه قرآن را برای خود تفسیر کنی تا آنکه آن را بفهمی و از علماء

فراگیری زیرا که بسا تنزیلی است که بسخن آدمیان میماند و آن کلام خدا است و تاویلش بسخن آدمیان نمیماند و چنان که چیزی از خلق خدا چنان نیست که باو بماند همچنین کار آن جناب تبارک و تعالی بچیزی از کردارهای آدمیان نمیماند و چیزی از کلامش بسخن آدمیان نمی ماند چه کلام خدای تبارک و تعالی صفت او است و سخن آدمیان کردارهای ایشان است پس کلام خدا را بسخن آدمیان تشبیه مکن که هلاک و گمراه میشوی آن مرد عرض کرد که اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گروهی را از من گشودی پس خدا مزد تو را بزرگ گرداند یا امیر المؤمنین حضرت فرمود و اما قول آن جناب وَ ما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ همچنین است پروردگار ما که چیزی از او دور و پنهان نباشد و چگونه کسی که چیزها را آفریده چنان باشد که آنچه را که آفریده نداند وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ یعنی و او است آفریدگار دانا و اما قول آن جناب وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ خبر میدهد که خیر و خوبی بایشان نمیرساند و گاهست که عرب میگویند که و اللّٰه لا ینظر الینا فلان یعنی بخدا سوگند که فلانی بسوی ما نظر نمیکند و جز این نیست که بآن این را قصد دارند که از جانب او خوبی بما نمیرسد پس این نظر در اینجا از خدای تبارک و تعالی است بسوی خلقش چه نظرش بسوی ایشان رحمت از برای ایشانست آن مرد عرض کرد که اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد یا امیر المؤمنین و گروهی را از من گشودی پس خدا مزد تو را بزرگ گرداند حضرت فرمود و اما قول آن جناب کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ جز این نیست که این را قصد دارد که روز قیامت ایشان از ثواب پروردگار خویش محجوب اند و قول آن جناب أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الْأَرْضَ فَإِذا هِیَ تَمُورُ و قول آن جناب وَ هُوَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ و قول آن جناب الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی و قول آن جناب وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ و قول آن جناب وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ خدای تبارک و تعالی همچنین است در حالی که پاک و پاکیزه است که از او جاری شود آنچه از آفریدگان جاری می شود و او است لطیف آگاه و از ان بزرگوارتر و بزرگتر است که چیزی از آنچه بر خلقش فرود می آید بر او فرود آید و هر رازی را حاضر است و او است که بر هر چیزی وکیل است و هر چیزی را آسان کننده و همه چیزها را تدبیر نماینده و خدا از آن برتری دارد که بر عرش خود باشد برتری بزرگ و اما قول آن جناب وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا و قول آن جناب وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ و قول آن جناب هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَةُ و قول آن جناب هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَةُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ پس بدرستی که این حق است چنان که خدای عز و جل فرموده و او را آمدنی نیست چون آمدن

خلائق و تو را اعلام کردم که بسا چیزی هست از کتاب خدا که تاویلش بر غیر تنزیل آنست و بسخن آدمیان نمیماند و بزودی تو را بپاره از آن خبر دهم و تو اکتفاء کنی ان شاء الله و از اینست قول ابراهیم (ع) إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ یعنی بدرستی که من رونده ام بسوی پروردگار خود بزودی مرا راه راست خواهد نمود پس رفتن آن حضرت بسوی پروردگارش توجه او است بسوی آن جناب از روی عبادت و اجتهاد و قربه الی الله عز و جل آیا نمی بینی که تاویلش غیر از تنزیل آنست و فرموده که وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ یعنی و فرو فرستادیم آهن را در حالی که در آن قوت سختی است یعنی سلاح و آلت کار زار و غیر آن قول آن جناب هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَةُ محمد (ص) را خبر میدهد از مشرکان و منافقان که خدا و رسول او را استجابت نکرده اند پس فرموده که هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَةُ از آنجا که ایشان خدا و رسول او را استجابت نکردند أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ و از این عذاب در دار دنیا را قصد دارد چنان که قرنهای اول را عذاب کرده پس اینک خبریست که پیغمبر (ص) را بآن خبر میدهد از ایشان بعد از آن فرموده که یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً یعنی پیش از آنکه این آیه و نشانه بیاید و این آیه طلوع آفتابست از مغرب آن و جز این نیست که خداوندان عقلهای خالص و خردهای مانع از ناشایست و صاحبان عقول بازدارنده اکتفاء میکنند باینکه بدانند که چون پرده برداشته شود آنچه را که وعده داده میشوند ببیند و در آیه دیگر فرموده که فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا یعنی پس بیامد ایشان را خدا از آنجا که نمی پنداشتند و تصور آن نمینمودند و حضرت فرمود که یعنی عذاب را برایشان فرستاد و همچنین آمدنش بناهای ایشان را عز و جل فرموده که فَأَتَی اللَّهُ بُنْیانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ یعنی پس بیامد خدا بناهای ایشان را از جانب ستونها که بناها بر آنها بود باین وجه که متحرک و متزلزل شدند و حضرت فرمود که پس آمدن خدا بناهای ایشان را از ستونها فرستادن عذاب است و همچنین آنچه آن جناب تبارک اسمه و تعالی علوا کبیرا از امر آخرت وصف فرموده و امورش در آن روز که مقدارش پنجاه هزار سال باشد چنان جاری می شود که در دنیا جاری می شود بازی نمیکند و با غروب کنندگان که پنهان میشوند غروب نمیکند و پنهان نمیشود پس اکتفا کن بآنچه در این باب از برایت وصف کردم از آنچه در سینه ات جولان زده از آنچه خدای عز و جل در کتاب خویش وصف فرموده و کلام او را چون سخن آدمیان قرار مده چه آن جناب از این بزرگتر و بزرگوارتر و کریم تر و عزیزتر و متبارک و متعالی است از آنکه وصف کنندگان او را وصف کنند مگر بآنچه خود خود را بآن وصف فرموده در قول خویش که لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ آن مرد عرض

کرد که یا امیر المؤمنین اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی حضرت فرمود و اما قول آن جناب بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ و ذکر کردنش مؤمنانی را که ظن دارند که پروردگار خود را ملاقات میکنند و قول آن جناب در باره غیر ایشان إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ که ترجمه اش اینست که پس از پی در آورد بخل و منع زکاه ایشان را نفاقی متمکن در دلهای ایشان که راسخ باشد و زائل نگردد تا روزی که ببینند او را بآنچه خلف کردند با خدا آنچه را وعده داده بودند او را و قول آن جناب که فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً بآن معنی است که ذکر می شود اما قول آن جناب بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ یعنی بعث و بر انگیختن از قبرها و خدای عز و جل آن را لقاء و دیدن خود نامیده و همچنین ذکر مؤمنانی که ظن دارند که پروردگار خود را ملاقات میکنند یعنی یقین دارند که ایشان مبعوث و محشور میشوند و بثواب و عقاب جزاء داده خواهند شد و ظن در اینجا بمعنی یقین است و همچنین قول آن جناب فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً و قول آن جناب مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ یعنی کسی که ایمان داشته باشد باینکه مبعوث است که خدا او را زنده خواهد کرد پس بدرستی که وعده خدا آینده است از ثواب و عقاب پس لقاء در اینجا دیدن نیست و لقاء همان بعث است پس همه آنچه را که در کتاب خدا است از لقای او بفهم چه آن جناب بآن بعث را قصد دارد و همچنین قول آن جناب تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلامٌ قصد میفرماید که ایمان از دلهای ایشان زائل نمیشود در روزی که مبعوث می شوند آن مرد عرض کرد که یا امیر المؤمنین اندوه را از دل من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی حضرت فرمود و اما قول آن جناب وَ رَأَی الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها یعنی یقین کردند که ایشان در آن داخل شوندگانند و اما قول آن جناب بر سبیل حکایت که إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ و قول آن جناب یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ وَ یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ و قول آن جناب در حق منافقان وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا بآن طریقی است که مذکور می شود و آیه اول در سؤال مذکور نبود و ترجمه اش اینست که بدرستی که من گمان کردم که من ملاقات کننده و بیننده ام حساب خود را یعنی در دنیا بیقین دانستم که مرا حساب خواهند کرد و بعضی گفته اند که چون ظن غالب قائم مقام علم و یقین است از این جهت بجای یقین ظن را ایراد فرموده و حضرت (ع) میفرماید که پس بدرستی که قول آن جناب إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ میفرماید که ظن داشتم که مبعوث میگردم و محاسبه میشوم بقولش که فرموده مُلاقٍ حِسابِیَهْ و قول آن جناب بمنافقان وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا و این ظن ظن شک است و ظن ظن بمعنی یقین نیست و ظن دو ظن است یکی ظن شک و دیگری ظن یقین پس آنچه از امر معاد و قیامت

باشد از ظن همان یقین است و آنچه از امر دنیا باشد آن ظن ظن شک است پس آنچه را که از برایت تفسیر کردم بفهم آن مرد عرض کرد که یا امیر المؤمنین اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد حضرت فرمود و اما قول آن جناب وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً پس آن ترازوی عدالت است که خلائق در روز قیامت بآن گرفته میشوند و خدای تبارک و تعالی خلق را جزاء میدهد بعضی از ایشان را از بعضی به ترازوها و در غیر این حدیث ترازوها پیغمبران و اوصیای ایشانند علیهم السلام و این آیه نیز در سؤال نبود و ترجمه اش اینست که و وضع کنیم ترازوهای عدل و راستی را در روز قیامت یا از برای آن یا اهل آن پس ستم کرده نشود کسی چیزی را و قول آن جناب عز و جل فَلا نُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَزْناً که ترجمه اش اینست که پس بپا نخواهیم کرد از برای ایشان در روز قیامت ترازوئی را که عملها را بآن سنجند چه همه آنها نابود شده و فروریخته بجهت کفر صاحبان آنها و حضرت (ع) میفرماید که این قول و آیه خاصه و مخصوص جماعتی است و اما قول آن جناب فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ یُرْزَقُونَ فِیها بِغَیْرِ حِسابٍ پس بدرستی که رسول خدا (ص) فرمود که خدای عز و جل فرموده که نوازش من یا فرمود دوستی من واجب شد از برای کسی که از من ترسد و با دوستان من دوستی کند و آن اینست که ایشان را تاجی از نور بر سر گذارم در حالی که بر منبرهای از نور باشند و جامهای سبز برایشان باشد کسی عرض کرد که یا رسول اللّٰه ایشان کیانند فرمود گروهیند که نه پیغمبرانند و نه شهیدان و لیکن ایشان با دوستان خدای تعالی دوستی کرده اند و بیحساب داخل بهشت شوند و از خدا سؤال میکنیم که برحمت خویش ما را از جمله ایشان گرداند و این آیه نیز در سؤال نبود و ترجمه اش اینست که پس آن گروه که بزیور صلاح آراسته باشند در آیند در بهشت یا در آن در آورده شوند در حالتی که روزی داده شوند در آن از آنچه خواهند بیشمار نه باندازه کردار و اما قول آن جناب که فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ که معنی آن اینست که پس هر که ترازوهایش گران باشد و هر که ترازوهایش سبک باشد و حضرت فرمود جز این نیست که حساب را قصد دارد و خوبیها و بدیها سنجیده می شود و خوبیها گرانی ترازو بدیها سبکی ترازو است و این آیه نیز در سؤال نبود و نظم آن در قرآن چنین نیست بلکه موضع کلام از آن در اینجا ذکر شده و اما قول آن جناب قُلْ یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ و قول آن جناب اللّٰهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها و قول آن جناب تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا یُفَرِّطُونَ و قول آن جناب إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ و قول آن جناب الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمْ بآن تفصیلی است که مذکور می شود و آیه آخر در سؤال نبود و ترجمه اش اینست که آنان که فرشتگان ایشان را بمیرانند و قبض روحهای ایشان کنند

در حالتی که پاک و پاکیزه اند از شوائب شرک و عصیان و یا مسرور باشند بقبض روح خود تا نفوس ایشان بالکله متوجه حضرت قدس شود فرشتگان بر وجه تعظیم بایشان گویند که سلام خدا بر شما باد یا سلامتی از هر آفات و بلیات بر شما است و حضرت فرمود پس بدرستی که خدای تبارک و تعالی کارها را تدبیر کند بهر وضعی که خواهد و میگمارد از خلق خویش هر که را خواهد بآنچه خواهد اما ملک الموت پس بدرستی که خدای عز و جل او را میگمارد بر خاصه و مخصوصان کسانی که میخواهد از خلق خویش و فرستادگان خود را از فرشتگان بخصوص میگمارد بر کسی که میخواهد از خلق خویش و فرشتگانی که خدای عز ذکره ایشان را نامیده ایشان را بر جماعت خاصی از کسانی که میخواهد از خلق خویش تبارک و تعالی گماشته و امور را بهر وضع که خواهد تدبیر میکند و هر عملی چنان نیست که صاحب علم بتواند که آن را از برای همه مردمان تفسیر و بیان کند زیرا که بعضی از ایشان قوی و بعضی از ایشان ضعیف اند و بجهت آنکه بعضی از آن چیزیست که طاقت حمل آن باشد و میتوان برداشت و بعضی از آن چیزیست که حملش در تحت طاقت نیست مگر آنکه خدا حمل آن را از برایش آسان گرداند و او را بر آن یاری کند از دوستان مخصوصش و جز این نیست که همین تو را بس باشد که بدانی خدا زنده کننده ایست میراننده و بدانی که او تنها را میمیراند بر دستهای هر که خواهد از خلق خویش از فرشتگانش و غیر ایشان آن مرد عرض کرد که یا امیر المؤمنین اندوه را از من بردی خدا مسلمانان را بتو بهره مند گرداند علی (ع) بآن مرد فرمود که اگر چنان باشی که خدا سینه ات را گشاده باشد بآنچه از برایت بیان کردم تو از جمله مؤمنانی از روی حق و راستی بحق آن خدائی که دانه را شکافته و بندگان را آفریده آن مرد عرض کرد که یا امیر المؤمنین چگونه مرا این امر میسر شود که بدانم که من از جمله مؤمنانم از روی حق و راستی حضرت فرمود که این را نداند مگر کسی که خدا او را اعلام کرده باشد بر زبان پیغمبرش (ص) و رسول خدا (ص) از برایش به بهشت شهادت داده باشد یا خدا سینه اش را گشاده باشد از برای آنکه بداند آنچه را که در کتابهائی است که خدای عز و جل آنها را بر رسولان و پیغمبرانش فرو فرستاده آن مرد عرض کرد که یا امیر المؤمنین کیست که این را طاقت داشته باشد فرمود کسی که خدا سینه اش را گشاده و او را از برای آن توفیق داده باشد پس بر تو باد که عمل کنی از برای خدا و بآن چنگ در زن در نهان کار خویش و آشکارت که چیزی نیست که با عمل برابر باشد مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب «ره» میگوید که دلیل بر اینکه صانع یکیست نه بیشتر از آن اینست که ایشان اگر دو باشند امر در ایشان خالی از این نباشد که یا هر یک از ایشان قادر باشد بر منع صاحبش از آنچه میخواهد یا قادر نباشد پس اگر همچنین باشند منع بر

ایشان روا باشد و هر که این امر بر او روا باشد محدث است که دیگری او را احداث کرده چنان که مصنوع است و اگر هر دو قادر نباشند عجز و نقص بر ایشان لازم آید و این دو امر از دلالتهای حدوثند پس صحیح شد که قدیم یکیست و دلیلی دیگر و آن اینست که هر یک از ایشان خالی از این نباشد که قادر باشد بر اینکه چیزی را از دیگری بپوشد پس اگر همچنین باشد آنکه کتمان بر او جائز باشد حادث است و اگر قادر نباشد عاجز است و عاجز حادث است به آنچه ما آن را بیان کردیم و در باطل کردن دو قدیم که صفت هر یک از آنها صفت قدیمی است که ما آن را اثبات کردیم باین کلام استدلال می شود و اما آنچه مانی و پسر دیصان بسوی آن رفته اند از سخنان پریشان خویش در باب امتزاج و مجوس از حماقتهای خویش در باب اهرمن که شیطانست بآن دینداری و اعتقاد کرده اند فاسد است بآنچه قدم اجسام بآن فاسد می شود و بجهت دخول ایشان در این جمله بر کلام در این دو اختصار کردم و هر یک از اینها را تنها نساختم بآنچه از آن سؤال می شود و من میگویم که سید مرتضی رازی علیه الرحمه و الرضوان در کتاب تبصره العوام بعد از ذکر مقالات فلاسفه و برادران ایشان از اصحاب نجوم و طبائع و غیر ایشان و بطلان آن مقالات مجوس و کیش ایشان را ذکر کرده میگوید که بدان که مذهب مجوس آنست که عالم را دو صانع است یزدان و اهرمن یزدان خدا را گویند و اهرمن شیطان را و گویند که چون باری تعالی عالم را بیافرید اندیشه بد کرد و گفت مبادا که مرا ضدی باشد که عدو من باشد شیطان از فکر وی پدید آمد و بعضی دیگر گویند که یزدان تنها بود او را وحشتی پدید آمد فکر بد کرد اهرمن از آن پیدا شد و اهرمن بیرون عالم بود از سوراخی نظر کرد یزدان را دید و بر جاه و منزلت او حسد بر دو شر و فساد در وی پدید آمد یزدان ملائکه را بیافرید تا لشکر وی باشند و خود با لشکر اهرمن جنگ کرد و جنک میان ایشان دراز کشید و چون یزدان نتوانست منع اهرمن کرد با یک دیگر صلح کردند و شمشیرها پیش قمر بنهادند و بعضی گویند که پیش ملائکه بنهادند بشرط آنکه مدتی معین اهرمن در عالم باشد و قبل از انقضاء مدت هر کدام عهد بشکنند او را بشمشیر خود بکشند و چون مدت بآخر رسد اهرمن از عالم بیرون شود و چون بیرون شود عالم خیر محض بود و شر و فساد باقی نماند و بعضی از ایشان گویند که یزدان و اهرمن هر دو جسم اند و بعضی گویند که اهرمن جسم نیست و لیکن یزدان جسم است و گویند که یزدان مطبوع است بر خیر و شر نتواند کرد و اهرمن مطبوع است و بر شر و خیر نتواند کرد و هر چه خیر است از یزدان حاصل می شود و هر چه شر است از اهرمن و گویند که بیماریها آفریدن و موذیات مانند مار و کژدم و چیزی که آن قبیح است از اهرمن حاصل شود و این باطل است زیرا که فکر و شک نزد ایشان همه قبیح است و از یزدان حاصل شد و بعد از ذکر

زردشت و ابتداء آفرینش خلق نو و شاربه و قرب مذهب مجوس بمذهب فلاسفه و ذکر مزدک محبوس میگوید و قومی دیگر از مجوس که ایشان را مانویه گویند گویند که عالم را دو صانع است نور و ظلمت و هر دو زنده اند و قومی از دیصانیه اند و گویند که نور زنده است و ظلمت مرده و نیز گویند که نور و ظلمت و هر دو قدیم اند و مزاج عالم از این دو باشد و از یک دیگر دور باشند و نور بالطبع در جهت بالا باشد و ظلمت در جهت زیر آنگاه در میان ایشان امتزاج حاصل شد باتفاق و گویند در عالم هیچ نیست جز نور و ظلمت و قومی از ایشان گویند امتزاج میان نور و ظلمت نه بقصد بود و نور خیر کند و شر نتواند کرد و ظلمت بعکس آن و منفعت و لذت و راحت را خیر گویند و مضرت و الم و بیماری را شر و جمله مانویه نبوت عیسی را مقرند و موسی و هرون را منکر و بعد از آن بطلان این را بیان کرده هر که خواهد بآن کتاب رجوع کند

ص: 481

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِنَيْسَابُورَ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ سَمِعْتُ الْفَضْلَ بْنَ شَاذَانَ يَقُولُ سَأَلَ رَجُلٌ مِنَ الثَّنَوِيَّةِ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا ع وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ لَهُ إِنِّي أَقُولُ إِنَّ صَانِعَ الْعَالَمِ اثْنَانِ فَمَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ فَقَالَ قَوْلُكَ إِنَّهُ اثْنَانِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ لِأَنَّكَ لَمْ تَدَّعِ الثَّانِيَ إِلَّا بَعْدَ إِثْبَاتِكَ الْوَاحِدَ فَالْوَاحِدُ مُجْمَعٌ عَلَيْهِ وَ أَكْثَرُ مِنْ وَاحِدٍ مُخْتَلَفٌ فِيهِ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار «رضی» در نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دویم گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری گفت که از فضل بن شاذان شنیدم که میگفت مردی از فرقه ثنویه از ابو الحسن حضرت علی بن موسی الرضا (ع) سؤال نمود و من حاضر بودم و گفت که من میگویم که صانع عالم دو تا است پس دلیل بر آنکه صانع یکیست چیست حضرت (ع) فرمود که قول تو که صانع دو تا است دلیل بر اینست که صانع یکیست زیرا که تو دویم را ادعا نکردی مگر بعد از آنکه یکی را اثبات کردی پس یکی مجمع علیه است که ما و تو بر آن اجماع داریم و بیشتر از یکی مختلف فیه است که در آن اختلاف شده

1- مراده علیه السّلام ان علی مدعی التعدّد أن یأتی بالبرهان علیه و لا برهان له، فالواحد مقطوع، و الزائد لا یصار إلیه حتّی یبرهن علیه، قال اللّه تعالی: «وَ مَنْ یَدْعُ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّما حِسابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الْکافِرُونَ»

37- باب الرد على الذين قالوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا إِلهٌ واحِدٌ

«باب سی و هفتم» در رد بر نسطوریه از فرق نصاری

اشاره

یعنی الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا إِلهٌ واحِدٌ یعنی آنان که گفتند که خدا یکی از سه خدا است چه ایشان قائلند باینکه الوهیت مشترک باشد میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از ایشان خدائی است و خدا یکی از این سه باشد و حال آنکه هیچ خدائی نیست مگر خدای یگانه.

حدیث 1

1- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ جَاثِلِیقٍ مِنْ جَثَالِقَهِ النَّصَارَی یُقَالُ لَهُ بُرَیْهَهُ قَدْ مَکَثَ جَاثِلِیقَ النَّصْرَانِیَّهِ سَبْعِینَ سَنَهً(1) وَ کَانَ یَطْلُبُ الْإِسْلَامَ وَ یَطْلُبُ مَنْ یَحْتَجُّ عَلَیْهِ مِمَّنْ یَقْرَأُ کُتُبَهُ وَ یَعْرِفُ الْمَسِیحَ بِصِفَاتِهِ وَ دَلَائِلِهِ وَ آیَاتِهِ قَالَ وَ عُرِفَ بِذَلِکَ حَتَّی اشْتَهَرَ فِی النَّصَارَی وَ الْمُسْلِمِینَ وَ الْیَهُودِ وَ الْمَجُوسِ حَتَّی افْتَخَرَتْ بِهِ النَّصَارَی وَ قَالَتْ لَوْ لَمْ یَکُنْ فِی دِینِ النَّصْرَانِیَّهِ إِلَّا بُرَیْهَهُ لَأَجْزَأَنَا وَ کَانَ طَالِباً لِلْحَقِّ وَ الْإِسْلَامِ مَعَ ذَلِکَ(2)

1- الجاثلیق صاحب مرتبه من المراتب الدینیه النصرانیه، و بعدها مراتب أسماؤها: مطران، اسقف، قسیس، شماس، و قبل الجاثلیق مرتبه اسم صاحبها بطریق، و الکلمات سریانیه، و قوله: جاثلیق النصرانیه بالنصب حال من فاعل مکث أی مکث بریهه سبعین سنه حال کونه صاحب هذه المرتبه فی النصرانیه.

2- فی نسخه(ج) و(ط) «و کان طالبا للحوق الإسلام مع ذلک».

وَ كَانَتْ مَعَهُ امْرَأَةٌ تَخْدُمُهُ طَالَ مَكْثُهَا مَعَهُ وَ كَانَ يُسِرُّ إِلَيْهَا ضَعْفَ النَّصْرَانِيَّهِ وَ ضَعْفَ حُجَّتِهَا قَالَ فَعُرِفَتْ ذَلِکَ مِنْهُ فَضَرَبَ بُرَيْهَهُ الْأَمْرَ ظَهْراً لِبَطْنٍ وَ أَقْبَلَ يَسْأَلُ فِرَقَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُخْتَلِفِينَ فِی الْإِسْلَامِ مَنْ أَعْلَمُكُمْ وَ أَقْبَلَ يَسْأَلُ عَنْ أَئِمَّهِ الْمُسْلِمِينَ وَ عَنْ صُلَحَائِهِمْ وَ عُلَمَائِهِمْ وَ أَهْلِ الْحِجَی مِنْهُمْ وَ كَانَ يَسْتَقْرِئُ فِرْقَةً فِرْقَةً لَا يَجِدُ عِنْدَ الْقَوْمِ شَيْئاً وَ قَالَ لَوْ كَانَتْ أَئِمَّتُكُمْ أَئِمَّةً عَلَی الْحَقِّ لَكَانَ عِنْدَكُمْ بَعْضُ الْحَقِّ فَوُصِفَتْ لَهُ الشِّيعَهُ وَ وُصِفَ لَهُ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ- فَقَالَ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَقَالَ لِی هِشَامٌ بَيْنَمَا أَنَا عَلَی دُكَّانِی عَلَی بَابِ الْكَرْخِ جَالِسٌ وَ عِنْدِی قَوْمٌ يَقْرَءُونَ عَلَيَّ الْقُرْآنَ فَإِذَا أَنَا بِفَوْجِ النَّصَارَی مَعَهُ مَا بَيْنَ الْقِسِّيسِينَ إِلَی غَيْرِهِمْ نَحْوٌ مِنْ مِائَهِ رَجُلٍ عَلَيْهِمُ السَّوَادُ وَ الْبَرَانِسُ وَ الْجَاثِلِيقُ الْأَكْبَرُ فِيهِمْ بُرَيْهَهُ حَتَّی نَزَلُوا حَوْلَ دُكَّانِی(1) وَ جُعِلَ لِبُرَيْهَهَ كُرْسِيٌّ يَجْلِسُ عَلَيْهِ فَقَامَتِ الْأَسَاقِفَهُ وَ الرَّهَابِنَهُ عَلَی عِصِيِّهِمْ وَ عَلَی رُءُوسِهِمْ بَرَانِسُهُمْ فَقَالَ بُرَيْهَهُ مَا بَقِیَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَحَدٌ مِمَّنْ يُذْكَرُ بِالْعِلْمِ بِالْكَلَامِ إِلَّا وَ قَدْ نَاظَرْتُهُ فِی النَّصْرَانِيَّهِ فَمَا عِنْدَهُمْ شَیْ ءٌ وَ قَدْ جِئْتُ أُنَاظِرُکَ فِی الْإِسْلَامِ قَالَ فَضَحِکَ هِشَامٌ فَقَالَ يَا بُرَيْهَهُ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مِنِّی آيَاتٍ كَآيَاتِ الْمَسِيحِ فَلَيْسَ أَنَا بِالْمَسِيحِ وَ لَا مِثْلِهِ وَ لَا أُدَانِيهِ ذَاکَ رُوحٌ طَيِّبَهٌ خَمِيصَهٌ (2) مُرْتَفِعَهٌ آيَاتُهُ ظَاهِرَهٌ وَ عَلَامَاتُهُ قَائِمَهٌ قَالَ بُرَيْهَهُ فَأَعْجَبَنِی الْكَلَامُ وَ الْوَصْفُ قَالَ هِشَامٌ إِنْ أَرَدْتَ الْحِجَاجَ فَهَاهُنَا قَالَ بُرَيْهَهُ نَعَمْ فَإِنِّی أَسْأَلُکَ مَا نِسْبَهُ نَبِيِّكُمْ هَذَا مِنَ الْمَسِيحِ نِسْبَهَ الْأَبْدَانِ قَالَ هِشَامٌ ابْنُ عَمِّ جَدِّهِ لِأُمِّهِ لِأَنَّهُ مِنْ وُلْدِ إِسْحَاقَ وَ مُحَمَّدٌ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ بُرَيْهَهُ وَ كَيْفَ تَنْسُبُهُ إِلَی أَبِيهِ (3)

1- فی نسخه(و) و(د) «حتی بركوا حول دكانی».
2- أی خالیه منزهه من الرذائل النفسیه و الكدورات المادیه.
3- أی كیف تنسبه الی إسحاق فسؤال استبعاد، أو كیف تنسبه إلی اللّه الذی هو أبوه عندنا فسؤال جدال، و الثانی أظهر.

قَالَ هِشَامٌ إِنْ أَرَدْتَ نَسَبَهُ عِنْدَكُمْ أَخْبَرْتُکَ وَ إِنْ أَرَدْتَ نَسَبَهُ عِنْدَنَا أَخْبَرْتُکَ قَالَ بُرَيْهَهُ أُرِيدُ نَسَبَهُ عِنْدَنَا وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ إِذَا نَسَبَهُ نِسْبَتَنَا أَغْلِبُهُ قُلْتُ فَانْسُبْهُ بِالنِّسْبَهِ الَّتِی يَنْسُبُهُ بِهَا- قَالَ هِشَامٌ نَعَمْ تَقُولُونَ إِنَّهُ قَدِيمٌ مِنْ قَدِيم(1) فَأَيُّهُمَا الْأَبُ وَ أَيُّهُمَا الِابْنُ قَالَ بُرَيْهَهُ الَّذِی نَزَلَ إِلَی الْأَرْضِ الِابْنُ قَالَ هِشَامٌ الَّذِی نَزَلَ إِلَی الْأَرْضِ الْأَبُ قَالَ بُرَيْهَهُ الِابْنُ رَسُولُ الْأَبِ قَالَ هِشَامٌ إِنَّ الْأَبَ أَحْكَمُ مِنَ الِابْنِ لِأَنَّ الْخَلْقَ خَلْقُ الْأَبِ قَالَ بُرَيْهَهُ إِنَّ الْخَلْقَ خَلْقُ الْأَبِ وَ خَلْقُ الِابْنِ قَالَ هِشَامٌ مَا مَنَعَهُمَا أَنْ يَنْزِلَا جَمِيعاً كَمَا خُلِقَا إِذَا اشْتَرَكَا قَالَ بُرَيْهَهُ كَيْفَ يَشْتَرِكَانِ وَ هُمَا شَیْ ءٌ وَاحِدٌ إِنَّمَا يَفْتَرِقَانِ بِالاسْمِ قَالَ هِشَامٌ إِنَّمَا يَجْتَمِعَانِ بِالاسْمِ قَالَ بُرَيْهَهُ جُهِلَ هَذَا الْكَلَامُ قَالَ هِشَامٌ عُرِفَ هَذَا الْكَلَامُ قَالَ بُرَيْهَهُ إِنَّ الِابْنَ مُتَّصِلٌ بِالْأَبِ قَالَ هِشَامٌ إِنَّ الِابْنَ مُنْفَصِلٌ مِنَ الْأَبِ قَالَ بُرَيْهَهُ هَذَا خِلَافُ مَا يَعْقِلُهُ النَّاسُ قَالَ هِشَامٌ إِنْ كَانَ مَا يَعْقِلُهُ النَّاسُ شَاهِداً لَنَا وَ عَلَيْنَا فَقَدْ غَلَبْتُکَ لِأَنَّ الْأَبَ كَانَ وَ لَمْ يَكُنِ الِابْنُ فَتَقُولُ هَكَذَا يَا بُرَيْهَهُ قَالَ مَا أَقُولُ هَكَذَا قَالَ فَلِمَ اسْتَشْهَدْتَ قَوْماً لَا تَقْبَلُ شَهَادَتَهُمْ لِنَفْسِکَ قَالَ بُرَيْهَهُ إِنَّ الْأَبَ اسْمٌ وَ الِابْنَ اسْمٌ يَقْدِرُ بِهِ الْقَدِيمُ(2) قَالَ هِشَامٌ الِاسْمَانِ قَدِيمَانِ كَقِدَمِ الْأَبِ وَ الِابْنِ قَالَ بُرَيْهَهُ لَا وَ لَكِنَّ الْأَسْمَاءَ مُحْدَثَهٌ قَالَ فَقَدْ جَعَلْتَ الْأَبَ ابْناً وَ الِابْنَ أَباً إِنْ كَانَ الِابْنُ أَحْدَثَ هَذِهِ الْأَسْمَاءَ دُونَ الْأَبِ فَهُوَ الْأَبُ وَ إِنْ كَانَ الْأَبُ أَحْدَثَ هَذِهِ الْأَسْمَاءَ دُونَ الِابْنِ فَهُوَ الْأَبُ وَ الِابْنُ أَبٌ وَ لَيْسَ هَاهُنَا ابْنٌ (3)

1- هذا مذهب جمهور المسيحيين الا آريوس كبير فرقه منهم فانه يقول: ان المسيح كلمه اللّه و ابنه على طريق الاتخاذ و هو حادث مخلوق قبل خلق العالم.

2- أى يقدر القديم الذى هو الأب بسببه على الخلق، أو من التقدير اى يقدر الخلق بسببه، و فى نسخه(ج) «و الابن اسم يقدره القديم»، و فى نسخه(و) «و الاسم ابن بقدره القديم».

3- فى البحار باب احتجاج الكاظم عليه السّلام و فى النسخ الخطيه عندى: «و ان كان الأب أحدث هذه الأسماء فهو الابن و الابن أب و ليس هاهنا ابن».

قَالَ بُرَيْهَهُ إِنَّ الِابْنَ اسْمٌ لِلرُّوحِ حِينَ نَزَلَتْ إِلَى الْأَرْضِ- قَالَ هِشَامٌ فَحِينَ لَمْ تَنْزِلْ إِلَى الْأَرْضِ فَاسْمُهَا مَا هُوَ قَالَ بُرَيْهَهُ فَاسْمُهَا ابْنٌ نَزَلَتْ أَوْ لَمْ تَنْزِلْ- قَالَ هِشَامٌ فَقَبْلَ النُّزُولِ هَذِهِ الرُّوحُ كُلُّهَا وَاحِدَهٌ وَ اسْمُهَا اثْنَانِ قَالَ بُرَيْهَهُ هِيَ كُلُّهَا وَاحِدَهٌ رُوحٌ وَاحِدَهٌ قَالَ قَدْ رَضِيتَ أَنْ تَجْعَلَ بَعْضَهَا ابْناً وَ بَعْضَهَا أَباً قَالَ بُرَيْهَهُ لَا لِأَنَّ اسْمَ الْأَبِ وَ اسْمَ الِابْنِ وَاحِدٌ قَالَ هِشَامٌ فَالابْنُ أَبُو الْأَبِ وَ الْأَبُ أَبُو الِابْنِ وَ الِابْنُ وَاحِدٌ قَالَتِ الْأَسَاقِفَهُ بِلِسَانِهَا لِبُرَيْهَهَ مَا مَرَّ بِکَ مِثْلُ ذَا قَطُّ تَقُومُ فَتَحَيَّرَ بُرَيْهَهُ وَ ذَهَبَ لِيَقُومَ فَتَعَلَّقَ بِهِ هِشَامٌ قَالَ مَا يَمْنَعُکَ مِنَ الْإِسْلَامِ أَ فِي قَلْبِکَ حَزَازَهٌ فَقُلْهَا وَ إِلَّا سَأَلْتُکَ عَنِ النَّصْرَانِيَّهِ مَسْأَلَهً وَاحِدَهً تَبِيتُ عَلَيْهَا لَيْلَکَ هَذَا فَتُصْبِحُ وَ لَيْسَ لَکَ هِمَّهٌ غَيْرِي قَالَتِ الْأَسَاقِفَهُ لَا تُرِدْ هَذِهِ الْمَسْأَلَهَ لَعَلَّهَا تُشَکِّکُکَ قَالَ بُرَيْهَهُ قُلْهَا يَا أَبَا الْحَکَمِ قَالَ هِشَامٌ أَ فَرَأَيْتَکَ الِابْنُ يَعْلَمُ مَا عِنْدَ الْأَبِ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَ فَرَأَيْتَکَ الْأَبُ يَعْلَمُ كُلَّ مَا عِنْدَ الِابْنِ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَ فَرَأَيْتَکَ تُخْبِرُ عَنِ الِابْنِ أَ يَقْدِرُ عَلَى حَمْلِ كُلِّ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ الْأَبُ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَ فَرَأَيْتَکَ تُخْبِرُ عَنِ الْأَبِ أَ يَقْدِرُ عَلَى كُلِّ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ الِابْنُ قَالَ نَعَمْ قَالَ هِشَامٌ فَکَيْفَ يَکُونُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا ابْنَ صَاحِبِهِ وَ هُمَا مُتَسَاوِيَانِ وَ کَيْفَ يَظْلِمُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ قَالَ بُرَيْهَهُ لَيْسَ مِنْهُمَا ظُلْمٌ قَالَ هِشَامٌ مِنَ الْحَقِّ بَيْنَهُمَا أَنْ يَکُونَ الِابْنُ أَبَ الْأَبِ وَ الْأَبُ ابْنَ الِابْنِ بِتْ عَلَيْهَا يَا بُرَيْهَهُ وَ افْتَرَقَ النَّصَارَى وَ هُمْ يَتَمَنَّوْنَ أَنْ لَا يَکُونُوا رَأَوْا هِشَاماً وَ لَا أَصْحَابَهُ قَالَ فَرَجَعَ بُرَيْهَهُ مُغْتَمّاً مُهْتَمّاً حَتَّى صَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَقَالَتِ امْرَأَتُهُ الَّتِي تَخْدُمُهُ مَا لِي أَرَاکَ مُهْتَمّاً مُغْتَمّاً فَحَکَى لَهَا الْکَلَامَ الَّذِي کَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ هِشَامٍ- فَقَالَتْ لِبُرَيْهَهَ وَيْحَکَ أَ تُرِيدُ أَنْ تَکُونَ عَلَى حَقٍّ أَوْ عَلَى بَاطِلٍ فَقَالَ بُرَيْهَهُ بَلْ عَلَى الْحَقِّ فَقَالَتْ لَهُ أَيْنَمَا وَجَدْتَ الْحَقَّ فَمِلْ إِلَيْهِ وَ إِيَّاکَ وَ اللَّجَاجَهَ فَإِنَّ اللَّجَاجَهَ شَکٌّ وَ الشَّکُّ شُؤْمٌ وَ أَهْلُهُ فِي النَّارِ قَالَ فَصَوَّبَ قَوْلَهَا وَ عَزَمَ عَلَى الْغُدُوِّ عَلَى هِشَامٍ قَالَ فَغَدَا عَلَيْهِ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا هِشَامُ أَ لَکَ مَنْ تَصْدُرُ عَنْ رَأْيِهِ وَ تَرْجِعُ إِلَى قَوْلِهِ وَ تَدِينُ بِطَاعَتِهِ قَالَ هِشَامٌ نَعَمْ يَا بُرَيْهَهُ قَالَ وَ مَا صِفَتُهُ قَالَ هِشَامٌ فِي نَسَبِهِ أَوْ فِي دِينِهِ قَالَ فِيهِمَا جَمِيعاً صِفَهِ نَسَبِهِ وَ صِفَهِ دِينِهِ قَالَ هِشَامٌ أَمَّا النَّسَبُ خَيْرُ الْأَنْسَابِ(1)

1- هکذا فی النسخ، و القاعده تقتضی الفاء علی مدخول «أما».

رَأْسُ الْعَرَبِ وَ صَفْوَهُ قُرَيْشٍ وَ فَاضِلُ بَنِى هَاشِمٍ كُلُّ مَنْ نَازَعَهُ فِى نَسَبِهِ وَجَدَهُ أَفْضَلَ مِنْهُ لِأَنَّ قُرَيْشاً أَفْضَلُ الْعَرَبِ وَ بَنِى هَاشِمٍ أَفْضَلُ قُرَيْشٍ وَ أَفْضَلُ بَنِى هَاشِمٍ خَاصُّهُمْ وَ دَيِّنُهُمْ وَ سَيِّدُهُمْ وَ كَذَلِكَ وُلْدُ السَّيِّدِ أَفْضَلُ مِنْ وُلْدِ غَيْرِهِ وَ هَذَا مِنْ وُلْدِ السَّيِّدِ قَالَ فَصِفْ دِينَهُ قَالَ هِشَامٌ شَرَائِعَهُ أَوْ صِفَهَ بَدَنِهِ وَ طَهَارَتِهِ قَالَ صِفَهَ بَدَنِهِ وَ طَهَارَتِهِ قَالَ هِشَامٌ مَعْصُومٌ فَلَا يَعْصِى وَ سَخِيٌّ فَلَا يَبْخَلُ شُجَاعٌ فَلَا يَجْبُنُ وَ مَا اسْتُودِعَ مِنَ الْعِلْمِ فَلَا يَجْهَلُ حَافِظٌ لِلدِّينِ قَائِمٌ بِمَا فُرِضَ عَلَيْهِ مِنْ عِتْرَهِ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَامِعُ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ يَحْلُمُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ يُنْصِفُ عِنْدَ الظُّلْمِ وَ يُعِينُ عِنْدَ الرِّضَا وَ يُنْصِفُ مِنَ الْوَلِيِّ وَ الْعَدُوِّ وَ لَا يَسْأَلُ شَطَطاً فِى عَدُوِّهِ(1) وَ لَا يَمْنَعُ إِفَادَهَ وَلِيِّهِ يَعْمَلُ بِالْكِتَابِ وَ يُحَدِّثُ بِالْأُعْجُوبَاتِ مِنْ أَهْلِ الطَّهَارَاتِ يَحْكِى قَوْلَ الْأَئِمَّهِ الْأَصْفِيَاءِ لَمْ تُنْقَضْ لَهُ حَجَّهٌ وَ لَمْ يَجْهَلْ مَسْأَلَهً يُفْتِى فِى كُلِّ سُنَّهٍ وَ يَجْلُو كُلَّ مُدْلَهِمَّهٍ قَالَ بُرَيْهَهُ وَصَفْتَ الْمَسِيحَ فِى صِفَاتِهِ وَ أَثْبَتَّهُ بِحُجَجِهِ وَ آيَاتِهِ إِلَّا أَنَّ الشَّخْصَ بَائِنٌ عَنْ شَخْصِهِ وَ الْوَصْفَ قَائِمٌ بِوَصْفِهِ فَإِنْ يَصْدُقِ الْوَصْفُ نُؤْمِنْ بِالشَّخْصِ قَالَ هِشَامٌ إِنْ تُؤْمِنْ تَرْشُدْ وَ إِنْ تَتَّبِعِ الْحَقَّ لَا تُؤَنَّبْ ثُمَّ قَالَ هِشَامٌ يَا بُرَيْهَهُ مَا مِنْ حُجَّهٍ أَقَامَهَا اللَّهُ عَلَى أَوَّلِ خَلْقِهِ إِلَّا أَقَامَهَا عَلَى وَسَطِ خَلْقِهِ وَ آخِرِ خَلْقِهِ فَلَا تَبْطُلُ الْحُجَجُ وَ لَا تَذْهَبُ الْمِلَلُ وَ لَا تَذْهَبُ السُّنَنُ قَالَ بُرَيْهَهُ مَا أَشْبَهَ هَذَا بِالْحَقِّ وَ أَقْرَبَهُ مِنَ الصِّدْقِ وَ هَذِهِ صِفَهُ الْحُكَمَاءِ يُقِيمُونَ مِنَ الْحُجَّهِ مَا يَنْفُونَ بِهِ الشُّبْهَهَ قَالَ هِشَامٌ نَعَمْ فَارْتَحَلَا حَتَّى أَتَيَا الْمَدِينَهَ وَ الْمَرْأَهُ مَعَهُمَا وَ هُمَا يُرِيدَانِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَلَقِيَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ع فَحَكَى لَهُ هِشَامٌ الْحِكَايَهَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع يَا بُرَيْهَهُ كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِكَ قَالَ أَنَا بِهِ عَالِمٌ قَالَ كَيْفَ ثِقَتُكَ بِتَأْوِيلِهِ قَالَ مَا أَوْثَقَنِى بِعِلْمِى فِيهِ(2)

1- قوله: «وَ لا يُسْئَلُ»* على صيغه المعلوم أو المجهول، و فى النسخ الخطبه: «و لا يسأله شططا فى عدوه» أى لا يسأله أحد او الولى، و فى البحار: «و لا يسألک- الخ» و فى ذيل البحار: «و لا نسأله- الخ» و فيه أيضا: «و لا يسلک شططا فى عدوه» و الأخير أصح.

2- أى فى تأويله، و فى البحار و فى نسخه «ج» «بعلمى به».

قَالَ فَابْتَدَأَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع بِقِرَاءَةِ الْإِنْجِيلِ قَالَ بُرَيْهَةُ وَ الْمَسِيحُ لَقَدْ كَانَ يَقْرَأُ هَكَذَا وَ مَا قَرَأَ هَذِهِ الْقِرَاءَةَ إِلَّا الْمَسِيحُ ثُمَّ قَالَ بُرَيْهَةُ إِيَّاكَ كُنْتُ أَطْلُبُ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلَكَ قَالَ فَآمَنَ وَ حَسُنَ إِيمَانُهُ وَ آمَنَتِ الْمَرْأَةُ وَ حَسُنَ إِيمَانُهَا قَالَ فَدَخَلَ هِشَامٌ وَ بُرَيْهَةُ وَ الْمَرْأَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ حَكَى هِشَامٌ الْحِكَايَةَ وَ الْكَلَامَ الَّذِي جَرَى بَيْنَ مُوسَى ع وَ بُرَيْهَةَ- فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ(1) فَقَالَ بُرَيْهَةُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَّى لَكُمُ التَّوْرَاةُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ كُتُبُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ هِيَ عِنْدَنَا وِرَاثَةً مِنْ عِنْدِهِمْ نَقْرَؤُهَا كَمَا قَرَءُوهَا وَ نَقُولُهَا كَمَا قَالُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْ ءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي فَلَزِمَ بُرَيْهَةُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع حَتَّى مَاتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع ثُمَّ لَزِمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ع حَتَّى مَاتَ فِي زَمَانِهِ فَغَسَّلَهُ بِيَدِهِ وَ كَفَّنَهُ بِيَدِهِ وَ لَحَدَهُ بِيَدِهِ وَ قَالَ هَذَا حَوَارِيٌّ مِنْ حَوَارِيِّي الْمَسِيحِ يَعْرِفُ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ فَتَمَنَّى أَكْثَرُ أَصْحَابِهِ أَنْ يَكُونُوا مِثْلَهُ.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حديث كردند ما را احمد بن ادريس و محمد بن يحيى عطار از محمد بن احمد از ابراهيم بن هاشم از محمد بن حماد از حسن بن ابراهيم از يونس بن عبد الرحمن از هشام بن حكم از جاثليقهای نصاری که او را بريهه ميگفتند و او هفتاد سال مكث نمود و جاثليق نصرانيت بود و اسلام را طلب مينمود و كسی را ميجست كه بر آن استدلال كند و حجت آورد از كسانی که كتابهای آن را بخواند و حضرت مسيح را بصفات و دلائل و آياتش بشناسد راوی ميگويد كه بريهه باين امر معروف و مشهور شد بمرتبه كه در ميان نصارا و مسلمانان و يهود و مجوس شهرت يافت تا آنكه نصاری باو نازيدند و گفتند كه اگر در دين نصرانيت كسی نبود مگر بريهه ما را بی نياز مينمود و با وجود اين طالب از برای پيوستن بدين اسلام يا جويای از برای حق و دين اسلام بود و با او زنی بود كه او را خدمت مينمود كه درنگش بريهه طولی كشيده بود و بريهه ضعف نصرانيت و ضعف حجت آن را بسوی آن زن راز ميگفت و در خفاء اين مطلب را باو بروز ميداد راوی ميگويد كه پس آن زن اين مطلب را از او شناخت و بريهه اين امر را پشت و شكم زد و نهايت دقت و جستجو و كاوش نمود و احتمال دارد كه معنی كلام اين باشد كه اين امر را در پشت شكم زد يعنی در دل نگاه نداشت و بروز داد و شروع كرد كه از پيشوايان مسلمانان و از صلحاء و علماء ايشان و اهل عقل و خردمندان از ايشان سؤال مينمود و فرقه فرقه را جستجوی بسيار ميكرد و از پی هر يک ميرفت يا ده بده ميگشت و در نزد آن گروه هيچ نمی يافت و گفت كه اگر پيشوايان شما بر حق بودند هر

آینه در نزد شما بعضی از حق می بود پس گروه شیعه را از برایش وصف کردند و هشام بن حکم نیز از برایش وصف شد یونس بن عبد الرحمن گفت که هشام بن حکم بمن گفت که در بین آنکه من بر بالای دکان خویش که بر در کرخ یعنی محله بغداد بود نشسته بودم و در نزد من گروهی بودند که قرآن بر من میخواندند ناگاه گروهی از نصاری را دیدم که با او می آیند ما بین قسیسها تا غیر ایشان که بعضی قسیس و امام نصاری بودند و بعضی غیر قسیس قریب بصد مرد که جامه سیاه و برنسها را پوشیده بودند و برنس بضم باء و نون و سکون راء کلاه دراز روی پوش باشد که فرنگیان بر سر گذارند و جاثلیق بزرگتر در میان ایشان بریهه بود تا آنکه در گرداگرد دکان من ایستادند و از برای بریهه کرسی قرار داده شد که بر آن بنشیند و اسقفها و راهبان ایستادند و بر عصاهای خویش تکیه دادند و بر نسلهای ایشان بر سرهای ایشان بود پس بریهه گفت که در میان مسلمانان کسی باقی نماند از کسانی که بعلم کلام یاد میشوند مگر آنکه بنصرانیت با او مباحثه و گفتگو کردم و در نزد ایشان هیچ نبود و حال آمده ام که با تو در دین اسلام مباحثه کنم راوی میگوید که هشام بن حکم خندید و گفت ای بریهه اگر از من معجزاتی را چون معجزات حضرت مسیح میخواهی من نه مسیحم و نه مانند او و نه باو نزدیک میتوانم شد و آن حضرت روحی است پاک و پاکیزه لاغر میان برآمده که آیاتش ظاهر و هویدا و علاماتش قائم و بر پا است بریهه گفت که این کلام و وصف مرا خوش آمد هشام گفت که اگر محاجه یعنی بر یک دیگر حجت آوردن را اراده داری اینجا بیا بریهه گفت آری من از تو سؤال میکنم که نسبت و نژاد این پیغمبر شما از حضرت مسیح به نسبت ابدان چه نسبت است و چه خویشی دارند هشام گفت که پسر عموی جد اوست زیرا که او از فرزندان اسحق است و محمد از فرزندان اسماعیل بریهه گفت که چگونه او را بخدا نسبت میدهی و بآن جناب چه نسبت دارد هشام گفت که اگر نسبت او را در نزد شما میخواهی شما را خبر دهم و اگر نسبتش را در نزد ما میخواهی ترا خبر دهم بریهه گفت که نسبتش را در نزد ما میخواهم و گفت که گمان کردم که هشام هر گاه آن حضرت را به نسبت ما نسبت دهد بر او غالب شوم گفتم پس آن حضرت را نسبت ده به نسبتی که ما را بآن نسبت میدهیم هشام گفت آری شما میگوئید که آن حضرت قدیمی است از قدیم پس کدام از این دو قدیم پدر است و کدام یک از ایشان پسر بریهه گفت که آنکه بسوی زمین فرود آمده پسر است و پسر فرستاده پدر است هشام گفت که پدر از پسر استوارتر است زیرا که خلق آفریده پدرند بریهه گفت که خلق هم آفریده پدرند و هم آفریده پسر هشام گفت که چه ایشان را منع کرد از آنکه هر دو فرود آیند چنان که هر دو آفریده اند هر گاه شریک باشند بریهه گفت که چگونه شریک باشند و حال آنکه این دو یک

چیزند جز این نیست که بنام از یک دیگر جدا میشوند هشام گفت جز این نیست که بنام با یک دیگر اجتماع میکنند بریهه گفت که این کلام مجهول است که کسی معنی آن را نمیداند هشام گفت که این کلام معروف است که همه کس آن را می شناسند و میدانند بریهه گفت که پسر بپدر پیوسته هشام گفت که پسر از پدر جدا است بریهه گفت که اینک خلاف آن چیزیست که مردم آن را تعقل میکنند و میفهمند هشام گفت که اگر آنچه مردم آن را تعقل میکنند شاهد از برای ما و شاهد بر ما باشد من بر تو غالب شدم زیرا که پدر بود و پسر نبود پس ای بریهه تو همچنین میگوئی گفت نه من همچنین نمیگویم هشام گفت پس چرا گواه میگردانی گروهی را که گواهی ایشان را از برای خودت نمی پذیری بریهه گفت که پدر نامی است و پسر نامی بقدرتش که قدیم است هشام گفت که این دو نام قدیم اند چون قدم پدر و پسر بریهه گفت نه و لیکن نامها حادث اند هشام گفت پس پدر را پسر و پسر را پدر گردانیدی اگر پدر چنان باشد که این نامها را احداث کرده باشد نه پسر پس پسر پدر است و اگر پسر چنان باشد که این نامها را احداث کرده باشد پس پدر پسر است و پسر پدر و در اینجا پسری نیست بریهه گفت که پسر نام از برای روح است در هنگامی که بسوی زمین فرود آمد هشام گفت پس در آن هنگام که بسوی زمین فرود نیامده بود نامش چه بود بریهه گفت که نامش پسر بود خواه فرود آمده بود و خواه فرود نیامده بود هشام گفت پس پیش از فرود آمدن این روح نام همه آن یکی بود یا نامش دو بود بریهه گفت که همه آن یکی و یکروح بود هشام گفت که راضی شدی که بعضی از آن را پسر و بعضی از آن را پدر قرار دهی بریهه گفت نه زیرا که نام پدر و نام پسر یکی است هشام گفت پس پسر پدر پدر و پدر پسر پسر است پس پدر و پسر یکی است اسقفها بزبان خود ببریهه گفتند که هرگز مثل این بتو نگذشت و بکسی بر نخوردی که مانند این مرد باشد برمیخیزیم پس بریهه سرگردان شد و رفت که برخیزد هشام باو در آویخت و گفت چه تو را از دین اسلام منع میکند آیا در دلت دردیست که از غایت خشم بهمرسیده باشد پس آن را بگو و اگر نه تو را از نصرانیت یک مسأله می پرسم که امشب بر سر آن شب بروز آوری که خواب نکنی و شب همه در فکر آن باشی پس صبح کنی و تو را همت و مقصودی غیر از من نباشد که تمام اوقات خود را صرف این کنی که مرا ببینی اسقفها گفتند که این مسأله را مخواه چه شاید که آن تو را در شک اندازد راوی میگوید که بریهه گفت که ای ابا الحکم آن مسأله را بگو هشام گفت مرا خبر ده که پسر آنچه را که در نزد پدر است میداند بریهه گفت آری هشام گفت پس پدر میداند آنچه را که پسر آن را میداند بریهه گفت آری هشام گفت مرا خبر ده از پسر که آیا قدرت دارد بر همه آنچه پدر بر آن قدرت دارد بریهه گفت آری هشام گفت مرا خبر ده از پدر که آیا قدرت

دارد بر همه آنچه پسر بر آن قدرت دارد بریهه گفت آری هشام گفت پس چگونه یکی از این دو پسر صاحب خود که آن دیگر است باشد و حال آنکه این دو برابرند و چگونه هر یک از ایشان بر صاحب خود ستم میکند بریهه گفت که از ایشان ستمی نیست هشام گفت که از جمله حق در میان ایشان آنست که پسر پدر پدر و پدر پسر پسر باشد ای بریهه بر سر این مسأله شب بروز آور و تمام شب در آن فکر کن و نصاری متفرق شدند و ایشان آرزو میکردند که هشام و اصحاب او را ندیده باشند راوی میگوید که پس بریهه غمگین و اندوهناک برگشت تا بمنزل خود شد زنش که او را خدمت میکرد گفت مرا چه می شود که تو را اندوهناک و غمگین می بینم بریهه سخنانی را که در میان او و هشام واقع شده بود از برایش حکایت نمود آن زن گفت که وای بر تو آیا میخواهی که بر حق باشی یا بر باطل بریهه گفت بلکه میخواهم که بر حق باشم آن زن گفت که در هر جا و هر زمان که حق را یافتی بسوی آن میل کن و بپرهیز از ستیزه کردن زیرا که ستیزه شک است و شک شوم و نامبارک و اهل آن در آتش دوزخ اند راوی میگوید که پس بریهه گفتار آن زن را صواب شمرد و بر صبح کردن بر هشام عزم کرد و دل بر آن بست که صبح زود بنزد هشام رود راوی میگوید که پس صبح زود بجانب هشام رفت و کسی از یارانش با او نبود و گفت که ای هشام آیا تو را کسی هست که از رأی او صادر شوی و سیر معنی باز کردی چنان که تشنه از آبشخوار سیراب باز میگردد و بدون رای او کار نکنی و بقولش رجوع کنی و بطاعتش اعتقاد و دین داری نمائی هشام گفت آری ای بریهه بریهه گفت که صفتش چیست هشام گفت که در نسبش یا در دینش بریهه گفت که در هر دو هم نسبش را وصف کن و هم دینش را وصف کن هشام گفت اما نسب بهترین نسبها است چه سر عرب و برگزیده قریش و فاضل بنی هاشم است هر که با او منازعه کند در نسبش او را از خود فاضلتر یابد زیرا که قریش فاضلترین عربند و بنی هاشم از همه قریش فاضلترند و فاضلترین بنی هاشم خاص و دین و سید ایشان است و همچنین فرزند سید از فرزند غیر سید فاضلتر است و اینک از فرزند سید است بریهه گفت که دینش را وصف کردن که شریعتهای او را وصف کنم یا صفت بدن و طهارتش را بریهه گفت که بدن و طهارتش را وصف کن هشام گفت معصوم است که گناه نمیکند و سخاوت دارد که بخل نمیورزد و دلیریست که بیدل نمیشود و نمیترسد و آنچه از علم باو سپرده شده جاهل نباشد که نداند دین را حافظ است و بآنچه بر او فرض و واجب شده قائم و بر پا و از عترت و فرزندان پیغمبران و جامع علم همه پیغمبرانست در نزد غضب حلم میکند و در نزد ظلم انصاف میدهد و در نزد رضا یاری مینماید و از دوست و دشمن داد می ستاند و از دوستش جوز و دروغی را در باب دشمنش نمیخواهد و افاده دوستش را منع نمیفرماید و

افاده بکسر همزه چهار معنی دارد اول چیزی دادن دویم چیزی ستاندن سیم چیزی بکسی رسانیدن چهارم چیزی گرفتن از کسی و بکتاب خدا عمل میکند و بچیزهای عجیب که مردم از آن تعجب کنند حدیث میگوید و خبر میدهد و از اهل طهارتها است که گفتار پیشوایان برگزیدگان را حکایت میفرماید و حجتی از برایش شکسته و باطل نشده و هیچ مسأله را جاهل نبوده که نداند در باب هر سنت و طریقه فتوی میدهد و هر تاری را روشن می سازد بریهه گفت که حضرت مسیح را وصف کردی در صفاتش و او را اثبات نمودی بحجتها و نشانیها یا معجزاتش مگر آنکه این شخص از شخص آن حضرت جدا است و این وصف بوصفش قائم و برپاست پس اگر این وصف راست باشد ما باین شخص ایمان می آوریم هشام گفت که اگر ایمان آوردی راه راست یابی و اگر حق را پیروی کنی کسی تو را ملامت و سرزنش نتواند کرد بعد از آن گفت که ای بریهه هیچ حجتی نیست که خدا آن را بر اول خلقش اقامه و بر پا داشته باشد مگر آنکه آن را بر وسط و آخر خلقش اقامه فرموده پس حجتها باطل نمیشود و ملتها ضایع نمیگردد و سنتها نمیرود و نابود نخواهد شد بریهه گفت که اینک چه بسیار بحق شباهت دارد و همین چه براستی نزدیکست و این صفت صفت حکیمان است که از حجت اقامه کنند آنچه را که بآن شبهه را نیست و نابود سازند هشام گفت آری پس کوچ کردند تا بمدینه آمدند و آن زن همراه ایشان بود و هشام و بریهه حضرت صادق (ع) را میخواستند پس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را ملاقات نمودند پس هشام این حکایت را از برای حضرت نقل و حکایت کرد و چون فارغ شد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود که ای بریهه دانش تو بکتاب خدا که انجیل است چگونه باشد آیا آن را میدانی بریهه عرض کرد که من بآن دانایم حضرت فرمود که وثوق و اعتمادت بتاویل و تفسیر آن چگونه است عرض کرد که بسیار وثوق بخود دارم بعلم خویش بآن هشام می گوید که پس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بخواندن انجیل آغاز فرمود بریهه گفت بحق حضرت مسیح که مسیح این را چنین میخواند و این قرائت را کسی نخواند مگر حضرت مسیح بعد از آن بریهه گفت که مدت پنجاه سالست که تو یا مثل تو را طلب میکردم هشام میگوید که پس بریهه ایمان آورده و ایمانش خوش بود که مؤمن خوبی شد و آن زن نیز ایمان آورد و ایمانش خوب بود راوی میگوید که پس هشام و بریهه و آن زن بر حضرت صادق (ع) داخل شدند و هشام این حکایت و سخنی را که در میان حضرت امام موسی (ع) و بریهه جاری شده بود حکایت نمود حضرت صادق (ع) فرمود که ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی ایشان فرزندانی چندند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر زاده شده اند یعنی اولاد پسندیده از پدران برگزیده و خدا شنوا است با قوال مردمان دانا است باعمال ایشان بریهه عرض کرد که

فدای تو گردم از کجا شما را توریه و انجیل و کتابهای پیغمبران و علم بآنها دست بهم داده حضرت فرمود که اینها در نزد ما است بطریقه میراث از نزد ایشان و اینها را میخوانیم چنان که ایشان اینها را خوانده اند و اینها را میگوئیم و تفسیر میکنیم چنان که ایشان اینها را گفته اند بدرستی که خدا در زمین خود حجتی را قرار نمیدهد که از چیزی سؤال شود پس بگوید که نمیدانم بعد از آن بریهه دست از حضرت صادق (ع) بر نداشت تا آن حضرت از دنیا رحلت فرمود پس ملازم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شد و در خدمتش میبود تا در زمان آن حضرت فوت شد و حضرت او را بدست خود غسل داد و بدست خود او را کفن پوشانید و بدست خود او را در لحد خوابانید و فرمود که اینک یک حواری از حواریان و خاصی از خاصان حضرت مسیح است که آن حضرت را یاری مینمود و بدل تصدیق او کرده بود و حق خدا را بر خود می شناخت راوی میگوید پس بیشتر اصحاب آن حضرت آرزو کردند که چون بریهه باشند «مترجم گوید» جاثلیق عالم و عابد و حاکم ترسایانست و نیز قاضی و حکیم ایشان و در قاموس مذکور است که جاثلیق بفتح ثاء سه نقطه رئیس نصاری است که در بلاد اسلام در شهر بغداد باشد و در زیر دست بطریق انطاکیه میباشد بعد از آن مطران زیر دست او است بعد از آن اسقف است که در شهری میباشد بعد از آن بعد از آن قسیس است بعد از آن شماس و گفته که بطریق بر وزن کبریت قائد و لشکر کشتی است از لشکرکشان روم که ده هزار نفر در تحت او باشند بعد از آن طرخانست که پنج هزار نفر در تحت اویند بعد از آن قومس است که دویست نفر در تحت اویند و اسقف بضم یکم و سیم با تشدید فاء مهتر و پیشوای ترسایانست در دین چنان که در بعضی از لغات معتبره و مسطور است و در مؤید الفضلاء مذکور است که زنجیر پوش و انجیل خوان و دانشمندان ترسایان که خوش آواز باشند و در قاموس میگوید و اسقف رئیس نصاری است در دین یا پادشاهی که فروتنی بر خود بندد در رفتارش یا عالم یا اسقف بالاتر از قسیس و پست تر از مطران است و گفته که قس چو قسیس رئیس نصاری است و سماس از جمله رؤساء نصاری است که میان سر خود را می تراشد و لازم کنشت میباشد و بریهه بر وزن غفیله تصغیر ابراهیم است و در بعضی از نسخ کافی بریه بدون هاء است و آن بر وزن حسین یا قریه است و اول اظهر مینماید

1- آل عمران: 34.

38- باب ذکر عظمه الله جل جلاله

«باب سی و هشتم» در ذکر عظمت و بزرگی خدای عز و جل

اشاره

38 باب ذکر عظمه الله جل جلاله (1)

حدیث 1

1- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ هَاشِمٍ وَ غَیْرُهُ عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ الْهَاشِمِیِّ (2) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَتْ زَیْنَبُ الْعَطَّارَهُ الْحَوْلَاءُ إِلَی نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بَنَاتِهِ وَ کَانَتْ تَبِیعُ مِنْهُنَّ الْعِطْرَ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ هِیَ عِنْدَهُنَّ فَقَالَ لَهَا إِذَا أَتَیْتِنَا طَابَتْ بُیُوتُنَا فَقَالَتْ بُیُوتُکَ بِرِیحِکَ أَطْیَبُ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا بِعْتِ فَأَحْسِنِی وَ لَا تَغُشِّی فَإِنَّهُ أَتْقَی وَ أَبْقَی لِلْمَالِ فَقَالَتْ مَا جِئْتُ بِشَیْ ءٍ مِنْ بَیْعِی وَ إِنَّمَا جِئْتُکَ أَسْأَلُکَ عَنْ عَظَمَهِ اللَّهِ فَقَالَ جَلَّ جَلَالُ اللَّهِ سَأُحَدِّثُکِ عَنْ بَعْضِ ذَلِکَ قَالَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ هَذِهِ الْأَرْضَ بِمَنْ فِیهَا وَ مَنْ عَلَیْهَا عِنْدَ الَّتِی تَحْتَهَا کَحَلْقَهٍ فِی فَلَاهٍ قِیٍّ (3) وَ هَاتَانِ وَ مَنْ فِیهِمَا وَ مَنْ عَلَیْهِمَا عِنْدَ الَّتِی تَحْتَهَا کَحَلْقَهٍ فِی فَلَاهٍ قِیٍّ وَ الثَّالِثَهُ حَتَّی انْتَهَی إِلَی السَّابِعَهِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَهَ- خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ (4)

ص: 489

1- فی الاخبار المذکوره فی هذا الباب استعارات و کنایات و إشارات الی حقائق بعیده عن ادراکنا بألفاظ موضوعه للمعانی المحسوسه لنا، و لکل منها شرح لا مجال له هاهنا.

2- فی نسخه(و) و(د) «عن الحسن بن زید الهاشمی» و رواه الکلینی فی روضه الکافی عن الحسین بن زید الهاشمی و هو الحسین بن زید بن علیّ بن الحسین علیهما السّلام.

3- القی- بکسر الأول و عینه واو-: القفر من الأرض.

4- الطلاق: 12.

وَ السَّبْعُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ مَنْ عَلَيْهِنَّ عَلَى ظَهْرِ الدِّيكِ كَحَلْقَةٍ فِى فَلَاةٍ قِيٍّ وَ الدِّيکُ لَهُ جَنَاحَانِ جَنَاحٌ بِالْمَشْرِقِ وَ جَنَاحٌ بِالْمَغْرِبِ وَ رِجْلَاهُ فِى التُّخُومِ وَ السَّبْعُ وَ الدِّيکُ بِمَنْ فِيهِ وَ مَنْ عَلَيْهِ عَلَى الصَّخْرَهِ كَحَلْقَهٍ فِى فَلَاةٍ قِيٍّ وَ السَّبْعُ وَ الدِّيکُ وَ الصَّخْرَةُ بِمَنْ فِيهَا وَ مَنْ عَلَيْهَا عَلَى ظَهْرِ الْحُوتِ كَحَلْقَةٍ فِى فَلَاةٍ قِيٍّ وَ السَّبْعُ وَ الدِّيکُ وَ الصَّخْرَةُ وَ الْحُوتُ عِنْدَ الْبَحْرِ الْمُظْلِمِ كَحَلْقَةٍ فِى فَلَاةٍ قِيٍّ وَ السَّبْعُ وَ الدِّيکُ وَ الصَّخْرَةُ وَ الْحُوتُ وَ الْبَحْرُ الْمُظْلِمُ عِنْدَ الْهَوَاءِ كَحَلْقَةٍ فِى فَلَاةٍ قِيٍّ وَ السَّبْعُ وَ الدِّيکُ وَ الصَّخْرَةُ وَ الْحُوتُ وَ الْبَحْرُ الْمُظْلِمُ وَ الْهَوَاءُ عِنْدَ الثَّرَى كَحَلْقَةٍ فِى فَلَاةٍ قِيٍّ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ- لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّرى (1) ثُمَّ انْقَطَعَ الْخَبَرُ (2) وَ السَّبْعُ وَ الدِّيکُ وَ الصَّخْرَةُ وَ الْحُوتُ وَ الْبَحْرُ الْمُظْلِمُ وَ الْهَوَاءُ وَ الثَّرَى بِمَنْ فِيهِ وَ مَنْ عَلَيْهِ عِنْدَ السَّمَاءِ كَحَلْقَةٍ فِى فَلَاةٍ قِيٍّ وَ هَذَا وَ السَّمَاءُ الدُّنْيَا وَ مَنْ فِيهَا وَ مَنْ عَلَيْهَا عِنْدَ الَّتِى فَوْقَهَا كَحَلْقَةٍ فِى فَلَاةٍ قِيٍّ وَ هَذَا وَ هَاتَانِ السَّمَاءَانِ عِنْدَ الثَّالِثَهِ كَحَلْقَةٍ فِى فَلَاةٍ قِيٍّ وَ هَذِهِ الثَّالِثَهُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ مَنْ عَلَيْهِنَّ عِنْدَ الرَّابِعَهِ كَحَلْقَةٍ فِى فَلَاةٍ قِيٍّ حَتَّى انْتَهَى إِلَى السَّابِعَهِ وَ هَذِهِ السَّبْعُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ مَنْ عَلَيْهِنَّ عِنْدَ الْبَحْرِ الْمَكْفُوفِ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ كَحَلْقَةٍ فِى فَلَاةٍ قِيٍّ وَ السَّبْعُ وَ الْبَحْرُ الْمَكْفُوفُ عِنْدَ جِبَالِ الْبَرَدِ كَحَلْقَةٍ فِى فَلَاةٍ قِيٍّ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ- وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِيها مِنْ بَرَدٍ(3)

1- طه: 6.
2- أی انقطع حديث رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله لزينب العطاره إلی هنا، و التتميم من الصادق عليه السّلام. أو انقطع خبر ما دون السماء ثمّ أخذ فی خبر السماء.
3- النور: 43.

وَ هَذِهِ السَّبْعُ وَ الْبَحْرُ الْمَكْفُوفُ وَ جِبَالُ الْبَرَدِ عِنْدَ حُجُبِ النُّورِ كَحَلْقَةٍ فِی فَلَاةٍ قِیٍّ وَ هِیَ سَبْعُونَ أَلْفَ حِجَابٍ یَذْهَبُ نُورُهَا بِالْأَبْصَارِ وَ هَذِهِ السَّبْعُ وَ الْبَحْرُ الْمَکْفُوفُ وَ جِبَالُ الْبَرَدِ وَ الْحُجُبُ عِنْدَ الْهَوَاءِ الَّذِی تَحَارُ فِیهِ الْقُلُوبُ کَحَلْقَةٍ فِی فَلَاةٍ قِیٍّ وَ السَّبْعُ وَ الْبَحْرُ الْمَکْفُوفُ وَ جِبَالُ الْبَرَدِ وَ الْحُجُبُ وَ الْهَوَاءُ فِی الْکُرْسِیِّ کَحَلْقَةٍ فِی فَلَاةٍ قِیٍّ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَةَ- وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ(1) وَ هَذِهِ السَّبْعُ وَ الْبَحْرُ الْمَکْفُوفُ وَ جِبَالُ الْبَرَدِ وَ الْحُجُبُ وَ الْهَوَاءُ وَ الْکُرْسِیُّ عِنْدَ الْعَرْشِ کَحَلْقَةٍ فِی فَلَاةٍ قِیٍّ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَةَ- الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی (2) مَا تَحْمِلُهُ الْأَمْلَاکُ إِلَّا یَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

ترجمه:

پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کردند ما را ابراهیم بن هاشم و غیر او از خلف بن حماد از حسن بن زید هاشمی از حضرت صادق (ع) که فرمود زینب عطر فروش لوچ بسوی زنان و دختران رسول خدا (ص) آمد و کارش این بود که عطر بایشان میفروخت پس رسول خدا (ص) داخل شد و زینب در نزد ایشان بود حضرت باو فرمود که چون تو بنزد ما بیائی خانهای ما خوشبو شود زینب عرض کرد که خانهای تو یا رسول اللَّه ببوی تو خوشبوتر است حضرت فرمود که چون بفروشی نیکی کن و خیانت مکن زیرا که آن پرهیزگاریش بیشتر و مال را باقی گذارنده تر است زینب عرض کرد که در باب چیزی از فروختنم نیامده ام و جز این نیست که بخدمتت آمده ام که تو را از عظمت خدا سؤال کنم حضرت فرمود جل جلال اللَّه بزودی تو را از هر که و هر چه بر روی آنست در نزد طبقه زمینی که در زیر آنست چون حلقه ایست که در بیابان چولی افتاده باشد و این دو طبقه زمین و هر که در اینها و هر که بر روی اینها است در نزد طبقه سیم که در زیر اینها است چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و طبقه سیم تا آنکه بطبقه هفتم منتهی شد بعد از آن این آیه را خواند که خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یعنی خدا همان است که آفرید هفت آسمان را و از زمین مانند آنها را و هفت طبقه زمین و هر که در آنها و هر که بر روی آنها است بر پشت خروس چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و آن خروس یک بالش در مشرق و بال دیگرش در مغرب است و پاپهایش در تخوم یعنی حد فاصل زمین و هفت طبقه زمین و خروس با هر که در آن و هر که بر روی آن است بر روی سنک چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و هفت طبقه زمین و خروس و سنک با هر که در آن و هر که بر روی آنست بر پشت ماهی چون

حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و هفت طبقه زمین و خروس و سنک و ماهی در نزد دریای تاریک چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و هفت طبقه زمین و خروس و سنک طبقه و دریای تاریک در نزد هواء چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و هفت طبقه زمین و خروس و سنک و ماهی و دریای تاریک و هواء در نزد ثری که خاک نمناکست چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد پس این آیه را خواند که لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّری یعنی او را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه در میان آسمانها و زمین و آنچه در زیر ثری است و حضرت (ص) فرمود که بعد از آن خبر منقطع و بریده شده یعنی آنچه در زیر ثری است کسی غیر از خدا آن را نمیداند و هفت طبقه زمین و خروس و سنک و ماهی و دریای تاریک و هواء و ثری با هر که در آن و هر که بر روی آنست در نزد آسمان اول چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و آنچه مذکور شد و آسمان دنیا با هر که در آن و هر که بر روی آنست در نزد آسمان که زیر آنست چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و آنچه ذکر شد و این دو آسمان در نزد آسمان سیم چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و این آسمان سیم و هر که بر روی آنست در نزد آسمان چهارم چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد تا آنکه بآسمان هفتم منتهی شد و این هفت آسمان و هر که بر روی آنها است در نزد دریای مکفوف که آن را از اهل زمین و باز داشته اند که بر ایشان فرود نمیآید چه باران از آب آسمانست چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و هفت آسمان و دریای مکفوف در نزد کوههای تگرگ چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد پس این آیه را خواند که وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِیها مِنْ بَرَدٍ یعنی و خدا فرو میفرستد از آسمان از کوهی چند که در آنست از تگرگ و این هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای تگرگ در نزد حجابهای نور چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و آن هفتاد هزار حجاب است که نور آنها دیدها را میبرد و کور میگرداند و اینکه مذکور شد و هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای تگرگ و هواء و حجابها در نزد هوائی که دلها در آن حیران می شود چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد و هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای تگرگ و هواء و حجابها نسبت بکرسی و در آن چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد پس این آیه را خواند که وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ و ترجمه اول آیه مذکور شد و ترجمه تتمه اینست که در رنج نیفکند او را و بر او گران نیاید نگاهداشتن آسمانها و زمین و او است بلند مرتبه بزرگوار و آنچه مذکور شد و هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای تگرگ و هواء و حجابها و کرسی در نزد عرش چون حلقه ایست که بیابان چولی باشد پس این آیه را خواند که الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْش

اسْتَوی و فرشتگان عرش را بر نمیدارند مگر بگفتن لا اله الا الله و لا حولَ و لا قوه الا بالله

1- البقره: 255.
2- طه: 5.

حدیث 2

2- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- أَ فَعَیِینا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ (1) قَالَ یَا جَابِرُ تَأْوِیلُ ذَلِکَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَفْنَی هَذَا الْخَلْقَ وَ هَذَا الْعَالَمَ وَ سَکَنَ أَهْلُ الْجَنَّهِ الْجَنَّهَ وَ أَهْلُ النَّارِ النَّارَ جَدَّدَ اللَّهُ عَالَماً غَیْرَ هَذَا الْعَالَمِ وَ جَدَّدَ خَلْقاً مِنْ غَیْرِ فُحُولَهٍ وَ لَا إِنَاثٍ یَعْبُدُونَهُ وَ یُوَحِّدُونَهُ وَ خَلَقَ لَهُمْ أَرْضاً غَیْرَ هَذِهِ الْأَرْضِ تَحْمِلُهُمْ وَ سَمَاءً غَیْرَ هَذِهِ السَّمَاءِ تُظِلُّهُمْ لَعَلَّکَ تَرَی أَنَّ اللَّهَ إِنَّمَا خَلَقَ هَذَا الْعَالَمَ الْوَاحِدَ وَ تَرَی أَنَّ اللَّهَ لَمْ یَخْلُقْ بَشَراً غَیْرَکُمْ بَلَی وَ اللَّهِ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ أَلْفَ أَلْفِ عَالَمٍ وَ أَلْفَ أَلْفِ آدَمٍ أَنْتَ فِی آخِرِ تِلْکَ الْعَوَالِمِ وَ أُولَئِکَ الْآدَمِیِّینَ.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از عمرو بن شمر از جابر بن یزید که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل أَ فَعَیِینا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ یعنی آیا پس ما بتنگ آمدیم و مانده شدیم بآفرینش اول بلکه ایشان در اشتباه و آشفتگی از آفریدن تازه اند و حضرت فرمود که ای جابر تأویل این آیه آنست که خدای عز و جل چون این خلق و این عالم را نیست و نابود گرداند و اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ ساکن کند عالمی را غیر از این عالم تازه خلق کند و خلقی را تازه بیافریند بی نرها و ماده ها که او را بپرستند و توحید او کنند و زمین را غیر از این زمین از برای ایشان بیافریند که ایشان را بردارد و آسمانی را غیر از این آسمان خلق کند که بر ایشان سایه افکند و شاید که تو چنان می بینی که خدا عالمی مگر این یک عالم را نیافریده و چنان می بینی که خدا آدمیانی را غیر از شما نیافریده بلی بخدا سوگند که خدا هزار هزار عالم و هزار هزار آدم را آفریده و تو در آخر این عالمها و این آدمهائی.

ص: 492

1- ق: 15.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا قَالَ حَدَّثَنَا بَکْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ عَنْ تَمِیمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ(1) عَنْ أَبِی مِخْنَفٍ لُوطِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ زَیْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: سُئِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع عَنْ قُدْرَهِ اللَّهِ تَعَالَی جَلَّتْ عَظَمَتُهُ فَقَامَ خَطِیباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَلَائِکَهً لَوْ أَنَّ مَلَکاً مِنْهُمْ هَبَطَ إِلَی الْأَرْضِ مَا وَسِعَتْهُ لِعِظَمِ خَلْقِهِ وَ کَثْرَهِ أَجْنِحَتِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَوْ کُلِّفَتِ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ أَنْ یَصِفُوهُ مَا وَصَفُوهُ لِبُعْدِ مَا بَیْنَ مَفَاصِلِهِ وَ حُسْنِ تَرْکِیبِ صُورَتِهِ وَ کَیْفَ یُوصَفُ مِنْ مَلَائِکَتِهِ مَنْ سَبْعُمِائَهِ عَامٍ مَا بَیْنَ مَنْکِبَیْهِ وَ شَحْمَهِ أُذُنَیْهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسُدُّ الْأُفُقَ بِجَنَاحٍ مِنْ أَجْنِحَتِهِ دُونَ عِظَمِ بَدَنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنِ السَّمَاوَاتُ إِلَی حُجْزَتِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدَمُهُ عَلَی غَیْرِ قَرَارٍ فِی جَوِّ الْهَوَاءِ الْأَسْفَلِ وَ الْأَرَضُونَ إِلَی رُکْبَتَیْهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَوْ أُلْقِیَ فِی نُقْرَهِ إِبْهَامِهِ جَمِیعُ الْمِیَاهِ لَوَسِعَتْهَا وَ مِنْهُمْ مَنْ لَوْ أُلْقِیَتِ السُّفُنُ فِی دُمُوعِ عَیْنَیْهِ لَجَرَتْ دَهْرَ الدَّاهِرِینَ- فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ وَ سُئِلَ ع عَنِ الْحُجُبِ فَقَالَ أَوَّلُ الْحُجُبِ سَبْعَهٌ غِلَظُ کُلِّ حِجَابٍ مَسِیرَهُ خَمْسِمِائَهِ عَامٍ بَیْنَ کُلِّ حِجَابَیْنِ مِنْهَا مَسِیرَهُ خَمْسِمِائَهِ عَامٍ وَ الْحِجَابُ الثَّالِثُ(2) سَبْعُونَ حِجَاباً بَیْنَ کُلِّ حِجَابَیْنِ مِنْهَا مَسِیرَهُ خَمْسِمِائَهِ عَامٍ وَ طُولُهُ خَمْسُمِائَهِ عَامٍ حَجَبَهُ کُلِّ حِجَابٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَکٍ قُوَّهُ کُلِّ مَلَکٍ مِنْهُمْ قُوَّهُ الثَّقَلَیْنِ مِنْهَا ظُلْمَهٌ وَ مِنْهَا نُورٌ وَ مِنْهَا نَارٌ وَ مِنْهَا دُخَانٌ وَ مِنْهَا سَحَابٌ وَ مِنْهَا بَرْقٌ وَ مِنْهَا مَطَرٌ وَ مِنْهَا رَعْدٌ وَ مِنْهَا ضَوْءٌ وَ مِنْهَا رَمْلٌ وَ مِنْهَا جَبَلٌ وَ مِنْهَا عَجَاجٌ وَ مِنْهَا مَاءٌ وَ مِنْهَا أَنْهَارٌ وَ هِیَ حُجُبٌ مُخْتَلِفَهٌ غِلَظُ کُلِّ حِجَابٍ مَسِیرَهُ سَبْعِینَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ سُرَادِقَاتُ الْجَلَالِ وَ هِیَ سَبْعُونَ سُرَادِقاً فِی کُلِّ سُرَادِقٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَکٍ بَیْنَ کُلِّ سُرَادِقٍ وَ سُرَادِقٍ مَسِیرَهُ خَمْسِمِائَهِ عَامٍ ثُمَّ سُرَادِقُ الْعِزِّ ثُمَّ سُرَادِقُ الْکِبْرِیَاءِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْعَظَمَهِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْقُدْسِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْجَبَرُوتِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْفَخْرِ- ثُمَّ النُّورُ الْأَبْیَضُ ثُمَّ سُرَادِقُ الْوَحْدَانِیَّهِ وَ هُوَ مَسِیرَهُ سَبْعِینَ أَلْفَ عَامٍ فِی سَبْعِینَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ الْحِجَابُ الْأَعْلَی وَ انْقَضَی کَلَامُهُ ع وَ سَکَتَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ لَا بَقِیتُ لِیَوْمٍ لَا أَرَاکَ فِیهِ یَا أَبَا الْحَسَنِ.

ص: 493

1- کذا فی النسخ و یحتمل کونه تصحیف «عمرو بن سعید» و هو المدائنی.
2- هکذا فی النسخ الا فی نسخه(و) ففیه: «و الحجاب الثانی- الخ».

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریاء گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد اللّٰه بن حبیب از تمیم بن بهلول از نضر بن مزاحم منقری از عمر بن سعید از ابو محنف لوط بن یحیی از ابو منصور از زید بن وهب که گفت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از قدرت خدا جلت عظمته سؤال شد پس آن حضرت برخاست و خطبه خواند و خدا را ستود و بر او ثناء نمود بعد از آن فرمود که خدای تبارک و تعالی را فرشتگانی هستند که اگر یک فرشته از ایشان بسوی زمین فرود آید زمین وسعت و گنجایش او نداشته باشد بجهت بزرگی خلقت و بسیاری بالهایش و از جمله ایشان کسی است که اگر جن و انس تکلیف شوند که او را وصف کنند او را وصف نتوانند کرد بجهت دوری ما بین مفاصل و بندها و خوبی ترکیب صورتش و چگونه وصف شود از فرشتگانش کسی که ما بین دوشها و نرمه گوشهایش هفتصد ساله را هست و از جمله ایشان کسی است که افق آسمان را ببالی از بالهایش می بندد و پر میکند قطع نظر از بزرگی بدنش و از جمله ایشان کسی است که آسمانها تابندگاه و کمر او است و از جمله ایشان کسی است که پایش بر چیزی قرار و آرام ندارد بلکه در هوای پائین تر ایستاده و زمینها تا زانوهای او است و از جمله ایشان کسی است که اگر همه آبها در گودی انگشت ابهامش افکنده و ریخته شود وسعت و گنجایش آنها داشته باشد و از جمله ایشان کسی است که اگر کشتیها در اشگهای چشمهایش انداخته شود رودهای بسیار روان گردد فَتَبارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعالَمِینَ و آن حضرت (ع) از حجابها سؤال شد فرمود که اول حجابها هفت حجاب است که گندگی هر حجابی پانصد ساله راه باشد و میان هر دو حجاب از آنها که از حجابی تا حجابی پانصد ساله راهست و حجاب سیم هفتاد حجاب است و میان هر دو حجاب بقدر پانصد ساله راه و طولش پانصد ساله را هست و حاجیان هر حجابی از آنها هفتاد هزار فرشته اند که دربانی آن میکنند و قوت هر فرشته از ایشان قوت ثقلین است که با قوت جن و انس برابری میکند از جمله آن حجابها حجاب ظلمت و تاریکی است و از جمله آنها حجاب نور و روشنی و بعضی از آنها حجاب آتش و بعضی از آنها حجاب دود و بعضی از آنها حجاب ابر و بعضی از آنها حجاب برق و بعضی از آنها حجاب باران و بعضی از آنها حجاب رعد و بعضی از آنها حجاب ضوء و روشنی و بعضی از آنها حجاب ریگ و بعضی از آنها حجاب کوه و بعضی از آنها حجاب غبار و بنا بر بعضی از نسخ توحید و بعضی از آنها حجاب کوه غبار و بعضی از آنها حجاب آب و بعضی از آنها حجاب جویها و اینها حجابهای مختلف است که

گندگی هر حجابی هفتاد هزار ساله را هست بعد از آن سرا پرده های جلال است و آنها هفتاد سراپرده است که در هر سراپرده هفتاد هزار فرشته است و در میان هر سراپرده و سراپرده دیگر پانصد ساله را هست بعد از آن سرا پرده عزت است بعد از آن سراپرده کبریاء بعد از آن سراپرده عظمت بعد از آن سراپرده قدس بعد از آن سراپرده جبروت بعد از آن سراپرده فخر بعد از آن نور سفید بعد از آن سراپرده وحدانیت و آن هفتاد هزار ساله راه در هفتاد هزار ساله را هست بعد از آن حجاب اعلی است که از همه برتر و بالاتر باشد و کلام آن حضرت (ع) تمام شد و خاموش گردید پس عمر بآن حضرت گفت که یا ابا الحسن نمانم از برای روزی که تو را در آن نبینم.

ص: 494

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَسْوَارِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَکِّیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَیْهِ الْبَرْذَعِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَدِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْبَاقِی أَبُو عُمَیْرٍ بِأَذَنَهَ(1) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَرَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمُنْعِمِ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ وَهْبٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِیِّ ص أَنَّ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی دِیکاً رِجْلَاهُ فِی تُخُومِ الْأَرْضِ السَّابِعَهِ السُّفْلَی وَ رَأْسُهُ عِنْدَ الْعَرْشِ ثَانِیَ عُنُقِهِ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ مَلَکٌ مِنْ مَلَائِکَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ رِجْلَاهُ فِی تُخُومِ الْأَرْضِ السَّابِعَهِ السُّفْلَی مَضَی مُصْعِداً فِیهَا مَدَّ الْأَرَضِینَ حَتَّی خَرَجَ مِنْهَا إِلَی أُفُقِ السَّمَاءِ ثُمَّ مَضَی فِیهَا مُصْعِداً حَتَّی انْتَهَی قَرْنُهُ إِلَی الْعَرْشِ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَکَ رَبِّی وَ إِنَّ لِذَلِکَ الدِّیکِ جَنَاحَیْنِ إِذَا نَشَرَهُمَا جَاوَزَا الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ فَإِذَا کَانَ فِی آخِرِ اللَّیْلِ نَشَرَ جَنَاحَیْهِ وَ خَفَقَ بِهِمَا وَ صَرَخَ بِالتَّسْبِیحِ یَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ سُبْحَانَ الْکَبِیرِ الْمُتَعَالِ الْقُدُّوسِ- لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِکَ سَبَّحَتْ دِیَکَهُ الْأَرْضِ کُلُّهَا وَ خَفَقَتْ بِأَجْنِحَتِهَا وَ أَخَذَتْ فِی الصُّرَاخِ فَإِذَا سَکَنَ ذَلِکَ الدِّیکُ فِی السَّمَاءِ سَکَنَتِ الدِّیَکَهُ فِی الْأَرْضِ فَإِذَا کَانَ فِی بَعْضِ السَّحَرِ نَشَرَ جَنَاحَیْهِ فَجَاوَزَا الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ وَ خَفَقَ بِهِمَا وَ صَرَخَ بِالتَّسْبِیحِ- سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِیمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْقَهَّارِ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِی الْعَرْشِ الْمَجِیدِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الرَّفِیعِ(2)

1- أذنه بالالف و الذال و النون المفتوحات آخرها الهاء، او بکسر الذال، قال السکونی: بحذاء توز جبل شرقیّ یقال له الغمر ثمّ یمضی الماضی فیقع فی جبل شرقیّ أیضا یقال له أذنه، و قال نصر: أذنه خیال من أخیله حمی فید بینه و بین فید نحو عشرین میلا، و أذنه أیضا بلاد من الثغور قرب المصیصه مشهور، کذا فی مراصد الاطلاع، و توز و فید منزلان متدانیان فی طریق مکّه من الکوفه.

2- النسخ فی هذه الاذکار مختلفه یسیرا غیر ضائر.

فَإِذَا فَعَلَ ذَلِکَ سَبَّحَتْ دِیَکَهُ الْأَرْضِ فَإِذَا هَاجَ هَاجَتِ الدِّیَکَهُ فِی الْأَرْضِ تُجَاوِبُهُ بِالتَّسْبِیحِ وَ التَّقْدِیسِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِذَلِکَ الدِّیکِ رِیشٌ أَبْیَضُ کَأَشَدِّ بَیَاضٍ مَا رَأَیْتُهُ قَطُّ وَ لَهُ زَغَبٌ أَخْضَرُ تَحْتَ رِیشِهِ الْأَبْیَضِ کَأَشَدِّ خُضْرَهٍ مَا رَأَیْتُهَا قَطُّ فَمَا زِلْتُ مُشْتَاقاً إِلَی أَنْ أَنْظُرَ إِلَی رِیشِ ذَلِکَ الدِّیکِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن عبد اللَّه بن احمد اسواری گفت که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه بردعی گفت که خبر داد ما را ابو عمیر عدی بن احمد بن عبد الباقی در اذنه و اذنه بفتح همزه و ذال شهریست نزدیک طرطوس گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسن احمد بن محمد بن براء گفت که حدیث کرد ما را عبد المنعم بن ادریس گفت که حدیث کرد مرا پدرم از وهب از ابن عباس از پیغمبر (ص) که فرمود خدای تبارک و تعالی را خروسی است که پاهایش در تخوم و حد زمین هفتم و سرش در نزد عرش است در حالی که گردنش را در زیر عرش پیچیده و برگردانیده و دو تا کرده و فرشته از فرشتگان خدای عز و جل که خدای تبارک و تعالی او را آفریده و پایهایش در تخوم زمین هفتم است که از همه طبقات زمین پائین تر است گذشت در حالی که در آن بالا رونده بود بقدر کشیدن زمینها تا آنکه از آنها بیرون رفت بسوی افق آسمان بعد از آن در آن گذشت در حالی که بالا رونده بود تا آنکه طرف سر یا رویش بعرش منتهی شد و میگفت که

سبحان ربی

ص: 496

یعنی پاک و منزه میشمارم تو را ای پروردگار من از آنچه لائق بشان تو نباشد و آن خروس را دو بال است که چون آنها را بگشاید از مشرق و مغرب درگذرد و چون آخر شب شود بالهای خود را بگشاید و آنها را بر هم زند و به تسبیح خدا فریاد برآورد و آواز کند و میگوید که

سبحان الملک القدوس سبحان الکبیر المتعال لا اله الا هو الحی القیوم

و در بعضی از نسخ توحید بجای لفظ هو لفظ جلاله واقع شده و ترجمه این کلام اینست که پاک و منزه میشمارم پادشاهی را که پاکست از هر عیبی و وصفی که باو لائق نباشد و منزه است از همه قبائح پاک و منزه میشمارم بزرگی را که برتری دارد نیست خدائی مگر او که زنده است پاینده و چون چنین کند همه خروسهای زمین تسبیح کننده و بالهای خود را بر هم زنند و شروع کنند و در فریاد و آواز کردن و چون آن خروس در آسمان ساکن شود خروسها در زمین ساکن شوند و چون در بعضی از سحر شود بالهای خود را بگشاید و آنها را از مشرق و مغرب بگذارند و آنها را بر هم زند و بتسبیح خدا فریاد کند که

سبحان الله العظیم سبحان الله العزیز القهار سبحان الله ذی العرش المجید سبحان الله رب العرش الرفیع

یعنی پاک و منزه میشمارم خدای بزرگ را پاک و منزه میشمارم خدای ارجمند یا غالبی را که شکننده کامها است پاک و منزه میشمارم خدائی را که خداوند عرش بزرگوار است پاک و منزه میشمارم خدائی را که پروردگار عرش بلند است که برتری دارد و چون چنین کند خروسهای زمین تسبیح گویند و چون بهیجان آید خروسها در زمین بهیجان آیند و بتسبیح و تقدیس از برای خدای عز و جل آن را جواب گویند و آن خروس را پرپست سفید چون سخت تر سفیدی که در وقتی آن را دیده باشی و نیز آن را موی خورد یا پر ریزه سبزیست که در فارسی آن را چوژه گویند که در زیر پر سفیدش باشد چون سخت تر سبزی که در وقتی آن را دیده باشی پس پیوسته مشتاقم بسوی اینکه بپر آن خروس نظر کنم.

ص: 497

حدیث 5

5- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ النَّبِیِّ ص قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَلَکاً مِنَ الْمَلَائِکَهِ نِصْفُ جَسَدِهِ الْأَعْلَی نَارٌ وَ نِصْفُهُ الْأَسْفَلُ ثَلْجٌ فَلَا النَّارُ تُذِیبُ الثَّلْجَ وَ لَا الثَّلْجُ یُطْفِئُ النَّارَ وَ هُوَ قَائِمٌ یُنَادِی بِصَوْتٍ لَهُ رَفِیعٍ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِی کَفَّ حَرَّ هَذِهِ النَّارِ فَلَا تُذِیبُ هَذَا الثَّلْجَ وَ کَفَّ بَرْدَ هَذَا الثَّلْجِ فَلَا یُطْفِئُ حَرَّ هَذِهِ النَّارِ اللَّهُمَّ یَا مُؤَلِّفاً بَیْنَ الثَّلْجِ وَ النَّارِ أَلِّفْ بَیْنَ قُلُوبِ عِبَادِکَ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی طَاعَتِکَ.

ترجمه:

بهمین اسناد از پیغمبر (ص) مرویست که فرمود خدای تبارک و تعالی را فرشته ایست از فرشتگان که نیمه بالای بدنش آتش است و نیمه پائین بدنش برفست پس نه آتش برف را میگدازد و نه برف آتش را فرو می نشاند و آن فرشته ایستاده ایست و بآواز بلندی که دارد نداء میکند که

سبحان الذی کف حر هذه النار فلا تذیب الثلج و کف برد هذا الثلج فلا یطفی حر النار اللهم یا مؤلف بین الثلج و النار الف بین قلوب عبادک المؤمنین علی طاعتک.

یعنی پاک و منزه است آنکه گرمی این آتش را بازداشته پس برف را نمیگذارد و سردی این برف را بازداشته پس گرمی این آتش را فرو نمینشاند بار خدایا ای الفت دهنده میان برف و آتش الفت ده در میان دلهای بندگان مؤمن خود بر فرمان برداریت.

حدیث 6

6- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ النَّبِیِّ ص قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَلَائِکَهً لَیْسَ شَیْ ءٌ مِنْ أَطْبَاقِ أَجْسَادِهِمْ إِلَّا وَ هُوَ یُسَبِّحُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یُحَمِّدُهُ مِنْ نَاحِیَهٍ(1) بِأَصْوَاتٍ مُخْتَلِفَهٍ لَا یَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ إِلَی السَّمَاءِ وَ لَا یَخْفِضُونَهَا إِلَی أَقْدَامِهِمْ مِنَ الْبُکَاءِ وَ الْخَشْیَهِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

1- فی نسخه(ج) «من ناحیته».

ترجمه:

و بهمین اسناد از پیغمبر (ص) مرویست که فرمود خدای تبارک و تعالی را فرشتگانی چند هست که چیزی از طبقهای بدنهای ایشان که بهم گرفته و ناگشوده باشد نباشد مگر آنکه خدای عز و جل را تسبیح میکند و بآوازهای مختلف او را از هر جانبی می ستاید و آن فرشته ها سرهای خود را بسوی آسمان بلند نمیکنند و آنها را بسوی پایهای خویش پست نمیکنند از گریه و ترس بجهت خدای عز و جل.

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ الْبَلْخِيُّ عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ حَيَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي ذَرٍّ عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: كُنْتُ آخِذاً بِيَدِ النَّبِيِّ ص وَ نَحْنُ نَتَمَاشَى جَمِيعاً فَمَا زِلْنَا نَنْظُرُ إِلَى الشَّمْسِ حَتَّى غَابَتْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ تَغِيبُ قَالَ فِي السَّمَاءِ ثُمَّ تُرْفَعُ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ حَتَّى تُرْفَعَ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا حَتَّى تَكُونَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَتَخِرَّ سَاجِدَةً فَتَسْجُدُ مَعَهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُوَكَّلُونَ بِهَا ثُمَّ تَقُولُ يَا رَبِّ مِنْ أَيْنَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَطْلُعَ أَ مِنْ مَغْرِبِي أَمْ مِنْ مَطْلِعِي فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى- وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ(1) يَعْنِي بِذَلِكَ صُنْعَ الرَّبِّ الْعَزِيزِ فِي مُلْكِهِ الْعَلِيمِ بِخَلْقِهِ قَالَ فَيَأْتِيهَا جَبْرَئِيلُ بِحُلَّةِ ضَوْءٍ مِنْ نُورِ الْعَرْشِ عَلَى مَقَادِيرِ سَاعَاتِ النَّهَارِ فِي طُولِهِ فِي الصَّيْفِ أَوْ قِصَرِهِ فِي الشِّتَاءِ أَوْ مَا بَيْنَ ذَلِكَ فِي الْخَرِيفِ وَ الرَّبِيعِ قَالَ فَتَلْبَسُ تِلْكَ الْحُلَّةَ كَمَا يَلْبَسُ أَحَدُكُمْ ثِيَابَهُ ثُمَّ تَنْطَلِقُ بِهَا فِي جَوِّ السَّمَاءِ حَتَّى تَطْلُعَ مِنْ مَطْلِعِهَا قَالَ النَّبِيُّ ص فَكَأَنِّي بِهَا قَدْ حُبِسَتْ مِقْدَارَ ثَلَاثِ لَيَالٍ ثُمَّ لَا تُكْسَى ضَوْءاً وَ تُؤْمَرُ أَنْ تَطْلُعَ مِنْ مَغْرِبِهَا فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ(2)

1- يس: 38.
2- التكوير: 2.

وَ الْقَمَرُ كَذَلِکَ مِنْ مَطْلِعِهِ وَ مَجْرَاهُ فِی أُفُقِ السَّمَاءِ وَ مَغْرِبِهِ وَ ارْتِفَاعِهِ إِلَی السَّمَاءِ السَّابِعَهِ وَ یَسْجُدُ تَحْتَ الْعَرْشِ ثُمَّ یَأْتِیهِ جَبْرَئِیلُ بِالْحُلَّهِ مِنْ نُورِ الْکُرْسِیِّ فَذَلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً (1) قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ ثُمَّ اعْتَزَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَصَلَّیْنَا الْمَغْرِبَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید از اسماعیل بن مسلم که گفت حدیث کرد ما را ابو نعیم بلخی از مقاتل بن حیان از عبد الرحمن بن ابی ذر از پدرش ابو ذر غفاری «ره» که گفت دست رسول خدا (ص) را گرفته بودم و ما هر دو با هم میرفتیم و پیوسته بآفتاب نظر میکردیم تا آنکه پنهان شد من عرض کردم که یا رسول اللّه آفتاب در کجا پنهان می شود فرمود در آسمان بعد از آن از آسمانی بسوی آسمان دیگر بلند می شود تا آنکه بسوی آسمان هفتم که از همه بالاتر است بالا میرود تا آنکه در زیر عرش می شود و بر رو در می افتد و سجده میکند و فرشتگانی که با آن موکل اند با آن سجده میکنند پس آفتاب عرض میکند که ای پروردگار من مرا امر میفرمائی که از کجا طالع شوم و برایم آیا از مغربم طلوع کنم یا از مطلعم و این است معنی قول خدای عز و جل که وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ یعنی و دلیل دیگر بر قدرت ما آفتابست که روان می شود و میرود از برای قرارگاهی که از برای آنست آن رفتن تقدیر و مقدر خداوندیست غالب و دانا و حضرت فرمود که مقصود از آن صنعت پروردگار عزیز است در ملک و پادشاهیش با خلقش و فرمود که بعد از آن جبرئیل حله روشنی از نور عرش را بنزد آفتاب می آورد بر اندازه ساعتهای روز در درازی که در تابستان دارد یا کوتاهی آن در زمستان یا میان این و آن در پائیز و بهار و فرمود که پس آفتاب آن حله را در می پوشد چنان که یکی از شما جامهایش را در می پوشید بعد از آن با آن حله در هوای آسمان میرود تا آنکه از مکان طلوعش طالع می شود و پیغمبر (ص) فرمود که گویا من بسوی آن می نگرم که مقدار سه شبانه روز محبوس شده که هیچ برنمیآید بعد از آن روشنی را بر آن در نپوشانند و مأمور شود که از مغربش طلوع کند و اینست معنی قول خدای عز و جل إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ یعنی چون آفتاب در هم پیچیده شود و چون ستارگان تیره و تار شوند و ماه همچنین است از مطلع و مجرای آن در کناره آن و مغرب آن و بلندشدنش بسوی آسمان هفتم و در زیر عرش سجده میکند و جبرئیل حله

از نور کرسی را در نزد آن می آورد و اینست معنی قول خدای عز و جل هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً یعنی او است آن خداوندی که گردانید آفتاب را بسیار روشن و ماه را روشن ابو ذر «ره» گفت که بعد از آن با رسول خدا (ص) بگوشه رفتیم و نماز مغرب را بجا آوردیم.

1- یونس: 5.

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ زِيَادٍ الْقَنْدِیِّ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى مَلَكاً بُعْدُ مَا بَيْنَ شَحْمَةِ أُذُنِهِ إِلَى عُنُقِهِ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ خَفَقَانَ الطَّيْرِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «ره» گفت که حدیث کرد ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه از زیاد قندهاری از درست از مردی از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی را فرشته ایست که دوری ما بین نرمه گوش تا گردنش بقدر پانصد ساله راهست بجنبیدن و پرواز مرغ

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ السَّيَّارِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع هَلْ فِی السَّمَاءِ بِحَارٌ قَالَ نَعَمْ أَخْبَرَنِی أَبِی عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ فِی السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ لَبِحَاراً عُمْقُ أَحَدِهَا مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ فِيهَا مَلَائِكَةٌ قِيَامٌ مُنْذُ خَلَقَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمَاءُ إِلَى رُكَبِهِمْ لَيْسَ فِيهِمْ مَلَکٌ إِلَّا وَ لَهُ أَلْفٌ وَ أَرْبَعُمِائَةِ جَنَاحٍ فِی كُلِّ جَنَاحٍ أَرْبَعَةُ وُجُوهٍ فِی كُلِّ وَجْهٍ أَرْبَعَةُ أَلْسُنٍ لَيْسَ فِيهَا جَنَاحٌ وَ لَا وَجْهٌ وَ لَا لِسَانٌ وَ لَا فَمٌ إِلَّا وَ هُوَ يُسَبِّحُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِتَسْبِيحٍ لَا يُشْبِهُ نَوْعٌ مِنْهُ صَاحِبَهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از سیاری از عبد اللّه بن حماد از جمیل بن دراج که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم که آیا در آسمان دریاها است فرمود آری پدرم مرا خبر داد از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که در آسمانهای هفتگانه دریاها است که گودی یکی از آنها بقدر پانصد ساله راهست و در آنها فرشتگانی چندند که ایستاده اند از آن زمان که خدای عز و جل ایشان را آفریده و آب تا

زانوهای ایشانست و در میان ایشان فرشته نیست مگر آنکه او را هزار و چهار صد بالست و در هر بالی چهار رو و در هر روئی چهار زبان و در آنها هیچ بال و رو و زبان و دهانی نیست مگر آنکه خدای عز و جل را تسبیح میکند بتسبیحی که نوعی از آن بصاحبش که نوع دیگر است نمیماند.

ص: 501

حديث 10

10- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ(1) عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الشَّعِيرِیِّ(2) عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهِ إِنَّ فِی كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَآيَةً قَدْ أَفْسَدَتْ عَلَیَّ قَلْبِی وَ شَكَّكَتْنِی فِی دِينِی فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ ع ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ وَ عَدِمَتْكَ وَ مَا تِلْكَ الْآيَهُ قَالَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ (3) فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْمَلَائِكَهَ فِی صُوَرٍ شَتَّى إِلَّا أَنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكاً فِی صُورَهِ دِيكٍ أَبَحَّ أَشْهَبَ بَرَاثِنُهُ فِی الْأَرْضِ السَّابِعَهِ السُّفْلَى وَ عُرْفُهُ مُثَنًّى تَحْتَ الْعَرْشِ لَهُ جَنَاحَانِ جَنَاحٌ فِی الْمَشْرِقِ وَ جَنَاحٌ فِی الْمَغْرِبِ وَاحِدٌ مِنْ نَارٍ وَ آخَرُ مِنْ ثَلْجٍ فَإِذَا حَضَرَ وَقْتُ الصَّلَاهِ قَامَ عَلَى بَرَاثِنِهِ ثُمَّ رَفَعَ عُنُقَهُ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ ثُمَّ صَفَقَ بِجَنَاحَيْهِ كَمَا تَصْفِقُ الدُّيُوكُ فِی مَنَازِلِكُمْ فَلَا الَّذِی مِنَ النَّارِ يُذِيبُ الثَّلْجَ وَ لَا الَّذِی مِنَ الثَّلْجِ يُطْفِئُ النَّارَ فَيُنَادِی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ أَنَّ وَصِيَّهُ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ أَنَّ اللَّهَ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَهِ وَ الرُّوحِ قَالَ فَتَخْفِقُ الدِّيَكَهُ بِأَجْنِحَتِهَا فِی مَنَازِلِكُمْ فَتُجِيبُهُ عَنْ قَوْلِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى- وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ مِنَ الدِّيَكَهِ فِی الْأَرْضِ.

ص: 502

1- كذا فی نسخه(ج) و فی غيرها «أحمد بن المحسن الميثمی» و فی نسخه(ط) و حاشيه نسخه(ب) «الميثی» مكان الميثمی.
2- فی نسخه(ط) «الأشعریّ».
3- النور: 41.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه از احمد بن محسن میثمی از أبو الحسن شعیری از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته که گفت ابن کوّاء بخدمت امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که در کتاب خدای عز و جل آیه ایست که بر دلم تباهی و فساد کرده و مرا در دینم در شک انداخته علی (ع) باو فرمود که مادرت بمرگت نشیند و تو را نیابد آن آیه چیست عرش کرد که قول خدای عز و جل وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ یعنی آیا ندیده ای و ندانسته که خدا چنانست که تسبیح و تنزیه میکند از برایش هر که در آسمانها و زمین است و مرغان نیز او را تسبیح میکنند در حالی که بالها گشوده اند در هواء وصف کشیده اند هر یک بحقیقت دانسته دعایش و تسبیح و تنزیهش را پس امیر المؤمنین (ع) باو فرمود که ای پسر کوّاء بدرستی که خدای تبارک و تعالی فرشتگان را در صورتهای پراکنده و مختلف آفریده بدان و آگاه باش که خدای تبارک و تعالی را فرشته ایست در صورت خروس صداکننده سیاه و سفید که انگشتانش در زمینهای هفتم پائین تر است و بالش در زیر عرش دو تا شده و آن را دو بالست یک بال در مشرق و یک بال در مغرب و یکی از آتش و دیگری از برف است و چون وقت نماز حاضر شود بر انگشتانش بایستد و گردنش را از زیر عرش بلند کند بعد از آن بالهای خود را بر هم زند چنان که خروسها در منزلهای شما بالها را بر هم میزنند پس نه آن بالی که ار آتش است برف را میگدازد و نه آن بالی که از برفست آتش را فرو می نشاند و آواز میکند که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا سید النبیین و ان وصیه سید الوصیین و ان الله سبوح قدوس رب الملائکه و الروح یعنی گواهی میدهم باینکه نیست خدائی مگر خدا در حالی که تنها است و شریکی از برایش نیست و گواهی میدهم باینکه محمد سید و بزرگ پیغمبرانست و باینکه وصیش سید اوصیاء ایشانست و باینکه خدا پاکست از هر بدی و بغایت پاک و پاکیزه و پروردگار فرشتگان و روح است و حضرت فرمود که پس خروسها در منزلهای شما بالهای خود را بر هم میزنند و آن را از گفتارش جواب می دهند و این معنی قول خدای عز و جل است که وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ و حضرت فرمود یعنی هر یک از خروسها که در زمینند «مترجم گوید» که ظاهر این حدیث آنست که مراد از کل هر یک از خروسها باشد و ضمیر صلاته و تسبیحه بخروس عرش راجع باشد و مفسر آن بهر یک از اهل آسمان و زمین و

مرغان تفسیر کرده اند و دو ضمیر را بسوی کل یا خدا برگردانیده اند چنان که ظاهر آیه اینست

ص: 503

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَلَائِکَهً أَنْصَافُهُمْ مِنْ بَرَدٍ وَ أَنْصَافُهُمْ مِنْ نَارٍ یَقُولُونَ یَا مُؤَلِّفاً بَیْنَ الْبَرَدِ وَ النَّارِ ثَبِّتْ قُلُوبَنَا عَلَی طَاعَتِکَ.

و سأخرج الأخبار التی رویتها فی ذکر عظمه الله تبارک و تعالی فی کتاب العظمه إن شاء الله

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی از یونس بن یعقوب از عمرو بن مروان از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی را فرشتگانی چند هست که نصفه های ایشان از تگرگست و نصفه های ایشان از آتش و این را میگویند که یا مؤلف بین البرد و النار ثبت قلوبنا علی طاعتک یعنی ای الفت دهنده میان تگرگ و آتش دلهای ما را بر فرمان برداریت ثابت بدار و مؤلف میگوید که بزودی اخباری را که روایت آنها بمن رسیده در باب ذکر عظمت خدای تبارک و تعالی در کتاب عظمت اخراج کنم ان شاء اللَّه تعالی.

39- باب لطف الله تبارك و تعالى

«باب سى و نهم در لطف و لطافت خداى تبارک و تعالى

حديث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً أَصْغَرَ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الْجِرْجِسُ أَصْغَرُ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الَّذِى تُسَمُّونَهُ الْوَلَغَ أَصْغَرُ مِنَ الْجِرْجِسِ.(1)

ص: 504

1- الولغ فى النسخ بالغين المعجمه، و فى الكافى و مجمع البحرين بالعين المهمله.

وَ مَا فِی الْفِیلِ شَیْ ءٌ إِلَّا وَ فِیهِ مِثْلُهُ وَ فُضِّلَ عَلَی الْفِیلِ بِالْجَنَاحَیْنِ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از سعید بن جناح از بعضی از اصحاب ما از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای عز و جل خلقی را نیافریده که از بعوض کوچکتر باشد و جرجس از بعوض کوچکتر است و آنچه عرب آن را ولع مینامند کوچکتر است از جرجس و در فیل چیزی نیست مگر آنکه مثلش در ولع موجود است و بدو بال بر فیل زیادتی دارد.

«مترجم گوید» که بعوض و جرجس و ولع هر سه بمعنی پشه است و اهل لغت در آنچه از کتب ایشان بنظر رسید این معنی را از ولع ذکر نکرده اند و بسیار چیزها است که ایشان نشنیده اند.

40- باب أدنى ما يجزئ من معرفه التوحيد

«باب چهلم» در بيان كمتر چيزى كه در شناختن توحيد مجزى است

حديث 1

ص: 505

1- ان اللّه لطيف فى الخلق أى فى الصنع كما هنا و في بعض الروايات فى الباب الثانى و التاسع و العشرين، و لطيف بالخلق أى بارّ بهم كما قال تعالى: «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبادِهِ»، و لطيف للخلق و هذا ما بحث عنه المتكلمون، و لطيف بذاته بمعنيين: بمعنى النفاذ فى الأشياء و الدخول فيها بلا كيفيه كما فى الحديث الثانى من الباب التاسع و العشرين و فى كثير من كلمات أمير المؤمنين عليه السّلام، و قد يفسر الآيه: «أَ لا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» بهذا المعنى، و المعنى الثانى أنه لا يدرک ذاته كما فى الحديث المذكور.

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُخْتَارٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَی الْمَعْرِفَهِ فَقَالَ الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ لَا شِبْهَ لَهُ وَ لَا نَظِيرَ وَ أَنَّهُ قَدِيمٌ مُثْبَتٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ.

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن على ماجيلويه «ره» گفت كه حديث كرد ما را على بن ابراهيم بن هاشم از مختار بن محمد همدانى از فتح بن يزيد از حضرت كاظم (ع) كه گفت او را سؤال كردم از پست ترين معرفت خدا كه كمتر از آن شناختن آن جناب بعمل نمى‌آيد فرمود كه اقرار كردن باينكه غير از او خدائى نيست و او را مانند و نظيرى نه و آنكه محتاج نيست بعلت كه او را از عدم بسوى وجود آورده باشد بلكه هميشه ثبوت داشته و بخودى خود موجود بوده و مفقود نخواهد شد و آنكه چيزى مانند او نيست نه در ذات و نه در صفات و نه در غير اينها.

حديث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ رَفَعَهُ قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ وَ الْآيَاتُ مِنْ سُورَهِ الْحَدِيدِ

ص: 506

إِلَی قَوْلِهِ- وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ(1) فَمَنْ رَامَ مَا وَرَاءَ هُنَالِکَ هَلَکَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از نضر بن سوید از عاصم بن حمید که آن را مرفوع ساخته گفت که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از توحید سؤال شد فرمود بدرستی که خدای عز و جل دانست که در آخر الزمان گروهی چند بهم خواهند رسید که متعمق باشند و در باب توحید خدا بسیار دقت خواهند کرد پس سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ و چند آیه از سوره حدید را تا فرموده خویش وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ فرو فرستاد که خدا را باین نحو بشناسند پس هر که آنچه را که بالاتر آنچه در آنجا یا غیر از آن باشد قصد کند هلاک شود و نظم آیه در اول سوره حدید چنین است که سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ ما یَخْرُجُ مِنْها وَ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فِیها وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ یعنی تسبیح و تنزیه کرد خدا را آنچه در آسمانها است از فرشتگان و آفتاب و ماه و ستارگان و غیر آن و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن و او است غالب در هر چه خواهد و دانا بهر چه فرماید از برای او است پادشاهی در آسمانها و زمین زنده میگرداند مردگان را و میمیراند زندگان را و بر همه چیز نهایت قدرت و توانائی دارد اوست اول و پیش از همه موجودات که پیش از او چیزی نبوده و آخر بعد از فنای ممکنات که بعد از او چیزی نخواهد بود چه او را نهایتی نیست و ظاهر و هویدا که وجودش در هر چه بنگری پیدا است و باطن و پنهان که حقیقت ذات مقدسش را تعقل نتوان کرد و او همیشه بهمه چیز عالم و دانا است و ظاهر و باطن در پیشش یکسانست او است آنکه آفرید آسمانها و زمین را در مدت شش روز یا آنکه یوم عبارت است از یک دوره فلک اطلس و آن آسمان نیست بلکه آسمان در لسان شرع منحصر است در افلاک کواکب سبعه سیاره و روزی که مقابل شب است تازی آن نهار است و آن از حرکت آسمان آفتاب که آسمان چهارم است بهم میرسد پس مراد آنست که آسمانهای هفتگانه و زمین را در شش دوره فلک اطلس آفرید و زمان

دوره از یک شبانه روز است پس مستولی شد بر عرش یا قصد تدبیر آن فرمود میداند آنچه را که درآید در زمین چون تخمها و مردگان و غیر آن و آنچه را که بیرون آید و از آن چون نباتات و معادن و مانند آن و آنچه را که آفرود آید از آسمان چون احکام و فرشتگان و تگرگ و برف و باران و آنچه را که بالا رود و در آن چون ارواح و اعمال بندگان و دعوت ایشان و فرشتگان نویسندگان کردار ایشان و امثال آن و او با شما است بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا در هر جا که باشید و خدا بآنچه میکنید از خیر و شر بینائی تمام دارد و او را است پادشاهی آسمانها و زمین که حکم گذاری و فرمان روائیش در آنها است و بسوی خدا باز گردانیده می شود عاقبت همه کارها در می آورد شب را در روز یعنی در آن میافزاید چون ایام بهار و زمستان و در می آورد روز را در شب چون فصل پائیز و تابستان و او دانا است بآنچه در دلها است از امور مکنونه از عزائم و اعتقادات و ارادات و چیزی از آنها بر او پوشیده و پنهان نیست

1- و غیرهما من الآیات لیتعمقوا و یتفکروا فیها و یعرفوا ربهم و یستغنوا عن وصف الواصفین و أقاویل المتكلّمین المتکلفین و کلمات المتفلسفین.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِی بَکْرُ بْنُ زِیَادٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ الْمُهْتَدِی قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا ع عَنِ التَّوْحِیدِ فَقَالَ کُلُّ مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ آمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِیدَ قُلْتُ کَیْفَ یَقْرَؤُهَا قَالَ کَمَا یَقْرَأُ النَّاسُ وَ زَادَ فِیهِ کَذَلِکَ اللَّهُ رَبِّی کَذَلِکَ اللَّهُ رَبِّی کَذَلِکَ اللَّهُ رَبِّی.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد مرا حسین بن حسن گفت که حدیث کرد مرا بکر بن زیاد از عبد العزیز بن مهتدی که گفت حضرت امام رضا (ع) را توحید سؤال کردم فرمود که هر که سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند و بآن ایمان آورد توحید را شناخته عرض کردم که آن را چگونه میخواند فرمود که چنان که مردم میخوانند و در آن این را افزوده که

کذلک اللّٰه ربی کذلک اللّٰه ربی

یعنی در آخر آن دو مرتبه

کذلک الله ربی

گفت و بنا بر بعضی از نسخ توحید سه مرتبه یعنی چنین است خدا که پروردگار منست.

حدیث 4

4- أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الطَّاحِیِّ (1)

1- المظنون أنّه أبو سمينه محمّد بن على الكوفىّ الصيرفى المذكور كثيرا فى اسناد الكتاب، و فى البحار فى الباب العاشر من الجزء الثالث المطبوع حديثا و فى نسخه(ن) «الطاحن» و الظاهر أنّه خطأ.

عَنْ طَاهِرِ بْنِ حَاتِمِ بْنِ مَاهَوَیْهِ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی الطَّیِّبِ یَعْنِی أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی ع مَا الَّذِی لَا تُجْزِئُ مَعْرِفَةُ الْخَالِقِ بِدُونِهِ (1) فَکَتَبَ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ لَمْ یَزَلْ سَمِیعاً وَ عَلِیماً وَ بَصِیراً وَ هُوَ الْفَعَّالُ لِما یُرِیدُ.

ترجمه:

پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمهما اللّٰه گفتند که حدیث کردند ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد از بعضی از اصحاب ما از محمد بن علی طالقانی از طاهر بن حاتم بن ماهویه که گفت بخدمت طیب یعنی أبو الحسن حضرت کاظم (ع) نوشتم که چیست آنچه در معرفت آفریدگار بکمتر از آن اکتفاء نمیشود حضرت در جواب نوشت که اعتقاد باینکه چیزی مثل او نیست و همیشه شنوا و دانا و بینا بوده و میباشد و او است که آنچه را خواهد بفعل میاورد

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْقُرَشِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْلَی الْکُوفِیِّ عَنْ جُوَیْبِرٍ (2) عَنِ الضَّحَّاکِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِیٌّ إِلَی النَّبِیِّ ص فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ عَلِّمْنِی مِنْ غَرَائِبِ الْعِلْمِ قَالَ مَا صَنَعْتَ فِی رَأْسِ الْعِلْمِ حَتَّی تَسْأَلَ عَنْ غَرَائِبِهِ قَالَ الرَّجُلُ مَا رَأْسُ الْعِلْمِ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ الْأَعْرَابِیُّ وَ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ تَعْرِفُهُ بِلَا مِثْلٍ وَ لَا شِبْهٍ وَ لَا نِدٍّ وَ أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَا کُفْوَ لَهُ وَ لَا نَظِیرَ فَذَلِکَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ.

1- فی نسخه(و) و(ب) «ما الذی لا تجتزء- الخ».
2- هذا غیر جویبر الصحابیّ المعروف، و فی نسخه(ط) «جویر».

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی قرشی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن سنان از محمد بن یعلی کوفی از جویر از ضحاک از ابن عباس که گفت یکی از بادیه نشینان بخدمت پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد که یا رسول اللّٰه چیزی از غرائب علم را بمن تعلیم کن حضرت فرمود که در سر علم چه کردی تا از غرائب آن سؤال کنی آن مرد عرض کرد که سر علم چیست یا رسول اللّٰه فرمود که شناختن خدا حق شناختنش اعرابی عرض کرد که شناختن خدا حق شناختنش چه باشد فرمود که او را بشناسی بی مثل و مانند و همتا و آنکه او یکی است و یگانه و اول و باطن و اول و آخر که نه کوی دارد و نه نظیر و این حق شناختن او است.

41- باب أنه عز و جل لا يعرف إلا به

«باب چهل و یکم» در بیان آنکه خدای عز و جل شناخته نمیشود مگر بخودش.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّی نَاظَرْتُ قَوْماً فَقُلْتُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْعِبَادُ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ(1) فَقَالَ رَحِمَکَ اللَّهُ.

ترجمه:

ص: 510

1- على صيغه المجهول كما هو الظاهر نظير ما فى الحديث الرابع، و يحتمل معلوما كما فى الحديث الثالث.

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان از صفوان بن یحیی از منصور بن حازم که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که من با گروهی مباحثه و گفتگو نمودم و بایشان گفتم که خدا از آن بزرگوارتر و گرامی تر است که بخلق خود شناخته شود بلکه بندگان بخدا شناخته میشوند حضرت فرمود که خدا ترا رحمت کند.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ قَيْسِ بْنِ سِمْعَانَ بْنِ أَبِی رُبَيْحَةَ مَوْلَی رَسُولِ اللَّهِ ص رَفَعَهُ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِمَ عَرَفْتَ رَبَّکَ فَقَالَ بِمَا عَرَّفَنِی نَفْسَهُ قِيلَ وَ كَيْفَ عَرَّفَکَ نَفْسَهُ فَقَالَ لَا تُشْبِهُهُ صُورَةٌ وَ لَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ قَرِيبٌ فِی بُعْدِهِ بَعِيدٌ فِی قُرْبِهِ فَوْقَ كُلِّ شَیْ ءٍ وَ لَا يُقَالُ شَیْ ءٌ فَوْقَهُ أَمَامَ كُلِّ شَیْ ءٍ وَ لَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ دَاخِلٌ فِی الْأَشْيَاءِ لَا كَشَیْ ءٍ فِی شَیْ ءٍ دَاخِلٍ وَ خَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَیْ ءٍ مِنْ شَیْ ءٍ خَارِجٍ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَا هَكَذَا غَيْرُهُ وَ لِكُلِّ شَیْ ءٍ مُبْتَدَأٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن خالد از بعضی از اصحاب ما از علی بن عقبه بن قیس بن سمعان بن ابی ربیحه غلام آزاد شده رسول خدا (ص) که آن را مرفوع ساخته گفت که از امیر المؤمنین (ع) سؤال شد که پروردگار خود را بچه چیز شناختی فرمود به آن چه خود را بمن شناسانیده بآن حضرت عرض شد که چگونه خود را بتو شناسانیده فرمود که هیچ صورت باو شباهت ندارد و بحواس او را در نتوان یافت و بمردمان قیاس نمیشود و با وجود دوری که از همه دارد نزدیکست و با نزدیکی که بهمه دارد دور است و زبر هر چیزیست بقدرت و غلبه بر آن و نمی توان گفت که چیزی زبر او است و در پیش روی هر چیزیست که بر همه پیشی دارد و نمیتوان گفت که چیزی بر او پیشی گرفته و در چیزها داخل است اما نه چون چیزی که در چیز دیگر داخل باشد و از چیزها خارج است نه مانند چیزی که از چیز دیگر خارج باشد پاک و منزه است آنکه

همین او است که همچنین است و غیر او چنین نیست و هر چیزی را ابتداء و آغازیست.

ص: 511

حدیث 3

3- حَدَّثَنِی أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ(1) عَنِ الْفَضْلِ بْنِ السَّکَنِ عَنْ أَبِی

عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولَ بِالرِّسَالَهِ وَ أُولِی الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ(2).

ص: 512

1- فی نسخه(ب) و(ج) و(د) «محمّد بن عمران».
2- المعنی الظاهر لهذا الحدیث: اعرفوا کل شی ء بما هو به هو کالعالم فانه یعرف بالعلم و الخیاط یعرف بالخیاطه و إلا فینکر أنّه عالم أو خیاط، فمن اردتم أن تعتقدوا أنّه عالم أو خیاط فانظروا الی علمه أو خیاطته، فان کان له فهو هو و الا فلا، و کذلک اللّه و الرسول و أولی الامر، فاعرفوا من سمیتموه باللّه و عبدتموه و اعتقدتم أن الخلق و الامر له بالالوهیه أی بأن یکون مبدئ العالم و خالقه و مدبره و بیده أموره و یکون واحدا لا شریک و لا شبیه له فاللّه هو ذلک لا من هو بمعزل عن ذلک، کما عرف هو نفسه بذلک فی مواضع من کتابه، و اعرفوا من یدعی أنّه رسول من اللّه و أردتم أن تعتقدوا أنّه رسول من اللّه بالرساله من اللّه و هی أن یخبر عن اللّه صدقا و صدقه یثبت بالمعجزات، و اعرفوا أولی الامر بعد الرسول بهذه الخصال فمن تمت و کملت فیه فهو ولی الامر بعده. ثمّ انه علیه السّلام قال: اعرفوا اللّه باللّه و لم یقل بالالوهیه کما قال: الرسول بالرساله لان هذا التعبیر یوهم زیاده الصفه علی الموصوف، و فی الکافی باب أنّه لا یعرف الا به: «و أولی الامر بالامر بالمعروف و العدل و الاحسان».

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از محمد بن عمران از فضل بن سکن از حضرت صادق (ع) که فرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود که خدا را بخدا بشناسید یعنی آن جناب بر خویش دلالت دارد و در معرفتش احتیاج بسوی غیر نیست و رسول او را برسالت و پیغمبری بشناسید و بشناسید صاحبان امر و فرمان را یعنی کسانی که خدا اطاعت ایشان را مقرون باطاعت خود و رسول خود فرموده بمعروف و نیکی که موافق شرع و عدل و راستی در همه چیز خواه در اعتقاد و خواه در اعمال که مرادف عصمت است و نیکوئی کردن در طاعات کما و کیفا یا در آنچه اعم از آن باشد.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو سَعِيدٍ النَّسَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصُّغْدِيُّ بِمَرْوَ(1) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ الْحَكَمِ الْعَسْكَرِيُّ وَ أَخُوهُ مُعَاذُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ الْحَنْظَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَاصِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ قَيْسٍ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الرُّمَّانِيِّ عَنْ زَاذَانَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ فِی حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَذْكُرُ فِيهِ قُدُومَ الْجَاثَلِيقِ الْمَدِينَةَ مَعَ مِائَةٍ مِنَ النَّصَارَى وَ مَا سَأَلَ عَنْهُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أُرْشِدَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ عَنْهَا وَ كَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِی عَرَفْتَ اللَّهَ بِمُحَمَّدٍ أَمْ عَرَفْتَ مُحَمَّداً بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع مَا عَرَفْتُ اللَّهَ بِمُحَمَّدٍ ص وَ لَكِنْ عَرَفْتُ مُحَمَّداً بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حِينَ خَلَقَهُ وَ أَحْدَثَ فِيهِ الْحُدُودَ مِنْ طُولٍ وَ عَرْضٍ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ مُدَبَّرٌ مَصْنُوعٌ بِاسْتِدلَالٍ وَ إِلْهَامٍ مِنْهُ وَ إِرَادَةٍ كَمَا أَلْهَمَ الْمَلَائِكَةَ طَاعَتَهُ وَ عَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ بِلَا شِبْهٍ وَ لَا كَيْفٍ(2).

1- صغد بضم الصاد المهمله و الغين المعجمه الساكنه آخره الدال المهمله موضع ببخارا و موضع بسمرقند، و هذا السند بعينه مذكور فی الحديث السادس عشر من الباب الثامن و العشرين و الحديث الثالث من الباب الثامن و الأربعين.

2- قیل هذا نظیر دعاء مأمور بقراءته فی أیّام غیبه صاحب الامر علیه السّلام: «اللّهمّ عرّفنی نفسک فانّک ان لم تعرّفنی نفسک لم أعرف رسولک- الخ»، و هذا ظاهر لان المضاف بما هو مضاف لا یعرف الا بعد معرفه المضاف إلیه، أقول: هذا حق، و لکنه علیه السّلام نهج هنا منهجا آخر مذکورا فی کثیر من أحادیث الکتاب، و مراده علیه السلام: انی ما عرفت ذاته تعالی بحدود ذات محمّد صلّی اللّه علیه و آله لان ذاته لا تدرک بذاته و لا بشی ء من الذوات، و لکن عرفت محمّدا صلّی اللّه علیه و آله بذاته و خصوصیاته انّه مصنوع مدبّر له بالهامه تعالی و دلالته ایای. و جمله الکلام فی معرفته تعالی أنّه لا یدرک ذاته و لا صفاته الذاتیه لأنّها عینها. و هذا ما نطق به کثیر من أحادیث الکتاب من أنّه تعالی لا یوصف و لا یدرک بعقل و لا بوهم، فالمدرک منه بحسب العقل و التصور هو العناوین الصادقه علیه ذاتا أو صفه کالشی ء و الموجود و الاله و العالم و الحی و القادر الی غیر ذلک من أسمائه تعالی کما تبین فی مواضع من الکتاب و أمر العباد بأن یدعوه بها، و بحسب الفطره هو نوره و ظهوره لکل موجود علی قدر نورانیته و صفاء فطرته، و هذا ما نطق به الآیات و الاخبار من لقائه و رؤیته بالقلب و شهوده و غیر ذلک من التعبیرات، ثمّ ان معرفته کائنه ما کانت من حیث السبب بذاته لا بشی ء آخر لانه مبدأ الکل فاینما کانت فیه کانت سواء کان لها مبدأ وسطی أم لا و سواء کان لها شرط أم لا کسائر الأمور فما صدر عنهم علیهم السّلام من أنّه یعرف بذاته لا بخلقه و أنّه دال علی ذاته بذاته و أمثالهما ناظر الی هذه الحیثیّه، و هنا کلام آخر لا یسعنی ذکره، و أمّا من حیث الوجود فمتوقّفه علی الخلق اذ حیث لا خلق لا معرفه للخلق به، و هذا ما شاع فی الآیات و الاخبار و ألسنه العلماء و المتکلّمین من الاستدلال بالآثار علی مبدإ الآثار، فاحتفظ علی هذه الوجوه کی لا یشتبه علیک المراد فی الأحادیث المختلفه التی کل منها ناظر الی کل منها.

و الحدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجه و قد أخرجته بتمامه فی آخر أجزاء کتاب النبوه

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید نسوی گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن محمد بن عبد اللّه صغدی در مرو گفت که حدیث کردند ما را محمد بن یعقوب بن حکم عسگری و برادرش معاذ بن یعقوب گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن سنان حنظلی گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن عاصم گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن قیس از ابو هاشم رمانی از زادان از سلمان فارسی «رضی» در حدیث طویلی که در آن ورود جاثلیق را در مدینه ذکر میکند با صد نفر از نصاری و آنچه جاثلیق ابو بکر را از آن سؤال کرد و ابو بکر او را جواب نداد و بعد از آن بسوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) ارشاد و رهنمائی شد و آن حضرت را از چند مسأله سؤال نمود و حضرت او را از آنها جواب فرمود و در آنچه آن حضرت را سؤال نمود این بود که بحضرت عرض کرد که مرا خبر ده که خدا را بواسطه محمد شناختی یا محمد را بخدا شناختی علی بن ابی طالب (ع) فرمود که من خدا را بمحمد (ص) نشناختم و لیکن محمد را بخدای عز و جل شناختم در هنگامی که او را آفرید و اندازها را از طول و عرض در او احداث فرمود پس شناختم که آن حضرت مدبریست مصنوع که خدا او را تدبیر فرموده و ساخته باستدلال و الهامی از او و اراده چنان که طاعت خود را بفرشتگان الهام نموده و خود را بایشان شناسانیده بی مانند و چون و چگونگی و مؤلف میگوید که این حدیث طولی دارد و ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم و این حدیث را بتمامه در آخر اجزاء کتاب نبوت اخراج کرده ام و حقیر تمام آن را در جلد دوم کتاب مصائب الاسلام که ترجمه بعضی از مجلدات کتاب عوالم است ترجمه نموده ام.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ یَعْقُوبَ یَقُولُ مَعْنَی قَوْلِهِ اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ یَعْنِی أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْأَشْخَاصَ وَ الْأَلْوَانَ وَ الْجَوَاهِرَ فَالْأَعْیَانُ الْأَبْدَانُ وَ الْجَوَاهِرُ الْأَرْوَاحُ وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یُشْبِهُ جِسْماً وَ لَا رُوحاً وَ لَیْسَ لِأَحَدٍ فِی خَلْقِ الرُّوحِ الْحَسَّاسِ الدَّرَّاکِ أَثَرٌ وَ لَا سَبَبٌ هُوَ الْمُتَفَرِّدُ یَخْلُقُ الْأَرْوَاحَ وَ الْأَجْسَامَ فَمَنْ نَفَی عَنْهُ الشَّبَهَیْنِ شَبَهَ الْأَبْدَانِ وَ شَبَهَ الْأَرْوَاحِ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ بِاللَّهِ وَ مَنْ شَبَّهَهُ بِالرُّوحِ أَوِ الْبَدَنِ أَوِ النُّورِ فَلَمْ یَعْرِفِ اللَّهَ بِاللَّهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که شنیدم از محمد بن یعقوب که میگفت معنی قول آن حضرت که خدا را بخدا بشناسید آنست که یعنی خدا شخصها و رنگها و جوهرها و ذاتها را آفریده پس ذاتها بدنها است و جوهرها روحها و آن جناب عز و جل بجسم و روحی شباهت ندارد و کسی را در آفریدن روح که نهایت حس و دریافت را دارد اثر و سببی نیست و بآفریدن روحها و جسمها تنها و یگانه است که شریکی ندارد پس هر که دو شباهت را که یکی شباهت ببدنها است و دیگری شباهت بروحها از او نفی کند خدا را بخدا شناخته و کسی که او را بروح یا بدن یا نور تشبیه کند خدا را بخدا نشناخته.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زِیَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ بِمَا ذَا عَرَفْتَ رَبَّکَ قَالَ بِفَسْخِ الْعَزْمِ وَ نَقْضِ الْهَمِّ لَمَّا هَمَمْتُ فَحِیلَ بَیْنِی وَ بَیْنَ هَمِّی وَ عَزَمْتُ فَخَالَفَ الْقَضَاءُ عَزْمِی عَلِمْتُ أَنَّ الْمُدَبِّرَ غَیْرِی قَالَ فَبِمَا ذَا شَکَرْتَ نَعْمَاءَهُ قَالَ نَظَرْتُ إِلَی بَلَاءٍ قَدْ صَرَفَهُ عَنِّی وَ أَبْلَی بِهِ غَیْرِی فَعَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَنْعَمَ عَلَیَّ فَشَکَرْتُهُ قَالَ فَلِمَا ذَا أَحْبَبْتَ لِقَاءَهُ قَالَ لَمَّا رَأَیْتُهُ قَدِ اخْتَارَ لِی دِینَ مَلَائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ أَنْبِیَائِهِ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِی أَکْرَمَنِی بِهَذَا لَیْسَ یَنْسَانِی فَأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن سنان از زیاد بن منذر از حضرت ابو جعفر محمد بن علی باقر از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود مردی بسوی امیر المؤمنین (ع) برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین پروردگارت را بچه چیز شناختی فرمود بفسخ عزم که آنچه دل بر آن بسته بودم از هم باز شکافت و بنقض هم که آنچه را که قصد آن کرده بودم درهم شکست و تاب آن را بازداد چون قصد کردم در میان من و مقصودم حائل و مانع بهمرسید و عزم چیزی کردم و قضاء و قدر با عزم من مخالف شد دانستم که تدبیرکننده غیر از منست آن مرد عرض کرد که پس نعمتهای او را بچه چیز شکر کردی فرمود نظر کردم ببلاء و زحمتی که آن را از من گردانید و غیر مرا بآن امتحان نمود پس دانستم که بر من انعام فرموده و باین سبب او را شکر کردم سائل عرض کرد که پس لقای او را بچه چیز دوست داشتی فرمود که چون او را دیدم که دین فرشتگان و رسولان و پیغمبران خود را از برایم برگزیده دانستم که آنکه مرا باین برگزیدگی اکرام و نوازش فرموده چنان نیست که مرا فراموش کند و باین جهت لقای او را دوست داشتم.

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَرْوَزِیُّ الْمُقْرِی قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْمُقْرِی قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِیُّ بِبَغْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمٍ الطَّرِیفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَیَّاشُ بْنُ یَزِیدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکَحَّالُ مَوْلَی زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ(1)

ص: 516

1- هذا السند بعینه مذکور فی الحدیث الثانی فی الباب الثانی و الثلاثین و الحدیث الأول من الباب الرابع و الثلاثین، و فی بعض النسخ فی بعض هذه المواضع الثلاثه: «الضحّاک» بدل «الکحال»، و لا یبعد أن یکون للرجل لقبان.

قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی قَالَ حَدَّثَنِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ قَوْمٌ لِلصَّادِقِ ع نَدْعُو فَلَا یُسْتَجَابُ لَنَا قَالَ لِأَنَّكُمْ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عبد الرحمن مروزی مقری گفت که حدیث کرد ما را ابو عمر و محمد بن جعفر مقری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن موصلی در بغداد گفت که حدیث کرد ما را عیاش بن یزید بن حسن بن علی کحال مولای زید بن علی گفت که حدیث کرد مرا پدرم گفت که حدیث کرد مرا حضرت موسی بن جعفر (ع) و فرمود که گروهی بحضرت صادق (ع) عرض کردند که دعاء میکنیم و از برای ما مستجاب نمیشود فرمود زیرا که شما کسی را میخوانید که او را نمی شناسید.

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَقِیلَ لَهُ بِمَا عَرَفْتَ رَبَّكَ قَالَ بِفَسْخِ الْعَزْمِ وَ نَقْضِ الْهَمِّ عَزَمْتُ فَفُسِخَ عَزْمِی وَ هَمَمْتُ فَنُقِضَ هَمِّی.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس «رضی» گفت که حدیث کرد ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم که گفت از حضرت صادق (ع) سؤال شد و بآن حضرت عرض شد که پروردگار خود را بچه چیز شناختی فرمود بفسخ عزم و نقض هم عزم کردم و عزمم را فسخ نمود و قصد نمودم و قصدم را نقض فرمود.

ص: 517

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُؤَدِّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْخَزَّازُ الْكُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ قَالَ: حَضَرْتُ مُحَمَّدَ بْنَ النُّعْمَانِ الْأَحْوَلَ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ بِمَ عَرَفْتَ رَبَّکَ قَالَ بِتَوْفِيقِهِ وَ إِرْشَادِهِ وَ تَعْرِيفِهِ وَ هِدَايَتِهِ قَالَ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيتُ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ فَقُلْتُ لَهُ مَا أَقُولُ لِمَنْ يَسْأَلُنِی فَيَقُولُ لِی بِمَ عَرَفْتَ رَبَّکَ فَقَالَ إِنْ سَأَلَ سَائِلٌ فَقَالَ بِمَ عَرَفْتَ رَبَّکَ قُلْتُ عَرَفْتُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ بِنَفْسِی(1) لِأَنَّهَا أَقْرَبُ الْأَشْيَاءِ إِلَیَّ وَ ذَلِکَ أَنِّی أَجِدُهَا أَبْعَاضاً مُجْتَمِعَةً وَ أَجْزَاءً مُؤْتَلِفَةً ظَاهِرَةَ التَّرْكِيبِ مُتَبَيِّنَةَ الصَّنْعَهِ مَبْنِيَّةً عَلَی ضُرُوبٍ مِنَ التَّخْطِيطِ وَ التَّصْوِيرِ زَائِدَةً مِنْ بَعْدِ نُقْصَانٍ وَ نَاقِصَةً مِنْ بَعْدِ زِيَادَهٍ قَدْ أُنْشِئَ لَهَا حَوَاسُّ مُخْتَلِفَةٌ وَ جَوَارِحُ مُتَبَايِنَهٌ مِنْ بَصَرٍ وَ سَمْعٍ وَ شَامٍّ وَ ذَائِقٍ وَ لَامِسٍ مَجْبُولَةً عَلَی الضَّعْفِ وَ النَّقْصِ وَ الْمَهَانَهِ لَا تُدْرِکُ وَاحِدَهٌ مِنْهَا مُدْرَکَ صَاحِبَتِهَا وَ لَا تَقْوَی عَلَی ذَلِکَ عَاجِزَةً عِنْدَ اجْتِلَابِ الْمَنَافِعِ إِلَيْهَا وَ دَفْعِ الْمَضَارِّ عَنْهَا وَ اسْتَحَالَ فِی الْعُقُولِ وُجُودُ تَأْلِيفٍ لَا مُؤَلِّفَ لَهُ وَ ثَبَاتِ صُورَهٍ لَا مُصَوِّرَ لَهَا فَعَلِمْتُ أَنَّ لَهَا خَالِقاً خَلَقَهَا وَ مُصَوِّراً صَوَّرَهَا مُخَالِفاً لَهَا عَلَی جَمِيعِ جِهَاتِهَا(2) قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فِی أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ (3).

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الرحمن خزان کوفی گفت که حدیث کرد ما را سلیمان بن جعفر گفت که حدیث کرد ما را علی بن حکم گفت که حدیث کرد ما را هشام بن سالم گفت که در نزد محمد بن نعمان احوال حاضر شدم پس مردی بسوی او برخاست و باو گفت که پروردگار خود را بچه چیز شناختی گفت بتوفیق و ارشاد و تعریف و هدایتش هشام میگوید که از نزد او بیرون رفتم و هشام بن حکم را ملاقات نمودم و باو گفتم که چه بگویم بکسی که از من سؤال میکند و بمن میگوید که پروردگار خود را بچه چیز شناختی هشام گفت که اگر سائلی سؤال کند و بگوید که پروردگار خود را بچه چیز شناختی میگویم که خدای جل جلاله را بنفس خود شناختم زیرا که آن نزدیکترین چیزها است در نزد من و بیانش آنست که من آن را ابعاض مجتمع و اجزاء با یک دیگر

آمیخته می یابم که ترکیبش ظاهر و هویدا و صنعت و ساختنش آشکار و پیدا است و بر نوعی چند از تخطیط و تصویر بنا شده و بعد از نقصان زیادتی دارد و بعد از زیادتی نقصان دارد و از برایش حواس مختلف و جوارح متباین انشاء و ایجاد شده از دیده و گوش و بوینده و چشنده و لمس کننده که حواس پنجگانه باشد و بر ضعف و نقصان و خواری خلق شده و هیچ یک از آن حواس نمیتواند که دریافته صاحبش را که حاسه دیگر باشد دریابد و بر آن قوت ندارد و عاجز است از کشیدن منفعتها بسوی خود و دفع کردن مضرتها از خود و وجود تالیف و ترکیب کننده از برایش نیست و ثبات صورتی که صورت دهنده ندارد در عقول محال و ممتنع باشد پس دانستم که آن را آفریننده ایست که آن را آفریده و نگارنده که آن را نگاشته که با آن در همه جهاتش مخالفت دارد خدای عز و جل فرموده که فِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ یعنی و نیز نشانها است در نفسهای شما که دلالت دارند بر وجود صانع و علم و قدرت او آیا پس نظر نمیکنید و نمی بینید و این استفهام در معنی امر است یعنی نظر کنند بعیون ناظره و افهام نافذه در صنائع و بدائع آفاق و انفس تا بوسیله آن عالم شوید بوجود صانع و وحدت و علم و قدرت و حکمت وی.

1- فی نسخه(ج) «فقل عرفت اللّه- الخ».
2- فی نسخه(و) «من جمیع جهاتها». و فی نسخه(ب) و(ج) و(د) «فی جمیع جهاتها».
3- الذاریات: 21.

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ أَبُو الْحُسَیْنِ الْأَسَدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْمَأْمُونِ الْقُرَشِیُّ(1) عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو شَاکِرٍ الدَّیَصَانِیُّ إِنَّ لِی مَسْأَلَهً تَسْتَأْذِنُ لِی عَلَی صَاحِبِکَ فَإِنِّی قَدْ سَأَلْتُ عَنْهَا جَمَاعَهً مِنَ الْعُلَمَاءِ فَمَا أَجَابُونِی بِجَوَابٍ مُشْبِعٍ فَقُلْتُ هَلْ لَکَ أَنْ تُخْبِرَنِی بِهَا فَلَعَلَّ عِنْدِی جَوَاباً تَرْتَضِیهِ فَقَالَ إِنِّی أُحِبُّ أَنْ أَلْقَی بِهَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ فَدَخَلَ فَقَالَ لَهُ أَ تَأْذَنُ لِی فِی السُّؤَالِ فَقَالَ لَهُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَکَ فَقَالَ لَهُ مَا الدَّلِیلُ عَلَی أَنَّ لَکَ صَانِعاً فَقَالَ وَجَدْتُ نَفْسِی لَا تَخْلُو مِنْ إِحْدَی جِهَتَیْنِ إِمَّا أَنْ أَکُونَ صَنَعْتُهَا أَنَا أَوْ صَنَعَهَا غَیْرِی فَإِنْ کُنْتُ صَنَعْتُهَا أَنَا فَلَا أَخْلُو مِنْ أَحَدِ مَعْنَیَیْنِ إِمَّا أَنْ أَکُونَ صَنَعْتُهَا وَ کَانَتْ مَوْجُودَهً أَوْ صَنَعْتُهَا وَ کَانَتْ مَعْدُومَهً فَإِنْ کُنْتُ صَنَعْتُهَا وَ کَانَتْ مَوْجُودَهً فَقَدِ اسْتَغْنَتْ بِوُجُودِهَا عَنْ صَنْعَتِهَا وَ إِنْ کَانَتْ مَعْدُومَهً فَإِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّ الْمَعْدُومَ لَا یُحْدِثُ شَیْئاً فَقَدْ ثَبَتَ الْمَعْنَی الثَّالِثُ أَنَّ لِی صَانِعاً وَ هُوَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ فَقَامَ وَ مَا أَحَارَ جَوَاباً.

قال مصنف هذا الکتاب القول الصواب فی هذا الباب هو أن یقال عرفنا الله بالله لأنا إن عرفناه بعقولنا فهو عز و جل واهبها و إن عرفناه عز و جل بأنبیائه و رسله و حججه ع فهو عز و جل باعثهم و مرسلهم و متخذهم حججا و إن عرفناه بأنفسنا فهو عز و جل محدثها فبه عرفناه

وَ قَدْ قَالَ الصَّادِقُ ع لَوْ لَا اللَّهُ مَا عُرِفْنَا(2)

ص: 519

1- فی حاشیه نسخه(ب) «الحسن بن المأمون القرشیّ».
2- أی لو لا تعریف اللّه إیّانا لخلقه ما عرفنا أحد منهم، و ما فی بعض النسخ من زیاده ضمیر المفعول الراجع إلی اللّه هنا خطأ.

وَ لَوْ لَا نَحْنُ مَا عُرِفَ اللَّهُ.

و معناه لو لا الحجج ما عرف الله حق معرفته و لو لا الله ما عرف الحجج و قد سمعت بعض أهل الكلام يقول لو أن رجلا ولد فى فلاه من الأرض و لم ير أحدا يهديه و يرشده حتى كبر و عقل و نظر إلى السماء و الأرض لدله ذلک على أن لهما صانعا و محدثا فقلت إن هذا شی ء لم يكن و هو إخبار بما لم يكن أن لو كان كيف كان يكون و لو كان ذلک لكان لا يكون ذلک الرجل إلا حجه الله تعالى ذكره على نفسه كما فى الأنبياء ع منهم من بعث إلى نفسه و منهم من بعث إلى أهله و ولده و منهم من بعث إلى أهل محلته و منهم من بعث إلى أهل بلده و منهم من بعث إلى الناس كافه و أما استدلال إبراهيم الخليل ع بنظره إلى الزهره ثم إلى القمر ثم إلى الشمس و قوله فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ يا قَوْمِ إِنِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ فإنه ع كان نبيا ملهما مبعوثا مرسلا و كان جميع قوله بإلهام الله عز و جل إياه و ذلک قوله عز و جل- وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهِيمَ عَلى قَوْمِهِ(1) و ليس كل أحد كإبراهيم ع و لو استغنى فى معرفه التوحيد بالنظر عن تعليم الله عز و جل و تعريفه لما أنزل الله عز و جل ما أنزل من قوله فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ(2) و من قوله قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ إلى آخرها و من قوله بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صاحِبَةٌ إلى قوله وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (3)

1- الأنعام: 83.
2- محمّد: 19.
3- الأنعام: 103.

و آخر الحشر و غيرها من آيات التوحيد (1).

ترجمه:

حديث كرد ما را على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت كه حديث كرد ما را أبو الحسين محمد بن جعفر اسدى گفت كه حديث كرد مرا حسين بن مامون قرشى از عمر بن عبد العزيز از هشام بن حكم كه گفت ابو شاكر ديصانى بمن گفت كه مرا مسأله ايست آيا از برايم بر صاحبت اذن ميطلبى چرا كه من جماعتى از علماء را از آن سؤال كردم و مرا بجواب سيركننده جواب ندادند من گفتم كه آيا تو را ميل و رغبت آنست كه مرا بآن مسأله خبر دهى شايد كه در نزد من جوابى باشد كه تو آن را بپسندى ابو شاكر گفت كه من دوست ميدارم كه بواسطه آن حضرت صادق (ع) را ملاقات كنم پس از برايش رخصت طلبيدم و او داخل شد و بحضرت عرض كرد كه مرا در سؤال رخصت ميدهى حضرت باو فرمود كه سؤال كن از آنچه از برايت ظاهر و هويدا شده ابو شاكر بحضرت عرض كرد كه چيست دليل بر اينكه ترا صانعى هست حضرت فرمود كه من نفس خود را چنان يافتم كه از يكى از دو جهت خالى نباشد يا آنست كه من چنان باشم كه آن را ساخته باشم يا نساخته باشم و بنا بر اول خالى نباشد از يكى از دو معنى يا آنست كه من آن را ساخته ام و موجود بوده يا من آن را ساخته ام و معدوم بوده پس اگر من آن را ساخته باشم و موجود بوده بوجودش از ساختنش بى نياز بوده و اگر معدوم بوده تو ميدانى كه معدوم چيزى را پديد نمى آورد پس معنى سيم ثابت شد و آن اينست كه مرا صانعى هست و آن پروردگار عالميانست پس ابو شاكر برخاست و هيچ جواب نگفت.

1- حاصل كلامه- رحمه اللّه- أن معنى قوله عليه السلام فى الخبر الثالث: اعرفوا اللّه باللّه أى اعرفوا اللّه بتعليمه تعالى و تعريفه، و لا تكتفوا لمعرفته بالنظر و الاستدلال ببعض خلقه من وجود الأنبياء أو وجود أنفسنا و عقولنا أو غير ذلک من دون تعليمه تعالى، و تعليمه تعالى اما بالوحى كما للأنبياء عليهم السّلام، أو بسمع الكلام من الأنبياء و الأوصياء كمالنا، فليس فى كلامه تشويش و لا تناقض كما نسب إليه العلّامه المجلسىّ- رحمه اللّه- فلذا قال: ان المولود فى فلاه ان كان نبيّا يوحى إليه فهو و الا فلا يكفى نظره بل لا بدّ من تعلم من نبى، أو ممن تعلم من نبى، و استدلال إبراهيم

عليه السلام ليس مجرّد استدلال لنفسه بل تعلم من اللّه بالوحى، ثمّ استدلّ لغيره بما تعلم منه تعالى فتعلم غيره منه، و هذا ما فى بعض الأخبار من قولهم عليهم السلام: «ان اللّه تعالى أرسل رسله الى عباده ليعقلوا عنه ما جهلوه».

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که قول صواب در این باب همانست که گفته شود که ما خدا را بخدا شناختیم زیرا که ما اگر او را بعقول خویش بشناسیم آن جناب عز و جل بخشنده آنها است و اگر خدای عز و جل را بپیغمبران و رسولان و حجتهای او صلوات اللّٰه علیهم بشناسیم آن جناب عز و جل برانگیزنده و فرستنده ایشان است و او است که ایشان را حجتها گردانیده و اگر او را بنفسهای خود بشناسیم آن جناب محدث آنها است که آنها را احداث فرموده پس او را بخود آن جناب شناختیم و حضرت صادق (ع) فرمود که اگر خدا نبود ما شناخته نمیشدیم و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمیشد و معنیش آنست که اگر حجتهای خدا نبودند خدا شناخته نمیشد حق شناختنش و اگر خدا نبود حجتها شناخته نمیشدند و از بعضی از اهل کلام شنیدم که میگفت اگر مردی در بیابانی از زمین متولد شود و کسی را نبیند که او را هدایت و ارشاد کند تا بزرگ و عاقل شود و بآسمان و زمین نظر کند همین او را دلالت کند بر آنکه اینها را صانع و محدثی است من گفتم که این چیزیست که نبوده و این خبر دادنست بآنچه واقع نشده که اگر باشد چگونه خواهد بود و اگر این امر باشد این مرد نباشد مگر حجتی از برای خدای تعالی ذکره بر نفس خود چنان که در پیغمبران علیهم السلام بود زیرا که بعضی از ایشان کسی است که بسوی خود مبعوث بود و از جمله ایشان کسی است که بسوی اهل و فرزندانش مبعوث بود و از جمله ایشان کسی است که بسوی اهل محله اش مبعوث بود و بعضی از ایشان کسی است که بسوی مردم شهرش مبعوث بود و بعضی از ایشان کسی است که بسوی کافه و عامه مردمان مبعوث بود و اما استدلال ابراهیم خلیل (ع) بنظر کردنش بسوی زهره بعد از آن بسوی ماه بعد از آن بسوی آفتاب و قول او در هنگامی که آفتاب غروب نمود یا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ پس بدرستی که آن حضرت (ع) پیغمبر ملهم بود که مبعوث و مرسل بود و خدا او را برانگیخته و بسوی خلق فرستاده بود و همین قول خدای عز و جل بود وَ تِلْكَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهِيمَ عَلى قَوْمِهِ یعنی و این حجت و برهان حجت و برهان ما است که دادیم آن را بابراهیم تا حجت گیرد بآن بر گروه خود چنان که مذکور شد و هر کسی چون ابراهیم (ع) نیست و اگر در باب معرفت توحید خدا بنظر و فکر استغناء و بی نیازی از تعلیم خدای عز و جل حاصل میشد خدای عز و جل فرو نمیفرستاد آنچه را که فرو فرستاده از قول خویش که فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی پس بدان که نیست خدائی بحق مگر معبود مطلق و از قول خویش که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تا آخر سوره و از قول خویش بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صاحِبَةٌ تا قول آن جناب وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ و آنچه طی ذکر آن شده اینست که وَ خَلَقَ كُلَّ

شَیْ ءٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ لا إِلهَ إِلّا هُوَ خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ وَکِیلٌ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ و ترجمه اش اینست که او است پدید آورنده آسمانها و زمین از کجا و چگونه باشد او را فرزندی حال آنکه نبوده و نیست او را زنی و آفریده هر چیزی را و او بهر چیزی دانا است اینکه باین صفت موصوف است خداوندیست جامع جمیع صفات کمال که پروردگار شما است هیچ خدا و معبود بسزائی نیست مگر او که آفریننده هر چیزیست پس بپرستید او را و او بر هر چیزی نگهبانست و متولی و متوجه امور بندگان تا آخر آنچه گذشت و آخر سوره حشر یعنی هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ که ترجمه آن از شرح اسماء حسنی مفهوم می شود و غیر اینها از آیتهای قرآن که در باب توحید نازل شده.

ص: 522

42- باب إثبات حدوث العالم

«باب چهل و دویم» در اثبات حدوث عالم

اشاره

و حدوث بضم حاء و دال نو پیداشدنست و عالم جهان و مراد از آن غیر خدای تعالی است از هر چه باشد و بوزن فاعل بفتح لام اصل ماده آن بعمل می آید و گفته اند که غیر خدا باین نام نامیده شده زیرا که صلاحیت دارد که خدا بآن شناخته و دانسته شود.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ الْحَکَمِ یَقُولُ دَخَلَ أَبُو شَاکِرٍ الدَّیَصَانِیُّ(1) عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ إِنَّکَ أَحَدُ النُّجُومِ الزَّوَاهِرِ وَ کَانَ آبَاؤُکَ بُدُوراً بَوَاهِرَ وَ أُمَّهَاتُکَ عَقِیلَاتٍ عَبَاهِرَ وَ عُنْصُرُکَ مِنْ أَکْرَمِ الْعَنَاصِرِ وَ إِذَا ذُکِرَ الْعُلَمَاءُ فَبِکَ تُثْنَی الْخَنَاصِرُ(2) فَخَبِّرْنِی أَیُّهَا الْبَحْرُ الْخِضَمُّ الزَّاخِرُ مَا الدَّلِیلُ عَلَی حُدُوثِ الْعَالَمِ (3) فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع نَسْتَدِلُّ عَلَیْهِ بِأَقْرَبِ الْأَشْیَاءِ (4)

ص: 523

1- منسوب الی رجل مسمّی بدیصان، و یقال له ابن دیصان أیضا کما فی قول المصنّف فی أواخر الباب السادس و الثلاثین، اختلق مذهبا و دعا الناس إلیه، ذکر صفته و تفصیل مذهبه فی الفهرست لابن الندیم و الملل و النحل و البحار فی باب التوحید و نفی الشریک، قال ابن الندیم فی الفهرست: الدیصانیه انما سمی صاحبهم بدیصان باسم نهر ولد علیه، و هو قبل مانی، و المذهبان قریبان بعضهما من بعض- الخ.
2- أی أنت تعد أولا و مقدما علیهم ثمّ یعد سائر العلماء فی المرتبه المتأخره عنک.
3- أی کونه مصنوعا للصانع.
4- فی(ج) و(و) و(د) «یستدل علیه- الخ».

قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ فَدَعَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بِبَيْضَةٍ فَوَضَعَهَا عَلَى رَاحَتِهِ فَقَالَ هَذَا حِصْنٌ مَلْمُومٌ دَاخِلُهُ غِرْقِئٌ رَقِيقٌ لَطِيفٌ (1) بِهِ فِضَّةٌ سَائِلَةٌ وَ ذَهَبَةٌ مَائِعَةٌ ثُمَّ تَنْفَلِقُ عَنْ مِثْلِ الطَّاوُسِ أَ دَخَلَهَا شَیْ ءٌ (2) فَقَالَ لَا قَالَ فَهَذَا الدَّلِيلُ عَلَى حُدُوثِ الْعَالَمِ قَالَ أَخْبَرْتَ فَأَوْجَزْتَ وَ قُلْتَ فَأَحْسَنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّا لَا نَقْبَلُ إِلَّا مَا أَدْرَكْنَاهُ بِأَبْصَارِنَا أَوْ سَمِعْنَاهُ بِآذَانِنَا أَوْ شَمِمْنَاهُ بِمَنَاخِرِنَا أَوْ ذُقْنَاهُ بِأَفْوَاهِنَا أَوْ لَمَسْنَاهُ بِأَكُفِّنَا أَوْ تُصُوِّرَ فِی الْقُلُوبِ بَيَاناً أَوِ اسْتَنْبَطَهُ الرَّوِيَّاتُ(3) إِيقَاناً قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ذَكَرْتَ الْحَوَاسَّ الْخَمْسَ وَ هِیَ لَا تَنْفَعُ شَيْئاً بِغَيْرِ دَلِيلٍ كَمَا لَا يُقْطَعُ الظُّلْمَةُ بِغَيْرِ مِصْبَاحٍ(4).

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن وليد «ره» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى از حسين بن سعيد كه گفت حديث كرد مرا على بن منصور گفت كه شنيدم از هشام بن حكم كه ميگفت ابو شاكر ديصانى بر حضرت صادق (ع) داخل شد و بآن حضرت عرض كرد كه توئى يكى از ستارگان درخشان و پدرانت ماههاى شب چهاردهى بودند تابان و مادرانت دانه هاى گران بهاء و بزرگان و گلهاى بوستان افروزند و عنصر تو از جمله كريمترين عنصرها است و عنصر بضم عين و صاد و سكون نون حسب است و اصل بنياد و سرشت يعنى خاك و باد و آب و آتش كه آنها را عناصر اربعه ميگويند و در اين معنى اول كه حسب باشد مراد است و چون علماء مذكور شوند انگشتان خوردتر بتو دو تا مى شود يعنى همه كس اول تو را ميشمارند چه هر كسى در شماره آغاز بانگشت خوردتر ميكند پس مرا خبر ده اى درياى پر آب مواج كه دليل بر حدوث عالم چيست حضرت صادق (ع) فرمود كه بنزديک ترين چيزها بر آن استدلال ميكنم ابو شاكر عرض كردم كه آن چيست حضرت صادق (ع) تخمى طلبيد و آن را بر كف دست خويش گذاشت و فرمود كه اين حصاريست محكم و سر پوشيده داخل آن پرده ايست نازک و نظيف كه سفيده مانند پارچه نقره گداخته و زرده چون پارچه طلاى روان بآن چسبيده بعد از آن مى شكافد و مثل طاوس از آن بيرون مى آيد آيا چيزى در آن داخل شده ابو شاكر گفت نه حضرت فرمود پس اين دليل است بر حدوث عالم ابو شاكر گفت كه خبر دارى و مختصر كردى و گفتى و خوب گفتى و تو دانسته كه ما قبول نميكنيم مگر آنچه را كه بچشمهاى خويش دريافته باشيم يا بگوشهاى خود آن را شنيده باشيم يا بكفهاى خود آن را سوده باشيم يا بسوراخهاى بينى خود آن را بوئيده باشيم يا بدهانهاى خود آن را چشيده باشيم يا آنچه در دلها متصور شده باشد از روى بيان يا

اندیشها آن را استنباط کرده باشد بطور ایقان حضرت صادق (ع) فرمود که حواس پنجگانه را ذکر کردی و آنها بی دلیل هیچ نفع ندارند چنان که تاریکی بی چراغ قطع نمیشود.

1- الغرقئ کالزبرج و همزته للالحاق هو القشر اللطیف فی البیض تحت القشر الظاهر.
2- أی لا شبهه أن صیرورتها طاوسا أو غیره انما هی بصنعه صانع، و لم یدخل فیها شی ء مما ندرکه و یصلح للصانعیه لها، فالصانع لها طاوسا موجود متعال عن ادراکنا.
3- فی بعض النسخ «استنبطه الروایات ایقانا».
4- أی لا تفید الحواس یقینا و تصدیقا بشی ء من دون دلاله العقل و حکمه لان شأنها ایجاب التصور للجزئیات کما أن الطریق المظلم لا یقطع بدون المصباح، فإذا کان الامر کذلک فالمتبع حکم العقل سواء کان هناک احساس أم لا.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَیْمِیِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ أَنَّ ابْنَ أَبِی الْعَوْجَاءِ دَخَلَ عَلَی الصَّادِقِ ع فَقَالَ لَهُ یَا ابْنَ أَبِی الْعَوْجَاءِ أَ مَصْنُوعٌ أَنْتَ أَمْ غَیْرُ مَصْنُوعٍ فَقَالَ لَا لَسْتُ بِمَصْنُوعٍ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ ع فَلَوْ کُنْتَ مَصْنُوعاً کَیْفَ کُنْتَ تَکُونُ (1) فَلَمْ یُحِرِ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ جَوَاباً وَ قَامَ وَ خَرَجَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عباس بن عمر و فقیهی از هشام بن حکم که ابن ابی العوجاء بر حضرت صادق (ع) داخل شد حضرت باو فرمود که ای پسر ابو العوجاء آیا تو مصنوعی یا غیر مصنوع گفت نه من مصنوع نیستم حضرت صادق (ع) باو فرمودکه اگر مصنوع بودی چگونه میبودی ابن ابی العوجاء هیچ جواب نگفت و برخاست و بیرون رفت.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ ره قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا ع أَنَّهُ دَخَلَ عَلَیْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الدَّلِیلُ عَلَی حَدَثِ الْعَالِمِ قَالَ أَنْتَ لَمْ تَکُنْ ثُمَّ کُنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّکَ لَمْ تُکَوِّنْ نَفْسَکَ وَ لَا کَوَّنَکَ مَنْ هُوَ مِثْلُکَ.

ترجمه:

1- منطوق بیانه علیه السلام أنک لو کنت مصنوعا لکنت علی الأوصاف التی أنت علیها الآن لکنک علی الأوصاف فأنت مصنوع.

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «ره» گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد از أبو الحسن حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که مردی بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که یا ابن رسول اللّٰه دلیل بر حدوث عالم چیست فرمود که تو نبوده ای و بعد از آن موجودشده و حال آنکه دانسته که تو خود را موجود نکرده ای و کسی که مثل تو است تو را موجود نکرده و هستی نداده.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ قَالَ قَالَ لِی عَلِیُّ بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ لِی هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ کَانَ زِنْدِیقٌ بِمِصْرَ یَبْلُغُهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع عِلْمٌ (1) فَخَرَجَ إِلَی الْمَدِینَهِ لِیُنَاظِرَهُ فَلَمْ یُصَادِفْهُ بِهَا فَقِیلَ لَهُ هُوَ بِمَکَّهَ فَخَرَجَ الزِّنْدِیقُ إِلَی مَکَّهَ وَ نَحْنُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَارَبَنَا الزِّنْدِیقُ وَ نَحْنُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی الطَّوَافِ فَضَرَبَ کَتِفَهُ کَتِفَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٌ ع مَا اسْمُکَ قَالَ اسْمِی عَبْدُ الْمَلِکِ قَالَ فَمَا کُنْیَتُکَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فَمَنِ الْمَلِکُ الَّذِی أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ أَ مِنْ مُلُوکِ السَّمَاءِ أَمْ مِنْ مُلُوکِ الْأَرْضِ وَ أَخْبِرْنِی عَنِ ابْنِکَ أَ عَبْدُ إِلَهِ السَّمَاءِ أَمْ عَبْدُ إِلَهِ الْأَرْضِ فَسَکَتَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قُلْ مَا شِئْتَ تُخْصَمْ قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ قُلْتُ لِلزِّنْدِیقِ أَ مَا تَرُدُّ عَلَیْهِ فَقَبَّحَ قَوْلِی فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا فَرَغْتُ مِنَ الطَّوَافِ فَأْتِنَا فَلَمَّا فَرَغَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَتَاهُ الزِّنْدِیقُ فَقَعَدَ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ نَحْنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ فَقَالَ لِلزِّنْدِیقِ أَ تَعْلَمُ أَنَّ لِلْأَرْضِ تَحْتاً وَ فَوْقاً قَالَ نَعَمْ قَالَ فَدَخَلْتَ تَحْتَهَا قَالَ لَا قَالَ فَمَا یُدْرِیکَ بِمَا تَحْتَهَا قَالَ لَا أَدْرِی إِلَّا أَنِّی أَظُنُّ أَنْ لَیْسَ تَحْتَهَا شَیْ ءٌ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَالظَّنُّ عَجْزٌ مَا لَمْ تَسْتَیْقِنْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَصَعِدْتَ السَّمَاءَ قَالَ لَا قَالَ فَتَدْرِی مَا فِیهَا قَالَ لَا قَالَ فَأَتَیْتَ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ فَنَظَرْتَ مَا خَلْفَهُمَا قَالَ لَا قَالَ فَعَجَباً لَکَ لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ وَ لَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ وَ لَمْ تَنْزِلْ تَحْتَ الْأَرْضِ وَ لَمْ تَصْعَدِ السَّمَاءَ وَ لَمْ تُخْبَرْ هُنَالِکَ فَتَعْرِفَ مَا خَلْفَهُنَّ(2)

1- فی البحار و فی نسخه(و) و(ج) و(د) و(ب) «یبلغه عن أبی عبد اللّٰه علیه السّلام فخرج- الخ» و فی الکافی باب حدوث العالم: «تبلغه عن أبی عبد اللّٰه علیه السّلام أشیاء فخرج- الخ».

2- فی البحار و فی نسخه(ب) «و لم تجز هنالک فتعرف ما خلقهن».

وَ أَنْتَ جَاحِدٌ مَا فِيهِنَّ وَ هَلْ يَجْحَدُ الْعَاقِلُ مَا لَا يَعْرِفُ(1) فَقَالَ الزِّنْدِيقُ مَا كَلَّمَنِی بِهَذَا أَحَدٌ غَيْرُکَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَنْتَ فِی شَکٍّ مِنْ ذَلِکَ فَلَعَلَّ هُوَ أَوْ لَعَلَّ لَيْسَ هُوَ قَالَ الزِّنْدِيقُ وَ لَعَلَّ ذَاکَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَيُّهَا الرَّجُلُ لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّةٌ عَلَی مَنْ يَعْلَمُ فَلَا حُجَّةَ لِلْجَاهِلِ عَلَی الْعَالِمِ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ تَفَهَّمْ عَنِّی فَإِنَّا لَا نَشُکُّ فِی اللَّهِ أَبَداً أَ مَا تَرَی الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ يَلِجَانِ وَ لَا يَشْتَبِهَانِ يَذْهَبَانِ وَ يَرْجِعَانِ(2) قَدِ اضْطُرَّا لَيْسَ لَهُمَا مَکَانٌ إِلَّا مَکَانُهُمَا فَإِنْ کَانَا يَقْدِرَانِ عَلَی أَنْ يَذْهَبَا فَلَا يَرْجِعَانِ فَلِمَ يَرْجِعَانِ وَ إِنْ لَمْ يَکُونَا مُضْطَرَّيْنِ فَلِمَ لَا يَصِيرُ اللَّيْلُ نَهَاراً وَ النَّهَارُ لَيْلًا اضْطُرَّا وَ اللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ إِلَی دَوَامِهِمَا وَ الَّذِی اضْطَرَّهُمَا أَحْکَمُ مِنْهُمَا وَ أَکْبَرُ مِنْهُمَا قَالَ الزِّنْدِيقُ صَدَقْتَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ الَّذِی تَذْهَبُونَ إِلَيْهِ وَ تَظُنُّونَهُ بِالْوَهْمِ(3)

1- هذا نظير قوله تعالی: «بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» فان العقل لا يجوز أن ينكر الإنسان ما لا يعلم حتّی يعلم نفيه كما لا يجوز أن يقبله حتّی يعلم اثباته، قال تعالی: «وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»، فلذا قال عليه السلام: فلعل هو أو لعلّ ليس هو، فالامر فی بقعه الإمكان ما لم يعلم نفيه أو ثبوته.
2- فی البحار و فی نسخه(ب) و(ج) «و لا يرجعان».
3- خبر «الذی» مقدر و هو «ليس بالمبدإ الفاعل للامور»، و قوله: «فان كان الدهر- الخ» تعليل جعله مكان الخبر لكونه معلولا له، و فی الكافی: «و تظنون أنّه الدهر».

فَإِنْ كَانَ الدَّهْرُ يَذْهَبُ بِهِمْ لِمَ لَا يَرُدُّهُمْ وَ إِنْ كَانَ يَرُدُّهُمْ لِمَ لَا يَذْهَبُ بِهِمْ الْقَوْمُ مُضْطَرُّونَ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ السَّمَاءُ مَرْفُوعَةٌ وَ الْأَرْضُ مَوْضُوعَةٌ لِمَ لَا تَسْقُطُ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ وَ لِمَ لَا تَنْحَدِرُ الْأَرْضُ فَوْقَ طَاقَتِهَا (1) فَلَا يَتَمَاسَكَانِ وَ لَا يَتَمَاسَکُ مَنْ عَلَيْهِمَا فَقَالَ الزِّنْدِيقُ أَمْسَكَهُمَا وَ اللَّهِ رَبُّهُمَا وَ سَيِّدُهُمَا (2) فَآمَنَ الزِّنْدِيقُ عَلَى يَدَیْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنْ آمَنَتِ الزَّنَادِقَةُ عَلَى يَدَيْکَ فَقَدْ آمَنَتِ الْكُفَّارُ عَلَى يَدَیْ أَبِيکَ فَقَالَ الْمُؤْمِنُ الَّذِی آمَنَ عَلَى يَدَیْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع اجْعَلْنِی مِنْ تَلَامِذَتِکَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ خُذْهُ إِلَيْکَ فَعَلِّمْهُ فَعَلَّمَهُ هِشَامٌ فَكَانَ مُعَلِّمَ أَهْلِ مِصْرَ وَ أَهْلِ شَامَ وَ حَسُنَتْ طَهَارَتُهُ حَتَّى رَضِیَ بِهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع.

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن وليد «ره» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهيم بن هاشم از محمد بن حماد از حسن بن ابراهيم از يونس بن عبد الرحمن از يونس بن يعقوب كه گفت على بن منصور بمن گفت كه هشام بن حكم بمن گفت كه زنديقى در مصر بود كه از حضرت صادق (ع) چيزى چند باو ميرسيد يا در باب توحيد يا در باب فضل و كمال آن حضرت يا مذمتى كه زنديقان را ميفرمود پس آن زنديق بسوى مدينه بيرون رفت تا با آن حضرت مباحثه كند و چون بمدينه رسيد حضرت را در آنجا نيافت احوال پرسيد باو گفتند كه حضرت در مكه تشريف دارد پس آن زنديق بسوى مكه بيرون آمد و ما در آن سفر با حضرت صادق (ع) بوديم آن زنديق بما نزديک شد و ما با حضرت صادق (ع) در طواف بوديم پس شانه اش را بشانه حضرت صادق (ع) زد امام جعفر (ع) باو فرمود كه اسم تو چيست گفت كه اسم من عبد الملک فرمود كه كنيت تو چيست گفت ابو عبد اللّه حضرت فرمود كه آن پادشاهى كه تو بنده اوئى كيست آيا از پادشاهان آسمانست يا از پادشاهان زمين و مرا خبر ده از پسرت كه بنده خداى آسمانست يا بنده خداى زمين زنديق خاموش شد حضرت صادق (ع) فرمود آنچه خواهى بگو تا با تو خصومت شود و مغلوب گردى هشام بن حكم ميگويد كه من بآن زنديق گفتم كه آيا جواب حضرت را نميگوئى زنديق قول مرا زشت شمرد بعد از آن حضرت صادق (ع) بزنديق فرمود كه چون از طواف فارغ شوم بنزد ما بيا چون حضرت صادق (ع) فارغ شد زنديق بخدمتش آمد و در پيش رويش نشست و ما در نزد او جمع بوديم پس بآن زنديق فرمود كه آيا ميدانى كه زمين را زير و زبريست عرض كرد آرى فرمود كه در زير آن داخل شده عرض كرد نه فرمود پس چه تو را دانا كرد كه در زير آن چه چيز است عرض كرد كه

نمیدانم مگر آنکه من گمان دارم که در زیر آن چیزی نیست حضرت صادق (ع) فرمود که مظنه عجز و درماندگیست از برای کسی که یقین ندارد حضرت صادق (ع) فرموده که پس بآسمان بالا رفته عرض کرد نه فرمود میدانی که در آن چه چیز است عرض کرد نه فرمود که از تو تعجب میکنم که بمشرق نرسیده و بمغرب نرسیده و در زیر زمین فرو نرفته و بآسمان بالا نرفته و در آنجا درنگذشته که آنچه را که در پس آنها است بشناسی و بدانی و تو آنچه را که در اینها است انکار داری و آیا عاقل انکار میکند آنچه را که نمیداند زندیق گفت که کسی غیر از تو باین طریق با من سخن نگفت حضرت صادق (ع) فرمود پس تو از آنچه شنیدی در شک و شبهه و میگوئی که شاید چنین باشد و شاید که چنین نباشد زندیق گفت که شاید این باشد حضرت صادق (ع) فرمود که ای مرد کسی را که نمیداند حجتی نیست بر کسی که میداند و جاهل را حجتی نیست ای مرد مصری از من بفهم و یادگیر زیرا که ما هرگز در خدا شک نمیکنیم آیا آفتاب و شب و روز را نمی بینی که در یک دیگر داخل میشوند و این دور امکانی نیست مگر همان مکانی که دارند در وقت رفتن و برگشتن پس اگر قدرت بر این دارند که بروند و برنگردند چرا برمیگردند و اگر ناچار نباشند چرا شب روز نمیگردد و روز شب نمیشود ای مرد مصری بخدا سوگند که اینها بسوی دوامی که دارند ناچارند و کسی که اینها را ناچار گردانیده از اینها استوارتر و از اینها بزرگتر است زندیق عرض کرد که راست گفتی حضرت صادق (ع) فرمود که ای مرد مصری آنچه شما گروه دهریان بسوی آن میروید و مذهب خود میسازید و بوهم و خیال آن را گمان میکنند که آنکه این افعال از او سر میزند دهر و روزگار است باطل است زیرا که اگر دهر چنان باشد که ایشان را ببرد چرا ایشان را بر نمیگرداند و اگر چنان باشد که ایشان را برگرداند چرا ایشان را نمیبرد این گروه ناچارند و هیچ اختیار ندارند ای مرد مصری آسمان بلند شده و زمین پست شده چرا آسمان بر زمین نمیافتد چرا زمین سرازیر نمیشود در بالای طاقت خود پس هیچ یک نتوانند که خود را نگاه دارند و هر که بر روی آنها است یک دیگر را نگاه ندارند زندیق گفت که خدا که پروردگار و سید اینها است اینها را نگاه داشته و زندیق بر دست حضرت صادق (ع) ایمان آورد حمران بن اعین بحضرت عرض کرد که فدای تو گردم اگر زندیقیان بر دست تو ایمان آورند عجب نباشد زیرا که کافران بر دست پدرت ایمان آورده اند پس آن مؤمنی که بر دست حضرت صادق (ع) ایمان آورده بود عرض نمود که مرا از شاگردان خویش گردان حضرت صادق (ع) بهشام بن حکم فرمود که او را با خود بگیر و در نزد تو باشد و او را تعلیم ده پس هشام او را تعلیم داد و آن مرد معلم اهل مصر و اهل شام شد که ایمان را بایشان تعلیم میداد و

پاکی و پاکیزگیش خوش و خوب شد بمرتبه که حضرت صادق (ع) بآن راضی و خوشنود گردید.

1- أی فوق محیطها، أی لا تخرج عن مکانها، و فی الکافی و البحار: «فوق طباقها».
2- فی الکافی: «أمسکهما اللّه ربهما و سیدهما».

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَعْقُوبَ الْهَاشِمِیِّ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: دَخَلَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ أَ لَیْسَ تَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ- فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بَلَی فَقَالَ أَنَا أَخْلُقُ فَقَالَ ع لَهُ کَیْفَ تَخْلُقُ فَقَالَ أُحْدِثُ فِی الْمَوْضِعِ ثُمَّ أَلْبَثُ عَنْهُ فَیَصِیرُ دَوَابَّ فَأَکُونُ أَنَا الَّذِی خَلَقْتُهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَ لَیْسَ خَالِقُ الشَّیْ ءِ یَعْرِفُ کَمْ خَلْقُهُ قَالَ بَلَی قَالَ فَتَعْرِفُ الذَّکَرَ مِنْهَا مِنَ الْأُنْثَی وَ تَعْرِفُ کَمْ عُمُرُهَا فَسَکَتَ.

ترجمه:

پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمهما اللَّه گفتند که حدیث کردند ما را احمد بن ادریس و محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از سهل بن زیاد از محمد بن حسین از علی بن یعقوب هاشمی از مروان بن مسلم که گفت ابن ابی العوجاء بر حضرت صادق (ع) داخل شد و گفت آیا چنان نیست که تو گمان داشته باشی که خدا آفریننده هر چیزیست حضرت صادق (ع) فرمود بلی ابن ابی العوجاء بحضرت گفت که من خلق میکنم و چیزی را می آفرینم حضرت باو فرمود که چگونه خلق میکنی گفت که در جای معین حدث و تغوط میکنم و از آن درندگی مینمایم پس آن حدیث جنبندگانی چند می شود پس من آن کسی باشم که اینها را خلق کرده ام حضرت صادق (ع) فرمود آیا چنان نیست که آفریننده چیزی بشناسد و بداند که آفریده اش چند و چونست گفت بلی حضرت فرمود که پس تو نر اینها را از ماده می شناسی و میدانی که کدام یک از آنها نر است و کدام ماده و می شناسی که عمر اینها چند است ابن ابی العوجاء خاموش شد.

ص: 529

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنِیُّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَ الْحَدِیثَ أَنَّ ابْنَ أَبِی الْعَوْجَاءِ حِینَ کَلَّمَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَادَ إِلَیْهِ فِی الْیَوْمِ الثَّانِی فَجَلَسَ وَ هُوَ سَاکِتٌ لَا یَنْطِقُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع کَأَنَّکَ جِئْتَ تُعِیدُ بَعْضَ مَا کُنَّا فِیهِ فَقَالَ أَرَدْتُ ذَاکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا أَعْجَبَ هَذَا تُنْکِرُ اللَّهَ وَ تَشْهَدُ أَنِّی ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ الْعَادَهُ تَحْمِلُنِی عَلَی ذَلِکَ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ ع فَمَا یَمْنَعُکَ مِنَ الْکَلَامِ قَالَ إِجْلَالًا لَکَ وَ مَهَابَهً مَا یَنْطَلِقُ لِسَانِی بَیْنَ یَدَیْکَ فَإِنِّی شَاهَدْتُ الْعُلَمَاءَ وَ نَاظَرْتُ الْمُتَکَلِّمِینَ فَمَا تَدَاخَلَنِی هَیْبَهٌ قَطُّ مِثْلَ مَا تَدَاخَلَنِی مِنْ هَیْبَتِکَ قَالَ یَکُونُ ذَلِکَ وَ لَکِنْ أَفْتَحُ عَلَیْکَ بِسُؤَالٍ(1) وَ أَقْبَلَ عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُ أَ مَصْنُوعٌ أَنْتَ أَمْ غَیْرُ مَصْنُوعٍ فَقَالَ عَبْدُ الْکَرِیمِ بْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ أَنَا غَیْرُ مَصْنُوعٍ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ ع فَصِفْ لِی لَوْ کُنْتَ مَصْنُوعاً کَیْفَ کُنْتَ تَکُونُ فَبَقِیَ عَبْدُ الْکَرِیمِ مَلِیّاً لَا یُحِیرُ جَوَاباً وَ وَلَعَ بِخَشَبَهٍ کَانَتْ بَیْنَ یَدَیْهِ(2) وَ هُوَ یَقُولُ طَوِیلٌ عَرِیضٌ عَمِیقٌ قَصِیرٌ مُتَحَرِّکٌ سَاکِنٌ کُلٌّ ذَلِکَ صِفَهُ خَلْقِهِ (3)

ص: 530

1- فی نسخه(ط) و(ن) «و لکن افتح علیک سؤالا».
2- أی اخذ یتأملها.
3- الضمیر یرجع الی خشبه، و التذکیر باعتبار کونها شیئا، ای کل هذه الأمور صفه مخلوقیه هذا الشی ء، او یرجع إلی اللّه، و هذا اعتراف بالفطره، و لکن المعانده منعته عن الاعتراف باللسان، فقال له العالم علیه السلام: ان اعترفت بهذا المقدار من صفه المخلوقیه فی هذه الخشبه فأنت أیضا مثلها فی الاتصاف بهذه الأوصاف، فاجعل نفسک أیضا مصنوعا، و المصنوع لا بدّ له من صانع غیر مصنوع.

فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ ع فَإِنْ کُنْتَ لَمْ تَعْلَمْ صِفَهَ الصَّنْعَهِ غَیْرَهَا فَاجْعَلْ نَفْسَکَ مَصْنُوعاً لِمَا تَجِدُ فِی نَفْسِکَ- مِمَّا یَحْدُثُ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْکَرِیمِ سَأَلْتَنِی عَنْ مَسْأَلَهٍ لَمْ یَسْأَلْنِی أَحَدٌ عَنْهَا قَبْلَکَ وَ لَا یَسْأَلُنِی أَحَدٌ بَعْدَکَ عَنْ مِثْلِهَا- فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هَبْکَ عَلِمْتَ أَنَّکَ لَمْ تُسْأَلْ فِیمَا مَضَی فَمَا عِلْمُکَ أَنَّکَ لَا تُسْأَلُ فِیمَا بَعْدُ عَلَی أَنَّکَ یَا عَبْدَ الْکَرِیمِ نَقَضْتَ قَوْلَکَ لِأَنَّکَ تَزْعُمُ أَنَّ الْأَشْیَاءَ مِنَ الْأَوَّلِ سَوَاءٌ فَکَیْفَ قَدَّمْتَ وَ أَخَّرْتَ(1) ثُمَّ قَالَ یَا عَبْدَ الْکَرِیمِ أَزِیدُکَ وُضُوحاً(2) أَ رَأَیْتَ لَوْ کَانَ مَعَکَ کِیسٌ فِیهِ جَوَاهِرُ فَقَالَ لَکَ قَائِلٌ هَلْ فِی الْکِیسِ دِینَارٌ فَنَفَیْتَ کَوْنَ الدِّینَارِ فِی الْکِیسِ فَقَالَ لَکَ قَائِلٌ صِفْ لِیَ الدِّینَارَ وَ کُنْتَ غَیْرَ عَالِمٍ بِصِفَتِهِ هَلْ کَانَ لَکَ أَنْ تَنْفِیَ کَوْنَ الدِّینَارِ فِی الْکِیسِ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ قَالَ لَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَالْعَالَمُ أَکْبَرُ وَ أَطْوَلُ وَ أَعْرَضُ مِنَ الْکِیسِ فَلَعَلَّ فِی الْعَالَمِ صَنْعَهً لَا تَعْلَمُ صِفَهَ الصَّنْعَهِ مِنْ غَیْرِ الصَّنْعَهِ فَانْقَطَعَ عَبْدُ الْکَرِیمِ وَ أَجَابَ إِلَی الْإِسْلَامِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَ بَقِیَ مَعَهُ بَعْضٌ فَعَادَ فِی الْیَوْمِ الثَّالِثِ فَقَالَ أَقْلِبُ السُّؤَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع سَلْ عَمَّا شِئْتَ فَقَالَ مَا الدَّلِیلُ عَلَی حَدَثِ الْأَجْسَامِ فَقَالَ إِنِّی مَا وَجَدْتُ شَیْئاً صَغِیراً وَ لَا کَبِیراً إِلَّا إِذَا ضُمَّ إِلَیْهِ مِثْلُهُ صَارَ أَکْبَرَ وَ فِی ذَلِکَ زَوَالٌ وَ انْتِقَالٌ عَنِ الْحَالَهِ الْأُولَی (3)

ص: 531

1- هذا مرتبط بقوله علیه السّلام: «هبک علمت- الخ» و المعنی انک یا عبد الکریم قائل بأن کل نوع من الأشیاء علی السواء لا تفاضل بین افراده فکیف قدمتنی و اخرت غیری بفضل العلم.

2- فی نسخه(ط) و(ن) «أ نزیدک وضوحا».

3- هذا إشاره الی الدلیل المشهور بین المتکلّمین: «العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم حادث» لان القدیم لا یحول و لا یزول عن حاله.

وَ لَوْ كَانَ قَدِيماً مَا زَالَ وَ لَا حَالَ لِأَنَّ الَّذِی یَزُولُ وَ یَحُولُ یَجُوزُ أَنْ یُوجَدَ وَ یَبْطُلَ فَیَکُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِی الْحَدَثِ وَ فِی کَوْنِهِ فِی الْأُولَی (1) دُخُولُهُ فِی الْعَدَمِ وَ لَنْ یَجْتَمِعَ صِفَهُ الْأَزَلِ وَ الْعَدَمِ فِی شَیْ ءٍ وَاحِدٍ (2) فَقَالَ عَبْدُ الْکَرِیمِ هَبْکَ عَلِمْتُ فِی جَرْیِ الْحَالَتَیْنِ وَ الزَّمَانَیْنِ عَلَی مَا ذَکَرْتَ وَ اسْتَدْلَلْتَ عَلَی حُدُوثِها فَلَوْ بَقِیَتِ الْأَشْیَاءُ عَلَی صِغَرِهَا مِنْ أَیْنَ کَانَ لَکَ أَنْ تَسْتَدِلَّ عَلَی حُدُوثِها فَقَالَ الْعَالِمُ ع إِنَّمَا نَتَکَلَّمُ عَلَی هَذَا الْعَالَمِ الْمَوْضُوعِ فَلَوْ رَفَعْنَاهُ وَ وَضَعْنَا عَالَماً آخَرَ کَانَ لَا شَیْ ءَ أَدَلَّ عَلَی الْحَدَثِ مِنْ رَفْعِنَا إِیَّاهُ وَ وَضْعِنَا غَیْرَهُ وَ لَکِنْ أُجِیبُکَ مِنْ حَیْثُ قَدَّرْتَ أَنَّکَ تُلْزِمُنَا وَ نَقُولُ إِنَّ الْأَشْیَاءَ لَوْ دَامَتْ عَلَی صِغَرِهَا لَکَانَ فِی الْوَهْمِ أَنَّهُ مَتَی مَا ضُمَّ شَیْ ءٌ مِنْهُ إِلَی مِثْلِهِ کَانَ أَکْبَرَ وَ فِی جَوَازِ التَّغَیُّرِ عَلَیْهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْقِدَمِ کَمَا بَانَ فِی تَغَیُّرِهِ دُخُولُهُ فِی الْحَدَثِ لَیْسَ لَکَ وَرَاءَهُ شَیْ ءٌ یَا عَبْدَ الْکَرِیمِ فَانْقَطَعَ وَ خُزِیَ فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْعَامِ الْقَابِلِ الْتَقَی مَعَهُ فِی الْحَرَمِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ شِیعَتِهِ إِنَّ ابْنَ أَبِی الْعَوْجَاءِ قَدْ أَسْلَمَ فَقَالَ الْعَالِمُ ع هُوَ أَعْمَی مِنْ ذَلِکَ لَا یُسْلِمُ فَلَمَّا بَصُرَ بِالْعَالِمِ ع قَالَ سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ ع مَا جَاءَ بِکَ إِلَی هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ عَادَهُ الْجَسَدِ وَ سُنَّهُ الْبَلَدِ وَ لِنُبْصِرَ مَا النَّاسُ فِیهِ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْحَلْقِ وَ رَمْیِ الْحِجَارَهِ فَقَالَ الْعَالِمُ ع أَنْتَ بَعْدُ عَلَی عُتُوِّکَ وَ ضَلَالِکَ یَا عَبْدَ الْکَرِیمِ فَذَهَبَ یَتَکَلَّمُ فَقَالَ لَهُ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ وَ نَفَضَ رِدَاءَهُ مِنْ یَدِهِ وَ قَالَ إِنْ یَکُنِ الْأَمْرُ کَمَا تَقُولُ وَ لَیْسَ کَمَا تَقُولُ نَجَوْنَا وَ نَجَوْتَ وَ إِنْ یَکُنِ الْأَمْرُ کَمَا نَقُولُ وَ هُوَ کَمَا نَقُولُ نَجَوْنَا وَ هَلَکْتَ فَأَقْبَلَ عَبْدُ الْکَرِیمِ عَلَی مَنْ مَعَهُ فَقَالَ وَجَدْتُ فِی قَلْبِی حَزَازَهً (3)

ص: 532

1- لعل الصواب «فی الازل».

2- هکذا فی النسخ التی عندی، و فی البحار باب اثبات الصانع: «و فی کونه فی الازل دخوله فی القدم، و لن تجتمع صفه الازل و الحدوث و القدم و العدم فی شی ء واحد». و فی باب حدوث العالم من الکافی هکذا: «و فی کونه فی الازل دخوله فی العدم و لن تجتمع صفه الازل و العدم و الحدوث و القدم فی شی ء واحد».

3- فی نسخه(ج) و(د) و(ه) و(ط) «حراره».

فَرُدُّونِی فَرَدُّوهُ وَ مَاتَ لَا رَحِمَهُ اللَّهُ.

قال مصنف هذا الکتاب رحمه الله من الدلیل علی حدث الأجسام(1) أنا وجدنا أنفسنا و سائر الأجسام (2) لا تنفک مما یحدث من الزیاده و النقصان و تجری علیها من الصنعه و التدبیر و یعتورها من الصور و الهیئات و قد علمنا ضروره أنا لم نصنعها و لا من هو من جنسنا و فی مثل حالنا صنعها و لیس یجوز فی عقل و لا یتصور فی وهم أن یکون ما لم ینفک من الحوادث و لم یسبقها قدیما و لا أن توجد هذه الأشیاء علی ما نشاهدها علیه من التدبیر و نعاینه فیها من اختلاف التقدیر لا من صانع أو تحدث لا بمدبر و لو جاز أن یکون العالم بما فیه من إتقان الصنعه و تعلق بعضه ببعض و حاجه بعضه إلی بعض لا بصانع صنعه و یحدث لا بموجد أوجده لکان ما هو دونه من الأحکام و الإتقان أحق بالجواز و أولی بالتصور و الإمکان و کان یجوز علی هذا الوضع وجود کتابه لا کاتب لها و دار مبنیه لا بانی لها و صوره محکمه لا مصور لها و لا یمکن(3) فی القیاس أن تأتلف سفینه علی أحکم نظم و تجتمع علی أتقن صنع لا بصانع صنعها أو جامع جمعها فلما کان رکوب هذا و إجازته خروجا عن النهایه و العقول کان الأول مثله بل غیر ما ذکرناه فی العالم و ما فیه من ذکر أفلاکه و اختلاف أوقاته و شمسه و قمره و طلوعهما و غروبهما و مجی ء برده و قیظه فی أوقاتهما و اختلاف ثماره و تنوع أشجاره و مجی ء ما یحتاج إلیه منها فی إبانه و وقته أشد مکابره و أوضح معانده و هذا واضح و الحمد لله.

1- فی نسخه(ب) و(ج) و(د) «من الدلیل علی حدث العالم».
2- فی نسخه(ب) و(ج) و(د) و(و) «و سائر أجسام العالم».
3- فی نسخه(ب) و(و) «و لا مکن».

و سألت بعض أهل التوحيد و المعرفه عن الدليل على حدث الأجسام فقال الدليل على حدث الأجسام أنها لا تخلو فی وجودها من كون وجودها مضمن بوجوده و الكون هو المحاذاه فی مكان دون مكان و متى وجد الجسم فی محاذاه دون محاذاه مع جواز وجوده فی محاذاه أخرى علم أنه لم يكن فی تلک المحاذاه المخصوصه إلا لمعنى و ذلک المعنى محدث فالجسم إذا محدث إذ لا ينفک من المحدث و لا يتقدمه.

و من الدليل على أن الله تبارک و تعالى ليس بجسم أنه لا جسم إلا و له شبه إما موجود أو موهوم و ما له شبه من جهه من الجهات فمحدث بما دل على حدوث الأجسام فلما كان الله عز و جل قديما ثبت أنه ليس بجسم و شی ء آخر و هو أن قول القائل جسم سمه فی حقيقه اللغه لما كان طويلا عريضا ذا أجزاء و أبعاض محتملا للزياده(1) فإن كان القائل يقول إن الله عز و جل جسم يحقق هذا القول و يوفيه معناه لزمه أن يثبته سبحانه بجميع هذه الحقائق و الصفات و لزمه أن يكون حادثا بما به يثبت حدوث الأجسام أو تكون الأجسام قديمه و إن لم يرجع منه إلا إلى التسميه فقط كان واضعا للاسم فی غير موضعه و كان كمن سمى الله عز و جل إنسانا و لحما و دما ثم لم يثبت معناها و جعل خلافه إيانا على الاسم دون المعنى و أسماء الله تبارک و تعالى لا تؤخذ إلا عنه أو عن رسول الله ص أو عن الأئمه الهداه ع

ترجمه:

حديث كرد ما را على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن يعقوب باسناد خويش و حديث را مرفوع ساخته كه عبد الكريم بن ابى العوجاء در هنگامى كه حضرت صادق (ع) با او سخن گفت در روز دويم بسوى حضرت برگشت و نشست و او سكوت داشت و هيچ نميگفت حضرت صادق (ع) فرمود گويا كه تو آمده كه بعضى از آنچه را كه ما در آن بوديم برگردانى گفت كه يا ابن رسول اللّه اين را اراده كرده ام حضرت صادق (ع) فرمود كه اين چه عجيب است كه تو خدا را انكار ميكنى و گواهى ميدهد كه من پسر رسول خدايم گفت كه عادت مرا بر اين ميدارد حضرت صادق (ع) باو فرمود پس چه تو را از سخن گفتن باز ميدارد گفت كه اجلال و مهابت تو و زبانم در پيش رويت ياراى گفتن ندارد زيرا كه من علماء را مشاهده نموده ام و با متكلمان مباحثه كرده ام و هرگز هيبت و ترسى در من داخل نشده مثل آنچه از هيبت تو در دل من داخل شده حضرت فرمود كه اين ميباشد و ليكن من بسؤال بر تو ميگشايم و رو باو آورد و باو فرمود كه تو مصنوعى يا غير مصنوع عبد الكريم بن ابى

العوجاء گفت بلکه من مصنوع نیستم حضرت صادق (ع) فرمود که از برایم وصف کن که اگر مصنوع بودی چگونه میبودی پس عبد الکریم زمانی طولانی باقی ماند که هیچ جواب نمیگفت و بچوبی که در پیش رویش بود چسبیده بود و میگفت دراز و پهن و صاحب گودی و کوتاه و متحرک و ساکن و هر یک از اینها صفت خلق او است حضرت صادق (ع) باو فرمود پس اگر چنان باشی که صفت صنعت را غیر از اینها ندانی نفس خود را مصنوع قرار ده بجهت آنچه در نفس خود مییابی از آنچه حادث می شود از این امور عبد الکریم بآن حضرت گفت که مرا از مسأله سؤال کردی که کسی پیش از تو مرا از آن سؤال نکرده و هیچ کس بعد از تو مرا از مثل آن سؤال نخواهد کرد حضرت صادق (ع) باو فرمود گیرم که دانستی که تو در زمان گذشته از آن سؤال نشده پس چه تو را دانا گردانید که تو در ما بعد از این سؤال نخواهی شد با آنکه تو ای عبد الکریم قول خود را شکستی زیرا که تو چنان می پنداری که چیزها از اول برابرند پس چگونه پیش داشتی و بعقب انداختی بعد از آن فرمود که ای عبد الکریم تو را وضوح و روشنی بیفزایم مرا خبر دهد که اگر با تو کیسه باشد که گوهرها در آنست پس گوینده بتو گوید که آیا در این کیسه دیناری هست و تو بودن دینار را در کیسه نفی کنی و بگوئی که دینار در آن نیست پس گوینده بتو گوید که دینار را از برایم وصف کن و تو بصفت آن عالم نباشی و ندانی که آن چیست آیا تو را روا باشد که بودن دینار را در کیسه نفی کنی و حال آنکه تو نمیدانی گفت نه حضرت صادق (ع) فرمود که این عالم از کیسه بزرگتر و درازتر و پهن تر است پس شاید که در عالم صنعتی باشد از آنجا که توصفت صنعت را از غیر صنعت نمیدانی پس عبد الکریم منقطع و مغلوب شد و بعضی از اصحابش بسوی اسلام اجابت کردند و بعضی با او باقی ماندند و عبد الکریم در روز سیم برگشت و گفت که سؤال را قلب میکنم و میگردانم حضرت صادق (ع) باو فرمود که از هر چه خواهی سؤال کن گفت که دلیل بر حدوث اجسام چیست فرمود که من چیز کوچک و بزرگی را نیافتیم مگر آنکه چون مثلثش بسوی آن ضم شود بزرگتر می شود و در این زوال و انتقال است از حالت اول و اگر قدیم میبود زائل نمیشد و نمیگردید زیرا که آنچه زائل می شود و میگردد روا باشد که موجود شود و باطل گردد پس بوجودش بعد از عدمش دخول در حدوث باشد و در حالت اول بودنش دخول او است در عدم و صفت ازل و عدم که بمعنی همیشگی و نایابی است هرگز در یک چیز جمع نخواهد شد عبد الکریم گفت گیرم که در جاری شدن دو حالت و دو زمان بنا بر آنچه ذکر کردی دانستی و بر حدوث آنها استدلال کردی پس اگر چیزها بر کوچکی و خوردنی خود باقی بمانند از کجا تو را روا باشد که بر حدوث آنها استدلال کنی حضرت (ع) فرمود که ما سخن نمیکنیم مگر بر این عالم موضوع پس اگر این را برداریم و غیر این

را بگذاریم در آن سخن گوئیم و لیکن تو را جواب دهم از آنجا که فرض کردی که تو ما را الزام میدهی و میگوئیم که اگر چیزها برخوردی خود دوام داشته باشند هر آینه در وهم و خیال چنان باشد که در هر زمان که چیزی از آن بسوی مثلثش ضم شود بزرگتر باشد و در جواز تغییر بر آن بیرون رفتن آنست از قدم چنان که در تغییرش دخولش در حدوث ظاهر شد تا آنکه در پس آن چیزی از برایت ظاهر شود ای عبد الکریم پس عبد الکریم منقطع و رسوا شد و چون در سال آینده بود با او در حرم مکه ملاقات نمود پس بعضی از شیعیانش بآن حضرت عرض کرد که ابن ابی العوجاء مسلمان شده حضرت صادق (ع) فرمود که او از این کورتر است و مسلمانان نخواهد شد و چون عبد الکریم حضرت صادق (ع) را دید گفت که سید من و آقای من حضرت صادق (ع) باو فرمود که چه تو را که مردمان در آنند از دیوانگی و سر تراشیدن و سنک انداختن حضرت صادق (ع) فرمود که ای عبد الکریم تو هنوز بر سرکشی و گمراهی خودی و عبد الکریم رفت که سخن گوید حضرت باو فرمود که در حج جدال و خصومتی نیست و ردای خود را از دستش کشید و فرمود که اگر امر چنان باشد که تو میگوئی و حال آنکه چنان نیست که تو میگوئی ما نجات یافتیم و تو نجات یافتی و اگر امر چنان باشد که ما میگوئیم و حال آنکه آن چنانست که ما میگوئیم ما نجات یافتیم و تو هلاک شده پس عبد الکریم رو بکسانی آورد که همراه او بودند و گفت که در دلم دردی یافتم که از غایت خشم پیدا شده پس مرا برگردانید او را بر گردانیدند و مرد خدا او را رحمت نکند.

1- فی بعض النسخ «متحملا».

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که از جمله دلائل بر حدوث اجسام آنست که ما نفسهای خود و سائر اجسام عالم را چنان یافتیم که جدا نباشند از آنچه در انها حادث می شود از زیادتی و نقصان و بر آنها روان می شود از صنعت و تدبیر و بنوبت بر آنها وارد می شود از صورتها و هیئتها و بالبدیهه دانسته ایم که ما آنها را نساخته ایم و نه کسی که از جنس مادر مثل حال ما است آنها را ساخته و در هیچ عقلی روا نباشد و در وهم و خیالی تصور نشود که آنچه از حوادث جدا نباشد و آنها را پیشی نگرفته باشد قدیم باشد و نه آنکه این چیزها بر آنچه ما آنها را بر آن مشاهده میکنیم از تدبیر و آنچه آن را بچشم سر در اینها می بینیم از اختلاف تقدیر موجود شود نه از صانعی یا حادث شود نه بمدبری و اگر روا باشد که عالم با آنچه در آنست از استواری صنعت و تعلق و در آویختگی بعضی از آن به بعضی و حاجت بعضی از آن ببعض دیگر نه بصانعی باشد که آن را ساخته باشد و حادث شود نه بموجودی که آن را ایجاد فرموده باشد هر آینه آنچه پست تر از آن باشد از احکام و استواری سزاوارتر باشد بجواز و اولی بتصور و امکان و بر این وضع وجود نوشته که نویسنده از برایش نیست و خانه ساخته که سازنده ندارد و صورت محکمه که نگارنده ندارد روا میبود و در قیاس ممکن بود که کشتی بر استوارتر نظمی مرکب و بهم آمیخته شود و بر محکمتر صنعی اجتماع کند نه بصانعی که آن را ساخته یا بجامعی که آن را فراهم آورده باشد و چون ارتکاب و اجازه این امر بیرون رفتن از نهایت و عقول بود اول مثل این خواهد بود بلکه غیر از آنچه ما ذکر کردیم در عالم و آنچه در آنست از ذکر افلاک آن و اختلاف اوقات و آفتاب و ماه و طلوع و غروب آنها و آمدن سرما و گرما در اوقات آنها و اختلاف و اختلاف میوه ها و نوع بنوع بودن درختها و آمدن آنچه بآن احتیاج می شود از اینها در هنگام و وقت آن سخت تر مکابره و روشن تر معانده ایست و این مطلب واضح و روشن است و الحمد اللّٰه و بعضی از اهل توحید و معرفت را از دلیل بر حدوث اجسام سؤال کردم گفت که دلیل بر حدوث اجسام آنست که آنها در وجود خویش خالی و تهی نباشند از کون و بودنی که وجود آنها بسته بوجود آنست و کون همان محاذات و برابرشدنست در جایی نه جای دیگر و در هر زمان که جسم در محاذاتی یافت شود نه محاذاتی دیگر با جواز وجود آن در محاذات دیگر دانسته می شود که در آن محاذات مخصوص نبوده مگر بجهت معینی و آن معنی محدث و مخلوق است پس جسم در این هنگام محدث و مخلوق است که از محدث و مخلوق جدا نشود و بر آن تقدم نگیرد و از جمله دلیل بر اینکه خدای تبارک و تعالی جسم نیست آنست که هیچ جسمی نیست مگر آنکه آن را مانندیست که یا موجود است یا موهوم و آنچه از جهتی از جهات

مانندی دارد محدث و مخلوق است بآنچه از حدوث اجسام دلالت کرده و چون خدای عز و جل قدیم بوده ثابت شد که جسم نیست و چیزی دیگر و آن اینست که قول قائل که میگوید جسم در حقیقت لغت نشانست از برای آنچه دراز و پهنی باشد صاحب اجزاء و ابعاض و محتمل از برای زیادتی پس اگر قائل که میگوید خدای عز و جل جسم است این قول را تحقیق میکند و ثابت میگرداند و معنیش را تمام بآن میدهد بر او لازم آید که خدای سبحانه را با همه این حقیقتها و صفتها ثابت کند و بر او لازم آید که خدا حادث باشد بآنچه حدوث اجسام بآن ثابت می شود یا آنکه اجسام قدیم باشند و اگر از این قول رجوع نکند مگر بسوی نام نهادن و بس که مرادش محض لفظ و نام نهادن باشد واضع از برای اسم باشد و در غیر جای آن و چون کسی باشد که خدای عز و جل را آدمی و گوشت و خون نامیده و معنی آنها را اثبات نکرده و خلاف خود را با ما بر اسم قرار داده نه معنی و اسمهای خدای تبارک و تعالی فرا گرفته نمیشوند مگر از آن جناب یا از رسولش (ص) یا از ائمه رهنمایان علیهم السلام چه علماء علام اتفاق دارند که اسمهای خدا توفیقی است و کسی را نمیرسد که از پیش خود اسمی را از برایش قرار دهد و هر چند که آن اسم بر او صادق باشد

ص: 535

حديث 7

7- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّ لِلْجِسْمِ سِتَّةَ أَحْوَالٍ الصِّحَّةَ وَ الْمَرَضَ وَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ وَ النَّوْمَ وَ الْيَقَظَةَ وَ كَذَلِكَ الرُّوحُ فَحَيَاتُهَا عِلْمُهَا وَ مَوْتُهَا جَهْلُهَا وَ مَرَضُهَا شَكُّهَا وَ صِحَّتُهَا يَقِينُهَا وَ نَوْمُهَا غَفْلَتُهَا وَ يَقَظَتُهَا حِفْظُهَا.

و من الدليل على أن الأجسام محدثه(1) أن الأجسام لا تخلو من أن تكون مجتمعه أو مفترقه و متحركه أو ساكنه و الاجتماع و الافتراق و الحركه و السكون محدثه فعلمنا أن الجسم محدث لحدوث ما لا ينفک منه و لا يتقدمه.

فإن قال قائل و لم قلتم إن الاجتماع و الافتراق معنيان و كذلک الحركه و السكون حتى زعمتم أن الجسم لا يخلو منهما قيل له الدليل على ذلک أنا نجد الجسم يجتمع بعد أن كان مفترقا و قد كان يجوز أن يبقى مفترقا فلو لم يكن قد حدث معنى كان لا يكون بأن يصير مجتمعا أولى من أن يبقى مفترقا على ما كان عليه لأنه لم يحدث نفسه فى هذا الوقت فيكون بحدوث نفسه ما صار مجتمعا(2) و لا بطلت فى هذا الوقت فيكون لبطلانها و لا يجوز أن يكون لبطلان معنى ما صار مجتمعا أ لا ترى أنه لو كان إنما يصير مجتمعا لبطلان معنى و مفترقا لبطلان معنى لوجب أن يصير مجتمعا و مفترقا فى حاله واحده لبطلان المعنيين جميعا و أن يكون كل شى ء خلا من أن يكون فيه معنى مجتمعا مفترقا حتى كان يجب أن يكون الأعراض مجتمعه متفرقه لأنها قد خلت من المعانى(3)

1- هذا الكلام إلى آخر الباب من المصنّف، قد أتى بالحديث فى ضمن كلامه شاهدا.
2- «ما» هذه مصدريه و كذا ما بعدها.
3- أى المعانى الأربعه: الحركه و السكون و الاجتماع و الافتراق.

و قد تبين بطلان ذلک و فی بطلان ذلک دلیل علی أنه إنما کان مجتمعا لحدوث معنی و متفرقا لحدوث معنی و کذلک القول فی الحرکه و السکون و سائر الأعراض.

فإن قال قائل فإذا قلتم إن المجتمع إنما یصیر مجتمعا لوجود الاجتماع و مفترقا لوجود الافتراق- فما أنکرتم من أن یصیر مجتمعا مفترقا لوجودهما فیه کما ألزمتم ذلک من یقول إن المجتمع إنما یصیر مجتمعا لانتفاء الافتراق و مفترقا لانتفاء الاجتماع قیل له إن الاجتماع و الافتراق هما ضدان و الأضداد تتضاد فی الوجود فلیس یجوز وجودهما فی حال لتضادهما و لیس هذا حکمهما فی النفی لأنه لا ینکر انتفاء الأضداد فی حاله واحده کما ینکر وجودها فلهذا ما قلنا(1) إن الجسم لو کان مجتمعا لانتفاء الافتراق و مفترقا لانتفاء الاجتماع لوجب أن یصیر مجتمعا مفترقا لانتفائهما أ لا تری أنه قد ینتفی عن الأحمر السواد و البیاض مع تضادهما و أنه لا یجوز وجودهما و اجتماعهما فی حال واحده فثبت أن انتفاء الأضداد لا ینکر فی حال واحده کما ینکر وجودها و أیضا فإن القائل بهذا القول قد أثبت الاجتماع و الافتراق و الحرکه و السکون و أوجب أن لا یجوز خلو الجسم منها لأنه إذا خلا منها یجب أن یکون مجتمعا مفترقا و متحرکا ساکنا إذ کان لخلوه منها ما یوصف بهذا الحکم و إذا کان ذلک کذلک و کان الجسم لم یخل من هذه الحوادث یجب أن یکون محدثا و یدل علی ذلک أیضا أن الإنسان قد یؤمر بالاجتماع و الافتراق و الحرکه و السکون و یفعل ذلک و یحمد به و یشکر علیه و یذم علیه إذا کان قبیحا و قد علمنا أنه لا یجوز أن یؤمر بالجسم و لا أن ینهی عنه و لا أن یمدح من أجله و لا یذم له فواجب أن یکون الذی أمر به و نهی عنه و استحق من أجله المدح و الذم غیر الذی لا یجوز أن یؤمر به و لا أن ینهی عنه و لا أن یستحق به المدح و الذم فوجب بذلک إثبات الأعراض.

1- ما هذه موصوله، و قوله: «لهذا» خبر له مقدم علیه، و أن بالفتح بدل عن الموصول، و فی نسخه(ج) «فلهذا ما قلته- الخ».

فإن قال فلم قلتم إن الجسم لا يخلو من الاجتماع و الافتراق و الحركه و السكون و لم أنكرتم أن يكون قد خلا فيما لم يزل من ذلک فلا يدل ذلک على حدوثه قيل له لو جاز أن يكون قد خلا فيما مضى من الاجتماع و الافتراق و الحركه و السكون لجاز أن يخلو منها الآن و نحن نشاهده فلما لم يجز أن يوجد أجسام غير مجتمعه و لا مفترقه علمنا أنها لم تخل فيما مضى.

فإن قال و لم أنكرتم أن يكون قد خلا من ذلک فيما مضى و إن كان لا يجوز أن يخلو الآن منه- قيل له إن الأزمنه و الأمكنه لا تؤثران فى هذا الباب أ لا ترى لو كان قائل قال كنت أخلو من ذلک عام أول أو منذ عشرين سنه و إن ذلک سيمكننى بعد هذا الوقت أو يمكننى بالشام دون العراق أو بالعراق دون الحجاز لكان عند أهل العقل مخبلا جاهلا و المصدق له جاهل فعلمنا أن الأزمنه و الأمكنه لا تؤثران فى ذلک و إذا لم يكن لها حكم و لا تأثير فى هذا الباب فواجب أن يكون حكم الجسم فيما مضى و فيما يستقبل حكمه الآن و إذا كان لا يجوز أن يخلو الجسم من هذا الوقت من الاجتماع و الافتراق و الحركه و السكون علمنا أنه لم يخل من ذلک قط و أنه لو خلا من ذلک فيما مضى كان لا ينكر أن يبقى على ما كان عليه إلى هذا الوقت فكان لو أخبرنا مخبر عن بعض البلدان الغائبه أن فيها أجساما غير مجتمعه و لا مفترقه و لا متحركه و لا ساكنه أن نشک فى ذلک و لا نأمن أن يكون صادقا و فى بطلان ذلک دليل على بطلان هذا القول و أيضا فإن من أثبت الأجسام غير مجتمعه و لا مفترقه فقد أثبتها غير متقاربه بعضها عن بعض و لا متباعده بعضها عن بعض و هذه صفه لا تعقل لأن الجسمين لا بد من أن يكون بينهما مسافه و بعد أو لا يكون بينهما مسافه و لا بعد و لا سبيل إلى ثالث فلو كان بينهما مسافه و بعد لكانا مفترقين و لو كان لا مسافه بينهما و لا بعد لوجب أن يكونا مجتمعين- لأن هذا هو حد الاجتماع و الافتراق و إذا كان ذلک كذلک فمن أثبت الأجسام غير مجتمعه و لا مفترقه فقد أثبتها على صفه لا تعقل و من خرج بقوله عن المعقول كان مبطلا.

فإن قال قائل و لم قلتم إن الأعراض محدثه و لم أنكرتم أن تكون قديمه مع الجسم لم تزل قيل له لأنا وجدنا المجتمع إذا فرق بطل منه الاجتماع و حدث له الافتراق و كذلک المفترق إذا جمع بطل منه الافتراق و حدث له الاجتماع و القديم هو قديم لنفسه و لا يجوز عليه الحدوث و البطلان فثبت أن الاجتماع و الافتراق محدثان و كذلک القول فی سائر الأعراض أ لا ترى أنها تبطل بأضدادها ثم تحدث بعد ذلک و ما جاز عليه الحدوث و البطلان لا يكون إلا محدثا و أيضا فإن الموجود القديم الذی لم يزل لا يحتاج فی وجوده إلى موجد فيعلم أن الوجود أولى به من العدم لأنه لو لم يكن الوجود أولى به من العدم لم يوجد إلا بموجد و إذا كان ذلک كذلک علمنا أن القديم لا يجوز عليه البطلان إذا كان الوجود أولى به من العدم و إن ما جاز عليه أن يبطل لا يكون قديما.

فإن قال و لم قلتم إن ما لم يتقدم المحدث يجب أن يكون محدثا قيل له لأن المحدث هو ما كان بعد أن لم يكن و القديم هو الموجود لم يزل و الموجود لم يزل يجب أن يكون متقدما لما قد كان بعد أن لم يكن و ما لم يتقدم المحدث فحظه فی الوجود حظ المحدث لأنه ليس له من التقدم إلا ما للمحدث و إذا كان ذلک كذلک و كان المحدث بما له من الحظ فی الوجود و التقدم لا يكون قديما بل يكون محدثا فذلک ما شاركه فی علته و ساواه فی الوجود و لم يتقدمه فواجب أن يكون محدثا.

فإن قال أ و ليس الجسم لا يخلو من الأعراض و لا يجب أن يكون عرضا فما أنكرتم أن لا يخلو من الحوادث و لا يجب أن يكون محدثا قيل له إن وصفنا العرض بأنه عرض ليس هو من صفات التقدم و التأخر إنما هو إخبار عن أجناسها(1) و الجسم إذا لم يتقدمها فليس يجب أن يصير من جنسها فلهذا لا يجب أن يكون الجسم و إن لم يتقدم الأعراض عرضا إذا لم يشاركها فيما له كانت الأعراض أعراضا و وصفنا القديم بأنه قديم هو إخبار عن تقدمه و وجوده لا إلى أول و وصفنا المحدث بأنه محدث هو إخبار عن كونه إلى غايه و نهايه و ابتداء و أول و إذا كان ذلک كذلک فما لم يتقدمه من الأجسام فواجب أن يكون موجودا إلى غايه و نهايه لأنه لا يجوز أن يكون الموجود لا إلى أول لم يتقدم الموجود إلى أول و ابتداء و إذا كان ذلک كذلک فقد شارک المحدث فيما كان له محدثا و هو وجوده إلى غايه فلذلک وجب أن يكون محدثا لوجوده إلى غايه و نهايه و كذلک الجواب فى سائر ما تسأل فى هذا الباب من هذه المسأله.

فإن قال قائل فإذا ثبت أن الجسم محدث فما الدليل على أن له محدثا قيل له لأنَّا وجدنا الحوادث كلها متعلقه بالمحدث فإن قال و لم قلتم إن المحدثات إنما كانت متعلقه بالمحدث من حيث كانت محدثه قيل لأنها لو لم تكن محدثه لم تحتج إلى محدث أ لا ترى أنها لو كانت موجوده غير محدثه أو كانت معدومه لم يجز أن تكون متعلقه بالمحدث و إذا كان ذلک كذلک فقد ثبت أن تعلقها بالمحدث إنما هو من حيث كانت محدثه فوجب أن يكون حكم كل محدث حكمها فى أنه يجب أن يكون له محدث و هذه أدلّه أهل التوحيد الموافقه للكتاب و الآثار الصحيحه عن النبى ص و الأئمه ع

1- أى عن أجناس الاعراض.

ترجمه:

حدیث کردما را احمد بن حسن بن قطان گفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی عسگری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن زکریاء از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از حضرت جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حضرت امام حسین علیهم السلام که فرمود امیر المؤمنین فرمود که جسم را شش حال است تندرستی و بیماری و مردن و زندگی و خواب و بیداری و همچنین روح پس زندگیش دانستن آن و مردنش ندانستن آن و بیماریش شک آن و تندرستیش یقین آن و خوابش غفلت آن و بیداریش حفظ آنست و از جمله دلیل بر آنکه اجسام و مخلوقند و محدث آنست که اجسام خالی از این نیستند که یا مجتمع باشد یا مفترق یا متحرک یا ساکن و اجتماع و افتراق و حرکت و سکون محدث و مخلوق اند پس دانستیم که جسم محدث و مخلوق است بجهت حدوث آنچه از آن جدا نمیشود و بر آن تقدم ندارد و اگر گوینده بگوید که چرا گفتید که اجتماع و افتراق دو معنی اند و همچنین حرکت و سکون تا آنکه پنداشتید که جسم از اینها خالی نباشد باو گفته شود که دلیل بر آن این است که ما جسم را مییابیم که مجتمع می شود بعد از آنکه مفترق بوده و حال آنکه روا بود که مفترق باقی بماند پس اگر چنان نبود که معینی حادث شده باشد چنان بود که باینکه مجتمع گردد اولی نبود از اینکه مفترق باقی بماند بر آنچه بر آن بود زیرا که آن در این وقت خود را احداث نکرده تا آنکه بحدوث نفسش آنچه مجتمع گردیده موجود شود و در این وقت باطل نشده تا آنکه بجهت بطلانش موجود شود و روا نباشد که معنی آنچه مجتمع گردیده بجهت بطلان آن باشد آیا نمی بینی که اگر چنان باشد که مجتمع نگردد مگر بجهت بطلان معینی و مفترق نگردد مگر بجهت بطلان معینی دیگر هر آینه واجب باشد که در یک حالت مجتمع و مفترق گردد مگر بجهت بطلان هر دو معنی و آنکه هر چیزی که خالی از این باشد که در آن معینی باشد مجتمع و مفترق باشد تا آنکه واجب میبود که عرضها مجتمع و مفترق باشند زیرا که آنها از این معینها خالی باشند و بطلان این ظاهر شد علاوه بر آنکه آن مجتمع نبوده مگر بجهت حدوث معینی و مفترق نبوده مگر بجهت حدوث معینی دیگر و همچنین قول در حرکت و سکون و سائر عرضها پس اگر بگوید که هر گاه بگوئید که مجتمع مجتمع نمیگردد مگر بجهت وجود اجتماع و مفترق نمیشود مگر ص: 345

بجهت وجود افتراق پس چه انکار میکنید از آنکه مجتمع و مفترق گردد بجهت وجود هر دو امر در آن چنان که شما این را لازم آوردید بر کسی که میگوید که مجتمع مجتمع نمیشود مگر بجهت انتفاء افتراق یا مفترق نمیگردد مگر بجهت انتفای اجتماع باو گفته شود که اجتماع و افتراق دو ضدند و اضداد در وجود با یک دیگر ضدیت و دشمنی دارند پس چنان نیست که وجود هر دو در حالی روا باشد بجهت تضاد اینها و حکم آنها در نفی این نیست زیرا که انتفای اضداد در یک حالت انکار نمیشود چنان که وجود آنها انکار می شود و از برای همین است آنچه ما گفتیم که جسم اگر مجتمع باشد بجهت انتفای افتراق و مفترق باشد بجهت انتفای اجتماع هر آینه واجب باشد که مجتمع و مفترق گردد بجهت انتفای هر دو امر آیا نمی بینی که گاه باشد که سیاهی و سفیدی از چیز سرخ منتفی می شود با تضاد سیاهی و سفیدی و نمی بینی که وجود و اجتماع هر دو در یک حالت روا نباشد چنان که وجود هر دو انکار می شود و نیز قائل باین قول اجتماع و افتراق و حرکت و سکون را اثبات کرده و واجب گردانیده که خالی بودن جسم از اینها روا نباشد زیرا که جسم هر گاه از اینها خالی شود واجب است که مجتمع و مفترق و متحرک و ساکن باشد هر گاه چنان باشد که بجهت خالی بودنش از اینها باین حکم وصف نشود و چون این امر همچنین باشد و جسم از این حوادث خالی نباشد واجب است که محدث و مخلوق باشد و نیز بر این دلالت میکند که انسان گاهست که باجتماع و افتراق و حرکت و سکون امر می شود و آن را بجا میاورد و بآن ستوده و بر آن شکر می شود و او را بر آن مذمت میکنند هر گاه قبیح باشد و ما دانسته ایم که روا نباشد که بجسم امر شود و نه آنکه از آن نهی شود و نه آنکه بآن مدح شود از جهت آن و مذمت نشود از برای آن پس واجب است که آنچه بآن امر شده و از آن نهی شده و از جهت آن مدح و ذم را مستحق گردیده غیر از آن چیزی باشد که روا نباشد که بآن امر شود نه آنکه از آن نهی شود و نه آنکه بآن مدح و ذم را مستحق گردد پس باین اثبات اعراض واجب شد پس اگر بگوید که چرا گفتید که جسم از اجتماع و افتراق خالی نباشد و چرا انکار کردید که در آنچه پیوسته بوده از این خالی باشد پس این دلیل دلالت بر حدوثش نمیکند باو گفته شود که اگر روا باشد که در زمان گذشته و آنچه رفته از اجتماع و افتراق و حرکت و سکون خالی باشد هر آینه روا باشد که اکنون از آنها خالی باشد و ما آن را مشاهده کنیم و چون روا نباشد که اجسام یافت شوند که نه مجتمع باشند و نه مفترق دانستیم که اینها در آنچه گذشته خالی از این نبوده اند پس اگر بگوید که چرا انکار کردید که در آنچه گذشته از این خالی باشد و هر چند که چنان باشد که روا نباشد که اکنون از آن خالی باشد باو گفته شود که زمانها و مکانها در در

این باب تاثیر ندارند آیا نمی بینی که اگر گوینده بگوید که من در سال اول یا مدت بیست سال می شود که چنان بودم که از این خالی بودم و همین امر بعد از این وقت بزودی مرا ممکن شود یا در شام مرا ممکن شود نه عراق یا در عراق نه حجاز هر آینه در نزد اهل عقل محیل جاهلی باشد که محال میگوید و نمیداند و آنکه او را تصدیق میکند و سخنش را باور میدارد جاهل خواهد بود پس دانستیم که زمانها و مکانها در این تاثیر نمیکنند و هر گاه آنها را در این باب حکم و تاثیری نباشد واجب است که حکم جسم در نهان گذشته و در زمان آینده حکم آن در این زمان باشد و هر گاه چنان باشد که روا نباشد که جسم در این وقت از اجتماع و افتراق و حرکت و سکون خالی نباشد دانستیم که هرگز از این خالی نبوده و دانستیم که اگر در زمان گذشته از این خالی میبود انکار نمیشد که تا این وقت باقی بماند بر آنچه بر آن بوده پس امر چنان بود اگر خبر دهنده ما را خبر میداد از بعضی از شهرهای پنهان که در آنها جسمی چندند نه مجتمع و نه مفترق و نه متحرک و نه ساکن که در آن شک کنیم و ایمن نباشیم که راستگو باشد و در بطلان آن دلیل است بر بطلان این قول و نیز هر که اجسام را اثبات کرده که نه مجتمع باشند و نه مفترق بحقیقت که آنها را اثبات کرده در حالتی که بعضی از آنها ببعضی نزدیکی ندارد و بعضی از آنها از بعضی دوری ندارد و این صفتی است که معقول نباشد و بعقل در نیاید زیرا که دو جسم چاره نیست از اینکه در میانه ایشان مسافت و دوری باشد یا در میانه ایشان نه مسافت باشد و نه دوری و راهی بسوی مشق سیم نیست پس اگر در میانه ایشان مسافت و دوری باشد هر آنیه مفترق باشند و اگر چنان باشد که نه مسافت در ایشان باشد و نه دوری واجب است که مجتمع باشند زیرا که این حد اجتماع و افتراق است و هر گاه این امر همچنین باشد پس کسی که اجسام را اثبات کرده در حالی که نه مجتمع باشند و نه مفترق بحقیقت که آنها را اثبات نموده بر صفتی که معقول نباشد و هر که بقول خویش از معقول بیرون رود بر باطل باشد پس اگر گوینده بگوید که چرا گفتید که این اعراض محدث و مخلوق اند و چرا انکار کردید که قدیم باشند و پیوسته با جسم باشند باو گفته شود که زیرا که ما مجتمع را یافتیم که چون تفریق شود اجتماع از آن باطل شود و افتراق از برایش حادث گردد و همچنین مفترق هر گاه جمع شود افتراق از آن باطل شود و اجتماع از برایش حادث گردد و قدیم آنست که بخودی خود قدیم است و حدوث و بطلان بر او نباشد پس ثابت شد که اجتماع و افتراق محدث و مخلوقند و همچنین است قول در سائل اعراض آیا نمی بینی که آنها باضداد خویش باطل میشوند و بعد از آن حادث میشوند و آنچه حدوث و بطلان بر آن روا باشد نباشد مگر محدث و مخلوق و نیز موجود قدیم آنست که همیشه بوده و در وجودش بموجدی احتیاج ندارد پس معلوم می

شود که وجود نسبت بآن از عدم اولی است زیرا که اگر وجود نسبت بآن از عدم اولی نبود موجود نمیشد مگر بموجدی و هر گاه این امر همچنین باشد بدانیم که قدیم بطلان بر او روا نباشد هر گاه وجود نسبت باو از عدم اولی باشد و بدانیم که آنچه بر او روا باشد که باطل شود قدیم نباشد پس اگر گوینده بگوید که چرا گفتید که آنچه بر محدث و مخلوق تقدیم ندارد واجب است که محدث و مخلوق باشد باو گفته شود که زیرا که محدث و مخلوق همان چیزیست که بوده بعد از آنکه نبوده و قدیم همان موجودیست که همیشه بوده و موجودی که همیشه بوده واجب است که متقدم باشد بر آنچه بوده بعد از آنکه نبوده و آنچه بر محدث و مخلوق تقدم ندارد بهره اش در وجود بهره محدث و مخلوق است زیرا که آن را از تقدم نیست مگر آنچه از برای محدث و مخلوق است و هر گاه این امر همچنین باشد و محدث و مخلوق بآنچه از برای آنست از بهره در وجود و تقدم باشد قدیم نباشد بلکه محدث و مخلوق باشد پس همچنین آنچه بآن در علتش مشارکت کند یا در وجود با آن برابر باشد و بر آن تقدم نداشته باشد واجب است که محدث و مخلوق باشد پس اگر بگوید که آیا چنان نیست که جسم از اعراض خالی نباشد و واجب نباشد که عرض باشد پس چه انکار کردید که از حوادث خالی نباشد و واجب نباشد که محدث و مخلوق باشد باو گفته شود که وصف کردن ما عرض را باینکه آن عرض است از صفات تقدم و تاخر نیست جز این نیست که آن اخبار از اجناس آنها است و جسم هر گاه بر آنها مقدم نباشد واجب نباشد که از جنس آنها شود و از برای همین واجب نباشد که جسم و هر چند که بر اعراض تقدم نداشته باشد عرض باشد هر گاه با آنها مشارکت نکند در آنچه از برای آن اعراض اعراض باشند و وصف کردن ما قدیم را که آن قدیم است اخبار از تقدم و وجود او است نه تا اولی یعنی بدون اول که اول ندارد و وصف کردن ما محدث و مخلوق را به اینکه آن محدث و مخلوق است اخبار از بودن آنست تا غایت و نهایت و ابتداء و اولی و هر گاه این امر همچنین باشد پس آنچه بر آن تقدم نداشته باشد از اجسام واجب است که موجود باشد تا غایت و نهایتی زیرا که روا نباشد که موجود نه تا اولی چنان باشد که به موجود تا اول و ابتدائی تقدم نداشته باشد و هر گاه این امر همچنین باشد بحقیقت که با محدث و مخلوق مشارکت نموده در آنچه بجهت آن محدث و مخلوق بوده و آن وجود و هستی آنست تا غایتی پس از برای همین واجب شد که محدث و مخلوق باشد بجهت وجود آن تا غایت و نهایتی و همچنین است جواب و در سائر آنچه سؤال می شود در این باب از این مسأله پس اگر گوینده بگوید که چون ثابت شد که جسم محدث و مخلوق است دلیل بر اینکه محدث و خالقی دارد چیست باو گفته شود که ما همه حوادث را متعلق و در آویخته بمحدث و مخلوق یافتیم پس اگر بگوید که چرا گفتید که

محدثات متعلق بمحدث و مخلوق نباشند مگر از آن حيثيت كه محدث و مخلوق باشند باو گفته شود كه زيرا كه آنها اگر محدث و مخلوق نباشند بمحدث و خالقى احتياج نداشته باشند آيا نمى بينى كه اينها اگر موجودى بودند كه محدث و مخلوق نبودند يا معدوم بودند روا نبود كه متعلق بمحدث و مخلوق باشند و هر گاه اين امر همچنين باشد بحقيقت كه ثابت شد كه تعلق اينها بمحدث و مخلوق نيست مگر از آنجا كه محدث و مخلوق بودند پس واجب شد كه حكم هر محدث و مخلوقى حكم اينها باشد در اينكه واجب باشد كه آن را محدث و خالق باشد و اينها دليلهاى اهل توحيد است كه با كتاب خدا و روايت هاى صحيحه كه از پيغمبر (ص) و ائمه عليهم السلام منقولست موافقت دارد.

ص: 542

43- باب حدیث ذعلب

اشاره

حدیث ذعلب و ذعلب بکسر ذال و سکون عین و فتح لام در اصل لغت بمعنی شتر ماده چیست رفتار است و نام مردیست یمانی که در این حدیث و حدیث بعد از این مذکور است.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی السَّرِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یُونُسَ عَنْ سَعْدٍ الْكِنَانِیِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: لَمَّا جَلَسَ عَلِیٌّ ع فِی الْخِلَافَهِ وَ بَایَعَهُ النَّاسُ خَرَجَ إِلَی الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّماً بِعِمَامَهِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَابِساً بُرْدَهَ رَسُولِ اللَّهِ ص مُتَنَعِّلًا نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص مُتَقَلِّداً سَیْفَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَجَلَسَ ع عَلَیْهِ مُتَمَكِّناً ثُمَّ شَبَّکَ بَیْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا أَسْفَلَ بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ یَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی هَذَا سَفَطُ الْعِلْمِ هَذَا لُعَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص هَذَا مَا زَقَّنِی رَسُولُ اللَّهِ ص زَقّاً زَقّاً سَلُونِی فَإِنَّ عِنْدِی عِلْمَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ- أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ ثُنِیَتْ لِیَ الْوِسَادَهُ فَجَلَسْتُ عَلَیْهَا لَأَفْتَیْتُ أَهْلَ التَّوْرَاهِ بِتَوْرَاتِهِمْ حَتَّی تَنْطِقَ التَّوْرَاهُ فَتَقُولَ صَدَقَ عَلِیٌّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِیَّ وَ أَفْتَیْتُ أَهْلَ الْإِنْجِیلِ بِإِنْجِیلِهِمْ حَتَّی یَنْطِقَ الْإِنْجِیلُ فَیَقُولَ صَدَقَ عَلِیٌّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِیَّ وَ أَفْتَیْتُ أَهْلَ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ حَتَّی یَنْطِقَ الْقُرْآنُ فَیَقُولَ صَدَقَ عَلِیٌّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِیَّ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْقُرْآنَ لَیْلًا وَ نَهَاراً فَهَلْ فِیكُمْ أَحَدٌ یَعْلَمُ مَا نَزَلَ فِیهِ وَ لَوْ لَا آیَهٌ فِی كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ بِمَا یَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ هِیَ هَذِهِ الْآیَهُ- یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ(1)

1- الرعد: 39، ظاهر كلامه علیه السّلام أن علمه علیه السّلام دون البداء، و لكن الآیات و الاخبار تدلّ علی أنّه شامل له، فلا بدّ من صرفه عن ظاهره، بل الظهور ممنوع.

ثُمَّ قَالَ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَوَ اللَّهِ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ لَوْ سَأَلْتُمُونِی عَنْ آیَهٍ آیَهٍ فِی لَیْلٍ أُنْزِلَتْ أَوْ فِی نَهَارٍ أُنْزِلَتْ مَکِّیِّهَا وَ مَدَنِیِّهَا سَفَرِیِّهَا وَ حَضَرِیِّهَا نَاسِخِهَا وَ مَنْسُوخِهَا مُحْکَمِهَا وَ مُتَشَابِهِهَا وَ تَأْوِیلِهَا وَ تَنْزِیلِهَا لَأَخْبَرْتُکُمْ فَقَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ ذِعْلِبٌ وَ کَانَ ذَرِبَ اللِّسَانِ بَلِیغاً فِی الْخُطَبِ شُجَاعَ الْقَلْبِ فَقَالَ لَقَدِ ارْتَقَی ابْنُ أَبِی طَالِبٍ مِرْقَاهً صَعْبَهً لَأُخَجِّلَنَّهُ الْیَوْمَ لَکُمْ فِی مَسْأَلَتِی إِیَّاهُ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَلْ رَأَیْتَ رَبَّکَ قَالَ وَیْلَکَ یَا ذِعْلِبُ لَمْ أَکُنْ بِالَّذِی أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ قَالَ فَکَیْفَ رَأَیْتَهُ صِفْهُ لَنَا قَالَ وَیْلَکَ لَمْ تَرَهُ الْعُیُونُ بِمُشَاهَدَهِ الْأَبْصَارِ وَ لَکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ وَیْلَکَ یَا ذِعْلِبُ إِنَّ رَبِّی لَا یُوصَفُ بِالْبُعْدِ وَ لَا بِالْحَرَکَهِ وَ لَا بِالسُّکُونِ وَ لَا بِالْقِیَامِ قِیَامِ انْتِصَابٍ وَ لَا بِجَیْئَهٍ وَ لَا بِذَهَابٍ- لَطِیفُ اللَّطَافَهِ لَا یُوصَفُ بِاللُّطْفِ عَظِیمُ الْعَظَمَهِ لَا یُوصَفُ بِالْعِظَمِ کَبِیرُ الْکِبْرِیَاءِ لَا یُوصَفُ بِالْکِبَرِ جَلِیلُ الْجَلَالَهِ لَا یُوصَفُ بِالْغِلَظِ رَءُوفُ الرَّحْمَهِ لَا یُوصَفُ بِالرِّقَّهِ مُؤْمِنٌ لَا بِعِبَادَهٍ مُدْرِکٌ لَا بِمَجَسَّهٍ قَائِلٌ لَا بِاللَّفْظِ هُوَ فِی الْأَشْیَاءِ عَلَی غَیْرِ مُمَازَجَهٍ خَارِجٌ مِنْهَا عَلَی غَیْرِ مُبَایَنَهٍ فَوْقَ کُلِّ شَیْ ءٍ فَلَا یُقَالُ شَیْ ءٌ فَوْقَهُ وَ أَمَامَ کُلِّ شَیْ ءٍ فَلَا یُقَالُ لَهُ أَمَامٌ دَاخِلٌ فِی الْأَشْیَاءِ لَا کَشَیْ ءٍ فِی شَیْ ءٍ دَاخِلٍ وَ خَارِجٌ مِنْهَا لَا کَشَیْ ءٍ مِنْ شَیْ ءٍ خَارِجٍ فَخَرَّ ذِعْلِبٌ مَغْشِیّاً عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ تَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِ هَذَا الْجَوَابِ وَ اللَّهِ لَا عُدْتُ إِلَی مِثْلِهَا ثُمَّ قَالَ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَقَامَ إِلَیْهِ الْأَشْعَثُ بْنُ قَیْسٍ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ کَیْفَ یُؤْخَذُ مِنَ الْمَجُوسِ الْجِزْیَهُ وَ لَمْ یُنْزَلْ عَلَیْهِمْ کِتَابٌ وَ لَمْ یُبْعَثْ إِلَیْهِمْ نَبِیٌّ قَالَ بَلَی یَا أَشْعَثُ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ کِتَاباً وَ بَعَثَ إِلَیْهِمْ رَسُولًا حَتَّی کَانَ لَهُمْ مَلِکٌ سَکِرَ ذَاتَ لَیْلَهٍ فَدَعَا بِابْنَتِهِ إِلَی فِرَاشِهِ فَارْتَکَبَهَا- فَلَمَّا أَصْبَحَ تَسَامَعَ بِهِ قَوْمُهُ فَاجْتَمَعُوا إِلَی بَابِهِ فَقَالُوا أَیُّهَا الْمَلِکُ دَنَّسْتَ عَلَیْنَا دِینَنَا وَ أَهْلَکْتَهُ فَاخْرُجْ نُطَهِّرْکَ وَ نُقِمْ عَلَیْکَ الْحَدَّ فَقَالَ لَهُمُ اجْتَمِعُوا وَ اسْمَعُوا کَلَامِی فَإِنْ یَکُنْ لِی مَخْرَجٌ مِمَّا ارْتَکَبْتُ وَ إِلَّا فَشَأْنَکُمْ فَاجْتَمَعُوا فَقَالَ لَهُمْ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَمْ یَخْلُقْ خَلْقاً أَکْرَمَ عَلَیْهِ مِنْ أَبِینَا آدَمَ وَ أُمِّنَا حَوَّاءَ قَالُوا صَدَقْتَ أَیُّهَا الْمَلِکُ قَالَ أَ فَلَیْسَ قَدْ زَوَّجَ بَنِیهِ مِنْ بَنَاتِهِ وَ بَنَاتِهِ مِنْ بَنِیهِ قَالُوا صَدَقْتَ هَذَا هُوَ الدِّینُ فَتَعَاقَدُوا عَلَی ذَلِکَ فَمَحَا اللَّهُ مَا فِی صُدُورِهِمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ رَفَعَ عَنْهُمُ الْکِتَابَ فَهُمُ الْکَفَرَهُ یَدْخُلُونَ النَّارَ بِلَا حِسَابٍ وَ الْمُنَافِقُونَ أَشَدُّ حَالًا مِنْهُمْ قَالَ الْأَشْعَثُ وَ اللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِ هَذَا الْجَوَابِ وَ اللَّهِ لَا عُدْتُ إِلَی مِثْلِهَا أَبَداً ثُمَّ قَالَ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَقَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی الْمَسْجِدِ مُتَوَکِّئاً عَلَی عَصَاهُ فَلَمْ یَزَلْ یَتَخَطَّی النَّاسَ حَتَّی دَنَا مِنْهُ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ دُلَّنِی عَلَی عَمَلٍ أَنَا إِذَا عَمِلْتُهُ نَجَّانِیَ اللَّهُ مِنَ النَّارِ قَالَ لَهُ اسْمَعْ یَا هَذَا ثُمَّ افْهَمْ ثُمَّ اسْتَیْقِنْ قَامَتِ الدُّنْیَا بِثَلَاثَهٍ بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لِعِلْمِهِ وَ بِغَنِیٍّ لَا یَبْخَلُ بِمَالِهِ عَلَی أَهْلِ دِینِ اللَّهِ وَ بِفَقِیرٍ صَابِرٍ فَإِذَا کَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَ بَخِلَ الْغَنِیُّ وَ لَمْ یَصْبِرِ الْفَقِیرُ فَعِنْدَهَا الْوَیْلُ وَ الثُّبُورُ وَ عِنْدَهَا یَعْرِفُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ أَنَّ الدَّارَ قَدْ رَجَعَتْ إِلَی

بَدْئِهَا أَيِ الْكُفْرِ بَعْدَ الْإِيمَانِ أَيُّهَا السَّائِلُ فَلَا تَغْتَرَّنَّ بِكَثْرَةِ الْمَسَاجِدِ وَ جَمَاعَةِ أَقْوَامٍ أَجْسَادُهُمْ مُجْتَمِعَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى أَيُّهَا السَّائِلُ إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ زَاهِدٌ وَ رَاغِبٌ وَ صَابِرٌ- فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْ ءٍ مِنَ الدُّنْيَا أَتَاهُ وَ لَا يَحْزَنُ عَلَى شَيْ ءٍ مِنْهَا فَاتَهُ وَ أَمَّا الصَّابِرُ فَيَتَمَنَّاهَا بِقَلْبِهِ فَإِنْ أَدْرَكَ مِنْهَا شَيْئاً صَرَفَ عَنْهَا نَفْسَهُ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ سُوءِ عَاقِبَتِهَا وَ أَمَّا الرَّاغِبُ فَلَا يُبَالِي مِنْ حِلٍّ أَصَابَهَا أَمْ مِنْ حَرَامٍ قَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا عَلَامَةُ الْمُؤْمِنِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ قَالَ يَنْظُرُ إِلَى مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ حَقٍّ فَيَتَوَلَّاهُ وَ يَنْظُرُ إِلَى مَا خَالَفَهُ فَيَتَبَرَّأُ مِنْهُ وَ إِنْ كَانَ حَمِيماً قَرِيباً قَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ غَابَ الرَّجُلُ فَلَمْ نَرَهُ فَطَلَبَهُ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوهُ فَتَبَسَّمَ عَلِيٌّ ع عَلَى الْمِنْبَرِ ثُمَّ قَالَ مَا لَكُمْ هَذَا أَخِي الْخَضِرُ ع ثُمَّ قَالَ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ ص ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ ع يَا حَسَنُ قُمْ فَاصْعَدِ الْمِنْبَرَ فَتَكَلَّمْ بِكَلَامٍ لَا تَجْهَلُكَ قُرَيْشٌ مِنْ بَعْدِي فَيَقُولُونَ إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ لَا يُحْسِنُ شَيْئاً قَالَ الْحَسَنُ ع يَا أَبَتِ كَيْفَ أَصْعَدُ وَ أَتَكَلَّمُ وَ أَنْتَ فِي النَّاسِ تَسْمَعُ وَ تَرَى قَالَ لَهُ بِأَبِي وَ أُمِّي أُوَارِي نَفْسِي عَنْكَ وَ أَسْمَعُ وَ أَرَى وَ أَنْتَ لَا تَرَانِي فَصَعِدَ الْحَسَنُ ع الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ بِمَحَامِدَ بَلِيغَةٍ شَرِيفَةٍ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ص صَلَاةً مُوجَزَةً ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا وَ هَلْ تُدْخَلُ الْمَدِينَةُ إِلَّا مِنْ بَابِهَا ثُمَّ نَزَلَ فَوَثَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ ع فَحَمَلَهُ وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ ع يَا بُنَيَّ قُمْ فَاصْعَدِ الْمِنْبَرَ وَ تَكَلَّمْ بِكَلَامٍ لَا تَجْهَلُكَ قُرَيْشٌ مِنْ بَعْدِي فَيَقُولُونَ إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَا يُبْصِرُ شَيْئاً وَ لْيَكُنْ كَلَامُكَ تَبَعاً لِكَلَامِ أَخِيكَ فَصَعِدَ الْحُسَيْنُ ع الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ ص صَلَاةً مُوجَزَةً ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ص وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّ عَلِيّاً هُوَ مَدِينَةُ هُدًى فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ فَوَثَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ فَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَبَّلَهُ ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ اشْهَدُوا أَنَّهُمَا فَرْخَا رَسُولِ اللَّهِ ص وَ وَدِيعَتُهُ الَّتِي اسْتَوْدَعَنِيهَا وَ أَنَا أَسْتَوْدِعُكُمُوهَا مَعَاشِرَ النَّاسِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَائِلُكُمْ عَنْهُمَا.

ترجمه:

حدیث کردند ما را احمد بن حسن قطان و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گفتند که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریاء قطان گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عباس گفت که حدیث کرد مرا محمد بن ابی سری گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عبد اللّٰه بن یونس از سعد کنانی از اصبغ بن نباته که گفت چون علی (ع) بر سریر خلافت نشست و مردم با آن حضرت بیعت کردند بسوی مسجد بیرون آمد در حالی که عمامه رسول خدا (ص) را بر سر بسته و برد رسول خدا (ص) را پوشیده و نعلین رسول خدا (ص) را در پاکرده و شمشیر رسول خدا (ص) را حمائل نموده بود پس بر منبر بالا رفت و با تمکن و استقلال بر بالای آن نشست بعد از آن در میان انگشتانش شبکه قرار داد و آنها را درهم برد و پائین شکمش گذاشت و فرمود که ای گروههای مردمان از من به پرسید پیش از آنکه مرا نیابید اینکه سبد علم است و این لعاب و آب دهان رسول خدا (ص) است و این آن چیزیست که رسول خدا (ص) مرا چینه داده چینه دادنی مکرر چنان که مرغ بچه را بمنقار چینه میدهد از من بپرسید زیرا که علم اولین و آخرین در نزد من است بدانید و آگاه باشید بخدا سوگند که اگر بالش و مسند از برایم دو تا شود و بر بالای ان بنشینم هر آینه اهل توریه را فتوی دهم بتوریه ایشان تا آنکه توریه گویا شود و بگوید که علی راست گفت و دروغ نگفته هر آینه شما را فتوی داد به آن چه خدا در من فرو فرستاده و اهل انجیل را فتوی دهم بانجیل ایشان تا آنکه انجیل بسخن در آید و بگوید که علی راست گفت و دروغ نگفت هر آینه شما را فتوی داد بآنچه خدا در من فرو فرستاده و اهل قرآن را فتوی دهم بقرآن ایشان تا آنکه قرآن سخن کند و بگوید که علی راست گفت و دروغ نگفت و هر آینه شما را فتوی داد بآنچه خدا در من فرو فرستاده و شما در شب و روز قرآن را میخوانید پس آیا در میان شما کسی هست که بداند آنچه را که در آن نازل شده و اگر یک آیه در کتاب خدای عز و جل نمیبود هر آینه شما را خبر میدادم بآنچه بوذه و میباشد و آنچه خواهد بود تا روز قیامت و آن آیه این است که يَمْحُوا اللّٰهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ بعد از آن حضرت (ع) فرمود که از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید پس سوگند بآن خدائی که دانه را شکافته و بندگان را آفریده که اگر مرا سؤال کنید از آیه بآیه که در شب نازل شده یا در روز فرود آمده و از مکی و مدنی و سفری و حضری آن که در مکه یا مدینه و در سفر یا حضر نازل شده و از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن و از تأویل و تنزیل آن هر آینه شما را خبر دهم پس مردی بسوی آن حضرت برخاست که او را ذعلب میگفتند و

ذعلب مردی بود زبان آور و در خطبها صاحب بلاغت و دل شجاع بود و گفت هر آینه پسر ابو طالب بر پایه دشواری بالا رفت بخدا سوگند که امروز او را از برای شما خجل و شرمنده میکنم در باب سؤال کردنم از او پس گفت که یا امیر المؤمنین آیا پروردگارت را دیده حضرت فرمود وای بر تو ای ذعلب من هرگز چنان نبودم که پروردگاری را پرستش کنم که او را ندیده باشم ذعلب گفت که او را چگونه دیدی از برای ما وصف و شرح کن فرمود وای بر تو چشمها او را ندیده و نمیتواند دید بمشاهده دیدن یا دیدها و لیکن دلها بحقایق ایمان که ارکان آنست او را دیده وای بر تو ای ذعلب بدرستی که پروردگار من وصف نمیشود بدوری و نه بحرکت و نه بسکون و نه بایستادن یعنی ایستادنی که بر پا خواستن است و نه بآمدن و نه برفتن در غایت لطافت است و لیکن او را بلطف معروف وصف نمیتوان کرد و در نهایت عظمت و بزرگیست و لیکن او را بعظمت معهود شرح نمیتوان داد و کبریاء و بزرگواری و فرمان روائی او بمنتهی رسیده و لیکن ببزرگی و پیری متصف نمیشود و جلالتش باعلا مرتبه رسیده و لیکن بغلظت و گندگی و درشتی وصف نمیشود و بسی مهربانست و لیکن بدل نرمی موصوف نمیشود مؤمن است نه بعبادت بندگانش یعنی بندگانش را ایمن میکند از اینکه بر ایشان ستم کند لیکن نه بسبب عبادت ایشان از برای او بلکه بمحض تفضل و احسان زیرا که بندگی آن جناب چنان که سزاوار آنست از کسی صادر نمیشود تتمه کلام امام (ع) درک میکند و در مییابد نه بآلت حس چون چشم و گوش و غیر آن از حواس ظاهره و وهم و خیال و غیر آن از قوی و مشاعر باطنه گویا است نه بواسطه لفظ و آن جناب در چیزها است نه بر وجه ممازجت و آمیزش و از آنها بیرون است نه بوضع مبانیت و جدائی در بالای هر چیزیست و نمیتوان گفت که چیزی در بالای او است و پیش هر چیزی و نمیتوان گفت که او را پیشی هست داخل است در چیزها نه چون چیزی که در چیزی داخل باشد و خارج است از چیزها نه مانند چیزی که از چیزی خارج باشد پس ذعلب بر رو در افتاد و بیهوش شد بعد از آنکه بهوش باز آمد گفت بخدا سوگند که مثل این جواب را نشنیده بودم بخدا سوگند که هرگز بسوی مثل این مسأله بازنگردم و بعد از این چنین سؤالی نکنم بعد از آن حضرت (ع) فرمود که از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید پس اشعث بن قیس بسوی آن حضرت بر خواست و گفت که یا امیر المؤمنین چگونه خزیه از گبر گرفته می شود و حال آنکه کتابی بر ایشان فرود نیامده و پیغمبری بسوی ایشان مبعوث نشده فرمود بلی ای بحقیقت که خدا کتابی را بر ایشان فرو فرستاده و پیغمبری را بسوی ایشان مبعوث گردانید و ایشان را پادشاهی بود و در شبی هست شد و دختر خود را بسوی فراش خود خواند و با او مجامعت کرد چون صبح شد قومش آن را شنیدند و این قصه در میان ایشان مشهور شد و پس اجتماع

کردند و بدر خانه پادشاه آمدند و گفتند که ای پادشاه کیش ما را بر ما چرکین کردی و بزشتی آلودی و و باین سبب آن را هلاک و نابود ساختی پس بیرون بیا تا تو را پاک گردانیم و حد را بر تو اقامه کنیم پادشاه بایشان گفت که جمع شوید و سخن مرا بشنوید پس اگر مرا مخرج و بیرون رفتنگاهی باشد از آنچه مرتکب شده ام فبها و اگر نه بکار خود مشغول شوید و آنچه خواهید بکنید پس ایشان اجتماع کردند پادشاه بایشان گفت که آیا دانسته اید که خدای عز و جل خلقی را نیافریده که بر او گرامی تر باشد از پدر ما آدم و مادر حواء گفتند که ای پادشاه راست گفتی گفت آیا پسرانش را بدخترانش و دخترانش را بپسرانش تزویج نکرد و ایشان را با یک دیگر جفت نگردانید گفتند راست گفتی اینک همان دین و روش درست است پس بر این امر تعاقد کردند و با یک دیگر عقد نمودند و باین سبب خدا آنچه را که در سینه های ایشان بود از علم محو و نابود نمود و کتاب را از ایشان برداشت و بآسمان بالا برد پس ایشان کافرانند که بی حساب داخل دوزخ میشوند و حال منافقان از ایشان سخت تر است اشعث گفت بخدا سوگند که مثل این جواب را نشنیده ام بخدا سوگند که هرگز بسوی مثل این برنمیگردم و چنین سؤالی نمیکنم بعد از آن فرمود که از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید پس مردی از اقصای مسجد برخاست در حالتی که تکیه بر عصا داشت و پیوسته پا بر سر مردم در میگذاشت تا آنکه بحضرت نزدیک شد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین مرا دلالت کن بر کاری که چون من آن را بجا آوردم خدا مرا از آتش دوزخ نجات دهد حضرت فرمود که ای مرد بشنو و بفهم و یقین کن دنیا بسه چیز بر پا شده بعالم گویا که بعلم خود عمل کننده باشد و به بی نیازی که بمالش بر اهل دین خدای عز و جل بخل نکند و بفقیر صابر پس هر گاه عالم علم خود را بپوشد و غنی بمالش بخل کند و فقیر صبر نکند در نزد آنها ویل و ثبور و وا ویلاه و وا ثبوراه باید گفت و در نزد آنها خداشناسان می شناسند که خانه برگشت بسوی آغازش یعنی بسوی کفر بعد از ایمان ای سائل پس فریفته مشو ببسیاری مسجدها و گروهی که تنهای ایشان مجتمع و دلهای ایشان پراکنده است جز این نیست که مردم بر سه قسم اند زاهد و راغب و صابر اما زاهد شاد نمیشود بچیزی از دنیا که بنزدش آید و اندوهناک نگردد بر چیزی از آن که از وی فوت شود و اما صابر در دل خویش آن را آرزو میکند پس اگر چیزی از آن را دریابد و از برایش میسر شود خود را از آن صرف کند و باز دارد بجهت آنچه از بدی عاقبت و آخر آن میداند و اما راغب پرواز نمیکند که از حلال بآن برسد یا از حرام عرض کرد که یا امیر المؤمنین نشانه مؤمن در این زمان چیست فرمود نظر میکند بآنچه خدا بر او واجب گردانیده از هر حق که باشد پس متوجه آن می شود و نظر میکند بآنچه با آن مخالفت دارد پس از آن بیزاری میجوید و اگر چه خویش نزدیک باشد

عرض کرد که یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که راست گفتی پس آن مرد پنهان شد و ما او را ندیدیم و مردم او را طلب کردند و نیافتند علی (ع) بر سر منبر تبسم نمود و فرمود شما را چه می شود اینک برادرم خضر (ع) بود بعد از آن فرمود که از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید و کسی بسوی او برخاست پس خدا را ستود و بر روی ثناء نمود و بر پیغمبرش (ص) درود گفت بعد از آن بحضرت امام حسن (ع) فرمود که ای حسن برخیز و بر منبر بالا رو و تکلم کن بکلامی که قریش بعد از من بتو جاهل نباشند که تو را نشناسند و بگویند که حسن بن علی چیزی را خوب و درست نمیداند امام حسن (ع) عرض کرد که ای پدر بزرگوار چگونه بر منبر بالا روم و سخن گویم و حال آنکه تو در میان مردمان بشنوی و ببینی حضرت بامام حسن فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد من خود را از تو پنهان میکنم و میشنوم و می بینم و تو مرا نمی بینی پس امام حسن (ع) بر منبر بالا رفت و خدا را بمحامد بلیغه شریفه حمد کرد و صلوات مختصری بر پیغمبر (ص) فرستان بعد از آن فرمود که ای مردمان شنیدم از جدم رسول خدا (ص) که میفرمود من شهرستان علمم و علی درگاه آنست و آیا کسی داخل شهر میتواند شد مگر از درگاه آن فرود آمد پس علی (ع) بسوی وی برجست و او را در بر کشید و بسینه خود چسبانید بعد از آن بحضرت امام حسین (ع) فرمود که ای فرزند دلبند من برخیز و بر منبر بالا رو و تکلم کن بکلامی که قریش بعد از من تو را جاهل نباشند که تو را نشناسند و بگویند که حسین بن علی چیزی را نمی بیند و بینائی ندارد و باید که سخت پیرو سخن برادرت باشد پس امام حسین (ع) بر منبر بالا رفت و خدا را ستود و بر او ثناء نمود و صلوات مختصری بر پیغمبرش فرستاد بعد از آن فرمود که ای گروههای مردمان شنیدم از رسول خدا (ص) که میفرمود علی شهرستان هدایت است پس هر که در آن داخل شد نجات یافت و هر که از آن تخلف ورزید هلاک گردید پس علی (ع) بسوی او برجست و او را بسینه خود چسبانید و بوسید بعد از آن فرمود که ای گروههای مردمان شاهد باشید که ایشان دو جوجه و دو فرزند رسول خدا (ص) و امانت آن حضرت اند که آن را برسم امانت بمن سپرده و من ایشان را بامانت بشما می سپارم ای گروههای مردمان رسول خدا (ص) شما را از ایشان سؤال خواهد کرد که با ایشان چه کرده اید.

حديث 2

2- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاهِرٍ قَالَ حَدَّثَنِی الْحُسَیْنُ بْنُ یَحْیَی الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی قُثَمُ بْنُ قَتَادَهَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یُونُسَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: بَیْنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع یَخْطُبُ عَلَی مِنْبَرِ الْکُوفَهِ إِذْ قَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ ذِعْلِبٌ ذَرِبُ اللِّسَانِ بَلِیغٌ فِی الْخِطَابِ شُجَاعُ الْقَلْبِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَلْ رَأَیْتَ رَبَّکَ فَقَالَ وَیْلَکَ یَا ذِعْلِبُ مَا کُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ قَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ کَیْفَ رَأَیْتَهُ قَالَ وَیْلَکَ یَا ذِعْلِبُ لَمْ تَرَهُ الْعُیُونُ بِمُشَاهَدَهِ الْأَبْصَارِ وَ لَکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ وَیْلَکَ یَا ذِعْلِبُ إِنَّ رَبِّی لَطِیفُ اللَّطَافَهِ فَلَا یُوصَفُ بِاللُّطْفِ عَظِیمُ الْعَظَمَهِ لَا یُوصَفُ بِالْعِظَمِ کَبِیرُ الْکِبْرِیَاءِ لَا یُوصَفُ بِالْکِبَرِ جَلِیلُ الْجَلَالَهِ لَا یُوصَفُ بِالغِلَظِ قَبْلَ کُلِّ شَیْ ءٍ فَلَا یُقَالُ شَیْ ءٌ قَبْلَهُ وَ بَعْدَ کُلِّ شَیْ ءٍ فَلَا یُقَالُ شَیْ ءٌ بَعْدَهُ شَائِی الْأَشْیَاءِ لَا بِهِمَّهٍ دَرَّاکٌ لَا بِخَدِیعَهٍ هُوَ فِی الْأَشْیَاءِ کُلِّهَا غَیْرُ مُتَمَازِجٍ بِهَا وَ لَا بَائِنٍ عَنْهَا ظَاهِرٌ لَا بِتَأْوِیلِ الْمُبَاشَرَهِ مُتَجَلٍّ لَا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْیَهٍ بَائِنٌ لَا بِمَسَافَهٍ قَرِیبٌ لَا بِمُدَانَاهٍ لَطِیفٌ لَا بِتَجَسُّمٍ مَوْجُودٌ لَا بَعْدَ عَدَمٍ فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ مُقَدِّرٌ لَا بِحَرَکَهٍ مُرِیدٌ لَا بِهَمَامَهٍ سَمِیعٌ لَا بِآلَهٍ بَصِیرٌ لَا بِأَدَاهٍ لَا تَحْوِیهِ الْأَمَاکِنُ وَ لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ وَ لَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ وَ لَا تَأْخُذُهُ السِّنَاتُ سَبَقَ الْأَوْقَاتَ کَوْنُهُ وَ الْعَدَمَ وُجُودُهُ وَ الِابْتِدَاءَ أَزَلُهُ بِتَشْعِیرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِتَجْهِیرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَیْنَ الْأَشْیَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَیْنَ الْأَشْیَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِینَ لَهُ ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَهِ وَ الْجَسْوَ بِالْبَلَلِ وَ الصَّرْدَ بِالْحَرُورِ مُؤَلِّفٌ بَیْنَ مُتَعَادِیَاتِهَا مُفَرِّقٌ بَیْنَ مُتَدَانِیَاتِهَا دَالَّهٌ بِتَفْرِیقِهَا عَلَی مُفَرِّقِهَا- وَ بِتَأْلِیفِهَا عَلَی مُؤَلِّفِهَا وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ(1)

1- الذاريات: 49.

فَفَرَّقَ بِهَا بَیْنَ قَبْلٍ وَ بَعْدٍ لِیُعْلَمَ أَنْ لَا قَبْلَ لَهُ وَ لَا بَعْدَ شَاهِدَةً بِغَرَائِزِهَا عَلَی أَنْ لَا غَرِیزَةَ لِمُغْرِزِهَا مُخْبِرَةً بِتَوْقِیتِهَا أَنْ لَا وَقْتَ لِمُوَقِّتِهَا حَجَبَ بَعْضَهَا عَنْ بَعْضٍ لِیُعْلَمَ أَنْ لَا حِجَابَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ غَیْرُ خَلْقِهِ کَانَ رَبّاً إِذْ لَا مَرْبُوبَ وَ إِلَهاً إِذْ لَا مَأْلُوهَ وَ عَالِماً إِذْ لَا مَعْلُومَ وَ سَمِیعاً إِذْ لَا مَسْمُوعَ [ثُمَّ أَنْشَأَ یَقُولُ-

وَ لَمْ یَزَلْ سَیِّدِی بِالْحَمْدِ مَعْرُوفاً وَ لَمْ یَزَلْ سَیِّدِی بِالْجُودِ مَوْصُوفاً

وَ کُنْتَ(1) إِذْ لَیْسَ نُورٌ یُسْتَضَاءُ بِهِ وَ لَا ظَلَامَ عَلَی الْآفَاقِ مَعْکُوفاً

وَ رَبُّنَا بِخِلَافِ الْخَلْقِ کُلِّهِمْ وَ کُلِّ مَا کَانَ فِی الْأَوْهَامِ مَوْصُوفاً

فَمَنْ یُرِدْهُ عَلَی التَّشْبِیهِ مُمْتَثِلًا یَرْجِعْ أَخَا حَصْرٍ بِالْعَجْزِ مَکْتُوفاً

وَ فِی الْمَعَارِجِ یَلْقَی مَوْجُ قُدْرَتِهِ مَوْجاً یُعَارِضُ طَرْفَ الرُّوحِ مَکْفُوفاً

فَاتْرُکْ أَخَا جَدَلٍ فِی الدِّینِ مُنْعَمِقاً قَدْ بَاشَرَ الشَّکُّ فِیهِ الرَّأْیَ مَأْوُوفاً

وَ اصْحَبْ أَخَا ثِقَةٍ حُبّاً لِسَیِّدِهِ وَ بِالْکَرَامَاتِ مِنْ مَوْلَاهُ مَحْفُوفاً

أَمْسَی دَلِیلُ الْهُدَی فِی الْأَرْضِ مُنْتَشِراً وَ فِی السَّمَاءِ جَمِیلَ الْحَالِ مَعْرُوفاً

قَالَ فَخَرَّ ذِعْلِبٌ مَغْشِیّاً عَلَیْهِ ثُمَّ أَفَاقَ وَ قَالَ مَا سَمِعْتُ بِهَذَا الْکَلَامِ وَ لَا أَعُودُ إِلَی شَیْ ءٍ مِنْ ذَلِکَ.

قال مصنف هذا الکتاب فی هذا الخبر ألفاظ قد ذکرها الرضا ع فی خطبته (2) و هذا تصدیق قولنا فی الأئمه ع إن علم کل واحد منهم مأخوذ عن أبیه حتی یتصل ذلک بالنبی ص

1- فی البحار و فی نسخه(ج) و(و) «و کان- الخ».

2- هی الحدیث الثانی فی الباب الثانی، و رواه الکلینی فی باب جوامع التوحید من الکافی، و مذکور فی نهج البلاغه مع زیادات.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی که حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت که حدیث کرد مرا حسین بن حسن گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن داهر گفت که حدیث کرد مرا حسین بن یحیی کوفی گفت که حدیث کرد مرا قثم بن قتاده از عبد اللّه بن یونس از حضرت صادق (ع) که فرمود در بین آنکه امیر المؤمنین بر منبر مسجد کوفه خطبه میخواند ناگاه مردی بسوی او برخاست که او را ذعلب میگفتند و ذعلب مردی بود زبان آور صاحب بلاغت در گفتگو و دلیر و قوی دل و عرض کرد که یا امیر المؤمنین آیا پروردگارت را دیده فرمود وای بر تو ای ذعلب من چنان نبودم که پروردگاری را عبادت کنم که او را ندیده باشم ذعلب گفت که یا امیر المؤمنین او را چگونه دیدی فرمود وای بر تو ای ذعلب چشمها او را ندیده و نمیتواند دید بمشاهده دیدن یا دیدها و لیکن دلها او را بحقائق و ارکان ایمان دیده اند وای بر تو ای ذعلب بدرستی که پروردگار من در غایت لطافت است و لیکن او را بلطافت معروفه وصف نمیتوان کرد و در نهایت عظمت و بزرگیست و لیکن او را بعظمت معهوده شرح نمیتوان داد و کبریائی که بزرگواریش بمنتهی رسیده و لیکن ببزرگی و پیری متصف نمیشود و جلالتش باعلا مرتبه رسیده و لیکن بغلظت و گندگی وصف نمیشود پیش از هر چیزی بوده پس نمیتوان گفت که چیزی پیش از او است و بعد از هر چیزی خواهد بود پس نمیتوان گفت که او را بعدی باشد چیزها را که موجوداتند خواسته نه بقصد تازه و آهنگی که دیگران دارند و همه را درک میکند و می یابد اما نه بفریب یا بتدبیر و کار کردن در آن چنان که غیر او چنین میکند او است که در همه چیزها است اما با آنها آمیزش ندارد و از آنها نیز جدا نیست و ظاهر و هویدا است نه بتأویل مباشرت که با کسی روبرو شود و آشکارا است نه بآشکارائی رویت که کسی او را ببیند و دور است نه بمسافت مکانی و نزدیکست نه بمدانات که بواسطه کمی مسافت بچیزی نزدیک باشد بلکه قرب و بعد آن جناب از مکونات باعتبار صفات و ذات است و لطیف است نه باعتبار تجسم که جسمی داشته باشد کوچک و لاغر و نازک بلکه لطافتش باعتبار آفریدن اینها است و موجود است نه بعد از عدم که در زمانی نبوده و بهمرسیده باشد بلکه همیشه بوده و کارها میکند نه باضطرار و ناچاری بلکه آنچه میکند از روی اختیار است که اگر نخواهد نمیکند و تقدیر میکند و هر چیزی را اندازه میدهد نه بوساطت حرکت چنان که صانعان بحرکت ذهن و بدن احتیاج دارند چیزی را میخواهد نه بقصد تازه و شنوا است نه بتوسط

آلت که گوش باشد و بینا است نه باعتبار اداه که چشم باشد مکانها او را فرو نمیتواند گرفت و زمانها او را در بر نتواند کشید و صفات او را محدود نتواند ساخت و پینکها او را فرا نگیرد هستی آن جناب بر زمانها پیشی گرفته و وجودش بر نیستی سبقت یافته و همیشگیش از ابتداء و اول گوی سبقت ربوده بواسطه قرار دادنش مشاعر و حواس را از برای خلائق معلوم شد که او را مشعر و حاسه نیست و بایجادش ماهیات جواهر را شناخته شد که او را جوهری نه و بواسطه آنکه در میانه چیزها ضدیت و مخالفت افکنده دانسته شد که ضدی ندارد و باعتبار مقارنت و وابستگی که در میانه چیزها قرار داده فهمیده شد که قرین و یاری ندارد روشنی را با تاریکی دشمنی داده و خشگی را با تری و درشتی را با نرمی و سردی را با گرمی و در میانه چیزی چند که با هم دشمنی دارند چون عناصر اربعه تالیف داده که بهم ختم شده اند و در میانه چیزی چند که بهم نزدیکند تفریق و جدائی افکنده چون تفریق اجزای عناصر و کلیات آنها بجهت ترکیب در حالی که دلالت دارند بسبب تفریق و جدائی که دارند بر آنکه اینها را از هم جدا ساخته و بعلت تألیف و انضمامی که دارند بر آنکه اینها را بهم ضم نموده و اینست معنی قول خدای عز و جل وَ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ پس باینها در میان پیش و بعد جدائی انداخته تا معلوم شود که او را پیشی و بعدی نیست و همه اینها بطبائع و سرشتها و مزاجی که دارند گواهند که آن که این طبیعتها را باینها عطاء فرموده خود طبیعت و مزاجی ندارد و بواسطه وقتی که دارند خبر میدهند که آنکه وقت را از برای اینها پیدا کرده خود وقتی ندارد و پاره از اینها را از پاره پوشانیده و مستور ساخته تا معلوم شود که در میان او و آفریدگانش حجاب و پرده نیست غیر از خلقش که ایشان را آفریده و آن جناب پروردگار بود در هنگامی که هیچ پروریده نبود که قابل پرورش باشد و معبود بود در زمانی که عبادت کننده نبود که عبادت کند و عالم بود در وقتی که هیچ معلومی نبود که علم بآن تعلق گیرد و شنوا بود در حینی که هیچ مسموعی نبود که قابلیت شنیدن داشته باشد بعد از آن شروع فرمود که این ابیات را میفرمود که

و لم يزل سيدى بالعلم معروفا و لم يزل سيدى بالجود موصوفا

و كان اذ ليس نور يستضاء به و لا ظلام على الآفاق معكوفا

و ربنا بخلاف الخلق كلهم و كل ما كان فى الاوهام موصوفا

و من يرده على التشبيه ممثلا يرجع أخا حصر بالعجز مكتوفا

و فى المعارج يلقى موج قدرته موجا يعارض طرف الروح مكفوفا

فاترک اخا جدل فى الذين منعمقا قد بالشر الشک فيه الراى مأووفا

و اصحب أخا ثقه حبا لسيد و بالكرامات من مولاه محفوفا

امسى دليل الهدى فى الارض منتشرا و فى السماء جميل الحال معروفا

يعنى پيوسته آقاى من بعلم و دانش مشهور و معروف و پيوسته آقاى من بجود و بخشش موصوف بوده و بوده در زمانى كه هيچ روشنى نبوده كه بآن روشنى جسته شود و نه تاريكى كه بر گرانهاى آسمان مقيم گردانيده شده باشد و پروردگار ما بخلاف همه آفريدگان و بخلاف هر چيزيست كه در وهمها و خيالها موصوف باشد و هر كه او را اراده كند بر وجه تشبيه كه آن جناب را مانند چيزى داند در حالى كه او را تصوركننده باشد بر ميگردد صاحب باطل و بيهوده كه بعجز شانه بسته است و در جايهاى بلند ملاقات ميكنند موج قدرتش موجى را كه برابرى ميكند با چشم بر هم زدن روح كه باز داشته شده پس واگذار صاحب بحث در دين را كه در اندرون آن در رونده است بحقيقت كه مباشرت كرده شک در آن انديشه را كه آفت رسيده است و مصاحب كن با صاحب استوارى كه حبيب يا محبوب است از براى آقايش و بنوازشها از آقايش محفوف باشد شام كرده رهنماى راه راست در زمين پراكنده و در آسمان نيكو حال در حالتى كه شناخته شده و مشهور است راوى ميگويد كه پس ذعلب بر رو در افتاد و بيهوش شد بعد از آن بهوش باز آمد و عرض كرد كه من اين سخن را نشنيده بودن و بسوى چيزى از اين باز نكردم «مترجم گويد» كه مؤلف گفته كه مصنف اين كتاب ميگويد كه در اين خبر لفظى چند است كه حضرت امام رضا (ع) آنها را در خطبه اش ذكر فرموده و اين تصديق قول ما است در شان ائمه

علیهم السلام که علم هر یک از ایشان از پدرش فرا گرفته شده تا آنکه آن پیغمبر (ص) متصل شود.

ص: 549

44- باب حديث سبخت اليهودى

حديث 1

1- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَ إِبْرَاهِیمُ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَلِیٍّ الْیَعْقُوبِیِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی مَوْلَی آلِ سَامٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَتَی رَسُولَ اللَّهِ ص یَهُودِیٌّ یُقَالُ لَهُ سُبَّخْتُ(1) فَقَالَ لَهُ یَا مُحَمَّدُ جِئْتُ أَسْأَلُکَ عَنْ رَبِّکَ فَإِنْ أَجَبْتَنِی عَمَّا أَسْأَلُکَ عَنْهُ اتَّبَعْتُکَ وَ إِلَّا رَجَعْتُ فَقَالَ لَهُ سَلْ عَمَّا شِئْتَ فَقَالَ أَیْنَ رَبُّکَ فَقَالَ هُوَ فِی کُلِّ مَکَانٍ وَ لَیْسَ هُوَ فِی شَیْ ءٍ مِنَ الْمَکَانِ بِمَحْدُودٍ قَالَ فَکَیْفَ هُوَ فَقَالَ وَ کَیْفَ أَصِفُ رَبِّی بِالْکَیْفِ وَ الْکَیْفُ مَخْلُوقُ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا یُوصَفُ بِخَلْقِهِ قَالَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّکَ نَبِیٌّ(2) قَالَ فَمَا بَقِیَ حَوْلَهُ حَجَرٌ وَ لَا مَدَرٌ وَ لَا غَیْرُ ذَلِکَ إِلَّا تَکَلَّمَ بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ یَا شَیْخُ (3) إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ سُبَّخْتُ تَاللَّهِ مَا رَأَیْتُ کَالْیَوْمِ أَبْیَنَ (4)

1- اختلف فی ضبط هذه اللفظه کثیرا علی ما فی ذیل البحار المطبوع جدیدا فی الجزء الثالث فی الباب الرابع عشر، و فی حاشیه نسخه(و) بضم السین المهمله و الباء الموحده المشدده المفتوحه و الخاء المعجمه الساکنه و التاء المفتوحه لقب أبی عبیده. و قال بعض الأفاضل: «الأصحّ بالخاء المعجمه و بخت کلمه کانت تدخل فی أعلام أهل الکتاب و فیهم صهاربخت أی چهار بخت و بختیشوع و سبخت مرکب من بخت و سه بمعنی الثلاثه».

2- فی حاشیه نسخه(ط) و(ن) «فمن أین یعلم أنک نبی؟».

3- فی حاشیه نسخه(ب) «یا سبخت»، و الصواب «یا سبخ» مرخّما.

4- فی حاشیه نسخه(ب) «ما رأیت کالیوم اثنین» و المراد بهما جوابه صلّی اللّه علیه و آله و تکلم الأشیاء حوله.

ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّکَ رَسُولُ اللَّهِ.

ترجمه:

حدیث سبخت یهودی و در قاموس مذکور است که سبخت بضم سین و باء مشدد لقب ابو عبیده است و اختصاصی که از سخنش مفهوم می شود درست نیست بجهت این حدیث و حدیثی که بعد از این مذکور است.

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کردند ما را احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم از حسن بن علی از داود بن علی یعقوبی از بعضی از اصحاب ما از عبد الاعلی مولای آل سام از حضرت صادق (ع) که فرمود جهودی که او را سخت میگفتند بخدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد که یا محمد آمده ام که تو را از پروردگارت سؤال کنم پس اگر مرا جواب دادی از چیزی که تو را از آن سؤال میکنم ایمان می آورم و بپیغمبرت قائل میشوم و اگر نه بر میگردم حضرت باو فرمود که از هر چه خواهی سؤال کن عرض کرد که پروردگارت در کجا است فرمود که آن جناب در هر مکانی هست و در چیز معینی از مکان نیست که محدود باشد عرض کرد که آن جناب چگونه است فرمود که چگونه پروردگار خود را وصف کنم بچون و چگونگی و حال آنکه چون و چگونه مخلوق است که خدا آن را آفریده و خدا بآفریده خود موصوف نمیشود عرض کرد پس کی میداند که تو پیغمبری حضرت صادق (ع) فرمود که در گرداگرد آن حضرت هیچ سنگ و کلوخی و غیر آن نماند مگر آنکه بزبان عربی روشن و فصیح سخن کرد و گفت که ای سبخت بدرستی که او رسول خدا است سبخت گفت بخدا سوگند که من در هیچ زمانی چون امروز امری را از این روشنتر ندیدم بعد از آن گفت شهادت میدهم باینکه خدائی نیست مگر خدا و باینکه تو رسول خدائی

حديث 2

2- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رُمَيْحٍ النَّسَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْعُقَيْلِیُّ بِقُهَسْتَانَ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ عَلِیٍّ الْبَلْخِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْخُزَاعِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَزْهَرِیُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع فِی بَعْضِ خُطَبِهِ مِنَ الَّذِی حَضَرَ سُبَّخْتَ الْفَارِسِیَ وَ هُوَ يُكَلِّمُ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ الْقَوْمُ مَا حَضَرَهُ مِنَّا أَحَدٌ فَقَالَ عَلِیٌّ ع لَكِنِّی كُنْتُ مَعَهُ ع وَ قَدْ جَاءَهُ سُبَّخْتُ وَ كَانَ رَجُلًا مِنْ مُلُوكِ فَارِسَ وَ كَانَ ذَرِباً فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِلَی مَا تَدْعُو قَالَ أَدْعُو إِلَی شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ فَقَالَ سُبَّخْتُ وَ أَيْنَ اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ قَالَ هُوَ فِی كُلِّ مَكَانٍ مَوْجُودٌ بِآيَاتِهِ قَالَ فَكَيْفَ هُوَ فَقَالَ لَا كَيْفَ لَهُ وَ لَا أَيْنَ لِأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَيَّفَ الْكَيْفَ وَ أَيَّنَ الْأَيْنَ قَالَ فَمِنْ أَيْنَ جَاءَ قَالَ لَا يُقَالُ لَهُ جَاءَ وَ إِنَّمَا يُقَالُ جَاءَ لِلزَّائِلِ مِنْ مَكَانٍ إِلَی مَكَانٍ وَ رَبُّنَا لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَ لَا بِزَوَالٍ بَلْ لَمْ يَزَلْ بِلَا مَكَانٍ وَ لَا يَزَالُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ لَتَصِفُ رَبّاً عَظِيماً بِلَا كَيْفٍ فَكَيْفَ لِی أَنْ أَعْلَمَ أَنَّهُ أَرْسَلَكَ فَلَمْ يَبْقَ بِحَضْرَتِنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ حَجَرٌ وَ لَا مَدَرٌ وَ لَا جَبَلٌ وَ لَا شَجَرٌ وَ لَا حَيَوَانٌ إِلَّا قَالَ مَكَانَهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ قُلْتُ أَنَا أَيْضاً أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ هَذَا فَقَالَ هَذَا خَيْرُ أَهْلِی وَ أَقْرَبُ الْخَلْقِ مِنِّی لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِی وَ دَمُهُ مِنْ دَمِی وَ رُوحُهُ مِنْ رُوحِی وَ هُوَ الْوَزِيرُ مِنِّی فِی حَيَاتِی(1)

1- فی نسخه(ج) و(ط) «و هذا الوزير منی- الخ».

وَ الْخَلِيفَهُ بَعْدَ وَفَاتِى كَمَا كَانَ هَارُونُ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِى فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ فَإِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ ثُمَّ سَمَّاهُ عَبْدَ اللَّهِ.

ترجمه:

حديث كرد ما را ابو الحسن محمد بن ابراهيم بن اسحق فارسى گفت كه حديث كرد ما را ابو سعيد احمد بن محمد بن رميح نسوى گفت كه حديث كرد مرا احمد بن جعفر عقيلى در قهستان گفت كه حديث كرد مرا احمد بن على بلخى گفت كه حديث كرد ما را ابو جعفر محمد بن على خزاعى گفت كه حديث كرد ما را عبد اللّه بن جعفر ازهرى از پدرش از حضرت جعفر بن محمد از پدرش محمد بن على از پدرش على بن الحسين از پدرش حسين بن على عليهم السلام كه فرمود امير المؤمنين على بن ابى طالب (ع) در بعضى از خطبهاى خويش فرمود كه كيست آنكه در نزد سبخت فارسى حاضر بوده و او با رسول خدا (ص) سخن ميگفت آن قوم عرض كردند كه هيچ يک از ما حضور نداشتيم على (ع) فرمود ليكن من با آن حضرت بودم كه سبخت بخدمتش آمد و سبخت مردى بود از پادشاهان فارس و زبان آور پس به آن حضرت گفت كه يا محمد بسوى چه دعوت ميكنى و مردم را بسوى آن ميخوانى فرمود كه مردم را ميخوانم بسوى گواهى دادن باينكه خدائى نيست مگر خدا در حالى كه تنها است و او را شريكى نه و آنكه محمد بنده و رسول او است سبخت گفت كه يا محمد خدا در كجا است فرمود كه آن جناب در هر جايى بآياتش موجود است سبخت گفت كه آن جناب چگونه است فرمود كه نه او را كيف است و نه اين كه كسى بگويد كه آن جناب چگونه و چونست و در كجا ميباشد زيرا كه آن جناب عز و جل چون را چون كرده و كجا را كجا نموده يعنى حقيقت حال و مكان كه كيف و اين سؤال از آنست موجود او است سخت گفت كه پس از كجا آمده فرمود كه در باب او نميتوان گفت كه آمد و جز اين نيست كه گفته مى شود كه آمد در باب زائلى كه از جايى بجائى ميرود و پروردگار ما بمكان و زوال وصف نميشود بلكه هميشه بى مكان بوده و پيوسته چنين خواهد بود سبخت گفت كه يا محمد بدرستى كه تو پروردگار بزرگى را بدون چون و چگونگى وصف ميكنى پس چگونه مرا ميسر شود كه بدانم كه خدا تو را فرستاده پس در آن روز هيچ سنگ و كلوخ و كوه و درختى در حضور ما باقى نماند مگر آنكه در همان جا گفت كه شهادت ميدهم باينكه خدائى نيست مگر خدا و باينكه محمد بنده و رسول او است من گفتم كه من نيز شهادت ميدهم باينكه خدائى نيست مگر خدا و باينكه محمد بنده و رسول او است سبخت گفت يا محمد اين كيست حضرت

فرمود که این بهترین کسان من و نزدیکترین خلائق است بمن گوشتش از گوشت منست و خونش از خون من و روحش از روح من و او است که وزیر منست در زمان زندگی من و خلیفه و جانشین من بعد از وفات من چنان که هرون نسبت بموسی بوده مگر آنکه هیچ پیغمبری بعد از من نیست پس از او بشنو و اطاعت کن که او بر حق است بعد از آن او را عبد اللّٰه نامید.

ص: 553

45- باب معنى سبحان الله

باب چهل و پنجم در بيان معنى سبحان اللَّه

حديث 1

1- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ السِّجْزِيُّ بِنَيْسَابُورَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمْزَةَ الشَّعْرَانِيُّ الْعَمَّارِيُّ مِنْ وُلْدِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ الْبَاقِي الْأَذَنِيُّ بِأَذَنَةَ(1) قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْمَعَانِيُّ (2) قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي الْعَيْزَارِ(3) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَجَّارٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ الْأَصَمِّ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا تَفْسِيرُ سُبْحَانَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ فِي هَذَا الْحَائِطِ رَجُلًا كَانَ إِذَا سُئِلَ أَنْبَأَ وَ إِذَا سَكَتَّ ابْتَدَأَ فَدَخَلَ الرَّجُلُ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَفْسِيرُ سُبْحَانَ اللَّهِ قَالَ هُوَ تَعْظِيمُ جَلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَنْزِيهُهُ عَمَّا قَالَ فِيهِ كُلُّ مُشْرِكٍ فَإِذَا قَالَهَا الْعَبْدُ صَلَّى عَلَيْهِ كُلُّ مَلَكٍ.

ترجمه:

حديث كرد ما را عبد اللَّه بن محمد بن عبد الوهاب سجزى در نيشابور گفت كه خبر داد ما را از ابو الحسن احمد بن محمد بن عبد اللَّه بن حمزه شعرانى عمارى از فرزندان عمار بن ياسر گفت كه حديث كرد ما را ابو محمد عبيد اللَّه بن يحيى بن عبد الباقى اذنى در اذنه گفت كه حديث كرد ما را على بن حسن معانى گفت كه حديث كرد ما را عبد اللَّه بن يزيد از يحيى بن عقبه بن ابى الغيرار گفت كه حديث كرد ما را عبد اللَّه ابن يزيد از يحيى بن عقبه محمد بن حجاز از يزيد بن اصم كه گفت مردى از عمر بن خطاب سؤال كرد و گفت كه يا امير المؤمنين تفسير و بيان سبحان اللَّه چيست عمر گفت در اين باغ مرديست كه چون سؤال ميكرد خبر داده ميشد و چون سكوت ميكرد آغاز كرده ميشد و مراد اينست كه در عهد پيغمبر چنان بود كه علم باو ميرسيد اگر از پيغمبر (ص) چيزى مى پرسيد او را جواب ميفرمود و اگر خاموش بود و سؤالى نمينمود پيغمبر (ص) آغاز ميكرد و باو تعليم ميكرد و لهذا شايد كه او تفسير اين را بداند پس آن مرد داخل باغ شد و ديد كه آن مرد على بن ابى طالب (ع) است سائل عرض كرد كه يا ابا الحسن تفسير سبحان اللَّه چيست فرمود كه آن تعظيم جلال خداى عز و جل و تنزيه و دور كردن آن جناب است از آنچه هر مشركى در شان او گفته و چون بنده آن را بگويد هر فرشته بر او صلوات فرستد.

1- قد مر ضبطه فی الحدیث الرابع فی الباب الثامن و الثلاثین.
2- قال فی المراصد: معان بالفتح و آخره نون مدینه فی طرف بادیه الشأم تلقاء الحجاز من نواحی البلقاء، و هی الآن خراب منها ینزل حاج الشأم الی البر.
3- یحیی بن عقبه بن أبی العیزار أبو القاسم کوفیّ، و العیزار بالفتح فالسکون الرجل الصلب الشدید و الغلام الخفیف الروح و اسم شجر و طائر.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ سُبْحَانَ اللَّهِ فَقَالَ ع أَنَفَهٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از هشام بن حکم که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از سبحان اللّه فرمود که ننگ و عاریست از برای خدای عز و جل یعنی کلمه ایست که عار داشتن خدا را میفهماند از آنچه لائق باو نباشد

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سُلَیْمَانَ مَوْلَی طِرْبَالٍ (2) عَنْ هِشَامٍ الْجَوَالِیقِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- سُبْحانَ اللَّهِ مَا یَعْنِی بِهِ قَالَ تَنْزِیهَهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی از علی بن اسباط از سلیمان مولای طربال از هشام جوالیقی که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل سبحان اللّه از آن چه قصد می شود فرمود که دور کردن آن جناب تعالی یعنی از صفات زشت و معنی اصل کلام اینست که پاک میدانم خدا را از همه عیوب و نقائص پاک دانستنی.

ص: 555

1- الانفه بالفتحات مصدر بمعنی التنزّه و الاستنکاف، و المراد أن من قال: سبحان اللّه قال باستنکافه و تنزهه و تعالیه تعالی عن شبه المخلوق.

2- فی معانی الأخبار و فی نسخه(و) «سلیم مولی طربال». و قال الأردبیلیّ فی جامع الرواه: الظاهر اتّحاد سلیم و سلیمان مولی طربال و

اشتباه أحدهما بالآخر بقرينه اتّحاد الراوى و المروى عنه و الخبر، بل الظاهر اتّحادهما مع سليم و سليمان الفراء أيضا على ما بيناه فى ترجمه حريز بن عبد اللّه و اللّه أعلم. انتهى.

46- باب معنى الله أكبر

«باب چهل و ششم» در بيان معنى اللَّه اكبر

حديث 1

1- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْآدَمِیِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَیِّ شَیْ ءٍ فَقَالَ مِنْ كُلِّ شَیْ ءٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع حَدَدْتَهُ فَقَالَ الرَّجُلُ كَيْفَ أَقُولُ فَقَالَ قُلْ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفُ.

ترجمه:

حديث كرد ما را احمد بن محمد بن يحيى عطار «ره» گفت كه حديث كرد ما را پدرم از سهل بن زياد آدمى از ابن محبوب از آنكه او را ذكر كرده از حضرت صادق (ع) كه گفت مردى در نزد آن حضرت گفت كه اللَّه اكبر حضرت فرمود كه خدا از چه چيز بزرگتر است آن مرد عرض كرد كه از هر چيزى حضرت صادق (ع) فرمود كه خدا را باندازه در آوردى آن مرد عرض كرد كه چگونه و بچه وضع بگويم فرمود بگو كه خدا بزرگتر است از آنكه بوصف در آيد.

حديث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ(1) عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عَمْرٍو(2) قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَیُّ شَیْ ءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَیْ ءٍ فَقَالَ وَ كَانَ ثَمَّ شَیْ ءٌ فَيَكُونَ أَكْبَرَ مِنْهُ فَقُلْتُ فَمَا هُوَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ (3).

1- فى نسخه(د) و(ب) «هارون بن عبيد».
2- فى معانى الأخبار و الكافى باب معانى الأسماء و فى حاشيه نسخه(و) جميع بن عمير.
3- حاصل بيانه عليه السّلام فى هذا الباب أن وصفه تعالى بأنّه أكبر من الأشياء يستلزم أن يكون مبائنا عنها بحيث يكون بينه و بينها حدّ فاصل

ليتصوّر هو بحده و هى بحدودها فيحكم بأنّه أكبر منها و لو لا الحدّ بين الشيئين لا يتصور الأكبريّه و الأصغريّه بينهما مع أنه تعالى مع كل شى ء قيوما قائما كل شى ء به بحيث يضمحل الكل فى جنبه تعالى، و الى هذا أشار عليه السّلام بقوله استنكارا: «و كان ثمّ شى ء- الخ» فتدبّر، فهو أكبر من أن يوصف لامتناع محدوديته و اضمحلال كل محدود فى جنب عظمته و كبريائه.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از مروک بن عبید از جمیع بن عمرو که گفت حضرت صادق (ع) بمن فرمود که چه چیز است اللّٰه اکبر و معنی آن چیست عرض کردم که خدا از هر چیزی بزرگتر است فرمود که آیا در آنجا چیزی بود که خدا از آن بزرگتر باشد عرض کردم پس معنی آن چه باشد و تقدیرش چونست فرمود خدا بزرگتر است از آنکه بوصف در آید.

47- باب معنى الأول و الآخر

«باب چهل و هفتم» در بیان معنی اول و آخر

حديث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنِ الْمَيْمُونِ الْبَانِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ فَقَالَ ع الْأَوَّلُ لَا عَنْ أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ وَ لَا عَنْ بَدْءٍ سَبَقَهُ وَ الْآخِرُ لَا عَنْ نِهَايَةٍ كَمَا يُعْقَلُ مِنْ صِفَهِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَكِنْ قَدِيمٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ بِلَا بَدْءٍ وَ لَا نِهَايَهٍ لَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْحُدُوثُ وَ لَا يُحَوَّلُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ*.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از پسر اذینه از محمد بن حکیم از میمون بان که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) و حال آنکه سؤال شده بود از معنی قول خدای عز و جل هو الاول و الآخر که فرمود اولست نه از اولی که پیش از او بوده باشد و نه از پدید آورنده که بر او پیشی گرفته باشد و آخر است بی آنکه نهایت و پایانی داشته باشد چنان که از صفت آفریدگان تعقل می شود و لکن قدیمی است اول و آخر که همیشه بوده و همیشه خواهد بود بی ابتداء و نهایت و حدوث بر او واقع نمیشود و از حالی بحالی نمیگردد و آفریننده هر چیزیست.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ فُضَیْلِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ قُلْتُ أَمَّا الْأَوَّلُ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ وَ أَمَّا الْآخِرُ فَبَیِّنْ لَنَا تَفْسِیرَهُ فَقَالَ إِنَّهُ لَیْسَ شَیْ ءٌ إِلَّا یَبِیدُ أَوْ یَتَغَیَّرُ أَوْ یَدْخُلُهُ الْغِیَرُ(1) وَ الزَّوَالُ أَوْ یَنْتَقِلُ مِنْ لَوْنٍ إِلَی لَوْنٍ وَ مِنْ هَیْئَهٍ إِلَی هَیْئَهٍ وَ مِنْ صِفَهٍ إِلَی صِفَهٍ وَ مِنْ زِیَادَهٍ إِلَی نُقْصَانٍ وَ مِنْ نُقْصَانٍ إِلَی زِیَادَهٍ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِینَ فَإِنَّهُ لَمْ یَزَلْ وَ لَا یَزَالُ وَاحِداً(2) هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُوَ الْآخِرُ عَلَی مَا لَمْ یَزَلْ لَا تَخْتَلِفُ عَلَیْهِ الصِّفَاتُ وَ الْأَسْمَاءُ مَا یَخْتَلِفُ عَلَی غَیْرِهِ مِثْلُ الْإِنْسَانِ الَّذِی یَکُونُ تُرَاباً مَرَّهً وَ مَرَّهً لَحْماً وَ مَرَّهً دَماً وَ مَرَّهً رُفَاتاً وَ رَمِیماً وَ کَالتَّمْرِ الَّذِی یَکُونُ مَرَّهً بَلَحاً وَ مَرَّهً بُسْراً وَ مَرَّهً رُطَباً وَ مَرَّهً تَمْراً فَیَتَبَدَّلُ عَلَیْهِ الْأَسْمَاءُ وَ الصِّفَاتُ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِخِلَافِ ذَلِکَ(3).

ص: 558

1- الغیر بالفتح فالسکون مصدر و اسم مصدر بمعنی تغیر الحال و انتقالها، و بالکسر فالفتح اسم جمع بمعنی الاحداث المغیره لحال الشی ء، و فی نسخه(د) و حاشیه نسخه(ب) «أو یدخله التغییر».

2- فی نسخه(ط) و(ن) «فانه لم یزل و لا یزال بحاله واحدا».

3- للاول و الآخر معان ذکرت فی العلوم العقلیّه، و الاولیه فی حقه تعالی هی الحقیقیه و هی بحسب الوجود و هی مساوقه لمعنی القدم، و الآخریه بمعنی البقاء بعد کل شی ء بلا تغیر و تحول کما فسره الامام علیه السّلام فی هذا الخبر من لوازم الاوّلیه الحقیقیه، لان ما ثبت قدمه امتنع عدمه و تغیره، فمعنی الاولیه و الآخریه له تعالی أزلیته و أبدیته من دون تغیر و زوال، و اذ انه واحد و لا فی مرتبته شی ء فلیس لشی ء سواه هذا الشأن فصحّ کلیه قوله علیه السّلام: «انه لیس شی ء الا یبید أو یتغیر- الخ».

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس از پدرش از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی از فضیل بن عثمان از پسر ابو یعفور که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال نمودم از قول خدای عز و جل هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ و عرض کردم که اما اول پس آن را شناخته ایم و تفسیرش را دانسته ایم و اما آخر پس تفسیر و معنی آن را از برای ما بیان فرما حضرت فرمود که هیچ چیز نیست مگر آنکه هلاک می شود یا متغیر میگردد یا یک نحو از تغییر و زوال در آن داخل می شود و راه می یابد یا از رنگ برنگی و از هیئت بهیئتی و از صفت بصفتی میگردد و از زیادتی بسوی نقصان و از نقصان بسوی زیادتی انتقال یابد مگر پروردگار عالمیان که او همیشه یکی بوده و خواهد بود او است اول پیش از هر چیزی و او است آخر بر آن نحوی که در اول بوده بدون تغییر و صفات و نامها بر او مختلف نمیشود چنان که بر غیر او مختلف می شود مثل انسانی که یک بار خاک میباشد و یک بار گوشت و یک بار خون و یک بار خورد و مرد شده و درهم شکسته و پوسیده و از هم پاشیده و مانند خرمائی که یک مرتبه غوره میباشد و یک مرتبه خرمای نیم رس و یک مرتبه خرمای تر و یک مرتبه خرمای خشک پس نامها و صفات بر آن متبدل می شود و خدای عز و جل بخلاف آنست.

48- باب معنى قول الله عز و جل الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى

«باب چهل و هشتم» در بيان معنى قول خداى عز و جل الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى

حديث 1

ص: 559

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ الْآدَمِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی فَقَالَ اسْتَوَی مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ فَلَیْسَ شَیْ ءٌ هُوَ أَقْرَبَ إِلَیْهِ مِنْ شَیْ ءٍ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد آدمی از حسن بن محبوب از محمد بن مارد که حضرت صادق (ع) سؤال شد از قول خدای عز و جل الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی فرمود که خدا نسبت بهر چیزی برابر است و بر همه استیلاء دارد پس چیزی نسبت باو از چیزی دیگر نزدیکتر نیست.

حدیث 2

2- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ(1) عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی(2) فَقَالَ اسْتَوَی مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ فَلَیْسَ شَیْ ءٌ أَقْرَبَ إِلَیْهِ مِنْ شَیْ ءٍ لَمْ یَبْعُدْ مِنْهُ بَعِیدٌ وَ لَمْ یَقْرُبْ مِنْهُ قَرِیبٌ اسْتَوَی مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ

1- فی نسخه(ط) و حاشیه نسخه(ن) و(ه) «عن محمّد بن الحسن».
2- طه: 5.

فلمّا علونا و استوينا عليهم تركناهم صرعى لنسر و كاسر

و الآيه التى نحن فيها فسرت به فى بعض الأقوال و فى الحديث الأول من الباب الخمسين.

و الاستقامه، و فسر بها قوله تعالى: «فَاسْتَوى عَلى سُوقِهِ» و هذا قريب من المعنى الأول.

و الاعتدال فى شى ء و به فسر قوله تعالى: «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوى». و المساواه فى النسبه.

و هى نفيت فى الآيات عن أشياء كثيره كقوله تعالى: «وَ ما يَسْتَوِى الْأَحْياءُ وَ لَا الْأَمْواتُ» و فسر الامام عليه السّلام الآيه بها فى هذا الباب و ظاهره مساواه النسبه من حيث المكان لأنّه تعالى فى كل مكان و ليس فى شى ء من المكان بمحدود، و لكنه تعالى تساوت نسبته الى الجميع من جميع الحيثيات، و انما الاختلاف من قبل حدود الممكنات، و لا يبعد الروايات من حيث الظهور عن هذا المعنى.

حديث 3

3- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو سَعِيدٍ النَّسَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصُّغْدِيُّ بِمَرْوَ(1)

ص: 561

1- الصغد بالضم فالسكون قرى بين بخارا و سمرقند.

قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ الْحَكَمِ الْعَسْكَرِیُّ وَ أَخُوهُ مُعَاذُ بْنُ یَعْقُوبَ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ الْحَنْظَلِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَاصِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ قَیْسٍ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الرُّمَّانِیِّ عَنْ زَاذَانَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِیِّ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ یَذْکُرُ فِیهِ قُدُومَ الْجَاثِلِیقِ الْمَدِینَهَ مَعَ مِائَهٍ مِنَ النَّصَارَی بَعْدَ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ سُؤَالَهُ أَبَا بَکْرٍ عَنْ مَسَائِلَ لَمْ یُجِبْهُ عَنْهَا ثُمَّ أُرْشِدَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع فَسَأَلَهُ عَنْهَا فَأَجَابَهُ وَ کَانَ فِیمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِی عَنِ الرَّبِّ أَیْنَ هُوَ وَ أَیْنَ کَانَ فَقَالَ عَلِیٌّ ع لَا یُوصَفُ الرَّبُّ جَلَّ جَلَالُهُ بِمَکَانٍ هُوَ کَمَا کَانَ وَ کَانَ کَمَا هُوَ لَمْ یَکُنْ فِی مَکَانٍ وَ لَمْ یَزُلْ مِنْ مَکَانٍ إِلَی مَکَانٍ وَ لَا أَحَاطَ بِهِ مَکَانٌ بَلْ کَانَ لَمْ یَزَلْ بِلَا حَدٍّ وَ لَا کَیْفٍ قَالَ صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِی عَنِ الرَّبِّ أَ فِی الدُّنْیَا هُوَ أَوْ فِی الْآخِرَهِ قَالَ عَلِیٌّ ع لَمْ یَزَلْ رَبُّنَا قَبْلَ الدُّنْیَا وَ لَا یَزَالُ أَبَداً هُوَ مُدَبِّرُ الدُّنْیَا وَ عَالِمٌ بِالْآخِرَهِ فَأَمَّا أَنْ یُحِیطَ بِهِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهُ فَلَا وَ لَکِنْ یَعْلَمُ مَا فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ قَالَ صَدَقْتَ یَرْحَمُکَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ رَبِّکَ أَ یَحْمِلُ أَوْ یُحْمَلُ فَقَالَ عَلِیٌّ ع إِنَّ رَبَّنَا جَلَّ جَلَالُهُ یَحْمِلُ وَ لَا یُحْمَلُ قَالَ النَّصْرَانِیُّ فَکَیْفَ ذَاکَ وَ نَحْنُ نَجِدُ فِی الْإِنْجِیلِ وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَهٌ فَقَالَ عَلِیٌّ ع إِنَّ الْمَلَائِکَهَ تَحْمِلُ الْعَرْشَ وَ لَیْسَ الْعَرْشُ کَمَا تَظُنُّ کَهَیْئَهِ السَّرِیرِ وَ لَکِنَّهُ شَیْ ءٌ مَحْدُودٌ مَخْلُوقٌ مُدَبَّرٌ وَ رَبُّکَ عَزَّ وَ جَلَّ مَالِکُهُ لَا أَنَّهُ عَلَیْهِ کَکَوْنِ الشَّیْ ءِ عَلَی الشَّیْ ءِ وَ أَمَرَ الْمَلَائِکَهَ بِحَمْلِهِ فَهُمْ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ بِمَا أَقْدَرَهُمْ عَلَیْهِ قَالَ النَّصْرَانِیُّ صَدَقْتَ رَحِمَکَ اللَّهُ.

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجه و قد أخرجته بتمامه فی آخر کتاب النبوه

ترجمه:

حدیث کرد ما را أبو الحسین محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن محمد بن عبد اللّٰه صفدی در مرو گفت که حدیث کردند ما را محمد بن یعقوب بن حکم عسگری و برادرش معاذ بن یعقوب گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن سنان حنظلی گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّٰه بن عاصم گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن قیس از ابو هاشم زمانی از زادان از سلمان فارسی در حدیث طویلی که در آن ورود جاثلیق را بمدینه ذکر میکند با صد نفر از نصاری بعد از وفات رسول خدا (ص) و سؤال کردنش ابو بکر را از چند مسأله که او را از آنها جواب نداد و بعد از آن بسوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) ارشاد و رهنمائی شد و آن حضرت را از آنها سؤال نمود و حضرت او را جواب فرمود و در آنچه حضرت را سؤال کرد این بود که بحضرت عرض کرد که مرا از پروردگار خبر ده که آن جناب در کجا است و در کجا بود علی (ع) فرمود که پروردگار جل جلاله بمکانی وصف نمیشود و آن جناب چنان است که بود و بود چنان که هست در هیچ مکانی نبود و از مکانی بمکانی دیگر زائل نشد و هیچ مکانی باو احاطه نکرد بلکه پیوسته بود بی اندازه و چون و چگونگی جاثلیق گفت که راست گفتی پس مرا خبر ده از پروردگار که آیا در دنیا است یا در آخرت حضرت (ع) فرمود که پیوسته پروردگار ما پیش از دنیا بوده و آن جناب مدبر دنیا و عالم بآخرت است و اما آنکه دنیا و آخرت باو احاطه کنند پس نه چنانست و لیکن آنچه را که در دنیا و آخرت است میداند جاثلیق گفت که راست گفتی خدا تو را رحمت کند بعد از آن گفت که مرا خبر ده از پروردگار خویش که آیا چیزها را برمیدارد یا برداشته می شود که عرش او را برمیدارد علی (ع) فرمود که پروردگار ما جل جلاله برمیدارد و برداشته نمیشود نصرانی گفت که این چگونه می شود و ما در انجیل مییابیم که وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَةٌ یعنی و بر میدارند عرش پروردگار تو را در بالای فرشتگان که بر کنارهای آسمان میباشند در آن روز که روز قیامت است هشت فرشته یا هشت کس علی (ع) فرمود بدرستی که فرشتگان عرش را بر میدارند و عرش چنان نیست که تو گمان میکنی چون هیئات تخت و لیکن آن چیزیست محدود که باندازه در می آید و آفریده است مدبر که خدا آن را تدبیر میفرماید و پروردگار عز و جل تو

مالک آنست نه آنکه آن جناب بر روی آنست مانند بودن چیزی بر بالای چیزی و فرشتگان را ببرداشتن آن امر فرموده و ایشان عرش را بر میدارند بآنچه ایشان را بر آن توانائی داده نصرانی گفت که راست گفتی خدا تو را رحمت کند و مؤلف میگوید که این حدیث طولی دارد و ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم و من این حدیث را بتمامه در آخر کتاب نبوت اخراج کرده ام

ص: 563

حديث 4

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى فَقَالَ اسْتَوَى مِنْ كُلِّ شَیْ ءٍ فَلَيْسَ شَیْ ءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَیْ ءٍ.

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن وليد «ره» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن يحيى عطار از سهل بن زياد از حسن بن موسى خشاب از بعضى از مردان خويش كه آن را مرفوع ساخته از حضرت صادق (ع) كه از قول خداى عز و جل الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى سؤال شد فرمود كه او نسبت بهر چيزى برابرى دارد پس چيزى نسبت بار از چيز ديگر نزديكتر نيست.

حديث 5

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ شَیْ ءٍ أَوْ فِی شَیْ ءٍ أَوْ عَلَى شَیْ ءٍ فَقَدْ كَفَرَ قُلْتُ فَسِّرْ لِی قَالَ أَعْنِی بِالْحَوَايَهِ مِنَ الشَّیْ ءِ لَهُ أَوْ بِإِمْسَاكٍ لَهُ أَوْ مِنْ شَیْ ءٍ سَبَقَهُ.

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن وليد «ره» گفت كه حديث كرد ما را حسين بن حسن بن ابان از حسين بن سعيد از نضر بن سويد از عاصم بن حميد از ابو بصير حضرت صادق (ع) كه فرمود هر كه گمان كند كه خداى عز و جل از چيزى يا در چيزى يا بر چيزيست بحقيقت كه كافر شده عرض كردم كه آنچه فرمودى از برايم تفسير و بيان فرما فرمود گه مقصود من آنست كه گمان آن كس چنين باشد كه چيزى گرداگرد خدا را فرو گرفته يا او را نگاه داشته يا از چيزى بهمرسيده كه بر او پيشى گرفته باشد و تفسير حضرت بطريق لف و نشر مشوش است چه اول بدويم و دويم بسيم و سيم باول تعلق دارد.

حدیث 6

6- وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ مِنْ شَیْ ءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مُحْدَثاً وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ فِی شَیْ ءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْصُوراً وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَلَی شَیْ ءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولًا.

ترجمه:

و در روایت دیگر چنین است که فرموده هر که گمان کند که خدا از چیزی بهم رسیده او را حادث قرار داده و اعتقاد نموده که کسی او را از سر نو پدید آورده و هر که گمان کند که خدا در چیزی میباشد او را محصور گردانیده بآن مکانی که حاصر او است و گرداگرد او را فرو گرفته و هر که گمان کند که خدا بر بالای چیزی قرار دارد او را محمول ساخته که چیزی او را برداشته.

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ حَدَّثَنِی مُقَاتِلُ بْنُ سُلَیْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی فَقَالَ اسْتَوَی مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ فَلَیْسَ شَیْ ءٌ أَقْرَبَ إِلَیْهِ مِنْ شَیْ ءٍ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن جعفر از احمد بن محمد از حسن بن محبوب که گفت حدیث کرد مرا مقاتل بن سلیمان و گفت که حضرت جعفر بن محمد (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی فرمود که او نسبت بهر چیزی برابری دارد پس چیزی نسبت باو از چیز دیگر نزدیکتر نیست

حدیث 8

8- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَّادٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع کَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ شَیْ ءٍ أَوْ فِی شَیْ ءٍ أَوْ عَلَی شَیْ ءٍ.

ترجمه:

و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از حماد مرویست که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که دروغ گفته است هر که گمان کرده که خدای عز و جل از چیزی یا در چیزی یا بر چیزیست.

9- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ شَیْ ءٍ أَوْ فِی شَیْ ءٍ أَوْ عَلَى شَیْ ءٍ فَقَدْ أَشْرَکَ ثُمَّ قَالَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ مِنْ شَیْ ءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مُحْدَثاً وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ فِی شَیْ ءٍ فَقَدْ زَعَمَ أَنَّهُ مَحْصُورٌ(1) وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَلَى شَیْ ءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولًا.

قال مصنف هذا الکتاب إن المشبهه تتعلق بقوله عز و جل- إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَى الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً(2) و لا حجه لها فی ذلک لأنه عز و جل عنی بقوله- ثُمَّ اسْتَوی عَلَى الْعَرْشِ أی ثم نقل العرش إلى فوق السماوات و هو مستول علیه و مالک له و قوله عز و جل ثُمَّ إنما هو لرفع العرش إلى مکانه الذی هو فیه و نقله للاستواء فلا یجوز أن یکون معنى قوله اسْتَوی استولى لأن استیلاء الله تبارک و تعالى على الملک و على الأشیاء لیس هو بأمر حادث بل لم یزل مالکا لکل شی ء و مستولیا على کل شی ء و إنما ذکر عز و جل الاستواء بعد قوله ثُمَّ و هو یعنی الرفع مجازا و هو کقوله وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِینَ مِنْکُمْ وَ الصَّابِرِینَ

1- فی نسخه(ج) «و من زعم أنّه فی شی ء فقد جعله محصورا».
2- الأعراف: 54.

(1) حاصل مراده رحمه اللّه أن «ثم» لا يتعلق بقوله: «استوى» لانه بمعنى استولى و استيلاؤه تعالى على العرش لا يكون متأخرا عن خلق السماوات و الأرض لأنّه مالك ملك مستول على كل شى ء أزلا، بل يتعلق بمحذوف تقديره ثمّ نقل العرش الى فوق السماوات لانه استوى عليه، و أخذ هذا التفسير من الحديث الثانى من الباب التاسع و الأربعين، و قيل: ثمّ ظهر استواؤه على العرش للملائكه، و قيل: ثم قصد الى خلق العرش فخلقه بعد خلق السماوات و الأرض، و قيل: ثم بين أنّه استوى على العرش، و قيل: ثم صحّ الوصف بأنّه مستو على العرش لانه لم يكن عرش قبل وجوده، و الحق ان ثمّ لمجرد الترتيب، و الاستواء هو الاستيلاء الفعلى الظاهر عن مقام الذات فى الخلق بعد الايجاد، و حاصل المعنى أنّه تعالى استوى على العرش الذى هو جمله الخلق فى بعض التفاسير بتدبير الامر و نفاذه فيه بعد الايجاد ألا له خلق الأشياء و أمرها بعد ايجادها، و لا يخفى أن معنى الاستيلاء أنسب بسياق هذه الآيه، و معنى مساواه النسبه أنسب بقوله: «الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى» ثم ان قوله: «عَلَى الْعَرْشِ» متعلق باستوى ان فسر بالاستيلاء، و ان فسر بمساواه النسبه فمتعلق بمحذوف و استوى حال أو خبر بعد خبر، أو ضمن معنى الاستيلاء فمتعلق به أيضا.

1- فذكر نَعْلَمَ مع قوله حَتَّى و هو عز و جل يعنى حتى يجاهد المجاهدون و نحن نعلم ذلک لأن حتى لا يقع إلا على فعل حادث و علم الله عز و جل بالأشياء لا يكون حادثا و كذلک ذكر قوله عز و جل- اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ بعد قوله ثُمَّ و هو يعنى بذلک ثم رفع العرش لاستيلائه عليه و لم يعن بذلک الجلوس و اعتدال البدن لأن الله لا يجوز أن يكون جسما و لا ذا بدن تعالى الله عن ذلک علوا كبيرا

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» از عمویش، محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد اللّٰه از پدرش از محمد بن سنان از مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) که فرمود هر که گمان کند که خدا از چیزیست یا در چیزی بحقیقت که شرک آورده بعد از آن فرموده که هر که گمان کند که خدا از چیزیست او را حادث قرار داده و هر که گمان کند که خدا در چیزیست او را محصور گمان کرده و هر که گمان کند که خدا بر بالای چیزیست او را محمول ساخته مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که فرقه مشبهه متعلق میشوند بقول خدای عز و جل إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً یعنی بدرستی که پروردگار شما خدائی است که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز پس قرار گرفت بر عرش در میکشد شب را در روز یعنی می پوشد تاریکی شب را بروشنی روز و بعکس میجوید شب روز را و در پی آن در می آید در حالی که شتابنده است و ایشان را درین قول حجتی نیست زیرا که خدای عز و جل بقول خویش ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ این را قصد فرمود که یعنی پس عرش را بسوی زبر آسمانها نقل فرمود و حال آنکه آن جناب بر عرش مستولی و آن را مالک بود پس قول خدای عز و جل یعنی ثم که بمعنی پس باشد جز این نیست که آن از برای برداشتن عرش است بسوی مکانی که عرش در آنست و نقل کردن آن بجهت استواء و جائز نیست که معنی قول آن جناب استوی استولی باشد زیرا که استیلا خدای تبارک و تعالی بر ملک و بر هر چیزها امر حادثی نیست بلکه پیوسته هر چیزی را مالک و بر هر چیزی مستولی بوده و جز این نیست که خدای عز و جل استواء را بعد از قول خویش که ثم باشد ذکر کرده و حال آنکه آن جناب رفع و داشتن را قصد دارد از روی مجاز و این چون قول او است که وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّی نَعْلَمَ الْمُجاهِدِینَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِینَ یعنی و هر آینه می آزمائیم شما را تا بدانیم جهادکنندگان از شما و صبرکنندگان را پس نعلم را که بمعنی بدانیم باشد با قول خویش حتی که بمعنی تاء است ذکر کرده و آن جناب عز و جل این را قصد دارد که تا جهادکنندگان جهاد کنند و ما آن را بدانیم زیرا که حتی واقع نمیشود مگر بر فعل حادث و علم خدای عز و جل حادث نمیباشد و همچنین ذکر کردن خدای عز و جل اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ را بعد از قول خویش ثم و آن جناب بآن این را قصد دارد که پس عرش را بلند کرد بجهت استیلایش بر آن و بآن نشستن و اعتدال بدن را قصد نفرموده زیرا که روا نباشد که

خدای عز و جل جسم و صاحب بدن باشد و خدا از این برتری دارد و برتری بزرگ

ص: 568

49- باب معنى قوله عز و جل وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ

«باب چهل و نهم» در بيان معنى قول خداى عز و جل

اشاره

49 باب معنى قوله عز و جل وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ(1)

و ما كان عرشه على الماء و ترجمه آن با ما بعد و ما قبل آن مى آيد

حديث 1

1- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا جُذْعَانُ بْنُ نَصْرٍ أَبُو نَصْرٍ الْكِنْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنِى سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْآدَمِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ(2) عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ فَقَالَ لِى مَا يَقُولُونَ فِى ذَلِكَ قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّ الْعَرْشَ كَانَ عَلَى الْمَاءِ وَ الرَّبُّ فَوْقَهُ فَقَالَ كَذَبُوا مَنْ زَعَمَ هَذَا فَقَدْ صَيَّرَ اللَّهَ مَحْمُولًا وَ وَصَفَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَزِمَهُ أَنَّ الشَّيْ ءَ الَّذِى يَحْمِلُهُ أَقْوَى مِنْهُ قُلْتُ بَيِّنْ لِى جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَلَ عِلْمَهُ وَ دِينَهُ الْمَاءَ (3) قَبْلَ أَنْ تَكُونَ أَرْضٌ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ جِنٌّ أَوْ إِنْسٌ أَوْ شَمْسٌ أَوْ قَمَرٌ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ نَثَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ (4)

1- هود: 7.

2- فى نسخه(ج) و(ط) و حاشيه نسخه(ن) «عن عبد اللّه بن كثير» و هو تصحيف و الخبر رواه الكلينى فى الكافى باب العرش و الكرسىّ بإسناده عن عبد الرحمن عن داود.

3- لا يبعد أن يكون المراد بالماء هنا هو أول ما خلقه اللّه الذى ذكر فى الحديث العشرين من الباب الثانى، الا أن الاحتمال الأول هناك غير آت هنا.

4- فيه إشاره الى عالم الذر، أى فلما أراد أن يخلق الخلق هذه الخلقه و كانوا ذرا نثرهم بين يديه- الخ.

فَقَالَ لَهُمْ مَنْ رَبُّكُمْ فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ الْأَئِمَّةَ ص فَقَالُوا أَنْتَ رَبُّنَا فَحَمَّلَهُمُ الْعِلْمَ وَ الدِّينَ ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَهِ هَؤُلَاءِ حَمَلَهُ عِلْمِی وَ دِینِی وَ أُمَنَائِی فِی خَلْقِی وَ هُمُ الْمَسْئُولُونَ (1) ثُمَّ قِیلَ لِبَنِی آدَمَ أَقِرُّوا لِلَّهِ بِالرُّبُوبِیَّهِ وَ لِهَؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالطَّاعَهِ فَقَالُوا نَعَمْ رَبَّنَا أَقْرَرْنَا فَقَالَ لِلْمَلَائِکَهِ اشْهَدُوا فَقَالَتِ الْمَلَائِکَهُ شَهِدْنَا عَلَی أَنْ لَا یَقُولُوا إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافِلِینَ أَوْ یَقُولُوا إِنَّما أَشْرَکَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا ذُرِّیَّهً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ(2) یَا دَاوُدُ وَلَایَتُنَا مُؤَکَّدَهٌ عَلَیْهِمْ فِی الْمِیثَاقِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی که گفت حدیث کرد ما را ابو نصر جذعان بن نصر کندی گفت که حدیث کرد مرا سهل بن زیاد آدمی از حسن بن محبوب از عبد الرحمن بن کثیر از داود رقی که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از از تفسیر قول خدای عز و جل وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ حضرت بمن فرمود که سنیان چه میگویند عرض کردم که میگویند هر که این را گمان کند خدا را محمول گرداندیه و او را بصفت مخلوقات وصف کرده و بر او لازم آید که آنچه خدا را برداشته از او قوی تر باشد عرض کردم فدای تو گردم این مطلب را از برایم بیان فرما فرمود بدرستی که خدای عز و جل علم و دین خود را بر آب بار کرد و آن را حامل این دو چیز گردانید پس از آنکه زمین یا آسمان یا جن یا انسان یا آفتاب یا ماه وجود داشته باشد و چون خواست که خلق را بیافریند ایشان را پراکنده و پریشان نمود در میان دو دست خویش که از آن پیش رو تعبیر می شود و مراد این است که آنها را در نزد علم خویش پهن نمود و بایشان فرمود که پروردگار شما کیست اول کسی که گویا شد رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین و ائمه هدی علیهم السلام بودند و عرض نمودند که توئی پروردگار ما پس ایشان را حامل علم و دین خویش نمود بعد از آن بفرشتگان فرمود که این گروه حاملان علم و دین من و امینان منند در باب خلق من و ایشانند که در روز قیامت از ایشان سؤال خواهد شد یعنی در باب ادای امانت و حفظ آن و طاعت خلائق و معصیت ایشان و آنچه میدانند بخدا عرض میکنند بعد از آن بفرزندان آدم گفته شد که اقرار کنید از برای خدا بپروردگاری و از برای این جماعت بفرمان برداری فرزندان آدم عرض کردند آری ای پروردگار ما اقرار کردیم پس بفرشتگان فرمود که گواه باشید فرشتگان عرض کردند که گواه شدیم بر اقرار ایشان تا در فردای قیامت نگویند بدرستی که ما از این اقرار بیخبران

بودیم یا نگویند جز این نیست که پدران ما شرک آوردند پیش از زمان ما و فرزندانی چند بودیم بعد از ایشان آیا پس تو ما را هلاک میگردانی و معذب میسازی بآنچه آن کج روان گمراه کردند ای داود ولایت و صاحب اختیاری ما در وقت پیمان گرفتن خدا بر ایشان استوار شده

1- إشاره الی قوله تعالی: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»* روی الکلینی- رحمه اللّه- فی کتاب الحجه من الکافی باب ان أهل الذکر هم الأئمّه علیهم السلام بالاسناد عن محمّد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السّلام، قال: «ان من عندنا یزعمون أن قول اللّه عزّ و جلّ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»* انهم الیهود و النصاری، قال: إذا یدعونکم الی دینهم، قال: قال بیده الی صدره: «نحن أهل الذکر و نحن المسئولون».

2- الأعراف: 173، و یقولوا فی الموضعین فی النسخ بالیاء الا نسخه(ب) و(و) ففیهما بالتاء، و القراءات بالتاء الا أبا عمرو فانه قرأ بالیاء.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِی الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِیَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَرْشَ وَ الْمَاءَ وَ الْمَلَائِكَةَ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَدِلُّ بِأَنْفُسِهَا وَ بِالْعَرْشِ وَ الْمَاءِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ جَعَلَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُظْهِرَ بِذَلِکَ قُدْرَتَهُ لِلْمَلَائِکَهِ فَيَعْلَمُوا أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِيرٌ ثُمَّ رَفَعَ الْعَرْشَ بِقُدْرَتِهِ وَ نَقَلَهُ فَجَعَلَهُ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ(1) وَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَيَّامٍ* وَ هُوَ مُسْتَوْلٍ عَلَى عَرْشِهِ وَ كَانَ قَادِراً عَلَى أَنْ يَخْلُقَهَا فِی طَرْفَهِ عَيْنٍ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهَا فِی سِتَّهِ أَيَّامٍ لِيُظْهِرَ لِلْمَلَائِکَهِ مَا يَخْلُقُهُ مِنْهَا شَيْئاً بَعْدَ شَیْ ءٍ وَ تَسْتَدِلَّ بِحُدُوثِ مَا يَحْدُثُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّهٍ وَ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ الْعَرْشَ لِحَاجَهٍ بِهِ إِلَيْهِ لِأَنَّهُ غَنِيٌّ عَنِ الْعَرْشِ وَ عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ لَا يُوصَفُ بِالْكَوْنِ عَلَى الْعَرْشِ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ صِفَهِ خَلْقِهِ عُلُوّاً كَبِيراً وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فَإِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقَهُ لِيَبْلُوَهُمْ بِتَكْلِيفِ طَاعَتِهِ وَ عِبَادَتِهِ لَا عَلَى سَبِيلِ الِامْتِحَانِ وَ التَّجْرِبَهِ لِأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ عَلِيماً بِكُلِّ شَیْ ءٍ فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَرَّجْتَ عَنِّی يَا أَبَا الْحَسَنِ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ.

ص: 571

1- الذی أفهم من هذا الكلام بشهاده أحاديث أن للعرش رفعه و تفوقا على السماوات و الأرض من حيث شئونه، و ليس الكلام نصا بل و لا ظاهرا فی الرفع الجسمانی و النقل المكانی.

ترجمه:

حدیث کرد ما را تمیم بن عبد اللّه بن تمیم قرشی گفت که حدیث کرد ما را پدرم از احمد بن علی انصاری از ابو الصلت عبد السلام بن صالح هروی که گفت مأمون حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را سؤال کرد از قول خدای عز و جل وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا که ترجمه اش اینست که و اوست آن خدائی که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز و بود عرش او بر روی آب تا بیازماید شما را کدام یک از شما نیکوتر است از روی عمل که کارش بهتر است حضرت فرمود که خدای تبارک و تعالی عرش و آب و فرشتگان را پیش از آفریدن آسمانها و زمین آفرید و فرشتگان چنان بودند که بنفسهای خود و بعرش و آب بر خدای عز و جل استدلال میکردند بعد از آن عرش خود را بر روی آب قرار داد تا باین واسطه قدرتش از برای فرشتگان ظاهر شود و بدانند که آن جناب بر هر چیزی تواناست بعد از آن عرش را بقدرت خویش بلند کرد و آن را نقل نمود و در بالای آسمانها و زمین قرار داد و آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و آن جناب بر عرش خود مستولی بود و بر این قادر بود که آسمانها و زمین را در یک چشم بر هم زدن بیافریند و لیکن خدای عز و جل آنها را در شش روز آفرید تا آنچه از آنها می آفریند چیز بچیز از برای فرشتگان ظاهر شود و ایشان بحدوث آنچه خدای تعالی ذکره در بادها احداث میفرماید استدلال کنند و خدا عرش را بجهت حاجتی که با او باشد بسوی آن نیافرید زیرا که آن جناب بی نیاز است از عرش و از همه آنچه آفریده و ببودن بر عرش وصف نمیشود زیرا که او جسم نیست و خدا از صفت آفریدگانش برتری دارد برتری بزرگ و اما قول خدای عز و جل لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا پس بدرستی که آن جناب عز و جل خلق خود را آفرید تا ایشان را بتکلیف طاعت و عبادتش بیازماید نه بر سبیل امتحان و تجربه زیرا که آن جناب پیوسته به هر چیزی دانا بوده و مأمون گفت که یا ابا الحسن اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد

ص: 572

50- باب العرش و صفاته

«باب پنجاهم» در بيان عرش و صفات آن

حديث 1

1- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ فَقَالَ إِنَّ لِلْعَرْشِ صِفَاتٍ كَثِيرَةً مُخْتَلِفَةً لَهُ فِي كُلِّ سَبَبٍ وَضْعٍ فِي الْقُرْآنِ صِفَةٌ عَلَى حِدَةٍ(1) فَقَوْلُهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ يَقُولُ الْمُلْكُ الْعَظِيمُ وَ قَوْلُهُ الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى يَقُولُ عَلَى الْمُلْكِ احْتَوَى وَ هَذَا مُلْكُ الْكَيْفُوفِيَّةِ فِي الْأَشْيَاءِ(2) ثُمَّ الْعَرْشُ فِي الْوَصْلِ مُتَفَرِّدٌ مِنَ الْكُرْسِيِّ (3)

1- «سبب» مضاف الى «وضع» بصيغه المصدر، أى للعرش فى كل مورد فى القرآن اقتضى سبب وضعه و ذكره فى ذلك المورد صفه على حده، و فى نسخه(ه) «له فى كل سبب وضع فى القرآن و صفه على حده» و فى نسخه(ط) و البحار «له فى كل سبب و صنع فى القرآن صفه على حده». و بعض الأفاضل قرأ الجمله «في كلّ سبب وضع» على صيغه المجهول.

2- الكيفوفيه بمعنى الكيفيه مأخوذه من الكيف، و هو سؤال عن حال الشى ء يقال:

3- أى ثمّ العرش فى حال كونه متصلا بالكرسىّ مرتبطا به متفرد منه متميز عنه، أو المعنى: ثم العرش متفرد من الكرسىّ و متميز عنه فى وصله بالامور الواقعه فى الكون فانه متصل بها مؤثر فيها بلا واسطه، و أمّا العرش فمقدم على الكرسىّ و مؤثر فيها بواسطته، و حاصل كلامه عليه السّلام أن العرش و الكرسىّ موجودان من الموجودات الملكوتيه غائبان عن ادراكنا، فى كل منهما علم الأشياء و من كل منهما تدبيرها من حيث سلسله عللها و خصوصياتها، الا أن العرش مقدم فى ذلك على الكرسىّ، و من العرش يجرى الى الكرسىّ ما يجرى فى الأشياء، كما أن عرش السلطان يجرى منه تدبير الأمور الى الامير صاحب الكرسىّ ثمّ منه الى المقامات العامله المباشره لأمور المملكه.

لِأَنَّهُمَا بَابَانِ مِنْ أَكْبَرِ أَبْوَابِ الْغُيُوبِ وَ هُمَا جَمِيعاً غَيْبَانِ وَ هُمَا فِي الْغَيْبِ مَقْرُونَانِ لِأَنَّ الْكُرْسِيَّ هُوَ الْبَابُ الظَّاهِرُ(1) مِنَ الْغَيْبِ الَّذِی مِنْهُ مَطْلَعُ الْبِدَعِ وَ مِنْهُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا وَ الْعَرْشُ هُوَ الْبَابُ الْبَاطِنُ الَّذِی يُوجَدُ فِيهِ عِلْمُ الْكَيْفِ وَ الْكَوْنِ وَ الْقَدْرِ وَ الْحَدِّ وَ الْأَيْنِ وَ الْمَشِيَّهِ وَ صِفَهِ الْإِرَادَهِ وَ عِلْمُ الْأَلْفَاظِ وَ الْحَرَكَاتِ وَ التَّرْكِ وَ عِلْمُ الْعَوْدِ وَ الْبَدْءِ(2) فَهُمَا فِی الْعِلْمِ بَابَانِ مَقْرُونَانِ لِأَنَّ مُلْکَ الْعَرْشِ سِوَی مُلْكِ الْكُرْسِيِّ وَ عِلْمَهُ أَغْيَبُ مِنْ عِلْمِ الْكُرْسِيِّ فَمِنْ ذَلِکَ قَالَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ أَیْ صِفَتُهُ أَعْظَمُ مِنْ صِفَهِ الْكُرْسِيِّ وَ هُمَا فِی ذَلِکَ مَقْرُونَانِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَلِمَ صَارَ فِی الْفَضْلِ جَارَ الْكُرْسِيِّ قَالَ إِنَّهُ صَارَ جَارَهُ لِأَنَّ عِلْمَ الْكَيْفُوفِيَّهِ فِيهِ وَ فِيهِ الظَّاهِرُ مِنْ أَبْوَابِ الْبَدَاءِ وَ أَيْنِيَّتِهَا (3)

1- فی نسخه(ب) «لان الكرسیّ هو التأويل الظاهر- الخ» و فی نسخه(ج) «الا ان الكرسیّ- الخ».
2- فی نسخه(ب) و(ج) و(د) «و علم العود و البداء».
3- من الاين أی أمكنه أبواب البداء و مواضعها، و فی نسخه(ب) و(د) «انيتها» أی ثبوتها، و فی نسخه(و) و(ن) «أبنيتها» جمع البناء و هذا يرجع الی المعنی الأول، و بيانه أن الكرسیّ صار جار العرش و قرينا له لان علم الكيفوفيه فيه كما هو فی العرش أيضا، و لكنه يمتاز عن العرش بأن فيه البداء دونه، و انما هو مكان البداء و فيه يرتق و يفتق لان فی العرش علم كل شی ء مع ارساله و تعليقه، و أمّا الكرسیّ فيصل إليه علم كل شي ء من العرش بالارسال سواء كان مرسلا فی الواقع أو معلقا، و البداء يأتی بيانه فی بابه ان شاء اللّه تعالی، و فی نسخه(ه) «و فيه الظاهر من أبواب البدء» و فی نسخه(ب) «و فيه الظاهر من علم أبواب البداء».

وَ حَدِّ رَتْقِهَا وَ فَتْقِهَا- فَهَذَانِ جَارَانِ أَحَدُهُمَا حَمَلَ صَاحِبَهُ فِی الصَّرْفِ(1) وَ بِمَثَلٍ صَرَّفَ الْعُلَمَاءُ(2) و یستدلوا [لِيَسْتَدِلُّوا] عَلَى صِدْقِ دَعْوَاهُمَا (3) لِأَنَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزِيزُ فَمِنِ اخْتِلَافِ صِفَاتِ الْعَرْشِ (4) أَنَّهُ قَالَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى- رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (5) وَ هُوَ وَصْفُ عَرْشِ الْوَحْدَانِيَّهِ لِأَنَّ قَوْماً أَشْرَكُوا كَمَا قُلْتُ لَکَ (6)

ص: 575

1- أی تعبير الحمل باعتبار صرف الكلام من غير المحسوس الى المحسوس و بيان غير المحسوس بالمحسوس، فانهما جاران الا أن الكرسیّ قائم بالعرش كما أن المحمول من الاجسام قائم بالحامل، و فی نسخه(ب) و(و) و(ج) و حاشيه نسخه(ط) و البحار «فی الظرف» أی فی الوعاء أی حمل صاحبه فی وعاء علمه و سعه تأثيره.

2- «مثل» بفتحتين مفرد أو بضمتين جمع المثال، و «صرف» فعل ماض من التصريف و فاعله العلماء، أی بالامثال يصرف العلماء فی الكلام حتّى يقرب من الذهن ما غاب عن الحس، و يستدلون بها على صدق دعواهم.

3- هكذا فی النسخ بصيغه المثنى، و يمكن أن يكون من خطأ النسّاخ، و يحتمل إضافه(دعوى) الى العرش و الكرسیّ بالحذف و الايصال أی دعواهم فيهما، و كذا لا وجه لحذف النون من قوله: و يستدلوا، و لكن فی حاشيه نسخه(ط) و البحار «ليستدلوا» و على هذا فتقدير الكلام: و ذكرت هذا البيان فی العرش و الكرسیّ ليستدل العلماء على صدق دعواهم فيهما به.

4- أی فمن صفاته المختلفه المشار إليها فی صدر الحديث.

5- الأنبياء: 22، الزخرف: 82.

6- فی نسخه(و) «و هو عرش وصف الوحدانيه لا قوام اشركوا- الخ»، و لفظ «قوم» فی المواضع الثلاثه بعده غير مكتوب بالالف فهو مجرور أو مرفوع.

قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَبِّ الْعَرْشِ رَبِّ الْوَحْدَانِيَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ قَوْماً وَصَفُوهُ بِيَدَيْنِ فَقَالُوا يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ وَ قَوْماً وَصَفُوهُ بِالرِّجْلَيْنِ فَقَالُوا وَضَعَ رِجْلَهُ عَلَى صَخْرَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَمِنْهَا ارْتَقَى إِلَى السَّمَاءِ (1) وَ قَوْماً وَصَفُوهُ بِالْأَنَامِلِ فَقَالُوا إِنَّ مُحَمَّداً ص قَالَ إِنِّی وَجَدْتُ بَرْدَ أَنَامِلِهِ عَلَى قَلْبِی فَلِمِثْلِ هَذِهِ الصِّفَاتِ قَالَ رَبِ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ يَقُولُ رَبِّ الْمَثَلِ الْأَعْلَى عَمَّا بِهِ مَثَّلُوهُ(2)- وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى الَّذِی لَا يُشْبِهُهُ شَیْ ءٌ وَ لَا يُوصَفُ وَ لَا يُتَوَهَّمُ فَذَلِكَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ وَصَفَ الَّذِينَ لَمْ يُؤْتَوْا مِنَ اللَّهِ فَوَائِدَ الْعِلْمِ فَوَصَفُوا رَبَّهُمْ بِأَدْنَى الْأَمْثَالِ وَ شَبَّهُوهُ بِالْمُتَشَابِهِ مِنْهُمْ فِيمَا جَهِلُوا بِهِ(3) فَلِذَلِكَ قَالَ وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا فَلَيْسَ لَهُ شِبْهٌ وَ لَا مِثْلٌ وَ لَا عَدْلٌ وَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى الَّتِی لَا يُسَمَّى بِهَا غَيْرُهُ وَ هِیَ الَّتِی وَصَفَهَا فِی الْكِتَابِ فَقَالَ- فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِی أَسْمائِهِ (4) جَهْلًا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَالَّذِی يُلْحِدُ فِی أَسْمَائِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ يُشْرِكُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ وَ يَكْفُرُ بِهِ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يُحْسِنُ فَلِذَلِكَ قَالَ- وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ (5) فَهُمُ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِی أَسْمائِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَيَضَعُونَهَا غَيْرَ مَوَاضِعِهَا يَا جَنَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمَرَ أَنْ يُتَّخَذَ قَوْمٌ أَوْلِيَاءَ فَهُمُ الَّذِينَ أَعْطَاهُمُ اللَّهُ الْفَضْلَ وَ خَصَّهُمْ بِمَا لَمْ يَخُصَّ بِهِ غَيْرَهُمْ فَأَرْسَلَ مُحَمَّداً ص فَكَانَ الدَّلِيلَ عَلَى اللَّهِ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى مَضَى دَلِيلًا هَادِياً فَقَامَ مِنْ بَعْدِهِ وَصِيُّهُ ع دَلِيلًا هَادِياً عَلَى مَا كَانَ هُوَ دَلَّ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ مِنْ ظَاهِرِ عِلْمِهِ ثُمَّ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ ع.

ص: 576

1- مضى ذكر هذه الفريه فى الحديث الثالث عشر من الباب الثامن و العشرين.

2- كلمه «عن» فى كلامه عليه السّلام متعلقه بسبحان فى الآيه، أو بالاعلى فى كلامه.

3- «ما» هذه مصدريه، أى و شبهوه بالمتشابه منهم فى حال جهلهم به.

4- الأعراف: 180.

5- يوسف: 106.

ترجمه:

حديث كرد ما را على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن ابى عبد اللّٰه كوفى گفت كه حديث كرد ما را محمد بن اسماعيل برمكى گفت كه حديث كرد ما را حسين بن حسن گفت كه حديث كرد مرا پدرم از حنان بن سدير كه گفت حضرت صادق (ع) را سؤال كردم از عرش و كرسى فرمود كه عرش را صفات بسياريست كه اختلاف دارند و آن را در هر سببى كه در قرآن وضع شده صفتى است عليحده پس قول او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ميفرمايد كه پروردگار و ملك عظيم و قول آن جناب الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى ميفرمايد كه خداوند مهربان بر ملك مشتمل شد و اين ملك ملك كيفوفيت و چگونگى است در چيزها بعد از آن عرش در وصول و پيوند از كرسى منفرد و جدا است زيرا كه عرش و كرسى دو درند از بزرگترين درهاى غيبها و هر دو غيبت و نهانند و آنها در غيب مقرون و بهم پيوسته اند زيرا كه كرسى گاه ظاهر است از غيبى كه مطلع تازه ها از آنست و از آنست همه چيزها و عرش درگاه باطنى است كه علم كيف و كون و قدر و حد و اين و مشيت وصفت و اراده و علم الفاظ و حركات و ترك و علم و عود و بدء در آن يافت مى شود پس آنها در علم دو درند كه بهم پيوسته اند زيرا كه ملك عرش غير از ملك كرسى است و علمش از علم كرسى پنهان تر است و از اين جهت فرموده است كه رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ يعنى صفتش از صفت كرسى بزرگتر است و هر دو در اين امر مقروند عرض كردم كه فداى تو گردم پس چرا در فضل همسايه كرسى گرديده فرمود كه آن همسايه كرسى گرديده زيرا كه كيفوفيت در آنست و در آنست ظاهر از ابواب بدء و انيت آنها و اندازه بستن و گشادن آنها پس عرش و كرسى دو همسايه اند كه يكى از آنها صاحب خود را در طرف برداشته و حرف علماء را ممثل و مصور كرده و براستى دعوى آنها استدلال كرده اند زيرا كه خدا مخصوص ميسازد برحمت خويش هر كه را خواهد و اوست تواناى ارجمند يا غالب و از جمله اختلاف صفات عرش آنست كه خداى تبارك و تعالى فرموده كه رَبُّ الْعَرْشِ يعنى پاك و منزه است پروردگار عرش يعنى پروردگار وحدانيت عما يصفون يعنى از آنچه وصف ميكنند و در حق او ميگويند از آنچه نشايد و نبايد و گروهى او را بدستها وصف كردند و گفتند كه يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ بآن معنى كه گذشت و گروهى او را بپايها وصف كردند و گفتند كه پاى خود را بر روى سنگ بيت المقدس گذاشت و از آن بسوى آسمان بالا رفت و او را بسرهاى انگشتان وصف كردند و گفتند كه محمد گفته است كه من سردى سرهاى انگشتانش را بر دل خود يافتم پس بجهت مثل اين صفات فرموده

که رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُونَ میفرماید که پاک و منزه است پروردگار مثل اعلی و داستان بلندتر و بالاتر از آنچه آن جناب را بآن تشبیه کردند وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلی یعنی خدا را است داستان برتری که چیزی بآن شباهت ندارد و وصف نمیشود و بخیال در نمیآید پس این مثل اعلی است و وصف کرده است آن را که فوائد علم را از جانب خدای تعالی عطاء نشده اند و پروردگار خود را بپست ترین مثلها وصف کرده اند و او را بمتشابه از خویش تشبیه نموده اند در آنچه بآن جاهلند و از برای همین فرموده که وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا یعنی و آورده تشدید از علم و دانش مگر اندکی پس نه او را مانند است و نه مثل و نه عدیل و او را است نامهای نیکوتری که غیرش بآنها نامیده نمیشود و آنها نامهائی است که خدا آنها را در کتاب خود که قرآن مجید است وصف نموده و فرموده که فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی أَسْمائِهِ و در قرآن فادعوه با فاء است یعنی پس بخوانید خدا را بآن نامهای نیکو یا نیکوتر و واگذارید کسانی را که میل میکنند در باب نامهای او و از حق میگردند از روی جهل میل میکند شرک می آورد و نمیداند و بخدا کافر می شود و گمان دارد که خوب میکند و از برای همین فرموده که وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ که ترجمه آن در باب اول گذشت و حضرت فرمود که پس ایشان آنانند که بدون علم در نامهایش از حق میل میکنند و آنها را در غیر جایهای خود میگذارند ای حنان بدرستی که خدای تبارک و تعالی امر فرموده که گروهی دوستان و اختیار داران فرا گرفته شوند و ایشان آنانند که خدا فضل را بایشان عطاء فرمود و ایشان را تخصیص داد بچیزی که غیر ایشان را بآن تخصیص نداد پس محمد (ص) را بپیغمبری فرستاد و آن حضرت دلیل بر خدا بود باذن خدای عز و جل تا از دنیا درگذشت و دلیل و هادی بود و بعد از او وصیتش (ع) بر پا شد و دلیل و هادی بود بر آنچه پیغمبر بر آن دلالت فرموده بود و از این امر پروردگار خویش از ظاهر علمش بعد از آن ائمه راشدین (ع) باین امر قیام نمودند

51- باب أن العرش خلق أرباعا

«باب پنجاه و يكم»

اشاره

در بيان آنكه عرش ارباعا آفريده شده كه هر ربعى بنحويست و ارباع جمع ربع بضم راء و باء و سكون آنست يعنى چهار يک

51 باب أن العرش خلق أرباعا (1)

ص: 578

1- اعلم أن العرش فى اللغه يأتى بمعنى سرير السلطنه، و منه قوله تعالى: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِى بِعَرْشِها» و بمعنى السقف و أعالى البناء، و منه قوله تعالى: «وَ هِىَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها»* و يأتى مصدرا بمعان، و يستعمل مجازا و استعاره لمعان، كل ذلک مذكور فى مظانه، و أمّا تفسيراته فى العلوم فعند أهل الحكمه و الهيئه يطلق على الفلک التاسع فكونه أرباعا على هذا انما هو لفرض دائرتين متقاطعتين على ما فصل فى كتب الهيئه، أو لكونه مركبا من العقل و النفس و الماده و الصوره على ما ذكر فى بعض الكتب، و فسر فى بعض الأخبار كالحديث الأول من الباب التاسع و الأربعين بعلمه تعالى، لا علمه الذاتى الذى هو عين ذاته، بل العلم الذى أعطى أول من خلق و حمل عليه، و على هذا فكونه أرباعا باعتبار أصول العلم كله و أركانه التى هى أربع كلمات من كلمات التوحيد، كما اشير الى هذا فى حديث رواه العلّامه المجلسىّ- رحمه اللّه- فى الرابع عشر من البحار عن الفقيه و العلل و المجالس عن الصادق عليه السّلام «أنه سئل لم سمى الكعبه كعبه؟ قال: لأنّها مربعه، فقيل له: لم صارت مربعه؟ قال: لانها بحذاء البيت المعمور و هو مربع، فقيل له: و لم صار البيت المعمور مربعا؟ قال: لانه بحذاء العرش و هو مربع، فقيل له: و لم صار العرش مربعا؟ قال: لأنّ الكلمات التى بنى عليها الإسلام أربع: سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلّا اللّه و اللّه أكبر. و حقيقه هذا العلم نور ينوّر به ما دون العرش من الموجودات كما اشير فى حديث الباب و فيما رواه الكلينى- رحمه اللّه- فى باب العرش و الكرسىّ من الكافى فى حديث الجاثليق عن أمير المؤمنين عليه السّلام: «ان العرش خلقه اللّه من أنوار أربعه: نور أحمر منه احمرّت الحمره و نور أخضر منه اخضرّت الخضره و نور أصفر منه اصفرّت الصفره و نور أبيض منه ابيضّ البياض، و هو العلم الذى حمله اللّه الحمله، و ذلک

نور من عظمته، فبعظمته و نوره أبصر قلوب المؤمنين، و بعظمته و نوره عاداه الجاهلون، و بعظمته و نوره ابتغى من فى السماوات و الأرض من جميع خلائقه إليه الوسيله بالاعمال المختلفه و الأديان المشتبهه، فكل محمول، يحمله بنوره و عظمته و قدرته، لا يستطيع لنفسه ضرا و لا نفعا و لا موتا و لا حياه و لا نشورا، فكل شى ء محمول، و اللّه تبارک و تعالى الممسک لهما أن تزولا و المحيط بهما من شى ء، و هو حياه کل شى ء و نور کل شى ء، «سبحانه و تعالى عما يقولون علوا کبيرا». و أمّا العرش بمعنى الملک و جميع الخلق و القدره و الدين و بعض الصفات کعرش الوحدانيه على ما ورد کل ذلک فى الاخبار فتصور تربعه بعيد، و العلم عند اللّه و عند صفوته.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ عَنْ أَبِی الطُّفَیْلِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَرْشَ أَرْبَاعاً لَمْ یَخْلُقْ قَبْلَهُ إِلَّا ثَلَاثَهَ أَشْیَاءَ الْهَوَاءَ وَ الْقَلَمَ وَ النُّورَ ثُمَّ خَلَقَهُ مِنْ أَنْوَارٍ مُخْتَلِفَهٍ فَمِنْ ذَلِکَ النُّورِ نُورٌ أَخْضَرُ اخْضَرَّتْ مِنْهُ الْخُضْرَهُ وَ نُورٌ أَصْفَرُ اصْفَرَّتْ مِنْهُ الصُّفْرَهُ وَ نُورٌ أَحْمَرُ احْمَرَّتْ مِنْهُ الْحُمْرَهُ وَ نُورٌ أَبْیَضُ وَ هُوَ نُورُ الْأَنْوَارِ وَ مِنْهُ ضَوْءُ النَّهَارِ(1)

ص: 579

1- قیل فی تلون هذه الأنوار بهذه الالوان: وجوه، مر أحدها فی ذیل الحدیث الثالث عشر فی الباب الثامن.

ثُمَّ جَعَلَهُ سَبْعِینَ أَلْفَ طَبَقٍ غِلَظُ كُلِّ طَبَقٍ كَأَوَّلِ الْعَرْشِ إِلَی أَسْفَلِ السَّافِلِینَ(1) لَیْسَ مِنْ ذَلِکَ طَبَقٌ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهِ وَ یُقَدِّسُهُ بِأَصْوَاتٍ مُخْتَلِفَهٍ وَ أَلسِنَهٍ غَیْرِ مُشْتَبِهَهٍ وَ لَوْ أُذِنَ لِلِسَانٍ مِنْهَا فَأَسْمَعَ شَیْئاً مِمَّا تَحْتَهُ لَهَدَمَ الْجِبَالَ وَ الْمَدَائِنَ وَ الْحُصُونَ وَ لَخَسَفَ الْبِحَارَ وَ لَأَهْلَکَ مَا دُونَهُ لَهُ ثَمَانِیَهُ أَرْکَانٍ عَلَی كُلِّ رُکْنٍ مِنْهَا مِنَ الْمَلَائِکَهِ مَا لَا یُحْصِی عَدَدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ لا یَفْتُرُونَ وَ لَوْ حَسَّ شَیْ ءٌ مِمَّا فَوْقَهُ مَا قَامَ لِذَلِکَ طَرْفَهَ عَیْنٍ (2) بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْإِحْسَاسِ الْجَبَرُوتُ وَ الْکِبْرِیَاءُ وَ الْعَظَمَهُ وَ الْقُدْسُ وَ الرَّحْمَهُ ثُمَّ الْعِلْمُ (3) وَ لَیْسَ وَرَاءَ هَذَا مَقَالٌ (4).

ص: 580

1- بالجعل المركب فهو أصل لهذه الاطباق فتدبر.

2- أی لو حس شی ء من تلک الاطباق شیئا ممّا فوقه- الخ، كما لو اذن للسان من السنه تلک الاطباق فأسمع شیئا ممّا تحته لهدم- الخ، و نقل المجلسیّ- رحمه اللّه- هذا الحدیث فی الرابع عشر من البحار عن تفسیر القمّیّ و الکشّیّ و كتاب الاختصاص و التوحید، و قال: لو أحس شیئا ممّا فوقه» لعل قوله ممّا فوقه مفعول أحس أی شیئا ممّا فوقه، و فی الاختصاص «و الو أحسّ شیئا ممّا فوقه» أی حاس أو كل من الملائکه الحاملین، و فی بعض النسخ «و لو أحس حس شی ء منها»، و فی بعضها «و لو أحس حس شیئا»، و هو أظهر، انتهی.

3- «بین» مع معادله خبر مقدم و الجبروت مبتدأ مؤخر، و الضمیر المجرور یرجع الی ما یرجع إلیه ضمیر حس، و فی نسخه(ج) و(و) و(ه) «و العلم».

4- أی لا یوصف ما فوق هذه الأمور بالقول، و فی نسخه(ب) و(د) «و لیس بعد هذا مقال».

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از علی بن اسماعیل از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از ابو الطفیل از حضرت باقر از حضرت علی بن الحسین علیهم السلام که فرمود خدای تعالی عرش را چهار ربع آفرید و پیش از آن چیزی را نیافریده بود مگر سه چیز هوا و قلم و نور بعد از آن عرش را از نورهای مختلف آفرید و از جمله آن نورها نور سبزیست که سبزی از آن سبز شد و نور زردی است که زردی از آن زرد شد و نور سرخی که سرخی از آن سرخ شد و نور سفید و آن نور نورهاست و از آنست روشنی روز بعد از آن آن را هفتاد هزار طبق گردانید و گندگی هر طبقی چون اول عرش است تا پائین تر پائینها و از آن طبقه نیست مگر آنکه بستایش پروردگارش تسبیح میکند و بآوازهای مختلف و زبانی چند که بیکدیگر نمیمانند او را تقدیس مینماید و اگر زبانی از آنها را رخصت دهد و چیزی را بآنچه در زیر آنست بشنواند کوهها و شهرها و حصارها را خراب کند و دریاها را بزمین فرو برد و آنچه را که غیر از آن یا در تحت آنست و هلاک نابود گرداند و عرش را هشت رکن است و بر هر رکنی از آنها آنقدر از فرشتگانند که کسی غیر از خدای عز و جل شماره ایشان را احصاء نمیکند و در شب و روز تسبیح میکنند و سست نمیشوند و اگر چیزی از آنچه در بالای آنست محسوس شود یک چشم برهم زدن بجهت آن بر پا نشود و در میانه آن و احساس یعنی دیدن و یافتن و دانستن جبروت و کبریاء و عظمت و قدس و رحمت و علم است و در پس این مقام ما گفتاری نیست.

ص: 581

52- باب معنى قول الله عز و جل وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ

«باب پنجاه ودوم» در بیان معنى قول خداى عز و جل وسع كرسيه السموات و الارض

اشاره

52 باب معنى قول الله عز و جل وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ(1)

حديث 1

1- حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ قَالَ عِلْمُهُ.

ترجمه:

حديث كرد ما را پدرم «رضى» گفت كه حديث كرد ما را سعد بن عبد اللَّه از قاسم بن محمد از سليمان بن داود منقرى از حفص بن غياث كه گفت حضرت صادق (ع) را سؤال كردم از قول خداى عز و جل وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فرمود كه كرسى علم اوست.

حديث 2

2- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فَقَالَ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي الْكُرْسِيِّ وَ الْعَرْشُ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ قَدْرَهُ.

ترجمه:

حديث كرد ما را پدرم «رضى» گفت كه حديث كرد ما را على بن ابراهيم از پدرش از ابن ابى عمير از عبد اللَّه بن سنان از حضرت صادق (ع) كه در شرح قول خداى عز و جل وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فرمود كه آسمانها و زمين و آنچه در ميانه اينها است در كرسى است و عرش همان علمى است كه كسى اندازه آن را نميتواند كرد.

1- البقره: 255.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ رِبْعِیٍّ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فَقَالَ یَا فُضَیْلُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ کُلُّ شَیْ ءٍ فِی الْکُرْسِیِّ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از ربعی از فضیل بن یسار که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فرمود که ای فضیل آسمانها و زمین و هر چیزی در کرسی است.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَسِعْنَ الْکُرْسِیَّ أَمِ الْکُرْسِیُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فَقَالَ بَلِ الْکُرْسِیُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ الْعَرْشَ.(1)

ص: 583

1- العرش اما بالنصب عطف علی السماوات أو بالرفع معطوف علیه کل شی ء، و علی کلا التقدیرین یدلّ الکلام علی أن الکرسیّ أعظم من العرش، و فی کثیر من الاخبار التی ذکر بعضها فی هذا الکتاب «أن العرش أعظم من الکرسیّ» و یمکن الجمع باراده معنی للعرش فی هذا الحدیث و إراده معنی آخر فی تلک الاخبار، و قیل: العرش معطوف علی الکرسیّ أی و العرش أیضا کالکرسیّ وسع السماوات و الأرض.

وَ كُلَّ شَيْ ءٍ فِی الْكُرْسِيِّ.

ترجمه:

حديث كرد ما را احمد بن يحيى عطار «ره» از پدرش از احمد بن محمد بن عيسى از حجال از ثعلبه بن ميمون از زراره كه گفت حضرت صادق (ع) را سؤال كردم از قول خداى عز و جل وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ كه آيا آسمانها و زمين كرسى را فرو گرفته اند يا كرسى آسمانها و زمين را فرو گرفته فرمود بلكه كرسى آسمانها و زمين و عرش را فرو گرفته و هر چيزى در كرسى است كه كرسى همه را فرو گرفته

حديث 5

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَسِعْنَ الْكُرْسِيَّ أَمِ الْكُرْسِيُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فَقَالَ إِنَّ كُلَّ شَيْ ءٍ فِی الْكُرْسِيِّ(1).

ص: 584

1- قال العلّامه المجلسیّ- رحمه اللّه- فی الرابع عشر من البحار: لعل سؤال زراره لاستعلام أن فی قرآن أهل البيت كرسيه مرفوع أو منصوب و الا فعلى تقدير العلم بالرفع لا يحسن هذا السؤال لا سيما من مثل زراره، و يروى عن الشيخ البهائی- رحمه اللّه- انه قال: سألت عن ذلك والدی فأجاب- رحمه اللّه- بأن بناء السؤال على قراءه «وسع» بضم الواو و سكون السين مصدرا مضافا و على هذا يتجه السؤال، و انی تصفحت كتب التجويد فما ظفرت على هذه القراءه الا هذه الأيّام رأيت كتابا فی هذا العلم مكتوبا بالخط الكوفیّ و كانت هذه القراءه فيه و كانت النسخه بخط مصنّفه، انتهى، أقول: على هذه القراءه «فوسع كرسيه» مبتدأ و السماوات و الأرض خبره، أی سعه كرسيه و ظرفيه تأثيره السماوات و الأرض، لا أن يكون أحدهما فاعل وسع و الآخر مفعوله حتّى يحتاج الى تقدير الخبر، فعدم اتجاه السؤال باق على هذا التقدير، فتأمّل.

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن وليد «ره» گفت كه حديث كرد ما را حسين بن حسن بن ابان از حسين بن سعيد از فضاله از عبد اللَّه بن بكير از زراره كه گفت حضرت صادق (ع) را سؤال كردم از قول خداى عز و جل وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ كه آيا آسمانها و زمين كرسى را فرو گرفته ايد يا كرسى آسمانها و زمين را فرو گرفته فرمود كه هر چيزى در كرسى است

53- باب فطره الله عز و جل الخلق علی التوحید

باب پنجاه و سوم در بیان فطرت خدای عز و جل خلائق را بر توحید

اشاره

طاء حطی آفرینش و ابتدای کار است

حدیث 1

1- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ فُضَیْلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِی فَطَرَ النّٰاسَ عَلَیْهٰا(1) قَالَ التَّوْحِیدُ.

ترجمه:

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان از علا بن فضیل از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِی فَطَرَ النّٰاسَ عَلَیْهٰا که ترجمه آن اینست که ملازم شوید آفرینش خدا را که خدا مردم را بر آن آفریده در اول امر و دست از آن بر مدارید حضرت فرمود که فطرت خدا توحید است.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِی فَطَرَ النّٰاسَ عَلَیْهٰا قَالَ التَّوْحِیدُ.

ص: 585

1- الروم: 30.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید«ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) که گفت بآن حضرت عرض کردم که فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها فرمود یعنی توحید

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ قَالَ هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ فَقَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از عبد اللّه بن سنان از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها که این فطرت چیست فرمود که آن اسلام است که خدا ایشان را بر آن آفرید در هنگامی که پیمان از ایشان گرفت و بر توحید و یگانگی آن جناب و فرمود که الست بربکم و در این پیمان مؤمن و کافر داخل بودند

1- الضمیر یرجع الی المیثاق، و فی البحار: «و فیهم المؤمن و الکافر» أی بحسب علمه تعالی ان بعضهم یؤمن فی دار التکلیف و بعضهم یکفر، لا أنهم فی المیثاق کانوا کذلک بالفعل لان الآیه و الاخبار تدلّ علی أن کلهم أقروا هناک بالتوحید و شرائطه بفطرتهم.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم و یعقوب بن یزید از ابن فضال از بکیر بن زراره از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها فرمود که ایشان را بر توحید آفرید.

حدیث 5

5- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِی جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از ابن فضال از ابو جمیله از محمد بن علی حلبی از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها فرمود که ایشان را بر توحید آفرید

حدیث 6

6- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَیْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها قَالَ فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ.

ص: 587

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از احمد و عبد اللّٰه پسران محمد بن عیسی از ابن محبوب از علی بن ریأب از زراره که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها فرمود که همه ایشان را بر توحید آفرید

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ الْوَاسِطِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها قَالَ التَّوْحِيدُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از علی بن حسان واسطی از حسن بن یونس از عبد الرحمن بن کثیر مولای حضرت باقر از حضرت صادق (ع) در قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها فرمود که توحید و اقرار باینکه محمد رسول خدا و علی پادشاه مؤمنانست

حدیث 8

8- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ- فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ قُلْتُ وَ خَاطَبُوهُ قَالَ فَطَأْطَأَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُمْ.(2).

1- الإقرار بالرساله و الولایه من شروط التوحید للحدیث الثالث و العشرین من الباب الأول و لان الفطره تطلب أن تدور الاعتقادات و الحرکات علی

مدار التوحید و ذلک لا یتم الا بهما، و فی نسخه(ط) «و علی ولی اللّه أمیر المؤمنین».

2- إشاره الی أن الفطره أصل العلم فالاستدلال لا ینفع ما لم تکن الفطره باقیه بحالها فالکافر انما یکفر لکدوره فطرته بتقلید الآباء و التعصب لما عند جمعه من الرسوم و العقائد و العادات و الاشتغال بالمادیات و التغافل ثمّ الغفله عن فحص الحق و طریقه، و لهذا ورد فی الحدیث «کل مولود یولد علی الفطره و انما أبواه یهوّدانه و ینصّرانه» و مع ذلک أصل الفطره باقیه لا تزول لأنّها عجین الذات، و تظهر نوریته بعض الاحیان علی القلب و تدعوا الی الحق ببعض التنبیهات الفطریه، «ان للّه فی أیّام دهرکم نفحات ألا فتعرضوا لها» و لذلک لا یقبل عذرهم بان آباءهم کانوا کافرین أو أنهم کانوا غافلین، قال تعالی: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ- الی قوله- الْمُبْطِلُونَ»

ترجمه:

پدرم «ره» گفت كه حديث كرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد از پدرش از عبد اللَّه بن مغيره از ابن مكان از زراره كه گفت بحضرت باقر (ع) عرض كردم كه خدا تو را باصلاح آورد قول خداى عز و جل در كتابش كه ميفرمايد فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها چه معنى دارد فرمود كه ايشان را بر توحيد آفريد در نزد پيمان بر معرفت و شناختن آنكه خدا پروردگار ايشانست عرض كردم كه با خدا مكالمه و گفتگو كردند زراره ميگويد كه حضرت سر خود را بزير افكند و بعد از آن فرمود كه اگر نه اين بود نميدانستند كه كى پروردگار ايشان و كى روزى دهنده ايشانست.

حديث 9

9- أَبِى رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِى الْخَطَّابِ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ (1) وَ عَنِ الْحَنِيفِيَّةِ فَقَالَ هِىَ الْفِطْرَةُ الَّتِى فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ وَ قَالَ فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَهِ قَالَ زُرَارَهُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ الْآيَهَ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ صُنْعَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَهِ يَعْنِى عَلَى الْمَعْرِفَهِ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُ فَذَلِکَ قَوْلُهُ- وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ(2).

1- الحجّ: 31.
2- لقمان: 25، و الزمر: 38.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت كه حديث كرد ما را سعد بن عبد اللَّه از ابراهيم بن هاشم و محمد بن حسين بن ابى الخطاب و يعقوب بن يزيد همه از ابن ابى عمير از ابن اذينه از زراره از حضرت باقر (ع) كه گفت آن حضرت را سؤال كردم از قول خداى عز و جل حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ و از حنيفيت فرمود كه آن آفرينشى است كه خدا مردم را بر آن آفريده لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ يعنى هيچ تبديل و تغييرى نيست از براى خلق خدا يعنى دين كه حق تعالى از براى بندگان خلق فرموده و اين نهى است در صورت نفى يعنى تبديل ندهند دين خود را كه از براى ايشان خلق شده و يا معنى آنست كه سزاوار نيست كه آن را تغيير دهند و هيچ كس نيست كه آن را تغيير دهد و محو و نابود گرداند و ترجمه آيه اول اينست كه در حالتى كه ميل كنده باشيد از همه اديان باطله بدين اسلام از براى خدا نه شرك آورندگان باو و حضرت فرمود كه خدا ايشان را بر معرفت آفريد و زراره ميگويد كه نيز آن حضرت را سؤال كردم از قول خداى عز و جل وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى يعنى و ياد كن چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهاى ايشان يعنى بيرون آورد از صلبهاى ايشان نسل ايشان را و گواه گردانيد ايشان را بر نفسهاى ايشان كه آيا نيستم پروردگار شما گفتند بلى تو پروردگار مائى و حضرت فرمود كه بيرون آورد از پشت آدم نسل او را تا روز قيامت پس ايشان بيرون آمدند چون مورچگان و خدا خود را بايشان شناسانيد و صفت خود را بايشان نمود و اگر اين نبود كسى پروردگار خود را نمى شناخت و فرمود كه رسول خدا (ع) فرمود كه هر فرزندى متولد مى شود بر فطرت يعنى بر معرفت باينكه خداى عز و جل آفريننده او است و اين معنى قول آن جناب است كه وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ يعنى و هر آينه اگر از كافران بپرسى كه كى آسمانها و زمين را آفريده البته خواهند گفت كه خدا آنها را آفريده

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ السَّرَّاجُ الْهَمْدَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ السَّرَنْدِیبِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَارُونَ الرَّشِیدِ بِحَلَبَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ بْنِ أَبِی إِیَاسٍ (1) قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِی ذِئْبٍ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا تَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ عَلَی بُكَائِهِمْ فَإِنَّ بُكَاءَهُمْ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ الصَّلَاةُ عَلَی النَّبِیِّ وَ آلِهِ وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ الدُّعَاءُ لِوَالِدَیْهِ (2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو احمد قاسم بن محمد بن احمد سراج همدانی گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم جعفر بن محمد بن ابراهیم سرندیبی گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن عبد الله بن هرون الرشید در حلب که گفت حدیث کرد ما را محمد بن آدم بن ابی ایاس گفت که حدیث کرد ما را پسر ابو ذیب یا ابو ذئب از نافع از پسر عمر که گفت رسول خدا (ص) فرمود که اطفال خود را بر گریستن ایشان مزنید زیرا که گریه ایشان در چهار ماه شهادت باینست که خدائی نیست مگر خدا و چهار ماه صلوات بر پیغبر و آل آن حضرت علیهم السلام و چهار ماه دعاء است از برای پدر مادرش

54- باب البداء

«باب پنجاه و چهارم» بر بيان بداء و بداء بر وزن سلام بمعنى ظاهر شدن چيزيست كه بيش از آن پوشيده و پنهان باشد و آن بر خدا روا نيست

اشاره

ص: 591

1- فى نسخه(و) و حاشيه نسخه(ه) محمّد بن آدم بن أبى اتاس، و فى نسخه(د) و(ب) «محمّد بن أكرم بن أبى اياس».

2- الحديث الرابع من الباب الرابع المتحد مع الحديث السابع من الباب العاشر يناسب هذا الباب و يبيّنه بعض البيان.

54 باب البداء

و انما الكلام فيما أخبر اللّه تعالى أو أحد الأنبياء و الأوصياء عن وقوعه محدودا بحدود و موقوتا بأوقات و لم يقع بعد كذلک ثمّ أخبر عنه مخالفا لما حدّ و وقت أو يظهر مخالفا له من دون اخبار كمواعده موسى على نبيّنا و آله و عليه السّلام و ذبح إسماعيل على نبيّنا و آله و عليه السلام و قوله تعالى: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ». و اخبار عيسى على نبيّنا و آله و عليه السلام بموت عروس ليله عرسها و لم تمت و اخبار نبى من أنبياء بنى إسرائيل بموت ملک و لم يمت و غير ذلک ممّا هو مذكور فى مواضعه.

و أحقّ ما قيل فى الجواب ما ذكر فى كلمات أئمتنا صلوات اللّه عليهم أن من الأمور أمورا موقوفه عند اللّه تعالى يقدم منها ما يشاء و يؤخر ما يشاء و علم ذلک كله عنده تعالى و يقع علم تلک الأمور عند مدبرات الأمور من الملائكه و غيرهم فيخبرون عنها مع جهلهم بالتوقف أو سكوتهم عنه مع العلم كما سكت عنه اللّه تعالى كما هو الشأن فى ائمتنا صلوات اللّه عليهم بعقيدتى لان علمهم فوق البداء لانهم معادن علمه و ان كان ظاهر بعض الأخبار على خلاف ذلک، فيقال عند ذلک: بدا للّه تعالى فى ذلک الامر لان اللّه تعالى غير الامر عما أخبر به أولا بالارسال، و ان شئت فقل انه تعالى أو غيره أخبر عن الامر بحسب علته الناقصه مع العلم بعلته التامه و وقوعها أو عدم وقوعها.

ثمّ ان اختصاص العلم الكامل بالامور بنفسه و بصفوه خلقه و وقوع العلم الناقص عند العاملين فى ملكوته و بعض خلقه من لوازم كبريائه و سلطانه كما هو الشأن عند السلطان مع عمال حكومته، و لذلک ما عبد اللّه و ما عظم بمثل البداء لان المعتقد بالبداء معتقد كمال كبريائه و عظمته، و الى هذا أشار الامام عليه السّلام على ما روى فى تفسير القمّىّ فى قوله تعالى:

«وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ- الخ» قال: قالوا: قد فرغ اللّه من الامر لا يحدث اللّه غير ما قدره فی التقدير الأول فرد اللّه عليهم فقال: «بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ» أی يقدّم و يؤخّر و يزيد و ينقص و له البداء و المشيئه، انتهی. نفی عليه السّلام ببيانه هذا اتّحاد ما فی التقدير مع ما يقع، و إليه اشير أيضا فی قولهم عليهم السلام: «ان للّه عزّ و جلّ علمين علما مخزونا مكنونا لا يعلمه الا هو من ذلک يكون البداء، و علما علّمه ملائكته و رسله».

حديث 1

1- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَی الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ ثَعْلَبَهَ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَحَدِهِمَا يَعْنِی أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا عُبِدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِشَیْ ءٍ مِثْلِ الْبَدَاءِ.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت كه حديث كرد ما را محمد بن يحيی عطار از احمد بن محمد بن عيسی از حجال از ابو اسحق ثعلبه از زراره از يكی از آن دو نفر يعنی امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام كه فرمود خدا پرستيده نشد بچيزی كه مانند بداء و تصديق بجواز وقوع آن باشد.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا عُظِّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِمِثْلِ الْبَدَاءِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ایوب بن نوح از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای عز و جل تعظیم نشد بچیزی که مثل بداء باشد.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيّاً حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ الْإِقْرَارَ بِالْعُبُودِيَّهِ وَ خَلْعَ الْأَنْدَادِ وَ أَنَّ اللَّهَ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از این ابی عمیر از هشام بن سالم از محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای عز و جل هیچ پیغمبری را بپیغمبری مبعوث نگردانید تا آنکه در باب سه خصلت از او عهد و پیمان میگرفت یکی اقرار ببندگی و دیگر خلع انداد که بیگانگی آن جناب قائل باشد و همتایان و و شریکان از برایش قرار ندهد و از آنها دست بردارد بوضعی که هرگز رو بایشان نرود سیم آنکه اعتراف کند که خدا هر چه را که خواهد پیش اندازد و هر چه را که خواهد بتاخیر افکند.

ص: 595

حدیث 4

4- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ وَ غَیْرِهِمَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی هَذِهِ الْآیَهِ یَمْحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ(1) قَالَ فَقَالَ وَ هَلْ یَمْحُو اللَّهُ إِلَّا مَا کَانَ وَ هَلْ یُثْبِتُ إِلَّا مَا لَمْ یَکُنْ.

ترجمه:

و بهمین اسناد از هشام بن سالم و حفص بن بختری و غیر ایشان از حضرت صادق (ع) در این آیه که یَمْحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ مرویست که گفت حضرت فرمود که آیا خدا محو میکند مگر آنچه را که بوده و آیا اثبات فرموده مگر آنچه را که نبوده

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُرَازِمِ بْنِ حَکِیمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ مَا تَنَبَّأَ نَبِیٌّ قَطُّ حَتَّی یُقِرَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِخَمْسٍ بِالْبَدَاءِ وَ الْمَشِیَّهِ وَ السُّجُودِ وَ الْعُبُودِیَّهِ وَ الطَّاعَهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حمزه بن محمد علوی «ره» گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از مرازم بن حکیم که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود هرگز هیچ پیغمبری بمنصب پیغمبری نمیرسید تا آنکه از برای خدای عز و جل به پنج خصلت اقرار مینمود یعنی ببداء و مشیت و سجود و عبودیت و طاعت

ص: 596

1- الرعد: 39: أی یمحو اللّه ما یشاء ممّا ثبت فی کتاب التقدیر عند عمال الملکوت و یثبت مکانه أمرا آخر «وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ» التی إلیها یرجع امر الکتاب فی المحو و الاثبات.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا ع يَقُولُ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً قَطُّ إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ وَ أَنْ يُقِرَّ لَهُ بِالْبَدَاءِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حمزه بن محمد علوی «ره» از علی بن ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت که گفت شنیدم از حضرت امام رضا (ع) که میفرمود هرگز خدا هیچ پیغمبری را نفرستاده مگر بتحریم شراب و بآن که از برایش به بداء اقرار کند

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِی الْقَوْلِ بِالْبَدَاءِ مِنَ الْأَجْرِ مَا فَتَرُوا عَنِ الْكَلَامِ فِيهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از مالک جهنی که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود اگر مردم بدانند که در قول ببداء و اعتقاد داشتن بجواز آن چه قدر از ثواب است از سخن گفتن در آن سستی نورزند

حدیث 8

8- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ يُونُسَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع هَلْ يَكُونُ الْيَوْمَ شَيْ ءٌ لَمْ يَكُنْ فِی عِلْمِ اللَّهِ تَعَالَی بِالْأَمْسِ قَالَ لَا مَنْ قَالَ هَذَا فَأَخْزَاهُ اللَّهُ قُلْتُ أَ رَأَيْتَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ أَ لَيْسَ فِی عِلْمِ اللَّهِ قَالَ بَلَی قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ.

ترجمه:

و بهمین اسناد از یونس از منصور بن حازم مرویست که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم که آیا می شود که امروز چیزی موجود شود که دیروز در علم خدا نبوده باشد حضرت فرمود نه هر که این سخن را بگوید خدا او را خوار و رسوا گرداند عرض کردم مرا خبر ده که آیا چنین نیست که آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت همه در علم خدا باشد فرمود بلی چنین است و چنین بود پیش از آنکه خلائق را بیافریند.

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: سُئِلَ الْعَالِمُ ع كَيْفَ عِلْمُ اللَّهِ قَالَ عَلِمَ وَ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى وَ أَبْدَى(1) فَأَمْضَى مَا قَضَى وَ قَضَى مَا قَدَّرَ وَ قَدَّرَ مَا أَرَادَ فَبِعِلْمِهِ كَانَتِ الْمَشِيَّةُ وَ بِمَشِيَّتِهِ كَانَتِ الْإِرَادَةُ وَ بِإِرَادَتِهِ كَانَ التَّقْدِيرُ وَ بِتَقْدِيرِهِ كَانَ الْقَضَاءُ وَ بِقَضَائِهِ كَانَ الْإِمْضَاءُ فَالْعِلْمُ مُتَقَدِّمُ الْمَشِيَّةِ(2) وَ الْمَشِيَّةُ ثَانِيَةٌ وَ الْإِرَادَةُ ثَالِثَةٌ وَ التَّقْدِيرُ وَاقِعٌ عَلَى الْقَضَاءِ بِالْإِمْضَاءِ فَلِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْبَدَاءُ فِيمَا عَلِمَ مَتَى شَاءَ وَ فِيمَا أَرَادَ لِتَقْدِيرِ الْأَشْيَاءِ فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ بِالْإِمْضَاءِ فَلَا بَدَاءَ فَالْعِلْمُ بِالْمَعْلُومِ قَبْلَ كَوْنِهِ وَ الْمَشِيَّةُ فِي الْمُنْشَإِ قَبْلَ عَيْنِهِ وَ الْإِرَادَةُ فِي الْمُرَادِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَ التَّقْدِيرُ لِهَذِهِ الْمَعْلُومَاتِ قَبْلَ تَفْصِيلِهَا وَ تَوْصِيلِهَا عِيَاناً وَ قِيَاماً(3) وَ الْقَضَاءُ بِالْإِمْضَاءِ هُوَ الْمُبْرَمُ مِنَ الْمَفْعُولَاتِ ذَوَاتِ الْأَجْسَامِ(4)

ص: 598

1- فی الکافی و البحار: «أمضی» مکان «أبدی» و هو الأصحّ، و ان کان المآل واحدا،.
2- فی الکافی «علی المشیئه».
3- فی الکافی «عیانا و وقتا».
4- فی نسخه(د) و(ن) «من المعقولات ذوات الاجسام».

الْمُدْرَكَاتِ بِالْحَوَاسِّ مِنْ ذِی لَوْنٍ وَ رِیحٍ وَ وَزْنٍ وَ کَیْلٍ وَ مَا دَبَّ وَ دَرَجَ مِنْ إِنْسٍ وَ جِنٍّ وَ طَیْرٍ وَ سِبَاعٍ وَ غَیْرِ ذَلِکَ- مِمَّا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ فَلِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِیهِ الْبَدَاءُ مِمَّا لَا عَیْنَ لَهُ فَإِذَا وَقَعَ الْعَیْنُ الْمَفْهُومُ الْمُدْرَکُ فَلَا بَدَاءَ وَ اللَّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ وَ بِالْعِلْمِ عَلِمَ الْأَشْیَاءَ قَبْلَ کَوْنِهَا وَ بِالْمَشِیَّهِ عَرَفَ صِفَاتِهَا وَ حُدُودَهَا وَ أَنْشَأَهَا قَبْلَ إِظْهَارِهَا(1) وَ بِالْإِرَادَهِ مَیَّزَ أَنْفُسَهَا فِی أَلْوَانِهَا وَ صِفَاتِهَا وَ حُدُودِهَا وَ بِالتَّقْدِیرِ قَدَّرَ أَوْقَاتَهَا(2) وَ عَرَفَ أَوَّلَهَا وَ آخِرَهَا وَ بِالْقَضَاءِ أَبَانَ لِلنَّاسِ أَمَاکِنَهَا وَ دَلَّهُمْ عَلَیْهَا وَ بِالْإِمْضَاءِ شَرَحَ عِلَلَهَا (3) وَ أَبَانَ أَمْرَهَا وَ ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ.

قال محمد بن علی مؤلف هذا الکتاب أعانه الله علی طاعته لیس البداء کما یظنه جهال الناس بأنه بداء ندامه تعالی الله عن ذلک و لکن یجب علینا أن نقر لله عز و جل بأن له البداء معناه أن له أن یبدأ (4) بشی ء من خلقه فیخلقه قبل شی ء (5) ثم یعدم ذلک الشی ء و یبدأ بخلق غیره أو یأمر بأمر ثم ینهی عن مثله أو ینهی عن شی ء ثم یأمر بمثل ما نهی عنه و ذلک مثل نسخ الشرائع و تحویل القبله و عده المتوفی عنها زوجها و لا یأمر الله عباده بأمر فی وقت ما إلا و هو یعلم أن الصلاح لهم فی ذلک الوقت فی أن یأمرهم بذلک و یعلم أن فی وقت آخر الصلاح لهم فی أن ینهاهم عن مثل ما أمرهم به فإذا کان ذلک الوقت أمرهم بما یصلحهم فمن أقر لله عز و جل بأن له أن یفعل ما یشاء و یعدم ما یشاء و یخلق مکانه ما یشاء و یقدم ما یشاء و یؤخر ما یشاء و یأمر بما شاء کیف شاء فقد أقر بالبداء و ما عظم الله عز و جل بشی ء أفضل من الإقرار بأن لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ و التقدیم و التأخیر و إثبات ما لم یکن و محو ما قد کان و البداء هو رد علی الیهود لأنهم قالوا إن الله قد فرغ من الأمر فقلنا إن الله کل یوم فی شأن یُحْیِی وَ یُمِیتُ* و یرزق و یَفْعَلُ ما یَشاءُ و البداء لیس من ندامه و إنما هو ظهور أمر یقول العرب بدا لی شخص فی طریقی أی ظهر قال الله عز و جل- وَ بَدا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ ما لَمْ یَکُونُوا یَحْتَسِبُونَ(6)

1- قوله: «أنشأها» علی بناء الماضی عطف علی عرف، و فی أکثر النسخ علی بناء المصدر فمع ما بعده مبتدأ و خبر.

2- فی نسخه(ب) و(ج) و(و) و(ه) «قدر أقواتها».

3- فی نسخه(و) «شرع عللها».

4- لا یتوهم من هذا أنّه أخذ البداء مهموزا فلیتأمل فی ذیل کلامه.

5- فی نسخه(ب) و(د) «أن یبدأ بشی ء فیجعله قبل شی ء».

6- الزمر: 47.

أی ظهر لهم و متی ظهر لله تعالی ذکره من عبد صله لرحمه زاد فی عمره و متی ظهر له منه قطیعه لرحمه نقص من عمره و متی ظهر له من عبد إتیان الزنا نقص من رزقه و عمره و متی ظهر له منه التعفف عن الزنا زاد فی رزقه و عمره

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب از حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد که گفت از حضرت امام علی نقی (ع) سؤال شد که علم خدا چگونه است با چگونه دانست فرمود که دانست و خواست و اراده نمود و تقدیر کرد و اندازه فرمود که طول و عرض و عمق و باقی مشخصات آن مقدار را معین گردانید و حکم فرمود بوجود و اظهار نمود که آن را نافذ و جاری ساخت پس امضاء فرمود آنچه را که حکم فرموده بوجود و اظهار نمود که آن را نافذ و جاری ساخت پس امضاء فرمود آنچه را که حکم فرمود بوجود و اظهار نمود که آن را تقدیر کرده بود و تقدیر نمود آنچه را که اراده نموده بود پس بعلم آن جناب مشیت و خواست تحقق یافت و بمشیتش اراده بهم رسیده و باراده اش تقدیر موجود شد و بتقدیر وی قضاء حادث گردید و بقضائی که فرمود امضاء بعمل آمد پس علم بر مشیت پیش دارد و مشیت دویم آن و سیم اراده است و تقدیر واقع می شود بر آن قضاء که با امضاء باشد پس خدای تبارک و تعالی را بداء است در آنچه دانسته و هر وقت که خواسته باشد و در آنچه اراده فرموده بجهت تقدیر فرمودن چیزها پس چون قضائی که با امضاء است واقع شود بدائی بعد از آن نباشد پس علم تعلق بعلوم میگردد پیش از بودنش و مشیت تعلق دارد بآنچه ایجاد آن را خواسته پس از وجود آن در خارج و اراده متعلق است بمراد پیش از قیام و برپاشدنش در آن و تقدیر کردن این معلومات پیش از آنست که بعضی از آنها از بعضی جدا شود و پاره از آنها بپاره پیوند شود و بچسبد در خارج و در وقتی از اوقات و قضائی که با امضاء باشد محکم و درهم بافته است که تغییر و تبدیل در آن نمیشود از هر چه باشد از مفعولات و معلولات محکمه که بعمل آمده باشد و صاحبان اجسام باشند که بحواس درک میشوند از صاحبان رنگ و بو و وزن وکیل و آنچه بجنبد بر روی زمین و درنوردد از آدمیان و جنیان و مرغان و درندگان و غیر آن از آنچه بحواس دریافته می شود که از برای خدای تبارک و تعالی در هر یک از آن بداء جایز است از آنچه در خارج وجود ندارد پس هر گاه عین مفهومی که دریافته می شود در خارج واقع شود بدائی نیست و خدا میکند آنچه را که خواسته باشد

از بداء و امضاء و خدا بعلم چیزها را دانسته پیش از بودن آنها و بمشیت صفات و حدود و کیفیت ایجاد آنها را پیش از آشکار کردن آنها شناخته که بآن وضعی که خواسته قرار داده فرموده و باراده آنها را در رنگها و صفات و حدودی که دارند تمیز داده و بعضی را از بعضی ممتاز و جدا ساخته و بتقدیر روزیهای آنها را معین و مقدر فرموده و اول و آخر آنها را بحسب زمان شناخته و بقضاء مکانهای ایشان را از برای مردمان ظاهر گردانیده و ایشان را بر آنها دلالت فرموده و بامضاء علتهای آنها را از علت مادی و فاعلی و صوری شرح و بیان نموده و امر آنها را ظاهر و هویدا کرده و این ایجاد بترتیب امور ششگانه تقدیر و اندازه ایست که خداوند غالب بر همه چیز و دانا بهمه آنها مقدر فرموده «مترجم گوید» که مؤلف گفته که محمد بن علی مؤلف این کتاب میگوید که بداء چنان نیست که جهال مردمان گمان میکنند که آن پیش ما نیست و خدا از این برتری دارد برتری بزرگ و لیکن بر ما واجب است که اقرار و اعتراف کنیم از برای خدای عز و جل باینکه بداء از برایش جایز است و معنیش اینست که او را میرسد که بچیزی ابتداء و آغاز کند و پیش از چیزی آن را بیافریند و بعد از آن آن چیز را معدوم و نابود سازد و بآفریدن غیر آغاز کند یا بامری امر فرماید و بعد از آن از مثل آن نهی فرماید یا از چیزی نهی فرماید و بعد از آن بمثل آنچه از آن نهی فرموده امر فرماید و این مثل نسخ شریعتها و تحویل گردانیدن قبله و عده زنی که شوهرش پیش از او مرده باشد و خدا بندگان خود را در وقتی از اوقات بامری امر نمیفرماید مگر و حال آنکه آن جناب میداند که صلاح از برای ایشان در آن وقت در اینست که ایشان را بآن امر فرماید و میداند که در وقت دیگر صلاح از برای ایشان در اینست که ایشان را نهی فرماید از مثل آنچه ایشان را بآن امر فرموده بود و چون آن وقت موجود شود ایشان را امر فرماید بآنچه ایشان را باصلاح آورد پس هر که از برای خدای عز و جل اقرار کند باینکه او را میرسد که آنچه خواهد بکند و آنچه خواهد بتأخیر افکند و در جای آن بیافریند و آنچه خواهد پیش اندازد و آنچه خواهد بتأخیر اندازد و امر کند بآنچه خواهد بهر وضع که خواهد بحقیقت که ببداء اقرار کرده و خدای عز و جل بچیزی تعظیم نشده که بهتر باشد از از اقرار باینکه خلق و امر و تقدیم و تاخیر و اثبات و آنچه نبوده و محو آنچه بوده از برای اوست و بداء رد بر یهود است زیرا که ایشان گفته اند که خدا از کار فارغ شده و ما گفتیم که خدا هر روزی در کاریست چه زنده میکند و میمیراند و روزی میدهد و آنچه خواهد میکند و بداء ناشی از پشیمانی نیست و جز این نیست که آن از ظهور امریست عرب میگوید که بد الی شخص فی طریقی یعنی در این راه شخصی از برایم ظاهر و هویدا شد و خدای عز و جل فرموده که وَ بَدا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ ما لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ یعنی و ظاهر شد از برای ایشان از خدا آنچه چنان نبودند که بپندارند و گمان

داشته باشند و در هر زمان که از برای خدای تعالی ذکره از بنده صله در باب رحم خویش ظاهر شود در عمرش زیاد کند و در هر زمان که از برایش از بنده آمدن زنا و جماع حرام کردن ظاهر شود قدری از روزیش را کم کند و در هر زمان که از همان بنده عفت ورزیدن از زنا از برایش ظاهر شود در روزی و عمرش بیفزاید

ص: 600

حدیث 10

10- وَ مِنْ ذَلِکَ قَوْلُ الصَّادِقِ ع مَا بَدَا لِلَّهِ بَدَاءٌ کَمَا بَدَا لَهُ فِی إِسْمَاعِیلَ ابْنِی.

یَقُولُ مَا ظَهَرَ لِلَّهِ أَمْرٌ کَمَا ظَهَرَ لَهُ فِی إِسْمَاعِیلَ ابْنِی إِذِ اخْتَرَمَهُ قَبْلِی لِیُعْلَمَ بِذَلِکَ أَنَّهُ لَیْسَ بِإِمَامٍ بَعْدِی

ترجمه:

و از این قبیل است قول حضرت صادق (ع) که

ما بد الله بداء کما بدا فی ابنی اسماعیل

یعنی ظاهر نشد از برای خدا امری چنان که در باب اسماعیل پسر من ظاهر شد در هنگامی که او را پیش از وفات من هلاک کرد تا آنکه بهمین دانسته شود که او بعد از من امام نیست

حدیث 11

11- وَ قَدْ رُوِیَ لِی مِنْ طَرِیقِ أَبِی الْحُسَیْنِ الْأَسَدِیِّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فِی ذَلِکَ شَیْ ءٌ غَرِیبٌ وَ هُوَ أَنَّهُ رَوَی أَنَّ الصَّادِقَ ع قَالَ: مَا بَدَا لِلَّهِ بَدَاءٌ کَمَا بَدَا لَهُ فِی إِسْمَاعِیلَ أَبِی إِذَا أَمَرَ أَبَاهُ إِبْرَاهِیمَ بِذَبْحِهِ ثُمَّ فَدَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ

و فی الحدیث علی الوجهین جمیعا عندی نظر إلا أنی أوردته لمعنی لفظ البداء و الله الموفق للصواب(1).

ترجمه:

و از طریق ابو الحسن اسدی در این باب چیزی غریبی از برایم روایت شده و آن اینست که روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود که از برای خدا بدائی نشد چنان که در باب اسماعیل از برایش بداء شد در هنگامی که پدرش را بسر بریدنش فرمان داد بعد از آن او را بذبح عظیمی که مراد از آن در ظاهر گوسفند بهشت است باز خرید و فدا فرستاد و در این حدیث بنا بر هر دو وجه در نزد من نظر است مگر آنکه من آن را بجهت لفظ بداء ایراد نمودم و الله الموفق للصواب

1- لا إشكال فى الروايتين، و هو من القسم الثالث من البداء على ما ذكرنا فراجع.

55- باب المشیئه و الإراده

(باب پنجاه و پنجم) در بیان مشیت و اراده خدا و هر دو بمعنی خواستن است

اشاره

و لیکن در میان این دو فرقی هست چه ممکن است که مشیت باشد و اراده نباشد چنان که در باب روزه داری که پرهیزکار باشد و در روز ماه مبارک رمضان مثلا گرسنه و تشنه باشد ظاهر می شود زیرا که طعام و شراب میخواهد و اراده ندارد.

حدیث 1

1- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اَلْمَشِیَّهُ مُحْدَثَهٌ (1).

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمد از پدرش از محمد ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) که فرمود مشیت خدا محدث است یعنی تازه بهم رسیده است.

1- تقدم هذا الحدیث بعینه فی الباب الحادی عشر من الکتاب، و مشیئه اللّه تعالی تاره تؤخذ باعتبار تعلقها بأفعاله تعالی فهی عند الحکماء و أکثر المتکلّمین قدیمه من صفات الذات و عند ائمتنا صلوات اللّه علیهم و بعض المتکلّمین کالمفید(ره) حادثه من صفات الفعل علی ما یظهر من أحادیث جمّه فی هذا الکتاب فی هذا الباب و الباب الحادی عشر و الباب السادس و الستین و غیر هذا الکتاب، و قد أوردت البحث فیها مستوفیا فی تعلیقتی علی شرح التجرید. و اخری تؤخذ باعتبار تعلقها بأفعال العباد فهی من مباحث الجبر و التفویض و القدر و القضاء، و یأتی الکلام فیها فی خلال الأحادیث.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَیْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ ع قَالَ: قِیلَ لِعَلِیٍّ ع إِنَّ رَجُلًا یَتَکَلَّمُ فِی الْمَشِیَّهِ فَقَالَ ادْعُهُ لِی قَالَ فَدُعِیَ لَهُ فَقَالَ یَا عَبْدَ اللَّهِ خَلَقَکَ اللَّهُ لِمَا شَاءَ أَوْ لِمَا شِئْتَ قَالَ لِمَا شَاءَ قَالَ فَیُمْرِضُکَ إِذَا شَاءَ أَوْ إِذَا شِئْتَ قَالَ إِذَا شَاءَ قَالَ فَیَشْفِیکَ إِذَا شَاءَ أَوْ إِذَا شِئْتَ قَالَ إِذَا شَاءَ قَالَ فَیُدْخِلُکَ حَیْثُ شَاءَ أَوْ حَیْثُ شِئْتَ قَالَ حَیْثُ شَاءَ قَالَ فَقَالَ عَلِیٌّ ع لَهُ لَوْ قُلْتَ غَیْرَ هَذَا لَضَرَبْتُ الَّذِی فِیهِ عَیْنَاکَ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از جعفر بن محمد بن عبید اللّٰه از عبد اللّٰه بن میمون فلاح از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که فرمود بعلی (ع) عرض شد که مردی در بات مشیت خدا سخن میگوید فرمود که او را از برای من بخوان حضرت فرمود که آن مرد از برایش خوانده شد علی (ع) فرمود که ای بنده خدا خدا تو را از برای آنچه خود خواسته آفرید یا از برای آنچه تو میخواهی آن مرد عرض کرد که از برای آنچه خود خواسته حضرت فرمود که تو را بیمار میکند هر وقت که خود خواسته باشد یا هر وقت که تو خواسته باشی عرض کرد که هر وقت که خود خواسته باشد فرمود که تو را شفاء میدهد در هر وقت که خود خواهد یا هر وقت که تو خواهی عرض کرد که هر وقت که خود میخواهد فرمود که تو را داخل میکند در هر جا که خود خواهد یا در هر جایی که تو خواهی حضرت فرمود که پس علی (ع) فرمود که اگر غیر از این را میگفتی آنچه را که چشمهایت در آنست میزدم یعنی سرت را بر میداشتم.

ص: 603

1- کأن الرجل کان علی اعتقاد المعتزله فنبهه علیه السّلام بان الأمور لیست مفوضه إلیک، أو علی اعتقاد الیهود القائلین بأن اللّه قد فرغ من الامر.

حدیث 3

3- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: دَخَلَ عَلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَوْ أَبِی جَعْفَرٍ ع رَجُلٌ مِنْ أَتْبَاعِ بَنِی أُمَیَّهَ فَخِفْنَا عَلَیْهِ فَقُلْنَا لَهُ لَوْ تَوَارَیْتَ وَ قُلْنَا لَیْسَ هُوَ هَاهُنَا قَالَ بَلِ ائْذَنُوا لَهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ لِسَانِ کُلِّ قَائِلٍ وَ یَدِ کُلِّ بَاسِطٍ فَهَذَا الْقَائِلُ لَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یَقُولَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ هَذَا الْبَاسِطُ لَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یَبْسُطَ یَدَهُ إِلَّا بِمَا شَاءَ اللَّهُ فَدَخَلَ عَلَیْهِ فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْیَاءَ وَ آمَنَ بِهَا وَ ذَهَبَ.

ترجمه:

و بهمین اسناد گفت که مردی از پیروان بنی امیه بر حضرت صادق یا باقر علیهما السلام داخل شد و ما بر آن حضرت ترسیدیم و بخدمتش عرض کردیم که کاش پنهان میشدی و ما میگفتیم که او در اینجا نیست فرمود بلی او را رخصت دهید زیرا که رسول خدا (ص) فرموده که خدای عز و جل در نزد زبان هر گوینده و در نزد دست هر گشاینده ایست پس این گوینده نمیتواند که چیزی بگوید مگر آنچه خدا خواهد و این گشاینده نمیتواند که دستش را بگشاید مگر بآنچه خدا خواهد پس آن مرد بر حضرت داخل شد و او را از چیزی چند که بآنها تصدیق کرده بود سؤال نمود و رفت.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ الْهَمْدَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِی صَفِیَّهَ عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی دَاوُدَ ع یَا دَاوُدُ تُرِیدُ وَ أُرِیدُ وَ لَا یَکُونُ إِلَّا مَا أُرِیدُ فَإِنْ أَسْلَمْتَ لِمَا أُرِیدُ أَعْطَیْتُکَ مَا تُرِیدُ وَ إِنْ لَمْ تُسْلِمْ لِمَا أُرِیدُ أَتْعَبْتُکَ فِیمَا تُرِیدُ ثُمَّ لَا یَکُونُ إِلَّا مَا أُرِیدُ.

ص: 604

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن فضال از پدرش از مروان بن مسلم از ثابت بن ابی صفیه از سعد خفاف از اصبغ بن نباته گفت که امیر المؤمنین (ع) فرمود که خدای عز و جل بسوی داود (ع) وحی نمود که ای داود تو چیزی میخواهی و و من چیزی میخواهم و نمیباشد مگر آنچه من میخواهم پس اگر تسلیم شوی از برای آنچه من خواسته باشم آنچه خواهی بتو عطاء کنم و اگر تسلیم نشوی از برای آنچه من خواسته باشم تو را در تعب و رنج افکنم در آنچه میخواهی بعد از آن نباشد مگر آنچه من میخواهم .

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ قَالَ الرِّضَا ع الْمَشِیَّهُ وَ الْإِرَادَهُ مِنْ صِفَاتِ الْأَفْعَالِ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی لَمْ یَزَلْ مُرِیداً شَائِیاً فَلَیْسَ بِمُوَحِّدٍ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حسن بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید از سلیمان بن جعفر جعفری که گفت امام رضا (ع) فرمود که مشیت و اراده از صفات افعال است پس هر که گمان کند که خدا پیوسته مرید و شائی یعنی خواهنده بوده موحد نیست که بیگانگی خدا قائل باشد.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ أَصْحَابَنَا بَعْضُهُمْ یَقُولُونَ بِالْجَبْرِ وَ بَعْضُهُمْ بِالاِسْتِطَاعَهِ فَقَالَ لِی اکْتُبْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِیَّتِی کُنْتَ أَنْتَ الَّذِی تَشَاءُ لِنَفْسِکَ مَا تَشَاءُ وَ بِقُوَّتِی أَدَّیْتَ إِلَیَّ فَرَائِضِی وَ بِنِعْمَتِی قَوِیتَ عَلَی مَعْصِیَتِی جَعَلْتُکَ سَمِیعاً بَصِیراً قَوِیّاً- ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ وَ ذَلِکَ أَنَا

أوْلَى بِحَسَنَاتِکَ مِنْکَ وَ أنْتَ أوْلَی بِسَیِّئَاتِکَ مِنِّی وَ ذَلِکَ أنِّی لَا أسْألُ عَمَّا أفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُونَ قَدْ نَظَمْتُ لَکَ کُلَّ شَیْ ءٍ تُرِیدُ(1).

ص: 605

1- مفاد الحدیث: انّی قد نظمت و أعددت لک کل شی ء یقتضیه بقاؤک و تحتاج إلیه فی التکوین و التشریع و شئت أن تکون تعمل بمشیتک التی أعطیتها ما فی اختیارک من الأمور حتی تستحقّ منّی الکرامه و الزلفی و دوام الخلود فی جنّه الخلد فانی لم أصنع بک الا جمیلا منّا منّی علیک و رحمه، فما أصابک من حسنه فمنّی لأنّها بالجمیل الذی صنعته بک فأنا أولی بها و غیر مسئول عنها اذ لا سؤال عن الجمیل، فان ارتکبت معصیتی فانما ارتکبت بالجمیل الّذی صنعته بک من المشیئه و النعمه و القوّه و غیرها فالسیّئه فأنت أولی با فأنت مسئول عنها.

ترجمه:

پدرم و محمد بن حسن «رضی» گفتند كه حديث كرد ما را سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) كه گفت بآن حضرت عرض كردم كه اصحاب ما اختلاف كرده اند بعضى از ايشان بجبر قائلند و بعضى از ايشان قائلند باستطاعت كه مراد از آن تفويض است حضرت بمن فرمود كه بنويس كه خداى تبارک و تعالى فرموده اى فرزند آدم بخواست من چنين شدى كه ميخواهى از براى خود آنچه را كه ميخواهى و بقوت من واجبات مرا بسوى من اداء كردى و آنها را بجا آوردى و به نعمت من بر نافرمانيم توانا شدى من تو را شنوا و بينا گردانيدم ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَيِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ يعنى آنچه بتو رسد از نيكى پس از جانب خدا است او آنچه بتو رسد از بدى پس از نفس تو است و اين بسبب آنست كه من بنيكيهاى تو از تو سزاوار ترم و تو ببديها و گناهانت از من سزاوارترى و اين بجهت آنست كه من پرسيده نميشوم از آنچه ميكنم يعنى بندگان نميتوانند كه از من بپرسند كه چرا چنين كردى چه هر چه كنم عين حكمت و مصلحت است و ايشان پرسيده شوند از آنچه ميكنند بحقيقت كه هر خوبى را كه خواسته باشى از برايت در رشته كشيدم و بهم پيوند نمودم و اين فقره از كلام امام رضا (ع) است كه باحمد بن محمد بن ابى نصر فرمود و از تتمه حديث قدسى نيست.

ص: 606

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ عَنِ الْعَرْزَمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: کَانَ لِعَلِیٍّ ع غُلَامٌ اسْمُهُ قَنْبَرُ وَ کَانَ یُحِبُّ عَلِیّاً ع حُبّاً شَدِیداً فَإِذَا خَرَجَ عَلِیٌّ ع خَرَجَ عَلَی أَثَرِهِ بِالسَّیْفِ فَرَآهُ ذَاتَ لَیْلَهٍ فَقَالَ یَا قَنْبَرُ مَا لَکَ قَالَ جِئْتُ لِأَمْشِیَ خَلْفَکَ فَإِنَّ النَّاسَ کَمَا تَرَاهُمْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَخِفْتُ عَلَیْکَ قَالَ وَیْحَکَ أَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ تَحْرُسُنِی أَمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ قَالَ لَا بَلْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ قَالَ إِنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ لَا یَسْتَطِیعُونَ لِی شَیْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ السَّمَاءِ فَارْجِعْ فَرَجَعَ.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر عرزمی از حضرت صادق (ع) که فرمود علی (ع) را غلامی بود که نامش قنبر بود و قنبر علی (ع) را دوست میداشت دوستی سختی و چون علی (ع) بیرون میرفت قنبر شمشیر بر میداشت و از پی آن حضرت بیرون می آمد پس در شبی از شبها حضرت او را دید و فرمود که ای قنبر تو را چه می شود و چه کار داری که بیرون آمده عرض کرد آمده ام که در پشت سرت راه روم زیرا که مردم چنانند که تو ایشان را می بینی یا امیر المؤمنین پس بر تو ترسیدم که مبادا تو را آسیبی برسانند فرمود رحمت بر تو باد آیا مرا از اهل آسمان حراست و نگاه بانی میکنی یا از اهل زمین قنبر عرض کرد نه بلکه میخواهم تو را از اهل زمین حراست کنم فرمود که اهل زمین نمیتوانند که بمن ضرری برسانند مگر باذن خدای عز و جل که از آسمان آمده باشد پس برگرد و قنبر برگشت.

ص: 607

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ مُوسَی بْنِ عُمَرَ(1) عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْقَمَّاطِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِیَّهَ قَبْلَ الْأَشْیَاءِ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْیَاءَ بِالْمَشِیَّهِ(2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از موسی بن عمران از بن سنان از ابو سعید قماط که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که خدا مشیت یعنی خواست خود را پیش از چیزها آفرید بعد از آن چیزها را بوساطت مشیت آفرید چنان که مذکور شد و بامیر محمد باقر داماد رحمه اللّه نسبت داده اند که او گمان کرده است که مراد از مشیت مشیت بندگان و از چیزها کردار ایشانست و این معنی دور است چنان که بر ناقل خبیر مستور نیست اگر چه خالی از حسنی نباشد.

حدیث 9

9- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ لَمْ یُحِبَّ وَ لَمْ یَرْضَ شَاءَ أَنْ لَا یَکُونَ شَیْ ءٌ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ أَرَادَ مِثْلَ ذَلِکَ وَ لَمْ یُحِبَّ أَنْ یُقَالَ لَهُ ثالِثُ ثَلاثَهٍ وَ لَمْ یَرْضَ لِعِبادِهِ الْکُفْرَ

1- فی نسخه(د) و(ه) «عن موسی بن عمران».
2- ذکر هذا الحدیث فی آخر الباب الحادی عشر بسند آخر مع تغایر فی المتن.

فى أى شى ء أنتم؟ فقلنا: كنا فى الإراده و المشيئه و المحبه، فقال أبو بصير: قلت لابى عبد- اللّه عليه السّلام: شاء لهم الكفر و أراده؟ فقال: نعم، قلت: فأحب ذلک و رضيه؟ فقال: لا، قلت:

شاء و أراد ما لم يحب و لم يرض؟! قال: هكذا خرج الينا».

أقول: هذا الحديث مروىّ فى باب المشيئه و الإراده من الكافى بتغاير فى السند و المتن و هو نظير ما فى الحديث الثامن عشر من الباب الثانى من قول ابى الحسن عليه السّلام: «ان للّه مشيتين و ارادتين- الخ» ثم ان كلامه عليه السّلام لا يستلزم الجبر كما توهم لان تعلق مشيئته و ارادته تعالى بأفعال غيره لا ينافى اختيارهم كما يتبين من هذا الباب و بعض الأبواب الآتيه، و أمثال هذا الحديث عنهم عليه السلام لنفى التفويض لا لاثبات الجبر.

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَصْبَهَانِیُّ الْأَسْوَارِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَکِّیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَیْهِ الْبَرْذَعِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو مَنْصُورٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَتَکِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَشْرَسَ قَالَ حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْحَکَمِ وَ إِبْرَاهِیمُ بْنُ نَصْرٍ السُّورِیَانِیُّ(1) قَالا حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِکِ بْنُ هَارُونَ بْنِ عَنْتَرَهَ قَالَ حَدَّثَنَا غِیَاثُ بْنُ الْمُجِیبِ(2) عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِیِّ ص قَالَ: سَبَقَ الْعِلْمُ وَ جَفَّ الْقَلَمُ (3) وَ تَمَّ الْقَضَاءُ بِتَحْقِیقِ الْکِتَابِ وَ تَصْدِیقِ الرِّسَالَهِ وَ السَّعَادَهِ مِنَ اللَّهِ وَ الشَّقَاوَهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (4) قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص کَانَ یَرْوِی حَدِیثَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِیَّتِی کُنْتَ أَنْتَ الَّذِی تَشَاءُ لِنَفْسِکَ مَا تَشَاءُ وَ بِإِرَادَتِی کُنْتَ أَنْتَ الَّذِی تُرِیدُ لِنَفْسِکَ مَا تُرِیدُ وَ بِفَضْلِ نِعْمَتِی عَلَیْکَ قَوِیتَ عَلَی مَعْصِیَتِی وَ بِعِصْمَتِی وَ عَفْوِی وَ عَافِیَتِی أَدَّیْتَ إِلَیَّ فَرَائِضِی فَأَنَا أَوْلَی بِإِحْسَانِکَ مِنْکَ (5)

ص: 610

1- فی نسخه(ج) و فی البحار باب نفی الظلم و الجور: «و إبراهیم بن أبی نصر» و فی نسخه(ه) و(و) «السوریانی» و فی(ب) و(د) و(ج) «السریانی» و الأخیر تصحیف.
2- فی نسخه(و) و حاشیه نسخه(ن) «عتاب بن المجیب».
3- جفاف القلم کنایه عن اتمام الکتابه فان اللّه تعالی کتب فی کتاب التقدیر الأول ما یجری علی الخلق کلا، لا یزید علیه و لا ینقص منه شی ء، و نفس البداء ممّا کتب فیه بخلاف التقدیر المتأخر الذی یجری بأیدی عمال الملکوت فان البداء یقع علیه.
4- أی و بالسعاده من اللّه عطفا علی تحقیق الکتاب، و بیان القضاء بالسعاده و الشقاوه یأتی فی الحدیث الثالث عشر و فی الباب الثامن و الخمسین.
5- کذا.

وَ أَنْتَ أَوْلَی بِذَنْبِکَ مِنِّی فَالْخَیْرُ مِنِّی إِلَیْکَ بِمَا أَولَیْتُ بَدَاءً (1) وَ الشَّرُّ مِنِّی إِلَیْکَ بِمَا جَنَیْتَ جَزَاءً وَ بِسُوءِ ظَنِّکَ بِی قَنَطْتَ مِنْ رَحْمَتِی فَلِیَ الْحَمْدُ وَ الْحُجَّهُ عَلَیْکَ بِالْبَیَانِ وَ لِیَ السَّبِیلُ عَلَیْکَ بِالْعِصْیَانِ وَ لَکَ الْجَزَاءُ وَ الْحُسْنَی عِنْدِی بِالْإِحْسَانِ(2) لَمْ أَدَعْ تَحْذِیرَکَ وَ لَمْ آخُذْکَ عِنْدَ عِزَّتِکَ(3) وَ لَمْ أُکَلِّفْکَ فَوْقَ طَاقَتِکَ وَ لَمْ أُحَمِّلْکَ مِنَ الْأَمَانَهِ إِلَّا مَا قَدَرْتَ عَلَیْهِ (4) رَضِیتُ مِنْکَ لِنَفْسِی مَا رَضِیتَ بِهِ لِنَفْسِکَ (5)

ص: 611

1- بالرفع خبر للخیر، و کذا الجمله التالیه، أی الخیر الواصل منی إلیک مبتدأ من دون استحقاقک لان مبادی الخیر الذی تستحقه بعملک أیضا منی، و الشر الواصل جزاء متفرع علی جنایتک، و فی البحار باب نفی الظلم و الجور، و فی نسخه(ب) بالنصب، و هو علی التمیز و الخبر مقدر،(و أصل) أو ما بمعناه، و أولیته معروفا أی صنعته إلیه.

2- فی البحار و فی نسخه(ط) و(ن) «و لک الجزاء الحسنی» بالتوصیف مع أن الجزاء مذکر و الحسنی مؤنث، فان صحّ فکانه کان کما فی الآیه من قوله تعالی: «فَلَهُ جَزاءً الْحُسْنی» فغیر عند النسخ.

3- المراد بالعزه هنا ما فی قوله تعالی: «بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی عِزَّهٍ وَ شِقاقٍ وَ إِذا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّهُ بِالْإِثْمِ» و هی التکبر و الطغیان و الغلبه علی العباد بالظلم و العدوان أی لم آخذک عند هابل نبهتک و وعظتک و حذرتک حتّی حین، و فی نسخه(ب) و(ج) «عند غرتک». و فی البحار «و لم أخذل عند عزتک».

4- الظاهر منه جنس الأمانه و هو ما استودعها اللّه تعالی عباده من المعارف و غیرها و مبادیها، و المراد بالتحمیل التکلیف بها.

5- هذا الکلام یقال إذا عوهد بین اثنین بجزاء علی عمل فان کلا منهما رضی لنفسه بما من الآخر فی قبال ما منه علی حسب المعاهده، و قول عبد الملک الذی هو أحد من فی السند تفسیر لهذه الفقره، و لو قال: لن أجزیک الا بما عملت، لکان أتم.

مِنِّی قَالَ عَبْدُ الْمَلِکِ لَنْ أُعَذِّبَکَ إِلَّا بِمَا عَمِلْتَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را أبو الحسن علی بن احمد اصبهانی اسواری گفت که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه بردعی گفت که خبر داد ما را ابو منصور محمد بن قاسم بن عبد الرحمن عتکی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اشرس گفت که حدیث کردند ما را بشر بن حکم و ابراهیم بن نصر سوریانی گفتند که حدیث کرد ما را عبد الملک بن هرون بن عنتره گفت که حدیث کرد ما را غیاث بن مجیب از حسن بصری از عبد اللّٰه بن عمر از پیغمبر (ص) که فرمود علم سبقت گرفت و قلم خشک شد و قضاء تمام شد بتحقیق کتاب و تصدیق رسالت و باینکه سعادت از خدا و شقاوت از خدای عز و جل است و عبد اللّٰه پسر عمر گفت که رسول خدا (ص) حدیثش را از خدای عز و جل روایت میکرد و فرمود که خدای عز و جل فرمود که ای پسر آدم بخواست من چنان شده که میخواهی از برای خود آنچه را که میخواهی و باراده من چنان شده که اراده میکنی از برای خود آنچه را که اراده میکنی و بفضل نعمت من بر تو بر نافرمانی که من توانا شدی و بنگاه داری و عفو و عافیت من و اجابت مرا بمن رسانیدی پس من بخوبیهای تو از تو سزاوارترم و تو بگناهت از من سزاوارتری پس خوبی از من بسوی تو بآنچه عطاء کرده ام بطور آغاز است و بدی از من بسوی تو بآنچه جنایت کرده جزا است و به بدگمانیت بمن از رحمت من نومید شدی پس مرا است حمد و حجت بر تو بیان و مرا بواسطه نافرمانی بر تو راه و تسلط است و تو را در نزد من بنیکی کردن جزاء و خصلت نیکوتر است و من ترسانیدن تو را وانگذاشتم و تو را در نزد فریفتگی و غفلت نگرفتم و تو را تکلیف نکردم بچیزی که بالاتر از طاقت و توانائی تو باشد و بر تو بار نکردم از امانت مگر آنچه را که بر آن قدرت داشته باشی و از تو رضا شدم از برای خویش آنچه را که تو بآن از برای خویش از من رضا شدی و هرگز تو را عذاب نکنم مگر بآنچه کرده و در بعضی از نسخ چنین است که عبد الملک گفت که هرگز تو را عذاب نکنم مگر بآنچه کرده

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا تَمِیمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِیمٍ الْقُرَشِیُّ ره قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْأَنْصَارِیِّ عَنْ أَبِی الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِیِّ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ یَوْماً عَلِیَّ بْنَ مُوسَی الرِّضَا ع فَقَالَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْنَی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ. وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ(1) فَقَالَ الرِّضَا ع حَدَّثَنِی أَبِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع أَنَّ الْمُسْلِمِینَ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ أَکْرَهْتَ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ قَدَرْتَ عَلَیْهِ مِنَ النَّاسِ عَلَی الْإِسْلَامِ لَکَثُرَ عَدَدُنَا وَ قَوِینَا عَلَی عَدُوِّنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا کُنْتُ لِأَلْقَی اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِبِدْعَةٍ لَمْ یُحْدِثْ إِلَیَّ فِیهَا شَیْئاً- وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَا مُحَمَّدُ وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً عَلَی سَبِیلِ الْإِلْجَاءِ وَ الِاضْطِرَارِ فِی الدُّنْیَا کَمَا یُؤْمِنُونَ عِنْدَ الْمُعَایَنَهِ وَ رُؤْیَهِ الْبَأْسِ فِی الْآخِرَهِ وَ لَوْ فَعَلْتُ ذَلِکَ بِهِمْ لَمْ یَسْتَحِقُّوا مِنِّی ثَوَاباً وَ لَا مَدْحاً لَکِنِّی أُرِیدُ مِنْهُمْ أَنْ یُؤْمِنُوا مُخْتَارِینَ غَیْرَ مُضْطَرِّینَ لِیَسْتَحِقُّوا مِنِّیَ الزُّلْفَی وَ الْکَرَامَهَ وَ دَوَامَ الْخُلُودِ فِی جَنَّهِ الْخُلْدِ- أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَیْسَ ذَلِکَ عَلَی سَبِیلِ تَحْرِیمِ الْإِیمَانِ عَلَیْهَا وَ لَکِنْ عَلَی مَعْنَی أَنَّهَا مَا کَانَتْ لِتُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ إِذْنُهُ أَمْرُهُ لَهَا بِالْإِیمَانِ مَا کَانَتْ مُکَلَّفَهً مُتَعَبِّدَهً وَ إِلْجَاؤُهُ إِیَّاهَا إِلَی الْإِیمَانِ عِنْدَ زَوَالِ التَّکْلِیفِ وَ التَّعَبُّدِ عَنْهَا فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَرَّجْتَ عَنِّی یَا أَبَا الْحَسَنِ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ(2).

1- یونس: 100.

2- حاصل کلامه علیه السّلام فی الآیتین: لو شاء ربک أن یؤمن الناس کلهم بالالجاء و التکوین لآمنوا، و لکنه لم یشأ کذلک فلم یؤمن کلهم، فلا یطمع أصحابک أن تکره الناس علی الایمان حتّی یکونوا مؤمنین، بل اللّه تعالی شاء أن یؤمن الناس بالاختیار حتّی یستحقوا الکرامه و الزلفی و دوام الخلود فی جنه الخلد، و علی هذا فما کان لنفس ان تؤمن الا بأمره المناسب لاختیارهم. و أمره هو ما یجمع أسباب ایمان النفوس من جهته تعالی من تشریع الشرائع و نصب الاعلام و الأدله و اعطاء العقل و ارسال الرسل و انزال الکتب و الدعوه إلیه و الوعد و الوعید و الانذار و التبشیر و غیر ذلک من الالطاف و الهدایات، فما لم یعد اللّه هذه الأمور ما کان لنفس أن تؤمن

لان الايمان مسبب عنها و وجوده بدون السبب ممتنع، و ما أبلغ كلمه الاذن هنا لان الاذن هو تخليه الشی ء، فی طریق التحقّق و الوجود باتمام سببه الا ان الامام علیه السّلام فسره بالامر لرعایه فهم المخاطب، و لا یخفی أن المراد به التکوینی لا التشریعی المقابل للنهی لان الایمان لا یتوقّف علیه و ان أمر به تأکیدا فی بعض الآیات بل علی الامر التکوینی النازل من عنده تعالی المساوق للاذن التکوینی کما بیّنا، ثمّ ان الرجس المذکور فی الآیه هو الشک و عدم الایمان و هو مستند الی عدم السبب التام من ناحیه الإنسان من جهه عدم تعقله فی الأدله و الآیات فلا یتحقّق الایمان، لکن نقصان السبب لیس من عند اللّه بل من عند النفس فلذا قال تعالی: «وَ یَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ» و عقبه بقوله: «قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ- الآیه».

ترجمه:

حدیث کرد ما را تمیم بن عبد اللَّه بن تمیم قرشی گفت که حدیث کرد ما را پدرم از احمد بن علی انصاری از أبو الصلت عبد السلام بن صالح هروی که گفت مأمون روزی از حضرت علی بن موسی الرضاء علیهما السلام سؤال نمود و بآن حضرت عرض کرد که یا ابن رسول اللَّه چیست معنی قول خدای عز و جل وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی و اگر خواستی پروردگار تو هر آینه ایمان می آوردند هر که در زمین است همه ایشان باتفاق آیا پس تو اکراه میکنی مردمان را تا باشند که گرویدگان یعنی تو نمیتوانی که مردمان را بر ایمان بداری چه این در تحت قدرت تو نیست و خدا که بر این قدرت دارد نیز باکراه و اجبار ایشان را بر ایمان ندارد زیرا که منافی حکمت و تکلیف است و نباشد و نشاید هیچ تنی را آنکه ایمان آورد مگر باذن خدا که مراد از آن توفیق و لطف است یعنی تمکین و نصب ادله عقلیه و نقلیه و گویند که اذن بمعنی علم است یعنی هیچ کس ایمان نیاورد مگر آنکه علم الهی تعلق بآن گرفته و در ازل دانسته که او باختیار خود ایمان آورد پس حضرت امام رضا (ع) فرمود که حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که مسلمانان برسول خدا (ص) عرض کردند که یا رسول اللَّه اگر اکراه میکردی کسی را که بر او قدرت داری از مردمان بر دین اسلام هر آینه شماره ما بسیار شدی و ما بر دشمنان خویش قوت بهم میرسانیدیم رسول خدا (ص) فرمود که من چنان نیستم که خدا را ملاقات کنم با بدعت و تازه که در آن چیزی را بسوی من احداث نفرموده باشد وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ یعنی و نیستم من از جمله تکلف کنندگان که رنج این مطلب را بکشم و بی فرموده خدا این کار را بخود گیرم پس خدای تبارک و تعالی این را فرو فرستاد که یا محمد وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً یعنی اگر میخواست بر وجه بیچارگی و اضطرار در دنیا چنان که در نزد معاینه و دیدن عذاب در آخرت ایمان می آورند و اگر با ایشان چنین میکردم و این را بعمل می آوردم از من ثواب و مدحی را استحقاق نداشتند و لیکن من از ایشان این را اراده دارم که ایمان بیاورند در حالی که مختار باشند و مضطر نباشند تا آنکه نزدیکی و نوازش و دوام خلود در بهشت جاوید را از من استحقاق داشته باشند أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ و اما قول آن جناب عز و جل وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ پس آن بر وجه تحریم ایمان بر آن نفس

نیست و لیکن بنا بر این معنی است که هیچ نفسی چنان نیست که ایمان آورد مگر باذن خدا و اذنش امر کردن او است آن نفس را بایمان مادامی که مکلف و عبادت کننده باشد و بیچاره گردانیدن او است آن را بسوی ایمان در نزد زوال تکلیف و تبعد از آن مأمون گفت که اندوه را از من بردی یا أبا الحسن خدا اندوه را از تو ببرد.

ص: 614

حدیث 12

12- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ شَاءَ اللَّهُ أَنْ أَکُونَ مُسْتَطِیعاً لِمَا لَمْ یَشَأْ أَنْ أَکُونَ فَاعِلَهُ(1) قَالَ وَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ لَمْ یُحِبَّ وَ لَمْ یَرْضَ شَاءَ أَنْ لَا یَکُونَ فِی مُلْکِهِ شَیْ ءٌ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ أَرَادَ مِثْلَ ذَلِکَ وَ لَمْ یُحِبَّ أَنْ یُقَالَ لَهُ ثالِثُ ثَلاثَهٍ وَ لَمْ یَرْضَ لِعِبادِهِ الْکُفْرَ

ترجمه:

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفتند که حدیث کردند ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از درست از فضیل بن یسار که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود خدا خواسته که من توانا باشم آنچه را که نخواسته که من کننده آن باشم و گفت که از آن حضرت شنیدم که میفرمود گاهست که خدا خواسته و اراده فرموده و دوست نداشته و نپسندیده خواسته که در ملکش چیزی نباشد مگر بعلم او و مثل این را اراده فرموده و دوست نداشته که از برایش گفته شود که یکی از سه تا است و کفر را از برای بندگانش نپسندیده

حدیث 13

13- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ الشَّعِیرِیِّ عَنْ ثَوْرِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ خَالِدِ بْنِ سَعْدَانَ(2)

1- مفاده أن الاستطاعه ثابته للعبد مع عدم الفعل خلافا للاشاعره.
2- فی نسخه(و) و(ب) و(د) «عن خالد بن معدان»، و أظن أنّه الصواب قال ابن حجر فی التقریب: خالد بن معدان الکلاعی الحمصی أبو عبد اللّه ثقه

عابد يرسل كثيرا مات سنه ثلاث و مائه و قيل بعد ذلک.

عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَبَقَ الْعِلْمُ وَ جَفَّ الْقَلَمُ وَ مَضَى الْقَدَرُ بِتَحْقِيقِ الْكِتَابِ- وَ تَصْدِيقِ الرُّسُلِ وَ بِالسَّعَادَهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَنْ آمَنَ وَ اتَّقَى وَ بِالشَّقَاءِ لِمَنْ كَذَّبَ وَ كَفَرَ وَ بِوَلَايَهِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَرَاءَتِهِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ اللَّهِ أَرْوِى حَدِيثِى إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى يَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيَّتِى كُنْتَ أَنْتَ الَّذِى تَشَاءُ لِنَفْسِکَ مَا تَشَاءُ وَ بِإِرَادَتِى كُنْتَ أَنْتَ الَّذِى تُرِيدُ لِنَفْسِکَ مَا تُرِيدُ وَ بِفَضْلِ نِعْمَتِى عَلَيْکَ قَوِيتَ عَلَى مَعْصِيَتِى وَ بِعِصْمَتِى وَ عَوْنِى وَ عَافِيَتِى أَدَّيْتَ إِلَيَّ فَرَائِضِى فَأَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِکَ مِنْکَ وَ أَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِکَ مِنِّى فَالْخَيْرُ مِنِّى إِلَيْکَ بِمَا أَولَيْتُ بَدَاءً وَ الشَّرُّ مِنِّى إِلَيْکَ بِمَا جَنَيْتَ جَزَاءً وَ بِإِحْسَانِى إِلَيْکَ قَوِيتَ عَلَى طَاعَتِى وَ بِسُوءِ ظَنِّکَ بِى قَنَطْتَ مِنْ رَحْمَتِى فَلِيَ الْحَمْدُ وَ الْحُجَّهُ عَلَيْکَ بِالْبَيَانِ وَ لِيَ السَّبِيلُ عَلَيْکَ بِالْعِصْيَانِ وَ لَکَ جَزَاءُ الْخَيْرِ عِنْدِى بِالْإِحْسَانِ لَمْ أَدَعْ تَحْذِيرَکَ وَ لَمْ آخُذْکَ عِنْدَ عِزَّتِکَ وَ لَمْ أُكَلِّفْکَ فَوْقَ طَاقَتِکَ وَ لَمْ أُحَمِّلْکَ مِنَ الْأَمَانَهِ إِلَّا مَا أَقْرَرْتَ بِهِ عَلَى نَفْسِکَ(1) رَضِيتُ لِنَفْسِى مِنْکَ مَا رَضِيتَ لِنَفْسِکَ مِنِّى.

ترجمه:

حديث كردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن وليد «رضى» گفتند كه حديث كردند ما را محمد بن يحيى عطار و احمد بن ادريس هر دو از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعرى گفت كه حديث كرد ما را يعقوب بن يزيد از على بن حسان از اسماعيل بن ابى زياد اشعرى گفت كه حديث كرد ما را يعقوب بن يزيد از على بن حسن از اسماعيل بن ابى زياد شعيرى از ثور بن يزيد از خالد بن معدان از معاذ بن جبل كه گفت رسول خدا (ص) فرمود كه علم سبقت گرفت و قلم خشک شد و قدر گذشت بتحقيق كتاب و تصديق رسولان و بسعادت از خداى عز و جل از براى كسى كه ايمان آورده و پرهيز كرده و بشقاوت از براى كسى كه دروغ گفته و كافر شده و بولايت خدا از براى مؤمنان كه ايشان را دوست ميدارد و بيزاريش از مشركان بعد از آن رسول خدا (ص) فرمود كه من حديثم را از خدا روايت ميكنم بدرستى كه خداى تبارک و تعالى ميفرمايد كه اى پسر آدم بخواست من چنان شده كه ميخواهى از براى خويش آنچه را كه ميخواهى و باراده من چنان شده كه اراده ميكنى از براى خود آنچه را كه اراده ميكنى و بفضل نعمت من بر تو بر نافرمانيم توانا شدى و بنگاه دارى و يارى و عافيت من واجبات مرا بمن رسانيدى پس من بخوبيهاى تو از تو سزاوارترم و تو بگناهت از من سزاوارترى پس خوبى از من بسوى تو بآنچه دلاء كرده ام بداء است و بدى از من بسوى تو بآنچه جنايت كرده جزاء است و بنيكى كردن من با تو بر فرمان بردارى من توانا شدى و

ببدگمانیت بمن از رحمت من نومید شدی پس مرا است حمد و حجت بر تو ببیان و مرا بنافرمانی بر تو راه و تسلط است و تو را در نزد من بنیکی کردن جزاء خیر و سزای خوبست و من ترسانیدن تو را وانگذاشتم و تو را در نزد فریفتگی و غفلت نگرفتم و بالاتر از طاقت تو را تکلیف نکردم و باز نکردم بر تو از امانت مگر آنچه را که بآن بر نفس خود اقرار کردی و از برای خود از تو پسندیدم آنچه را که تو از برای خود از من پسندیدی

1- فی البحار باب القضاء و القدر: الا ما أقررت بها علی نفسک، و فی نسخه(ط) و(ن) «الا ما قدرت به علی نفسک».

56- باب الاستطاعه

«باب پنجاه و ششم» در بیان استطاعت که بمعنی توانائی است و بیان بطلان آن در حق بندگان و اثبات آن در باره ایشان باعتماد اختلاف معنی

اشاره

56 باب الاستطاعه(1)

و مراد از آن چه گاهی استعمال می شود و مقصود از آن توانائی بر فعل و ترک است بطور استقلال که مرادف تفویض است و گاهی استعمال می شود و مراد از آن توانائی است اما نه بطور استقلال و آن مقابل جبر است و اول در حق ایشان منتفی دو دویم ثابت است.

حدیث 1

1- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو شُعَیْبٍ صَالِحُ بْنُ خَالِدٍ الْمَحَامِلِیُّ عَنْ أَبِی سُلَیْمَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شَیْ ءٍ مِنَ الِاسْتِطَاعَهِ فَقَالَ لَیْسَتِ الِاسْتِطَاعَهُ مِنْ کَلَامِی وَ لَا کَلَامِ آبَائِی (2).

قال مصنف هذا الکتاب یعنی بذلک أنه لیس من کلامی و لا کلام آبائی أن نقول لله عز و جل إنه مستطیع کما قال الذین کانوا علی عهد عیسی ع هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ أَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مائِدَهً مِنَ السَّماءِ(3)

ص: 617

1- الاستطاعه استفعال من الطوع، و قد یراد بها مطلق القدره علی الفعل قبله و حینه، و هذا مورد النزاع مع الأشاعره النافین لها قبل الفعل، و قد یراد بها أخص من هذا المعنی و هو الوسع و الاطاقه للفعل و هو القدره علیه من دون المشقه، و الأول شرط لکل تکلیف بالضروره و الثانی شرط شرعا و قد یتخلف.
2- أی لیست الاستطاعه التی یقول بها القدریه من استقلال العبد فی کل فعل و ترک من کلامی و لا کلام آبائی کما یظهر من الحدیث الثانی و العشرین، و تفسیر الصدوق- رحمه اللّٰه- بعید عن سیاق السؤال.
3- المائده: 112.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از ابو عبد اللّٰه برقی که گفت حدیث کرد ما را ابو شعیب صالح بن خالد محاملی از ابو سلیمان جمال از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از چیزی از استطاعت فرمود که استطاعت نه از کلام منست و نه از کلام پدران من «مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که حضرت باین کلام این را قصد دارد که از کلام من و از کلام پدران من این نیست که در باب خدای عز و جل بگوئیم که مستطیع و توانا است چنان که کسانی که در زمان عیسی (ع) بودند گفتند که هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ أَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ یعنی آیا پروردگارت میتواند که خوانی را از آسمان بر ما فرو فرستد و در کلامش بحثی است که از شرح عنوان ظاهر می شود.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ بِنَیْسَابُورَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ الْمُغِیرَهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْأَصْفَهَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْحُسَیْنِ الْقُرَیْظِیِّ(1) عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِی مُحَمَّدٍ الْمِصِّیصِیِّ (2) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: لَا یَکُونُ الْعَبْدُ فَاعِلًا وَ لَا مُتَحَرِّکاً إِلَّا وَ الِاسْتِطَاعَهُ مَعَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّمَا وَقَعَ التَّکْلِیفُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بَعْدَ الِاسْتِطَاعَهِ وَ لَا یَکُونُ مُکَلَّفاً لِلْفِعْلِ إِلَّا مُسْتَطِیعاً

1- فی نسخه(و) «العریضیّ مکان القریظی».
2- فی نسخه(ب) و(د) «عن سهل أبی محمّد المصیصی».

«الف- حدّثنا أبى و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى اللّه عنهما، قالا: حدّثنا سعد بن عبد اللّه، قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن علىّ بن فضال، عن أبى جميله المفضل بن صالح، عن محمّد بن على الحلبىّ، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ» قال: و هم مستطيعون يستطيعون الاخذ بما امروا به و الترک لما نهوا عنه، و بذلک ابتلوا، قال: و سألته عن رجل مات و ترک مائه ألف درهم و لم يحج حتّى مات هل كان يستطيع الحجّ؟ قال: نعم، انما استطاعته بما له و صحته.

ب- حدّثنا أبى و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى اللّه عنهما، قالا: حدّثنا سعد بن عبد اللّه، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن حديد الأزدىّ، عن جميل بن دراج، عن زراره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلا يَسْتَطِيعُونَ» قال: صارت أصلابهم كصياصى البقر، يعنى قرونها، «وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ» قال: «و هم مستطيعون».

ج- حدّثنا أبى و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى اللّه عنهما، قالا: حدّثنا سعد بن عبد اللّه، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علىّ بن حديد و عبد الرحمن بن أبى نجران، عن محمّد بن حمران، عن أبى بصير، عن أبى جعفر عليه السّلام، قال: قلت له: رجل عرض عليه الحجّ فاستحيا أ هو ممن يستطيع الحجّ؟ قال: نعم.

د- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكل رضى اللّه عنه، قال: حدّثنا عبد اللّه بن جعفر الحميرى و سعد بن عبد اللّه جميعا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن معاويه بن عمار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» قال: هذا لمن كان عنده مال و له صحه».

ترجمه:

حدیث کرد ما را عبد اللَّه محمد بن عبد الوهاب در نیشابور گفت که حدیث کرد ما را احمد بن فضل بن مغیره گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر منصور بن عبد اللَّه بن ابراهیم اصبهانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبد اللَّه از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن ابی الحسین قریظی از سهل بن ابی محمد مصیصی از حضرت ابو عبد اللَّه جعفر بن محمد (ع) که فرمود بنده فاعل و متحرک نمیباشد مگر آنکه استطاعت با او از خدای عز و جل است و جز این نیست که تکلیف از خدای تبارک و تعالی بعد از استطاعت واقع شده و چنان نباشد که فعل را تکلیف کند مگر توانا را یابنده مکلف بفعل نباشد مگر در حالی که توانا باشد.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ حَدَّثَنِی حَمْزَةُ بْنُ حُمْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الِاسْتِطَاعَهِ فَلَمْ یُجِبْنِی فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ دَخْلَهً أُخْرَی فَقُلْتُ أَصْلَحَکَ اللَّهُ إِنَّهُ قَدْ وَقَعَ فِی قَلْبِی مِنْهَا شَیْ ءٌ لَا یُخْرِجُهُ إِلَّا شَیْ ءٌ أَسْمَعُهُ مِنْکَ قَالَ فَإِنَّهُ لَا یَضُرُّکَ مَا کَانَ فِی قَلْبِکَ قُلْتُ أَصْلَحَکَ اللَّهُ فَإِنِّی أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ یُکَلِّفِ الْعِبَادَ إِلَّا مَا یَسْتَطِیعُونَ وَ إِلَّا مَا یُطِیقُونَ فَإِنَّهُمْ لَا یَصْنَعُونَ شَیْئاً مِنْ ذَلِکَ إِلَّا بِإِرَادَهِ اللَّهِ وَ مَشِیَّتِهِ وَ قَضَائِهِ وَ قَدَرِهِ قَالَ هَذَا دِینُ اللَّهِ الَّذِی أَنَا عَلَیْهِ وَ آبَائِی أَوْ کَمَا قَالَ(1).

ص: 620

1- أی قال علیه السّلام: هذا دین اللّه- الخ أو قال ما أشبه هذا ممّا یفید معناه.

قال مصنف هذا الکتاب مشیه الله و إرادته فی الطاعات الأمر بها و الرضا-و فی المعاصی النهی عنها و المنع منها بالزجر و التحذیر(1)

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از عبید بن زراره که گفت حدیث کرد مرا حمزه بن حمران گفت که حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از استطاعت و آن حضرت مرا جواب بفرمود بعد از آن در نوبت دیگر بر آن حضرت داخل شدم و عرض کردم که خدا تو را باصلاح آورد بدرستی که در دلم از استطاعت چیزی واقع شده که آن را از دلم بیرون نمیکند مگر چیزی که آن را از تو بشنوم حضرت فرمود که آنچه در دل تو است تو را ضرر نمیرساند عرض کردم که خدا تو را باصلاح آورد من میگویم که خدای تبارک و تعالی بندگان را تکلیف نفرموده مگر آنچه استطاعت دارند و مگر آنچه طاقت دارند چه ایشان چیزی از آن را نمیکنند مگر باراده و خواست و قضاء و قدر خدا حضرت فرمود که این دین خدا است که من و پدرانم بر آنیم یا مثل این را فرمود «مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که خواست خدا و اراده اش در طاعات امر بآنها و رضا است و در معاصی نهی از آنها و منع از آنها است بزجر و ترسانیدن

ص: 621

1- لا بأس بان یکون مراده الإراده و المشیئه و القضاء و القدر التکوینیه لان أفعال العباد لیست خارجه عنها و لا ینافی ذلک اختیارهم.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الصَّیْرَفِیِّ عَنْ صَبَّاحٍ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلَهُ زُرَارَةُ وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ أَ فَرَأَیْتَ(1) مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَیْنَا فِی کِتَابِهِ وَ مَا نَهَانَا عَنْهُ جَعَلَنَا مُسْتَطِیعِینَ لِمَا افْتَرَضَ عَلَیْنَا مُسْتَطِیعِینَ لِتَرْکِ مَا نَهَانَا عَنْهُ فَقَالَ نَعَمْ.

ترجمه:

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی از محمد بن یحیی صیرفی از صباح حذاء از حضرت باقر (ع) که گفت زراره از آن حضرت سؤال نمود و من حاضر بودم و عرض کرد که مرا خبر ده که آنچه خدا در کتاب خویش بر ما واجب گردانیده و ما را از آن نهی فرموده ما را توانایان از برای آنچه بر ما واجب گردانیده و توانایان از برای ترک آنچه ما را از آن نهی فرموده قرار داده فرمود آری.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ لَنَا کَلَاماً نَتَکَلَّمُ بِهِ قَالَ هَاتِهِ قُلْتُ نَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ وَ نَهَی وَ کَتَبَ الْآجَالَ وَ الْآثَارَ لِکُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَدَّرَ لَهَا وَ أَرَادَ وَ جَعَلَ فِیهِمْ مِنَ الِاسْتِطَاعَهِ لِطَاعَتِهِ مَا یَعْمَلُونَ بِهِ مَا أَمَرَهُمْ بِهِ وَ مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ (2)

1- فی نسخه(و) و(ن) و(ب) «أ رأیت».
2- «ما أمرهم به» مفعول لقوله: یعملون، و کذا ما نهاهم عنه من باب «علفتها تبنا و ماء باردا» أی و یترکون ما نهاهم عنه.

فَإِذَا تَرَکُوا ذَلِکَ إِلَی غَیْرِهِ کَانُوا مَحْجُوجِینَ بِمَا صَیَّرَ فِیهِمْ مِنَ الِاسْتِطَاعَهِ وَ الْقُوَّهِ لِطَاعَتِهِ فَقَالَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ إِذَا لَمْ تَعْدُهُ إِلَی غَیْرِهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از عبد اللّٰه بن بکیر از حمزه بن حمران که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که ما را سخنی است که بآن تکلم میکنیم فرمود که آن را بیاور عرض کردم که میگوئیم که خدای عز و جل امر فرموده و نهی نموده و اجلها و مدتها را نوشته و همچنین اثرها را از برای هر نفسی بآنچه از برایش تقدیر فرموده و اراده نموده و در ایشان از استطاعت از برای طاعتش چیزی را قرار داده که بواسطه آن بجا آورند آنچه را که ایشان را بآن امر فرمود و آنچه را که ایشان را از آن نهی نموده پس هر گاه این را ترک کنند و بسوی غیر از این روند محجوج و مغلوب باشند بآنچه در ایشان قرار داده از استطاعت و قوت از برای طاعتش حضرت فرمود که این حق و راست و درست است هر گاه از این در نگذری بسوی غیر این

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ جَمِیعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا أُمِرَ الْعِبَادُ إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ فَکُلُّ شَیْ ءٍ أُمِرَ النَّاسُ بِأَخْذِهِ فَهُمْ مُتَّسِعُونَ لَهُ وَ مَا لَا یَتَّسِعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَ لَکِنَّ النَّاسَ لَا خَیْرَ فِیهِمْ.

ص: 623

ترجمه:

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن «رضی» گفتند که حدیث کردند ما را سعد بن عبد اللّٰه و عبد اللّٰه بن جعفر حمیری هر دو از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از ابو جمیله از مفضل بن صالح از محمد بن علی حلبی از حضرت صادق (ع) که فرمود بندگان مأمور نشده اند مگر بچیزی که کمتر از توانائی ایشانست و هر چیزی که مردم بگرفتن آن مأمور شده اند آن را توانائی دارند و آنچه توانائی آن را ندارند از ایشان موضوع است که خدا آن را از ایشان برداشته و لیکن مردم هیچ خوبی در ایشان نیست.

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنِ الِاسْتِطَاعَهِ فَقَالَ يَسْتَطِيعُ الْعَبْدُ بَعْدَ أَرْبَعِ خِصَالٍ أَنْ يَكُونَ مُخَلَّی السَّرْبِ صَحِيحَ الْجِسْمِ سَلِيمَ الْجَوَارِحِ لَهُ سَبَبٌ وَارِدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَسِّرْهَا لِی قَالَ أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ مُخَلَّی السَّرْبِ صَحِيحَ الْجِسْمِ سَلِيمَ الْجَوَارِحِ يُرِيدُ أَنْ يَزْنِیَ فَلَا يَجِدُ امْرَأَهً ثُمَّ يَجِدُهَا فَإِمَّا أَنْ يُعْصَمَ فَيَمْتَنِعَ كَمَا امْتَنَعَ يُوسُفُ أَوْ يُخَلَّی بَيْنَهُ وَ بَيْنَ إِرَادَتِهِ فَيَزْنِیَ فَيُسَمَّی زَانِياً(1)

1- تخليه السرب هی عدم المانع، و صحه الجسم أن لا يكون مريضا ضعيفا يعاف العمل أو لا يقوى عليه، و سلامه الجوارح أن يكون له آله العمل بان لا يكون عنينا أو أعمى أو أصم أو مشلولا أو غير ذلک، و السبب الوارد من اللّٰه تعالى هو الأسباب التی ليست عند العبد بنفسه، و الحاصل أن لا يكون له مانع من الخارج أو الداخل و يكون له الأسباب من الداخليه و الخارجيه، فعند ذلک يحصل له التمكن و لا يبقى له شی ء لاختيار أحد الطرفين من الفعل و الترک فان فعل القبيح فبتخليه اللّٰه إيّاه بينه و بين ارادته، و ان تركه فبالعصمه المانعه، فهی اما بالقوه القدسيه كما فی الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام، أو بالعقل القاهر كما فی المؤمنين، أو بأن يحول بينه و بين قلبه فينفسخ العزم و ينتقض الهم، أو بان يعدم ما لوجوده دخل فی الفعل، أو يوجد ما لعدمه دخل فيه، فمراده عليه السّلام بالعصمه ما هو أعم من

المصطلحه. و أما الحسن فان تركه فبتخليه اللّه إيّاه و ان فعل فبتوفيقه تعالى بعد الاستطاعه اذ الاستطاعه على الحسن لا تستلزمه و ان كانت حاصله فى الحال و انتفاء الموانع لان الإنسان كثيرا ما يتمكن من إتيان الحسن و لا يأتيه، اذكر قول العبد الصالح شعيب النبىّ على نبيّنا و آله و عليه السلام «ان اريد الا الإصلاح ما استطعت و ما توفيقى الا باللّه عليه توكلت و إليه أنيب»، و للتوفيق علل كالعصمه فافحصها، ثمّ ان العبد بعد ما كان له صفه الاختيار لا يستحق من اللّه تعالى العصمه و التوفيق فان صنعهما اللّه تعالى به فبفضله و ان كان أصل الاختيار و علله أيضا بفضله، هذه جمله ان تهتد الى تفاصيلها لم يبق لك شبهه فى مبحث الافعال.

وَ لَمْ يُطَعِ اللَّهُ بِإِكْرَاهٍ وَ لَمْ يُعْصَ بِغَلَبَةٍ(1).

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن وليد «رضى» گفت كه حديث كرد كرد ما را محمد بن حسن صفار گفت كه حديث كرد ما را محمد بن حسين بن ابى الخطاب از على بن اسباط كه گفت أبو الحسن حضرت امام رضا (ع) را از استطاعت سؤال كردم فرمود كه بنده بعد از چهار خصلت استطاعت بهم ميرساند يكى آنكه گشاده راه باشد كه خالى باشد از آنچه او را منع كند دويم آنكه تن درست باشد كه بيمار نباشد سيم آنكه جوارح و اعضايش سالم باشند و معيوب نباشند چهارم آنكه او را سببى باشد كه از جانب خداى عز و جل وارد شده باشد كه استطاعت موقوف بر آن باشد راوى ميگويد كه عرض كردم فداى تو گردم اين خصلت را از برايم تفسير و بيان فرما فرمود آنست كه بنده گشاده راه و تندرست و سليم الاعضاء ميباشد و ميخواهد كه زنا كند و زنى را نمييابد كه با او زنا كند بعد از آن زن را مييابد كه با او زنا تواند كرد پس يا آنست كه خدا او را نگاه ميدارد و از زنا امتناع ميكند چنان كه يوسف امتناع فرمود يا او را در ميان او و اراده اش رها ميكند و واميگذارد پس زنا ميكند و زناكننده ناميده مى شود و خدا باكراه و جبر اطاعت نشده و بغلبه نافرمانى نشده يا چنين كسى خدا را باكراه اطاعت نكرده چه او نفس خود را با همه اسباب نگاه داشته و آن جناب را بغلبه بر او نافرمانى نكرده چه غلبه در صورت اراده نداشتن گناهست باراده حتمى.

ص: 625

1- الفعلان على بناء المجهول، و المعنى: لا يكره اللّه عباده على اطاعته، بل يعصم و يوفق و هما لا يصلان الى حدّ الاكراه، و لا يعصيه عباده بالغلبه عليه سبحانه و تعالى لانه قادر على منهم عن المعصيه، بل يخلى بينهم و بين ارادتهم.

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْجَابِرِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ وَ أَمَرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ فَمَا أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَیْ ءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَی الْأَخْذِ بِهِ وَ مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَی تَرْكِهِ وَ لَا يَكُونُوا(1) آخِذِينَ وَ لَا تَارِكِينَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْنِی بِعِلْمِهِ(2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از اسماعیل بن جابر از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای عز و جل خلق را آفرید و دانست آنچه را که ایشان بسوی آن باز میگردند و ایشان را امر فرمود و نهی نمود پس آنچه ایشان را بآن امر فرموده از هر چه باشد بحقیقت که راه بسوی گرفتن و عمل کردن بآن را از برای ایشان قرار داده و آنچه ایشان را از آن نهی نموده راه بسوی ترک آن را از برای ایشان قرار داده و عمل کنندگان بآن و ترک کنندگان نباشند مگر باذن خدای عز و جل یعنی بعلم آن جناب.

1- بحذف النون مجزوما عطف علی الجزاء فی الجملتين، و مثله فی الحديث الأول من الباب التاسع و الخمسين، و نسخه(ج) و(ط) «و لا يكونوا فيه- الخ» فالضمير المجرور يرجع الی المأمور به و المنهی عنه، و فی البحار المطبوع حديثا فی باب القضاء و القدر: «و لا يكونون فيه- الخ».
2- الظاهر أن هذا تفسير من بعض الرواه أو من الصدوق- رحمه اللّه- كما استظهره المجلسیّ- رحمه اللّه- و قد مضی بيان الاذن فی الحديث الحادی عشر من الباب السابق.

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ (1) قَالَ مُسْتَطِيعُونَ يَسْتَطِيعُونَ الْأَخْذَ بِمَا أُمِرُوا بِهِ وَ التَّرْكَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ بِذَلِكَ ابْتُلُوا ثُمَّ قَالَ لَيْسَ شَيْ ءٌ مِمَّا أُمِرُوا بِهِ وَ نُهُوا عَنْهُ إِلَّا وَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ ابْتِلَاءٌ وَ قَضَاءٌ (2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن «رضی» گفت حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از فضاله بن ایوب از ابان بن عثمان از حمزه بن محمد طیار که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ فرمود سالمون یعنی مستطیعون که عمل کردن بآن چه بآن امر شده اند و ترک کردن چیزی را که از آن نهی شده اند و توانائی دارند و باین امتحان شده اند بعد از آن فرمود که چیزی نیست از آنچه بآن امر شده اند و از آن نهی شده اند مگر آنکه در آن از خدای عز و جل آزمایش و قضائیست.

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ يَكُونُ لَهُ مَا يَحُجُّ بِهِ قُلْتُ فَمَنْ عُرِضَ عَلَيْهِ الْحَجُّ فَاسْتَحْيَا قَالَ هُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ.

1- القلم: 43.
2- أى امتحان و حكم بالثواب أو العقاب.

ترجمه:

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفتند که حدیث کردند ما را سعد بن عبد اللّٰه و عبد اللّٰه بن جعفر حمیری هر دو از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از علاء بن زرین از محمد بن مسلم که گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ لِلّٰهِ عَلَی النّٰاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطٰاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً یعنی و خدا را است بر مردمان حج کردن خانه کعبه کسی که توانائی دارد بسوی آن راهی را حضرت فرمود که او را چیزی میباشد که بآن حج کند عرض کردم پس کسی که حج بر او عرضه شود و شرم کند فرمود که او از جمله کسانی است که استطاعت و توانائی دارند

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُمَا اللّٰهُ قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ع یَقُولُ مَنْ عُرِضَ عَلَیْهِ الْحَجُّ وَ لَوْ عَلَی حِمَارٍ أَجْدَعَ مَقْطُوعِ الذَّنَبِ فَأَبَی فَهُوَ مِمَّنْ یَسْتَطِیعُ الْحَجَّ.

ترجمه:

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابو بصیر که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود هر که حج بر او عرضه شود و اگر چه بر الاغ گوش بریده بریده دم باشد و اباء و امتناع کند چنین کسی از جمله آنها است که حج را استطاعت دارند.

حدیث 12

12- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ سَعِیدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ عَوْفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِیِّ عَنْ عَمِّهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الِاسْتِطَاعَهِ فَقَالَ وَ قَدْ فَعَلُوا(1) فَقُلْتُ نَعَمْ زَعَمُوا أَنَّهَا لَا تَکُونُ إِلَّا عِنْدَ الْفِعْلِ وَ إِرَادَهٍ فِی حَالِ الْفِعْلِ لَا قَبْلَهُ(2) فَقَالَ أَشْرَکَ الْقَوْمُ (3).

ترجمه:

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از سعید بن جناح از عوف بن عبد اللّٰه ازدی از عمویش که گفت حضرت صادق (ع) را از استطاعت سؤال کردم فرمود که کرده اند عرض کردم آری گمان کرده اند که استطاعت نمیباشد مگر در نزد فعل و اراده در حال فعل نه پیش از آن فرمود که این گروه شرک آورده اند.

حدیث 13

13- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَمَّنْ رَوَاهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ لَا یَکُونُ الْعَبْدُ فَاعِلًا إِلَّا وَ هُوَ مُسْتَطِیعٌ وَ قَدْ یَکُونُ مُسْتَطِیعاً غَیْرَ فَاعِلٍ وَ لَا یَکُونُ فَاعِلًا أَبَداً حَتَّی یَکُونَ مَعَهُ الِاسْتِطَاعَهُ.

1- هذا اخبار، أی و قد فعلوا ما یوجب أمثال هذه الضلالات فی الدین.
2- قوله: «و اراده» بالجر عطف علی الفعل، و فی نسخه(ط) و(ن) بصیغه اسم الفاعل المؤنث من الورود فهو خبر للا تکون.
3- اشراکهم لیس لاجل هذه العقیده خاصّه، بل لما فعلوا فی أصل الدین، و یحتمل ذلک لان هذه العقیده من لوازم الجبر المستلزم اسناد الظلم و الفواحش إلیه تعالی.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از آنکه او را روایت کرده از اصحاب ما از حضرت صادق (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود بنده فاعل و کننده نمیباشد مگر و حال آنکه او استطاعت دارد و گاهست که مستطیعی باشد که فاعل نیست و هرگز فاعل نباشد تا آنکه استطاعت با او باشد.

حدیث 14

14- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا مَا یَعْنِی بِذَلِکَ قَالَ مَنْ کَانَ صَحِیحاً فِی بَدَنِهِ مُخَلًّی سَرْبُهُ لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَهٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از هشام بن حکم از حضرت صادق (ع) در قول خدای عز و جل وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا که باین چه قصد دارد فرمود که هر که در بدنش صحیح باشد و در راهش رها و او را توشه و حیوانی باشد که بر آن سوار شود.

حدیث 15

15- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ الْأَسَدِیِّ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی بْنِ أَعْیَنَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی هَذِهِ الْآیَهِ- لَوْ کانَ عَرَضاً قَرِیباً وَ سَفَراً قاصِداً لَاتَّبَعُوکَ وَ لکِنْ بَعُدَتْ عَلَیْهِمُ الشُّقَّهُ وَ سَیَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَکُمْ یُهْلِکُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ(1)

ص: 630

1- التوبه: 42.

أَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ وَ قَدْ كَانَ فِی الْعِلْمِ أَنَّهُ لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَ سَفَراً قَاصِداً لَفَعَلُوا.

ترجمه:

حديث كردند ما را پدرم و محمد بن حسن «رضی» گفتند كه حديث كرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عيسى از عبد اللّٰه بن حجال اسدى از ثعلبه بن ميمون از عبد الاعلى بن اعين از حضرت صادق (ع) كه در اين آيه لَوْ كانَ عَرَضاً قَرِيباً وَ سَفَراً قاصِداً لَاتَّبَعُوکَ وَ لكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ فرمود كه ايشان چنان بودند كه ميتوانستند كه بيرون روند و در علم خدا چنان بود كه اگر آنچه پيغمبر منافقان را بآن دعوت ميفرمود متاع نزديک و سفر ميانه بابى ميبود هر آينه ميكردند و ترجمه آيه اينست كه اگر آنچه ايشان را بآن دعوت ميكنى مال بى ثبات دنياى نزديک بفراگرفتن بدون مشقت و سفرى كه ميانه است يعنى آسان و نزديک نه دور و با مشقت هر آينه پيروى ميكردند تو را بطمع مال و ليكن دور شد بر ايشان مسافتى كه بمشقت و زحمت قطع آن بايد كرد و زود باشد كه سوگند خوردند بخدا كه اگر ميتوانستيم هر آينه بيرون مى آمديم با شما و در مرافقت و موافقت جهد و كوشش مينموديم هلاک ميكنند نفسهاى خود را باين سوگند دروغ يعنى خود را مستحق عذاب ميسازند و خدا ميداند كه ايشان دروغ گويانند در اينكه ميگويند چه استطاعت بيرون رفتن را دارند.

حديث 16

16- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ (1)

ص: 631

1- كذا، و لا يعرف الرجل فی أصحاب الصادق عليه السّلام و فی نسخه(و) و(ه) «عن أبی محمّد البرقی».

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ سَیَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَکُمْ یُهْلِکُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ قَالَ أَکْذَبَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی قَوْلِهِمْ- لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَکُمْ وَ قَدْ کَانُوا مُسْتَطِیعِینَ لِلْخُرُوجِ.

ترجمه:

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از علی بن عبد اللّه از ابو محمد برقی از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل وَ سَیَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَکُمْ یُهْلِکُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ فرمود که خدای عز و جل ایشان را در قول خویش دروغگو یافت که لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَکُمْ و حال آنکه چنان بودند که بیرون رفتن را توانائی داشتند.

حدیث 17

17- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْحَذَّاءِ عَنِ الْمُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع مَا یَعْنِی بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ قَدْ کانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ (1) قَالَ وَ هُمْ مُسْتَطِیعُونَ.

ترجمه:

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن «رضی» گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن عبد الله از محمد بن ابی عمیر از ابو الحسن حذاء از معلی بن خنیس که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که خدای عز و جل بقول خویش وَ قَدْ کانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ چه قصد دارد فرمود یعنی ایشان توانائی داشتند

1- القلم: 43.

حدیث 18

18- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا يَكُونُ الْعَبْدُ فَاعِلًا وَ لَا مُتَحَرِّكاً إِلَّا وَ الِاسْتِطَاعَةُ مَعَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّمَا وَقَعَ التَّكْلِيفُ مِنَ اللَّهِ بَعْدَ الِاسْتِطَاعَهِ فَلَا يَكُونُ مُكَلَّفاً لِلْفِعْلِ إِلَّا مُسْتَطِيعاً.

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن وليد «رضى» گفت كه حديث كرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عيسى و محمد بن عبد الحميد و محمد بن حسين بن ابى الخطاب از احمد بن محمد بن ابى نصر از بعضى از اصحاب ما از حضرت صادق (ع) كه فرمود بنده فاعل و متحرك نميباشد مگر آنكه استطاعت با او است از خداى عز و جل و جز اين نيست كه تكليف از خداى عز- و جل بعد از استطاعت واقع شده پس بنده فعل را مكلف نباشد مگر در حالى كه توانا باشد.

حدیث 19

19- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا كَلَّفَ اللَّهُ الْعِبَادَ كُلْفَةَ فِعْلٍ وَ لَا نَهَاهُمْ عَنْ شَیْ ءٍ حَتَّى جَعَلَ لَهُمُ الِاسْتِطَاعَةَ ثُمَّ أَمَرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ فَلَا يَكُونُ الْعَبْدُ آخِذاً وَ لَا تَارِكاً إِلَّا بِاسْتِطَاعَةٍ مُتَقَدِّمَةٍ قَبْلَ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ قَبْلَ الْأَخْذِ وَ التَّرْكِ وَ قَبْلَ الْقَبْضِ وَ الْبَسْطِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) که فرمود خدا بندگان را بکلفت و زحمت فعلی تکلیف نفرموده و ایشان را از چیزی نهی ننموده تا آنکه استطاعت را از برای ایشان قرار داده بعد از آن ایشان را امر فرموده و ایشان را نهی نموده پس بنده فراگیرنده و واگذارنده نباشد مگر باستطاعت متقدم که پیش از امر و نهی و پیش از فراگرفتن و واگذاشتن و پیش از گرفتن و گستردنست.

حدیث 20

20- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَا يَكُونُ مِنَ الْعَبْدِ قَبْضٌ وَ لَا بَسْطٌ إِلَّا بِاسْتِطَاعَةٍ مُتَقَدِّمَةٍ لِلْقَبْضِ وَ الْبَسْطِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از هشام بن سالم از سلیمان بن خالد که گفت از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود هیچ گرفتن و گستردنی از بنده نباشد مگر باستطاعتی که گرفتن و گستردن را پیشی گرفته

حدیث 21

21- حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ الْمَحَامِلِيِّ وَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَ عِنْدَهُ قَوْمٌ يَتَنَاظَرُونَ فِي الْأَفَاعِيلِ وَ الْحَرَكَاتِ فَقَالَ الِاسْتِطَاعَةُ قَبْلَ الْفِعْلِ لَمْ يَأْمُرِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِقَبْضٍ وَ لَا بَسْطٍ إِلَّا وَ الْعَبْدُ لِذَلِكَ مُسْتَطِيعٌ.

ص: 634

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از محمد بن حسین از ابو سعید محاملی و صفوان بن یحیی از عبد اللّٰه بن مسکان از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که سخن میفرمود و در نزد آن حضرت گروهی بودند که در کارها و حرکتها مباحثه و گفتگو میکردند پس فرمود که استطاعت پیش از فعل است و خدای عز و جل بهیچ گرفتن و گستردنی امر نفرموده مگر آنکه بنده آن را استطاعت دارد.

حدیث 22

22- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مَرْوَکِ بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ عَمْرٍو رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا(1) عَمَّنْ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ إِنَّ لِی أَهْلَ بَیْتٍ قَدَرِیَّةً یَقُولُونَ نَسْتَطِیعُ أَنْ نَعْمَلَ کَذَا وَ کَذَا وَ نَسْتَطِیعُ أَنْ لَا نَعْمَلَ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قُلْ لَهُ هَلْ تَسْتَطِیعُ أَنْ لَا تَذْکُرَ مَا تَکْرَهُ وَ أَنْ لَا تَنْسَی مَا تُحِبُّ فَإِنْ قَالَ لَا فَقَدْ تَرَکَ قَوْلَهُ وَ إِنْ قَالَ نَعَمْ فَلَا تُکَلِّمْهُ أَبَداً فَقَدِ ادَّعَی الرُّبُوبِیَّةَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از یعقوب بن یزید از مروک بن عبید از عمرو که مردیست از اصحاب ما از آنکه از حضرت صادق (ع) سؤال کرد و بآن حضرت عرض نمود که مرا خاندانی قدری مذهبند که میگویند میتوانیم که فلان کار بکنیم و میتوانیم که نکنیم راوی میگوید که حضرت صادق (ع) فرمود باو بگو که میتوانی که آنچه را ناخوش داری بیاد نیاوری و آنچه را که دوست میداری فراموش نکنی پس اگر بگوید نه قول خود را ترک کرده و اگر بگوید آری هرگز با او سخن مگو چه بحقیقت که پروردگاری و خدائی را ادعاء نموده.

1- قوله: «رجل» بالجر بدل عن «عمرو»، و لکون الواو بعد عمر للعطف احتمال.

حدیث 23

23- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْخَیْرِ صَالِحُ بْنُ أَبِی حَمَّادٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو خَالِدٍ السِّجِسْتَانِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ ع قَالَ: مَرَّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع بِجَمَاعَهٍ بِالْکُوفَهِ وَ هُمْ یَخْتَصِمُونَ فِی الْقَدَرِ فَقَالَ لِمُتَکَلِّمِهِمْ أَ بِاللَّهِ تَسْتَطِیعُ أَمْ مَعَ اللَّهِ أَمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ تَسْتَطِیعُ فَلَمْ یَدْرِ مَا یَرُدُّ عَلَیْهِ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع إِنَّکَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّکَ بِاللَّهِ تَسْتَطِیعُ فَلَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ(1) وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّکَ مَعَ اللَّهِ تَسْتَطِیعُ فَقَدْ زَعَمْتَ أَنَّکَ شَرِیکٌ مَعَهُ فِی مِلْکِهِ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّکَ مِنْ دُونِ اللَّهِ تَسْتَطِیعُ فَقَدِ ادَّعَیْتَ الرُّبُوبِیَّهَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَا بَلْ بِاللَّهِ أَسْتَطِیعُ فَقَالَ ع أَمَا إِنَّکَ لَوْ قُلْتَ غَیْرَ هَذَا لَضَرَبْتُ عُنُقَکَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را ابو الخیر صالح بن ابی حماد گفت که حدیث کرد مرا ابو خالد سجستانی از علی بن یقطین از حضرت کاظم (ع) که فرمود امیر المؤمنین (ع) در کوفه بجماعتی گذشت و ایشان در قدر گفتگو میکردند پس بسخن گوی ایشان فرمود که آیا بخدا میتوانی یا با خدا یا بدون خدا میتوانی و آن مرد ندانست که آن حضرت را چه جواب گوید امیر المؤمنین (ع) فرمود اگر گمان کنی که تو بخدا میتوانی از آن کار چیزی بسوی تو نیست و اختیار آن را نداری و اگر بپنداری که تو با خدا می توانی بحقیقت که پنداشته که تو با آن جناب در پادشاهیش شرکت داری و اگر بپنداری که تو بدون خدا میتوانی بحقیقت که پروردگاری را ادعا کرده غیر از خدای عز و جل آن مرد عرض کرد که یا امیر المؤمنین نه بلکه بخدا میتوانم فرمود بدان و آگاه باش که اگر غیر از این را میگفتی گردنت را میزدم.

ص: 636

1- أی شی ء ممّا ادّعیت من استقلالک فی الافاعیل و الحرکات، و فی نسخه(و) و(ج) «فلیس إلیک- الخ».

حدیث 24

24- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص رُفِعَ عَنْ أُمَّتِی تِسْعَهٌ الْخَطَأُ وَ النِّسْیَانُ وَ مَا أُکْرِهُوا عَلَیْهِ وَ مَا لَا یُطِیقُونَ وَ مَا لَا یَعْلَمُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَیْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطِّیَرَهُ وَ التَّفَکُّرُ فِی الْوَسْوَسَهِ فِی الْخَلْقِ مَا لَمْ یَنْطِقْ بِشَفَهٍ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از حریز بن عبد اللّه از حضرت صادق (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که از امت من نه چیز برداشته شده خطاء که بی اختیار و بغفلت از کسی صادر شود و فراموشی و چیزی که بر آن اکراه و جبر شده باشند و آنچه طاقت و توانائی ندارند و آنچه نمیدانند و آنچه بسوی آن مضطر و و ناچار شده باشند و حسد و طیره بکسر طاء و فتح یاء حطی بر وزن خیره یعنی تأثر نفس بفال بد و تفکر در وسوسه در خلق مادام که بلب نطق نشده باشد و مراد وسوسه های شیطان باشد که بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بایشان بردن حادث می شود بجهت آنچه مشاهده می شود از احوال و اقوال بنا بر یک احتمال و احتمال غیر از این نیز دارد.

1- لیس المرفوع ذوات هذه الأمور قطعا، بل المؤاخذه أو الاحکام التکلیفیه أو الوضعیه أو کلتاهما کلا أو بعضا، و التفصیل فی محله، و ذکر الحدیث هنا لذکر ما لا یطیقون فیه أی ما لا یستطیعون بالمعنی الثانی المذکور فی صدر الباب.

حدیث 25

25- حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ ره بِفَرْغَانَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْأَنْصَارِیِّ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِیِّ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ الرِّضَا ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- الَّذِينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِی غِطاءٍ عَنْ ذِكْرِی وَ كانُوا لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً (1) فَقَالَ ع إِنَّ غِطَاءَ الْعَيْنِ لَا يَمْنَعُ مِنَ الذِّكْرِ وَ الذِّكْرُ لَا يُرَی بِالْعُيُونِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ شَبَّهَ الْكَافِرِينَ بِوَلَايَةِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع بِالْعُمْيَانِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَثْقِلُونَ قَوْلَ النَّبِیِّ ص فِيهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَرَّجْتَ عَنِّی فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را تمیم بن عبد اللّٰه بن تمیم بن قرشی در فرغانه گفت که حدیث کرد ما را پدرم از احمد بن علی انصاری از عبد السلام بن صالح هروی که گفت مأمون حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را سؤال کرد از قول خدای عز و جل الَّذِينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِی غِطاءٍ عَنْ ذِكْرِی وَ كانُوا لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً که ترجمه اش اینست که آن کافران که بود چشمهای ایشان در پوششی از یاد کردن من چنان بودند که شنیدن را نمیتوانستند پس حضرت فرمود که پوشش چشم از ذکر منع نمی کند و ذکر بچشمها دیده نمیشود و لیکن خدای عز و جل کسانی را که بولایت علی بن ابی طالب (ع) کافر شده اند بکوران تشبیه فرموده زیرا که ایشان گفتار پیغمبر (ص) را در شأن او گران میشمردند و نمیتوانستند که آن را شنید مأمون گفت که اندوه را از من بردی خدای اندوه را از تو ببرد.

1- الكهف: 101.

57- باب الابتلاء و الاختبار

«باب پنجاه و هفت» در بيان ابتلاء و اختيار كه بمعنى آزمودن باشد

حديث 1

1- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا مِنْ قَبْضٍ وَ لَا بَسْطٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهِ الْمَنُّ وَ الِابْتِلَاءُ.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت كه حديث كرد ما را احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعرى از محمد بن سندى از على بن حكم از هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) كه فرمود هيچ گرفتن و گستردنى نيست مگر آنكه خدا را در آن منت و آزمايش است كه با بندگان بطريق اهل امتحان رفتار ميكند.

حديث 2

2- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا مِنْ قَبْضٍ وَ لَا بَسْطٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهِ مَشِيَّةٌ وَ قَضَاءٌ وَ ابْتِلَاءٌ.

ترجمه:

پدرم ره گفت كه حديث كرد ما را على بن ابراهيم بن هاشم از محمد بن عيسى بن عبيد از يونس بن عبد الرحمن از حمزه بن محمد طيار از حضرت صادق (ع) كه فرمود هيچ قبض و بسطى نيست مگر آنكه خدا را در آن مشيت و قضاء و آزمايشى است.

حديث 3

3- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع

قَالَ: لَيْسَ شَیْ ءٌ فِيهِ قَبْضٌ أوْ بَسْطٌ مِمَّا أمَرَ اللّٰهُ بِهِ أوْ نَهَی عَنْهُ إِلّا وَ فِيهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ابْتِلَاءٌ وَ قَضَاءٌ.(1).

ص: 639

1- فی نسخه(ط) و(ن) «لیس شی ء فیه قبض و لا بسط- الخ».

ترجمه:

پدرم «ره» گفت كه حديث كرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از فضاله بن ايوب از حمزه بن طيار از حضرت صادق (ع) كه باو فرمود كه كه چيزى نيست كه در آن گرفتگى يا گشايشى باشد از آنچه خدا بآن امر فرموده يا از آن نهى نموده مگر آنكه از جانب خداى عز و جل در آن آزمايش و و قضائى هست،

58- باب السعاده و الشقاوه

«باب پنجاه و هشت» در بیان سعادت و شقاوت كه بمعنى نيک بختى و بدبختى است

حديث 1

1- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع جَالِساً وَ قَدْ سَأَلَهُ سَائِلٌ فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ أَيْنَ لَحِقَ الشَّقَاءُ أَهْلَ الْمَعْصِيَهِ حَتَّى حَكَمَ لَهُمْ فِی عِلْمِهِ بِالْعَذَابِ عَلَى عَمَلِهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَيُّهَا السَّائِلُ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَلَّا يَقُومَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ بِحَقِّهِ فَلَمَّا عَلِمَ بِذَلِكَ وَهَبَ لِأَهْلِ مَحَبَّتِهِ الْقُوَّةَ عَلَى مَعْرِفَتِهِ وَ وَضَعَ عَنْهُمْ ثِقْلَ الْعَمَلِ بِحَقِيقَهِ مَا هُمْ أَهْلُهُ(1) وَ وَهَبَ لِأَهْلِ الْمَعْصِيَهِ الْقُوَّهَ عَلَى مَعْصِيَتِهِمْ (2)

ص: 640

1- أی بحقيقه المحبه التی هم أهلها فان المحبه تدفع ثقل العمل كما يشهد به الوجدان.
2- مع أن كلا الفريقين قادرون على الطاعه و المعصيه الا أن محبه اللّه تدفع ثقل الطاعه و تمنع عن المعصيه، و محبه النفس و الدنيا تجر الى المعصيه و تثقل الطاعه، فيصح حينئذ أن يقال: لهم القوّه على المعرفه و الطاعه و لهم القوّه على المعصيه.

لِسَبْقِ عِلْمِهِ فِيهِمْ- وَ لَمْ يَمْنَعْهُمْ إِطَاقَةَ الْقَبُولِ مِنْهُ لِأَنَّ عِلْمَهُ أَوْلَى بِحَقِيقَهِ التَّصْدِيقِ فَوَافَقُوا مَا سَبَقَ لَهُمْ فِی عِلْمِهِ وَ إِنْ قَدَرُوا أَنْ يَأْتُوا خلالا [حَالًا] تُنْجِيهِمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ(1).

ص: 641

1- فی الکافی باب السعاده و الشقاوه: «و لم یقدروا أن یأتوا حالا تنجیهم من عذابه» و فی نسخه(ط) و(ن) «و لم یقدروا أن یأتوا حالا تنجیهم عن معصیته» و قوله فی النسختین: «و لم یقدروا» لا یناسب قوله: «و لم یمنعهم اطاقه القبول منه» لانه تعالی ان لم یمنعهم ذلک فهم قادرون علی أن یأتوا حالا تنجیهم عن معصیته فالمناسب «و ان قدروا» کما فی سائر النسخ، الا أن فی الکافی: «و منعهم اطاقه القبول» فیناسب. ثمّ ان معنی الحدیث علی ما فی الکتاب ظاهر لا إشکال فیه کما قلنا من قبل: ان کلا الفریقین قادرون- الخ، و أمّا علی ما فی الکافی فمنع الا طاقه و عدم القدره علی ما ینجیهم من عذابه لاجل عدم المحبه له تعالی بحیث لا ینبعث ارادتهم علی القبول لما من عنده من المعارف و الاوامر و النواهی و غیرها و علی الإتیان بما فیه رضی الرب تعالی و مع عدم انبعاث الإراده امتنع القبول و الإتیان، و عدم المحبه لاجل عدم المعرفه و هو معلول لعدم التوجه و الاقبال الی الحق و هو معلول للتغافل ثمّ الغفله عن مبدئه و معاده و هو معلول للاشتغال بما عنده من اللذات المادیه و ما فی الدنیا من الأمور الفانیه و توهم أنّها مطلوبه نافعه بما هی هی، و الحاصل أن امتناع الاطاقه و عدم القوّه علی الإتیان معلول لمنعه تعالی اياهم محبته فلذا أسنده الی نفسه، لکن ذلک لیس جزافا و ظلما بل لعدم قابلیه المحل لمحبته بسبب الاشتغال بمحبه نفسه و محبه ما یراه ملائما لنفسه. و ببیان آخر أن القدره قد یراد بها کون الفاعل بحیث یصحّ منه الفعل و الترک و یمکنانه، و قد یراد بها القوّه المنبعثه فی العضلات علی الإتیان بعد تحقّق الإراده، و یعبر عنها بالاستطاعه و الاطاقه أیضا، و المنفیه عنهم فی الحدیث هی القدره بالمعنی الثانی، فتدبر.

وَ هُوَ مَعْنَی شَاءَ مَا شَاءَ وَ هُوَ سِرٌّ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد و آن را مرفوع ساخته از شعیب عقرقوفی از ابو بصیر که گفت در پیش روی حضرت صادق (ع) نشسته بودم و سائلی آن حضرت را سؤال نمود عرض کردم که یا ابن رسول اللّٰه فدای تو گردم از کجا بدبختی اهل معصیت را دریافته یا خدا آن را بایشان ملحق ساخته تا آنکه حکم فرموده از برای ایشان در علم خویش باینکه ایشان را بر کارهاشان عذاب فرماید حضرت صادق (ع) فرمود که ای سائل خدای عز و جل دانست که کسی از خلقش بحقش قیام نمیتواند نمود و چون باین دانا شد یعنی در تکلیف اول در روز میثاق توانائی بر معرفت خود را باهل محبت و دوستان خود بخشید و گرانی عمل را از ایشان برداشت بحقیقت آنچه آن جناب اهل و سزاوار آن بود و باهل معصیت توانائی را بر معصیتی که از ایشان سر میزد بخشید بجهت پیشی گرفتن علمش در باب ایشان و توانستن و سهولت قبول از او را از ایشان منع نفرموده زیرا که علم آن جناب بحقیقت تصدیق که تغیر در آن بهم نرسد سزاوارتر است پس موافقت نمودند با آنچه از برای ایشان در علم خدا پیشی گرفته بود و هر چند که قدرت داشتند که خصلتی چند را بیاورند که ایشان را از معصیت خدا برهاند و همین بخشش بهر دو گروه معنی آنست که خدا خواست آنچه خواست و این سر خدا است که هر کس آن را نمیفهمد.

1- فی الکافی: «و هو سره» و السر یأتی بمعنی الامر المکتوم و الامر المعزوم علیه، و الأصل، و جوف کل شی ء و لبه، و علی نسخه الکتاب فالانسب المعنی الأول، فمعنی الکلام: و هو أی هبه القوّه للفریقین معنی شاء ما شاء، و هذا المعنی أمر مکتوم عن أفهام العامّه، و علی ما فی الکافی فالانسب أن یکون بمعنی الأصل، فمعناه: و هو أی معنی شاء ما شاء أصل الامر فیما قلت لک من شأن أهل المحبه و أهل المعصیه.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا(1) قَالَ بِأَعْمَالِهِمْ شَقُوا.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی الخطاب از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا فرمود که باعمال خویش بدبخت شدند و ترجمه آیه اینست که دوزخیان گویند که ای پروردگار ما غالب شد بر ما بدبختی ما یعنی گناهان بر ما غالب شد.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا الشَّرِیفُ أَبُو عَلِیٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَیْبَةَ النَّیْسَابُورِیُّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ ع عَنْ مَعْنَی قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص الشَّقِیُّ مَنْ شَقِیَ فِی بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِیدُ مَنْ سَعِدَ فِی بَطْنِ أُمِّهِ فَقَالَ الشَّقِیُّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَ هُوَ فِی بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَیَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِیَاءِ(2) وَ السَّعِیدُ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَ هُوَ فِی بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَیَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعَدَاءِ قُلْتُ لَهُ فَمَا مَعْنَی قَوْلِهِ ص اعْمَلُوا فَکُلٌّ مُیَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ لِیَعْبُدُوهُ وَ لَمْ یَخْلُقْهُمْ لِیَعْصُوهُ وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ (3)

1- المؤمنون: 106.
2- فی نسخه(ط) و(ن) فی الموضعین: «من علمه اللّه».
3- الذاریات: 56.

فَيَسَّرَ كُلًّا لِمَا خُلِقَ لَهُ فَالْوَيْلُ لِمَنِ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى (1).

ترجمه:

حديث كرد ما را شريف ابو على محمد بن احمد بن محمد بن عبد اللَّه بن حسن بن حسين بن على بن ابى طالب عليهم السلام گفت كه حديث كرد ما را على بن محمد بن قتيبه نيشابورى از فضل بن شاذان از محمد بن ابى عمير كه گفت أبو الحسن حضرت موسى بن جعفر عليهما السلام را سؤال كردم از معنى قول رسول خدا (ص) كه

الشقى من شقى فى بطن امه و السعيد من سعد فى بطن امه

يعنى بدبخت كسى است كه در شكم مادرش بدبخت شده و نيک بخت كسى است كه در شكم مادرش نيک بخت شده و حضرت (ع) فرمود كه بدبخت كسى است كه خدا دانسته كه او بزودى اعمال بدبختان را بعمل آورد و حال آنكه او را در شكم مادرش باشد و نيک بخت كسى است كه خدا دانسته كه او بزودى اعمال نيكبختان را بعمل آورد و حال آنكه او را در شكم مادرش باشد بآن حضرت عرض كردم كه پس معنى قول پيغمبر (ص) چيست كه كار كنيد چه هر يک آسان و توفيق داده شده از براى آنچه بجهت آن آفريده شده فرمود كه خداى عز و جل جن و انس را آفريد از براى آنكه او را بپرستند و ايشان را نيافريد از براى آنكه او را نافرمانى كنند و اين معنى قول خداى عز و جل است كه وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ يعنى و نيافريديم پريان و آدميان را مگر بجهت آنكه بپرستند مرا بر وجه اختيار نه بطريق اجبار پس هر يک را توفيق داده از براى آنچه او را بجهت آن آفريده پس واى بر كسى كه كورى ضلالت و گمراهى را بر راه راست برگزيد.

1- فى نسخه(و) بعد الحديث الرابع هكذا: «قال مصنف هذا الكتاب: و لهذا الحديث معنى آخر و هو أن أم الشقى جهنم، قال اللّه عزّ و جلّ: «وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ» و الشقى من جعل فى الهاويه، و السعيد من اسكن الجنه». أقول: و له معنى آخر مذكور فى بعض الأخبار، و هو أن ملک الارحام يكتب له باذن اللّه بين عينيه أنّه سعيد أم شقى و هو فى بطن أمه،

و معنى آخر أن المراد بالام دار الدنيا فانه كما يولد من بطن أمه الى الدنيا يولد من الدنيا الى الآخره فاحديهما حاصله له فى الدنيا بأعماله.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که این حدیث را معنی دیگر است و آن اینست که ام شقی دوزخ است که خدای عز و جل فرموده که وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ یعنی و اما هر که سبک باشد ترازوهای او پس ماوای او هاویه است که از همه درکات دوزخ زیرتر است و بدبخت کسی است که در هاویه قرار داده شود و نیک بخت کسی است که او را در بهشت ساکن گردانند.

حدیث 4

4- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ عَنْ مُعَلَّى أَبِي عُثْمَانَ (1) عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: يُسْلَكُ بِالسَّعِيدِ طَرِيقَ الْأَشْقِيَاءِ حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ مَا أَشْبَهَهُ بِهِمْ بَلْ هُوَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ السَّعَادَةُ وَ قَدْ يُسْلَكُ بِالشَّقِيِّ طَرِيقَ السُّعَدَاءِ حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ مَا أَشْبَهَهُ بِهِمْ بَلْ هُوَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ الشَّقَاءُ إِنَّ مَنْ عَلِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى سَعِيداً وَ إِنْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا فُوَاقُ نَاقَةٍ خَتَمَ لَهُ بِالسَّعَادَهِ (2).

ص: 645

1- هو أبو عثمان معلی بن عثمان الاحول الکوفیّ الثقه الذی روی عن أبی عبد اللّه علیه السّلام بلا واسطه أیضا، و فی نسخه(و) و(ه) عن معلی بن عثمان، و أمّا معلی بن أبی عثمان کما فی بعض النسخ فالظاهر أنّه خطأ.

2- الختم بالسعاده أو الشقاوه منوط بخیر القلب و عدمه، و هو ما أنبأ عنه فی قوله تعالی: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ» و قوله: «إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً» و هذا الخیر هو میل القلب الی الحق و حبّه له کائنا ما کان و ان لم یعرف مصداقه و اشتبه علیه الباطل به، فان علی اللّه الهدی ان علم ذلک من عبده.

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از نضر بن سوید از یحیی بن عمران حلبی از معلی بن عثمان از علی بن حنظله از حضرت صادق (ع) که فرمود گاهست که نیک بخت در راه بدبختان در آورده می شود تا آنکه مردم میگویند که چه بسیار شباهت ببدبختان دارد بلکه او از جمله ایشان است بعد از آن نیک بختی او را دریابد و گاهست که بدبخت در راه نیک بختان در آورده می شود تا آنکه مردم میگویند که چه بسیار شباهت دارد بنیک بختان بلکه او از جمله ایشانست بعد از آن بدبختی او را دریابد بدرستی که هر که خدا او را نیک بخت دانسته باشد از برایش بنیک بختی ختم شود و آخر کارش بسعادت منتهی گردد و اگر چه از دنیا باقی نمانده باشد مگر زمانی اندک که عبارت است از زمان ما بین دو بار دوشیدن شتر در یک ساعت و در طرف بدبختی نیز چنین است و حضرت بجهت وضوح بقرینه مقابله آن را بیان نفرموده.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ السَّعَادَةَ وَ الشَّقَاوَةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ (1)

ص: 646

1- فی الکافی: «فمن خلقه اللّه سعیدا لم یبغضه أبدا- الخ» «و ان کان شقیا لم یحبه أبدا- الخ» أقول: لا شبهه أن السعاده التی هی الفوز بالمطلوب و الشقاوه التی هی الحرمان عنه لاحقتان بالعبد اثر عقیدته و عمله کما صرّح به فی الحدیث الأول، فمعنی خلقهما قبل خلق الخلق خلق عللهما و ان لا تتم الا باختیار العبد، أو المعنی أنّه تعالی خلقهما بخلق الإنسان الذی هو موضوعهما فی العوالم السالفه کالمیثاق و الأرواح قبل أن یخلقه خلقه هذه النشأه، أو معنی خلقهما تقدیرهما فی الواح التقدیر لا ایجادهما فی موضوعهما.

فَمَنْ عَلِمَهُ اللَّهُ سَعِيداً لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَداً وَ إِنْ عَمِلَ شَرّاً أَبْغَضَ عَمَلَهُ وَ لَمْ يُبْغِضْهُ وَ إِنْ كَانَ عَلِمَهُ شَقِيّاً لَمْ يُحِبَّهُ أَبَداً وَ إِنْ عَمِلَ صَالِحاً أَحَبَّ عَمَلَهُ وَ أَبْغَضَهُ لِمَا يَصِيرُ إِلَيْهِ فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ شَيْئاً لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَداً وَ إِذَا أَبْغَضَ شَيْئاً لَمْ يُحِبَّهُ أَبَداً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از منصور بن حازم از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که خدای عز و جل نیک بختی و بدبختی را آفرید پیش از آنکه خلق خود را بیافریند پس هر که خدا او را نیک بخت دانست هرگز او را دشمن ندارد و اگر بدی را بعمل آورد عملش را دشمن دارد و او را دشمن ندارد و اگر چنان باشد که او را بدبخت دانسته باشد هرگز او را دوست ندارد و اگر کردار شایسته را بعمل آورد آن کار را دوست ارد و او را دشمن دارد بجهه آنچه بسوی آن باز میگردد پس هر گاه خدا چیزی را دوست داشت هرگز آن را دشمن ندارد هر گاه چیزی را دشمن داشت هرگز آن را دوست ندارد.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً قَالا حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ(1)

1- الأنفال: 24.

قَالَ يَحُولَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ(1) وَ قَدْ قِيلَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ بِالْمَوْتِ (2) وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى يَنْقُلُ الْعَبْدَ مِنَ الشَّقَاءِ إِلَى السَّعَادَةِ وَ لَا يَنْقُلُهُ مِنَ السَّعَادَةِ إِلَى الشَّقَاءِ. (3).

ص: 648

1- و كذا أن يعلم أن الحق باطل، و هذا عام لكل أحد من الناس، و ذلک لان اليقين من صنع الرب تعالى، و لا يصنع فى عبده اليقين بما خالف الحق، بل اما يصنع اليقين أو لا يصنع، و لما رواه العيّاشىّ فى تفسيره عن الصادق عليه السّلام انه قال «لا يستيقن القلب ان الحق باطل أبدا و لا يستيقن أن الباطل حقّ أبدا، فاما المخالفون للحق الآخذون الباطل مكان الحق أو الحق مكان الباطل فهم اما مستيقنون بأنفسهم جاحدون بألسنتهم أو شاكون و ان استدلوا على ما بأيديهم، و الا لم يتم الحجه عليهم لان اليقين حجه بنفسه مع أن للّه تعالى الحجه البالغه على جميع خلقه، و الحاصل أن متعلق يقين القلب حقّ أبدا، و أمّا الاباطيل فهى وراء اليقين، فمن ادعى اليقين بباطل فهو كذاب مفتر.

2- الظاهر أن نقل هذا القيل من الصدوق رحمه اللّه.

3- ان قلت: ان كان المراد بالشقاوه و السعاده بحسب ما يراه الناس فالنقل ثابت من كل منهما الى الآخر كما نطق به الحديث الرابع و شهد به الواقع، و ان كان المراد بهما بحسب ما فى علم اللّه فلا نقل أصلا لان ما علمه تعالى لا يتغيّر، قلت: انّ الكلام منصرف عن هذا البحث بل المراد أن اللّه تعالى يلطف بأمور لبعض من يسلک سبيل الشقاوه فيقربه من سبيل السعاده لمصالح لشخصه او لغيره سواء ختم أمره بالسعاده أو بالشقاوه، و لا يمكر بمن يسلک سبيل السعاده بأمر فيقربه من سبيل الشقاوه سواء أيضا ختم أمره بها أو بها. و الشاهد له الحديث السابع من الباب التالى، و لا يبعد أن يكون الكلام ناظرا الى مسأله البداء.

ترجمه:

حدیث کردند ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی گفت که حدیث کردند ما را محمد بن حسن صفار و سعد بن عبد اللَّه هر دو گفتند که حدیث کرد ما را ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ که ترجمه اش اینست و بدانید که خدا حائل و مانع می شود در میان مرد و دل او فرمود که حائل می شود در میان او و میان آنکه چنان بداند که باطل حق است و بعضی گفته اند که خدای تبارک و تعالی حائل می شود در میان مرد و دلش بمردن و مرگ حضرت صادق (ع) فرمود که خدای تبارک و تعالی بنده را از بدبختی نقل میکند بسوی نیک بختی و او را از نیک بختی بسوی بدبختی نقل نمیکند.

59- باب نفی الجبر و التفويض

«باب پنجاه و نهم» در نفی جبر و تفویض

اشاره

و جبر معروف است و تفویض در لغت بمعنی کار را بکسی واگذاشتن باشد و مراد از آن اینست که خدا امر را ببندگان گذاشته که هر چه خواهند کنند بدون مدخلیت آن جناب از توفیق و خذلان هر دو باطل است و حق اثبات امر بین الامرین است که نه صرف جبر باشد و نه محض تفویض بلکه امر ثالثی است که بشکستن صورت هر یک مزاجی گرفته غیر از مزاج هر یک نظیر سکنجبین نیست بسرکه و انگبین نه آنکه قدری از آن باشد و قدری از این چنان که مذکور خواهد شد.

ص: 649

حدیث 1

1- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَیْهِ وَ أَمَرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ فَمَا أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَیْ ءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِیلَ إِلَی الْأَخْذِ بِهِ وَ مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ مِنْ شَیْ ءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِیلَ إِلَی تَرْکِهِ وَ لَا یَکُونُوا آخِذِینَ وَ لَا تَارِکِینَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ(1).

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از حضرت صادق (ع) که فرمود تا آخر آنچه در حدیث هشتم از باب استطاعت گذشت مگر آنکه تفسیر اذن در اینجا نیست و در فقره نهی چون امر لفظ از هر چه باشد در اینجا مذکور است و در آنجا نبود و دیگری فرقی ندارند.

حدیث 2

2- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَفْصِ بْنِ قُرْطٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَأْمُرُ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشَاءِ فَقَدْ کَذَبَ عَلَی اللَّهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَیْرَ وَ الشَّرَّ بِغَیْرِ مَشِیَّهِ اللَّهِ فَقَدْ أَخْرَجَ اللَّهَ مِنْ سُلْطَانِهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِیَ بِغَیْرِ قُوَّهِ اللَّهِ فَقَدْ کَذَبَ عَلَی اللَّهِ وَ مَنْ کَذَبَ عَلَی اللَّهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ.

1- هذا هو الحدیث الثامن من الباب السادس و الخمسین بسند آخر، و فی نسخه(و) هنا: یعنی بعلمه کما هناک.

يعنى بالخير و الشر الصحه و المرض و ذلک قوله عز و جل- وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً(1)

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حديث کرد ما را على بن ابراهيم از محمد بن عيسى از يونس بن عبد الرحمن از حفص بن قرط از حضرت صادق (ع) که فرمود رسول خدا ص فرمود که هر که گمان کند که خداى تبارک و تعالى ببدى و زشتى امر ميفرمايد بر خدا دروغ گفته و هر که گمان کند که خوبى و بدى بى خواست خدا است خدا را از سلطنتش بيرون برده و هر که گمان کند که گناهان بدون قوت خدا است بر خدا دروغ گفته و هر که بر خدا دروغ گويد خدا او را در آتش دوزخ در آورد و مقصود از خوبى و بدى تندرستى و بيماريست و اين معنى قول خداى تعالى است که وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً يعنى و مى آزمائيم شما را و مراد اينست که با شما معامله آزمايندگان ميکنيم ببدى يعنى بلاها و مصيبت ها و نيکوئى يعنى عطاها و نعمتها آزمودگى يعنى با شما معامله اهل امتحان مينمائيم در سختى و آسانى و نکبت و دولت تا مرتبه هر يک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالميان ظاهر شود.

حديث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يُجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذُّنُوبِ ثُمَّ يُعَذِّبَهُمْ عَلَيْهَا وَ اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرِيدَ أَمْراً فَلَا يَكُونَ قَالَ فَسُئِلَا ع هَلْ بَيْنَ الْجَبْرِ وَ الْقَدَرِ مَنْزِلَةٌ ثَالِثَةٌ قَالا نَعَمْ أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ(2).

1- الأنبياء: 35، و الظاهر أن قوله: «يعنى بالخير- الخ» من الصدوق فان الحديث مروى بعين السند فى باب الجبر و القدر من الكافى الى قوله: «أدخله النار» ثم ان مفاد الكلام أعم من هذا التفسير، بل هو ردّ على المفوضه القائلين بأنّ مشيئه اللّه غير متعلّقه بافعال العباد.

2- سعته باعتبار مشيئه اللّه العامّه لكل شى ء فى الوجود، فان الجبريه ضيقوا مشيئته تعالى لانهم يقولون لا تتعلق بمشيئه العبد لفعله اذ لا مشيئه له، و القدريه ضيقوها لانهم يقولون لا تتعلق بها اذ العبد مستقل فى مشيئته، و يرد قول الفريقين الحديث القدسى المشهور المروى عن النبىّ و الأئمّه عليهم السلام: «يا ابن آدم بمشيئتى كنت أنت الذى تشاء لنفسک ما تشاء» و قد مضى فى الباب الخامس و الخمسين.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «ره» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از یونس بن عبد الرحمن از چندین نفر از حضرت باقر و صادق علیهما السلام که فرمودند بدرستی که خدای عز و جل بخلق خود از آن مهربانتر است که خلق خود را بر گناهان جبر کند بعد از آن ایشان را بر آنها عذاب کند و خدا از این عزیزتر و غالب تر است که امری را خواهد و موجود نشود راوی میگوید پس از ایشان علیهما السلام سؤال شد که آیا در میان جبر و قدر که بمعنی تفویض است منزله هست که سیم باشد فرمودند بلی وسیعتر از مسافتی که در میان آسمان و زمین است.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَتِّيلٍ(1) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُكَلِّفَ النَّاسَ مَا لَا يُطِيقُونَهُ وَ اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِی سُلْطَانِهِ مَا لَا يُرِيدُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را حسن بن متیل از احمد بن ابی عبد اللّه از علی بن حکم از هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) که فرمود خدا از آن کریم تر است که مردم را تکلیف کند بآنچه طاقت ندارند و نتوانند که آن را بجا آورند و خدا از این عزیزتر است که در سلطنتش آنچه نخواهد متحقق و موجود شود.

1- بفتح المیم، و قیل بضمها، و فی نسخه(و) وصفه بالدقاق، قال فی قاموس الرجال: ان المصنّف(یعنی الممقانی) زاد فی عنوانه الدقاق القمّیّ، و الدقاق یستفاد من خبر مزار التهذیب و أمّا القمّیّ فلم یعلم مستنده.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّهَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مَحْبُوبٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی الْجُهَنِیِّ عَنْ حَرِیزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ النَّاسَ فِی الْقَدَرِ عَلَی ثَلَاثَهِ أَوْجُهٍ رَجُلٌ یَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْبَرَ النَّاسَ عَلَی الْمَعَاصِی فَهَذَا قَدْ ظَلَمَ اللَّهَ فِی حُکْمِهِ فَهُوَ کَافِرٌ وَ رَجُلٌ یَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مُفَوَّضٌ إِلَیْهِمْ فَهَذَا قَدْ أَوْهَنَ اللَّهَ فِی سُلْطَانِهِ فَهُوَ کَافِرٌ وَ رَجُلٌ یَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ کَلَّفَ الْعِبَادَ مَا یُطِیقُونَ وَ لَمْ یُکَلِّفْهُمْ مَا لَا یُطِیقُونَ وَ إِذَا أَحْسَنَ حَمِدَ اللَّهَ وَ إِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فَهَذَا مُسْلِمٌ بَالِغٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن عبد اللَّه وراق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر بن بطه گفت که حدیث کردند ما را محمد بن حسن صفار و محمد بن علی بن محبوب و محمد بن حسین بن عبد العزیز از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از حماد بن عیسی جهنی از حریز بن عبد اللَّه از حضرت صادق (ع) که فرمود مردم در باب قدر بر سه وجه اند مردیست که گمان میکند که خدای عز و جل مردم را بر گناهان جبر کرده پس اینک خدا را در حکمش ظالم دانسته و باین جهت کافر است و مردی که گمان میکند که امر بایشان منصوص است پس اینک خدا را در سلطنتش سست گردانیده و باین سبب کافر است و مردی که میگوید که خدا بندگان را تکلیف کرده بآنچه طاقت دارند و ایشان را بآنچه طاقت ندارند تکلیف نکرده و چون نیکی کند خدا را ستایش نماید و چون بدی کند از خدا آمرزش طلبد و اینک مسلمانی است رسا.

ص: 653

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ سَهْلٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجْلَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَوَّضَ اللَّهُ الْأَمْرَ إِلَی الْعِبَادِ فَقَالَ اللَّهُ أَکْرَمُ مِنْ أَنْ یُفَوِّضَ إِلَیْهِمْ قُلْتُ فَأَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَی أَفْعَالِهِمْ فَقَالَ اللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ یُجْبِرَ عَبْداً عَلَی فِعْلٍ ثُمَّ یُعَذِّبَهُ عَلَیْهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن عبد اللّه وراق «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از اسماعیل بن سهل از عثمان بن عیسی از محمد بن عجلان که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که خدا امر را ببندگان تفویض فرموده فرموده که خدا از آن کریم تر است که بایشان تفویض کند عرض کردم که خدا بندگان را بر فعلهای ایشان جبر فرموده که خدا از این عادل تر است که بنده را بر کاری جبر فرماید بعد از آن او را بر آن عذاب کند.

حدیث 7

7- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: ذُکِرَ عِنْدَهُ الْجَبْرُ وَ التَّفْوِیضُ فَقَالَ أَ لَا أُعْطِیکُمْ فِی هَذَا أَصْلًا لَا تَخْتَلِفُونَ فِیهِ وَ لَا تُخَاصِمُونَ عَلَیْهِ أَحَداً إِلَّا کَسَرْتُمُوهُ قُلْنَا إِنْ رَأَیْتَ ذَلِکَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یُطَعْ بِإِکْرَاهٍ وَ لَمْ یُعْصَ بِغَلَبَهٍ(1) وَ لَمْ یُهْمِلِ الْعِبَادَ فِی مُلْکِهِ هُوَ الْمَالِکُ لِمَا مَلَّکَهُمْ وَ الْقَادِرُ عَلَی مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَیْهِ فَإِنِ ائْتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ یَکُنِ اللَّهُ عَنْهَا صَادّاً وَ لَا مِنْهَا مَانِعاً وَ إِنِ ائْتَمَرُوا بِمَعْصِیَتِهِ فَشَاءَ أَنْ یَحُولَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ ذَلِکَ فَعَلَ وَ إِنْ لَمْ یَحُلْ وَ فَعَلُوهُ فَلَیْسَ هُوَ الَّذِی أَدْخَلَهُمْ فِیهِ ثُمَّ قَالَ ع مَنْ یَضْبِطْ حُدُودَ هَذَا الْکَلَامِ فَقَدْ خَصَمَ مَنْ خَالَفَهُ(2).

ص: 654

1- قوله: «لم یطع باکراه» رد علی الجبریه، و قوله: «لم یعص بغلبه» رد علی القدریه، و فی نسخه(و) و(ط) و(ن) «لم یطع بالإکراه».
2- حاصل کلامه علیه السّلام: أنه تعالی قادر علی کل شی ء و مالک کل شی ء حتّی ارادات ذویها فانها بیده یمنع و یعطی فلا معنی لقول القدریه

المفوضه، لكنه تعالى يخلى بين العبد و بين ارادته فى مقام الطاعه فيفعل فيستحق، و يخلى بينه و بينها فى مقام المعصيه تاره و يحول اخرى بسلب مقدّمه من المقدمات الخارجيه او الداخليه، فان حال فهو لطف من اللّه لعبده، و ان لم يحل و فعل العبد فانما فعل بارادته التى جعلها اللّه تعالى من حيث الفعل و الترک بيده، لا أنّه تعالى أكرهه على ذلک، فليس على اللّه شى ء، اذ ليس من حقّ العبد على اللّه عزّ و جلّ أن يحول بينه و بين معصيته، فلا معنى لقول الجبريه.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن خالد از پدرش از سلیمان بن جعفر جعفری از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که گفت جبر و تفویض در نزد آن حضرت ذکر شد پس فرمود آیا نمیخواهید که در این باب اصلی را بشما عطاء کنم که در آن اختلاف نکنید و با کسی گفتگو ننمائی مگر آنکه او را شکست دهید عرض کردیم که اگر این را صلاح دانی بعمل آور فرمود که خدای عز و جل باکراه و جبر اطاعت نشده و بغلبه کسی او را نافرمانی نکرده و بندگان را در ملک خویش فرو نگذاشته چنان که شتر را بچرا وامیگذارند بی آنکه شبانی داشته باشد او است که مالک است آنچه را که ایشان را مالک گردانیده و قادر است بر آنچه ایشان را بر آن قدرت داده پس اگر بندگان بطاعتش فرمان برند خدا از آن باز دارنده و از آن منع کننده نباشد و اگر بمعصیتش فرمان برند و عمل کنند و خواهد که در میانه ایشان و آن حائل شود چنان کند و اگر حائل نشود و آن را بجا آورند آن جناب کسی نیست که ایشان را در آن داخل کرده باشد بعد از آن حضرت (ع) فرمود که هر که حدود این کلام را ضبط کند بحقیقت که با هر که با او مخالفت کند در خصومت غالب شده

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ خُنَیْسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْخَزَّازِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیضَ وَ لَکِنْ أَمْرٌ بَیْنَ أَمْرَیْنِ قَالَ قُلْتُ وَ مَا أَمْرٌ بَیْنَ أَمْرَیْنِ قَالَ مَثَلُ ذَلِکَ مَثَلُ رَجُلٍ رَأَیْتَهُ عَلَی مَعْصِیَهٍ فَنَهَیْتَهُ فَلَمْ یَنْتَهِ فَتَرَکْتَهُ فَفَعَلَ تِلْکَ الْمَعْصِیَهَ فَلَیْسَ حَیْثُ لَمْ یَقْبَلْ مِنْکَ فَتَرَکْتَهُ أَنْتَ الَّذِی أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِیَهِ(1).

ص: 655

1- بیانه أنک حیث نهیته فلم ینته فترکته علی عمله لست أنت الذی أمرته بالمعصیه، کذلک اللّه تعالی حیث نهی العبد عن المعصیه فلم ینته فترکه و خلی بینه و بین عمله لیس هو الذی أدخله فیها و أجبره علیها، فاللّه خلاه فلا جبر، و قادر علی منعه ان شاء فلا تفویض.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی از خنیس بن محمد از محمد بن یحیی خزان از مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) که فرمود نه جبر است و نه تفویض که بندگان هیچ اختیار نداشته باشند یا امر بایشان واگذاشته باشد و لیکن امریست میان دو امر راوی میگوید که عرض کردم امر میان دو امر چیست فرمود که مثل اینمثل مردیست که او را بر گناهی دیدی یعنی دیدی که مشغول گناهی است یا اراده آن داشت و بر کردن آن مصمم بود پس او را نهی نمودی و گفتی که این را بعمل میاور پس او باز نایستاد و تو او را واگذاشتی و آن مرد آن گناه را کرد پس چنان نیست که تو آن کسی باشی که او را امر کرده باشی بآن گناه از آنجا که از تو قبول نکرده و تو او را واگذاشته ای

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُؤَدِّبُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع يَقُولُ مَنْ قَالَ بِالْجَبْرِ فَلَا تُعْطُوهُ مِنَ الزَّكَاةِ وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُ شَهَادَةً إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ لَا يُحَمِّلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا(1)- وَ لا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى (2).

1- إشاره الى قوله تعالى: «وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ»، و الفقرات الثلاث الأخر مذكوره فى الكتاب.
2- فى نسخه(و) و(ن) و(ه) بعد الحديث التاسع هذا الحديث: «حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانىّ رضى اللّه عنه، قال: حدّثنا علىّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن أبى عمير، عن هشام بن الحكم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام، قال: جاء رجل الى النبىّ صلّى اللّه عليه و آله، فقال: يا رسول اللّه أرسل ناقتى و أتوكل أو أعقلها و أتوكل؟ فقال: لا، بل اعقلها و توكل».

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق مؤدب «رضی» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن علی انصاری از عبد السلام بن صالح هروی که گفت شنیدم از حضرت علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام که میفرمود هر که بجبر قائل باشد چیزی از زکاه را باو مدهید و شهادتی را از برایش قبول نکنید بدرستی که خدای تبارک و تعالی هیچ نفسی را تکلیف نکند و در رنج نیفکند مگر بمقداری که طاقت و گنجایش قدرت آن بوده باشد و بالاتر از طاقتش را بر آن بار نکند وَ لا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَیْها وَ لا تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْری یعنی و کسب نمیکند هیچ نفسی از بدیها مگر که وبال آن بر او است نه بر غیر او و بر نمیدارد هیچ نفس بار بر دارنده باو نفس دیگری را.

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از هشام بن حکم از حضرت صادق (ع) که فرمود مردی بخدمت پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد که یا رسول اللّه شترم را رها میکنم و توکل میکنم پیغمبر فرمودند بلکه من زانوی او را می بندم و توکل میکنم و این حدیث در بعضی از نسخ توحید موجود نیست.

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ اللَّهُ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَی الْعِبَادِ قَالَ اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ ذَلِکَ قُلْتُ فَأَجْبَرَهُمْ عَلَی الْمَعَاصِی قَالَ اللَّهُ أَعْدَلُ وَ أَحْکَمُ مِنْ ذَلِکَ ثُمَّ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَا ابْنَ آدَمَ أَنَا أَوْلَی بِحَسَنَاتِکَ مِنْکَ وَ أَنْتَ أَوْلَی بِسَیِّئَاتِکَ مِنِّی عَمِلْتَ الْمَعَاصِیَ بِقُوَّتِیَ الَّتِی جَعَلْتُهَا فِیکَ.

ص: 657

ترجمه:

حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور «رضی» گفت که حدیث کرد ما را حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی وشاء از ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) که گفت از آن حضرت سؤال نمودم و عرض کردم که آیا خدا امر را ببندگان تفویض فرموده فرموده که خدا از آن عزیزتر است و غلبه اش بر بندگان از این بیشتر که امر را بایشان تفویض فرماید عرض کردم که پس ایشان را بر گناهان جبر فرموده فرمود که خدا از آن عادل تر و محکم کارتر است که ایشان را بر گناهان جبر فرماید وانگهی ایشان را بر آنها عقاب نماید بعد از آن فرمود که خدای عز و جل فرموده که ای فرزند آدم من بخوبیهایت از تو سزاوارترم و تو از من ببدیهایت سزاوارتری گناهان را بعمل آوردی بقوتی که من آن را در تو قرار دادم.

حدیث 11

11- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ اللُّؤْلُؤِیِّ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ مِهْزَمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَخْبِرْنِی عَمَّا اخْتَلَفَ فِیهِ مَنْ خَلَّفْتَ مِنْ مَوَالِینَا قَالَ قُلْتُ فِی الْجَبْرِ وَ التَّفْوِیضِ قَالَ فَسَلْنِی قُلْتُ أَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِی قَالَ اللَّهُ أَقْهَرُ لَهُمْ مِنْ ذَلِکَ(1)

1- کأن القائل بالجبر یقول: ان اللّه تعالى لو جعل عباده مختارین لفات عنه انفاذ مشیئته فیهم کما ذهب إلیه المفوضه، فقال علیه السّلام: انه تعالى أقهر لهم من ذلک، و لیست الملازمه ثابته، بل هو قاهر علیهم مع اختیارهم، و فی نسخه(و) «اللّه أرحم لهم من ذاک» و العجب أن کلا من الفریقین على حسب سلوکهم لو جازوا عن مقامهم وقعوا فی مهوى الآخرین، و ذلک لانهم لم یطلبوا العلم عن باب مدینته حتّى یستقیموا على الطریقه الوسطى.

قَالَ قُلْتُ فَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ قَالَ اللَّهُ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْ ذَلِکَ قَالَ قُلْتُ فَأَيُّ شَيْ ءٍ هَذَا أَصْلَحَکَ اللَّهُ قَالَ فَقَلَبَ يَدَهُ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثاً ثُمَّ قَالَ لَوْ أَجَبْتُکَ فِيهِ لَکَفَرْتَ.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حديث کرد ما را احمد بن ادريس از محمد بن احمد که گفت حديث کرد ما را ابو عبد الله رازى از حسن بن حسين لؤلؤى از ابن سنان از مهزم که گفت حضرت صادق (ع) فرمود مرا خبر ده از آنچه کسانى که در پس سر گذاشته از مواليان ما در آن اختلاف کرده اند راوى ميگويد که عرض کردم در باب جبر و تفويض فرمود که از من بپرس عرض کردم که خدا بندگان را بر گناهان جبر فرموده فرمود که خدا از اين بر ايشان قاهرتر است راوى ميگويد که عرض کردم که بايشان تفويض نموده فرموده که خدا بر ايشان از آن قادرتر است راوى ميگويد که عرض کردم که اين چه چيز است خدا تو را باصلاح آورد راوى ميگويد که حضرت دو بار يا سه بار دستش را گردانيد و فرمود که اگر تو را در آن جواب دهم کافر شوى

حديث 12

12- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَنْسُبُونَنَا إِلَى الْقَوْلِ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ لِمَا رُوِيَ مِنَ الْأَخْبَارِ فِی ذَلِکَ عَنْ آبَائِکَ الْأَئِمَّهِ ع فَقَالَ يَا ابْنَ خَالِدٍ أَخْبِرْنِي عَنِ الْأَخْبَارِ الَّتِی رُوِيَتْ عَنْ آبَائِیَ الْأَئِمَّهِ ع فِی التَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ أَكْثَرُ أَمِ الْأَخْبَارُ الَّتِی رُوِيَتْ عَنِ النَّبِيِّ ص فِی ذَلِکَ فَقُلْتُ بَلْ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ص فِی ذَلِکَ أَكْثَرُ قَالَ فَلْيَقُولُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَقُولُ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ إِذاً فَقُلْتُ لَهُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمْ يَقُلْ مِنْ ذَلِکَ شَيْئاً وَ إِنَّمَا رُوِيَ عَلَيْهِ قَالَ فَلْيَقُولُوا فِی آبَائِی ع إِنَّهُمْ لَمْ يَقُولُوا مِنْ ذَلِکَ شَيْئاً وَ إِنَّمَا رُوِيَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ ع مَنْ قَالَ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بِرَاءٌ فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ يَا ابْنَ خَالِدٍ إِنَّمَا وَضَعَ الْأَخْبَارَ عَنَّا فِی التَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ الْغُلَاهُ الَّذِينَ صَغَّرُوا عَظَمَهَ اللَّهِ فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا وَ مَنْ وَالاهُمْ فَقَدْ عَادَانَا وَ مَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ وَالانَا وَ مَنْ وَصَلَهُمْ فَقَدْ قَطَعَنَا وَ مَنْ قَطَعَهُمْ فَقَدْ وَصَلَنَا وَ مَنْ جَفَاهُمْ فَقَدْ بَرَّنَا وَ مَنْ بَرَّهُمْ فَقَدْ جَفَانَا وَ مَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَهَانَنَا وَ مَنْ أَهَانَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَنَا وَ مَنْ قَبِلَهُمْ فَقَدْ رَدَّنَا وَ مَنْ رَدَّهُمْ فَقَدْ قَبِلَنَا وَ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْنَا وَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ

أحْسَنَ إِلَيْنَا وَ مَنْ صَدَّقَهُمْ فَقَدْ كَذَّبَنَا وَ مَنْ كَذَّبَهُمْ فَقَدْ صَدَّقَنَا وَ مَنْ أَعْطَاهُمْ فَقَدْ حَرَمَنَا وَ مَنْ حَرَمَهُمْ فَقَدْ أَعْطَانَا يَا ابْنَ خَالِدٍ مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلَا يَتَّخِذَنَّ مِنْهُمْ وَلِيّاً وَ لَا نَصِيراً.

ص: 659

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن هرون فامی (ره) گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش که گفت حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابو الحسن حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که گفت بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّٰه مردم ما را بسوی قول بتشبیه و جبر نسبت میدهند بجهت آنچه در این باب روایت شده از اخبار از پدرانت ائمه هدی علیهم السلام حضرت فرمود که ای پسر خالد مرا خبر ده از اخباری که در باب تشبیه و جبر از پدرانم ائمه هدی علیهم السلام روایت شده بیشتر است یا اخباری که در این باب از پیغمبر (ص) روایت شده عرض کردم که بلکه آنچه از پیغمبر (ص) در این باب روایت شده بیشتر است فرمود پس در این هنگام باید که بگویند که رسول خدا (ص) بتشبیه و خبر قائل بوده بآن حضرت عرض کردم که ایشان میگویند که رسول خدا (ص) از این چیزی را نفرموده و جز این نیست که بر او روایت شده و بر آن حضرت دروغ گفته اند فرمود پس بگویند در حق پدران من علیهم السلام که ایشان از این چیزی را نگفته اند و جز این نیست که بر ایشان روایت شده و دروغ بر ایشان بسته اند بعد از آن فرمود که هر که بتشبیه و جبر قائل باشد کافریست مشرک و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم ای پسر خالد جز این نیست که غالیانی که بزرگی خدا را کوچک شمرده اند این اخبار را از ما وضع کرده اند و بدروغ از ما روایت نموده اند پس هر که ایشان را دوست دارد ما را دشمن داشته و هر که ایشان را دشمن دارد ما را دوست داشته و هر که با ایشان دوستی ورزد با ما دشمنی ورزیده و هر که با ایشان دشمنی ورزد با ما دوستی ورزیده و هر که ایشان را پیوند کند از ما بریده و هر که از ایشان ببرد ما را پیوند کرده و هر که با ایشان جفاء کند با ما نیکی کرده و هر که با ایشان نیکی کند با ما جفاء کرده و هر که ایشان را بنوازد ما را خوار گردانیده و هر که ایشان را خوار گرداند ما را نواخته و هر که ایشان را قبول کند ما را رد کرده و هر که ایشان را رد کند ما را قبول کرده و هر که با ایشان احسان کند با ما بدی کرده و هر که با ایشان بدی کند با ما احسان کرده و هر که ایشان را تصدیق کند ما را تکذیب نموده و هر که ایشان را تکذیب کند ما را تصدیق کرده و هر که بایشان عطاء کند ما را محروم ساخته و هر که ایشان را محروم سازد بما عطاء کرده ای پسر خالد هر که از شیعیان ما باشد باید که از ایشان دوست و یاری دهنده را فرا نگیرد.

60- باب القضاء و القدر و الفتنه و الأرزاق و الأسعار و الآجال

باب شصتم در بيان قضاء و قدر و فتنه يعنى آزمايش و روزى ها و نرخها و قدرت هاى معين

حديث 1

1- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَّ الْقَضَاءَ وَ الْقَدَرَ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَ اللَّهُ یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ(1).

ترجمه:

پدرم «ره» گفت كه حديث كرد ما را سعد بن عبد الله گفت كه حديث كرد ما را يعقوب بن يزيد از ابن ابى عمير از جميل بن دراج از زراره از عبد اللّه بن سليمان از حضرت صادق (ع) كه گفت شنيدم از آن حضرت كه ميفرمود قضاء و قدر دو آفريده اند از آفريدگان خدا و خدا ميافزايد در آفريده خويش آنچه را كه خواهد.

1- قال المجلسیّ رحمه اللّه ذيل هذا الحديث فى البحار باب القضاء و القدر: «خلقان من خلق اللّه» بضم الخاء أى صفتان من صفات اللّه، أو بفتحهما أى هما نوعان من خلق الأشياء و تقديرها فى الالواح السماويه، و له البداء فيها قبل الايجاد، فذلك قوله: «يَزِيدُ فِی الْخَلْقِ ما يَشاءُ» أو المعنى أنهما مرتبتان من مراتب خلق الأشياء فانها تتدرج فى الخلق الى أن تظهر فى الوجود العينى. أقول: و لا يبعد أن يكون المراد بهما موجودين من الملائكه أو غيرهم يجرى على أيديهما قضاؤه تعالى و قدره كالنازلين ليله القدر، مع أن اطلاق الخلق على نفس القضاء و القدر صحيح باعتبار جريانهما فى الممكنات كالمشيئه على ما فى الحديث الثامن فى الباب الخامس و الخمسين.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ دُرُسْتَ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ(1) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا تَقُولُ فِی الْقَضَاءِ وَ الْقَدَرِ قَالَ أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِذَا جَمَعَ الْعِبَادَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ سَأَلَهُمْ عَمَّا عَهِدَ إِلَیْهِمْ وَ لَمْ یَسْأَلْهُمْ عَمَّا قَضَی عَلَیْهِمْ(2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از درست از پسر اذنیه از زراره از حضرت صادق (ع) که گفت گفتم فدای تو گردم در باب قضاء و قدر چه میفرمائی فرمود میگویم که خدای تبارک و تعالی چون در روز قیامت بندگان را جمع کند ایشان را از آنچه بسوی ایشان عهد کرده سؤال کند و سؤال نکند ایشان را از آنچه بر ایشان قضاء و حکم فرمود.

حدیث 3

3- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ عَنْتَرَهَ الشَّیْبَانِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَخْبِرْنِی عَنِ الْقَدَرِ قَالَ ع بَحْرٌ عَمِیقٌ فَلَا تَلِجْهُ قَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَخْبِرْنِی عَنِ الْقَدَرِ قَالَ ع طَرِیقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُکْهُ قَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَخْبِرْنِی عَنِ الْقَدَرِ قَالَ ع سِرُّ اللَّهِ فَلَا تَکَلَّفْهُ (3)

1- فی نسخه(و) و(ج) و(ه) «عن ابن أذینه، عن زراره، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام».

2- بیانه أنّه تعالی لا یسأل العباد یوم القیامه عما قضی علیهم قضاء تکوینیا حتّی نفس أفعالهم الصادره عنهم لأنّها من حیث هی هی أشیاء تقع فی الوجود تبعا لعللها فلیست خارجه عن حیطه قدره تعالی و قضائه. بل مورد السؤال یوم القیامه هو أفعالهم من حیث الموافقه و المخالفه لقضائه التشریعی الذی هو التحلیل و التحریم، و هذا هو العهد.

3- فى البحار باب القضاء و القدر: «فلا تتكلفه».

قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِی عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَمَّا إِذَا أَبَيْتَ فَإِنِّی سَائِلُکَ أَخْبِرْنِی أَ كَانَتْ رَحْمَهُ اللَّهِ لِلْعِبَادِ قَبْلَ أَعْمَالِ الْعِبَادِ أَمْ كَانَتْ أَعْمَالُ الْعِبَادِ قَبْلَ رَحْمَهِ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ بَلْ كَانَتْ رَحْمَهُ اللَّهِ لِلْعِبَادِ قَبْلَ أَعْمَالِ الْعِبَادِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قُومُوا فَسَلِّمُوا عَلَی أَخِيكُمْ فَقَدْ أَسْلَمَ وَ قَدْ كَانَ كَافِراً قَالَ وَ انْطَلَقَ الرَّجُلُ غَيْرَ بَعِيدٍ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ بِالْمَشِيَّهِ الْأُولَی نَقُومُ وَ نَقْعُدُ وَ نَقْبِضُ وَ نَبْسُطُ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ إِنَّکَ لَبَعْدُ فِی الْمَشِيَّهِ (1) أَمَا إِنِّی سَائِلُکَ عَنْ ثَلَاثٍ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَکَ فِی شَیْ ءٍ مِنْهَا مَخْرَجاً أَخْبِرْنِی أَ خَلَقَ اللَّهُ الْعِبَادَ كَمَا شَاءَ أَوْ كَمَا شَاءُوا فَقَالَ كَمَا شَاءَ قَالَ ع فَخَلَقَ اللَّهُ الْعِبَادَ لِمَا شَاءَ أَوْ لِمَا شَاءُوا فَقَالَ لِمَا شَاءَ قَالَ ع يَأْتُونَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ كَمَا شَاءَ أَوْ كَمَا شَاءُوا قَالَ يَأْتُونَهُ كَمَا شَاءَ قَالَ ع قُمْ فَلَيْسَ إِلَيْکَ مِنَ الْمَشِيَّهِ شَیْ ءٌ(2).

1- فی نسخه(ط) و(ن) «و انک لبعيد فی المشيئه».

2- ان السائل توهّم أن أعمال العباد لو كانت واقعه بقدر اللّه تعالی لزم الظلم إذا عذّبوا عليها اذ لا محيص لهم عن القدر، كما أن هذا التوهم ألجأ المفوضه الی التفويض و نفی القدر فأجاب عليه السّلام أن أعمال العباد مسبوقه برحمته، مرتبطه بها، مقدره بها كسائر الأشياء، فان رحمته وسعت كل شی ء، فان كانت مقدره بها فلا معنی لان يكون فی التقدير ظلم، فالجواب يرجع الی نفی الملازمه باثبات ضد الظلم فی القدر، و حيث انه عليه السّلام نفی التفويض و أثبت القدر توهم الجبر فرجع و قال: «أبا لمشيئه الأولی- الخ» اذ اثبات القدر فی الاعمال يستلزم كونها بمشيئته، و هذا من عجيب أمر هذا المبحث اذ نفی أحد الطرفين يجر الی الطرف الآخر و القرار فی الوسط يحتاج الی قريحه لطيفه و فكره دقيقه، فأثبت عليه السّلام للعبد مشيئه و للّه تعالی المشيئه الا أنّها متقدمه حاكمه عليها مؤثره فيها. و قوله: «فليس إليک من المشيئه شی ء» أی ليس شی ء من مشيئتک مفوض إليک من دون تأثير مشيئته، و هذا هو الامر بين أمرين، و فی نسخه(ب) و(د) «فليس إليک فی المشيئه شی ء» و فی نسخه(ن) «فليس لک من المشيئه شی ء» و فی نسخه(ج) «ليس لک فی المشيئه شی ء».

ترجمه:

پدرم «ره» گفت كه حديث كرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت كه حديث كرد ما را احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن خالد برقى از عبد الملک بن عشره شيبانى از پدرش از جدش كه گفت مردى بخدمت امير المؤمنين (ع) آمد و عرض كرد كه يا امير المؤمنين.

مرا خبر ده از قدر فرمود كه درياى گوديست پس در آن داخل شو عرض كرد كه يا امير المؤمنين مرا خبر ده از قدر فرمود كه راه تاريست پس در آن مرو عرض كرد كه يا امير المؤمنين مرا خبر ده از قدر فرمود كه سر خدا است پس آن را تكلف مكن و رنج و زحمت مكش عرض كرد كه يا امير المؤمنين مرا خبر ده از قدر- امير المؤمنين (ع) فرمود كه چون اباء و امتناع كردى من از تو سؤال ميكنم مرا خبر ده كه آيا رحمت خدا از براى بندگان پيش از اعمال بندگان بوده يا اعمال بندگان پيش از رحمت خدا بوده راوى ميگويد كه آن مرد عرض كرد كه بلكه رحمت خدا از براى بندگان پيش از اعمال بندگان بوده امير المؤمنين (ع) فرمود كه برخيزيد و بر برادر خود سلام كنيد كه او الحال اسلام آورد و پيش از اين كافر بود راوى ميگويد پس آن مرد اندكى راه رفت كه پر دور نشد و بسوى آن حضرت برگشت و عرض كرد كه يا امير المؤمنين اياما بمشيت و خواست اول برميخيزيم و مى نشينيم و قبض و بسط بعمل مى آوريم امير المؤمنين فرمود كه تو در مشيت و نسبت بآن دورى بدان و آگاه باش كه من تو را از سه مسأله سؤال ميكنم كه خدا از برايت در چيزى از آنها بيرون رفتن گاهى را قرار ندهد مرا خبر ده كه آيا خدا بندگان را آفريده چنان كه خود خواسته يا چنان كه ايشان خواسته اند عرض كرد كه چنان كه خود خواسته حضرت فرمود كه خدا بندگان را آفريده بجهت آنچه خود خواسته يا بجهت آنچه ايشان خواسته اند عرض كرد كه بجهت آنچه خود خواسته حضرت فرمود كه در روز قيامت بنزد او مى آيند چنان كه خود خواسته يا چنان كه ايشان خواسته اند عرض كرد كه بنزد او مى آيند چنان كه او خواسته حضرت فرمود برخيز كه از مشيت چيزى بسوى تو نيست و اختيار آن ندارى.

ص: 664

حدیث 4

4- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَةَ(1) عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ع جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ أَ بِقَدَرٍ یُصِیبُ النَّاسَ مَا أَصَابَهُمْ أَمْ بِعَمَلٍ فَقَالَ ع إِنَّ الْقَدَرَ وَ الْعَمَلَ بِمَنْزِلَهِ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ فَالرُّوحُ بِغَیْرِ جَسَدٍ لَا تُحَسُّ وَ الْجَسَدُ بِغَیْرِ رُوحٍ صُورَهٌ لَا حَرَاکَ بِهَا (2) فَإِذَا اجْتَمَعَا قَوِیَا وَ صَلُحَا کَذَلِکَ الْعَمَلُ وَ الْقَدَرُ فَلَوْ لَمْ یَکُنِ الْقَدَرُ وَاقِعاً عَلَی الْعَمَلِ لَمْ یُعْرَفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَ کَانَ الْقَدَرُ شَیْئاً لَا یُحَسُّ وَ لَوْ لَمْ یَکُنِ الْعَمَلُ بِمُوَافَقَهٍ مِنَ الْقَدَرِ لَمْ یَمْضِ وَ لَمْ یَتِمَّ وَ لَکِنَّهُمَا بِاجْتِمَاعِهِمَا قَوِیَا وَ لِلَّهِ فِیهِ الْعَوْنُ لِعِبَادِهِ الصَّالِحِینَ(3)

1- فی نسخه(ب) و(د) و حاشیه نسخه(ن) و(ط) «عن سیف بن عیینه».
2- فی نسخه(ب) و(ط) و(ن)» لاحراک لها».
3- بیان کلامه علیه السّلام: ان القدر یضاف إلی اللّه تعالی و هو هندسه الشی ء و وضع حدوده وجودا و عدما، و یضاف الی الامر المقدر و هو تعینه و تقدره بتلک الهندسه و الحدود، فما لم یکن القدر من اللّه تعالی لشی ء لعدم تحقّق بعض ما له دخل فیه لم یتعین ذلک الشی ء و لم یوجد «و هذا معنی قوله علیه السّلام: «لم یمض و لم یتم» و لم یعرف الخالق منه و لم یکن قدر اللّه فیه محسوسا، ثمّ ان العمل حیث ان له دخلا فیما یصیب الإنسان فی دنیاه و آخرته و انه جزء لقدر ما یصیبه قال علیه السّلام: «و لکنهما باجتماعهما قویا» و صارا منشأ لتحقّق ما یصیب الإنسان «و صلحا» لحصوله. و الحاصل انا کل شی ء خلقناه بقدر، فلو لا القدر لم یکن مخلوقا و لا القدر فیه محسوسا و لا المقدر منه معروفا، و عمل الإنسان له دخل فیما له و ما علیه، فلذلک لم یتم قدر اللّه لما یصیب الإنسان الا بالعمل، الا ان القدر هو الأصل فی ذلک لمکان التمثیل و لان العمل أیضا موقع للقدر، ثمّ ان قوله: «لا نحس- و لا یحس» فی الموضعین علی بناء المجهول، و الضمیر المجرور فی قوله: «و للّه فیه العون» یرجع الی العمل.

ثُمَّ قَالَ ع أَلَا إِنَّ مِنْ أَجْوَرِ النَّاسِ مَنْ رَأَى جَوْرَهُ عَدْلًا وَ عَدْلَ الْمُهْتَدِي جَوْراً أَلَا إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَةَ أَعْيُنٍ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دُنْيَاهُ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِعَبْدٍ خَيْراً فَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْعَيْبَ(1) وَ إِذَا أَرَادَ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى السَّائِلِ عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ هَذَا مِنْهُ هَذَا مِنْهُ (2).

ترجمه:

پدرم «ره» گفت كه حديث كرد ما را سعد بن عبد اللّه از قاسم بن محمد اصبهانى از سليمان بن داود منقرى از سفيان بن عينيه از زهرى كه گفت مردى بعلى بن الحسين عليهما السلام عرض كرد كه خدا مرا فداى تو گرداند آيا بقدر بمردم ميرسد آنچه به ايشان ميرسد يا بعمل فرمود كه قدر و عمل بمنزله روح و جسدند پس روح بى جسد محسوس نمى شود و جسد بى روح صورتى است كه حركتى با آن نيست و چون اجتماع كنند توانا ميشوند و صلاحيت بهم ميرسانند و عمل و قدر همچنين اند پس اگر قدر واقع بر عمل نباشد خالق از مخلوق شناخته نشود و قدر چيزى باشد كه محسوس نشود و اگر عمل با موافقتى از قدر نباشد امضاء نشود و با تمام نرسد و ليكن اين دو امر باجتماعشان توانا ميشوند و خدا را در آن ياريست از براى بندگان شايسته اش بعد از آن فرمود آگاه باش كه از ستمكارترين مردمان كسى است كه ستمش را عدل و عدل راه يافته را ستم بيند آگاه باش كه بنده را چهار چشم است دو چشم كه امر آخرتش را بآنها مى بيند و دو چشم كه امر دنيايش را بآنها مى بيند و چون خداى عز و جل ببنده خوبى را اراده كند دو چشمى را كه در دل اوست از برايش بگشايد پس بآنها عيب و زشتى را ببيند و چون غير از اين را اراده كند دل را واگذارد بآنچه در آنست بعد از آن حضرت بسوى سائل از قدر التفات نموده و دو مرتبه فرمود كه اينك از آنست.

1- فى نسخه(ج) «فأبصر بهما الغيب».
2- أى فتح عينى القلب و تركه من القدر، و فى هذا الكلام إشاره الى أن المعرفه يسرّ القدر و الرضا به لمن فتحت عين قلبه.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَکْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ زِیَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِیَهَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِی حَیَّانَ التَّیْمِیِّ (1) عَنْ أَبِیهِ وَ کَانَ مَعَ عَلِیٍّ ع یَوْمَ صِفِّینَ وَ فِیمَا بَعْدَ ذَلِکَ قَالَ: بَیْنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع یُعَبِّئُ الْکَتَائِبَ یَوْمَ صِفِّینَ وَ مُعَاوِیَهُ مُسْتَقْبِلُهُ عَلَی فَرَسٍ لَهُ یَتَأَکَّلُ تَحْتَهُ تَأَکُّلًا وَ عَلِیٌّ ع عَلَی فَرَسِ رَسُولِ اللَّهِ ص الْمُرْتَجِزِ وَ بِیَدِهِ حَرْبَهُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ مُتَقَلِّدٌ سَیْفَهُ ذُو الْفَقَارِ (2) فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ احْتَرِسْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَإِنَّا نَخْشَی أَنْ یَغْتَالَکَ هَذَا الْمَلْعُونُ فَقَالَ ع لَئِنْ قُلْتَ ذَاکَ إِنَّهُ غَیْرُ مَأْمُونٍ عَلَی دِینِهِ وَ إِنَّهُ لَأَشْقَی الْقَاسِطِینَ وَ أَلْعَنُ الْخَارِجِینَ عَلَی الْأَئِمَّهِ الْمُهْتَدِینَ وَ لَکِنْ کَفَی بِالْأَجَلِ حَارِساً لَیْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَ مَعَهُ مَلَائِکَهٌ حَفَظَهٌ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَنْ یَتَرَدَّی فِی بِئْرٍ أَوْ یَقَعَ عَلَیْهِ حَائِطٌ أَوْ یُصِیبَهُ سُوءٌ فَإِذَا حَانَ أَجَلُهُ خَلَّوْا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ مَا یُصِیبُهُ وَ کَذَلِکَ أَنَا إِذَا حَانَ أَجَلِی انْبَعَثَ أَشْقَاهَا(3) فَخَضَّبَ هَذِهِ مِنْ هَذَا وَ أَشَارَ إِلَی لِحْیَتِهِ وَ رَأْسِهِ عَهْداً مَعْهُوداً وَ وَعْداً غَیْرَ مَکْذُوبٍ.

و الحدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجه و قد أخرجته بتمامه فی کتاب الدلائل و المعجزات

ص: 667

1- هو أبو حیان یحیی بن سعید بن حیان التیمی الکوفیّ، ثقه مات سنه خمس و أربعین. کما قال ابن حجر و الذهبی. و فی نسخه(ب) «عن أبی حنان التیمی».

2- بالرفع علی أن یکون علما للسیف، و فی نسخه(و) و(ب) «ذا الفقار» بالنصب فهو وصف له.

3- أی أشقی الأمه أو أشقی الفرقه المارقه أو أشقی الثلاثه المتعاهدین.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا و قطان گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد اللّه بن حبیب گفت که حدیث کرد ما را علی بن زیاد گفت که حدیث کرد ما را مروان بن معویه از اعمش از ابو حیان تیمی از پدرش و او در روز صفین و در ما بعد آن با علی (ع) بود که گفت در بین آنکه علی بن ابی طالب (ع) لشکرها را ترتیب میداد و معویه رو بآن حضرت آورده بود در حالی که بر اسب خود سوار بود و آن اسب در زیر رانش بغایت از جا بدر میرفت و علی (ع) بر اسب رسول خدا (ص) که مرتجز نام داشت سوار بود و حربه رسول خدا (ص) در دستش و شمشیر آن حضرت را که ذو الفقار نام داشت حمائل کرده بود مردی از اصحابش عرض کرد که یا امیر المؤمنین خود را نگاهداری کن که ما میترسیم که این ملعون تو را غافل کند و ناگاه بکشد علی (ع) فرمود که اگر این را گفتی بدرستی که او بر دینش مأمون نیست و بدرستی که او از همه ستمکاران بد بخت تر و از آنها که بر امامان راه راست یافتگان خروج کرده اند ملعون تر است و لیکن اجل که مدت معینی است کافی است که پاسبان باشد و هیچ یک از مردمان نیست مگر آنکه با او فرشتگانی چندند نگاه دارندگان که او را نگاه میدارند از آنکه در چاهی درافتد یا دیواری بر او فرود آید یا بدی باو برسد پس هر گاه اجلش برسد و وقت آن در آید در میان او و آنچه باو میرسد رهاکننده و مانع نشوند و همچنین من هر گاه اجلم برسد و هنگام آن بیاید بدبخت ترین این امت بر انگیخته شود و این را از این رنگ کند و بریش و سر خویش اشاره فرمود و فرمود در حالی که عهدیست معهود و وعده که دروغی در آن نیست و مؤلف گفته که این حدیث طول دارد و ما موضع حاجت را از آن فراگرفتیم و این را بتمامه در کتاب دلائل و معجزات اخراج کردیم.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ کَمَا أَنَّ بَادِیَ النِّعَمِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَدْ نَحَلَکُمُوهُ فَکَذَلِکَ الشَّرُّ مِنْ أَنْفُسِکُمْ وَ إِنْ جَرَی بِهِ قَدَرُهُ (1).

ترجمه:

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفتند که حدیث کردند ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از عمر بن اذنیه از زراره که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود چنان که آغاز نعمتها از خدای عز و جل است و آن را بشما عطاء فرموده همچنین بدی از نفسهای شما است و هر چند که قدر خدا با آن جاری و روان شده باشد.

حدیث 7

7- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ یُوسُفَ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَرْزَمِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَی مَنْ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ قَدَّرَ اللَّهُ الْمَقَادِیرَ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِخَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ.

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد از یوسف بن حارث از محمد بن عبد الرحمن عزرمی از پدرش عبد الرحمن باسناد خویش که آن را مرفوع ساخته تا کسی که گفت شنیدم از رسول خدا (ص) که میفرمود خدا مقادیر را اندازه فرمود پنجاه هزار سال پیش از آنکه آسمانها را بیافریند

1- فی نسخه(ج) «و ان جری به القدر» و فی نسخه(ه) «و ان جری بیده قدره».

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبُرَهَ الْقَزْوِینِیِّ(1) قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَیْثَمُ بْنُ أَبِی مَسْرُوقٍ النَّهْدِیُّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ(2) عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِیفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع عَدَلَ مِنْ عِنْدِ حَائِطٍ مَائِلٍ إِلَی حَائِطٍ آخَرَ فَقِیلَ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ تَفِرُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ فَقَالَ أَفِرُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ إِلَی قَدَرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (3)..

ترجمه:

حدیث کردند ما را علی بن عبد اللَّه وراق و علی بن محمد بن حسن معروف بابن مقبره قزوینی گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را هیثم بن ابی مسروق نهدی از حسین بن علوان از عمر و بن ثابت از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته که گفت امیر المؤمنین (ع) از نزد دیواری که میل کرده و کج شده بود بسوی دیواری دیگر عدول فرمود پس بآن حضرت عرض شد که یا امیر المؤمنین از قضای خدا میگریزی فرمود که از قضای خدا بسوی قدر خدای عز و جل میگریزم.

1- فی نسخه(ب) «ابن مقیره القزوینی» بالقاف و الیاء المثناه من تحت، و فی نسخه(د) و(ه) و حاشیه نسخه(ن) کما فی المتن و البقیه «ابن مغیره القزوینی» بالغین و الیاء.
2- فی نسخه(ب) «عن عمر بن ثابت».
3- أی سقوط الحائط المائل علی من عنده من قضاء اللّه تعالی، الا أنّه لم یقدر لی فلا یقضی فلا یقع علی بل المقدر لی الفرار من عنده، و هذا لا ینافی ما روی فی باب فضل الیقین من الکافی عن الصادق علیه السّلام: «ان أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه جلس الی حائط مائل یقضی بین الناس، فقال بعضهم: لا تقعد تحت هذا الحائط فانه معور، فقال أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه: حرس امرأ أجله، فلما قام سقط الحائط، قال: و کان أمیر المؤمنین علیه السّلام یفعل هذا و أشباهه، و هذا الیقین- انتهی الحدیث» لانه علیه السّلام کان عالما بأن المقدر سقوط الحائط بعد قیامه

عنه و الامام علیه السّلام یعمل بعض الاحیان بعلمه و ان کان الوظیفه بحسب الظاهر المعلوم الفرار عن الحائط.

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِیٍّ الْبَصْرِیُّ (1) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ الْمُثَنَّی (2) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ (3) عَلِیُّ بْنُ مَهْرَوَیْهِ الْقَزْوِینِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْغَازِی قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ ع قَالَ سَمِعْتُ أَبِی عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ ع یَقُولُ الْأَعْمَالُ عَلَی ثَلَاثَةِ أَحْوَالٍ فَرَائِضُ وَ فَضَائِلُ وَ مَعَاصِی(4) وَ أَمَّا الْفَرَائِضُ فَبِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بِرِضَی اللَّهِ وَ قَضَاءِ اللَّهِ وَ تَقْدِیرِهِ وَ مَشِیَّتِهِ وَ عِلْمِهِ وَ أَمَّا الْفَضَائِلُ فَلَیْسَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ(5) وَ لَکِنْ بِرِضَی اللَّهِ وَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ بِقَدَرِ اللَّهِ وَ بِمَشِیَّتِهِ وَ بِعِلْمِهِ وَ أَمَّا الْمَعَاصِی فَلَیْسَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ لَکِنْ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ بِقَدَرِ اللَّهِ وَ بِمَشِیَّتِهِ وَ بِعِلْمِهِ ثُمَّ یُعَاقِبُ عَلَیْهَا.

قال مصنف هذا الکتاب قضاء اللّه عز و جل فی المعاصی حکمه فیها و مشیته فی المعاصی نهیه عنها و قدره فیها علمه بمقادیرها و مبالغها (6)

1- فی نسخه(ن) و(ط) «أبو الحسین محمّد بن عمر بن علی البصری».
2- فی نسخه(ه) «أبو الحسین علیّ بن الحسن المیثمی» و فی نسخه(و) «أبو الحسن علی بن الحسن بن المثنی، و فی نسخه(ب) أبو الحسین علیّ بن الحسن بن المثنی» و فی نسخه(د) «ابو الحسین علیّ بن الحسین بن المثنی».
3- فی نسخه(د) و حاشیه نسخه(ب) «أبو الحسین».
4- کأنّه علیه السّلام أراد بالمعاصی أعم من المکروهات، و لم یدخل المباحات فی القسمه.
5- و لا برضی اللّه تعالی أیضا.
6- أقول: قد ورد فی الأحادیث أنّه لا یکون شی ء فی السماوات و الأرض الا بسبع: مشیئه، اراده، قدر، قضاء، کتاب، أجل، اذن، و کذا ورد فیها کالحدیث التاسع من الباب الرابع و الخمسین ان اللّه تعالی علم و شاء و أراد و قدر و قضی و أمضی، و کذا أحادیث أخر داله علی أن کل شی ء واقع بقضائه و قدره حتّی أفعال العباد و معاصیهم، و بالنظر فی أخبار هذا الباب و الأبواب السبعه قبله و غیرها ینحل ما یخطر بالبال من الشبهات فی هذا المبحث، و مجمل القول: أن کل شی ء حتّی کل فعل صدر من العبد

من حیث هو شی ء انما یقع فی الخارج بعلله المنتهیه إلیه تعالی، و انکار ذلک اخراج لبعض ما فی ملکه عن سلطانه تعالی عن ذلک، لکنه تعالی جعل فعل العبد بیده أی بقدرته و ارادته، و انکار قدره العبد و ارادته سفه و انکار لامر وجدانی، یوجب ذلک الشبهات التی تراکمت فی أذهان أصحابها لانحرافهم عن الحق و أهله، مع أن قدرته و ارادته و کل شی ء له محکومه بتلک الأمور، فإذا فعل فانما فعل بقدرته و ارادته بعد مشیئه اللّه له و ارادته و قدره و قضائه و اذنه بأجل فی کتاب، و أمّا أمره تعالی و نهیه فانهما لا یتعلقان بفعل العبد من حیث ذاته و انه شی ء اذ لو لم یکن أمر و لا نهی لکان الفعل واقعا أو غیر واقع من غیر دخل لهما فیه، بل یتعلقان به من حیث الموافقه بمعنی أن الامر و کذا النهی یبعث العبد مع شرائط البعث فیه علی أن یجعل فعله و ترکه وفقا لما أمر به و نهی عنه، و الحاصل أن الفعل المأمور به أو المنهی عنه من حیث هو کذلک الذی یتحقّق الطاعه بموافقته و المعصیه بمخالفته لیس موردا لارادته و قضائه و غیرهما من أسباب الخلق، نعم مورد للتشریعیه منها.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی بصری گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسین علی بن حسین بن حسن مثنی که حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن مهرویه قزوینی گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد غازی گفت حدیث کرد ما را حضرت علی بن موسی الرضا گفت که حدیث کرد ما را پدرم موسی بن جعفر گفت که حدیث کرد ما را پدرم جعفر بن محمد گفت که حدیث کرد ما را پدرم محمد بن علی گفت که حدیث کرد ما را پدرم علی بن الحسین گفت که حدیث کردما را پدرم حسین بن علی علیهم السلام و فرمود که از پدرم علی بن ابی طالب (ع) شنیدم که میفرمود اعمال بر سه حال است واجبات و فضیلت ها و گناهان اما واجبات بامری خدای عز و جل و برضای خدا و بقضای خدا و تقدیر و مشیت و عمل اوست. و اما فضیلت ها بامر خدا نیست و لیکن برضای خدا و بقضای خدا و بقدر خدا و بمشیت و بعلم خدا است. و اما گناهان بامر خدا نیست و لیکن بقضای خدا و بقدر خدا و بمشیت و بعلم او است. بعد از آن بر آنها عقاب میفرماید.

«مترجم گوید:» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که قضای خدای عز و جل در گناهان حکم او است در آنها و مشیتش در گناهان نهی او از آنها است و قدرش در آنها علم او است بمقدارها و مبلغهای آنها

حدیث 10

10- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهْلٌ إِلَّا مَوَاضِعَ الْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَا عُمِلَ بِهِ وَ الْعَمَلُ كُلُّهُ رِيَاءٌ إِلَّا مَا كَانَ مُخْلَصاً وَ الْإِخْلَاصُ عَلَى خَطَرٍ حَتَّى يَنْظُرَ الْعَبْدُ بِمَا يُخْتَمُ لَهُ.

ص: 672

ترجمه:

و بهمين استاد فرمود كه امير المؤمنين (ع) فرمود كه همه دنيا جهل و نادانى است مگر مواضع علم و همه علم حجت است مرگ آنچه به آن عمل شود و همه علم رياء است مگر آنچه با اخلاص باشد و اخلاص بر خطر است تا آنكه بنده نظر كند بآنچه از برايش ختم مى شود.

حديث 11

11- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الْمُؤَدِّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِی وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَدَرِی فَلْيَلْتَمِسْ إِلَهاً غَيْرِی وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِی كُلِّ قَضَاءِ اللَّهِ خِيَرَةٌ لِلْمُؤْمِنِ(1).

ترجمه:

حديث كرد ما را حسين بن ابراهيم بن احمد مؤدب «رضى» گفت كه حديث كرد ما را على بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از على بن معبد از حسين بن خالد از حضرت على بن موسى الرضا از پدرش موسى بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش على بن الحسين از پدرش حسين بن على از پدرش على بن ابى طالب عليهم السلام كه فرمود شنيدم از رسول خدا (ص) كه ميفرمود خداى جل جلاله فرموده كه هر كه بقضاى من راضى و خوشنود نباشد و بقدر من ايمان نياورد بايد كه خدائى را غير از من طلب كند و رسول خدا (ص) فرمود كه در هر قضاى خداى عز و جل خوبى و برگزيدگى است از براى مؤمن

1- فى نسخه(د) «فى كل قضاء اللّه عزّ و جلّ خيره للمؤمنين».

حدیث 12

12- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: بَیْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ یَوْمٍ فِی بَعْضِ أَسْفَارِهِ إِذْ لَقِیَهُ رَکْبٌ فَقَالُوا السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْتَفَتَ إِلَیْهِمْ فَقَالَ مَا أَنْتُمْ فَقَالُوا مُؤْمِنُونَ فَقَالَ مَا حَقِیقَةُ إِیمَانِکُمْ قَالُوا الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِیمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ التَّفْوِیضُ إِلَی اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عُلَمَاءُ حُکَمَاءُ کَادُوا أَنْ یَکُونُوا مِنَ الْحِکْمَهِ أَنْبِیَاءَ فَإِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْکُنُونَ وَ لَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْکُلُونَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از حسین بن ابی الخطاب از محمد بن اسماعیل بن بزیع از محمد بن عذافر از پدرش از حضرت باقر (ع) که فرمود در بین آنکه رسول خدا (ص) روزی در بعضی از سفرهای خویش بود ناگاه سواری چند آن حضرت را ملاقات کردند و گفتند که السلام علیک یا رسول اللّه یعنی درود ما یا همه درودها بر تو ای فرستاده خدا پس حضرت بجانب ایشان التفات فرمود و فرمود که شما کیستید عرض کردند که ما مؤمنانیم فرمود که حقیقت ایمان شما چیست عرض کردند که رضا بقضای خدا و گردن نهادن از برای فرمان خدا و واگذاشتن امر بسوی خدا رسول خدا (ص) فرمود که دانایانی چندند برد باران که نزدیک باشند که از حکمت و بجهت دانشمندی پیغمبران باشند پس اگر شما راستگویان باشید آنچه را که در آن ساکن نمیشوید مسازید و آنچه را که نمیخورید جمع مکنید وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ یعنی و بپرهیزید از خدائی که بسوی او برگردانیده میشوید

ص: 674

حدیث 13

13- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ(1) عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِی صَفِيَّةَ عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لِرَجُلٍ إِنْ كُنْتَ لَا تُطِيعُ خَالِقَکَ فَلَا تَأْكُلْ رِزْقَهُ(2) وَ إِنْ كُنْتَ وَالَيْتَ عَدُوَّهُ فَاخْرُجْ عَنْ مِلْكِهِ وَ إِنْ كُنْتَ غَيْرَ قَانِعٍ بِقَضَائِهِ وَ قَدَرِهِ فَاطْلُبْ رَبّاً سِوَاهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن فضال از پدرش از مروان بن مسلم از ثابت بن ابی صفه از سعد خفاف از اصبغ بن نباته که گفت امیر المؤمنین (ع) بمردی فرمود که اگر چنان باشی که پروردگارت را فرمان نبری روزی او را مخور و اگر چنان باشی که دشمنش را دوست داری از مملکت او بیرون رو و اگر بقضاء و قدرش قانع نباشی پروردگاری غیر از او را طلب کن

حدیث 14

14- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى لِمُوسَى ع يَا مُوسَى احْفَظْ وَصِيَّتِی لَکَ بِأَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ أَوَّلُهُنَّ مَا دُمْتَ لَا تَرَى ذُنُوبَکَ تُغْفَرُ فَلَا تَشْغَلْ بِعُيُوبِ غَيْرِکَ (3) وَ الثَّانِيَةُ مَا دُمْتَ لَا تَرَى كُنُوزِی قَدْ نَفِدَتْ فَلَا تَغْتَمَّ بِسَبَبِ رِزْقِکَ وَ الثَّالِثَةُ مَا دُمْتَ لَا تَرَى زَوَالَ مُلْكِی فَلَا تَرْجُ أَحَداً غَيْرِی وَ الرَّابِعَةُ مَا دُمْتَ لَا تَرَى الشَّيْطَانَ مَيِّتاً فَلَا تَأْمَنْ مَكْرَهُ.

ص: 675

1- فی نسخه(و) و(ط) و(ن) «عن مروان بن مسلم».
2- فی نسخه(ط) و(ن) «فلا تأکل من رزقه».
3- فی النسخ المخطوطه عندنا: «فلا تشتغل- الخ»، و ما هنا أبلغ.

ترجمه:

و بهمین اسناد گفت که امیر المؤمنین (ع) فرمود که خدای تبارک و تعالی بموسی فرمود که ای موسی وصیت من تو را بچهار چیز حفظ کن اول آنها مادامی که تو گناهانت را نبینی که آمرزیده می شود بعیبهای غیر خود مشغول مشو و دویم مادامی که تو گنجهای مرا نبینی که تمام و نابود شده بسبب روزیت اندوهگین مباش و سیم مادامی که تو زوال ملک و برطرف شدن پادشاهی مرا نبینی کسی را غیر از من امید مدار چهارم مادامی که تو شیطان را مرده نبینی از مکرش ایمن مباش

حدیث 15

15- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الِاهْتِمَامَ بِالدُّنْيَا غَيْرُ زَائِدٍ فِی الْمَوْظُوفِ وَ فِيهِ تَضْيِيعُ الزَّادِ وَ الْإِقْبَالَ عَلَی الْآخِرَهِ غَيْرُ نَاقِصٍ مِنَ الْمَقْدُورِ (1) وَ فِيهِ إِحْرَازُ الْمَعَادِ وَ أَنْشَدَ-

لَوْ كَانَ فِی صَخْرَهٍ فِی الْبَحْرِ رَاسِيَهٍ صَمَّاءَ مَلْمُومَهٍ مَلْسٍ نَوَاحِيهَا

رِزْقٌ لِنَفْسٍ يَرَاهَا اللَّهُ لَانْفَلَقَتْ عَنْهُ فَأَدَّتْ إِلَيْهِ كُلَّ مَا فِيهَا

أَوْ كَانَ بَيْنَ طِبَاقِ السَّبْعِ مَجْمَعُهُ لَسَهَّلَ اللَّهُ فِی الْمَرْقَی مَرَاقِيَهَا

حَتَّی يُوَافِی الَّذِی فِی اللَّوْحِ خُطَّ لَهُ إِنْ هِی أَتَتْهُ وَ إِلَّا فَهُوَ يَأْتِيهَا (2).

1- فی نسخه(و) و(ه) و(ج) «غير ناقص فی المقدور».
2- قوله: «فأدت إليه» هكذا فی النسخ، و القاعده تقتضی إليها، أی فأدت تلك الصخره الی تلك النفس، و كذا الكلام فی الضمير المستتر فی يوافی و الضمير المجرور باللام بعده لان مرجعهما النفس، و التذكير يمكن أن يكون باعتبار صاحب النفس، و قوله: «مجمعه» اسم مكان و الضمير يرجع الی الرزق، و فی نسخه(و) و(ب) و حاشيه نسخه(ن) «مجمعه» بالتاء مكان الضمير، و هو اسم مكان أيضا، أی مجمعه له، و قوله: «فی المرقی مراقيها» أی لسهل اللّه فی السماء صعود مدارج السماوات السبع لمن رزقه فيها، و المصراع الأخير نظير قوله عليه السّلام فی النهج: «الرزق

رزقان: رزق تطلبه و رزق یطلبک، فان لم تأته أتاک» و الضمائر المؤنثه فی المصراع الأخیر راجعه الی النفس و المذکره الی الرزق.

قال مصنف هذا الكتاب کل ما مکننا الله عز و جل من الانتفاع به و لم یجعل لأحد منعنا منه فقد رزقناه و جعله رزقا لنا و کل ما لم یمکننا الله عز و جل من الانتفاع به و جعل لغیرنا منعنا منه فلم یرزقناه و لا جعله رزقا لنا(1)

ترجمه:

بهمین اسناد از اصبغ بن نباته مرویست که گفت امیر المؤمنین (ع) فرمود اما بعد پس بدرستی که همت داشتن بدنیا و اندوه خوردن بجهت آن در آنچه قرار داده شده در هر روز نمیافزاید و آن را زیاد نمیکند و در آن تضییع زد و بر باد دادن توشه است و رو آوردن بآخرت در آنچه اندازه شده کم نمیکند و آن را ناقص نمیگرداند و در آن احراز معاد و استوار کردن و جمع نمودن و در حرز آوردن بازگشتنگاه خلق است یعنی روز قیامت پس این اشعار را خواند که

1- أقول: اللّه تعالی خالق الخلق و رازقهم، و الخلق هو الایجاد، و الرزق هو ایصال ما ینتفع به الموجود إلیه، و کما یطلق الخلق علی المخلوق یطلق الرزق علی المرزوق أی ما ینتفع به الموجود، و هذا أمر تکوینی داخل تحت القدر و القضاء، یستوی فیه الإنسان و غیره و المکلف و غیره و کاسب الحلال و غیره، فان علی اللّه رزق کل موجودان أراد بقاءه، ثم ان من الرزق ما یکتسب بأسباب فی أیدی المکلفین من المعاملات و غیرها، و بعض تلک الأسباب ممضی من الشارع و بعضها غیر ممضی، و ما یکتسب بالأول فهو الحلال و ما یکتسب بالثانی فهو الحرام، فاختلف المسلمون فالمعتزله وفاقا للامامیه الی أن الحلال رزق و الحرام لا یسمی رزقا، و الأشاعره الی أن کلیهما رزق، و لکل من الفریقین متمسکات من الکتاب و السنه، و قول المصنّف هنا: «و لم یجعل لاحد منعنا منه» لاخراج الحرام. و تفصیل الکلام فی محله.

لو کان فی صخره البحر راسیه صماء ململمه ملس مراقیها

رزق لنفس یراها اللّٰه لانفلقت عنه فادت الیه کل ما فیها

او کان بین طباق السبع مجمعه اسهل اللّٰه فی المرقا مراقیها

حتی یوافی الذی فی اللوح خط له ان هی اتته و الا فهو آیتها

. یعنی اگر بوده باشد در سنگی در دریا که ثابت و استوار است و سخت و گرد که هموار است بالا رفتنگاههای آن روزئی از برای تنی که خدا آن را می بیند هر آینه شکافته شود از آن یعنی بشکافد و آن روزی از آن سنک بیرون آید پس برساند بسویش هر چه را که در آنست یا بوده باشد در میان طبقات آسمانهای هفتگانه فراهم آورده شده هر آینه خدا آسان گرداند در وقت بالا رفتن بالا رفتگاههای آنها را تا آنکه بیابد یا تمام داده شود آنچه را که در لوح محفوظ نوشته شده از برایش اگر آن نفس بیاید آن روزی را فبها و اگر نه پس آن روزی آینده آنست که در نزد آن خواهد آمد «مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که هر چه خدای عز و جل ما را از انتفاع بآن مکنت و دسترس دهد و از برای احدی منع ما را از آن قرار ندهد بحقیقت که آن را بما روزی کرده و آن را روزی از برای ما گردانیده و هر چه خدای عز و جل ما را از انتفاع بآن مکنت نداده و از برای غیر ما منع ما را از آن قرار داده آن را بما روزی نکرده و آن را روزی از برای ما نگردانیده.

ص: 678

حدیث 16

16- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سُلَیْمَانَ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْحَسَنِ ع وَ هُوَ فِی الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِی عَنِ الْجَوَادِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ لِکَلَامِکَ وَجْهَیْنِ فَإِنْ کُنْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْمَخْلُوقِ فَإِنَّ الْجَوَادَ الَّذِی یُؤَدِّی مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ وَ الْبَخِیلَ مَنْ بَخِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ إِنْ کُنْتَ تَعْنِی الْخَالِقَ فَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ أَعْطَی وَ هُوَ الْجَوَادُ إِنْ مَنَعَ لِأَنَّهُ إِنْ أَعْطَی عَبْداً أَعْطَاهُ مَا لَیْسَ لَهُ وَ إِنْ مَنَعَ مَنَعَ مَا لَیْسَ لَهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از ابراهیم بن هاشم از احمد بن سلیمان که گفت مردی از حضرت کاظم (ع) سؤال نمود و آن حضرت در طواف بود و بآن حضرت عرض کرد که مرا خبر ده از جواد حضرت بآن مرد فرمود که سخنت را دو وجه است و دو رو دارد پس اگر از مخلوق سؤال میکنی جواد آن کسی است که خدای عز و جل بر او واجب گردانیده بجا آورده و بخیل کسی است که بآنچه خدا بر او واجب گردانیده بخل ورزد و اگر چنان باشی که خالق را قصد کنی آن جناب جواد است اگر عطاء کند و او است جواد اگر منع کند زیرا که او اگر ببنده عطاء کند باو عطاء کرده آنچه را که از برای آن بنده نیست و اگر منع کند چیزی را منع کرده که از برایش نیست.

حدیث 17

17- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع قَالَ حَدَّثَنِی جَدِّی یَحْیَی بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ قَالَ حَدَّثَنِی ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِیرَهِ عَنْ أَبِی حَفْصٍ الْأَعْشَی عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ع قَالَ: خَرَجْتُ حَتَّی انْتَهَیْتُ إِلَی هَذَا الْحَائِطِ فَاتَّکَیْتُ عَلَیْهِ فَإِذَا رَجُلٌ عَلَیْهِ ثَوْبَانِ أَبْیَضَانِ یَنْظُرُ فِی وَجْهِی ثُمَّ قَالَ لِی یَا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ مَا لِی أَرَاکَ کَئِیباً حَزِیناً أَ عَلَی الدُّنْیَا حُزْنُکَ فَرِزْقُ اللَّهِ حَاضِرٌ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ فَقُلْتُ مَا عَلَی هَذَا أَحْزَنُ وَ إِنَّهُ لَکَمَا تَقُولُ قَالَ أَ فَعَلَی الْآخِرَهِ حُزْنُکَ فَهُوَ وَعْدٌ صَادِقٌ یَحْکُمُ فِیهِ مَلِکٌ قَاهِرٌ قُلْتُ مَا عَلَی هَذَا أَحْزَنُ وَ إِنَّهُ لَکَمَا تَقُولُ قَالَ فَعَلَی مَا حُزْنُکَ فَقُلْتُ أَنَا أَتَخَوَّفُ مِنْ فِتْنَهِ ابْنِ الزُّبَیْرِ(1)

1- فی نسخه(ط) «فقلت: لما اتخوف من فتنه ابن الزبیر» فمن بیانیه، و فی نسخه(ج) «انا نتخوف- الخ».

فَضَحِکَ ثُمَّ قَالَ یَا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ هَلْ رَأَیْتَ أَحَداً خَافَ اللَّهَ تَعَالَی فَلَمْ یُنْجِهِ قُلْتُ لَا قَالَ یَا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ هَلْ رَأَیْتَ أَحَداً سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمْ یُعْطِهِ قُلْتُ لَا قَالَ ع ثُمَّ نَظَرْتُ فَإِذَا لَیْسَ قُدَّامِی أَحَدٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبد اللّٰه بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) گفت که حدیث کرد مرا جدم یحیی بن حسن گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید گفت که حدیث کردند مرا ابن ابی عمیر و عبد اللّٰه بن مغیره از ابو حفص اعشی از ابو حمزه از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود بیرون آمدم و آمدم تا باین دیوار رسیدم و بر آن تکیه دادم ناگاه دیدم که مردی دو جامه سفید پوشیده بود در روی من نظر میکرد بعد از آن بمن گفت که یا علی بن الحسین مرا چه می شود که تو را افسرده و غمگین و اندوهناک می بینم آیا اندوه تو بر دنیا و بجهت آنست اگر چنین باشد اندوه مخور که روزی خدا حاضر و آماده است از برای نیکوکار و نابکار گفتم نه بر این اندوه ندارم و بدرستی که امر چنانست که تو میگوئی گفت آیا اندوه تو بر آخرت و بجهت آنست اگر بجهت آنست ضرور نیست زیرا که آن وعده ایست راست که پادشاه قاهر و صاحب غلبه بآن حکم میفرماید گفتم بر این اندوه ندارم و بدرستی که امر چنانست که تو میگوئی گفت که پس اندوه تو بر چیست گفتم که من از فتنه پسر زبیر میترسم آن مرد خندید و گفت که یا علی الحسین آیا کسی را دیده که از خدای عز و جل بترسد و خدا او را نرهاند گفتم نه گفت یا علی بن الحسین آیا کسی را دیده که از خدای عز و جل سؤال کند و خدا باو عطاء نکند گفتم نه حضرت فرمود بعد از آن نظر کردم دیدم که هیچ کس در پیش روی من نیست.

ص: 680

حدیث 18

18- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ ع قَالَ: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ع قَالَ يَا رَبِّ رَضِيتُ بِمَا قَضَيْتَ تُمِيتُ الْكَبِيرَ وَ تُبْقِی الصَّغِيرَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَا مُوسَى أَ مَا تَرْضَانِی لَهُمْ رَازِقاً وَ كَفِيلًا قَالَ بَلَى يَا رَبِّ فَنِعْمَ الْوَكِيلُ أَنْتَ وَ نِعْمَ الْكَفِيلُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس «رضی» گفت که حدیث کرد ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابی نجران از مفضل بن صالح از جابر بن یزید جعفی از ابو جعفر حضرت محمد بن علی باقر علیهما السلام که فرمود موسی بن عمران (ع) گفت که ای پروردگار من راضی و خوشنود شدم بآنچه قضاء کرده و حکم فرموده بزرک را میمیرانی و خود را باقی میگذاری خدای جل جلاله فرمود که ای موسی آیا بمن راضی نیستی که ایشان را روزی دهنده و کفیل و پاینده باشم موسی عرض کرد بلی ای پروردگار من راضیم پس تو خوب وکیل و نیکو کفیل هستی.

حدیث 19

19- حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الْمُعَاذِیُّ قَالُوا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِیُّ مَوْلَى بَنِی هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْجَرِيرِیُّ(1)

1- فی نسخه(د) و(ب) «الحریزی» بالزای المعجمه قبل الیاء الأخیره.

قِرَاءَةً قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ جُمَيْعٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ: دَخَلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ ع عَلَی مُعَاوِیَهَ(1) فَقَالَ لَهُ مَا حَمَلَ أَبَاکَ عَلَی أَنْ قَتَلَ أَهْلَ الْبَصْرَهِ ثُمَّ دَارَ عَشِیّاً فِی طُرُقِهِمْ فِی ثَوْبَیْنِ فَقَالَ ع حَمَلَهُ عَلَی ذَلِکَ عِلْمُهُ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ یَکُنْ لِیُخْطِئَهُ(2) وَ أَنَّ مَا أَخْطَأَهُ لَمْ یَکُنْ لِیُصِیبَهُ قَالَ صَدَقْتَ قَالَ وَ قِیلَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع لَمَّا أَرَادَ قِتَالَ الْخَوَارِجِ لَوِ احْتَرَزْتَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ ع-

أَیَّ یَوْمَیَّ مِنَ الْمَوْتِ أَفِرُّ أَ یَوْمَ لَمْ یُقْدَرْ أَمْ یَوْمَ قُدِرَ

یَوْمَ مَا قُدِّرَ لَا أَخْشَی الرَّدَی وَ إِذَا قُدِّرَ لَمْ یُغْنِ الْحَذَرُ

.(3)

ترجمه:

حدیث کردند ما را حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و احمد بن حسن قطان و محمد بن ابراهیم بن احمد بن معاذی گفتند که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم گفت که حدیث کرد ما را یحیی بن اسماعیل حریری از روی قرائت و خواندن گفت که حدیث کرد ما را یحیی بن اسماعیل گفت که حدیث کرد ما را عمرو بن جمیع از حضرت جعفر بن محمد که فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود حسین بن علی و بنا بر بعضی از نسخ توحید حسن بن علی علیهم السلام بر معویه داخل شد پس معویه بآن حضرت گفت که چه چیز پدرت را بر این داشت که اهل بصره را کشت بعد از آن در شبانگاه در راههای و کوچهای ایشان گردید در دو جامه یعنی پیراهن و زیر جامه بی آنکه آلت حرب با او باشد حضرت (ع) فرمود که علمش باینکه آنچه باو رسید چنان نبود که از او درگذرد و باینکه آنچه از او در گذشت چنان نبود که باو برسد او را بر این داشت معویه گفت که راست گفتی و گفت که بامیر المؤمنین عرض شد در هنگامی که قتال خوارج نهروان را اراده کرده بود که یا امیر المؤمنین کاش پرهیز میکردی یا اگر پرهیز میکردی بد نبود پس آن حضرت (ع) فرمود که ای

1- النسخ متفقه فى هذه العباره مع انه لا يستقيم ارجاع ضمير جده الى جعفر بن محمّد و هذا ظاهر، و لا الى «أبى» لان الجد حينئذ هو الحسين بن على، و لا الى أبيه و هذا أيضا ظاهر، فعن جده اما زياده أو صاحب القصه الحسن دون الحسين عليهما السلام مع ارجاع الضمير الى أبى، و اللّه العالم.
2- قوله: «أن- الخ» بالفتح معمول لعلمه، و يحتمل الكسر، و فى نسخه(د) «على أن ما أصابه- الخ» فيكون جوابا آخر.
3- فى نسخه(و) «لا أخشى الورى».

يومى من الموت افر. يوم لم يقدر ام يوم قدر. يوم لم يقدر لم اخش الردى. و اذا قدر لم يغن الحذر

. يعنى در كدام يک از دو روز خويش از مرگ بگريزم روزى كه مقدر نشده يا روزى كه مقدر شده روزى كه مقدر نشده نمى ترسم از هلاكت و چون مقدر نشده باشد زيست نكند كسى كه ترس دارد و فايده نبخشد و در ديوان حضرت (ع) بجاى لم يقدر در هر دو مصراع ما قدر با ماء نافيه و تشديد دال است و معنى آن با روايت كتاب يكى باشد و روايت كتاب اصح است زيرا كه علماى عربيت در مقام آنكه لم جزم ميدهد باين شعر و غير آن استدلال كرده اند و اين لغت قومى از عربست و نيز در ديوان بجاى لم اخش ما اخشى است و در بعضى از نسخ توحيد لا اخشى و معنى همه يكيست و الف هر دو بجهت التقاء ساكنين مى افتد چنان كه الف لم اخش بجزم افتاده

حديث 20

20- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَصْبَهَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَيْهِ الْبَرْذَعِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو مَنْصُورٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَتَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَشْرَسَ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَصْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ وَهْبِ بْنِ هِشَامٍ أَبُو الْبَخْتَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (1) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ الْيَقِينَ أَنْ لَا تُرْضِیَ أَحَداً عَلَى سَخَطِ اللَّهِ وَ لَا تَحْمَدَنَّ أَحَداً عَلَى مَا آتَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَذُمَّنَّ أَحَداً عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجُرُّهُ حِرْصُ حَرِيصٍ وَ لَا يَصْرِفُهُ كُرْهُ كَارِهٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِحِكْمَتِهِ وَ فَضْلِهِ (2)

1- فى نسخه(ب) و(ج) و(د) و(ه) «حدّثنى جعفر بن محمّد».
2- فى نسخه(و) و(ه) «بحكمه و فضله».

جَعَلَ الرَّوْحَ وَ الْفَرَحَ (1) فِی الْیَقِینِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحَزَنَ فِی الشَّکِّ وَ السَّخَطِ إِنَّهُ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ(2) وَ لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا وَحْدَهَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَا مُظَاهَرَهَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَهِ وَ لَا عَقْلَ کَالتَّدْبِیرِ وَ لَا وَرَعَ کَالْکَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ وَ لَا حَسَبَ کَحُسْنِ الْخُلُقِ وَ لَا عِبَادَهَ کَالتَّفَکُّرِ وَ آفَهُ الْحَدِیثِ الْکَذِبُ وَ آفَهُ الْعِلْمِ النِّسْیَانُ وَ آفَهُ الْعِبَادَهِ الْفَتْرَهُ وَ آفَهُ الظَّرْفِ الصَّلَفُ وَ آفَهُ الشَّجَاعَهِ الْبَغْیُ وَ آفَهُ السَّمَاحَهِ الْمَنُّ وَ آفَهُ الْجَمَالِ الْخُیَلَاءُ وَ آفَهُ الْحَسَبِ الْفَخْرُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را أبو الحسن علی بن عبد اللّٰه بن احمد اصبهانی گفت که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه بردعی گفت که خبر داد ما را ابو منصور محمد بن قاسم بن عبد الرحمن عتکی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اشرس گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن نصر گفت که حدیث کرد ما را أبو البختری وهب بن وهب بن هشام گفت که حدیث کرد مرا حضرت جعفر بن محمد از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب علیهم السلام از پیغمبر (ص) که فرمود یا علی بدرستی که یقین آنست که هیچ کس را بر خشم خدا خشنود نگردانی و کسی را بر آنچه خدا بتو داده ستایش ننمائی واحدی را بر آنچه نمیکشد و کراهت صاحب کراهتی آن را نمیگرداند پس بدرستی که خدای عز و جل بحکمت و فضل خویش راحت و فرح را در یقین و رضا قرار داده و غم و اندوه را در شک و خشم قرار داده بدرستی که هیچ فقری از نادانی سخت تر و هیچ مالی از عقل و نافع تر و هیچ تنهائی از عجب وحشتناکتر و هیچ یاری از مشاورت محکمتر و معتمدتر و هیچ عقلی چون تدبیر و عاقبت اندیشی و هیچ پارسائی چون باز ایستادن از محارم خدا و هیچ حسبی چون خوش خلقی و هیچ عبادتی چون تفکر و اندیشه کردن نیست و آفت خبر دروغ گفتن است و آفت علم فراموشی و آفت عبادت سستی و آفت زیبائی و زیرکی لاف و آفت شجاعت و دلیری ستم کردن و از حد در گذشتن و آفت بخشش و سخاوت منت گذاشتن و آفت جمال و نیکوئی تکبر کردن و آفت حسب فخر و نازیدنست.

1- فی نسخه(ج) و(د) و(ط) و(ن) «جعل الروح و الفرج» بالجیم.
2- فی نسخه(ج) و(ط) و(ن) «فانه لا فقر- الخ».

حدیث 21

21- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی الصُّهْبَانِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ الْأَزْدِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبَانٌ الْأَحْمَرُ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ جَاءَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی عِظْنِی مَوْعِظَةً فَقَالَ ع إِنْ كَانَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَدْ تَكَفَّلَ بِالرِّزْقِ فَاهْتِمَامُکَ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُوماً فَالْحِرْصُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الْحِسَابُ حَقّاً فَالْجَمْعُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الْخَلَفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَقّاً فَالْبُخْلُ لِمَا ذَا(1) وَ إِنْ كَانَتِ الْعُقُوبَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ النَّارَ فَالْمَعْصِيَةُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الْمَوْتُ حَقّاً فَالْفَرَحُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الْعَرْضُ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَقّاً فَالْمَكْرُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ عَدُوّاً فَالْغَفْلَةُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الْمَمَرُّ عَلَی الصِّرَاطِ حَقّاً فَالْعُجْبُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ كُلُّ شَیْ ءٍ بِقَضَاءٍ وَ قَدَرٍ فَالْحُزْنُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَتِ الدُّنْيَا فَانِيَةً فَالطُّمَأْنِينَةُ إِلَيْهَا لِمَا ذَا.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس «ره» گفت که حدیث کرد ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی الصهبان گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد بن محمد بن زیاد ازدی گفت که حدیث کرد ما را ابان احمر از حضرت صادق جعفر بن محمد (ص) که مردی نزد وی آمد و بآن حضرت عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد مرا بموعظه پند ده حضرت (ع) فرمود که اگر خدای عز و جل روزی را متکفل شده باشد اهتمام کردنت از برای چیست و اگر روزی قسمت شده باشد حرص از برای چیست و اگر عرض بر خدای عز و جل حق باشد مکر از برای چیست و اگر شیطان دشمن باشد غفلت و بی خبری از برای چیست و اگر هر چیزی بقضاء و قدر باشد اندوه از برای چیست و اگر دنیا فانی و نابود باشد اطمینان و آرام از برای چیست.

1- المعنی أنّه تعالی ان کان یخلف علی العبد ما أنفقه و یعوضه أضعاف ما صرفه فی سبیله فالبخل لما ذا؟.

حدیث 22

22- حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بَكْرٍ الْخُورِيُّ بِنَيْسَابُورَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ الْخُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْفَقِيهُ الْخُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُوَيْبَارِيُّ الشَّيْبَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدَّرَ الْمَقَادِيرَ وَ دَبَّرَ التَّدَابِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَلْفَيْ عَامٍ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو منصور احمد بن ابراهیم بن بکر خوزی در نیشابور گفت که حدیث کرد ما را ابو اسحق ابراهیم بن محمد بن مروان خوزی گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن زیاد فقیه خوزی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عبد اللّٰه جویباری شیبانی از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که خدای عز و جل مقادیر را اندازه فرمود و تدبیرها را تدبیر کرد دو هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند.

حدیث 23

23- حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأُشْنَانِيُّ الرَّازِيُّ الْعَدْلُ بِبَلْخٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ(2)

1- قد مضی فی الحدیث السابع تقدیر المقادیر قبل أن یخلق السماوات و الأرض بخمسین ألف سنه، و الاختلاف یدلّ علی تعدّد التقدیر للکل، أو أن التقدیر لبعض الأشیاء قبل بعضها، و فی حاشیه نسخه(ط) و(ن) «قبل أن یخلق العالم- الخ».

2- فی نسخه(و) و(ه) «حدّثنا علیّ بن مهرویه القزوینی قال: حدّثنا داود بن سلیمان الغزاء(بالغین المعجمه و الزای المعجمه مبالغه الغازی) قال: حدّثنا علیّ بن موسی الرضا- الخ» و هذا هو الصحیح، و هذا الرجل هو أبو احمد الغازی المذکور فی الحدیث التاسع، و لا یبعد أن یکون ملقبا بالغزاء و الغازی معا، و لا یخفی أن الرجل مذکور فی الحدیث الرابع و العشرین من الباب الثانی، و الحدیث السابع عشر من الباب الثامن و العشرین بلقب

الفراء بالفاء و الراء المهمله، و لا شبهه أنّه تصحيف الغزاء، و نحن أبقيناه عليه لاتفاق النسخ عليه، و قال فی قاموس الرجال: داود بن سليمان بن وهب الغازی روی عن الرضا عليه السّلام حديث الايمان كما يظهر من لئالی السيوطی و روی الخصال عنه حديث روايه أربعين حديثا الا أن النسّاخ صحفوا الغازی فيه بالفراء، أقول: الأقرب أن صحفوا الغزاء به كما قلنا.

قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع قَالَ: إِنَّ یَهُودِیّاً سَأَلَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ ع فَقَالَ أَخْبِرْنِی عَمَّا لَیْسَ لِلَّهِ وَ عَمَّا لَیْسَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَمَّا لَا یَعْلَمُهُ اللَّهُ فَقَالَ ع أَمَّا مَا لَا یَعْلَمُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَذَلِکَ قَوْلُکُمْ یَا مَعْشَرَ الْیَهُودِ إِنَّ عُزَیْراً ابْنُ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا یَعْلَمُ لَهُ وَلَداً وَ أَمَّا قَوْلُکَ مَا لَیْسَ لِلَّهِ فَلَیْسَ لِلَّهِ شَرِیکٌ وَ قَوْلُکَ مَا لَیْسَ عِنْدَ اللَّهِ فَلَیْسَ عِنْدَ اللَّهِ ظُلْمٌ لِلْعِبَادِ فَقَالَ الْیَهُودِیُّ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو عبد اللَّه حسین بن محمد اشنانی رازی عدل در بلخ گفت که حدیث کرد ما را علی بن مهرویه قزوینی گفت که حدیث کرد ما را حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش علیهم السلام که فرمود یکی از یهودان از حضرت علی بن ابی طالب سؤال نمود و عرض کرد که مرا خبر ده از آنچه از برای خدا نیست و از آنچه در نزد خدا نیست و از آنچه خدا آن را نمیداند و علی (ع) فرمود اما آنچه خدا آن را نمیداند همان قول شما است ای گروه یهود که عزیز پسر خدا است خدا فرزندی را از برای خود نمیداند چه فرزندی از برایش نیست تا بداند و اما قول تو و آنچه از برای خدا نیست خدا را شریکی نیست و اما آنچه در نزد خدا نیست در نزد خدا ستمی بر بندگان نیست یهودی گفت که من شهادت میدهم باینکه هیچ خدائی نیست مگر خدا و باینکه محمد فرستاده خدا است.

حدیث 24

24- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یُونُسَ اللَّیْثِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ الْهَمْدَانِیُّ مَوْلَی بَنِی هَاشِمٍ قَالَ أَخْبَرَنِی الْحَارِثُ بْنُ أَبِی أُسَامَهَ قِرَاءَهً عَنِ الْمَدَائِنِیِّ عَنْ عَوَانَهَ بْنِ الْحَکَمِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ سَهْلٍ السَّاعِدِیِ وَ أَبِی بَکْرٍ الْخُرَاسَانِیِّ مَوْلَی بَنِی هَاشِمٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِیرَهَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِیهِ وَ غَیْرِهِ أَنَّ النَّاسَ أَتَوُا الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ بَعْدَ وَفَاهِ عَلِیٍّ ع لِیُبَایِعُوهُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی مَا قَضَی مِنْ أَمْرٍ وَ خَصَّ مِنْ فَضْلٍ وَ عَمَّ مِنْ أَمْرٍ وَ جَلَّلَ مِنْ عَافِیَهٍ(1) حَمْداً یُتَمِّمُ بِهِ عَلَیْنَا نِعَمَهُ وَ نَسْتَوْجِبُ بِهِ رِضْوَانَهُ إِنَّ الدُّنْیَا دَارُ بَلَاءٍ وَ فِتْنَهٍ وَ کُلُّ مَا فِیهَا إِلَی زَوَالٍ وَ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ عَنْهَا کَیْمَا نَعْتَبِرَ فَقَدَّمَ إِلَیْنَا بِالْوَعِیدِ کَیْ لَا یَکُونَ لَنَا حُجَّهٌ بَعْدَ الْإِنْذَارِ فَازْهَدُوا فِیمَا یَفْنَی وَ ارْغَبُوا فِیمَا یَبْقَی وَ خَافُوا اللَّهَ فِی السِّرِّ وَ الْعَلَانِیَهِ إِنَّ عَلِیّاً ع فِی الْمَحْیَا وَ الْمَمَاتِ وَ الْمَبْعَثِ عَاشَ بِقَدَرٍ وَ مَاتَ بِأَجَلٍ وَ إِنِّی أُبَایِعُکُمْ عَلَی أَنْ تُسَالِمُوا مَنْ سَالَمْتُ وَ تُحَارِبُوا مَنْ حَارَبْتُ فَبَایَعُوهُ عَلَی ذَلِکَ.

قال محمد بن علی بن الحسین مصنف هذا الکتاب أجل موت الإنسان هو وقت موته و أجل حیاته هو وقت حیاته و ذلک معنی قول الله عز و جل- فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَهً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ(2) و إن مات الإنسان حتف أنفه علی فراشه أو قتل فإن أجل موته هو وقت موته و قد یجوز أن یکون المقتول لو لم یقتل لمات من ساعته و قد یجوز أن یکون لو لم یقتل لبقی (3)

1- فی نسخه(و) «الحمد للّه علی ما قضی من أمره- الخ» و فی نسخه(د) «الحمد للّه علی ما قضی من أمر و رخص من فضل و عم من أمر و حلل من غایه».

2- الأعراف: 34، و النحل: 61.

3- یقال الأجل لنفس المده کقوله تعالی «أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ» و لمنتهی المده کقوله تعالی: «إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی» فاجل الإنسان منتهی مده حیاته الذی یقع فیه موته بالقتل أو بحتف الانف، و أجل امه وقت فنائهم، و قال قوم من المعتزله: ان أجل المقتول لیس الوقت الذی یقتل فیه بل الوقت الذی لو لم یقتل لبقی إلیه هو أجله، و قد ورد فی آیات و أخبار أن الأجل أجلان: المقضی و المسمی، و تفصیل الکلام فی محله، و

قال العلامه رحمه اللّه فی شرح التجرید: اختلف الناس فی المقتول لو لم یقتل فقالت المجبره: انه کان یموت قطعا و هو قول أبی الهذیل العلّاف، و قال بعض البغدادیین: انه کان یعیش قطعا، و قال أکثر المحققین: انه کان یجوز أن یعیش و یجوز له أن یموت.

و علم ذلک مغیب عنا- و قد قال الله عز و جل- قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ(1) و قال عز و جل قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ(2) و لو قتل جماعه فی وقت لجاز أن یقال إن جمیعهم ماتوا بآجالهم و إنهم لو لم یقتلوا لماتوا من ساعتهم کما کان یجوز أن یقع الوباء فی جمیعهم فیمیتهم فی ساعه واحده و کان لا یجوز أن یقال إنهم ماتوا بغیر آجالهم و فی الجمله إن أجل الإنسان هو الوقت الذی علم الله عز و جل أنه یموت فیه أو یقتل و قول الحسن ع فی أبیه ع إنه عاش بقدر و مات بأجل تصدیق لما قلناه فی هذا الباب و الله الموفق للصواب بمنه

ترجمه:

حدیث 25

25- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ السِّجْزِیُّ بِنَیْسَابُورَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْأَصْبَهَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْحَرَّانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الضَّحَّاکِ عَنِ الْأَوْزَاعِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی کَثِیرٍ قَالَ: قِیلَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع أَ لَا نَحْرُسُکَ قَالَ حَرَسُ کُلِّ امْرِئٍ أَجَلُهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن محمد بن عبد الوهاب سجری در نیشابور گفت که خبر داد ما را ابو نصر منصور بن عبد اللَّه بن ابراهیم اصبهانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را حسن بن احمد حرانی گفت که حدیث کرد ما را یحیی بن عبد اللَّه بن ضحاک از اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر که گفت بامیر المؤمنین (ع) عرض شد که آیا نمیخواهی که تو را پاسبانی کنیم فرمود که هر مردی را اجلش پاسبانی کرده.

1- آل عمران: 154.
2- الأحزاب: 16.

حدیث 26

26- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ قَالَ حَدَّثَنَا شَرِیکٌ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ عَنْ سَعِیدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: کُنَّا مَعَ سَعِیدِ بْنِ قَیْسٍ بِصِفِّینَ لَیْلًا وَ الصَّفَّانُ یَنْظُرُ کُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَی صَاحِبِهِ حَتَّی جَاءَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع فَنَزَلْنَا عَلَی فِنَائِهِ فَقَالَ لَهُ سَعِیدُ بْنُ قَیْسٍ أَ فِی هَذِهِ السَّاعَهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ مَا خِفْتَ شَیْئاً قَالَ وَ أَیَّ شَیْ ءٍ أَخَافُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ مَعَهُ مَلَکَانِ مُوَکَّلَانِ بِهِ أَنْ یَقَعَ فِی بِئْرٍ أَوْ تَضُرَّ بِهِ دَابَّهٌ أَوْ یَتَرَدَّی مِنْ جَبَلٍ حَتَّی یَأْتِیَهُ الْقَدَرُ فَإِذَا أَتَی الْقَدَرُ خَلَّوْا بَیْنَهُ وَ بَیْنَهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را عبد اللّه بن محمد بن عبد الوهاب گفت که حدیث کرد ما را منصور بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر گفت که حدیث کرد ما را اسحق بن ابراهیم گفت که حدیث کرد ما را شریک از ابو اسحق از سعید بن وهب که گفت شبی در صفین با سعید بن قیس بودیم و صفها یعنی صف لشکر علی (ع) و صف لشکر معاویه چنان بودند که هر یک از ایشان بسوی صاحب خویش که صف دیگر باشد نظر می کردند تا آنکه امیر المؤمنین (ع) آمد پس بر کاریزی فرمود آمدیم و سعید بن قیس بآن حضرت عرض کرد که یا امیر المؤمنین آیا در این ساعت از چیزی نترسیدی فرمود از چه چیز بترسم بدرستی که هیچ کس نیست مگر آنکه با او در فرشته اند که بر او گماشته اند که نگذارند در چاهی فرود آید یا جنبنده باو گزند رساند یا از کوهی بیفتد تا او را قدر بیاید و چون قدر آمد در میانه او و قدر رها کنند.

ص: 690

حدیث 27

27- حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ تَمِيمٍ السَّرَخْسِيُّ بِسَرَخْسَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو لَبِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ الشَّامِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدٍ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ عَنْ أَبِی حَازِمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ(1) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ حُلْوِهِ وَ مُرِّهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو نصر محمد بن احمد بن ابراهیم بن تمیم سرخسی در سرخس گفت که حدیث کرد ما را ابو لبید محمد بن ادریس شامی گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن سعید جواهری گفت که حدیث کرد ما را ابو ضمره انس بن عیاض از ابو حازم از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش که گفت رسول خدا (ص) فرمود که هیچ یک از شما ایمان ندارد تا ایمان آورد بقدر خواه خوب آن و خواه بد آن و خواه شیرین آن و خواه تلخ آن.

حدیث 28

28- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْآدَمِيُّ الرَّازِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ الْكُوفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ سَيِّدِی عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ حَدَّثَنِی أَبِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الْقَاسِمِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُرَشِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِی زِيَادٍ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع وَ اللَّفْظُ لِعَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقِ قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ أَخْبِرْنَا عَنْ خُرُوجِنَا إِلَى أَهْلِ الشَّامِ أَ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَجَلْ يَا شَيْخُ فَوَ اللَّهِ مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَةً وَ لَا هَبَطْتُمْ بَطْنَ وَادٍ إِلَّا بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ فَقَالَ الشَّيْخُ عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عَنَائِی(2)

ص: 691

1- في نسخه(ج) «عن أبى دجانه عن عمر بن شعيب»، و فى نسخه(ط) «عن أبى دجانه عن عمرو بن سعيد».

2- أى ان كان خروجنا و جهادنا بقضائه تعالى و قدره لم نستحق أجرا فرجائى أن يكون عنائى عند اللّه محسوبا فى عداد أعمال من يتفضل عليهم بفضله يوم القيامه.

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ مَهْلًا يَا شَيْخُ لَعَلَّکَ تَظُنُّ قَضَاءً حَتْماً وَ قَدَراً لَازِماً (1) لَوْ کَانَ کَذَلِکَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ وَ الْأَمْرُ وَ النَّهْیُ وَ الزَّجْرُ وَ لَسَقَطَ مَعْنَی الْوَعِیدِ وَ الْوَعْدِ وَ لَمْ یَکُنْ عَلَی مُسِیءٍ لَائِمَةٌ وَ لَا لِمُحْسِنٍ مَحْمِدَةٌ وَ لَکَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَی بِاللَّائِمَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ وَ الْمُذْنِبُ أَوْلَی بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ (2) تِلْکَ مَقَالَةُ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ وَ خُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَ قَدَرِیَّهِ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ مَجُوسِهَا یَا شَیْخُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ کَلَّفَ تَخْییراً وَ نَهَی تَحْذِیراً وَ أَعْطَی عَلَی الْقَلِیلِ کَثِیراً وَ لَمْ یُعْصَ مَغْلُوباً وَ لَمْ یُطَعْ مُکْرِهاً وَ لَمْ یَخْلُقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلًا ذلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ (3) قَالَ فَنَهَضَ الشَّیْخُ وَ هُوَ یَقُولُ-

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِی نَرْجُو بِطَاعَتِهِ یَوْمَ النَّجَاهِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَاناً (4)

أَوْضَحْتَ مِنْ دِینِنَا مَا کَانَ مُلْتَبِساً جَزَاکَ رَبُّکَ عَنَّا فِیهِ إِحْسَاناً

فَلَیْسَ مَعْذِرَهٌ فِی فِعْلِ فَاحِشَهٍ (5) قَدْ کُنْتُ رَاکِبَهَا فِسْقاً وَ عِصْیَاناً

لَا لَا وَ لَا قَائِلًا نَاهِیهِ أَوْقَعَهُ فِیهَا عَبَدْتُ إِذاً یَا قَوْمِ شَیْطَاناً

وَ لَا أَحَبَّ وَ لَا شَاءَ الْفُسُوقَ وَ لَا قَتْلَ الْوَلِیِّ لَهُ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً

1- بالمعنى الذى زعمته الجبريه.
2- لانهما فى أصل الفعل سيّان، اذ ليس بقدرتهما و ارادتهما مع أن المحسن يمدحه الناس و هو يرى ذلک حقا له و ليس كذلک فليستحق اللائمه دون المذنب، و المذنب يذمه الناس و هو يرى ذلک حقا عليه و ليس كذلک فليستحق الاحسان كى ينجبر تحمله لاذى ذم الناس دون المحسن.
3- كما فى سوره ص: 27.
4- فى حاشيه نسخه(ه) «يوم المعاد من الرحمن غفرانا».
5- فى نسخه(ط) و(و) «فليس معذره فى كل فاحشه».

أَنَّى يُحِبُّ وَ قَدْ صَحَّتْ عَزِيمَتُهُ ذُو الْعَرْشِ أَعْلَنَ ذَاکَ اللَّهُ إِعْلَاناً.

قال مصنف هذا الکتاب لم یذکر محمد بن عمر الحافظ فی آخر هذا الحدیث إلا بیتین من هذا الشعر من أوله.

- وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ الْعَزَائِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رُمَيْحٍ النَّسَوِيُّ بِجُرْجَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ بِبَغْدَادَ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ عِيسَی الْمَرْوَزِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَلَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَيْضاً أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ السُّكَّرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَّارٍ الضَّبِّیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ الْهُذَلِیُّ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا انْصَرَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مِنْ صِفِّينَ قَامَ إِلَيْهِ شَيْخٌ مِمَّنْ شَهِدَ مَعَهُ الْوَاقِعَةَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا عَنْ مَسِيرِنَا هَذَا أَ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ مِثْلَهُ سَوَاءً إِلَّا أَنَّهُ زَادَ فِيهِ فَقَالَ الشَّيْخُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا الْقَضَاءُ وَ الْقَدَرُ اللَّذَانِ سَاقَانَا وَ مَا هَبَطْنَا وَادِياً وَ لَا عَلَوْنَا تَلْعَةً إِلَّا بِهِمَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَ الْحُكْمُ(1) ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ- وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً(2) أَیْ أَمَرَ رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن طائی گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید سهل بن زیاد آدمی رازی از علی بن جعفر کوفی که شنیدم از سیدم حضرت علی بن محمد علیهما السلام که میفرمود حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش علیهم السلام و حدیث کرد ما را محمد بن عمر حافظ بغدادی گفت که حدیث کرد مرا أبو القاسم اسحق بن جعفر علوی گفت که حدیث کرد مرا پدرم جعفر بن محمد بن علی از سلیمان بن محمد قرشی از اسماعیل بن ابی زیاد از حضرت جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش از جدش از علی علیهم السلام و لفظ این حدیث از برای علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق است که در صدر سند اول مذکور

است که گفت مردی از اهل عراق بر امیر المؤمنین (ع) داخل شد و عرض کرد که ما را خبر ده از بیرون رفتن ما بسوی اهل شام و جنگ با ایشان که آیا بقضائی از خدا و قدر بود یا نه امیر المؤمنین (ع) فرمود که بلی ای شیخ پس بخدا سوگند که بر تلی بالا نرفتید و در درون رود خانه فرمود نیامدید مگر بقضائی از خدا و قدر آن شیخ عرض کرد که یا امیر المؤمنین رنج و مشقت خود را در نزد خدا می پندارم و مزدی ندارم چه این فعل باختیار من نبوده بلکه بقضاء و قدر خدا بوده حضرت فرمود که ای شیخ بس کن یا آهسته باش شاید که تو چنان گمان داری که آن قضاء و قدر که گفتم قضای حتمی و قدر لازمی است که خواهی نخواهی باید بعمل آید اگر امر چنین باشد هر آینه ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر باطل خواهد بود و معنی وعد و وعید که وعده نیک و بدی که فرموده ساقط شود و بر گناهکار سرزنشی و نیکوکار را ستایش نباشد و هر آینه نیکوکار بسرزنش از گناهکار سزاوارتر و گناهکار باحسان از نیکوکار سزاوارتر باشد و این گفتار گفتار بت پرستان و دشمنان خداوند مهربان و جماعت قدریه این است و مجوس ایشانست ای شیخ بدرستی که خدای عز و جل تکلیف نموده از روی تخیر که مکلفان را مختار فرموده و نهی فرموده از راه تخذیر که ایشان را ترسانیده و بر عمل اندک ثواب بسیار عطاء فرموده و کسی که او را نافرمانی کرده او را مغلوب نساخته و کسی که او را فرمان برداری نموده خدا او را بر آن جبر و اکراه نفرموده چه مطیع بر نکردن طاعت توانا است چنان که آن جناب بر منع عاصی از معصیت قادر است و آسمانها و زمین و آنچه را که در میان اینها است نیافریده آفریدنی بیهوده که غرضی بر آن مترتب نشود و حکمت و مصلحتی در آن نباشد بلکه برای آنست که استدلال کنند بر وجود واجب الوجود و قدرت کامله و حکمت بالغه اش هر یک از اینها را خاصیتی بلکه خاصیتها است و پیغمبران مژده دهنده و ترساننده را بعبث و بیفایده نفرستاده ذٰلِکَ ظَنُّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ اَلنّٰارِ یعنی این آفریدن چیزها بر وجه باطل که مصلحت و حکمتی در آن نباشد و فرستادن پیغمبران که عبث و بی فائده باشد گمان آنانست که کافر شدند و بحکمت او نگرویدند و گمان باطل بردند از آتش دوزخ راوی میگوید که پس آن شیخ بر پا شد و میگفت که انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاه من الرحمن غفرانا او ضحت من دینا ما کان ملتبسا. جزاک ربک عنا فیه احسانا. فلیس معذره فی فعل فاحشه. قد کنت راکبها فسقا و عصیانا. لا لا و لا قائلا ناهیه أوقعه. فیها عبدت اذا یا قوم شیطانا.

1- أى قضاء و قدرا تشريعيين.
2- الإسراء: 23.

و لا احب و لا شاء الفسوق و لا. قتل الولی له ظلما و عدوانا. انی یحب و قد صحت عزیمته. ذو العرش اعلن ذاک الله اعلانا «مترجم گوید» که در بعضی از نسخ توحید بجای یوم النجاه یوم المعاد است و در کافی بجای من دیننا من امرنا و بجای عنا فیه احسانا بالاحسان احسانا واقع است و مؤلف گفته که مصنف این کتاب می گوید که محمد بن عمر حافظ در آخر این حدیث چیزی را ذکر نکرده مکر دو بیت از این شعر را از اول آن چنان که در کافی نیز چنین است و ترجمه همه این بیتها اینست که توئی پیشوائی که امیدواریم بواسطه فرمان برداریش در روز رهائی یافتن و یا روز بازگشتن آمرزش را از خداوند بخشاینده روشن ساختی از دین ما یا از کار ما آنچه را که مشتبه و پوشیده بود پروردگارت تو را جزاء دهد از ما در آن نیکی را یا تو را جزاء نیکو عطاء فرماید باین نیکی که با ما کردی پس نیست بهانه در کردن کار زشتی که من بر آن سوار و مرتکب آن بودم از روی بیرون رفتن از دائره فرمان و نافرمانی نه نه و نه گوینده ام که نهی کننده اش افکنده او را در آن کار زشت پرستیده ام در آن هنگام که این را بگویم دیو فریبنده سرکشی را و دوست نداشته و نخواسته فسقها را و نه کشتن دوست از برای او را از روی ستم و از اندازه در گذشتن از کجا دوست میدارد و حال آنکه رأیش درست شده خداوند عرش و خدا این را آشکار کرده آشکار کردنی.

ص: 694

حدیث 29

29- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِیُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرُّقَی (1) أَ تَدْفَعُ مِنَ الْقَدَرِ شَیْئاً فَقَالَ هِیَ مِنَ الْقَدَرِ وَ قَالَ ع إِنَّ الْقَدَرِیَّهَ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ هُمُ الَّذِینَ أَرَادُوا أَنْ یَصِفُوا اللَّهَ بِعَدْلِهِ فَأَخْرَجُوهُ مِنْ سُلْطَانِهِ وَ فِیهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَهُ- یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلی وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ. إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ (2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از افسونها که آیا از قدر چیزی را دفع میکنند فرمود که آنها از جمله قدرند و حضرت (ع) فرمود که قدریه مجوس این امت اند و ایشان آنانند که خواستند که خدا را بعدلش وصف کنند پس او را از سلطنتش بیرون بردند و این آیه در شأن ایشان نازل شده که یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلی وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ یعنی روزی که کشیده شوند گناهکاران در آتش دوزخ بر رویهای خود یعنی ایشان را بر روی انداخته بکشند و بدوزخ افکنند و در نزد آن حال بایشان گویند که بچشید سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آن را و در بیان عدل خود و میفرماید که بدرستی که ما هر چیزی را آفریده ایم باندازه.

1- جمع رقیه کغرفه، هی ما یعوّذ به الصبیان و أصحاب الآفات کالحمّی و الصرع و غیرهما.
2- القمر: 49.

حدیث 30

30- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ الْعَزَائِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رُمَيْحٍ النَّسَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَی التَّمِيمِيُّ بِالْبَصْرَهِ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُعَلَّی بْنِ أَسَدٍ الْعَمِّیُّ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْغَلَابِیُّ (1) قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيسَی بْنِ زَيْدٍ (2) قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّا كُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ فَقَالَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّا كُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْنَاهُ لِأَهْلِ النَّارِ بِقَدْرِ أَعْمَالِهِمْ (3).

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی عزائمی گفت عبد العزیز بن یحیی تمیمی در بصره و احمد بن ابراهیم بن معلی بن اسد قمی گفتند که حدیث کرد ما را حدیث کرد ما را ابو سعید احمد بن محمد بن رمیح نسوی گفت که حدیث کردند ما را محمد بن زکریاء غلابی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عیسی بن زید گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن موسی بن عبد اللّه بن حسن از پدرش از پدرانش از حضرت حسن بن علی از علی بن ابی طالب (ع) که از قول خدای عز و جل إِنَّا كُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ سؤال شد فرمود که خدای عز و جل میفرماید بدرستی که ما هر چیزی را آفریده ایم از برای اهل آتش باندازه کارهای ایشان.

ص: 696

1- أبو عبد اللّه محمّد بن زكريا بن دينار الغلابی أحد الرواه للسير و الاحداث و المغازی و غير ذلک و كان ثقه صادقه، كذا قال ابن النديم، و الغلاب بالغين المعجمه و اللام المخففه و الباء الموحده أبو قبيله بالبصره.
2- فی نسخه(ب) و(د) «أحمد بن عيسی بن يزيد».
3- و أمّا أهل الجنه فان لهم من اللّه فضلا كبيرا غير ما أعدلهم أجرا كريما.

حديث 31

31- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِیُّ عَنْ أَبِیهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِیِّ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُ سُئِلَ الصَّادِقُ ع عَنِ الصَّلَاهِ خَلْفَ مَنْ یُكَذِّبُ بِقَدَرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فَلْیُعِدْ كُلَّ صَلَاهٍ صَلَّاهَا خَلْفَهُ.

ترجمه:

حديث كرد ما را پدرم «رضى» گفت كه حديث كرد ما را على بن حسن كوفى از پدرش حسن بن على بن عبد اللّه كوفى از جدش عبد اللّه بن مغيره از اسماعيل بن سالم كه حضرت صادق سؤال شد از نماز در پشت سر كسى كه بقدر خداى عز و جل تكذيب ميكند و آن را باور ندارد فرمود بايد كه هر نمازى را كه در پشت سرش كرده اعاده كند و دو باره بجا آورد.

حديث 32

32- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زِیَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِیفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع فِی الْقَدَرِ أَلَا إِنَّ الْقَدَرَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ سِتْرٌ مِنْ سِتْرِ اللَّهِ وَ حِرْزٌ مِنْ حِرْزِ اللَّهِ مَرْفُوعٌ فِی حِجَابِ اللَّهِ مَطْوِیٌّ عَنْ خَلْقِ اللَّهِ مَخْتُومٌ بِخَاتَمِ اللَّهِ سَابِقٌ فِی عِلْمِ اللَّهِ وَضَعَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَنْ عِلْمِهِ (1) وَ رَفَعَهُ فَوْقَ شَهَادَاتِهِمْ وَ مَبْلَغَ عُقُولِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَا یَنَالُونَهُ بِحَقِیقَهِ الرَّبَّانِیَّهِ وَ لَا بِقُدْرَهِ الصَّمَدَانِیَّهِ وَ لَا بِعَظَمَهِ النُّورَانِیَّهِ وَ لَا بِعِزَّهِ الْوَحْدَانِیَّهِ لِأَنَّهُ بَحْرٌ زَاخِرٌ خَالِصٌ لِلَّهِ تَعَالَى عُمْقُهُ مَا بَیْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ عَرْضُهُ مَا بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ أَسْوَدُ كَاللَّیْلِ الدَّامِسِ كَثِیرُ الْحَیَّاتِ وَ الْحِیتَانِ یَعْلُو مَرَّهً وَ یَسْفُلُ أُخْرَى فِی قَعْرِهِ شَمْسٌ تُضِیءُ لَا یَنْبَغِی أَنْ یَطَّلِعَ إِلَیْهَا إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْفَرْدُ فَمَنْ تَطَلَّعَ إِلَیْهَا فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِی حُكْمِهِ وَ نَازَعَهُ فِی سُلْطَانِهِ وَ كَشَفَ عَنْ سِتْرِهِ وَ سِرِّهِ وَ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ

1- هكذا فى النسخ الا نسخه(ج) ففيها: «و منع اللّه العباد عن علمه» و فى البحار باب القضاء و القدر عن اعتقادات الصدوق: «وضع اللّه عن العباد علمه» مع أن ما فى الاعتقادات موافق لما هنا.

قال مصنف هذا الكتاب نقول إن الله تبارک و تعالى قد قضى جميع أعمال العباد و قدرها و جميع ما يكون فى العالم من خير و شر و القضاء قد يكون بمعنى الإعلام كما قال الله عز و جل- وَ قَضَيْنا إِلى بَنِی إِسْرائِيلَ فِی الْكِتابِ(1) يريد أعلمناهم و كما قال الله عز و جل- وَ قَضَيْنا إِلَيْهِ ذلِکَ الْأَمْرَ أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ(2) يريد أخبرناه و أعلمناه فلا ينكر أن يكون الله عز و جل يقضى أعمال العباد و سائر ما يكون من خير و شر على هذا المعنى لأن الله عز و جل عالم بها أجمع و يصح أن يعلمها عباده و يخبرهم عنها و قد يكون القدر أيضا في معنى الكتاب و الإخبار كما قال الله عز و جل- إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنا إِنَّها لَمِنَ الْغابِرِينَ (3) يعنى كتبنا و أخبرنا و قال العجاج

و اعلم بأن ذا الجلال قد قدر فى الصحف الأولى التى كان سطر

و قدر معناه كتب.

و قد يكون القضاء بمعنى الحكم و الإلزام قال الله عز و جل- وَ قَضى رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً (4) يريد حكم بذلک و ألزمه خلقه فقد يجوز أن يقال إن الله عز و جل قد قضى من أعمال العباد على هذا المعنى ما قد ألزمه عباده و حكم به عليهم و هى الفرائض دون غيرها و قد يجوز أيضا أن يقدر الله أعمال العباد بأن يبين مقاديرها و أحوالها من حسن و قبح و فرض و نافله و غير ذلک و يفعل من الأدله على ذلک ما يعرف به هذه الأحوال لهذه الأفعال فيكون عز و جل مقدرا لها فى الحقيقه و ليس يقدرها ليعرف مقدارها- و لكن ليبين لغيره ممن لا يعرف ذلک حال ما قدره بتقديره إياه و هذا أظهر من أن يخفى و أبين من أن يحتاج إلى الاستشهاد عليه أ لا ترى أنا قد نرجع إلى أهل المعرفه بالصناعات فى تقديرها لنا فلا يمنعهم علمهم بمقاديرها من أن يقدروها لنا ليبينوا لنا مقاديرها و إنما أنكرنا أن يكون الله عز و جل حكم بها على عباده و منعهم من الانصراف عنها أو أن يكون فعلها و كونها فأما أن يكون الله عز و جل خلقها خلق تقدير فلا ننكره.

1- الإسراء: 4.
2- الحجر: 66.
3- الحجر: 60.
4- الإسراء: 23.

و سمعت بعض أهل العلم يقول إن القضاء على عشره أوجه فأول وجه منها العلم و هو قول الله عز و جل- إِلَّا حاجَةً فِی نَفْسِ یَعْقُوبَ قَضاها(1) یعنی علمها.

و الثانی الإعلام و هو قوله عز و جل- وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ و قوله عز و جل- وَ قَضَیْنا إِلَیْهِ ذلِکَ الْأَمْرَ أی أعلمناه.

و الثالث الحکم و هو قوله عز و جل- وَ اللَّهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ(2) أی یحکم بالحق.

و الرابع القول و هو قوله عز و جل- وَ اللَّهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ (3) أی یقول الحق.

و الخامس الحتم و هو قوله عز و جل- فَلَمَّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ (4) یعنی حتمنا فهو القضاء الحتم.

و السادس الأمر و هو قوله عز و جل- وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ یعنی أمر ربک.

و السابع الخلق و هو قوله عز و جل- فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ -(5)

یعنی خلقهن.

و الثامن الفعل و هو قوله عز و جل- فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ(6) أی افعل ما أنت فاعل و التاسع الإتمام و هو قوله عز و جل- فَلَمَّا قَضی مُوسَی الْأَجَلَ و قوله عز و جل حکایه عن موسی أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ وَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ(7)

1- یوسف: 68.

2- فی البحار: «و یقضی ربک بالحق» و فی نسخه(ن) «و هو یقضی بالحق» و فی نسخه(و) و(ج) «یقضی بالحق» فما فی النسخ کلها اما غیر موجود فی القرآن بعینه و اما عین ما ذکر فی الوجه الرابع، فالمناسب

للوجه الثالث قوله تعالى فى سوره النمل: «إِنَّ رَبَّکَ يَقْضِى بَيْنَهُمْ بِحُکْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ».
3- المؤمن: 20.
4- سبأ: 14.
5- فصّلت: 12.
6- طه: 72.
7- القصص: 28.

أى أتممت.

و العاشر الفراغ من الشى ء و هو قوله عز و جل- قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذِی فِیهِ تَسْتَفْتِیانِ (1) یعنی فرغ لکما منه و قول القائل قد قضیت لک حاجتک یعنی فرغت لک منها فیجوز أن یقال إن الأشیاء کلها بقضاء الله و قدره تبارک و تعالی بمعنی أن الله عز و جل قد علمها و علم مقادیرها و له عز و جل فی جمیعها حکم من خیر أو شر فما کان من خیر فقد قضاه بمعنی أنه أمر به و حتمه و جعله حقا و علم مبلغه و مقداره و ما کان من شر فلم یأمر به و لم یرضه و لکنه عز و جل قد قضاه و قدره بمعنی أنه علمه بمقداره و مبلغه و حکم فیه بحکمه.

و الفتنه علی عشره أوجه فوجه منها الضلال.

و الثانی الاختبار و هو قول الله عز و جل- وَ فَتَنَّاکَ فُتُوناً (2) یعنی اختبرناک اختبارا و قوله عز و جل- الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ (3) أی لا یختبرون.

و الثالث الحجه و هو قوله عز و جل- ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ (4) و الرابع الشرک و هو قوله عز و جل- وَ الْفِتْنَهُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ (5). و الخامس الکفر و هو قوله عز و جل- أَلا فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا(6) یعنی فی الکفر.

و السادس الإحراق بالنار و هو قوله عز و جل- إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ الآیه(7)

1- یوسف: 41.
2- طه: 40.
3- العنکبوت: 2.
4- الأنعام: 23.
5- البقره 191.
6- التوبه: 49.
7- البروج: 10.

يعنى أحرقوا.

و السابع العذاب و هو قوله عز و جل- يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (1) يعنى يعذبون و قوله عز و جل ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هذَا الَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ تكذبون (2) يعنى عذابكم و قوله عز و جل- وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ يعنى عذابه- فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً (3).

و الثامن القتل و هو قوله عز و جل- إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا (4).

يعنى إن خفتم أن يقتلوكم و قوله عز و جل- فَما آمَنَ لِمُوسى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ (5) يعنى أن يقتلهم.

و التاسع الصد و هو قوله عز و جل- وَ إِنْ كادُوا لَيَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِى أَوْحَيْنا إِلَيْکَ (6) يعنى ليصدونک.

و العاشر شده المحنه و هو قوله عز و جل- رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا (7) و قوله عز و جل- رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (8) أى محنه فيفتنوا بذلک و يقولوا فى أنفسهم لم يقتلهم إلا دينهم الباطل و ديننا الحق (9) فيكون ذلک داعيا لهم إلى النار على ما هم عليه من الكفر و الظلم (10).

قد زاد على بن إبراهيم بن هاشم على هذه الوجوه العشره وجها آخر فقال من وجوه الفتنه ما هو المحبه و هو قوله عز و جل- إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ(11)

ص: 701

1- الذاريات: 13.
2- الذاريات: 14. و فى المصحف «بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ»
3- المائده: 41.
4- النساء: 101.
5- يونس: 83.
6- الإسراء: 73.
7- الممتحنه: 5.
8- يونس: 85.

9- . فى نسخه(و) «لم نقتلهم الا و دينهم الباطل و ديننا الحق».
10- . فى نسخه(ه) «داعيا لهم الى الثبات على- الخ».
11- الأنفال: 28، و التغابن: 15.

أی محبه و الذی عندی فی ذلک أن وجوه الفتنه عشره و أن الفتنه فی هذا الموضع أیضا المحنه بالنون لا المحبه بالباء.

و تصدیق ذلک-

قَوْلُ النَّبِیِّ ص الْوَلَدُ مَجْهَلَهٌ مِحْنَهٌ مَبْخَلَهٌ(1)- و قد أخرجت هذا الحدیث مسندا فی کتاب مقتل الحسین بن علی ص.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی از پدرش از محمد بن سنان از زیاد بن منذر از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته که گفت یا امیر المؤمنین (ع) در باب قدر فرمود آگاه باشید که قدر سریست از سر خدا و پرده از پرده های خدا و حرزی از حرزهای خدا که در حجاب خدا مرفوع و برداشته شده و از خلق خدا در نور دیده و پیچیده و بمهر خدا مهر شده و در علم خدا پیشی گرفته و خدا بندگان را از دانستن آن منع کرده و منها نموده و آن را در بالای شهادتهای ایشان و مبلغ عقلهای ایشان بلند کرده و برداشته زیرا که ایشان بآن نتوانند رسید بحقیقت ربانیت و نه بقدرت صمدانیت و نه بعظمت نورانیت و نه بعزت وحدانیت زیرا که آن دریائیست پر آب که آب از ساحلش پراکنده می شود و موج میزند و خالص است از برای خدای عز و جل و عمقش ما بین آسمان و زمین و عرضش ما بین مشرق و مغرب و سیاهست چون شب بسیار تار و مارها و ماهیهای آن بسیار یک بار بالا می آید و بار دیگر فرو میرود و در تک آن آفتابی است که روشنی میدهد و نسزد که کسی بسوی آن آفتاب مطلع شود مگر خدای یگانه تنها پس هر که خواهد که بسوی آن مطلع شود بحقیقت که با خدای عز و جل در حکمش ضدیت و دشمنی نموده و با آن جناب در سلطنتش منازعه و گفتگو کرده و از راز و پرده اش کشف نموده و آنها را ظاهر ساخته و برگشته با خشمی از خدا و بازگشتنگاهش دوزخ است و بد بازگشتنگاهی است دوزخ «مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که ما میگوئیم که خدای تبارک و تعالی همه کردارهای بندگان را قضا نموده و آنها را با همه آنچه در جهان میباشد از خوبی و بدی مقدر فرموده و قضاء گاهی بمعنی اعلام و آگاهی دادن میباشد چنان که خدای عز و جل فرموده که وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ و مرادش این است که ایشان را اعلام

کردیم چنان که گذشت و چنان که خدای عز و جل فرموده که وَ قَضَیْنا إِلَیْهِ ذلِکَ الْأَمْرَ أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِینَ یعنی و حکم کردیم یا وحی فرستادیم بسوی لوط این امر را که تعبیرش آنست که بنیاد و دنباله این گروه بریده و برکنده شده است و در حالتی که داخل صبح شوند یعنی قوم تو در سحر مستأصل شوند که در صبح یکی از ایشان باقی نماند و مؤلف میگوید که مرادش این است که این امر را اخبار و اعلام لوط کردیم پس انکار نمیشود که خدای عز و جل چنان باشد که کارهای بندگان و سائل آنچه را که میباشد از خوبی و بدی بنا بر این معنی قضاء کرده باشد زیرا که خدای عز و جل بهمه آنها دانا است و صحیح است که آنها را ببندگان خود اعلام فرماید و ایشان را از آنها خبر دهد و گاهی قدر نیز در معنی نوشتن و خبر دادن میباشد چنان که خدای عز و جل فرموده که إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْناها مِنَ الْغابِرِینَ و این آیه در سوره حجر و نمل هر دو واقع شده و در هیچ یک چنان نیست که مؤلف در کتاب ذکر کرده زیرا که در سوره حجر قدرنا بدون ها است و در سوره نمل که قدر ناها است بعد از آن من الغابرین واقع شده بدون آنها و لام و ظاهر کلام مؤلف تخفیف دال قدرنا است و آن در هر دو موضع قرائت شده است و هر چند که قرائت سائر قراء به تشدید دال که از تقدیر است نیز بمعنی آن باشد و ترجمه آیه بناء آنچه در سوره نمل است این می شود که پس رهانیدیم لوط و کسان او را مگر زنش را که قضاء کردیم او را از بازماندگان و بنا بر آنچه در سوره حجر است معنی این می شود که بدرستی که ما نجات دهندگانیم همه ایشان را مگر زن لوط را که قضاء کردیم و حکم نمودیم بامر خدا بدرستی که آن زن هر آینه از بازماندگانست در شهر خود برای عذاب و مؤلف میگوید که یعنی نوشتیم و خبر دادیم و عجاج شاعر گفته است که و اعلم بان ذا الجلال قد قدر فی الصحف الاولی التی کان سطر یعنی و دانا شو باینکه خدای خداوند جلال و بزرگواری بحقیقت که نوشته است در نامهای نخستین و کتابهای پیشین آنها را که نوشته بود یعنی در لوح محفوظ و قدر در این بیت معنیش کتب باشد یعنی نوشت چنان که ترجمه شد و گاهست که قضاء یعنی حکم و الزام میباشد خدای عز و جل فرموده که وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً و مرادش اینست که بآن حکم فرموده و خلقش را بآن الزام نموده و روا باشد که گفته شود که خدای عز و جل قضاء فرموده از اعمال بندگان بنا بر این معنی آنچه را که بندگانش را بآن الزام نموده و بآن بر ایشان حکم کرده و آنها واجبات است نه غیر آنها و نیز روا باشد که خدای عز و جل اعمال بندگان را تقدیر کند باینکه مقادیر و احوال آنها را از حسن و قبح و وجوب و استحباب و غیر اینها بیان فرماید و از ادله بر آن بجا می آورد آنچه را که این احوال از برای این افعال بآن شناخته شود پس خدای عز و جل در حقیقت مقدر از برای آنها

باشد و چنان نیست که آنها را تقدیر کند تا مقدار آنها را بشناسد و بداند و لیکن بجهت آنکه از برای غیر خود از هر که آن را نمی شناسد و نمیداند حال آنچه آن را تقدیر کرده آشکار کند بتقدیر کردنش آن را و این از آن ظاهرتر است که پنهان باشد و آشکارتر از آنکه بسوی شاهد آوردن بر آن محتاج باشد آیا نمی بینی که ما رجوع میکنیم بسوی اهل معرفت بضاعتها در تقدیر کردن آنها از برای ما پس علم ایشان بمقادیر آنها ایشان را منع نمیکند از آنکه آنها را از برای ما تقدیر کنند تا مقادیر آنها را از برای ما آشکار نمایند و جز این نیست که ما انکار کردیم که خدای عز و جل چنان باشد که بآنها بر بندگانش حکم فرموده باشد و ایشان را از بازگشتن از آنها منع نموده باشد که آنها را کرده باشد و آنها را هستی داده باشد و اما آنکه آن جناب عز و جل چنان باشد که آنها را خلق کرده باشد بخلق کرده باشد بخلق تقدیر پس آن را انکار نمیکنیم و شنیدم از بعضی از اهل علم که میگفت قضاء برده وجه است و اول وجهی از آنها علم است و آن قول خدای عز و جل است که إِلَّا حاجَةً فِی نَفْسِ یَعْقُوبَ قَضاها یعنی مگر حاجتی در نفس یعقوب که قضاء کرد آن را یعنی آن را دانست و دویم اعلام است و آن قول خدای عز و جل است که وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ و قول آن جناب عز و جل وَ قَضَیْنا إِلَیْهِ ذلِکَ الْأَمْرَ یعنی او را یا آن را اعلام کردیم چنان که گذشت و وجه سیم حکم است و آن قول خدای عز و جل است که یَقْضِی بِالْحَقِّ یعنی خدا حکم میکند بحق و چهارم قول و گفتنی است و آن قول خدای عز و جل است که وَ اللَّهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ یعنی خدا میگوید بحق و پنجم واجب ساختن است و آن قول خدای عز و جل است که فَلَمَّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ یعنی پس در هنگامی که قضاء کردیم بر سلیمان مردن را یعنی واجب ساختیم پس آن قضاء حتم است که خدا آن را واجب و محتوم ساخته و ششم امر و فرمان دادنست و آن قول خدای عز و جل است که وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ یعنی پروردگارت امر فرموده چنان که گذشت و هفتم آفریدنست و آن قول خدای عز و جل است که فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ یعنی پس قضاء کرد آنها را هفت آسمان و آفرید آنها را باین شماره در دو روز و هشتم فعل و کردار است و آن قول خدای عز و جل است که فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ یعنی پس بکن آنچه را که کننده و نهم تمام کردنست و آن قول خدای عز و جل است که فَلَمَّا قَضی مُوسَی الْأَجَلَ یعنی پس در هنگامی که تمام کرد موسی آن مدت معینی را که عبارت است از ده سال و قول آن جناب عز و جل از روی حکایت از موسی (ع) أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ وَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ یعنی هر یک از این دو قدرت را که عبارتست از هشت سال و ده سال تمام کنیم پس ستمی بر من نیست و خدا بر آنچه ما میگوئیم وکیل است و دهم فراغ و خلاص شدن از چیز است و آن قول خدای عز و

جل است که قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذِی فِیهِ تَسْتَفْتِیانِ یعنی قضاء کرده شد آن کاری که شما در آن طلب فتوی میکنید یعنی فراغ از آن از برای شما حاصل گردیده و قول قائل که حاجت تو را از برایت قضاء کردم یعنی از برای تو از آن فارغ و خلاص شدم پس روا باشد که گفته شود که همه چیزها بقضای خدای تبارک و تعالی و بقدر اوست باین معنی که خدای عز و جل آنها را دانسته و مقادیر آنها را دانسته و آن جناب عز و جل را در همه آنها حکمی است از خوبی یا بدی پس آنچه از خوبی باشد آن را قضاء فرموده باین معنی که خدا بآن امر کرده و آن را واجب ساخته و حق گردانیده و مبلغ و مقدارش را دانسته و آنچه از بدی باشد بآن امر نفرموده و آن را نپسندیده لیکن آن جناب عز و جل آن را قضاء کرده و تقدیر نموده باین معنی که آن را بمقدار و مبلغی که دارد دانسته و در آن بحکم خویش حکم فرموده و فتنه برده بر وجه است پس یک وجه از آنها گمراهی است و دویم آزمودنست و آن قول خدای عز و جل است که وَ فَتَنَّاکَ فُتُوناً یعنی آزمودیم او را آزمودنی و قول آن جناب عز و جل أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ یعنی منم آن خدائی که همه چیز را میدانم و چیزی بر من پوشیده و پنهان نیست آیا مردمان پنداشتند که واگذاشته میشوند باینکه بگویند که ایمان آوردیم و حال آنکه ایشان آزموده نمیشوند و مبتلی نمیگردند و سیم حجت است و آن قول خدای عز و جل است که ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ یعنی پس نمود حجت ایشان مگر آنکه گفتند تا آخر آنچه گذشت و چهارم شرکت و آن قول خدای عز و جل است که الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ یعنی و شرک سخت تر است از کشتن و کشته شدن و پنجم کفر است و آن قول خدای عز و جل است که أَلا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا یعنی آگاه باش که در کفر افتادند و ششم سوزانیدن بآتش است و آن قول خدای عز و جل است که إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ یعنی بدرستی که آنان که مقتول ساختند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را یعنی ایشان را سوزانیدند تا آخر آیه و هفتم عذاب است و آن قول خدای عز و جل است که یَوْمَ هُمْ عَلَی النَّارِ یُفْتَنُونَ یعنی در روزی که ایشان بر آتش معذب میشوند و قول آن جناب عز و جل ذُوقُوا فِتْنَتَکُمْ «یعنی بچشد عذاب خود را» و قول آن جناب عز و جل وَ مَنْ یُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ «یعنی و هر که خدا خواسته باشد عذاب یا عذاب کردن او را» فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً «یعنی پس هرگز تو مالک نمیشوی از برایش از خدا چیزی را» و هشتم کشتن است و آن قول خدای عز و جل است که إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا «یعنی اگر بترسید از آنکه در فتنه اندازند شما را آنان که کافر شدند یعنی شما را بکشتند» و قول آن جناب عز و جل فَما آمَنَ لِمُوسی إِلَّا ذُرِّیَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلی خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ یَفْتِنَهُمْ «یعنی پس ایمان نیاوردند بموسی و او را تصدیق نکردند مگر

فرزندانی چند از قوم موسی نه پدران ایشان بنا بر ترس از فرعون یا با ترس از او و از گروه خود از آنکه در فتنه اندازد و ایشان را یعنی ایشان را بکشد» و نهم بازداشتن است و آن قول خدای عز و جل است که وَ إِنْ كادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ «یعنی بدرستی که نزدیک بودند وفد ثقیف که در فتنه اندازند تو را یعنی تو را باز دارند از آنچه وحی کردیم بسوی تو» و دهم شدت محنت و سختی آزمایش است و آن قول خدای عز و جل است که رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا ای پروردگار ما مگردان ما را فتنه و محنت از برای آنان که کافر شدند» و قول آن جناب عز و جل که رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظّالِمِينَ «یعنی ای پروردگار ما مگردان ما را فتنه از برای گروه ستمکاران یعنی محنت و آزمایش تا بآن مفتون شوند و در دلهای خود بگویند که ما ایشان را نکشتیم مگر آنکه دین ایشان باطل و دین ما حق است پس این داعی ایشان باشد بسوی آتش دوزخ با آنچه ایشان بر آنند از کفر و ظلم و علی بن ابراهیم بر این وجوه ده گانه وجه دیگری را افزوده و گفته که از وجوه فتنه همان محبت و دوستی است و آن قول خدای عز و جل است که أَنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ «یعنی جز این نیست که مالهای شما و فرزندان شما فتنه یعنی محبت است و محبت دوست داشتن است» و در اینجا بمعنی محبوب است یعنی دوست داشته شده و ممکن است که مراد موضع حب و جای دوستی باشد و مؤلف میگوید که آنچه در نزد من و مذهب منست در این باب است که وجوه فتنه ده است و آنکه فتنه در این موضع نیز محنت با نون کلمن است نه محبت با باء ابجد و تصدیق این قول پیغمبر است که

1- أی یوجب الولد لابیه الجهل و الامتحان و البخل، و فی البحار باب القضاء و القدر و فی نسخه(و) «مجبنه» من الجبن مكان محنه، و قال المجلسیّ رحمه اللّه هناک ذیل كلام المصنّف: أقول: هذه الوجوه من القضاء و الفتنه المذكوره فی تفسیر النعمانیّ فیما رواه عن أمیر المؤمنین علیه السّلام و قد أثبتناه بإسناده فی كتاب القرآن انتهی. ثمّ اعلم أن هذا الخبر رواه أبو یعلی فی مسنده بإسناده عن أبی سعید الخدریّ عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله هكذا «الولد ثمره القلب و انه مجبنه مبخله محزنه».

الولد مجهله مجبنه مبخله

یعنی فرزند ندانستنگاه و جای بیدلی و مکان بخل است چه پدرش را از طلب علم بخود مشغول مینماید و او را بیدل میکند بجهت ترس از آنکه کشته شود و فرزندش بعد از او ضایع شود و او را بخیل میسازد زیرا که میخواهد که مال از برای او جمع کند و چه محنت از این بالاتر که چیزی این کس را از علم و شجاعت و سخاوت باز دارد و بجهل و جبن و بخل مبتلی گرداند و لیکن در تفسیر علی بن ابراهیم «ره» چنین است که أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ ای حب و حب بمعنی دوستی باشد و مؤلف بعد از ذکر این حدیث میگوید که این حدیث را در کتاب مقتل حسین بن علی علیهما السلام بطور مسند اخراج کرده ام.

حدیث 33

33- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ غِیَاثِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص بِالْمُحْتَکِرِینَ فَأَمَرَ بِحُکْرَتِهِمْ أَنْ یُخْرَجَ إِلَی بُطُونِ الْأَسْوَاقِ وَ حَیْثُ تَنْظُرُ الْأَبْصَارُ إِلَیْهَا فَقِیلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ قَوَّمْتَ عَلَیْهِمْ فَغَضِبَ ع حَتَّی عُرِفَ الْغَضَبُ فِی وَجْهِهِ وَ قَالَ أَنَا أُقَوِّمُ عَلَیْهِمْ إِنَّمَا السِّعْرُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (1) یَرْفَعُهُ إِذَا شَاءَ وَ یَخْفِضُهُ إِذَا شَاءَ وَ قِیلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ أَسْعَرْتَ لَنَا سِعْراً فَإِنَّ الْأَسْعَارَ تَزِیدُ وَ تَنْقُصُ فَقَالَ ع مَا کُنْتُ لِأَلْقَی اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِبِدْعَهٍ لَمْ یُحْدِثْ لِی فِیهَا شَیْئاً (2)

1- فی نسخه(و) «انما السعر علی اللّه عزّ و جلّ».
2- فی نسخه(و) و(ج) و(ه) «لم یحدث الی فیها شیئا»، و البدعه هنا بمعناها اللغوی.

فَدَعُوا عِبَادَ اللَّهِ يَأْكُلْ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از غیاث بن ابراهیم از حضرت جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) گذشت بنگه دارندگان غله و خوردنی که آن را برای روز گرانی نگاه میداشتند پس امر فرمود که غله و خوردنی ایشان که برای روز گرانی نگاهداشته بودند بسوی شکمهای بازارها و در جایی که دیدها بسوی آن می نگریست بیرون برده شود پس برسول خدا (ص) عرض شد که اگر بر ایشان قیمت میکردی و نرخ آن را معین میفرمودی بد نبود یا کاش چنین میکردی حضرت (ص) خشم فرمود بمرتبه که خشم در روی مبارکش شناخته شد و فرمود که آیا من بر ایشان قیمت میکنم جز این نیست که نرخ با خدای عز و جل است که آن را بالا میبرد چون خواهد و فرود می آورد آن را چون خواهد و برسول خدا (ص) عرض شد که کاش نرخی را از برای ما نرخ میکردی و در باب آن قرار دادی میدادی زیرا که نرخها زیاد می شود و کم می شود حضرت (ص) فرمود که من چنان نیستم که خدای عز و جل را ملاقات کنم با بدعت و تازه که در باب آن چیزی را بسوی من احداث نفرموده باشد پس بندگان خدا او را واگذارید تا از یک دیگر بخورند.

حدیث 34

34- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَكَّلَ بِالسِّعْرِ مَلَكاً يُدَبِّرُهُ بِأَمْرِهِ وَ قَالَ أَبُو حَمْزَةَ الثُّمَالِیُّ ذُكِرَ عِنْدَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع غَلَاءُ السِّعْرِ فَقَالَ وَ مَا عَلَیَّ مِنْ غَلَائِهِ إِنْ غَلَا فَهُوَ عَلَيْهِ وَ إِنْ رَخُصَ فَهُوَ عَلَيْهِ.

ص: 704

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه الغلاء هو الزیاده فی أسعار الأشیاء حتی یباع الشی ء بأکثر مما کان یباع فی ذلک الموضع و الرخص هو النقصان فی ذلک فما کان من الرخص و الغلاء عن سعه الأشیاء و قلتها فإن ذلک من الله عز و جل و یجب الرضا بذلک و التسلیم له و ما کان من الغلاء و الرخص بما یؤخذ الناس به لغیر قله الأشیاء و کثرتها من غیر رضی منهم به أو کان من جهه شراء واحد من الناس جمیع طعام بلد فیغلو الطعام لذلک فذلک من المسعر و المتعدی بشری طعام المصر کله-(1)

کَمَا فَعَلَهُ حَکِیمُ بْنُ حِزَامٍ کَانَ إِذَا دَخَلَ الطَّعَامُ الْمَدِینَهَ اشْتَرَاهُ کُلَّهُ فَمَرَّ عَلَیْهِ النَّبِیُّ ص فَقَالَ یَا حَکِیمَ بْنَ حِزَامٍ إِیَّاکَ أَنْ تَحْتَکِرَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود خدای عز و جل فرشته را بر نرخ گماشته که آن را بفرمانش تدبیر میکند و ابو حمزه ثمالی گفت که در نزد حضرت علی بن الحسین علیهم السلام گرانی مذکور شد فرمود که از گرانی آن بر من چیزی نیست اگر گران شود گرانی آن بر خدا است و اگر ارزان شود ارزانی آن بر او است.

1- هذا قول غیر الأشاعره، و اما هم فعلی ان الرخص و الغلاء لیسا الا من اللّه بناء علی أصلهم، و قوله: «لغیر قله الأشیاء- الخ» عطف بیان لقوله: «بما یؤخذ الناس به» أی و ما کان من الغلاء و الرخص بسبب عمل الناس الذی صح مؤاخذتهم علیه و هو غیر قله الأشیاء و کثرتها من اللّه تعالی من دون وجوب الرضی علی الناس به او کان من جهه- الخ.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که گرانی همان زیادتی در نرخهای چیزها است تا آنکه چیزی فروخته شود بیشتر از آنچه فروخته میشد و ارزانی همان نقصان در آنست پس آنچه ارزانی و گرانی ناشی از بسیاری چیزها و کمی آنها باشد از جانب خدای عز و جل است و رضای بآن و آن را تسلیم کردن و گردن نهادن واجب است و آنچه از گرانی و ارزانی بچیزی باشد که مردمان بآن گرفته می شوند بجهت غیر کم چیزها و بسیاری آنها بدون رضای ایشان بآن یا از جهت خریدن یکنفر از مردمان باشد که همه خوردنی شهر را بخرد و از برای همین خوردنی گران شود پس آن از نرخ کننده و از حد درگذرنده است بخریدن همه خوردنی شهر چنان که حکیم بن حزام این را بعمل آورد و عادتش این بود که چون خوردنی در مدینه داخل میشد همه آن را میخرید پس پیغمبر (ص) بر او گذشت و باو فرمود که ای حکیم بن حزام بپرهیز از آنکه احتکار و انبار داری کنی.

حدیث 35

35- حَدَّثَنَا بِذَلِکَ أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ سَلَمَهَ الْحَنَّاطِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع مَتَی کَانَ فِی الْمِصْرِ طَعَامٌ غَیْرُ مَا یَشْتَرِیهِ الْوَاحِدُ مِنَ النَّاسِ فَجَائِزٌ لَهُ أَنْ یَلْتَمِسَ بِسِلْعَتِهِ الْفَضْلَ لِأَنَّهُ إِذَا کَانَ فِی الْمِصْرِ طَعَامٌ غَیْرُهُ یَسَعُ النَّاسَ لَمْ یَغْلُ الطَّعَامُ لِأَجْلِهِ وَ إِنَّمَا یَغْلُو إِذَا اشْتَرَی الْوَاحِدُ مِنَ النَّاسِ جَمِیعَ مَا یَدْخُلُ الْمَدِینَهَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را باین پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از مسلمه حناط از حضرت صادق (ع) و در هر زمان که در شهر خوردنی و طعامی باشد غیر از آنچه یکنفر از مردمان آن را میخرد از برایش روا باشد که بمتاع خویش زیادتی را طلب کرد زیرا که چون در شهر خوردنی غیر از آن باشد که بهمه مردمان برسد خوردنی بجهت آن گران نشود و جز این نیست که گران می شود هر گاه یکنفر از مردمان همه آنچه را که در شهر داخل می شود بخرد.

حدیث 36

36- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَیْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِیٍّ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْحُکْرَهِ فَقَالَ إِنَّمَا الْحُکْرَهُ أَنْ تَشْتَرِیَ طَعَاماً- وَ لَیْسَ فِی الْمِصْرِ غَیْرُهُ فَتَحْتَکِرَهُ فَإِنْ کَانَ فِی الْمِصْرِ طَعَامٌ أَوْ مَتَاعٌ غَیْرُهُ(1) فَلَا بَأْسَ أَنْ تَلْتَمِسَ لِسِلْعَتِکَ الْفَضْلَ.

(2) و لو کان الغلاء فی هذا الموضع من الله عز و جل لما استحق المشتری لجمیع طعام المدینه الذم لأن الله عز و جل لا یذم العبد علی ما یفعله (3)- وَ لِذَلِکَ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْجَالِبُ مَرْزُوقٌ وَ الْمُحْتَکِرُ مَلْعُونٌ.

و لو کان منه عز و جل لوجب الرضا به و التسلیم له کما یجب إذا کان عن قله الأشیاء أو قله الریع لأنه من الله عز و جل و ما کان من الله عز و جل أو من الناس فهو سابق فی علم الله تعالی ذکره مثل خلق الخلق (4) و هو بقضائه و قدره علی ما بینته من معنی القضاء و القدر

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه از احمد و عبد اللّه پسران محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان بن علی حلبی از حضرت صادق (ع) که از انبار داری سؤال شد فرمود جز این نیست که انبارداری آنست که چیز خوردنی را بخری و در شهر غیر از آن نباشد و تو آن را حبس کنی از برای گران فروختن پس اگر در آن شهر خوردنی یا متاعی غیر از آن باشد با کسی نیست که بمتاع خویش زیادتی را طلب کنی و اگر گرانی در اینجا از خدای عز و جل باشد هر آینه خریداری که همه خوردنی شهر را میخرد مستحق مذمت نباشد زیرا که خدای عز و جل بنده را مذمت نمیکند بر آنچه خود آن را میکند و از برای همین رسول خدا (ص) فرمود که

1- فی حاشیه نسخه(ه) «طعام أو بیاع غیره».

2- الظاهر أن قوله: «و لو كان الغلاء فى هذا الموضع- الخ» من الصدوق رحمه اللّه كما يظهر من الفقيه.
3- أى ما يفعله اللّه، و فى نسخه(و) «على ما لا يفعله» أى ما لا يفعله العبد.
4- فى نسخه(و) و(ن) «قبل خلق الخلق».

الجالب مزروق و المحتكر ملعون

یعنی کشنده که جلابی میکند و خوردنی را از جایی بجائی میبرد روزی داده شده است که خدا او را روزی میدهد و انباردار که خوردنی را حبس میکند با تحقق شرائط احتکار ملعونست که خدا و خلق او را نفرین کرده اند و اگر گرانی از خدای عز و جل باشد رضای بآن و آن را تسلیم کردن واجب باشد چنان که واجب است هر گاه گرانی ناشی از کم چیزها و کمی دخل و در آمد باشد که آن از خدای عز و جل است و آنچه از خدای عز و جل یا از مردمان باشد در علم خدای تعالی ذکره پیش گرفته مثل آفریدگان و آن بقضاء و قدر اوست بنا بر آنچه من بیان کردم از معنی قضاء و قدر.

61- باب الأطفال و عدل الله عز و جل فيهم

باب شصت و يكم در ذكر اطفال و عدل خداى عز و جل در باب ايشان:

حديث 1

1- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يَحْيَى بْنِ ضُرَيْسٍ الْبَجَلِيُّ (1) قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَارَةَ السُّكَّرِیُّ السُّرْيَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَاصِمٍ بِقَزْوِينَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَارُونَ الْكَرْخِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ سَلَّامِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی يَزِيدُ بْنُ سَلَّامٍ عَنْ أَبِيهِ سَلَّامِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ص.(2)

ص: 708

1- فى نسخه(و) و(ه) و(ب) و(د) «الحسن بن يحيى- الخ» و فى نسخه(و) بزياده «رحمه اللّه».

2- فى البحار فى الباب الثالث عشر من الجزء الخامس و فى تفسير البرهان ذيل الآيه المذكوره و فى نسخه(و) و(ج) بعد قوله: «حدّثنى أبى يزيد بن سلام» هكذا: «عن أبيه سلام بن عبيد اللّه أخى عبد اللّه بن سلام عن عبد اللّه بن سلام مولى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله» و فى نسخه(ن) و(و) و(ج) «سلام بن عبد اللّه» مكبرا، و كون سلام بن عبيد اللّه أخا لعبد اللّه بن سلام مع اختلاف الأب يصححه كونهما أخوين للام فقط.

أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقُلْتُ أَخْبِرْنِی أَ یُعَذِّبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً بِلَا حُجَّهٍ فَقَالَ مَعَاذَ اللَّهِ قُلْتُ فَأَوْلَادُ الْمُشْرِکِینَ فِی الْجَنَّهِ أَمْ فِی النَّارِ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَوْلَی بِهِمْ إِنَّهُ إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ وَ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَلَائِقَ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ یَأْتِی بِأَوْلَادِ الْمُشْرِکِینَ فَیَقُولُ لَهُمْ عَبِیدِی وَ إِمَائِی مَنْ رَبُّکُمْ وَ مَا دِینُکُمْ وَ مَا أَعْمَالُکُمْ قَالَ فَیَقُولُونَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْتَ خَلَقْتَنَا وَ لَمْ نَخْلُقْ شَیْئاً وَ أَنْتَ أَمَتَّنَا وَ لَمْ نُمِتْ شَیْئاً وَ لَمْ تَجْعَلْ لَنَا أَلْسِنَهً نَنْطِقُ بِهَا وَ لَا أَسْمَاعاً نَسْمَعُ بِهَا وَ لَا کِتَاباً نَقْرَؤُهُ وَ لَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَهُ وَ لا عِلْمَ لَنا إِلَّا ما عَلَّمْتَنا قَالَ فَیَقُولُ لَهُمْ عَزَّ وَ جَلَّ عَبِیدِی وَ إِمَائِی إِنْ أَمَرْتُکُمْ بِأَمْرٍ أَ تفعلوه [تَفْعَلُونَهُ] فَیَقُولُونَ السَّمْعَ وَ الطَّاعَهَ لَکَ یَا رَبَّنَا قَالَ فَیَأْمُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَاراً یُقَالُ لَهَا الْفَلَقُ أَشَدُّ شَیْ ءٍ فِی جَهَنَّمَ عَذَاباً فَتَخْرُجُ مِنْ مَکَانِهَا سَوْدَاءَ مُظْلِمَهً بِالسَّلَاسِلِ وَ الْأَغْلَالِ فَیَأْمُرُهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ تَنْفُخَ فِی وُجُوهِ الْخَلَائِقِ نَفْخَهً فَتَنْفُخُ فَمِنْ شِدَّهِ نَفْخَتِهَا تَنْقَطِعُ السَّمَاءُ وَ تَنْطَمِسُ النُّجُومُ وَ تَجْمُدُ الْبِحَارُ وَ تَزُولُ الْجِبَالُ وَ تُظْلِمُ الْأَبْصَارُ وَ تَضَعُ الْحَوَامِلُ حَمْلَهَا وَ یَشِیبُ الْوِلْدَانُ مِنْ هَوْلِهَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ ثُمَّ یَأْمُرُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَطْفَالَ الْمُشْرِکِینَ أَنْ یُلْقُوا أَنْفُسَهُمْ فِی تِلْکَ النَّارِ فَمَنْ سَبَقَ لَهُ فِی عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَکُونَ سَعِیداً أَلْقَی نَفْسَهُ فِیهَا فَکَانَتْ عَلَیْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً کَمَا کَانَتْ عَلَی إِبْرَاهِیمَ ع وَ مَنْ سَبَقَ لَهُ فِی عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَکُونَ شَقِیّاً امْتَنَعَ فَلَمْ یُلْقِ نَفْسَهُ فِی النَّارِ فَیَأْمُرُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی النَّارَ فَتَلْتَقِطُهُ لِتَرْکِهِ أَمْرَ اللَّهِ وَ امْتِنَاعِهِ مِنَ الدُّخُولِ فِیهَا فَیَکُونُ تَبَعاً لِآبَائِهِ فِی جَهَنَّمَ وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ. فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ. خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ إِنَ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِما یُرِیدُ. وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ(1).

ص: 709

1- هود: 108.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن یحیی بن ضریس بجلی «ره» گفت که حدیث کرد ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را ابو جعفر محمد بن عماره سکری سریانی گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن عاصم در قزوین گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن هرون کرخی گفت که حدیث کرد ما را ابو جعفر احمد بن عبد اللَّه بن یزید بن سالم بن عبید اللَّه مولای رسول خدا (ص) گفت که حدیث کرد مرا عبد اللَّه بن یزید گفت که حدیث کرد مرا پدرم یزید بن سلام از پدرش سلام بن عبید الله برادر عبد اللَّه بن سلام از عبد اللَّه بن سلام مولای رسول خدا (ص) که فرمود رسول خدا (ص) را سؤال نمودم و عرض کردم که مرا خبر ده که آیا خدای عز و جل بی حجتی آفریده را عذاب میکند فرمود معاذ اللَّه پناه میبرم بخدا که خدا چنین امری از او سر زند عرض کردم پس فرزندان مشرکان در بهشتند یا در آتش دوزخ فرمود که خدای تبارک و تعالی بایشان سزاوارتر است بدرستی که چون روز قیامت شود و خدای عز و جل همه خلائق را بجهت فصل قضاء و حکم حق جمع کند فرزندان مشرکان را می آورد و بایشان میفرماید که ای بندگان و کنیزان من کیست پروردگار شما و چیست دین شما و کارهای شما چیست حضرت فرمود که میگویند خداوندا ای پروردگار ما تو ما را آفریدی و ما چیزی را نیافریدیم و تو ما را میراندی و ما چیزی را نمیرانیدیم و از برای ما زبانها را قرار ندادی که گویا شود و نه گوش ها که بشنود و نه کتابی که ما آن را بخوانیم و نه پیغمبری که ما او را پیروی کنیم و ما را دانشی نیست مگر آنچه بما تعلیم داده حضرت فرمود که خدای عز و جل بایشان میفرماید که ای بندگان و کنیزان من اگر شما را بامری فرمان دهم آن را میکنید عرض میکنند که میشنویم و تو را اطاعت میکنیم ای پروردگار ما حضرت فرمود پس خدای عز و جل آتشی را امر میکند که آن را فلق میگویند و آن سخت تر چیزی است در دوزخ از روی عذاب که عذابش از هر چیزی که در دوزخ است بیشتر باشد پس از جای خود بیرون آید سیاه و تار با زنجیرها و غلها و خدای عز و جل آن را فرمان دهد که در رویهای خلائق بدمد دمیدنی اندک یا سخت پس از سختی دمیدنش آسمان بریده و پاره شود و ستارگان ناپدید شوند و دریاها فشرده و بسته و کوهها نیست و نابود و دیده ها تار گردند و زنان آبستن بار خود را بر زمین گذارند و بچه را بیندازند و بچگان از ترس آن پیر شوند در روز قیامت بعد از آن خدای تبارک و تعالی اطفال مشرکان را امر فرماید که خود را در آن آتش افکنند پس هر که در علم خدای عز و جل از برایش پیشی گرفته باشد که نیکبخت باشد خود را در آن افکند و آتش بر او سرد و سلامت باشد چنان که بر

ابراهیم (ع) سرد و سلامت بود و هر که در علم خدای عز و جل از برایش پیشی گرفته باشد که بدبخت باشد امتناع کند و باز ایستد و خود را در آن آتش نیفکند پس خدای تبارک و تعالی آتش را فرمان دهد تا بجهت ترک کردنش امر خدا را و امتناعش از داخل شدن در آن برچیند و ناگاه بگیرد پس او در دوزخ پیرو از برای پدرانش باشد و اینست معنی قول خدای عز و جل که فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ «یعنی پس از جمله ایشان صاحب شقاوت و بدبختی است و بعضی از ایشان صاحب سعادت و نیکبختی است پس اما آنان که بدبخت شدند در آتش دوزخ باشند از برای ایشانست در دوزخ فریاد و ناله زفیر اول آواز خر است و شهیق آخر آواز آن یعنی ایشان از شدت عذاب در دوزخ فریاد کنند چون فریاد کردن خر در حالتی که جاویدان در آنند مادامی که آسمانها و زمین باشند و مراد از آن تخلید و تایید است یا مراد آسمانها و زمین آخرت است یا مراد از آسمانها فوق و زبر و مراد از زمین تحت و زیر دست مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب و عقوبت باشند و یکی از آنها عذاب آتش است پس مراد خلود در عذاب آتش باشد نه از خلود در دوزخ یا استثناء باعتبار ابتداء و آغاز است بدرستی که پروردگار تو کننده است هر چیزی را که خواهد و اما آنان که نیک بخت شدند پس در بهشتند در حالتی که جاویدانند در آن مادامی که آسمانها و زمین باشند و مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را بمرتبه بلندتر از آن برساند که زیاده بر رتبه ایشان است یا مراد تعلیق هر محال باشد که آن خواست خدا است بخروج ایشان از بهشت یا استثناء باعتبار ابتداء است در حالی که بخشش است نه منقطع و بریده یعنی الی غیر النهایه ممتد و کشیده باشد.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ لِأَيِّ عِلَّةٍ أَغْرَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الدُّنْيَا كُلَّهَا فِی زَمَنِ نُوحٍ ع وَ فِيهِمُ الْأَطْفَالُ وَ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ فَقَالَ مَا كَانَ فِيهِمُ الْأَطْفَالُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْقَمَ أَصْلَابَ قَوْمِ نُوحٍ وَ أَرْحَامَ نِسَائِهِمْ أَرْبَعِينَ عَاماً فَانْقَطَعَ نَسْلُهُمْ فَغَرِقُوا وَ لَا طِفْلَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُهْلِكَ بِعَذَابِهِ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَ أَمَّا الْبَاقُونَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ ع فَأُغْرِقُوا لِتَكْذِيبِهِمْ لِنَبِيِّ اللَّهِ نُوحٍ ع وَ سَائِرُهُمْ أُغْرِقُوا بِرِضَاهُمْ بِتَكْذِيبِ الْمُكَذِّبِينَ وَ مَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَرَضِیَ بِهِ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ وَ أَتَاهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی «رضی» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی از حضرت امام رضا (ع) که گفت بآن حضرت عرض کردم که بچه علت خدای عز و جل در زمان نوح (ع) همه دنیا را غرق کرد و در میان ایشان اطفال و کسی بود که او را هیچ گناهی نبود حضرت فرمود که در میانه ایشان اطفال نبود زیرا که خدای عز و جل چهل سال صلبهای قوم نوح و رحمهای زنان ایشان را عقیم و خشک گردانید که کسی را فرزند نشد و نسل ایشان منقطع و بریده شد پس غرق شدند و هیچ طفلی در میان ایشان نبود و خدای عز و جل چنان نیست که بعذاب خویش هلاک گرداند کسی را که گناهی از برایش نباشد و اما باقی ماندگان از قوم نوح (ع) غرق شدند بجهت آنکه ایشان نوح پیغمبر خدا (ع) را بدروغ نسبت دادند و سائر ایشان برضامندی ایشان بتکذیب مکذبان غرق شدند و هر که از امری پنهان باشد و بآن راضی شود چون کسی باشد که آن را حاضر بوده و بجای آورده.

ص: 711

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ ع قَالَ: إِنَّ أَوْلَادَ الْمُسْلِمِینَ هُمْ مَوْسُومُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَافِعٌ وَ مُشَفَّعٌ(1) فَإِذَا بَلَغُوا اثْنَتَیْ عَشْرَهَ سَنَهً کُتِبَتْ لَهُمُ الْحَسَنَاتُ وَ إِذَا بَلَغُوا الْحُلُمَ کُتِبَتْ عَلَیْهِمُ السَّیِّئَاتُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی الله» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از محمد بن سنان از طلحه بن زید از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که فرمود فرزندان مسلمانان ایشانند که در نزد خدای عز و جل موسوم اند به درخواست کننده که درخواستش قبول می شود و چون بدوازده سال برسند خوبیها از برای ایشان نوشته شود و چون بخواب دیدن یعنی محتلم شدن برسند و مراد این است که چون بالغ شوند گناهان بر ایشان نوشته شود و ذکر احتلام بجهت آنست که آن روشنتر دلیلی است بر بلوغ با غلبه که دارد.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ احْتَجَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی سَبْعَهٍ عَلَی الطِّفْلِ وَ الَّذِی مَاتَ بَیْنَ النَّبِیِّینَ وَ الشَّیْخِ الْکَبِیرِ الَّذِی أَدْرَکَ النَّبِیَّ وَ هُوَ لَا یَعْقِلُ- وَ الْأَبْلَهِ وَ الْمَجْنُونِ الَّذِی لَا یَعْقِلُ وَ الْأَصَمِّ وَ الْأَبْکَمِ فَکُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ یَحْتَجُّ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ(2)

ص: 712

1- أی معلومون عنده تعالی، و فی حاشیه نسخه(ن) «مسوفون» أی مرجون مؤخرون فی أمرهم الی یوم القیامه، و قوله: «شافع مشفع» أی کل منهم، و لا استبعاد فیه کما ورد فی حدیث المحبنطئ علی باب الجنه.
2- کاحتجاج أولاد المشرکین علیه تعالی المذکور فی الحدیث الأول.

قَالَ فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فَيُؤَجِّجُ لَهُمْ نَاراً(1) وَ يَقُولُ إِنَّ رَبَّكُمْ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَثِبُوا فِيهَا (2) فَمَنْ وَثَبَ فِيهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ مَنْ عَصَى سِيقَ إِلَى النَّارِ.

ترجمه:

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی اللَّه» گفتند که حدیث کردند ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد بن عمران اشعری از علی بن اسماعیل از حماد بن عیسی از حریز از زراره از حضرت باقر (ع) که فرمود چون روز قیامت شود خدای عز و جل بر هفت کس حجت آورد بر طفل و کسی که در میانه دو پیغمبر مرده و شیخ کبیر و پیر مسنی که پیغمبر را دریافته و حال آنکه او در نمییابد و ابله یعنی کسی که در امور دنیا کم عقل باشد و دیوانه که هیچ عقل ندارد و کر و گنگ پس هر یک از ایشان بر خدای عز و جل حجت می آورد حضرت فرمود پس خدای تبارک و تعالی فرستاده را بسوی ایشان میفرستد و آتشی را از برای ایشان می افروزد و میگوید که پروردگار شما شما را امر میفرماید که در این آتش جهید پس هر که در آن جهد بر او سرد و سلامت باشد و هر که نافرمانی کند بسوی آتش دوزخ رانده شود.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ فَضْلِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع صَلَّى عَلَى ابْنٍ لِجَعْفَرٍ ع صَغِيرٍ فَكَبَّرَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ إِنَّ هَذَا وَ شِبْهَهُ لَا يُصَلَّى عَلَيْهِ وَ لَوْ لَا أَنْ يَقُولَ النَّاسُ إِنَّ بَنِی هَاشِمٍ لَا يُصَلُّونَ عَلَى الصِّغَارِ مَا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ قَالَ زُرَارَةُ فَقُلْتُ فَهَلْ سُئِلَ عَنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ نَعَمْ قَدْ سُئِلَ عَنْهُمْ فَقَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ أَ تَدْرِی مَا قَوْلُهُ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ قَالَ فَقُلْتُ لَا وَ اللَّهِ فَقَالَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِمُ الْمَشِيَّةُ إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ احْتَجَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى سَبْعَةٍ عَلَى الطِّفْلِ وَ عَلَى الَّذِی مَاتَ بَيْنَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ وَ عَلَى الشَّيْخِ الْكَبِيرِ الَّذِی يُدْرِكُ النَّبِيَّ وَ هُوَ لَا يَعْقِلُ وَ الْأَبْلَهِ وَ الْمَجْنُونِ الَّذِی لَا يَعْقِلُ وَ الْأَصَمِّ وَ الْأَبْكَمِ فَكُلُّ هَؤُلَاءِ يَحْتَجُّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ رَسُولًا وَ يُخْرِجُ إِلَيْهِمْ نَاراً فَيَقُولُ لَهُمْ إِنَّ رَبَّكُمْ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَثِبُوا فِی هَذِهِ النَّارِ فَمَنْ وَثَبَ فِيهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ مَنْ عَصَاهُ سِيقَ إِلَى النَّارِ.

1- فی نسخه(ط) و(ن) «فیؤجج الیهم نارا».
2- فی نسخه(ب) و(د) «أن تقیموا فیها».

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی الله» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از فضل بن عامر از موسی بن قاسم بجلی از حماد بن عیسی از حریز از زراره بن اعین که گفت حضرت باقر (ع) را دیدم که بر پسری از امام جعفر (ع) نماز کرد و بر او تکبیر گفت بعد از آن فرمود که ای زراره بدرستی که این و امثال این نماز بر او نمیشود و اگر نه این بود که مردم میگویند که بنی هاشم بر کودکان نماز نمیکنند بر او نماز نمیکردم زراره میگوید که عرض کردم آیا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از ایشان سؤال شد فرمود آری از ایشان سؤال شد پس آن حضرت (ص) فرمود که خدای تبارک و تعالی داناتر است بآنچه عامل بودند بعد از آن فرمود که ای زراره آیا میدانی که معنی قول آن حضرت که خدا داناتر است بآنچه عامل بودند چیست زراره میگوید که عرض کردم نه بخدا سوگند فرمود که خدای عز و جل را در باب ایشان مشیت است بدرستی که چون قیامت شود خدای تبارک و تعالی بر هفت کس حجت آورد بر طفل و بر کسی که در میانه دو پیغمبر مرده و بر پیر مسنی که پیغمبر را در مییابد و حال آنکه در نمییابد و ابله و دیوانه که هیچ عقل ندارد و کر و گنگ پس همه این گروه خدای عز و جل در روز قیامت بر ایشان حجت می آورد و رسولی بسوی ایشان میفرستد و آتشی را بسوی ایشان بیرون می آورد و بایشان میگوید که پروردگار شما شما را امر میفرماید که در این آتش جهید پس هر که در آن جهد بر او سر دو سلامت باشد و هر که او را نافرمانی کند بسوی آتش دوزخ رانده شود.

ص: 714

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْهَیْثَمِ بْنِ أَبِی مَسْرُوقٍ النَّهْدِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی کَفَّلَ إِبْرَاهِیمَ ع وَ سَارَهَ أَطْفَالَ الْمُؤْمِنِینَ- یُغَذُّونَهُمْ(1) مِنْ شَجَرَهٍ فِی الْجَنَّهِ لَهَا أَخْلَافٌ کَأَخْلَافِ الْبَقَرِ فِی قُصُورٍ مِنْ دُرٍّ(2) فَإِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ أُلْبِسُوا وَ طُیِّبُوا وَ أُهْدُوا إِلَی آبَائِهِمْ فَهُمْ مَعَ آبَائِهِمْ مُلُوکٌ فِی الْجَنَّهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی اللَّه» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه از هیثم بن ابی مسروق نهدی از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از حلبی از حضرت صادق (ع) که فرمود خدای تبارک و تعالی ابراهیم و ساره را کفیل اطفال مؤمنین گردانیده که ایشان را غذا دهند از درختی در بهشت که آن را پستانها است چون پستانهای گاو در قصرهائی از در و چون روز قیامت شود جامها بایشان در پوشیده شود و خوشبو و پاکیزه گردانیده شوند و بهدیه بسوی پدران خویش فرستاده شوند پس ایشان با پدران خویش در بهشت پادشاهانند.

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ (3)

ص: 715

1- هکذا فی النسخ، و القاعده تقتضی یغذوانهم کما فی البحار عن الفقیه.
2- فی حاشیه نسخه(ط) کلمه «زریعه» بدلا عن «در»، و هی کل شی ء ناعم.
3- الطور: 21.

قَالَ قَصُرَتِ الْأَبْنَاءُ عَنْ عَمَلِ الْآبَاءِ فَأَلْحَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَبْنَاءَ بِالْآبَاءِ لِيُقِرَّ بِذَلِکَ أَعْيُنَهُمْ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی اللَّه» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از سیف بن عمیره از ابو بکر حضرمی از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ فرمود که پسران از عمل پدران قاصر بودند پس خدای عز و جل پسران را بپدران ملحق گردانید تا چشمهای ایشان بآن روشن شود و بعضی از نسخ توحید لفظ ذریتهم در هر دو موضع از آیه شریفه ذریاتهم بجمع نوشته شده و جمع اول قرائت نافع را بر عمرو بن عامر و جمع دویم قرائت ابو عمر و ابن عامر است مگر آنکه ابو عمرو اول را بکسر تاء خوانده که مفعول دویم باشد چه او بجای و اتبعتهم بوصل همزه ساقط در درج و تشدید تاء مفتوح و فتح عین و تاء قرشت ساکن که قرائت دیگرانست و اتبعنا هم بفتح همزه قطع و سکون تاء و عین و نون کلمن مفتوح و الفی بعد از آن میخواند و اول فعل غائب از باب افتعال و دویم فعل متکلم مع الغیر از باب افعال باشد و ترجمه آیه اینست که و آن کسانی که ایمان آوردند و فرزندان ایشان ایشان را پیروی نمودند بایمان یا ما بایمان فرزندان ایشان را پیرو ایشان گردانیدیم در رسانیدیم فرزندان ایشان را بایشان و حکم فرزند است و حکم پدر چون حکم مادر و دختر در حکم پسر است.

ص: 716

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُوسَی بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِی زَکَرِیَّا عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا مَاتَ طِفْلٌ مِنْ أَطْفَالِ الْمُؤْمِنِینَ نَادَی مُنَادٍ فِی مَلَکُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ قَدْ مَاتَ فَإِنْ کَانَ قَدْ مَاتَ وَالِدَاهُ أَوْ أَحَدُهُمَا أَوْ بَعْضُ أَهْلِ بَیْتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ دُفِعَ إِلَیْهِ یَغْذُوهُ وَ إِلَّا دُفِعَ إِلَی فَاطِمَهَ ص تَغْذُوهُ حَتَّی یَقْدَمَ أَبَوَاهُ أَوْ أَحَدُهُمَا أَوْ بَعْضُ أَهْلِ بَیْتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَتَدْفَعُهُ إِلَیْهِ (1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی اللَّه» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از موسی بن سعدان از عبد اللّه بن قاسم از ابو زکریاء از ابو بصیر که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد نداکننده در ملکوت آسمانها و زمین نداء کند که آگاه باشید که فلان مرد پس اگر پدر و مادرش یا یکی از ایشان یا بعضی از خاندانش از مؤمنان مرده باشند بسوی او دفع شود که او را غذا دهد و اگر نه بسوی فاطمه زهراء صلوات اللَّه علیها دفع شود که او را غذا دهد تا آنکه پدر و مادرش یا یکی از ایشان یا بعضی از خاندانش از مؤمنان بیایند پس حضرت فاطمه (ع) آن طفل را باو میدهد.

1- لا تنافی بین هذا و الحدیث السادس، اذ یمکن الجمع باختصاصها علیها السلام باطفال المؤمنین من ذریتها، أو التبعیض علی نحو آخر أو یغذوانهم بأمرها، أو التبعیض فی التغذیه، مع أنّه لا تزاحم فی العمل فی تلک الدار.

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیِّ مِنْ وُلْدِ نَوْفَلِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ أَخْبَرَنِی مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عِیسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعُمَرِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیٍّ ع فِی الْمَرَضِ یُصِیبُ الصَّبِیَّ قَالَ کَفَّارَهٌ لِوَالِدَیْهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس از پدرش از محمد بن احمد بن یحیی که گفت حدیث کرد ما را محمد بن حسان از حسن بن محمد نوفلی که از فرزندان نوفل بن عبد المطلب بود که گفت خبر داد مرا محمد بن جعفر از محمد بن علی از عیسی بن عبد اللّه عمری از پدرش از جدش از علی (ع) که در باب بیماری که بکودک میرسد فرمود که کفاره ایست از برای پدر و مادرش که گناهان ایشان پوشیده و آمرزیده می شود.

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی مَوْلَی آلِ سَامٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص تَزَوَّجُوا الْأَبْکَارَ فَإِنَّهُنَّ أَطْیَبُ شَیْ ءٍ أَفْوَاهاً وَ أَدَرُّ شَیْ ءٍ أَخْلَافاً وَ أَفْتَحُ شَیْ ءٍ أَرْحَاماً أَ مَا عَلِمْتُمْ أَنِّی أُبَاهِی بِکُمُ الْأُمَمَ- یَوْمَ الْقِیَامَهِ حَتَّی بِالسِّقْطِ یَظَلُّ مُحْبَنْطِئاً عَلَی بَابِ الْجَنَّهِ فَیَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّهَ فَیَقُولُ لَا حَتَّی یَدْخُلَ أَبَوَایَ قَبْلِی فَیَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَکٍ مِنَ الْمَلَائِکَهِ ایتِنِی بِأَبَوَیْهِ فَیَأْمُرُ بِهِمَا إِلَی الْجَنَّهِ فَیَقُولُ هَذَا بِفَضْلِ رَحْمَتِی لَکَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از عبد الأعلی مولای آل سام از حضرت صادق (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که دختران باکره را زن کنید زیرا که دهانهای ایشان از هر چیزی خوشبوتر است و پستانهای ایشان از هر چیزی پرشیرتر و زهدانهای ایشان از هر چیزی گشوده تر آیا ندانسته اید که من در روز قیامت بشما امتها مباهات و فخر میکنم حتی بسقط که بچه ناتمام افتاده باشد بر در بهشت خشمناک میگردد بطوری که از خشم و دلتنگی شکمش ورم دارد پس خدای عز و جل باو میفرماید که داخل بهشت شو عرض میکند نمیشوم تا پدر و مادرم پیش از من داخل شوند بعد از آن خدای عز و جل بفرشته از فرشتگان میفرماید که پدر و مادرش را بنزد من آورید بعد از آنکه می آیند امر میفرماید که ایشان را بسوی بهشت برند و بآن طفل میفرماید که این بفضل رحمت و افزونی مهربانی منست از برای تو و بعضی لفظ این حدیث را که بخشمناک مذکور شد تفسیر بممتنع کرده اند و این امتناع امتناع طلب است نه سر کشی.

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِیدِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَطْفَالِ الْأَنْبِیَاءِ ع فَقَالَ لَیْسُوا کَأَطْفَالِ سَائِرِ النَّاسِ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ بَقِیَ کَانَ صِدِّیقاً قَالَ لَوْ بَقِیَ کَانَ عَلَی مِنْهَاجِ أَبِیهِ ص.

ص: 719

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی که گفت حدیث کرد ما را محمد بن ولید از حماد بن عثمان از جمیل بن دراج از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را از اطفال پیغمبران علیهم السلام سؤال کردم فرمود که ایشان چون اطفال سائر مردمان نیستند و گفت که آن حضرت را سؤال کردم از ابراهیم پسر رسول خدا (ص) که اگر باقی مانده بود صدیق بود و فرمود که اگر مانده بود بر طریقه پدرش (ص) می بود.

حدیث 12

12- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ كَانَ عَلَى قَبْرِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ ص عِذْقٌ يُظِلُّهُ عَنِ الشَّمْسِ فَلَمَّا يَبِسَ الْعِذْقُ ذَهَبَ أَثَرُ الْقَبْرِ فَلَمْ يُعْلَمْ مَكَانُهُ وَ قَالَ ع مَاتَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ كَانَ لَهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ شَهْراً فَأَتَمَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَضَاعَهُ فِی الْجَنَّهِ.

قال مصنف هذا الكتاب فی الأطفال و أحوالهم إن الوجه فی معرفه العدل و الجور و الطریق إلى تمیزهما لیس هو میل الطباع إلى الشی ء و نفورها عنه و إنه استحسان العقل له و استقباحه إیاه فلیس یجوز لذلک أن نقطع بقبح فعل من الأفعال لجهلنا بعلله و لا أن نعمل فی إخراجه عن حد العدل على ظاهر صورته بل الوجه إذا أردنا أن نعرف حقیقه نوع من أنواع الفعل قد خفی علینا وجه الحكمه فیه أن نرجع إلى الدلیل الذی یدل على حكمه فاعله و نفرغ إلى البرهان الذی یعرفنا حال محدثه فإذا أوجبنا له فی الجمله أنه لا یفعل إلا الحكمه و الصواب و ما فیه الصنع و الرشاد لزمنا أن نعم بهذه القضیه أفعاله كلها جهلنا عللها أم عرفناها إذ لیس فی العقول قصرها على نوع من الفعل دون نوع و لا خصوصها فی جنس دون جنس أ لا ترى أنا لو رأینا أبا قد ثبتت بالدلائل عندنا حكمته و صح بالبرهان لدینا عدله(1)

1- فی نسخه(ج) و حاشیه نسخه(ط) «و وضح بالبرهان- الخ».

يقطع جارحه من جوارح ولده أو يكوى عضوا من أعضائه و لم نعرف السبب فى ذلک و لا العله التى لها يفعل ما يفعله به لم يجز لجهلنا بوجه المصلحه فيه أن ننقض ما قد أثبته البرهان الصادق فى الجمله من حسن نظره له و لإرادته الخير به فکذلک أفعال الله العالم بالعواقب و الابتداء تبارک و تعالى لما أوجب الدليل فى الجمله أنها لا تکون إلا حکمه و لا تقع إلا صوابا لم يجز لجهلنا بعلل کل منها على التفصيل أن نقف فيما عرفناه من جمله أحکامها لا سيما و قد عرفنا عجز أنفسنا عن معرفه علل الأشياء و قصورها عن الإحاطه بمعانى الجزئيات هذا إذا أردنا أن نعرف الجمله التى لا يسع جهلها من أحکام أفعاله عز و جل فأما إذا أردنا أن نستقصى معانيها و نبحث عن عللها فلن نعدم فى العقول بحمد الله ما يعرفنا من وجه الحکمه فى تفصيلاتها ما يصدق الدلاله على جملتها و الدليل على أن أفعال الله تبارک و تعالى حکمه بعدها من التناقض و سلامتها من التفاوت و تعلق بعضها ببعض و حاجه الشى ء إلى مثله و ائتلافه بشکله و اتصال کل نوع بشبهه حتى لو توهمت على خلاف ما هى عليه من دوران أفلاکها و حرکه شمسها و قمرها و مسير کواکبها لانتقضت و فسدت فلما استوفت أفعال الله عز و جل ما ذکرناه من شرائط العدل و سلمت مما قدمناه من علل الجور صح أنها حکمه و الدليل على أنه لا يقع منه عز و جل الظلم و لا يفعله أنه قد ثبت أنه تبارک و تعالى قديم غنى عالم لا يجهل و الظلم لا يقع إلا من جاهل بقبحه أو محتاج إلى فعله منتفع به فلما کان أنه تبارک و تعالى قديما غنيا لا تجوز عليه المنافع و المضار عالما بما کان و يکون من قبيح و حسن صح أنه لا يفعل إلا الحکمه و لا يحدث إلا الصواب أ لا ترى أن من صحت حکمته منا لا يتوقع منه مع غنائه عن فعل القبيح و قدرته على ترکه و علمه بقبحه و ما يستحق من الذم على فعله ارتکاب العظائم فلا يخاف عليه مواقعه القبائح و هذا بين و الحمد لله

ص: 721

ترجمه:

بهمین اسناد از حماد بن عثمان از عامر بن عبد اللَّه روایت است که گفت از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود بر سر قبر ابراهیم پسر رسول خدا (ص) شاخ درخت خرمائی بود که آن را از آفتاب سایه میداد و نمیگذاشت که آفتاب بر آن بتابد و چون آن شاخه خشک شد نشانه قبر برطرف شد و جای آن را کسی ندانست و حضرت (ع) فرمود که ابراهیم پسر رسول خدا (ص) مرد و او را هجده ماه بود پس خدای عز و جل شیر خوردنش را در بهشت تمام گردانید.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب در باب اطفال و احوال ایشان میگوید که وجه در معرفت عدل و جور و راه بسوی تمیز دادن اینها همان میل طباع بسوی چیزی و نفرت آنها از آن چیز نیست و بدرستی که آن استحسان عقل است که عقل آن را خوب و نیکو شمرد تا عدول باشد و استقباح آنست که عقل آن را زشت شمرد تا جور باشد و از برای همین جائز نباشد که ما بقبح فعلی از افعال قطع کنیم بجهت جهل ما بعلتهای آن و نه آنکه در بیرون بردنش از حد عدل از ظاهر صورتش عمل شود بلکه وجه آن هر گاه خواسته باشیم که حقیقت نوعی از انواع فعل را که وجه حکمت در آن بر ما پوشیده و پنهان شده باشد آنست که رجوع کنیم بدلیلی که بر حکمت فاعلش دلالت میکند و پناه بریم بسوی برهانی که حال محدث و موجد آن را بما می شناساند در آن صنعت و رشاد باشد دیگر کاری نمیکند ما را لازم آید که باین قضیه همه افعالش را عموم دهیم خواه علتهای آنها را ندانیم و خواه آنها را بشناسیم و بدانیم زیرا که در عقول قصر آنها بر نوعی از فعل نیست نه نوع دیگر و نه خصوص آنها در جنسی نه جنس دیگر آیا نمی بینی که اگر ما پدری را که حکمتش در نزد ما بدلیلها ثابت شده و عدالتش در پیش ما ببرهان بصحت پیوسته ببینیم که اندامی از اندامهای فرزندش را میبرد یا عضوی از اعضای او را داغ میکند و ما نه سبب در آن را بشناسیم و نه علتی را که پدر بجهت آن میکند آنچه را که آن را با فرزندش میکند بجهت جهل ما بوجه مصلحت در آن جائز نباشد که نقض کنیم و بشکنیم آنچه را که برهان صادق فی الجمله آن را اثبات کرده از حسن نظرش از برای آن فرزند و بجهت آنکه او خوبی را نسبت بوی اراده کرده پس همچنین افعال خدای تبارک و تعالی که عالم است بعواقب و ابتداء و دانا است بانجام و آغاز هر چیزی بجهت آنچه دلیل فی الجمله اثبات نموده که آنها نمیباشد مگر حکمت و واقع نمیشوند مگر بر وجه صواب بجهت جهل ما بعلتهای هر یک از آنها بر وجه تفصیل جائز نباشد که

توقف کنیم و بایستیم در آنچه ما شناخته ایم آن را از جمله احکام آنها خصوصا که ما عجز نفسهای خود را از معرفت علتهای چیزها و قصور آنها را از احاطه کردن بمعانی جزئیات شناخته ایم و این در وقتی است که ما خواسته باشیم که جمله را که جهلش وسعت ندارد و کسی را نرسد از محکم بودن افعال آن جناب عز و جل بشناسیم و اما هر گاه خواسته باشیم که معانی آنها را استقصاء نمائیم و از علتهای آنها بحث و کاوش کنیم بحمد اللّٰه چنان نیستیم که نیابیم در عقول آنچه را که ما را بشناساند از وجه حکمت در تفصیلهای آنها آنچه دلالت بر جملهای آنها را تصدیق کند و دلیل بر آنکه افعال خدای عز و جل حکمت است دوری آنها است از تناقض و سلامتی آنها از تعلق و وابستگی بعضی از آنها ببعضی و حاجت هر چیز بمثل خویش و الفت گرفتنش بشکل خویش و پیوند شدن هر نوعی بشبه خویش حتی آنکه اگر تو هم و خیال شوند بر خلاف آنچه آنها بر آنند از گردیدن چرخهای آنها و حرکت آفتاب و ماه و سیر کردن ستارگان آنها هر آینه منتقض و فاسد شوند و چون افعال خدای عز و جل آنچه را که ما ذکر کردیم از شرائط عدل استیفاء نمود و از آنچه ما مقدم داشتیم از علتهای جور سالم بود درست شد که آنها حکمت است و دلیل بر آنکه ظلمی از خدای عز و جل واقع نمیشود و آن را بفعل نمی آورد و آنست که بثبوت پیوسته که خدای تبارک و تعالی قدیم و بی نیاز و دانائیست که نادانی ندارد و ظلم واقع نمیشود مرگ از جاهل بقبح آن که زشتیش را نداند یا محتاج بکردن آن باشد و بآن منتفع شود و چون خدای تبارک و تعالی قدیم و بی نیاز بود که منافع و مضار بر او جائز نبود و دانا بود به آن چه بوده و خواهد بود از زشتی و خوبی درست شد که غیر از حکمت نمیکند و بجز صواب احداث نمیفرماید آیا نمی بینی که هر که از ما حکمتش درست باشد ارتکاب امور عظیمه از او متوقع نباشد با وجود بی نیازیش از فعل قبیح و قدرتش بر ترک آن و عملش بقبح آن و آنچه استحقاق بهم میرساند از مذمت بر کردن آن پس واقع ساختن قبائح و افتادن و زشتیها بر او نرسیده نمیشود و این ظاهر است و الحمد اللّٰه

ص: 722

حديث 13

13- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ الْخَزَّازِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّا نَرَى مِنَ الْأَطْفَالِ مَنْ يُولَدُ مَيِّتاً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْقُطُ غَيْرَ تَامٍّ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُولَدُ أَعْمَى أَوْ أَخْرَسَ أَوْ أَصَمَّ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ مِنْ سَاعَتِهِ إِذَا سَقَطَ عَلَى الْأَرْضِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَبْقَى إِلَى الِاحْتِلَامِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُعَمَّرُ حَتَّى يَصِيرَ شَيْخاً فَكَيْفَ ذَلِكَ وَ مَا وَجْهُهُ فَقَالَ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْلَى بِمَا يُدَبِّرُهُ مِنْ أَمْرِ خَلْقِهِ مِنْهُمْ وَ هُوَ الْخَالِقُ وَ الْمَالِكُ لَهُمْ فَمَنْ مَنَعَهُ التَّعْمِيرَ فَإِنَّمَا مَنَعَهُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ مَنْ عَمَّرَهُ فَإِنَّمَا أَعْطَاهُ مَا لَيْسَ لَهُ فَهُوَ الْمُتَفَضِّلُ بِمَا أَعْطَاهُ وَ عَادِلٌ فِيمَا مَنَعَ وَ لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَيْفَ لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يَفْعَلُ إِلَّا مَا كَانَ حِكْمَةً وَ صَوَاباً وَ هُوَ الْمُتَكَبِّرُ الْجَبَّارُ وَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ فَمَنْ وَجَدَ فِی نَفْسِهِ حَرَجاً فِی شَیْ ءٍ مِمَّا قَضَى اللَّهُ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئاً مِنْ أَفْعَالِهِ جَحَدَ

فقال: يا يهودى ان ربى ليس بحالّ و لا محلّ، قال: فكيف خروج الامر منه؟ قال:

باحداث الخطاب فى المحال، قال: يا محمّد أ ليس الخلق كله له؟! قال: بلى، قال:

فبأى شى ء اصطفى منهم قوما لرسالته؟ قال: بسبقهم الى الإقرار بربوبيته، قال: فلم زعمت انک أفضلهم؟ قال: لانى اسبقهم الى الإقرار بربى عزّ و جلّ، قال: فأخبرنى عن ربک هل يفعل الظلم؟ قال: لا، قال: و لم؟ قال: لعلمه بقبحه و استغنائه عنه، قال: فهل أنزل عليک فى ذلک قرآنا يتلى؟ قال: نعم، انه يقول عزّ و جلّ: «وَ ما رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ»، و يقول: «إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ النّاسَ شَيْئاً وَ لكِنَّ النّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» و يقول: «وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعالَمِينَ» و يقول: «وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ» قال اليهودى: يا محمّد فان زعمت أن ربک لا يظلم فكيف أغرق قوم نوح عليه السّلام و فيهم الاطفال؟ فقال: يا يهودى ان اللّه عزّ و جلّ أعقم أرحام نساء قوم نوح أربعين عاما فأغرقهم حين أغرقهم و لا طفل فيهم، و ما كان اللّه ليهلک الذرّيه بذنوب آبائهم، تعالى عن الظلم و الجور علوا كبيرا، قال اليهودى: فان كان ربک لا يظلم فكيف يخلد فى النار أبد الآبدين من لم يعصه الا أيّاما معدوده؟ قال: يخلده على نيته، فمن علم اللّه نيته أنّه لو بقى فى الدنيا الى انقضائها كان يعصى اللّه عزّ و جلّ خلده فى ناره على نيته، و نيته فى ذلک شر من عمله، و كذلک يخلد من يخلد فى الجنه بانه ينوى أنّه لو بقى فى الدنيا أيّامها لا طاع اللّه أبدا، و نيته خير من عمله، فبالنيات يخلد أهل الجنه فى الجنه و أهل النار فى النار، و اللّه عزّ و جلّ يقول: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدى سَبِيلًا» قال اليهودى: يا محمّد انى أجد فى التوراه انه لم يكن للّه عزّ و جلّ نبى الا كان له وصى من امته فمن وصيّک؟ قال: يا يهودى وصيّى علىّ بن أبى طالب عليه السّلام، و اسمه فى التوراه إليا و فى الإنجيل حيدار، و هو أفضل امتى و أعلمهم بربى، و هو منى بمنزله هارون من موسى الا أنّه لا نبى بعدى، و أنّه لسيّد الأوصياء كما أنى سيد الأنبياء، فقال اليهودى:

اشهد أن لا إله إلّا اللّه و أنک رسول اللّه و أنّ علیّ بن أبی طالب وصیّک حقا، و اللّه انی لاجد فی التوراه کل ما ذکرت فی جواب مسائلی، و انی لاجد فیها صفتک و صفه وصیک، و انه المظلوم و محتوم له بالشهاده، و انه أبو سبطیک و ولدیک شبرا و شبیرا سیدی شباب أهل الجنه».

62- باب أن الله تعالی لا یفعل بعباده إلا الأصلح لهم

«باب شصتم و دوم» در بیان اینکه خدای تبارک و تعالی با بندگان خود نمیکند مگر آنچه را که از برای ایشان اصلح باشد

حدیث 1

1- أَخْبَرَنِی أَبُو الْحُسَیْنِ طَاهِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یُونُسَ بْنِ حَیْوَةَ(1) الْفَقِیهُ بِبَلْخٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْهَرَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ مُهَاجِرٍ(2) قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ یَحْیَی الْخُتَنِیُّ(3) قَالَ حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَنَسٍ (4) عَنِ النَّبِیِّ ص عَنْ جَبْرَئِیلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَنْ أَهَانَ وَلِیّاً لِی فَقَدْ بَارَزَنِی بِالْمُحَارَبَهِ وَ مَا تَرَدَّدْتُ فِی شَیْ ءٍ أَنَا فَاعِلُهُ مِثْلَ مَا تَرَدَّدْتُ فِی قَبْضِ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ (5)

ص: 726

1- فی نسخه(و) خیره، و فی نسخه(ه) خبوه.
2- فی نسخه(و) و(ب) و(د) «الحسن بن الحسن بن مهاجر».
3- فی نسخه(ج) «الحسین بن یحیی الحنفیّ» و الظاهر أنّه الحسن بن یحیی الخشنی الدمشقی الذی مات بعد التسعین کما فی التقریب و هو و الراوی و المروی عنه کلهم من رجال العامّه.
4- فی نسخه(ج) و(ط) و(ن) «حدّثنا صدقه بن عبد اللّه بن هشام عن أنس- الخ».
5- فی نسخه(ج) و(ه) «کما ترددت فی قبض نفس المؤمن» و فی نسخه(و) و(ب) و(د) «و ما ترددت عن شی ء أنا فاعله ما تردّدت فی قبض نفس المؤمن» و لیس التردّد فی حقه تعالی کما فینا، بل اطلاقه علیه تعالی باعتبار مبدئه فقط و هو تعارض المحبوبین أو تبادل المکروهین اللازمین لفعل شی ء و ترکه کما هنا، و المکروهان مساءه المؤمن و بقاؤه فی الدنیا و ان کان هو یکره الانتقال الی الدار الآخره و لکنه تعالی لا یکره ذلک.

يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنْهُ وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِی بِمِثْلِ أَدَاءِ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ لَا يَزَالُ عَبْدِی يَتَنَفَّلُ لِی حَتَّى أُحِبَّهُ وَ مَتَى أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعاً وَ بَصَراً وَ يَداً وَ مُؤَيِّداً إِنْ دَعَانِی أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِی أَعْطَيْتُهُ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِیَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يُرِيدُ الْبَابَ مِنَ الْعِبَادَهِ فَأَكُفُّهُ عَنْهُ لِئَلَّا يَدْخُلَهُ عُجْبٌ فَيُفْسِدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِیَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالْفَقْرِ وَ لَوْ أَغْنَيْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِیَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالْغِنَاءِ وَ لَوْ أَفْقَرْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِیَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالسُّقْمِ وَ لَوْ صَحَّحْتُ جِسْمَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ(1) وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِیَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالصِّحَّهِ وَ لَوْ أَسْقَمْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ إِنِّی أُدَبِّرُ عِبَادِی لِعِلْمِی بِقُلُوبِهِمْ فَإِنِّی عَلِيمٌ خَبِيرٌ.

ترجمه:

خبر داد مرا ابو الحسن طاهر بن محمد بن یونس بن حیوه فقیه در بلخ گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عثمان هروی گفت که حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن حسین بن مهاجر گفت که حدیث کرد ما را هشام بن خالد گفت که حدیث کرد ما را حسین بن یحیی حنینی گفت که حدیث کرد ما را صدقه بن عبد اللّه از هشام از انس از پیغمبر (ص) از جبرئیل (ع) از خدای عز و جل که گفت خدای تبارک و تعالی فرمود که هر که دوستی از دوستان مرا خوار کند بحقیقت که با من مبارزه نموده بجنگ و مبارزه از میان صف بیرون شدنست از برای جنک و در چیزی که من کننده آنم آنقدر تردد ندارم مانند ترددی که در باب گرفتن جان مؤمن دارم او مرگ را ناخوش دارد و من اندوهگینی او را خوش ندارم و او را از آن چاره نیست و بنده من تقرب نجسته بسوی من بچیزی مثل جا آوردن آنچه بر او واجب گردانیده ام و پیوسته بنده من بجهت عمل سنتی که بر او واجب نیست بجا میاورد تا آنکه او را دوست دارم کسی که من او را دوست دارم گوش و چشم و دست قوت دهنده از برای او باشم اگر مرا بخواند او را اجابت کنم و اگر از من در خواهد او را اجابت کنم و اگر از من در خواهد باو عطاء فرمایم و بدرستی که از جمله بندگان مؤمن من کسی است که بابی از عبادت را اراده دارد پس او را از آن باز میدارم تا عجبی در او داخل نشود چه همان او را فاسد و تباه گرداند و بدرستی که از جمله بندگان مؤمن من کسی است که ایمانش بصلاح نمیآید مگر بفقر و درویشی و اگر او را بی نیازی دهم همان او را فاسد کنم و بدرستی که از جمله بندگان مؤمن من کسی است که ایمانش بصلاح نمیآید مگر بیماری و اگر جسم او را صحیح و او را تندرست گردانم همان او را فاسد گرداند و بدرستی که از جمله

بندگان مؤمن من کسی است که ایمانش بصلاح نمیآید مگر بتندرستی و اگر او را بیمار کنم همان او را فاسد گرداند بدرستی که من بندگانم را بعلم و دانش خویش تدبیر میکنم زیرا که من دانا و آگاهم و مخفی نماند که این حدیث و امثال آن از آنچه ظاهرش حلول و اتحاد است از احادیث مشکله است و بعضی از بیدینان زندیق بظاهر آن متمسک شده هذیانی چند گفته اند که حاصل آنها بجز کفر و زندقه چیزی نیست و حقیر آن را در رساله نجات السالکین و خلاص الهالکین که در رد جماعت صوفیه نوشته ام تحقیق کرده ام بوضعی که اهل حق را خوش آید هر که خواهد بآن کتاب رجوع کند.

1- فی نسخه(ب) و(ط) و(ن) «و لو صححت جسده- الخ».

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ أَبِی سَلَمَهَ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى أَبِی عُمَرَ الصَّنْعَانِیِّ (1) عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی هُرَيْرَهَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: رُبَّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ ذِی طِمْرَيْنِ مُدَفَّعٍ بِالْأَبْوَابِ (2) لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَأَبَرَّهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو احمد حسن بن عبد اللّه بن سعید عسگری گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّه بن محمد بن عبد الکریم گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الرحمن برقی گفت که حدیث کرد ما را عمر و بن ابی سلمه گفت که بر ابو عمرو صنعانی خواندم از علاء بن عبد الرحمن از پدرش از ابو هریره که رسول خدا (ص) فرمود که بسا ژولیده موی غبار آلوده صاحب دو جامه کهنه باشد که غیر از زیر جامه و پیراهن کهنه چیزی نداشته باشد و از درها رانده شود اگر بر سبیل تحکم خدای عز و جل را قسم دهد و خواهی نخواهی چیزی را خواهش کند خدا قسمش را راست کند و حاجتش را روا سازد و در بعضی از نسخ توحید بجای از درها رانده جامهایش پاره زده واقع شده یعنی که این کهن جامه پینه نیز دارد.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: مَرِضَ عَوْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فَأَتَيْتُهُ أَعُودُهُ فَقَالَ أَ لَا أُحَدِّثُکَ بِحَدِيثٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قُلْتُ بَلَى قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ تَبَسَّمَ فَقُلْتُ لَهُ مَا لَکَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَجِبْتُ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَ جَزَعِهِ مِنَ السُّقْمِ وَ لَوْ يَعْلَمُ مَا لَهُ فِی السُّقْمِ مِنَ الثَّوَابِ لَأَحَبَّ أَنْ لَا يَزَالَ سَقِيماً حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

1- فی نسخه(ب) «حدّثنا عمر بن أبی سلمه قال: قرأت علی عمر الصنعانی- الخ».

2- فی نسخه(و) «مرقع بالاثواب» و فی نسخه(ط) «یدفع بالابواب» و فی نسخه(ج) «مدفع بالابواب مرقع للاثواب».

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی اللَّه» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسن بن محبوب از عبد اللَّه بن سنان از محمد بن مکندر که گفت عون پسر عبد اللَّه بن مسعود بیمار شد پس من بزودی آمدم که او را عیادت کنم گفت آیا نمیخواهی که تو را بحدیثی از عبد اللَّه بن مسعود حدیث کنم گفتم بلی میخواهم گفت در بین اینکه مادر نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بودیم ناگاه تبسم فرمود من بآن حضرت عرض کردم که یا رسول اللَّه تو را چه شد که بی سبب خندیدی فرمود که تعجب کردم از مؤمن و بیتابیش از بیماری و اگر بداند که در بیماری چه قدر از ثواب از برای او است هر آینه دوست دارد که پیوسته بیمار باشد تا پروردگار عز و جل خود را ملاقات کند.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ قَوْماً أَتَوْا نَبِيّاً فَقَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يَرْفَعْ عَنَّا الْمَوْتَ فَدَعَا لَهُمْ فَرَفَعَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَنْهُمُ الْمَوْتَ وَ كَثُرُوا حَتَّی ضَاقَتْ بِهِمُ الْمَنَازِلُ وَ كَثُرَ النَّسْلُ وَ كَانَ الرَّجُلُ يُصْبِحُ فَيَحْتَاجُ أَنْ يُطْعِمَ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ وَ جَدَّهُ وَ جَدَّ جَدِّهِ وَ يُرْضِيَهُمْ(1) وَ يَتَعَاهَدَهُمْ فَشُغِلُوا عَنْ طَلَبِ الْمَعَاشِ فَأَتَوْهُ فَقَالُوا سَلْ رَبَّکَ أَنْ يَرُدَّنَا إِلَی آجَالِنَا الَّتِی كُنَّا عَلَيْهَا فَسَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَدَّهُمْ إِلَی آجَالِهِمْ.

1- فی نسخه(ج) «و يربيهم»، و فی نسخه(و) و(د) و(ه) «و يوضيهم».

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی اللَّه» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم که گفت حضرت ابو عبد اللّٰه صادق (ع) فرمود که گروهی بنزد پیغمبری که داشتند آمدند و عرض کردند که پروردگارت را از برای ما بخوان تا مرگ و مردن را از ما بردارد پس آن پیغمبر از برای ایشان دعاء کرد و خدا مرگ را از ایشان برداشت و بسیار شدند تا آنکه منزلها بایشان تنک شد و جای ایشان نبود و نبیره ها بسیار شدند و هر مرد صبح میکرد و محتاج بود که پدر و مادر و جد و جدش را طعام دهد و ایشان را خوشنود گرداند سرپرستی و بازجوئی نماید و باین جهت از طلب معاش و اسباب زندگانی مشغول و رو گردان شدند پس بخدمت آن پیغمبر آمدند و عرض کردند که از پروردگارت بخواه که ما را برگرداند بسوی مرگهای ما و مدتهای معهودی که ما بر آنها بودیم پس آن پیغمبر از پروردگار عز و جلش سؤال کرد و خدا ایشان را بسوی اجلهای ایشان باز گردانید.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ ره قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ: ضَحِکَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ یَوْمٍ حَتَّی بَدَتْ نَوَاجِذُهُ ثُمَّ قَالَ أَ لَا تَسْأَلُونِّی مِمَّ ضَحِکْتُ قَالُوا بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَجِبْتُ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنَّهُ لَیْسَ مِنْ قَضَاءٍ یَقْضِیهِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا کَانَ خَیْراً لَهُ فِی عَاقِبَهِ أَمْرِهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عبد اللَّه بن احمد بن ابی عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را پدرم از جدش احمد بن ابی عبد اللّٰه از حسن بن علی بن فضال از علی بن عقبه از پدرش از سلیمان بن خالد از حضرت ابو عبد اللّٰه صادق از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود رسول خدا (ص) روزی خندید تا آنکه دندانهای عقلش ظاهر شد و مراد مبالغه مثل آن حضرت است در خنده که معظم خنده اش تبسم بود نه آنکه مراد ظاهر ساختن اقصای دندانها باشد در وقت خنده بر سبیل حقیقت چه آن ممکن نیست و بعضی نواجذ را که در این حدیث است بمطلق دندانها تفسیر کرده اند و بعضی بچهار دندانی که در چهار پهلوی دندانهای نیشتر است و آن مردود است بآنچه در لوامع التنزیل ذکر کرده ام تتمه حدیث بعد از آن حضرت فرمود که آیا از من نمی پرسید که از چه خندیدم عرض کردند بلی یا رسول اللّٰه میپرسیم فرمود که تعجب کردم از برای مرد مسلمان که هیچ قضائی نیست که خدا آن را از برایش قضاء فرماید مگر آنکه در عاقبت کارش از برایش بهتر یا خوب باشد.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی قَتَادَهَ الْقُمِّیِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: وَ الَّذِی بَعَثَ جَدِّی ص بِالْحَقِّ نَبِیّاً إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَیَرْزُقُ الْعَبْدَ عَلَی قَدْرِ الْمُرُوءَهِ وَ إِنَّ الْمَعُونَهَ لَتَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ عَلَی قَدْرِ الْمَئُونَهِ وَ إِنَّ الصَّبْرَ لَیَنْزِلُ عَلَی قَدْرِ شِدَّهِ الْبَلَاءِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل «رضی اللّه» عنه گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از ابو قتاده قمی که گفت حدیث کرد ما را عبد اللّه بن یحیی از ابان احمر از حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام که فرمود بحق آن خدائی که جدم (ص) را بحق بپیمبری مبعوث گردانیده که خدای تبارک و تعالی بر اندازه مروت روزی میدهد و معونت و یاری بر اندازه خرج و مؤنث از آسمان فرود می آید و صبر براندازه سختی بلاء نازل می شود.

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ ع قَالَ: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ع قَالَ يَا رَبِّ رَضِيتُ بِمَا قَضَيْتَ تُمِيتُ الْكَبِيرَ وَ تُبْقِی الصَّغِيرَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا مُوسَى أَ مَا تَرْضَانِی لَهُمْ رَازِقاً وَ كَفِيلًا قَالَ بَلَى يَا رَبِّ فَنِعْمَ الْوَكِيلُ أَنْتَ وَ نِعْمَ الْكَفِيلُ.(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس «رضی اللّه» عنه تا آخر آنچه در باب قضاء و قدر مذکور شد از حدیث هیجدهم.

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْهَزْهَازِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ.(2)

1- مرّ هذا الحديث فی الباب الستين بعين السند و المتن.

2- فی نسخه(ب) و(د) «عن علیّ بن الحسين» و فی حاشيه نسخه(و) و(ن) «عن علیّ بن السری».

قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ وَ ذَلِکَ أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا لَمْ یَعْرِفْ وَجْهَ رِزْقِهِ کَثُرَ دُعَاؤُهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی اللّه عنه گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از صفوان بن یحیی از محمد بن ابی الهزهاز از علی بن حسن که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود خدای عز و جل روزیهای مؤمنان را از جایی قرار داده که نمی پندارند و این بجهت آنست که بنده چون وجه و راه روزی خود را نشناسد دعایش بسیار شود.

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَکِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ أَيُّوبَ الْخَزَّازُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع لِأَیِّ عِلَّةٍ جَعَلَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی الْأَرْوَاحَ فِی الْأَبْدَانِ بَعْدَ کَوْنِهَا فِی مَلَکُوتِهِ الْأَعْلَی فِی أَرْفَعِ مَحَلٍّ فَقَالَ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَلِمَ أَنَّ الْأَرْوَاحَ فِی شَرَفِهَا وَ عُلُوِّهَا مَتَی تُرِکَتْ عَلَی حَالِهَا نَزَعَ أَکْثَرُهَا إِلَی دَعْوَی الرُّبُوبِيَّةِ دُونَهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَجَعَلَهَا بِقُدْرَتِهِ فِی الْأَبْدَانِ الَّتِی قَدَّرَهَا لَهَا فِی ابْتِدَاءِ التَّقْدِيرِ نَظَراً لَهَا وَ رَحْمَةً بِهَا وَ أَحْوَجَ بَعْضَهَا إِلَی بَعْضٍ وَ عَلَّقَ بَعْضَهَا عَلَی بَعْضٍ وَ رَفَعَ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ وَ کَفَی بَعْضَهَا بِبَعْضٍ وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رُسُلَهُ وَ اتَّخَذَ عَلَيْهِمْ حُجَجَهُ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ* يَأْمُرُونَهُمْ بِتَعَاطِی الْعُبُودِيَّةِ وَ التَّوَاضُعِ لِمَعْبُودِهِمْ بِالْأَنْوَاعِ الَّتِی تَعَبَّدَهُمْ بِهَا وَ نَصَبَ لَهُمْ عُقُوبَاتٍ فِی الْعَاجِلِ وَ عُقُوبَاتٍ فِی الْآجِلِ وَ مَثُوبَاتٍ فِی الْعَاجِلِ وَ مَثُوبَاتٍ فِی الْآجِلِ لِيُرَغِّبَهُمْ بِذَلِکَ فِی الْخَيْرِ وَ يُزَهِّدَهُمْ فِی الشَّرِّ وَ لِيُذِلَّهُمْ (2)

1- فی نسخه(ط) «جعفر بن سلیمان بن أبی أیوب الخزاز» و فی نسخه(ب) «جعفر ابن سلیمان عن أیوب الخزاز» و احتمل أن یکون جعفر بن سلیمان عن أبی أیوب الخزاز، و هو اما إبراهیم بن زیاد أو إبراهیم بن

عثمان. و أمّا روایه البرمکی عن جعفر بن سلیمان فبعیده. و روایه جعفر بن سلیمان عن عبد اللّه بن الفضل من غیر واسطه کثیره.

2- فی نسخه(ب) و(د) و(ه) «لیدلهم» بالدال المهمله.

بِطَلَبِ الْمَعَاشِ وَ الْمَكَاسِبِ فَيَعْلَمُوا بِذَلِكَ أَنَّهُمْ مَرْبُوبُونَ وَ عِبَادٌ مَخْلُوقُونَ وَ يُقْبِلُوا عَلَى عِبَادَتِهِ فَيَسْتَحِقُّوا بِذَلِكَ نَعِيمَ الْأَبَدِ وَ جَنَّةَ الْخُلْدِ وَ يَأْمَنُوا مِنَ النُّزُوعِ إِلَى مَا لَيْسَ لَهُمْ بِحَقٍّ ثُمَّ قَالَ ع يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحْسَنُ نَظَراً لِعِبَادِهِ مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ أَ لَا تَرَى أَنَّكَ لَا تَرَى فِيهِمْ إِلَّا مُحِبّاً لِلْعُلُوِّ[1] عَلَى غَيْرِهِ حَتَّى إِنَّ مِنْهُمْ لَمَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دَعْوَى الرُّبُوبِيَّةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دَعْوَى النُّبُوَّةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَى دَعْوَى الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا مَعَ مَا يَرَوْنَ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنَ النَّقْصِ وَ الْعَجْزِ وَ الضَّعْفِ وَ الْمَهَانَةِ وَ الْحَاجَةِ وَ الْفَقْرِ وَ الْآلَامِ الْمُتَنَاوِبَةِ عَلَيْهِمْ وَ الْمَوْتِ الْغَالِبِ لَهُمْ وَ الْقَاهِرِ لِجَمِيعِهِمْ يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَفْعَلُ لِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ وَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

ترجمه:

حديث كرد ما را على بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضى اللَّه عنه گفت كه حديث كرد ما را محمد بن ابى عبد اللَّه كوفى گفت كه حديث كرد ما را محمد بن اسماعيل برمكى گفت كه حديث كرد ما را جعفر بن سليمان بن ايوب خزاز گفت كه حديث كرد ما را عبد اللَّه بن فضل هاشمى گفت كه بحضرت صادق (ع) عرض كردم كه بچه علت خداى تبارك و تعالى ارواح را در بدنها قرار داد بعد از بودن آنها در ملكوت بالاترش در بلند ترين جايى حضرت (ع) فرمود كه خداى تبارك و تعالى دانست كه ارواح در بزرگوارى آنها در هر زمان كه بر حال خود واگذاشته شوند بيشتر آنها بسوى دعوى پروردگارى مشتاق و آرزومند شوند در حالتى كه غير از خداى عز و جل باشند پس خدا بقدرت خويش آنها را قرار داد در ابدانى كه در ابتداى تقدير آنها را از براى اين ارواح تقدير و اندازه فرموده بود بجهت نظر و التفاتى از براى آنها و رحمت بآنها و بعضى از آنها را ببعضى ديگر محتاج كرد و بعضى از آنها را بر بعضى بست و درجات و پايهاى بعضى از آنها را زبر بعضى بلند گردانيد و بعضى از آنها را ببعضى كفايت فرمود و پيغمبرانش را بسوى اينان فرستاد و حجتهاى خود را بر ايشان گرفت در حالى كه مژده دهندگان و بيم كنندگانى چند بودند كه ايشان را امر ميكردند بفراگرفتن بندگى و فروتنى از براى معبودشان بانواعى كه ايشان را بآنها ببندگى گرفته و عبادت از ايشان خواسته و عقوبتى چند در عاجل اين دنيا و عقوبتى چند در آجل و آخرت و ثوابى چند در عاجل و ثوابى چند در آجل از براى ايشان نصب فرمود تا باين وسيله ايشان را در خوبى رغبت و در بدى بيرغبتى دهد و تا ايشان را بر طلب معيشتها و مكاسب رهنمائى فرمايد و باين واسطه بدانند كه ايشان پروريدگانند و بندگان آفريدگان و بر بندگيش

اقبال کنند و بآن رو آورند و باین سبب نعمت همیشه و بهشت جاوید را مستحق شوند و ایمن شوند از آرزومندی و اشتیاق بسوی آنچه ایشان را درست نیست بعد از آن حضرت (ع) فرمود که ای پسر فضل بدرستی که خدای تبارک و تعالی نظرش ببندگانش خوشتر و بهتر است از ایشان از برای نفسهای خویش آیا نمی بینی که در میان ایشان کسی را نمی بینی مگر آن کس را که برتری بر غیر خود را دوست میدارد تا آنکه از جمله ایشان کسی است که بدعوی پروردگاری مشتاق شده و از جمله ایشان کسی است که بدعوی پیغمبری بدون حق و درستی آن مشتاق شده و از جمله ایشان کسی است که بدعوی امامت بیدرستی آن مشتاق شده با آنچه میبینید در نفسهای ایشان از ناتمامی و درماندگی و ناتوانی و خواری و پریشانی و درویشی و دردهای بنوبت در آینده بر ایشان و مرگی که بر ایشان غالب است و همه ایشان را مقهور ساخته و گامهای ایشان را شکسته ای پسر فضل بدرستی که خدای تبارک و تعالی با بندگان خود نمیکند مگر آن را که اصلح از برای ایشان باشد و بر مردم هیچ ستم نکند و لیکن مردم بر نفسهای خود ستم میکنند.

1- فی نسخه(ه) «لا تری منهم الا محبا- الخ».

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّیْبَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِیُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ (1) قَالَ خَلَقَهُمْ لِیَفْعَلُوا مَا یَسْتَوْجِبُوا بِهِ رَحْمَتَهُ فَیَرْحَمَهُمْ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن احمد شیبانی (رضی اللّه عنه) گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد اللّه کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از پدرش ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ فرمود که ایشان را آفریده از برای آنکه بجا آورند آنچه را که بواسطه آن رحمتش را سزاوار شوند پس ایشان را رحم کند و ترجمه آیه اینست که «همیشه مردم با هم اختلاف دارند مگر آن کسانی که پروردگار تو ایشان را رحم فرموده و از برای همین ایشان را آفریده».

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرْآبَادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا یُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَیَّارٍ عَنْ أَبَوَیْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً(2)

1- هود: 118.
2- البقره: 22.

قَالَ جَعَلَهَا مُلَائِمَةً لِطَبَائِعِكُمْ مُوَافِقَةً لِأَجْسَادِكُمْ لَمْ يَجْعَلْهَا شَدِيدَةَ الْحَمْيِ وَ الْحَرَارَهِ فَتُحْرِقَكُمْ وَ لَا شَدِيدَةَ الْبَرْدِ فَتُجْمِدَكُمْ وَ لَا شَدِيدَةَ طِيبِ الرِّيحِ فَتَصْدَعَ هَامَاتِكُمْ وَ لَا شَدِيدَةَ النَّتْنِ فَتُعْطِبَكُمْ وَ لَا شَدِيدَةَ اللِّينِ كَالْمَاءِ فَتُغْرِقَكُمْ وَ لَا شَدِيدَةَ الصَّلَابَهِ فَتَمْتَنِعَ عَلَيْكُمْ فِی دُورِكُمْ وَ أَبْنِيَتِكُمْ وَ قُبُورِ مَوْتَاكُمْ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ فِيهَا مِنَ الْمَتَانَهِ مَا تَنْتَفِعُونَ بِهِ وَ تَتَمَاسَكُونَ وَ تَتَمَاسَكُ عَلَيْهَا أَبْدَانُكُمْ وَ بُنْيَانُكُمْ وَ جَعَلَ فِيهَا مَا تَنْقَادُ بِهِ لِدُورِكُمْ وَ قُبُورِكُمْ وَ كَثِيرٍ مِنْ مَنَافِعِكُمْ(1) فَلِذَلِكَ جَعَلَ الْأَرْضَ فِرَاشاً لَكُمْ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ السَّماءَ بِناءً أَیْ سَقْفاً مِنْ فَوْقِكُمْ مَحْفُوظاً يُدِيرُ فِيهَا شَمْسَهَا وَ قَمَرَهَا وَ نُجُومَهَا لِمَنَافِعِكُمْ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً يَعْنِی الْمَطَرَ نَزَلَهُ مِنَ الْعُلَى لِيَبْلُغَ قُلَلَ جِبَالِكُمْ وَ تِلَالِكُمْ وَ هِضَابِكُمْ وَ أَوْهَادِكُمْ ثُمَّ فَرَّقَهُ رَذَاذاً وَ وَابِلًا وَ هَطْلًا وَ طَلًّا لِتَنْشَفَهُ أَرَضُوكُمْ وَ لَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ الْمَطَرَ نَازِلًا عَلَيْكُمْ قِطْعَةً وَاحِدَةً فَيُفْسِدَ أَرَضِيكُمْ وَ أَشْجَارَكُمْ وَ زُرُوعَكُمْ وَ ثِمَارَكُمْ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ- فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً أَیْ أَشْبَاهاً وَ أَمْثَالًا مِنَ الْأَصْنَامِ الَّتِی لَا تَعْقِلُ وَ لَا تَسْمَعُ وَ لَا تُبْصِرُ وَ لَا تَقْدِرُ عَلَى شَیْ ءٍ- وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهَا لَا تَقْدِرُ عَلَى شَیْ ءٍ مِنْ هَذِهِ النِّعَمِ الْجَلِيلَهِ الَّتِی أَنْعَمَهَا عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

ترجمه:

حديث كرد ما را محمد بن ابى القاسم استرآبادى گفت كه حديث كردند ما را يوسف بن زياد و على بن محمد بن سيار از پدران خويش از حضرت حسن بن على از پدرش على بن محمد از پدرش محمد بن على از پدرش على بن موسى الرضا از پدرش موسى بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن على از پدرش على بن الحسين عليهم السلام كه در قول خداى عز و جل الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِراشاً كه ترجمه اش اينست كه «آن خدائى كه بقدرت كامله گردانيد براى فائده شما زمين را فرشى گسترده تا آرام گيريد و بر آن حركت نمائيد». فرمود كه آن را ملائم از براى سرشتهاى شما و از براى تنهاى شما گردانيد و آن را صاحب گرمى و حرارت سخت نگردانيد كه شما را بسوزاند و نه صاحب سردى سخت كه شما را فسرده يعنى منجمد و بسته گرداند و نه صاحب خوشبوئى سخت كه سرها و پيشانيهاى شما را بدرد آورد و نه صاحب گنديدگى سخت شما را هلاک كند و نه صاحب نرمى سخت چون آب كه شما را غرق كند و در خود فرو برد و نه صاحب سختى سخت كه در باب خانها و عمارتها و بناها و قبرهاى مردگان شما بر شما امتناع ورزد و ليكن خداى عز و جل در آن از استوارى قرار- داد آنچه بآن منتفع شويد و خود را نگاهداريد و تنها و

بنیادهای شما بر روی آن محتبس و در بند باشد و در آن از سستی قرار داد آنچه بواسطه آن از برای خانها و و قبرها بسیاری از منفعتهای شما فروتنی نماید و سرباز نزند و از برای همین زمین را فرشی گسترده برای شما گردانید بعد از آن آن جناب عز و جل فرموده که وَ السَّماءَ بِناءً یعنی «و گردانید آسمان را سقفی برداشته و برافراشته» و حضرت میفرماید که سقفی از زبر شما که محفوظ و نگاهداشته شده است یعنی از افتادن و یا از فساد و انحلال تا وقت معلوم و یا محفوظ در هوا بی واسط و ستون که در آن آفتاب و ماه و ستارگان آن را بجهت منفعتهای شما میگرداند بعد از آن آن جناب عز و جل فرموده که وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً یعنی «و فرو فرستاد آبی را چگونه آبی» و حضرت (ع) میفرماید یعنی باران که آن را از جانب بالا فرود می آورد تا بسرهای کوهها و پشتها و توده ها و فرازها و نشیبهای شما برسد بعد از آن آن باران را جدا و پراکنده گردانید در حالتی که خرد قطره و بزرگ قطره و باریک و نرم ضعیف است تا آنکه زمینهای شما آن را در خود چیند و این باران را یکباره فرود آینده بر شما نگردانید که زمینها و درختها و کشتها و میوه های شما را فاسد و تباه سازد بد از آن آن جناب عز و جل فرموده که فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً یعنی «پس قرار مدهید و فرا مگیرید از برای خدا همتایان یعنی شریکان و انبازان را در عبادت» و حضرت (ع) میفرماید یعنی «اشتباه و امثال از بتانی که نمیفهمند میشنوند و نمی بینند و بر چیزی قدرت ندارند» وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ یعنی «و شما میدانید و علمای بیان اختلاف کرده اند که فعل علم در مثل این آیه نازل منزله لازم است که هیچ مفعول ندارد یا متعدی است و مفعول آن محذوف است بجهت اعتماد بر قرینه و حق در این مقام قول دویم است زیرا که امام (ع) میفرماید که شما میدانید که این بتان قدرت ندارند بر چیزی از این نعمتهای جلیله که پروردگار شما تبارک و تعالی آنها را بر شما انعام فرموده.

ص: 736

1- قوله: «و کثیر» بالجر عطف علی دورکم، و فی نسخه(ط) و(ن) «بالنصب فعطف علی ما تنقاد».

حدیث 12

12- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ کَثِیرٍ الرَّقِّیِّ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِنَّ مِنْ عِبَادِیَ الْمُؤْمِنِینَ لَمَنْ یَجْتَهِدُ فِی عِبَادَتِی فَیَقُومُ مِنْ رُقَادِهِ وَ لَذِیذِ وِسَادِهِ فَیَتَهَجَّدُ فِی اللَّیَالِی وَ یُتْعِبُ نَفْسَهُ فِی عِبَادَتِی فَأَضْرِبُهُ بِالنُّعَاسِ اللَّیْلَهَ وَ اللَّیْلَتَیْنِ نَظَراً مِنِّی لَهُ وَ إِبْقَاءً عَلَیْهِ فَیَنَامُ حَتَّی یُصْبِحَ وَ یَقُومُ وَ هُوَ مَاقِتٌ لِنَفْسِهِ زَارٍ عَلَیْهَا وَ لَوْ أُخَلِّی بَیْنَهُ وَ بَیْنَ مَا یُرِیدُ مِنْ عِبَادَتِی لَدَخَلَهُ مِنْ ذَلِکَ الْعُجْبُ فَیُصَیِّرُهُ الْعُجْبُ إِلَی الْفِتْنَهِ بِأَعْمَالِهِ(1) وَ رِضَاهُ عَنْ نَفْسِهِ حَتَّی یَظُنَّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِینَ وَ جَازَ فِی عِبَادَتِهِ حَدَّ التَّقْصِیرِ(2) فَیَتَبَاعَدُ مِنِّی عِنْدَ ذَلِکَ وَ هُوَ یَظُنُّ أَنَّهُ یَتَقَرَّبُ إِلَیَّ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از داود بن کثیر رقی از ابو عبیده حذاء از حضرت باقر (ع) که فرمود رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود که خدای جل جلاله فرموده بدرستی که از جمله بندگان مؤمن کسی است که در عبادت و پرستش من سعی و کوشش میکند و از خواب و بالش لذیذ خود بر میخیزد و در شبها بیدار خوابی میکشد و خود را در پرستش من در رنج میافکند پس در یک شب و دو شب پینکی را باو میزنیم و خواب را بر او مسلط میگردانیم بجهت نظر و التفاتی از من برای او و رعایت و مرحمت کردن بر او پس بخواب میرود تا صبح میکند و بر میخیزد و حال آنکه او خودش را دشمن و بر نفسش عتاب کننده و منکر و از آن ناخوشنود باشد و اگر در میان او و آنچه میخواهد از پرستش من رها کنم و او را بآن واگذارم هر آینه از آن عجب و خود بینی بر او داخل شود و همان عجب او را بسوی فریفته شدن باعمال خویش و راضی شدنش از خودش بگرداند تا آنکه گمان کند که بفضل و مرتبه از همه کنندگان در گذشته و در عبادتش از اندازه تقصیر و کوتاهی کردن تجاوز کرده پس در نزد این گمان از من دور می شود و او گمان دارد که بسوی من تقرب و نزدیکی میجوید.

1- فی نسخه(ط) و(ن) «لیدخله من ذلک العجب الی الفتنه بأعماله».
2- فی الکافی ج 2 ص 72 عن أبی الحسن موسی علیه السّلام أنّه قال لبعض ولده: «یا بنی علیک بالجد، لا تخرجن نفسک من حدّ التقصیر فی عباده اللّه عزّ و جلّ و طاعته فان اللّه لا یعبد حق عبادته» أی یجب علی العبد دائما فی أی منزله کان أن یعترف أنّه مقصر فی ذلک، و فی الدعاء: «اللّهمّ لا تجعلنی من المعارین و لا تخرجنی عن التقصیر» و فی نسخه(ج) «حاز فی عبادته حقّ المتقین».

حدیث 13

13- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى ع أَنْ يَا مُوسَى مَا خَلَقْتُ خَلْقاً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ وَ إِنَّمَا أَبْتَلِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أُعَافِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِ أَمْرُ عَبْدِی فَلْيَصْبِرْ عَلَى بَلَائِی وَ لْيَشْكُرْ نَعْمَائِی وَ لْيَرْضَ بِقَضَائِی أَكْتُبْهُ فِی الصِّدِّيقِينَ عِنْدِی إِذَا عَمِلَ بِرِضَائِی فَأَطَاعَ أَمْرِی (1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «ره» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از داود بن فرقد از حضرت صادق (ع) که فرمود در آنچه خدای عز و جل بسوی موسی (ع) وحی فرمود این بود که ای موسی من هیچ آفریده را نیافریده ام که در نزد من از بنده مؤمنم دوست تر باشد و جز این نیست که او را می آزمایم و در بلاء و زحمت میاندازم بجهت آنچه از برایش بهتر است و عافیت میدهم او را بجهت آنچه از برایش بهتر است و من داناترم بآنچه بنده ام بر آن بصلاح می آید پس باید که بر بلای من صبر کند و نعمتهای مرا شکر گذارد و بقضای من راضی باشد تا او را در نزد خود در زمره صدیقان بنویسم چون بخوشنودی من عمل کند و امر مرا فرمان برد.

ص: 738

1- فی نسخه(و) «أطاع أمری».

63- باب الأمر و النهی و الوعد و الوعید

«باب شصت و سوم» در بیان امر و نهی و وعد و وعید

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع النَّاسُ مَأْمُورُونَ مَنْهِیُّونَ وَ مَنْ کَانَ لَهُ عُذْرٌ عَذَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ(1).

ترجمه:

و امر بمعنی فرمودنست و نهی بازداشتن و وعده خبر دادن کسی را برسانیدن نیکی باو و وعید وعده بد که کسی را برسانیدن بدی باو خبر دهد:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن «ولید رضی اللّه عنه» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از پدرش از صفوان بن یحیی از منصور بن حازم که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که مردم مأمور و منهی اند که خود ایشان را امر و نهی فرموده پس هر که از برایش عذر و بهانه باشد خدای عز و جل او را معذور دارد و بهانه اش را بپذیرد.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حَبِیبٍ السِّجِسْتَانِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ ع قَالَ: إِنَّ فِی التَّوْرَاةِ مَکْتُوباً یَا مُوسَی إِنِّی خَلَقْتُکَ وَ اصْطَفَیْتُکَ وَ قَوَّیْتُکَ وَ أَمَرْتُکَ بِطَاعَتِی وَ نَهَیْتُکَ عَنْ مَعْصِیَتِی فَإِنْ أَطَعْتَنِی أَعَنْتُکَ عَلَی طَاعَتِی وَ إِنْ عَصَیْتَنِی لَمْ أُعِنْکَ عَلَی مَعْصِیَتِی یَا مُوسَی وَ لِیَ الْمِنَّهُ عَلَیْکَ فِی طَاعَتِکَ لِی وَ لِیَ الْحُجَّهُ عَلَیْکَ فِی مَعْصِیَتِکَ لِی.

1- فى نسخه(ب) و(د) «من كان له عذر- الخ» و فى نسخه(ه) و(ج) «فمن كان له عذر- الخ».

ترجمه:

حدیث کرد ما را «پدرم رضی اللّٰه» عنه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابی نجران از هشام بن سالم از حبیب سجستانی از حضرت ابو جعفر باقر (ع) که فرمود در توریه نوشته است که ای موسی بدرستی که من تو را آفریدم و برگزیدم و نیرومند گردانیدم و تو را بطاعت خود امر کردم و از معصیت خود نهی نمودم و پس اگر مرا اطاعت کنی تو را بر طاعتم یاری کنم و اگر مرا نافرمانی کنی تو را بر نافرمانیم یاری نکنم ای موسی مرا بر تو منت است در باب این که تو مرا فرمان برده و مرا بر تو حجت است در اینکه مرا نافرمانی کرده

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِیِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ وَعَدَهُ اللَّهُ عَلَی عَمَلٍ ثَوَاباً فَهُوَ مُنْجِزُهُ لَهُ وَ مَنْ أَوْعَدَهُ عَلَی عَمَلٍ عِقَاباً فَهُوَ فِيهِ بِالْخِيَارِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن ابی عبد اللّٰه برقی از علی بن محمد قاسانی از آنکه او را ذکر کرده از عبد اللّٰه بن قاسم جعفری از حضرت صادق از پدرانش علیهم السلام که فرمود رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود که هر که خدا او را بر کاری ثوابی وعده کند بآن از برایش بزودی وفاء خواهد کرد و هر که خدا او را بر کاری عقابی وعید کند در آن باختیار باشد که اگر خواهد بآن وفاء میکند و اگر نخواهد نمیکند.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیٍّ الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَیْهَقِیُّ بِنَیْسَابُورَ سَنَهَ اثْنَتَیْنِ وَ خَمْسِینَ وَ ثَلَاثِمِائَهٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الصَّوْلِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ ذَکْوَانَ(1) قَالَ سَمِعْتُ إِبْرَاهِیمَ بْنَ الْعَبَّاسِ یَقُولُ کُنَّا فِی مَجْلِسِ الرِّضَا ع فَتَذَاکَرُوا الْکَبَائِرَ وَ قَوْلَ الْمُعْتَزِلَهِ فِیهَا إِنَّهَا لَا تُغْفَرُ فَقَالَ الرِّضَا ع قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قَدْ نَزَلَ الْقُرْآنُ بِخِلَافِ قَوْلِ الْمُعْتَزِلَهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَهٍ لِلنَّاسِ عَلی ظُلْمِهِمْ (2).

و الحدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجه

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو علی حسین بن احمد بیهقی در نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دویم گفت که خبر داد ما را محمد بن یحیی صولی گفت که حدیث کرد ما را ابو ذکران گفت که شنیدم از ابراهیم بن عباس که میگفت در مجلس حضرت امام رضا (ع) بودیم که گناهان کبیره را بیاد یک دیگر آوردند و آنها را و قول معتزله را در آنها که آمرزیده نمیشود ذکر کردند پس امام رضا (ع) فرمود که حضرت صادق (ع) فرمود که قرآن بخلاف قول معتزله نازل شده خدای جل و علا فرموده که وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَهٍ لِلنَّاسِ عَلی ظُلْمِهِمْ یعنی «و بدرستی که پروردگار تو هر آینه خداوند آمرزش است از برای مردمان با ظلم و ستم ایشان» و مؤلف میگوید که این حدیث طولی دارد و ما موضع حاجت را از آن فرا گرفتیم.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَیْثَمِ الْعِجْلِیُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِیُّ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُکَتِّبُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ وَ عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَکْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِیمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِیَهَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: فِیمَا وَصَفَ لَهُ مِنْ شَرَائِعِ الدِّینِ إِنَّ اللَّهَ لَا یُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ لَا یُکَلِّفُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ أَفْعَالُ الْعِبَادِ مَخْلُوقَهٌ خَلْقَ تَقْدِیرٍ لَا خَلْقَ تَکْوِینٍ(3)

1- هو عبد اللّه بن أحمد بن ذكوان كما هو الظاهر.
2- الرعد: 6.
3- أى مقدره بأن تقع بارادتهم، لا مكونه كسائر المكونات من دون دخل اراده العبد فيها.

وَ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ لَا نَقُولُ بِالْجَبْرِ وَ لَا بِالتَّفْوِيضِ وَ لَا يَأْخُذُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْبَرِی ءَ بِالسَّقِيمِ وَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَطْفَالَ بِذُنُوبِ الْآبَاءِ فَإِنَّهُ قَالَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ- وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى (1) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى (2) وَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَعْفُوَ وَ يَتَفَضَّلَ وَ لَيْسَ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَظْلِمَ وَ لَا يَفْرِضُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى عِبَادِهِ طَاعَةَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يُغْوِيهِمْ وَ يُضِلُّهُمْ وَ لَا يَخْتَارُ لِرِسَالَتِهِ وَ لَا يَصْطَفِی مِنْ عِبَادِهِ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكْفُرُ بِهِ وَ يَعْبُدُ الشَّيْطَانَ دُونَهُ وَ لَا يَتَّخِذُ عَلَى خَلْقِهِ حُجَّةً إِلَّا مَعْصُوماً.

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجه و قد أخرجته بتمامه فی كتاب الخصال

ترجمه:

حديث كردند ما را احمد بن محمد بن هيثم عجلی و احمد بن حسن قطان و محمد بن احمد سنانی و حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكتب دار و عبد اللَّه بن محمد صانع و علی بن عبد اللَّه وراق «رضی اللَّه» عنهم گفتند كه حديث كرد ما را ابو العباس احمد بن يحيی بن زكرياء قطان گفت كه حديث كرد مرا بكر بن عبد الله بن حبيب گفت كه حديث كرد ما را تميم بن بهلول گفت كه حديث كرد مرا ابو معاويه از اعمش از حضرت جعفر بن محمد عليهما السلام كه در آنچه از برايش وصف فرمود از شريعتهای دين فرمود كه خدا هيچ تنی را تكليف نميكند و در رنج نمی افكند مگر آن مقدار كه كمتر از طاقت و گنجايش قدرتش باشد و آن را بالاتر از طاقتش تكليف نميكند و كارهای بندگان آفريده شده است بآفريدن تقدير و اندازه كردن نه آفريدن تكوين و هستی دادن و خدا آفريننده هر چيزيست و ما نه بجبر قائليم و نه بتفويض و خدای عز و جل شخص به را بيمار نميگيرد يعنی بيگناه را بگناهكار بازخواست و مؤاخذه نمی فرمايد و خدای عز و جل اطفال را بگناهان پدران عذاب نميكند زيرا كه در كتاب محكم خويش فرمود كه وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى و ترجمه آن گذشت و نيز آن جناب عز و جل فرموده كه وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى يعنی «و نيز در صحف موسی ابراهيم است كه آنكه نيست آدمی را مگر آنچه سعی و كوشش كرده باشد.» يعنی «چنان كه كسی را بگناه ديگری نگيرد به ثواب ديگری نيز مثاب نميگرداند.» و خدای عز و جل را روا باشد كه عفو كند و تفضيل فرمايد و آن جناب عز و جل را روا نيست كه ستم كند و خدای تبارک و تعالی بر بندگانش اطاعت كسی را واجب نميكند كه ميداند كه ايشان را گمراه ميكند و در ضلالت مياندازد و از برای رسالتش اختيار نمی فرمايد و

بر نمی گزیند و از بندگانش کسی را که میداند که کافر می شود و شیطان را بغیر از خدا می پرستد و بر خلقش حجتی را فرا نمی گیرد مگر کسی که معصوم باشد و مؤلف میگوید که این حدیث طولی دارد و ما از آن موضع حاجت را فرا گرفتیم و این حدیث را بتمامه در کتاب خصال اخراج کرده ام.

ص: 742

1- الأنعام: 164، و الاسراء: 15، و فاطر: 18، و الزمر: 7.
2- النجم: 39.

حديث 6

6- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ قَالَ سَمِعْتُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ ع یَقُولُ لَا یُخَلِّدُ اللَّهُ فِی النَّارِ إِلَّا أَهْلَ الْکُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ أَهْلَ الضَّلَالِ وَ الشِّرْکِ وَ مَنِ اجْتَنَبَ الْکَبَائِرَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَمْ یُسْأَلْ عَنِ الصَّغَائِرِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی- إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً (1) قَالَ فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَالشَّفَاعَةُ لِمَنْ تَجِبُ مِنَ الْمُذْنِبِینَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ ع قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ إِنَّمَا شَفَاعَتِی لِأَهْلِ الْکَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِی فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ مِنْهُمْ فَمَا عَلَیْهِمْ مِنْ سَبِیلٍ قَالَ ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَکَیْفَ تَکُونُ الشَّفَاعَةُ لِأَهْلِ الْکَبَائِرِ وَ اللَّهُ تَعَالَی ذِکْرُهُ یَقُولُ- وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ (2) وَ مَنْ یَرْتَکِبُ الْکَبَائِرَ لَا یَکُونُ مُرْتَضًی فَقَالَ یَا أَبَا أَحْمَدَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ یَرْتَکِبُ ذَنْباً إِلَّا سَاءَهُ ذَلِکَ وَ نَدِمَ عَلَیْهِ وَ قَدْ قَالَ النَّبِیُّ ص کَفَی بِالنَّدَمِ تَوْبَةً وَ قَالَ ع وَ مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَیِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ (3) فَمَنْ لَمْ یَنْدَمْ عَلَی ذَنْبٍ یَرْتَکِبُهُ فَلَیْسَ بِمُؤْمِنٍ وَ لَمْ تَجِبْ لَهُ الشَّفَاعَةُ وَ کَانَ ظَالِماً وَ اللَّهُ تَعَالَی ذِکْرُهُ یَقُولُ- ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ (4) فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ کَیْفَ لَا یَکُونُ مُؤْمِناً مَنْ لَمْ یَنْدَمْ عَلَی ذَنْبٍ یَرْتَکِبُهُ فَقَالَ یَا أَبَا أَحْمَدَ مَا مِنْ أَحَدٍ یَرْتَکِبُ کَبِیرَةً مِنَ الْمَعَاصِی وَ هُوَ یَعْلَمُ أَنَّهُ سَیُعَاقَبُ عَلَیْهَا إِلَّا نَدِمَ عَلَی مَا ارْتَکَبَ وَ مَتَی نَدِمَ کَانَ تَائِباً مُسْتَحِقّاً لِلشَّفَاعَةِ وَ مَتَی لَمْ یَنْدَمْ عَلَیْهَا کَانَ مُصِرّاً وَ الْمُصِرُّ لَا یُغْفَرُ لَهُ لِأَنَّهُ غَیْرُ مُؤْمِنٍ بِعُقُوبَةِ مَا ارْتَکَبَ وَ لَوْ کَانَ مُؤْمِناً بِالْعُقُوبَةِ لَنَدِمَ وَ قَدْ قَالَ النَّبِیُّ ص لَا کَبِیرَةَ مَعَ الِاسْتِغْفَارِ وَ لَا صَغِیرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ وَ أَمَّا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی فَإِنَّهُمْ لَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی اللَّهُ دِینَهُ وَ الدِّینُ الْإِقْرَارُ بِالْجَزَاءِ عَلَی الْحَسَنَاتِ وَ السَّیِّئَاتِ فَمَنِ ارْتَضَی اللَّهُ دِینَهُ نَدِمَ عَلَی مَا ارْتَکَبَهُ مِنَ الذُّنُوبِ لِمَعْرِفَتِهِ بِعَاقِبَتِهِ فِی الْقِیَامَهِ (5).

ص: 743

1- النساء: 31.
2- الأنبیاء: 28.
3- فی نسخه(ب) و(ط) «من سرته حسنه و ساءته سیئه- الخ».
4- المؤمن: 18.
5- الشفاعه ممّا اختلفت الأمه فی أنواعها بعد اتفاقهم فی أصلها، و التفصیل فی محله.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر بن همدانی «رضی اللّه عنه» گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر که گفت شنیدم از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که می فرمود خدا کسی را در آتش دوزخ مخلد و جاوید ندارد مگر اهل کفر و جحود و اهل ضلالت و شرک را و هر که از گناهان کبیره دوری کند از مؤمنان از گناهان صغیره سؤال نشود خدای تبارک و تعالی فرموده که إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً یعنی «اگر اجتناب و دوری کنید از گناهان بزرک از آنچه نهی کرده میشوید از آن یعنی ما و خلیفه ما شما را از آن نهی کرده ایم در گذرانیم و عفو کنیم از شما گناهان شما را یعنی گناهان کوچک شما را و در آوردیم شما را در موضع خوب گرانمایه که بهشت است.» راوی میگوید که بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّه پس شفاعت از برای کی واجب است از گناهکاران فرمود که حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از علی علیهم السلام که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم که میفرمود جز این نیست که شفاعت من از برای صاحبان گناهان کبیره از امت منست و اما نیکوکاران از ایشان پس بر ایشان هیچ راه و تسلطی نیست ابن ابی عمیر میگوید که به آن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّه چگونه شفاعت از برای صاحبان گناهان کبیره باشد و خدای تعالی ذکره میفرماید که وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى یعنی بندگان گرامی خدا شفاعت و درخواست نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد» و هر که گناهان کبیره را مرتکب شود پسندیده نباشد. حضرت فرمود که ای ابو احمد هیچ مؤمنی نیست که گناهی را مرتکب شود مگر آنکه این امر او را بد آید و بر آن پشیمان شود و پیغمبر (ص) فرمود که کافیست که پشیمانی توبه باشد و آن حضرت (ع) فرمود که هر که خوبی او را شاد کند و بدی او را بد آید مؤمن است و هر که پشیمان نشود بر گناهی که آن را مرتکب می شود مؤمن نیست و شفاعت از برایش واجب نباشد و ستمکار خواهد بود و خدای تعالی ذکره میفرماید که ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ یعنی نیست گناهکاران را هیچ خویشی و نه درخواست کننده که فرمان برداری شود من بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول اللّه چگونه کسی که پشیمان نمیشود بر گناهی که آن را مرتکب می شود مؤمن نمیباشد فرمود که ای ابو احمد هیچ کس نیست که کبیره از گناهان را مرتکب شود و او بداند که بزودی بر آن بازخواست شود مگر آنکه پشیمان شود بر آنچه مرتکب شده و در هر زمان که پشیمان شود تائب باشد که شفاعت را

استحقاق و سزاواری دارد و در هر زمان که بر آن پشیمان نشود و صاحب اصرار باشد و آنکه اصرار دارد و از برایش آمرزیده نمیشود زیرا که او ایمان ندارد بعقوبت آنچه مرتکب شده و اگر بعقوبت آن ایمان میداشت پشیمان میشد و پیغمبر (ص) فرمود که با طلب آمرزش کبیره نیست و باصرار صغیره نیست چه در اول گناه بر طرف می شود و در دویم کبیره میگردد و اما قول خدای عز و جل وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی پس بدرستی که ایشان شفاعت نمیکند مگر کسی را که خدا دینش را پسندیده باشد و دین همان اقرار و اعتراف است بجزای بر خوبیها و بدیها و کسی که خدا دینش را پسندیده باشد پشیمان شود بر آنچه آن را مرتکب می شود از گناهان بجهت معرفتش بعاقبت و انجام خویش در روز قیامت

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ فَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ يُضَاعِفُ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ إِلَى سَبْعِمِائَةٍ وَ مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ حَتَّى يَعْمَلَهَا فَإِنْ لَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ بِتَرْكِهِ لِفِعْلِهَا وَ إِنْ عَمِلَهَا أُجِّلَ تِسْعَ سَاعَاتٍ فَإِنْ تَابَ وَ نَدِمَ عَلَيْهَا لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ يَتُبْ وَ لَمْ يَنْدَمْ عَلَيْهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ.

ترجمه:

حدیث كرد ما را محمد بن موسى بن متوكل «رضى اللَّه عنه» گفت كه حديث كرد ما را على بن حسين سعدآبادى از احمد بن ابى عبد اللَّه برقى از پدرش از محمد بن ابى عمير از حمزه بن حمران از حضرت صادق (ع) كه فرمود هر كه قصد حسنه كند و آن را بعمل نياورد يک حسنه از برايش نوشته شود پس اگر آن را بعمل آورد ده حسنه از برايش نوشته شود و خدا اين را مضاعف ميگرداند از براى هر كه خواهد تا هفتصد حسنه و هر كه قصد بدى كند و آن را بعمل نياورد بر او نوشته نشود تا آنكه آن را بعمل آورد پس اگر آن را بعمل نياورد يكحسنه از برايش نوشته شود و اگر آن را بعمل آورد نه ساعت مهلت داده شود پس اگر توبه كرد و بر آن پشيمان شد بر او نوشته نشود و اگر توبه نكرد بر آن پشيمان نشد يک گناه بر او نوشته شود.

ص: 745

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْغَالِبِ الشَّافِعِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ مُجَاهِدُ بْنُ أَعْیَنَ بْنِ دَاوُدَ قَالَ أَخْبَرَنَا عِیسَی بْنُ أَحْمَدَ الْعَسْقَلَانِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا النَّضْرُ بْنُ شُمَیْلٍ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْرَافِیلُ(1) قَالَ أَخْبَرَنَا ثُوَیْرٌ عَنْ أَبِیهِ أَنَّ عَلِیّاً ع قَالَ: مَا فِی الْقُرْآنِ آیَهٌ أَحَبَّ إِلَیَّ مِنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ*(2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن غالب شافعی گفت که خبر داد ما را ابو محمد مجاهدین اعین بن داود گفت که خبر داد ما را عیسی بن احمد عقلانی گفت که خبر داد ما را نصر بن شمیل گفت که خبر داد ما را اسرائیل گفت که خبر داد ما را ثویر از پدرش که علی (ع) فرمود که در قرآن آیه نیست که در نزد من دوست تر باشد از قول خدای عز و جل إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ بآن معنی که در باب اول گذشت.

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ تَمِیمٍ السَّرَخْسِیُّ بِسَرَخْسَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو لَبِیدٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِیسَ الشَّامِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی إِسْحَاقُ بْنُ إِسْرَائِیلَ قَالَ حَدَّثَنَا حَرِیزٌ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ (3)

1- فی نسخه(و) و(ط) و(ن) «أخبرنا إسرائیل».
2- النساء: 48 و 116.
3- قد مرّ هذا الحدیث فی الباب الأوّل بعین السند و المتن، و فی بعض النسخ هنا أو هناک: «جریر أو حریز عن عبد العزیز- الخ»، و فی بعضها: «جریر أو حریز بن عبد العزیز» و فی صحیح البخاریّ «عن حریز عن زید- الخ» و الظاهر تصحیف «بن» بعن لکن لم أجد حریز عبد العزیز أو جریر بن عبد العزیز فی کتب الرجال.

عَنْ زَیْدِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِی ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: خَرَجْتُ لَیْلَةً مِنَ اللَّیَالِی فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ص یَمْشِی وَحْدَهُ وَ لَیْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ یَکْرَهُ أَنْ یَمْشِیَ مَعَهُ أَحَدٌ قَالَ فَجَعَلْتُ أَمْشِی فِی ظِلِّ الْقَمَرِ فَالْتَفَتَ فَرَآنِی فَقَالَ مَنْ هَذَا فَقُلْتُ أَبُو ذَرٍّ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ قَالَ یَا أَبَا ذَرٍّ تَعَالَ قَالَ فَمَشَیْتُ مَعَهُ سَاعَةً فَقَالَ إِنَّ الْمُکْثِرِینَ هُمُ الْأَقَلُّونَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِلَّا مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَیْراً فَنَفَحَ مِنْهُ بِیَمِینِهِ وَ شِمَالِهِ وَ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ وَرَاءَهُ وَ عَمِلَ فِیهِ خَیْراً قَالَ فَمَشَیْتُ مَعَهُ سَاعَةً فَقَالَ لِی اجْلِسْ هَاهُنَا وَ أَجْلَسَنِی فِی قَاعٍ حَوْلَهُ حِجَارَهٌ فَقَالَ لِی اجْلِسْ حَتَّی أَرْجِعَ إِلَیْکَ قَالَ فَانْطَلَقَ فِی الْحَرَّهِ حَتَّی لَمْ أَرَهُ وَ تَوَارَی عَنِّی فَأَطَالَ اللَّبْثَ ثُمَّ إِنِّی سَمِعْتُهُ ع وَ هُوَ مُقْبِلٌ وَ هُوَ یَقُولُ وَ إِنْ زَنَی وَ إِنْ سَرَقَ قَالَ فَلَمَّا جَاءَ لَمْ أَصْبِرْ حَتَّی قُلْتُ یَا نَبِیَّ اللَّهِ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ مَنْ تُکَلِّمُهُ فِی جَانِبِ الْحَرَّهِ فَإِنِّی مَا سَمِعْتُ أَحَداً یَرُدُّ عَلَیْکَ مِنَ الْجَوَابِ شَیْئاً قَالَ ذَاکَ جَبْرَئِیلُ عَرَضَ لِی فِی جَانِبِ الْحَرَّهِ فَقَالَ بَشِّرْ أُمَّتَکَ أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لَا یُشْرِکُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَیْئاً دَخَلَ الْجَنَّهَ قَالَ قُلْتُ یَا جَبْرَئِیلُ وَ إِنْ زَنَی وَ إِنْ سَرَقَ قَالَ نَعَمْ وَ إِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ.

قال مصنف هذا الکتاب رحمه الله یعنی بذلک أنه یوفق للتوبه حتی یدخل الجنه

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم سرخسی در سرخس گفت که حدیث کرد ما را ابو لبید محمد بن ادریس شامی تا آخر آنچه در باب اول گذشت از حدیث بیست و چهارم حتی بیان مؤلف رحمه اللّه مگر آنکه آخر حدیث در این چنین است که گفت آری گفتم و هر چند که شراب بیاشامد گفت آری و چون محض تکرار بود لهذا بحواله بر آنچه ترجمه شده بود اکتفاء نمودم.

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاذٍ الْجَوْهَرِیِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ص عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص عَنْ جَبْرَئِیلَ ع قَالَ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مَنْ أَذْنَبَ ذَنْباً صَغِیراً أَوْ کَبِیراً وَ هُوَ لَا یَعْلَمُ أَنَّ لِی أَنْ أُعَذِّبَهُ بِهِ أَوْ أَعْفُوَ عَنْهُ لَا غَفَرْتُ لَهُ ذَلِکَ الذَّنْبَ أَبَداً وَ مَنْ أَذْنَبَ ذَنْباً صَغِیراً کَانَ أَوْ کَبِیراً وَ هُوَ یَعْلَمُ أَنَّ لِی أَنْ أُعَذِّبَهُ وَ أَنْ أَعْفُوَ عَنْهُ عَفَوْتُ عَنْهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از معاذ جوهری از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا (ص) از جبرئیل (ع) که گفت خدای جل جلاله فرمود که هر که گناهی بکند خواه گناه کوچک باشد و خواه بزرگ و او نداند که مرا میرسد که او را معذب سازم یا از او عفو کنم و درگذرم هرگز آن گناه را از برایش نیامرزم و هر که گناهی را بعمل آورد خواه آن گناه کوچک باشد و خواه بزرگ و او بداند که مرا میرسد که او را معذب سازم و از او عفو کنم از او عفو کنم.

64- باب التعریف و البیان و الحجه و الهدایه

باب شصت و چهارم در تعریف و بیان و حجت و هدایت:

اشاره

یعنی در بیان لزوم اینها بر خدا تا حجت بر بندگان تمام باشد و تعریف شناسانیدن و آگاهی دادنش و بیان آشکار کردن و حجت گواه بر دعوی و سخن درست و طریقه که بواسطه آن در خصومت بر خصم ظفر یابند و مراد از آن در اینجا چیزیست که خدا حجت را بر خلق خود تمام فرموده خواه پیغمبر باشد و خواه امام و خواه سخن ایشان باشد و خواه غیر آن و هدایت راه راست نمودن که از شأنش این باشد که بمطلوب برساند.

ص: 748

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع الْمَعْرِفَهُ صُنْعُ مَنْ هِیَ قَالَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَیْسَ لِلْعِبَادِ فِیهَا صُنْعٌ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از محمد بن حکیم که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که معرفت و شناخت از صنع و کارگری کیست فرمود که از صنع خدای عز و جل است که بندگان را در آن هیچ صنعی نیست.

«مترجم گوید» که خدا مسائل را ببنده اش می شناساند بسخن خویش یا بزبان پیغمبرش یا بحمل کردن بنده بر فکر با آنکه عطاء کردن قدرت و تمکین و قوی و آلات همه از خدای تعالی است خصوصا بنا بر مذهب حق که نتیجه از جانب خدا بر بندگان فائض می شود و ترتیب دادن مقدمات فیض آن نتیجه را آماده و مهیا میسازد و حمل حدیث بر اینکه عقول مفید کمال معرفت نیستند بلکه آن بتعریف خدای تعالی است نه اصل و معرفت دور است.

حدیث 2

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنِ ابْنِ الطَّیَّارِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ احْتَجَّ عَلَی النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَ مَا عَرَّفَهُمْ.

ص: 749

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللّٰه عنه گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از ابن ابی عمیر از جمیل بن دراج از ابن طیار از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که خدای عز و جل بر مردم حجت آورده بآنچه بایشان عطاء کرده و چیزی که آن را بایشان شناسانیده.

حدیث 3

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ حَمْزَهَ بْنِ الطَّیَّارِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ احْتَجَّ عَلَی النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَ مَا عَرَّفَهُمْ(1).

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللّٰه عنه گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از ابن ابی عمیر از جمیل بن دراج از ابن طیار از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که خدای عز و جل بر مردم حجت آورده بآنچه بایشان عطاء کرده و چیزی که آن را بایشان شناسانیده.

حدیث 4

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ حَمْزَهَ بْنِ الطَّیَّارِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ(2)

ص: 750

1- هذا الحدیث المتحد مع ما قبله فی المتن و مع ما بعده فی السند لیس الا فی نسخه(ط).
2- التوبه: 115.

قَالَ حَتَّى يُعَرِّفَهُمْ مَا يُرْضِيهِ وَ مَا يُسْخِطُهُ وَ قَالَ فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها (1) قَالَ بَيَّنَ لَهَا مَا تَأْتِي وَ مَا تَتْرُكُ وَ قَالَ- إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً (2) قَالَ عَرَّفْنَاهُ إِمَّا آخِذاً وَ إِمَّا تَارِكاً وَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى عَلَى الْهُدى (3) قَالَ عَرَّفْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى عَلَى الْهُدى وَ هُمْ يَعْرِفُونَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه ره از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد اللَّه از ابن فضال از ثعلبه بن میمون از حمزه بن طیار از حضرت صادق (ع) که در قول خدای عز و جل وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُونَ فرمود که بشناساند بایشان آنچه او را خوشنود گرداند و آنچه او را بخشم آورد و ترجمه آیه اینست که و نیست خدا که اضلال فرماید و مراد آنست که در حکمت آن جناب روانیست که گروهی را باطل و هلاک و ضائع گرداند که نام ضلالت و گمراهی را بر ایشان گذارد بعد از آنکه ایشان را راه راست نموده باشد و باسلام هدایت فرموده باشد تا روشن سازد از برای ایشان آنچه را که واجب است که از آن پرهیز کنند خواه پرهیز از فعل آن باشد چون شرب خمر و لواطه و زنا و غیر آن از محرمات و خواه پرهیز از ترک آن باشد چون نماز و روزه و خمس و زکاه و حج و غیر آن از واجبات و فرموده است که فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها یعنی «پس الهام داد خدا نفس را نابکاری و بیباکی آن و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمان برداری آن را.» و حضرت فرمود یعنی بیان فرمود از برای نفس آنچه را که می آورد و آنچه را که وامیگذارد یعنی آنچه باید که بیاورد و واگذارد او را اعلام فرموده و راه خیر و شر و طریق طاعت و معصیت را باو شناسانیده و او را در میان این دو راه مخیر ساخته تا اگر خواهد اختیار خیر کند و مستحق ثواب شود یا اختیار شر کند و مستحق عذاب و عقاب گردد و فرمود که إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً یعنی «بدرستی که ما راه راست را بآدمی نمودیم ببیان و ارشاد و انواع الطاف تا راه حق را از راه باطل بداند و صواب را از خطاء و خیر را از شر تمیز دهد باعطای سمع و بصر که آلت ادراک آنهاست. و اشاره است بهر دو قسم دلیل از نقلی و عقلی در حالتی که این آدمی یا شکرکننده و یا کافر است و حضرت فرمود که آدمی را تعریف کردیم و خیر و شر را باو شناسانیدیم و آدمی یا فراگیرینده و یا واگذارنده است است و حمزه میگوید که آن حضرت را سؤال کردم از قول آن جناب عز و جل وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ یعنی «و اما قبیله ثمود که

قوم صالح اند پس راه راست را بایشان نمودیم.» و حضرت فرمود یعنی ایشان را شناسا گردانیدیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی یعنی «پس ایشان نابینائی ضلالت کفر را بر هدایت و راه راست ایمان برگزیدند» و فرمود و حال آنکه ایشان می شناختند و میدانستند.

1- الشمس: 8.
2- الإنسان: 3.
3- فصّلت: 17.

حدیث 5

5- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ (1) قَالَ نَجْدَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن علی بن ابراهیم رضی اللّه عنه از پدرش از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از ابن بکیر از حمزه بن محمد از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ یعنی «و هدایت نمودیم آدمی را بدو راه و حضرت فرمود یعنی نجد خیر و نجد شر و در بعضی از نسخ توحید شر بدون نجد است و نجد در لغت بمعنی راه بلند و زمین بلند است و اکثر مفسران نیز نجدین را مدد طریق که طریق خیر و راه شر است تفسیر کرده اند و اگر چه در شر بلندی و علوی نیست لیکن بجهتی آن را بلند نامیده چنان که عرب بامداد و شبانگاه را جدیدان و عصران و بردان میگویند و نظیر این در کلام ایشان بسیار است و در تفسیر حضرت بنا بر بعضی از نسخ نیز اشعاریست باین چه در شر ذکر نجد ننموده و بآوردن آن در خیر اکتفاء فرموده و در آن غیر آنچه ذکر شد نیز گفته اند.

حدیث 6

6- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سِتَّةُ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ الْمَعْرِفَةُ وَ الْجَهْلُ وَ الرِّضَا وَ الْغَضَبُ وَ النَّوْمُ وَ الْيَقَظَةُ(2).

ص: 752

1- البلد: 10.
2- انّ للإنسان أحوالا قلبيه كالمعرفه و الجهل و الشك و الظنّ و الايمان و غيرها، و صفات نفسيّه كالسخاء و الشجاعه و الحسد و الاهتداء و الضلال و غيرها، و أمورا ترد عليه كالغضب و الدهشه و الرضا و النوم و اليقظه و المرض و الصحّه و غيرها، و حركات فكريّه أو جارحيّه، و ليس له صنع الا

فى الأخيره، أى ليست باختياره إلا هى، نعم قد يتعلق بها حبّه، و يكون بعض هذه الأخيره جزء سبب لها كالعكس، و العمده فى السببيه للاحوال القلبيه التفكر و التعقل و عدمهما.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رضی اللّٰه عنه از پدرش از محمد بن یحیی از موسی بن جعفر بغدادی از عبید اللّٰه دهقان از درست از آنکه او را حدیث کرده از حضرت صادق (ع) که فرمود شش چیز است که بندگان را در آنها هیچ صنع و کارگری نیست یعنی از صنعت خدای تعالی است نه آنکه صانعی ندارد یکی معرفت و شناخت چنان که مذکور شد و دویم جهل و نادانی که مقابل عقل با علم است و اول اصلی است و صاحب جند و لشکر و دویم از جمله جنود آنست و بعضی گمان کرده اند که مراد از آن فراموشی است بگمان آنکه آن امریست جدی و احتیاج بصانع ندارد و سیم و چهارم رضا و غضب یعنی عروض صفت خوشنودی و خشم و اما مقتضای آنها باختیار بندگان است و پنجم و ششم خواب و بیداری.

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِی شُعَیْبٍ الْمَحَامِلِیِّ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَهَ الْعِجْلِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَیْسَ لِلَّهِ عَلَی خَلْقِهِ أَنْ یَعْرِفُوا قَبْلَ أَنْ یُعَرِّفَهُمْ وَ لِلْخَلْقِ عَلَی اللَّهِ أَنْ یُعَرِّفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَی الْخَلْقِ إِذَا عَرَّفَهُمْ أَنْ یَقْبَلُوهُ(1).

1- ان علی الإنسان فی هذا الباب أمرین: التفکر فی البیّنات التی تأتیه من عند اللّٰه تعالی حتّی یحصل له الاستیقان و القبول القلبی لما هو الحق المتیقن بحیث یحصل له حاله الخضوع و التسلیم، و الثانی هو الایمان حقیقه، و آفه الأول و المانع منه الاتراف و الانهماک فی اللذات المادیه و التوغّل فی الأمور الدنیویّه، و آفه الثانی و المانع منه العلو و الاستکبار و حبّ الرئاسه و الجاه و الحمیّه و العصبیّه، فعلی اللّٰه نصب الآیات و البینات، و علی العبد رفع المانعین، فعندئذ یقذف اللّٰه النور فی قلبه فیزهر کما یزهر المصباح فیکون عارفا مؤمنا حقا، و بهذا یجمع بین الصنفین من الاخبار الناطق بأنّ المعرفه من صنع اللّٰه و الامر بتحصیل المعرفه.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین از ابو شعیب محاملی از درست بن ابی منصور از برید بن معاویه عجلی از حضرت صادق (ع) که فرمود خدا را بر آفریدگانش حق شناختن نیست که خود معرفت بهمرسانند پیش از آنکه ایشان را شناسا گرداند و خلق خدا را بر خدا حق شناسانیدنست که ایشان را شناسا گرداند و خدا را بر خلق آن حق است که چون ایشان را شناسا گرداند از او قبول کنند

حدیث 8

8- حَدَّثَنَا أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی بْنِ أَعْیَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَمَّنْ لَمْ یَعْرِفْ شَیْئاً هَلْ عَلَیْهِ شَیْ ءٌ قَالَ لَا (1).

ترجمه:

پدرم «ره» گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حجال از ثعلبه بن میمون از عبد الاعلی بن اعین که گفت از حضرت صادق (ع) سؤال کردم از کسی که چیزی را نمی شناسد و هیچ نمیداند آیا بر او چیزی هست فرمودند

حدیث 9

9- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ زَکَرِیَّا بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ.

1- هذا لا یدلّ علی معذوریه الجاهل مطلقا، بل من لم یعرف شیئا لعدم قدرته علی الرجوع الی ما یوجب المعرفه.

ترجمه:

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار (رضی اللَّه عنه) از احمد بن محمد بن عیسی از ابن فضال از داود بن فرقد از أبو الحسن ذکریا بن یحیی از حضرت صادق (ع) که فرمود آنچه خدا دانش آن را از بندگان پوشیده از ایشان برداشته شده و در آن تکلیفی ندارند.

حدیث 10

10- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ ره عَنِ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ عَنْ حَمْزَهَ بْنِ الطَّیَّارِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ لِی اکْتُبْ فَأَمْلَی عَلَیَّ إِنَّ مِنْ قَوْلِنَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَحْتَجُّ عَلَی الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ مَا عَرَّفَهُمْ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَیْهِمْ رَسُولًا وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِ الْکِتَابَ فَأَمَرَ فِیهِ وَ نَهَی أَمَرَ فِیهِ بِالصَّلَاهِ وَ الصَّوْمِ فَأَنَامَ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنِ الصَّلَاهِ(1) فَقَالَ أَنَا أُنِیمُکَ وَ أَنَا أُوقِظُکَ فَاذْهَبْ فَصَلِّ لِیَعْلَمُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذَلِکَ کَیْفَ یَصْنَعُونَ لَیْسَ کَمَا یَقُولُونَ إِذَا نَامَ عَنْهَا هَلَکَ وَ کَذَلِکَ الصِّیَامُ أَنَا أُمْرِضُکَ وَ أَنَا أُصَحِّحُکَ فَإِذَا شَفَیْتُکَ فَاقْضِهِ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ کَذَلِکَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَی جَمِیعِ الْأَشْیَاءِ لَمْ تَجِدْ أَحَداً فِی ضِیقٍ وَ لَمْ تَجِدْ أَحَداً إِلَّا وَ لِلَّهِ عَلَیْهِ الْحُجَّهُ وَ لَهُ فِیهِ الْمَشِیَّهُ وَ لَا أَقُولُ إِنَّهُمْ مَا شَاءُوا صَنَعُوا ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ یَهْدِی وَ یُضِلُّ وَ قَالَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ وَ کُلُّ شَیْ ءٍ أُمِرَ النَّاسُ بِهِ فَهُمْ یَسَعُونَ لَهُ وَ کُلُّ شَیْ ءٍ لَا یَسَعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا خَیْرَ فِیهِمْ ثُمَّ قَالَ- لَیْسَ عَلَی الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَی الْمَرْضی وَ لا عَلَی الَّذِینَ لا یَجِدُونَ ما یُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ فَوَضَعَ عَنْهُمْ- ما عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِیلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ. وَ لا عَلَی الَّذِینَ إِذا ما أَتَوْکَ لِتَحْمِلَهُمْ الْآیَهَ(2)

ص: 755

1- کذا فی نسخه(ط) و(ن) و فی غیرهما «فنام رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله الخ».
2- التوبه: 62.

فَوَضَعَ عَنْهُمْ لِأَنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه قوله ع إن الله يهدى و يضل معناه أنه عز و جل يهدى المؤمنين فى القيامه إلى الجنه و يضل الظالمين فى القيامه عن الجنه- (1)

إنما قال عز و جل(2)- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِى جَنَّاتِ النَّعِيمِ(3) و قال عز و جل وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ (4).

ترجمه:

حديث كرد ما را على بن احمد بن عبد اللَّه بن احمد بن ابى عبد اللَّه از پدرش از جدش احمد بن ابى عبد اللَّه از على بن حكم از ابان احمر از حمزه بن طيار از حضرت صادق (ع) كه گفت آن حضرت بمن فرمود كه بنويس پس بقلم من داد يعنى آن حضرت فرمود و من نوشتم كه از قول و اعتقاد ما آنست كه خداى عز و جل بر بندگان حجت مى آورد بآنچه ايشان را آورده و عطاء فرموده و بايشان شناسانيده پس رسولى را بسوى ايشان فرستاد و كتاب خويش را بر او فرود آورد و در آن امر و نهى فرمود امر فرمود در آن بنماز و روزه بعد از آن رسول خدا بخواب رفت و نمازش قضاء شد پس خدا فرمود كه من تو را بخواب كردم و من تو را بيدار كردم پس برو نماز كن تا مردم بدانند كه چون چنين امرى بايشان برسد ايشان را چه بايد كرد و امر چنان نيست كه ايشان ميگويند هر گاه كسى بخوابد و نمازش قضاء شود هلاک شده و همچنين روزه كه من تو را بيمار ميكنم و من تو را تندرست ميگردانم و چون تو را از بيمارى شفاء دادم آن را قضاء كن بعد از آن حضرت صادق (ع) فرمود و همچنين هر گاه نظر كنى در همه چيزها كسى را در تنگى نيابى و نيابى كسى را مگر آنكه خدا را بر او حجت است و خدا را در باب او مشيت و نميگويیم كه ايشان آنچه ميخواهند ميكنند بعد از آن فرمود بدرستى كه خدا راه راست مينمايد و گمراه ميگرداند يعنى بخود وامى گذارد و فرمود كه مردم مأمور نشده اند مگر بچيزى كه پست تر و كمتر از طاقت ايشان است و هر چيزى كه مردم بآن مامور نشده اند ميتوانند كه آن را بجا آورند و هر چيزى كه طاقت آن را ندارند از ايشان برداشته شده و ليكن بيشتر مردم هيچ خوبى در ايشان نيست پس آن حضرت (ع) اين را خواند كه لَيْسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى الْمَرْضى وَ لا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ يعنى «نيست

بر ناتوانان و عاجزان و نه بر بیماران و نه بر آنان که نیابند چیزی را که خرج کنند حرج و گناهی اگر از جهاد باز ایستند هر گاه خیر خواهی کنند از برای خدا و فرستاده اش.» و حضرت فرمود پس خدا تکلیف را از ایشان برداشت ما عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِیلٍ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ وَ لا عَلَی الَّذِینَ إِذا ما أَتَوْکَ لِتَحْمِلَهُمْ تا آخر آیه که ترجمه اش اینست «که نیست بر نیکوکاران که خیر خواهانند هیچ راه سلامتی و عتابی و خدا آمرزنده مهربان است و نیز حرج و گناهی نیست بر آنها که از درماندگی چون آمدند بسوی تو تا ایشان را سوار کنی و حیوان دهی که بر آن سوار شوند.» گفتی که نمییابم آنچه را که بار کنم شما را بر آن پشت کردند و چشمهای ایشان پر بود از اشک زیرا که ایشان حیوانی را نمی یافتند که بر آن سوار شوند و وسعت نداشتند که آن را بخرند یا پیاده بجهاد روند.

1- ان للهدایه ست مراحل، و لکل مرحله ضلاله بحسبها، و کل مرحله من الهدایه متوقفه علی ما قبلها، و کلها من اللّه، و ضلاله العبد فی کل مرحله من عدم هدایه اللّه إیّاه فی تلک المرحله، و عدم الهدایه لفسوق العبد عما علیه فی تلک المرحله، و ما ذکره المصنّف هو المرحله الأخیره، و تفصیل الکلام یقتضی رساله مفرده.

2- فی نسخه(و) و(ه) «کما قال عزّ و جلّ- الخ».

3- یونس: 9.

4- إبراهیم: 27.

«مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که قول آن حضرت که خدا راه راست مینماید و گمراه میگرداند معنیش آنست که خدای عز و جل در قیامت مؤمنان را بسوی بهشت راه مینماید و در روز قیامت ستمکاران را از بهشت گمراه میگرداند. خدای عز و جل فرموده که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِيمِ و آن جناب عز و جل فرمود که وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ و ترجمه هر دو آیه و مراد از آنها مذکور شد.

حدیث 11

11- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی (1) قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَصْلَحَكَ اللَّهُ هَلْ جُعِلَ فِی النَّاسِ أَدَاةٌ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ قَالَ فَقَالَ لَا قُلْتُ فَهَلْ كُلِّفُوا الْمَعْرِفَةَ قَالَ لَا عَلَی اللَّهِ الْبَيَانُ- لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّی يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُونَ (2) قَالَ حَتَّی يُعَرِّفَهُمْ مَا يُرْضِيهِ وَ مَا يُسْخِطُهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مراد از یونس بن عبد الرحمن از حماد بن عبد الاعلی که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم که خدا تو را باصلاح آورد و کارهایت را درست کند آیا در مردمان اداه و آلت حصولی قرار داده شده که بسبب آن معرفت را بیابند فرمود نه عرض کردم که پس تکلیف شده اند که تمام اسباب معرفت را تحصیل کنند تا معرفت بهم رسانند بدون تعریف خدا راوی میگوید که حضرت فرمودند بر خدا لازم است که بیان کند لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها یعنی «تکلیف نمیکند خدا و در رنج نمی افکند هیچ تنی را مگر آن مقدار که طاقت و توانائی و قدرت و گنجایش آن باشد بلکه آن را کمتر از قدر طاقت تکلیف فرموده چه طاقت فوق وسع است» لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها یعنی «و تکلیف نکند خدا هیچ نفسی را مگر آنچه او را عطاء فرموده و شناختن آن را بنفس داده.» و راوی میگوید که آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ

هَداهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ فرمود که تا بشناساند ایشان را و آگاه گرداند آنچه او را خوشنود میسازد و آنچه او را بخشم می آورد.

ص: 757

1- فی أکثر النسخ: «عن حماد بن عبد الأعلی». و هو تصحیف.
2- التوبه: 115.

حدیث 12

12- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ سَعْدَانَ یَرْفَعُهُ إِلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یُنْعِمْ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَهٍ إِلَّا وَ قَدْ أَلْزَمَهُ فِیهَا الْحُجَّهَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْهِ فَجَعَلَهُ قَوِیّاً فَحُجَّتُهُ عَلَیْهِ الْقِیَامُ بِمَا کَلَّفَهُ وَ احْتِمَالُ مَنْ هُوَ دُونَهُ مِمَّنْ هُوَ أَضْعَفُ مِنْهُ وَ مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْهِ فَجَعَلَهُ مُوَسَّعاً عَلَیْهِ فَحُجَّتُهُ مَالُهُ یَجِبُ عَلَیْهِ فِیهِ تَعَاهُدُ الْفُقَرَاءِ بِنَوَافِلِهِ وَ مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْهِ فَجَعَلَهُ شَرِیفاً فِی نَسَبِهِ (1) جَمِیلًا فِی صُورَتِهِ فَحُجَّتُهُ عَلَیْهِ أَنْ یَحْمَدَ اللَّهَ عَلَى ذَلِکَ وَ أَلَّا یَتَطَاوَلَ عَلَى غَیْرِهِ فَیَمْنَعَ حُقُوقَ الضُّعَفَاءِ لِحَالِ شَرَفِهِ وَ جَمَالِهِ.

ترجمه:

بهمین اسناد از یونس بن عبد الرحمن از سعدان روایت است که آن را مرفوع میسازد بسوی حضرت صادق (ع) که فرمود خدای عز و جل هیچ نعمتی را بر بنده از بندگان انعام نفرموده مگر آنکه در باب آن حجت از جانب خود بر او لازم آورده و از او سؤال خواهد فرمود پس هر که خدا بر او منت گذاشت او را توانا ساخت حجتش بر او قیام کردن بآنچه او را تکلیف فرموده و محافظت آنست و قیام بتحمل و مشقت آنکه از او پست تر باشد بحسب مرتبه از آنان که از او ضعیف ترند و هر که خدا بر او منت گذاشت و او را توانگر ساخت حجتش بر او مال اوست که در آن تعهد و بازجوئی فقراء و احوال ایشان بنوافل و مستحباتی که دارد بر او واجب باشد و هر که خدا بر او منت گذاشت و او را بزرگوار گردانید در خانه خویش که مراد از آن قبیله و عشیره است و او را در صورتش صاحب جمال ساخت و نزد مردم معروف و روشناس شد حجت خدا بر او آنست که خدا را بر این نعمت حمد و ثناء گوید و بر غیر خود توقع نورزد و گردنکشی نکند که حقوق ضعفاء و ناتوانان را بجهت حال شرف و جمال و شهرتش منع کند.

ص: 758

1- فی نسخه(و) و(ه) «شریفا فی بیته».

حدیث 13

13- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ اجْعَلُوا أَمْرَکُمْ لِلَّهِ وَ لَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ فَإِنَّهُ مَا کَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِلَّهِ وَ مَا کَانَ لِلنَّاسِ فَلَا یَصْعَدُ إِلَی اللَّهِ وَ لَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ لِدِینِکُمْ فَإِنَّ الْمُخَاصَمَهَ مَمْرَضَهٌ لِلْقَلْبِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لِنَبِیِّهِ ص- إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ(1) وَ قَالَ أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ(2) ذَرُوا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا عَنِ النَّاسِ وَ إِنَّکُمْ أَخَذْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنِّی سَمِعْتُ أَبِی ع یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا کَتَبَ عَلَی عَبْدٍ أَنْ یَدْخُلَ فِی هَذَا الْأَمْرِ کَانَ أَسْرَعَ إِلَیْهِ مِنَ الطَّیْرِ إِلَی وَکْرِهِ (3).

ترجمه:

پدرم رضی اللَّه عنه گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمد از ابن فضال از علی بن عقبه از پدرش که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود کار خود را از برای خدا و رضای او قرار دهید و آن را از برای مردم و نمودن بایشان قرار مدهید زیرا که آنچه از برای خدا باشد از برای خدا است یعنی خدا آن را قبول میفرماید و باو نفع میرساند و آنچه از برای مردم باشد بسوی خدا بالا نمیرود و با مردم بجهت دین خود مخاصمه و گفتگو نکنید زیرا که مخاصمه دل را بیمار میگرداند یا آلت بیماری آنست بدرستی که خدای عز و جل بپیغمبرش صلی اللَّه علیه و آله فرمود که إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ یعنی «بدرستی که تو هدایت نمیکنی آنکه را که دوست میداری و لیکن خدا هدایت میکند هر که را که میخواهد.» و فرمود که أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ بآن معنی که گذشت مردم را واگذارید زیرا که مردم از مردم فرا گرفتند و شما از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرا گرفته اید بدرستی که شنیدم از پدرم (ع) که میفرمود چون خدای عز و جل بر بنده بنویسد و واجب کند که در این امر که تشیع است داخل شود بسوی آن شتابان تر باشد از مرغ بسوی آشیانه خویش.

1- القصص: 56.
2- یونس: 99.

3- المراد منع الاصحاب عن المراء و الجدال الباطل و ضيق الذرع و ظهور الغضب عند انكار الخصم للحق، لا المنع عن اتيان الحكمه و البرهان و الموعظه و البيان و الجدال بالتى هى أحسن، و فى ذيل الروايه إشاره الى أن من كان قلبه مقبلا الى الحق خاضعا له و هو الذى كتب اللّه فى قلبه الايمان و أيده بروح منه يأتى لا محاله الى الحق، فاجعلوا اهتمامكم فى الإرشاد لهؤلاء، لا للذين قلوبهم منكره للحق و نفوسهم مستكبره له، فان سعيكم فى الإرشاد ضائع فيهم.

حدیث 14

14- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَیْراً نَکَتَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَةً مِنْ نُورٍ وَ فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَکَّلَ بِهِ مَلَکاً یُسَدِّدُهُ وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءاً نَکَتَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَةً سَوْدَاءَ وَ سَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَکَّلَ بِهِ شَیْطَاناً یُضِلُّهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَةَ- فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ (1).

قال مصنف هذا الکتاب إن الله عز و جل إنما یرید بعبد سوءا لذنب یرتکبه فیستوجب به أن یطبع علی قلبه و یوکل به شیطانا یضله و لا یفعل ذلک به إلا باستحقاق و قد یوکل عز و جل بعبده ملکا یسدده باستحقاق أو تفضل و یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ و قال الله عز و جل- وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ(2).

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم رضی اللّٰه عنه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از محمد بن حمران از سلیمان بن خالد از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی چون خوبی را نسبت ببنده اراده کند در دلش نشانه از نور را پدید آورد و گوشهای دلش را بگشاید و فرشته را بر او بگمارد که او را بر راستی و صواب بدارد و چون بدی را نسبت ببنده اراده فرماید در را گمراه گرداند پس این آیه را خواند که فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ بآن معنی که گذشت: «مترجم گوید» که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که خدای عز و جل ببنده اش بدی را اراده نمی کند مگر بجهت گناهی که بنده آن را مرتکب می شود و بآن مستوجب این می شود که بر دلش مهر گذارد و شیطانی را بر او بگمارد که او را گمراه گرداند و با او چنین نمیکند مگر با استحقاق و سزاواری و گاه باشد که خدای عز و جل فرشته را بر بنده اش میگمارد که او را براستی و صواب میدارد با استحقاق یا بفضل و برحمت خویش مخصوص میسازد هر که را که میخواهد و خدای عز و جل فرمود که وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ یعنی «و هر که خود را بر کوری دارد از یاد کردن خداوند بخشاینده بآن که بحقیقت آن عارف باشد و از نظر کردن بحجتهای

روشن آن جناب چشم بپوشد تقدیر کنیم از برایش شیطانی را یعنی بجهت این تن بکوری دادن و تجاهل و نادانی بر خود بستن ویرا باز گذاریم و نظر التفات را از او باز گیریم و در نزد این حال شیطان بر او دست یابد پس این شیطان او را مصاحب و همنشین است و پیوسته باغوا و اضلال و وسوسه او مشغول باشد».

ص: 760

1- الأنعام: 125.
2- الزخرف: 36.

حدیث 15

15- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ الْمُغِيرَهِ(1) قَالَ حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَصْبَهَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (2) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو شُعَيْبٍ الْمَحَامِلِيُّ (3) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَعْرِفَهِ أَ هِیَ مُكْتَسَبَهٌ فَقَالَ لَا فَقِیلَ لَهُ فَمِنْ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ عَطَائِهِ هِیَ قَالَ نَعَمْ وَ لَیْسَ لِلْعِبَادِ فِیهَا صُنْعٌ وَ لَهُمْ اكْتِسَابُ الْأَعْمَالِ وَ قَالَ ع إِنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ مَخْلُوقَهٌ خَلْقَ تَقْدِیرٍ لَا خَلْقَ تَكْوِینٍ (4).

و معنی ذلک أن الله تبارک و تعالی لم یزل عالما بمقادیرها قبل کونها

ترجمه:

حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن محمد بن عبد الوهاب گفت که خبر داد ما را احمد بن فضل بن مغیره گفت که حدیث کرد ما را منصور بن عبد اللَّه بن ابراهیم بن اصبهانی گفت که حدیث کرد ما را ابو شعیب محاملی از عبد اللَّه بن مسکان از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که از معرفت سؤال شد که آیا آن مکتب است که مردم آن را اکتساب مینمایند و بکسب حاصل میکنند فرمود نه بآن حضرت عرض شد که هر گاه چنین باشد پس آن از صنع خدای عز و جل و عطای او است فرمود آری و بندگان را در آن هیچ صنعی نیست و ایشان را است اکتساب اعمال خویش و آن حضرت (ع) فرمود که افعال بندگان مخلوق است بخلق تقدیر نه خلق تکوین و معنی این آنست که خدای تبارک و تعالی پیوسته عالم بوده بمقادیر آنها پیش از بودن آنها.

1- فی نسخه(د) و(ب) و(ط) «أحمد بن المفضل بن المغیره».
2- فی نسخه(ج) و(ط) «علی بن إبراهیم».
3- فی نسخه(ط) «حدّثنا شعیب المحاملی» و هو ابن أبی شعیب المحاملی المعروف، و اسمه صالح بن خالد.
4- قد مر بیان لهذا الکلام ذیل الحدیث الخامس من الباب السابق.

حدیث 16

16- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا ع أَسْأَلُهُ عَنْ أَفْعَالِ الْعِبَادِ أَ مَخْلُوقَةٌ هِيَ أَمْ غَيْرُ مَخْلُوقَةٍ فَكَتَبَ ع أَفْعَالُ الْعِبَادِ مُقَدَّرَةٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ خَلْقِ الْعِبَادِ بِأَلْفَيْ عَامٍ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار «رضی اللّٰه» گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان که گفت عریضه بخدمت امام رضا (ع) نوشتم و او را از افعال بندگان سؤال میکردم که آیا آنها مخلوقند یا مخلوق نیستند حضرت (ع) نوشت که افعال بندگان در علم خدای تعالی مقدور بود دو هزار سال پیش از آفریدن بندگان

حدیث 17

17- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ النَّخَعِيِّ الْقَاضِي قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ كُفِيَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را پدرم «رضی اللّٰه» گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه از قاسم بن محمد اصبهانی از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث نخعی قاضی که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که هر که عمل کند بآنچه دانسته کفایت شود آنچه را که ندانسته باشد.

65- باب ذكر مجلس الرضا على بن موسى ع مع أهل الأديان و أصحاب المقالات مثل الجاثليق و رأس الجالوت و رؤساء الصابئين و الهربذ الأكبر و ما كلم به عمران الصابى فى التوحيد عند المأمون

«باب شصت و پنجم» در ذكر مجلس حضرت امام رضا (ع) با اهل

اشاره

ص: 762

دینها و صاحبان مقالها مثل جاثلیق و رأس الجالوت و سر کردگان صائبان و هر بذ بزرگتر و آنچه در باب توحید با عمران صابی بآن در نزد مأمون تکلم فرمود و جاثلیق در باب سی و هفتم مذکور شد و صائبان جمع صائبی است یعنی ستاره پرست و در قاموس میگوید که ایشان گمان دارند که بر دین نوح (ع) اند و قبیله ایشان از مهب شمال است در نزد منصف روز و هر بذ بکسر هاء و باء و سکون راء مجوسی که آتش بر می افروزد و در خدمت آن میباشد و در قاموس بزرگان هند و علماء ایشان و حافظ آتش خانه از برای هند و خدمتکاران آتش مجوس را بر سبیل تردید ذکر کرده.

حدیث 1

1- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْفَقِيهُ الْقُمِّيُّ ثُمَّ الْإِيلَاقِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ الْقُمِّيُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَنْصَارِيُّ الْكَجِّيُّ قَالَ حَدَّثَنِی مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیَّ ثُمَّ الْهَاشِمِیَّ يَقُولُ لَمَّا قَدِمَ عَلِیُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا ع إِلَى الْمَأْمُونِ أَمَرَ الْفَضْلَ بْنَ سَهْلٍ أَنْ يَجْمَعَ لَهُ أَصْحَابَ الْمَقَالاتِ مِثْلَ الْجَاثِلِيقِ وَ رَأْسِ الْجَالُوتِ وَ رُؤَسَاءِ الصَّابِئِينَ وَ الْهِرْبِذِ الْأَكْبَرِ وَ أَصْحَابِ زَرْدَهُشْتَ وَ قِسْطَاسٍ الرُّومِيِّ

و يظهر من مقالات عمران الصابى الآتى احتجاجه مع الرضا عليه السّلام هذا التفسير. و الهربذ كالزبرج صاحب الرئاسه الدينيه المجوسيه، قال فى أقرب الموارد: الهرابذه قومه بيت النار للهند و هم البراهمه، و قيل: عظماء الهند، و قيل: علماؤهم، و قيل: خدم نار المجوس، الواحد «هربذ» فارسيه. و أصحاب زردهشت فرقه من المجوس، و هو زردهشت بن يورشب ظهر فى زمان كشتاسب بن لهراسب، و أبوه كان من آذربيجان، و أمه من الرى، و اسمها دغدويه، كذا فى الملل و النحل للشهرستانى، و أكثر المجوس اليوم بل كلهم ينتسبون إليه، و فى بعض النسخ: «زرهشت» بحذف الدال، و فى الملل و النحل و بعض المؤلّفات: زردشت بحذف الهاء كما يتلفظ اليوم. و قسطاس بالقاف كما فى الكتاب، و فى البحار و حاشيه نسخه(ب) «نسطاس» بالنون، و نقل المجلسىّ- رحمه اللّه- عن الفيروزآبادى: نسطاس بكسر النون علم، و بالروميه: العالم بالطب.(1) «فرأيک» مبتدأ و «فى البكور علينا» خبره، أى أ فرأيک يكون فى البكور علينا، أو خبره محذوف أى فما رأيک- الخ.

1- وَ الْمُتَكَلِّمِينَ لِيَسْمَعَ كَلَامَهُ وَ كَلَامَهُمْ فَجَمَعَهُمُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ثُمَّ أَعْلَمَ الْمَأْمُونَ بِاجْتِمَاعِهِمْ فَقَالَ أَدْخِلْهُمْ عَلَيَّ فَفَعَلَ فَرَحَّبَ بِهِمُ الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ إِنِّى إِنَّمَا جَمَعْتُكُمْ لِخَيْرٍ وَ أَحْبَبْتُ أَنْ تُنَاظِرُوا ابْنَ عَمِّى هَذَا الْمَدَنِيَّ الْقَادِمَ عَلَيَّ فَإِذَا كَانَ بُكْرَةً فَاغْدُوا عَلَيَّ وَ لَا يَتَخَلَّفْ مِنْكُمْ أَحَدٌ فَقَالُوا السَّمْعَ وَ الطَّاعَةَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ مُبْكِرُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ فَبَيْنَا نَحْنُ فِى حَدِيثٍ لَنَا عِنْدَ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا ع إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا يَاسِرٌ الْخَادِمُ وَ كَانَ يَتَوَلَّى أَمْرَ أَبِى الْحَسَنِ ع فَقَالَ يَا سَيِّدِى إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يُقْرِئُکَ السَّلَامَ فَيَقُولُ فِدَاکَ أَخُوکَ إِنَّهُ اجْتَمَعَ إِلَيَّ أَصْحَابُ الْمَقَالاتِ وَ أَهْلُ الْأَدْيَانِ وَ الْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ جَمِيعِ الْمِلَلِ فَرَأْيُکَ فِى الْبُكُورِ عَلَيْنَا إِنْ أَحْبَبْتَ كَلَامَهُمْ

وَ إِنْ کَرِهْتَ کَلاَمَهُمْ فَلاَ تَتَجَشَّمْ (1) وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ نَصِیرَ إِلَیْکَ خَفَّ ذَلِکَ عَلَیْنَا فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع أَبْلِغْهُ السَّلاَمَ وَ قُلْ لَهُ قَدْ عَلِمْتُ مَا أَرَدْتَ وَ أَنَا صَائِرٌ إِلَیْکَ بُکْرَةً إِنْ شَاءَ اللَّهُ- قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیُّ فَلَمَّا مَضَی یَاسِرٌ اَلْتَفَتَ إِلَیْنَا ثُمَّ قَالَ لِی یَا نَوْفَلِیُّ أَنْتَ عِرَاقِیٌّ وَ رِقَّةُ الْعِرَاقِیِّ غَیْرُ غَلِیظَةٍ (2) فَمَا عِنْدَکَ فِی جَمْعِ ابْنِ عَمِّکَ عَلَیْنَا أَهْلَ الشِّرْکِ وَ أَصْحَابَ الْمَقَالاتِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ یُرِیدُ الاِمْتِحَانَ وَ یُحِبُّ أَنْ یَعْرِفَ مَا عِنْدَکَ وَ لَقَدْ بَنَی عَلَی أَسَاسٍ غَیْرِ وَثِیقِ الْبُنْیَانِ وَ بِئْسَ وَ اللَّهِ مَا بَنَی فَقَالَ لِی وَ مَا بِنَاؤُهُ فِی هَذَا الْبَابِ قُلْتُ إِنَّ أَصْحَابَ الْبِدَعِ وَ الْکَلاَمِ خِلاَفُ الْعُلَمَاءِ وَ ذَلِکَ أَنَّ الْعَالِمَ لاَ یُنْکِرُ غَیْرَ الْمُنْکَرِ وَ أَصْحَابُ الْمَقَالاَتِ وَ الْمُتَکَلِّمُونَ وَ أَهْلُ الشِّرْکِ أَصْحَابُ إِنْکَارٍ وَ مُبَاهَتَةٍ وَ إِنِ احْتَجَجْتَ عَلَیْهِمْ أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالُوا صَحِّحْ وَحْدَانِیَّتَهُ وَ إِنْ قُلْتَ إِنَّ مُحَمَّداً ص رَسُولُ اللَّهِ قَالُوا أَثْبِتْ رِسَالَتَهُ ثُمَّ یُبَاهِتُونَ الرَّجُلَ وَ هُوَ یُبْطِلُ عَلَیْهِمْ بِحُجَّتِهِ وَ یُغَالِطُونَهُ حَتَّی یَتْرُکَ قَوْلَهُ فَاحْذَرْهُمْ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ فَتَبَسَّمَ ع ثُمَّ قَالَ یَا نَوْفَلِیُّ أَ تَخَافُ أَنْ یَقْطَعُوا عَلَیَّ حُجَّتِی (3)

1- فی نسخه(ج) «و ان کرهت فلا تحتشم»، و فی نسخه(و) و(ن) «و ان کرهت ذلک فلا تتجشّم».

2- الرقه فی کل موضع یراد بها معنی، فیقال مثلا: رقه القلب و یراد بها الرحمه، و رقه الوجه و یراد بها الحیاء، و رقه الکلام و یراد عدم الفدفده فیه، و الظاهر أن مراده علیه السّلام حیث أضاف الرقه الی الإنسان هو رقه الجهه الانسانیه، و هی سرعه الفهم و جودته و اصابه الحدس و صفاء الذهن و عمق الفکر و حسن التفکر و کمال العقل، و غیر غلیظه خبر فی اللفظ، و فی المعنی صفه مفیده للکمال، أی للعراقی رقه رقیقه، کما یقال: لیل لائل أی کامل الاظلام، و نور نیر أی کامل فی النوریه، و جمال جمیل أی کامل فی الجمالیه، و لا یبعد أن یراد بها الروح، فان للإنسان لطافه هی روحه و کثافه هی بدنه، أی روح العراقی غیر غلیظه لا تقف دون ما یرد علیه من المسائل بل تلج فیه و تخرج منه بسهوله و تکشف حق الامر و حقیقه الحال.

3- فی العیون «أ فتخاف أن یقطعوا علی حجتی».

قُلْتُ لَا وَ اللَّهِ مَا خِفْتُ عَلَيْکَ قَطُّ وَ إِنِّی لَأَرْجُو أَنْ یُظْفِرَکَ اللَّهُ بِهِمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَالَ لِی یَا نَوْفَلِیُّ أَ تُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ مَتَی یَنْدَمُ الْمَأْمُونُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِذَا سَمِعَ احْتِجَاجِی عَلَی أَهْلِ التَّوْرَاةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ عَلَی أَهْلِ الْإِنْجِیلِ بِإِنْجِیلِهِمْ وَ عَلَی أَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ وَ عَلَی الصَّابِئِینَ بِعِبْرَانِیَّتِهِمْ وَ عَلَی الْهَرَابِذَهِ بِفَارِسِیَّتِهِمْ وَ عَلَی أَهْلِ الرُّومِ بِرُومِیَّتِهِمْ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْمَقَالاتِ بِلُغَاتِهِمْ فَإِذَا قَطَعْتُ کُلَّ صِنْفٍ وَ دَحَضَتْ حُجَّتُهُ وَ تَرَکَ مَقَالَتَهُ وَ رَجَعَ إِلَی قَوْلِی عَلِمَ الْمَأْمُونُ أَنَّ الْمَوْضِعَ الَّذِی هُوَ بِسَبِیلِهِ لَیْسَ هُوَ بِمُسْتَحَقٍّ لَهُ فَعِنْدَ ذَلِکَ تَکُونُ النَّدَامَهُ مِنْهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ فَلَمَّا أَصْبَحْنَا أَتَانَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ ابْنُ عَمِّکَ یَنْتَظِرُکَ وَ قَدِ اجْتَمَعَ الْقَوْمُ فَمَا رَأْیُکَ فِی إِتْیَانِهِ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع تَقَدَّمْنِی فَإِنِّی صَائِرٌ إِلَی نَاحِیَتِکُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ- ثُمَّ تَوَضَّأَ ع وُضُوءَ الصَّلَاهِ وَ شَرِبَ شَرْبَهَ سَوِیقٍ وَ سَقَانَا مِنْهُ ثُمَّ خَرَجَ وَ خَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّی دَخَلْنَا عَلَی الْمَأْمُونِ فَإِذَا الْمَجْلِسُ غَاصٌّ بِأَهْلِهِ- وَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ فِی جَمَاعَهِ الطَّالِبِیِّینَ وَ الْهَاشِمِیِّینَ وَ الْقُوَّادُ حُضُورٌ فَلَمَّا دَخَلَ الرِّضَا ع قَامَ الْمَأْمُونُ وَ قَامَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ قَامَ جَمِیعُ بَنِی هَاشِمٍ فَمَا زَالُوا وُقُوفاً وَ الرِّضَا ع جَالِسٌ مَعَ الْمَأْمُونِ حَتَّی أَمَرَهُمْ بِالْجُلُوسِ فَجَلَسُوا فَلَمْ یَزَلِ الْمَأْمُونُ مُقْبِلًا عَلَیْهِ یُحَدِّثُهُ سَاعَهً ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی جَاثَلِیقَ فَقَالَ یَا جَاثَلِیقُ هَذَا ابْنُ عَمِّی عَلِیُّ بْنُ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَهَ بِنْتِ نَبِیِّنَا وَ ابْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع فَأُحِبُّ أَنْ تُکَلِّمَهُ وَ تُحَاجَّهُ وَ تُنْصِفَهُ فَقَالَ الْجَاثَلِیقُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ کَیْفَ أُحَاجُّ رَجُلًا یَحْتَجُّ عَلَیَّ بِکِتَابٍ أَنَا مُنْکِرُهُ وَ نَبِیٍّ لَا أُومِنُ بِهِ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع یَا نَصْرَانِیُّ فَإِنِ احْتَجَجْتُ عَلَیْکَ بِإِنْجِیلِکَ أَ تُقِرُّ بِهِ قَالَ الْجَاثَلِیقُ وَ هَلْ أَقْدِرُ عَلَی دَفْعِ مَا نَطَقَ بِهِ الْإِنْجِیلُ نَعَمْ وَ اللَّهِ أُقِرُّ بِهِ عَلَی رَغْمِ أَنْفِی فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع سَلْ عَمَّا بَدَا لَکَ وَ افْهَمِ الْجَوَابَ قَالَ الْجَاثَلِیقُ مَا تَقُولُ فِی نُبُوَّهِ عِیسَی ع وَ کِتَابِهِ هَلْ تُنْکِرُ مِنْهُمَا شَیْئاً قَالَ الرِّضَا ع أَنَا مُقِرٌّ بِنُبُوَّهِ عِیسَی وَ کِتَابِهِ وَ مَا بَشَّرَ بِهِ أُمَّتَهُ وَ أَقَرَّ بِهِ الْحَوَارِیُّونَ وَ کَافِرٌ بِنُبُوَّهِ کُلِّ عِیسًی لَمْ یُقِرَّ بِنُبُوَّهِ مُحَمَّدٍ ص وَ بِکِتَابِهِ وَ لَمْ یُبَشِّرْ بِهِ أُمَّتَهُ قَالَ الْجَاثَلِیقُ أَ لَیْسَ إِنَّمَا تُقْطَعُ الْأَحْکَامُ بِشَاهِدَیْ عَدْلٍ قَالَ بَلَی قَالَ فَأَقِمْ شَاهِدَیْنِ مِنْ غَیْرِ أَهْلِ مِلَّتِکَ عَلَی نُبُوَّهِ مُحَمَّدٍ مِمَّنْ لَا تُنْکِرُهُ النَّصْرَانِیَّهُ وَ سَلْنَا مِثْلَ ذَلِکَ مِنْ غَیْرِ أَهْلِ مِلَّتِنَا- قَالَ الرِّضَا ع الْآنَ جِئْتَ بِالنَّصَفَهِ یَا نَصْرَانِیُّ أَ لَا تَقْبَلُ مِنِّی الْعَدْلَ الْمُقَدَّمَ عِنْدَ الْمَسِیحِ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ قَالَ الْجَاثَلِیقُ وَ مَنْ هَذَا الْعَدْلُ سَمِّهِ لِی قَالَ مَا تَقُولُ فِی یُوحَنَّا الدَّیْلَمِیِّ قَالَ بَخْ بَخْ ذَکَرْتَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَی الْمَسِیحِ قَالَ فَأَقْسَمْتُ عَلَیْکَ هَلْ نَطَقَ الْإِنْجِیلُ أَنَّ یُوحَنَّا قَالَ إِنَّ الْمَسِیحَ أَخْبَرَنِی بِدِینِ مُحَمَّدٍ الْعَرَبِیِّ وَ بَشَّرَنِی بِهِ أَنَّهُ یَکُونُ مِنْ بَعْدِهِ فَبَشَّرْتُ بِهِ الْحَوَارِیِّینَ فَآمَنُوا بِهِ قَالَ الْجَاثَلِیقُ قَدْ ذَکَرَ ذَلِکَ یُوحَنَّا عَنِ الْمَسِیحِ وَ بَشَّرَ بِنُبُوَّهِ رَجُلٍ وَ بِأَهْلِ بَیْتِهِ وَ وَصِیِّهِ وَ لَمْ یُلَخِّصْ مَتَی یَکُونُ ذَلِکَ وَ لَمْ یُسَمِّ لَنَا الْقَوْمَ فَنَعْرِفَهُمْ قَالَ الرِّضَا ع فَإِنْ جِئْنَاکَ بِمَنْ یَقْرَأُ الْإِنْجِیلَ فَتَلَا عَلَیْکَ ذِکْرَ

مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ أَ تُؤْمِنُ بِهِ قَالَ سَدِيداً قَالَ الرِّضَا ع لِقِسْطَاسٍ الرُّومِيِّ كَيْفَ حِفْظُكَ لِلسِّفْرِ الثَّالِثِ مِنَ الْإِنْجِيلِ قَالَ مَا أَحْفَظَنِي لَهُ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ أَ لَسْتَ تَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ قَالَ بَلَى لَعَمْرِي قَالَ فَخُذْ عَلَى السِّفْرِ الثَّالِثِ فَإِنْ كَانَ فِيهِ ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَاشْهَدُوا لِي وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ ذِكْرُهُ فَلَا تَشْهَدُوا لِي ثُمَّ قَرَأَ ع السِّفْرَ الثَّالِثَ حَتَّى إِذَا بَلَغَ ذِكْرَ النَّبِيِّ ص وَقَفَ ثُمَّ قَالَ يَا نَصْرَانِيُّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَسِيحِ وَ أُمِّهِ أَ تَعْلَمُ أَنِّي عَالِمٌ بِالْإِنْجِيلِ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ تَلَا عَلَيْنَا ذِكْرَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ ثُمَّ قَالَ مَا تَقُولُ يَا نَصْرَانِيُّ هَذَا قَوْلُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فَإِنْ كَذَّبْتَ مَا يَنْطِقُ بِهِ الْإِنْجِيلُ فَقَدْ كَذَّبْتَ عِيسَى وَ مُوسَى ع وَ مَتَى أَنْكَرْتَ هَذَا الذِّكْرَ وَجَبَ عَلَيْكَ الْقَتْلُ لِأَنَّكَ تَكُونُ قَدْ كَفَرْتَ بِرَبِّكَ وَ نَبِيِّكَ وَ بِكِتَابِكَ قَالَ الْجَاثِلِيقُ لَا أُنْكِرُ مَا قَدْ بَانَ لِي فِي الْإِنْجِيلِ وَ إِنِّي لَمُقِرٌّ بِهِ- قَالَ الرِّضَا ع اشْهَدُوا عَلَى إِقْرَارِهِ ثُمَّ قَالَ يَا جَاثِلِيقُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ الْجَاثِلِيقُ أَخْبِرْنِي عَنْ حَوَارِيِّ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ كَمْ كَانَ عِدَّتُهُمْ وَ عَنْ عُلَمَاءِ الْإِنْجِيلِ كَمْ كَانُوا قَالَ الرِّضَا ع عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطْتَ أَمَّا الْحَوَارِيُّونَ فَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا وَ كَانَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَعْلَمُهُمْ أَلُوقَا(1)

ص: 766

1- فى الإنجيل الموجود اليوم: لوقا بدون الالف فى أوله.

وَ أَمَّا عُلَمَاءُ النَّصَارَى فَكَانُوا ثَلَاثَةَ رِجَالٍ- يُوحَنَّا الْأَكْبَرُ بِأَجٍ وَ يُوحَنَّا بِقَرْقِيسِيَا وَ يُوحَنَّا الدَّيْلَمِيُّ بِزجان(1) وَ عِنْدَهُ كَانَ ذِكْرُ النَّبِيِّ ص وَ ذِكْرُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ وَ هُوَ الَّذِی بَشَّرَ أُمَّةَ عِيسَى وَ بَنِی إِسْرَائِيلَ بِهِ ثُمَّ قَالَ ع يَا نَصْرَانِیُّ وَ اللَّهِ إِنَّا لَنُؤْمِنُ بِعِيسَى الَّذِی آمَنَ بِمُحَمَّدٍ ص وَ مَا نَنْقِمُ عَلَى عِيسَاكُمْ شَيْئاً إِلَّا ضَعْفَهُ وَ قِلَّةَ صِيَامِهِ وَ صَلَاتِهِ قَالَ الْجَاثَلِيقُ أَفْسَدْتَ وَ اللَّهِ عِلْمَکَ وَ ضَعَّفْتَ أَمْرَکَ وَ مَا كُنْتُ ظَنَنْتُ إِلَّا أَنَّکَ أَعْلَمُ أَهْلِ الْإِسْلَامِ قَالَ الرِّضَا ع وَ كَيْفَ ذَلِکَ قَالَ الْجَاثَلِيقُ مِنْ قَوْلِکَ إِنَّ عِيسَاكُمْ كَانَ ضَعِيفاً قَلِيلَ الصِّيَامِ قَلِيلَ الصَّلَاةِ وَ مَا أَفْطَرَ عِيسَى يَوْماً قَطُّ وَ لَا نَامَ بِلَيْلٍ قَطُّ وَ مَا زَالَ صَائِمَ الدَّهْرِ قَائِمَ اللَّيْلِ قَالَ الرِّضَا ع فَلِمَنْ كَانَ يَصُومُ وَ يُصَلِّی قَالَ فَخَرِسَ الْجَاثَلِيقُ وَ انْقَطَعَ قَالَ الرِّضَا ع يَا نَصْرَانِیُّ إِنِّی أَسْأَلُکَ عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ سَلْ فَإِنْ كَانَ عِنْدِی عِلْمُهَا أَجَبْتُکَ قَالَ الرِّضَا ع مَا أَنْكَرْتَ أَنَّ عِيسَى كَانَ يُحْيِی الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ الْجَاثَلِيقُ أَنْكَرْتُ ذَلِکَ مِنْ قِبَلِ أَنَّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ فَهُوَ رَبٌّ مُسْتَحِقٌّ لِأَنْ يُعْبَدَ(2)

ص: 767

1- «اج» بالف ثمّ جيم مجهول، و فی نسخه(ط) و(ج) بالف و خاء، و أخا بزياده الف فی آخره ناحيه من نواحی البصره، و قرقيسياء بقافين بينهما راء ساكنه ثمّ ياءين بينهما سين مكسوره آخرها الف مقصوره أو ممدوده بلد عند مصب الخابور فی الفرات، و الخابور نهر يمر على أرض الجزيره، و زجان بالزای المعجمه و الجيم و الالف آخره نون، و فی البحار باب احتجاجات الرضا عليه السّلام و فی نسخه(ب) و(د) بالراء المهمله مكان النون، كلاهما مجهول.

2- انكاره يرجع الى اذن اللّه، و كان عيسى بزعمه ربا مستقلا فی ذلک.

قَالَ الرِّضَا ع فَإِنَّ الْيَسَعَ قَدْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى(1) مَشَى عَلَى الْمَاءِ وَ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ فَلَمْ يَتَّخِذْهُ أُمَّتُهُ رَبّاً وَ لَمْ يَعْبُدْهُ أَحَدٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ صَنَعَ حِزْقِيلُ النَّبِيُّ ع (2) مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع فَأَحْيَا خَمْسَةً وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ بِسِتِّينَ سَنَةً ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ أَ تَجِدُ هَؤُلَاءِ فِي شَبَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي التَّوْرَاةِ اخْتَارَهُمْ بُخْتَ نَصَّرُ مِنْ سَبْيِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حِينَ غَزَا بَيْتَ الْمَقْدِسِ ثُمَّ انْصَرَفَ بِهِمْ إِلَى بَابِلَ فَأَرْسَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ فَأَحْيَاهُمْ (3)- هَذَا فِي التَّوْرَاةِ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا كَافِرٌ مِنْكُمْ(4) قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ قَدْ سَمِعْنَا بِهِ وَ عَرَفْنَاهُ قَالَ صَدَقْتَ ثُمَّ قَالَ ع يَا يَهُودِيُّ خُذْ عَلَى هَذَا السِّفْرِ مِنَ التَّوْرَاةِ فَتَلَا ع عَلَيْنَا مِنَ التَّوْرَاةِ آيَاتٍ فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ يَتَرَجَّحُ لِقِرَاءَتِهِ وَ يَتَعَجَّبُ(5)

ص: 768

1- فی بعض التفاسیر ان الیسع کان ابن عم الیاس النبیّ و نبیّا بعده علی نبیّنا و آله و علیهما السلام.

2- هو الملقب بذی الکفل المدفون بقریه فی طریق الکوفه الی الحلّه، و هی أرض بابل التی انصرف بخت نصر بسبایا بنی إسرائیل إلیها، و فیما الیوم بأیدی الناس: حزقیال.

3- حاصل القصه أن بخت نصر غزا بیت المقدس، فقتل بنی إسرائیل بعضهم و أسر بعضهم، ثمّ اختار من الاسری خمسه و ثلاثین ألف رجل کلهم من الشبان، و أمر هؤلاء مذکور فی قصص شباب بنی إسرائیل، ثمّ نقلهم الی بابل عاصمه مملکته، ثمّ ماتوا أو قتلوا فی زمنه أو بعده، ثمّ أرسل اللّه عزّ و جلّ حزقیل الی بابل فأحیاهم باذنه تعالی.

4- فی کتاب حزقیال الموجود الیوم إشاره الی ذلک، و اطلاق التوراه علیه مجاز، أو کان ذلک فیما أنزل علی موسی اخبارا عما سیقع.

5- یترجح بالحاء المهمله فی آخرها من الارجوحه أی یمیل یمینا و شمالا، و فی نسخه(ه)- بالجیمین- أی یضطرب.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّصْرَانِيِّ فَقَالَ يَا نَصْرَانِيُّ أَ فَهَؤُلَاءِ كَانُوا قَبْلَ عِيسَى أَمْ عِيسَى كَانَ قَبْلَهُمْ قَالَ بَلْ كَانُوا قَبْلَهُ قَالَ الرِّضَا ع لَقَدِ اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَسَأَلُوهُ أَنْ يُحْيِيَ لَهُمْ مَوْتَاهُمْ فَوَجَّهَ مَعَهُمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ لَهُ اذْهَبْ إِلَى الْجَبَّانَةِ فَنَادِ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ عَنْهُمْ بِأَعْلَى صَوْتِكَ يَا فُلَانُ وَ يَا فُلَانُ وَ يَا فُلَانُ يَقُولُ لَكُمْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ص قُومُوا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَامُوا يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ فَأَقْبَلَتْ قُرَيْشٌ تَسْأَلُهُمْ عَنْ أُمُورِهِمْ ثُمَّ أَخْبَرُوهُمْ أَنَّ مُحَمَّداً قَدْ بُعِثَ نَبِيّاً وَ قَالُوا وَدِدْنَا أَنَّا أَدْرَكْنَاهُ فَنُؤْمِنُ بِهِ وَ لَقَدْ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ الْمَجَانِينَ وَ كَلَّمَهُ الْبَهَائِمُ وَ الطَّيْرُ وَ الْجِنُّ وَ الشَّيَاطِينُ وَ لَمْ نَتَّخِذْهُ رَبّاً مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ نُنْكِرْ لِأَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ فَضْلَهُمْ فَمَتَى اتَّخَذْتُمْ عِيسَى رَبّاً جَازَ لَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْيَسَعَ وَ حِزْقِيلَ رَبّاً لِأَنَّهُمَا قَدْ صَنَعَا مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَ غَيْرِهِ إِنَّ قَوْماً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ هَرَبُوا مِنْ بِلَادِهِمْ مِنَ الطَّاعُونِ- وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَعَمَدَ أَهْلُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَحَظَرُوا عَلَيْهِمْ حَظِيرَةً فَلَمْ يَزَالُوا فِيهَا حَتَّى نَخِرَتْ عِظَامُهُمْ وَ صَارُوا رَمِيماً فَمَرَّ بِهِمْ نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَعَجَّبَ مِنْهُمْ وَ مِنْ كَثْرَةِ الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَ تُحِبُّ أَنْ أُحْيِيَهُمْ لَكَ فَتُنْذِرَهُمْ قَالَ نَعَمْ يَا رَبِّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ نَادِهِمْ فَقَالَ أَيَّتُهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ قُومِي بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَامُوا أَحْيَاءً أَجْمَعُونَ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ (1)

1- المشهور بين المفسرين و المذكور فى بعض الأخبار أن هذا النبىّ هو حزقيل، و لا استبعاد فى كون القصتين له.

ثُمَّ إِبْرَاهِيمُ ع خَلِيلُ الرَّحْمَنِ حِينَ أَخَذَ الطُّيُورَ وَ قَطَّعَهُنَّ قِطَعاً ثُمَّ وَضَعَ عَلى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ نَادَاهُنَّ فَأَقْبَلْنَ سَعْياً إِلَيْهِ ثُمَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ أَصْحَابُهُ وَ السَّبْعُونَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمْ صَارُوا مَعَهُ إِلَى الْجَبَلِ فَقَالُوا لَهُ إِنَّکَ قَدْ رَأَيْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَأَرِنَاهُ كَمَا رَأَيْتَهُ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّی لَمْ أَرَهُ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً- .. فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ فَاحْتَرَقُوا عَنْ آخِرِهِمْ وَ بَقِیَ مُوسَى وَحِيداً فَقَالَ يَا رَبِّ اخْتَرْتُ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِی إِسْرَائِيلَ فَجِئْتُ بِهِمْ وَ أَرْجِعُ وَحْدِی فَكَيْفَ يُصَدِّقُنِی قَوْمِی بِمَا أُخْبِرُهُمْ بِهِ فَ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّایَ أَ تُهْلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنَّا فَأَحْيَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ وَ كُلُّ شَیْ ءٍ ذَكَرْتُهُ لَکَ مِنْ هَذَا لَا تَقْدِرُ عَلَى دَفْعِهِ- لِأَنَّ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ قَدْ نَطَقَتْ بِهِ فَإِنْ كَانَ كُلُّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ الْمَجَانِينَ يُتَّخَذُ رَبّاً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاتَّخِذْ هَؤُلَاءِ كُلَّهُمْ أَرْبَاباً مَا تَقُولُ يَا نَصْرَانِیُّ قَالَ الْجَاثَلِيقُ الْقَوْلُ قَوْلُکَ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ الْتَفَتَ ع إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ يَا يَهُودِیُّ أَقْبِلْ عَلَیَّ أَسْأَلْکَ بِالْعَشْرِ الْآيَاتِ الَّتِی أُنْزِلَتْ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع هَلْ تَجِدُ فِی التَّوْرَاةِ مَكْتُوباً نَبَأَ مُحَمَّدٍ وَ أُمَّتِهِ إِذَا جَاءَتِ الْأُمَّةُ الْأَخِيرَةُ أَتْبَاعُ رَاكِبِ الْبَعِيرِ يُسَبِّحُونَ الرَّبَّ جِدّاً جِدّاً تَسْبِيحاً جَدِيداً فِی الْكَنَائِسِ الْجُدُدِ فَلْيُفْرِغْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَيْهِمْ وَ إِلَى مَلِكِهِمْ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُهُمْ فَإِنَّ بِأَيْدِيهِمْ سُيُوفاً يَنْتَقِمُونَ بِهَا مِنَ الْأُمَمِ الْكَافِرَةِ فِی أَقْطَارِ الْأَرْضِ هَكَذَا هُوَ فِی التَّوْرَاةِ مَكْتُوبٌ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ نَعَمْ إِنَّا لَنَجِدُهُ كَذَلِکَ ثُمَّ قَالَ لِلْجَاثَلِيقِ يَا نَصْرَانِیُّ كَيْفَ عِلْمُکَ بِكِتَابِ شَعْيَا قَالَ أَعْرِفُهُ حَرْفاً حَرْفاً قَالَ الرِّضَا ع لَهُمَا أَ تَعْرِفَانِ هَذَا مِنْ كَلَامِهِ يَا قَوْمِ إِنِّی رَأَيْتُ صُورَةَ رَاكِبِ الْحِمَارِ لَابِساً جَلَابِيبَ النُّورِ وَ رَأَيْتُ رَاكِبَ الْبَعِيرِ ضَوْؤُهُ مِثْلُ ضَوْءِ الْقَمَرِ فَقَالَا قَدْ قَالَ ذَلِکَ شَعْيَا قَالَ الرِّضَا ع يَا نَصْرَانِیُّ هَلْ تَعْرِفُ فِی الْإِنْجِيلِ قَوْلَ عِيسَى إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّی وَ رَبِّكُمْ وَ الْفَارِقْلِيطَا جَاءٍ(1)

1- فی البحار و فی نسخه(ب) و(ه) «البار قليطا» بالباء مكان الفاء.

هُوَ الَّذِی یَشْهَدُ لِی بِالْحَقِّ کَمَا شَهِدْتُ لَهُ وَ هُوَ الَّذِی یُفَسِّرُ لَکُمْ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ هُوَ الَّذِی یُبْدِی فَضَائِحَ الْأُمَمِ وَ هُوَ الَّذِی یَکْسِرُ عَمُودَ الْکُفْرِ فَقَالَ الْجَاثِلِیقُ مَا ذَکَرْتَ شَیْئاً مِمَّا فِی الْإِنْجِیلِ إِلَّا وَ نَحْنُ مُقِرُّونَ بِهِ فَقَالَ أَ تَجِدُ هَذَا فِی الْإِنْجِیلِ ثَابِتاً یَا جَاثِلِیقُ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا ع یَا جَاثِلِیقُ أَ لَا تُخْبِرُنِی عَنِ الْإِنْجِیلِ الْأَوَّلِ حِینَ افْتَقَدْتُمُوهُ عِنْدَ مَنْ وَجَدْتُمُوهُ وَ مَنْ وَضَعَ لَکُمْ هَذَا الْإِنْجِیلَ قَالَ لَهُ مَا افْتَقَدْنَا الْإِنْجِیلَ إِلَّا یَوْماً وَاحِداً حَتَّی وَجَدْنَا غَضّاً طَرِیّاً فَأَخْرَجَهُ إِلَیْنَا یُوحَنَّا وَ مَتَّی- فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع مَا أَقَلَّ مَعْرِفَتَکَ بِسِرِّ الْإِنْجِیلِ وَ عُلَمَائِهِ فَإِنْ کَانَ کَمَا تَزْعُمُ فَلِمَ اخْتَلَفْتُمْ فِی الْإِنْجِیلِ(1) إِنَّمَا وَقَعَ الِاخْتِلَافُ فِی هَذَا الْإِنْجِیلِ الَّذِی فِی أَیْدِیکُمُ الْیَوْمَ (2) فَلَوْ کَانَ عَلَی الْعَهْدِ الْأَوَّلِ لَمْ تَخْتَلِفُوا فِیهِ وَ لَکِنِّی مُفِیدُکَ عِلْمَ ذَلِکَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَمَّا افْتُقِدَ الْإِنْجِیلُ الْأَوَّلُ اجْتَمَعَتِ النَّصَارَی إِلَی عُلَمَائِهِمْ فَقَالُوا لَهُمْ قُتِلَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ ع وَ افْتَقَدْنَا الْإِنْجِیلَ وَ أَنْتُمُ الْعُلَمَاءُ فَمَا عِنْدَکُمْ فَقَالَ لَهُمْ أَلُوقَا وَ مرقابوس إِنَّ الْإِنْجِیلَ فِی صُدُورِنَا وَ نَحْنُ نُخْرِجُهُ إِلَیْکُمْ سِفْراً سِفْراً فِی کُلِّ أَحَدٍ فَلَا تَحْزَنُوا عَلَیْهِ وَ لَا تُخْلُوا الْکَنَائِسَ فَإِنَّا سَنَتْلُوهُ عَلَیْکُمْ فِی کُلِّ أَحَدٍ سِفْراً سِفْراً حَتَّی نَجْمَعَهُ لَکُمْ کُلَّهُ فَقَعَدَ أَلُوقَا وَ مرقابوس (3) وَ یُوحَنَّا وَ مَتَّی وَ وَضَعُوا لَهُمْ هَذَا الْإِنْجِیلَ بَعْدَ مَا افْتَقَدْتُمُ الْإِنْجِیلَ الْأَوَّلَ وَ إِنَّمَا کَانَ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةُ تَلَامِیذَ التَّلَامِیذِ الْأَوَّلِینَ أَ عَلِمْتَ ذَلِکَ قَالَ الْجَاثِلِیقُ أَمَّا هَذَا فَلَمْ أَعْلَمْهُ وَ قَدْ عَلِمْتُهُ الْآنَ وَ قَدْ بَانَ لِی مِنْ فَضْلِ عِلْمِکَ بِالْإِنْجِیلِ (4)

1- فی نسخه(ط) و(ن) «فان کان کما زعمتم- الخ».
2- فی نسخه(ب) و(د) «انما وقع فیه الاختلاف و فی هذا الإنجیل الذی فی أیدیکم الیوم».
3- فی الإنجیل الذی الیوم بأیدی الناس: لوقا، مرقس.
4- فی نسخه(ب) «و قد بان لی من فضلک و فضل علمک بالإنجیل». و فی نسخه(ه) «و قد بان لی من قصتک و رفع علمک بالإنجیل». و فی نسخه(ج) «و قد بان لی فضل علمک بالإنجیل». و فی نسخه(و) و العیون «و قد بان لی من فضلک علمک بالإنجیل». و فی نسخه(د) «و قد بان لی من فضلک و من فضل علمک بالإنجیل».

وَ سَمِعْتُ أَشْيَاءَ مِمَّا عَلِمْتُهُ- شَهِدَ قَلْبِی أَنَّهَا حَقٌّ فَاسْتَزَدْتُ كَثِيراً مِنَ الْفَهْمِ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع فَكَيْفَ شَهَادَهُ هَؤُلَاءِ عِنْدَکَ قَالَ جَائِزَهٌ هَؤُلَاءِ عُلَمَاءُ الْإِنْجِيلِ وَ كُلُّ مَا شَهِدُوا بِهِ فَهُوَ حَقٌّ فَقَالَ الرِّضَا ع لِلْمَأْمُونِ وَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ اشْهَدُوا عَلَيْهِ قَالُوا قَدْ شَهِدْنَا ثُمَّ قَالَ لِلْجَاثِلِيقِ بِحَقِّ الِابْنِ وَ أُمِّهِ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ مَتَّى قَالَ إِنَّ الْمَسِيحَ هُوَ ابْنُ دَاوُدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ يَهُودَا بْنِ حضرون (1) وَ قَالَ مرقابوس فِی نِسْبَهِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنَّهُ كَلِمَهُ اللَّهِ أَحَلَّهَا فِی جَسَدِ الْآدَمِيِّ فَصَارَتْ إِنْسَاناً وَ قَالَ أَلُوقَا إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ كَانَا إِنْسَانَيْنِ مِنْ لَحْمٍ وَ دَمٍ فَدَخَلَ فِيهِمَا رُوحُ الْقُدُسِ (2) ثُمَّ إِنَّکَ تَقُولُ مِنْ شَهَادَهِ عِيسَى عَلَى نَفْسِهِ حَقّاً أَقُولُ لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ إِنَّهُ لَا يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَا نَزَلَ مِنْهَا (3) إِلَّا رَاكِبَ الْبَعِيرِ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ فَإِنَّهُ يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْزِلُ فَمَا تَقُولُ فِی هَذَا الْقَوْلِ قَالَ الْجَاثَلِيقُ هَذَا قَوْلُ عِيسَى لَا نُنْكِرُهُ قَالَ الرِّضَا ع فَمَا تَقُولُ فِی شَهَادَهِ أَلُوقَا وَ مرقابوس وَ مَتَّى عَلَى عِيسَى وَ مَا نَسَبُوهُ إِلَيْهِ (4)

1- بالحاء المهمله و الضاد المعجمه، و فی نسخه(ب) و(ه) بالمعجمتين، و فی أول انجيل متى الموجود اليوم: حصرون- بالمهملتين-

2- فی نسخه(و) «فدخل فيها روح القدس»، و فی نسخه(د) «فدخل عليهما روح القدس».

3- فی البحار و فی نسخه(ن) «الا من نزل منها».

4- ألزم عليه السّلام الجاثليق بالتنافی بين قوله على عيسى من أنّه نزل من السماء و صعد اليها و قولهم عليه من أنّه إنسان فان الإنسان لم ينزل من السماء بل تكوّن فی الأرض.

قَالَ الْجَاثِلِيقُ كَذَبُوا عَلَى عِيسَى قَالَ الرِّضَا ع يَا قَوْمِ أَ لَيْسَ قَدْ زَكَّاهُمْ وَ شَهِدَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ الْإِنْجِيلِ وَ قَوْلَهُمْ حَقٌّ فَقَالَ الْجَاثِلِيقُ يَا عَالِمَ الْمُسْلِمِينَ(1) أُحِبُّ أَنْ تُعْفِيَنِي مِنْ أَمْرِ هَؤُلَاءِ قَالَ الرِّضَا ع فَإِنَّا قَدْ فَعَلْنَا سَلْ يَا نَصْرَانِيُّ عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ الْجَاثِلِيقُ لِيَسْأَلْكَ غَيْرِي فَلَا وَ حَقِّ الْمَسِيحِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ فِي عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَكَ. فَالْتَفَتَ الرِّضَا ع إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ تَسْأَلُنِي أَوْ أَسْأَلُكَ قَالَ بَلْ أَسْأَلُكَ وَ لَسْتُ أَقْبَلُ مِنْكَ حُجَّةً إِلَّا مِنَ التَّوْرَاةِ أَوْ مِنَ الْإِنْجِيلِ أَوْ مِنْ زَبُورِ دَاوُدَ أَوْ مِمَّا فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى(2) فَقَالَ الرِّضَا ع لَا تَقْبَلْ مِنِّي حُجَّةً إِلَّا بِمَا تَنْطِقُ بِهِ التَّوْرَاةُ عَلَى لِسَانِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ الْإِنْجِيلُ عَلَى لِسَانِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ الزَّبُورُ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ مِنْ أَيْنَ تُثْبِتُ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ قَالَ الرِّضَا ع شَهِدَ بِنُبُوَّتِهِ ص مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ دَاوُدُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ لَهُ أَثْبِتْ قَوْلَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ الرِّضَا ع هَلْ تَعْلَمُ يَا يَهُودِيُّ أَنَّ مُوسَى أَوْصَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّهُ سَيَأْتِيكُمْ نَبِيٌّ هُوَ مِنْ إِخْوَتِكُمْ فَبِهِ فَصَدِّقُوا- وَ مِنْهُ فَاسْمَعُوا فَهَلْ تَعْلَمُ أَنَّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِخْوَةً غَيْرَ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ إِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ قَرَابَةَ إِسْرَائِيلَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ النَّسَبَ الَّذِي بَيْنَهُمَا مِنْ قِبَلِ إِبْرَاهِيمَ ع فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ هَذَا قَوْلُ مُوسَى لَا نَدْفَعُهُ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ إِخْوَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيٌّ غَيْرُ مُحَمَّدٍ ص قَالَ لَا قَالَ الرِّضَا ع أَ وَ لَيْسَ قَدْ صَحَّ هَذَا عِنْدَكُمْ قَالَ نَعَمْ وَ لَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ تُصَحِّحَهُ لِي مِنَ التَّوْرَاةِ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع هَلْ تُنْكِرُ أَنَّ التَّوْرَاةَ تَقُولُ لَكُمْ جَاءَ النُّورُ مِنْ جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ (3)

1- فی نسخه(ط) و(ن) «یا أعلم المسلمین».
2- قبوله من الإنجیل غریب لان الرجل یهودی کما یأتی ما یصرح به، و لعله من اشتباه النسّاخ.
3- فی نسخه(ج) و(ه) «و أضاء للناس من جبل ساعیر» و کذا ما یأتی فی التفسیر.

وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ أَعْرِفُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَ مَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا قَالَ الرِّضَا ع أَنَا أُخْبِرُکَ بِهِ أَمَّا قَوْلُهُ جَاءَ النُّورُ مِنْ جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ فَذَلِکَ وَحْیُ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی الَّذِی أَنْزَلَهُ عَلَی مُوسَی ع عَلَی جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ فَهُوَ الْجَبَلُ الَّذِی أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی عِيسَی ابْنِ مَرْيَمَ ع وَ هُوَ عَلَيْهِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ فَذَلِکَ جَبَلٌ مِنْ جِبَالِ مَکَّةَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا يَوْمٌ وَ قَالَ شَعْيَا النَّبِیُّ ع فِيمَا تَقُولُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُکَ فِی التَّوْرَاةِ(1) رَأَيْتُ رَاکِبَيْنِ أَضَاءَ لَهُمَا الْأَرْضُ أَحَدُهُمَا رَاکِبٌ عَلَی حِمَارٍ وَ الْآخَرُ عَلَی جَمَلٍ فَمَنْ رَاکِبُ الْحِمَارِ وَ مَنْ رَاکِبُ الْجَمَلِ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لَا أَعْرِفُهُمَا فَخَبِّرْنِی بِهِمَا قَالَ ع أَمَّا رَاکِبُ الْحِمَارِ فَعِيسَی ابْنُ مَرْيَمَ وَ أَمَّا رَاکِبُ الْجَمَلِ فَمُحَمَّدٌ ص أَ تُنْکِرُ هَذَا مِنَ التَّوْرَاةِ قَالَ لَا مَا أُنْکِرُهُ ثُمَّ قَالَ الرِّضَا ع هَلْ تَعْرِفُ حيقوقَ النَّبِیَّ(2) قَالَ نَعَمْ إِنِّی بِهِ لَعَارِفٌ- قَالَ ع فَإِنَّهُ قَالَ وَ کِتَابُکُمْ يَنْطِقُ بِهِ جَاءَ اللَّهُ بِالْبَيَانِ مِنْ جَبَلِ فَارَانَ وَ امْتَلَأَتِ السَّمَاوَاتُ مِنْ تَسْبِيحِ أَحْمَدَ وَ أُمَّتِهِ يَحْمِلُ خَيْلَهُ فِی الْبَحْرِ کَمَا يَحْمِلُ فِی الْبَرِّ يَأْتِينَا بِکِتَابٍ جَدِيدٍ بَعْدَ خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ يَعْنِی بِالْکِتَابِ الْقُرْآنَ أَ تَعْرِفُ هَذَا وَ تُؤْمِنُ بِهِ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ قَدْ قَالَ ذَلِکَ حَيْقُوقُ ع وَ لَا نُنْکِرُ قَوْلَهُ قَالَ الرِّضَا ع وَ قَدْ قَالَ دَاوُدُ فِی زَبُورِهِ وَ أَنْتَ تَقْرَأُ اللَّهُمَّ ابْعَثْ مُقِيمَ السُّنَّةِ بَعْدَ الْفَتْرَةِ فَهَلْ تَعْرِفُ نَبِيّاً أَقَامَ السُّنَّةَ بَعْدَ الْفَتْرَةِ غَيْرَ مُحَمَّدٍ ص قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ هَذَا قَوْلُ دَاوُدَ نَعْرِفُهُ وَ لَا نُنْکِرُهُ وَ لَکِنْ عَنَی بِذَلِکَ عِيسَی وَ أَيَّامُهُ هِیَ الْفَتْرَةُ قَالَ الرِّضَا ع جَهِلْتَ إِنَّ عِيسَی لَمْ يُخَالِفِ السُّنَّةَ وَ قَدْ کَانَ مُوَافِقاً لِسُنَّةِ التَّوْرَاةِ حَتَّی رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ فِی الْإِنْجِيلِ مَکْتُوبٌ إِنَّ ابْنَ الْبَرَّةِ ذَاهِبٌ وَ الْفَارَقَلِيطَا جَاءٍ مِنْ بَعْدِهِ (3)

1- فيما اليوم بأيدی الناس أشعيا بألف فی أوله، و قد مر احتمالان فی التوراه فی قصه حزقيل.

2- فيما اليوم بأيدی الناس «حبقوق» بالباء الموحده بعد الحاء.

3- فی البحار و العيون و فی نسخه(ه) «البار قليطا» بالباء الموحده مكان الفاء.

وَ هُوَ الَّذِی یُخَفِّفُ الْآصَارَ وَ یُفَسِّرُ لَکُمْ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ یَشْهَدُ لِی کَمَا شَهِدْتُ لَهُ أَنَا جِئْتُکُمْ بِالْأَمْثَالِ وَ هُوَ یَأْتِیکُمْ بِالتَّأْوِیلِ- أَ تُؤْمِنُ بِهَذَا فِی الْإِنْجِیلِ قَالَ نَعَمْ لَا أُنْکِرُهُ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع یَا رَأْسَ الْجَالُوتِ أَسْأَلُکَ عَنْ نَبِیِّکَ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ فَقَالَ سَلْ قَالَ مَا الْحُجَّهُ عَلَی أَنَّ مُوسَی ثَبَتَتْ نُبُوَّتُهُ قَالَ الْیَهُودِیُّ إِنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ یَجِئْ بِهِ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ قَبْلَهُ قَالَ لَهُ مِثْلِ مَا ذَا قَالَ مِثْلِ فَلْقِ الْبَحْرِ وَ قَلْبِهِ الْعَصَا حَیَّهً تَسْعَی وَ ضَرْبِهِ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ الْعُیُونُ وَ إِخْرَاجِهِ یَدَهُ بَیْضَاءَ لِلنَّاظِرِینَ وَ عَلَامَاتٍ لَا یَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَی مِثْلِهَا قَالَ لَهُ الرِّضَا ع صَدَقْتَ إِذَا کَانَتْ حُجَّتُهُ عَلَی نُبُوَّتِهِ أَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَا یَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَی مِثْلِهِ أَ فَلَیْسَ کُلُّ مَنِ ادَّعَی أَنَّهُ نَبِیٌّ- ثُمَّ جَاءَ بِمَا لَا یَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَی مِثْلِهِ وَجَبَ عَلَیْکُمْ تَصْدِیقُهُ قَالَ لَا لِأَنَّ مُوسَی لَمْ یَکُنْ لَهُ نَظِیرٌ لِمَکَانِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ قُرْبِهِ مِنْهُ وَ لَا یَجِبُ عَلَیْنَا الْإِقْرَارُ بِنُبُوَّهِ مَنِ ادَّعَاهَا حَتَّی یَأْتِیَ مِنَ الْأَعْلَامِ بِمِثْلِ مَا جَاءَ بِهِ قَالَ الرِّضَا ع فَکَیْفَ أَقْرَرْتُمْ بِالْأَنْبِیَاءِ الَّذِینَ کَانُوا قَبْلَ مُوسَی ع وَ لَمْ یَفْلِقُوا الْبَحْرَ وَ لَمْ یَفْجُرُوا مِنَ الْحَجَرِ اثْنَتَیْ عَشْرَهَ عَیْناً وَ لَمْ یُخْرِجُوا أَیْدِیَهُمْ بَیْضَاءَ مِثْلَ إِخْرَاجِ مُوسَی یَدَهُ بَیْضَاءَ وَ لَمْ یَقْلِبُوا الْعَصَا حَیَّهً تَسْعَی قَالَ لَهُ الْیَهُودِیُّ قَدْ خَبَّرْتُکَ أَنَّهُ مَتَی جَاءُوا عَلَی دَعْوَی نُبُوَّتِهِمْ مِنَ الْآیَاتِ بِمَا لَا یَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَی مِثْلِهِ وَ لَوْ جَاءُوا بِمَا لَمْ یَجِئْ بِهِ مُوسَی أَوْ کَانَ عَلَی غَیْرِ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَی وَجَبَ تَصْدِیقُهُمْ(1).

1- قوله: «وجب تصدیقهم» جواب لمتی جاءوا، و «لو» وصلیه بین الشرط و الجزاء.

قَالَ الرِّضَا ع يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ فَمَا يَمْنَعُکَ مِنَ الْإِقْرَارِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ قَدْ کَانَ يُحْيِی الْمَوْتَی وَ يُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ يَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ کَهَيْئَهِ الطَّيْرِ ثُمَّ يَنْفُخُ فِيهِ فَيَکُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ يُقَالُ إِنَّهُ فَعَلَ ذَلِکَ وَ لَمْ نَشْهَدْهُ قَالَ لَهُ الرِّضَا ع أَ رَأَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَی مِنَ الْآيَاتِ شَاهَدْتَهُ أَ لَيْسَ إِنَّمَا جَاءَ فِی الْأَخْبَارِ بِهِ مِنْ ثِقَاتِ أَصْحَابِ مُوسَی أَنَّهُ فَعَلَ ذَلِکَ قَالَ بَلَی قَالَ فَکَذَلِکَ أَتَتْکُمُ الْأَخْبَارُ الْمُتَوَاتِرَهُ بِمَا فَعَلَ عِيسَی ابْنُ مَرْيَمَ فَکَيْفَ صَدَّقْتُمْ بِمُوسَی وَ لَمْ تُصَدِّقُوا بِعِيسَی فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً قَالَ الرِّضَا ع وَ کَذَلِکَ أَمْرُ مُحَمَّدٍ ص وَ مَا جَاءَ بِهِ وَ أَمْرُ کُلِّ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنَّهُ کَانَ يَتِيماً فَقِيراً رَاعِياً أَجِيراً لَمْ يَتَعَلَّمْ کِتَاباً وَ لَمْ يَخْتَلِفْ إِلَی مُعَلِّمٍ ثُمَّ جَاءَ بِالْقُرْآنِ الَّذِی فِيهِ قِصَصُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَخْبَارُهُمْ حَرْفاً حَرْفاً وَ أَخْبَارُ مَنْ مَضَی وَ مَنْ بَقِیَ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ- ثُمَّ کَانَ يُخْبِرُهُمْ بِأَسْرَارِهِمْ وَ مَا يَعْمَلُونَ فِی بُيُوتِهِمْ وَ جَاءَ بِآيَاتٍ کَثِيرَهٍ لَا تُحْصَی قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لَمْ يَصِحَّ عِنْدَنَا خَبَرُ عِيسَی وَ لَا خَبَرُ مُحَمَّدٍ وَ لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نُقِرَّ لَهُمَا بِمَا لَمْ يَصِحَّ قَالَ الرِّضَا ع فَالشَّاهِدُ الَّذِی شَهِدَ لِعِيسَی وَ لِمُحَمَّدٍ ص شَاهِدُ زُورٍ(1) فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً.

ثُمَّ دَعَا ع بِالْهِرْبِذِ الْأَکْبَرِ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع أَخْبِرْنِی عَنْ زَرْدُهُشْتَ الَّذِی تَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ مَا حُجَّتُکَ عَلَی نُبُوَّتِهِ قَالَ إِنَّهُ أَتَی بِمَا لَمْ يَأْتِنَا بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَمْ نَشْهَدْهُ وَ لَکِنَّ الْأَخْبَارَ مِنْ أَسْلَافِنَا وَرَدَتْ عَلَيْنَا بِأَنَّهُ أَحَلَّ لَنَا مَا لَمْ يُحِلَّهُ غَيْرُهُ فَاتَّبَعْنَاهُ قَالَ ع أَ فَلَيْسَ إِنَّمَا أَتَتْکُمُ الْأَخْبَارُ فَاتَّبَعْتُمُوهُ قَالَ بَلَی قَالَ فَکَذَلِکَ سَائِرُ الْأُمَمِ السَّالِفَهِ أَتَتْهُمُ الْأَخْبَارُ بِمَا أَتَی بِهِ النَّبِيُّونَ وَ أَتَی بِهِ مُوسَی وَ عِيسَی وَ مُحَمَّدٌ ص فَمَا عُذْرُکُمْ فِی تَرْکِ الْإِقْرَارِ لَهُمْ إِذْ کُنْتُمْ إِنَّمَا أَقْرَرْتُمْ بِزَرْدُهُشْتَ- مِنْ قِبَلِ الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَهِ بِأَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ غَيْرُهُ فَانْقَطَعَ الْهِرْبِذُ مَکَانَهُ فَقَالَ الرِّضَا ع يَا قَوْمِ إِنْ کَانَ فِيکُمْ أَحَدٌ يُخَالِفُ الْإِسْلَامَ وَ أَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ فَلْيَسْأَلْ غَيْرَ مُحْتَشِمٍ فَقَامَ إِلَيْهِ عِمْرَانُ الصَّابِئُ وَ کَانَ وَاحِداً فِی الْمُتَکَلِّمِينَ فَقَالَ يَا عَالِمَ النَّاسِ لَوْ لَا أَنَّکَ دَعَوْتَ إِلَی مَسْأَلَتِکَ لَمْ أُقْدِمْ عَلَيْکَ بِالْمَسَائِلِ وَ لَقَدْ دَخَلْتُ الْکُوفَهَ وَ الْبَصْرَهَ وَ الشَّامَ وَ الْجَزِيرَهَ وَ لَقِيتُ الْمُتَکَلِّمِينَ فَلَمْ أَقَعْ عَلَی أَحَدٍ يُثْبِتُ لِی وَاحِداً لَيْسَ غَيْرَهُ قَائِماً بِوَحْدَانِيَّتِهِ أَ فَتَأْذَنُ لِی أَنْ أَسْأَلَکَ- قَالَ الرِّضَا ع إِنْ کَانَ فِی الْجَمَاعَهِ عِمْرَانُ الصَّابِئُ فَأَنْتَ هُوَ فَقَالَ أَنَا هُوَ فَقَالَ ع سَلْ يَا عِمْرَانُ وَ عَلَيْکَ بِالنَّصَفَهِ وَ إِيَّاکَ وَ الْخَطَلَ وَ الْجَوْرَ قَالَ وَ اللَّهِ يَا سَيِّدِی مَا أُرِيدُ إِلَّا أَنْ تُثْبِتَ لِی شَيْئاً أَتَعَلَّقُ بِهِ فَلَا أَجُوزَهُ قَالَ ع سَلْ عَمَّا بَدَا لَکَ فَازْدَحَمَ عَلَيْهِ النَّاسُ وَ انْضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ فَقَالَ عِمْرَانُ الصَّابِئُ أَخْبِرْنِی عَنِ الْکَائِنِ الْأَوَّلِ وَ عَمَّا خَلَقَ قَالَ ع سَأَلْتَ فَافْهَمْ أَمَّا الْوَاحِدُ فَلَمْ يَزَلْ وَاحِداً کَائِناً لَا شَیْ ءَ مَعَهُ بِلَا حُدُودٍ وَ لَا أَعْرَاضٍ وَ لَا يَزَالُ کَذَلِکَ ثُمَّ خَلَقَ خَلْقاً مُبْتَدَعاً مُخْتَلِفاً بِأَعْرَاضٍ وَ حُدُودٍ

مُخْتَلِفَهٍ لَا فِی شَیْ ءٍ أقَامَهُ وَ لَا فِی شَیْ ءٍ حَدَّهُ وَ لَا عَلَی شَیْ ءٍ حَذَاهُ وَ لَا مَثَّلَهُ لَهُ(2).

1- المراد بالشاهد شعیا و حیقوق و داود الذین مرت شهادتهم.
2- فی نسخه(د) «و لا مثله».

فَجَعَلَ مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ الْخَلْقِ صَفْوَةً وَ غَیْرَ صَفْوَةٍ وَ اخْتِلَافاً وَ ائْتِلَافاً وَ أَلْوَاناً وَ ذَوْقاً وَ طَعْماً لَا لِحَاجَةٍ کَانَتْ مِنْهُ إِلَی ذَلِکَ وَ لَا لِفَضْلِ مَنْزِلَةٍ لَمْ یَبْلُغْهَا إِلَّا بِهِ وَ لَا رَأَی لِنَفْسِهِ فِیمَا خَلَقَ زِیَادَةً وَ لَا نُقْصَاناً تَعْقِلُ هَذَا یَا عِمْرَانُ قَالَ نَعَمْ وَ اللَّهِ یَا سَیِّدِی قَالَ ع وَ اعْلَمْ یَا عِمْرَانُ أَنَّهُ لَوْ کَانَ خَلَقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ لَمْ یَخْلُقْ إِلَّا مَنْ یَسْتَعِینُ بِهِ عَلَی حَاجَتِهِ وَ لَکَانَ یَنْبَغِی أَنْ یَخْلُقَ أَضْعَافَ مَا خَلَقَ لِأَنَّ الْأَعْوَانَ کُلَّمَا کَثُرُوا کَانَ صَاحِبُهُمْ أَقْوَی وَ الْحَاجَةُ یَا عِمْرَانُ لَا یَسَعُهَا لِأَنَّهُ لَمْ یُحْدِثْ مِنَ الْخَلْقِ شَیْئاً إِلَّا حَدَثَتْ فِیهِ حَاجَةٌ أُخْرَی(1) وَ لِذَلِکَ أَقُولُ لَمْ یَخْلُقِ الْخَلْقَ لِحَاجَةٍ وَ لَکِنْ نَقَلَ بِالْخَلْقِ الْحَوَائِجَ بَعْضَهُمْ إِلَی بَعْضٍ وَ فَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ بِلَا حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَی مَنْ فَضَّلَ وَ لَا نَقِمَةٍ مِنْهُ عَلَی مَنْ أَذَلَّ فَلِهَذَا خَلَقَ (2) قَالَ عِمْرَانُ یَا سَیِّدِی هَلْ کَانَ الْکَائِنُ مَعْلُوماً فِی نَفْسِهِ عِنْدَ نَفْسِهِ قَالَ الرِّضَا ع إِنَّمَا تَکُونُ الْمَعْلَمَةُ بِالشَّیْ ءِ لِنَفْیِ خِلَافِهِ وَ لِیَکُونَ الشَّیْ ءُ نَفْسُهُ بِمَا نُفِیَ عَنْهُ مَوْجُوداً وَ لَمْ یَکُنْ هُنَاکَ شَیْ ءٌ یُخَالِفُهُ فَتَدْعُوهُ الْحَاجَةُ إِلَی نَفْیِ ذَلِکَ الشَّیْ ءِ عَنْ نَفْسِهِ بِتَحْدِیدِ عِلْمٍ مِنْهَا (3)

1- أی لو کان خلق ما خلق لحاجه لا یسع اللّه الحاجه و لا یصل الی نهایه فی الحاجه لانه کلما أحدث شیئا من الخلق لرفع حاجته حدثت فی اللّه حاجه اخری، و ذلک لان المحتاج فی أموره یحتاج فی کل شی ء بیده الی أشیاء غیره کما هو الشأن فی الناس.

2- أی لحاجه بعض الی بعض و تفضیل بعض علی بعض حتّی یقع المحنه التی أخبر عن کونها غایه بقوله: «خلق الموت و الحیاه لیبلوکم»، و فی نسخه(ط) «و لا نقمه منه علی من أرذل».

3- تفصیل سؤاله أنّه تعالی لو کان لم یزل واحدا کائنا لا شی ء معه بلا حدود و لا اعراض لم یکن عالما بذاته لان معلومیه شی ء عند العالم به یستلزم صوره حاصله منه فی نفس العالم و هذا ینافی وحدته المطلقه، و الجواب أن ذلک غیر لازم فی علم الشی ء بنفسه لان المعلمه أی الصوره الذهنیه انما یحتاج إلیها لیتعین المعلوم عن غیره عند العالم و هو یحصل بنفی الغیر عنه و تحدیده بحدود نفسه، و لم یکن فی علم الشی ء بنفسه معلوم یخالف نفس الشی ء حتّی یحتاج فی تعینه الی نفی ذلک الغیر بتحدید المعلوم الذی هو نفسه، و «من» فی قوله: «ما علم منها» بیانیه، و الضمیر یرجع الی نفسه.

أَ فَهِمْتَ يَا عِمْرَانُ قَالَ نَعَمْ وَ اللَّهِ يَا سَيِّدِی فَأَخْبِرْنِی بِأَیِ شَیْ ءٍ عَلِمَ مَا عَلِمَ أَ بِضَمِیرٍ أَمْ بِغَیْرِ ذَلِکَ(1) قَالَ الرِّضَا ع أَ رَأَیْتَ إِذَا عَلِمَ بِضَمِیرٍ هَلْ تَجِدُ بُدّاً مِنْ أَنْ تَجْعَلَ لِذَلِکَ الضَّمِیرِ حَدّاً یَنْتَهِی إِلَیْهِ الْمَعْرِفَهُ قَالَ عِمْرَانُ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِکَ(2) قَالَ الرِّضَا ع فَمَا ذَلِکَ الضَّمِیرُ فَانْقَطَعَ وَ لَمْ یُحِرْ جَوَاباً قَالَ الرِّضَا ع لَا بَأْسَ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنِ الضَّمِیرِ نَفْسِهِ تَعْرِفُهُ بِضَمِیرٍ آخَرَ فَقَالَ الرِّضَا ع أَفْسَدْتَ عَلَیْکَ قَوْلَکَ وَ دَعْوَاکَ یَا عِمْرَانُ أَ لَیْسَ یَنْبَغِی أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ الْوَاحِدَ لَیْسَ یُوصَفُ بِضَمِیرٍ وَ لَیْسَ یُقَالُ لَهُ أَکْثَرُ مِنْ فِعْلٍ وَ عَمَلٍ وَ صُنْعٍ وَ لَیْسَ یُتَوَهَّمُ مِنْهُ مَذَاهِبُ وَ تَجْزِئَهٌ کَمَذَاهِبِ الْمَخْلُوقِینَ وَ تَجْزِئَتِهِمْ (3)

1- هذا سؤال عن علمه تعالی بغیره، و المراد بالضمیر هو الصوره الحاصله من ذات المعلوم فی نفس العالم، فأفحمه علیه السّلام أولا بأن لا بدّ فی الحکم بکون علمه تعالی بالضمیر من أن تعرف ذلک الضمیر و تحدده، فهل تقدر علی ذلک، فأظهر العجز، ثمّ أغمض علیه السّلام عن ذلک و تسلم أنک تقدر علی التعریف، فهل تعرفه بضمیر آخر أم لا، فقال: نعم أعرفه بضمیر آخر، فاثبت علیه السّلام بذلک فساد دعواه و فرض کون علمه بضمیر، و بیان ذلک: أن کل علم بکل شی ء و لو کان بالضمیر و الصوره الذهنیه لکان العلم بنفس الصوره أیضا بصوره ذهنیه اخری فیلزم التسلسل فی الصور و لا یحصل العلم بشی ء أبدا، فالعلم بنفس الصوره الذهنیه انما هو بحضور الصوره نفسها، فإذا أمکن أن یکون علمنا ببعض الأشیاء بحضوره عند نفوسنا أمکن أن یکون علمه تعالی بالاشیاء کلها بحضورها عنده، فلیکن ذلک لئلا یتوهم انثلام وحدته تعالی، و الی هذا أشار علیه السّلام بقوله: «یا عمران أ لیس ینبغی أن تعلم- الخ»، و فی نسخه(و) و(ه) «أن تعرف- الخ».
2- فی نسخه «فقال: نعم، قال الرضا».
3- فی البحار و فی نسخه(ه) و(ج) و(ب) «تجربه» بالراء المهمله و الباء الموحده فی الموضعین و ما هنا أنسب بل المناسب، و هذا لدفع دخل مقدر هو انه لو کان واحدا لیس فیه جهه وجهه فکیف یصدر منه الکثیر، فاجاب علیه السّلام بان الصادر منه لیس الا واحدا و هو فیضه الساری فی الماهیات، و لیس یتصور منه جهات و أجزاء کما فی الممکنات.

فَاعْقِلْ ذَلِکَ وَ ابْنِ عَلَيْهِ مَا عَلِمْتَ صَوَاباً- قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِی أَ لَا تُخْبِرُنِی عَنْ حُدُودِ خَلْقِهِ كَيْفَ هِیَ وَ مَا مَعَانِيهَا وَ عَلَی كَمْ نَوْعٍ يَتَكَوَّنُ قَالَ ع قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمْ إِنَّ حُدُودَ خَلْقِهِ عَلَی سِتَّهِ أَنْوَاعٍ(1) مَلْمُوسٍ وَ مَوْزُونٍ وَ مَنْظُورٍ إِلَيْهِ وَ مَا لَا وَزْنَ لَهُ(2) وَ هُوَ الرُّوحُ وَ مِنْهَا مَنْظُورٌ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ لَهُ وَزْنٌ وَ لَا لَمْسٌ وَ لَا حِسٌّ وَ لَا لَوْنٌ وَ لَا ذَوْقٌ وَ التَّقْدِيرُ وَ الْأَعْرَاضُ وَ الصُّوَرُ وَ الْعَرْضُ وَ الطُّولُ وَ مِنْهَا الْعَمَلُ وَ الْحَرَكَاتُ الَّتِی تَصْنَعُ الْأَشْيَاءَ وَ تُعْلِمُهَا (3) وَ تُغَيِّرُهَا مِنْ حَالٍ إِلَی حَالٍ وَ تَزِيدُهَا وَ تَنْقُصُهَا وَ أَمَّا الْأَعْمَالُ وَ الْحَرَكَاتُ فَإِنَّهَا تَنْطَلِقُ لِأَنَّهَا لَا وَقْتَ لَهَا أَكْثَرَ مِنْ قَدْرِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَإِذَا فَرَغَ مِنَ الشَّیْ ءِ انْطَلَقَ بِالْحَرَكَهِ وَ بَقِیَ الْأَثَرُ وَ يَجْرِی مَجْرَی الْكَلَامِ الَّذِی يَذْهَبُ وَ يَبْقَی أَثَرُهُ قَالَ لَهُ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِی أَ لَا تُخْبِرُنِی عَنِ الْخَالِقِ إِذَا كَانَ وَاحِداً لَا شَیْ ءَ غَيْرُهُ وَ لَا شَیْ ءَ مَعَهُ أَ لَيْسَ قَدْ تَغَيَّرَ بِخَلْقِهِ الْخَلْقَ قَالَ الرِّضَا ع لَمْ يَتَغَيَّرْ عَزَّ وَ جَلَّ بِخَلْقِ الْخَلْقِ وَ لَكِنَّ الْخَلْقَ يَتَغَيَّرُ بِتَغْيِيرِهِ قَالَ عِمْرَانُ فَبِأَیِّ شَیْ ءٍ عَرَفْنَاهُ قَالَ ع بِغَيْرِهِ قَالَ فَأَیُّ شَیْ ءٍ غَيْرُهُ قَالَ الرِّضَا ع مَشِيَّتُهُ وَ اسْمُهُ وَ صِفَتُهُ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِکَ وَ كُلُّ ذَلِکَ مُحْدَثٌ مَخْلُوقٌ مُدَبَّرٌ قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِی فَأَیُّ شَیْ ءٍ هُوَ قَالَ ع هُوَ نُورٌ بِمَعْنَی أَنَّهُ هَادٍ لِخَلْقِهِ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَکَ عَلَی أَكْثَرَ مِنْ تَوْحِيدِی إِيَّاهُ قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِی أَ لَيْسَ قَدْ كَانَ سَاكِتاً قَبْلَ الْخَلْقِ لَا يَنْطِقُ ثُمَّ نَطَقَ قَالَ الرِّضَا ع لَا يَكُونُ السُّكُوتُ إِلَّا عَنْ نُطْقٍ قَبْلَهُ(4)

1- يخطر بالبال عند اللفت الی سته أنواع سرد المدركات بالحواس الخمس و ما لا يدرک بها كائنا ما كان، و يمكن تطبيق المذكورات عليها، و للعلامه المجلسیّ- رحمه اللّه- توزيع لتطبيق المذكورات علی السته.

2- فی نسخه(و) و(د) «و ما لا ذوق له».

3- بصيغه التفعيل او الافعال او الثلاثی من العلامه، و فی نسخه(ن) و(ج) «تعملها» فتكرير لتصنع.

4- لانه عدم الملكه و لا يصحّ الا فيما تصح ملكته، فليس اللّه ساكتا و لا ناطقا بالمعنی الذی فينا حتّی يلزم فيه التغير و التركيب، كما لا يقال للسراج: انه ساكت حين طفئه و لا انه ناطق حين اضاءته، و قوله: «و لا يقال ان السراج ليضی ء فيما يريد- الخ» كأنّه تمثيل و بيان لقوله: «هو نور» حتی لا يتوهم السامع من تفسيره بالهادی أن النور كون و احداث وراء ذاته تعالی، بل هو هو و ليس شی ء غيره علی ما صرّح به فی أحاديث الباب العاشر و ما بعده، كما أن الضوء عين السراج لا أنّه كون و احداث وراء ذاته، و للمجلسیّ- رحمه اللّه- فی تفسير هذا الكلام غير ذلک.

وَ الْمَثَلُ فِی ذَلِکَ أَنَّهُ لَا یُقَالُ لِلسِّرَاجِ هُوَ سَاکِتٌ لَا یَنْطِقُ وَ لَا یُقَالُ إِنَّ السِّرَاجَ لَیُضِیئُ فِیمَا یُرِیدُ أَنْ یَفْعَلَ بِنَا لِأَنَّ الضَّوْءَ مِنَ السِّرَاجِ لَیْسَ بِفِعْلٍ مِنْهُ وَ لَا کَوْنٍ وَ إِنَّمَا هُوَ لَیْسَ شَیْ ءٌ غَیْرَهُ فَلَمَّا اسْتَضَاءَ لَنَا قُلْنَا قَدْ أَضَاءَ لَنَا حَتَّی اسْتَضَأْنَا بِهِ فَبِهَذَا تَسْتَبْصِرُ أَمْرَکَ(1).

قَالَ عِمْرَانُ یَا سَیِّدِی فَإِنَّ الَّذِی کَانَ عِنْدِی أَنَّ الْکَائِنَ قَدْ تَغَیَّرَ فِی فِعْلِهِ عَنْ حَالِهِ بِخَلْقِهِ الْخَلْقَ قَالَ الرِّضَا ع أَحَلْتَ یَا عِمْرَانُ فِی قَوْلِکَ إِنَّ الْکَائِنَ یَتَغَیَّرُ فِی وَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ حَتَّی یُصِیبَ الذَّاتَ مِنْهُ مَا یُغَیِّرُهُ یَا عِمْرَانُ هَلْ تَجِدُ النَّارَ یُغَیِّرُهَا تَغَیُّرُ نَفْسِهَا أَوْ هَلْ تَجِدُ الْحَرَارَةَ تُحْرِقُ نَفْسَهَا أَوْ هَلْ رَأَیْتَ بَصِیراً قَطُّ رَأَی بَصَرَهُ (2) قَالَ عِمْرَانُ لَمْ أَرَ هَذَا أَ لَا تُخْبِرُنِی یَا سَیِّدِی أَ هُوَ فِی الْخَلْقِ أَمِ الْخَلْقُ فِیهِ قَالَ الرِّضَا ع جَلَّ یَا عِمْرَانُ عَنْ ذَلِکَ لَیْسَ هُوَ فِی الْخَلْقِ وَ لَا الْخَلْقُ فِیهِ تَعَالَی عَنْ ذَلِکَ وَ سَأُعَلِّمُکَ مَا تَعْرِفُهُ بِهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَخْبِرْنِی عَنِ الْمِرْآةِ أَنْتَ فِیهَا أَمْ هِیَ فِیکَ- فَإِنْ کَانَ لَیْسَ وَاحِدٌ مِنْکُمَا فِی صَاحِبِهِ فَبِأَیِّ شَیْ ءٍ اسْتَدْلَلْتَ بِهَا عَلَی نَفْسِکَ قَالَ عِمْرَانُ بِضَوْءٍ بَیْنِی وَ بَیْنَهَا فَقَالَ الرِّضَا ع هَلْ تَرَی مِنْ ذَلِکَ الضَّوْءِ فِی الْمِرْآةِ أَکْثَرَ مِمَّا تَرَاهُ فِی عَیْنِکَ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا ع فَأَرِنَاهُ فَلَمْ یُحِرْ جَوَاباً قَالَ الرِّضَا ع فَلَا أَرَی النُّورَ إِلَّا وَ قَدْ دَلَّکَ وَ دَلَّ الْمِرْآةَ عَلَی أَنْفُسِکُمَا مِنْ غَیْرِ أَنْ یَکُونَ فِی وَاحِدٍ مِنْکُمَا وَ لِهَذَا أَمْثَالٌ کَثِیرَةٌ غَیْرُ هَذَا لَا یَجِدُ الْجَاهِلُ فِیهَا مَقَالًا- وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلی ثُمَّ الْتَفَتَ ع إِلَی الْمَأْمُونِ فَقَالَ الصَّلَاةُ قَدْ حَضَرَتْ فَقَالَ عِمْرَانُ یَا سَیِّدِی لَا تَقْطَعْ عَلَیَّ مَسْأَلَتِی فَقَدْ رَقَّ قَلْبِی قَالَ الرِّضَا ع نُصَلِّی وَ نَعُودُ فَنَهَضَ وَ نَهَضَ الْمَأْمُونُ فَصَلَّی الرِّضَا ع دَاخِلًا وَ صَلَّی النَّاسُ خَارِجاً خَلْفَ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ ثُمَّ خَرَجَا فَعَادَ الرِّضَا ع إِلَی مَجْلِسِهِ وَ دَعَا بِعِمْرَانَ فَقَالَ سَلْ یَا عِمْرَانُ قَالَ یَا سَیِّدِی أَ لَا تُخْبِرُنِی عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ یُوَحَّدُ بِحَقِیقَةٍ أَوْ یُوَحَّدُ بِوَصْفٍ(3)

1- فی نسخه(د) «یستقر أمرک».

2- المراد بهذه الامثله بیان أن الشی ء لا یتغیر من قبل نفسه و لا من قبل فعله، بل انما یتغیر بتأثیر غیره، فإذا امتنع تأثیر الغیر فیه امتنع تغیره.

3- فی نسخه(ط) «هل یوجد بحقیقه أو یوجد بوصف» من الوجدان أی هل یدرک و یعرف بها أو به، و فی نسخه(ج) «هل یوجد بحقیقه أو یوصف بوصف».

قَالَ الرِّضَا ع إِنَّ اللَّهَ الْمُبْدِئَ الْوَاحِدَ الْكَائِنَ الْأَوَّلَ لَمْ يَزَلْ وَاحِداً لَا شَيْ ءَ مَعَهُ فَرْداً لَا ثَانِيَ مَعَهُ لَا مَعْلُوماً وَ لَا مَجْهُولًا وَ لَا مُحْكَماً وَ لَا مُتَشَابِهاً وَ لَا مَذْكُوراً وَ لَا مَنْسِيّاً وَ لَا شَيْئاً يَقَعُ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْ ءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرَهُ وَ لَا مِنْ وَقْتٍ كَانَ وَ لَا إِلَى وَقْتٍ يَكُونُ وَ لَا بِشَيْ ءٍ قَامَ وَ لَا إِلَى شَيْ ءٍ يَقُومُ وَ لَا إِلَى شَيْ ءٍ اسْتَنَدَ وَ لَا فِي شَيْ ءٍ اسْتَكَنَّ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ قَبْلَ الْخَلْقِ إِذْ لَا شَيْ ءَ غَيْرُهُ(1) وَ مَا أُوقِعَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْكُلِّ فَهِيَ صِفَاتٌ مُحْدَثَةٌ وَ تَرْجَمَةٌ يَفْهَمُ بِهَا مَنْ فَهِمَ (2).

وَ اعْلَمْ أَنَّ الْإِبْدَاعَ وَ الْمَشِيَّةَ وَ الْإِرَادَةَ مَعْنَاهَا وَاحِدٌ وَ أَسْمَاءَهَا ثَلَاثَةٌ وَ كَانَ أَوَّلُ إِبْدَاعِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ مَشِيَّتِهِ الْحُرُوفَ الَّتِي جَعَلَهَا أَصْلًا لِكُلِّ شَيْ ءٍ وَ دَلِيلًا عَلَى كُلِ مُدْرَكٍ وَ فَاصِلًا لِكُلِّ مُشْكِلٍ وَ تِلْكَ الْحُرُوفُ تَفْرِيقُ كُلِّ شَيْ ءٍ(3) مِنِ اسْمِ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ أَوْ فِعْلٍ أَوْ مَفْعُولٍ أَوْ مَعْنًى أَوْ غَيْرِ مَعْنًى وَ عَلَيْهَا اجْتَمَعَتِ الْأُمُورُ كُلُّهَا وَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْحُرُوفِ فِي إِبْدَاعِهِ لَهَا مَعْنًى غَيْرَ أَنْفُسِهَا يَتَنَاهَى وَ لَا وُجُودَ(4)

1- فى نسخه(ج) و(ه) «قبل خلقه الخلق- الخ».
2- فى هامش نسخه(ط) «و ما أوقع عليه من المثل- الخ» و فى هامش نسخه(ن) «و ما أوقعت عليه من المثل» و فى نسخه(ج) «و ما أوقعت عليه من الشكل».
3- فى البحار و فى نسخه(و) «و بتلك الحروف تفريق كل شى ء» و فى نسخه(ج) «و تلك الحروف تفرق كل معنى» و فى نسخه(ط) «و تلك الحروف تفريق كل معين» و فى نسخه(ه) «و تلك الحروف تعريف كل شى ء» و فى هامشه: «تعرف كل شى ء».
4- قوله: «يتناهى» صفه لمعنى، و قوله: «و لا وجود» عطف على معنى، و فى البحار: «و لا وجود لها لأنها- الخ»،.

لِأَنَّهَا مُبْدَعَهٌ بِالْإِبْدَاعِ وَ النُّورُ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ أَوَّلُ فِعْلِ اللَّهِ الَّذِی هُوَ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْحُرُوفُ هِیَ الْمَفْعُولُ بِذَلِکَ الْفِعْلِ وَ هِیَ الْحُرُوفُ الَّتِی عَلَیْهَا الْکَلَامُ وَ الْعِبَارَاتُ کُلُّهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَّمَهَا خَلْقَهُ وَ هِیَ ثَلَاثَهٌ وَ ثَلَاثُونَ حَرْفاً فَمِنْهَا ثَمَانِیَهٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفاً تَدُلُّ عَلَی اللُّغَاتِ الْعَرَبِیَّهِ وَ مِنَ الثَّمَانِیَهِ وَ الْعِشْرِینَ اثْنَانِ وَ عِشْرُونَ حَرْفاً (1) تَدُلُّ عَلَی اللُّغَاتِ السُّرْیَانِیَّهِ وَ الْعِبْرَانِیَّهِ وَ مِنْهَا خَمْسَهُ أَحْرُفٍ مُتَحَرِّفَهٍ فِی سَائِرِ اللُّغَاتِ مِنَ الْعَجَمِ لِأَقَالِیمِ اللُّغَاتِ کُلِّهَا وَ هِیَ خَمْسَهُ أَحْرُفٍ تَحَرَّفَتْ مِنَ الثَّمَانِیَهِ وَ الْعِشْرِینَ الْحَرْفَ مِنَ اللُّغَاتِ (2) فَصَارَتِ الْحُرُوفُ ثَلَاثَهً وَ ثَلَاثِینَ حَرْفاً فَأَمَّا الْخَمْسَهُ الْمُخْتَلِفَهُ فَبِحُجَجٍ (3) لَا یَجُوزُ ذِکْرُهَا أَکْثَرَ مِمَّا ذَکَرْنَاهُ ثُمَّ جَعَلَ الْحُرُوفَ بَعْدَ إِحْصَائِهَا (4) وَ إِحْکَامِ عِدَّتِهَا فِعْلًا مِنْهُ کَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- کُنْ فَیَکُونُ وَ کُنْ مِنْهُ صُنْعٌ وَ مَا یَکُونُ بِهِ الْمَصْنُوعُ فَالْخَلْقُ الْأَوَّلُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْإِبْدَاعُ لَا وَزْنَ لَهُ وَ لَا حَرَکَهَ وَ لَا سَمْعَ وَ لَا لَوْنَ وَ لَا حِسَّ وَ الْخَلْقُ الثَّانِی الْحُرُوفُ لَا وَزْنَ لَهَا وَ لَا لَوْنَ وَ هِیَ مَسْمُوعَهٌ مَوْصُوفَهٌ غَیْرُ مَنْظُورٍ إِلَیْهَا وَ الْخَلْقُ الثَّالِثُ مَا کَانَ مِنَ الْأَنْوَاعِ کُلِّهَا مَحْسُوساً مَلْمُوساً ذَا ذَوْقٍ مَنْظُوراً إِلَیْهِ وَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی سَابِقٌ لِلْإِبْدَاعِ لِأَنَّهُ لَیْسَ قَبْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَیْ ءٌ وَ لَا کَانَ مَعَهُ شَیْ ءٌ وَ الْإِبْدَاعُ سَابِقٌ لِلْحُرُوفِ وَ الْحُرُوفُ لَا تَدُلُّ عَلَی غَیْرِ أَنْفُسِهَا قَالَ الْمَأْمُونُ وَ کَیْفَ لَا تَدُلُّ عَلَی غَیْرِ أَنْفُسِهَا- قَالَ الرِّضَا ع لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یَجْمَعُ مِنْهَا شَیْئاً لِغَیْرِ مَعْنًی أَبَداً فَإِذَا أَلَّفَ مِنْهَا أَحْرُفاً أَرْبَعَهً أَوْ خَمْسَهً أَوْ سِتَّهً أَوْ أَکْثَرَ مِنْ ذَلِکَ أَوْ أَقَلَّ لَمْ یُؤَلِّفْهَا لِغَیْرِ مَعْنًی وَ لَمْ یَکُ إِلَّا لِمَعْنًی مُحْدَثٍ لَمْ یَکُنْ قَبْلَ ذَلِکَ شَیْئاً قَالَ عِمْرَانُ فَکَیْفَ لَنَا بِمَعْرِفَهِ ذَلِکَ قَالَ الرِّضَا ع أَمَّا الْمَعْرِفَهُ فَوَجْهُ ذَلِکَ وَ بَابُهُ أَنَّکَ تَذْکُرُ الْحُرُوفَ(5)

1- حروف الهجاء قد تعد ثمانیه و عشرین بعد الالف و الهمزه واحده کما هنا، و قد تعد تسعه و عشرین بعدهما اثنتین کما فی الباب الثانی و الثلاثین.

2- فی نسخه(ج) «من الثمانیه و العشرین حرفا».

3- فی البحار و فی نسخه(و) «فحجج».

4- فی نسخه(د) و حاشیه نسخه(ب) «بعد اختصاصها».

5- فی البحار و فی نسخه(ج) و(ه) «و بیانه أنک تذکر الحروف».

إِذَا لَمْ تُرِدْ بِهَا غَيْرَ أَنْفُسِهَا ذَكَرْتَهَا فَرْداً فَقُلْتَ أ ب ت ث ج ح خ حَتَّى تَأْتِيَ عَلَى آخِرِهَا فَلَمْ تَجِدْ لَهَا مَعْنًى غَيْرَ أَنْفُسِهَا فَإِذَا أَلَّفْتَهَا وَ جَمَعْتَ مِنْهَا أَحْرُفاً وَ جَعَلْتَهَا اسْماً وَ صِفَةً لِمَعْنَى مَا طَلَبْتَ وَ وَجْهِ مَا عَنَيْتَ كَانَتْ دَلِيلَةً عَلَى مَعَانِيهَا دَاعِيَةً إِلَى الْمَوْصُوفِ بِهَا أَ فَهِمْتَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا ع وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَكُونُ صِفَةٌ لِغَيْرِ مَوْصُوفٍ وَ لَا اسْمٌ لِغَيْرِ مَعْنًى وَ لَا حَدٌّ لِغَيْرِ مَحْدُودٍ وَ الصِّفَاتُ وَ الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا تَدُلُّ عَلَى الْكَمَالِ وَ الْوُجُودِ وَ لَا تَدُلُّ عَلَى الْإِحَاطَةِ كَمَا تَدُلُّ عَلَى الْحُدُودِ الَّتِي هِيَ التَّرْبِيعُ وَ التَّثْلِيثُ وَ التَّسْدِيسُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ تُدْرَكُ مَعْرِفَتُهُ بِالصِّفَاتِ وَ الْأَسْمَاءِ وَ لَا تُدْرَكُ بِالتَّحْدِيدِ بِالطُّولِ وَ الْعَرْضِ وَ الْقِلَّةِ وَ الْكَثْرَةِ وَ اللَّوْنِ وَ الْوَزْنِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ لَيْسَ يَحُلُّ بِاللَّهِ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ شَيْ ءٌ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَعْرِفَهُ خَلْقُهُ بِمَعْرِفَتِهِمْ أَنْفُسَهُمْ بِالضَّرُورَةِ الَّتِي ذَكَرْنَا(1) وَ لَكِنْ يُدَلُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِصِفَاتِهِ وَ يُدْرَكُ بِأَسْمَائِهِ وَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ بِخَلْقِهِ حَتَّى لَا يَحْتَاجَ فِي ذَلِكَ الطَّالِبُ الْمُرْتَادُ إِلَى رُؤْيَةِ عَيْنٍ وَ لَا اسْتِمَاعِ أُذُنٍ وَ لَا لَمْسِ كَفٍّ وَ لَا إِحَاطَةٍ بِقَلْبٍ فَلَوْ كَانَتْ صِفَاتُهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لَا تَدُلُّ عَلَيْهِ وَ أَسْمَاؤُهُ لَا تَدْعُو إِلَيْهِ وَ الْمَعْلَمَةُ مِنَ الْخَلْقِ لَا تُدْرِكُهُ لِمَعْنَاهُ (2) كَانَتِ الْعِبَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ لِأَسْمَائِهِ وَ صِفَاتِهِ دُونَ مَعْنَاهُ فَلَوْ لَا أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَكَانَ الْمَعْبُودُ الْمُوَحَّدُ غَيْرَ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ صِفَاتِهِ وَ أَسْمَاءَهُ غَيْرُهُ أَ فَهِمْتَ قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي زِدْنِي قَالَ الرِّضَا ع إِيَّاكَ وَ قَوْلَ الْجُهَّالِ أَهْلِ الْعَمَى وَ الضَّلَالِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ مَوْجُودٌ فِي الْآخِرَةِ لِلْحِسَابِ وَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ وَ لَيْسَ بِمَوْجُودٍ فِي الدُّنْيَا لِلطَّاعَةِ وَ الرَّجَاءِ وَ لَوْ كَانَ فِي الْوُجُودِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ نَقْصٌ وَ اهْتِضَامٌ لَمْ يُوجَدْ فِي الْآخِرَةِ أَبَداً وَ لَكِنَّ الْقَوْمَ تَاهُوا وَ عَمُوا وَ صَمُّوا عَنِ الْحَقِّ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا(3)

1- في نسخه(ج) «بالصوره التى ذكرنا».
2- في نسخه(و) «لا تذكر بمعناه».
3- الإسراء: 72.

يَعْنِی أَعْمَی عَنِ الْحَقَائِقِ الْمَوْجُودَهِ وَ قَدْ عَلِمَ ذَوُو الْأَلْبَابِ أَنَّ الِاسْتِدْلَالَ عَلَی مَا هُنَاکَ لَا یَکُونُ إِلَّا بِمَا هَاهُنَا وَ مَنْ أَخَذَ عِلْمَ ذَلِکَ بِرَأْیِهِ وَ طَلَبَ وُجُودَهُ وَ إِدْرَاکَهُ عَنْ نَفْسِهِ دُونَ غَیْرِهَا لَمْ یَزْدَدْ مِنْ عِلْمِ ذَلِکَ إِلَّا بُعْداً لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ عِلْمَ ذَلِکَ خَاصَّهً عِنْدَ قَوْمٍ یَعْقِلُونَ وَ یَعْلَمُونَ وَ یَفْهَمُونَ قَالَ عِمْرَانُ یَا سَیِّدِی أَ لَا تُخْبِرُنِی عَنِ الْإِبْدَاعِ خَلْقٌ هُوَ أَمْ غَیْرُ خَلْقٍ قَالَ الرِّضَا ع بَلْ خَلْقٌ سَاکِنٌ لَا یُدْرَکُ بِالسُّکُونِ وَ إِنَّمَا صَارَ خَلْقاً لِأَنَّهُ شَیْ ءٌ مُحْدَثٌ وَ اللَّهُ الَّذِی أَحْدَثَهُ فَصَارَ خَلْقاً لَهُ وَ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَلْقُهُ لَا ثَالِثَ بَیْنَهُمَا وَ لَا ثَالِثَ غَیْرُهُمَا فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَعْدُ أَنْ یَکُونَ خَلْقَهُ وَ قَدْ یَکُونُ الْخَلْقُ سَاکِناً وَ مُتَحَرِّکاً وَ مُخْتَلِفاً وَ مُؤْتَلِفاً وَ مَعْلُوماً وَ مُتَشَابِهاً وَ کُلُّ مَا وَقَعَ عَلَیْهِ حَدٌّ فَهُوَ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ اعْلَمْ أَنَّ کُلَّ مَا أَوْجَدَتْکَ الْحَوَاسُّ فَهُوَ مَعْنًی مُدْرَکٌ لِلْحَوَاسِّ(1) وَ کُلُّ حَاسَّهٍ تَدُلُّ عَلَی مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِی إِدْرَاکِهَا وَ الْفَهْمُ مِنَ الْقَلْبِ بِجَمِیعِ ذَلِکَ کُلِّهِ (2) وَ اعْلَمْ أَنَّ الْوَاحِدَ الَّذِی هُوَ قَائِمٌ بِغَیْرِ تَقْدِیرٍ وَ لَا تَحْدِیدٍ خَلَقَ خَلْقاً مُقَدَّراً بِتَحْدِیدٍ وَ تَقْدِیرٍ وَ کَانَ الَّذِی خَلَقَ خَلْقَیْنِ اثْنَیْنِ التَّقْدِیرُ وَ الْمُقَدَّرُ فَلَیْسَ فِی کُلِ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَوْنٌ وَ لَا ذَوْقٌ وَ لَا وَزْنٌ(3)

ص: 784

1- قوله: «أوجدتک» أی افادتک.
2- فی نسخه(ط) «یجمع ذلک کله».
3- فی نسخه(ه) «فلیس فی أحد منهما- الخ» و فی نسخه(ن) «و لیس فی کل واحد منهما- الخ» و فی البحار: «و لیس فی واحد منهما- الخ».

فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا یُدْرَکُ بِالْآخَرِ وَ جَعَلَهُمَا مُدْرَکَیْنِ بِأَنْفُسِهِمَا وَ لَمْ یَخْلُقْ شَیْئاً فَرْداً قَائِماً بِنَفْسِهِ دُونَ غَیْرِهِ لِلَّذِی أَرَادَ مِنَ الدَّلَالَهِ عَلَی نَفْسِهِ وَ إِثْبَاتِ وُجُودِهِ(1) وَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی (2) فَرْدٌ وَاحِدٌ لَا ثَانِیَ مَعَهُ یُقِیمُهُ وَ لَا یَعْضُدُهُ وَ لَا یُمْسِکُهُ (3) وَ الْخَلْقُ یُمْسِکُ بَعْضُهُ بَعْضاً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مَشِیَّتِهِ وَ إِنَّمَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِی هَذَا الْبَابِ حَتَّی تَاهُوا وَ تَحَیَّرُوا وَ طَلَبُوا الْخَلَاصَ مِنَ الظُّلْمَهِ بِالظُّلْمَهِ فِی وَصْفِهِمُ اللَّهَ بِصِفَهِ أَنْفُسِهِمْ فَازْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ بُعْداً وَ لَوْ وَصَفُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِصِفَاتِهِ وَ وَصَفُوا الْمَخْلُوقِینَ بِصِفَاتِهِمْ لَقَالُوا بِالْفَهْمِ وَ الْیَقِینِ وَ لَمَا اخْتَلَفُوا فَلَمَّا طَلَبُوا مِنْ ذَلِکَ مَا تَحَیَّرُوا فِیهِ ارْتَبَکُوا (4)- وَ اللَّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ قَالَ عِمْرَانُ یَا سَیِّدِی أَشْهَدُ أَنَّهُ کَمَا وَصَفْتَ وَ لَکِنْ بَقِیَتْ لِی مَسْأَلَهٌ قَالَ سَلْ عَمَّا أَرَدْتَ قَالَ أَسْأَلُکَ عَنِ الْحَکِیمِ فِی أَیِّ شَیْ ءٍ هُوَ وَ هَلْ یُحِیطُ بِهِ شَیْ ءٌ وَ هَلْ یَتَحَوَّلُ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَی شَیْ ءٍ أَوْ بِهِ حَاجَهٌ إِلَی شَیْ ءٍ قَالَ الرِّضَا ع أُخْبِرُکَ یَا عِمْرَانُ فَاعْقِلْ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ فَإِنَّهُ مِنْ أَغْمَضِ مَا یَرِدُ عَلَی الْمَخْلُوقِینَ فِی مَسَائِلِهِمْ وَ لَیْسَ یَفْهَمُهُ الْمُتَفَاوِتُ عَقْلُهُ الْعَازِبُ عِلْمُهُ (5)

ص: 785

1- فی نسخه(ب) و(د) «الذی أراد- الخ».
2- فی نسخه(ن) «فاللّه تبارک و تعالی».
3- فی البحار و فی نسخه(ه) و(د) و(ب) و(و) «و لا یعضده و لا یکنه».
4- ارتبک فی الکلام: تتعتع، و الصید فی الحباله: اضطرب فیها، و فی الامر: وقع فیه و لم یکد یتخلّص منه، و فی نسخه(ن) و(د) و(ط) و(و) «ارتکبوا» أی ارتکبوا ما لیس بحق.
5- فی البحار و فی نسخه(د) و(ب) و(و) «العازب حلمه» و فی حاشیه نسخه(ط) «العازب حکمه».

وَ لَا یَعْجِزُ عَنْ فَهمِهِ أُولُو الْعَقْلِ الْمُنْصِفُونَ- أَمَّا أَوَّلُ ذَلِکَ فَلَوْ کَانَ خَلَقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَهٍ مِنْهُ لَجَازَ لِقَائِلٍ أَنْ یَقُولَ یَتَحَوَّلُ إِلَی مَا خَلَقَ لِحَاجَتِهِ إِلَی ذَلِکَ وَ لَکِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَخْلُقْ شَیْئاً لِحَاجَتِهِ (1) وَ لَمْ یَزَلْ ثَابِتاً لَا فِی شَیْ ءٍ وَ لَا عَلَی شَیْ ءٍ إِلَّا أَنَّ الْخَلْقَ یُمْسِکُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ یَدْخُلُ بَعْضُهُ فِی بَعْضٍ وَ یَخْرُجُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ بِقُدْرَتِهِ یُمْسِکُ ذَلِکَ کُلَّهُ وَ لَیْسَ یَدْخُلُ فِی شَیْ ءٍ وَ لَا یَخْرُجُ مِنْهُ وَ لَا یَؤُدُهُ حِفْظُهُ وَ لَا یَعْجِزُ عَنْ إِمْسَاکِهِ وَ لَا یَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ کَیْفَ ذَلِکَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ أَطْلَعَهُ عَلَیْهِ مِنْ رُسُلِهِ وَ أَهْلِ سِرِّهِ وَ الْمُسْتَحْفِظِینَ لِأَمْرِهِ وَ خُزَّانِهِ الْقَائِمِینَ بِشَرِیعَتِهِ وَ إِنَّمَا أَمْرُهُ کَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ(2) إِذَا شَاءَ شَیْئاً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ بِمَشِیَّتِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ لَیْسَ شَیْ ءٌ مِنْ خَلْقِهِ أَقْرَبَ إِلَیْهِ مِنْ شَیْ ءٍ وَ لَا شَیْ ءٌ مِنْهُ هُوَ أَبْعَدَ مِنْهُ مِنْ شَیْ ءٍ(3) أَ فَهِمْتَ یَا عِمْرَانُ قَالَ نَعَمْ یَا سَیِّدِی قَدْ فَهِمْتُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَی مَا وَصَفْتَهُ وَ وَحَّدْتَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ الْمَبْعُوثُ بِالْهُدَی وَ دِینِ الْحَقِّ ثُمَّ خَرَّ سَاجِداً نَحْوَ الْقِبْلَهِ وَ أَسْلَمَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیُّ فَلَمَّا نَظَرَ الْمُتَکَلِّمُونَ إِلَی کَلَامِ عِمْرَانَ الصَّابِئِ وَ کَانَ جَدِلًا لَمْ یَقْطَعْهُ عَنْ حُجَّتِهِ أَحَدٌ قَطُّ لَمْ یَدْنُ مِنَ الرِّضَا ع أَحَدٌ مِنْهُمْ وَ لَمْ یَسْأَلُوهُ عَنْ شَیْ ءٍ وَ أَمْسَیْنَا فَنَهَضَ الْمَأْمُونُ وَ الرِّضَا ع فَدَخَلَا وَ انْصَرَفَ النَّاسُ- وَ کُنْتُ مَعَ جَمَاعَهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا إِذْ بَعَثَ إِلَیَّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ فَأَتَیْتُهُ فَقَالَ لِی یَا نَوْفَلِیُّ أَ مَا رَأَیْتَ مَا جَاءَ بِهِ صَدِیقُکَ لَا وَ اللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ مُوسَی خَاضَ فِی شَیْ ءٍ مِنْ هَذَا قَطُّ وَ لَا عَرَفْنَاهُ بِهِ أَنَّهُ کَانَ یَتَکَلَّمُ بِالْمَدِینَهِ أَوْ یَجْتَمِعُ إِلَیْهِ أَصْحَابُ الْکَلَامِ قُلْتُ قَدْ کَانَ الْحَاجُّ یَأْتُونَهُ فَیَسْأَلُونَهُ عَنْ أَشْیَاءَ مِنْ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ فَیُجِیبُهُمْ وَ کَلَّمَهُ مَنْ یَأْتِیهِ لِحَاجَهٍ (4)

1- فی البحار و فی نسخه(و) و(ب) و(د) «لحاجه».
2- فی البحار و فی نسخه(و) و(ب) و(ن) «کَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ- الخ».
3- فی البحار و فی نسخه(ج) و(ب) و(د) «و لا شی ء أبعد منه من شی ء»، و فی نسخه(و) و(ه) «و لا شی ء هو أبعد منه من شی ء».
4- فی نسخه(ه) و(ج) «بحاجه» و فی نسخه(و) «لحاجته» و فی البحار: «و ربما کلم من یأتیه یحاجه» و فی نسخه(ب) و(د) «و ربما کلم من یأتیه لحاجه».

فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنِّی أَخَافُ عَلَیْهِ أَنْ یَحْسُدَهُ هَذَا الرَّجُلُ فَیَسُمَّهُ أَوْ یَفْعَلَ بِهِ بَلِیَّةً فَأَشِرْ عَلَیْهِ بِالْإِمْسَاکِ عَنْ هَذِهِ الْأَشْیَاءِ قُلْتُ إِذاً لَا یَقْبَلُ مِنِّی(1) وَ مَا أَرَادَ الرَّجُلُ إِلَّا امْتِحَانَهُ لِیَعْلَمَ هَلْ عِنْدَهُ شَیْ ءٌ مِنْ عُلُومِ آبَائِهِ ع فَقَالَ لِی قُلْ لَهُ إِنَّ عَمَّکَ قَدْ کَرِهَ هَذَا الْبَابَ وَ أَحَبَّ أَنْ تُمْسِکَ عَنْ هَذِهِ الْأَشْیَاءِ لِخِصَالٍ شَتَّی فَلَمَّا انْقَلَبْتُ إِلَی مَنْزِلِ الرِّضَا ع أَخْبَرْتُهُ بِمَا کَانَ مِنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ حَفِظَ اللَّهُ عَمِّی مَا أَعْرَفَنِی بِهِ لِمَ کَرِهَ ذَلِکَ یَا غُلَامُ صِرْ إِلَی عِمْرَانَ الصَّابِئِ فَأْتِنِی بِهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَنَا أَعْرِفُ مَوْضِعَهُ هُوَ عِنْدَ بَعْضِ إِخْوَانِنَا مِنَ الشِّیعَهِ قَالَ ع فَلَا بَأْسَ قَرِّبُوا إِلَیْهِ دَابَّةً فَصِرْتُ إِلَی عِمْرَانَ فَأَتَیْتُهُ بِهِ فَرَحَّبَ بِهِ وَ دَعَا بِکِسْوَهٍ فَخَلَعَهَا عَلَیْهِ وَ حَمَلَهُ(2) وَ دَعَا بِعَشَرَهِ آلَافِ دِرْهَمٍ فَوَصَلَهُ بِهَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ حَکَیْتَ فِعْلَ جَدِّکَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع فَقَالَ هَکَذَا نُحِبُّ (3) ثُمَّ دَعَا ع بِالْعَشَاءِ فَأَجْلَسَنِی عَنْ یَمِینِهِ وَ أَجْلَسَ عِمْرَانَ عَنْ یَسَارِهِ حَتَّی إِذَا فَرَغْنَا قَالَ لِعِمْرَانَ انْصَرِفْ مُصَاحِباً وَ بَکِّرْ عَلَیْنَا نُطْعِمْکَ طَعَامَ الْمَدِینَهِ فَکَانَ عِمْرَانُ بَعْدَ ذَلِکَ یَجْتَمِعُ عَلَیْهِ الْمُتَکَلِّمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَقَالاتِ فَیُبْطِلُ أَمْرَهُمْ حَتَّی اجْتَنَبُوهُ وَ وَصَلَهُ الْمَأْمُونُ بِعَشَرَهِ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ أَعْطَاهُ الْفَضْلُ مَالًا وَ حَمَلَهُ وَ وَلَّاهُ الرِّضَا ع صَدَقَاتِ بَلْخٍ فَأَصَابَ الرَّغَائِبَ.

1- فی نسخه(د) و(ه) «اذ لا یقبل منی» أی اذ لا یقبل منی فما أصنع؟ أو المعنی: لا اشیر علیه بذلک اذ لا یقبل منی، و عدم التصریح بالمعلول للتأدب.
2- فی نسخه(ب) و(د) و(ج) و(ن) «فجعلها علیه- الخ».
3- فی البحار و فی نسخه(و) و(ج) «هکذا یجب».

ترجمه:

حدیث کرد ما را ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه قمی بعد از آن ایلاقی «رضی اللّٰه» گفت که خبر داد ما را ابو محمد حسن بن محمد بن علی بن صدقه قمی گفت که حدیث کرد مرا ابو عمرو محمد بن عبد العزیز انصاری کچی گفت که حدیث کرد مرا کسی که از حسن بن محمد نوفلی و بعد از آن هاشمی شنیده بود که میگفت چون حضرت علی بن موسی الرضا (ع) علیهما السلام بر مأمون وارد شد مأمون فضل بن سهل را امر کرد که اصحاب مقالات را مثل جاثلیق و رأس الجالوت و رؤسای صائبان و هربذ اکبر و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و متکلمان را از برایش جمع کند تا آنکه سخن حضرت و سخن ایشان را بشنود پس فضل بن سهل ایشان را جمع کرد و بعد از آن مأمون را باجتماع ایشان اعلام نمود مأمون گفت که ایشان را بر من داخل کن و فضل چنان کرد پس مأمون ایشان را مرحبا گفت و گفت که خوش آمدید بعد از آن بایشان گفت که من شما را جمع نکرده ام مگر بخیر و خوبی و این را دوست داشته ام که با پسر عموی من همین شخص مدنی که تازه بر من وارد شده و باینجا آمده مباحثه کنید و چون بامداد شود صبح زود به نزد من آئید و بر من داخل شوید و باید که یکی از شما تخلف نکند و باز پس نماند گفتند که شنیدیم و اطاعت میکنیم و مادر بامداد یا امیر المؤمنین می آئیم ان شاء اللّٰه تعالی حسن بن محمد نوفلی گفت که در بین آنکه ما در نزد أبو الحسن حضرت امام رضا (ع) در حدیثی از خویش مشغول بودیم ناگاه یا سر بر ما داخل شد و یا سر متوجه شغل و کار ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) بود و لهذا او را یاسر خادم میگفتند پس بآن حضرت عرض کرد که ای آقای من امیر المؤمنین تو را سلام میرساند و عرض میکند که برادرم فدای تو باد بدرستی که اصحاب مقالات و اهل ادیان و متکلمان از همه ملتها در نزد من اجتماع کرده اند پس رأی خود را در بامداد کردن بر ما نظر کن اگر سخن ایشان را دوست داری و خواهی که کلام ایشان را بشنوی و اگر این را ناخوش داشته باشی زحمت مکش و اگر دوست داشته باشی که ما بسوی تو شویم و بخدمت آئیم این امر بر ما سبک و آسان باشد حضرت امام رضا (ع) فرمود که سلام مرا باو برسان و باو بگو که من دانستم آنچه را که اراده کرده و من در بامداد بسوی تو میشوم و بنزد تو می آیم ان شاء اللّٰه تعالی حسن بن محمد نوفلی میگوید که چون یا سر رفت حضرت بسوی ما التفات فرمود و فرمود که ای نوفلی تو از اهل عراقی و دل نرمی کسی که از اهل عراق باشد غلظتی ندارد یعنی عراقیان دلهای صافی دارند و مطلب را خوب میفهمند پس از جمع کردن

پسر عمویت اهل شرک و اصحاب مقالات را بر ما در نزد تو چه باشد و از این چه میفهمی من عرض کردم که فدای تو گردم میخواهد که امتحان کند و دوست میدارد که آنچه را که در نزد تو است بشناسد و بداند که چه میدانی و هر آینه بر بنیادی استواری ندارد بنا گذاشته و بخدا قسم که آنچه بنا گذاشته بد بنائیست حضرت (ع) بمن فرمود که بنای او در این باب چیست عرض کردم که اصحاب بدعتها و کلام یعنی حکما و متکلمان خلاف علمایند و بیانش آنست که عالم چیزی را که ناشایسته و ناشناخته نباشد انکار نمیکند و اصحاب مقالات و متکلمان و اهل شرک اصحاب انکار و مباحثه اند که یک دیگر را ناگاه میگیرند و حیران و سرگردان میکنند اگر بر ایشان حجت آوری که خدا یکیست میگویند که یکی بودن او را تصحیح و درست کن و اگر بگوئی که محمد فرستاده خدا است میگویند که رسالت و پیغمبری او را ثابت کن بعد از آن با این کس مباحثه میکنند و او را سرگردان مینمایند و او بحجت خویش بر ایشان باطل میکند و ایشان با او مغالطه مینمایند و او را در غلط میافکنند تا آنکه قول خود را وامیگذارد پس از ایشان حذر کن و بترس فدای تو گردم حسن میگوید که حضرت (ع) تبسم فرمود و بعد از آن فرمود که ای نوفلی آیا میترسی که حجت مرا بر من قطع کنند و مرا نگذارند که آن را تمام کنم عرض کردم بخدا قسم من هرگز بر تو نترسیده ام و امید دارم که خدا تو را بر ایشان ظفر و فیروزی دهد ان شاء اللّٰه حضرت بمن فرمود ای نوفلی آیا دوست میداری که بدانی که مأمون کی پشیمان می شود عرض کردم آری حضرت (ع) فرمود که چون حجت آوردن مرا بر اهل توریه بتوریه ایشان بشنود و همچنین بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر صائبان بزبان عبری ایشان و بر صاحبان آتشکده بلغت فارسی ایشان و بر اهل روم بزبان رومی ایشان و بر اصحاب مقالات بلغتهای ایشان و چون هر صنفی را قطع کنم و مغلوب سازم و حجتش باطل شود و گفتار خود را واگذارد و بقول من رجوع کند مأمون بداند که آنجائی که او در راه آنست استحقاق آن را ندارد و او سزاوار از برای آن نیست پس در نزد آن پشیمانی از او خواهد بود و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و چون صبح کردیم فضل بن سهل بنزد ما آمد و بآن حضرت عرض کرد که فدای تو گردم پسر عمویت تو را انتظار میکشد و قوم اجتماع کرده اند پس رائیت در باب آمدن در نزد او چیست حضرت امام رضا (ع) بفضل فرمود که مرا پیشی گیر که من بجانب شما می آیم ان شاء اللّٰه بعد از آن وضو ساخت و شربتی سویق آشامید و قدری از آن را بما نوشانید و بیرون آمد ما با او بیرون آمدیم تا بر مأمورین داخل شدیم و دیدیم که مجلس با اهل آن پر است و مردم بسیاری در آن جمع شده اند و محمد پسر امام جعفر صادق (ع) با گروهی از فرزندان ابو طالب و بنی هاشم و نسقچیان لشکر حاضرند و چون امام

رضا (ع) داخل شد مأمون برخاست و محمد بن جعفر و همه بنی هاشم برخاستند و پیوسته ایستاده بودند و امام رضا (ع) با مأمون نشسته بود تا آنکه ایشان را بنشستن امر فرمود و ایشان نشستند پس مأمون همواره رو بحضرت داشت و ساعتی او را حدیث میکرد بعد از آن بجانب جاثلیق ملتفت شد و گفت که ای جاثلیق اینک پسر عموی منست علی بن موسی بن جعفر و او از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر ما و پسر علی بن ابی طالب است صلوات اللّٰه علیهم اجمعین و من دوست میدارم که تو با او سخن کنی و با او محاجه نمائی که بر یک دیگر حجت آورید و او را انصاف دهی و بی انصافی نکنی جاثلیق گفت که یا امیر المؤمنین چگونه محاجه کنم با مردی که بر من حجت می آورد بکتابی که منکر آنم و پیغمبری که باو ایمان ندارم امام رضا (ع) بجاثلیق گفت که ای نصرانی پس اگر بانجیل خودت بر تو حجت آورم آیا بآن اقرار و اعتراف میکنی جاثلیق گفت که آیا من بر دفع آنچه انجیل بآن نطق کرده قدرت دارم آری بخدا قسم که بر رغم انف خویش که بینی خود را بخاک مالم بآن اقرار میکنم امام رضا (ع) بجاثلیق فرمود که از آنچه از برایت ظاهر شده و از هر چه خواهی سؤال کن و جواب را بفهم جاثلیق گفت که در باب پیغمبری عیسی و کتابش چه میگوئی آیا از این دو چیزی را انکار میکنی امام رضا (ع) فرمود که من اقرار دارم بپیغمبری عیسی و کتابش و آنچه امتش را بآن بشارت داده و حواریان بآن اقرار کرده اند و بنا بر بعضی از نسخ توحید و بحواریان اقرار کرده ام و کافرم بپیغمبری عیسائی که بپیغمبری محمد (ص) و بکتابش اقرار نکرده و امتش را باو بشارت نداده جاثلیق گفت آیا چنان نیست که احکام بدو شاهد عادل قطع شود حضرت فرمود بلی چنین است جاثلیق گفت پس دو شاهد را اقامه کن بر پیغمبری محمد از غیر اهل ملت خویش از آنکه فرقه نصاری او را انکار نمیکنند و از ما مثل این را از غیر اهل ملت ما سؤال کن امام رضا (ع) فرمود که اکنون انصاف آوردی ای نصرانی آیا آن عادلی را که در نزد مسیح حضرت عیسی بن مریم مقدم است از من قبول نمیکنی جاثلیق گفت که آن عادل کیست او را از برایم نام ببر حضرت فرمود چه میگوئی در باب یوحنای دیلمی گفت به به دوست ترین مردم را در نزد مسیح ذکر کردی حضرت فرمود پس تو را قسم میدهم که آیا انجیل باین نطق کرده که یوحنا گفت که مسیح مرا خبر داد بدین محمد عربی و مرا باو بشارت داد که بعد از او میباشد پس من حواریان را باو بشارت دادم و ایشان بآن حضرت ایمان آوردند جاثلیق گفت که یوحنا این را ذکر کرده و بپیغمبری مردی و باهل بیت و وصیش بشارت داده و بیان نکرده که این در چه زمان میباشد و آن گروه را از برای ما نام نبرده تا ما ایشان را بشناسیم امام رضا (ع) فرمود پس اگر کسی را بنزد تو آوریم که انجیل را بخواند و ذکر محمد و اهل بیت و امتش را بر تو تلاوت کند آیا بآن

ایمان می آوری جاثلیق گفت ایمانی استوار و راست امام رضا (ع) بنسطاس رومی فرمود که حفظ کردنت کتاب سیم از انجیل را چگونه است گفت که چه حافظ و نگاه دارنده ام آن را و بسیار خوب میدانم بعد از آن بسوی رأس الجالوت التفات فرمود و باو فرمود که آیا چنان نیستی که انجیل را بخوانی گفت بلی بجان خودم قسم که آن را میتوانم خواند حضرت فرمود پس کتاب سیم از انجیل را بر من فراگیر یعنی آن را بگیر تا من بخوانم و تو در آن نگاه کنی پس اگر ذکر محمد و اهل بیت و امتش در آن باشد از برایم شهادت دهید و اگر ذکرش در آن نباشد از برایم شهادت ندهید بعد از آن حضرت (ع) کتاب سیم را خواند تا چون بذکر پیغمبر (ص) رسید ایستاد و فرمود که ای نصرانی تو را بحق مسیح و مادرش سؤال میکنم که آیا میدانی که من بانجیل عالمم جاثلیق گفت آری بعد از آن ذکر محمد و اهل بیت و امتش را بر ما تلاوت فرمود و فرمود که ای نصرانی چه میگوئی اینک قول عیسی بن مریم است پس اگر آنچه را که انجیل بآن نطق میکنند تکذیب کنی بحقیقت که عیسی و موسی علیهما السلام را تکذیب کرده و در هر زمان که این ذکر را انکار نمائی کشتن بر تو واجب شود زیرا که تو چنان باشی که بپروردگار خویش و پیغمبر خویش و بکتاب خویش کافر شده باشی جاثلیق گفت که انکار نمیکنم آنچه را که از برایم ظاهر شده از انجیل و من بآن اقرار دارم امام رضا (ع) فرمود که بر اقرارش شاهد باشید بعد از آن فرمود که ای جاثلیق از آنچه از برایت ظاهر شده سؤال کن جاثلیق گفت که مرا خبر ده از حواریان عیسی بن مریم که شماره ایشان چند بود و از علمای انجیل که چند نفر بودند امام رضا (ع) فرمود که بر شخص آگاه فرمود آمدی و از کسی سؤال کردی که این را خوب میداند اما حواریان دوازده نفر بودند و فاضلتر و داناترین ایشان الوقا بود و اما علمای نصاری سه کس بودند یکی یوحنای بزرگتر که در شهر اج میبود و دیگری یوحنا که در شهر قرقیسیا بود و سیم یوحنای دیلمی که در شهر رخان بود و ذکر پیغمبر (ص) و ذکر اهل بیت و امتش در نزد او بود و او همان است که امت عیسی و بنی اسرائیل را بآن حضرت بشارت داد بعد از آن بجاثلیق فرمود که ای نصرانی بخدا قسم که ما ایمان داریم بعیسائی که بمحمد (ص) ایمان آورده بود و ما بر عیسای شما چیزی را عیب نمیکنیم مگر ضعف و کمی روزه و نماز او را جاثلیق گفت بخدا قسم که علم خود را فاسد و تباه کردی و امر خود را ضعیف گردانیدی و من هیچ گمان نمیکردم مگر این را که تو از همه اهل اسلام داناتری امام رضا (ع) فرمود که این امر چگونه است و از چه دانستی که من اعلم اهل اسلام نیستم و علم خود را فاسد کردم و کارم را ضعیف گردانیدم جاثلیق گفت که از گفتارت که عیسی ضعیف و کم نماز و کم روزه بود و عیسی هرگز یک روز افطار نکرد و هرگز در یک شب نخوابید و پیوسته در روز

روزه و در شب بنماز ایستاده بود امام رضا (ع) فرمود که از برای که روزه میشد و نماز میکرد راوی میگوید که جاثلیق گنگ شد و منقطع گردید امام رضا (ع) فرمود که ای نصرانی تو را از یک مسأله سؤال میکنم جاثلیق گفت سؤال کن پس اگر علم آن در نزد من باشد و آن را بدانم تو را جواب گویم امام رضا (ع) فرمود چه انکار کرده که عیسی (ع) مردگان را باذن خدای عز و جل زنده میگردانید جاثلیق گفت که این را انکار کردم از جانب آنکه هر کس که مردگان را زنده گرداند و کور مادر زاد و پیس را به کند پروردگاریست که سزاواری دارد از برای آنکه پرستیده شود امام رضا (ع) فرمود پس بدرستی که یسع مثل آنچه عیسی کرد کرده بود چه بر روی آب راه رفت و مردگان را زنده گردانید و کور مادر زاد و پیس را به کرد و امتش او را پروردگار فرا نگرفتند و کسی او را از غیر خدای عز و جل نپرستید و حزقیل پیغمبر مثل آنچه عیسی بن مریم (ع) کرد کرده بود چه او سی و پنج هزار نفر را بعد از مردن ایشان بشصت سال زنده گردانید بعد از آن حضرت بجانب راس الجالوت التفات کرد باو فرمود که ای راس الجالوت آیا در توریه این گروه را در جوانان بنی اسرائیل مییابی که بخت نصر که معنیش بچه بت نصر نام است ایشان را از دلیران بنی اسرائیل برگزید در هنگامی که غزوه بیت المقدس نمود بعد از آن ایشان را بسوی بابل برگردانید پس خدای عز و جل حزقیل را بسوی ایشان فرستاد و ایشان را زنده گردانید و اینک در توریه مذکور است و کسی غیر از کافر از شما این را دفع نمیکند راس الجالوت گفت که ما این را شنیده ایم و این را شناخته ایم حضرت فرمود که راست گفتی بعد از آن گفت که ای یهودی این کتاب و سفر از توریه را بر من فرا گیر و آن حضرت (ع) از توریه چند آیه را بر ما خواند و آن یهودی شروع کرد که بجهت خواندن حضرت خود را می جنبانید یا آن را ترجیح میداد و تعجب میکرد بعد از آن رو بآن نصرانی آورد و فرمود که ای نصرانی آیا این گروه پیش از عیسی بودند یا عیسی پیش از ایشان بود گفت بلکه ایشان پیش از او بودند امام رضا (ع) فرمود که قریش اجتماع کردند و بخدمت رسول خدا (ص) آمدند و از آن حضرت خواستند که مردگان ایشان را از برای ایشان زنده گرداند پس علی بن ابی طالب (ع) را با ایشان فرستاد و بآن حضرت فرمود که برو بسوی این دشت و ببلندترین آواز خویش بنامهای آن گروهی که از ایشان سؤال میکنند نداء کن که ای فلان و ای فلان و ای فلان محمد رسول خدا (ص) بشما میگوید که برخیزید باذن خدای عز و جل پس ایشان برخاستند و خاک را از سرهای خویش میافشاندند و قریش شروع کردند که ایشان را از حال و کار ایشان می پرسیدند پس ایشان را خبر دادند که محمد بپیغمبری مبعوث شده و گفتند که ما دوست داشتیم که دریابیم و باو ایمان آوریم و هر آینه کور مادرزاد و پیس و دیوانگان را به کرد و چهار پایان و مرغان و

جن و شیاطین با او سخن گفتند و ما او را از غیر خدای عز و جل پروردگار فرا نگرفتیم و از برای هیچ یک از این گروه فضل ایشان را انکار نکردیم و در هر زمان که شما عیسی را پروردگار فرا گرفتید شما را روا باشد که یسع و حزقیل را پروردگار فرا گیرید زیرا که ایشان مثل آنچه عیسی کرده از زنده گردانیدن مردگان و غیر آن کرده بودند بدرستی که گروهی از بنی اسرائیل از بلاد و منزلهای خویش از طاعون گریختند و ایشان چندین هزار نفر بودند بجهت احتراز کردن از مرگ پس خدا ایشان را در یک ساعت میرانید بعد از آن اهل آن ده قصد کردند و بر دور ایشان دیواری کشیدند و حظیره ساختند و ایشان پیوسته در آن حظیره بودند تا آنکه استخوانهای ایشان پوسید و کهنه شدند بعد از آن پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بایشان گذشت و از ایشان و از بسیاری استخوانهای کهنه تعجب کرد و خدای عز و جل بسوی او وحی فرمود که آیا دوست میداری که ایشان را از برایت زنده کنم و تو ایشان را بترسانی عرض کرد آری ای پروردگار من پس خدای عز و جل بسوی او وحی فرمود که ایشان را نداء کن آن پیغمبر گفت که ای استخوانهای کهنه برخیزید باذن خدای عز و جل پس ایشان همه برخاستند در حالی که زندگان بودند و خاک را از سرهای خود میافشاندند بعد از این ابراهیم خلیل خداوند رحمان (ع) در هنگامی که مرغان را گرفت و آنها را پاره پاره نمود و از آنها پاره را بر هر کوهی گذاشت پس آنها را آواز داد و آنها رو آوردند و بسویش می شتافتند بعد از آن موسی بن عمران و اصحاب هفتاد نفرش که ایشان را برگزیده بود با او بسوی آن کوه شدند و گفتند که تو خدای سبحانه را دیده پس او را بما بنما چنان که تو او را دیده موسی بایشان فرمود که من او را ندیده ام گفتند که هرگز تو را تصدیق نمیکنیم تا خدا را آشکارا ببینیم پس صاعقه ایشان را گرفت و ایشان همه- سوختند که یکی از ایشان باقی نماند و موسی تنها ماند پس عرض کرد که ای پروردگار من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را برگزیدم و ایشان را آوردم و من تنها برمیگردم پس قوم من چگونه مرا تصدیق میکنند بچیزی که من ایشان را بآن خبر دهم پس اگر میخواستی ایشان را و مرا پیش از این هلاک کرده بودی آیا ما را هلاک میکنی بآنچه سبک خردان و بی عقلان از ما کرده اند پس خدای عز و جل ایشان را بعد از مردن ایشان زنده گردانید و هر چیزی که من آن را از برایت ذکر کردم از اینکه مذکور شد بر دفع آن قدرت نداری زیرا که توریه و انجیل و زبور و فرقان بآن نطق کرده اند و اگر چنان باشد که هر که مردگان را زنده گردانیده باشد و کور مادرزاد و پیس و دیوانگان را به کرده باشد پروردگار فراگرفته شود از غیر خدای عز و جل پس همه این گروه را پروردگاران فراگیرای نصرانی چه میگوئی پس جاثلیق گفت که قول قول تو است و لا اله الا الله یعنی «نیست خدائی بجز خدا» و عیسی خدا نیست بعد از آن

حضرت بجانب راس الجالوت ملتفت شد و فرمود که ای یهودی رو بمن آور تا تو را سؤال کنم بآن ده معجزه که بر موسی بن عمران فرود آورده شد که آیا خبر محمد و امتش را در توریه باین طریق نوشته مییابی که چون امت آخر که پیروان شتر سوار بیایند در حالی که پروردگار را تسبیح و تنزیه کنند از روی جد و حقیقت و در نهایت سعی و کوشش تسبیحی تازه و نو در کنشتهای تازه باید که بنی اسرائیل بایشان و بپادشاهی و مملکت ایشان پناه برند تا دلهای ایشان آرام گیرد زیرا که در دستهای ایشان شمشیرها است که بآنها از امتهای کافر که در اطراف زمینند کینه میکشند آیا این مطلب در توریه همچنین نوشته شده است راس الجالوت گفت آری ما آن را همچنین مییابیم بعد از آن بجاثلیق فرمود که ای نصرانی دانش تو بکتاب شعیا چگونه است گفت که آن را حرف بحرف می شناسم حضرت بهر دو فرمود که آیا این را از کلام او می شناسید که ای قوم بدرستی که من صورت الاغ سوار را دیدم که رداهای نور را در پوشیده و شتر سوار را دیدم که روشنیش چون روشنی ماه بود گفتند که شعیا این را گفته امام رضا (ع) فرمود که ای نصرانی آیا در انجیل قول عیسی را می شناسی که فرمود بدرستی که من رونده ام بسوی پروردگار شما و پروردگار خویش و فارقلیطا که در میان حق و باطل فرق میکند و جدائی میافکند آینده است و او همانست که از برای من بحق گواهی میدهد چنان که من از برایش گواهی داده ام و او است آنکه هر چیزی را از برای شما تفسیر و بیان میکند و او همانست که رسوائیهای امتها را آشکار مینماید و او همانست که ستون کفر را می شکند جاثلیق گفت که خبری را ذکر نکردی از آنچه در انجیل است مگر آنکه ما بآن اقرار داریم حضرت فرمود که ای جاثلیق آیا این را در انجیل ثابت مییابی گفت آری امام رضا (ع) فرمود که ای جاثلیق آیا مرا خبر نمیدهی از انجیل اول که در هنگامی که آن را نیافتید و گم کردید آن را در نزد که یافتید و که این انجیل را از برای شما وضع کرد جاثلیق بحضرت گفت که ما انجیل را مفقود نیافتیم مگر یک روز تا آنکه آن را نو و تازه یافتیم و پس یوحنا و متی آن را از برای ما بیرون آوردند امام رضا (ع) فرمود که چه کمست شناخت تو بر انجیل و علمای آن پس اگر این امر چنان باشد که تو گمان داری پس چرا در انجیل اختلاف کرده اید و جز این نیست که اختلاف واقع شده در این انجیلی که امروز در دستهای شما است و اگر اختلاف در زمان اول میبود شما در این انجیل اختلاف نمیکردید و لیکن من علم این را بتو میرسانم و بدان که چون انجیل اول ناپدید شد نصاری اجتماع کردند و بسوی علمای خویش آمدند و بایشان گفتند که عیسی بن مریم کشته شد و ما انجیل را نمی یابیم و شما علمائی پس در نزد شما چه باشد الوقا و مرقابوس بایشان گفتند که انجیل در سینه های ما است و ما آن را در هر یک شنبه سفر بسفر و کتاب بکتاب

بسوی شما بیرون می آوریم پس بر این اندوهناک نباشید و کنشتها را خالی نگذارید که ما بزودی در هر یک شنبه آن را بر شما میخوانیم تا آن که همه انجیل را از برای شما جمع کنیم پس الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی نشستند و این انجیل را از برای شما وضع کردند بعد از آنکه شما انجیل اول را نیافتید و جز این نیست که این چهار نفر شاگردان کسان اول بودند آیا این را دانسته بودی جاثلیق گفت که اما این را ندانسته بودم و اکنون این را دانستم و از فضل و علم تو بانجیل از برایم ظاهر شد و چیزی چند شنیدم از آنچه تو آن را دانسته که دلم گواهی داد باینکه آنها حق است پس بسیاری از فهم را زیاد کردم امام رضا (ع) بجاثلیق فرمود که گواهی این گروه در نزد تو چونست گفت که جائز و روا است چه این گروه علمای انجیلند و هر چه بآن گواهی داده اند حق است امام رضا (ع) بمأمون و کسانی که در نزد او حاضر بودند از اهل بیتش و از غیر ایشان فرمود که بر او گواه باشید گفتند که گواه شدیم پس حضرت (ع) بجاثلیق فرمود که بحق پسر و مادرش تو را قسم میدهم که آیا میدانی که متی گفته که مسیح همان پسر داود پسر ابراهیم پسر اسحق پسر یعقوب پسر یهود پسر خضرونست و مرقابوس در باب نسب عیسی بن مریم گفته است که او کلمه و سخن خدا است که آن را در تن آدمی فرود آورده پس آن کلمه انسانی شده و الوقا گفته است که عیسی بن مریم و مادرش دو انسانی بودند از گوشت و خون پس روح القدس در ایشان داخل شد و بعد از آن آیا تو قائلی که از گواهی عیسی بر خودش اینست که حق بشما میگویم که بسوی آسمان بالا نمیرود مگر آنچه یا آنکه از آن فرود آمده باشد مگر شتر سواری که خاتم پیغمبرانست زیرا که او بسوی آسمان بالا میرود و فرود می آید پس در این قول چه میگوئی جاثلیق گفت که اینک قول عیسی است و ما این را انکار نمیکنیم امام رضا (ع) فرمود پس چه میگوئی در باب گواهی الوقا و مرقابوس و متی بر عیسی و آنچه او را بسوی آن نسبت داده اند جاثلیق گفت که بر عیسی دروغ گفته اند امام رضا (ع) فرمود که ای قوم آیا چنان نیست که ایشان را تعدیل نمود و ستود و گواهی داد که ایشان علمای انجیلند و قول ایشان حق است جاثلیق گفت که ای عالم مسلمانان و کسی که از همه اهل اسلام داناتری من دوست میدارم که مرا از امر این گروه معاف داری امام رضا (ع) فرمود که ما چنین کردیم و تو را معاف داشتیم و از امر ایشان واگذاشتیم ای نصرانی بپرس از هر چه از برایت ظاهر شده جاثلیق گفت که باید غیر من از تو بپرسد نه من بحق مسیح که من گمان ندارم که در میان علمای مسلمانان کسی مثل تو باشد پس امام رضا (ع) بجانب راس الجالوت ملتفت شد و باو فرمود که تو از من میپرسی یا من از تو بپرسم راس الجالوت گفت که من از تو میپرسم و من چنان نیستم که از تو حجتی را قبول کنم مگر از

توریه یا از انجیل یا از زبور داود یا از آنچه در صحف ابراهیم و موسی است امام رضا (ع) فرمود که از من حجتی را قبول مکن مگر بآنچه توریه بآن نطق میکند بر زبان موسی بن عمران و انجیل بر زبان عیسی بن مریم و زبور بر زبان داود راس الجالوت گفت که پیغمبری محمد (ص) را از کجا ثابت میکنی امام رضا (ع) فرمود که موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود که خلیفه خدای عز و جل است در زمین بپیغمبریش گواهی داده اند راس الجالوت بحضرت گفت که قول موسی بن عمران را ثابت گردان امام رضا (ع) فرمود که ای یهودی آیا میدانی که موسی بن عمران بنی اسرائیل را وصیت نمود و بایشان فرمود که زود باشد که شما را پیغمبری از برادران شما بیاید پس باو تصدیق کنید و از او بشنوید آیا از برای بنی اسرائیل برادرانی را غیر از فرزندان اسماعیل میدانی اگر چنان باشی که خویش اسرائیل را که یعقوب است نسبت باسماعیل و نسبی را که در میان ایشانست از جانب ابراهیم بشناسی راس الجالوت گفت که این از قول موسی است و ما این را دفع نمیکنیم امام رضا (ع) فرمود که آیا شما را از برادران اسرائیل پیغمبری غیر از محمد (ص) آمده راس الجالوت گفت نه امام رضا (ع) فرمود آیا چنان نیست که این امر در نزد شما بصحت پیوسته باشد گفت آری و لیکن دوست میدارم که این را از توریه از برایم درست کنی امام رضا (ع) فرمود که آیا این را انکار میکنی که توریه بشما میگوید که شما را نور از کوه طور سیناء آمد و از کوه ساعیر از برای مردم روشن شد و از کوه فاران بر ما آشکار گردید راس الجالوت گفت که این سخنان را میشناسم و تفسیر و بیان اینها را نمی شناسم امام رضا (ع) فرمود که من تو را بآن خبر میدهم اما قول او که نور از جانب طور سیناء آمد همان وحی خدای تبارک و تعالی است که بر بالای کوه طور سیناء آن را بر موسی فرمود آورد و اما قول او که از کوه ساعیر از برای مردم روشن شد همان کوهی است که خدای عز و جل بسوی عیسی بن مریم وحی فرمود و او بر بالای آن بود و اما قول او که از کوه فاران بر ما آشکار گردید پس آن کوهی است از کوههای مکه که در میان آن و مکه یک روز را هست و شیعیان پیغمبر (ع) در آنچه تو و اصحاب میگوئید در توریه گفته است که دو سواری را دیدم که زمین از برای ایشان روشن شد و یکی از آن دو سوار بر الاغ سوار بود و دیگری بر شتر پس الاغ سوار کیست و شتر سوار کیست راس الجالوت گفت که من ایشان را نمی شناسم پس مرا بایشان خبر ده حضرت فرمود که اما الاغ سوار عیسی است و اما شتر سوار محمد آیا این را از توریه انکار میکنی گفت نه این را انکار نمیکنم بعد از آن امام رضا (ع) فرمود که آیا حیقوق پیغمبر (ص) را می شناسی گفت آری من باو عارفم و او را می شناسم حضرت فرمود که حیقوق گفته و کتاب شما بآن نطق میکند که خدا بیان را از کوه فاران آورد و آسمانها از

تسبیح احمد و امتش پر شد و لشکرش در دریا حمله میبرند چنان که در بیابان حمله میبرند و بعد از خرابی و ویرانی بیت المقدس ما را کتاب تازه می آورد و مقصودش از این کتاب قرآنست آیا این را می شناسی و باین ایمان داری راس الجالوت گفت که حیقوق این را گفته و ما قول او را انکار نمیکنیم امام رضا (ع) فرمود که داود در زبورش گفته و تو آن را میخوانی که بار خدایا بر انگیز برپاکننده سنت را بعد از فترت و فترت بفتح فاء و سکون تا در زمانی است که در آن پیغمبری نباشد و آن را ایام فترت گویند و سستی و شکستگی و کندی پس آیا تو پیغمبری را می شناسی که بعد از فترت سنت را بر پا کرده باشد غیر از محمد (ص) راس الجالوت گفت که اینک قول داود است و ما این را می شناسیم و انکارش نمی کنیم و لیکن داود از این قول عیسی را قصد کرده و ایام او همان فترت است امام رضا (ع) فرمود ندانسته بدرستی که عیسی با سنت مخالفت نکرد و با سنت توریه موافق بود تا آنکه خدا او را بسوی خود بلند کرد و در انجیل نوشته شده است که پسر زن نیکوکار رونده است و فارقلیطا بعد از او آینده و او همانست که بارهای گران را سبک میگرداند و تکالیف شاقه را آسان میسازد و هر چیزی را از برای شما تفسیر و بیان میکند و از برای من گواهی میدهد چنان که من از برایش گواهی داده ام و من شما را مثلها آورده ام و او شما را تاویل می آورد و مثل بفتح میم و ثاء قصه و داستانی است که در میان مردم مشهور شده باشد و محل زدن آن را بجای ورودش تشبیه کنند و با تاویل که خلاف ظاهر از کلام است در طور فهم اشتراک و شباهت دارد و حضرت فرمود که آیا باین نوشته ایمان داری که در انجیل است راس الجالوت گفت آری این را انکار نمیکنم امام رضا (ع) فرمود که ای راس الجالوت تو را از پیغمبرت موسی بن عمران می پرسم راس-الجالوت گفت بپرس حضرت فرمود که حجت بر اینکه موسی پیغمبریش ثابت شده چیست آن یهودی گفت که چیزی را آورده که هیچ یک از پیغمبران پیش از او آن را نیاورده اند حضرت فرمود مثل چه چیز گفت که مثل شکافتن دریا و گردانیدنش عصا را ماری که می شتافت و زدنش عصا را بسنک پس شکافته شد و چشمها از آن روان گردید و بیرون آوردنش دستش را سفید از برای نگرندگان و نشانی چند که خلق بر مثل آنها قدرت ندارند امام رضا (ع) فرمود که راست گفتی هر گاه حجتش بر پیغمبریش آن باشد که چیزی را آورده باشد که خلق بر مثل آن قدرت ندارند آیا چنان نیست که هر که ادعا کرده باشد که پیغمبر است و بعد از آن چیزی را آورده باشد که خلق بر مثل آن قادر نباشند تصدیقش بر شما واجب باشد راس الجالوت گفت نه زیرا که موسی مانندی نداشت بجهت مکانش نسبت بپروردگارش و نزدیکیش بآن جناب و اقرار کردن بپیغمبری کسی که آن را ادعاء کرده بر ما واجب نباشد تا از آن نشانها را بیاورد مثل آنچه

موسی آن را آورده امام رضا (ع) فرمود که پس چگونه اقرار کردید بپیغمبرانی که پیش از موسی (ع) بوده اند و ایشان دریا را نشکافتند و از سنک دوازده چشمه را روان نساختند و دستهای خود را سفید بیرون نیاوردند مثل بیرون آوردن موسی دستش را سفید و عصا را ماری نگردانیدند که بشتابد آن یهودی گفت که من تو را خبر دادم که در هر زمان که ایشان بر پیغمبری خویش از آیات و معجزات چیزی را آوردند که خلق بر مثل آن قدرت ندارند و هر چند که چیزی را آورده باشند که موسی آن را نیاورده باشد یا بر غیر آنچه موسی آن را آورده باشد تصدیق ایشان واجب باشد امام رضا (ع) فرمود که ای راس الجالوت پس چه تو را از اقرار کردن بعیسی بن مریم منع میکند و حال آنکه آن حضرت مردگان را زنده میگردانید و کور مادرزاد و پیش را به میکرد و از گل چون هیئات مرغ می آفرید بعد از آن در آن میدمید و باذن خدا مرغ میگردید راس الجالوت گفت که گفته می شود که عیسی چنین کرده و ما آن را مشاهده نکرده ایم امام رضا (ع) فرمود مرا خبر ده که آنچه موسی آن را آورده از معجزات آن را مشاهده کرده آیا چنان نیست که اخبار در باب آن از ثقات و معتمدین اصحاب موسی آمده باشد که آن حضرت چنین کرده راس الجالوت گفت بلی حضرت فرمود که همچنین نیز شما را اخبار متواتره آمده با آنچه عیسی بن مریم کرده پس چگونه بموسی تصدیق کردید و بعیسی تصدیق نکردید پس راس الجالوت هیچ جواب نداد امام رضا (ع) فرمود همچنین است امر محمد (ص) و آنچه محمد آن را آورده و امر هر پیغمبری که خدا او را مبعوث کرده و از جمله معجزات آن حضرت اینست که او یتیم بی پدری بود فقیر و بی چیز و شبان و مزدور که هیچ کتابی را نیاموخته بود و بسوی معلمی آمد و شد نکرده بود بعد از آن قرآنی را آورد که در آنست قصه های پیغمبران و خبرهای ایشان حرف بحرف و خبرهای کسانی که گذشته اند و کسانی که باقی مانده اند تا روز قیامت بعد از آن ایشان را خبر میداد برازهای ایشان و آنچه در خانه های خویش میکردند و معجزات بسیاری را آورد که احصاء آنها نمیتوان کرد راس الجالوت گفت که هیچ یک از خبر عیسی و خبر محمد در نزد ما بصحت نپیوسته و ما را روا نباشد که از برای ایشان اقرار کنیم بآنچه صحت ندارد امام رضا (ع) فرمود پس شاهدی که از برای عیسی و محمد صلی اللّه علیهما شهادت داده شاهد زور است که دروغ گفته راس الجالوت هیچ جواب نداد بعد از آن هربذ بزرگتر را طلبید و حضرت امام رضا (ع) باو فرمود که مرا خبر ده از زردشتی که تو چنان گمان داری که او پیغمبر است که حجت بر پیغمبریش چیست هربذ گفت که او چیزی را آورده که کسی پیش از او ما را آن چیز نیاورده بود و ما آن را ندیده ایم و لیکن اخبار از پیشینیان ما بر ما وارد شده باینکه او از برای ما حلال کرده آنچه را که غیرش آن را حلال نکرده

اند پس ما او را پیروی کردیم حضرت (ع) فرمود آیا چنان نیست که شما را اخبار آمده باشد و شما او را باین جهت پیروی کرده باشید هربذ گفت بلی حضرت فرمود پس همچنین سائر امتهای پیشین ایشان را اخبار آمده بآنچه پیغمبران آن را آورده اند و آنچه موسی و عیسی و محمد آن را آورده اند صلی اللّه علیهم پس عذر و بهانه شما در باب ترک اقرار از برای ایشان چیست چون شما چنانید که اقرار نکرده اید بزردشت مگر از جانب اخبار متواتره باینکه او چیزی را آورده که غیرش آن را نیاورده پس هربذ در همان جا منقطع شد و نتوانست که سخن گوید بعد از آن امام رضا (ع) فرمود که ای قوم اگر در میان شما کسی باشد که با اسلام مخالفت داشته باشد و خواهد که چیزی بپرسد گو بپرسد در حالی که شرم نداشته باشد پس عمران صابی بسوی آن حضرت برخاست و عمران در میان متکلمان یگانه بود که عدیل و نظیر نداشت و گفت که ای عالم ناس و کسی که از همه مردمان داناتری اگر نه این بود که تو مردم را بسوی پرسیدن از خود خواندی بر تو بمسائل اقدام نمیکردم چه من در کوفه و بصره و شام و جزیره داخل شده ام و متکلمان را دیده ام و بر کسی واقع نشدم که واحد و یکی را از برایم ثابت کند که غیر او نباشد و بوحدانیت و یگانگی خویش بر پا باشد آیا مرا رخصت میدهی که از تو بپرسم امام رضا (ع) فرمود که اگر در میان این جماعت عمران صابی باشد تو همانی گفت که من همانم حضرت فرمود که ای عمران بپرس و بر تو باد بانصاف و بپرهیز از بیهوده گفتن و از راه گردیدن و میل کردن از راستی راه عمران گفت که ای سید من بخدا قسم که من چیزی را اراده ندارم مگر آنکه چیزی را از برایم ثابت کنی که بآن چنگ در زنم و از آن در نگذرم حضرت فرمود که بپرس از آنچه از برایت ظاهر شده پس مردم ازدحام کردند و بعضی از ایشان ببعضی چسبیدند و بهم آمدند عمران صابی گفت که مرا خبر ده از کائن اول یعنی موجود نخستین و از آنچه آفرید حضرت فرمود که سؤال کردی پس جواب را بفهم اما واحد پس پیوسته واحد و موجودی بود که چیزی با او نبود بدون حدود و اعراض و همواره همچنین خواهد بود بعد از آن خلق مبتدع و مخترعی را آفرید که باعراض و حدود مختلفه مختلف بود و نه در چیزی آن را برپاداشت و نه در چیزی آن را اندازه نمود و نه بر چیزی آن را تقدیر کرد و برابر ساخت و آن را مثل و مانند از برای آن چیز قرار داد پس خلق را بعد از آن برگزیده و غیر برگزیده و اختلاف و ایتلاف که ناموافقی و موافقت و آمیختگی است و رنگها و ذوق و طعم که بمعنی چشیدن و مزه باشد گردانید نه بجهت حاجتی که از آن جناب بسوی آن خلق بوده و نه از برای فضل منزلتی که بآن نرسیده بود مگر بواسطه آن و نه از برای خویش در آنچه آفریده زیاده و نقصانی را دید ای عمران این را دریافت میکنی و میفهمی گفت آری بخدا قسم ای سید من حضرت فرمود و بدان

ای عمران که آن جناب اگر چنان بود که آنچه را آفریده بجهت حاجتی آفریده بود نیافریده بود مگر کسی را که باو بر حاجتش یاری جوید و هر آینه سزاوار بود که چندین برابر آنچه را که آفریده بیافریند زیرا که یاوران در هر زمان و هر چه بسیار شوند صاحب ایشان قوی تر باشد و حاجت ای عمران آن را فرو نگیرد و وسعت ندارد زیرا که از خلق چیزی را احداث نکرده مگر آنکه حاجت دیگر در او حادث شده و از برای همین میگویم که خلق را بجهت حاجتی نیافریده و چه خوش گفته آنکه گفته که هر که بامش بیش برفش بیشتر و لیکن خلائق بعضی از ایشان حوائج را بسوی بعضی نقل کرده اند و خدا بعضی از ایشان را بر بعضی تفصیل و افزونی داد بدون حاجتی از او بکسی که تفضیل داده و نه عیب کردنی از او بر کسی که خوار کرده و از برای همین آفرید عمران گفت که ای سید من آیا کائن اول فی حد ذاته در نزد خودش معلوم بود امام رضا (ع) فرمود که دانش بچیز و آنچه بواسطه آن بر آن استدلال می شود نمیباشد مگر از برای نفی و دور کردن خلاف آن و تا آنکه خود آن چیز بآنچه از او نفی شده موجود باشد و در آنجا چیزی نبود که با او مخالفت داشته باشد که حاجت او را بخواند بسوی نفی آن چیز از خودش باندازه کردن آنچه از خود دانسته بود ای عمران آیا فهمیدی گفت آری بخدا قسم ای سید من پس مرا خبر ده که بچه چیز دانست آنچه را دانست آیا بضمیر و اندیشه دانست یا بغیر آن امام رضا (ع) فرمود مرا خبر ده که هر گاه بضمیر دانسته باشد آیا از این چاره مییابی که از برای آن اندیشه اندازه را قرار دهی که معرفت بسوی آن منتهی شود عمران گفت که از این چاره نیست امام رضا (ع) فرمود پس آن اندیشه چیست عمران منقطع شد و هیچ جواب نداد اما رضا (ع) فرمود باکی نیست اگر تو را از خود اندیشه بپرسم آیا آن را باندیشه دیگر می شناسی عمران گفت آری امام رضا (ع) فرمود که قول و دعوی خود را بر خود فاسد کردی ای عمران آیا چنان نیست که سزاوار باشد که تو این را بدانی که واحد باندیشه وصف نمیشود و چنان نیست که از برایش بیشتر از کرد و کار و کارگری گفته شود و چنان نیست که مذهبها و تجزیه که پاره پاره بودن باشد از او توهم خیال شود چون و مذهبهای آفریدگان و تجزیه و پاره پاره بودن ایشان پس این را دریافت کن و آنچه را صواب دانستی بر این بنا گذار عمران گفت که ای سید من آیا از اندازهای آفریده اش مرا خبر نمیدهی که چونست و معنیهای آنها چیست و بر چند نوع میباشد حضرت فرمود که پرسیدی پس بفهم که اندازهای آفریده اش بر شش نوع است ملموس که سوده می شود و موزون که سنجیده می شود و منظور الیه که بسوی آن میتوان نگریست و آنچه هیچ وزنی ندارد و آن روح است و از جمله آنها منظور الیه است و آن را نه وزنست و نه لمس و نه حس و نه لون و نه ذوق و تقدیر و اعراض و صور و عرض و طول و از

جمله آنها عمل و حرکاتی است که چیزها را میسازد و آنها را بعمل می آورد و از حالی بحالی تغییر میدهد و زیاد و کم میکند اما اعمال و حرکات پس بدرستی که آنها میروند زیرا که وقتی از برای آنها نیست بیشتر از قدر آنچه بسوی آن احتیاج افتد پس هر گاه فراغ و خلاصی از آن چیز حاصل شود حرکت برود و اثر آن بماند و جاری مجرای سخنی باشد که میرود و اثرش میماند.

ص: 788

عمران بحضرت گفت که ای سید من آیا خبر نمیدهی از آفریدگار هر گاه یکی بود که چیزی غیر از او نبود و هیچ چیز با او نبود آیا چنان نیست که بآفریدنش آفریده را متغیر شده باشد امام رضا (ع) فرمود که آن جناب عز و جل بآفریدن آفریده متغیر نشد و لیکن آفریده بتغیرش متغیر می شود عمران گفت پس بچه چیز او را شناخته ایم فرمود بغیر او عمران گفت که غیرش چه چیز است امام رضا (ع) فرمود که مشیت و اسم و صفتش و آنچه باین شباهت داشته باشد و همه اینها محدثی است که آفریده شده که تدبیر آن می شود عمران گفت که ای سید من پس او چه چیز است فرمود که تو راست باین معنی که آن جناب رهنما است آفریدگان خود را از اهل آسمان و اهل زمین و تو را بر من بیشتر از توحید من نیست که من او را یگانه بدانم عمران گفت که ای سید من آیا چنان نیست که پیش از آفریدن خاموش بوده باشد که سخن نگوید بعد از آن گویا شده باشد امام رضا (ع) فرمود که خاموشی نمیباشد مگر از نطق و گفتنی پیش از آن و مثل مانند در آن آنست که در باب چراغ گفته نمیشود که آن خاموشی است که گویا نمیشود و نیز در باب چراغ گفته نمیشود که روشن می شود و در آنچه میخواهد که با ما بکند زیرا که روشنی از چراغ فعلی از آن نیست و نه هستی و جز این نیست که آنست که چیزی غیر از آن نیست پس در هنگامی که ما را روشنی بخش شد گفتیم که از برای ما روشن شد تا آنکه ما بآن روشنی جستیم پس باین امر خود را می بینی و در کار خود بینا میگردی عمران گفت که ای سید من پس بدرستی که آنچه در نزد من بود و بآن اعتقاد داشتیم آنست که کائن اول بآفریدنش آفریده را در کارش از حالش متغیر شده امام رضا (ع) فرمود که ای عمران چیز محالی گفتی در این گفتارت که کائن اول در وجهی از وجوه و راهی از راهها متغیر می شود تا آن که بذات او برسد آنچه او را تغییر دهد ای عمران آیا آتش را می یابی که تغیرش بغیر خود آن باشد یا آیا حرارت را می یابی که خود را بسوزاند یا آیا هرگز دیده را دیده که دیده خود را دیده باشد عمران گفت که این را ندیده ام ای سید من آیا مرا خبر نمیدهی که آیا آن جناب در آفریده است یا آفریده در او است امام رضا (ع) فرمود که ای عمران از این بزرگوارتر است نه او را در آفریده است و نه آفریده در اوست و آن جناب از این برتری دارد و بزودی بتو چیزی را اعلام کنم یا تعلیم دهم که خدا را بآن بشناسی

و لا قوه الا باللّه

مرا خبر ده از آینه که آیا تو در آنی یا آن در تو است پس اگر چنان باشد که هیچ یک از شما در صاحب خویش نباشید بچه چیز بآینه بر نفس خود استدلال میکنی عمران گفت بروشنی که در میان من و آنست امام رضا (ع) فرمود که آیا از این روشنی در آینه می بینی بیشتر از آنچه آن را در چشم خود می بینی عمران گفت آری امام رضا (ع) فرمود که آن را بما بنما عمران هیچ جواب نداد حضرت فرمود پس من نور را نمی بینم مگر آنکه هر یک از تو و آینه را بر نفسهای شما دلالت کرده است بی آنکه در یکی از شما باشد و این را مثالهای بسیار است غیر از این که جاهل در آنها جای سخنی را نمی یابد و نمیتواند که حرف زند و خدا را داستان برتر است بعد از آن حضرت بسوی مأمون التفات فرمود و فرمود که نماز حاضر شد و وقت آن آمد عمران گفت که ای سید من مسأله مرا بر من قطع مکن که دلم نرم شده امام رضا (ع) فرمود که نماز میکنم و بر میگردم پس آن حضرت بر پا شد و مأمون نیز بر پا شد امام رضا (ع) در درون نماز کرد و مردم در بیرون در پشت سر محمد بن جعفر نماز کردند بعد از آن هر دو بیرون آمدند و امام رضا (ع) بجائی که نشسته بود برگشت و عمران را طلبید و فرمود که ای عمران بپرس عمران گفت که ای سید من آیا مرا خبر نمیدهی از خدای عز و جل که آیا بحقیقت یافته می شود یا بوصف امام رضا (ع) فرمود که خدای مبدئی کائن اول پیوسته واحد بوده که چیزی با او نبوده و تنهائی بوده که دویمی با او نبوده نه معلوم و نه مجهول و نه محکم و نه متشابه و نه مذکور و نه منسی و نه چیزی که نام چیز بر آن واقع شود از چیزها و نه از وقتی بوده و نه تا وقتی می باشد و نه بچیزی بر خواسته و نه بسوی چیزی بر میخیزد و نه بسوی چیزی استناد کرده که پشت بآن باز دهد یا بآن پناه برد و نه در چیزی در پرده رفته و پوشیده شده و همه اینها پیش از آن بود که آفریده را بیافریند چون چیزی غیر از او نبود و آنچه بر آن واقع شده باشد از همه اینها صفاتی است محدث که محدثی او را پدید آورده و ترجمه و بیانی است که هر که فهم دارد بآن میفهمد و بدان که ابداع و مشیت و اراده معنی هر سه یکی است و نامهای اینها سه و اول ابداع و اراده و مشیتش حروفی بود که آنها را اصل از برای هر چیز و دلیل بر هر دو یافته شده و فاصل و جداکننده از برای هر مشکلی گردانید و باین حروف هر چیزی از نام حق و باطل یا فعل یا مفعول یا معنی یا غیر معنی شناخته می شود و همه امور بر آنها مجتمع شده و خدا از برای حروف در ابداعش آنها را هیچ معنی قرار ندارد غیر از خود آنها که بپایان میرسد و آنها را وجودی نه زیرا که آنها مبدع و مخترع اند

بابداع و نور در این موضع اول فعل خدائی است که نور آسمانها و زمین است و حروف مفعول باین فعل اند و آنها حروفی است که کلام و همه عبارتها بر آنها است از جانب خدای عز و جل که آنها را بخلق خود تعلیم داده و آنها سی و سه حرف است و از جمله آنها بیست و هشت حرف است که بر لغتهای عربی دلالت میکند و از این بیست و هشت حرف بیست و دو حرف که بر لغتهای سریانی و عبرانی دلالت میکند و از جمله پنج حرف است که تحرف و میل دارد در سائر لغتها از عجم از برای اقلیمها و حصهای همه لغتها و آنها پنج حرف است که از بیست و هشت حرف از لغتها متحرف شده پس همه حروف سی و سه حرف شد و اما آن پنج حرفی که اختلاف دارد پس بحجتهای چند است که ذکر آنها روا نباشد بیشتر از آنچه ما ذکر کردیم بعد از آن حروف را بعد از احصاء و استوار کردن شماره آنها فعلی از خود قرار داد چون قول خدای عز و جل کُنْ فَيَكُونُ (یعنی باش پس میباشد) و کن از آن جناب صنع است و آنچه مصنوع بآن میباشد و موجود می شود پس خلق اول از خدای عز و جل ابداع است که نه وزن داشت و نه حرکت و نه سمع و نه رنگ و نه حس و خلق دویم حروف است که نه وزن داشت و نه رنگ و آنها مسموعی بود موصوف که بسوی آنها نظر نمیتوانست کرد و خلق سیم آنچه از همه انواع محسوس و ملموس و صاحب ذوق بود که بسوی آن نظر میشد و خدای تبارک و تعالی ابداع را پیشی گرفته زیرا که چیزی پیش از آن جناب عز و جل نیست و هیچ چیز با او نبود و ابداع بر حروف پیشی دارد و حروف بر غیر خود آنها دلالت نمیکند مأمون گفت که چگونه بر غیر خود آنها دلالت نمیکند امام رضا (ع) فرمود که خدای تبارک و تعالی هرگز از آنها چیزی را جمع نمیکند بدون معنی پس هر گاه از آنها چهار حرف یا پنج حرف یا شش حرف یا بیشتر از این یا کمتر را تالیف و ترکیب کند آنها را از برای غیر معنی تألیف نکند و نمی باشد مگر از برای معنی محدثی که پیش از آن هیچ نبوده، عمران گفت پس چگونه ما را معرفت این میسر می شود امام رضا (ع) فرمود که اما معرفت پس وجه آن و بیانش آنست که تو حروف را ذکر میکنی و هر گاه غیر خود آنها را از آنها اراده نکنی آنها را تنها ذکر کنی باین طریق که ا ب ت ث ج ح خ تا بر سر آخر اینها بیائی و همه را ذکر کنی پس از برای اینها معنی را غیر از خود اینها نیابی و هر گاه اینها را تألیف کنی و از اینها حرفی چند را فراهم آوری و اینها را از اسم و صفت قرار دهی از برای معنی آنچه طلب نموده و وجه آنچه قصد کرده دلیل بر معنیهای آنها و داعی بسوی موصوف بآنها باشد آیا این را فهمیدی عمران گفت آری امام رضا (ع) فرمود و بدان که هیچ صفتی از برای غیر موصوف نیست و نه اسمی از برای غیر معنی و نه حدی از برای غیر محدود و همه صفات و اسماء بر کمال و وجود دلالت دارند و بر احاطه دلالت ندارند چنان که دلالت دارند بر

حدودی که آنها تربیع و تثلیث و تسدیس است یعنی چهار سو کردن و سه گوشه کردن و شش گوشه گردانیدن و حمل بر اصطلاح منجمان از نظر ستارگان بی موقع است تتمه کلام امام (ع) زیرا که خدای جل و تقدس معرفتش بصفات و اسماء دریافته می شود و دریافته نمیشود تحدید و اندازه کردن بطول و عرض و کمی و بسیاری و رنگ و وزن و آنچه باین ماند و چنان نیست که چیزی از اینها بخدای عز و جل فرود آید تا آفریدگانش او را بشناسند بشناختن ایشان نفسهای خویش را بآن ضرورتی که ما ذکر کردیم و لیکن بر خدای عز و جل بصفاتش دلالت می شود و بنامهایش دریافته می شود و بآفریده اش بر او استدلال می شود تا آنکه جوینده که در جستن در گردش است در آن نه بدیدن بچشم احتیاج داشته باشد و نه بشنیدن بگوش و نه بسودن بکف دست و نه با احاطه کردن بدل پس اگر چنان باشد که صفات آن جناب جل ثناؤه بر او دلالت نکند و نامهایش بسوی او نخواند و معلمه از آفریدگان که چیزیست که بواسطه آن بر او استدلال میکنند او را بمعنیش در نیابد عبادتی که از آفریدگان باشد از برای نامها و صفات او خواهد بود نه معنی او پس اگر نه این بود که این امر همچنین بود هر آینه معبودی که بیگانگی پرستش شده غیر خدا بود زیرا که صفات و نامهایش غیر او است آیا فهمیدی عمران گفت آری ای سید من مرا زیاد کن و بیش از این بفرما امام رضا (ع) فرمود که بپرهیز از قول جهان که اهل کوری و ضلالند یعنی آنان که گمان میکنند که خدای جل و تقدس در آخرت موجود است از برای حساب در باب ثواب و عقاب و در دنیا از برای طاعت و رجاء و موجود نیست و اگر خدای عز و جل را در وجود نقص و شکستگی میبود هرگز در آخرت موجود نمیشد و لیکن این گروه حیران گردیده اند و از حق کور و کر شده اند از آنجا که نمیدانند و اینست معنی قول خدای عز و جل وَ مَنْ كانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا یعنی کور است از حقایق موجوده و ترجمه آیه اینست که و هر که هست در این دنیا نابینا یعنی دیده دلش راه صواب را نبیند پس او در آخرت نابینا است یا نابیناتر و مراد نابینائی دلست که عبارت است از جهالت و ضلالت و گمراه تر است از روی راه و خداوندان عقلهای خالص دانسته اند که استدلال بر آنچه در آنجا است نمیباشد مگر بآنچه در اینجا باشد و هر که علم این را برای خود گرفته و وجود و ادراک او را از نفس خود جسته نه غیر آن از علم این چیزی را غیر از دوری نیفزوده زیرا که خدای عز و جل علم این را بخصوص در نزد گروهی قرار داده که عقل دارند و میدانند و میفهمند: عمران گفت که ای سید من آیا مرا از ابداع خبر نمیدهی که آیا آن آفریده یا غیر آفریده است امام رضا (ع) فرمود که بلکه آفریده ایست ساکن که بسکون دریافته نمیشود و جز این نیست که آفریده گردیده زیرا که آن چیزیست محدث که تازه موجود

شده و خدا همان است که آن را احداث فرموده پس ابداع آفریده او گردیده و جز این نیست که همین خدای عز و جل و آفریده اش بود که سیمی در میان ایشان نبود و سیمی غیر از این دو نبود پس آنچه خدای عز و جل آفرید از این در نگذرد که آفریده اش باشد و گاهست که آفریده ساکن و متحرک و مختلف و مؤتلف و معلوم و متشابه میباشد و هر چه اندازه بر آن واقع شود آن آفریده خدای عز و جل است و بدان که هر چه حواس تو را توانگر کنند و آن را بتو دهند معنی است که دریافته شده از برای حواس است و هر حاسه دلالت میکند بر آنچه خدای عز و جل در باب دریافتنش از برایش قرار داده و فهمیدن بهمه اینها از دلست و بدان که یگانه که بی تقدیر و تجدید بر پا است آفریده مقدور بتجدید و بتقدیر را آفرید و آنچه آفرید دو آفریده بود یکی تقدیر و دیگری مقدر پس در هر یک از این دو آفریده نه رنگی بود و نه وزن و نه ذوق بعد از آن یکی از آنها را چنان قرار داد که بآن دیگر دریافته شود و هر دو را دریافته شده بنفسهای خود قرار داد و چیزی را غیر از خود تنهائی که بخودی خود بر پا باشد نیافرید از برای آنکه چیزی از دلالت را بر نفس خود و اثبات وجودش خواسته و خدای تبارک و تعالی تنهائی است یگانه که با او دویمی نه که او را بر پا دارد و نه او را یاری دهد و نه او را بپوشاند و آفریده بعضی از آن بعضی را نگاه میدارند باذن خدا و خواست او و جز این نیست که مردم در این باب اختلاف کرده اند تا آنکه گمراه و سرگردان شده اند و در وصف کردن ایشان خدا را بصفت نفسهای خویش خلاصی از تاریکی بتاریکی جسته اند پس از حق دوری را افزوده اند و اگر خدای عز و جل را بصفاتش وصف میکردند و آفریدگان را نیز بصفات ایشان وصف میکردند بفهم و یقین سخن میگفتند و اختلاف نمیکردند و چون از این امر طلب کردند آنچه را که در آن سرگردان شده اند در کار سخت افتادند و مرتکب آنچه نباید شد شدند وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی و خدا راه مینماید هر که را خواهد بسوی راه راست عمران گفت که ای سید من گواهی میدهم که او چنان است که تو وصف کردی و لیکن مرا یک مسأله باقی ماند حضرت فرمود که از آنچه خواهی سؤال کن گفت تو را سؤال میکنم از حکیم که او در چه چیز است و آیا چیزی باو احاطه میکند و آیا از چیزی بسوی چیز دیگر منتقل می شود یا با او حاجتی بسوی چیزی هست امام رضا (ع) فرمود که ای عمران تو را خبر میدهم پس آنچه را که از آن سؤال کردی دریافت کن زیرا که آن از پنهان تر و دور از فهم تر چیزیست که بر آفریدگان وارد می شود در باب مسائل ایشان و چنان نیست که کسی که عقلش از او فوت شده باشد و حلمش دور و پنهان باشد آن را بفهمد و خردمندانی که انصاف دارند از فهمیدن آن در نمانند اما اول آن پس اگر چنان باشد که آنچه آفریده بجهت حاجتی از خود آفریده باشد هر

آینه گوینده را میرسد که بگوید که خدا بسوی آنچه آفریده منتقل می شود بجهت حاجتش بآن و لیکن خدای عز و جل چیزی را بجهه حاجتی نیافریده و پیوسته ثابت بوده نه در چیزی و نه بر چیزی مگر آنکه آفریدگان بعضی از ایشان بعضی را نگاه میدارند و بعضی از ایشان در بعضی داخل میشوند و از آن بیرون می آیند و خدای جل و تقدس بقدرتش همه آنها را نگاه میدارد و در چیزی داخل نمیشود و از آن بیرون می آید و حفظش او را در رنج نیفکند و بر او گران نیاید و از نگاه داشتنش در نماند و کسی از آفریدگان نشناسد و نداند که این امر چگونه است مگر خدای عز و جل و کسی که خدا او را بر آن اطلاع داده باشد از رسولان و صاحبان راز خویش و مستحفظانی که ایشان را حافظ و نگاهبان از برای امر خویش گردانیده و خزینه دارانش که بشریعتش ایستادگانند و در آن سعی و اهتمام دارند و جز این نیست که کار و فرمانش چون نگریستن بچشم است از اعلای حدقه باسفل یعنی چشم زدن بلکه آن نزدیکتر است و کمتر چون چیزی را خواهد بآن میگوید که باشد پس میباشد بخواست و اراده او و چیزی از آفریدگانش و در نزد او از چیز دیگر نزدیکتر نیست و چیزی نیست که نسبت باو از چیز دیگر دورتر باشد ای عمران آیا فهمیدی عمران گفت آری ای سید من فهمیدم و من گواهی میدهم باینکه خدا بر آن چیزیست که وصف کردی و توحید نمودی و باینکه محمد بنده او است که بهدایت و دین حق مبعوث شده و بعد از آن بر رو در افتاد در حالی که سجده کننده بود بجانب قبله و اسلام آورد.

ص: 790

حسن بن محمد نوفلی گفت که چون متکلمان بسوی کلام عمران صابی نظر کردند با آنکه عمران در فن جدال و خصومت چنان صاحب مهارت بود که هرگز کسی او را از حجتش قطع نکرده بود و بر او غالب نشده بود هیچ یک از ایشان بحضرت امام رضا (ع) نزدیک نشد و او را از چیزی سؤال نکردند و ما داخل شام شدیم که وقت آن در آمد پس مأمون و امام رضا (ع) برخاستند و داخل منزل شدند و مردم برگشتند و من با گروهی از اصحاب خود بودم چون محمد بن جعفر بسوی من فرستاد پس بنزد او آمدم و بمن گفت که ای نوفلی آیا ندیدی آنچه را که صدیق و آشنای تو آن را آورد نه بخدا قسم که من گمان نداشتم که علی بن موسی هرگز در چیزی از این فرو رفته باشد و ما او را باین نشناخته بودیم که در مدینه در علم کلام کار کرده باشد یا اصحاب کلام در نزد او اجتماع کرده باشند من گفتم که حاجیان در نزد او می آمدند و او را از چیزی چند از حلال و حرام خویش میپرسیدند و او ایشان را جواب میداده و بسا است که کسی که بجهت حاجتی در نزد او می آمده با او تکلم کرده باشد محمد بن جعفر گفت که ای ابو محمد بدرستی که من بر او میترسم که این مرد یعنی مأمون بر او حسد برد و او را زهر دهد یا با او بلیه سختی را بعمل آورد پس بر او اشاره نما بباز ایستادن از این چیزها من گفتم که در آن هنگام از من نمی پذیرد و آن مرد چیزی را غیر از امتحان او اراده ندارد تا آنکه بداند که آیا چیزی از علم پدرانش علیهم السلام در نزد او است محمد بمن گفت که باو بگو که عمویت این باب را ناخوش داشته و دوست داشته که بجهت خصلتهای پراکنده و جهات مختلفه از این چیزها باز ایستی پس من در هنگامی که بجانب منزل امام رضا (ع) برگردیم او را خبر دادم بآنچه از عمویش محمد بن جعفر واقع شده بود حضرت تبسم نمود و فرمود که خدا عمویم را نگاه دارد چه شناسایم باو که چرا این را ناخوش داشته و علت کراهتش را میدانم ای غلام بسوی عمران صابی شو و او را نزد من آورد من عرض کردم که فدای تو گردم من موضع او را می شناسم و میدانم که در کجا است او در نزد بعضی از برادران ما از شیعیانست فرمود باکی نیست اسبی را نزدیک او آورید تا سوار شود پس من بسوی عمران صابی شدم و او را بخدمت حضرت آوردم حضرت باو مرحبا و خوش آمدی فرمود و جامه را طلبید و او را خلعت داد و آن جامه را بر او پوشانید و او را سوار گردانیم و مراد اینست که اسبی را باو عطاء فرمود و ده هزار درهم طلبید و او را بآن صله داد من عرض کردم که فدای تو گردم فعل جدت امیر المؤمنین (ع) را حکایت نمودی و کار او کردی فرمود که همچنین دوست میداریم بعد از آن حضرت (ع) طعام شام را طلبید و مرا از طرف راست و عمران را از طرف چپ خود نشانید تا چون فارغ شدیم بعمران فرمود که

بر گرد و کسی همراه تو باشد و صبح زود بر ما داخل شود تا طعام مدینه را بتو بخورانیم و عمران بعد از آن چنان بود که متکلمان از اصحاب مقالات در نزد او جمع میشدند و امر ایشان را باطل میگردانید تا آنکه از او دوری کردند و مأمون او را بده هزار درهم صله داد و فضل مالی را باو عطاء نمود و او را اسبی داد و امام رضا (ع) او را والی صدقات و عامل زکاه بلخ گردانید و عطاهای بسیار و مالهای بیشمار یافت

ص: 791

66- باب ذكر مجلس الرضا ع مع سليمان المروزى متكلم خراسان عند المأمون فى التوحيد

باب شصت و شش در ذكر مجلس امام رضا (ع) با سليمان مروزى متكلم خراسان در نزد مأمون در باب توحيد

مروزى چون مروى منسوب است بسوى مرو و آن شهر معروفى است و زيادتى زاى از زيادات و تغييرات نسب است

1- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْفَقِيهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ الْقُمِّيُّ قَالَ حَدَّثَنِى أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَنْصَارِيُّ الْكَجِّيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيَّ يَقُولُ قَدِمَ سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ مُتَكَلِّمُ خُرَاسَانَ عَلَى الْمَأْمُونِ فَأَكْرَمَهُ وَ وَصَلَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ إِنَّ ابْنَ عَمِّي عَلِيَّ بْنَ مُوسَى قَدِمَ عَلَيَّ مِنَ الْحِجَازِ(1) وَ هُوَ يُحِبُّ الْكَلَامَ وَ أَصْحَابَهُ فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تَصِيرَ إِلَيْنَا يَوْمَ التَّرْوِيَهِ لِمُنَاظَرَتِهِ- فَقَالَ سُلَيْمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّى أَكْرَهُ أَنْ أَسْأَلَ مِثْلَهُ فِى مَجْلِسِكَ فِى جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِى هَاشِمٍ فَيَنْتَقِصَ عِنْدَ الْقَوْمِ إِذَا كَلَّمَنِى(2) وَ لَا يَجُوزُ الِاسْتِقْصَاءُ عَلَيْهِ قَالَ الْمَأْمُونُ إِنَّمَا وَجَّهْتُ إِلَيْكَ لِمَعْرِفَتِى بِقُوَّتِكَ وَ لَيْسَ مُرَادِى إِلَّا أَنْ تَقْطَعَهُ عَنْ حُجَّهٍ وَاحِدَهٍ فَقَطْ فَقَالَ سُلَيْمَانُ حَسْبُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اجْمَعْ بَيْنِى وَ بَيْنَهُ وَ خَلِّنِى وَ إِيَّاهُ وَ [الذَّمَ] ألزم (3) فَوَجَّهَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرِّضَا ع فَقَالَ إِنَّهُ قَدِمَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَرْوَ وَ هُوَ وَاحِدُ خُرَاسَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْكَلَامِ فَإِنْ خَفَّ عَلَيْكَ أَنْ تَتَجَشَّمَ الْمَصِيرَ إِلَيْنَا فَعَلْتَ فَنَهَضَ ع لِلْوُضُوءِ وَ قَالَ لَنَا تَقَدَّمُونِى وَ عِمْرَانُ الصَّابِئُ مَعَنَا فَصِرْنَا إِلَى الْبَابِ فَأَخَذَ يَاسِرٌ وَ خَالِدٌ بِيَدِي فَأَدْخَلَانِى عَلَى الْمَأْمُونِ فَلَمَّا سَلَّمْتُ قَالَ أَيْنَ أَخِى أَبُو الْحَسَنِ أَبْقَاهُ اللَّهُ قُلْتُ خَلَّفْتُهُ يَلْبَسُ ثِيَابَهُ وَ أَمَرَنَا أَنْ نَتَقَدَّمَ ثُمَّ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ عِمْرَانَ مَوْلَاكَ مَعِى وَ هُوَ بِالْبَابِ فَقَالَ مَنْ عِمْرَانُ قُلْتُ الصَّابِئُ الَّذِى أَسْلَمَ عَلَى يَدَيْكَ (4)

1- فى نسخه(ه) و(ج) «قدم من الحجاز».
2- فى نسخه(ج) «فينقص- الخ» و فى نسخه(د) «فينتقض» بالمعجمه.
3- فى البحار و فى نسخه(ج) «و خلنى و الذم»، و فى نسخه(د) و(ب) «و خلنى و اياه».
4- فى نسخه(ط) و(ن) «الذى كان أسلم- الخ».

قَالَ فَلْيَدْخُلْ فَدَخَلَ فَرَحَّبَ بِهِ الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا عِمْرَانُ لَمْ تَمُتْ حَتَّى صِرْتَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی شَرَّفَنِی بِكُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ يَا عِمْرَانُ هَذَا سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِیُّ مُتَكَلِّمُ خُرَاسَانَ قَالَ عِمْرَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ يَزْعُمُ أَنَّهُ وَاحِدُ خُرَاسَانَ فِی النَّظَرِ وَ يُنْكِرُ الْبَدَاءَ قَالَ فَلِمَ لَا تُنَاظِرُهُ قَالَ عِمْرَانُ ذَلِكَ إِلَيْهِ فَدَخَلَ الرِّضَا ع فَقَالَ فِی أَیِّ شَیْ ءٍ كُنْتُمْ قَالَ عِمْرَانُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِیُّ فَقَالَ سُلَيْمَانُ أَ تَرْضَى بِأَبِی الْحَسَنِ وَ بِقَوْلِهِ فِيهِ قَالَ عِمْرَانُ قَدْ رَضِيتُ بِقَوْلِ أَبِی الْحَسَنِ فِی الْبَدَاءِ عَلَى أَنْ يَأْتِيَنِی فِيهِ بِحُجَّةٍ أَحْتَجُّ بِهَا عَلَى نُظَرَائِی مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ قَالَ الْمَأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَقُولُ فِيمَا تَشَاجَرَا فِيهِ قَالَ وَ مَا أَنْكَرْتَ مِنَ الْبَدَاءِ يَا سُلَيْمَانُ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- أَ وَ لا يَذْكُرُ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً-(1) وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الَّذِی يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ(2) وَ يَقُولُ بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (3) وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ يَزِيدُ فِی الْخَلْقِ ما يَشاءُ (4) وَ يَقُولُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ (5) وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ (6) وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ ما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی كِتابٍ (7) قَالَ سُلَيْمَانُ هَلْ رَوَيْتَ فِيهِ شَيْئاً عَنْ آبَائِكَ قَالَ نَعَمْ رَوَيْتُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمَيْنِ عِلْماً مَخْزُوناً مَكْنُوناً لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ وَ عِلْماً عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَالْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ يَعْلَمُونَهُ (8)

1- مريم: 67.
2- الروم: 27.
3- البقره: 117، و الانعام: 101.
4- فاطر: 1.
5- السجده: 7.
6- التوبه: 106.
7- فاطر: 11.
8- فی البحار و فی نسخه(ب) و(د) و(و) «فالعلماء من أهل بيت نبيك يعلمونه». و فی حاشيه نسخه(ب) «و العلماء من أهل- الخ».

قَالَ سُلَيْمَانُ أُحِبُّ أَنْ تَنْزِعَهُ لِی مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ ع قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ ص- فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ (1) أَرَادَ هَلَاكَهُمْ ثُمَّ بَدَا لِلَّهِ فَقَالَ- وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (2) قَالَ سُلَيْمَانُ زِدْنِی جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ الرِّضَا ع لَقَدْ أَخْبَرَنِی أَبِی عَنْ آبَائِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ أَنْ أَخْبِرْ فُلَانَ [فُلَاناً] الْمَلِکَ أَنِّی مُتَوَفِّيهِ إِلَى كَذَا وَ كَذَا فَأَتَاهُ ذَلِکَ النَّبِيُّ فَأَخْبَرَهُ فَدَعَا اللَّهَ الْمَلِکُ وَ هُوَ عَلَى سَرِيرِهِ حَتَّى سَقَطَ مِنَ السَّرِيرِ فَقَالَ يَا رَبِّ أَجِّلْنِی حَتَّى يَشِبَّ طِفْلِی وَ أَقْضِیَ أَمْرِی فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى ذَلِکَ النَّبِيِّ أَنِ ائْتِ فُلَانَ [فُلَاناً] الْمَلِکَ(3) فَأَعْلِمْهُ أَنِّی قَدْ أَنْسَيْتُ فِی أَجَلِهِ وَ زِدْتُ فِی عُمُرِهِ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً فَقَالَ ذَلِکَ النَّبِيُّ يَا رَبِّ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ أَنِّی لَمْ أَكْذِبْ قَطُّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مَأْمُورٌ فَأَبْلِغْهُ ذَلِکَ وَ اللَّهُ لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ(4) ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى سُلَيْمَانَ فَقَالَ أَحْسَبُکَ ضَاهَيْتَ الْيَهُودَ فِی هَذَا الْبَابِ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِکَ وَ مَا قَالَتِ الْيَهُودُ قَالَ قَالَتْ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ يَعْنُونَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَغَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَيْسَ يُحْدِثُ شَيْئاً فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا (5) وَ لَقَدْ سَمِعْتُ قَوْماً سَأَلُوا أَبِی مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ع عَنِ الْبَدَاءِ فَقَالَ وَ مَا يُنْكِرُ النَّاسُ مِنَ الْبَدَاءِ وَ أَنْ يَقِفَ اللَّهُ قَوْماً يُرْجِيهِمْ لِأَمْرِهِ (6)

1- الذاريات: 54.
2- الذاريات: 55.
3- هكذا فی النسخ فی الموضعين، و لا يبعد أن يكون باضافه فلان الی الملک.
4- فی نسخه(ب) و(د) «و أنّه لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ».
5- المائده: 64.
6- فی نسخه(ط) و(ن) و(ج) «و ان اللّه ليقف قوما- الخ» و فی نسخه(و) «و ان اللّه يصف- الخ».

قَالَ سُلَيْمَانُ أَ لاَ تُخْبِرُنِی عَنْ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ فِی أَیِّ شَیْ ءٍ أُنْزِلَتْ قَالَ الرِّضَا يَا سُلَيْمَانُ- لَيْلَهُ الْقَدْرِ يُقَدِّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا مَا يَكُونُ مِنَ السَّنَهِ إِلَی السَّنَهِ مِنْ حَيَاهٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ رِزْقٍ فَمَا قَدَّرَهُ مِنْ تِلْکَ اللَّيْلَهِ فَهُوَ مِنَ الْمَحْتُومِ قَالَ سُلَيْمَانُ الْآنَ قَدْ فَهِمْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَزِدْنِی قَالَ ع يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ مِنَ الْأُمُورِ أُمُوراً مَوْقُوفَهً عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی يُقَدِّمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ- يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ عَلِيّاً ع كَانَ يَقُولُ الْعِلْمُ عِلْمَانِ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَإِنَّهُ يَكُونُ وَ لاَ يُكَذِّبُ نَفْسَهُ وَ لاَ مَلَائِكَتَهُ وَ لاَ رُسُلَهُ وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ (1) يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ مَا يَشَاءُ قَالَ سُلَيْمَانُ لِلْمَأْمُونِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لاَ أُنْكِرُ بَعْدَ يَوْمِی هَذَا الْبَدَاءَ وَ لاَ أُكَذِّبُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ(2) فَقَالَ الْمَأْمُونُ يَا سُلَيْمَانُ سَلْ أَبَا الْحَسَنِ عَمَّا بَدَا لَکَ وَ عَلَيْکَ بِحُسْنِ الاِسْتِمَاعِ وَ الْإِنْصَافِ قَالَ سُلَيْمَانُ يَا سَيِّدِی أَسْأَلُکَ قَالَ الرِّضَا ع سَلْ عَمَّا بَدَا لَکَ قَالَ مَا تَقُولُ فِيمَنْ جَعَلَ الْإِرَادَهَ اسْماً وَ صِفَهً مِثْلَ حَیٍّ وَ سَمِيعٍ وَ بَصِيرٍ وَ قَدِيرٍ قَالَ الرِّضَا ع إِنَّمَا قُلْتُمْ حَدَثَتِ الْأَشْيَاءُ وَ اخْتَلَفَتْ لِأَنَّهُ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ لَمْ تَقُولُوا حَدَثَتْ وَ اخْتَلَفَتْ لِأَنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَی أَنَّهَا لَيْسَتْ بِمِثْلِ سَمِيعٍ وَ لاَ بَصِيرٍ وَ لاَ قَدِيرٍ قَالَ سُلَيْمَانُ فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ مُرِيداً قَالَ يَا سُلَيْمَانُ فَإِرَادَتُهُ غَيْرُهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ أَثْبَتَّ مَعَهُ شَيْئاً غَيْرَهُ لَمْ يَزَلْ قَالَ سُلَيْمَانُ مَا أَثْبَتُّ قَالَ الرِّضَا ع أَ هِیَ مُحْدَثَهٌ قَالَ سُلَيْمَانُ لاَ مَا هِیَ مُحْدَثَهً فَصَاحَ بِهِ الْمَأْمُونُ وَ قَالَ يَا سُلَيْمَانُ مِثْلُهُ يُعَايَا أَوْ يُكَابَرُ عَلَيْکَ بِالْإِنْصَافِ أَ مَا تَرَی مَنْ حَوْلَکَ مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ ثُمَّ قَالَ كَلِّمْهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَإِنَّهُ مُتَكَلِّمُ خُرَاسَانَ- فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَهَ فَقَالَ هِیَ مُحْدَثَهٌ يَا سُلَيْمَانُ فَإِنَّ الشَّیْ ءَ إِذَا لَمْ يَكُنْ أَزَلِيّاً كَانَ مُحْدَثاً وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُحْدَثاً كَانَ أَزَلِيّاً قَالَ سُلَيْمَانُ إِرَادَتُهُ مِنْهُ كَمَا أَنَّ سَمْعَهُ مِنْهُ وَ بَصَرَهُ مِنْهُ وَ عِلْمَهُ مِنْهُ قَالَ الرِّضَا ع فَإِرَادَتُهُ نَفْسُهُ قَالَ لاَ قَالَ ع فَلَيْسَ الْمُرِيدُ مِثْلَ السَّمِيعِ وَ الْبَصِيرِ قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّمَا أَرَادَ نَفْسُهُ كَمَا سَمِعَ نَفْسُهُ وَ أَبْصَرَ نَفْسُهُ وَ عَلِمَ نَفْسُهُ قَالَ الرِّضَا ع مَا مَعْنَی أَرَادَ نَفْسُهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ شَيْئاً أَوْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيّاً أَوْ سَمِيعاً أَوْ بَصِيراً أَوْ قَدِيراً قَالَ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا ع أَ فَبِإِرَادَتِهِ كَانَ ذَلِکَ قَالَ سُلَيْمَانُ لاَ قَالَ الرِّضَا ع فَلَيْسَ لِقَوْلِکَ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيّاً سَمِيعاً بَصِيراً مَعْنًی إِذَا لَمْ يَكُنْ ذَلِکَ بِإِرَادَتِهِ قَالَ سُلَيْمَانُ بَلَی قَدْ كَانَ ذَلِکَ بِإِرَادَتِهِ فَضَحِکَ الْمَأْمُونُ وَ مَنْ حَوْلَهُ وَ ضَحِکَ الرِّضَا ع ثُمَّ قَالَ لَهُمْ ارْفُقُوا بِمُتَكَلِّمِ خُرَاسَانَ يَا سُلَيْمَانُ فَقَدْ حَالَ عِنْدَكُمْ عَنْ حَالِهِ وَ تَغَيَّرَ عَنْهَا(3)

1- فی نسخه(ط) و(ن) و(ج) و(و) «لم یطلع علیه أحد من خلقه».
2- قد مر بعض الکلام فی البداء فی الباب الرابع و الخمسین.
3- أی لو کان ذلک أی کونه سمیعا بصیرا قدیرا بارادته لتحول و تغیر فی هذه الصفات لان ارادته یمکن أن لا تتعلق بها کسائر الأمور، و فی البحار و فی نسخه(و) و(ن) و(د) «عن حاله و تغیر عنها».

وَ هَذَا مِمَّا لَا يُوصَفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ بِهِ فَانْقَطَعَ ثُمَّ قَالَ الرِّضَا ع يَا سُلَيْمَانُ أَسْأَلُکَ مَسْأَلَةً قَالَ سَلْ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنْکَ وَ عَنْ أَصْحَابِکَ تُکَلِّمُونَ النَّاسَ بِمَا یَفْقَهُونَ وَ یَعْرِفُونَ أَوْ بِمَا لَا یَفْقَهُونَ وَ لَا یَعْرِفُونَ قَالَ بَلْ بِمَا یَفْقَهُونَ وَ یَعْرِفُونَ(1) قَالَ الرِّضَا ع فَالَّذِی یَعْلَمُ النَّاسُ أَنَّ الْمُرِیدَ غَیْرُ الْإِرَادَهِ وَ أَنَّ الْمُرِیدَ قَبْلَ الْإِرَادَهِ وَ أَنَّ الْفَاعِلَ قَبْلَ الْمَفْعُولِ وَ هَذَا یُبْطِلُ قَوْلَکُمْ إِنَّ الْإِرَادَهَ وَ الْمُرِیدَ شَیْ ءٌ وَاحِدٌ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاکَ لَیْسَ ذَاکَ مِنْهُ عَلَی مَا یَعْرِفُ النَّاسُ وَ لَا عَلَی مَا یَفْقَهُونَ قَالَ ع فَأَرَاکُمْ ادَّعَیْتُمْ عِلْمَ ذَلِکَ بِلَا مَعْرِفَهٍ وَ قُلْتُمُ الْإِرَادَهُ کَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ(2) إِذَا کَانَ ذَلِکَ عِنْدَکُمْ عَلَی مَا لَا یُعْرَفُ وَ لَا یُعْقَلُ فَلَمْ یُحِرْ جَوَاباً ثُمَّ قَالَ الرِّضَا ع یَا سُلَیْمَانُ هَلْ یَعْلَمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَمِیعَ مَا فِی الْجَنَّهِ وَ النَّارِ قَالَ سُلَیْمَانُ نَعَمْ قَالَ أَ فَیَکُونُ مَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ یَکُونُ مِنْ ذَلِکَ (3)

1- فی البحار و فی نسخه(ج) «تکلمون الناس بما تفقهون و تعرفون أو بما لا تفقهون و لا تعرفون، قال: بل بما نفقه و نعلم». و فی نسخه(ه) «تکلمون الناس بما یفقهون و یعرفون أو بما لا یفقهون و لا یعرفون، قال: بل بما یفقهون و نفقه و ما یعلمون و نعلم». و فی نسخه(ب) و(د) و(ط) و(ن) و حاشیه نسخه(ه) بصیغه الغائب فی السؤال و بصیغه المتکلم مع الغیر فقط فی الجواب.
2- فی نسخه(و) و(ه) «و قلتم: الإراده کالسمیع و البصیر، أ کان ذلک عندکم- الخ» و فی نسخه(ج) «و قلتم: الإراده کالسمع و البصر، کان ذلک عندکم- الخ».
3- فی البحار و فی نسخه(ج) «قال: فیکون ما علم اللّه عزّ و جلّ- الخ».

قَالَ نَعَمْ قَالَ فَإِذَا كَانَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُ شَیْ ءٌ إِلَّا كَانَ أَ يَزِيدُهُمْ أَوْ يَطْوِيهِ عَنْهُمْ قَالَ سُلَيْمَانُ بَلْ يَزِيدُهُمْ قَالَ فَأَرَاهُ فِی قَوْلِکَ قَدْ زَادَهُمْ مَا لَمْ يَكُنْ فِی عِلْمِهِ أَنَّهُ يَكُونُ (1) قَالَ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَ الْمَزِيدُ لَا غَايَةَ لَهُ(2) قَالَ ع فَلَيْسَ يُحِيطُ عِلْمُهُ عِنْدَكُمْ بِمَا يَكُونُ فِيهِمَا إِذَا لَمْ يَعْرِفْ غَايَةَ ذَلِکَ وَ إِذَا لَمْ يُحِطْ عِلْمُهُ بِمَا يَكُونُ فِيهِمَا لَمْ يَعْلَمْ مَا يَكُونُ فِيهِمَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِکَ عُلُوّاً كَبِيراً قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّمَا قُلْتُ لَا يَعْلَمُهُ لِأَنَّهُ لَا غَايَةَ لِهَذَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَصَفَهُمَا بِالْخُلُودِ وَ كَرِهْنَا أَنْ نَجْعَلَ لَهُمَا انْقِطَاعاً قَالَ الرِّضَا ع لَيْسَ عِلْمُهُ بِذَلِکَ بِمُوجِبٍ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُمْ لِأَنَّهُ قَدْ يَعْلَمُ ذَلِکَ ثُمَّ يَزِيدُهُمْ ثُمَّ لَا يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ وَ كَذَلِکَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی كِتَابِهِ- كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ(3)

ص: 797

1- قوله عليه السّلام: «انه يكون» مبتدأ مؤخر، و الضمير يرجع الى ما لم يكن، و «فى علمه» خبر له مقدم، و الجمله مفعول ثان لقوله: «فأراه» أى فأراه أن ما لم يكن يكون فى علمه على قولک: انه يزيدهم ما لم يكن، فعلمه المتعلق الآن بما لم يكن غير الإراده لأنّها لم تتعلق به بعد.

2- فى البحار و فى نسخه(د) و(ب) «فالمزيد لا غايه له» و هذا أنسب لافاده التفريع و التعليل، كانه على زعمه قال: كما أن ارادته لا تتعلق الآن بالمزيد فى الدار الآخره لا يتعلق علمه به لان المزيد لا غايه له و غير المتناهى لا يكون معلوما، فرد عليه بتنزيهه تعالى عن عدم العلم به و ان كان غير متناه.

3- النساء: 56.

وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَهْلِ الْجَنَّهِ- عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ (1) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فاكِهَهٍ كَثِيرَهٍ. لا مَقْطُوعَهٍ وَ لا مَمْنُوعَهٍ (2) فَهُوَ جَلَّ وَ عَزَّ يَعْلَمُ ذَلِکَ وَ لَا يَقْطَعُ عَنْهُمُ الزِّيَادَهَ أَ رَأَيْتَ مَا أَكَلَ أَهْلُ الْجَنَّهِ وَ مَا شَرِبُوا أَ لَيْسَ يُخْلِفُ مَكَانَهُ قَالَ بَلَى قَالَ أَ فَيَكُونُ يَقْطَعُ ذَلِکَ عَنْهُمْ وَ قَدْ أَخْلَفَ مَكَانَهُ- قَالَ سُلَيْمَانُ لَا قَالَ فَكَذَلِکَ كُلُّ مَا يَكُونُ فِيهَا (3) إِذَا أَخْلَفَ مَكَانَهُ فَلَيْسَ بِمَقْطُوعٍ عَنْهُمْ قَالَ سُلَيْمَانُ بَلْ يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ فَلَا يَزِيدُهُمْ (4) قَالَ الرِّضَا ع إِذاً يَبِيدُ مَا فِيهِمَا وَ هَذَا يَا سُلَيْمَانُ إِبْطَالُ الْخُلُودِ وَ خِلَافُ الْكِتَابِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فِيها وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ(5) وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِينَ(6) وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ خالِدِينَ فِيها أَبَداً (7) وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فاكِهَهٍ كَثِيرَهٍ. لا مَقْطُوعَهٍ وَ لا مَمْنُوعَهٍ فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً ثُمَّ قَالَ الرِّضَا ع يَا سُلَيْمَانُ أَ لَا تُخْبِرُنِی عَنِ الْإِرَادَهِ فِعْلٌ هِیَ أَمْ غَيْرُ فِعْلٍ قَالَ بَلْ هِیَ فِعْلٌ قَالَ فَهِیَ مُحْدَثَهٌ لِأَنَّ الْفِعْلَ كُلَّهُ مُحْدَثٌ قَالَ لَيْسَتْ بِفِعْلٍ قَالَ فَمَعَهُ غَيْرُهُ لَمْ يَزَلْ قَالَ سُلَيْمَانُ الْإِرَادَهُ هِیَ الْإِنْشَاءُ قَالَ يَا سُلَيْمَانُ هَذَا الَّذِی ادَّعَيْتُمُوهُ (8)

1- هود: 108.
2- الواقعه. 33.
3- أی فکالجنه کل ما فی النار.
4- فی البحار و فی نسخه(ب) و(ج) «و لا یزیدهم» و فی نسخه(و) «بلی یقطعه عنهم فلا یزیدهم».
5- ق: 35.
6- الحجر: 48.
7- فی أحد عشر موضعا من القرآن.
8- فی نسخه(ه) «عیبتموه» و فی البحار: «عبتموه».

عَلَى ضَرَارٍ وَ أَصْحَابِهِ (1) مِنْ قَوْلِهِمْ إِنَّ كُلَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی سَمَاءٍ أَوْ أَرْضٍ أَوْ بَحْرٍ أَوْ بَرٍّ مِنْ كَلْبٍ أَوْ خِنْزِيرٍ أَوْ قِرْدٍ أَوْ إِنْسَانٍ أَوْ دَابَّةٍ إِرَادَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ إِرَادَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تَحْيَا وَ تَمُوتُ وَ تَذْهَبُ وَ تَأْكُلُ وَ تَشْرَبُ وَ تَنْكِحُ وَ تَلِدُ (2) وَ تَظْلِمُ وَ تَفْعَلُ الْفَوَاحِشَ وَ تَكْفُرُ وَ تُشْرِكُ فَتَبْرَأُ مِنْهَا وَ تُعَادِيهَا وَ هَذَا حَدُّهَا (3) قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّهَا كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ- قَالَ الرِّضَا ع قَدْ رَجَعْتَ إِلَى هَذَا ثَانِيَةً فَأَخْبِرْنِی عَنِ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ أَ مَصْنُوعٌ قَالَ سُلَيْمَانُ لَا قَالَ الرِّضَا ع فَكَيْفَ نَفَيْتُمُوهُ (4) فَمَرَّةً قُلْتُمْ لَمْ يُرِدْ وَ مَرَّةً قُلْتُمْ أَرَادَ وَ لَيْسَتْ بِمَفْعُولٍ لَهُ قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّمَا ذَلِكَ كَقَوْلِنَا مَرَّةً عَلِمَ وَ مَرَّةً لَمْ يَعْلَمْ(5)

1- هو ضرار بن عمرو، و هم من الجبريّه، لكن وافقوا المعتزله فى أشياء، و اختصوا بأشياء منكره.

2- فى نسخه(و) و(ط) و(ن) «تلذ» بالذال المعجمه المشدده.

3- أى فتبرأ من الإراده بالمعنى الذى ذهب إليه ضرار و تعاديها مع أن هذا الذى ذهبت إليه من أن الإراده هى الانشاء حدّ الإراده بالمعنى الذى ذهب إليه ضرار، و فى البحار بصيغه المتكلم مع الغير فى الفعلين، و فى نسخه(و) و(ط) و(ج) «تفارقها» مكان «تعاديها».

4- فى هامش نسخه(و) «فكيف نعتموه» و الضمير المنصوب يرجع حينئذ إليه تعالى، و هذا أصح، و على سائر النسخ فالضمير يرجع الى الإراده و تذكيره باعتبار المعنى.

5- أى مره وقع علمه على المعلوم الموجود، و مره لم يقع علمه على المعلوم لكونه غير موجود، و مر نظير هذا فى الحديث الأول من الباب الحادى عشر.

قَالَ 8 الرِّضَا ع لَيْسَ ذَلِكَ سَوَاءً لِأَنَّ نَفْىَ الْمَعْلُومِ لَيْسَ بِنَفْىِ الْعِلْمِ وَ نَفْىَ الْمُرَادِ نَفْىُ الْإِرَادَهِ أَنْ تَكُونَ لِأَنَّ الشَّيْ ءَ إِذَا لَمْ يُرَدْ لَمْ يَكُنْ إِرَادَهٌ(1) وَ قَدْ يَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتاً وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَعْلُومُ بِمَنْزِلَهِ الْبَصَرِ فَقَدْ يَكُونُ الْإِنْسَانُ بَصِيراً وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْمُبْصَرُ وَ يَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتاً وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَعْلُومُ (2) قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّهَا مَصْنُوعَهٌ قَالَ ع فَهِىَ مُحْدَثَهٌ لَيْسَتْ كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ لِأَنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ لَيْسَا بِمَصْنُوعَيْنِ وَ هَذِهِ مَصْنُوعَهٌ قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّهَا صِفَهٌ مِنْ صِفَاتِهِ لَمْ تَزَلْ قَالَ فَيَنْبَغِى أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ لَمْ يَزَلْ لِأَنَّ صِفَتَهُ لَمْ تَزَلْ قَالَ سُلَيْمَانُ لَا لِأَنَّهُ لَمْ يَفْعَلْهَا قَالَ الرِّضَا ع يَا خُرَاسَانِىُّ مَا أَكْثَرَ غَلَطَكَ أَ فَلَيْسَ بِإِرَادَتِهِ وَ قَوْلِهِ تَكُونُ الْأَشْيَاءُ (3) قَالَ سُلَيْمَانُ لَا قَالَ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ بِإِرَادَتِهِ وَ لَا مَشِيَّتِهِ وَ لَا أَمْرِهِ وَ لَا بِالْمُبَاشَرَهِ فَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ يُحِرْ جَوَاباً (4)

ص: 800

1- فى نسخه(و) و(ب) و(د) «لم تكن الإراده».
2- «لم يكن» فى المواضع الأربعه تامّه، و قوله: «بمنزله البصر» خبر لمبتدإ محذوف، أى العلم بمنزله البصر.
3- فى نسخه(ه) «أ ليس بارادته و قوله تكوين الأشياء».
4- إيضاح الكلام أنّه عليه السلام ألزمه على كون الإراده أزليه كون الإنسان مثلا أزليا لان صفته أى ارادته التى بها خلق الإنسان أزليه، فاجاب سليمان بأنّه لا يلزم ذلک لانه فعل الإنسان فهو حادث و لم يفعل الإراده فهى أزليه، فرده عليه السلام بأن هذا غلط كسائر أغلاطک لان تكون الأشياء انما هو بارادته و لا تتخلف عن المراد بشهاده العقل و الآيه، فكابر سليمان فقال: لا يكون بارادته، فأفحمه بما قال عليه السلام. فلم يحر جوابا.

ثُمَّ قَالَ الرِّضَا ع أَ لَا تُخْبِرُنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَةً أَمَرْنا مُتْرَفِیها فَفَسَقُوا فِیها (1) یَعْنِی بِذَلِکَ أَنَّهُ یُحْدِثُ إِرَادَةً قَالَ لَهُ نَعَمْ قَالَ فَإِذَا أَحْدَثَ إِرَادَةً کَانَ قَوْلُکَ إِنَّ الْإِرَادَةَ هِیَ هُوَ أَمْ شَیْ ءٌ مِنْهُ بَاطِلًا لِأَنَّهُ لَا یَکُونُ أَنْ یُحْدِثَ نَفْسَهُ وَ لَا یَتَغَیَّرُ عَنْ حَالِهِ تَعَالَی اللَّهُ عَنْ ذَلِکَ قَالَ سُلَیْمَانُ إِنَّهُ لَمْ یَکُنْ عَنَی بِذَلِکَ أَنَّهُ یُحْدِثُ إِرَادَةً قَالَ فَمَا عَنَی بِهِ قَالَ عَنَی فِعْلَ الشَّیْ ءِ- قَالَ الرِّضَا ع وَیْلَکَ کَمْ تُرَدِّدُ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ وَ قَدْ أَخْبَرْتُکَ أَنَّ الْإِرَادَةَ مُحْدَثَةٌ لِأَنَّ فِعْلَ الشَّیْ ءِ مُحْدَثٌ قَالَ فَلَیْسَ لَهَا مَعْنًی قَالَ الرِّضَا ع قَدْ وَصَفَ نَفْسَهُ عِنْدَکُمْ حَتَّی وَصَفَهَا بِالْإِرَادَةِ بِمَا لَا مَعْنَی لَهُ فَإِذَا لَمْ یَکُنْ لَهَا مَعْنًی قَدِیمٌ وَ لَا حَدِیثٌ بَطَلَ قَوْلُکُمْ إِنَّ اللَّهَ لَمْ یَزَلْ مُرِیداً قَالَ سُلَیْمَانُ إِنَّمَا عَنَیْتُ أَنَّهَا فِعْلٌ مِنَ اللَّهِ لَمْ یَزَلْ قَالَ أَ لَا تَعْلَمُ أَنَّ مَا لَمْ یَزَلْ لَا یَکُونُ مَفْعُولًا وَ حَدِیثاً وَ قَدِیماً فِی حَالَةٍ وَاحِدَةٍ فَلَمْ یُحِرْ جَوَاباً قَالَ الرِّضَا ع لَا بَأْسَ أَتْمِمْ مَسْأَلَتَکَ قَالَ سُلَیْمَانُ قُلْتُ إِنَّ الْإِرَادَةَ صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ قَالَ الرِّضَا ع کَمْ تُرَدِّدُ عَلَیَّ أَنَّهَا صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ وَ صِفَتُهُ مُحْدَثَةٌ أَوْ لَمْ تَزَلْ (2) قَالَ سُلَیْمَانُ مُحْدَثَةٌ قَالَ الرِّضَا ع اللَّهُ أَکْبَرُ فَالْإِرَادَةُ مُحْدَثَةٌ وَ إِنْ کَانَتْ صِفَةً مِنْ صِفَاتِهِ لَمْ تَزَلْ فَلَمْ یُرِدْ شَیْئاً (3). قَالَ الرِّضَا ع إِنَّ مَا لَمْ یَزَلْ لَا یَکُونُ مَفْعُولًا قَالَ سُلَیْمَانُ لَیْسَ الْأَشْیَاءُ إِرَادَةً وَ لَمْ یُرِدْ شَیْئاً (4).

1- الإسراء: 16.

2- فی البحار و فی نسخه(ه) «فصفته- الخ».

3- لان العالم حادث و الإراده أزلیه و التخلف ممتنع، و قوله: «ان ما لم یزل- الخ» تعلیل له باللازم.

4- أی لا أقول بقول ضرار و لا بقولکم، بل له إراده غیر متعلقه بشی ء أو لیست له إراده رأسا.

قَالَ الرِّضَا ع وُسْوِسْتَ يَا سُلَيْمَانُ فَقَدْ فَعَلَ وَ خَلَقَ مَا لَمْ يُرِدْ خَلْقَهُ وَ لَا فِعْلَهُ وَ هَذِهِ صِفَةُ مَنْ لَا يَدْرِی مَا فَعَلَ تَعَالَی اللَّهُ عَنْ ذَلِکَ قَالَ سُلَيْمَانُ يَا سَيِّدِی قَدْ أَخْبَرْتُکَ أَنَّهَا کَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ قَالَ الْمَأْمُونُ وَيْلَکَ يَا سُلَيْمَانُ کَمْ هَذَا الْغَلَطُ وَ التَّرَدُّدُ اقْطَعْ هَذَا وَ خُذْ فِی غَيْرِهِ إِذْ لَسْتَ تَقْوَی عَلَی هَذَا الرَّدِّ قَالَ الرِّضَا ع دَعْهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَقْطَعْ عَلَيْهِ مَسْأَلَتَهُ فَيَجْعَلَهَا حُجَّةً تَکَلَّمْ يَا سُلَيْمَانُ قَالَ قَدْ أَخْبَرْتُکَ أَنَّهَا کَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ قَالَ الرِّضَا ع لَا بَأْسَ أَخْبِرْنِی عَنْ مَعْنَی هَذِهِ أَ مَعْنًی وَاحِدٌ أَمْ مَعَانٍ مُخْتَلِفَةٌ قَالَ سُلَيْمَانُ بَلْ مَعْنًی وَاحِدٌ قَالَ الرِّضَا ع فَمَعْنَی الْإِرَادَاتِ کُلِّهَا مَعْنًی وَاحِدٌ قَالَ سُلَيْمَانُ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا ع فَإِنْ کَانَ مَعْنَاهَا مَعْنًی وَاحِداً کَانَتْ إِرَادَةُ الْقِيَامِ وَ إِرَادَةُ الْقُعُودِ وَ إِرَادَةُ الْحَيَاةِ وَ إِرَادَةُ الْمَوْتِ إِذَا کَانَتْ إِرَادَتُهُ وَاحِدَةً(1) لَمْ يَتَقَدَّمْ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ لَمْ يُخَالِفْ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ کَانَ شَيْئاً وَاحِداً(2) قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّ مَعْنَاهَا مُخْتَلِفٌ قَالَ ع فَأَخْبِرْنِی عَنِ الْمُرِيدِ أَ هُوَ الْإِرَادَةُ أَوْ غَيْرُهَا قَالَ سُلَيْمَانُ بَلْ هُوَ الْإِرَادَةُ قَالَ الرِّضَا ع فَالْمُرِيدُ عِنْدَکُمْ يَخْتَلِفُ إِنْ کَانَ هُوَ الْإِرَادَةَ (3)

1- هذه الجمله تأكيد للشرط بلفظ آخر وقعت بين اسم كانت و خبرها: و فی نسخه(ط) و(ن) «إذا كانت إراده واحده» و فی نسخه(و) «إذا كانت إراده واحده» و فی البحار: «فان كان معناها معنی واحدا كانت إراده القيام إراده القعود، و إراده الحياه إراده الموت، اذ كانت ارادته واحده لم يتقدم بعضها بعضا- الخ» و هذا أحسن.

2- أی كان المراد شيئا واحدا، و فی نسخه(و) و(ط) و(ن) «و كانت شيئا واحدا».

3- فی البحار: «مختلف اذ كان- الخ» و فی نسخه(د) و(ج) «يختلف إذا كان- الخ» و فی نسخه(ب) «يختلف اذ كان- الخ».

قَالَ یَا سَیِّدِی لَیْسَ الْإِرَادَهُ الْمُرِیدَ قَالَ ع فَالْإِرَادَهُ مُحْدَثَهٌ وَ إِلَّا فَمَعَهُ غَیْرُهُ افْهَمْ وَ زِدْ فِی مَسْأَلَتِکَ قَالَ سُلَیْمَانُ فَإِنَّهَا اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِهِ قَالَ الرِّضَا ع هَلْ سَمَّی نَفْسَهُ بِذَلِکَ قَالَ سُلَیْمَانُ لَا لَمْ یُسَمِّ نَفْسَهُ بِذَلِکَ قَالَ الرِّضَا ع فَلَیْسَ لَکَ أَنْ تُسَمِّیَهُ بِمَا لَمْ یُسَمِّ بِهِ نَفْسَهُ قَالَ قَدْ وَصَفَ نَفْسَهُ بِأَنَّهُ مُرِیدٌ قَالَ الرِّضَا ع لَیْسَ صِفَتُهُ نَفْسَهُ أَنَّهُ مُرِیدٌ إِخْبَاراً عَنْ أَنَّهُ إِرَادَهٌ وَ لَا إِخْبَاراً عَنْ أَنَّ الْإِرَادَهَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِهِ قَالَ سُلَیْمَانُ لِأَنَّ إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ قَالَ الرِّضَا ع یَا جَاهِلُ فَإِذَا عَلِمَ الشَّیْ ءَ فَقَدْ أَرَادَهُ قَالَ سُلَیْمَانُ أَجَلْ قَالَ ع فَإِذَا لَمْ یُرِدْهُ لَمْ یَعْلَمْهُ قَالَ سُلَیْمَانُ أَجَلْ قَالَ ع مِنْ أَیْنَ قُلْتَ ذَاکَ وَ مَا الدَّلِیلُ عَلَی أَنَّ إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ وَ قَدْ یَعْلَمُ مَا لَا یُرِیدُهُ أَبَداً وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ(1) فَهُوَ یَعْلَمُ کَیْفَ یَذْهَبُ بِهِ وَ هُوَ لَا یَذْهَبُ بِهِ أَبَداً قَالَ سُلَیْمَانُ لِأَنَّهُ قَدْ فَرَغَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَیْسَ یَزِیدُ فِیهِ شَیْئاً(2) قَالَ الرِّضَا ع هَذَا قَوْلُ الْیَهُودِ فَکَیْفَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ (3) قَالَ سُلَیْمَانُ إِنَّمَا عَنَی بِذَلِکَ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَیْهِ قَالَ ع أَ فَیَعِدُ مَا لَا یَفِی بِهِ فَکَیْفَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ (4) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ- یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ- (5) وَ قَدْ فَرَغَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَمْ یُحِرْ جَوَاباً قَالَ الرِّضَا ع یَا سُلَیْمَانُ هَلْ یَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَاناً یَکُونُ وَ لَا یُرِیدُ أَنْ یَخْلُقَ إِنْسَاناً أَبَداً وَ أَنَّ إِنْسَاناً یَمُوتُ الْیَوْمَ وَ لَا یُرِیدُ أَنْ یَمُوتَ الْیَوْمَ قَالَ سُلَیْمَانُ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا ع فَیَعْلَمُ أَنَّهُ یَکُونُ مَا یُرِیدُ أَنْ یَکُونَ أَوْ یَعْلَمُ أَنَّهُ یَکُونُ مَا لَا یُرِیدُ أَنْ یَکُونَ قَالَ یَعْلَمُ أَنَّهُمَا یَکُونَانِ جَمِیعاً قَالَ الرِّضَا ع إِذَنْ یَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَاناً حَیٌّ مَیِّتٌ قَائِمٌ قَاعِدٌ أَعْمَی بَصِیرٌ فِی حَالٍ وَاحِدَهٍ وَ هَذَا هُوَ الْمُحَالُ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَإِنَّهُ یَعْلَمُ أَنَّهُ یَکُونُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ قَالَ ع لَا بَأْسَ فَأَیُّهُمَا یَکُونُ الَّذِی أَرَادَ أَنْ یَکُونَ أَوِ الَّذِی لَمْ یُرِدْ أَنْ یَکُونَ قَالَ سُلَیْمَانُ الَّذِی أَرَادَ أَنْ یَکُونَ فَضَحِکَ الرِّضَا ع وَ الْمَأْمُونُ وَ أَصْحَابُ الْمَقَالاتِ قَالَ الرِّضَا ع غَلِطْتَ وَ تَرَکْتَ قَوْلَکَ إِنَّهُ یَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَاناً یَمُوتُ الْیَوْمَ وَ هُوَ لَا یُرِیدُ أَنْ یَمُوتَ الْیَوْمَ وَ إِنَّهُ یَخْلُقُ خَلْقاً وَ هُوَ لَا یُرِیدُ أَنْ یَخْلُقَهُمْ فَإِذَا لَمْ یَجُزِ الْعِلْمُ عِنْدَکُمْ بِمَا لَمْ یُرِدْ أَنْ یَکُونَ فَإِنَّمَا یَعْلَمُ أَنْ یَکُونَ مَا أَرَادَ أَنْ یَکُونَ (6)

1- الإسراء: 86.
2- فی نسخه(د) و(ب) «فلیس یرید فیه شیئا» و فی نسخه(ط) «فلیس یرید منه شیئا».
3- المؤمن: 60.
4- فاطر: 1.

5- الرعد: 39.

6- حاصل الكلام من قوله عليه السّلام: يا سليمان هل يعلم أن إنسانا يكون إلى هنا أنه هل يتعلق علمه تعالى بنسبه قضيه و لا يتعلق ارادته بها، فأقر سليمان بذلک، فثبت مطلوبه عليه السلام الذى هو عدم اتّحادهما، لكنه أقر بالحق فى غير موضعه من حيث لا يشعر(كانه اختبط و اختلط من كثره الحجاج فى المجلس) لان المثالين مجمعهما، اذ علمه تعالى بموت انسان يستلزم ارادته، و بكون إنسان يستلزم إراده خلقه، و مورد التخلف الامثله التى ذكرها عليه السلام من قبل، ثمّ أراد عليه السلام أن ينبهه على غلطه فقال: فيعلم أنّه يكون ما يريد- الخ، و القسمه لعلمه بكون ما يريد و ما لا يريد تقتضى صورا أربعا: يعلم أنّه يكون ما يريد أن يكون فقط، يعلم أنّه يكون ما لا يريد أن يكون فقط، يعلمهما جميعا، لا يعلمهما، و الصوره الثانيه هى ما ينطبق عليه المثالان، و الأخيره محال، و الثالثه محال أيضا لما قال عليه السلام: اذن يعلم أن إنسانا حى ميت- الخ، و منطبقه المثالين أيضا محال لما قلنا، و سليمان بصرافه فطرته تركها و اختار الصوره الأولى حيث قال: «الذى أراد أن يكون» بعد أن قال عليه السلام: «لا باس فايهما يكون- الخ».

- قَالَ سُلَيْمَانُ فَإِنَّمَا قَوْلِی إِنَّ الْإِرَادَهَ لَيْسَتْ هُوَ وَ لَا غَيْرَهُ قَالَ الرِّضَا ع يَا جَاهِلُ إِذَا قُلْتَ لَيْسَتْ هُوَ فَقَدْ جَعَلْتَهَا غَيْرَهُ وَ إِذَا قُلْتَ لَيْسَتْ هِیَ غَيْرَهُ فَقَدْ جَعَلْتَهَا هُوَ قَالَ سُلَيْمَانُ فَهُوَ يَعْلَمُ كَيْفَ يَصْنَعُ الشَّیْ ءَ قَالَ ع نَعَمْ قَالَ سُلَيْمَانُ فَإِنَّ ذَلِکَ إِثْبَاتٌ لِلشَّیْ ءِ(1) قَالَ الرِّضَا ع أَحَلْتَ لِأَنَّ الرَّجُلَ قَدْ يُحْسِنُ الْبِنَاءَ وَ إِنْ لَمْ يَبْنِ وَ يُحْسِنُ الْخِيَاطَهَ وَ إِنْ لَمْ يَخِطْ وَ يُحْسِنُ صَنْعَهَ الشَّیْ ءِ وَ إِنْ لَمْ يَصْنَعْهُ أَبَداً ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا سُلَيْمَانُ هَلْ يَعْلَمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَیْ ءَ مَعَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَ فَيَكُونُ ذَلِکَ إِثْبَاتاً لِلشَّیْ ءِ قَالَ سُلَيْمَانُ لَيْسَ يَعْلَمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَیْ ءَ مَعَهُ قَالَ الرِّضَا ع أَ فَتَعْلَمُ أَنْتَ ذَاکَ(2) قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَنْتَ يَا سُلَيْمَانُ أَعْلَمُ مِنْهُ إِذاً قَالَ سُلَيْمَانُ الْمَسْأَلَهُ مُحَالٌ قَالَ مُحَالٌ عِنْدَکَ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَیْ ءَ مَعَهُ وَ أَنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ حَكِيمٌ عَلِيمٌ قَادِرٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ ع فَكَيْفَ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ حَیٌّ سَمِيعٌ بَصِيرٌ عَلِيمٌ خَبِيرٌ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ ذَلِکَ وَ هَذَا رَدُّ مَا قَالَ وَ تَكْذِيبُهُ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِکَ ثُمَّ قَالَ الرِّضَا ع فَكَيْفَ يُرِيدُ صُنْعَ مَا لَا يَدْرِی صُنْعَهُ وَ لَا مَا هُوَ وَ إِذَا كَانَ الصَّانِعُ لَا يَدْرِی كَيْفَ يَصْنَعُ الشَّیْ ءَ قَبْلَ أَنْ يَصْنَعَهُ فَإِنَّمَا هُوَ مُتَحَيِّرٌ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِکَ قَالَ سُلَيْمَانُ فَإِنَّ الْإِرَادَهَ الْقُدْرَهُ قَالَ الرِّضَا ع وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْدِرُ عَلَى مَا لَا يُرِيدُهُ أَبَداً وَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِکَ لِأَنَّهُ قَالَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى- وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَيْنا إِلَيْکَ(3)

ص: 804

1- المعنی: فان ذلک اثبات للشی ء معه فی الازل، و ذلک ظنا منه أن العلم بالمصنوع يستلزم وجوده، فأجاب عليه السلام بالفرق بين العلم و الإراده بالامثله، فان العلم لا يستلزم المعلوم بخلاف الإراده فانها تستلزم المراد، و قوله: «يحسن» فی المواضع الثلاثه من الاحسان بمعنی العلم.
2- فی نسخه(ه) و(و) «أ فأنت تعلم ذلک».
3- الإسراء: 86.

فَلَوْ كَانَتِ الْإِرَادَهُ هِیَ الْقُدْرَهَ كَانَ قَدْ أَرَادَ أَنْ یَذْهَبَ بِهِ لِقُدْرَتِهِ فَانْقَطَعَ سُلَیْمَانُ قَالَ الْمَأْمُونُ عِنْدَ ذَلِکَ یَا سُلَیْمَانُ هَذَا أَعْلَمُ هَاشِمِیٍّ ثُمَّ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ.

قال مصنف هذا الكتاب كان المأمون یجلب على الرضا ع من متكلمی الفرق و الأهواء المضله كل من سمع به حرصا على انقطاع الرضا ع عن الحجه مع واحد منهم و ذلک حسدا منه له و لمنزلته من العلم فكان ع لا یكلم أحدا إلا أقر له بالفضل و التزم الحجه له علیه لأن الله تعالى ذكره أبى إلا أن یعلی كلمته و یُتِمَّ نُورَهُ و ینصر حجته و هكذا وعد تبارک و تعالى فی كتابه فقال- إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا(1) یعنی بالذین آمنوا الأئمه الهداه ع و أتباعهم و العارفین بهم و الآخذین عنهم ینصرهم بالحجه على مخالفیهم ما داموا فی الدنیا و كذلک یفعل بهم فی الآخره و إن الله لا یخلف وعده

ترجمه:

مروزی چون مروی منسوب است بسوی مرو و آن شهر معروفی است و زیادتی زای از زیادات و تغییرات نسب است

حدیث كرد ما را ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه «رضی» گفت كه خبر داد ما را ابو محمد حسن بن علی صدقی قمی گفت كه حدیث كرد ما را ابو عمر و محمد بن عبد العزیز انصاری كجی گفت كه حدیث كرد مرا كسی كه از حسن بن محمد نوفلی شنیده بود كه میگفت سلیمان مروزی متكلم خراسان بر مأمون وارد شد و مأمون او را نواخت و صله و جائزه باو داد بعد از آن بسلیمان گفت كه پسر عمویم علی بن موسی از حجاز آمده و بر من وارد شده و او علم كلام و اصحاب آن را دوست میدارد پس بر تو باكی نیست كه در روز ترویه كه روز هشتم ذی الحجه است بجهت مناظره و مباحثه با او بسوی ما شوی و بنزد ما آئی سلیمان گفت كه یا امیر المؤمنین من ناخوش دارم كه در مجلس تو در میان گروهی از بنی هاشم از مثل او سؤال كنم و در نزد آن گروه افشان و از هم باز شود چون با من سخن گوید و استقصای بر او بكنجكاوی و پر پا در پی شدنش روا نباشد مأمون گفت كه من بسوی تو نفرستاده ام مگر بجهت معرفتم بقوه تو و مراد من چیزی نیست مگر آنكه او را از یک حجت قطع و مغلوب كنی و بس سلیمان گفت كه یا امیر المؤمنین تو را بس است در میان من و او جمع كن و مرا واگذار با بلند برداشتن و پیش رفتن و مهار كردن و بنا بر بعضی از نسخ مرا با مذمت واگذار بعد از آن مأمون بسوی امام رضا (ع)

فرستاد و گفت که مردی از اهل مرو بر ما وارد شده و او یگانه خراسان است از اصحاب کلام پس اگر بر تو سبک و آسان باشد که متحمل زحمت آمدن بسوی ما شوی چنان خواهی کرد پس حضرت (ع) بجهت وضوء بر پا شد و بما فرمود که مرا پیشی گیرید و عمران صابی همراه ما بود و رفتیم تا بدر خانه مأمون شدیم و بآنجا رسیدیم یا سرو خالد دستهای مرا گرفتند و مرا بر مأمون داخل کردند و چون سلام کردم گفت که کو برادرم أبو الحسن خدا او را باقی بدارد گفتم که او را باز پس گذاشتم که جامهایش را بپوشد و ما را امر فرمود که پیش شویم بعد از آن گفت که یا امیر المؤمنین عمران مولای تو همراه من بود و او بر در خانه است گفت که عمران کیست گفتم آن صابی مذهب که بر دست تو اسلام آورد گفت که داخل شود پس عمران داخل شد و مأمون باو مرحبا گفت و گفت که ای عمران نمردی تا آنکه از بنی هاشم شدی گفت که حمد از برای خدائی است که مرا بشما تشریف داد یا امیر المؤمنین مأمون گفت که یا عمران اینک سلیمان مروزی متکلم خراسان است عمران گفت که یا امیر المؤمنین او گمان دارد که در نظر استدلال یگانه خراسان است و بداء را انکار میکند مأمون گفت پس چرا با او مباحثه نمیکنی عمران گفت که این امر بسوی او است و اختیار دارد اگر خواهد مباحثه میکنیم پس امام رضا (ع) داخل شد و فرمود که در چه چیز بودید عمران عرض کرد که یا ابن رسول الله اینک سلیمان مروزی است سلیمان گفت که آیا به ابو الحسن و بقولش در باب آن راضی میشوی عمران گفت که راضی شدم بقول أبو الحسن در باب بداء بر این وجه که مرا در باب آن حجتی بیاورد که بآن بر امثال خویش از اهل نظر و استدلال استدلال کنم و حجت آورم مأمون گفت که یا ابا الحسن چه میگوئی در باب آنچه ایشان در آن منازعه و گفتگو کردند حضرت فرمود که ای سلیمان از بداء چه انکار کردی و خدای عز و جل میفرماید که أَ وَ لا یَذْکُرُ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ یَکُ شَیْئاً (یعنی آیا نمیاندیشد و یاد نمیکند آن آدمی آنکه آفریدیم او را پیش از این و نبود چیزی بلکه عدم صرف بود) و آن جناب عز و جل فرموده که وَ هُوَ الَّذِی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ (یعنی و او است آن کس که در اول بار می آفریند خلق را پس برمیگرداند و باز زنده میکند او را بعد از آنکه مرده باشد) و آن جناب عز و جل میفرماید که بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بآن معنی که گذشت و آن جناب عز و جل میفرماید که یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ (یعنی میافزاید در آفریده خود آنچه میخواهد) یعنی در بالهای فرشتگان میافزاید تا از چهار زیاد شود و آن جناب عز و جل میفرماید که وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِینٍ (یعنی و آغاز کرد آفریدن آدمی را از گل و آن جناب عز و جل میفرماید که وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ (یعنی و گروهی از متخلفان بازداشته شدگان و افتاد بتاخیرگانند که حکم ایشان

موقوف است برای نزول فرمان خدا در باره ایشان یا ایشان را عذاب نماید و یا توبه ایشان را قبول فرماید و بر ایشان رجوع کند بمغفرت و آمرزش) و آن جناب عز و جل میفرماید که وَ ما یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی کِتابٍ (یعنی و زندگانی داده نشود هیچ دراز عمری که خدا او را زندگانی داده و کم کرده نشود از عمر و زندگی آن معمر یعنی معمر دیگر باین معنی که بعمر معمر اول نرسد مگر در کتاب است که لوح محفوظ باشد یعنی درازی و کوتاهی زندگانی در آن مقدر و مقرر شده سلیمان گفت که آیا در این باب چیزی از پدرانت از برایت روایت شده فرمود آری از برایم از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود خدای عز و جل را دو علم است یکی علم مخزون و مکنونی که در خزینه شده و از هر کسی پوشیده و کسی غیر از خدا آن را نمیداند و بداء از آن میباشد و علمی دیگر که آن را بفرشتگان و پیغمبرانش تعلیم فرموده پس علمای از اهل بیت پیغمبرش آن را میدانند سلیمان گفت که دوست میدارم که این را از کتاب خدای عز و جل از برایم بر کنی و از آن بیرون آوری حضرت فرمود که قول خدای عز و جل بپیغمبرش (ص) که فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ (یعنی پس روی بگردان از ایشان پس نیستی تو ملامت زده و سرزنش شده و حضرت فرمود که هلاک ایشان را اراده فرمود بعد از آن از برای خدا ابداء شد و فرمود که وَ ذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْری تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِینَ (یعنی و پند ده اهل ایمان را پس بدرستی که پند دادن نفع میدهد مؤمنان را) سلیمان گفت که مرا زیاد کن و بیشتر بفرما فدای تو گردم امام رضا (ع) فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که رسول خدا (ص) فرمود که خدای عز و جل بسوی پیغمبری از پیغمبرانش وحی فرمود که فلان پادشاه را خبر ده که من تا فلان وقت او را میمیرانم پس آن پیغمبر بنزد پادشاه آمد و او را خبر داد و پادشاه بر روی تخت خویش نشسته بود پس آن پادشاه خدا را خواند و دعاء کرد تا از تخت فرو افتاد و گفت که ای پروردگار من مرا مهلت ده تا طفلم بزرگ شود و کار خود را بگذارم و آنچه باید بکنم پس خدای عز و جل بسوی آن پیغمبر وحی فرمود که بیا بنزد فلان پادشاه و او را اعلام کن که من در اجلش زمان دادم و آن را پس انداختم و پانزده سال در عمرش افزودم آن پیغمبر عرض کرد که ای پروردگار من تو میدانی که من هرگز دروغ نگفته ام خدای عز و جل بسوی او وحی فرمود که جز این نیست که تو بنده فرمان داده شده پس این مطلب را باو برسان و خدا سؤال نمیشود از آنچه میکند بعد از آن حضرت بجانب سلیمان ملتفت شد و فرمود تو را چنان می پندارم که در این باب مانند یهودشده سلیمان گفت پناه میبرم بخدا از اینکه بیهود مانم و یهود چه گفته اند حضرت فرمود که گفته اند که یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ و قصد داشتند که خدا از کار فارغ و خلاص شده پس چنان نیست که چیزی را احداث کند

خدای عز و جل فرمود که غُلّتْ أيْدِيهِمْ وَ لَعِنُوا بِما قالَوا و شنیدم از گروهی که پدرم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را از بداء سؤال کردند فرمود که مردم از بداع چه انکار میکنند و از اینکه خدا گروهی را موقوف دارد که ایشان را بتأخیر افکند بجهت فرمان خویش سلیمان گفت آیا مرا خبر نمی دهی از سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ که در چه چیزی فرود آورده شده امام رضا (ع) فرمود که خدای عز و جل آنچه را که از اول سال تا آخر سال میباشد از زندگی یا مردن یا خوبی یا بدی یا روزی در شب قدر تقدیر میکند پس آنچه خدا در آن شب آن را مقدور کرده باشد از جمله محتوم است که خدا آن را محکم و واجب نموده و بآن حکم فرموده سلیمان گفت که اکنون فهمیدم فدای تو گردم پس مرا زیاد کن حضرت فرمود که ای سلیمان بدرستی که از جمله کارها کاری چند است که در نزد خدای تبارک و تعالی موقوف و باز ایستاده است و از آنها آنچه را که خواهد پیش میدارد و آنچه را که خواهد بتاخیر میافکند ای سلیمان بدرستی که علی (ع) میفرمود که علم دو علم است علمی است که خدا آن را بفرشتگان و پیغمبرانش تعلیم داده پس آنچه بفرشتگان و پیغمبرانش تعلیم داده میباشد و خدا نه خودش را تکذیب میکند و نه فرشتگان و پیغمبران خود را و علمی که در نزد او مخزونست که هیچ یک از آفریدگانش را بر آن اطلاع نداده و از آن مقدم میدارد آنچه را که میخواهد و مؤخر میدهد و محو و اثبات میکند آنچه را که میخواهد سلیمان بمأمون گفت که یا امیر المؤمنین بعد از امروز بداء را انکار نمیکنم و بآن تکذیب نخواهم کرد اگر خدا خواهد مأمون گفت که ای سلیمان ابو الحسن را سؤال کن از آنچه از برایت ظاهر شده و بر تو باد بحسن استماع که خوب گوش داری و انصاف دهی سلیمان گفت که ای سید من میخواهم تو را سؤال کنم امام رضا (ع) فرمود که از هر چه از برایت ظاهر شده سؤال کن گفت چه میگوئی در باب کسی که اراده را رسم و صفت قرار داده مانند حی و سمیع و بصیر و قدیر که اوصافی چندند بمعنی زنده و شنوا و بینا و توانا امام رضا (ع) فرمود جز این نیست که شما گفتید که چیزها حادث شده و اختلاف بهمرسانیده بجهت آنکه خدا خواسته و اراده کرده و نگفتید که حادث شده و اختلاف بهمرسانیده بجهت آنکه خدا سمیع و بصیر است پس اینک دلیلی است بر اینکه اراده مثل سمیع و بصیر و قدیر نیست سلیمان گفت پس آن جناب پیوسته مرید بوده حضرت فرمود که این سلیمان پس اراده اش غیر او است سلیمان گفت آری حضرت فرمود پس با او چیزی را غیر از او ثابت کردی که همیشه بوده سلیمان گفت که ثابت نکردم امام رضا (ع) فرمود که آیا اراده محدث است که احداث شده سلیمان گفت نه اراده محدث نیست که احداث شده باشد مأمون بر او صیحه زد و او را آواز داد که ای سلیمان آیا با مثل او معایاه و مکابره می شود و معایاه آنست که

کلامی را بر کسی داخل کنی که مقصود از آن مفهوم نشود و مراد از آن را آسان نتوان فهمید و مکابره معارضه و انکار است از روی دانش تتمه سخن مأمون بر تو باد بانصاف آیا کسانی را که در گرداگرد تو نشسته اند از اهل نظر و استدلال نمی بینی بعد از آن گفت که یا ابا الحسن با او سخن بگو چه او متکلم خراسانست پس سلیمان مسأله را بر حضرت اعاده نمود و دو باره پرسید حضرت فرمود که ای سلیمان اراده محدث است زیرا که چیز هر گاه ازلی و همیشه نباشد محدث باشد و هر گاه محدث نباشد ازلی باشد چه در میان قدیم و حادث سیمی نیست که واسطه باشد سلیمان گفت که اراده اش از او است چنان که شنیدنش از او است و دیدن و دیدش از او است و دانستنش از اوست امام رضا (ع) فرمود که پس اراده اش نفس او است سلیمان گفت نه حضرت فرمود پس مرید مثل سمیع و بصیر نیست سلیمان گفت جز این نیست که نفسش را اراده کرده چنان که نفسش را شنیده و نفسش را دیده و نفسش را دانسته امام رضا (ع) فرمود که معنی این سخن که نفسش را اراده کرده چیست آیا اراده کرده که چیزی باشد یا اراده کرده که حی یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد سلیمان گفت آری امام رضا (ع) فرمود که آیا آن باراده او بوده سلیمان گفت نه امام رضا (ع) فرمود پس قول ترا که اراده کرده که حی و سمیع و بصیر باشد هیچ معنی نباشد هر گاه که آن باراده او نبوده باشد سلیمان گفت بلی آن باراده او بوده پس مأمون و کسانی که گرداگرد او بودند خندیدند و امام رضا (ع) نیز خندید و بایشان فرمود که با متکلم خراسان نرمی و مدارائی کنید ای سلیمان پس خدا در نزد شما از حال خود گشته و از آن متغیر شده و آن چیزیست که خدای عز و جل بآن وصف نمیشود پس سلیمان منقطع شد و نتوانست سخن بگوید بعد از آن امام رضا (ع) فرمود که ای سلیمان یک مسأله از تو میپرسم گفت بپرس فدای تو گردم حضرت فرمود مرا خبر ده از خود و از اصحاب خود که شما با مردم سخن میکنید بآنچه میفهمند و می شناسند یا بآنچه نمی فهمند و نمی شناسند گفت بلکه سخن میکنیم بآنچه می فهمند و میدانند امام رضا (ع) فرمود پس آنچه مردم میدانند آنست که مرید غیر اراده است و آنکه مرید پیش از اراده است و آنکه فاعل پیش از مفعول است و این سخن قول شما را که اراده و مرید یک چیزاند باطل میگرداند سلیمان گفت فدای تو گردم این امر نسبت باو بر آن وضعی نیست که مردم می شناسند و نه بر آنچه ایشان می فهمند حضرت فرمود پس شما را چنان می بینم که علم این را بدون معرفتی ادعا کرده اید و گفتید که اراده چون سمیع و بصیر است آیا این امر در نزد شما بر آن وصفی باشد که شناخته نمیشود و کسی نتواند که دریافت کند سلیمان هیچ جواب نداد بعد از آن امام رضا (ع) فرمود که ای سلیمان آیا خدا همه آنچه را که در بهشت و دوزخ است

میداند سلیمان گفت آری حضرت فرمود آیا آنچه خدای عز و جل دانسته که از آن میباشد خواهد بود سلیمان گفت آری حضرت فرمود هر گاه باشد تا آنکه از آن چیزی نماند مگر آنکه باشد آیا ایشان را می افزاید و زیادتر بایشان میدهد یا آن را از ایشان در می نوردد و درهم می پیچد سلیمان گفت بلکه ایشان را ازدیاد میکند حضرت فرمود پس او را در قول تو چنان می بینم که بایشان زیاد داده آنچه را که در علمش نبوده که آن میباشد سلیمان گفت فدای تو گردم پس زیادتی غایت و پایانی ندارد حضرت فرمود پس خدا در نزد شما چنان نیست که علمش احاطه نکند بآنچه در بهشت و دوزخ میباشد و هر گاه پایین آن را نشناسد و گمراه علمش احاطه نکند بآنچه در آنها میباشد نداند آنچه را که در آنها میباشد پیش از آنکه باشد و خدا از این برتری دارد برتری بزرگ سلیمان گفت جز این نیست که من گفتم که آن را نمی داند زیرا که این را پایانی نیست زیرا خدای عز و جل هر دو را بخلود و جاودان بودن وصف کرده و ما ناخوش داشتیم که از برای آنها انقطاع و بریدگی را قرار دهیم امام رضا (ع) فرمود که علمش بآن موجب از برای انقطاع آن از ایشان نیست زیرا که گاه باشد که آن را بداند و بعد از آن ایشان را زیاد دهد پس آن را از ایشان نبرد و قطع نفرماید و آن جناب عز و جل در کتاب خویش همچنین فرمود که كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ (یعنی در هر زمان که پخته شود یا بسوزد پوستهای ایشان بدل کنیم ایشان را یعنی پوستهای ایشان را بپوستهای غیر آنها پخته و سوخته یا باین وجه که پوستهای سوخته را عود کنیم بر صورت دیگر تا بچشند عذاب را یعنی تا چشیدن عذاب ایشان دائمی باشد) و خدای عز و جل در باب اهل بهشت فرمود که عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ بآن معنی که گذشت و آن جناب عز و جل فرمود که وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ (یعنی و یاران دست راست در میوه های بسیارند از هر جنسی که باشد نه بریده شده و فانی گشته یعنی در هیچ زمان انقطاع نیابد و نه منع کرده شده که آن را از خورنده بهیچ نوع منع نکنند.) پس آن جناب عز و جل این را میداند و زیاده را از ایشان قطع نمیکند مرا خبر ده که آنچه اهل بهشت میخورند و آنچه می نوشند آیا چنان نیست که بدل و جانشینی در جایش قرار دهد سلیمان گفت بلی حضرت فرمود پس آیا خدا چنان باشد که آن را از ایشان قطع کند و حال آنکه در جایش بدل و جانشینی قرار داده سلیمان گفت نه حضرت فرمود پس همچنین هر چه در بهشت میباشد هر گاه در جای آن بدلی قرار دهد از ایشان مقطوع و بریده نیست سلیمان گفت بلی آن را از ایشان قطع میکند و ایشان را زیاد نمیدهد امام رضا (ع) فرمود که در آن هنگام آنچه در آنست نابود می شود و اینکه ای سلیمان باطل کردن خلود خلاف کتاب خدا است زیرا که خدای عز و جل می فرماید که لَهُمْ ما

يَشاؤُنَ فِيها وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ (يعنى و از براى بهشتيانست آنچه خواهند در بهشت و نزديک ما زيادتى است بر آنچه خواهند.) و آن جناب عز و جل ميفرمايد كه عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ و آن جناب عز و جل ميفرمايد كه وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِينَ (يعنى و نيستند ايشان از دوزخ بيرون شدگان) و آن جناب عز و جل ميفرمايد كه خالِدِينَ فِيها أَبَداً (يعنى در حالى كه جاويدانند در آن هميشه) و آن جناب عز و جل مى فرمايد كه وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ سليمان هيچ جواب نداد بعد از آن امام رضا (ع) فرمود كه آيا مرا خبر نميدهى از اراده كه آن فعل است يا غير فعل سليمان گفت بلكه آن فعل است حضرت فرمود پس آن محدث و مخلوق است زيرا كه همه فعل محدث است سليمان گفت كه آن فعل نيست حضرت فرمود پس با او غير او هميشه بوده سليمان گفت كه اراده همان انشاء و ايجاد است حضرت فرمود كه اى سليمان اينكه آن چيزيست كه شما آن را بر ضرار و اصحابش ادعا كرده ايد از قول ايشان كه هر چه خداى عز و جل در آسمان يا زمين يا دريا يا بيابان آفريده از سگ يا خوک يا ميمون يا جنبنده اراده خداى عز و جل است و قول ايشان كه اراده خدا زنده مى شود و ميميرد و ميرود و مى خورد و مى آشامد و جماع ميكند و ميزايد و ستم ميكند و زشتيها را بجا مى آورد و كافر مى شود و شرک مى آورد پس از آن بيزارى ميجوئى و از آن جدا ميشوى و اين حد و اندازه آنست سليمان گفت كه اراده چون سمع و بصر و علم است امام رضا (ع) فرمود كه دو باره بسوى اين برگشتى پس مرا خبر ده از سمع و بصر و علم كه آيا مصنوع است سليمان گفت نه امام رضا (ع) فرمود پس چگونه آن را نفى كرديد و يک بار گفتيد كه اراده نكرده و بار ديگر گفتيد كه اراده كرده و اراده مفعول از براى او نيست سليمان گفت كه اين نيست مگر مثل قول ما كه يک بار ميگوئيم كه دانست و بار ديگر ميگوئيم كه ندانست امام رضا (ع) فرمود كه اين برابر نيست زيرا كه نفى معلوم نفى علم نيست و نفى مراد نفى اراده آنست كه باشد زيرا كه چيز هر گاه اراده نشود اراده نباشد و گاهست كه علم ثابت باشد و اگر چه معلوم نباشد بمنزله بصر چه گاهست كه انسان بينا باشد و اگر چه آنچه ديده مى شود نباشد و علم ثابت ميباشد و هر چند كه معلوم نباشد سليمان گفت كه اراده مصنوع است حضرت فرمود پس آن محدث است و چون سمع و بصر نيست زيرا كه سمع و بصر مصنوع نيستند و اين مصنوع است سليمان گفت كه اراده صفتى است از صفات او كه هميشه بود حضرت فرمود پس سزد كه انسان چنان باشد كه هميشه بوده باشد زيرا كه صفتش هميشه بوده سليمان گفت نه زيرا كه او آن را نكرده امام رضا (ع) فرمود كه اى خراسانى چه بسيار است غلط تو آيا چنان نيست كه چيزها باراده و قول او باشد سليمان گفت نه حضرت فرمود كه هر گاه نه باراده او باشد و نه بمشيت او و نه بفرمان او و نه

بمباشرت پس آن چگونه موجود می شود و خدا از آن برتری دارد سلیمان هیچ جواب نداد بعد از آن امام رضا (ع) فرمود آیا مرا خبر نمیدهی از قول خدای عز و جل وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفِيها فَفَسَقُوا فِيها (یعنی و چون خواهیم که هلاک گردانیم اهل ده و شهری را بعد از قیام حجت و ارسال رسل بسوی ایشان بفرمائیم منعمان و سرکشان آن ده را بعبادت و فرمان برداری یا بنافرمانی باین معنی که گویا ایشان را بنافرمانی فرمان داده ایم بفراهم آوردن اسباب آن پس ایشان نافرمانی کنند و از سخن رسول بیرون روند و سرکشی کنند در آن ده و حضرت فرمود که آیا خدا باین قصد میفرماید که او اراده را احداث می کند سلیمان گفت آری حضرت فرمود پس هر گاه اراده را احداث کند قول تو که اراده همان خدا است یا چیزی از او باطل باشد زیرا که او چنان نباشد که نفس خود را احداث کند و از حال خود متغیر نشود و خدا از آن برتری دارد سلیمان گفت چنان نباشد که بآن قصد کند که اراده را احداث کند حضرت فرمود پس بآن چه قصد فرموده سلیمان گفت که کردن چیزی را قصد فرموده امام رضا (ع) فرمود و ای برتر چند این مسأله را تکرار میکنی و من تو را خبر دادم که اراده محدث است زیرا که فعل چیزی محدث است سلیمان گفت پس اراده را هیچ معنی نیست امام رضا (ع) فرمود که نفس خود را در نزد شما وصف کرده تا آنکه آن را وصف کرده بچیزی که هیچ معنی ندارد پس هر گاه که آن را هیچ معنی قدیم و حادثی نباشد قول شما که خدا پیوسته مرید بوده باطل باشد سلیمان گفت که من چیزی را قصد نکردم مگر آنکه اراده کاری است از خدا که همیشه بوده حضرت فرمود آیا نمیدانی که آنچه همیشه بوده در یک حالت مفعول و حادث و قدیم نمیباشد سلیمان هیچ جواب نداد امام رضا (ع) فرمود باکی نیست مسأله تو را تمام میکنم سلیمان گفت گفتم که اراده صفتی است از صفات او حضرت فرمود که چند بر من تکرار میکنی که آن صفتی از صفات او است و صفتش محدث است یا همیشه بوده سلیمان گفت که حدیث است امام رضا (ع) فرمود اللّٰه اکبر پس اراده محدث است و اگر چه صفتی از صفات او باشد که همیشه بوده باشد سلیمان چیزی را رد نکرد و جواب نگفت امام رضا (ع) فرمود که آنچه همیشه بوده مفعول نمیباشد سلیمان گفت که چیزها اراده نیست و چیزی را اراده نکرده امام رضا (ع) فرمود که ای سلیمان وسواس کرده پس خدا آنچه را که نه آفریدنش را اراده کرده و نه کردنش را کرده و آفریده و این صفت صفت کسی است که نمیداند که چه کرده و خدا از این برتری دارد سلیمان گفت که ای سید من تو را خبر دادم که اراده چون سمع و بصر و علم است مأمون گفت که وای بر تو ای سلیمان چند این غلط را تکرار میکنی این را قطع کن و شروع کن در غیر آن چون تو چنانی که بر غیر این رد قِوت نداری امام رضا (ع) فرمود که یا امیر

المؤمنين او را واگذار و مسأله اش را بر او قطع مكن كه آن را حجت ميگرداند اى سليمان سخن بگو سليمان گفت كه تو را خبر دادم كه اراده چون سمع و بصر و علم است امام رضا (ع) فرمود باكى نيست مرا خبر ده از معنى اين اراده كه آيا يكمعنى است يا معنيهاى مختلف سليمان گفت بلكه يكمعنى است امام رضا (ع) فرمود پس معنى همه ارادها يكمعنى است سليمان گفت آرى امام رضا (ع) فرمود پس اگر معنى آنها يكمعنى باشد اراده برخاستن و اراده نشستن و اراده زندگى و اراده مرگ هر گاه اراده اش يكى باشد چنان باشد كه بعضى از آنها بر بعضى تقديم نداشته باشد و بعضى از آنها با بعضى مخالفت نداشته باشد و اين اراده ها يک چيز باشد سليمان گفت كه معنى آنها اختلاف دارد حضرت فرمود پس مرا خبر ده از مريد كه آيا اراده يا غير آنست سليمان گفت بلكه خدا اراده است امام رضا (ع) فرمود پس مريد در نزد شما مختلف مى شود و اگر خدا اراده باشد سليمان گفت كه اى سيد من اراده مريد نيست حضرت فرمود پس اراده محدث و مخلوق است و اگر نه با او غير او است بفهم و در مسأله ات زياد كن سليمان گفت پس اراده نامى است از نامهاى خدا امام رضا (ع) فرمود كه آيا خود را باين نام ناميده سليمان گفت نه خود را باين نام نناميده امام رضا (ع) فرمود پس تو را روا نيست كه او را بچيزى بنامى كه خود را بآن نناميده باشد سليمان گفت كه خود را باين وصف كرده كه او مريد است امام رضا (ع) فرمود كه وصف كردنش خود را باين كه مريد است نه اخبار از اينست كه خدا اراده است و نه اخبار است از آنكه اراده نامى از نامهاى او است سليمان گفت كه بجهت آنكه اراده اش علم او است امام رضا (ع) فرمود كه اى جاهل پس هر گاه چيزى را بداند بحقيقت كه آن را اراده كرده سليمان گفت بلى حضرت فرمود پس هر گاه آن را اراده نكند آن را نداند سليمان گفت آرى حضرت فرمود كه اين را از كجا گفتى و چيست دليل بر آنكه اراده اش علم او است و گاهست كه چيزى را ميداند كه هرگز آن را اراده نميكند و اين قول خداى عز و جل است كه وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَيْنا إِلَيْکَ پس آن جناب ميداند كه آن را چگونه ميبرد و او هرگز آن را نميبرد سليمان گفت زيرا كه آن جناب از كار فارغ و خلاص شده پس چنان نيست كه در آن چيزى را اراده كند امام رضا (ع) فرمود كه اين قول يهود است پس چگونه خداى عز و جل فرموده كه ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ (يعنى بخوانيد مرا و دعا كنيد تا مستجاب كنم از براى شما) سليمان گفت جز اين نيست كه بآن اين را قصد كرده كه آن جناب بر اين قدرت دارد حضرت فرمود آيا وعده ميدهد چيزى را كه بآن وفا نميكند پس چگونه خداى عز و جل فرموده كه يَزِيدُ فِی الْخَلْقِ ما يَشاءُ و آن جناب عز و جل فرموده كه يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ (يعنى پاک و نابود ميكند خدا نقش آنچه را كه خواهد و صلاح داند از لوح محو و

اثبات می فرماید در آن صورت آنچه را که خواهد و مصلحت بیند و در نزد او است اصل کتاب که لوح محفوظ است و چیزی نیست مگر آنکه در آن نوشته شده) تتمه کلام حضرت (ع) و حال آنکه از امر فارغ شده یعنی با فراغ از امر چگونه این و آیه را فرموده سلیمان هیچ جواب نداد امام رضا (ع) فرمود که ای سلیمان آیا میدانید که انسانی میباشد و اراده ندارد که هرگز انسانی را بیافریند و میداند که انسانی امروز میمیرد و اراده ندارد که امروز بمیرد سلیمان گفت آری امام رضا (ع) فرمود که پس میداند که آنچه اراده دارد که باشد میباشد یا میداند که آنچه اراده ندارد که باشد میباشد سلیمان گفت میداند که هر دو میباشد امام رضا (ع) فرمود که هر گاه چنین باشد میداند که انسانی در یک حالت زنده ایست مرده و ایستاده ایست نشسته و کور بینائی است و این محال و ممتنع است سلیمان گفت فدای تو گردم پس او میداند که یکی از این دو امر میباشد نه امر دیگر حضرت فرمود باکی نیست پس کدام یک از این دو امر میباشد یعنی آنچه اراده کرده که باشد یا آنچه اراده نکرده نکرده که باشد سلیمان گفت که آنچه اراده کرده که باشد پس امام رضا (ع) و مأمون و اصحاب مقالات همه خندیدند امام رضا (ع) فرمود که غلط کردی و واگذاشتی قول خود را که خدا میداند که انسانی امروز میمیرد و او اراده ندارد که امروز بمیرد و او میداند که خلقی را میافریند و میداند که او را اراده ندارد که ایشان را بیافریند و هر گاه علم در نزد شما جائز نباشد بجهت آنچه اراده نکرده باشد که باشد جز این نیست که میباشد آنچه اراده کرده باشد که باشد سلیمان گفت جز این نیست که قول من آنست که اراده نه او است و نه غیر او امام رضا (ع) فرمود که ای جاهل هر گاه گفتی که اراده خدا نیست آن را غیر خدا قرار داده و هر گاه گفتی که آن غیر از او نیست اراده را او قرار داده سلیمان گفت پس او میداند که چگونه چیزی میسازد حضرت فرمود که آری سلیمان گفت پس بدرستی که این اثبات از برای چیزیست امام رضا (ع) فرمود که سخن محالی گفتی زیرا که مرد گاه باشد که بنائی خوب میداند و هر چند که جایی را نساخته باشد و خیاطی را خوب میداند و هر چند که چیزی را ندوخته باشد و ساختن چیزی را خوب میداند و هر چند که هرگز آن را نساخته باشد بعد از آن باو فرمود که ای سلیمان آیا میدانی که او یگانه ایست که چیزی با او نیست سلیمان گفت آری حضرت فرمود پس آیا اینکه اثبات از برای چیزی باشد سلیمان گفت چنان نیست که بداند که او یگانه ایست که چیزی با او نیست امام رضا (ع) فرمود پس آیا تو این را میدانی سلیمان گفت آری حضرت فرمود پس تو ای سلیمان در آن هنگام از او داناتری سلیمان گفت که این مسأله محال و ممتنع است حضرت فرمود که محال است در نزد تو این مطلب که آن جناب یگانه ایست که چیزی با او نیست و آنکه او شنوای بینای راست گفتار و درست

کردار توانا است سلیمان گفت آری حضرت فرمود پس چگونه خدای عز و جل خبر داده که او یگانه زنده ایست که شنوا و بینا و دانا و آگاه هست و او این را نمیداند و اینک رد آنچه فرموده و تکذیب او است و خدا از آن برتری دارد بعد از آن امام رضا (ع) فرمود پس چگونه اراده میکند صنع چیزی را که نه صنع آن را میداند و نه میداند که آن چیست و هر گاه صانع چنان باشد که نداند که چیزی را چگونه بسازد پیش از آنکه آن را بسازد پس او سرگردانست و خدا از این برتری دارد سلیمان گفت که اراده قدرت است امام رضا (ع) فرمود که آن جناب عز و جل قدرت دارد بر آنچه هرگز آن را اراده نمیکند و از آن چاره نیست زیرا که آن جناب تبارک و تعالی فرموده که وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ پس اگر اراده همان قدرت میبود چنان بود که اراده کرده بود که آن را ببرد بجهت قدرتش پس سلیمان منقطع و مغلوب شد که هیچ نتوانست بگوید مأمون در نزد این امر گفت که ای سلیمان این شخص هاشمی از همه بنی هاشم داناتر است پس آن قوم متفرق شدند.

ص: 805

1- المؤمن: 51.

(مترجم گوید) که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که عادت مأمون این بود که از متکلمان هر فرقه و صاحبان خواهشهای گمراه کننده هر که را می شنید و او را بآن متکلم خبر میداد بر سر حضرت امام رضا (ع) میکشید و ایشان را فراهم می آورد بجهت حرص بر مغلوبیت و انقطاع حضرت امام رضا (ع) از حجت با یکی از ایشان و این حسدی بود از او با آن حضرت و از برای منزله و مرتبه اش از علم و دانش پس چنان بود که کسی با آن حضرت سخن نمیگفت مگر آنکه از برایش بفضل و افزونی اقرار مینمود و حجت را از برایش بر خویش ملزم میشد زیرا که خدای تعالی ذکره اباء و امتناع فرموده مگر آنکه کلمه و سخن خود را بلند گرداند و نورش را تمام و کامل کند و حجتش را یاری دهد و آن جناب تبارک و تعالی در کتاب خویش چنین وعده نموده و فرموده که إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا (یعنی بدرستی که ما یاری میدهیم فرستادگان و پیغمبران خود را و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا) و مقصودش از کسانی که ایمان آورده اند امامان راهنمایانند علیهم السلام و پیروان ایشان که با ایشان معرفت دارند و ایشان را میشناسند و از ایشان فرا میگیرند چه خدا ایشان را بحجت بر مخالفان ایشان یاری میدهد مادام که در دنیا باشند و در آخرت با ایشان چنین خواهد کرد و بدرستی که خدا وعده خود را خلف نمیکند و در قرآن بعد از آنچه مذکور شد چنین است که وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ (یعنی و نیز یاری دهیم ایشان را در روزی که بر پا میشوند گواهان یعنی در روز قیامت.

67- باب النهی عن الکلام و الجدال و المراء فی الله عز و جل

«باب شصت و هفت» در بیان نهی از کلام و جدال و مراء

اشاره

و کلام بفتح کاف سخن و سخن گفتن باشد و آن از باب تفعیل است و مراد سخن گفتن مخصوص است و جدال بکسر جیم و کاویدنست بدشمنی و دشمنی کردن و مراء چون جدال ستیزه کردن و هر دو از باب مفاعله است که فعل از طرفین ناشی می شود.

1- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع تَکَلَّمُوا فِی خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَکَلَّمُوا فِی اللَّهِ فَإِنَّ الْکَلَامَ فِی اللَّهِ لَا یَزِیدُ إِلَّا تَحَیُّراً.

ترجمه:

پدرم رحمه اللَّه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از ابو بصیر که گفت حضرت باقر (ع) فرمود که در خلق خدا و عجائب صنع او سخن گوئید و در خدا سخن مگوئید زیرا که سخن گفتن در خدای چیزی را نیفزاید مگر سرگردانی.

حدیث 2

2- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ: تَکَلَّمُوا فِی کُلِّ شَیْ ءٍ وَ لَا تَکَلَّمُوا(1) فِی اللَّهِ.

ترجمه:

و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از ابو ایوب خزاز از ابو عبیده از حضرت باقر (ع) مرویست که فرمود در هر چیزی سخن بگوئید و در ذات خدا سخن نگوئید

1- أى فى ذاته تعالى أنّه ما هو؟ و كيف هو؟.

حدیث 3

3- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ ضُرَیْسٍ الْکُنَاسِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: اذْکُرُوا مِنْ عَظَمَهِ اللَّهِ مَا شِئْتُمْ وَ لَا تَذْکُرُوا ذَاتَهُ فَإِنَّکُمْ لَا تَذْکُرُونَ مِنْهُ شَیْئاً إِلَّا وَ هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ.

ترجمه:

و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از ضریس کناسی از حضرت باقر (ع) مرویست که فرمود از عظمت و بزرگی خدا آنچه را که خواهید ذکر کنید و ذاتش را ذکر نکنید زیرا که شما چیزی را از آن ذکر نمیکنید مگر آنکه او از آن بزرگتر.

حدیث 4

4- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ مَا جَمَعَکُمْ قَالُوا اجْتَمَعْنَا نَذْکُرُ رَبَّنَا وَ نَتَفَکَّرُ فِی عَظَمَتِهِ فَقَالَ لَنْ تُدْرِکُوا التَّفَکُّرَ فِی عَظَمَتِهِ.

ترجمه:

و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از برید عجلی مرویست که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که رسول خدا بر اصحابش بیرون آمد و فرمود که جمع شدن شما چیست و چرا جمع شده اید یا چه شما را جمع کرده و فراهم آورده عرض کردند که اجتماع کرده ایم که پروردگار خود را ذکر کنیم و در عظمتش تفکر و اندیشه نمائیم فرمود که هرگز اندیشه در عظمت او را در نیابید و بنا بر بعضی از نسخ توحید هرگز صاحب اندیشه در عظمتش در نیابد،

حدیث 5

5- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ یَا ابْنَ آدَمَ لَوْ أَکَلَ قَلْبَکَ طَائِرٌ لَمْ یُشْبِعْهُ وَ بَصَرُکَ لَوْ وُضِعَ عَلَیْهِ خَرْقُ إِبْرَهٍ لَغَطَّاهُ تُرِیدُ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلَکُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنْ کُنْتَ صَادِقاً فَهَذِهِ الشَّمْسُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تَمْلَأَ عَیْنَیْکَ مِنْهَا فَهُوَ کَمَا تَقُولُ.

ترجمه:

و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از فضیل بن یسار مرویست که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود ای فرزند آدم اگر مرغی دل تو را بخورد او را سیر نکند و دیده ات چنانست که اگر سوراخ سوزنی بر آن گذاشته شود آن را بپوشاند میخواهی که باین دو چیز ملکوت آسمانها و زمین را بشناسی و کیفیت آنها را بدانی اگر راستگو باشی همین آفتاب آفریده ای است از آفریدگان خدا پس اگر توانستی که چشمهایت را از نور آن پر کنی که جرم آن را چنان که هست ببینی امر چنانست که تو میگوئی.

حدیث 6

6- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلاً(1) قَالَ مَنْ لَمْ یَدُلَّهُ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ دَوَرَانُ الْفَلَکِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ الْآیَاتُ الْعَجِیبَاتُ عَلَی أَنَّ وَرَاءَ ذَلِکَ أَمْراً أَعْظَمَ مِنْهُ- فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا قَالَ فَهُوَ عَمَّا لَمْ یُعَایِنْ أَعْمَی وَ أَضَلُّ.

ترجمه:

و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از علا بن رزین از محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) مرویست که در قول خدای عز و جل وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی فرمود (یعنی کسی که آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و گردش چرخ و آفتاب و ماه و آیتها و نشانهای عجیب او را دلالت نکند که در پس اینها امریست از اینها بزرگتر فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا بآن معنی که گذشت.

1- الإسراء: 72.

حدیث 7

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنِ الْحَسَنِ الصَّیْقَلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: تَکَلَّمُوا فِی مَا دُونَ الْعَرْشِ وَ لَا تَکَلَّمُوا فِی مَا فَوْقَ الْعَرْشِ فَإِنَّ قَوْماً تَکَلَّمُوا فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَاهُوا حَتَّی کَانَ الرَّجُلُ یُنَادَی مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ فَیُجِیبُ مِنْ خَلْفِهِ وَ یُنَادَی مِنْ خَلْفِهِ فَیُجِیبُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید «رضی» گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از ثعلبه بن محبوب از حسن صیقل از محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) که فرمود سخن گوئید در آنچه در زیر عرش است و در آنچه در زبر عرش است سخن مگوئید زیرا که گروهی در باب خدای عز و جل سخن گفتند پس سر گشته شدند بمرتبه که چنین بود که مردی از پیش رویش جواب میداد یعنی پیش رو و پس پشت را از یک دیگر تمیز نمیداد.

حدیث 8

8- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْخَثْعَمِیِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحِیمِ الْقَصِیرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ شَیْ ءٍ مِنَ التَّوْحِیدِ فَرَفَعَ یَدَیْهِ إِلَی السَّمَاءِ وَ قَالَ تَعَالَی اللَّهُ الْجَبَّارُ(1) إِنَّ مَنْ تَعَاطَی مَا ثَمَّ هَلَکَ.

1- فی النسخ الخطبه: «تعالی الجبار».

ترجمه:

پدرم «ره» گفت حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از محمد بن یحیی خثعمی از عبد الرحیم قصیر که گفت حضرت باقر (ع) را سؤال کردم از چیزی از توحید پس آن حضرت دستهای خویش را بسوی آسمان بلند کرد و فرمود که خداوند بزرگوار عظیم الشان برتر است بدرستی که کسی که فرا گرفته آنچه را که در آنجا است و متعرض تحقیق آن گردیده هلاک شده است

حدیث 9

9- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی(1) قَالَ إِذَا انْتَهَی الْکَلَامُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَمْسِکُوا.

ترجمه:

و بهمین اسناد از ابن ابی عمیر از عبد الرحمن بن حجاج از سلیمان بن خالد از حضرت صادق (ع) مرویست که در قول خدای عز و جل وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی فرمود که چون سخن بخدای عز و جل منتهی شود از آن باز ایستید و خویشتن را نگاه دارید و معنی آیه این است که و نیز در صحف موسی و ابراهیم مذکور است آنکه بسوی پروردگار تو است پایان کار و رجوع خلائق بعد از انقطاع عمل تا هر یک را بر وفق آنچه کرده از خیر و شر جزاء دهد و بعضی گفته اند که معنیش اینست که نهایت فکرت بسوی او است یعنی قوه فکریه قدرت بر تفکر در جمیع مکونات دارد اما چون باو سبحانه رسد متحیر شود و بایستد و این حدیث و حدیثی که می آید مؤید معنی دویم باشد.

1- النجم: 42.

حدیث 10

10- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع یَا مُحَمَّدُ إِنَّ النَّاسَ لَا یَزَالُ بِهِمُ الْمَنْطِقُ حَتَّی یَتَکَلَّمُوا فِی اللَّهِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ ذَلِکَ فَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الَّذِی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ

ترجمه:

و بهمین اسناد از ابن ابی عمیر از ابو ایوب خزاز از محمد بن مسلم مرویست که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که ای محمد پیوسته با مردمان سخن باشد و هر سخن که بگویند ایشان را جائز است تا آنکه در خدا سخن گویند پس چون این را بشنوید بگوئید که

لا اله الا الله الواحد الذی لیس کمثله شی ء

(یعنی نیست خدائی مگر خدای یکتا و یگانه که چیزی مانند او نیست.

حدیث 11

11- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ ع یَا زِیَادُ إِیَّاکَ وَ الْخُصُومَاتِ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشَّکَّ وَ تُحْبِطُ الْعَمَلَ وَ تُرْدِی صَاحِبَهَا وَ عَسَی أَنْ یَتَکَلَّمَ بِالشَّیْ ءِ فَلَا یُغْفَرَ لَهُ إِنَّهُ کَانَ فِیمَا مَضَی قَوْمٌ تَرَکُوا عِلْمَ مَا وُکِّلُوا بِهِ وَ طَلَبُوا عِلْمَ مَا کُفُوهُ حَتَّی انْتَهَی کَلَامُهُمْ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَحَیَّرُوا فَإِنْ کَانَ الرَّجُلُ لَیُدْعَی مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ فَیُجِیبُ مِنْ خَلْفِهِ وَ یُدْعَی مِنْ خَلْفِهِ فَیُجِیبُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ.

ترجمه:

و بهمین اسناد از ابن ابی عمیر از محمد بن حمران از ابو عبیده حذاء مرویست که گفت حضرت باقر (ع) بمن فرمود که ای زیاد بپرهیز از مجادلات و گفتگوها که بجهت اظهار حق نباشد زیرا که آنها موجب شک میشوند و عمل را فرو میریزند و صاحب خود را هلاک میکنند و شاید که بچیزی تکلم میکند که از برایش آمرزیده نمیشود بدرستی که در زمان گذشته گروهی بودند که ترک نمودند دانستن آنچه را که بآن موکل و مکلف بودند و دانستن چیزی را طلب کردند که آن را کفایت شده بودند تا آنکه سخن ایشان بخدای عز و جل منتهی شد پس متحیر و سرگردان شدند چه

مردی بود که از پیش رویش خوانده میشد و او از پشت سر جواب میداد و از پشت سرش خوانده می شد و او از پیش رویش جواب میداد.

ص: 812

حدیث 12

12- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ أَبِی الْیَسَعِ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّهُ قَدْ کَانَ فِیمَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ قَوْمٌ تَرَکُوا عِلْمَ مَا وُکِّلُوا بِعِلْمِهِ وَ طَلَبُوا عِلْمَ مَا لَمْ یُوَکَّلُوا بِعِلْمِهِ فَلَمْ یَبْرَحُوا حَتَّی سَأَلُوا عَمَّا فَوْقَ السَّمَاءِ فَتَاهَتْ قُلُوبُهُمْ فَکَانَ أَحَدُهُمْ یُدْعَی مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ فَیُجِیبُ مِنْ خَلْفِهِ وَ یُدْعَی مِنْ خَلْفِهِ فَیُجِیبُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ.

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از عبد اللّٰه بن مغیره ار ابو الیسع از سلیمان بن خالد از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که در میان کسانی که پیش از شما بوده اند گروهی بودند که علم آنچه را که بر دانستن آن گماشته شده بودند ترک نمودند و علم آنچه را که بر دانستن آن گماشته نشده بودند طلب کردند پس از جای خود نرفتند، تا آنکه سؤال کردند از آنچه در زیر آسمانست و باین جهت دلهای ایشان سرگشته شد پس چنان بود که یکی از ایشان از پیش رویش خوانده می شود و او از پشت سرش جواب میداد و از پشت سرش خوانده میشد و او از پیش رویش جواب میداد.

حدیث 13

13- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِی الْیَسَعِ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: دَعُوا التَّفَکُّرَ فِی اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَکُّرَ فِی اللَّهِ لَا یَزِیدُ إِلَّا تَیْهاً لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ لَا تَبْلُغُهُ الْأَخْبَارُ.

ص: 813

ترجمه:

و بهمین اسناد ابو الیسع از ابو الجارود از حضرت باقر (ع) مرویست که فرمود اندیشه کردن در خدا را واگذارید زیرا که اندیشه کردن در خدا چیزی را نیفزاید غیر از سرگشتگی بجهت آنکه خدای تبارک و تعالی چنانست که دیده ها او را نیابد و خبرها باو نرسد.

حدیث 14

14- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِی الْیَسَعِ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِیَّاکُمْ وَ التَّفَکُّرَ فِی اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَکُّرَ فِی اللَّهِ لَا یَزِیدُ إِلَّا تَیْهاً لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ لَا یُوصَفُ بِمِقْدَارٍ.

ترجمه:

و بهمین اسناد از ابو الیسع از سلیمان بن خالد مرویست که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که بپرهیزید از اندیشه کردن در خدا زیرا که اندیشه کردن در خدا چیزی را نیفزاید غیر از سرگشتگی بدرستی که خدای عز و جل چنانست که نه دیده ها او را دریابد و نه بمقدار و اندازه وصف شود.

حدیث 15

15- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ وَ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَى عَنْ فُضَیْلِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: دَخَلَ عَلَیْهِ قَوْمٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِینَ یَتَکَلَّمُونَ فِی الرُّبُوبِیَّهِ فَقَالَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَظِّمُوا اللَّهَ وَ لَا تَقُولُوا مَا لَا نَقُولُ فَإِنَّکُمْ إِنْ قُلْتُمْ وَ قُلْنَا مِتُّمْ وَ مِتْنَا ثُمَّ بَعَثَکُمُ اللَّهُ وَ بَعَثَنَا فَکُنْتُمْ حَیْثُ شَاءَ اللَّهُ وَ کُنَّا.

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی که گفت حدیث کرد ما را محمد بن خالد از علی بن یغما و صفوان بن یحیی از فضیل بن عثمان از حضرت صادق (ع) که گفت گروهی از آنها که در باب ربوبیت و پروردگاری سخن میگویند بر آن حضرت داخل شدند حضرت فرمود که از خدا بترسید و از عذابش بپرهیزید و خدا را تعظیم کنید و بزرگ شمارید و آنچه را که ما نمیگوئیم مگوئید زیرا که شما

اگر بگوئید و ما بگوئیم شما میمیرید و ما میمیریم بعد از آن خدا شما را بر انگیزد و ما را بر انگیزد پس شما در جائی باشید که خدا خواهد و ما نیز در جایی باشیم که خدا خواهد.

ص: 814

حدیث 16

16- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِی حَفْصَةَ عَنْ مُنْذِرٍ الثَّوْرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِیَّةِ قَالَ: إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَنْ تَهْلِکَ حَتَّی تَتَکَلَّمَ فِی رَبِّهَا.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل (رضی) گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّٰه بن جعفر گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی گفت که حدیث کرد ما را حسن بن محبوب از عمرو بن ابی المقدام از سالم بن ابی حفصه از منذر نوری از محمد بن حنفیه که گفت این امت هرگز هلاک نشوند تا آنکه در باب پروردگاری خویش سخن کنند

حدیث 17

17- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ ضُرَیْسٍ الْکُنَاسِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِیَّاکُمْ وَ الْکَلَامَ فِی اللَّهِ تَکَلَّمُوا فِی عَظَمَتِهِ وَ لَا تَکَلَّمُوا فِیهِ فَإِنَّ الْکَلَامَ فِی اللَّهِ لَا یَزْدَادُ إِلَّا تَیْهاً(1).

ترجمه:

و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از ضریس کناسی مرویست که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که بپرهیزید از سخن گفتن در خدا و در عظمتش سخن گوئید و در خود خدا سخن مگوئید زیرا که سخن گفتن در خدا چیزی را نیفزاید مگر سرگشتگی.

حدیث 18

18- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَیْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَیْمَانَ بْنِ الْحَسَنِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ الْوَاسِطِیِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ ع إِنَّ النَّاسَ قِبَلَنَا قَدْ أَکْثَرُوا فِی الصِّفَهِ فَمَا تَقُولُ فَقَالَ مَکْرُوهٌ أَ مَا تَسْمَعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ- وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی(2).

1- فی نسخه(ج) «فان الکلام فیه لا یزداد صاحبه إلا تیها».
2- النجم: 42.

تَکَلَّمُوا فِیمَا دُونَ ذَلِکَ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق (رضی) گفت که حدیث کرد ما را أبو الحسین محمد بن ابی عبد اللّٰه کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن سلیمان بن حسن کوفی گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّٰه بن محمد بن خالد از علی بن حسان واسطی از بعضی از اصحاب ما از زراره که گفت بحضرت باقر (ع) عرض کردم که مردم پیش از ما در باب صفت خدا بسیار سخن گفته اند پس تو چه میفرمائی فرمود که مکروه و ناخوش است آیا نمی شنوی که خدای عز و جل میفرماید وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی بآن معنی که گذشت و فرمود که در غیر آن سخن گوئید.

حدیث 19

19- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ مَلِکاً عَظِیمَ الشَّأْنِ کَانَ فِی مَجْلِسٍ لَهُ فَتَکَلَّمَ فِی الرَّبِّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَفُقِدَ فَمَا یُدْرَی أَیْنَ هُوَ.

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبد اللّٰه بن بکیر از زراره از حضرت صادق (ع) که فرمود بدرستی که پادشاه عظیم الشأنی در مجلس خود نشسته بود پس در باب پروردگار تبارک و تعالی در کیفیت ذات و کبریائیش تکلم نمود پس مفقود و ناپدید شد که کسی نمیداند که در کجا رفت.

حدیث 20

20- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِینٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِیَّاکُمْ وَ التَّفَکُّرَ فِی اللَّهِ وَ لَکِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَی عَظَمَهِ اللَّهِ فَانْظُرُوا إِلَی عِظَمِ خَلْقِهِ.

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللَّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الحمید از علاء بن رزین از محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) که فرمود بپرهیزید از فکر کردن در خدا و لیکن چون خواسته باشید که بعظمت و بزرگی خدا نظر کنید ببزرگی آفریده اش نظر کنید.

حدیث 21

21- أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ الْخُصُومَهُ تَمْحَقُ الدِّینَ وَ تُحْبِطُ الْعَمَلَ وَ تُورِثُ الشَّکَّ.

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد از علی بن سندی از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از ابو بصیر از حضرت باقر (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود خصومت دین را نابود میکند و عمل را فرو میریزد و موجب شک می شود.

حدیث 22

22- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع یَهْلِکُ أَصْحَابُ الْکَلَامِ وَ یَنْجُو الْمُسَلِّمُونَ إِنَّ الْمُسَلِّمِینَ هُمُ النُّجَبَاءُ.

ترجمه:

و بهمین اسناد از ابو بصیر مرویست که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که اصحاب کلام یعنی متکلمان هلاک میشوند و صاحبان تسلیم و انقیاد نجات میابند بدرستی که صاحبان تسلیم ایشانند که نجیبانند نه غیر ایشان.

حدیث 23

23- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ

مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَا يُخَاصِمُ إِلّٰا رَجُلٌ لَيْسَ لَهُ وَرَعٌ أَوْ رَجُلٌ شَاکٌّ.

ص: 817

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن بن احمد ولید (رضی) گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را عباس بن معروف از سعدان بن مسلم از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود مخاصمه نمیکند مگر مردی که او را ورع و پارسائی نیست یا مردی که شک دارد.

حدیث 24

24- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ فُضَیْلٍ عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ لِی یَا أَبَا عُبَیْدَةَ إِیَّاکَ وَ أَصْحَابَ الْخُصُومَاتِ وَ الْکَذَّابِینَ عَلَیْنَا فَإِنَّهُمْ تَرَکُوا مَا أُمِرُوا بِعِلْمِهِ وَ تَکَلَّفُوا عِلْمَ السَّمَاءِ یَا أَبَا عُبَیْدَةَ خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ وَ زَایِلُوهُمْ بِأَعْمَالِهِمْ إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ فِینَا عَاقِلًا(1) حَتَّی یَعْرِفَ لَحْنَ الْقَوْلِ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآیَةَ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ(2).

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را عبد اللَّه بن جعفر حمیری گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد از علی بن حکم از فضیل از ابو عبیده از حضرت باقر (ع) که گفت حضرت بمن فرمود که ای ابو عبیده بپرهیز از اصحاب خصومات و دروغگویان بر ما پس بدرستی که ایشان ترک کردند آنچه را که بدانستن آن امر شده بودند و علم آسمان را تکلیف کردند و رنج آن را کشیدند بی آنکه بآن مأمور باشند ای ابو عبیده با مردم باخلاق و خویهای ایشان با ایشان خوش خلقی نمائید و باعمال ایشان ار ایشان جدا شوید بدرستی که ما در سایه خود مرد را عاقل نمی شماریم تا لحن القول یعنی معنی سخن را بشناسد بعد از آن این آیه را خواند که وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ یعنی (و هر آینه بشناسی ایشان را در لحن گفتار) یعنی در گردانیدن آن و در قاموس میگوید که در فحوی و معنی آن و در شرح عده مذکور است که این را در لحن کلامش شناختم یعنی در نحو و قصد آن و لحن فطنت و زیرکی است و لحن الرجل یعنی این مرد بحجت خویش تکلم کرد و لحن معنی کلام است و انداختن اعراب و ایماء و اشاره و لغت و گردانیدن آواز و در بعضی دیگر از لغات معتبره مسطور است که لحن بفتح حاء مهمله زیرک شدن و زیرک و باول مفتوح تبانی زده میل کردن و خطاء کردن در اعراب و خطاء کردن در سخن و دریافتن سخن و سخن گفتن

بکسی چنان که او را دریابد و دیگری درنیابد و نیز در آن مذکور است که لحن معنی سخن و خطاء در سخن و خوشخوانی و مشهور سرود گفتن است و آواز خوش و بمعنی اول است قول حق سبحانه و تعالی وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ

ص: 818

1- فی نسخه(ن) و(ط) «لا نعد الرجل فقیها حتّی- الخ».
2- محمّد(ص): 30.

حدیث 25

25- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنِ الْغِفَارِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِیَّاکُمْ وَ جِدَالَ کُلِّ مَفْتُونٍ فَإِنَّ کُلَّ مَفْتُونٍ مُلَقَّنٌ حُجَّتَهُ إِلَی انْقِضَاءِ مُدَّتِهِ (1) فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّتُهُ أَحْرَقَتْهُ فِتْنَتُهُ بِالنَّارِ وَ رُوِیَ شَغَلَتْهُ خَطِیئَتُهُ فَأَحْرَقَتْهُ.

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید از عماری از جعفر بن ابراهیم از حضرت صادق (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرمود بپرهیزید از جدال کردن با هر مفتون یعنی فریفته و آزموده شده زیرا که هر مفتونی حجتش فهمانیده و بزبانش داده می شود تا مدتی بسر آید و چون مدتش بسر آید فتنه اش او را بآتش بسوزاند و روایت شده است که گناهش او را بر افروزد پس او را بسوزاند.

حدیث 26

26- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی قَالَ قَرَأْتُ فِی کِتَابِ عَلِیِّ بْنِ بِلَالٍ أَنَّهُ سَأَلَ الرَّجُلَ یَعْنِی أَبَا الْحَسَنِ ع أَنَّهُ رُوِیَ عَنْ آبَائِکَ ع أَنَّهُمْ نَهَوْا عَنِ الْکَلَامِ فِی الدِّینِ فَتَأَوَّلَ مَوَالِیکَ الْمُتَکَلِّمُونَ بِأَنَّهُ إِنَّمَا نُهِیَ مَنْ لَا یُحْسِنُ أَنْ یَتَکَلَّمَ فِیهِ فَأَمَّا مَنْ یُحْسِنُ أَنْ یَتَکَلَّمَ فِیهِ فَلَمْ یُنْهَ فَهَلْ ذَلِکَ کَمَا تَأَوَّلُوا أَوْ لَا فَکَتَبَ ع الْمُحْسِنُ وَ غَیْرُ الْمُحْسِنِ لَا یَتَکَلَّمُ فِیهِ فَإِنَّ إِثْمَهُ أَکْثَرُ مِنْ نَفْعِهِ.

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی گفت که در نامه علی بن بلال که از آن مرد یعنی حضرت کاظم (ع) وارد شده بود این را خواندم که از پدرانت علیهم السلام روایت شده که ایشان از سخن گفتن در دین نهی فرموده اند و موالیان تو که متکلمانند روایت را باین وجه تأویل کرده اند که کسی که خوب نمیداند که در آن تکلم کند نهی شده و اما کسی که خوب میداند که در آن تکلم کند نهی نشده یا معصوم او را نهی نفرموده پس آیا آن چنانست که ایشان

تاویل کرده اند یا نه و حضرت (ع) در جواب نوشته بود که آنکه خوب میداند و آنکه خوب نمیداند هیچ یک در آن تکلم نکنند زیرا که گناهش از نفعش بزرگتر یا بیشتر است.

1- فی نسخه(و) «ملقف حجته- الخ»، و فی نسخه(ه) «إيّاكم و جدال كل مفتون ملقن حجته- الخ».

حدیث 27

27- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنِ الْمُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَهَ عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع مَا حُجَّهُ اللَّهِ عَلَی الْعِبَادِ قَالَ أَنْ یَقُولُوا مَا یَعْلَمُونَ وَ یَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا یَعْلَمُونَ.

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد از علی بن اسماعیل از معلّی بن محمد بصری از علی بن اسباط از جعفر بن سماعه از زراره که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: حجت خداوند بر بندگانش چیست؟ آن حضرت فرمودند: این که آن چه می دانید بگویید و در مورد آن چه نمی دانید، توقف کنید.

حدیث 28

28- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ شَجَرَهَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی رَجَاءٍ عَنْ أَخِی طِرْبَالٍ(1) قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ کَفُّ الْأَذَی وَ قِلَّهُ الصَّخَبِ یَزِیدَانِ فِی الرِّزْقِ.

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین بن الخطاب از علی بن فضال از علی بن شجره از ابراهیم بن ابی رجاء برادر طربال که گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود بازداشتن اذیت کمی خنده در روزی زیاد میکنند

حدیث 29

29- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ نَجِیَّهَ الْقَوَّاسِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع مُرْ أَصْحَابَکَ أَنْ یَکُفُّوا مِنْ أَلْسِنَتِهِمْ وَ یَدَعُوا الْخُصُومَهَ فِی الدِّینِ وَ یَجْتَهِدُوا فِی عِبَادَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل (رضی) گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّٰه بن جعفر حمیری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین از حسن بن محبوب از نجیه قواس از علی بن یقطین که گفت حضرت کاظم (ع) فرمود که اصحاب خود را امر کن که از زبانهای خویش باز ایستند و خصومت در دین را واگذارند و در عبادت خدای عز و جل سعی و کوشش کنند.

ص: 820

1- فی نسخه(ب) «عن إبراهیم بن أبی رجاء أخی طربال» و اسم أخی طربال إبراهیم.

حدیث 30

30- حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَی بْنِ عُمَرَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُثَنًّی عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ: لَا یُخَاصِمُ إِلَّا شَاکٌّ أَوْ مَنْ لَا وَرَعَ لَهُ.

ترجمه:

حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس (ره) از پدرش از محمد بن احمد از موسی بن عمر از عباس بن عامر از مثنی از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) که گفت آن حضرت فرمود که مخاصمه نمیکند مگر صاحب شک یا کسی که ورعی ندارد.

حدیث 31

31- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِی حَفْصٍ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ(1) عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ مُتَکَلِّمُو هَذِهِ الْعِصَابَهِ مِنْ شَرِّ مَنْ هُمْ مِنْهُ مِنْ کُلِّ صِنْفٍ (2).

ترجمه:

و بهمین اسناد از محمد بن احمد از احمد بن حسن از ابو حفص عمر بن عبد العزیز از مردی از حضرت صادق (ع) مرویست که فرمود متکلمان این گروه از بدترین کسانی باشند که ایشان از جمله آن کسانند از هر صنفی که باشند.

حدیث 32

32- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنِ الْحَضْرَمِیِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع یَا مُفَضَّلُ مَنْ فَکَّرَ فِی اللَّهِ کَیْفَ کَانَ هَلَکَ وَ مَنْ طَلَبَ الرِّئَاسَهَ هَلَکَ.

1- فی نسخه(ط) و(ن) «عن أبی حفص بن عمر بن عبد العزیز».

2- الظاهر أن المراد بالعصابه علماء العامّه، أى المتكلمون من علماء العامّه من شر الذين هذه العصابه منهم، و مفاد الموصول جماعه العامّه، و افراد الضمير باعتبار لفظ الموصول، و قوله: «من كل صنف» تصريح بالتعميم و بيان لقوله: «منه»، و فى نسخه(د) «منهم» مكان «منه».

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد اللّٰه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین از محمد بن اسماعیل از حضرمی از مفضل بن عمر که گفت حضرت صادق (ع) فرمود ای مفضل هر که در خدا نظر و فکر کند که خدا چگونه بوده هلاک شود و هر که ریاست و سرکردگی را طلب نماید هلاک شود.

حدیث 33

33- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ ع أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ شُحّاً(1) یَعْنِی الْجِدَالَ لِیُدْحِضُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ.

[تصویر نسخه خطی]

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را عبد اللّٰه بن جعفر حمیری از هرون بن مسلم از مسعده بن صدقه از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که پیغمبر (ص) فرمود که خدا لعنت کند آن کسانی را که دین خویش را سح یعنی جدال فرا گرفتند تا حق را بباطل بلغزانند و آن را باطل و مقهور گردانند و لفظی که در این حدیث بجدال تفسیر و بیان شده در بعضی از نسخ توحید با سین سعفص و حاء حطی است و در بعضی با سین و خاء ثخذ و در بعضی با شین قرشت و حاء حطی و سح بفتح سین با تشدید حاء ریزانیدن آبست و غیر آن و ریخته شدن و زدن آب و سخ با خاء بزمین فرو بردن ملخ است تا تخم کند و شح بضم شین و تشدید خاء بخیلی کردن و پهن کردنست و کشیدن و و بخیلی و حریص و ممکن است که شحا بتخفیف حاء و الف مقصوره باشد از شحو بمعنی دهان باز کردن و بعضی از مشتقات آن بمعنی زبان درازی کردنست و بهر وضع که باشد چون بیان و تفسیر آن در حدیث شده امر آسانست.

1- فی نسخه(ن) «متحا» و فی نسخه(ه) و(ج) و(و) «شیحا».

حدیث 34

34- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا زَعِیمُ بَیْتٍ فِی أَعْلَی الْجَنَّهِ وَ بَیْتٍ فِی وَسَطِ الْجَنَّهِ وَ بَیْتٍ فِی رِیَاضِ الْجَنَّهِ(1) لِمَنْ تَرَکَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ کَانَ مُحِقّاً.

ترجمه:

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی) گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از فضل بن عامر از موسی بن قاسم بجلی از محمد بن سعید از اسماعیل بن ابی زیاد از حضرت جعفر بن محمد از پدرانش علیهما السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که من کفیل و ضامنم بخانه در اعلای بهشت و خانه در میان بهشت و خانه در باغهای بهشت از برای کسی که ستیزه ترک کند و هر چند که بر حق باشد.

35- أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ النَّیْسَابُورِیِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی هَاشِمٍ عَنْ کُلَیْبِ بْنِ مُعَاوِیَهَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا یُخَاصِمُ إِلَّا مَنْ قَدْ ضَاقَ بِمَا فِی صَدْرِهِ.

ترجمه:

پدرم (ره) گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد از عبد اللّه بن محمد بن اسماعیل نیشابوری از عبد الرحمن بن ابی هاشم از کلیب بن معاویه که گفت حضرت صادق (ع) فرمود که مخاصمه نمیکند مگر کسی که در تنگی افتاده باشد

1- کذا فی النسخ بالیاء جمع الروضه، و أظن أنّه رباض بالباء الموحده کما فی أخبار أخر، و الربض ما حول المدینه من بیوت و مساکن، یقال: نزلوا فی ربض المدینه.

بآنچه در سینه او است و در اینجا ترجمه کتاب مستطاب توحید باتمام رسید ملتمس از برادران ایمانی و دوستان روحانی آنست که اگر از این خوان وفور دقائق لقمه و از این جام شراب طهور حقائق جرعه برگیرند در حیات و ممات این ذره بیمقدار و خادم اخبار ائمه اخیار را از دعای خیر که ضیری در آن نیست از غفران سیئات و رفع درجات مضائقه نفرمایند.

فهرست ابواب الکتاب

باب/ عنوان/ صفحه شماره

باب چهل و سیم در بیان معنی سبحان اللّه 359

«باب چهل و چهارم» در بیان معنی اللَّه اکبر 360

ص: 826

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109